سال پانزدهم
شماره‌های ۳

مجله ماهانه زبان و ادبیات
و تحقیقات ایرانشناسی و انتقاد کتاب

خرداد - تیر ۱۳۵۱

در این شماره

نفوذ در دنیای شاهنامه . . . بلوچی بنی کتاب. . .
پرتو زردشت بر عهد طلائی آتن . . . . نسخه‌های
خطی . . . . ترجمهٔ بوستان. . . . . دو سند از
گرگان . . . . . منتخبات ! . . . . . تصاویر . . .
نقاشیهای قدیم . . . . . . خواندنی . . . . . .
کتابهای تازه . . . . هنرهای کتاب. . . اخبار
پاسخنامه . . . . . انتقاد هفت کتاب . . . . .

[نویسن]دگان این شماره

[غ]لامرضا ارژنگ
ایرج افشار
روحی‌محسن افنان
احمد اقتداری
[غلا]معلی حداد عادل
[ن]وراحمد ربانی
[محمد]حسن رجائی زفره‌ای
[ک]رامت رعناحسینی
[عبد]الحسین زرین‌کوب
احمد شهشهانی
محمدعلی شیرازی
عماد طبری
مهدی غروی
تراب کمالی
[حسین] محمدزاده صدیق
[محمد]جواد مشکور
محمد منور
[مو]سوی گرمارودی
[...] حسن میرزازاده
[illegible]
[illegible]

فهرست مندرجات

۱۶۷ـ نفوذ دردنیای شاهنامه . . . . عبدالحسین‌زرین‌کوب

نسخه‌های خطی

۱۷۹ـ سه اثر در تاریخ کردستان . . . . مهدی غروی

۲۰۰ـ نسخه‌های خطی در مونرآل . . . . کرامت رعناحسینی

کتابشناسی ایرانشناسی

۲۰۴ـ انتشارات تازهٔ پاکستان . . . . ایرج افشار

عقاید و آراء

پرتو زردشت برعهد طلائی آتن . . . . روحی محسن افنان

انتقاد کتاب

۲۲۰ـ از خشت تا خشت (محمود کتیرائی) . . . . محمد منور

۲۲۴ـ سرگذشت فیزیك (ترجمهٔ رضا اقصی) . . . . غلامعلی حداد عادل

۲۳۵ـ از آستارا تا استارباد (دکتر منوچهرستوده) . . . . تراب کمائی

۲۴۲ـ قراءت فارسی سال اول‌راهنمائی . . . . غلامرضا ارژنگ

۲۵۱ـ روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه (با مقدمهٔ ایرج افشار) . . . . . . عماد طبری

۲۶۰ـ فرخی وقصیدهٔ داغگاه (بدیع‌الله دبیری نژاد) . . . . احمد شهشهانی

۲۶۳ـ الفهرست (به تصحیح رضا تجدد) . . . . محمدجواد مشکور

کتابهای خارجی

۲۷۴ـ بلوچی بنی‌کتاب (ریچارد پ . میچل) . . . . نوراحمد رئیسانی

۲۸۱ـ ترجمهٔ بوستان (م . سید زاده) . . . . حسن محمدزادهٔ صدیق

پاسخنامه

۲۸۸ـ یادداشتی دربارهٔ قابوسنامه . . . . غلامحسین یوسفی

۲۹۳ـ نقدی برنقد اردبیل درگذرگاه تاریخ (بابا صفری) . . . . . موسوی گرمارودی

خواندنی

۳۰۰ـ ازکتاب مرآت‌السرائر محمدبن فضل‌السنبلی‌الشاملو . . . .

اسناد و مدارك

۳۱۱ـ دوسند ازگرگان . . . . مسیح ذبیحی

۳۱۴ـ بودجهٔ هنه‌السنه مدرسهٔ علوم سیاسی بتاریخ جوزای ایت‌ئیل ۱۳۰۱ . . . .

۳۱۶ـ یادداشتی ازعلی‌رضا صبا دربارهٔ دارالفنون تبریز . . . .

کتابهای تازه ـ منتخبات ـ حاشیه

تصاویر واسناد ونقاشیهای قدیم ـ نامه‌ها ـ اخبار

راهنمای کتاب

شماره‌های ۳ ـ ۴ سال پانزدهم

خرداد ـ تیر ۱۳۵۱

نفوذ در دنیای شاهنامه*

عبدالحسین
زرین‌کوب

وقتی ازشاهنامه صحبت در میان می‌آید آنچه مورد بحث و داوری است يك کتاب يا يك شاعر نيست يك ملت، يك فرهنگ، ويك دنياست. درین دنیای زنده وپرتحرك البته چيز زیادی از زندگی شاعر ، رسوب نکرده است واگر کرده است ازمسائل عادی زندگی انسانی درنمی‌گذرد .

تصویرجوانی‌ها وآرزوها، خاطرهٔ باغ وسبزه ومی ومعشوق، سایهٔ‌پیری که خیلی زود انسان متفکررا شکار می‌کند ، نهیب تنگدستی که لازمهٔ زندگی هایی است که درآنها انسان همه چیز دیگر را فدای هدف های عالی می‌کند ، اندوه عزیز ازدست رفته‌یی‌که درمرگ او انسان فشارپنجه نیستی را در روی گلوی خویش احساس می‌کند ، گرانی روزافزون ارزاق ، سوخت ، گوشت و هیزم‌که همان ناچیزی آنها عظمت و جبروت انسان فناپذیر اما فریب خورده را پوچ تر وخالی‌تر ازآنچه هست نشان می‌دهد، گذرپرتأنی وملولانهٔ سالهای عمرکه حتی‌گوش سنگینی گرفتهٔ يك پیرهفتاد ساله هم‌آواز پای‌آن راکه‌گاه با صدای‌خشك چرخهای يك‌گاری شکسته ازکنارگوش وی دور می‌شود می‌تواند حس‌کند ، تمام‌آنچیزی است‌که از آفرینندهٔ دنیای شاهنامه ، از سازندهٔ این کاخ بلندی‌که آبادی ابدی‌آن زباران و ازتابش‌آفتاب گزند نمی‌پذیرد، درآن باقی مانده است .

کدام جهانگیر، کدام جهاندار، وکدام جهانخوار چیزی بیش ازین از جهان خویش ، از دنیایی‌که وی در يك لحظهٔ کوتاه شصت هفتاد ساله ازآن عبور می‌کند باخود می‌برد ویا از خود می‌گذارد . همین دوستان هنرمند ما ، همین بهرامی، اسلامیان، معصومی، وشریفی‌هم‌که این شاهنامهٔ تازه را بوجود آورده اند اگر ممکن بود چیزی از زندگی خود در آن نقش‌کنند جز همین

---

* ازسخن رانیهای نویسنده در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، اسفندماه ۱۳۵۰

مثقال طلای صلتی نبود ، مدد وحمایتی بود که رونویسی تعداد زیادی از نسخه ـ های کتاب را ممکن می کرد، تزیین آن را به تصویرهایی درخور متن که ظاهراً آنطور که از روایت مسعودی در التنبیه والاشراف برمی آید در کتابهای تاریخ عهد ساسانیان متداول بود حصول پذیر می نمود، نسخه های آنرا درخزائن ملوك، درمجالس بزرگان ، ودر بلاد دور ونزدیك نشر و رواج می داد وبقای آن را تأمین می کرد .

این اندیشه بود که حماسه پرداز بزرگ طوس را دایم از فقر وپیری خویش و از نداشتن یك پشتیبان حمایتگر نگران می داشت وآخرکار نیز، به سبب ناقبولی وبیدولتی محمود، کاربجایی کشید که امروز نسخه های کهنهٔ مبنی بریك اصل نزدیك به عهد حیات شاعر در تمام دنیا اینقدر تنگیاب باشد بلکه نایاب . وقتی فردوسی تمام نگرانیش بخاطر فکرانتشار نسخه های مقبولی ازین حاصل عمرخویش بود نه آیاستایشگران وی باید ازاینکه این آرزوی دیرینهٔ شاعر در زمان ما ، با همت و شوق بی ملال یك عده از دوستان او به صورت پسندیده یی انجام پذیرفته است خرسند باشند وازاین هنرمندان پرکار وبی ادعا که شوق وشورخالی ازشائبهٔ آنها یك آرزوی هزارسالهٔ شاعررا بنحوبی سابقه یی تحقق بخشیده است تقدیر کنند ؟

برای همین مقصودست که امروز دوستداران فردوسی درین تالار گرد آمده اند تا ازبهرامی ، ازاسلامیان ، ازمعصومی، ازشریفی وازتمام این مردم که با این چاپ نفیس شاهنامه یك آرزوی دیرینهٔ فردوسی را تاآنجاکه دروسع وطاقت آنها بوده است تحقق داده اند قدردانی کنند و یك بار دیگر از ابتذال دنیای روزانه گریزی بزنند به دنیای شاهنامه ـ به دنیای شعر واقعی .

این دنیای شاهنامه که در واقع مخلوق فردوسی است و یا باین صورت که هست درهرحال مخلوق اوست دنیایی است متحرك : زنده ، وچنان واقعی که انسان هرچند هم نمی تواند آنرا باآن عظمت ترس انگیزش که مظهر طبع بلند وتخیل نامحدود یکشاعر واقعی است باورکند آن را مثل یك واقعیت ، مقاومت ناپذیر خواهد یافت .

کیست که به این دنیای شگرف راه بیابد وباپهلوانان وقهرمانان فوق ـ العادهٔ آن همدلی و همدردی احساس نکند ؟ حتی خود شاعر با این قهرمانان خویش چنان همجوشی دارد که خروش ونالهٔ او را در بیان شادیهای و دردهای این قهرمانان هنوز می توان شنید ـ شاهد : مقدمه بیژن ومنیژه ، مقدمه رستم وسهراب ، ومقدمهٔ رستم واسفندیار .

شاهنامه یك نمونهٔ والای شعر واقعی است، که خواننده را به دنیای تازه یی وارد می کند که در آن، انسان هوای تازه یی تنفس می کند، باکائنات دیگری همدلی پیدا می کند، و خود را با دردها و شادیهایی برتر از آنچه مربوط به زندگی عادی است مواجه می یابد. این لحظه یی که در یك دنیای دیگر روح انسانی با وجودهای دیگر پیوند می یابد، دریك جو تازه جوانه می زند و می شکفد، لحظهٔ واقعی شعر ست ومن چندی پیش آن را لحظه های سبز خواندم. اما نه هر قافیه بندی که افکار والفاظ قدمارا انتحال می کند این لحظه های سبز را ــ که نزد او مثل جیغ بنفش نامفهوم است ــ می تواند ادراك کند نه هر متشاعری که حتی هذیانش هم دروغی است ــ وتقلیدی. تمام شاهنامه ابدیتی مستمر ازین لحظه های سبز، ازین تجربهٔ همجوشی با «جزمن» است که شعر واقعی چیزی جز آن نیست. اما این قدرت شاعری فردوسی بهیچوجه به مطالب رزمی محدود نیست درهمه انواع دیگر هم این قدرت دریافتنی است.

استاد فروزانفر ما یادباد * که پندار آندسته از ادیبان ما را که قدرت طبع گویندهٔ شاهنامه را محدود درشعر رزمی میشمردند خیال فاسد می خواند. البته برخلاف آنچه بعضی محققان پنداشته اند نوع مثنوی رزمی یاشعر حماسی را وی درجریان ادبیات اسلامی ــ که پیش ازآن با این نوع شعر آشنایی نداشت ــ وارد نکرد. نه فقط پیش ازوی دقیقی و مسعودی مروزی باین کار دست زدند بلکه بعد ازوی نیز این نوع شعر در ادبیات هیچ قوم اسلامی دیگر هم نظیر پیدا نکرد.

در هرحال توفیق فردوسی محدود به ابداع یك اثر شاعرانه یا تسخیر یك قلمرو تازه برای شعر فارسی نیست توفیق اودرخلق وابداع دنیایی است که روح ایرانی، روح انسانی ایران را بیرون ازمحدودیت های زمان و مکان، همواره زنده، متحرك، ودرحال طپش واحساس نگاه تواند داشت وتا وقتی هوس های زبان سازان ایرانیان را از فهم شاهنامه محروم نسازد این روح ملی که از شاهنامه تجلی می کند جان ایرانی را گرم خواهد داشت. درایجاد این حماسهٔ ملی که سهم کاوهٔ آهنگر در آن از سهم یك شاهزادهٔ خاندان منوچهر بهیچوجه کمتر نیست شاعر ــ و نیز قسمت عمدهٔ مآخذ او ــ نه، بر روایات وافسانه های عامیانه که فقط بعضی عناصر آن را مخصوصاً درآنچه به دورهٔ ساسانیان مربوط

* سخن وسخنوران، مجلد اول.

بود اخذ کرد چندان تکیه نمود ، نه برروایات دینی‌موبدان‌که در اواخر عهد ساسانیان شکل گرفت اما درعین‌حال خودرا به دوران اشکانیان نیزمی کشانید، اهمیت داد بلکه بیشتر بریك روایت بین‌بین تکیه کرد کـه جنبهٔ ملی داشت و بیشتر با آرمان طبقات شهـری دبیران و موتخشان مربـوط بـود تـا طبقات ویسپوهران وموبدان . دهقانان خراسان‌که خود فردوسی وخاندانش ازبقایای آنها بودند بعنوان یك طبقهٔ اجتماعی بیشتر درآن زمان وارث حیثیت دبیران وصاحبان مناصب اداری بودند ومثل اواخرعهد ساسانیان بیشتر باین عنوان در ادارهٔ روستاها دست اندرکار بودند نه بعنوان طبقات فئودال و وارث موبدان و ویسپوهران . اختلاف جهان بینی‌شاهنامه با جهان بینی مؤبدان‌کـه در پایان روزگار ساسانیان در واقع معرف جهان بینی‌طبقات نجبا ــ وزرگان ،آزاتان، ویسپوهران هم بود ، ازهمین‌نکته است .

اگر دنیای شاهنامه بریك روح فلسفی استواراست آن روح فلسفی‌روح ملی، روح مردم میانه حال شهری است نه روح مؤبدان ، روح تعلیم زرتشتی. تسامحی‌که در مجموع شاهنامه نسبت به مسألهٔ دین وجـود دارد ، امریست‌که ارتباط به طرز فکرطبقات متوسط شهری دارد و نمی‌تواند باطرز فکر وارثان کرتیروتنسر وابرسام هماهنگ باشد. حتی‌فکر زروانی‌که نوعی رنگ جبر و تسلیم اعتدال‌آمیزرا در وجود تعدادی ازقهرمانان شاهنامه نشان می‌دهدانعکاس طرز فکرهمین طبقات شهریست‌که درثنویت خشن‌آئین رسمی مؤبدان، رضایت خاطر نمی یافته‌اند .

جوهر واقعی این روح ملی‌که طبقات مختلف را درداخل جامعه واقوام مختلف را درخارج‌آن درحال‌تعادل می‌خواسته است عبارت بوده است‌ازعدالت و صلح . حتی اولین حکومت اساطیری شاهنامه‌که در آن گیومـرثه تا حـدی یادآور وجود دیوکس تاریخی‌است نوعی‌داور ومیانجی بوده است برای تأمین صلح وداد . تمام تلاش پهلوانان هم‌که قدرت وشکوه آنها‌گه‌گاه فرمانروایان وقت را هم درسایه می‌افکند در واقع هدف دیگرجز همین‌ندارد وبهمین‌روست که مسؤلیت‌کاوه در وجود رستم نیز انعکاس می‌یابد وتکرار . در ترسیم سیمای این پهلوانان فردوسی بیشك بادقت ووسواس یك مورخ از روایات ملی پیروی کرده است اما هیچ شك نیست‌که درین‌کار شاعر تاحـد زیادی نیز پاسخگـوی نیازی بوده‌است‌که درآن دوران‌آشوب وفساد ، قوم ایرانی دردنبال نهضت‌های ناکام امثال‌سنباد ، استاسیس، ابومسلم ، مازیار وبابك به زنده نگهداشتن روح ملی‌خویش داشته است ــ درمقابل ترکان واعراب .

تفاوت حماسهٔ ملی ایران با هرحماسهٔ دیگر در واقع در همین حیات و تحرك آن است وارتباط آن باآرمانهای طبقات جویای صلح وعدالت .

این یك نوع حماسهٔ داد وقانون‌است: حماسهٔ مقاومت بی‌تزلزل‌درمقابل هرچه اهریمنی است ـ هرچه تعلق دارد به انیران . حماسهٔ ایران کوشش و تقلائی برای دست یافتن به‌گنجهای طلا ، برای دست یافتن به‌زنهای گریزپا، برای دست یافتن به راه‌های بازرگانی شرق وغرب نیست حماسهٔ یك قوم است برای دفاع‌ازهستی‌خویش ، برای مقاومت درمقابل وحشی گری وتجاوزگری، برای مقاومت دربرابر دنیایی‌که برضد تمام هستی اومجهزشده است . همین نکته است‌که به‌این اثرعظیم فردوسی ارزش جهانی و انسانی پایدار می‌دهد ، تمام مأموریت، تمام مسؤلیت ، و تمام تاریخ واقعی ایران را درین افسانه‌های اساطیری‌خالی می‌کند وشکل می‌بخشد، جنگ، جنگی‌پایان ناپذیر درسراسر این حماسه هست اما برخلاف مشهور به ایران وتوران محدود نیست . دامنهٔ آن به همهٔ‌«انیران» می‌رسد، به همهٔ دنیایی‌که می‌خواهد دروغ ، فریب ، و بیدادی را در ایران برکرسی بنشاند . هم برضد افراسیاب است‌که ازآنسوی آموی برای خرابکاری راه می‌افتد هم برضد دیوسپیدکه در آنسوی البرز راه را برهرچه ایزدی است می‌بندد هم باضحاك‌که ازدشت تازیان می‌آید این‌پیکار ادامه می‌یابد هم باکاموس وخاقان‌که ازبیابانهای تاتار تمام نیروهای ضد داد را برخلاف ایران تجهیز کرده اند .

دشمن‌که هدف‌آن از بین بردن ایمنی ، داد ، و صلح است از هرجایی تجهیز می‌شود : ازهاماوران ، از روم ، ازهند ، ازچین، وحتی ازمازندران . با این‌همه آنچه مورد تهدید اوست داداست ونیکی، نه‌آخر در دنیای شاهنامه همه‌جا مفهوم داد ونیکی باتصور ایران وابسته است ؛ این برخورد ایران و انیران درعین حال یك نوع بیگانه دشمنی‌نیست .

چهره‌های‌بیگانه‌یی‌هم درشاهنامه هست‌که محبت‌وعلاقهٔ مارا برمی‌انگیزد ومارا درمقابل نیکی ودادیاری‌آنها باحترام وامی‌دارد . ایران‌گذشته درقسمت زیادی از زندگی خود ، حتی درزندگی اساطیری خود ، حالتی درست خلاف حالت زنوفوبی * یونانیان نشان داده است .

تسامح‌کورشی نه فقط در دورهٔ داریوش مایهٔ وحدت شاهنشاهی‌تلقی‌میشد بلکه حتی یزدگرت اول، پادشاه ساسانی‌هم‌که یك چهرهٔ جالب شاهنامه است در رفتار باترسایان‌کشور غالباً چیزی ازتسامح‌کورشی را عرضه می‌کرد . از

* تنفر ازبیگانگان = xenophobia یا xenophobie

مجموع شاهنامه، خوب برمی‌آید که در ایران ، در ایران تاریخ و ایران اساطیر ، اگر جنگ عمیقی هست منشأ آن بیگانه دشمنی نیست بیداد دشمنی است. این همان روح اعتدال اخلاقی است که نه فقط در دنیای بیرحم سارگون و آشور بنی‌پال یك نوع الهام ایزدی می‌بایست تلقی شود در دنیای بی بند و بار اسکندر و قیصر هم هیچ‌جای دیگر دیده نمی‌شد.

حماسهٔ فردوسی جلوه گاه این اعتدال اخلاقی است و برخلاف حماسهٔ یونانی خشم و بیداد جهانجویانهٔ انسانها خدایان را هم در آن به خشم و بیداد دوزخی نمی‌کشاند . حاصل تعلیم این حماسه، پرورش حس تجاوز نسبت به عقل و عدالت که افلاطون در کتاب جمهور آن را عیب عمدهٔ حماسهٔ هومیروس و هزیودس می داند نیست * ، احیاء حس نفرت نسبت به تمام آن چیزیست که داد و نیکی را از بین می‌برد .

در دنیای شاهنامه قهرمانی تنها محدود به دلاوری درمیدان جنگ نیست خردمندی هم لازمهٔ قهرمانی است و ازهمین روست که در وجود قهرمانان بزرگ رستم ، کیخسرو ، و دیگران ــ دلاوری غالباً با دانایی آمیخته است . بعلاوه عالی‌ترین تجسم خردمندی در دنیای شاهنامه که عبارت باشد از بزرگمهر خود یك نوع رستمی است که هفت‌خان او نیز عبارتست ازهفت بزم معروف نوشروان . این نکته درفهم دنیای شاهنامه اهمیت دارد و حاکی است از آنکه حس‌ملی، حس غروری که مبنای شاهنامه است همان اندازه که بر پیروزیهای مادی تکیه دارد با پیروزی‌های معنوی هم پیوسته است و همین امرست که آن را حتی در زمان ما زنده نگهداشته است ــ و پرمعنی. درست است که اکنون قرنهای بی‌شمار ما را از آن قهرمانیها دور نگه می‌دارد اما اشخاص آن دنیای فراموش شده ، پهلوانان و نام‌آوران شاهنامه، بافسون قلم شاعرما چنان حیات‌جاودانی یافته‌اند که غالباً هنوز باما زندگی می‌کنند، باما و حیات ما چنان پیوند دارند که غالباً مسائل آنها و جوابهایی که برای آن مسائل داشته‌اند بیش و کم مسائل و جوابهای ماست .

در بین داستانهایی که قدرت طبع و خیال فردوسی نقش‌جاویدی برپیشانی قهرمانان آنها رقم کرده است و پهلوانان آن همواره بامردم ما زندگی خواهند کرد داستان رستم و سهراب است و قصهٔ رستم و اسفندیار. دربرخورد دردانگیز امابا شکوه رستم و سهراب بعضی خواسته‌اند یك عقدهٔ روانی در وجود رستم نشان دهند که تاحدی نقطهٔ مقابل عقدهٔ ادیپوس باشد ــ یعنی عقدهٔ پدری که چشم ندارد

---

* نقد ادبی ، ص۲۳۱ ــ ۲۲۹ .

جانشین وهمتای خودرا به‌بیند .

این تعبیر بنظرمن یك نوع تجاوز به احساسات پدرانهٔ رستم است و در حقیقت اگر در وجود قهرمانان شاهنامه نشانی ازین عقده هست در مورد گشتاسپ و اسفندیارست کـه پدر دانسته پسر را بکام مرگ می‌فرستد . همین داستان رستم و اسفندیار که روی هم رفته شاید عالی ترین قسمتهای شاهنامه باشد بی‌شـك در پایان عهد ساسانیان مشهورترین قسمت حماسهٔ ایران بود . چنانکه حتی نضر بن‌حارث وقتی بتحریك قریش در مکه می‌خواست پیغمبر را بیازارد برای‌آنکه مردم را ازآیات قرآنی وقصه‌های انبیاکه درقرآن بود منصرف سازد برای‌آنها بقول خودش قصه‌یی بهتر عرضه می‌کرد ــ قصهٔ رستم و اسفندیار . شکست اسفندیار کـه در واقع قهـرمان محبوب طبقهٔ موبـدان و ویسپوهران مزدیسن است وآنها حتی‌برای وی یك هفت‌خان هم نظیرهفت‌خان رستم ساخته‌اند درین قصه مخصوصاً به چاره وتعلیم سیمرغ منسوب شده است و آن رمزیست از وجود طبقه‌یی که تأثیر وجودش در جریان کارها مرئی است اما خود وجودش نامرئی است ــ دبیران ، دهقانان ، وهوتخشان . مورد خود گشتاسپ نشان می‌دهدکه شاهنامه ــ ومآخـذآن خوتای نامك ــ بهیچوجه در مسیرتصویر وتجسم‌آرمانهای طبقهٔ موبدان نبوده‌است. چون درسنت‌های‌موبدان گشتاسپ بعنوان‌پشتیبان ومروج‌آیین‌زرتشت‌چهره‌یی درخشان است درصورتیکه شاهنامه او را نمونه‌یی از بد عهدی و خودخواهی‌معرفی می‌کندکه حتی‌پسرش را نیز در راه حفظ موقعیت خویش فدا می‌کند . یك مـورد دیگرکه بازنشان می‌دهد شاهنامه حاکی ازایدئال طبقات موبدان نیست موردکشته شدن داراست که قاتل وودرعین‌حال وزیر او یك موبدست ــ یکی موبدی نام اوماهیار. خود اسکندر هم در روایات موبدان بعنوان تباه‌کنندهٔ اوستا گجستك خـوانده شده است درصورتیکه در روایات ملی، بررغم تمایلات موبدان وظاهراً برای‌آنکه غلبهٔ اویك نوع شکست روح ملی‌نباشد ، وی را بایك نسب‌نامهٔ افسانه‌یی رنگ ایرانی داده اند .

بعلاوه نوع زندگی‌هم‌آنگونه‌که در شاهنامه تصویرشده است نه زندگی محدود و منظم موبدان است نه زندگی پرخشونت و بی تعادل ویسپوهران و وزرکان ، نوعی هماهنگی بین شادخواری ، خـردمندی ، و دادجویی‌است‌که فقط‌آرمان‌اخلاقی‌طبقات صلح‌جوی رامنعکس‌می‌کند. دردنیایی که تجاوزجویی «انیران»، وخشونت نیروهای بی‌لجام اهریمنی‌حس ملی‌این‌طبقات صلح جوی را دایم به‌چالش می‌خواند البته پیام واقعی عقل . که زندگی را چیزی ترد ،

شکننده ، لرزان ، و بی‌ثبات می‌یابد عبارت خواهد بود ازاغتنام فرصت، از گریز به‌دنیای عشق وشراب که حتی‌رستم‌هم درلحظه های ملال خودرا تسلیم آن می‌کند اما در دورهٔ تاریخ شاید روشن‌ترین سیمایی که این فرصت جویی و عشرت طلبی را در دنیای شاهنامه تجسم می‌دهد بهرام پنجم است ـ بهرام گور که مثل پدرش یزدگرد تاحدی منفور موبدان بوده است و در عین حال وجود داستانهای عامیانه دربارهٔ او که هفت‌گنبد یك نمونه ازآنهاست حکایت دارد از آنکه وی یك قهرمان محبوب طبقات پایین است ـ طبقات صلح‌جوی و عشرت خواه .

دردنیای عظیم شاهنامه‌که تمایلات صلح‌جویی یك طبقه بابلندپروازیهای تند وسرکش طبقات دیگر برخوردهای شدید دارد حس‌دلزدگی ودرون گرایی تجلی دیگری خواهدبود ازتمایلات صلح‌جویانه. جالب‌آنست‌که این‌احساسات درون گرایی در شاهنامه اولین بار در وجود ایرج تظاهرمی‌کندکه پدر واقعی ومظهرکامل نام و وجود قوم است .

وقتی وی با تور و سلم‌که باوی بدشمنی برخاسته‌اند صحبت می‌کند دم از انزواجویی‌خویش می‌زند وچه بی‌اعتنائی عارفانه‌یی نشان میدهد نسبت به آن ، «بزرگی‌که فرجام‌آن تیرگی‌است!» . سیاوش‌هم‌که بعدها مثل‌همین ایرج کین اومحرك بیشترجنگهای ایران وتوران میشود همین روحیه را دارد وحتی کیخسرو شاهانه ترین سیمای شاهنامه نیز درپایان عمرتقریباً یك گوشه‌گیر میشود ـ یك درون گرای . حتی‌لهراسپ درپایان عمر وبزرگمهر در روزهای زندان نیز این درون گرایی را عرضه میکنند . که می گوید تصوف و عرفان با طرز فکر ایرانی بکلی منافات داشته‌است ؟ شاید این منافات باسنت های دینی موبدان درست باشد اما باید بین طرزفکر موبدان وطرز فکرایرانی تفاوتی‌را که هست دریافت . حتی‌گرایش‌های زروانی‌که منجر به نوعی توحید ، نوعی جبرگرایی ، ونوعی فکرعرفانی‌میشده است باآنکه ظاهراً باطرز فکرموبدان خیلی فاصله داشته است درپایان دوران ساسانی یك فکررایج بوده استچنانکه حتی‌درنامهٔ رستم‌فرخزاد به‌برادرش نیز رگه‌هایی ازین‌اندیشه‌را میتوان‌یافت.

درین سالهای پایان عهد ساسانیان طبقات هوتخشان ، دهقانان و حتی دیبران ظاهراً درین حالت تسلیم و قبول زروانی جاذبهٔ بیشتری می‌یافته‌اند تا درثنویت تند وبی گذشت تعلیم موبدان . همین روح زروانی است‌که انعکاس‌آن شاهنامه را پرمیکند از درد و اندوه خیامی ـ درد و اندوه ناشی از فکر بی اعتباری جهان .

شاهنامه چنان دنیای گونه‌گون وفراخی‌است که درباب‌آن هرقدر بیشتر جستجو کنند بازجای بررسی هست و کیست که بتواند ادعا کند فراخنای چنین دنیایی را می‌تواند به‌تنهایی جولانگاه اندیشهٔ خویش دارد. ازهمین روست‌که شناخت شاهنامه حاجت به‌یك مرکز تحقیقات جداگانه دارد و به یك کتابشناسی شاهنامه. کارهایی که‌درسالهای‌اخیر‌دربن‌زمینه‌انجام‌شده‌است بی‌شك‌مایهٔ‌امیدواری است. آنچه محمدعلی اسلامی درباب زندگی ومرگ پهلوانان شاهنامه نوشته است، آنچه شاهرخ مسکوب دربارهٔ داستان سیاوش نگاشته است، آنچه مجتبی مینوی دربارهٔ فردوسی وشعراو نوشته است، آنچه حبیب یغمایی درباب فردوسی و شاهنامه چاپ‌کرده است، آنچه ایرج افشار راجع به‌کتابشناسی فردوسی منتشر کرده نمونه‌هایی از این‌کارهاست که البته بهمین‌ها هم منحصر نیست.

راجع به بررسی‌نهائی‌نسخه‌های شاهنامه وتدوین یك متن‌انتقادی تازه و دقیق مجتبی مینوی هم اکنون‌کارهایی دردست دارد که باید اتمام‌آنها را آرزو کرد. نشر نسخهٔ بایسنغری‌که بنده متأسفانه تاکنون ندیده‌ام، وطبع‌نسخهٔ امیر کبیر که بامسؤلیت ونظارت دکترمحجوب خودمان صورت گرفته است درهمین زمینه است وآنچه خطاطها، نقاشها، تذهیب گرها، تشمیرسازها، وصحافها درطول روزگاران دربارهٔ آن‌صرف کرده‌اند سزای این کارهست و با این حال کیست که ادعاکندکاری سزای‌شاهنامه‌کرده است؛

کاری که سزای شاهنامه باشد آشنایی با پیام شاهنامه است - و نفوذ خردمندانه‌درروح تربیتی‌آن. این‌نکته‌یی است‌که محتاج بررسی‌های‌دیگرست وبررسی‌های صمیمانه‌تر. درهرحال تأمل درشاهنامه اگر باتعمق درپیام واقعی شاهنامه همراه‌باشدنباید مارا در دود وبخار سکرانگیز کرخت‌کنندهٔ غرورهای گذشته به جست وجوی یك پناه‌گاه مجهول بکشاند. باید مارا به‌افقهای‌اخلاقی انسانیت، بدنیای‌خجستهٔ تقوی وعدالت واقعی، به قلمروقهرمانی‌هایی که شایستهٔ انسانیت است سوق دهد تاسینه‌های ما از غرور هوایی پاك‌تر، صاف‌تر وآرام‌تر انبساط پیدا کند. باشکوه‌ترین اما‌نجیب‌ترین سیمای دوران اساطیرشاهنامه، کیخسرو، درپایان یك عمر پیکاروکوشش‌آرامش‌روحانی راکه آرمان‌تمام طبقات صلح‌جوی شاهنامه است برکر وفرآنگونه زندگی‌که ایدئال طبقات موبدان و ویسپوهران را تجسم می‌داد ترجیح داد.

این‌آرامش‌روحانی که آن‌را کیخسروویارانش‌درانزوای‌کوه بدست‌آوردند

خود فردوسی آن را نه در کوه جستجو کرد ـ نه در عزلت و انزوا . در عبرت جست ودر بازگشت بقلمرو اخلاق که بی آن ، دنیای ما برخلاف دنیای شاهنامه تنها کمین گاه آن ددی خواهد شد که بقول رنه گروسه در درون انسانهاست. اگر این عبرت جوئی ـ که معرف بینش خود فردوسی است ـ درنده خوئی این دد را در وجود ما نمیراند چه دوزخ عجیب تری خواهد بود ، زندگی انسانها . اما این عبرت درعین حال همان نتیجهٔ عارفانه یی است که نفس تربیت یافته یی هم مثل سعدی ازنفوذ دردنیای شاهنامه بآن رسیده است :

اینکه در شهنامه ها آورده اند رستم و رویینه تن اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملک کز بسی خلق است دنیا یادگار

نسخه‌های خطی

سه اثر در تاریخ کردستان

مهدی غروی

مؤسسه خاورشناسی کاما در شهر بمبی دوسال پیش پنجاهمین سال موجودیت خودرا با شکوه فراوان برگزار کرد وامسال یادنامه‌ای راکه بهمین‌مناسبت و به پایمردی دانشمندان ایرانشناس فراهم شده است انتشار داد ، درباره خدمات‌این‌مؤسسه وشرح حال‌آن نیاز به مقاله جداگانه‌خواهدبود، همینقدر لازم است گفته شود کـه درین مؤسسه دانشمنـدان بزرگی چون استاد فقید پورداود به‌مطالعه و تحقیق‌و تدریس‌وسخنرانی‌پرداخته‌اند که مؤسسه باحقشناسی فراوان ازیشان یاد می‌کند .

پس‌ازتأسیس این انستیتو درشهر بمبی بخش بزرگی ازکتابهای‌خطی‌که درتصرف خانواده‌های پارسی بود، درکتابخانهٔ‌آن گردآوری شد همراه با این کتابهای چاپی و خطی مقداری اسناد و مدارك نیز هست کـه هم درکمال دقت نگهداری‌می‌شود. ازجمله کتابخانه‌های‌خصوصی که به کتابخانه‌کاما الحاق‌گردید کتابخانه ملافیروزعالم بزرك زرتشتی با هشتصد جلدکتاب خطی قابل‌ذکراست که فهرست‌مشروح آن‌منتشرشده‌است. یکی‌دیگرازمجموعه‌های‌الحاقی، کتابخانه فرزانه مانوکجی هاتریا (Hateria) است .

وی بنابردعوت زردشتیان ایران در۳۱ مارس ۱۸۵۴ وارد یزد شد وتا سال ۱۸۹۰ که در تهران فوت کرد سراسر عمر عزیزش را صرف بهبود حال زردشتیان ایران‌وایجاد روابط حسنه میان علمای‌مسلمان‌وزردشتیان ایران‌کرد. تا بجائی‌که بوی لقب درویش فانی دادند وبزرگترین علمای اسلامی‌عصرویرا بحضورمی‌پذیرفت . باکوشش‌های پی‌گیروی‌بارجزیه که یادگارعصرهای‌تاریك تاریخ ملت ماست ازدوش زردشتیان برداشته شد .

یکی ازاقدامات بسیارمهم وسودمند فرزانه مانوکجی، هنگام اقامت در ایران گردآوری مدارك وکتابهـای خطی دربارهٔ ایران وایرانیان بود وی از دانشمندان وارباب اطلاع تقاضاکردکه درین باره بخصوص‌آئین‌یزدان پرستی درعصر بعد اسلام ، هراطلاعی دارند نوشته و در مقابل دستمزد در اختیار وی گذارند وبه این‌ترتیب کتابها ومدارك بسیارگردآوری‌کردکـه برخی از آن هم‌اکنون درکتابخانه‌کاما نگهداری می‌شود .

دریکی‌ازین کتابها(تاریخ کرمان،* باحتمال‌قریب به یقین‌نسخهٔ منحصر

* ـ قابل دقت‌نظر آقای باستانی‌پاریزی متخصص تاریخ کرمان (راهنمای‌کتاب) .

به فرد ، هنوز چاپ نشده و درکتابخانهٔ موسسه محفوظ است) کـه مؤلف آن متأسفانه ناشناخته مانده‌است وکتابش را درحضورمانوکجی نوشته. شرح مفصلی نیزازترجمه حال فرزانه مانوکجی‌را درکتاب‌خودآورده است ازجمله در باره مسافرت وی به کردستان می‌نویسد:

« ... بسیاحت آذربایجان روانه شدند ودرآنجا شرفیاب حضور نواب والا مظفرالدین میرزا ولیعهد دولت علیه ایران وحکمران‌آذربایجان شدند و ایشان تفقدات والتفات که شایسته و سزاوار بود نسبت به صاحب عمل آورده و از آذربایجان روانه کردستان شدند چون صاحب مزبور آشنائی زیاد و رفاقت بسیار با غلام شاه جهان والی کردستان داشت ومعامله‌هم داشتند کمال احترام‌را بصاحب مزبور نمودند وملاوقضات وعلما واعیان‌واشراف کردستان ازشیعه وسنی دیدن‌واحترام ازصاحب نمودند ویک‌ماه درخانه والی مهمان بوده بسمت تهران مراجعت نموده ودرتهران‌توقف ننموده ازراه ساوه وملایر وکنگاوروکرمانشاه ببغداد رفته یکسال‌توقف نمودند وازآنجا بعتبات عالیات ونجف اشرف مشرف شده ...»

متأسفانه هنگام توقف وی دربغداد به گنجینهٔ کتابهای خطی وی لطمه‌ای جبران ناپذیر واردآمد : « ... هنگامی که ازتهران بسمت بغداد روانه شدند موازی ششهزارجلدکتاب ازهرخط و زبانی درنزد هرمزجی صاحب پسر خود گذاشته بود و قرار مخـارج او راهم داده بود هرمزجی صاحب بیوقوف این کتابها راکه صاحب بهزار سعی ومرارت ومعادل شش هزارتومان متجاوزقیمت ومزدکاتب فراهم‌آورده بود تمام این‌کتابها را بقیمت نازل بلکه خمس وسدس قیمت واقعی‌آن فروخته وتلف نمود. مجملا صاحب از آن گنجایش و ظرفیت و حلمی‌که داشت به پسرکج خلق نشد ولی چون صاحب میل زیاد بکتاب داشت و بعضی از آن نسخه‌ها منحصر بفرد بود باطناً زیـاد کج خلق بود ولی ظاهر نمی‌نمود...» [نقل‌ازص۶-۶۲۵ فرزانگان زردشتی. رشیدشهمردان]. کارهای فرهنگی این شخص ازقبیل تاسیس مدارس وایجادکتابخانه وکمک‌بدانشمندان و محققان و همچنین اقدامات اجتماعی وی در بهبود وضع زندگی زردشتیان ایران‌که بدون‌تظاهروباکوشش مداوم صورت می‌گرفت درپایه‌گزاری‌تحولات نوین ایران در دوران قاجاریه‌کـه به انقلاب مشروطه ختم شد اثرات فراوان داشت که‌امیداست روزی موردتوجه محققان تاریخ عصرجدیدایران‌قرارگیرد .

آنچه درین مختصر مورد بحث وبررسی قرار می‌گیرد ، سه‌کتاب‌خطی ازجمله‌کتابهای این فرزانه است‌که احتمال‌چاپ وانتشارآن نیزکم است،این

سه کتاب عبارتند از :

۱ـ تاریخ کشاف
۲ـ تاریخ کردستان
۳ـ تاریخ دنبلی‌ها

۱ تاریخ کشاف

دانشمند پارسی رشید شهمردان در فهرست دستنویس خود فقط نام کتاب را ذکر کرده است ودرورقه‌ای که حکم شناسنامه کتاب را دارد درباره‌اش‌چنین اظهار نظرشده :
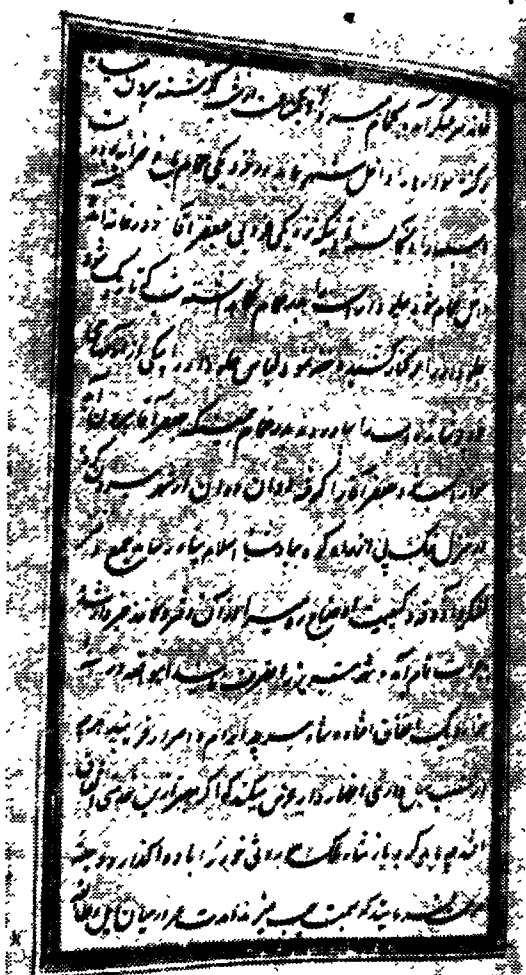
تاریخ کشاف (ص ۱۱۵)

تاریخ تصنیف کتاب از قراری که در ص ۲۳۷ ذکر شده سال ۱۲۶۵
نام کتاب از قراری که در ص ۴۱۶ سطر یازده نوشته شده کشاف
تعداد صفحات صرفنظر از اوراق متفرقه اول و آخر در حـدود ۶۰۰ است .

مندرجات :
صفحات چند ازدبستان المذاهب .
تاریخ پادشاهان ایران تا یزدگرد سوم .
تاریخ اکراد ، پادشاهان وفتوحات ایشان .
شرح اکراد یزدان پرست .
قسمتی ازشارستان چارچمن.
قسمتی از دساتیر.
خلافتنامه مجذوبعلیشاه وکوثرعلیشاه .
حکایات ازوحوش وطیور درصفحات آخر.

درسراسر کتاب انعکاس نحوهٔ تفکر نویسنده بچشم می‌خورد که کردان‌را گروهی از ایرانیان اصیل می‌داندکه با وجود تغییرمذهب ، هنوز تحت تأثیر آئین یزدان پرستی قراردارند و نسبت بحکمرانان خودکه از فرزندان برمك (که وی نیز از اولاد ساسانیان بود) هستند وفادار می‌باشند. در ابتدای کتاب جدولهای متعدد ازسلسله‌های مختلف دارد :

بنی‌اسرائیل ، عجم ، ترك ،کلدانیان ، چین ، ماد ، هند ، مصر، یمن، روم ، بنی‌اسرائیل، کارتاژ ، فرانسه ، انگلستان ، حیره ، ماچین و سه سلسله کرد :

ابتدای ملوك اولاد اردوان شاه ازممالك مغرب مصر ویمن‌وکردستانات آذربایجان ارمن وشیروان ومازندران ، خوراسان وهرات وهندوستان .

طبقهٔ ثانی‌اولاد سلطان شمس‌الملك جعفر درولایت ارض وکردستانات و آذربایجان الی‌کوه درزی.

طبقهٔ سلاطین شیروان‌که درممالك داغستان وگرجستان بودند ازدودمان اردوان شاه‌که سلسله علاحده گشتند .

بایزید ، ابراهیم ادهم ، جلال‌الدین رومی وشمس تبریزی .

اردوان شاه پسر هرمز فرزند انوشیروان در آغاز گسترش اسلام پادشاه بلخ ومتولی معبد معروف نوبهار بود ، پسرش خوران درمدینه بخدمت علی ع

رسید ومسلمان شد ، قباد وبرمك فرزندان خوران بودند بنابرین از فرزندان انوشیروان سه سلسله معروف پادشاهی درنواحی آسیای غربی موجودیت یافت که هرسه مورد احترام کردان بود وبعضی‌ازافراد این‌خاندانها چون‌صلاح‌الدین ایوبی درمغرب آسیا وبرخی‌چون غیاث‌الدین غوری در آسیای مرکزی شهرت جاودانی یافتند .

قدرت کردان طرفدار این خـاندان درکردستان بحدی بود که در عصر منصور خلیفه ، هنگامی کـه وی برخالد برمك غضب کرد و ویرا معزول نمود کردان از خالد طرفداری کردند و منصور ناچار شدکه خالد را دوباره مقرب درگاه سازد و وزارت دهد .

درباره صلاح‌الدین ازقول ربیعی شاعرقوشنجی درکرت‌نامه می‌نویسد :

« سلطان صلاح‌الدین عیسی کـه اسم اصلیش ابوبکر بود پسرملك یحیی کرد از نژاد برامکه بعد ازمستأصل نمودن فرنگیان ازممـالك بیت‌المقدس و شام وحلب بکردستانات آمده پسرارشدش‌ملك‌محمد جعفررا ملقب به‌شمس‌الملك نموده بمقرحکمرانی‌اجدادش منتقل کرده بممالك‌شام تشریف برد». [ص۲۹۰]

ودرباره شمس‌الملك که با ظهورمغولان معاصر بود :

« . . . پس از فتوحات بسیار در سند و افغانستان ، در اول ورود بـه آذربایجان که در معنی ایل وخانه خودش بود سی‌هزار خانه اکراد یزدانی را بخراسان کوچانده بجهت هم کیشی وهم مذهبی .» [ص۲۹۵]

ودرباره روابط وی با مغولان :

« ... یاساق چنگیزی که درمعنی‌دساتیرمه‌آباد است ، شمس‌الدین‌جعفر یزدان‌پرست بوده وایل‌واکرادش‌یزدانی‌به این‌جهت دردولت چنگیزیان‌اختیار تمام یافتند.» [ص ۲۹۳]

شمس‌الملك (شمس‌الدین) درشرق به‌کمك‌سلطان‌رکن‌الدین‌غوری‌شتافت. تنها فرزند سلطان راکه دختر بود بهمسری گرفت وولیعهد سلطان‌شد، فرزندان وی جانشینان واقعی غوریان شدند ، وسلطان غیاث‌الدین‌معروف ، فاتح هندکه حافظ را به هند دعوت کرد نوهٔ وی است . می‌دانیم که حافظ بجای رفتن بهند غزل معروف : ساقی حدیث سروو گل ولاله می‌رود ، را سرود و برای سلطان فرستاد .

دربارهٔ وسعت کردستان وپراکندگی کردان می‌نویسد:

«...کرد ازجمیع‌طوایف عالم بیشتراست هرکس سیاحت کرده کردستان را دیده می‌داندکه از شام الی همدان یك گوشهٔ کردستان است و ددان میان

چقدر کوههای بلند است و دران کوهها چه‌قدر اکراد سکنا دارند . بزرگان ایشان ازآن دودمان می‌باشند آثار نام واولاد ایشان درممالك حکمران بودند ازمغرب وعربستان ویمن ومصر ودر دیار شام ودیار بکر آذربایجان وشیروان وگرجستان و هرات وسند و سیستان و بنگاله برقرار می‌باشند .... ودر میان اکراد به‌زبان فارسی‌درس‌می‌گفتند. تا حال‌آن قاعده درمیان کردستان‌سنجران برقرار است، اکرادکوه سنجران رسم و سلوك قدیم دارند، آمیزش با اعراب و اتراك ندارند، مثل‌مملکت قدیم فرس می‌باشند، احدی ازسلاطین ترك وعرب دست بممالك ایشان نتوانستند بزنند...» [ص۳۰۱]

و درباره پراکندگی کردان در شمال آذربایجان درعصرحکمرانی امیر عیسی ملقب به صلاح‌الدین :

«... آن امیر اول حکمی که کرد این بودکه صد هزارخانه ازیزدان‌ـ پرستان‌کردستانات وایلات به‌آذربایجان تاکوهستانات حکاری‌کوچانیده وجا بجا فرموده ... مغان درقدیم وطن یزدان پرستان بوده ، دوازده شهر درکنار رود ارس الی مغان بوده ، منظورنظرآن پیرکامل‌بوده‌که شهرهای مغان را باز آباد نماید. الان خرابه‌های‌آن شهر باقی است واسم ماههای فارسی‌بوده مانند فروردین ، اردیبهشت ...» [ص ۲۸۵]

پس ازحملهٔ تیمور وهرج ومرج مجدد درآسیای مرکزی ، اولاد معزـ الدین‌که در افغانستان و هندوستان بودند باگنجینه‌های خود به کردستان باز گشتند .

آنچه‌که درین‌کتاب چند بار تأیید وتأکید شده دومطلب است :

۱ـ دین وآئین‌کردان‌که بعقیدهٔ نویسنده و شواهد بسیارکه ازکتابهای مهم‌دیگرآورده است،هنوزیزدان پرستی‌است.مثلا درص۲۳۳می‌نویسد: اختلاف طریقت درمیان‌طریقهٔ نعمت‌اللهی ویزدانی‌نیست، مگراینکه‌اذکار ایشان‌بفارسی می‌گویند وایشان به عربی .

یزدانی : نیست ایزدی بجز یزدان

نعمت‌اللهی : لااله الاالله

واین پایه واساس ایرانی بودن‌کردان وعلاقمندی ایشان به‌آداب ورسوم وسنن ملی است .

۲ـ علاقه‌مندی کردان و رؤسای ایشان بخصوص امیران دنبلی‌که اولاد برمك بودند به حکومت قوی مرکزی در ایران . افراد این‌خاندان هیچوقت ادعای سلطنت نکردند وبخصوص پس‌از روی‌کارآمدن‌صفویان ازمدافعان ویاران

باوفای ایشان شدند. راقم معتقداست آق قویونلوهای آذربایجان کرد بودند ودر سکمن آباد خوی مسکن داشتند .

در بارهٔ امیر بهروز امیر کردستان در دوران شاه اسمعیل می‌نویسد که وی پسرخاله ومرید صوفی بزرگ بود وبه وی لقب سلمان داده بودند، (مانند پیغمبر وسلمان) که پدرش در راه پدرشاه وجدش در راه جد شاه شهید شده‌بود.

در تمام ادوار تاریخ صفویان کردان مغرب چون سدی در مقابل قوای امپراتوری عثمانی ایستادگی کردند که جالب ترین قسمت آن مربوط است به عصرشاه صفی. درین دوران علی‌خان ملقب به‌صفی‌قلی‌خان امارت داشت وبقول راقم مانند جدش اسفندیاربود .

از قول تاریخ سیاق می‌نویسدکه خسروپاشا وحافظ پاشا با ۱۷۰ هزار سپاهی حمله‌کردند وناکام شدند ، سال بعد خود سلطان با ۷۰۰۰۰۰ سوار و پیاده به‌آذربایجان حمله کرد وتبریز را گرفت. اما در نتیجه نداشتن آذوقه عقب‌نشینی کرد ودرین عقب نشینی بودکه ایوب‌خان کرد ازطرف‌امیرعلی‌ایشان راتعقیب کرد و گروهی‌ازسپاهیان ایشان‌را ازپای درآورد ، وپس ازتسلط قوای ایران‌برآذربایجان امیر کرد نه‌تنها نواحی‌آزاد شده ، بلکه قلعهٔ ایروان‌وچند قلعهٔ دیگررا نیزتحویل داد تا نیروهای صفوی درآن استقرار یابند .

سال بعد احمد پاشا با چهارصد هزارنفر ازجانب بغداد وفرهاد پاشا با صدهزار ازجانب‌آذربایجان حمله‌کردند وقلعهٔ بزرگ‌کردستان راکه صفی‌قلی خان درآن سکنی داشت محاصره‌کردند وبه وی پیغام دادندکه احمد پاشا شاه صفی‌را شکست داده تمام‌آذربایجان و گرجستان وداغستان وشیروان را بتصرف آورده شما چرا دوری می‌کنید باشما کسی کاری ندارد ، دولت روم‌آذربایجان وارمنستان را به قلمرو شما ملحق وعهد می‌کندکه مانند سابق صاحب جقه و سکه باشید . علی خان خواهرش را به فرهاد پاشا بدهد و فرهاد پاشا دخترش را به علی‌خان .

صفی‌قلی‌خان‌که هرگزحاضرنبود دست نشانده دولت دیگرباشد دست به اقدامی شجاعانه زدکه عیناً نقل می‌شود:

ص۳۴۹: «نواب محمودخان‌در دیباچه دیوان‌خود درسنهٔ‌یکهزار ودویست و دو درحین حکمرانی اصفهان ازاینقرارمرقوم فرموده‌اند این‌فرزانه روزگار مثل اسفندیار نامدارتدبیرنمود هزاربار چنانکه دیدکه اگر این‌دفعه‌هم‌شکست به رومیان ندهد ایران ویران خواهد شد . بزرگ زادگان دنبلی را باتفاق

لباس زنانهٔ آنچنان مردان میپوشند و در زیر لباس زره پوشیده خنجر بسته و تخت روان و کجاوه و محملها قرار داده و صندوقها و در هرصندوقی دو نفر شمشیرزن نشسته و یکصد نفرغلام هم همراه بآن اجتماع که خواهرعلیخان را بفرهادپاشا می‌آوردند تمامی اردو استقبال نموده ملاحظهٔ اردو را نموده وبهم‌زدن اردو را دردل طرح‌ریخته (ص ۳۵۰). واین‌اوضاع داخل‌قلعه اجداد خود شوند در زیرحصارقلعه تدبیری‌علاحده کرده‌بود وطرح علاحده‌ریخته‌وقرارداده بودکه هروقت‌ازآتش‌روشن‌شودچهارهزارنفرپیاده که‌در دورقلعه‌دربستر بوده‌اند داخل‌قلعه شوند وهزارنفرهم معین کرده بودکه درکوه گون چینی‌اردو نمایند. همینکه‌آتش‌روشنی را درقلعه ملاحظه نمایندگونها را برآتش‌زده وچند نفراز محبوسین رومی‌را بکشند وچندنفر رامرخص نمایندبگویندکه‌شاه آمد وچندساعتی که‌ازشب گذشت پاشا بملاقات‌عروس آمد. همینکه‌نقاب ازروی‌عروس بدبختی‌خود گشادآن‌شیرمرد شمشیرکشیده پاشارا دونیم‌نمود شمشیرزنها ازصندوقها بیرون جسته ومردان مقنعه ازسر دورکرده تمامی اهل‌قلعه اول را قتل نمودکه خانه خودشان بود راههای نهانی را دانسته بودند بقلعه دوم آمده تا دروازه‌ها را گشوده آتش روشن کرده چهارهزارنفررا که دربستور بودند بقلعه ریخته قلعه را مضبوط کرده درکوه گونها راآتش زده از دو جانب درکوه وقلعه به اردو یورش بردند آواز و فریاد کردند که بماه رسید تمامی اردو را برهم زده (۳۵۱) قتل وغارت نموده بقیةالسیف ازبی‌دست وپایان بنای فرارگذاشته ... عریضه بشاه نوشته‌که شاه در وقت رسیدن عریضه راضی بصلح شده صلح نامه داده فرمان بگلربگی‌گری آذربایجان و لقب سپهداری و حکمرانی ارض گرجستان با جقه وکمر ولقب صفی‌قلی‌خانی ، همین فرمان الان موجود است درمیان اولاد آن امیرنامدار. »

علاقه و احترام این خاندان به سلطنت ایران بحدی بودکه حتی در بحرانی ترین ایام تاریخ با اینکه قدرت فراوان داشتند به‌فکر سلطنت‌نبودند در پایان کارکریم خان زند وهنگام جانشینی وی‌که امیراحمد خان حکمران کردستان بود :

« ... تا آن امیر نامدار در عرصهٔ وجود بودند قواعد قدیم را سلوك داشته‌بهمان شیوه‌که دردست داشتند حرکت میفرمودندتا اینکه پسران برادرش شهبازخان‌که در شیراز در خدمت‌گذاری سرکار وکیل‌کریم خان زندبوده‌اند مراجعت فرمودند ایرانرا در حقیقت بیصاحب و بی‌نظم به نظرآوردند هرچه

اهالی مردم عرض واستدعا نمودندکه حال با این‌استمداد و تسلط چرا درفکر سلطنت و انتظام ایران نباشید جوابی‌که شنیدند این بودکه ازجـانب پـدران عالیمقدار فرمایش ووصیت شده‌که لعنت خدا برکسی‌که ازاولاد رسم سلطنت را بخود بندد مادست ازکردستانات برنداریم و شیوهٔ قدیم اجداد خود را از دست ندهیم ....» (ص۳۸۳)

اگرچه بیشتر مطالب بدون ذکرمنبع است اما درطی قسمتهای مختلف تاریخی کتاب‌که مورد بررسی بیشتر ماست از این‌کتابها بعنوان منبع نام می برد: تاریخ جهان‌آرای قاضی احمد غفاری. عالم‌آرای اسکندریه (اسکندری)، تاریخ نواب محمودخان ، تاریخ سیاق ، تاریخ عبدالرزاق بیك دنبلی، جهان نمای ترکی ، تاریخ هشت بهشت ، تاریخ عرض لشکر ، روضة الصفا ، تاریخ ریاض‌الجنه . هفت اقلیم، شرفنامه، تاریخ شروانشاهان ، تاریخ الفی، کردنامهٔ ربیعی‌شاعرفوشنجی، تاریخ‌هرات شیخ عبدالله، جوامع‌التواریخ‌ابوسعیدبیضاوی وبالاخره اقوال شفاهی قطب‌الاقطاب حاجی‌ملارضا .

راقم در ص ۵۵۱ شرح حال خود را می‌نویسد بطوریکه می‌توان گفت خود یك صوفی مؤمن ومعتقد بوده است، اما ازنـام وی درکتاب اثری نیست. در داخل‌کتاب یادداشتی‌هست به این‌مضمون که‌کتاب متعلق بوده است‌به‌شخصی بنام حاجی‌تیمور پاشابن حسین‌خان مغول (بدون شك اشتباه است واین شخص کرد بوده است و شاید ازهمان خانواده دنبلی و بهمین دلیل دانشمند پارسی ، رشید شهمردان درص ۳۰۲ کتاب خود پرستشگاه زرتشتیان وی را مصنف‌کتاب دانسته است)، امضاکننده یادداشت دستور بامداد دستورکیخسرو یزدی است و تاریخ آن روز بهرام ماه اردیبهشت قدیم سال ۱۲۲۱ یزدگـردی. دراثربی‌توجهی صاحبان اولیه بعضی ازصفحات‌کتاب بسختی خوانده میشود ، اگرچه همه‌جا باخط نستعلیق خوب نوشته شده است .

۲ تاریخ‌کردستان

کتاب چنین آغازمی‌شود: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم،چنین‌گوید بندهٔ جانی عبدالقادربن رستم‌البابانی‌که غرض ازتحریر این‌مجموعه...که جناب مانکجی درویش فانی پارسی‌نژاد یزدانی را بصیرتی باحوال...

کتاب را بدستور ویا حضورمانکجی نوشته است، متأسفانه چندصفحه‌از آخرکتاب افتاده ودروسط نیزکتاب‌را هنگام تجلید با درهم ریختگی مختصر صحافی‌کرده‌اند، درین‌کتاب‌که باحتمال قوی منحصربفرد است مورخ که خود
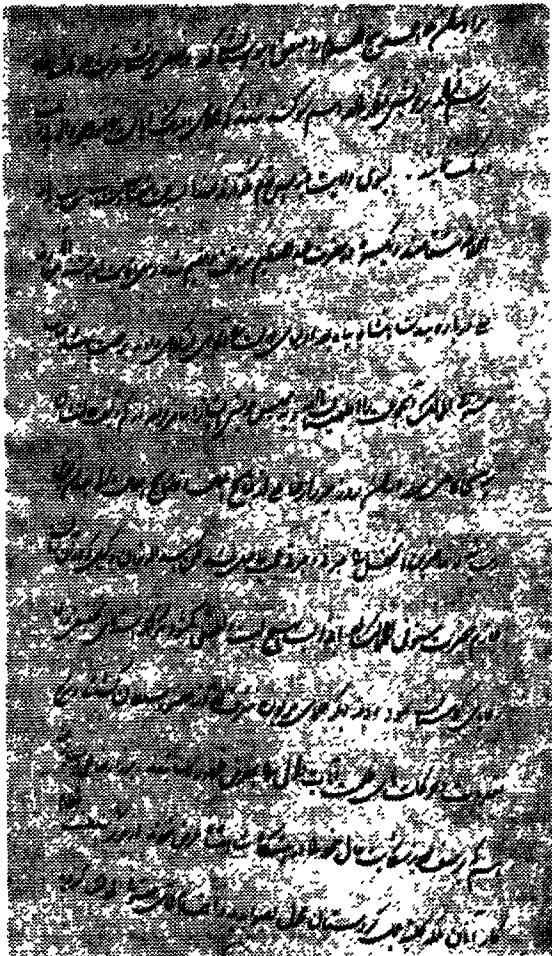
تاریخ کردستان (ص ۱۱۵)

کرد بوده است درباره کردستان وایلهای گوناگون کرد ازجمله اردلان وبابان ومکری بطور تفصیل می‌نویسد، فقط‌چندصفحه اول کتاب مطالب‌کلی است وبقیه تاریخ کردستان، بخصوص درعصرقاجاریه تا زمان نزدیك به عصر مؤلف وتهیه کننده (مانوك‌جی) می‌باشد .

وی کردان را شانزده فرقه وسرزمین ایشان‌را ازسرحد موصل تا قریب عمان وازدیاربکر روم الی چهارفرسنگی همدان می‌داند.

درین کتاب نیز همه‌جا ازاصالت کردان که ایرانی یزدان پرست‌بوده‌اند

وامیر انشان که همیشه نسبت بایران وفاداری کرده‌اند صحبت می کند: «... نسلا بعد نسل حکومت آن دیار بقبضه اقتدار ایشان بوده است وپیوسته ازتبعهٔ دولت عجم بشمارمی شده‌اند... » (ورق ۱۲۲ الف)

دروجه تسمیه باوه (پاوه) چنین می‌نویسد: ورق ۲ ب

«... درزمان خلیفه ثانی‌عمرابن‌الخطاب عراق عرب مفتوح شد ومجال اقامت برای یزدگرد شهریار نماند لاجرم ازمداین‌کوچ داد... چون‌بحوالی کردستان رسید همی‌خواست تااستمدادی ازطوایف اکراد نماید وایشان‌رامعین ویار خود نماید سپهدار لشکرخویش باوبن شاپوربن‌کیوس‌بن قباد شهریار که پدرانوشیروان‌عادل‌باشد باپنجهزارسواروسوغات‌بیشمار باستمالت آنهافرستاد..»

سپس می‌نویسد که کردان باجان ودل حاضر شدند که شهریار ایران را یاری کنند ، آذوقه وعلوفه فرستادند و سرگرم فراهم ساختن نیرو شدند . امـا یزدگرد مصمم شد که بسوی مشرق رود و از خاقان چین وماهوی سوری حکمران خراسان کمک‌بخواهد. با شنیدن این‌خبر درهمانجا لشگرگاه‌کرد و ازکردان کمک‌خواست ودانست که: (زمان انقراض دولت عجم فرازآمده)سپس: «... ایشان را بدین زردشتی دعوت فرمود صغیر وکبیر فرمان اورا گردن نهادند وآتشکده‌ها را برآوردند باو نیز برفراز جبل معبدی بناکرد وچندان به بودکه آن مکان باتمام رسید بآتش‌گاه موسوم شد آنگاه دهکده راهم بنام خود بخواندند ومشهور به‌پاوه گردید..» باو همان‌کسی است‌که کوشش‌کـرد از رفتن شاه به‌قلمرو ماهو جلوگیری‌کند و چون نتوانست ، به مازندران رفت و سلسله باوندیان‌را پی‌افکند .

یکی از شیرین‌ترین بخشهای کتاب دربارهٔ روابط شاه عباس وهلوخان حکمران‌کردستان وپسرش‌احمدخان‌است ، هلوخان که سنی متعصب بود حاضر نمیشدکه باقزلباش‌ها روابط دوستانه داشته‌باشد، اما شاه‌عباس با ارسال نامه و هدایا اورا بـاصفهان دعوت‌کرد. حکمران کردستان بعذرپیری باصفهان نرفت وشاه ازوخواست که پسرش احمدخان‌را بفرستد احمدخان بخدمت پادشاه رفت ومقرب درگاه شد بحدی‌که خواهرشاه سیده‌بیگم مشهور به زرکلاه را به وی دادند، وپس‌ازاینکه‌دوسال دردربار بسربرد وشجاعتها کردبه کردستان‌بازگشت وبا موافقت رجال کرد پدر را ازکار برکنار کرد وخود با وفاداری نسبت به شاه‌عباس حکمران شد.

سه سال بعد پدرش که با اعزازتبعید شده بود فوت‌کرد وچهار سال بعد

وی کارعیاشی‌وشرا بخواری بجائی رساند که: (ص۱۸) بافراط‌شراب(ص۱۹) مداموِ معاشرت جوانان سیم‌اندام مبتلا گردید خاتون سرای او سیده‌بیگم مشهـود به زرکلاه ازین معنی رنجیده‌شد وصورت حال‌را بحضرت پادشاه نامه‌کرد وخود نیز باجوانکی یوسف‌نام که بحسن صوت وصفای صورت ممتاز بود درساخت و هنگام فرصت باوی نرد صحبتی می‌باخت.

این‌جوان ازجمله مطربان وخوانندگان مجلس خان بود. گاهگاهی در حرمسرای حاضرشدی. رفته‌رفته داستان عشق سیده مسموع مرد و زن و ترانهٔ بام و برزن گشت. عاقبت بسمع‌خان نیز رسید و خود یوسف‌هم اشعاری چندبنام زرکلاه موزون‌نموده ازقلت عقل وغلبه عشق‌گاهی‌بردوستان‌خویش همی‌خواند. شبی در حالت مستی اشعـار مزبور را با حضورخان احمدخان باوازی کـه شنوندگان را عقل حیران شدی فروخواند . یکباره گمان خان بدرجهٔ یقین پیوست. اگرچه شیفتهٔ حسن‌صوت وحرکات موزون یوسف‌بودلیکن پاس‌حشمت ملکی دیدهٔ محبت اورا بدوخت. نیمشب باحضار وی فرمان داد همان لحظه‌اش ازباره قلعه بحلق‌بیاویختند. جسد اورادرچینهٔ دیوارمدفون ساختند. روزدیگر زرکلاه از کار شوهر آگاه گشته بغایت متأسف و اندوهگین شد ....» سپس از ناراحتی بانوی فوق شرحی می‌نویسد که بارها قصد مسموم‌کردن خان راکرد ولی موفق نشد وسرانجام ویرا مطلقه و روانه اصفهان‌کردند.

دست‌نشاندگی واطاعت حکمران‌کردستان درزمان قاجـاریه نیز ادامه یافت واتفاقاتی‌که درعصرفتحعلیشاه روی داد ازلحاظ تاریخ ایران و بخصوص شیوه واداره مملکت توسط دربارتهران بسیار قابل مطالعه ومداقه‌است. اختلاف دوپسرعمو برسرحکومت سبب می‌شودکه وکیل‌کردستان، پسرعموی ضعیفتررا به‌تهران ببرد وبا منشور حکومت به‌کردستان بازگردد، پس ازمدتی‌حکمران جدید امان‌الله‌خان قدرت فراوان یافت ودرصدد برآمدکه وکیل را نیز ازمیان بردارد . بدین‌منظور عازم تهران شد، وکیل وبرادرانش نیز ازدنبال او روان گشتند.

« ... آخر اصلاحی درمیانشان دادند طرفین ازموقف خـلافت رخصت انصراف یافتند ولی امان‌الله خان درنهان عرض پیشکش نموده و استرضای تنبه آنها فرموده ، شاهنشاه ایران فرمود جز اینقدر کـه ایشان را فی‌الجمله صولت واقتداری بشکند وسامانی درکار تو پدید شود رضا نمی‌دهم اگرآزار و اذیتی بخود وبستگانش برسانی یقین بدان مورد عقاب ونکال‌کردی وبهیچ‌عذر رستگار نشوی امان‌الله‌خان درحضور ملک‌الملوك سوگندهای گران خوردکه‌جز

اندك عدم سلوك با ایشان رفتاری ننماید...» (ص۴۲)

ولی باتمام این‌قول وقرارها وپیمانها امان‌الله‌خان که ازقدرت پیشکش وپول اطلاع داشت خاندان وکیل‌را بکلی معدوم‌ساخت، روزیکه ایشان‌را برای سلام خاص به‌خانهٔ خود آورده بود:

« . . . بمحض اشاره از اطراف و کناره حمله بردند و جمله را اسیر ودر زنجیر کشیدند سابقاً زندانی درسرای اندرونی بجهت همین‌کار مهیا داشت پس بفرمان خان هرچهار تن را برده درآن مکان جـای دادند همـان ساعت محصلان شدیدالعمل بر عیال و خانه ایشان و غصب املاکشان گماشت ضیاع وعقار وغله بضبط ملازمان خان درآمد شباهنگام خود با دونفر جلاد بسروقت آنان رفت نخست احمدبیك راکه درزمان استقلال ازو بی‌اعتدالی دیده وبکلی رنجیده بود حکم بکشتن فرمود وی نیز چون خلاصی دیگرمضرومنافق نمی‌ـ دید والی را بدشنام برشمرد وازطرف مادرش ملامت‌کرد آنگاه جلادان کار او را بپایان بردندخودخان‌هم ازغایت غضب یکدوخنجرش‌زده بود دوبرادر دیگر محمدزمان‌بیك ونصراله‌بیك که هردو در عنفوان شباب بودند در یك‌آن فجیع تراب شدند آنگاه بوکیل خطاب نموده وگفت من ازابتدا تا انتها از سلوك ورفتار شما ممنون وشرمسارم فی‌الواقع بحسن‌کیاست توکار ریاست من صورت یافت اکنون سه‌برادرت باحضورت کشته‌ام چگونه می‌شود من‌بعد شما بامن‌دل صاف و مهربان باشی خود بفرما تکلیف بنده چیست وبـا تو چگونه رفتارکنم چارهٔ نمی‌بینم جزاینکه ترا نیز انملال خلاص نمایم وخودرا از انفعال نجات دهم وکیل گفت خداوند مطلق در روزجزایت مکافات این خون‌هـای ناحق در کنار نهد ومستحق عذاب نارشوی زیاده براین‌هیچ نگفت وبقتل وی نیزاشاره نمودند...» (ص۴۳،۴۴)

سپس به‌زجروعذاب عیال واولاد ایشان‌فرمان داد تا اگرجواهری‌دارند تحویل دهند وسرانجام به شفاعت سادات وعلما دست از سرایشان برداشت و:

«... پس‌بخرابی خانه وعمارات ایشان فرمان‌داد درعرض ده‌روز باخاك‌یکسان شد وحکم‌کرد جای آنرازراعت بکارند...» (ص۶۴)

پس‌ازفراغت ازاین‌کارها دوازده اشرفی برای شاه وهدایا وپیشکش‌های جدا جدا برای ارکان دولت بانامه‌ای‌که بحضور شاه نوشته بود بتهران‌فرستاد تا توسط میرزا احمدکه‌کرد بود ودردستگاه صدراعظم نفوذ داشت به‌شاه وصدر اعظم ودیگران رسانده شود .

میرزا شفیع صدر اعظم از این واقعه بسیار نگران شد وقتی بحضورشاه رفت فقط ازحبس وکیل وبرادرانش سخن گفت و دوازده هزار تومان‌را تقدیم کرد. «... شهریارفرمود سخن‌همانست که اگرآسیبی‌ازوالی بجان‌آنها برسد بکیفر کردار گرفتار خواهد شد مدتی محبوسشان نماید و سپس آزادفرماید، چندی گذشت که والی عرض پیشکش دیگر نمود و سرگذشت خود را براستی درعریضه‌نگار داده وبحضرت شهریار فرستاد و بصدراعظم نیز نوشت که هرچه صدق کلام است عرض نماید.

چون عریضه مزبور بتوسط صدراعظم بنظرشاه رسید و از قتل حضرات آگاه گردید سخت برآشفت وسوگند خوردکه بپاداش این‌والی را ازحکومت خلع فرمایم اعیان دولت وخاصان حضرت که هرکدام را والی سوغاتی‌فرستاده بود زبان بشفاعت گشودند...

هرطوربود نایرهٔ غضب پادشاه را تسکین دادند بعدازمدتی عیال‌مقتولین تظلم ودادخواهی را بدربار پادشاهی آوردند مجملا کاری از پیش نبردند و ناامید راه ولایت خویش‌را گرفتند و در زوایای دهات پنهان شدند.» (ص۴۷)

پس ازین وقایع امان‌اله‌خان درکردستان قدرت فراوان یافت و عمالش ظلم وتعدی را ازحد گذراندند بطوری‌که سیدمحمود شیخ‌الاسلام وپسران‌همراه باچند نفرازمحترمان‌کردستان برای عرض شکایت بتهران رفتند شیخ‌الاسلام بواسطه شجاعت وپاکی وعلم درسراسر کردستان محبوبیت داشت ؛ درتهران به حضورشاه رسیدند و : «... سیدمحمود شیخ‌الاسلام آغاز کلام نهاد وشطری از جور و اعتساف والی و. تعدی و اجحافش نسبت باهالی ولایت بعرض شاهنشاه رسانید و سایرین نیز هرچه دانستند و آنچه توانستند گفتند درین هنگام از جانب والی‌هم رسول سخندان باپیشکش وارمغان بطهران‌رسید...»(ص۵۷)

این‌بار نیزفتحعلیشاه تحت‌تاثیرهدایا توجهی بحال‌شیخ‌الاسلام وهمراهان نکرد وامربه‌بازگشت‌ایشان داد فقط فرمانی برای خان‌وفرمانی نیزبرای پسر خود شاهزاده محمدعلی‌میرزا والی‌کرمانشاه درحمایت از ایشان صادرکرد اما درطی مدتی‌کوتاه ، امان‌اله‌خان افراد هردوگروه راکشت و خاندانشان را برباد داد ودستگاه عظیم حکومت‌ایران همه‌را ندیده گرفت .

درسال۱۲۸۴ باآغاز حکومت شاهزاده فرهاد میرزا دوران حکمرانی خانهای محلی‌کرد بپایان رسید .

نویسنده هنگام ذکر کردان بابانی می‌نویسد:

در ۱۲۶۵ طبق سیاست دولت عثمانی آخرین افراد خاندان بابان هم‌از بین‌رفت .

۳ تاریخ دنبلی‌ها

مجموعهٔ بزرگی‌است در ۸۳۰ صفحه، دانشمند پارسی‌رشید شهمردان در کاتالگ‌دستنویس موجود در کتابخانه کاما درباره این کتاب می‌نویسد :

«این کتاب توسط عباس محمد الپسیخانی‌نوشته شده ودر ۱۲ جمادی‌الاول
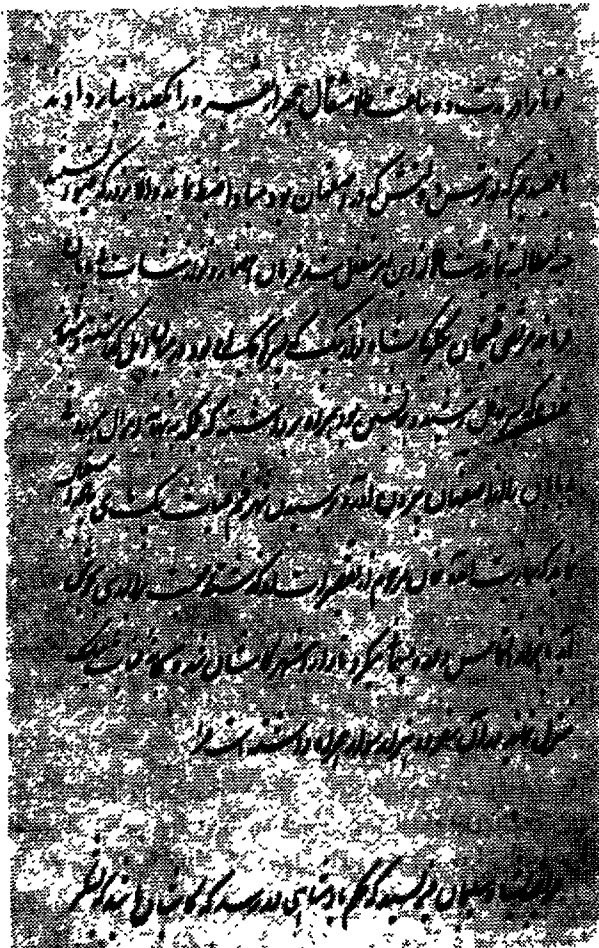
تاریخ دنبلی (ورق ۱۸۸ الف)
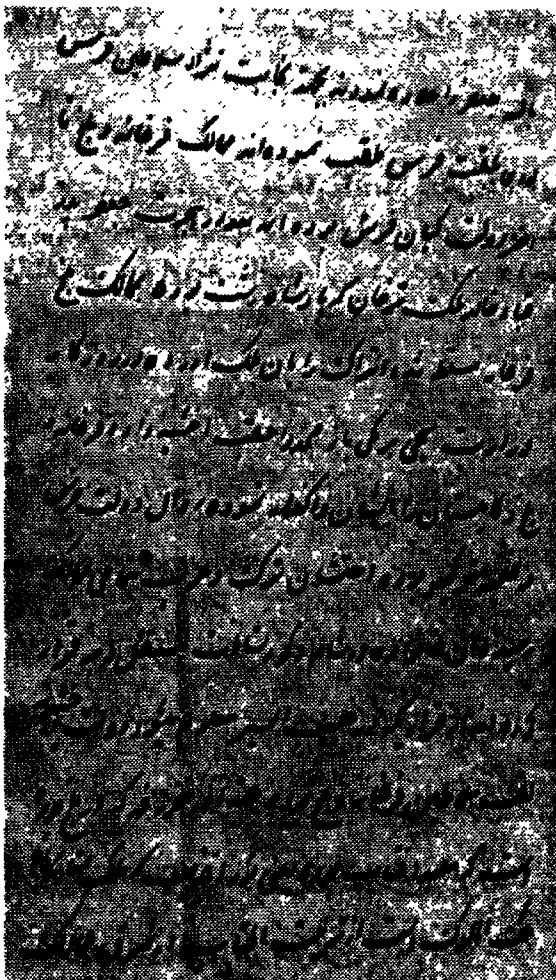
تاریخ ۲۴۶ دنبلی (ورق الف)

۱۲۸۶ خاتمه یافته است . نویسندهٔ آن فقیربن حسینعلی دنبلی است و تدوین کتاب در ۱۲۷۳ خاتمه یافته است .

محتوی کتاب مربوط است به‌ساکنان قلعه‌های دنبل ، روشن و دژ هخت (Hokht) وتاریخ بزرگان اکرادکه درمواقع مختلف درایران وعراق وسوریه وآسیای صغیر مصادر امورمهمه بوده‌اند مانند امرا و بزرگان اخشیدی که در ۱۲۷۳ سال گذشته درایران ، ترکیه، بصره ، حجاز و سوریه شهرت فراوان داشته‌اند ازاین کردان بوده‌اند.

در گزارش رسمی دولت ترکیه دربارهٔ سرچشمهٔ دجله نوشته شده است:
«... کوههائی که کردان ایرانی معروف به‌یزدان پرست در آن زندگی میکنند. این کردان لباس قدیمی می‌پوشند و آداب ورسوم کهن را حفظ کرده‌اند، این کوهها سرچشمهٔ دجله است.» یزدان پرستان درسراسر کوههائی که از کشمیر و تبت و بدخشان تاچین کشیده شده است و کوههای بربرستان، ترکیه و مصر پراکنده‌اند و به‌کافر کرد معروف‌اند. یزدان پرستان بااقوام دیگر آمیزش و اختلاط ندارند.
کتاب را نویسنده برای اهداء به‌مانوکجی‌هاتریا تهیه و تنظیم کرده است و شامل مطـالب بسیار جالب و مفصل درباره کردان است ، درباره قلعه دینبل می‌نویسد:
« قلعهٔ دنبل در کوهستانات دیاربکر وموصل واقع است . اکراد حول و حوش آن قلعه و کوهستانات منسوب به آن یزدان‌پرست میباشند که مذهب قدیمی تمام عالم یزدان‌پرستی بود. حکیم فردوسی که از گذشتن فریدون از اروندرود صحبت میکند همان شط بغداد است که از کوهستانات قلعه دنبل وازمیان طایفه اکراد یزدان‌پرستان برخاسته بملك بابل می‌آید ، تعریف آن کوهستانات از بیان وبنان بیرون است درسختی قلعه‌جات و خوشی آب وهوا ... کوه یزدان پرستان... که کوه سنجران میباشد میکشد تاشام میرسد بدریای شام که تمامی ساکنانش کرد یزدانپرست می‌باشند. به‌یزید ومعـاویه آشنائی ندارند وایزدی مذهب‌اند ... قلعه دنبل ازابنیه کیکاوس یزدانپرستان عجم است... کردان در آن کوهستانات میباشند میگویند تغییر درصفات‌است نه‌درذات . یزدانپرستی تغییر نمی‌یابدازازل بوده وخواهدبود لباس قدیم‌رادارند وبقانون قدیم‌رفتار می‌نمایند. اول چشمه دجله درمیان این‌طایفه می‌باشد ... بعضی که قلعه‌جات سخت دارند اطاعت احدی را نکرده‌اند در مذهب قدیم فریدونی یزدانپرست میباشند و در بعضی جاهاکه متصل بولایتی شده‌اند علی‌اللهی مذهب گردیده که هیچ تفاوت مابین یزدانی وعلی‌اللهی نمیباشد.. » (ورق۲۲ الف)
ودرباره اهمیت اساسی وجغرافیائی مسکن این قوم می‌نویسد:
ازهندوستان ازدریای محیط برروی شط‌بغداد کشتی بکنار دژ دنبل‌می‌آید، ازولایت روس ازراه دریای محیط خزر برروی رودارس بکنار دژ روشن کشتی می‌آید. این‌دو ردخانه عظیم (ارس و کر) از کوه یزدانپرستان برخاسته بملك ارمن گذشته بدشت مغان باهمدیگرمتصل میشود. ازطرف آن کـوه روبه شمال میروند ودو رودخانه عظیم‌هم ازآن کوه برخـاسته یکی شط دجله ویکی

فرات رو بجنوب رفته درکوهستانات گذشته بولایت دیاربکر گذشته در دشت عراق بابل باهم رسیده . قلعه روشن بملك ارمن واقع شده است ....» (ورق ۴۰ الف)

ودرباره پراکندگی ایشان:

«... اصل جمعیت کردان ازکوه سنجار Sanjar گرفته تابکوهستانات شام‌که بولایت درزی می‌باشد تا بمغرب از طرف مشرق درقلل جبال سخت قلعجات‌قایم دارند تابلرستان، فارس، کرمان، کچ، مکران، کردکافرهندوستان، تا بکافرسیاه‌پوشان تبت الی‌کوهستان چین.

... لباس این طایفه هم‌گشاده و دستار درسردارند وبقانون قدیم رفتار دارندآمیزش به‌بیگانه‌کیشان ندارند یزدانپرست می‌باشند... در روزهای‌بزرك که ازاعیادکهن باشد آن طفل‌را لبــاس‌گشاده می‌پوشانند مثل لباس‌کردی و امامه فریدون را می‌آورند مثل شال برسنن کردهــا و شبیه درفش کاویان را می‌آورند. چهارتیغ را سربهم بسته‌که مدور نمایان‌باشد. کشتی و سدره درمیان ایشان می‌باشد..» (ورق۴۲ب.)

«ازقراریکه درجهان نمای ترکی نوشته است، طایفهٔ دنبلی را یزدانــ پرست مرقوم‌کرده‌اند وجهت سکنای قلعه دنبل واکرادی‌که درحول وحوش‌آن قلعه می‌باشند بآن قلعه منسوب شده ... کوه‌کــردستانات ازاول دریای محیط گرفته ازنقطه مشرق تابه‌نقطه محیط مغرب میرسد . اکثرجا سخت‌کوهها بــا همدیگر متصل تا دربدخشان و کابلستان کافرسیاهپوشان می‌نامند تا بکوهستان قندهار، کرمان، فارس، کوهستان، بکردستان عراق، آذربایجان وکوهستانات روم درزی تابمغرب یکطایفه ویکزبان درجایهای‌سخت‌سپاسی گروه‌یزدانپرست دراکثرجاها علی‌اللهی‌وسنی‌مذهب متعصب بدشت وکوهستانات سکنی‌دارند باید دید وفهمید که راقم چه نوشته است .

فرنگیان با این آگاهی ازخفره‌کردانیان خبری ندارند . . .»(ورق ۶۲ الف.)

سپس اسامی هیجده طایفه را نام می‌برد:

دنبلی، محمودی، نوکی، شیخ‌نرین، سونی، مــاسك، رشکــی، دستی ، مرسی، انوش، مخ، مهرانی، پیکانی، سنوری، شیرویان، دیوران ، اردمانی، انهاور . و همه خود را به‌کیانیان نسبت میدهند وهمه یزدانی می‌باشند. (ورق ۲۸۹ الف) .

درین‌کتاب نیز بطورتفصیل از امرای‌کردکه درخدمت پادشاهان صفوی

بودند یاد شده‌است، ازجمله صفی‌قلی‌خان که نویسنده برای اثبات ادعای خود مبنی براحترام پادشاه برامیر کرد ، سندی را ذکر کرده و ما عیناً آنرا نقل می‌کنیم (۲۳۴ الف):

فرمان‌شاه‌عباس‌دوم

حکم جهان مطاع شدآنکه سادات عظام ومشایخ کرام وقضات اسلام و عمال ذوی‌العزوالاحترام دارالمؤمنین(۲۳۴ب) قم‌بشفقت‌شاهانه وعنایت‌بینهایت پادشاهانه مفتخر وسرافراز گشته بدانندکه برسواد خانان رموز صحیفهٔ امکان وتماشائیان عرایس برهفت‌گروه اخشیجان ظاهراست‌که چراغی‌راکه دست‌عنایت الهی برافروخته‌باشد ازصدمه بال‌زرافشاندن پروانهٔ شبستان‌که طعمه تیغ‌فروغ این چراغست... و روغن دل حاسدان گزند نبیند.مبین این مقال آنکه بعد از آنکه والی‌هندوستان دونوبت درمقام استرداد ... قندهار درآمده بی‌نیل‌مقصود نیل بدنامی برجبین‌احوال خودکشیده خایب وحاسد چون بخت‌سیاه‌بر گردیده بود... دیگرباره هوس این‌معنی نموده (۲۳۵ الف) داراشکوه ولی عهد خود راکه ازسایراولاد خود اوبزعم‌آن پادشاه حیرت دستگاه امتیاز دارد باکثرتی تمامی وعدتی مالاکلام وفیلانکوه شکوه وتوپهای‌اژدرآثار بصوب صواب‌قندهار فرستاده جالب نادم طالب نام‌گردید. چون بعد ازارتکاب خفت وخجالتی‌چنان درنظرعقل نکته‌دان غریب وبعید می‌نمودکه‌فحوای من جرب‌المجرب حلت به الندامه درکار بسته دیگربار درصدد این امر مستعد درآمد فرمان همیون به جمعیت‌عساکرمنصوره که دراطراف‌واکناف وولایات‌معموره سکنادارند نشده‌بود آن‌مخاویل این‌معنی‌را فوزی عظیم شمرده دربردن جروثوب وسپه وسایرلوازم قلعه‌گیری‌سعی‌بلیغ‌نموده‌دقیقه توقف‌فروگذاشت‌ننموده چون‌گوشمال‌آنقوم‌نادان که همه جهل مرکب خود حیران و سرگردان مانده‌اند برذمت همت شاهانه فرض‌عین وعین‌فرض بود (۲۳۵ب) رفعت ومعالی‌پناه عزت وشوالی دستگاه‌نظام الرفعة والعزة... جلالت دستگاه عالیجاه نظام‌الایاله والشوکت والاقبال‌حاجی بیك دنبلی بیگلربیکی دارالمؤمنین استراباد باجمعی ازمردان‌کارزار وغازیان ظفر شعار برسم مستعلامی مقرر فرمودیم‌که بطریق ایلغار واستعمال روانه شده اطراف و جوانب آن محاذیل را بدایره احاطه درآورده درسه طرف وسالک ایشان‌کماینبغی اهتمام نمایند ومقررشدکه ایالت وشوکت پناه حشمت وجلالت دستگاه‌شهامت ونصبت انتباه‌عالیجاه امیرالامراءالمبارك‌الایالةوالشوکةوالحشمة والعظمة ... صفی‌قلی‌خان دنبلی سپهسالار ایران و بیکلربیکی آذربایجان با

سایر عساکر که بحریست پرخروش ودریائیست پرجوش روانه شده اگر بمحض آوازه بوده لشکر نصرت اثر آن (۲۳۶ الف) گروه حیرت برده فرار برقرار اختیار نموده باشند بصیقل تیغ درخشان زنگ‌زدای وجـود آن ظلمت سرشتان گردند ورایت نصرت انتظام نیز تابلده بسطام درحرکت آمد آن تیره بختان بمال بهوس خیال محال تا رسیدن لشکر خصم‌افکن عدو مال ششماه متوالی در بردن سپه وتوپ خاك ادبار برفرق اعتبار ببخشند وایالت وشوکت پناه حشمت وجلالت‌دستگاه‌عالیجاه‌امیرالامرا العظام...ذوالفقارخان بیگلربیگی‌دارالقرار قندهار... هر روز برسر سپه ایشان ریخته جمعی کثیر ... ازان بی‌عاقبتان را اداره دیارعدم میگردانیدند... (۲۳۶ب) تا اینکه قریب بیست هزارنفرازآن مدبران طعمه... وبناکامی و خجالت بار وبنه تنگ ونام را برعطایای رسوائی بسته بعیوه نخست ورسم سابق آواره دشت فرار گشتند للهالحمدوالمنه کهمجدداً فتحی‌چنین مبین حال اولیای دولت ودین گردید... چون برمضمون رقم‌اشرف مطلع گردند بمژده این‌فتح مبین سجدات شکر بتقدیم رسانند، بدعای‌استدامت دولت‌ابد قرین مواظب باشند و بتوجهات شاهانه امیدوار بـاشند بتاریخ شهر ذی حجةالحرام سنه ۱۰۶۳ ».

مصنف کتاب که خود عارفی وارسته بوده است شرح‌حال خودرا در ورق ۳۸۴ب چنین می‌آورد:

چنین گوید این بنده درگاه اولیاءاللهی‌وخاك پـای فقرای سلسلهٔ علیهٔ علویهٔ حسینیه نوریهٔ رضویهٔ نعمةاللهی (۳۸۵ الف) که پدرمن ازسلسله آبادیان بوده ازآبادان تا بآخرعمر خود حکمرانی نمود و مادرم از خانواده خواتین ترکستان درسن یکسالگی‌پدرم وفات‌کرده ومادرم شوهرکرده وخانواده بهآن عظمت بهم‌خورده هریك به‌بیابانی‌افتادیم... (۳۸۵ب) درپنجسالگی مدت‌بیست وپنج روز ختم قرآن نمودم . اول نعمتی‌که ازخداوند عطاشد... این‌بودکه در فکر دین ومذهب‌افتادم. دراندك مدتی اکثرمذاهب‌مشهوررا سیرنمودم وبعلمای هرمذهب‌که رسیدم درآرایش خود ونکوهش دیگران‌وباوجودآگاهی ازقباحت خود...(۳۸۶ الف) ازیشان فرارنمودم ودرمدت قلیل چهارصد شهر درممالك ایران و روم وروس وهند وترك وزنگ وحبش وعـرب ومغرب ویمن ومصر و جزایر را دیدم... (۳۸۷ الف) دربندربنارس‌چندروزی دربتکده منزل داشتم دختران گلعذار ومغ‌بچگان‌شیرین‌رفتار وباطره‌های طرار وسازهای‌خوش‌آواز دایم درعیش و رقص با یکدیگر و بیگانگان درمجامعت بودند با براهم بزرك درآن‌خصوص گفتگو کردیم که‌اهل‌هندوستان‌باین‌نوع‌ریاضت‌وترك تجرید بااین

هرزه‌کاری زنا ولواط وقمار وفنا میگذرانند وشراب را ندارند حرام می‌دانند ودایم درنشاء و بنگ‌اند گفت شمارا تقلید چنان گرفته‌که نمی‌توانی پسا به تحقیق‌گذاری و بفهمی اول آنچه باعث قرب‌حق است حلال، بخلاف‌آن‌انقباض وغفلت بیاورد حرام، شهوت رانی یکی ازسنه ضرور یست چه عیب دارد (۳۸۷ ب) هر که را رضاکردی ... »

درین کتاب نیز نویسنده موارد متعددی ازحمایت‌کردان از سلسلهٔ صفوی ذکری میکند ومیگوید تازمان شاه سلطان‌حسین رومیان نتوانستند وارد قلمرو شاهنشاهی صفویان درغرب شوند ، امـا درین دوره که شهبازخـان حکمران کردستان بود ، شاه ازنفوذ فوق‌العاده وی ترسید و یکی از گماشتگان وی را برکشید، ازاینرو امرای‌کرد ازدستگاه خراب پادشاهی سلطان حسین‌رنجیدند وخودرا کنارکشیدند ، وباین ترتیب راه برای نفوذ ترکان عثمانی‌بمغرب باز شد (ورق ۱۸ الف)

درین‌کتاب نیز ازکتابهای متعدد بعنوان منبع نام‌برده می‌شود:

تاریخ کاظم‌بیك. خلدبرین، کردنامه ، عالم‌آرا ، ظفرنامه ، شرفنامه ، نگارستان، تاریخ‌الفی‌ترکی، جهان‌نما، تاریخ عبداللطیف‌خان، فتوحات مکی، مفاتیح ملاحسین میبدی، شاهنشاهنامهٔ صبا ، تاریخ خلفای آل‌عباس، تاریخ آل ایوب، تاریخ اخشیدیه، کتابی‌ازمولانا صدرالشریعه، ریاض‌الجنة، روضةالصفا... (ورق ۱۴۲ الف)

درینجا به بررسی دربارهٔ این سه کتاب خاتمه می‌دهیم و بعنوان حسن ختام چند یادداشت درباره‌کردان ومنابع تحقیقی آن باین‌مطلب می‌افزائیم:

۱ــ دائرةالمعارف اسلامی = مقالهٔ مفصلی‌درباره‌کردان‌دارد (۱۱۵۴ ــ۱۱۳۲) ومی‌نویسد کردان، ایرانیان ساکن خاورمیانه درآسیا هستند واگر چه سیاحان ودانشمندان چندی‌درباره ایشان مطالبی نوشته‌اند اما کار اصولی و صحیح درین موردبسیارکم‌شده‌است و بیشترکارهای انجام‌شده دربارهٔ زبانشناسی است، مهمترین منابع‌کرد : شرفنامه است‌که در ۱۸۶۰ در پطرسبورك چاپ شد ، آخرین تاریخ‌کردستان توسط محمد افندی شهرزوری در۱۰۳۷ تدوین شده . رسالهٔ انساب کرد در موزهٔ آسیای پطروگراد موجود است . از کتاب دیگری نیز بنام تاریخ‌کردان تصنیف زین‌العابدین‌بیگ نام می‌برد .

۲ــ دانشمند ارجمند دکترمحمد مکری‌که اکنون‌وی‌را بایدبزرگترین کردشناس‌ایران خواند درمقدمهٔ عالمانهٔ خود برشاهنامهٔ حقیقت (بزرگان‌اهل

حق) حاجی نعمت‌الله جیحون‌آبادی مکری (چاپ تهران) دربارهٔ کردانی که آئین اهل‌حق‌دارند می‌نویسد:

مذهب یا مسلك اهل حق یکی از رشته‌های وابسته بمذهب تشیع است و مجموعه‌ای است ازعقاید وآرای خاص مذهبی‌که باذخایر معنوی ایران پیش از اسلام وافکار عالی پس از اسلام‌که بخصوص درمناطق غرب ایران پراکنده‌اند درهم آمیخته است ...

این مذهب دنبالهٔ نوعی احساس ژرف «مذهبی است‌که ازعهود پیشین در میان خواص شیعیان از ادیان‌کهن بطورسری موجود بوده وازسلف بخلف می‌رسیده است ونیز دنباله همان اصولی‌است‌که شاه‌مردان حق علی‌بن‌ابی‌طالب به مسلمان وعده‌ای از ایرانیان نزدیك خود می‌آموخت . (صفحهٔ سوم) درصفحه پنجم درذکر منابع تحقیق دربارهٔ آئین حقیقت (یزدانپرستی): «متون قدیمی اهل حق همه بزبان گورانی قدیم وگویشهای ماچوماچووسیدی است.»

محل‌گسترش: علاوه برایران‌غربی وکرمانشاه، لرستان، پشتکوه،فارس (شیراز)، آذربایجان (تبریزومراغه)، قزوین وتهران(هشتگرد وورامین) در کشور عراق: سلیمانیه وکرکوك، موصل، خانقین وبغداد. درترکیه : نواحی شرقی ونیز در خراسان ، افغانستان، پاکستان و هندوستان.

دربارهٔ منابع وکارهای علمی دربن‌باره : ص هفتم مقدمه.

کرامت رعناحسینی

نسخه‌های خطی در مونرآل

توانستم در شهر مونرآل ازسه مجموعهٔ خطی دیدن‌کنم : دوتا از آنها درکتابخانهٔ دانشگاه مك‌گیل Mc Gill است‌که‌آنرا کتابخانهٔ مکلنن‌می‌نامند (Moclennan Library) . یکی از آن مجموعه‌ها بنام Blacker - Wood است و دیگری بنام Rare Book Room است ، و سومی متعلق است به پرفسور محمد عبدالرحمن بارکر(Barker)استاد بخش مطالعات‌اسلامی آن دانشگاه ، وچون ایشان بدین اسلام مشرف شدند نام اسلامی برای خود برگزیده‌اند .

استاد بارکرهمینکه دیدند من‌بکتب‌خطی‌علاقه دارم نه تنها لطف‌کردند

مرا بکتابخانهٔ خویش راه دادند ، بلکه ازسردانش‌پروری ساعتی‌چند ازاولیاء کتابخانهٔ مکلنن اجازه گرفتند تا ازآن دومجموعه دیدن کنم .

مهمترین آن‌ها مجموعهٔ دکتر بارکر است که بالغ برششصد کتاب خطی عربی فارسی و اردو است . چون آن دو مجموعهٔ دیگر بیش ازصد کتاب خطی ندارد . هرسه مجموعه دارای کتابهای مینیاتور و ارزنده است ، ومن مشتاقانه کوشیدم ازبعضی تصاویر آن کتب اسلایدهائی تهیه کنم، متأسفانه این آرزو برآورده نشد . ولی درنفاست وزیبائی آنها کافیست بگویم که بعضی ازآنها برای شاهزادگان ساخته‌شده.

راستی که فرصت بررسی آنها بسیار کم بود، بخصوص ازدومجموعهٔ کتابخانهٔ مکلنن ، ولی دریغم آمد یادداشتهائی هرچند با شتاب ازآنها برندارم و بنظر اهل‌ادب نرسانم .

۱- ازمجموعه‌های کتابخانهٔ مکلنن

* بوستان‌سعدی، بخط الفقیر الحقیر سلطان محمد نور فی‌شهور سنه۹۳۲ با صحافی متن وحاشیه وسرلوحی مذهب .

* لیلی ومجنون هاتفی، دوصفحه مذهب ودارای دو صفحه مینیاتور زیبا ظاهراً در قرن دهم کتابت شده .

* کیمیای‌سعادت، مورخ ۱۰۰۷

* دیوان امیر خسرو دهلوی ، بـا قطع رحلی ، مورخ ۹۸۴ ، دارای مینیاتورهای زیبا .

۲ـ مجموعهٔ دکتر بارکر

* جنگ اشعارحافظ وامیرخسرو دهلوی وجامی با قطع بغلی ، دارای چهارمینیاتور بسیار ارزنده وزیبا .

* دیوان‌شوکت بخاری، بقطع بغلی، مورخ۱۱۷۳ ، بخط محمدکشفی.

* مصیبت نامهٔ عطار ، بقطـع بغلی ، برقم : « تمت هذا الکتاب بعون ـ الملک‌الوهاب‌درماه رمضان‌المبارک تاریخ بیستم روزچهارشنبه سنهٔ ۹۸۹ دربلدهٔ جونپورصورت تحریر یافت» .

* شاهنامه ، بقطع رحلی، دارای ۲۹ مینیاتور . و رقم‌آخر کتاب چنین است : « کتبه ابن‌احمد[محـ]سن‌الکرمانی بتاریخ ۱۴ شوال‌سنه۱۰۲۱».

* دیوان حافظ ، بقطع وزیری کوچك دارای دو صفحه تذهیب بسبك تیموری و دو مجلس مینیاتور

* طوطی نامهٔ ضیاء نخشبی ، دارای ۶۲ تصویر، ورقم آخر کتاب چنین است : «العبد الضعیف محمد لطیف بن محمد شریف البخاری الفاریابی فی یوم السابع فی شهر ذی القعده سنه ۱۰۴۲ ».

* دیوان ابوالفرج رونی بخط نستعلیق ، و رقم آخر کتاب چنین است : « بخط العبد الفقیر الحقیر ضعیف فخر الدین حاجی شمس الحق عفی الله عنهما »
(این دیوان درمجموعه‌ای بوده که دیوان ظهیر را همراه داشته)

* لطایف الکلام فی احکام الاعوام، تألیف محمد بن حسین المدعو بسیف منجم مورخ ۸۶۳ ، چند ورق آخر رساله‌ایست در نجوم بخط دیگری ورقم آن چنین است حرره العبد الفقیر الحقیر المحتاج الی رحمة الله الملك المتین بدرالدین بن کمال الدین اصلح شأنه و غفرله فی تاریخ تاسع عشر جمادی الثانی سنه خمس وستین وثمانمائة لهجریة»

* منطق الطیر عطار، مورخ شهر رجب المرجب سنة سبع وسبعین وثمانمائه الهجریة کتبه العبد الضعیف المحتاج الی رحمة الله الملك الغنی المحتاج محمد بن محمد الحسینی الشیرازی .

* منتخب گرامی، تمام شد کتابت این منتخب گرامی در یازدهم جمادی الثانی ۱۰۸۰ بدست فقیر حقیر دورسن علی.

* ترجمهٔ مختصر قدوری ، بدون ذکر نام مترجم ، مورخ بیستم رمضان ۹۰۳ .

* خمسهٔ نظامی، قطع وزیری ظاهراً در قرن دهم ویازدهم تحریر شده دارای ۱۵ مینیاتور

* تذکرهٔ سرو آزاد ، غلام علی آزاد بلگرامی

* مجموعه ، قطع رقعی ، خط نستعلیق، مشتمل بر: ۱) ـ قصهٔ یوسف (احسن القصص) ۲) ـ حکایت عروسی خدیجه خاتون رضی الله عنهما با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم . ۳)ـ عروسی فاطمه خاتون رضی الله عنها، در آخر این رساله آمده : « تمت الکتاب الحدیث الصحیح ... ذوالحجة الحرام سنه ۹۱۳ ودرحاشیه شعری از روزبهان آورده وآن اینست :

دی آئینه خویش بصیقل دادم
روشن کردم به پیش خود بنهادم

در آئینه عیب خویش چندان دیدم

کز عیب کسان هیچ نیامد یادم

۴)ـ خواص ومنافع اسماءالله من املاءالشیخ الکبار الاجل العالم عون انوری جلال الحق والشریعه والدین التبریزی ۵)ـ احادیث نبوی و ترجمهٔ آن ۶)ـ منتخب اشعار عرفی ۷)ـ کتاب نثر اللالی من کلام امیر المؤمنین .

* تذکرهٔ گلزار ابراهیم ، قطع وزیری، بخط نستعلیق .

* طوطی نامهٔ ضیاء نخشبی مورخ ۱۰۴۲.

* قصهٔ سیف الملوك و بدیع الجمال، بحسب الفرموده اشفاق آثاری صاحبی قبله گاهی ام خواجه نجم الدین احمد بتاریخ بیست ویکم شهر ذی القعده فی یوم جمعه بوقت نماز ظهر ، کتبه العبد المذنب قطب الدین ولد شیخ علم الدین قریشی سنه ۱۰۴۳.

کتابشناسی ایرانشناسی •

✿✿

انتشارات تازهٔ پاکستان

ایرج افشار

احسن ، عبدالشکور

غالب ذاتی تأثرات کی آئینی‌مین . مرتبهٔ عبدالشکور احسن و سجادباقر رضوی ، [لاهور . دانشگاه‌پنجاب] ۱۹۷۱ .رقعی. ۱۷۹ ص . (مطبوعات مجلس یادگار غالب ، ۱۳) .

مجموعهٔ مقالات از اشخاص‌مختلف است در بارهٔ اسدالله غالب وهمه به‌زبان اردو .

نقوی ، سید عبدالقادر بن سید هاشم

حدیقةالاولیاء . در سال ۱۰۱۶ نوشته شده. به تصحیح واهتمام‌سیدحسام‌الدین راشدی .حیدرآبادسند. سندی‌ادبی‌بورد ۱۹۶۷ . رقعی . ۱۰۲ + ۲۶۳ ص .

تذکره‌ای از شرح حال عرفا و دراویش خطهٔ سندست به‌زبان فارسی .
آقای‌راشدی مقدمه‌ای مفصل بر آن نوشته‌اندکه برای تاریخ تصوف اسلامی درهند بسیارمفیدست .کاش فهرست‌اعلام هم‌برای‌کتاب تهیه شده بود .

حافظ شیرازی

دیوان‌حافظ شیرازی به‌خط‌محمدبن‌حسن نیشابوری (۸۹۴ ه .) با مقدمهٔ ممتاز حسن [. کراچی . نیشنل پابلشنگ‌هاوس لمیتد] ۱۹۷۱ . رقعی . ۳۵۶ ص .

چاپی است‌عکسی‌که از روی نسخهٔ مورخ ۸۹۴ دانشگاه پنجاب (لاهور) تهیه و بصورت نفیسی عرضه شده‌است به مناسبت‌جشنهای‌دوهزاروپانصدسالهٔ‌ایران.

حزین لاهیجی .

دیوان حزین . نسخهٔ تصحیح‌کردهٔ‌مصنف ملك علی‌قلی‌واله داغستانی . به مقدمه ممتاز حسن.کراچی[نشنل‌پابلشنگ‌هاوس لمیتد] ۱۹۷۱ . وزیری . ۳۶۵ ص .

اصل این نسخه‌که چاپ حاضر به صورت عکسی از روی آن شده متعلق است به موزهٔ ملی پاکستان و به‌مناسبت جشنهای شاهنشاهی ایران به‌طبع‌رسیده است .

حضور احمد سلیم

آموزگار فارسی . حیدرآبادسند[۱۹۷۱] وزیری . ۱۱۶ ص .

مجموعه‌ای از دروس برای تعلیم زبان فارسی .

خویشگی ، نصرالله خان

گلشن همیشه‌بهار (تذکره شعرای‌اردو). مرتبه اسلم فرخی.کراچی . انجمن‌ترقی اردو . ۱۳۴۶ . رقعی . ۳۴۳ ص .

رازی ، فخرالدین

کتاب النفس والروح وشرح‌قواهما .

تحقیق محمد صغیر حسن المعصومی . اسلام آباد . معهد الابحاث الاسلامیة . ۱۹۶۸ . وزیری . ۲۲۰ ص .

راشدی ، سید حسام‌الدین

احوال و آثار ملک الشعراء ابو الفیض فیضی . کراچی [۱۹۶۷] . وزیری . ۱۴۹ ص .

راشدی ، سید حسام‌الدین

تذکرهٔ شعرای کشمیر (تکملهٔ تذکرهٔ شعرای کشمیر محمد اصلح میرزا) . بخش سوم (فانی ثامینمنت) . کراچی . اقبال آکادمی . ۱۳۴۶ . وزیری . ص ۱۰۴۵ — ۱۵۷۷

از کارهای گران‌قدر و پرحجم در این زمینه است .

راشدی ، سید حسام‌الدین

میرزا عیسی ترخان ثانی (مکلی نامه ثان ورثل) . کراچی . ۱۹۶۷ رقعی . ۴۸۱ ص

سید محمد اکرم

اقبال در راه مولوی . شرح حال و آثار وسبک اشعار و افکار اقبال . [لاهور . انجمن دوستی ایران و پاکستان . ۱۳۴۹] خشتی - ۲۶۶ ص .

کتاب به زبان فارسی و اثر یک ایرانشناس پاکستانی است که ازصمیم دل به ادبیات فارسی عشق می‌ورزد و بی‌تردید یکی از کتابهای بسیار مفیدی است که به زبان فارسی دربارهٔ اقبال نوشته شده است .

شیرانی ، حافظ محمود

مقالات حافظ محمود شیرانی . مرتبهٔ مظهر محمود شیرانی . لاهور . مجلس ترقی ادب . ۱۹۶۶/۶۸ - ۴ جلد .

حافظ محمود شیرانی از بزرگان محققان پاکستان در زمینهٔ تحقیقات ایرانی واسلامی بود و جمع آوری مقالات محققانهٔ او خدمتی است بسیار گرانقدر و قابل تقدیر .

سه جلد اول مقالات درزمینهٔ ادبیات اردوست و جلد چهارم در باب فردوسی و شاهنامه

شیرازی ، سیدمیر حسین الحسینی

زبدة المعاصرین . باهتمام محمد باقر . لاهور . ۱۹۶۶ . وزیری . ۴۸۸ ص.

تذکره‌ای حاوی شرح حال ۱۱۲ شاعر که فقط هفت نفر آنها از شعرای هندند و بقیه ایرانی .

مؤلف به سال ۱۲۴۹ فوت شده است .

شفیق اورنگ آمادی

تذکرهٔ شام غریبان . به اهتمام محمد اکبر الدین صدیقی (به تدریج درمجلهٔ «سه ماهه اردو» چاپ کراچی چاپ می‌شود.)

صائب تبریزی

دیوان صائب با اضافهٔ غزلیات به خط و مهرصائب. به مقدمهٔ ممتاز حسن. کراچی [نیشنل پابلشنگ هاوس لمیتد] ۱۹۷۱. رقعی . ۱۹۷۱ . وزیری . ۷۱۱ ص .

این چاپ به صورت عکس از روی نسخهٔ ملی پاکستان انجام شده است . مقدمهٔ

دانشمند عالی مقام ممتاز حسن مـزینی برای چاپ حاضرست . نسخه بـه خط نستعلیق است و بعضی حواشی بـه خط صائب .

عابدی ، وزیرالحسن

سعدی و خسرو[لاهور، ۱۹۷۰] خشتی. ۲۵۱ ص .

مجموعه‌ای است از غزلیاتی از دو شاعر مشهور که از حیث قافیه یکی است غزلیات هم قیافه به خط خوش نستعلیق رو به‌روی هم چاپ شـده است . تحقیق آقای عابدی قابل توجه و امتنان است.

عروج ، عبدالرؤف

تذکرهٔ فارسی‌گو، شعرای اردو . [کراچی. نشنل پابلشنگ هاوس لمیتد .] ۱۹۷۱ . وزیری . ۲۱۴ ص .

عنصری بلخی

مثنوی وامق وعذرای عنصری . بامقدمه و تصحیح و تحشیهٔ محمد شفیع . به سعی و اهتمام احمد ربانی. لاهور. دانشگاه پنجاب. ۱۹۶۶. وزیری . ۱۲۹ +۷۸+ ۲۰ + ۴۱ + ۲۹ + 8 ص .

این کتاب از آثار بسیار شایسته و ماندگار از محمد شفیع عالم بزرگ و فقید پاکستان است .

محمـد شفیع ۱۴۳ بیت از اشعار وامق وعذرا را ازمیان مقوای یك کتاب قدیمی کشف وبا تصحیح و تعلیق عالمانه تدوین کرده و پس از وفـاتش تـوسط فرزندش به چاپ رسید .

غالب ، اسدالله

افادات غالب . لطائف غیبی ، سؤالات عبدالکریم ، لیغ لیز . به تصحیح و تحقیق سید وزیرالحسن عـابدی . [لاهور . دانشگاه پنجاب .] ۱۹۷۱ . وزیری ۳۶+ ۱۱۴ + ۳۱ + ۱۷۴ ص (مطبوعـات مجلس یادگار غالب ، ۱۲) .

غالب ، اسدالله

باغ دودر . مجموعهٔ نظم و نثرفارسی. به تصحیح و تحقیق وزیرالحسن‌عابدی. لاهور . دانشگاه‌پنجاب. ۱۹۷۰ .وزیری. ۱۹۸ + ۴۴ + ۲۴۰ ص .

بیش‌از نیمی‌از کتاب‌حاوی‌تحقیقات تاریخی و ادبی مفید آقای وزیرالحسن درباب متن است وهمه محققانه و مفید.

غالب ، اسدالله

پنج‌آهنگ. تکمیل تألیف‌در۱۸۶۸. تدوین نو و تصحیح و تحقیق‌سیدوزیرالحسن‌عابدی. لاهور . پنجاب یـونیورستی . ۱۹۶۹ . رقعی. ۷۱۴ ص (مطبوعات مجلس‌یادگار غالب ،۸) .

مجموعه‌ای است از منشآت‌ونامه‌ها و آثار فارسی غالب .

غالب ، اسدالله

خطوط غالب. به‌اهتمام غلام‌رسول‌مهر. لاهور . پنجاب یونیورستی . ۱۹۶۹ . رقعی . دوجلد در۱۰۱۱ ص (مطبوعات مجلس یـادگار غالب ، ش ۲ و۳) .

مجموعهٔ منشئات و تقاریظ و نامه های اردوی غالب است .

غالب ، اسدالله

درفش‌کاویانی . به اهتمام محمدباقر ، [لاهور . پنجاب یونیورستی. ۱۹۶۹] . رقعی. ص (مطبوعات‌مجلس‌یادگارغالب، ۱۱) .

این کتاب توضیحاتی‌است‌که غالب دربارهٔ بعضی‌ازکلمات مندرج دربرهان قاطع نوشته و به فارسی است .

غالب ، اسدالله

دستنبو . به اهتمام عبدالشکوراحسن . لاهور. پنجاب‌یونیورستی . ۱۹۶۹.رقعی. ۹۲ ص (مطبوعات مجلس یادگارغالب ، ۱۰) .

ازآثار منثور غالب به زبان‌فارسی است .

غالب ، اسدالله

دیوان غالب. به تحقیق متن و ترتیب‌از حامدعلیخان. لاهور.پنجاب‌یونیورستی. ۱۹۶۹ . وزیری . ۲۲۰ ص (مطبوعات مجلس یادگار ، ش ۱) .

دیوان اردوی غالب است .

غالب ، اسدالله

سبد چین تألیف ۱۸۶۷ . به تصحیح و تحقیق سیدوزیرالحسن عابدی. لاهور. پنجاب یونیورستی . ۱۹۶۹ . وزیری . ۱۷۰ ص(مطبوعات مجلس یادگارغالب، ۷) .

مجموعه‌ای است گلچین از اشعار غالب‌که خود جداکرده است .

غالب ، اسدالله

غزلیات فارسی . از روی کلیات طبع ۱۸۶۳ به‌اضافهٔ‌کلام مابعد. به تصحیح و تحقیق سید وزیرالحسن عابدی . لاهور. ۱۹۶۹ . وزیری . ۴۵۵ + کب + ۴۹ ص (مطبوعات مجلس یادگار غالب ، ۴) .

غالب ، اسدالله

قادرنامه. به اهتمام محمد باقر.لاهور. پنجاب یونیورستی. ۱۹۶۹ . رقعی . ۱۶ ص . (مطبوعات مجلس یادگار غالب ۱۷) .

از آثار اردوی غالب است .

غالب ، اسدالله

قصائد و مثنویات فارسی . [لاهور . دانشگاه پنجاب] به اهتمام غلام رسول مهر. ۱۹۷۱ . وزیری . ۳۸۴ +۱۶۱ ص (مطبوعات مجلس یادگار غالب ، ۵) .

غالب ، اسدالله

قطعات ، رباعیات ، ترکیب‌بند ، ترجیع بند ، مخمس، به اهتمام غلام‌رسول‌مهر. لاهور. دانشگاه پنجاب ، ۱۹۷۱.وزیری ۲۵۲. ص (مطبوعات‌مجلس یادگارغالب، ۶) .

غالب ، اسدالله

مهر نیمروز. به اهتمام عبدالشکور احسن لاهور . پنجاب یونیورستی ـ ۱۹۶۹ . رقعی. ۲۰۹ ص (مطبوعات مجلس یادگار غالب ، ۹) .

از آثار منثور فارسی غالب و در بیان تاریخ ظهیرالدین محمد بابر ست.

فخری هروی ، سلطان محمد بن محمد امیری

تذکرهٔ روضة السلاطین و جواهر العجایب مع دیوان فخری هروی در دورهٔ شاه ارغون خان و میرزا عیسی خان در دارالسلطنهٔ ثته در حدود ۹۵۸ و ۹۶۲ نوشته شده. تصحیح و تحشیهٔ سید حسام الدین راشدی .حیدرآباد سند. سندی ادبی بورد، ۱۹۶۸ .وزیری. ۷۷ + ۳۴۴ ص .

مجموعه سه متن است. روضة السلاطین، جواهر العجایب و دیوان تعلیقات بسیار مفید و مفصل هم ضمیمه شده است .

فرید ، بخاری

ذخیرة الخوانین. به اهتمام سید معین الحق، جلد اول .کراچی . ۱۹۶۱ Pak. Hist. Society. (جلد دوم زیر چاپ است) .

فیاض ، محمود

تنقید غالب کی سو سال . مرتبهٔ سید فیاض محمود و اقبال حسین [لاهور . دانشگاه پنجاب] ۱۹۷۱ .وزیری. ۶۲۸ ص (مطبوعات مجلس یادگار غالب ، ۱۴) .

مجموعه‌ای از مقالات است به زبان اردو و از افراد مختلف .

قانع تتوی ، میر علی شیر

تحفة الکرام . بخش اول از مجله سوم در تاریخ سند. تصحیح و تحشیهٔ سید حسام الدین راشدی . حیدرآباد سند . سندی ادبی بورد . ۱۹۷۱ . وزیری . ۴۶ + ۶۲۲ + ۶۹ ص .

سید حسام الدین راشدی دانشمندی است مجاهد در راه زبان و ادبیات فارسی وجهد و شوق را باپرکاری کم نظیری همراه دارد که حیرت و اعجاب آور است ، درین پنج سال اخیر توانسته چندین تذکره و کتاب مهم را به چاپ برساند ، مانند تذکرهٔ شعرای کشمیر، حدیقة الاولیاء ، مکلی نامه ، روضة السلاطین که هر یک در جای خود معرفی خواهد شد .

تحفة الکرام اثر مهمی است در خصوص شعرا و ادبایی که در سند بوده‌اند و درین کتاب بر طبق طبقات معرفی شده‌اند .

کشمیری، عبدالکریم بن عاقبت محمود

بیان واقع . سرگذشت احوال نادرشاه و سفرهای مصنف . بـه تصحیح و تحقیق کی . بی . نسیم . با مقدمهٔ ایرج افشار. لاهور. ادارهٔ تحقیقات پاکستان (دانشگاه پنجاب). ۱۹۷۰ . وزیری . ۲۷۱ + 24 ص . (انتشارات ادارهٔ تحقیقات پاکستان، ۲۱) .

این رسالهٔ معروف که در شرح وقایع ورود نادر به دهلی و بازگشت او به ایران است از آثار خواندنی و تاریخی مستندست.

مؤلف خود در سفر دراز بازگشت نادر همراه بوده است و مطالبی در کتاب خود نقل کرده است که در مآخذ دیگر نیست .

سابقاً از روی ترجمهٔ فرانسوی کتاب، آقای محمود هدایت ترجمه ملخصی از آن را به فارسی به عنوان «در رکاب نادرشاه» انتشار داده بودند .

کوثر ، انعام الحق

منتخباتی از شعرای فارسی گوی بلوچستان پاکستان . کراچی. نیشنل پابلشنگ هاوس لمیتد [۱۹۷۱] وزیری . ۳۹ ص .

گیلانی، حکیم ابوالفتح

رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی . با تصحیح محمد بشیرحسین. لاهور. ادارهٔ تحقیقات پاکستان . ۱۹۶۸ . وزیری . ۱۷۳ ص .

مجموعه‌ای است از رقعات حکیم ابوالفتح به افرادی در ایران و هند . نویسنده از بزرگان قرن یازدهم هجری است .

لاهور ، دانشگاه پنجاب

ارمغان دانشگاه به مناسبت جشن دوهزارو پانصدسالهٔ شاهنشاهی ایران در ماه اکتبر ۱۹۷۱م . مشتمل برمقالات تحقیقی دربارهٔ خدمات مسلمین شبه قارهٔ پاکستان و هند به زبان و ادبیات فارسی و ایرانشناسی . به اهتمام سیدوزیرالحسن عابدی. لاهور . دانشگاه پنجاب . ۱۹۷۱ وزیری ۳۰۹ + 58 ص .

مجموعه‌ای است از چند مقاله .

لاهور ، دانشگاه پنجاب

مقالات منتخبهٔ مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی . به اهتمام وزیرالحسن عابدی . لاهور. دانشگاه پنجاب . [۱۹۶۷] . وزیری . ۲ جلد . ۶۲۷ + ۳۹۶ ص .

مجموعه‌ای است از بهترین مقالات تاریخی و ادبی (اغلب به زبان اردو است) که در دوره‌های مجلهٔ معروف «اورینتل کالج میگزین» انتشار یافته است. این مقالات گزیده که در دو مجلد طبع شده در خصوص ایران و ادبیات فارسی است و مجموعه‌ای است بسیار نافع و از مآخذ همیشگی برای تحقیقات ایرانی .

لاهوری ، یمین خان

تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور از ظهور اسلام تا عصر شاهجهان. [کراچی. نشنل پابلشنگ هاوس لمیتد] ۱۹۷۱ . وزیری . ۴۱۵ ص .

یکی از کتب بسیار نافع ومحققانه است که راجع به تاریخ ادبیات فارسی وخاص یك حوزهٔ محدود نوشته شده است. زحمات مؤلف سزاوار قدردانی کامل است .

معین الرحمن

اشاریهٔ غالب . لاهور پنجاب یونیورستی. ۱۹۶۹. رقعی. ۴۹۰ ص (مطبوعات مجلس یادگار غالب، ۱۵) .

این کتاب فهرست آثار غالب و دربارهٔ غالب است .

هاشمی سندیلوی ، شیخ احمد علی خان

تذکرهٔ مخزن الغرایب . به اهتمام محمد باقر. لاهور. ۱۹۶۸. وزیری ص (انتشارات دانشگاه پنجاب).

کتاب تألیف سال ۱۲۱۸ قمری و حاوی اطلاعاتی در بارهٔ ۳۱۴۸ شاعـر است .

Mahmud, S. Fayyaz

Ghalib. A Critical Introduction. Lahore, 1969. 518 P. (Publication of Maj lis - i Yadgar - i Ghalib No . XVI)

Nagavi, Ali Reza

Family Laws of Iran. Islamabad .Islamic Research Institute. 1971 . 317 p.

آثار سیدحسام الدین راشدی

مقالات الشعرا :

(تذکرهٔ شعرا فارسی) تألیف میرعلی شیر قانع تتوی متوفی ۱۲۰۳ ه . (۱۹۵۷)

تکملهٔ مقالات الشعرا :

(تـذکرهٔ شعراء فارسی) تألیف محمد ابـراهیم خلیل تتوی متوفی ۱۳۱۶ ه (۱۹۰۸ ع)

حدیقة الاولیاء :

(تذکره اولیاء و عـرفا) تألیف سید عبدالقادر تتوی ۱۰۱۶ ه (۱۹۶۷ ع)

معیار سالکان طریقت :

(تذکره عرفا و شعرا) تألیف میرعلی شیر قانع تتوی متوفی ۱۲۰۳ ه . (زیرچاپ)

تذکرهٔ امیرخانی :

تألیف سیدحسام الدین (۱۹۶۱ ع) .

تاریخ مظهر شاهجهانی :

(تاریخ سند دور مغول) تألیف میرک یوسف ۱۰۲۰ ه (۱۹۶۴ ه)

منشور الوصیت :

(تاریخ سند دوره نادرشاه ایرانی) تألیف میان نورمحمد کلهوره ۱۱۱۶ ه با هشت ضمائم تاریخی و ادبی ۱۹۶۴ ع) .

ترخان نامه :

(تاریخ سند در دورهٔ ارغون و ترخان) تألیف میرمحمد تتوی ۱۰۶۵ ه (۱۹۶۵ ع)

مکلی نامه :

(تاریخ گورستان مکلی) تألیف میرعلی شیر قانع تتوی ۱۱۸۵ ه با حواشی مفصل (هشتصد صفحه حواشی و یکصدوسی و شش عکس (۱۹۶۷ ع)

تحفة الکرام :

۲) جلد سوم بخش دوم . تاریخ بلاد سند و تذکرهٔ مشاهیر و عرفا و شعراء همانجا . تألیف میرعلی شیر قانع تتوی (۱۱۸۱ ه) (زیرچاپ)

تحفة الکرام :

۳) جلد سوم بخش سوم تاریخ تته و تـذکره عرفـا و شعرا و مشاهیر آنجا (زیر چاپ)

میرمعصوم بکری:

(شرح‌حال مؤلف تاریخ سند) تألیف سید حسام‌الدین راشدی (زیر چاپ)

میرزا غازی ترخان:

شرح‌حال میرزا غازی ترخان متوفی ۱۰۲۱ ه و تذکره شعرای فارسی که به دربار وی تعلق داشتند. تألیف سید حسام‌الدین راشدی (۱۹۷۰ ع)

مثنوی چنیسر نامه:

از ادراکی بیگلاری تألیف ۱۰۱۶ ه (۱۹۵۲ ع)

مثنوی مظهر الآثار:

از شاه جهانگیری هاشمی کرمانی تألیف ۹۳۰ (۱۹۵۷ ع)

مثنویات و قصائد قانع:

ازمیرعلی‌شیر قانع تتوی متوفی ۱۲۰۳ ه (۱۹۶۱ ع)

مثنویات هشت بهشت:

هشت مثنویات از ملاعبدالحکیم عطا تتوی ۱۱۱۷ ه (۱۹۶۳ ع)

تذکرهٔ شعرای کشمیر:

تألیف محمد اصلح با حواشی مفصل ۶۶۳ صفحه (۱۹۶۷ ع)

تذکرهٔ شعرای کشمیر:

تألیف سیدحسام‌الدین راشدی در چهار مجلد صفحات ۲۰۰۰، عکس ۱۲۵ با فهارس مفصل (۱۹۵۷ ع)

هفت مقاله:

گردآورده سید حسام‌الدین راشدی (۱۹۵۷ ع)

خانواده سادات پورانی:

تألیف حسام‌الدین راشدی (زیرچاپ)

دیوان بیرم خان خانخانان:

(قسمت فارسی (۱۹۷۱ع)

تاریخ رشیدی:

میرزا حیدر دوغلت (زیر چاپ)

دود چراغ محفل:

شرح‌حال پنج شعرای فارسی‌گو که تعلق بمیرزا غالب داشتند (۱۹۶۹ ع)

مراة الممالك:

سیدی علی رئیس با ترجمه و حواشی (۱۹۷۱ ع)

تذکره روضة السلاطین و جواهر العجایب:

فخری هروی (۱۹۶۸ ع)

عقاید و آراء

روحی محسن افنان
(بیروت)

پرتو زردشت بر عهد طلائی آتن

مفهوم خداوند، ومفهوم انسانیت،
طبیعت مدنیت را تعیین میکند

فکر و فرهنگ حقایق نژادی نیست. فضائل وکمالات انسانی، که درمدنیت یا فرهنگ رخ میگشاید، بصفات جسمانی چندان ربطی ندارد. آنرا برنگ پوست ویاخون علاقه‌ای نیست که نژادی نماید. فکروفرهنگ نتیجهٔ مستقیم ارزشهای روحانیست، که مجرای دانش واخلاق ودادگستری و زیبائیرا مینهد. وآن برتر و بالاتر از نژاد است. حاکم برجسمانیات است نه اسیرآن. ثمر پرورش روان است، که پس‌ازوجود جسمانی رنگ ونگار میطلبد، وآفرینش‌تازه میجوید. از هر نوع نژاد آن شخص باشد، استعداد و قابلیت کسب آن کمالات را دارد.

ازاین‌حیث هیچ نژادی بردیگری برتری‌ندارد. برتری درمقدار کسب آن کمالات است.

میدان ترقی، وامکان تحصیل کمالات یزدانی، برجمیع بازاست.

مصدر این قیمت و ارزشها، یعنی میزان دانائی ودرستی و نیکوکاری و داد و زیبائی، همه از پیشرفت خواست آفریننده است. آن خواست یزدانی چگونگی آن ارزشها را تعیین میکند ودرمحیط بشری ایجاد مینماید، تا افراد نوع بشر بکمالات روحانی رسند و رستگاری یابند. پس مدنیت ازثمرات دین است، وبنطورآن تغییرمیپذیرد. یا فراز مییابد ویا فرومینشیند. واساس دین مفهوم حقیقت اولیه است. پس ارزشهای انسانی، که اساس مدنیت وفرهنگ است براین دومفهوم، یکی حقیقت اولیه الهی، ودیگرطبیعت اصلی بشری، استوار وپایداراست. وبتغییراین دومفهوم دگرگون میگردد. یعنی هرمفهوم مدنیت و فرهنگی خواست خود، ایجاد میکند وپیروی مینماید. واین شیوه حتی در مناهج فلسفی نمایان است. انکاروجودآفریننده نیزارزشهای خاص خود داردونوعی ازفکر وفرهنگ تشکیل میدهد. و درتاریخ امثال چنین مدنیتها بسیار است.

مفهوم حقیقت اولیه در آئین زردشت، و مفهوم برابر نزد یونانیان آن زمان ـ

ازجمله چنین امثال، دو مدنیتی بودکه در اواخر قرن هفتم و اوائل قرن ششم میلادی. یکی درمادا، بنتیجهٔ ظهورزردشت، و دیگری در لیدیا وشمال‌غربی

آسیای صغیر، بین یونانیان آن سامان ، منتشر بود . این دومدنیت ، هر یک مقیاسهائی داشت خاص خود، وآنرا متابعت مینمود ، ونفوس را بآن دعوت میکرد. ولی ، هریك نیزمفهوم خاص خود ، ازحقیقت اولیه داشت ، وانسانیت را بمعنی ومفهوم جداگانه ، میشناخت . یکی سرچشمهٔ ارزشهای انسانی را ، خواست یزدان آفریننده میدانست ، که چون وحی آسمانی داده میشود و مایهٔ رهبری مردمان میگردد ، و دیگری مصدر قیمتهای انسانی را ، هوش خود افراد ، ویا مجتمع می انگاشت . یکی یزدانی صرف بود، ودیگری طبیعی و بشری کامل.

تطبیق بین این دومدنیت ، وتحقیق درتطورآن ، اشکالاتی دارد . چه که قسمت یونانی مدنیت محورجستجو وبحث است . ومستندات تاریخی آن ثبت گشته . مورخین همواره حقایق تازه یافته ، یا استنتاجات نوی نموده ، بین دانشجویان نشر میدهند وثبت میکنند . ولی قسمت ایرانی دربرابری بین این دومدنیت ، هم مستندات ضعیفی دارد ، وهم ازمستندات موجوده آن، استنتاجات کامل هنوز نشده . دانشجو دراین مواضیع بسیارکمیاب است . ولی ، اگرچه چنین اشکالاتی هست ، نباید مأیوس بود ، وازتلاش دراین راه دست کشید .

ظهوراین دومدنیت متقابل ـ حال ، چنانچه مرکز آئین زردشت ، در آن ایام ، مادا بود، محورتعلیم دانشمندان یونان ، اول در « ساردیس »، پایتخت لیدیا ، و پس ازآن در « مالیسیا » درغرب آسیای صغیر، بود . هردو ، یعنی آئین زردشت ازیك طرف ، وفکر یونانی ازطرف دیگر، زاد نیمهٔ دوم قرن هفتم قبل ازمیلاد مسیح بودند . درقرن ششم وپنجم ، نیرو وپیشرفت آن نمایان، ولی چنانچه ذکرشد، مستندات قسمت یونانی واضحتروبهترثبت شده . تاریخ ظهور زردشت ، ونهضت دینی او ، کاملا وبیطرفانه مورد جستجو نشده ، و استنتاجات لازم از آن گرفته نشده ، که حقیقت واضح گردد . ولی تقریباً جمیع مورخین متفق هستند که « تالس » از نژاد میلیتس بوده ، ودرنیمهٔ دوم قرن هفتم قبل از میلاد مسیح بدنیاآمد ، ودرقرن ششم مرد . باکروسوس شاه لیدیا همزمان بود و نظریات فلسفی او مادی . پس ازاو « اناگزیمندر » پیشروآن منهاج فلسفی گشت ، ودردانشگاه مایلیتس تعلیم میداد . پس اشکال برابری بین این دومدنیت بمقدار زیاد این است ، که از مستندات و مواد موجوده ، استنتاجات درست و کافی نشده ، اگرچه آن مواد نیز موفور نیست.

دراین بحث، موادهردوموضوع لازم است ، طبیعت حقیقت اولیه درآئین زردشت، ونفوذ فعلی آن بردانشمندان آتن ــ از تاریخ خود یونانیان میدانیم که کورش درسنهٔ ۵۴۶ قبل ازمیلاد مسیح ، لیدیا را فتح کرد، وکروسوس شاه آن کشوررادستگیر نمود. دلائل زیادی یافت میشود ، کل مدل براینکه سیروس آئین زردشت را پذیرفت، و

برنشر آن قیام نمود [1] ولکن آن دلائل قطعی نیست . نزد بعضی از مورخین مجال شك موجود است ، چه گفتاری از خود کورش در این موضوع یافت نمیشود . لذا محض رفع جدل ، موقف کورش را درنظر نمیگیریم . مهم این است که ازتاریخ آن فتح، یونانیان آن صفحات زیر نفوذ ایران درآمدند ، وبا آئینشان ، هرچه بود ، آشنا شدند . درسنهٔ ۵۲۹ کورش مرد ، وکامبیز جانشین او شد . در بهستون ، کـه داریوش ذکرگزارشات این ایامرا میکند ، مذکور است ، که کامبیز بمصر رفت، ومدتی در آنجا اقامت نمود . در غیاب اوازپایتخت، شورشی درایران واقع شد . دسته‌ای ، ازجمله شخصی بنام گوتاما ، زمام امور را دردست گرفت و تغییراتی در دین ایرانیان داد و عده‌ای ازمعابد را خراب کرد . این واقعه را ، عود بآئین قدیم قبل از زردشت ؛ تفسیر کرده‌اند . در هرصورت ، بهستون ذکر میکند که شورش عام بود ، و آن کشوری که کورش در زیر لوای خود درآورده بود ، بکلی پراکنده شد ، و هرملتی بحالت قدیم مستقل خود بر گشت . درسنهٔ ۵۲۲ قبل ازمیلاد مسیح ، داریوش این شورشیانرا شکست داد ، وخود برسریرسلطنت نشست ، وتـا ۴۸۶ حکمرانی نمود . وی نه فقط یونانیان آسیای صغیر را مقهورکرد ، وممالك آنانرا در زیرسلطهٔ خود درآورد ، ولی قسم شمالی یونان اروپائیرا نیز فتـح کرد تا بدریای ادریاتیك رسید . درنوشته‌های بهستون واضح است ، که آئینی که مجدداً داریوش درکشور خود تأسیس کرد ، وپایدار نمود و دین رسمی سلطنتی شناخت ، کاملا مخالف کیش شورشیان بود . بالفعل ازگاثا یا سرودهای زردشت ، گرفته شده بود . و این حقیقت را مقابلی بین این سرودها ، وآنچه در باره اهورامزدا وصفات او که درنوشته بهستون ذکرشده ، کاملا واضح مینماید .

مفهوم نام «اهورامزدا» وصفات او که درنوشتهٔ بهستون ذکر شده ــ در نـوشتهٔ بهستون داریوش میگوید ، که « اهورامزدا » بزرگترین خداوند است ، که از او « یاوری » میجوید ، که او « آفرینندهٔ زمین وآسمان » است ، ونیز موجد انسان و« مصدرسعادت» او. سلطنت داریوش دهش اهورامزدا است، وعنایتیست ازاو. معنی کلمهٔ « اهورامزدا » دارای خرد است. پس این خرد صفت آفرینندهٔ دارد ، چه زمین و آسمان ، ورستگاری عـالم انسان ، نتیجهٔ خواست اوست . داریوش ازخود نیروئی ندارد . قوت وقدرت ازآن آفریننده است . اوست که سلطنت بخشیده . این وظیفه‌ایست که خداوند باومحول کرده ، فرض است براو که این وظیفه را انجام دهد .

(۱) نگاه کنید به کتاب اینجانب بانگلیسی بعنوان «The Great Prophets» ــ فصل درخصوص زردشت

دراین‌صورت ، حقیقت اولیه ، درآئین داریوش ، چنانچه بهستون آنرا
یان میکند ، طبیعت مادی ندارد . آب و آتش و هوا نیست. صفت نظام دارد،
که هم درحقایق جسمانی ومادی ، وهم درحیات انسانی ، و مجتمع ، و عالم
وحانی، بروزمیکند، ودرآن‌میدان مایهٔ جنبش‌وترقی‌میگردد . این‌اهورامزدا
حقیقتی‌نیست منحل در روان انسان، ونه درشاهان. پاك ومنزه‌است‌آن‌خداوند،
متعالی از عقل انسانی . نظام ویا ناموس نیست، مصدرآن نظام وناموس است.
این دو صفت نتیجهٔ خواست او است . خواست اهورامزدا او را برداد گستری
وادارمینماید .

این مفهومی‌است‌که‌کلمهٔ « اهورامزدا » درسرودهای زردشت دارد. تاریخ‌نگارش
ین سرودهاکاملا معلوم نیست . همین میدانیم‌که منسوب بزردشت بوده وهست.
ولی مفهوم « اهورامزدا » درآن ابیات ، کاملا همان مفهومیست‌که دربهستون،
ن بعد داریوش بآن میدهد . ازآن میتوانیم استنتاج کرد که داریوش آنرا
از زردشت اقتباس‌کرده . حال ، اگردراین‌مورد متابعت رای دستور فرامرزو
اردشیر بوده‌وپیلو ناناقوتیرا کنیم ، که «گاثا» رابلغت انگلیسی‌ترجمه‌کرده‌اند،
میبینیم کـه « اهورامزدا » همان « دارای خرد » است و « امیشاسپنتا » صفات
پاینده‌ای‌که ازاوبروزمیکند . اگرچه صفات الهی بیپایان است ولکن شش‌عدد
ازآنها ذکرشده (۱) «فاهومانا » یعنی‌فکرخوب،(۲)«آشا» یانظام الهی،(۳)
کشاثرا یا فرونیروی یزدانی،(۴) «آراماتی» یاخلوص‌وپاکی،(۵) «هورفات»
یاکمال وآراستگی،(۶) « امیرتات» یا پایندگی .

این نام یزدانی ، یعنی «اهورامزدا»، با این صفات، حقیقتیست متعالی
ازعالم امکان . فقط بواسطهٔ زردشت آن حقیقت برعالمیان نمایان میگردد ، و
خواست اوبیان میشود (گاثایسنا ۲۹ــ۷). «آشا» یا نظام دراشیاء نموداراست
نه خود خرد وصاحب خرد . صاحب خرد بوسیلهٔ زردشت ، و فرسته‌های دیگر
خود ، این‌خواست‌آفریننده را بیان میکند ، تا مایهٔ رهبری ورستگاری انسان
شود . پس‌صاحب خرد منحل‌دراشیاء نیست ، چنانچه من‌بعد بعضی‌ازدانشمندان
پنداشتند . هرآفریننده از آفرینش خود برتر و بالاتر است . چـه رسد اگر
آفریننده همه عالم امکان باشد . دوم ، این‌آفرینش منحصربعالم جسمانی نیست
شامل حیات روحانیست ، چه‌که‌آن نیزجنبش میخواهد وتطورمیطلبد وتوانائی
ازخواست آفریننده است . دراین موضوع گاثا میپرسد آیـا کیست‌که آفتاب و
ستاره‌هارا ، هریك درمیدان خود، حرکت میدهد ، کیست‌که انسان‌را عقل‌سلیم
عنایت میکند ، کیست‌که پرتوخودرا برعالم امکان پخش میکند ، کیست‌که زور

وشکوه میبخشد ، و داد میگستراند ؛ پاسخ جمع این پرسشها یکیست ، یعنی اهورامزدا ، یا دارای خرد (نیز یسنا ۴۴). وبعضی‌ازاین‌صفات طبیعت‌جسمانی ومادی دارد ، وبعضی روانی وانسانی.

محیط فکری که آناگزاگوراس درآن پرورش یافت ـ گفتیم کـه داریوش در سنهٔ ۵۲۲ بتخت شاهانه رسید ، واموررا در دست گرفته ، مجدداً برفتح اقوامی که شورش‌کرده بودند برخاست . پس از انجام‌آن‌کار، آئین زردشت را دین‌رسمی کشورخود تعیین‌کرد . دراین‌صورت مبادی زردشت سلطهٔ‌کامل برحیات روانی رعیت حاصل‌نمود . اگرچه درقبول یا رفض آن مبادی آزاد بودند ، و فشاری برآنان نبود ، ولکن دردسترس هرهوشمندی بود ، وشکوهی‌خصوصی بالنسبه به سائرمعتقدات داشت . در سنهٔ ۵۰۰ قبل از مسیح ، یعنی در ایام حکمرانی داریوش ، اناگزاگوراس درکلازومینه درغرب‌آسیای‌صغیر، تولد یافت . ازیك طرف ، از تلامیذ آناگزیمینس جانشین آناگزیمندروثالس ، بود ، و از طرف دیگر ، زیر تأثیرمبادی زردشت وحکمرانی داریوش . درچنین محیط هم علم طبیعت تحصیل‌کرد ، وهم بمبادی دینی زردشت آشنا شد . تا در سنهٔ ۴۸۰ قبل ازمسیح ، همان سال‌شکست ایران درموقع‌سالامیس ، به‌آتن‌هجرت‌کردوساکن آنجا شد . ج . برنت ، درکتاب‌خود بعنوان « اوائل فلسفهٔ یونان»(ص۲۵۴) میگوید که آناگزاگوراس ازتبعهٔ ایران‌بود ، وچندی درلشکرایران‌خدمت‌کرد و این‌دور نیست ، چه حملهٔ خشایارشا بریونان ، همان ایام بود . و هرودوت میگوید‌که قریب ثلث لشکر او از نژاد یونانی بودند .

دومبدا « نوس » و « دانه » دارای‌کلشین در تعالیم آناگزاگوراس ـ درو بستر فرهنك انگلیسی ،کلمهٔ « نوس » باین‌معنی‌آمده ،که حقیقتی است هوشیار ، و درپی‌خواستی ، وماده را نظام میدهد وبحرکت میاورد . این صفت حقیقتیست آفریننده، باین‌معنی،که افراد اشیاء را درعالم امکان، هردم صورتی‌تازه میدهد وسوی‌هدفی جنبش میدهد . هم عاقل‌است ، وهم درپی‌نظام وحرکت‌افراد اشیاء وچون‌آفریننده است، متعالی ازحقایق امکان است. درعالم امکان‌منحل نیست و هرگز نمیشود . مجرد وبالاتراز غیرخود است. این «نوس»که‌آناگزاگوراس حقیقت اولیه میداند ، تماماً مطابق خرد آفریننده است ، یعنی «اهورامزدا» که درگاتا یافتیم و درنوشتهٔ داریوش بربهستون مذکوراست . این مبدئی بود فلسفی ولی منافی بـا تعالیم ثالس وآناگزیمندر وآناگزیمینیس،که مادیون و طبیعیون‌آن عهد بودند .

چون این حقیقت اولیه الهی ، آفریننده است ، حقیقت آفرینش او مانند «تخم» است ، باین معنی که دانه ایست مرکب هم ازماده وهم ازصورت . نه مانند آب وهوا و آتش ، ونه چون اعداد ذهنی صرف . چون تخم حقیقت فرد دارد وحرکت وتطور آن همواره بکسب صفات وصورتازه است. وآن صوروکمالات را ازحقیقتی برتر وبالاتر ازخود مییابد . و این مبدایست دینی ، که من بعدهم مسیح تصدیق نمود ، و روان انسانرا مانند « تخم خردل » تصورکرد. باری، این عقائد آناگزاگوراس را ، درکتابی بعنوان «نفوذزردشت برآناگزاگوراس وسقراط ونمایش نگاران یونان» شرح دادیم ، لزوم بتکرار آن دراین مورد نیست .

پیروان آناگزاگوراس درآتن – از اول ورود در آتن ، آناگزاگوراس با طبقهٔ برازندهٔ آن دیار مأنوس شد ، وبا افراد آن طرح دوستی انداخت . نفوسی مانند ثمیستوکلیس وپریکلس دوراوراگرفتند ودرمجامع خود مذاکرات فلسفی مینمودند . در چنین مواردکل او را پیشوا میدانستند و پیروی مینمودند . دانشمندان علم طبیعت ، از جمله دیوجین اپولونی ، وارخلاوس استاد سقراط، مبادی فلسفی او را تصدیق کردند ، اگرچه در ضمن میخواستند با تعالیم اناگزیمندر و اناگزیمینیس هموار نمایند . نزد آنان وجود نوس ، یا خرد آفریننده، با وجود طبیعت آفرینش ، ناهموارنبود. هرحرکتی محرك میخواهد، فقط باید آن محرك متعالی از عالم امکان باشد . والا خود دچار تغییر وتبدیل میشود . هرتخمی باغبانی میخواهد که استعدادات آنرا بحیز وجود درآرد و آنرا بثمر رساند .

این عقیده ، که آناگزاگوراس ازآئین زردشت اقتباس کرده بود، بهآتن آورد، وحقیقت آنرا بخردمندان ثابت کرد ، تاکم کم منتشرشد ودرفکر نفوس جای گرفت .

من بعد ارسطو این مبدأ را پیروی نمود ، ولی گفت که «نوس» منحل در خود طبیعت است ، و از آن منزه ومتعالی نیست . گفت که چون قوه در جمیع اشیاء موجود است و درموردی تحقق مییابد وواقعی میشود . ولی اگر «نوس» یاخودآفریننده، درعقل بشری منحل شود، آن عقل فعلیت مییابد، ونتیجه آن این است، که «نوس» چون طبیعت اصلی در خود افراد انسان میگردد . عقل انسانی آفریننده میشودومفهوم خردآفریننده، موهومی ازموهومات او. چنانچه درنتیجه موقف ارسطوفعلا شد.آفریننده تصوری ازتصورات بشرشده .

قیام آتن بر آناکزاگوراس واتباع او ـ محکمهٔ عدل آتن برآناکزاگوراس واتباع او یا حکم قتل داد ، یا آنرا نفی کرد . این حکم مبنی بر آن بود، که آئین قدیم آتن را ترك کرده معتقد بوجود حقایقی هستند، که مافوق طبیعت است، و صفت آسمانی دارد . (تاریخ قدیم کمبریج جلد ۵ صفحه ۳۸۲) اینرا کفر والحاد قرارداده ، برخود آناکزاگوراس ، حکم قتل دادند . ولی پس از آنکه اورا دستگیر کردند و در زندان انداختند، پریکلس مخفیانه اورا فرارداد. ارسطو میگوید که اعل لامبساکوس اناکزاگوراس را پذیرفتند، ومدرسه‌ای برای اومقرر کردند ، تا عقائد خودرا تعلیم دهد. چون مرد مزاری بنام اوساختند. پس از مردن آناکزاگوراس ، ارخلاوس جای اوراگرفت و بتعلیم مشغول شد. پروتاگوراس نیز بالحاد متهم شد ، وچون حکم اعدام ازطرف محکمه بر او صادر گشت، فرار نمودودرراه غرق شد (مقاله‌ای بعنوان پروتاگوراس دیموکریتس واناکزاگوراس درمجلهٔ «کلاسیکال کوارترلی جلد ۳ ص ۳۵) وبهمین تهمت حکم اعدام برسقراط صادر شد: ولی او فرار نکرد. استقامت نمود وجام سم را نوشید . آتن که خود را مرکز آزادی میدانست ، چنین معامله را روا دانست وعلت نمایان است. تغییر مفهوم حقیقت اولیه ، ومعنی انسانیت، که آناکزاگوراس رواج میداد ، مدنیت آتن را درموقف محظوروخطرناکی گذاشته بود .

پیشوایان عصر نورانی آتن ـ درفصلی باین مضمون، ج . ب . بوری، درتاریخ قدیم کمبریج (جلد ۵ ص ۳۷۶) عصر نورانی آتن را ، از سنهٔ ۵۳۰ الی ۴۰۰ قبل ازمسیح تعیین مینماید ، وآنرا بدو قسمت منقسم میکند. یکی قبل ازسنهٔ ۴۵۰ ودیگری بعد ازآن . پیشوایان قسمت اول را همان آناکزاگوراس ودیوجین اپولونی وارخلوس استاد سقراط میداند (نیز ص ۵۳۷) . میگوید که نورانیت آنان نتیجهٔ آن نبود که «نوس» را حقیقت اولیه میدانستند و مفهوم آنرا مقدمهٔ فکر خود قرار دادند. چون عالم امکان را زیر نظام وناموسی پاینده دانستند، مجالی برای خرافات متداوله درآن ایام نماند ، وعلم پیشرفت کرد . ولکن این مبدأ بدعتی از آنان نبود. چنانچه ذکر شد، این ازآئین زردشت بود ومفهوم اهورامزدا. باری ج .ب. بوری میگوید که قسمت دوم ، عصر نورانی آتن ، تا سی سال ادامه یافت ، وسه نفر برازنده دیگر درآتن ظاهرشدند . این سه نفر در نظر بوری سقراط ویوریپیدیس نمایشنگار، وثوسیدیدیس مورخ بودند (نیزص ۳۸۵). در دفاع خود ، سقراط خود را از پیروان آناکزاگوراس قلم میدهد. فقط میگوید که مبدأ «نوس» را چنانچه باید شامل حیات اخلاق نکرد ، ومنحصر درجسمانیات نمود . زنوفون ، کـه تقریباً بـا او همزمان بود ، در گزارشات خود مینگارد

(ب،۱) که تهمتی که بسقراط زدند این بود ، که خدایگان آتن را ترك کرد،و خدایگان بیگانه قبول نمود . سناآناگزاگورا از یوریپیدیس خیلی بزرگتر بود ، ولکن این یك مورد پسند وعطف خصوصی آن دانشمند بود. در نمایشهای او نفوذ مبادی زردشت واضح است . بخصوص درنمایش بعنوان « ایون» که حکایت ظهورانبیاء ، بلکه زردشت است ، وطبیعت وحی آسمانی ، ورستکاری بشری را بصورت نمایش میآورد. پس، چنانچه آناگزاگوراس ودیوجین اپولونی وارخلاوس با مبدأ «نوس» وعقیده‌ای که انسان مانند تخم دارای استعداد وقابلیت اکتساب کمالات است، چنانچه این سه درقسمت اول، اساس عهد طلائی را نهادند، سقراط و یوریپیدیس ، درقسمت دوم ثمر آن عهد وآن مبادی را ظاهر کردند، یکی در میدان فلسفه ، ودیگری درعالم شعر ونمایش وزیبائی.

درآن عصر ، زردشت مصدر اشراق بود ، وبرشرق و غرب پرتو افکند. آتن بمقدار استعداد خود ، از آن پرتو بهره برد . درخشید و اثر آن عصر طلائی بود .

توضیح

متأسفانه در عنوان نامهٔ ارسالی جناب آقای عبدالحی حبیبی که درباب ترجمه کتاب سوادالاعظم بود و در شمارهٔ گذشته چاپ شد ، به اشتباه از تاریخ گردیزی یادشده است. قطعاً خوانندگان خود بدین اشتباه که ناشی از خطای ذهن عنوان گذارست وقوف حاصل فرموده‌اند. یادآوری آن از باب آن است که خوانندگان آن را اصلاح نمایند تا مسلم باشد که این سهو ارتباطی با نویسندهٔ بزرگوار نامه ندارد .

انتقاد کتاب

از خشت تا خشت

نوشتهٔ محمودکتیرایی - انتشارات مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات اجتماعی - وزیری . شانزده +۴۵۷ص

محمد منور

سخن ازکتابی می‌رودکه «از خشت تاخشت» نام یافته‌است . نامی رسا وگویای محتوای‌آن . «از خشت افتادن» ، «درخشت افتادن» و «به ـ خشت افتادن» به معنی‌زاده شدن‌است. زن را چون زایمان فرا می رسیده ، بر سر خشت می‌نشانده اند . و آدمی چون ازجهان درمی‌گذرد ، خشتی در زیر سر او می‌نهند . و با ایـن نام ، نویسندهٔ محقق این اثر ، «فرهنگ مردم» تهران، مردم مسلمان شیعی‌تهران را دردفتری فراهم‌آورده‌است .کاری که پیش ازو مورد اعتنای چندان قرار نگرفته بود . چنانکه خود یاد می‌کند جز «اوسانه» و «نیرنگستان» از روانشاد صادق هدایت و ـ Croyances et Coutumes Persanes. ازهانری ماسه در دوجلدکه به سال۱۹۳۲ درپاریس به چاپ رسیده بود، کتابی‌مستقل دراین باب نشرنیافته است.

البته درتضاعیف پاره‌ای‌کتابها ومقاله‌ها ، اشاراتی مجمل درین موضوع به چشم می‌آید . اما ایـن همه یا جنبه‌ای عام وکلی دارد ویا درحد اشاره باز می‌ماند .

«ازخشت تاخشت» بخشهای زیر را دربرمی‌گیرد :

آبستنی . زایمان و نوزاد . از کودکی تا نوجـوانی . شوهریـابی و دختریابی . خواستگاری وشال‌انگشتری‌کردن . عقد . عروسی . چندیادداشت کوتاه دربارهٔ زندگی درونی . مرگ و سوکواری . پیوست .

وهریك از بخشهای یاد شده خود عناوینی فرعی را دربرمی‌گیردکه به تفصیل ازجزئیات سخن می‌دارد . به مثل درعنوان «آبستنی» مباحث: زن نازا ـ کارهایی که برای آبستن شدن می‌کردند ـ پیدایی نوزاد ـ شایست ناشایست های دوره بارداری ـ ویار و ویارانه ـ قفل‌کردن‌کمر زن ـ پیش بینی جنس نوزاد ـ سیسمانی، مورد بحث و بررسی قرارگرفته است . و چنین است هریك ازعنوانهای دیگرکه یاد خواهم‌کرد .

محمودکتیرایی ، نویسندهٔ کتاب ، درنوشتن اثرخود به منابـع بسیاری نگریسته ، وگفتار ها و رساله‌ها وکتابهای بسیاری را از چاپی و خطی نقد و بررسی‌نموده و از افواهیات نیز سودجسته ، و بدین‌سان منبعی گرانبها فراهم آورده است . نگاهی به حواشی‌کتاب وی تنوع منابع موردنظر اورا باز می‌ـ

نماید: اخلاق ایران باستان، سد در، سفر پیدایش [illegible] تاریخ [illegible] ص۳؛ سفرنامهٔ بانو دیولافوا، رسالهٔ فجوریه (خطی)، [illegible] ص۴؛ گلستان سعدی، نیرنگستان، فرهنگ بهدینان. اسرار التوحید [illegible] و۹؛ کافی، تهذیب، ص ۱۳۹؛ فرهنگ روستائی، نوروزنامه، مفاتیح [illegible]؛ فرهنگ طبی‌شلیمر وفرهنگ بهدینان، ص۱۴۰ ...

شیوهٔ نگارش کتاب بسیار شیرین و یکدست وهنرمندانه است؛ در بخش «عروسی» می‌آید:

... به سخن خود باز گردیم ... همیشه‌کار بدین تندی پیش نمیرفت، برروی هم‌کم رویی ورو‌داری، دست وپا داشتن و بی دست وپا بودن، سروزبان داشتن و بی زبانی عروس وداماد نیز نقشی داشت.

مثلاً گاه روی میداد که پس از شام خوردن و نماز خواندن، عروس و داماد هیچ‌یك لب به‌سخن بازنمی‌کرد وساعتی‌کما بیش در خاموشی محض می‌گذشت. نقل میکنندکه درشب عروسی، درحجله، داماد سررا میان زانو فرو برده بود ـ درحالی‌که سرش هردم بیشتر به‌پائین وبه‌میان دو زانو فرومیرفت ـ وعروس هم در گوشه‌ای‌کز کرده بود. دراین حال، ناگهـان دامـاد به صدا درآمد و نجوا کنان‌گفت: «مادرونم، خواهرونم، شب‌گذشت...» وعروس بی‌درنگ به پاسخش برخاست که: «مادری نیس، خواهری نیس زانوات از سر گذشت».

گاه عروس وداماد هردو باصطلاح پررو ودریده بودند، نمونهٔ این‌گونه عروس ودامادها، رحیم‌کن‌کن داش مشدی بنام چاله میدان در دورهٔ ناصری، وزنش «خاتون‌جان» می‌باشد. می‌گویند رحیم‌کن‌کن درشب عروسی‌به پیروی ازه‌گربه را باید پای حجله‌کشت» برای این‌که به عروس پاترسونك بدهد و چشم زهره‌ای ازش بگیرد، بهش می‌گوید:

میدانی من کی‌ام؟

خاتون جان هم‌که ازفاطمه اره‌های روزگار بوده، میپرسد:

کی هستی؟

رحیم بادی به‌گلوغبغب می‌انداند وباصدای نکره‌اش میگوید:

من رحیم‌کن‌کنم!

خاتون جان هم‌که در این مقام یادآورمثل «خدا نجار نیست اما در و تخته را به‌هم میاندازد» بود، رو به‌رحیم‌کن‌کن می‌کند ومی‌گوید:

منم خاتون جان تنبان کنم !

فهرستی از مباحث بخشهای کتاب خود روشنگر وسعت دامنهٔ تحقیقها و بررسیها نویسنده تواند بود :

آبستنی :

که شرح مباحث آن گذشت .

زایمان و نوزاد

زن پابزا ـ دیرزایی وسخت زایی ـ اطاق زائو و نوزاد ـ جنس نوزاد ـ خوراك نوزاد ـ دایه ـ دیدار قابله از زائو و نوزاد ـ سوراخ کردن گوش نوزاد ـ ختنه ـ ختنه سوران ـ عقیقه ـ شب شش ـ مهر وبزك کردن زائو و نوزاد ـ ولیمه و نامگذاران ـ حمام زایمان ـ چهل تیغ ـ حمام چلهٔ نوزاد ـ خواب نوزاد ـ کارهایی که برای پاگرفتن نوزاد میکردند ـ دندانی.

ازکودکی تانوجوانی

نخستین بهاربچه ـ از شیر گرفتن کودك ـ آموزش و پرورش خانگی ـ معلم سرخانه ـ آموزش وپرورش مکتبی ـ پایان آموزش مکتبی دختران ـ تنبیه بدنی ـ وظایف خلیفه وشاگردان ـ کتابهای درسی ـ خط نوشتن وپایان آموزش مکتبی پسران .

شوهریابی ودختریابی

بخت گشایی ـ کارهایی که برای گشادن بخت دخترخانه مانده میکردند ـ پیشگویی گشایش بخت دختر ـ صیغه گرفتن برای نوجوان ـ پی سوز زدن ـ راههای پیداکردن دختر وشوهر.

خواستگاری وشال انگشتری

خواستکاری ازدختر غریبه ـ خواستگاری از دختر خویش ـ صفات و زیبایی‌های دختر که پسند خواستگاران بود ـ نشان دادن دختروپسر بیکدیگر ـ خرج بری ـ شال وانگشتری کردن .

عقد

نشان دادن دختر بهقابله پیش ازعقد . خرید لباس برای عروس آینده . وسائل مجلس عقد . فرستادن رقعه . پیرایش عروس آینده. فرستادن اسباب عقد ـ حمام عقدکنان . آرایش عروس آینده . آداب عقد . چیزهایی که درسرعقد باید همراه دختر باشد . بله گفتن . آوردن داماد بهاطاق عقد . دلمه . ساز وآواز.

آش‌آری بله . هل و گل فرستادن .

عروسی

جهازعروس ـ خلعتی داماد ـ فرستادن جهاز ـ حجله ـ حنابندان وحمام عروس ـ حنابندان وحمام داماد ـ آرایش‌عروس ـ عروس بران ـ پیشباز داماد و عروس ـ جادووتنبل درشب عروسی ـ دست بدست دادن عروس‌وداماد ـ پاشویی ـ رونمای شب زفاف ـ شام عروس و داماد ـ نماز شب عروسی ـ دربستر زفاف ـ پاییدن عروس وداماد ازپشت حجله ـ دخترگی ـ نمودن «نشان» عروس به‌مادر داماد ومادرعروس ـ پشت درماندن داماد ـ پاتختی ـ جهاز دیدن ـ چشم‌روشنی ـ جاخالی‌برای عروس ـ ساز وآواز ـ روزسوم عروسی ـ لقب‌گذاری برای‌عروس ـ پاگشاکردن .

چند یادداشت‌کوتاه دربارهٔ زندگی درونی

اوقات وآداب همخوابگی ـ عروس ومادرشوهر ـ کنیز وغلام ودده وکاکا ـ هوو ـ جادو وتنبل .

مرگ و سوکواری

از جان‌کندن تا مرگ ـ مرده‌هایی‌که زنده میشدند ـ گریه و زاری ـ شستشوی مرده درخانه ـ برداشتن‌مرده ـ شستشوی مرده در مرده‌شوی خانه ـ به‌خاك سپردن ـ نماز وحشت ـ ختم مردانه ـ ختم زنانه ـ شب هفت ـ چلهٔ‌مرده ـ بازدید پس دادن ـ شب سال مرده ـ سیاه پوشیدن و سیاه کندن ـ جوانمرگ ـ نخستین عید سوکواران ـ جوانمرگ .

پیوست

اما شدن ـ پنجهٔ مریم ـ آل ـ مومیایی روغن ـ تریاك ـ مولودی ـ توپ مروارید ـ پیه سوز ـ شعرهایی که برروی اشیا می‌نگاردند ـ زیبایی های پسند زنان ـ وسمه ـ سورمه ـ چارقد ـ بستن داماد ـ قبالهٔ عقد ـ شادباش ـ مهرگیاه ـ دلمه ـ خاله رورو ـ عمو سبزی فروش ـ ساز و آواز ـ سرو رویستردن ـ تصویرساختن ـ نخستین دیدار زن وشوهر ـ دختر بودن یانبودن ـ یك مجلس عروسی ـ خالکوبی ـ سوزن غساله ـ چوب سواحل ـ خر مهره ـ مغز خر خوراندن ـ کس‌کفتار ـ مهرهٔ مار ـ روشن‌کردن چراغ درجای مرده ـ به‌خاك سپردن مرده در «اماکن‌مقدسه» ـ برسنگ گور ـ فصلی ازکتاب «حالت».

از نارسائیهای این کتاب پرارج سودمند، نداشتن فهرستهاست که نویسنده خود عذر آن را خواسته است.

چنانکه شنیده شد « ازخشت تاخشت » ازطرف یونسکو کتاب برگزیدهٔ سال ۱۳۵۰ شناخته شده است. توفیقات بیشتر نویسندهٔ کوشا را آرزو می‌کنیم.

غلامعلی حداد عادل

سرگذشت فیزیک

تألیف ژرژ گاموف. ترجمه‌رضا اقصی. تهران. شرکت‌سهامی کتابهای جیبی ۱۳۴۹

درتمدن کنونی بشر توسعه وپیشرفت شگفت‌انگیز علوم و مخصوصاً علوم تجربی چنین ایجاب میکند که هیچ محقق پرکار و دانشمندی هرچند که همه عمرخودرا به‌بهترین‌وجه صرف فراگیری کند، نتواندجز دربرگی ازیك‌شاخه ازشاخه‌های درخت پرشاخ وبرگ علوم‌تخصص پیداکند. هیچ کس نیست که بر همهٔ شعبه‌ها وشاخه‌های حتی‌یك علم‌خاص احاطه داشته‌باشد و عمرهیچ‌کس حتی برای شنیدن فهرست همهٔ پیشرفت‌هایی که درعلوم حاصل میشودکافی نیست، در نتیجه دانشمند و محقق اینروزگار در عین حال که در رشتهٔ مخصوص به خود متخصص است، ازداشتن یك‌تصورجامع وکلی دربارهٔ همهٔ علوم وحتی‌علمی که‌او متخصص رشته‌ای ازآنست محروم است.

برای‌رفع‌این‌عیب بزرگ درمغرب‌زمین کوششهای بسیاری صورت‌میگیرد ازجملهٔ این کوششها نوشتن کتابهایی است که میتواند برای افراد غیرمتخصص در یك‌علم چشم اندازی جامع و واحد ازآن علم فراهم سازد. نوشتن اینگونه کتابها که خواهنده وخوانندهٔ بسیاردارد، کارهرکس نیست. مؤلف این‌کتابها درعین‌حال که باید نتایج‌علوم رابه‌بیانی ساده ودلنشین عرضه‌کند تابرای‌همگان خاطرپسندباشد، می‌بایست‌دقت‌کندتابیان‌سادهٔ اوسبب‌انحراف‌ذهن‌خواننده‌نگردد وخواننده‌ازنتایج دقیق علمی‌تصوری‌صحیح پیداکند. دربیان‌نظریات‌اساسی‌علوم، جمع بین‌سادگی وصحت، هنری لازم داردکه همه‌کس ازآن برخوردار نیست.

ازکسانی که درنوشتن کتابهایی دراین‌زمینه توفیق بسیارحاصل کرده‌اند ازآمریکا می‌باید «ژرژ گاموف» و«ایزاك‌آسیموف» (اسحق‌عظیم‌اف) وازشوروی

«پرلمان» را نام برد. این هرسه نام برای خوانندهٔ فارسی‌زبان نامهایی آشناست، از هریك از آنها کتابهای چندی به فارسی ترجمه شده وبخوبی مورد استقبال قرارگرفته‌است. نکته‌ای‌که باید بدان توجه داشت اینست‌که همچنانکه تألیف این‌گونه‌کتابهاکارهرمؤلفی نیست، ترجمهٔ آنها نیزازهر مترجمی‌ساخته‌نیست. مؤلف ویامترجم این‌کتابهاکه برای‌عوام مردم‌نوشته میشود، خودمی‌بایست در علمی‌که به‌توضیح‌آن همت‌گماشته است ازخواص باشد، یعنی‌لازم است درآن علم تخصص داشته‌باشدتاباإحاطه برجوانب گوناگون مسائل، هم ازخطا واشتباه در امان ماندوهم درانتخاب بهترین شیوهٔ تفهیم و استفاده از مناسبترین واژه‌ها و اصطلاحات توانایی لازم‌را داشته باشد، فی‌المثل ژرژگاموف‌که‌کتابهای‌بسیاری برای‌آشنا ساختن عموم مردم بانتایج علوم‌تألیف‌کرده‌است، خوددرعین‌حال‌که نویسنده‌ای ساده نویس‌است، دررشتهٔ خاص‌خودیعنی فیزیك دانشمندی نام‌آورو صاحب نظریات دقیق وپیچیده‌است ودرحل بسیاری ازمشکلات فیزیك معاصر، دخالت مؤثرداشته‌است، تاآنجاکه باید‌گفت اگرگاموف‌کتابی‌بنام« سرگذشت فیزیك» (Biography of Physics) مینویسد و تاریخ علم فیزیك را بزبان ساده برای همه تحریرمیکند براین‌علم‌آنچنان تسلط داردکه خوداورا میتوان در تکوین جزئی ازین تاریخ سهیم دانست. ضرر و زیان ناشی ازعدم صلاحیت مؤلفان یا مترجمان‌کتابهایی‌که برای خواننده غیرمتخصص نوشته میشود، بمراتب بیش از ضرر و زیان مؤلفان و مترجمان ناصالح‌کتابهای دیگر است، زیرا خوانندهٔ این‌کتابها چون‌نسبت به‌مطالب‌کتاب خالی‌الذهن است، ازابتدا خود را بی‌هیچ مقاومتی تسلیم نویسنده و مترجم میکند وهرآنچه را میخواند درست می‌پندارد و می‌پذیرد. اشتباه بزرگی‌است اگر تصورکنیم هرمردعامی[1] میتواندکتابهای‌مخصوص‌عوام‌راتألیف‌کند یا از زبانی‌به‌زبان دیگربرگرداند.

* * *

کتاب «Biography of Physics» تألیف ژرژگاموف توسط آقای رضا اقصی، مترجم‌مشهور وباسابقه‌که‌ترجمه‌وتنظیم ونگارش‌فرهنگنامهٔ ۱۸ جلدی نیز زیرنظرایشان به‌انجام رسیده‌است، به فارسی‌ترجمه شده ویکبار درسال ۱۳۴۵ بوسیلهٔ «انتشارات پیروز» در ۴۰۲ صفحه و در دوهزارنسخه وباردیگر درسال ۱۳۴۹ بوسیلهٔ «شرکت سهامی‌جیبی» در ۴۴۹ صفحه و در سه هزارنسخه‌انتشار یافته است.

پس‌از انتشار ترجمهٔ این‌کتاب راقم این‌سطور ازینکه درفن خودکتابی

---

۱ - در اینجا مقصود من از «عامی» غیرمتخصص‌است نه «امی»

ازچنان مؤلف‌وچنین‌مترجمی به زبان‌فارسی‌پیدا کرد سخت‌خوشحال وخورسند شد ودرتابستان سال ۴۸ بااشتیاق به مطالعه چاپ اول آن‌پرداخت . لیکن با کمال تأسف وعلیرغم میل باطنی‌خویش، درطول‌مطالعه به تدریج خوشبینی‌خود راسبت به ترجمهٔ‌کتاب ازدست داد ودرآن لغزشها ونابجائی‌های بسیاری‌یافت که‌همه رادرحاشیه‌کتاب یادداشت‌کرد وچون‌هم‌متن انگلیسی‌کتاب‌را دردسترس نداشت وهم باهمهٔ جوانی، چندان جویای نام‌نبود، درانتظارنشست تامگر کسی ازبزرگان تألیف وترجمه درجایی به‌اشکالات این‌کتاب اشاره‌ای کند. اما کسی انتظار اورا برنیاورد. وقتی‌شرکت سهامی‌کتابهای جیبی دوباره این کتاب را منتشرساخت، نگارنده چون بعیدمیدانست‌که آن‌کتاب بهمان‌گونه‌که میبود به چاپ مجدد رسیده‌باشد پیش‌خودتقریبایقین کرد که‌کتاب ازاشتباهات‌واضح‌خود پیراسته‌گشته است، تعجب‌اووقتی بیشترشدکه بسیاری ازآن‌موارد لغزش بسیار راهمچنان پابرجا ومکرردید وازآن پس درپی‌فراغتی‌بود تادرمقاله‌ای به‌بعضی ازین‌موارد اشاره‌ای‌کند.

نوشتهٔ حاضر ، شامل همهٔ یادداشت های نگارنده نیست، همچنانکه همهٔ یادداشتهای او نیز نمیتواند شامل همهٔ لغزشهای حاصل از ترجمهٔ‌کتاب باشد ، زیرا جز دربعضی موارد معدود فرصت مقابلهٔ ترجمه فارسی بامتن اصلی کتاب فراهم‌نبوده‌است. شایداگر چنان‌فرصتی‌دست میدادنقدترجمهٔ‌کتاب «سرگذشت فیزیك» خودکتابی به قامت وضخامت همان‌کتاب میشد .

چند درصد ازاشتباهات‌چاپ‌اول‌درچاپ دوم اصلاح شده، اینگونه موارد درآنچه میخوانید مشخص شده‌است . درضمن مقابلهٔ موارد لغزش بامتن اصلی کتاب معلوم‌شد شش مورد ازین اشتباهات حتی دراصل‌کتاب نیزوجود داردک مترجم نیزبطریق اولی مرتکب آن‌اشتباهات شده‌است . این‌موارد را نگارنده طی‌نامه‌ای‌به‌ناشراصل‌کتاب متذکرشده ودرآخراین نوشته نیزآنهارا جداگانه توضیح داده است .

اینك به شرح اجمالی بعضی‌ازاین‌لغزشها میپردازیم. عدداول‌سمت‌راست نمایندهٔ شماره صفحه درچاپ‌اول‌کتاب و عدد دوم نمایندهٔ شمارهٔ‌صفحه در چاپ دوم آنست .

صفحهٔ (۵) - (۸)

«ارسطو به سال ۳۸۴ ق.م. در شهر مستعمره‌ای استاگیرا درردریای‌اژ بدنیاآمد. هفده ساله بودکه به آتن رفت و به مکتب فلسفی افلاطون پیوست

تامرگ افلاطون به سال ۳۴۷ ق.م. محصلی پرشور باقی‌ماند، پس‌ازآن‌دوران مسافرت دامنه‌داری برایش پیش‌آمد تاعاقبت به‌آتن بازگشت ویك‌مکتب‌فلسفی به نام «لوسئوم» تأسیس کرد. بیشتر کارهای‌افلاطون که تازمان مامحفوظ مانده است. «تألیفاتی» است که شایدمتون‌سخنرانیها ومحاوراتی‌باشدکه وی درمکتب خود دربارهٔ شعبه‌های گوناگون علم ایرادکرده‌است.

این عبارات ترجمهٔ جملات زیر است:

He was born in 384 B. C. in the Greek colonial town Stagira on the Aegean sea to a former court physician of the Mace donian royal family, At the age of 17he came to Athens and joine the philosophical school of Plato, remaining an ordent student of plato until his(Plato's)death in 347B.C. After this there followed a period of extensive travel until he finally returned to Athens and founded a philosophical school khown as Peripatetics which was held at the Lyceum. Most of the works of Aristotle preserved until our time are «treatises» which probably represent the texts of lectures which he delivered in the lyceum on Various branches of science.»

یکبار دیگر به‌متن وترجمه‌آن دقت کنید.

اولا. عبارت «To a former court Physician of the Macedonian royal family» ترجمه نشده‌است. باترجمه کردن این‌عبارت‌باید جملهٔ اول‌این قسمت بدینصورت تکمیل شود.

«ارسطو به سال ۳۸۴ق.م. درشهر.....ازپدری‌که سابقا طبیب خاندان سلطنتی مقدونیه بود زاده‌شد»:

ثانیاً :

عبارت

«And founded a philosophical school known as Peripatetics which was held at the Lyceum».

چنین ترجمه شده است:

«ویك مکتب فلسفی بنام «لوسئوم» تأسیس کرد»؟!

وحال آنکه بایدگفت :

«ویك حوزهٔ فلسفی بنام «حوزهٔ مشائی» که درمحلی موسوم به «لیسئوم» (یالوکایوم) برقرار میشد تأسیس کرد».

ثالثاً :

درعبارت «بیشتر کارهای افلاطون....»«افلاطون» اشتباهاً بجای«ارسطو» نشسته است،

رابعاً .

مترجم کلمهٔ Lyceum را که نام محل درس و بحث ارسطو بوده است [۱] کاملا بمعنی مکتب ارسطو تصور کرده و درسطر آخر بجای اینکه بنویسد: «... شایدمتون سخنرانیها ومحاوراتی باشدکه وی‌در«لیسئوم»... ایرادکرده است» ، چنین ترجمه کرده: «شاید متون سخنرانیها ومحاوراتی باشدکه وی‌درمکتب خود .... ایرادکرده‌است». بایدپرسیدمگریك فیلسوف درمکتب فلسفی خودسخنرانی میکند؟ خواننده حق‌دارد «مکتب‌خانه» های قدیم رابیادآورد چون‌تنها دراین «مکتب»هاست که سخنرانی و محاوره امکان‌پذیراست.

صفحهٔ (۱۱)-(۱۵)

«ارشمیدوس.... اعلام داشت که اگرجهان دیگری وجود می‌داشت و او می‌توانست به‌آنجا برودآن جهان را نیز میتوانست حرکت دهد.

دراصل چنین است:

He declared that, if there were another world and he could go to it, he could move this.

وبدیهی است که ترجمهٔ‌آن باید بدینصورت‌باشد:

«....او اعلام‌داشت‌که اگرجهان دیگری وجودمیداشت و او میتوانست به‌آن‌جهان برود، میتوانست این‌جهان‌را به‌حرکت درآورد»

عبارت مترجم هم ازنظر مطابقت بامتن وهم ازنظر مفهوم فیزیکی کاملا اشتباه‌است، زیراهمانطورکه همه میدانند ارشمیدس میخواست بارفتن به جهان دیگری‌آن جهان را تکیه‌گاه قرار دهد و بااستفاده ازاهرم، این جهان (یعنی دنیای خودمان) را به‌حرکت درآورد.

صفحهٔ(۱۲)-(۱۷)

«اما هرگاه دوچرخ را، چنانکه درشکل I ـ ۵ نشان داده‌شده قراردهیم می‌بایست به اندازهٔ دوبرابر طول ریسمان بکشیم ونیروئی‌که باید وارد شود نصف وزنه خواهد بود» .

---

(۱) کلمهٔ Lycée که در زبان فرانسه بمعنی«مدرسه» است ازهمین‌کلمهٔ Lyceum گرفته شده است

عبارت «می‌بایست به اندازهٔ دو برابر طول ریسمان بکشیم» غلط است، در اصل آمده .

«....we will have to pull twice the length of the rope..·.»

که باید ترجمه شود:

«می‌بایست طول ریسمان را به اندازهٔ دو برابر بکشیم.

البته خوانندگانی که به مفهوم فیزیکی عبارت که مربوط به بستگی نیرو وتغییر مکان درقرقره‌های مرکب است توجه دارند آگاهند که دراثر همین خطای کوچك، جمله کاملا از نظر فیزیکی نامفهوم شده است.

صفحهٔ (۳۴)-(۳۲)

کپلر ... چنین یافت که در حالیکه سیارات در حرکت خود بر گرد خورشید مدارهای کاملا دایره‌ای می‌پیمایند یك دسته منحنیهای دیگر را نیز که به همان اهمیت دایرهٔ هندسی اقلیدسی است می‌پیمایند»

دراصل چنین است.

«He found that, while in their motion around the sun, the Planets donot follow exactly circular orbits,they describe another class of curves just about as famous as the circle in the old Eucli dean geometry»

باتوجه به ظاهر این عبارت که به قانون اول کپلر اشاره میکند، عبارت ترجمهٔ فارسی می‌باید بدینصورت اصلاح شود:

«کپلر... چنین یافت که هرچند سیارات درحرکت خود برگرد خورشید مدارهای کاملا دایره‌ای نمی‌پیمایند ، یك دسته منحنیهای دیگر را که به همان اهمیت دایره هندسی اقلیدسی است می‌پیمایند».

مترجم بجای «نمی‌پیمایند»، «می‌پیمایند» آورده و برای اصلاح قسمت بعد یك «نیز» ازخود افزوده است و درنتیجه بنابه این ترجمه، قانون اول کپلر چنین خواهد بود که سیارات درحرکت خود بدور خورشید هم مسیر دایره‌ای دارند و هم مسیر بیضی!!

صفحهٔ (۶۳)-(۷۴)

دربارهٔ نیوتون می‌خوانیم که :

«وقتی سوراخی بر درخانه‌اش درست کرد که گربه‌اش بتواند از آن رفت و آمد کند، وقتی که گربه‌اش چند بچه زائید، اودر آن سوراخ بزرگ، سوراخهای کوچکتری هم برای بچه گربه‌ها درست کرد...» .

باید پرسید چگونه ممکن است در یك سوراخ بزرگ چند سوراخ کوچکتر دیگرهم درست کرد؟

دراصل چنین است.

« he added to the big hole a number of smaller ones for each of the kittens».

یعنی: «اوعلاوه بر آن سوراخ بزرگ چند سوراخ کوچکتر نیزمخصوص هریك از بچه گربه‌ها درست کرد».

صفحهٔ (۶۶) ـ (۷۷)

«تعریف II ـ مقدارحرکت اندازهٔ مقداری است که ازسرعت ومقدارماده باهم نتیجه میشود.

[دراصطلاح علمی امروزی، مقدارحرکت که معمولا «گشتاور مکانیکی» یا به‌اختصار «گشتاور» نامیده میشود ، حاصل ضرب سرعت است در جرم جسم متحرك]»

بایددانست که دراصطلاح علمی امروزی وهیچ روزگار دیگری، «مقدار حـرکت» را «گشتاور مکانیکـی» و یا «گشتاور» نخوانده‌اند ، مترجم کلمهٔ «Momentum» راکه بمعنی «مقدارحرکت» ویا «اندازهٔ حرکت» است باکلمهٔ Moment که بمعنی «گشتاور» است واساساً معنی و مفهومی غیراز مقدارحرکت دارداشتباه کرده است! وهمه‌جا حاصلضرب جرم درسرعت، یعنی مقدارحرکت را به «گشتاور» ویا «گشتاورمکانیکی» ترجمه کرده و معلوم نیست بچه دلیل گاهی «گشتاور» وگاهی «گشتاورمکانیکی» گفته‌است باوجودآنکه‌هردواصطلاح دراین‌موارد کاملا غلط‌است. این‌اشتباه درچاپ‌اول در صفحات (۱۳۱ـ۲۲۶ـ۲۸۹ـ۲۹۶ـ۳۰۷) ودرچاپ‌دوم‌درصفحات(۱۴۸ـ۲۵۰ـ۳۱۹ـ۳۲۷ـ۳۴۰) بهمین صورت تکرارشده است . درچاپ دوم کتاب تنها اشتباه صفحهٔ ۶۶چاپ اول اصلاح‌شده وبقیهٔ موارد بهمان صورت اول تکرارشده است.

صفحه (۶۹) ـ (۸۰)

«چون مقدارحرکت حاصل‌ضرب‌جرم جسم‌متحرك درسرعت‌آنست، نرخ تغییرحرکت حاصل‌ضرب‌جرم است درتغییرات سرعت، یعنی شتاب»

دراین عبارت «نرخ» درترجمهٔ «Rate» بکار رفته‌است، بسیاربهتراست اگربجای‌نرخ ازکلمهٔ دیگری مانند «میزان» استفاده شود ، زیرامفهوم نرخ برخلاف مفهوم میزان حکایت ازتغییرات تابعی برحسب تغییرات متغیردیگری نمیکند. همچنین بجای«تغییرات سرعت» باید«میزان تغییرات‌سرعت‌یعنی شتاب»

ترجمه شود، همچنانکه دراصل

«rate of change of velocity...»

بوده است.

صفحهٔ (۷۳)-(۸۴)

«این دوقسمت ازکتاب پرینسیپیا...

کلمهٔ «دو» زائد و بی‌معنی است ازمطالب همین صفحه یك‌قطعه شعر که ۲۸ مصرع‌است اصلاترجمه نشده است.

صفحهٔ (۸۹)-(۱۰۲)

«وقتی‌که نیوتون نشان دادکه رنگهای مختلف، قابلیت انکسار متفاوت دارند، اشتباهاً چنین نتیجه‌گیری کردکه‌تشکیل‌تصاویرواضح ومشخص‌درعدسیها به علت یك‌نقص ذاتی‌آنهاست زیرارنگهای مختلف نورنمی‌توانند دریك فاصله ازعدسی تمرکزیابند»

این‌جمله‌کاملا بی‌معناست، وازآن چنین‌فهمیده میشودکه اولا: درعدسیها تصاویر واضح ومشخص تشکیل میشود، ثانیا : رنگهای مختلف نمی‌توانندبعلت قابلیت انکسارمتفاوت دریك فاصله ازعدسی تمرکز یابند (واین‌یعنی یك نقص ذاتی عدسیها درتشکیل تصاویر واضح ومشخص)، ثالثاً: تشکیل‌تصاویر واضح و مشخص درعدسیها بعلت همین‌نقص ذاتی آنهاست!

به عبارت اصل‌کتاب توجه‌کنید:

Having shown that light of different colors has different refractibility, Newton concluded erroneously that lenses have an intrinsic defect in forming sharp images of objects, since the rays of different colors cannot be focoused at the same distance from it.»

که ترجمهٔ‌آن میتواند چنین باشد:

«نیوتون، پس ازآنکه ثابت‌کردکه رنگهای مختلف نور قابلیت انکسار مختلف دارند، به‌اشتباه چنین نتیجه‌گرفت‌که عدسیها در تشکیل تصاویر واضح ومشخص‌از اشیاء، یك‌نقص‌ذاتی دارند، زیراپرتوهای‌رنگهای مختلف‌نمی‌توانند دریك‌فاصله ازعدسی تمرکز یابند».

کلمهٔ «به‌اشتباه» درعبارات فوق ممکن است‌خواننده را به‌پرسش وادارد که اشتباه نیوتون چــه بوده‌است؟ در همین صفحهٔ (۸۹)-(۱۰۳) در اینمورد چنین‌میخوانیم: «اشتباه نیوتون دراین مورد به‌این‌علت بودکه عقیده داشت‌که موادشفاف مختلف رنگهای‌گوناگون رابه‌یك نحو منکسر میکنند، تنها پس از

مرگش دریافتند که این فرض درست نبوده است ودر واقع تمرکز دادن نورهای سرخ و آبی دریك نقطه بااستفاده ازعدسیهای مرکب ازشیشه‌های مختلف (شیشهٔ کرون، فلینت، وغیره) امکانپذیر است.

صفحهٔ (۱۱۰)-(۱۲۶)

«فشار هر گاز محتوی در حجم معین، به ازای هریك درجهٔ سانتیگراد افزایش دمابه‌اندازهٔ $\frac{۱}{۲۷۳}$ حجم‌اولیه‌اش افزایش‌می‌یابد» بدیهی است که‌می‌باید بجای «$\frac{۱}{۲۷۳}$ حجم اولیه‌اش»، «$\frac{۱}{۲۷۳}$ مقداراولیه‌اش» باشد والاعبارت کاملا بی‌معناست.

صفحهٔ (۱۱۷)-(۱۳۴) ونیز(۱۱۸)-(۱۳۵)

در ترجمهٔ «Mechanical Equivalent of Heat» «برابری مکانیکی حرارت» آمده‌است که اشتباه است وبجای‌آن میتوان«هم ارز مکانیکی‌حرارت» و یا «معادل مکانیکی حرارت» بکار برد.

صفحهٔ (۱۲۵)-(۱۴۲)

«حرارت نهانی تبخیر ۵۳۹ کالوری-گرم است.»

باید «کالوری بر گرم» باشد

صفحات (۱۳۱،۱۳۲،۱۳۳)-(۱۴۸،۱۴۹،۱۵۰،۱۵۱)

درفصلی تحت عنوان «تئوری سینتیك (جنبشی) حرارت» بترتیب بااین جملات روبرو میشویم:

«زیرا یکی از قوانین مکانیك استاتیك به نام «قانون توزیع یکنواخت انرژی»چنین بیان میکند که...»،

«یك مفهوم مهم دیگـر در تئوری استاتیك گازها مفهوم «مسیر متوسط آزاد» است»

«مفهوم آنتروپی ازلحاظ تئوری استاتیك ملکولی، به هرحال چیست»؟

خواننده میتواند حدس بزند که درفصل«تئوری سینتیك‌حرارت»، مقصود از «مکانیك استاتیك» ویا «تئوری استاتیك» چیست. مترجم محترم همه‌جاکلمهٔ Statisticalراکه بمعنی «آماری» است و درهمین ترجمه نیز در فصلهای دیگر کتاب به‌آماری ترجمه شده اشتباها Statical خوانده‌اند و درنتیجه در تئوری «سینتیك» حرارت همه‌جا صحبت از «تئوری استاتیك» بمیان‌آمده است!!

صفحهٔ (۱۴۷)-(۱۶۵)

«بنابراین، بخار سودیوم، مس، آهن یاکنجد، خط طیفی مشخصی نشر میکنند که ازروی‌آن میتوان جسم را شناخت».

بی‌تردید خوانندهٔ این جمله ولواینکه اصلا فیزیك نخوانده باشد و از مفهوم خط طیفی عناصر کاملا بیخبر باشد، از اینکه کلمات «سودیوم»، «مس»، «آهن» و بعد «کنجد» را درکنار هم می‌بیند تعجب میکند واگر این‌خواننده مختصری فیزیك بداند (درحدودسالهای پنجم‌وششم دبیرستان) از خود خواهد پرسید که کنجد این‌دانه‌ایکه آنرا گاهی روی‌نان شیرینی ویانان‌سنگك‌می‌پاشند، چه شباهتی‌باعناصرساده‌ای‌مثل سودیوم ومس‌وآهن‌دارد؛ وجود کنجددر کدامیك ازتحقیقات علمی تولیداشکال کرده است‌که برای شناختن‌آن محتاج به‌استفاده ازخط طیفیش شده‌اند؛ نگارنده نیز بدنبال اینگونه سئوالات بسیارمشتاق‌بودتا این‌معماراحل کند. پس‌ازدسترسی به‌متن‌انگلیسی‌معلوم شد که «کنجد» درترجمهٔ اصطلاح whatnot بکار رفته است‌که بمعنی «مانندآن» ویا «ازین قبیل» است وباینترتیب معما دشوارتر شد. بامراجعه به فرهنگ‌کوچك انگلیسی به‌فارسی حییم نیزمعلوم شدکه whatnot صددرصد بهمان معنی‌است وربطی‌به‌کنجدندارد، امااتفاقی رخ‌دادکه راقم‌این‌سطور رادرحالیکه ازحل معمای‌کنجدکاملا مأیوس بود به‌تأمل واداشت وآن‌ازینقراربودکه مشاهده شد درهمان صفحه از فرهنگ حییم درحدود ۵ لغت پائینتراز whatnot لغت دیگری بصورت what_not (با یك‌علامت تیره‌میان what و not) وجوددارد که بمعنی«قفسه، گنجه طاقچه‌دار» است، آنچه او رابه تأمل واداشت شباهت میان کلمات «گنجه» و «کنجد» از یکطرف وشباهت میان whatnot (بدون تیره وبمعنی «مانندآن و ازین‌قبیل») وwhat-not (باخط تیره وبمعنی گنجه) بود، پیش‌خودچنین فکرکردکه ممکن است‌خواننده‌ای به‌بدگمانی‌چنین‌تصورکندکه مترجم‌معظم بجای‌معنی whatnot بدنبال معنی What_not برآمده وچون‌مشاهدهٔ‌خط طیفی«گنجه» آنهم گنجهٔ طاقچه‌دار را ممکن ندیده به نحوی‌که برکسی معلوم نیست به سراغ «کنجد» رفته‌است. نگارنده بی‌اختیار بیاد این‌حکایت از«آثارالوزراء عقیلی» افتادکه: «وقتی خواجه‌کمال‌الدین ابوشجاع زنجانی‌که سردفتر علما ووزرای بغداد بود بعراق‌آمد وراهها درآنوقت مخوف‌بود، شمس‌الدین‌ابوالنجیب وزیر بااو گفت: «مگر برجمده‌آمدی‌که سالم ماندی؟» کمال‌الدین گفت: «ای‌خداوند، جاده‌باید گفت». گفت: «راست میگوئی جمده‌آنست‌که‌کمان در وی نهند». کمال‌الدین گفت: «ای‌خداوند، آن‌جعبه است‌که تیردرآن نهند»

صفحهٔ (۱۵۷)-(۱۷۷)

«مغناطیسگری» درترجمهٔ Magnetization:

صفحهٔ (۱۶۹)-(۱۸۸)

«شدت جریان.... معکوساً متناسب است بامقاومت سیم که آن نیز به‌نوبهٔ خودبستگی دارد به‌جنس سیم ومستقیماً متناسب است بامقطع سیم ومعکوساً متناسب است باطول آن».

ونیز درهمان صفحه :

$$\text{مقاومت سیم} = C\,\frac{\text{مقطع سیم}}{\text{طول سیم}}$$

اشتباه این مورد خیلی بدیهی است. مقاومت سیم مستقیماً باطول ومعکوساً با سطح مقطع آن متناسب است (فیزیک سال سوم دبیرستانها). لازم به تذکر است که درمتن اصلی کتاب نیز فرمول مقاومت سیم بغلط بهمین صورت چاپ شده است، اما درترجمه ودرهر دوچاپ آن، علاوه برآنکه آن اشتباه عینا تکرار شده، عبارت مربوط به فرمول نیز که درمتن اصلی صحیح بوده است مطابق بافرمول غلط، تغییر یافته وآنهم غلط از کار درآمده است.

ضمناً در دنباله همین قسمت در ترجمهٔ electric conductivity بجای «قابلیت هدایت الکتریکی»، «قابلیت الکتریکی» چاپ شده است.

صفحهٔ (۱۸۳) - (۲۰۳)

یك قرن بعدنابغهٔ دیگری[1] مدت چند دهه برای بنیادگذاردن «تئوری میدان یکنواخت» تلاش فراوان کرد.. «اصطلاح «تئوری میدان یکنواخت» که علاوه براین مورد در صفحهٔ (۲۴۹)- (۲۷۵) نیز درترجمهٔ «Unified Field theory» آمده است بهیچوجه مناسب نیست، اصطلاح میدان یکنواخت(Uniform) درکتابهای فیزیکی فارسی امروزبرای میدانی نظیر میدان موجود درفضای بین دوصفحهٔ موازی یك خازن بکار میرود که امتداد وجهت ومقدار بردارشدت آن در تمام نقاط ثابت است. این مفهوم باآنچه می‌باید از «unified Field theory» فهمیده شود بکلی مغایر است، زیرادراین نظریه هدف اینست که برای نمودهای الکترومغناطیسی وگرانشی اصل و مبدأ واحدی عرضه شود. در ترجمهٔ این اصطلاح شاید «نظریهٔ میدان واحد» یا «نظریهٔ میدان یگانه» را بتوان بکار برد.

(صفحه ۱۸۷) - (۲۰۷)

«استخباری» درترجمهٔ empirical

درصفحات (۲۰۰)-(۲۲۲)و(۲۵۲)-(۲۸۸) درترجمهٔ همین لغت کلمهٔ

---

(۱) مقصودآلبرت اینشتین است.

اختباری» بکاررفته ونیز در صفحهٔ (۲۷۷)-(۳۰۷) همین کلمه بعلت یك اشتباه چاپی بصورت «اختیاری» درآمده که سخت گمراه کننده است. درصفحه (۳۸۵) (۴۲۵) باردیگر empirical به«استخباری» ترجمه شده‌است. درچاپ دوم تنها مورد صفحهٔ ۱۸۷ به «اختباری» بدل شده، اما بقیهٔ موارد بهمان صورت چاپ اول باقی است. اصولا «استخبار» بمعنی تجربه و آزمایش در عربی بکار نرفته وتنها درمعنی «خبر گیری» استعمال شده است ومعلوم نیست ابداع این لغت و مترادف قرار دادن آن با «اختباری» در ترجمهٔ empirical روی چه اصل و قاعده‌ای صورت گرفته است . (بقیه دارد)

ترا ب کمالی

از آستارا تا استارباد

تألیف دکتر منوچهر ستوده . جلد اول . بخش اول . شامل آثار و بناهای تاریخی گیلان بیدپس ۶۵+۵۸۹ مصور . ازسلسله انتشارات انجمن آثارملی .

اقدام انجمن آثار ملی درفراهم آوردن و تدوین گنجینهٔ آثار ملی با همکاری استادان عزیز ومحققان دانشمند وگرامی مشکور است و پیداست که انجمن آثار ملی با این اقدام ارزنده محققاً اززوال ونابودی تمدن وآثارکهن ملی وفرهنك وهنر این مرزوبوم که پایگاه عمیق دارد جلوگیری کرده‌است، تا باشدکه نسل جوان فعلی ونسل‌های آینده با غرور واشتیاق این‌دفترهای گرانقدر وگویا را ورق‌زنند وبه‌آفرینندگان‌هنرمندآن با تکریم وتحسین‌آفرین گویند خاصه اینکه انجمن آثار ملی از راه احتیاط و دوراندیشی و در نهایت صفا و صمیمیت « دانشمند گرامی آقای دکتر منوچهر ستوده استاد محترم تاریخ در دانشگاه تهران و از فرزندان‌فرزانه شمال ایران‌که خود عنصری پرشوروآشنا وعلاقه‌مند به هر گونه مظاهر تاریخی وفرهنگی میهن عزیز هستند » را مأمور انجام این‌مأموریت خطیر فرموده‌اند تا تحقیقات وپژوهش‌های‌حاصله ازلغزش وخطا تا سرحد امکان کمتر باشد .

نویسندهٔ این‌مختصر که سالها درقسمتی ازگیلان سکونت داشته وبه‌سائقه علاقه‌مندی و شوق فراوان بـه شناختن آثارکهن ملی از برخی بناها و آثار بازمانده ، نه بخاطر تفحص وتحقیق‌علمی بلکه برای ایجاد سرگرمی بازدیدی کوتاه‌کرده است برآن داشت‌که مشاهدات خود را برای روشن ساختن اذهان

پژوهندگان آثار و بناهای تاریخی بیان دارد . امید است که با گشاده روئی مورد توجه وامعان نظرقرار گیرد .

نگارندهٔ کتاب درصفحهٔ ۲ مقدمه ازسطر ۵ چنین می‌نویسد :

« پس از بخشهای پنجگانه تالش‌نشین . نوبت به‌مناطقی که در زمین‌های هموار گیلان است رسید و بخش‌های فومن وشفت و تولم وچهارفریضه وخمام و موازی و کوچصفهان و سنگر از زیرچشم گذشت و هرجا آجری برآجری یا سنگی برسنگی گذاشته بودند یادداشت کردم. »

با این بیان‌شکی‌باقی نمیماند که استاد عزیز بدستور ریاست هیأت‌مدیره انجمن آثارملی‌جناب سپهبد فرج‌الله اق‌اولی که وسایل مسافرت ایشان‌را باین نواحی با « گشاده روئی وگشاده دستی » فراهم‌آورده و ضمناً دست ویرا باز گذاشته‌اند تا « از قید تنگنای صفحات مقرر و محدود » کتاب‌آزاد گردند و بتوانند با فراغ‌خاطر وفرصت‌کافی این مجموعه را از دیده‌ها وشنیده‌های خود آماده سازند و دردسترس مشتاقان قراردهند .

خوشبختانه کتاب بهمان نحوکه موردنظر بود در تیرماه سال ۱۳۴۹ در دوهزار نسخه چاپ و منتشر شد و انصافاً در تهیه وچاپ‌آن تا حدودی‌کوشش فراوان به عمل‌آمده‌است. چه متن‌کتاب مشتمل برتصاویر زیباست که درنوع خود بی‌نظیر است. تا آنجاکه مصنف ازگراور عکس ساختمانهای قدیمی این منطقه‌که بعلل گوناگون دستخوش تباهی و انهدام گردیده دریغ نورزیده است با همه این اوصاف این توقع درپیش است‌که خواننده میل دارد بداندکه گیلان چگونه جائی بوده ودرحال حاضرچه موقعیت خاص‌دارد، دارای چند شهرستان است ونام هریك چیست ؛ بخش‌های اطراف شهرها چه نام دارند و راههای سهل‌العبور آنها را بهم متصل می‌سازد یا خیر؛ ازکدام طریق بازدید و مطالعه مجدد این‌آثارآسان‌تر است‌که متأسفانه همه این‌نکات درکتاب حاضر به‌تاریکی مانده‌است. چه‌کسی که‌رنج‌سفررا برخودهموارکرده و«سوءظن‌ها ومحبت‌های» افراد را بجان خریده و گاهی‌هم با ساکنین آنجا به « مخاصمه و مجادله » دست زده ازعهدهٔ انجام این توقع وچشم‌داشت بدرستی برنیامده است .

باید پذیرفت که نگارندهٔ اثر اساس تحقیقات و پژوهش‌های خویش را بر مبنائی قرار داده که پیش از وی رابینو آنرا تدوین نموده و در دسترس گذاشته است . حال‌آنکه سرزمین‌گیلان از زمان رابینو تاکنون تغییرات زیادی نموده و بسوی‌آبادانی پیش رفته است. شناخت اوضاع‌کنونی‌وجغرافیای

گیلان برای هر محققی که بخواهد در آثار آن پژوهش کند کاملا واجب و ضروری است و نویسندهٔ کتاب می‌بایست در درجهٔ اول باین نکته توجه می‌نمود که متأسفانه حتی نظری کوتاه و اجمالی باین مسأله اساسی نشده است. بی‌توجهی به این واقعیت باعث آن است که اگر محقق یا ایرانشناسی با در دست داشتن آن بخواهد برای بازدید اماکن یاد شده راه سفر بربندد وباین خطه مسافرت کند نمیتواند خود را در آنجا جای بجای کند و از راه بلدی که همراه دارد نیز کاری بر نمی‌آید وقدرت‌راه‌گشائی صحیح ندارد . چه بسیاری از نقاطی که در کتاب از آنها یاد شده بکلی در نقشه جغرافیای فعلی گیلان نیست و جای بعضی از آبادی های قدیمی را دهکده‌های جدید پرساخته است که به نامی دیگردرمیان اهل‌محل موسومند. بدین‌صورت که خواننده بعضی‌ازاماکن‌مقدسه راکه رابینودرفومن‌ضبط نموده و نگارنده‌هم بی‌اظهار نظرآنرا نقل کرده اکنون درناحیهٔ گسکر بیابد و پاره‌ای از جاهای گسکر را در فومن مشاهده کند و یا شهرستان صومعه سرا راکه اینك طاهر گوراب مرکز گسکر بخشی از آن شهرستان است دهکده‌ای از محلات فومن بشناسد و بدون گذشتن از شهرستان صومعه سرا یکسره و بی‌واسطه ازماسوله به ماسال برود وبهمین‌قیاس و ترتیب.

درذیل توضیحاتی دربارهٔ بعضی‌از مواردکتاب به‌نظر رسانیده می‌شود :

۱ــ « ماسوله بخشی است کوهستانی که درغرب جنوب غربی فومن‌است که ازطرف شمال‌غرب به ماسال ......» سطر۲صفحه ۱۲۸»

ماسوله بخشی از شهرستان فومن است که فعلا دهستانی محسوب‌ودارای شهرداری است ودرجنوب غربی فومن قراردارد و ماسال بخشی غیرکوهستانی از شهرستان صومعه‌سرا است که درمغرب این شهرستان واقع است و شهرستان صومعه‌سرا نیزتقریباً درشمال‌فومن قرارگرفته. اتصال‌این دوبخش‌ازدوشهرستان ممکن نیست و اطلاعات مربوطه متعلق به سنواتی است که شهرستان صومعه‌سرا دهی بشمار می‌آمده وازتوابع شهرستان فومن بوده است .

۲ ــ «این کتاب برای آخرین بـار (کتاب مستطاب شرح جنگهای امزاده حضرت سید جلال‌الدین اشرف برادرحضرت رضا علیه‌السلام‌وشهادت ن بزرگوار) درچاپخانهٔ اسلامی رشت با حروف سربی چاپ شده‌است» (ذیل نحهٔ ۱۳۰ قسمت ۱)

بی‌گمان اظهار نظر بالا همزمان است با دوره‌ای که رابینو به گیلان مسافرت کرده است و گرنه کتاب جنگهای امامزاده حضرت سید جلال‌الدین اشرف در فروردین سال ۱۳۴۸ با سرمایهٔ آستانه اشرفیه و با همت دانشمند بزرگوار و فرزانه جناب محمد روشن برای آخرین بار در چاپخانهٔ بهمن تهران به چاپ رسیده و از نظر نفاست چاپ و ضبط اعلام فهرست واژه‌ها و ترکیبات خود قابل تحسین است ومیبایست در کتابی که به سال ۱۳۴۹ از چاپ خارج گردیده اشارتی میرفت .

۳ـ «این ناحیه فقط یك دهکده دارد و آن دهکدهٔ ماسوله است...» (سطر ۱۳ صفحه ۱۳۱)

کلمات وواژه‌ها در نظر اهل فن مفاهیمی مخصوص دارند زیرا وقتی نام دهکده را می‌شنویم از آن استنباطی خاص می‌کنیم واز خواندن نام دهستان، بخش وشهرستان مفاهیمی دیگر. ماسوله اکنون از نظر تقسیمات کشوری بزرگتر از دهستان است و دهکده‌های تابع بسیاری دارد و نمیتوان آنرا دهکده نامید.

۴ـ «سقف بنا سمبه‌کوبی . بام آن حلب سرولبه بام سه پشته است. پنجرهٔ نورگیر مشبك نسبةً ظریفی درمشرق بنا بود.» (سطرهای ۱۱و۱۲ صفحه ۱۴۰)

در کتاب اصطلاحات محلی زیادی بکاررفته که خوانندهٔ غیر بومی از آن سردر نمی‌آورد ومتأسفانه برای این اصطلاحات نه توضیحی در ذیل کتاب آمده و نه به‌آخر کتاب اضافه شده است که نمونهٔ این اصطلاحات یکی همین کلمه «سه پشته است » که برای آندسته از خوانندگان که ماسوله وترتیب بنای آنرا دیده باشند تصویری خاص درذهن ایجاد می‌کند که محققاً در دیگران نمی‌تواند ظاهر شود مخصوصاً برای غیر بومی‌ها این اصطلاحات بهیچوجه دارای مفهوم نیست. جا داشت که برای این اصطلاحات توضیحی کوتاه نوشته میشد تا درك زیبائی ساختمان این بناها آسان‌تر می‌شد . بعلاوه لفظ «بود» درجمله «پنجره نورگیر ظریفی درشرق بنا بود » مبین این معنی است که فعلا این پنجره در شرق بنا قرار ندارد ، درصورتیکه پنجره اکنون درمحل خود باقی است .

۵ـ « مسجد محله کش‌سر سفلی بر کرسی‌سنگ چین ظریفی ساخته شده است» (سطر ۱۹ صفحه ۱۴۰) جمله فاقدمفهوم است و نظر نگارنده درجمله بدرستی دانسته نمی‌شود.

۶ـ « بخش فومن در غرب جنوب غرب رشت است که گذشته از جنوب

شرقی این بخش مابقی اراضی آن صاف و هموار است.» (سطرهای ۳و۴ صفحه ۱۵۴)
ودرجای دیگر چنین آورده شده :
«وازجنوب به پشت کوه طارم و کوههای سفت و ماسوله وازمغرب بماسال.»
(سطرهای ۵و۶ صفحه ۱۵۴») البته درتعریف حدود فومن .

وبازدرجای دیگر
« آثار و بناهای تاریخی بخش فومن قلعهٔ رودخان در بیست کیلومتری جنوب فومن دردل کوهستان .» (سطرهای ۱و۲و۳و۴ صفحه ۱۵۷)

اصولا درجغرافیا استعمال جهات اصلی و فرعی گویای جامع ومانع مشخصات هرنقطه است وجهت دیگری خارج ازجهات مزبور تاکنون استعمال نگردیده‌است. بنابراین بکاربردن لفظ«غرب جنوب غرب‌رشت» که کراراً نظایر آن درهمه‌جای کتاب دیده می‌شود نه‌تنها مستحسن‌نیست بلکه به علتی ناصواب است که باید برای‌رعایت قوانین علمی از استعمال اینگونه مختصات خودداری گردد. علاوه براین سرتاسرجنوب فومن‌را دامنهٔ کوههای‌فرعی ومشجر البرز فراگرفته که دارای مناظری دلکش وبسیارزیباست ونوشتن‌اینکه «فقط جنوب شرقی این بخش کوهستانی‌است» نشان دهندهٔاین حقیقت‌است که نگارندهٔ محترم از مختصات جغرافیائی محلی که درآن به‌تحقیق پرداخته آگاهی لازم نداشته است. مطالعهٔسطرهای ۵و۶ صفحهٔ ۱۵۶ وسطور ۱و۲و۳و۴ .... صفحهٔ ۱۵۸ مارا از هرتوضیح دیگری بی‌نیازمیکند .

۷ـ « نواحی فومن در زمان رابینو (۱۳۳۱ قمری) فومن به ۵ ناحیه تقسیم می‌شده است .

۱ـ علی‌آباد ۲ـ فیکو ۳ـ کسما ۴ـ لیشاوندان ۵ـ لولمان» (ازسطر ۱۴ به بعد صفحه ۱۵۶)

قبلا متذکرشده‌ایم که بعضی‌ازنقاط یاد شده درنقشهٔ جغرافیائی‌فعلی‌فومن نیست. نمونهٔآن «علی‌آباد» است که نسل‌جوان‌فعلی‌آنرا نمی‌شناسد ودرتقسیمات کشوری که درادارات دولتی مورد عمل است چنین ناحیه‌ای باآن وسمت‌شناخته نمی‌شود. اگر غرض تحقیق یادآوری وگلچینی ازگفتار رابینو باشد بهتراین بودکه استادگرامی عین‌کتاب رابینوراکه قطعاً به‌آن دسترسی‌داشته‌اند ترجمه می‌فرمودندکه خودکاری شایسته وقابل تحسین بشمار میرفت .

۸ـ «بقعهٔآقا سید جعفرآقا درشهرفومن.»(سطر۱۹ الی۲۶صفحه۱۶۲)
بقعهٔ پیرجلودارجنب مسجد و مدرسهٔ شهر فومن قراردارد اما بقعه سید

جعفر آقا در شهر صومعه‌سرا ودرانتهای خیابان جعفری آن شهرستان واقع است وذکر پیاپی این دو بقعه موجب گمراهی است .

۹ـ « قلعهٔ کل در دهکده‌ای بهمین نام نزدیك شهر فومن . اطراف تپه‌ای راکه سطح آن درحدود چهار پنج هزار متر است خندقی کنده‌اند که آثار آن برجای است در بالای این تپه بناهائی بوده است که فعلا دهکده قلعه کل بجای آنها بنا شده است. دربازدیدی که رابینو از این بناکرده است می‌نویسد آثار بنا وخندق آن باقی است » (سطر ۱ تا ۶ صفحه ۱۶۳)

ودرجای دیگر،

« دوقلعهٔ متصل به یکدیگر معروف به قلعه کل . براطراف تپه‌ای که سطح آن در حدود پنج هزار متر است آثار خندقی دیده میشود آثار خرابه‌های آن قبل ازآنکه اراضی به باغ چای تبدیل شود پیدا بوده است معروف است که در بناهای آن سنك‌های بزرگی بکاررفته بوده است ازسنگها نشانی نیافتم»(سطر ۱ الی ۶ صفحه ۱۶۶ همین کتاب).

۱۰ـ « به نقل از رابینو چشمه‌آب گوارائی زیر بنای امامزاده است.... (سطر ۲۱ صفحه ۱۶۴)

معلوم ومشخص نشده که این چشمه اکنون وجود دارد یا خیر؟

۱۱ـ « خشت پل برروی شیرك در پشتپر لولمان ». (سطر ۱ و ۲ و ۳ صفحه ۱۶۵)

۱۲ـ «مزار آقا سید ابراهیم . . . . . درگوراب زرمخ.» (سطر ۱۹ صفحه ۱۶۸»

۱۳ـ «مزار امامزاده عبدالله درکسما.» (سطر ۲۰ صفحه ۱۶۸)

در زمان رابینوکــه صومعه‌سرا دهی از شهرستان فومن بوده این بناها در بخش فومن بوده است ولی اکنون همه آنها در منطقهٔ شهرستان صومعه‌سرا قرار دارد.»

۱۴ـ پیربا ولی درکما مردخ لولمــان فومن . بنائی است دارای چهار حفاظ مشبك چوبین . صندوقی مشبك دروسط بناست چهارطرف بنا ایوان دارد و ستونهای ایوانها دارای سر ستون است سقف سراسر بنا واشان‌کشی و بام لت پوش است »

فعلا از لت بناکه اشاره فرموده‌اند آثاری بــاقی نیست وبقراریکه گفته شده است سالها است‌که پوشش سربنا با حلب است ومنبع اطلاع نگارنده معلوم نیست ازچه طریق بدست‌آمده است .

۱۵- «مقبرهٔ خانوادگی اسحقی . مقبرهٔ جمشیدخان . مقبرهٔ آبای بوسعید میر» . (ازسطر۵ الی آخرصفحه ۱۶۹)

نگارنده از مقبره‌های سه‌گانهٔ مزبور اطلاع دقیقی بدست نداده استچه درتصاویر نه سنك قبور دیده شده و نه‌ازمشخصات‌آن مقابرچیزی دردست است. وپیداست‌که استاد شخصاً این مقبره‌ها را ندیده است .

۱۶- «پیرولی‌خان نزدیك مناره بازار.» (سطر۶ صفحه ۱۹۷)

بقعه‌ای بنام بقعه پیرولی‌خان درنزدیکی مناره بازاروجود ندارد واین بقعه همان است‌که خود نگارنده در صفحهٔ ۱۶۶ ازسطر ۷ الی ۱۱ بنام بقعه «پیریاولی» ازآن یادکرده ومحل‌آنرا درکمامردخ فومن اعلام فرموده است که‌کاملادرست است و دیگر بقعه‌ای بهمین‌نام درآن صفحات وجود ندارد وبقعهٔ پیرولی بنام بقعه پیرولی‌خان درمیان مردم شهرت دارد .

۱۷- اصطلاحات و نام جاها عموماً بدون اعراب نوشته شده است. آقای دکتر منوچهرستوده‌که در لهجه‌های مختلف زبان‌گیلکی‌کارکرده وگویش این زبان‌را مدون ساخته خود به مشکلات تلفظ اصطلاحات محلی آگاهی‌لازم‌دارد ومیدانندکه خواندن و تلفظ واژه‌های گیلکی برای خودگیلانیان اشکالاتی‌دارد و اهالی شرق‌گیلان لهجهٔ غربی‌هارا کمتر می‌فهمند تا چه رسد به‌کسانی‌که در خارج‌گیلان زندگی‌می‌کنند ومیل‌دارندکه با مطالعهٔ این‌کتاب اطلاعاتی‌بدست بیاورند . بهمان‌کیفیتی‌که در تنظیم‌کتاب‌گویش‌های زبان‌گیلك عمل‌گردیده میبایست دراین‌کتاب نیزهمین‌توجه مبذول میشد . بطور مثال واژه «دغن» که به معنی نهراست درصفحهٔ ۱۹۰ سطر۱۱ «جنگل‌هفت دغنان» بیك‌صورت‌کتابت شده ودرجای دیگرهمین واژه درصفحهٔ ۱۹۷ سطر ۱۱ به شکل «کهنه دغان» (نهرکهنه) ضبط‌گردیده‌که معلوم‌نیست تلفظ وکتابت‌کدامیك ازاین‌دوصحیح است و ازاینگونه‌کلمات دراین‌کتاب فراوان دیده میشودکه در جاهای مختلف بصورتهای مختلف نوشته شده وبرمشکلات متعدد افزوده است، مضافاً به اینکه غلطهای چاپی نیز دیده میشود مانند سید سرفشاه‌به‌جای سید شرفشاه سطر۱۳ صفحه ۱۹۰.

۱۸- نام تمام اماکن مقدسهٔ‌گیلان دراین‌کتاب نیامده است وچون راقم این سطور بیشتراین‌اماکن‌را درشهرستانهای فومن‌وصومعه‌سرا بارها ازنزدیك دیده وجای یکایك آنهارا درذهن‌دارد متوجه شده است‌که فقط درمنطقهٔ اطراف صومعه سرا نام چند بقعه اصولا در کتاب بمیان نیامده است . البته این تصور نباید پیش‌آیدکه این بقاع مثلا دردل جنگلها وکوههاست‌که راهی ندارد ویا

رسیدن به‌آنها ودیدارشان رنج فراوان میخواهد بلکه غالب درمسیر جاده‌های اصلی‌ویا فرعی‌است وبه‌آسانی میتوان آنهارا بررسی وتحقیق کرد. بقعهٔ دهن‌ده یا دخن‌ده درمجاورت قصبهٔ کسما وسرراه جادهٔ شوسه کسما بظاهر گورابست که نگارنده کتاب قطعاً ازآن گذشته است. درکنارخشت پرد یا پردسر بلگور انتهای‌جاده پاسکه به‌گوراب زرمخ (مزاربیچاره محمد) قراردارد که نگارنده مشخصات این‌پل‌نیمه ویران را درکتاب‌آورده وازاین بقعه‌که درفاصلهٔ دویست متری‌آن‌است سخنی‌نگفته‌است. ازبقعهٔ «پیرشاه محمد» که‌در قریه ازگم سرراه صومعه سرا به‌نرگستان واقع‌است وبا مساجد قدیمی «عربان» که مشخصات این دومسجددرکتاب‌بیان‌گردیده کمتراز۲ کیلومترفاصله‌دارد یادی‌نشده‌است. همچنین است حال وروزگاربقاع «آقا سید عبدالله» در میان محله‌راسته‌کنارصومعه‌سرا ومزار «آقا مهدی‌آقا» درشهرصومعه سرا و«عینعلی‌وزینعلی» درپشتیرصومعه‌سرا که شناخت وتهیهٔ مشخصات‌آنها فرصتی دیگر میخواهد وباید امیدوار بود که به‌تدریج این اطلاعات جمع آوری شود ودرمجلدی دیگر یاچاپ مجدد کتاب انتشاریابد. این‌بود نکاتی که‌ازخاطر گذشت ودردیدگاه‌قضاوت‌وداوری استادان گرامی وخوانندگان عزیز قرار گرفت تا چه قبول افتد وچه درنظر آید.

بهرتقدیر کتاب‌حاضر دارای‌محاسن‌فراوانی‌است‌واینکارخود خدمتی‌شایسته است برای‌شناساندن هنروتمدن‌وفرهنگ گیلان‌زمین که‌ستوده‌ازفرزندان برومند و فرزانهٔ آن است. * موفقیت بیشترایشان را درانجام خدمات ارزندهٔ دیگر ازخداوندبزرگ‌مسئلت‌دارد.

غلامرضا ارژنگ

قراءت فارسی سال اول راهنمائی

اخیراً توانستم کتاب فارسی‌سال اول راهنمائی رابه‌دقت مطالعه کنم. این کتاب همزمان با اجرای نظام جدید آموزشی از طرف سازمان کتابهای درسی ایران برای نخستین‌بار در۲۰۳ صفحه انتشار یافته‌است.

گردآورندگان این کتاب‌حسن‌انوری وحسن‌صدرحاج سیدجوادی‌موفق شده‌اندکتابی راکه ازنظرتازگی مطالب ودقت در دادن معانی‌لغات تازه‌وطرح پرسشهای سودمند به‌طورمحسوسی برکتابهای گذشته برتری دارد، عرضه کنند.

۱ـ خیر، ایشان‌زادهٔ شهرتهران‌است وپدرانش از مردم‌نور مازندران بوده‌اند. چون‌ستوده چند جلدکتاب دربارهٔ گیلان نوشته و چاپ‌کرده است چنین توهمی برای دیگران هم پیدا شده‌است (راهنمای‌کتاب).

مطالب این کتاب را می‌توان درعنوانهای زیر خلاصه کرد:

ازخلاصهٔ شاهکارهای شعرفارسی دونمونه در چهار درس ـ ازآثـار نثر پیشینیان شش‌نمونهٔ کوتاه درچهاردرس ـ ازشعرمعاصران سه‌نمونه درسه درس ـ از شعرپیشینیان شش‌نمونه درشش‌درس ـ از داستانهای نثرمعاصر دو نمونه در دو درس ـ از داستانهای ادبیات جهان سه نمونه درپنج درس ـ از ترجمهٔ شعر اروپائی یك‌نمونه دریك‌درس ـ شرح حالها و توصیف شهرها به نثر معاصران هشت نمونه در ده درس ـ دربارهٔ ضرب‌المثل یك‌درس ـ ازنامه‌های‌خوب‌یك‌درس.

آنچه بیش‌از همه چشمگیر است‌یکی زیادی شرح حالهاست‌که ده درس از ۳۸ درس را گرفته ودیگر کمی داستانها واشعار معاصران ایرانی‌است.

به نظر نگارنده جزدرمورد خلاصهٔ شاهکارهای شعرفارسی صلاح نیست‌که هیچ شرح حال یا داستانی‌آنقدرطولانی انتخاب شودکه بیش‌ازیك درس به‌آن اختصاص یابد .

داستان فیل و اوراشیمای ماهیگیر جالب و خوب است . ولی داستان شاهزاده‌ای که ازسیاره‌ای کوچك‌آمده‌بود، مبهم، دشوار وکسل‌کننده وطولانی ودور از حد رشد ذهنی کودك است.

قطعه‌ای که از «حاج آقا»ی هدایت‌گزیده شده مشحون از لغات عامیانه و دورازذهن‌کودك است ومناسب به‌نظرنمی‌آید، زیرایك‌متن‌سه صفحه‌ای‌حدود ۵۶ لغت‌تازه داشته‌که ذیل‌آن معنی شده است.

دشواری شعر فردوسی در آغاز کتاب با داشتن لغات و ترکیباتی چون خردراتودستوردار، دیداریابی، نغنوی،اندرخورد، نیوشنده‌کاملاچشمگیراست.

شعر«زیبائی ای‌درخت» نه‌تنها فهم‌آن برای دانش‌آموز وگاه‌معلم‌دشوار است بلکه دارای موارد ابهام‌آمیزی می‌باشد ازجمله:

«وقتی‌که بادها

در برگهای درهم تو لانه میکنند...»

باد تادرحرکت وجنبش است باداست و وقتی‌که درجائی لانه‌کرد دیگر هوا است نه باد.

«وقتی‌که چنگ وحشی باران گشوده است

دربزم سرد او

خنیاگر غمین خوش‌آوائی ای‌درخت...»

تشبیه باران به‌چنگ وآوردن صفت‌وحشی برای‌چنگ و اصطلاح‌گشوده بودن‌چنگ واطلاق‌خنیاگری (آواز خوانی) به درخت اگرناروا نباشد لااقل

برای شاگرد نامأنوس ودشوار ومبهم‌است.

«در زیر پای تو
اینجاشب‌است وشب‌زدگانی که چشمشان
صبحی ندیده است
تو روز راکجا
خورشید راکجا
در دشت دیده غرق تماشائی ای‌درخت؟»

صرفنظر از دشواری فهم منظور شاعر حتی برای طرفداران بزرك سال شعرنو، جمله‌های «خورشید راکجا در دشت دیده غرق تماشائی ای درخت» که درآن «دیده» به جای «دیده‌ای و» نشسته است چندان در خـور کتاب درسی نیست .

«سربرکش ای رمیده که همچون امیدما
باماثی ای‌یگانه وتنهائی ای‌درخت»

اولا مگرامید باماست ودرعین‌حال تنهاست،

ثانیا آوردن دو خطاب غیرلازم «ای رمیده» و«ای یگانه» وبعد خطاب «ای‌درخت»عجزشاعررادراستفاده ازاین‌قالب‌آسان نشان‌میدهد. زیرا به‌اصطلاح نیما استعمال این‌کلمات همان«پوشال گذاری» است که درصورت رعایت‌تساوی مصرعها ناگزیریم ازآن استفاده کنیم.

«شعرازماست‌که برماست» برای‌کودك‌ایرانی، که خودبیش‌ازحدخاکسار ومتواضع شده‌آنهم دراین سن‌که بایدبلند پروازی‌کند، صرفنظر از دشواری ، چندان مناسب نیست.

شعرگل وگل‌که ازسعدی تضمین‌شده ومنسوب به‌بهاراست: نمونهٔ‌جالبی نیست. دارای ضعفهائی میباشدکه بهتراست ازکتاب درسی حذف‌شود.

اینك نمونه‌هائی ازضعف شعر:

شبـی در محفلـی بـا آه و سوزی
شنیدستـم کـه مرد پاره دوزی
چنین میگفت بـا پیـر عـجوزی
گلـی خوشبوی در حمـام روزی
رسید ازدست محبوبی به‌دستم
گـرفتم آن گل و کـردم خمیری
خمیری نـرم و نیکو چون حـریری

معطـر بـود و خـوب و دلپذیـری
بـدو گفتم که مشکـی یا عبیـری
که از بوی دلاویز تو مستم
همـه گلهـای عـالـم آزمـودم
ندیدم چـون تـو و عبرت نمودم
چـو گـل بشنید این گفت و شنودم
بگفتا مـن گلـی ناچیز بـودم
ولیکن مدتی با گل نشستم...

چه ضرورت داشت که «مرد پاره‌دوزی» با «پیرعجوزی» آنهم «با آه‌وسوزی» مطلبی چنین نغز را بگوید؟ (جز ضرورت همقافیگی با «روزی»)

در بند دوم اگر از ناهنجاری همقافیگی «ی» نکره با «ی» ضمیر مخاطب صرفنظر کنیم معلوم نیست که «ی» نکره آخر «معطر بود و خوب دلپذیری» چه صیغه‌ای است؟ و در بند سوم «چو گل بشنید این گفت وشنودم» معلوم نیست «شنود» از کجا آمده زیرا اما از این مرد پاره‌دوز خطاب به گل همه «گفت» شنیدیم نه «شنود».

راهنمایـی هایی که در پایان برخی درسها دربارهٔ روش انشاء نویسی و انواع نامه‌ها آمده کاری تازه و بجاست.

درپایان بعضی درسها تعریفی از پاره‌ای صنایع بدیعی ازقبیل تشبیه (ص۱۱) جناس (ص۲۲) و کنایه (ص۱۰۵) و غلو (ص۱۷۲) و استعاره (ص ۱۵۴) شده که جز تشبیه، سایر تعریفها برای دوره راهنمایی غیرلازم است.

معانی لغات و نکات فرعی:

به‌کار بردن «پدیدآورندگان» بجای «گردآورندگان» نارواست، زیرا این کتاب تألیف و گردآورده است نه تصنیف. روشن است که پدیدآوردن معنی آفریدن و خلق کردن می‌دهد.

ص ۱۱ ـ سقوط = افتادن (سقوط نمایم = بیفتم). دراینجا فعل مرکب «سقوط نمودن» معادل افتادن به‌کار رفته، و باید چنین معنی شود.
سقوط نمودن ـ افتادن

ص۹ ـ «پس از نفوذ معنوی پدرم .....» ص۱۱ ـ نفوذ ـ اثر گذاشتن» در جمله بالا نفوذ جنبهٔ اسمی دارد ومعنی اثر وتاثیر می‌دهد وجنبهٔ مصدری ندارد.

ص۱۱ ـ «مسئولیت = آنچه برعهدهٔ کسی است که درانجام‌دادن ونداد‌ن آن بازخواست می‌شود». معلوم نیست چرا درانجام‌دادن کار نیز باید بازخواست شد؟ در فرهنگ معین که مؤلفان آن را مأخذ کار خود شمرده‌اند معنی آن چنین آمده‌است:

«مسؤولیت، مسئولیت... مسؤول (مسئول) بودن، موظف بودن به انجام دادن امری.»

ص۱۱ـ «مشایعت= بدرقه کردن...(ازمن مشایعت کرده بودند.ص۱۰) باتوجه به متن بهتراست به صورت مصدر مرکب چنین آورده شود :
مشایعت‌کردن= بدرقه‌کردن

ص ۱۳ـ «روزی بهرام‌گور هنگامی‌که باگردان و دلاوران به نخجیر می‌رفت پیرمردی پیش‌شتافت و گفت: شاها...» این‌جمله بهتر است به‌این‌نحو اصلاح‌شود : روزی‌هنگامی که بهرام گور بادلاوران به‌نخجیر می‌رفت‌پیرمردی پیش اوشتافت ...»زیراآوردن بهرام‌گور دراوایل جمله وپیش‌از«هنگامی که» درصورتی شایسته است‌که «بهرام‌گور» درجملهٔ دوم هم نهاد وفاعل باشد .

ص ۱۶ ـ «زفتی= پستی» به نظر می‌آیدکه این معنی نادرست و بامتن ناسازگار است. اینك معنی آن‌از فرهنگ معین:
«زفت...۱ـ بخیل. ممسك، لئیم ۲ـ ترشروی...خشن»

ص۲۱ ـ تاوان= جریمه ـ معین‌آن را به: ۱ـ غرامت، جریمه، وجه خسارت ۲عوض بدل...»
معنی‌کرده‌که دراینجا وجه خسارت وغرامت وعوض وبدل مناسب‌تراست (هم‌آن خشت را نیز تاوان دهی)

ص۲۱ـ۱۹ـعلامت*روی«خورد»درمصرع«چوخوردش‌نباشدهمی‌بنگرد» ص ۱۹ باید آمده باشد ولی‌روی خورد در«که هرکس که دارد فزونی خورد» (۲۱) آمده

ص۱۶ ـ «آزاده= نجیب، بلندهمت»آزاده معادل بلندهمت نیست‌ومعین آن‌را به «نجیب، اصیل، شریف» معنی‌کرده است.

ص۲۶ ـ «احمد وعلی درکلاس ازدیگران ممتاز بودند.» «رمز ساده و سهل موفقیت را دریافته بودند»
ص۲۶ ـ «امتیاز مااین‌است‌که پیشقدم باشیم»
چنانکه‌آقای‌حسین جزنی نیزدرنشریهٔ «انقلاب‌سفید ما وآموزش زبان و ادبیات فارسی» صفحه‌های ۴۷و۴۶ اشاره‌کرده‌اندبه‌جای «ممتازبودند» متمایز بودندبهتر است وصفت‌ساده وسهل برای‌رمز مناسب نیست وبهتربود دراین‌قبیل موارد مؤلفان درمتن تصرف می‌کردند.

ص ۳۸ ـ «... گهی‌ازخاراودستش خلیده»

ص ۳۹ ـ «خلیده = (خار به دستش) فرورفته»

اینك معنی خلیده ازفرهنگ معین: «خلیده...۱ـ فرو رفته . ۲ـ زخم شده، مجروح». واضح است که معنی زخم شده ومجروح درمصرع بالادرست است نه «فرو رفته».

ص ۳۹ ـ ۳۸ ـ ساج معنی نشده واینك معنی آن ازلغت معین :

«ساج»... درختی است زیبا ازتیرهٔ شاه‌پسند... چوب این درخت بسیار مرغوب و مقاوم است...»

درهمان صفحه‌ها «کش» به‌معنی «خوش ونیك»، معنی نشده است.

ص ۳۹ ـ مایه = چه مقدار، چه اندازه (ظاهراً چه‌مایه بوده است که در چاپ افتاده)

ص ۵۳ ـ درقسمت تمرین، بند ۳ چنین آمده است:

«به آخر کلمه های زیر «ش» اضافه کنید..... مثال : پرس + ش = پرسش.....»

روشن است که درحقیقت به‌آخر «پرس» «ـِش» افزوده شده نه «ش

ص ۵۹ ـ طی طریق = راه‌پیمودن. طی طریق کردیم = راه پیمودیم چنانکه ازمتن برمی‌آید، «طی‌طریق کردن = راه پیمودن» درست است.

ص ۶۳ ـ «چنگ....» دراینجا «دست» هم معنی می‌دهد».

حقیقت این‌است که «چنگ» دراینجا به هیچوجه معنی دست نمی‌دهد، زیرا هرگز برای دست نمی‌توان صفت وحشی آورد « وقتی که چنگ وحشی باران گشوده‌است.....»

ص ۶۳ ـ « خنیاگر = آوازخوان ، نوازنده » خنیاگر چندان معنی نوازنده نمی‌دهد (هرچند برهان سازنده‌هم معنی کرده) واینك معنی آن ازفرهنگ معین «خنیاگر... آوازخوان، خواننده ، سرودگویی»

ص ۷۳ـ «طرح ریزی = نقشه کشیدن» (اختراعهای گوناگون‌راطرح ریزی کرد ص ۷۲)

اینك معنی آن از فرهنگ معین : « طرح ریزی .... ۱ ـ نقشه کشی ۲ـ پی‌ریزی پی‌افکنی.»

درمورد متن بالا «پی‌ریزی» و «نقشه‌کشی» مناسب‌تر است.

ص ۸۸ ـ «بیراهه = راه‌کج (زورق به بیراهه رفت وخواب اوراشیما

را در ربود ص۸۳)

فرهنگ معین: «بیراهه: ۱ـ راه منحرف ازجاده . راه کج ۲ـ بیابانی که راه بجایی نداشته باشد» برای پرهیز ازمعانی متعدد کـج ، راه خطایاراه نادرست‌مناسب‌تر است.

ص ۷۳ ـ «تام» به «تمام ، زیاد» معنی شده ولـی معین آن را «تمام ، کامل» معنی کرده واین مناسب‌تر است.

ص ۹۴ ـ «تنگه= آبی میان دودریا» اگر نوشته می‌شد «راه‌آبی‌میان دودریا» درست بود.

اینك معنی‌آن ازفرهنگ معین:

«تنگه... شاخه‌ای ازدریاکه بین دوخشکی واقع است و دو دریا را بهم ارتباط می‌دهد»

ص ۹۴ ـ «سوخته سیما = کسانی‌که ... چهره‌ای تیره وسیاه دارند»

اولا درمتن داستان (ص ۹۳) این لغت تازه باعلامت ستاره (*) مشخص نشده است. ثانیاً چون سوخته سیما مفرد است باید چنین معنی شود :

«کسی‌که ... چهره‌ای تیره وسیاه دارد»

ص ۹۴ـ «ناوگان = چندکشتی‌جنگی‌که درناحیـه‌ای مأموریت داشته باشد» معلوم نیست که چرا حتماً باید مأموریت داشته باشد. اینك معنی‌آن از فرهنگ معین : « ناوگان .... ۱ ـ مجموع کشتیهای جنگی یك دولت ۲ـ مجموع‌کشتیهای جنگی دولتی درناحیه‌ای معین : «ناوگان ششم امریکا»

ص۱۰۰ـ«پویندگان = جستجوکنندگان»(پویندگان‌دریاباپاهای‌برهنه و جامه‌های ژنده...)

فرهنگ معین : «پوینده ۱ـ رونده ۲ـ دونده ... ۳ ـ جستجـوکننده ۴ـ جانور متحرك»

به‌نظر می‌آیدکه درعبارت بالا معنی «روندگان دریا» مناسب تر است.

ص۱۱۴ـ ضرب‌المثل «سیلی نقد به‌ازحلوای‌نسیه است»را باتوجه‌به‌آنچه آقای حسین جزنی در صفحهٔ ۵۸ « انقلاب سفید ما » آورده بهتر است به مثل مشابه آن «سرکهٔ نقد به ازحلوای نسیه است» تغییر دهند.

همچنین ضرب‌المثل «گرصبرکنی زغوره حلواسازی» هرچند درامثال‌و حکم دهخدا نیز بـه‌همین‌گونـه ضبط شده ولی‌تاآنجاکه نگارنده شنیده است

همیشه به‌شکل «گرصبر کنی زغوره حلواسازم» به‌کار رفته.

ص ۱۲۱ سطر ۳ ـ «اصل‌این‌کتاب (کلیله و دمنه) به زبان هندی‌است» درست آن است که «اصل این کتاب به‌زبان قدیم هند است»

ص ۱۲۴ـ «متابعت = اطاعت»این‌معنی‌نادرست است واینك ازفرهنگ معین : «متابعت = پیروی کردن ، تبعیت کردن .... پیروی»

ص ۱۳۸ ـ «پست‌همت = تنبل و بیحال»

معانی کوته نظر و سست اراده مناسب‌تر است.

ص ۱۴۵ ـآن واحد= دریك زمان. ظاهراً «درآن واحد» بوده است.

ص «۱۴۵ ـ « مفاهیم = مفهومها ، دانسته‌ها ، معنیها»

به‌نظر میآید که «مفاهیم» هرگز «دانسته‌ها» معنی ندهد .

ص ۱۴۵ ـ «لمس می کردم = دست می‌زدم» درست است که لازمهٔ لمس کردن دست زدن به‌چیزی است اما هردست زدنی لمس کردن نیست.

ص ۱۴۵ ـ «تأنی = درنگ ، صبر» دراینجا آهستگی مناسب‌تر است (تحصیل باید بافراغ بال و تأنی انجام‌گیرد)

ص ۱۹۷ ـ «رنگ = برگ گیاهی مثل حنا که در قدیم برای رنگ کردن موبکار می‌بردند وآن را وسمه‌نیز گویند» (موهای تنك‌رنگ وحنابسته داشت) (۱۹۴)

باید دانست که «رنگ» راوسمه‌نمی‌گویند. وسمه که درلغت‌فرس اسدی و برهان قاطع و فرهنگ نفیسی وفرهنگ معین ازآن یادشده و دراشعار ومثلها فراوان‌آمده، همه‌جا با «ابرو» ملازم بوده‌است واینك معنی‌آن ازفرهنگ‌معین:

«وسمه ... دربرگهای این‌گیاه مادهٔ رنگ‌کننده‌ای وجود داردکه‌ازآن بجهت‌آرایش خانمها (رنگ‌کردن ابروها) استفاده می‌کردند. مادهٔ رنگی‌این گیاه رنگ سبز مایل بآبی‌تولید می‌کند...»

هیچ جا شنیده نشده‌که‌کسی وسمه یاحنا و وسمه به‌موی سر بسته باشد.

اما «رنگ»که ازآن درادبیات ولغت‌نامه‌های فارسی یادی نشده همراه حنابه سر بسته می‌شود تارنگ‌آن را سیاه‌تر کند وبه‌طوری‌که می‌گویندبه‌رنگ سبز پررنگ است .

ص ۱۸۷ ـ « کان‌که = آن‌کس‌که » روشن است‌که «که آن‌کس‌که » درست است

ص ۱۹۷ - «خپله = چاق»

فرهنگ معین : «خپله... چاق وقد کوتاه»

رسم‌الخط وغلطهای چاپی :

رسم‌الخط «به» ـ باآن که در کتابهای‌درسی نظام‌جدید آموزش کوشش‌شده که از رسم‌الخط واحدی پیروی شود متأسفانه دراین کتاب درپاره‌ای از موارد ازجمله «به» حرف اضافه این‌وحدت روش ازمیان رفته است. معمولا لازم است در نوشتن ، استقلال کلمات ازلحاظ نوع دستوری آنان رعایت شود. از جمله حرف اضافه «به» بایدتنها و مستقل ازاسم یاضمیری‌که بعد ازآن می‌آیدنوشته شود. درحالی که در کتاب حاضر بدون هیچ ضرورتی و ملاکی ، «به» حرف اضافه‌گاه به‌کلمهٔ‌بعد چسبیده‌و گاه جدا ازآن‌نوشته شده است. ازآنجا که‌موارد آن فراوان است به ذکر نمونه‌هائی اکتفا می‌شود :

به صورت (ص۱۷). بندرت. بکسالت(۵۶) بفکر فرورفت(۷۴ و ۷۰) بآسانی (۷۴ و ۷۱) بقدری (۷۸) . بآرامی (۹۴ و ۸۴ و ۳۵) . بدرستی . بسلامت. بچالاکی (۱۲۶) . بتندی (۹۷) بدست (۱۰۰) بپایان (۹۸) بظاهر (۹۷) بتمامی (۹۷) باستواری (۹۳) بحیرت (۸۶) بخاك (۸۷) باندازه‌ای (۱۳۲) بنرمی (۱۸۵) بشتاب (۸۵) ...

بدیهی است‌که این عدم یکنواختی باعث آشفتگی ذهن دانش آموزان می‌شود.

رسم‌الخط‌همزهٔ وسطـ دررسم الخط همزهٔ وسط‌کلمه نیز ازروش‌واحدی پیروی نشده چنانکه مثلا درصفحهٔ ۹۶ «جرأت» باالف‌آمده نه با «ئ» (جرئت) ولی درهمه‌جای‌کتاب «مسؤول» به‌صورت «مسئول» و«مسأله» به‌صورت«مسئله» نوشته شده (ص ۱۰۶) مسئولیت ص ۱۱ سطر ۸ هیئت ص۸۰ سطر ۱۴،

موارد دیگر ـ درصفحهٔ ۱۱۹ سطر پنجم‌آمده«بنگر به‌عقابی‌که منی‌کرد چهاخاست» و درذیل آورده‌اندکه «چها = چه‌ها» معلوم نیست چه‌ضرورتی بودکه از اول در متن «چه‌ها» ننوشته‌اند.

درصفحهٔ ۱۸۴ چهارسطر به آخر «تشبیه‌هایی» را به‌صورت ناهنجار «تشبیههایی» نوشته‌اند. درصفحهٔ۹۱ وصفحات بعد«پرتقال» به صورت«پرتغال» درآمده هرچند این‌گونه نیز نادرست نیست ولی دکتر معین شرح کامل معنی این‌کلمه را درذیل «پرتقال»آورده و «پرتغال» را فرع شناخته و به‌همین‌گونه امروز رواج دارد.

درصفحه‌های ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ «ذانکه» به‌صورت «ذانك» که‌رسم‌الخط قدیمی آن است آمده که گویا ضرورتی درحفظ آن نباشد.

ص ۸۵ سطر ۸ ــ به‌جای «بازدارم» ، «باردارم» چاپ شده

و جزینها موادد دیگری هست که به‌سبب طول کلام از ذکر آنها خودداری مینماید .

عماد طبری

روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه

با مقدمهٔ ایرج افشار . چاپ دوم . تهران . امیرکبیر . ۱۳۵۰

با وجودی که در پیش‌آغازچاپ اخیر روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه آقای ایرج افشار، اضافه بریادداشت مورخ ۲۸/آبان/ ۱۳۵۰ مشعر براصلاح مقداری ازاشتباهات، چنان که ازشکل‌وفحوای‌عنوان‌مقدمه برمیآید، تجدیدنظر را بر مقدمه نیزتسری بخشیده‌اند و به پی گشت‌آن تجدید نظرهاــ از تذکار و توضیحاتی که بعد از نشرکتاب ازجانب آقایان «گلچین‌معانی»و«سعادت‌نوری» ودوتن دیگر، با این باز افزود که دوتن نامبرده که سالهاست ازدور و نزدیك شاهد وناظر تحقیقات مداومشان درزمینهٔ بررسی وتدوین جامع الاطرافشان در احوال وآثار رجال‌عصرقاجاری بوده‌ایم وبویژه ازآن روی‌که خود این‌بنده‌هم درهمین زمینه ــ یعنی تاریخ اجتماعی واداری یکصد وپنجاه سال‌دوران‌حکومت قاجاریه وبالاخص اعلام ومعاریف ورجال این‌مدت ، اشتغالاتی داشته و دارم ، بدون مجامله وتعاریف متداوله ، همیشه ازاطلاعات وبررسیهای آقایان گلچین (که تاریخ تذکره‌های فارسی ایشان ، یك نمونه ازکارهای تحقیقی‌ایشان‌است، وبطور قطع بعنوان یك اثر تحقیقی این عصر خواهد ماند و دستیار و دستگیر ارباب تحقیق نسلهای بعدخواهدبود ...) و «سعادت نوری»(که‌همین‌توضیحات وتذکار ایشان دربـارهٔ خطآت وتسامحات درنشرخاطرات اعتمادالسلطنه ، مثل سایرکارهای دیگرشان، بیانگراحاطه وسابقهٔ‌کارایشان درمورد مانحن‌فیه است) برای بنده وسایر افرادیکه در این زمینه‌ها به تداوم اشتغالاتی‌داشته‌اند ، مفید و افاضه‌گر بوده است ...

با وجود مراتب مذکوره بازهم درطبع اخیر این «خاطراتنامه» خطآت

واشتباهات وتسامحاتی بچشم میخورد ، و برهمین مبنا چند توضیح‌را باتصریح بدین نکته که : نگارنده ازجهت تهیهٔ منابع ومآخذی‌که حاوی گوشه‌هایی از تاریخ اجتماعی دوقرن اخیر بوده باشد ، و برای‌آنکه بازنگریها تا آنجاکه میسرپذیراست، جامع بوده باشد ، ازحدود سی‌سال‌پیش‌بشرحی‌که اشارخواهد رفت، با خاطرات‌نامهٔ اعتمادالسلطنه سروکارداشته‌ام .

درسالهای۲۴و۱۳۲۵ شمسی، گزینه‌هایی ازاین‌خاطرات درهفته‌نامهٔصبا (بمدیریت ابوالقاسم پاینده نجف‌آبادی) نشریافت وچون مورد استقبال‌واقع شد ، یکی دوسال بعد همان گزینه‌های خاطرات‌که در «صبا» زیر عنوان «وقتی که مترجم ناصرالدین شاه بودم ....» نشر یافته بود باسم « وقایع یومیه ، یا یادداشت‌های اعتمادالسلطنه » بوسیلهٔ کتابفروشی ابن‌سینا (طهران ـ بدون تصریح بتاریخ نشر)که در فهرست مشار (۱ : ۱۶۳۶) باسم « وقایع روزانهٔ دربار ناصرالدین‌شاه » (بـا تغییر عنوان‌کتاب و یکی دو تسامح دیگر)، ذکر رفته است .

در همین فهرست مشار ، ازه وقایع پانزده سالهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه» که (در۱۲۹۴ ق ، سنگی ، وزیری .....) اسم برده است‌که بنده با وجود تجسس ، دسترسی باین نسخـه پیدا ننموده‌ام، باضافه در ذکر مشخصات ذکر شده، بوضوح عدم مداقه ، ملاحظه میشود .

آنچه‌که در مقالات مسلسل هفته نامهٔ صبا ـ و نشریهٔ ابن‌سینا نشر یافته است ازسال۳۲ـ تاکنون جزومنابع مورد استفاده نگارنده بوده وبعادت وشیوهٔ خود در حواشی و یـا افزودهایش تذکراتی مبین تعـارض ویـا توافق مضبوطه اعتمادالسلطنه بـا آنچه را که دیگر کسان تدوین نموده‌اند ، تحریر گشته‌که اشارت بدان موضوع بمنظورشناخت وسابقهٔ شناسائی من بدین‌یادداشت‌ها است. وبازلازم بتذکر میداندکه اگر از تصمیم ایرج افشار ، در مورد تجدید طبع و احیاناً پیرایش وتهذیب این اثر بسیارمفید ، وقوف پیدا مینمودم ، اضافه از تسلیم نسخهٔ منضم به‌پی‌افزودها و یادداشت‌های پیوست گشته، آمادگی وپیشگامی خودرا ، برای همکاری و نشر وطبع و اصلاح و تصحیح‌کتاب خدمتشان اشعار مینمودم .

بهر تأویل با وجود همه مراقبتها ، بازهم خطآئی درمتن و نقائصی در فهارس منضمه ـ بویژه فهرست اماکن و جایها ، جای بجای ، دیده میشودکه مواردی ازآنهاراکه برحسب تصفح و مطالعهٔ تند وسریع بچشم‌آمده است‌اشعار مینماید .

الف ـ صفحات اشاره شده درفهرست اعلام، اغلب انطباق پیدا نمی‌کند[1]
ب ـ فهرست اماکن، اضافه ازکیفیت عرض‌شده ، جامع نیستند.فی‌المثل «سنگلج » ـ «بومهن»کدیر (۱۰۲۳)، سوهانك، سیاه‌چال گردنهٔ میخ ساز ـ الیکا ـ دونا ـ سیاه بیشه ـ گچه سر ـ حسنك در (۱۰۲۵) ونظائرآنها که در یادداشت‌های مسافرتهای شاهانه ، منزل بمنزل ثبت شده و ازاین حیث درواقع راهنامه و« مسالك » است وحائزبررسی ـ جزعدهٔ معدودی بقیه ازقلم افتاده‌اند ودرمتن‌هم غالب این اماکن ، اشتباه ونادرست ذکرشده ، تا آنجاکه خواننده آشنای باین مسالك ومنازل را بحیرت وجستجو بازمیدارد .

برای‌نمونه در (ص۳۴) ضمن بیان‌مسافرت اردوی شاهانه از«محمودآباد آمل » بسمت «مشهدسر » از اسم عجیب ونادرست :

« قوی‌کنار » ؟که غرض « فری‌کنار است»یادشده که در این بیست ساله «فریدونکنار»ش نام نهاده‌اند .

نمونهٔ دیگر اسم دیهی است در(ص۱۰۲۵) که در موقع استنساخ و طبع « الیکا »کـه دیهی است سرراه نور و هنوز باقی است «ایلکا» شده است . و یا « بیرونك »که آن زمان دیهی درغرب طهران بوده است وامروزه در بحبوحهٔ محلات غربی‌طهران در (۴۰۲) ویا در موارد عدیده « چالهرز=چاله هرز) بصورت «تلهرز وطلهرز » درآمده است (منجمله ۳۷۷) ومیدانیم‌که این اسم بمناسبت موقعیت جغرافیـایی این محل بدان داده شده است و بدون تردید در موقع نقل و استنساخ متوجه نشده‌اند .

یاآنکه اسم حراذین (کـه در برخی ازنوشته‌ها خرازین،» نوشته‌اند) در (۳۸۱) خلازنر شده است ، این نام دیهی متعلق به حاج امین‌الدوله بوده است‌که درجنب «زرگنده» قرارداشته وبعدها موسوم به«الاهیه»گشته‌است، لازم بتوضیح است ،که درشمال غربی ونك وحد فاصل این‌ده تا «فرحزاد» نیزدیهی باین اسم متعلق به نصیرالدوله بدر (فرزندآصف‌الدوله شیرازی و پدر محمود بدر » تا سی‌سال پیش وجود داشت و پس از احداث‌کوی وکویساره‌هایی باسم «شهر» از این دهکده هم اثری باقی نمانده است . بزعم حقیر یکی از جهات موجه الزام‌آور بودن فهرست اماکن این نوع خاطـراتنامه‌ها و مسافرتنامه‌ها حفظ اعلام فارسی وشیوایی است‌که درتدوین اعلامنامهٔ بزرگ زبان فارسی‌باید از این فهارس استفاده شود ... و روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ازاین‌جهت که در سفر بودن ناصرالدین شاه و موکبش از باقیمانـدن در « حضر » غلبه داشته ومسافرتهای‌دایم اودرا درمناطق‌کوهپایه وکوهسارها وشکارگاهها به‌تفصیل واغلب با ذکر خصوصیت‌هایی‌که درجاهای دیگرمذکورنیستند . این اثرحائز

۱ ـ لطفاً یادداشت صفحهٔ ۱۰۶۹ چاپ دوم ملاحظه شود (ا. ا.)

ارزش فرافزود (فوق‌العاده) وارزشمندی ویژه است ، چنانکه ازجهات احتوای به پاره‌ای رسوم وعادات خاصی که یا امروزه متروك است ویا در شرف متارکه بالمثل چهل ویك منبر- شمع روشن کردن درشب عاشورا - مراسم‌ختنه سوران- مراسم پاتختی - بقال بازی - روضه خوانی وتعزیه خوانی دولتی وتکیه بندی وتکایاکـه در اواخر قرن سیزدهم درحدود یکصد تکیه در شهر طهران وجود داشته و در شش دهۀ ایام سوگواری یعنی دوماهـۀ محرم وصفر، بدون استثناء دراین تکایا مراسم عزاداری و تعزیه خوانی صورت میگرفته است و این تکایا، دسته‌ای تعلق به اعیان واشراف داشته است ؛ مثل : تکیۀ حسام‌السلطنه - تکیۀ حاج بهاءالدوله - تکیۀ منوچهرخان - تکیۀ مستوفی- تکیۀ رضاقلی‌خان (یکی درشرق‌شهر که منسوب به رضاقلی‌خان‌للەباشی هدایت بود ودیگری‌درغرب‌شهر که منسوب بخاندان مادری محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه بوده است) - تکیۀ عضدالملك ودیگران.

دستۀدوم تکایایی‌به اسم طوایف مقیم طهران ، مثل : تکیۀ افشارها- تکیۀ خلجها - تکیۀ زرگرها (زرگراسم طایفه‌ایست‌کـه در فاصله طهران و قزوین اسکان شده بودند .) تکیۀ سرتخت بربریها - تکیۀ‌کرمانیها - تکیۀ دباغخانه- تکیۀ عربها - تکیۀ قاطرچی‌ها -که مجال ذکراین تکایا -که نباید آنها را با « حسینیه‌ها » مخلوط واشتباه کرد - دراین یادداشت فراهم نیست ، وباید ضمن مقاله‌ای خاص، بحثی مستوفی وجامع در زمینه سابقۀ تکیه سازی و تکیه بندی و تخصیص اولیۀ این تکایاکه بمنظور سکونت صوفیان احداث میشده است و در « رحلۀ ابن بطوطه » سیاحت‌گرطنجه‌ای‌کـه بسال ۷۲۵ ه.ق سیاحت خود را آغازنموده وتا ۷۵۶ درتمام خطه وقلمرو اسلام‌آن عصر بدان‌کار مداومت داده است ، همه‌جا وهمه وقت در تکیه‌ها تبرعاً پذیرائی شده است . وازدورۀ صفویه است‌که این‌تکیه‌ها اختصاص باقامۀ تعزیه‌ها ومراسم مذهبی‌پیدا مینماید . . .

بهرتأویل، خاطرات‌نامه اعتمادالسلطنه‌نسبت به‌کتب مشابهش‌که‌همزمان با او و یا پس از او تدوین شده است ، این تمایزرا واجد است‌که جای بجای از رسوم وآداب مردم (یعنی‌همان موضوعاتی‌که امروز با اسم « فولکلور » و « فولکلوریك » حائزاهمیت و مورد بررسی و بازکاوی قرارگرفته است) درآن کتاب نشانها وآثار قابل امعان‌نظر ومطالعه ، را حاوی است؛ وبا تکیه بهمین مطلب است‌که نگارنده اضافه ازفهرست اماکن‌جغرافیائی - فهرست اماکن‌عامه وایضاً فهرستی از اصطلاحات عامیانه را درآن‌کتاب و برای آن‌کتاب ضروری میداند. ناگزیر به‌اشعاراست‌که برخلاف جامعیت‌فهرست اعلام اشخاص ورجال

ومعاریف که بسیار دقیق وممتع تدوین گشته ، وبرای این بنده که همان‌طورکه اشعار نموده است ، درتدوین معجم رجالی دوقرن اخیر، نهایت مفید وسودآور افتاده‌است ... فهرست اماکن وجایها- ازقراء وقصبه‌ها ومحله‌ها وسایراماکن عامهٔ این‌کتاب بسیار ناقص تهیه شده است. درتکمیل اشارهٔ قبلی دراین مورد، عدم تذکار این اعلام را درفهرست جغرافیائی منباب نمونه یادآور میشود:

افجه - اوشان - ارنبویه - اندرمان - پلور - پیازچال- چشمه غلغلی لار- حصارامیر - دره زرك (درحوالی دوشان تپه)- درخونگاه - دره سواك (؟ از توابع شهرستانك)- دولت‌آباد غار- سنگلج - سیاه پلاس - سیاه بیشه-کجور- سیاه غـار - شکراب - فشم - کدیر-کله‌گیله -کوشکك - گلندوك - مرغ‌سر- میان دوآب - لتیان - لواسان - ورجین و....

که اغلب این اسامی مکرر درمکرر ذکرشده‌اند. ولی درفهرست‌ازآنها ذکری نشده است . با توضیحی کـه دراین زمینه داده‌ام ، برای آنکه استفاده عام‌ترباشد ، درصددم کـه برای نسخهٔ کتاب خویش فهرست اماکن دقیقی تهیه نمایم ، اگر این توفیق را پیداکردم نسخهٔ از آنرا جهت درج وانضمام بچاپ بعدی مقدمه خاطرات، ایفاد خواهم‌نمود(انشاءالله)[1].

ج-کتاب مزبوراز‌نظراحتوای به مصطلحات عامیانه ، بطوراعم،درحکم مجموعه‌ایست ، وازآنجهت‌که اهمیت ضبط وفحص‌این اصطلاحات ازنظرارباب تحقیق پوشیده نیست این بنده لـزوم تدوین فهرستی از این اصطلاحـات را ازکارهـای بایسته میدانم ، و چون وقوف داریم‌که در زمینهٔ گردآوری لغات و اصطلاحات عامیانه ، جز بذل‌اهتمام «جمال‌زاده»وتدوین‌فرهنگ لغات عامیانه که‌بی‌تعارف ازبابت‌نشر این‌مجموعه هم اهل‌مطالعه وتحقیق بازمرهون‌ومدیون آقای ایرج‌افشارندکه این مجموعه رادرسلسله انتشارات‌فرهنك‌ایران‌زمین در ۱۳۴۱ شمسی نشرنموده‌اند وبذل‌همت نموده‌اند واثر مشابهی در این زمینه‌که بتواند مرجع‌مراجعهٔ اهل‌مطالعه باشد، در دسترس‌نیست وبجهات‌عدیده موجه، فرهنك لغات عامیانه جمال‌زاده ، جامع نمیباشد وبه‌زعم این‌بنده از منابعی‌که درتکمیل‌آن‌مجموعه میتواند مورداهتمام‌واقع گردد یکی‌همین روزنامهٔ‌خاطرات است،که از این بابت درمیان خاطراتنامه های رجال قرن اخیر شاخص است و بعنوان نمونه نه منباب استقراء دریك تصفح سریع از چند صفحه مختلف کتاب این‌اصطلاحات استخراج گشته تازمینه‌ای‌برای استیفای این‌امر درآینده

---

۱ - کمنی داردکه چنین لطفی را مبذول فرمائید تا به‌نام خودتان چاپ شود. در تدوین فهرست جغرافیایی نظرگردآورنده منحصراً متوجه امکنه‌ای بوده‌که مطلبی صریح درکتاب دربارهٔ آن وجود دارد. مع‌هذا استدلال جنابعالی را می‌پذیرد (ا. ا.)

برای کسانیکه حوصله ومجال این نوع کارها راداشته باشند، ارائه شده باشد.

اصطلاحات عامیانه : قروفر ـ عرض‌لحیه ـ حمر محشر ـ رودهٔ عمر ـ چالمه مشروبات ـ نخود هرآش وهمه‌جافراش ـ شرابه ـ خانه خمیر ـ جل‌نمد ـ قاله قاله ـ قشه‌رشه ـ دبنگ‌وضع ـ نشناس‌صورت ـ مماجیز کوچوله ـ (کچوله اسم گیاهی است که درفرهنگ فارسی معین آنرا ضبط کرده‌است ولی باترکیب اضافی بامعجون ومماجین اصطلاح عامیانه‌است) یراق‌چینی(اصطلاح عامیانه ـ خلع سلاح) صمادجل وزغ ـ ادرار بیخ ریش ـ مردم لجاره (اصطلاح محرف رجاله که اصطلاح نظامی دربرابر «خیاله ـ سوار نظام» بمعنای پیاده‌نظام بوده است وپس‌از راه‌یافتن این اصطلاح در زبان فارسی زبانها رجاله به‌واژهٔ لجاره تبدیل شده ومفهوم اصلی کلمه بمرور ازمیان‌رفته‌است، وعوام ازآن کلمه بیش‌تر درمورد اوباش والواط بکارمیرود.)ـ گرگ تیرخورده ـ خرچسونه ـ کلاپیسه ـ شلطاق ـ ننه‌گه سگ (که‌غیرازمفهوم متبادربذهن ـ شهرت یکی‌ازمشاهیرزمان بوده‌است)ـ زنگی‌ورومی ـ ازگه کسی‌خوردن ـ دنده‌نرم شدن ـ ازصرافت‌افتادن ـ گوز مال شدن ـ سنت‌کردن و امثال عامیانه ، مثل «گوشت که نیست ، چغندر سالار است» (۶۹۸) وکمترصفحه‌ایست‌که باچنداصطلاح عامیانه روبرو نشویم.

دال ـ باز ازامتیازات این‌کتاب احتوای به تعدادی ازتصانیف عامیانه است‌که مردم در تنقید اوضاع ساخته‌اند و رواج پیداکرده است و شاید بتوان «نوحه‌ها»یی راکه درمرگ بزرگان مذهب ساخته‌اند و پاره‌ای درآنها دراین کتاب مندرج است.

مثل سه فقره نوحه‌ای‌که درفوت حاجی کنی در صفر ۱۳۰۶ (ص۵۹۶) ضبط‌است واعتمادالسلطنه نوحهٔ‌مردم شهر ونوحه‌کنی‌ها و نوحهٔ کلیمیان را ضبط نموده است. قبل از اعتمادالسلطنه در سرگذشت ملك آرا هم چند فقره ازین تصنیفهای عامیانه را که مردم در عزل ظل‌السلطان ساخته‌اند ضبط شده است . مؤید الاسلام جابری انصاری در تاریخ اصفهان و ری ، هم چند فقره از این تصنیف‌ها را درمورد عزل‌ظل‌السلطان ومرگ مهدعلیای ثالث (ملك جهان خانم بنت امیرقاسم‌خان ومادر ناصرالدین‌شاه) ثبت‌کرده‌است .

چون این اشعار عامیانه ازنظر ارباب تحقیق بویژه تاریخ اجتماعی ، حائزاهمیت‌است من‌بشرط عمر بااستفاده از همین روزنامهٔ‌خاطرات وچندکتاب دیگرکه ازبرخی ازآنها اسم برده‌ام در مقالت علیحده استقرائی را ان‌شاءالله مباشرت خواهم نمود.[1]

---

۱ ـ انتظار داردکه مرحمت‌کنید (راهنمای‌کتاب)

امااین تذکار رانیزعرضه بداردکه‌آقای ایرج افشارکه خودشان همواره مصر برحفظ‌اصالت ورعایت امانت درنقل ونشرمتون بوده‌اند همانطوریکه‌آقای محمود کتیرایی هم‌درباز افزوده‌ها‌وحواشی‌خلسه اعتمادالسلطنه متذکر گشته‌اند، ظاهرا برای‌رعایت عفت‌کلام و قلم نوشته‌ها واشعار مـورد بحث را در روزنامه خاطرات «مثله؟!»فرموده‌اند. البته بااذعان‌بصلاحیت همه‌جانبهٔ‌آقای ایرج‌افشار بنده عقیده‌دارم که باتعریضات‌محشی کتاب‌خلسه‌وبویژه اظهاراتی که درپی‌افزود صفحهٔ (۲۰۶) دراعتراض بحذف‌کلمات وجملات وباتوجه باین‌نکته‌که پاره‌ای ازاین‌اشعار انتقادی تنها در روزنامهٔ خاطرات درج‌گشته است، شرط امانت و اصالت، برسایرشروط مرجح می‌نماید. واصولا این‌قبیل‌کتابهارا جز مشتی‌خانه نشینان وانشستهٔ منزوی وجمعی از ارباب مطالعه وتحقیق، نسل‌حاضر نه حاضر بخواندن این‌نوع‌کتب می‌باشند ونه‌قادر براین‌کار؟ وبنابراین بهانه ودستاویز رعایت‌عفت‌کلام وعصمت عمومی درداوانی‌که جرایدومجلات، که برای‌خودوظیفه ارشاد عمومی قائلند؟ برای حفظ وافزایش تیراژ، بقول‌یکی‌از رجال معاصردر گذشته، نشر صورقبیحه ونسوان عاری از پوشش را ، ضامن اصلی‌کار می‌دانند بهانه و دستاویزی ضعیف وسست است!؟

در ضمن‌اگر یادداشت‌هایی راکه‌آقای محمودکتیرائی به مرحوم خان ملك ساسانی (سیداحمدابن محمدحسین ملك‌الکتاب فراهانی «گلبن» تخلص وصاحب سفرنامهٔ حج ورساله انتقادی «حالت» ورسالهٔ اداب‌السرور(که این‌دو در ۱۳۱۱ شمسی‌طبع‌شده وجادارد‌که ازنوبا حواشی‌وبازافزونی‌هایی‌طبع گردد، زیرا درنوع‌خوداین دورساله انتقادی‌که نمایان‌گر اوضاع اجتماعی خواص و عوام درواپسین سالهای قرن‌سیزدهم واوائل قرن‌چهاردهم است وملك‌الکتاب‌از مفاخر ترسل وانشاء و خطاطان زبردستی بودکه شیوهٔ تحریر شکسته نستعلیق او را خط شناسان برتر از شیوهٔ مرحوم امین‌الدوله میدانند) که از اقارب اعتمادالسلطنه بود وهم‌چنانکه دوست دانشورومحققم(آقای‌حسین سعادت‌نوری) ازمحققین بی‌عدیل تاریخ ورجال دوره قاجاریه، متذکرشده‌اند، اعتمادالسلطنه محمدحسن‌خان عم مادر مرحوم خان‌ملك بود وبالطبع بتبع این‌خویشاوندی، افرادواشخاص خاندان‌اعتمادالسلطنه رابهتراز‌دیگران‌میشناخته‌اند، وتوضیحات ایشان‌که درضمائم خلسه ــ انتشاریافته است ، سزاواربودکه در پیش‌آغاز طبع حاضر روزنامه خاطرات درج شود، بویژه‌که ایرج افشار در این بیست و چند سالی‌که ارباب مطالعه باکارهایشان استفاضه‌کرند ، ایشان را از وصمت تعصب

بتمام‌معنی دور و محترز میدانند.. وبنده که این حواشی «خان‌ملک‌ساسانی» رادیده وبدقت خوانده‌ام ، افادات ایشان را تالی‌تلو افـادات آقای سعادت نوری ، تلقی می‌نمایم.[1]

***

سخن را باعرض اعتذار کوتاه کنم ودرپایان این‌چند توضیح مختصر لازم است که افزوده دارم که روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه ازجهت احتوای به‌یك سلسله قضایای تاریخی، ایضاً بیان‌قرابت‌های خاندان‌ها ورجال‌عصر ناصری وتا یك‌ربع قرن‌بعد، وهم‌چنین ضبط پاره‌ای ازرسوم وآداب و موضوعات اجتماعی درنوع خودبی‌عدیل‌است وازپادافرازهای محققین‌تاریخ اجتماعی‌ومعرفةالاعلام. وزمینه‌ای جهت‌فحص وبحث‌های دسته‌ای‌چه درحال وچه درمستقبل قصد مطالعه درتاریخ اجتماعی‌این قوم ومملکت رادرآستانهٔ پذیرش‌رسوم وآداب‌مغرب‌زمین دارند. پاره‌ای ازقضایاکه بنده وامثال بنده از دیرسالان شنیده‌ایم ودر هیچ‌یك ازمنابع به‌آن برنخورده‌ایم گاه باجمال وگاه به تفصیل درتلو خاطرات محمد حسن‌خان‌نوشته شده‌است، که ازآنهاست، غوغای‌عوام‌علیه‌کمپانی‌ترن وترامواى شهری(ماشین‌دودی، واگون) در روزقتل‌حضرت مجتبی‌علیه‌السلام بسال۱۳۰۶ هق (عقرب۱۲۶۷ش= نوامبر۱۸۸۸) (ص۶۰۰)، قضیهٔ قتل کدخدای محله سنگلج وآشوب‌آن‌محله درشوال۱۳۰۵هق(سرطان ۱۲۶۷ش=ژوئن۱۸۸۸) (ص۵۷۳) وازموارد سرخوردگی مردم‌طهران ازقاجاریه که در تکوین اوضاع بیست‌سال بعدبنا باظهارمعمرین‌تأثیرفراوان‌داشته وزمانی‌که قاجاریه در نهم‌آبان ۱۳۰۴شمسی (ربیع‌الثانی۱۳۴۴هق) که من کودکی‌شش هفت‌ساله بودم، مکرر از زبان‌کهن‌سال خانواده که قضیهٔ جنایت‌باری راکه‌آحاد وافرادقاجاری‌نسبت به سیدمحمدکدخدای سنگلج دراواسط شوال ۱۳۰۵ هق دیده بودند، دانسته و نادانسته به رابطهٔ این سرنوشت باآن‌جنایت‌که جزئیاتش رابایست درخاطرات محمدحسن‌خان، خوانده، اشعارگر بودند.

از همین ردیف است توجیه درگیریهای حاج‌کاظم‌آقا ملك‌التجار (پدر حاج حسن آقا ملك و حاج حسین‌آقای ملك) با امین‌الدوله که مبنایش را اعتمادالسلطنه درشعبان ۱۳۰۵ هق (ص۵۶۴) و درقضیهٔ حکم منتسب بمیرزای شیرازی بزرگ درقضیهٔ تنباکودرجمادی اول۱۳۰۹هق. این‌شخص بنا بتصریح

---

۱ ــ اعتمادالسلطنه در (۵۷۶) نوشته است‌که برادر زادهٔ من عیال میرزا محمد حسین ملك‌الکتاب است

ناظم‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایران. حیات یحیی دولت‌آبادی. خاطرات مخبرالسلطنه و دیگران تأثیر فراوان داشته است و بعدها در عزل و برکناری امین‌الدولهٔ سینکی باوجود تبعید باردبیل بازمداخلاتی داشته است.

اعتمادالسلطنه هم در (۷۸۰) از نقش و تاثیر حاج ملك‌التجار یادکرده است که: «حاجی ملك‌التجار راباتهام این که دراین‌باب‌تمباکو محرك مردم‌بود دیشب گرفته زنجیر نموده به‌قزوین که حالامحبوسین را آنجا می‌برند، بردند. (یکشنبه ۴ جمادی‌اول ۳۰۹)

باهمه تفصیلاتی که ازقضیهٔ (رژی) وتحریم تنباکو درمنابع مختلف‌مضبوط است‌ماجراهایی‌را که اعتمادالسلطنه روزبروز ازاین‌آشوب واغتشاش که‌نخستین استقراض این‌مملکت رادرپی‌داشته است بزعم‌حقیر جامع‌ترین مضبوطات‌است، خاصه که مدارکی رانقل‌نموده‌است که جای دیگر بدان برخورد نمی‌نمائیم. مثل متن‌تلگرام حضوری شاه به‌امیرنظام پیشکار آذربایجان که در روز سه شنبه۱۸ صفر۱۳۰۹ هق مخابره کرده‌اند واز اضطرار ناصرالدین‌شاه دراین امرحکایت دارد . یا مذاکراتی که وزیرمختارانگلیس درتاریخ ۲جمادی ثانی ۱۳۰۹ (۳ ژانویه۱۸۹۲) با اعتمادالسلطنه نموده وگفته است:

«عصر علی‌الغفله وزیرمختار انگلیس بمنزل من آمد و ورود باطاق من کرد. قریب دوساعت‌آنجا نشست واز هرقبیل صحبت‌میداشت. من‌جمله میگفت سیدعبدالله بهبهانی درحضورخودمن‌غلیان میکشید ومیگفت: که این حکم میرزای شیرازی ساختگی است و بهترین ادله این که من که ازمجتهد ومجتهدزاده‌های ایران هستم غلیان میکشم...»

وتفصیل تهاجم عصر همین‌روز (دوشنبه ۳ جمادی ثانی ۱۳۰۹ هق= ۳ ژانویه ۱۸۹۲) که بیست‌هزارتن ارگ رامحاصره کرده‌اند وپانصدشش‌صدتن بداخل ارگ هجوم برده‌اند بدقت ضبط شده است که هیچ‌جابدین تفصیل ازاین واقعه وماجراهای متعاقبهٔ آن باذکر روزوتاریخ ذکری نرفته‌است ویالااقل من ندیده‌ام. غالب اعلانات‌کمپانی‌واعلانهای دولتی راثبت نموده‌است.

چنانکه اشارت رفت این‌کیفیات تمایزی را برای این خاطرات فراهم آورده است که قاطبهٔ اهل تحقیق ومطالعه را مدیون ومرهون‌آقای ایرج افشار ساخته‌است .

النهایه‌کتاب ازکافرماجراهایی‌که اعتمادالسلطنه رواداشته است، خالی نیست، که ازجهت تطویل‌آن بحث راکه در واقع نقدی برخاطراتنامه است در مقاله‌ای‌که متعاقباً ایفاد میشود مورد بحث قرارخواهم داد. (دنباله دارد)

احمد شهشهانی

فرخی وقصیدهٔ داغگاه

از دکتر بدیع‌الله دبیری نژاد. اصفهان- ۱۳۴۸

درسال گذشته(۱۳۴۸) ازطرف بنگاه مطبوعاتی «مشعل» اصفهان، کتابی بنام «فرخی وقصیدهٔ داغگاه» به قلم آقای«دکتر بدیع‌الله دبیری نژاد» استادیار دانشگاه اصفهان منتشرشد. امسال هم بنگاه انتشارات «ثقفی»کتاب دیگری از همین نویسنده را به‌نام«کارنامهٔ ساسانیان» به زیور طبع آراسته است.

درکتاب «فرخی وقصیدهٔ داغگاه» مؤلف برای نگاشتن شرح‌احوال وآثار فرخی،«تاریخ ادبیات درایران» نوشتهٔ «دکترذبیح‌الله صفا»، «فرخی‌سیستانی» نوشتهٔ «دکتر غلامحسین یوسفی» «دیوان فرخی» (چاپهای عبدالرسولی و دبیر سیاقی که هرکدام مقدمه‌ای دارد) و «چهار مقاله نظامی عروضی» (باحواشی و تعلیقات‌علامه قزوینی ودکترمحمدمعین) رادربرابرخودگذاشته وآنچه‌راکه در این‌کتابها راجع به فرخی وزندگی وآثار اوآمده است، کلمه به‌کلمه رونویسی کرده وبامهارت هرچه تمامتر باهم تلفیق نموده‌اند. حتی‌حواشی این‌مطالب و رجوعهایی که نویسندگان و یامصححان کتابهـای یادشده به مراجع و مآخذ داده‌اند عیناً درکتاب موردبحث مابازنویس شده‌است.

اما ازآنجاکه مؤلفان کتابهای مذکور، گاه دچاراشتباه شده‌اند و مؤلف محترم نیزرعایت شرط‌اجتهاد رابرذمهٔ خود فرض میکرده‌اند ، زحمت تصحیح خطاهای ایشان رابرعهده گرفته‌اند.

مثلا درصفحه ۵۳۱ جلداول تاریخ ادبیات‌دکترصفا درباره فرخی آمده است: «بنابراین سخن دولتشاه سمرقندی که وی را از اهل‌ترمذ دانسته، باطل است.» ایشان‌عبارت دکترصفارا بدین گونه‌اصلاح‌کرده‌اند: «وازاین‌که دولتشاه سمرقندی درتذکرهٔ خود، فرخی‌را ازاهل‌ترمذدانسته صحیح به نظر نمیرسد» (ص۲) همچنین در صفحهٔ ۵۳۹ همان کتاب دربارهٔ فرخی آمده است: «نسبت تألیف کتاب ترجمان‌البلاغه راکه بعضی به‌او داده‌اند ، پیداشدن نسخهٔ قدیم‌آن کتاب که تاریخ‌تحریرآن ۵۰۷ هجری است، باطل کرده‌است.» مؤلف فاضل ، این‌عبارت‌راهم‌بدین‌ترتیب‌تصحیح نموده‌اند: «نسبت‌تألیف‌کتاب ترجمان‌البلاغه راکه بعضی به‌اوداده‌اند، باپیداشدن نسخهٔ قدیم‌آن‌کتاب‌که تاریخ‌تحریرآن‌به

سال ۵۷۰ هجری است، این نظر را باطل کرده است». (ص۱۹)

در صفحات ۱۷۸ و۱۷۹ چهار مقاله نظامی در تعلیقات مرحوم قزوینی راجع به امیران چغانیان به این عبارت برمیخوریم : «شرح اعمال وحروب و وقایع ایشان، کتب تواریخ بدانها مشحون است و چون درکتب تاریخ وادب ، ذکر ایشان بسیار میشود، بی‌فایده نیست که اسماء چندتن‌ازایشان راکه ازکتب متفرقه التقاط نموده‌ایم در این جا اثبات نماییم.» در پاورقی چهارمقاله،راجع به جمله اول این‌عبارت که درمتن اصلی اشتباهی داشته، تصحیح‌مرحوم دهخدا بصورت «کتب تواریخ بدان مشحون است». وتصحیح مرحوم قزوینی به‌صورت « درکتب تواریخ مشحون است » آمده ، اما مؤلف محترم « فرخی و قصیده داغگاه» نه‌تنها این تصحیح‌ها را روا ندانسته و ذکر نکرده‌اند ، بلکه عبارت اصلی‌راهم باحذف دو«واو» عطف تاجای معینی‌لازم‌تشخیص‌داده ونقل‌نموده‌اند: «شرح اعمال و حروب وقایع ایشان ، کتب تاریخ بدانها مشحون است وچون درکتب تاریخ ادب ذکر ایشان بسیار میشود.» (ص۴)

در صفحه ۲۸ دیوان فرخی به تصحیح آقای «دکتر دبیر سیاقی» آمده است:«امادولت‌نامه مذکور دراشعارفرخی، ظاهراًکتاب مشخصی نباشد ، بلکه میتوان حدس زدکه‌آن‌مجموعه فتح‌نامه‌های منظوم شعرا نظیر قصیدهٔفتح‌سومنات خودفرخی یاهمه قصایدمحتوی شرح فتوحات محمود درهند از شاعران دربار باشدکه فرخی ازآنها به دولت‌نامه تعبیر میکند» . مؤلف فاضل، فارسی‌ناسره دکتردبیرسیاقی‌رابدین‌سان سره‌کرده‌اند:«امادولت‌نامه مذکوردراشعارفرخی، ظاهراًکتاب مشخصی نباشد، بلکه میتوان حدس‌زدکه‌آن مجموعه فتح نامه‌های منظوم شعرا نظیر قصیدهٔ فتح سومنات خود ازآن به دولت‌نامه تعبیر میکند .» (ص ۳۰)

آقای دکتر غلامحسین یوسفی دربارهٔ روش «سهل‌وممتنع» درشعرفرخی نوشته‌اند: «نویسندگان متقدم به‌این‌نکته در شعر فرخی غالباً به اختصاراشاره کرده ،آن‌را به‌اصطلاح سهل‌وممتنع تعبیرنموده‌اند. » و درحاشیه، خواننده را رجوع داده‌اند به‌لباب‌الالباب عوفی‌وتذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ومجمع‌الفصحای رضاقلیخان هدایت. مؤلف گرانمایه،صنعت‌ابتکاری«ادخال‌الحاشیة‌فی‌المتن» را بکاربرده واین‌آیت‌بلاغت راصادرنموده‌اند: «نویسندگان‌متقدم به‌این نکته‌نظیر محمدعوفی درلباب‌الالباب‌ودولتشاه سمرقندی درتذکرهٔ‌خودورضاقلیخان‌هدایت ملقب به لله‌باشی درمجمع‌الفصحاء در شعر فرخی غالباً به‌اختصاراشاره‌کرده و

آنرا به‌اصطلاح سهل‌وممتنع تعبیر نموده‌اند.» (ص۳۷)

برای شرح و تفسیر «قصیدهٔ داغگاه» نیز «برهان قاطع» (به تصحیح و تحشیه دکترمحمدمعین)، «فرهنگ‌فارسی» (تالیف دکترمحمد معین)، «لغت‌نامه دهخدا» وچند کتاب‌دستورزبان راسرمشق‌قرارداده ومندرجات آنهارا کماهوحقه رونویس کرده‌اند.

ـ کلمه «بر» راکه در «فرهنگ‌فارسی» پیشونددانسته شده، هنگام‌رونویس کردن به پسوند تعبیر کرده‌اند: «بر(پسوند) برسراسم (مصدر عربی وفارسی) درآید وکلمه راصفت سازد.»

ـ درمورد وجه دستوری «چون»، همه‌جا نوشته‌اند «ازادات تشبیه» یعنی کلمه «ادات» راجمع پنداشته‌اند.

ـ درترکیب عبارات، همه‌جا اسمهایی‌راکه با حروف اضافه مانند «از»، «به»، «با»، «اندر» وجزآن آغاز میشود ویا حرف «را» پس ازآنها می‌آید، همراه با حرف اضافه‌آورده‌آنها را مفعول با واسطه یا بی‌واسطه خوانده‌اند و حرف اضافه راکه خود استقلال دارد، از کلمه مفعول تفکیك نکرده و جزو آن محسوب نموده‌اند.

ـ درتمام‌مواردی‌که صورت پهلوی واژه‌ها را از «فرهنگ‌فارسی» رونویس کرده‌اند، ō را به‌صورت o،ŏ را به‌صورت o یاc̄وš رابه‌صورت S̄ یا S درآورده ودربرخی‌ازموارد، حروف‌اصلی‌کلمه‌راهم‌دگرگون‌ویاکم‌وزیادکرده‌اند. مثلابه جای nūnنوشته‌اند Knun و به‌جای Guhārāk نوشته‌اند Gvärāk وبجای nāf نوشته‌اند dâf و از این قبیل.

ـ برای‌کلمهٔ «آن» در بیت زیر، معنی «وقت وهنگام» را ازمیان معنیهای چندی که برای این واژه در «فرهنگ فارسی» آمده است انتخاب و رونویس فرموده‌اند.

ور سموم خشم تو برابر و باران درفتد

ازتف‌آن، ابرگرددآتش و باران شرار

ـ برای‌کلمه «دار» دربیت‌دوم ازدوبیت زیر، معنی «جایی‌که درآن‌سکونت کنند، سرا وخانه» را از میان چندمعنی‌که برای این‌لغت در «فرهنگ فارسی» آمده‌است صحیح ومناسب تشخیص داده وبازنوشته‌اند:

«دوستان و دشمنان را از تو روز رزم و بزم

شانزده چیز است بهره، وقت‌کام و وقت کار

نام وننگ وفخر و عار و عزوذل ونوش وزهر
شادی‌وغم،سعد ونحس وتاج‌وبندوتخت‌ودار»

ـ توضیحات‌مفصل‌فرهنگها دربارهٔ شناخت ماهیت فیزیکی‌وشیمیائی‌وگیاه شناسی وغیرهٔ بعضی ازچیزهاکه نام‌آنها درشعرفرخی‌آمده وهمچنین‌ترکیبات اسمی‌وفعلی بسیاری ازواژه‌ها را در یك یادوصفحه نقل‌کرده‌اند حال‌آنکه هیچ ربطی بامعانی مندرج در شعرفرخی ندارد.

ـ این‌شعر مشهور راکه عامهٔ مردم فارسی زبان ازآن «حافظ» میدانند، ایشان به فردوسی نسبت داده‌اند :

ای پادشه خـوبان داد از غـم تنهایی
دل بی‌تو به‌جان‌آمد،وقت‌است‌که بازآیی

لابد این شعر در اصل از فردوسی بوده و کاتبی بی‌سواد که کارش فقط رونویس‌کردن کتابهای دیگران بوده اشتباهاً آن‌را دردیوان‌حافظ واردکرده است وشعر بیچاره‌هم‌که دربدو امردربحرمتقاوب بوده خودرا درمیان سایرشعر های حافظ غریب وتنها احساس‌کرده وناگزیر مانند بسیاری از ابناء روزگار همرنك جماعت شده و جامهٔ عاریت «بحرهزج مثمن اخرب» را برتن پوشیده است .

* * *

محمد جواد مشکور

الفهرست

تألیف ابن‌ندیم- تصحیح رضا تجدد. تهران ۱۳۵۰

محمدبن‌اسحق‌الندیم نیزپدرفهرست‌نویسان‌اسلام‌است. محمد بن‌اسحق‌در قرن چهارم هجری بفکرتهیهٔ فهرست جامعی برای همهٔ‌کتب، و رسالات عربی که دربارهٔ موضوعات مختلف نوشته شده بود افتاده، و درضمن به‌تذکرهٔ حـال نویسندگان، و مؤلفان‌آن‌کتب نیزپرداخته است. بیشترکتابهائی‌که نام‌آنها در فهرست اوآمده، درحملهٔ غز وتاتار وتیمور، و دیگرحوادث ازمیان رفته، واز برکت این‌کتاب است، که ما می‌توانیم ازفرهنگ وسیع اسلامی تا قرن چهارم هجری‌آگاه شویم .

کتاب الفهرست، که بعد ازفلوگل یکی دوبار تجدید چاپ‌شده، اخیراً

توسط دانشمند ارجمند آقای رضا تجدد از روی نسخه‌هائی که بعضی از آنها در دست فلوگل نبوده تصحیح شده، و در تهران به‌طبع رسیده‌است .

نام و لقب صاحب الفهرست : درقدیمی‌ترین جائی که از نام او ذکری بمیان آمده، همان کتاب الفهرست وی است . دراین کتاب درمواضیع مختلف نام او «محمدبن‌اسحق الندیم‌المعروف بابی یعقوب‌الوراق» آمده است .

چنانکه در پشت صفحهٔ جزء اول و دوم کتاب الفهرست نام او : «محمد بن‌اسحق‌الندیم المعروف اسحق بابی یعقوب‌الوراق»[1] و درپشت‌صفحهٔ جزءسوم آن کتاب نام وی با تفصیل بیشتر «محمد بن اسحق بن محمد بن اسحق الندیم المعروف اسحق بابن‌ابی‌یعقوب‌الوراق[2]»، ودرپشت صفحهٔ جزء چهارم، وپنجم، وششم، وهفتم نام او: «محمد بن‌اسحق‌الندیم المعروف بابی‌الفرج بن‌ابی‌یعقوب الوراق[3]»، و درپشت صفحهٔ جزء هشتم بدون ذکرابی‌الفرج : «محمدبن‌اسحق الندیم المعروف اسحق بابن ابی‌یعقوب الوراق[4]»، و درپشت صفحهٔ جزء نهم بدون ذکرالندیم، والفرج : «محمدبن‌اسحق بن‌محمدبن‌اسحق المعروف‌اسحق بابن‌ابی یعقوب‌الوراق[5]»، و درپشت صفحهٔ جزء دهم : «محمد بن‌اسحق الندیم المعروف بابی‌یعقوب الوراق[6]» آمده است، ولی نام او در طی صفحات کتاب غیر ازمواضیع فوق همه‌جا «محمدبن اسحق» ذکرشده‌است .

یاقوت حموی (درگذشته در ۶۲۶هـ) درکتاب «معجم‌الادبا» شرح حال کوتاهی از اوآورده، و می‌نویسد : «محمد بن‌اسحق‌الندیم کنیه‌اش ابوالفرج ، وکنیهٔ پدرش ابویعقوب بود[7] «صفدی خلیل بن ایبك (درگذشته در ۷۶۴ هـ) درشرح‌حال کوتاهی که ازاوآورده، وی را : «محمدبن اسحق‌بن‌محمدبن‌اسحق الندیم» خوانده ، وکنیه‌اش را ابوالفرج الاخباری نوشته است[8].

ابن حجراحمدبن‌علی (درگذشته در۸۵۲هـ) کمی بیشتر ازپیشینیان‌خود درشرح حال وی سخن گفته، و نام اورا بتمامی : «محمد بن اسحق بن محمد بن‌اسحق الندیم الوراق» نوشته است . سپس می‌نویسد : ذهبی در ترجمه حال او سخنی‌آورده‌که جز از وی ازکس دیگرشنیده نشده است، وآن سخن اینست که در ذکرنسب وی، اورا «محمد بن‌اسحق بن‌الندیم ابوالفرج نوشته‌است[9]».

۱ــ (رك : الفهرست طبع تجدد ص ۱ وص ۴۳)
۲ــ (رك: ص۹۹)
۳ــ (رك : ص ۱۷۵ و ۱۹۹ و۲۴۹، ۲۹۷)
۴ــ (رك: ص ۳۶۱)
۵ــ (رك: ص۳۸۱)
۶ــ (رك: ص۴۱۵)
۷ــ (معجم‌الادبای یاقوت یا ارشاد الاریب، طبع مصر ج ۱۸ ص ۱۷)
۸ــ (الوافی بالوفیات، ج ۲ ص ۱۹۷)
۹ ــ (لسان‌المیزان ، ج ۵ ص ۷۳ــ۷۲)

بعد ازایشان حاجی خلیفه نام اورا : «ابوالفرج محمدبن‌اسحق الوراق معروف به‌ابن‌ابی یعقوب‌الندیم البغدادی» نوشته است[1] .

ابن ابی اصیبعه‌که درکتاب خود از الفهرست ابن اسحق مکرر نقل می‌کند نام او را «محمد بن اسحق الندیم البغدادی» صاحب کتاب الفهرست می‌نویسد[2] .

ابن حجرعسقلانی درکتاب خود «لسان‌المیزان» بنابروایت از «تاریخ الاسلام» ذهبی نام او را «محمد بن‌اسحق بن‌الندیم ابوالفرج اخباری» نوشته است، و ظاهراً تنهاکسی‌که از قدما اورا بعنوان ابن‌الندیم ذکرکرده، بایستی همان ذهبی باشد .

دیگر تذکره نویسان چون یاقوت حموی ، و صفدی و حاجی خلیفه ، و ابن ابی اصیبعه لقب اورا الندیم نوشته ، و ندیم نامی را مانند ذهبی جد او نپنداشته‌اند .

چنانکه دربالا ازپشت صفحات اجزاء دهگانهٔ‌کتاب الفهرست نقل‌کردیم در دوجا نام وی «محمد بن‌اسحق بن‌محمدبن‌اسحق الندیم» یادشده‌است، حال آنکه درپشت صفحات دیگراجزاء بهمان‌نام محمدبن‌اسحق‌الندیم اکتفاگردیده است .

مؤلف درضمن‌کتاب الفهرست‌گذشته ازپشت صفحات اجزاء فوق همه جا نام خود را «محمد بن اسحق» نوشته و به صورت : «قال محمد بن اسحق» آورده است .

یاقوت، و ذهبی، حاجی خلیفه، وابن‌ابی صیبعه نیز نام اورا محمد بن اسحق نوشته‌اند .

بنابراین میتوان احتمال‌داد‌که اسم محمدبن‌اسحق دوم درعنوان «محمد بن‌اسحق بن‌محمد بن‌اسحق‌الندیم» نامی تکراری‌باشد، ونام واقعی وی «محمد بن‌اسحق الندیم» بوده، و شاید جدش نیز «محمد بن اسحق» نام داشته است، و چون خود مؤلف درکتاب الفهرست لقب خویش یا پدرش اسحق را «الندیم» خوانده ، و دیگر تذکره نویسان نیز این نسبت را تأییدکرده‌اند ، بنابراین روایت ذهبی‌که ندیم را پدر اسحق دانسته، و او را ابن الندیم خوانده است

۱ــ (کشف‌الظنون، ج ۲ ص ۱۳۰۴ــ۱۳۰۳)

۲ــ عیون‌الانباء ص ۷۵، ۱۷۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۴۴، ۳۰۹

درست نیست ولغزشی است که ازقلم اوصادرشده، وهمین روایت است که دیگران را نیز بغلط انداخته است .

اکنون که معلوم شد کلمهٔ «الندیم» لقب است ، معلوم نیست که از میان او ، و پدرش لقب کدامیك ازآنان باشد . چون ذهبی در ذکر ترجمهٔ حال او، وی را مردی اخباری دانسته است ، بنابراین بایستی «الندیم» لقب خود محمد باشد نه پدرش اسحق ، و او با حکایات واخبار، و داستانهای خود منادمت، و ندیمی بزرگان زمان خود را داشته است .

چنانکه ازمنابع فوق برمی‌آید کنیهٔ او ابوالفرج،وکنیهٔ پدرش ابی‌یعقوب بوده‌است .

شغل وی :

از عنوان «الوراق» که مکرر در ضمن کتاب الفهرست، و در تذکره‌های قدیم در دنبال نام او آمده، میتوان شغل او یا پدرش را تعیین کرد .

وراق در لغت بمعنی کاغذ برنده، ورق ساز، وصحاف ونویسنده است .

منوچهری گوید :

مرا بر عاشقان داده یکی منشور سالاری
که طومارش رخ زرداست ومژگان‌است وراقش

درجوامع الحکایات عوفی آمده که :

«وراقی بود در زمین مغرب که به حسن خط ، و سرعت کتابت موصوف بود [۱]» .

پس معلوم می‌شود که شغل او یاپدرش ابو یعقوب، یاهردوشغلشان صحافی بوده است .

امااینکه یاقوت حموی درکتاب «معجم‌الادبا» می‌نویسد که :

«ولابعدان یکون وراقا یبیع الکتب»، یعنی بعید نمیدانم که او وراق بوده، وکتاب فروشی میکرده است، می‌توان بظن قوی احتمال داد که حرفهٔ اوصحافی، وکتابفروشی بوده است .

ابن ابی‌اصیبعه می‌نویسد که او مردی «کاتب» بوده است [۳] .

کاتب گذشته ازنسخه نویس وناسخ اطلاق به‌مأمور دیوانی ونویسنده در دستگاه دولتی نیز می‌شود . شاید مدتی هم شغل دیوانی داشته است .

۱ــ (فرهنگ معین، ج ۴) ۲ــ (معجم‌الادبا ، ج ۱۸ ص ۱۷)

۳ــ عیون‌الانباء الجزءالاول ص ۵۷

شیوخ او :

ابن حجر درترجمهٔ احوال او ازبزرگان. وشیوخ وی که ازایشان اخذ علم کرده، نیزیاد نموده، ومی گوید که او درکتاب خود الفهرست از ابواسحق سیرافی، و ابوالفرج اصفهانی، و اسمعیل صفار ، و جز ایشان روایت کرده است ، و از قول ابن النجار می نویسد : که من نمی دانم کسی از او روایت کرده باشد .

محمدبن اسحق درکتاب الفهرست خویش می نویسد : که وی ازابوالخیر الحسن بن سواربن الخمار، وابوالفرج اصفهانی، وابوسعید، وابواحمد، وابو-الحسن محمد بن یوسف الناقط، وابواسحق سیرافی، واسمعیل الصفار، ویونس القس سمع حدیث کرده است .

مذهب او :

اورا بعضی از تذکره نویسان قدیم مانند ذهبی به تشیع، ومعتزلی ورافضی بودن متهم کرده اند .

ذهبی می نویسد : پس ازآنکه کتاب او، الفهرست را مطالعه کردم دانستم که او رافضی و معتزلی است ، زیرا اهل سنت را در آن کتاب «حشویه» ، و اشاعره را «مجبره» خوانده ، و هر کس راکه شیعه نبوده «عامی» نامیده است .

ابن حجر نیزمی نویسد : که او غیرثقه است، و درتصنیف خود الفهرست دم از معتزلی بودن، وگمراهی میزند، که خدای ما را ازآن بسلامت دارد[۱] .

این اتهام وارد نیست، زیرا معتزلی بودن، وتشیع شخص دلیل فسادعقیدهٔ او نمیباشد .

ذهبی، وابن حجر معتزلی بودن، وتشیع را بیهوده با رافضیت آمیخته اند، واینکه ذهبی مینویسد که وی درکتاب خود اهل سنت را «حشویه» و اشاعره را «مجبره» و غیر شیعه را «عامی» خوانده است، درست نیست، زیرا محمد بن اسحق الندیم در کتاب الفهرست باکمال بیطرفی خواسته است کتب مؤلفان گوناگون را صرف نظر از اختلاف مذاهب و عقاید ایشان درکتاب خود یاد نماید چنانکه درسخن دربارهٔ مذاهب اسماعیلیه گوید:

«ابوعبدالله رزام درکتابی که بررداسماعیلیه نوشته، پرده از مذاهب آنان

۱ـ (لسان المیزان، ج ۵ ص ۷۲)

برداشته، گفتاری دارد که ما آنرا باهمان الفاظ در اینجا می‌آوریم، و عهده‌دار صدق و کذب او نیستیم[1]»

درجای دیگر دربارهٔ نام کتابهای دینی که به مذهب مسلمانان و مذاهب صاحبان آنان نازل گردیده می‌نویسد.

«محمد بن اسحق گوید: کتابی از نسخه‌های قدیمی که گویا از کتابخانه مأمون بود می‌خواندم که مؤلف شمارهٔ صحف، و کتابهای آسمانی، ومبلغان آنها راکه بیشتر مورد تصدیق، و گروش حشویه، ومردم عوام می‌باشد درآن ذکر نموده‌بود، ومن قسمتهائی ازاین کتاب رادرمواردی که لازم به نقل دانستم باهمان الفاظی که نویسنده بکاربرده‌است دراینجا نقل میکنم[2]»

دراینکه وی متمایل به‌تشیع واعتزال بوده شکی نیست زیرا اولا درتذکره حال مصعب بن عبدالله الزبیری، پدر اورا نکوهیده می‌نویسد که: «پدرش عبدالله ازبدترین مردمان بود وبراولادعلی علیه‌السلام اذیت وآزار روامی‌داشت[3]» درباره گرایش وی به‌اعتزال همینقدرکافی است که بگوییم که فن اول ازمقالهٔ پنجم کتاب خود را به‌این طایفه اختصاص داده‌است[4]

شبههٔ سفرمحمدبن اسحق :

فلوگل که طبع اول کتاب الفهرست بکوشش او بوده‌است ازروی حکایتی که درآن آمده حدس میزند که وی‌ازبغداد سفری به‌کشور روم کرده باشد ، و آن حکایت چنین‌است:

«این حکایتهائی است که راهبی نجرانی درسال ۳۷۷ که ازچین برگشته بود برای من نقل کرد.

این‌راهب‌را جاثلیق (رئیس کشیشان) ازهفت‌سال پیش‌به چین‌روان‌داشته وپنج‌تن از نصرانیان را برای اقامهٔ مراسم دینی باوی همراه نموده‌بود. ازاین گروه پس‌ازشش‌سال این‌راهب، ویك‌تن دیگر برگشتند. من‌او را در دارالروم درپشت‌کلیسا دیدم...»[5]

فلوگل دراینجا دارالروم را شهرقسطنطنیه دانسته، وگمان کرده‌است که محمدبن اسحق درپشت‌کلیسائیکه سپس به‌مسجد ایاصوفیا تبدیل‌گردید، بااین

۱ـ (الفهرست ص۲۳۸ وترجمه ص۳۴۸) ۲ـ (الفهرست ص ۲۴ وترجمه ص ۳۷)

۳ ـ (الفهرست ص۲۲۳) ۴ ـ (الفهرست ص ۲۰۱ـ۲۲۲)

۵ ـ (الفهرست ص ۴۱۲ ـ ۴۱۳ وترجمه ص ۶۲۵)

کشیش نجرانی ملاقات کرده‌است .

نظر فلوگل دراین‌مورد درست‌نیست، ودارالروم‌نام‌محله‌ای دربغداد بود، آنرا بدین‌سبب دارالروم نامیده‌اند که درخلافت مهدی (۱۵۸-۱۶۹) اسیران روم رادرآنجا مستقر کردند، وآنان با اجازه خلیفه‌کلیسائی درآنجاساختند که آن دارالروم خوانده شد .

بنابراین می‌توان‌فهمید که محمدبن‌اسحق‌آن‌راهب نجرانی رادرمحله‌ای زبغداد ملاقات کرده‌است. ولی‌چنانکه‌مکرر درکتاب اوآمده وی به‌شهرموصل سفر کرده‌است.

حاجی خلیفه، و ابن‌ابی اصیبعه او را صریحا بغدادی شمرده‌اند . در اینکه او ساکن بغداد بوده حرفی نیست ولی چنانکه بعداً اشاره خواهیم‌کرد شاید او از ایرانیانی‌باشد که پدران وی درآن شهر توطن اختیار کرده‌بودند.

سالهای زندگی او :

زندگی این‌دانشمند بدرستی روشن نیست، ولی مامی‌توانیم از اشاراتی که او بندرت دربارهٔ سنین زندگی خود درکتاب‌الفهرست کرده‌است تاحدی از سالهای عمراوآگاه شویم.

وی در ضمن روایت از برخی ازشیوخ معاصر خود مثلا می‌نویسد که : «ابوالفرج اصفهانی با من سخن‌گفت وفلان خبر را بمن داد[۱]» چون خود وی درجای دیگر در شرح حال ابوالفرج اصفهانی، و ذکر کتب او نوشته است‌که او در ۳۶۰ و اندی درگذشته، ومی‌دانیم‌که تولد ابوالفرج درسال ۲۸۴ بوده است بنابراین می‌توانیم حدس بزنیم‌که ابن‌ندیم از موالید قرن چهارم هجری است. نیز درباره ابوعبیدالله محمد بن‌عمران مرزبانی می‌نویسد: که اصل اواز خراسان است، واوآخرین کسی‌است ازاخباریان‌صاحب تصنیف که مادیده‌ایم... «تا این‌زمان‌که سال ۳۷۷ می‌باشد حیات دارد[۲]».

درجای دیگردرترجمه حال قاضی‌جرزی ابوالحسن عبدالعزیز بن‌احمد اصفهانی نوشته است‌که او ازعلمای‌ادیان درعصرماست. عضدالدوله قضاوت‌قسمت سفلای شرق مدینةالسلام (بغداد) رابه‌او واگذاشت وتااین تاریخ‌که سال ۳۷۷ هجری است بهمین‌کار اشتغال دارد.»[۳]

---

۱ - (الفهرست ص ۱۵۸) ۲- (الفهرست ص ۱۴۶ وترجمه ص۲۱۷)
۳ - (الفهرست ص ۲۷۳ ، ترجمه ص ۴۰۱)

ودرجای دیگر می‌نویسد: «اینست آخرین قسمت مقاله اول از کتاب الفهرست که در روزشنبه اول شعبان ۳۷۷ ه . پایان یافت»[1]

ازاین عبارات مسلم می‌گردد که این مرد دانشمند تاسال ۳۷۷ هجری زنده بوده‌است. ازاین گذشته درکتاب الفهرست رجالی رامی‌یابیم که تا پیش از سال ۳۸۰ هجری می‌زیستند. چنانکه در ترجمه حال ابواسحق ابراهیم صابی می‌نویسد: «که وی ازمترسلان بلیغ، وشاعر، وعالم به‌علم‌هندسه بود...

ولادتش درسال ۳۲۰ واندی و وفاتش پیش ازسال ۳۸۰ است.»[2]

دربارهٔ عیسی بن اسحق معروف به‌ابن‌زرعه که قفطی در «تاریخ‌الحکماء» سال وفات او را در۳۸۸ نوشته می‌نویسد:

«ابوعلی‌ابن‌زرعه درزمان ماحیات دارد، و ازمترجمان برجسته‌است، و مولدش‌درذی‌الحجه‌سال ۳۳۱ دربغدادبود[3]»

در ضمن اخبار ابن‌ابی‌الازهر ، ابوبکر محمد ابن احمد بوسنجی می‌نویسد که :

«وی در هنگام وفات مردی سالخورده بود. من به خط عبدالله بن علی بن محمدبن داودجراح‌معروف به‌عرمرم‌خواندم که درسال۳۱۳ ه ازابن‌ابی‌الازهر پرسیده بود که چندسال داری، گفت: هشتادسال وسه‌ماه ازعمرم سپری شده‌است وبعدازآنهم مدتی در حیات بود[4]».

درضمن ترجمهٔ ابوبکرمحمدبن عبدالله بردعی می‌نویسد: «که من‌او را درسال ۳۴۰ هجری دیدم وباوی مأنوس بودم. به مذهب‌اعتزال تظاهری‌میکرد ولی ازخوارج وفقیهای ایشان‌بود[5]» باپارداج حدس‌میزندکه وی درسال ۳۴۰ هجری ۱۶سال داشته ودرسال ۳۲۴ هجری متولد شده بوده‌است.

ازروی این سنوات که دربالا ذکر شد می‌توان تاحدی به زمان زندگی محمدبن اسحق الندیم پی‌برد.

از ملاقاتی که وی باابوبکر بردعی درسال ۳۴۰ کرده معلوم می‌شود که اودرآن‌سال درسنی بوده‌است که می‌توانسته بابزرگان و دانشمندان رفت وآمد ومعاشرت داشته باشد . بنابراین می‌توانیم بگوئیم که مولداو در نیمه‌اول قرن چهارم هجری بوده‌است.

---

۱ ــ (الفهرست ص ۴۱ وترجمه ص۶۶) ۲ــ (الفهرست ص۱۴۹، ترجمه ص۲۲۲)

۳ ــ (الفهرست ص۳۲۳، ترجمه ص۴۷۶ ۴ــ (الفهرست ص ۱۶۵، ترجمه‌ص۳۴)

۵ ــ (الفهرست ص۲۹۵)

ابن‌حجر درلسان المیزان از قول ابوطاهر کرخی نقل کرده که وفات محمدبن‌اسحق درشعبان ۳۸۰ هجری بوده‌است. ظاهرا این‌سال بایداشتباه‌باشد زیرا صفدی‌درکتاب «الوافی بالوفیات» وابن‌النجار درذیل «تاریخ بغداد»سال وفات او را روزچهارشنبه ده روز گذشته ازشعبان سال ۳۸۵ هجری‌نوشته‌اند.

چون‌بین این‌محققان درتاریخ روزوماه وفات‌محمدبن اسحق توافق‌است احتمال میرودکه ابن‌النجارهم سال‌وفات او را ۳۸۰ نوشته ، ولی‌دیگران‌صفر راکه معمولا درقدیم مجوف می‌نوشتند«۵» خوانده واین‌نسبت رابوی داده‌اند.

بعضی ازنویسندگان به علت‌ذکر تاریخ وفات بعضی از مولفان در کتاب الفهرست دربعداز سال ۳۸۵، وحتی‌بعدازسال ۴۰۰ هجری وفات او را ازسال ۴۰۰ هجری نیز گذرانیده‌اند. ظاهراً این‌اشتباه باید ازاینجا ناشی شده باشد که بعضی ازنسخه برداران ویاخوانندگان نسخهٔ‌کتاب اونام‌برخی ازمؤلفان‌را رابعداز وی به‌کتاب‌الفهرست افزوده‌اند.

خودمحمدبن اسحق‌الندیم نیزدریك جای ازکتاب‌الفهرست، این اجازه را داده، ودرترجمهٔ حال‌الداعی الی‌الله، الحسن‌بن‌علی‌بن‌الحسن‌بن‌زیدگوید: «بعضی از زیدیه گمان کرده‌اندکه او راقریب صدکتاب است، وماآنرا ندیده‌ایم پس‌اگرهرآینه آن‌کسی‌که درکتاب ما می‌نگرد، چیزی ازآنها بیابدآنرا در جای خودالحاق‌نماید».[1]

غیرازکتاب الفهرست بعضی از مؤلفان مانند : یاقوت ، و صفدی کتاب دیگری بنام «التشبیهات» به‌وی نسبت داده‌اندکه تاکنون‌بدستمانرسیده‌است[2]. وخودمحمدبن اسحق‌درفن‌اول ازمقاله اول درباره‌کتاب دیگر خوداشاره‌کرده می‌نویسد: «قداستقیست هذاالمعنی وغیره ممایجانسه فی‌مقالةالکتابه وادواتهامن الکتاب‌الذی‌الفته‌فی‌الاوصاف والتشبیهات» یعنی: «درکتاب‌الاوصاف‌والتشبیهات خود این معنی را باچیزهایی‌که در ردیف آن بود درمقالهٔ «الکتابة وادواتها» شرح داده‌ام[3]».

کتاب الفهرست :

تنهااثری‌که از محمدبن اسحق‌الندیم بجای مانـده کتاب «الفهرست»

---

۱ - (الفهرست ص۴۴۲ ۲ـ (رك. معجم‌المطبوعات العربیه ج۱ص۲۶۷)
۳ - (الفهرست ص ۱۴، ترجمه ص۱۹)

اوست که معروفیت جهانی یافته است[1]. نام این کتاب را همهٔ تذکره نویسان قدیم الفهرست ضبط کرده‌اند. خودمحمدبن اسحق‌النديم نیز نام کتاب خود را چنین خوانده‌است.

دربین نویسندگانی که ازوی نامی بمیان آورده‌اند تنها حاجی خلیفه صاحب «کشف‌الظنون» است که نام کتاب مزبور را نمی‌دانیم بچه‌مناسبت «فوزالعلوم» خوانده است.

زبیدی در «تاج‌العروس» می‌نویسد: «که‌فهرس به‌کسر فاء وسکون‌هاء و سین بمعنی کتابی است که درآن نام کتابهای دیگر را آورده‌اند، وگفته‌اند که آن کلمه عربی محض نیست، ومعرب است، و بعضی دیگر گفته‌اند که‌آن معرب «فهرست» است، و جمع‌آن الفهرسه، و فهارس است[2]

چنانکه گفتیم شغل‌ابن‌نديم وراقی، و صحافی وکتاب سازی بوده ، ودر کنار این شغل نیزبه نسخه برداری از کتب قدما ، وکتابهای معاصرین خـود می‌پرداخته‌است. بنظرمیرسدکه‌درضمن وراقی، ونسخه برداری ازکتب‌دیگران شوقی‌در وی‌پیدا شده‌باشدکه فهرستی ازنام مؤلف، واحیاناً ازتاریخ زندگی او وموضوع کتاب، وگاهی ازمطالب‌آن درمجلدی گردآورد. چون مرددانشمندی بوده، واذاخبار وقصص‌گذشتگان نیز آگاهی داشته است‌گاهی ندیمی بزرگان زمان‌خودرانیز برعهده میگرفته‌است، وبه سبب هنروراقی وصحافی به‌کتابخانه های بزرگان ووزراء زمان خودراه می‌یافته، و درضمن صحافی آنها فهرستی نیزازکتب مرجوعه درورىقاتی تهیه میکرده‌است، وباعلمای زمان خود دربارهٔ آثارشان مصاحبه می‌نموده وچون سالها بدین‌کار ادامه داده‌است دراواخرعمر خود برآن‌شده‌که آن‌ورىقات‌پراکنده رابصورت‌کتابی‌منظم درآورد، ونام‌آنرا «الفهرست» بگذارد .

یاقـوت حموی در معجم‌الادباء در تعریف این‌کتاب چنین نوشته است: «محمدبن‌اسحق‌النديم، مصنف کتاب‌الفهرست‌الذی‌جودفیه واستوعب استیعابا یدل علی‌اطلاعه علی‌فنون‌من‌العلم وتحققه بجمیع‌الکتب» یعنی‌مصنف‌کتاب‌الفهرست که

---

۱ ـ (مقاله ممتع‌استاد ابراهیم الابیاری تحت‌عنوان الفهرست‌لابن‌ندیم دتراث‌الانسانیة ج ۳ ص ۱۹۳ ـ ۲۱۰ دیده شود دربارهٔ‌الفهرست گلدزیهر ، وفوك، وریتر، بشرح زیر تحقیقاتی کرده‌اند :

Goldziher, ZDMG, XXXVI (1882), 278 - 84 ; Fück, ZDMG; New ser. IX, NO.2 (1930), 111-24, Ritter Der Islam, XVII,NO.I (Februray 1928)15-28

۲ ـ تاج‌العروس ج ۴ ص ۲۱۱

در تألیف آن بخوبی ازعهده بر آمده است، تسلط و آگاهی خود را بر فنون گوناگون ازدانش وتحقیق معلوم داشته است.

چون شهر بغداد قبة الاسلام، ومرکز خلافت بنی‌عباس بوده است وازاکناف واطراف بلاداسلامی نسخه‌های کتب را بدان شهرمی‌آوردند، ویا به کتابخانه‌های آن می‌سپردند، از اینرو محمدبن اسحق توفیق آنرایافته که از اکثر کتابهای مردم آن روز ازعرب وعجم که در رشته های گوناگون به زبان، وخط عربی کتابی نوشته بودند فهرست جامعی تهیه نماید ، و حتی‌المقدور تذکره حال مصنفان، وتاریخ تولد، ووفات آنان را درآن ذکر کند. چنانکه خود اودرصفحه اول کتابش می‌نویسد:

«این است فهرستی ازتمام کتابهای عرب وعجم، که در رشته‌های گوناگون علوم بهزبان، وخط عربی‌موجودبوده، باترجمهٔ حال مصنفان،وطبقات مؤلفان، وانساب ایشان، ودورهٔ زندگانی ووفات آنان وجایها، وشهرهائیکه درآن مقیم بوده‌اند، و صفات نیکو، و ارجمند ، یازشت، و ناپسندی که داشته‌اند از آغاز پیدایش هرعلم تا این زمان که سال ۳۷۷ هجری است».

پس معلوم می‌شود که وی فهرست خودرا بتفصیلی که درپیش گذشت درسال ۳۷۷ ه به‌اتمام رسانیده است.

تا آنجائیکه اطلاع داریم غیر ازمحمدبن اسحق‌النديم، وشیخ ابوجعفر محمدبن‌حسن طوسی (متوفی در ۴۶۰ه.)کتابی به‌اسم «الفهرست» ازقدمابدست مانرسیده است.

فقط حاجی خلیفه ازفهرست دیگری به‌اسم «فهرست‌العلوم» نام‌میبرد که تالیف حافظ‌الدین محمدالعجمی (درگذشته در ۱۰۵۵ هجری) بوده است

(ناتمام)

کتابهای خارجی

بلوچی بنی کتاب
تألیف ریچارد پ. میچل

نوراحمد رئیسانی

تاکنون کتابهـای بسیار و مقاله‌های جالب و تحقیقاتی بس ذی‌قیمت راجع بـه زبان بلوچی ـ دستور ـ فرهنگ و ادب بلوچی به نگارش درآمـده است و محققین خارجی دریـن باره سهم بسزائی دارند ـ بطورمثال «لانگورث دیمز» و مجموعه گرانبهای آن که در باب «اشعار و حماسه سرای بلوچان» که با زحمات زیاد جمع‌آوری شده بود راه را برای تحقیق بیشتر وعلاقمند نمودن زبانشناسان سایرجهان هموار نمود واشخاصی نامدارچون «گلبرتسن ـ الفنبائن ـ اسپونر ـ گائگر ـ مارگنشتائنر و لاله هیتورام و غیره و غیره که کاوشهائی در زمینه فرهنگ نویسی ـ دستور زبان و اشعارکهن بلوچی و استخراج اصل و نسب ایشان نمودند. ناگفته‌نماند که همه سعی میکردند تا زبان بلوچی راآنطوریکه بوده و هست به‌دوستداران زبان و ادبیات بلوچ بشناسانند و راهی را نه تنها برای زبانشناسان جهانی‌باز نمایند بلکه برای خودآموختن این زبان و تشویق و تعلیم خود بلوچان نیـز هموارنمایند وکتابهای ابتدائی برای‌نوآموزان بلوچی‌به‌رشته تحریردرآوردند و ازاین جمع یعنی «بلوچی نامه ـ از لاله هیتورام» و «بولی جا ـ ازمرحوم غلام محمد شاهوانی» و «بلوچی بومیا ـ ازآقای عبدالقیوم بلوچ» وکتابهـای دیگری‌که بچاپ رسیده بود بتمامی نمیتوانست عطش زبانشناسان یادوستداران زبان بلوچی یا خود بلوچان را فرونشاند چون «بلوچی‌نامه» با لغتهای‌قدیمی و تقریباً غیر متداول و غیر اصیل از بلوچی‌کنونی مختلف ومشکلتر میباشد و چنین‌است تألیفات دیگری‌که درباره گویشهای منطقهٔ بلوچستان در دسترس بوده و هست.

کتابی‌که به‌تازگی درکانادا بچاپ رسیده همان‌کتاب مورد نظر«بلوچی بنی‌کتاب» ازآقای دکترعبدالرحمان بارکر ومیرعاقل خان مینکل است و در دو مجلد جمعاً ۱۱۹۴صفحه باضافه پیشگفتار ازانجمن اسلام‌شناسی ـ دانشگاه مك‌گیل ـ منترال ـ کبك (کانادا) درسال ۱۹۶۹ میلادی بچاپ رسیده و مؤلفین کتاب نامبرده چندین‌سال برای جمع‌آوری وتحریر موادآن زحمت‌کشیده‌اند تاکتابی چنان ذیقیمت وجامع به‌دوستداران این‌زبان ارائه‌دهند وکتاب‌نامبرده که بزبان بلوچی و با ترجمه زبان انگلیسی به‌رشتهٔ تحریر درآمده ـ روش

نگارش وتفهیم وتفاهم این کتاب خیلی آسان وساده میباشد ولهجه‌ای که از زبان بلوچی در آن کتاب بکار برده شده «لهجه رخشانی» بلوچی است که خیلی ساده وسره میباشد واز نظر زبانشناسی نیز خیلی مهم میباشد و در تمام ناحیهٔ بلوچستان غیر از ناحیه «مری ـ بگتی وقسمتی از منطقهٔ سند و ملتان که همان لهجهٔ غربی» است و اختلاف مشخص سه حرف آن (ف ـ غ ـ خ و پ ـ گ ـ ه) میباشد.
نکتهٔ جالب دیگری که در آن دو مجلد بدان برخورد داریم تلفظ لغات بلوچی باحروف تهجی انگلیسی است که باروش نوین وجالبی کلمات را مشخص نموده است، برخلاف محققان قدیمی که صداهای صوتی را باآوردن حروفی، برای ادای کلمه به‌مشکلاتی روبرو میشده‌اند.
چنانکه درکتب قدیم برای حرف «چ ch» و «خ kh» و «ش sh» و یا برای حروفی که صدای کلفت و تماس زبان با حلقوم را دارا بودند اینطور می‌نوشتند «ت t» و «ر r» و «د d» و غیره ولی درین دوکتاب حروف اولذکر «چ c» و «خ x» و «ش s» آورده شده است و همچنین برای حروف موخرالذکر «ت T» و «ر R» و «د D» بکار برده‌اند و صداهای صوتی بلوچی را همانطوری که بوده وهست بی کم‌وکاست برشتهٔ تحریر در آورده‌اند واین کار کاریست بس مشکل وجای تردید نیست که این دو مجلد در باره زبان وادبیات بلوچی یکی ازکاملترین کتبی است که تاکنون به‌نگارش درآمده است و نه تنها برای آموختن زبان بلوچی چاپ شده بلکه در بارهٔ ادبیات بلوچی ـ تاریخ بلوچستان وبلوچان ـ حماسه‌سرای ـ راه و رسم ـ بود وباش و ادبیات نوین بلوچی درباب‌های جداگانه با روش خاصی ارائه گردیده که خیلی جالب ومؤثر است. با وجود همه این کاوشها وصرف وقت متأسفانه اشتباهاتی دیده میشود که نمی‌توان از آنها چشم‌پوشید. اگرمطالعهٔ نهائی قبل‌ازچاپ مخصوصاً درمتن بلوچی بعمل می‌آمد آن کتاب بی‌نقص میشد مثلا اشتباهات املائی ـ صوتی وترجمهٔ بعضی از اشعار که با اصل یا ترجمهٔ ابیات موافق نیست وبدون درك مطلب ترجمهٔ تحت‌اللفظی بکار برده شده‌است بطورمثال:

۱ ـ «قطعه‌ای ازملك محمد طوقی ـ مجلد دوم صفحه ۳۹۲»

زندانت په هـزار ملند و پیگور
مرگ انت کـه په منتءِ بها انت

zénd - ent pa hazār maland ō peigōr
marg - ent ke pa mennate bahā - ent .

زندگی که توأم با هزار طعنه و سرزنش باشد ·

مرگ نیــز هزار حجت و التماس خواهد

اصل بیت چنین است[1]

زنــدانت په هزار طژن و پیگور

مرگ انت کــه په منتهٔ بهــا انت

zénd - ent pa hazār tozn ō peigōr

mark - ent ke pa mennata bahā - ent ·

درمصراع اول کلمهٔ «ملند» بمعنی طعنه را با کلمهٔ «طژن» که درمتن اصلی شاعر بهمان معنی میباشد قرارداده‌اند . خواسته‌اند نفوذ عربی یعنی کلمهٔ «طژن» که با الفبای عربی ترکیب یافته است را از این مصراع حذف نموده و کلمه‌ای با حروف الفبای اصیل بلوچی چون «ملند» را جانشین آن قرار داده مصراعی باکلمات اصیل بلوچی ارائه دهند ـ البته نکته‌ای است سنجیده وقابل قبول ولی همین کلمهٔ «ملند» از زبان براهوئی گرفتــه شده و حتی در زبان سندی نیــز متداول و دارای همان معنی میباشد. درمصراع دوم نیز کلمهٔ «منتهٔ minnata» را «منته minnate» نوشته‌اندکه باز درك مطلب را دشوار میسازد و از نظر معنی نیز فرق میکند .

باز درصفحه ۳۹۴ بیت سوم (ملك محمد طوقی) سالنامه اولس ۱۹۶۳ ص ۵۰

کایی نیایی زنــدن گــوزان انت

می دوستی و حب دپه مرا انت

Kāyé nayāé zendon gwazān - ent ·

méi dōstī ō hub dape maṟā - ent ·

ترجمهٔ این بیت در زبان انگلیسی درست است ولی متأسفانه خود متن بلوچی چنین معنی را نمیرساند چون این بیت غیر ازمتن اصلی سراینده بوده و بابی‌دقتی اشتباه بچاپ رسیده است در اصل چنین است .

کایی که نیائی زند روگوزانهٔ

می‌دوستی وحبهم دپه مرا انت

Kāyé ke nayāé zénd rau gwazāna

méi dōstī ō hub ham dape maṟā - int ·

۱ــ سالنامه «اولس» ۱۹۶۳ میلادی چاپ کوئیته صفحه ۵۰

(چو) بیائی چه نیائی بگذرد زندگی
دوستی و عشقمان حرف است و بس

باز در همان صفحه ۳۹۴ بیت چهارم که با متن اصل سراینده اختلاف دارد وچنان آمده:

بلی که کپی مان تهترینءَ مهری که په همسری طلاانت

Baléi ke Kapī mān tahteréna .
mehréi ke pa hamsaréi - talā - ent .

بایــد که بیفتد در قهر دوزخ
عشقی که مهرش با ارزش طلا باشد

ترجمهٔ مصراع اول بــه زبان انگلیسی با متن بلوچی آن فرق میکند چنانکه ترجمهٔ آن به زبان فارسی دربالا آورده شده چون در ترجمهٔ انگلیسی میگوید «بگذار بیفتد» که حالت بیزار بودن شاعر را درجواب مصراع بعــدی بخوبی بازگو میکند ـ چنانکه آمده

یل دی کــه کپی مان تهترینءَ
مهری کــه په همسری طلا انت

Yal daé Ke Kapī mān tahteréna
mehréi ke pa hamsaréi talā - ent .

بگذار درقهر دوزخ افتدو(نابود گردد)
عشقی کــه مهرش با ارزش طلا باشد

درصفحه ۳۹۰ مجلد دوم «غزل ازعطاشات» بازصورت اصلیء کلمات را تغییرداده‌اند ونه تنها وزن بیت بهم خورده بلکه ازنظرمعنی نیزمتغیر گشته‌است چنانچه آمده

بیاکه استاران جتگ پلمان شپء گیواران

Byā ke estārān jatag pul mān sapéi - géwārān .

بیاکه ستارگان بر گیسوی شب گلها پیچیده‌اند .

کلمه « گیواران » در اصل همان کلمهٔ «گیواراه ـ بمعنی گیس بافته و طره» است که باید درین مصراع مفردبکاربرده میشد چون منظور گیسواست ونه گیسوان . کلمهٔ دیگری کــه باز مورد توجــه قرار نگرفته همان «شنگینته Singénta » بمعنی پخش کردن ـ پراکنــدن ـ پاشیدن که مصدر آن «شنگ Seng » استمیباشد ولی در ردیف همین مصراع «شیگینته Séngénta» بکار رفته

است که ادا نمودنش بطریقی که توازن مصراع را برقرار نگهدارد محال بنظر میرسد و سنگینی عجیبی بیار می‌آوردکه همهٔ مفهوم و وزن مصراع را از بین میبرد وباید «شنگینته singénta» تلفظ شود .

باز در صفحه ۳۰۱ مجلد دوم چندی از مجموعهٔ اشعار میر بکر لاشاری فرزند سردار گوهرام لاشاری که دربارهٔ فراق و دوری از وطن خویش سروده نقل شده ولی مترجم محترم این ابیات بار دگر رعایت توالی مفهوم کلی ومطلب اصلی را نکرده . بطور اختصارمعانی ابیات را ذکرمیکنم وبآنچه که در کتاب نامبرده بچاپ رسیده مقایسه خواهیم نمود وباشتباه آن پی خواهیم برد . دراصل شاعر نامبرده درابیات خویش میخواهد نشان دهدکه ـ «کسانیکه (منظورشاعر قبیلهٔ مگسی است) در گذشته نمکخوار وخدمتگذاران او ولاشاریان بوده‌انــد اکنون درهمان جایگاه حکومت میکنند وزمان گذشته را دراشعارخویش منعکس میسازد» چنانچه آورده است .

۱ــ کچی نپرامی منا — 1 - Kacoī napparrāméi manā

(ای) کچی[1] مرا اذیت نخواهی کرد

۲ــ سوهر کنی توحوشگان — 5 - Sōhr kanéi tau hōsagān .

(تو) خوشه‌های گندم را سرخ میکنی

۳ــ سوری دان گنجین متری — Sūrī dan ganjén Methrī .

از سوری[2] تا متری[3] پــر نعمت

۴ــ درستان منی سوزه جوانت — Drustān manī Sauze jau-ant.

(که) جودانه‌های سوز[4] من‌درآنجا میروید

۵ــ راجش مگسی نی کننت — Rājas Magasī nī kanant .

حالا مگسی‌ها[5] در آنجا حکومت میکنند

۶ــ موردانکش مند بیتگنت — Mūr dānagās mund bītagant.

انگشتانشان فلج گشته (یا چلاق گشته‌اند)

۷ــ می کاسگانی چتگان — Mei kāsagānī čattagān .

(از) لیس‌زدن در کاسه‌های‌مان

۱ــ کچی ــ اسم منطقهٔ براهوئی وبلوچ نشین واستان کنونی بلوچستان (پاکستان غربی).

۲ــ سوری ــ شهریست دراستان کچی بلوچستان مخصوص قبیلهٔ رند ولاشاریان

۳ــ متری ــ شهریست دراستان کچی باوچستان مخصوص قبیلهٔ رلیسانی

۴ــ سوز ــ اسم اسب میر بکر لاشاری بوده است .

۵ــ مگسی ــ اسم قبیلهٔ مگسی

البته اصل یك مصراع بالاچنین است و دارای همان معنی بالا میباشد .

په منی کاسغان نی چته‌غا[1] . Pa manī kasaɣān ni cattahɣā

۸ـ تورا سلاز ورنت منا Tōra selāh zūrant manā

نوکرانی که سلاحهای نیاکان مرا حمل میکردند

۹ـ ملكءَ امی‌مردنی‌ورنت Mulkā ammié mard nī warant

(از) ملك‌های ما اکنون (شکمهایشان) سیر میشود

۱۰ـدورانءَ بلوچ‌دیلینتگنت. Daurāna Balōč délentagani.

(افسوس) بلوچان یعنی لاشاریان قدر دوران (خوشحالی و آسایش) را ندانستند .

در کتاب‌نامبرده ترجمهٔ دومصراع «۷ـ۸» بترتیب‌شماره بطور کلی‌اشتباه واز اصل مطلب دورافتاده معلوم نیست مترجم چرا معنی مصراع را با مطلب و رتباط مفهوم مصراع قبلی وبعدی با هم مقایسه نکرده وبدون توجه باین‌نکته ترجمه‌نموده . درآنجا چنین‌ترجمه‌شده

۶ـ انگشتان فلج گشته

۷ـ (از) پر کردن کیله‌هایمان با حبوبات

(Eng. Translation.) (From) filling our Measuring Vessels (with rich grain.) .

۸ـ با این حال (این خاطره‌ها) با من مشورت میکنند .

(۸) Even so (these memories) take councel with me.

اگرمعنی‌کاسه برای درك مطلب مشکل بوده ولی ازمصراع اولی خیلی واضح میتوان درك‌کرد که «انگشتانشان چلاق شدنـد ازلیس زدن» ولی انـدك بی‌دقتی‌معنای‌کلمات را بطور کلی نامأنوس ساخته‌است . کلمهٔ «کاسه» دربلوچی همان معنی را میدهد که درفارسی بمعنای ظرف است ونباید‌کاسه را بایك پیمانه یاکیلهٔ مقدارسنج که در بلوچستان هم موقع تقسیم محصول مرسوم است اشتباه کرد ولی باآوردن موضوع لیسیدن‌کاسه‌ها یاکوچك شمردن قبیلهٔ مگسیان کـه پس‌خوران قبیلهٔ لاشاریان بوده‌اند ربطی با پیمانه و اندازه ندارد بعلاوه معنای کلمه «چتگ Cattag» را از بلوچی یا براهوئی سؤال‌کنید همه بدون تأمـل خواهند گفت (لیسیدن) ولی‌درکتاب نامبرده‌همین کلمه بمعنای «سخت‌کوبیدن. توسری- ضربت وچپانیدن حبوبات» بکار برده شده‌که گمان نمیرود این‌معانی حتی وجود خارجی‌داشته باشند . اکنون به‌مصراع دوم یعنی شمارهٔ «۸» رجوع

۱ـ «قدیم بلوچی شاعری» ازمیر خدا بخش بجارانی مری بلوچ چاپ کوئیته ۱۹۶۳ میلادی صفحه ۹۷

میکنیم ـ در کتاب نامبرده چنین چاپ و ترجمه شده

۸ـ تودی سلازورنت منا Tōdéi selā zūrant manā

با این حال (این خاطره‌ها) با من مشورت میکنند .

اولا کلمهٔ «تودی tōdéi» بجای کلمهٔ «تورا tōrā» بمعنی در زمان قدیم یا از زمان نیاکان ـ اشتباها چاپ و ترجمه گردیده متأسفانه در بلوچی فقط یك کلمه و آنهم در لهجه غربی است که معنی مختلفی دارد نه آن معانی که در کتاب ذکر گردیده باین طریق :

تودا tōḏā بمعنای شتربچه یا سر تراشیده است .

سلا selāh « اسلحه

سلا salā « مشورت ـ صلاح ـ پند واندرز

دراینجا منظور اصلی حمل کردن اسلحه میباشد نه مشورت کردن با خاطره‌ها چون منظور شاعر ازین مصراع همان کوچك گردانیدن قبیلهٔ مکسی است نه منظور دیگر. در واقع ترجمه‌ای که در کتاب آورده شده (این خاطره‌ها با من مشورت میکنند) هیچ ربط معنوی یا منطقی با مصراع بالا ندارد و نه گویای حال و افکارشاعر میتواند باشد ـ چون درمصراع بعدی نیز فکرش را دربارهٔ این قبیله بازگومیکند ومیگوید که همان‌مردان اکنون‌ملك‌مرا میخورند یعنی ازمحصول ملك ما شکم پرمیکنند ـ پس‌درمصراع شماره «۸» متن بلوچی آورده که « در زمان قدیم سلاح‌های ما را حمل می‌نموده‌اند» و کلمهٔ «زورنت zūrant» در این مصراع بمعنی (برداشتن ـ حمل نمودن) بکار رفته است نه اینکه بامن مشورت میکنند دیگراینکه کلمهٔ «امی ammié» که درحالت اضافی اول شخص جمع درمصراع بایدآورده شود چنانکه دراصل مصراع آمده ولی در کتاب نامبرده بجای کلمهٔ صحیح «امی ammie» کلمهٔ نادرست «اما ammā» چاپ شده که طبق دستور زبان بلوچی‌همیشه درحالت فاعلی ـ اول شخص ـ جمع بکار برده میشود که باز با مفهوم شعر درست نمی‌آید چون معنا چنین است که قبیلهٔ مکسیان درقدیم باربرسلاح‌های قبیلهٔ لاشاریان بوده‌اند نه خودلاشاریان .

درپایان ازنظر اینکه این بیمقدار شخصاً بلوچستانی هستم لازم میداند از زحمات ایشان درتدوین وتألیف دومجلد مورد اشاره بسهم خود سپاسگزاری نماید وازهمان نظر نژادی نیز سزاوار ندیدکه معانی اشعار وگفته‌های کهن بلوچی ازلحاظ کلمات بغلط تفسیر وترجمه شده باشد ولاجرم بتذکرات اصلاحی مذکور جسارت ورزیده وامید است مقبول خاطرعلاقمندان ومورد تائید صاحب نظران بزرگوار قراربگیرد .

حسین محمد زادهٔ صدیق

ترجمهٔ بوستان

[بوستان، ترجمهٔ: م. سید زاده ، با مقدمه و حواشی اکرم جعفر ، بقطع ۱۴×۱۱ ، ۲۶۰ ص ، آذر نشر ، باکو ۱۹۶۴ (چاپ دوم)]

از بوستان نخستین بـار ترجمهٔ آزادی بزبـان ترکی‌آذری توسط میر عبدالوهاب حاج میرآغازادهٔ بادکوبه‌ای متخلص به سید زرگر بسال ۱۹۱۲ (۱۳۳۰هـ) زیرعنوان «میزان‌العدالت» درباکو چـاپ شد . این‌کتـاب ۱۲۴ صفحه‌ای ترجمهٔ منظوم نزدیك یك‌چهارم متن اصلی باحفظ وزن منظومه وسبك بیان بود. لکن انتخاب تصادفی وسادهٔ حکایات وعدم استحکام واستواری‌کـلام وعدول ازشیوهٔ طبیعی وادبی زبان وبی‌توجهی درترکیب الفاظ وعبارات ارزش ترجمه را ازهرلحاظ تاحد قابل ملاحظه‌ای پایین‌آورده است.

ولی ترجمهٔ زیبائی‌که توسط «م. سیدزاده» درسال ۱۹۵۸ و برای بار دوم با افزودن ترجمهٔ‌گزیده‌ای ازآثار سعدی بسال ۱۹۶۴ درباکو چاپ‌شد، بعقیدهٔ منقدان و صاحبنظران از بهترین ترجمه‌های بوستان واز زیبـاترین و روانترین آنهاست.

سیدزاده با حذف قسمتهایی از کتاب نظیر نعت‌ها ، مدایح ، ستایشها و برخی‌داستانها ومطالب نالازم، ترجمهٔ‌ترکی‌آذربایجانی‌بوستان را درقالب شعر طبیعی هجایی بشکل مثنوی (هرمصراع یازده هجا در تقطیع ۵+۶) بصورت مجموعه ازنصایح وپندهاکه بدرد خوانندهٔ معاصر بخورد و نیز بتواند سیمـای حقیقی مترقی و بشردوست سعدی صاحب شعر«بنی‌آدم اعضای یـك پیکرند» را به‌نیکوئی تصویرنماید ، ارائه‌کرده است.

موفقیتی‌که سید زاده در بیان طبیعی ، رسا و سادهٔ این ترجمه بدست آورده مـوجب معرفی خـوب یکی از متون فارسی شده است . این پیروزی بخصوص جایی جلوه‌گر است‌که به‌ترجمهٔ لفظ به‌لفظ ابیات برمیخوریم ولفظی کم یازیاد درآن نمی‌یابیم . برگزیدن نمونه برای شاهد مثال بجهت یکدستی و روانی ترجمه بی‌گمان دشوارخواهد بود و مـا تصادفی ابیات زیر را ازآن انتخاب میکنیم:

ازحکایت «چنان قحط سالی شد اندر دمشق...» باب اول:

الله بیر قحطلیك ، ساردی دمشقی
کی‌بوتون عاشیقلر ، اونوتدو عشقی
اوقدر پاخیللیق ، توتدو گؤیلری
نه باغلار سو گؤردو ، نه أکین یئری
قورودو قدیمدن قالما هر بولاق
قالدی یتیملرین گؤز یاشی آنجاق
دوللارین آهیندان باشقا بیر دومان
بیرتوستو چیخمادی ائوده ، اوجاقدان
...چه یبرتکه بیر أکین ــ بیرباغ‌قویمادی
انسان چه یبرتکه نی یئدی دو یمادی
...دوستومدان سوروشدوم :سنه‌نه‌اولموش؟
ندن رنگین بئله سارالیب سولموش ؟
آجیقلانیب دئدی:عاغلین ـ هوشون‌وارا
منه معنـا سیزدر بئله سو آللار.
نئجه کی عاغیللی باخار آخماغا ،
دوستومدا باشلادی منه باخماغا
دئدی: دوستو سودا بوغولان گؤرسن،
گؤز یوموب قیراقدا دورا بیلرسن ؟..

ص۳۷

ازحکایت: «طبیبی پریچهره درمرو بود ...» باب۳:

واردی پری أوزلو بیر طبیب مروده
قامتی ـ دوروشو اولمازدی سروده
عشقین خسته سینه قارا گؤز دیلبر
بـاخیب احوالیندان توتمازدی خبر
چاتماز عشقه عاغلین گوجو ـ قدرتی
محبت یا شادر ابدیتی . . .

ص ۹۱

ازحکایت : «تکش با غلامان یکی راز گفت...» باب۷:

... گومروندہ ضررلی سؤز دئمه اصلا
چکیر انسان اوغـلو دیلیندن بـلا

بیر نادان کندلیه دگـدی آروادی :

سؤزونله گوزونه گولدورمه یـادی

نه أکسن تارلاندا اونو بیچر سن

قلبین تمیز اولسا سؤزو سئچرسن...

ش۱۲۴

هردو مترجم «سیدزرگر» و«سیدزاده» در ترجمه بخشهایی ازبوستان را حذف‌کرده‌اند وبسیاری داستانها وروایات درهردوترجمه مشترك است،وگاهی طرز بیان وشکل ترکیبات والفاظ وجملات یکی‌است؛ لکن ترجمهٔ سید زرگر چه‌بسا که برای رفع تکلیف وبـاصطلاح زورکی و بی‌بو وبی‌خاصیت جلوه‌گر میشود و درمقابل ترجمهٔ دومی بصورت اثری ارزنده میدرخشد و بیان شیوا و رسای آن این نکته را پیش میکشدکه شاید سخندانی با سعدی پایان نپذیرفته باشد!

برای مثال هردومترجم حکایت: «شنیدم‌که دروقت نزع روان...» (باب اول) را ترجمه‌کرده‌اند، ترجمهٔ سیدزرگر چنین چیزی ازآب درآمده است.

دگدی هرمزه شاه نو شیروان

گولن دمده ای نامبر حکمران

منیم جـا بجا پندیمه قیـل عمل

مبـادا یئته ملك و دینـه خلـل

اوغول لشکر نفسیوه وئرمه زور

ید ظلمی مخـلوقدن ائیله دور

اوغول پاس درویشی ائیله پسند

سلاطین رعیتله دور بهـرممنـد

شبان ائتسه‌گر غفلت ای پر هنر

دو شر گوسفندانته جـانور ...

میزان‌العدالت ص ۴۶

درمقابل، ترجمهٔ سیدزاده علاوه براینکه فصیح، ساده، طبیعی وعاری از ترکیبات وکلمات متروك وخشن‌است، مضمون ابیات‌را باحفظ امانت درترجمه درست برعکس سید زرگر لازم‌العصری نیز میسازد :

ئولوم یاتاغیندا اولدوغو زامـان

هـؤرموزه دگمیشدی انوشیروان :

پاسخنامه

یادداشتی دربارهٔ قابوسنامه

غلامحسین یوسفی

در شمارهٔ ۹-۱۲ سال چهاردهم مجلهٔ راهنمای کتـاب (ص ۸۰۲ - ۸۰۹) مقاله‌ای از آقای عزیزالله جوینی در باب کتاب قابوس نامـهٔ تصحیح این‌جانب ملاحظه شد . با اظهار امتنان از حسن ظن آقای جوینی نسبت به بنده و اوقاتی که صرف مطالعه و نکته‌یابی در قابوس نامه کرده‌اند ، برای مزید اطلاع ایشان و برخی از خوانندگان محترم اشارات زیر را خالی از فایده نمی‌داند، اگرچه این نوع پاسخگوییها را چندان نمی‌پسندد .

۱ـ متن کامل قابوس‌نامه به سال ۱۳۴۵ بتوسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب بطبع رسیده است و منتخب آن در ۱۳۴۷ . عنوان مقالهٔ آقـای جوینی مربوط می‌شود بـه منتخب قابوس نامه چاپ ۱۳۴۹ (؟) اما مطالب مقاله‌شان راجع به متن کامل کتاب است .

دلیل این اختلاف معلوم نشد .

۲ـ رسالهٔ دکتری زبان و ادبیات فـارسی آقای امین عبدالمجید بدوی «بحث دربارهٔ قابوس‌نامه» بوده ـ که در ۱۳۳۵ ش . بتوسط کتابفروشی ابن‌سینا در تهران بطبع رسیده ـ نه ترجمهٔ قابوس‌نامه به زبان عربی که در ۱۹۵۲ م. قبل از آمدن ایشان به ایران در مهرماه ۱۳۳۳ ، با همکاری شادروان محمد صادق نشأت صورت گرفته بوده است و در ۱۹۵۸ در مصر چاپ شده . بعلاوه ترجمهٔ عربی منظور را می‌توان بیشتر با آن متن فارسی کتاب که مورد استفادهٔ مترجمان بوده مقایسه کرد نه با دیگر چاپها .

۳ـ قواعد مربوط به همزهٔ « ابن » بر این‌جانب مکتوم نبوده و در پشت جلد و صفحهٔ اول کتاب قابوس‌نامه ـ که در تهران بتوسط ناشر فراهم آمده ـ نیز رعایت شده است . منتهی چون نام مؤلف در دو سطر جای گزین شده ، یك بار کلمه «ابن» را که در اول سطر دوم قرار گرفته با همزه نوشته‌اند بدین صورت :

عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر

ابن قابوس بن وشمگیر بن زیار

این شیوه‌ای است مورد قبول همهٔ کسانی که از موارد کتابت و حذف همزهٔ « ابن » آگاهند و با مسائل مربوط به طبع کتاب سروکار دارند .

۴ـ در ص ۷۲-۷۳ قابوس‌نامه آمده است : « تا نبید خوش نبود مهمان

مکن‌که همه روز خود مردمان نان خورند ، سیکی خوش وسماع خوش باید تا اگر در خوان وکاسه تقصیری افتد عیب خوان تو بدان پوشیده گردد . و نیز سیکی خوردن بزه است چـون بزه خواهی کردن بـاری بزهٔ بی مزه مکن ، سیکی‌که خوری خوشترین خور ، و سماع‌که شنوی خوشترین شنو، واگرحرامی کنی باکسی نیکوکن تا اگر انددان جهان مأخوذ باشی بدین‌جهان معیوب‌و مذموم نباشی».

بعدازان‌که نویسنده مکررتصریح‌کرده است‌که اگرمی‌خواهی‌بامهمانان شراب بنوشی خوشترین‌شرابهارا بنوش ، بازآقای جوینی‌جملهٔ « اگرحرامی کنی باکسی نیکوکن» را چنین معنی‌کرده‌اندکه « اگرنبیدی راکه درشریعت نهی شده وحرام است خواستی باکسی‌خوری خوشترین وبهترین آن‌را خور». کلمهٔ « نیکو » می‌تواند در جملهٔ اخیر صفت «کسی » بـاشد اما صفت شراب نامذکور درجملـه نمی‌تواند بود . در نسخهٔ ل نیز چنین است : « بـا نیکو کسی کن».

جملات « چون بزه خواهی‌کردن باری بزهٔ بی‌مزه مکن الخ ..... » بیشتر بیان یك فکرکلی است‌کـه اگر خلافی مرتکب می‌شوی از نوع سیکی خوردن ، سماع شنفتن یاکارحرامی دیگر ،گناه بی‌لذت مکن . ازاین‌رو در تعلیقات ص۳۱۱ آمده است:

« حرامی‌کردن یعنی‌کارحرام‌کردن ودراین‌جا ظاهراً منظورفسق‌وفجور وهمخوابگی باکسی ازطریق حرام است ». بنابراین مفهوم جمله آن است‌که اگرفعل‌حرامی‌می‌کنی آن‌را با شخصی‌نیکو- یا درمصاحبت شخصی‌نیکو- مرتکب شو، نه‌با شرابی‌نیکو.درترجمهٔ عربی‌قابوس‌نامه نیزاین‌جمله ، با اندك‌اختلاف ضبط فارسی، چنین بر گردانده شده : واذا ارتکبت‌الحرام فارتکبه مع شخص لطیف؛ ودرترجمهٔ انگلیسی بدین‌صورت است.

If you commit a forbidden act,let it be with a beautiful partner.

البته اگرمراد ازاین‌کارحرام ، فسق‌وفجور واحیاناً همخوابگی‌باکسی باشد مقصود ارتکاب این‌عمل‌با مهمان نیست بلکه با شخصی‌است‌نیکو، یا احیاناً به همراهی‌شخصی‌نیکو،چنان‌که «خوشترین‌سیکی وخوشترین‌سماع » نیز برای نوشیدن وسماع‌کردن بعنوان موضوع عمل‌سفارش شده است . نکتهٔ دیگرآن‌که اشارهٔ مؤلف‌دربارهٔ میل به‌زنان وغلامان درباب پانزدهم‌کتاب نیزازگردآمدن نامشروع باآنها نفی‌حرام بودن نمی‌کند .

۵ـ درص۸۳ قابوس‌نامه می‌خوانیم : « به روزگار جد من شمس‌المعالی خبر آوردند که : بازرگانی بـه بخارا بنده‌ای دارد بهایی. احمد سعدی این حکایت پیش امیر بگفت و گفت: ماراکسی باید فرستادن تاآن غلام‌را بخرد» .
کلمهٔ « بهایی » بمعنی « ۱ـ گرانبها ، ۲ـ فروشی» برمصحح پوشیده نبوده ولی درنسخهٔ اساس ـ که بدون ذکردوهزار دینار بهای بنده نیزجمله‌مفیدمعنی‌است ـ « بهایی » بمعنی گرانبها مناسبت دارد زیرا وقتی به شمس‌المعالی خبرآوردند که بازرگانی دربخارا بنده‌ای گران قیمت داردکه بایدکسی‌را برای خرید او فرستاد، این‌موضوع برای‌وی‌خبرجالب توجهی‌می‌توانست بود نه‌آن‌کەدربخارا بازرگانی‌بنده‌ای‌فروشی‌دارد. اما این‌که پیشنهادکرده‌اند بعد ازکلمهٔ«بهایی» دوهزاردیناربهای بنده ازنسخه‌های ل ون برمتن افزوده شود تا «بهایی» معنی «فروشی» بدهد سلیقه‌ای است . در این صورت، یعنی با اضافه‌کردن دو هزار دینار بهای بنده درمتن، می‌توان کلمهٔ «بهایی» را «فروشی» معنی‌کرد. اما با توجه به‌آنچه درمورد روش‌تصحیح‌کتاب در ص۴۵ مقدمه ذکر شده وبا درنظر گرفتن این‌که ضبط نسخهٔ اساس‌خللی درمعنی ایجاد نمی‌کند، مصحح افزایش جملهٔ مذکور در نسخهٔ ل را درمتن ضروری ندیده است .

توضیح این‌که نسخهٔ ن‌کلمهٔ «بهایی» را فاقدست وبجای‌آن نوشته شده: « بهای وی دوهزار دینار» مثل برخی ازچاپهای قابوس‌نامه ووجوداین‌عبارت درآنها بجای‌کلمهٔ «بهایی» ممکن‌است این تصوررا بوجود آوردکه شایدکاتبان آنها مراد ازکلمهٔ بهایی را درنیافته وآن‌را به عبارت «بهای وی‌دوهزاردینار » تحریف‌کرده باشند .

۶ـ درمورد عبارت « مارا قطع افتاد» ـ کـه درص۱۳۳ س۱۵ متن‌کامل قابوس‌نامه‌آمده ودرص۳۶۸ تعلیقات‌آن، استنباط شادروان سعید نفیسی‌یادشده‌ـ درص ۲۷/۱۲۰ ح منتخب قابوس‌نامه به اهتمام این‌جانب ـ که عنوان مقالـهٔ آقای‌جوینی‌مربوط به‌آن است ـ نظراستاد فقید بدین‌صورت اصلاح شده است : « مارا قطع افتاد : مارا راه زدند ، قطاع‌الطریق برما حمله بردند». بنابراین توضیح اخیر با دریافت‌آقای‌جوینی ازعبارت موردنظرمطابقت دارد.

۷ـمعنی‌هزج مکفوف ـ که درص۱۹۰ س۹ قابوس‌نامه مذکورست‌همان است‌که درتعلیقات ص۴۳۰ نوشته شده یعنی‌چهاربار مفاعیل به ضم لام‌چنان‌که خواجه نصیرطوسی درمعیارالاشعار۳۵ـ۳۶ وازمحققان صاحب‌نظر معاصر آقای دکتر پرویز ناتل‌خانلری درکتاب وزن شعرفارسی۱۰۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰ نیز

متذکر شده‌اند . مؤلف قابوس‌نامه « هزج مکفوف » نوشته نه « هزج مکفوف مقصور» که دومی در تعلیقـات توضیح داده شود . توقعی‌هم که از تعلیقات کتاب هست توضیح مختصر ومفیدست در باب آنچه در کتاب مذکورست نه آنچه مؤلف ننوشته. اما چون‌هجای کوتاه در آخر اوزان‌شعر فارسی کمتر واقع‌می‌شود و تبدیل هجای کوتاه آخر به هجای بلند کمیت کلی بحررا از اندازهٔ مقرر بیرون می‌برد ازاین‌رو دروزن‌مورد نظر هجای کوتاه آخر حذف می‌شود نظیراین ابیات که‌هزج مکفوف محذوف (مفاعیل مفاعیل مفاعیل فعولن ، به ضم لام) است (وزن شعر فارسی۱۸۹، ۲۲۹) :

بمیرید بمیرید درین عشق بمیرید
درین‌عشق‌چومردیدهمه روح پذیرید
(دیوان شمس)

مرا عشق دوتاکرد به هنگام جوانی
چرا باز نپرسی توزحالم چو ندانی
(المعجم ۸۰)

ولی‌جای این‌گونه نکات ویا منشعبات بحرهزج مکفوف وامکان‌جمع آن با قصر، خرب ، حذف وغیره درکتابهای مربوط به عروض است نه در تعلیقات کتابی‌چون قابوس‌نامه که باید با ایجازوپرهیزازتطویل واظهارفضل نگاشته آید اما این که نوشته‌اند :

« بحرهزج مکفوف هیچگاه بتنهایی در شعر شعرای ایران نیامده است یعنی‌شاعری تاکنون شعری یا غزلی نگفته است که مصراع هر بیت‌آن چهاربار مفاعیل به ضم لام باشد» سخنی‌است محتاج استقصای دقیق در تمام متون فارسی قدیم وجدید و آمارگیری دراین‌بـاب وتنها به رجوع به المعجم ــ که برآن ایرادها واردست ـ وعروض‌همایون که مختصراولی‌است نمی‌توان‌اکتفاکرد.

۸ـ منظور ازذکر کلمهٔ «اوفتادن» درفهرست لغات وترکیبات ص۴۹۰و اشاره به صفحات ۲۸، ۵۹، ۲۳۶، ۲۴۰ نشان‌دادن مواردی بوده است که املای این‌کلمه ومشتقات آن بدین‌صورت است و همراه با «و» ، چنان‌که درتعلیقات ص ۳۰۲ به این موضوع و پیشوند مردهٔ ava در ابتدای‌کلمه اشاره شده (نظیر ذکر«چنان» به ضم اول‌وامثال‌این گونه‌کلمات درهمین‌فهرست) نه‌آن‌که مصحح «اوفتادن»را درهمهٔ این‌صفحـات به یك معنی گرفته باشد . به همین‌سبب دیگر مواردی‌که «افتادن» بی‌«و» درکتاب آمده درفهرست لغات و ترکیبات مذکور نیست. بعلاوه وقتی‌مصحح « اوفتادن » را درصفحات مذکور درفوق‌معنی‌نکرده

چگونه می‌توان حکم کرد که وی همهٔ آنها را به یك معنی گرفته است؟!

۹- «ملاهی» هم بمعنی لهوولعب است (جمع ملهی به فتح میم) و هم بمعنی آلات لهو (جمع ملهی به کسر میم) . اما می‌دانند که «لهو» معانی مختلف دارد ومنحصر به موسیقی وخنیاگری نیست . ازاین‌رو درمورد جملهٔ «بباید که اندر ملاهی ترا دست بود ، چیزی بدانی‌زدن تا مگر خلوتی بود که مطرب را جای‌نبود تا بدانچه‌دانی‌وقت‌او(پادشاه) خوش‌همی‌داری» (ص۲۰۴). درتعلیقات ص۴۴۳ نوشته شده است : از قرائن چنین برمی‌آید که دراین‌جا ملاهی بمعنی موسیقی وسازهای‌آن است . حصر معنی«ملاهی» را به‌آلات موسیقی‌ناگزیر باید ازقرائن‌مذکوردرجمله دریافت.

۱۰- درموردکلمهٔ «زینی». ضبط نسخهٔ ل- بجای«زینتی» درص۲۰۳س۵، وتقابل و تناسب لفظی این‌کلمه دربرابر «شینی» توضیح داده شده منتهی چون مصحح روش التقاطی‌را پیروی نکرده به این‌نکته در تعلیقات ص ۴۴۳ اشاره کرده است .

۱۱- درباب جملهٔ « من‌طلب‌الکل فاته‌الکل» (ص ۲۱۶ س۵) با توجه به موضوع‌کلام : « همه خود را مخواه که گفته‌اند : من‌طلب‌الکل فاته‌الکل که همه به‌تو ندهند». مفهوم آن باقتضای‌مقام‌درتعلیقات ص۴۵۲ چنین آمده: «هرکس همه چیزرا بخواهد همه‌چیزازاوفوت می‌شود» بخصوص که جملهٔ منظوردرتأیید « همه خود را مخواه » بکاررفته ودرترجمهٔ انگلیسی‌نیز« همه خودرا مخواه » به Do not covet everything for yourself تعبیرشده‌است . شادروان سعید نفیسی نیز در منتخب قابوس‌نامهٔ خود (ص۲۵۰/۶ ح) همین معنی را آورده است .

۱۲- راجع به‌کلمهٔ «لمیت» (ص۲۵۸س۸) نیزمصحح درتعلیقات‌ص۴۸۳ به ایجازقناعت کرده که «بمعنی چرایی‌است مأخوذ از لم (به‌کسراول‌وفتح‌دوم) =چرا؟» (رك : رسالهٔ تحقیقی استاد مجتبی مینوی درباب :بیت مصدری۶). بخصوص که روش‌بنده درتعلیقات اکتفا به‌توضیحی‌مختصرودرحدلزوم‌بوده‌است.

این‌نکته‌هم قابل‌توجه است‌که درباب تشدیدحرف دوم در منسوب‌آوردن این‌گونه‌کلمات دوحرفی میان علمای زبان عربی اختلاف‌آراء و بحثهاست در وجوب وجوازآن (رك: عباس حسن : النحوالوافی، ج۴ص۶۶۹-۶۷۰/ح۱، چاپ دوم، دارالمعارف، مصر۱۹۶۸). استاد مینوی نیزدرصفحات۶،۱۰،۱۱، ۲۳،۱۴ ازرسالهٔ مذکور این‌کلمه را به‌همین‌صورت مرقوم فرموده‌اند.

درپایان ازخوانندگان محترم پوزش‌می‌طلبد که قسمتی‌ازصفحات‌مجله‌را با درج این یادداشت گرفته است .

موسوی گرمارودی

نقدی بر نقد «اردبیل در گذرگاه تاریخ»

هیچکدام را نمی‌شناسم : نه‌آقای صفری، مؤلف کتاب خوب « اردبیل درگذرگاه تاریخ » و نه آقای داریوش به‌آذین که براین کتاب در شماره‌ی پیشین گرامی نامه‌ی راهنمای‌کتاب ، نقدی نوشته بودند.

اما کتاب ونقد، هردو پیش روی من است ، وبا خواندن این هردوان. دریافتم‌که آقای به‌آذین درنوشته‌ی خویش، به‌کژی دراِفتاده‌اند .

ایشان درنقد خود نوشته‌اند : «... مؤلف ، درنوشتن فصل مربوط به اردبیل در دوران مشروطیت، ازکتاب چاپ‌نشده مرحوم عباس‌محسنی(معروف به شالمان‌اوف) استفاده سرشاری‌کرده وترتیب تاریخی وتنظیم آنرا ازکتاب مشروطیت‌کسروی اقتباس نموده است.

قسمت مربوط به‌نوشته‌ی آدام اولیاریوس را آقای دکترحسن‌واهب‌زاده ازنسخه‌ی مجاری سفرنامه‌ی جهانگرد مزبورکه درسال ۱۶۳۵ میلادی (در زمان صفویه) به ایران آمده وحدود دوماه در اردبیل بسر برده ترجمه‌کرده است....»

خواننده‌ی نقد ایشان ، نخست حیران می‌ماندکه این مرد دانشمند ـ آقای به‌آذین را می‌گویم ـ چه بسیار احاطه ومعلومات دارندکه توانسته‌اند چنین محکم، مچ مؤلف را بگیرند، اما وقتی‌کتاب آقای صفری‌را می‌گشاید، می‌بیندکه‌آقای به‌آذین، این‌خنجرهای‌آبدار تحقیق‌راهم ازگنجینه‌ی زحمات مؤلف برداشته واینك به‌پشت او فرومی‌کنند؛ واصلامچ‌گیری درکارنیست. چرا که مؤلف علاوه برآنکه درفهرست مآخذ و زیرنویسها ، به‌یادداشت‌های خطی شادروان میرزا عباس محسنی (رجوع‌کنید به‌ص ۴۶۹) وسفرنامه‌ی اولیاریوس ترجمه‌ی اختصاصی دکترواهب‌زاده (رجوع کنید به‌ص۴۶۸)، اشاره کرده، در متن‌کتاب نیز درصفحه‌ی ۱۸۹ چنین می‌نویسد:

«... مرحوم میرزا عباس محسنی‌که به شالمان‌اف معروف بود ، از روشنفکران اردبیل بشمار می‌آمد ، اومردی خوش مشرب و نویسنده‌ی با استعدادی بود. بنا به‌نوشته‌ی خودش، دربیشتر وقایع این دوره، شرکت داشته واطلاعات خودرا بصورت‌کتابچه‌ای باخط زیبا نوشته و باقی‌گذاشته است و ما

قسمتی ازمطالب‌این‌بخش ازکتاب خودرا ازنوشته‌های او اقتباس و با مدارك دیگرتطبیق نموده ، دراین مجموعه آورده‌ایم و هرجاکه اشاره به نام محسنی کرده‌ایم، منظور ما او می‌باشد ....»

درمورد ترجمه‌ی سفرنامه اولیاریوس‌هم، کافیست‌که صفحه‌ی۱۲۰ کتاب را بگشایید و ببینید که مؤلف با حروف درشت در متن کتاب چنین نوشته است :

«... ترجمه‌ی فصولی ازسفرنامه‌ی «آدام اوله‌آریوس»: درسال ۱۶۳۳ میلادی، یعنی ۳۳۷ سال قبل [می‌بینیدکه آقای به‌آذین دراطلاعات جامعی‌که داده بودند، براین‌مطالب، فقط عبارت: (درزمان صفویه) را، افزوده بودندکه دست‌مریزاد] شخصی بنام بوروگمان به‌اتفاق سیصدنفر خدمه وهمراهان دیگر بعنوان سفیر به دربار سلاطین روس و ایران مأمور گردید . دربین این‌عده ، جوان دانشمندی بنام آدام اوله‌آریوس بودکه درآنموقع ۳۰ سال داشت. این جوان پس ازبازگشت به‌کشور خود سفرنامه‌ای نوشته ... اوبالغ بر۲ ماه در اردبیل توقف‌کرده وفصولی ازکتاب خود را به اوضاع این شهر اختصاص داده است. ما ترجمه‌ی آن فصول ازکتاب اورا دراینجا می‌آوریم...»

آقای صفری ، در پاورقی همین صفحه (= صفحه‌ی ۱۲۰) اضافه می‌کند :

«... این‌ترجمه به‌وسیله‌ی آقای دکترمهندس حسن واهب‌زاده از نسخه مجاری آن‌کتاب، صورت‌گرفته است ...»

اینك ازآقای به‌آذین بپرسیم: شما ازآنچه درآن قسمت ازنقد خویش باآن لحن ویژه، به‌تعریض نوشته‌اید و ـ ما درصدد این‌مقال‌آنرا نقل‌کردیم ـ چه هدفی داشته‌اید؟

ـ اگرخواسته‌اید مچ بگیریدکه مؤلف ، خود درکتاب گفته است.

ـ اگرخواسته‌ایدبفهمانیدکه بسیار معلومات واحاطه به‌مسائل‌تاریخی ـ ادبی دارید و زیر هربوته‌ی ادب، اگرپشه‌یی بجنبد ، جنبیدن آن پشه عیان درنظر شماست [ولوآن پشه درسال ۱۶۳۳ میلادی جنبیده باشد!]؛که باید عرض‌کنیم : این معلومات هم ، ازصفحه‌ی ۱۲۰ همان‌کتاب که به نقد آن نشسته‌اید، برخاسته است.

ـ واگرخواسته‌اید به معلومات ماکه خواننده‌ی نقد شما هستیم ، اضافه

کنید ، اولا : نیازی نیست چون آنچه شما بدان اشاره فرمودید ، ما خود در کتاب آقای صفری خوانده بودیم ؛ ثانیاً دست‌کم باید یادآوری می‌کردید که من نقدنویس، این مطالب را ازهمین کتاب‌که برآن نقد می‌نویسم، دریافته و گرفته‌ام؛ ولی لحن گفتار شما به‌گونه‌ایست‌که خود بابرداشت ازکتاب مردم، خواسته‌اید مؤلف آنرا سارق ادبی معرفی‌کنید واین‌دورازجوانمردی نیست؟!

* * *

نوشته‌اید : « ... مؤلف در نوشتن فصل مربوط بـه اردبیل در دوران مشروطیت ، از کتاب چـاپ نشده‌ی مرحوم عباس محسنی استفاده‌ی‌سرشاری کرده و ترتیب‌تاریخی و تنظیم آنـرا از کتاب مشروطیت کسروی اقتباس نموده...»

درمورد بهره‌گیری ازدست نبشته‌های مرحوم محسنی ، مؤلف، چنانکه اشاره رفت، خود مقر به‌استفاده ازآنست ودرچندجای کتاب به‌این مسأله‌اشاره می‌کند، اما «نه‌استفاده‌ی سرشار» ؛ زیرا دریك‌کتاب پانصد صفحه‌یی، آوردن کمتر‌ازسی چهل صفحه از مآخذی‌که بسیار ارزشمند است؛ استفـاده‌ی سرشار نامیده نمی‌شود وتازه ثم ماذا؟

مگرشما فرق بین تألیف وتصنیف‌را نمی‌دانید ؟

آقای صفری مدعی‌تصنیف نیست، او تألیف‌کرده است؛ ومگر اصلاممکن است درنوشتن تاریخ یك دیار، کسی ازپیش خود ببافد؟

مگرنباید نوشته‌ی خودرا به‌اسنادی‌که دارد ومعتبر است ، مستندکند؟

اما ایراد شما به اینکه : «... ترتیب تاریخی و تنظیم آنرا از کتاب مشروطیت‌کسروی اقتباس نموده...»، واقعاً ایرادی بی‌پایه است.

ازخودتان می‌پرسیم: چگونه ممکن است «ترتیب تاریخی» یك‌«تاریخ» را ازکسی اقتباس کرد؟

این‌بدان می‌ماندکه شما ازدونفر ـ‌که هردومثلا تاریخ سلسله‌ی‌قاجاریه را نوشته‌اند ـ ایراد بگیریدکه: شما ترتیب تاریخی نوشته‌هایتان‌را ازروی‌هم اقتباس‌کرده‌اید چون هردو مؤسس سلسله را آغا محمدخان دانسته‌اید و هردو پس ازاو، باباخان را شاه‌کرده‌اید وپس‌از اوعباس میرزا را ولیعهد ناکام و... الخ وبهتر بود یکی ازشمـا دونفر ، این ترتیب تاریخی را برهم می‌زد ومثلا

می‌نوشت : پس ازفتحعلیشاه آغامحمدخان شاه شد وبعد ناصرالدینشاه، آنگاه محمدشاه والخ...!

* * *

نوشته‌اید: «... مؤلف، مطالب جمع‌آوری شده‌را به‌سلیقه‌ی شخصی خود در۵ فصل تدوین نموده‌که فصل اول آن در۸ صفحه و فصل دوم در۱۴ صفحه و فصل پنجم آن در۲۱۱ صفحه یعنی ۱ر۶۲ درصد کتاب می‌باشد. .»

می‌پرسیم: اولا مگر هر کس در تدوین و فصل بندی‌کتاب خود، باید به آدرس شما رجوع کند واجازه بگیرد؟

ثانیاً :کتاب، ۵فصل نیست بلکه ۵ گفتاراست وهرگفتار شامل چندفصل! شماکه نقد می‌نویسید و با دادن جدول بی‌حاصل : «درصدنسبت تعداد صفحات کتاب به‌موضوع‌ها» تلویحاً ، دقت خودرا به‌رخ ما می‌کشید ، چرامتوجه این نکته نشده‌اید؟

ثالثاً : مؤلف خود علت اینکه «گفتار اول» را در۸ صفحه آورده است؛ درعنوان این گفتار بیان می‌کند آنجاکه می‌نویسد : «یك نظراجمالی، دربارهٔ جغرافیای اردبیل» رابعاً : درکدامیك ازاصول کتابگزاری آمده است که باید همه‌ی فصول یك‌کتاب ، چنان چون «الوار» بـه یك برش ویك اندازه از کار درآید؟

ودرکدامیك ازکتب ـ ازآغاز پیدایش‌کتاب تاکنون ـ دیده‌اید که‌مؤلف یامصنفی چنین تعمد یا تعهدی‌کرده باشدکه همه‌ی ابواب و فصول‌کتاب خودرا ازجهت‌کمیت بیك اندازه درآورد؟

* * *

دراینجا این یادآوری لازم است‌که:

آقای به‌آذین اگردرصدد یافتن ایراد نمی‌بودند، دست‌کم درموردهمین بخش (= مربوط به‌مشروطیت)، تازگی وجامعیت مباحث‌کتاب وزحمات‌آقای صفری را می‌ستودند، چنانکه درهمان شماره‌ی راهنمای‌کتاب؛ بانهایت انصاف علمی، آورده‌اندکه:

«... کتاب مفید وقابل توجه است، مخصوصاً ازلحـاظ دردسترس قرار دادن عکسها واسناد ومطالبی‌که درخصوص مشروطیت میباشد و تاکنون درهیچ یك ازکتب مربوط به‌تاریخ مشروطیت به‌آن موارد اشاره نشده بوده است...» (راهنمای‌کتاب. ص ۱۶۳)

نوشته‌اید: «... مهمترین ایراد کتاب این‌است که مؤلف، دید انتقادی ندارد. از هرکتابی بدون توجه به‌ارزش تاریخی و معتبر بودن‌نوشته‌هـای‌آن، استفاده می‌کند، درحالی که می‌دانیم که بعضی از نوشته‌های‌قدما درباره‌ی‌اردبیل به افسانه شبیه است تا واقعیت تـاریخی، مثلا ابن حوقل درباره‌ی کوه سبلان می‌نویسد: «کوه‌سبلان که مشرف به‌اردبیل‌است، به‌عقیده‌ی‌من ازدماوندبزرگتر است...»

صرفنظر از اینکه مورخ مختـار شما دربرابر ابن‌حوقل، موسی‌خوان ارمنی است [رجوع کنید به راهنمای کتاب شماره‌ی اول ودوم سال پانزدهم ص ۵۵]؛ درمورد این ایراد، باید گفت، نهایت بی‌انصافی را فرموده‌اید!

چه چیز جز بی‌انصافی می‌توان نام‌نهاد این‌کار را که بخشی ازنوشته‌ی یك‌فرد را انتزاع کنند و آنرا بکوبند. درهمان صفحه‌یی که شما قسمتی ازآنرا نقل‌کرده و نویسنده‌ی‌آنرا بجهت‌نداشتن «دیدانتقادی»، بعنوان مهمترین‌ایراد، سرزنش فرموده‌اید، چنین جملاتی نیزآمده است:

«...شاید بتوان گفت‌که ابن‌حوقل، دراین بیان، مبالغه نموده و ای‌بسا درصدد موجه قلمدادکردن رفتار دژخیمانه‌ی مرزبان برآمده است... امروزه کسی نمی‌تواند بانبودن مآخذ کافی، ازسکنه‌ی آن روز اردبیل دفاع‌کند ولی قبول قول این مؤلف (=ابن‌حوقل) نیز محتاج تأمل است...»).

(صفحات ۱۰۴ و۱۰۵ کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ».

آیا درست است‌که یك چنین نظری را، فاقد دید انتقادی بدانیم و در مورد او باشما همصدا شویم و بگوییم: «... ازهرکتابی بدون توجه به ارزش تاریخی ونوشته‌های آن استفاده می‌کند...»؟

***

دربخش «انتقادات دیگر» نوشته‌اید:

«... چارچوب زمان ومکانی خیلی ازمطالبی‌که درکتاب‌آمده، مشخص نیست، مؤلف مطالبی را ذکر می‌کندکه برای خواننده، معلوم نیست مربوط به‌کدام نقطه‌ی‌کشور است. مثلا عبارت: راه اردبیل بربردعه ومـرکز اران چنین‌است، ص۲۳...»

اینك همان صفحه‌ی ۲۳ کتاب‌آقای صفری را، ما نیزمی‌گشاییم، تاخود ببینیم جریان ازچه قرار است: چراکه دیگر به‌شما اعتمادی نداریم!

آقای صفری به نقل از کتاب صورةالارض ابن حوقل ، درصدد است که ثابت کند از نظر این نویسنده ، اردبیل نسبت به شهرهای اطراف مرکزیت داشته؛ لذا چنین می‌گوید:

«... این مؤلف (= ابن‌حوقل) درمتن کتاب نیز راههای ارتباطی آن سامان را به نحوی بیان کرده که مرکزیت اردبیل را نسبت به شهرهای دیگر آن روز مسجل می‌دارد مثلا نوشته است که :

«راه اردبیل به‌بردعه (مرکز اران) چنین است ...

راه اردبیل به زنجان اینطور است ... راه اردبیل به مراغه ازاین‌قرار است...» ...»

اینك به‌بینیم، آقای به‌آذین ، درذکر آن ایراد ، چند اشتباه کرده‌اند.

۱ـ مطلب را نفهمیده یا فهمیده و به روی خود نیاورده‌اند، زیرا آقای صفری، اصولا درمقام نشان دادن مکان و زمانی در باره‌ی اردبیل نیست ، بلکه چنانکه گفتیم می‌خواهد اهمیت اردبیل را درزمان ابن‌حوقل واز زبان او، از جهت مرکزیت آن ، نقل کند لهذا تنها بـه ذکر پیشانی جمله‌های ابن حوقل بسنده می‌کند وچنانکه دیدیم ازآوردن پیکره‌ی جمله‌ها درمی‌گذرد...

۲ـ عبارتی که آقای به‌آذین ازکتاب آقای صفری نقل می‌کنند؛ تعمداً نادرست آورده‌اند، بدین صورت :

« ... مثلا عبـارت راه اردبیل بر بردعه و مـرکـز اران چنین است ص ۲۳...»

و حال آنکه عین همین عبارت در همان صفحه‌ی ۲۳ کتاب این طور آمده :

«راه اردبیل به بردعه (مرکز اران) چنین است...»

یعنی، آقای صفری با اینکه دراین مقام نبوده است کـه راجع به مکانی توضیح بدهد، درهمانحال در برابر کلمه‌ی بردعه ، در پرانتز توضیح داده که مرکز اران است ؛ اما آقـای به‌آذین عبارت را تحریف فرموده و پرانتز را برداشته و یك واو اضافه کرده و آنگاه فریاد برداشته‌اند که : « ... چارچوب زمان ومکانی خیلی ازمطالبی که در کتاب آمده، مشخص نیست...».

* * *

دوسه ایراد دیگری‌هم که آقای به‌آذین بدانها متمسك شده‌اند ، همه از همین‌دست: بی‌ریشه، ازپیش خود آورده و نادرست است.

ازجمله آنجاکه به‌شیوه‌ی نثر کتاب‌ایراد گرفته وازصفحه‌ی ۲۹۰ کتاب، شاهد آورده‌اندکه : «... شاهسونها هریك به یورتهای خود بر گشتند ...» ؛ اصلا چنین جمله‌یی درآن صفحه وجود ندارد ، بلکه چنین است :

«... وشاهسونان غارتگر نیز هریك دریورتهای خود مشغول تقسیم‌غنائم بودند ...»

واگر فرض‌کنیم منظور ایشان همین جمله بوده است، باید بگوییم هیچ یك از این‌دوجلمه غلط نیست، واحتمالا ایشان معنی یورت راکه به‌معنی اطاق ومنزل است نفهمیده‌اند. آنهم بدین دلیل‌که کتاب را الله و بخت برای یافتن غلط باز واین جمله‌را به‌تحریف نقل‌کرده‌اند ؛ درحالی‌که اگرکتاب‌را درست می‌خواندند، خود ازسیاق عبارات دیگر وحال وهوای وقایع ، معنی این‌کلمه را نیز می‌فهمیدند وحتی لازم نمی‌داشتندکه اندك رنج برخود هموار سازند وبه‌فرهنگ رجوع فرمایند.

* * *

نقد ایشان سراسر ازهمین دست وبرهمین روال است. امانکته‌های‌خنده‌انگیز نیز دارد، ازآن جمله جایی است‌که می‌نویسند :

«...گاهی مؤلف برای مقصود خود متوسل به‌شعرمی‌شود ومی‌نویسد:

خـدا گر ز حکمت به بندد دری

ز رحمت گشاید در دیگـری ...»

که می‌پرسم : چه عیب داردکه نویسنده، گاه دست‌پخت نثررا به چاشنی شعری مناسب بیامیزد؟

* * *

باری، سخن ازحوصله‌ی این مقال افزون شد؛ امیدوارم آقای داریوش به‌آذین درکار نقد، دقت، امانت و«بی‌نظری» را درنظر داشته باشند وگرنه‌کار نقدرا کنار بگذارند ومطمئن باشندکه اگراین در به رویشان بسته‌باشد؛ دری دیگر می‌توانند گشودکه گفت :

خدا گـر ز حکمت ببندد دری

ز رحمت گشـاید در دیگری !

خواندنی

از کتاب مرآت السرائر محمد بن فضل السنبلی الشاملو

(نقل از مجلهٔ آرمان سال ۱۳۱۴)
قسمت دیگری ازین طنز درشماره‌۱۰-۱۲
سال۱۴ ذیل سوکنامهٔ بهروز نقل‌شده‌است

مولانا عبدالله الولان الجابلی النخمی

شهرت این یگانه فرزانه دوران وحسان وسحبان زمان‌در اقطاروامصار جهان‌از اقاصی بلادچین‌تاحدود مرنك وفرنك بیش ازآنست‌که دراین‌مختصر بگنجد و مرحوم پروفسر قسمتی مهم ازتاریخ‌ادبیات غوررامخصوص‌جنابش نموده و خوانندگان راست‌که برای مزید اطلاع‌بدان‌نامه‌نامی رجوع فرمایند چون حضرتش در مسافرت اخیر خود از ایران از راه مصر بممالك محروسه غور مراجعت و معاودت فرمودند و خبر ورودش در سراسر آن کشور بمسامع مشتاقان رسید و از دور ونزدیك دسته‌دسته برای درك‌حضور باهرالنورش‌مشرف میشدند. مرحوم‌پروفسر برشیوه معهوده‌آتش بخل‌وحسد را درکانون سینه‌جناب مفخرالشعرا مشتعل و قصیده ذیل را ایشان در هجو و توهین حضرت مولانا انشاد کردند :

یکی هرزه‌گوئی رسیده ز ایران
که گویند نامش بود شیخ ولان
بویلانی اندر جهان رفته چندی
گهی هند بوده است و چین گاه‌توران
زند لافهای عجیبی که خندد
بر آن استخوان سر خر به بستان
بدعوی بگوید که سحبان فرسم
قرم‌پف بگو کی عجم داشت سحبان ؟
گراز وی‌بپرسی‌که آلو چه رنك است
بقدری زند ورکه گردی پشیمان
و یا اینکه پرسی تو اهل کجائی ؟
کتابی بخواند چو تفسیر قرآن
که اصلم چنین است و فصلم چنان است
عرب این چنین گفته وفرس آن سان

خلاصه پی هر سئوالی جوابی
تراشد ز کذب و ببافد ز بهتان
همیگفت حل کرده‌ام آن مسائل
که شیخ بهائی نفهمیده بود آن
غلط گیرد از گفتهٔ ابن‌سینا
از آنرو که بوده ز اتباع یونان
ز مهمل بسی گفته بر هم ببافد
نهد نام آن حکمت و علم عرفان
کتابی نوشته است اندر تناسخ
برد فرنك و برغم مسلمان
بتفسیر روح و بتعبیر اثم او
بلاید دوصدگفته های پریشان
دو صداسم گوید که انسان نداند
دوصد شعر سازد معما و چستان
همیگفت دی سعدی عصر خویشم
بسازم کتابی بسبك گلستان
نداند که این آرزو را بگیتی
بسی گور بردند و ناگفته ماند آن
ترا جیجکی هجو کردن نخواهد
که هجو خودی خود توای‌شیخ نادان

حضرت مولاناکه تا آنوقت سخنی ناموزون و جملهٔ از حد ادب بیرون نفرموده بودندقصیدهٔ ذیل را در جواب جناب مفخرالشعرا انشاد و فرستادند:

بود جیجکی شاعری پست و نادان
که هجو است در حق اومدح شایان
کسی کاعتیادش بخمر است و افیون
کسی کاعتبارش بذلت و هذیان
کسی کز علوم و فنون عجیبه
نخوانده مگر عمه جزو و گلستان
نشاید که با اهل دانش ستیزد
دخالت نماید بمعقول و عرفان

نه تنها تو بل جد مرحوم جدت
بنزدم بود کودکی از دبستان
تو باهرزه گوئی چنین ارجمندی
وگرنه نبودت بپا ستر تنبان
بلی اندر این خطهٔ سفله پرور
یکی همچو تو بایدش حکم وفرمان
نیالوده‌ام در همه عمر یکدم
بآلایش یاوه دستار و دامان
ولی این توانم که با آتشین دم
بسوزم همه دفتر شیخ زاکان
اگر هرزه گوئی کلید نجات است
خودی آزمایم در این گوی ومیدان
یکی آینه سازم از جبر مشکین
که بینی در آن سیرت زشت یاران
توقابل نئی تا که هجوت نویسم
بنه‌بهر مرغ دگر دام و دستان
در این غم یقین دارم امشب بمیری
که نشنیدی ازمن یکی‌فحش و بهتان
توراخوبتر از تو من میشناسم
که بی‌فحش آنی‌نیاسایدت جان

حقایقی که‌مولانا در بارهٔ رقیب خود در این قصیده فرموده باعث‌کدورت بیش از بیش شده و جناب مفخرالشعرا نیز برای مزید تشنیع و تحقیرحریف سخن‌سنج منظومهٔ ذیل‌راکه شرح عروسی خیالی مولانا در مصر است برشته‌نظم درآورده وچندان ابیات ومضامین آن در محاضر عالمان و عامیان دلنشین و مطبوع افتادکه در سراسر ممالك شاسعهٔ غور چون ورد وذکر در افواه‌ساری و جاری بود . بیت اول آن داستان شیرین این است :

روزی از ایام در مصر خراب
برفراز بام رفتم ای جناب

چون داستان منظوم عروسی‌مصردرمیانهٔ مردم‌شهرت وانتشاری‌فوق‌العاده

کرد حضرت مولانا کمر انتقام و خودنمائی بسته روزی چند بگذشت که کتاب مستطاب گندستان و گندنامه راکه سراسر آن اشاره بجناب مفخرالشعراست بدین سبك و شیوه شیرین پرداخته وتقدیم حضرت امارت پناهی کردند .

استعارات وتشبیهات این دو کتاب بی‌مثل چندان در محضر حضرت ظل‌اللهی خلدالله ملکه و سلطانه مورد قبول یافت که مولانا را بنعمت و خلعت بیکران و لقب امپراطورالشعرائی مفتخر فرمودند .

خلاصه‌ای از کتاب گندستان مولانا این است :

نصیحت سوم پدر به پسرش درباب زناشوئی

سوم ـ سیاست مداری که درهوای جاه ومکنت وترفیع مقام ورتبت ماه‌روی زرین موی کوتاه دامن سیمین بدن شوخ‌وشنگی را از اقاصی بلاد فرنك بچنك آورده چنانکه ابروی سرکج دلربایش استقلال دل زمام‌داران امور جمهور را تهدید کند و شعشعهٔ ساقهای بلورینش از پس جوراب نازك رنگین قلم دربین اصابع ارباب سیاست بلرزش اندازد .

بنازم دست آن کاین جوراب نازك بافت

که مقناطیس جان گوئی بتارپرنیان دارد

سفرای ممالك خارجه از پرتو این بانو هرشب بعیش‌ونوش و رقصش دعوت نموده عزت و حرمت نمایند و در تراکم امور بمساعدت و معاضدتش کوشند و مهام داران مصادر داخله صحبتش را غنیمت شمارند هرروز برعزتش افزایند تا درظل سعادت و میمنت این مزاوجت در اندك مدتی بی‌بضاعت‌مادی و معنوی بمدارج عالیهٔ وکالت و وزارت و سفارت سرافراز شده و شرق‌وغرب ممالك محروسه بی‌جدال وعناد طوق عبودیتش راگردن نهند .

خوش آن بانوی زرین‌مو که ازشهر فرنك آرند

که از هر موی زرینش هزاران دل بچنك آرند

کسان همراه آوردند و اکنون میر و سالارند

نه‌هرگز دل‌غمین دارند نی نامی ز ننك آرند

***

● درتعقیب انتشار قسمت اول این اثر چند یادداشت بمجلهٔ آرمان رسید و آن مجله یکی را به‌شرح زیر در دنبال مطالب فوق چاپ کرده‌است: (راهنمای کتاب)

پروفسور هلکن‌ها ین

... قسمتی از کتاب مرآت‌السرائر محمدبن فضل‌السنبلی الشاملو در

آن مجلهٔ شریفه ملاحظه شد که نویسندهٔ این سطور را بر آن داشت ساکت ننشسته و در حدود توانائی خویش اطلاعات خود را تقدیم جامعه نمایم .

شرح حال پروفسور شلکن‌هاین در کتاب وزراب الامم فی حدائق التوئم کاملا ضبط شده و نسخهٔ خطی آنرا نویسنده دوسال قبل در کتابخانهٔ پروفسور بازکن تنك انگلیسی دیده‌ام. کسانیکه فصل سوم آن کتاب را دیده باشند اختلاف عقیدهٔ پروفسور شلکن هاین و دکتر برك را در خصوص ادبیات غوریا بخوبی میدانند و نیز تصدیق میکنند که پروفسور مرحوم تا چه پایه بادبیات آن مملکت خدمت کرده و دکتر مزبور تاچه اندازه بمقتضی تعصب وطنی و خیانت باطنی در صدد تخریب آن برآمده است .

من نمیخواهم از دکتر سفکن برك انتقاد کرده یا از پرفسور شلکن‌هاین طرفداری نمایم، بلکه بحکم ایمان وعقیده اطلاعات خودرا راجع بمرحوم پروفسور شلکن‌هاین و خدماتیکه آن مرد عالیمقام بعالم ادبیات مملکت غوریا نموده دردسترس طرفداران علم وادب میگذارم شاید بدین وسیله خدمتی بعالم ادبیات نموده باشم .

چنانکه قدری دورتر را ملاحظه کنیم و بعلت نقار مولانا عبدالله الولان و جناب مفخرالشعرا پی‌بریم حقیقت ضدیت دکتر سفکن‌برك را با پرفسور شلکن‌هاین کشف خواهیم نمود .

جناب مفخرالشعرا یکی از مفاخر عصر خود پیرمردی زنده‌دل بوده و در سادگی و صداقت یدطولائی داشته که میتوان از شعریکه برای معشوقهٔ خود سروده و فرستاده او را بشناسیم .

اینك آن شعر :

زجورسیخ دل‌دنبه گر کباب شود	همی‌بگریدواز گریه‌دنبه آب‌شود
من آن کباب‌شده‌دنبه‌ام‌زجوررقیب	خدا کندل‌اوهم‌چومن کباب شود
رقیب لانهٔعشق مراخـراب نمود	الهی‌انکه‌بسرخانه‌اش خراب‌شود

این پیر مرد درقصیده‌ایکه در مدح جناب پرفسور شلکن‌هاین (در کشف شهر عیلام) سروده مورد طعن واعتراض مولانا عبدالله الولان واقع میشود که تفصیل آن از این‌قرار است :

روزی در سلام خاص موقعیکه با آب وتاب مخصوصی که مخصوص خود آن شاعر بوده به‌قرائت‌قصیدهٔ عیلامیه مستمعین‌را بخود جلب نموده بودومیخواند.

زعین‌کـلنگی شـد عیلام کشف	بفکر جـزیل خداوند هـوش

تو صدحبذا بسر چنین فکر بکر	که پی‌بردگربه به سوراخ موش

عبدالله‌الولان باین دوبیت از قصیده اعتراض و در حضور جمعی آن شاعر بیچاره را شرمنده ساخت چه‌که ثابت نمود پی‌بردن گربه بسوراخ موش علاوه براین‌که مدح پرفسورشلکن‌هاین نیست. چون پروفسور را به‌گربه وشهرعیلام را بسوراخ‌موش تشبیه نموده میتوان گفت که مقصود شاعر درلباس مدح‌ذم‌کاشف بزرگوار هم بوده است .

این مشاجرهٔ نقاربین عبدالله السولان و مفخرالشعرا بما ثابت میکند و چون جناب مفخر یکی از طرفداران جدی پرفسور شلکن‌هاین محسوب میشد عبدالله‌الولان برای‌ضدیت با مفخر برعلیه‌پروفسور قیام نموده ودر حاشیهٔ کتاب مسمارالوزغ تألیف دکتر هش‌هش Hochhoch نسبتها به پروفسور داده که عقیدهٔ هرخواننده را متزلزل مینماید .

لذاکسانیکه‌پروفسور را مردکوچکی شناخته وآثارش را بدیگران نسبت میدهند اشخاصی‌هستند که‌تحت تأثیرحاشیهٔ کتاب هش‌هش‌واقع شده‌وکورکورانه قضاوت مینمایند .

ع . آشفته
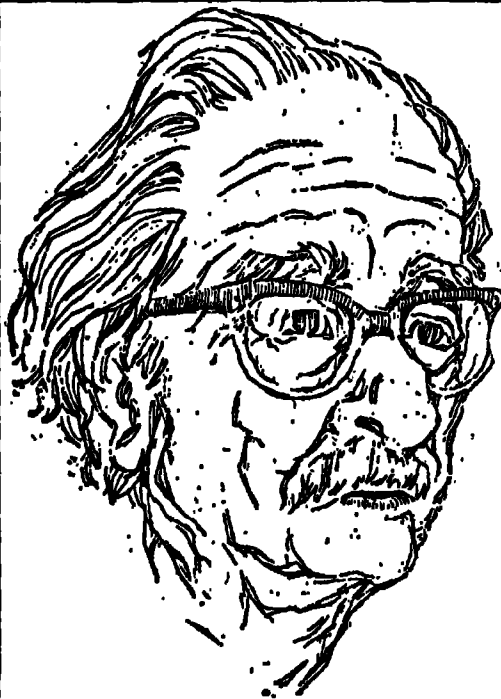
ذبیح بهروز

در شمارهٔ آخر سال ۱۴ مجله، تصویر مرحوم ذبیح‌بهروز چاپ‌شد . در نظر بودکه‌طرح «سخاورز» ازونیز به‌چاپ برسد ولی کلیشه به‌موقع‌حاضر نشد. اینك‌درین‌جاچاپ‌می‌شود.

منتخبات

!

دیوان
پندنامه صیرفی
اثر
حاج محمدحسن مهپور
متخلص به صیرفی تبریزی
تبریز - ۱۳۳۹

(دکتر همه کاره)

دکتری بود آمریکا دیده
همه شهر اروپا گردیده
دکترا در طبابت امراض
رشتهٔ عمر ما ولی مقراض
متخصص بکلیه و روده
کبد و لوزه کیسه و معده
درد چشم و دهان و بینی و گوش
سرخك و مخملك و آبله خوش
سل و درد گلو و هم تریاك
از آپاندیست و سیفلیس و سوزاك
حصبه و دیفتری و هم اسهال
نوبه را و گریپ و هم تبخال
شهرتی یافته بسی در شهر
نام او بر زبان رود در دهر
روز و شب دور او پر از بیمار
همه زحمت کشیده از تیمار
حق او پنجتومان از هر کس
مردمان میدهد ز پیش و زپس
معاینه درد را دو ثانیه است
دوست او یا که از چه ناحیه است

مدتی بود گوش من سنگین
گشته و زین سبب شدم غمگین
یکی از دوستان بر من گفت
دوست من درد را چرا که نهفت
دکتری است همان بسی قابل
بر همه درد ما هر و کامل
پیش او من برم ترا امروز
بهره بینی که تا شوی بهروز
متخصص بحلق و بینی و گوش
تو برو چند روز و بهتر کوش
باری با او به پیش او رفتیم
حق او داده ماجرا گفتیم
گفت گوشت چرا شده سنگین
چند سال هستی مبتلا بر این
گفتمش پنج سال یا شش سال
کم کم این ثقل آمده تا حال
چون ز فکر و خیال افزونی
بر من آمد ز ضعف و کم خونی
هر چه پرسید گفتمش آری
تا که آمد ز جمله آماری
مرض حصبه دیدهٔ آری
تب نوبه کشیدهٔ آری
دیفتری گشته مبتلا آری
گریپ و هم زکام را آری
لوزه‌ها کرده است ورم آری
مبتلا بر خیال و غم آری
اسهال و درد روده ها آری
دیدهٔ از کرم توده ها آری
مبتلا بر قبوضتی آری
سرفه و سینه زحمتی آری

سر گیجی داری هم آقا آری
لرزش تن بسرد هوا آری
موی سر ریزد هم گهی آری
مژه زود زود بهم نهی آری
آری آری برای هر چاره
بهتر از دکتر همه کاره
مختصر الغرض پس از آری
بعد از هر بیان و هر کاری
بنده را روی تخت خوابانید
سر من هر طرف بچرخانید
گوش و بینی بهر دو کرد نگاه
بعد بر سوی گنجه رفت براه
گفت بینی در آمده گوشتی
راه گوش چون استخوان درشتی
راه شیره به پردهٔ گوشت
بسته گشته اگر رسد هوشت
مدتی چونکه شیره نرسیده است
پردهٔ گوش خشك گردیده است
لولهٔ یك گداخته آورد
داخل بینیم دراز بکرد
سوخت بینی و من شدم مدهوش
گفت راحت شدی ز غصهٔ گوش
سوخته کردم برفت این دشمن
شدی آسوده از ملال و محن
باز کرد بعد گوش با اسباب
توی آن ریخت مایع تیز آب
باد باید زن به پردهٔ گوش
راست باید شدن تو این میکوش
باید هر روز بیائی باد زنم
حق بر گردن تو باز نهم

الغرض پنج ماه من هر روز
پیش او رفتمی بآه و بسوز
باد زن بود بیست سانتیمتر
پوست‌آن پیش وپس شدی چون‌چتر
داخل بینی‌ام همیکردی
روح من از تنم در آوردی
سه تومان میگرفتی در هر بار
دل من بر نهادی سنگین بار
ثمری چون ندیدم از آن باد
پس نرفتم که هر چه بادا باد
بینی‌ام زخم گشت از آن باد
گفتم ای دکتر خانه‌ات آباد
گوش من زنگ میزند از باد
پیش که شکوه من برم ایداد
کیسه خالی چو دکترم بنمود
داد و فریاد را چه بهره و سود
این قبیل دکتران که می‌بینی
لوطیانند دور هر سینی
نام باشد که کرده است تحصیل
گشته دکتر ز روی شهوت ومیل
خلق را هست و نیست برباید
همه چیز مال او شود باید
یکی گر بی اجل بمرد چه باك
ز آزمایش برفته است بخاك
عیش و عشرت کند بدون هراس
نوع کش باشد و خدا نشناس
صاحب چند خانه و زر و سیم
ملك و ماشین آخرین سیستم
گر همه شد گدا باو ناید
ناز و نعمت برای او شاید

ایخدا از کجا بگویم من
چاره‌گر کو برای درد و محن
ما اگر جملگی شویم معدوم
ز همه نعمت جهان محروم
از خود ما شده برادر جان
چونکه لاقید بوده‌ایم همگان
صیرفی طول شد کلام ولی
همه بوده شریك درد دلی

(ص۱۰۴ـ۱۰۷)

اسناد و مدارك

مسیح ذبیحی

دو سند از گرگان

رونوشت فرمانی از یعقوب آق قوینلو بخط همان کسی که در مقابل صفحه ۵۸۴ « ازسعدی تا جامی » عکس آن دیده میشود فرستاده میشود تا چنانچه مصلحت میدانید در راهنمای کتاب بچاپ برسانید .

دو کتاب خطی اولی صحاح جوهری مورخ ۵۸۶ جلد اول تا اول ط و دومی منهاج البیان فی مایستعمله الانسان ابن جزله مورخ ۶۸۹ در دو جلد را بدست آورده‌ام وامیدوارم باخود به تهران بیاورم که عکس آنرا برای کتابخانهٔ مرکزی بگیرید ...

ـ ۱ ـ

قال الله تبارك و تعالی

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیراً

قال النبی صلی الله علیه وسلم

مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب
فیها نجی و من تخلف عنها غرق وهوی

هوالغنی

الحکم لله

ابوالمظفر یعقوب بهادرسیوزومیز

یامحمد یاعلی

«موضع مهر»

فرزندان سعادتیار و برادران کامکار و امراء نامدار و وزراء رفیع مقدار وحکام و داروغگان و مباشران اعمال سلطانی و ناظمان اشغال دیوانی و اصول و اعیان و تمغاچیان و باجداران و مستحفظان طرق و تتقاولان[1] سبل و کشتی‌بانان و کوتوالان قلاع و ساکنان و متوطنان ممالك محروسه عموماً و

---

۱ ـ تتقاولی = معبرداری = نقل از تاریخ اولجایتو تألیف ابوالقاسم قاشانی از انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب بنا براین تتقاول بمعنی راهدارخواهد بود؛ تو تقاول تتقاول = معبر، راه، طریق لغت ترکی و مغولی از عبدالحسین نوائی درکتاب احسن التواریخ

عراقین و فارس و کرمان و آذربیجان و دیار بکر و گیلانات و مازندرانات احسن‌الله احوالهم بدانند که تا درگاه گیتی پناه ما قبلهٔ مقبلان امم ومقبل شفاه بنی‌آدم شده و ذلك فضل‌الله یؤتیه من یشاء پیوسته بمقتضی و احسن کما احسن‌الله الیك عمل نموده تشنه لبان بادیه تظلم را از زمزم کرم سیراب ساخته‌ایم و ازمضمون فحوای و تعاونوا علی البر والتقوی تجاوز نفرموده‌ایم و منشور عقیدهٔ صافی طومیت را بطغراء غرای محبت و مودت و اعظام سادات که دراری اصداف رسالت و ذراری معدن امامت‌اند و خلعت اعزازشان بطراز قل لااسألکم علیه‌اجراً الاالمودة فی‌القربی‌محلی‌است موشح گردانیده‌ایم والحمدلله الذی هدینا لهذا وماکنا لنهتدی‌لولاان هدیناالله نتیجه این مقدمات آنکه درین وقت عالیجنابین‌هدایت مقامین‌مرتضی‌ممالك‌الاسلام عمدتی‌العلماء فی‌الانام‌زبدتی اعاظم‌السادات والنقبا قدوتی اکارم الفضلاء والنجبا جامعی‌المعقول والمنقول حاویی‌الفروع والاصول امیرسید عزالدین‌مسعود وامیرسید کمال‌الدین محمود اعلی‌الله تعالی شأن‌السیادة والهدایة بمیامن برکاتهماکه بجلالت حسبت‌وشرافت نسب ازاقران ممتازاند اقبال‌صفت ببارگاه سپهراشتباه ماآمدند وبعز مجالست وشرف مؤانست استسعاد یافتند وبانواع تعظیم و تکریم ملحوظ شده به لواحظ انعامات وتشریفات محظوظ گشتند بنابرعنایت پادشاهانه وعاطفت‌خسروانه‌که درباره ایشان حاصل بود این‌حکم‌جهانمطاع لازم‌الاتباع شرف نفاذ یافت‌تاآثار عواطف سلطانی درشأن ایشان برخواص و عوام ظاهر گردد بایدکه هرجاکه مقدم شریف‌ایشان رسد ونزول نمایند حکام واعیان‌آنجا اکرام واحترام ورعایت ومراقبت ایشان بواجبی بجای‌آورند بنوعی‌که‌آثارشکرآن بظهوررسد ومهمات ایشان بکفایت مقرون گردانند وداروغگان وعمال وتمغاچیان وباجداران‌ممالك محروسه از جهات ایشان تمغا و باج و راهداری و سوغاتی و تخته باشی[1] و سلامانه وغیرذلك طلب ندارند وجهات ایشانرا ازجمیع تکالیف دیوانی معاف‌و مسلم ومرفوع‌القلم دانند وپیرامون بارهای ایشان نگردند و هرگاه‌که متوجه ممالك محروسه شوند درآمدن ورفتن برین دستورعمل‌نمایند وازمنازل مخوفه بسلامت بگذرانند وایشان را تکلیف ملاقات امرا وسند و امضاء و نشان گرفتن نکنند وسواد این‌نشان چون بمهرحاکم یا قاضی ولایت باشد معتبر دانند و هر ساله حکم وپروانچه مجدد طلب ندارند ایلچیان و نامچیان و آینده و رونده

۱ــ تخته باشی، تخته‌باشی‌معنی وضبط‌کلمه بربنده معلوم نشد.اگر شما میدانید چه‌بهترکه درست آنرا خواهید نوشت .

چهارپایان ایشان و کسان ایشان را الاغ نگیرند واز فرموده عدول نجویند وشکر
ایشانرا عظیم مؤثرشناسند واز شکایت محترز(۱) باشند وچون بتوقیع رفیع اشرف
اعلی موشح وموضح ومزین ومحلی گردد اعتماد نمایند کتب بالامر العالی اعلاه الله
تعالی وخلد نفاذه ولازال مطاعاً متبعاً فی عشرین ذوالقعدة الحرام سنه احدی و
تسعین وثمانمائه بدارالسلطنة تبریز ختم بالخیر.

ـ ۲ ـ

سنگ مسجد جامع گرگان

هوالله تعالی المستعان

قال الله تعالی یا داود انا جعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق
ابوالمظفر جهانشاه سیوزمیز خلدالله ملکه وسلطانه واوضح علی العالمین برهانه

حکام وسادات وقضاة واکابر واشراف واصول اعیان ومعاریف و مشاهیر
وعمال ومباشران متصرفات اموال ومتصدیان اشغال دیوانی دارالسعادة استراباد
چون برفرمان همایون خلد نفاذه فی اقطار الربع المسکون واجب الاطاعة والانقیاد
مطلع گردند بدانند که چون بحکم من عدل ملك ومن ظلم هلك هرصاحب دولتی
که درروز بلاخیز اقتدار بمیزان عدل ومکیال با سوداگران امورمعاش ومعادعمل
نماید لاجرم یوماً فیوماً کفه وزن ومقدار اومرجح تر ومعاملات ملك و دین او
لحظة ملحظة رایج تر باشد وهر بی دولتی که دناءة همت ولؤم طبیعت دامن گیراو
گردد ... المال نشوونما دوروزه خودرا سبب فساد بلاد و افساد عبادکه ودایع
حضرت آفریدگار جل جلاله اند سازد هراینه مؤدای « فماربحت تجارتهم »
ایشانرا عرضه عبرت وسخرهٔ اهل روزگارساخته حلق وگریبان کشان گاهی در
مضیق نکال وگاهی درمحبس وبال اندازد بحمدالله وحسن توفیقه که فطرة سلیمه
وعادت مستقیمهٔ ما برنهج عدل وداد ومنهاج ماطریق سداد ورشاد وترفیه بلاد و
تقویم امورعباد مجبول است الحمدلله علی ذلك اولا وآخراً بناءً علی هذا النعمة
العظمی بدعتی مذمومه که باباحسن به اهل اسواق اینجا تحمیل کرده بود وهر
ساله مبلغ هفتاد هزاردینار کپکی باسم مقرری ولشکراز اصناف ومحترمه می ستد
چون وبال هموم آن عاید خلایق بود وازاین ممر بسیاری خرابی باحوال این
طایفه راه یافته دانسته وبخشیدیم ودفع فرمودیم وبنیان آن امرمکروه را مستأصل
گردانیدیم بایدکه مطلقاً قلم وقدم ازاین معنی کوتاه وکشیده دارند وبهیچ وجه

۳ـ معددهم میتوان خواند

من‌الوجوه پیرامون آن وجه ناموجه نگردند وازدفاتراخراج نمایند و تغییر و تبدیل بقواعد منیع آن‌راه ندهند وهرسال حکم وپروانچه مجدداستیناف نجویند وشکروشکایت این‌طائفه‌را مؤثرشناسند وخلاف کننده درلعنت وسخط باری‌سبحانه وتعالی وملائکة وانبیاء واولیاء ومعرض‌خطاب وعتاب بلیغ‌خواهدبود ازجوانب براین‌جمله روند وچون بتوقیع رفیع اشرف موشح ومصحح ومزین گرددداعتماد نمایند .کتب بالامرالعالی اعلاه‌الله تعالی‌وخلد نفاذه فی‌التاسع من‌جمادی‌الاولی سنة اثنی وستین و ثمانمائة (۸۶۲)

ساعی این‌خیرات‌المنیرالعظیم مفخرالامراء الزمان امیرجلال‌الدین بیك بایزید ومرتضی‌اعظم امیرسید عاشوروافتخارالوزراء مولانا شمس‌الدین‌محمد..

عمل یزدان بخش بن احمد التبریزی

بودجهٔ هذه‌السنهٔ مدرسهٔ علوم‌سیاسی بتاریخ‌جوزای‌ایت‌ئیل ۱۳۰۱

(توضیحات داخل پرانتز از دکتر محسن صباست)

اسم	سمت	حقوق ماهیانه بحسب‌تومان
میرزا علی‌اکبرخان دهخدا	مدیرمدرسه	۲۰۰
میرزا ابوالحسن‌خان فروغی	معلم ثروت	۴۰
صدیق‌حضرت (مظاهر)	معلم دفترداری وحقوق‌بین‌المللی	۴۰
میرزا علیمحمد	معلم فقه	۵۰
فاضل تونی	معلم عربی	۴۰
فاضل خلخالی	معلم فقه	۴۰
میرزا مهدی	معلم ادبیات	۳۵
ذکاءالسلطنه (شیبانی)	معلم مالیه	۳۱
میرزا ابوالقاسم خان فروهر	معلم حقوق تجارتی	۲۰
مهذب‌الدوله (باقرکاظمی)	معلم تاریخ جدید وحقوق‌اساسی	۲۵
محسن‌میرزا	معلم تاریخ ملل‌شرق ورم	۲۵
آقای حسین‌جمارانی	معلم فارسی	۲۵
میرزا عبدالعظیم‌خان (قریب)	معلم فارسی	۲۰
میرزا غلامحسین‌خان (رهنما)	معلم ریاضیات	۲۵

میرزا عباس‌خان (اقبال آشتیانی)	معلم جغرافیا	۳۵
میرزا جوادخان (عامری)	معلم حقوق‌جنائی	۱۵
میرزا اسمعیل‌خان مرآت	معلم طبیعیات	۱۵
نامه نگار	معلم مشق‌خط	۲۰
نجم‌الملك (میرزا ابوالقاسم‌خان‌نجم)	معلم تاریخ ایران وعرب	۲۰
منصورالسلطنه (مصطفی عدل)	معلم اصول ومحاکمات	۳۵
مظفری (میرزا حبیب‌الله‌خان)	معلم فرانسه	۳۰
اردلانی (علی‌خان)	معلم فرانسه	۲۵
میرزا عبدالله‌خان گرگانی	معلم تاریخ قرآن وسطی	۱۵
میرزا سید مصطفی‌خان (کاظمی)	معلم تاریخ یونان	۱۵
میرزا علی‌اکبرخان سیاسی	معلم فرانسه	۱۵
مترجم‌الممالك (عباسقلی‌خان‌قریب)	معلم فرانسه	۲۵
موظف دونفر	یدالله‌خان ۱۴ میرزا ابوالقاسم ۵	۱۹
معلم جدید فرانسه		۲۰
فراشان ۳ نفر		۶۰
ناظم		۶۶
سرایدار		۱۳
دفتردارومحاسب		۶۲
حسین فراش قدیم فالج	این‌شخص بعدازچندین‌سال‌خدمت ازبام مدرسه افتاد وامروزباکثرت عیال راه بجائی ندارد	۴
جمع حقوق سالیانه		۱۳۵۶۰
سوخت و روشنائی		۴۰۰
ملبوس مستخدمین مدرسه تابستانی وزمستانی (۳ فراش ویك سرایدار)		۱۰۰
آب		۳۰
قهوه‌خانه		۸۰
تلفن		۳۰
سقا		۲۰

بودجه هذه‌السنه مدرسه علوم	۳۴۹
مخارج متفرقه ولوازم‌التحریر	۴۰
مخارج جشن	۵۰
کتب جایزه	۴۰
	۷۹۰
	۱۴۳۵۰
اضافه برای تأسیس کلاس جدید	۶۵۰
	۱۵۰۰۰

(امضاء) علی‌اکبر دهخدا

یادداشتی از علیرضا صبا دربارهٔ دارالفنون تبریز

احمدخان مجاهدالدوله فرزنـد محمودخـان ملك‌الشعرا رئیس مدرسه دارالفنون تبریز بوده است. محل مدرسهٔ مزبور درمقابل تلگرافخانهٔ فعلی در مدرسهٔ مرحوم حـاج میرزا محمود شیخ‌الاسلام (عموی پدر آقـای حسنعلی نقیب‌زادهٔ مشاع) بوده است .

ازشاگردان معروف آن‌مدرسه میرزا محمدکفری ـ میرزا محمد علیخان قزوینی (پدرآقای شیخ محمد قزوینی علامهٔ معروف)[1]ـ لقمان‌الدوله ـ میرزا جعفرخان (پسرمحمودخان ملك‌الشعرا)ـ دکترحسن‌قبلی‌ـ مسنن‌ـ خیام‌باشی‌ـ علیقلیخان‌سرتیپ (شخصی‌است که مأمورمعدن‌طلای‌قرجداق بود وچون‌دیده‌است که روسها طلای‌معدن‌مزبوررا میبرند وبجهاتی‌قادر بجلوگیری‌نبوده‌است‌خودرا کشته‌است) . طالب‌اف معروف ـ سرتیپ هاشم‌خان صاحب‌منصب توپخانه ـ امیر علاءالدین پسرعموی امیرنظام گروسی ـ علی‌خان والی پدر سردار همایون‌ـ سرتیپ لطفعلی خان دنبلی پدر فتحعلیخان ـ میرزا رضای منجم ـ میرزا غفار منجم ـ و یکی ازتلگرافچی‌ها .

سرتیپ احمدخان‌ـ میرزا شفیع پدرمرحوم ثقةالاسلام معروف‌هم‌یکدوره آنمدرسه‌را طی کرده‌است وعلم‌نجوم‌وهیئت‌را درآنجا ازمنجم‌باشی‌آموخته‌است.

این‌مدرسه سه‌دوره شاگردکه قریب سیصدنفربوده‌اند داده‌است و بالاخره

---

۱ ـ اشتباه است (راهنمای‌کتاب)

ناصرالدین‌شاه ازبیم آنکه این‌اشخاص آزادی‌خواه شوندآن مدرسه را بسته‌است تاآنکه در زمان‌مظفرالدین‌شاه‌بمساعی‌لقمان‌الممالك پدر لقمان‌الدوله مدرسه‌ای بنام لقمانیه تأسیس‌شده‌که دومعلم فرانسوی‌هم‌داشته است ودارای‌دو کلاس‌روزانه و يك‌کلاس شبانه روزی بوده است. شاگردهای معروف‌آنمدرسه لقمان‌الملك‌ـ محمود جم‌ـ نقیب‌زاده مشاع ـ شریف‌زاد ـ میرزا علیمحمدخان تربیت(برادر محمدعلیخان تربیت) ـ آقا حسن‌قناد ـ میرزا علیمحمدخان معروف به‌محاسب‌ـ تقی‌زادهٔ معروف ـ میرزا محمدعلیخان تربیت (کـه هم معلم بود و هم تحصیل میکرده است). درآنمدرسه آقای نقیب زاده مشاع معلم خط نستعلیق بوده است این مدرسه در زمان محمد علی میرزا ولیعهد بسته شده است و بخوبی معلوم میشود که یکی ازمنابع آزادی‌خواهی‌درآذربایجان‌آن مدرسه‌بوده‌است وهمچنین کتابخانهٔ تربیت که در این باب سهمی بسزا داشته است.[1]

۱ ـ این‌یادداشت به لطف آقای دکتر محسن صبا در اختیار مجله قرارگرفت

تصاویر و یادگارها و نقاشیهای قدیم

-۱-

چهرهٔ محمد ولی میرزا

اصل نقاشی آبرنگی که درصفحهٔ الحاقی و بصورت رنگی دراین شماره چاپ شده‌است متعلق‌است به‌جناب آقای دکتر علی اکبر سیاسی (به اندازهٔ تقریبی سه‌برابر نمونهٔ چاپی) که ازراه لطف، عکس برداری و چاپ آنرا به مجلهٔ راهنمای کتاب اجازه فرمودند.

این پرده کار هنرمند مشهور عصر ناصری موسوم به سید محمد امامی اصفهانی و مورخ سال ۱۲۸۲ قمری است. محمد ولی میرزا ازفرزندان ادب‌پرور فتحعلی شاه بود وهمواره در دستگاهش ادبا وفضلا جمع بودند، مخصوصاً در دورانی که حکومت یزد با اوبود وسیله شدکه دانشمندان وعلمای آن‌شهر کتب متعدد تألیف یا اززبان عربی ترجمه کردند. تعداد این کتب طبق‌ضبط طرب نائینی درکتاب جامع جعفری ۵۷ مجلدست که خوشبختانه بعضی ازآنها بصورت نسخهٔ خطی باقی است و از آن جمله ترجمهٔ کتاب شرایع‌الاسلام است که آقای محمدتقی دانش‌پژوه موفق به طبع آن شده‌اند.

۲

خط ملا عبدالله

حاشیهٔ ملاعبدالله ازکتب ومتون مشهور درسی درمدارس‌قدیمی بوده است وهنوز نیزهست. مؤلف آن ملاعبدالله شهابادی یزدی است که درقرن نهم‌می‌زیست. نمونه خط او از نسخه‌ای که جزء کتابخانهٔ آقای سید محمود فرخ شاعر نامور خراسان‌بوده واینك‌در کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات‌مشهدست درینجا محض‌ملاحظهٔ علاقه‌مندان درج میشود. (تصویرشمارهٔ ۱و۲)

-۳-

نقاشیهای ناصرالدین‌شاه

دردنبال نقاشیهای ناصرالدین‌شاه ازمجموعهٔ آقای سعید اعتماد مقدم‌تصویر

هو

شبیه مرحوم حاجی‌محمد ولی میرزای ولدخاقان خلدآشیان
فتحعلی‌شاه قاجار نورالله مرقده درسن هشتادسالگی

رقم سیدمحمد امامی اصفهانی سنهٔ ۱۲۸۲

(ازمجموعهٔ دکترعلی‌اکبر سیاسی وبا اجازهٔ ایشان)

دو نقاشی دیگر درین شماره درج می‌شود ،

یکی دو اسب سوار تیرانداز را نشان می‌دهد . (تصویر ۳)

دیگری زنی رقاصه است ودر دورا دور آن نوشته‌هایی به‌خط ناصرالدین شاه است (تصویر ۴ الف). وچون اندازهٔ نقاشی بزرگتر ازصفحهٔ مجله بود ناگزیر يك قسمت از نوشته‌های آن بریده شد و درصفحه بعد به‌طبع رسید (تصویر ۴ ب)

- ۴ -

یادگاری از مشروطیت

تصویر لوحهٔ چاپی است که ازطرف مجلس در تجلیل ازسپهدار محمدولی خان تنکابنی صادر ودرهمان زمان چاپ شده است . نسخه‌ای از آن که نزد مرحوم تقی‌زاده بود توسط خانم ایشان دراختیار مجله قرار گرفت . (تصویر ۵)

- ۵ -

عارف قزوینی

عکسی ازدوران جوانی عارف (با عبا) به دست آمد که پشت آن یادداشت شده است که عکس درسال ۱۲۸۴ در عکاسخانهٔ ماشاءالله خان برداشته شده . نفر دست چپ میرزا احمدخان ایل‌بیگی ملقب به امین‌همایون است. (تصاویر ۶ و ۷)

- ۶ -

لسپس و ناصرالدین شاه

آلفرد دولسپس بناکنندهٔ ترعهٔ سوئز موقع سفر ناصرالدین‌شاه به پاریس نسخه‌ای ازیکی از رساله‌های علمی خود را به‌شاه تقدیم داشته و به‌خط خویش یادگاری برصدر آن نوشته است . اصل این نسخه متعلق به‌کتابخانهٔ مرحوم سعید نفیسی بوده واينك در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگاه‌داری می‌شود. تصویر صفحهٔ اول آن رساله که خط لسپس را دربردارد درینجا به چاپ می‌رسانیم .
(تصویر ۸)
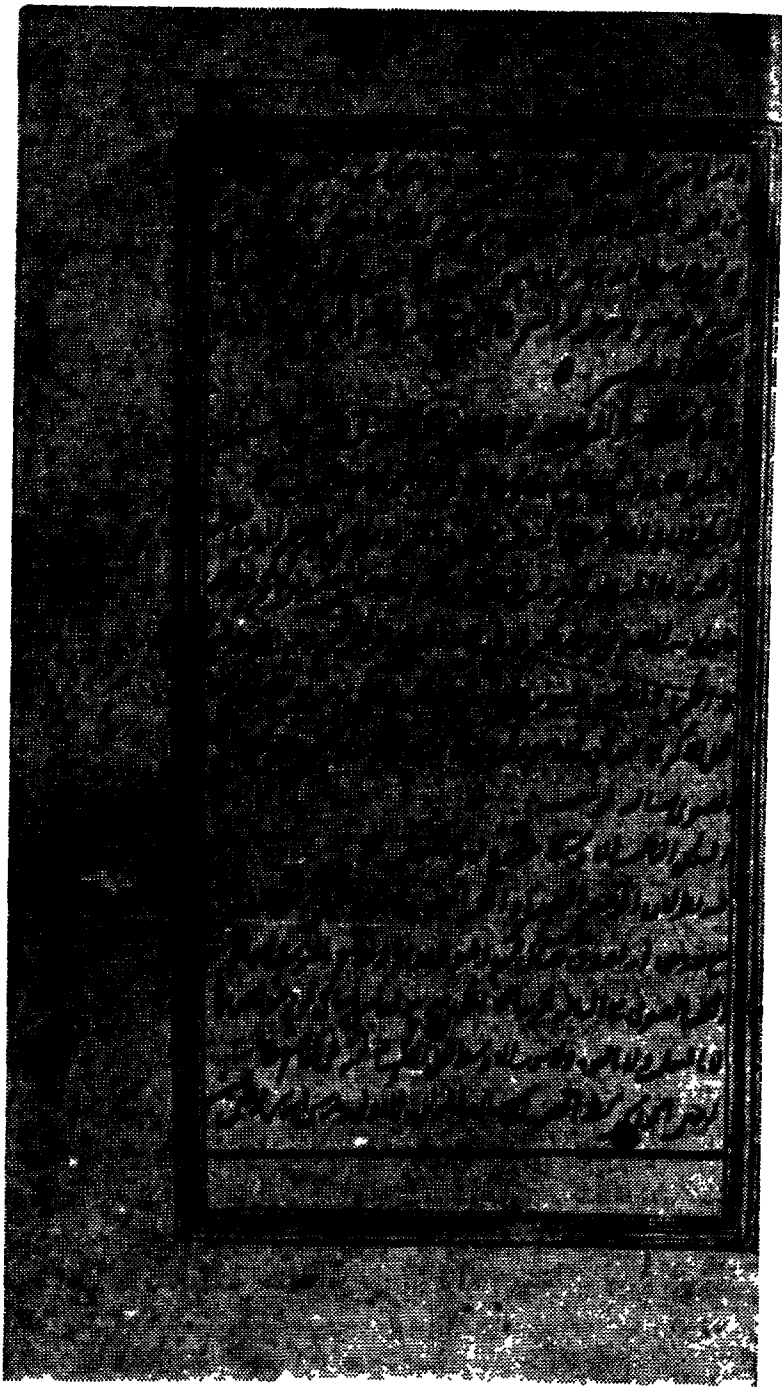
تصویر ۱

تصویر ۴ الف

مطالب دیگر حاشیهٔ این تصویر بعنوان تصویر شمارهٔ ۴ ب
بالای صفحه بعد چاپ شده است

تصویر ۴ ب

نمره

ذیقعده ۱۳۲۷

مجلس شورای ملی

از فداکاریها و مجاهدات غیرتمندانه حضرت محمد ولیخان سپهدار اعظم و
رؤسا و افراد مجاهدین که ممد آزادی ایران از قید اسارت ارباب ظلم و
عدوان گردیده از مشاق و مساعی که برای تأمین سعادت استقبال ایران
تحمل فرموده تشکرات صمیمی عموم ملت ایران را تقدیم نموده و تأییدات
الهی را در تکمیل اقداماتی که برای آزادی و آسایش ملت ایران کرده
آن وجود محترم از خداوند متعال مسئلت مینماید

رئیس مجلس شورای ملی
محمد صادق
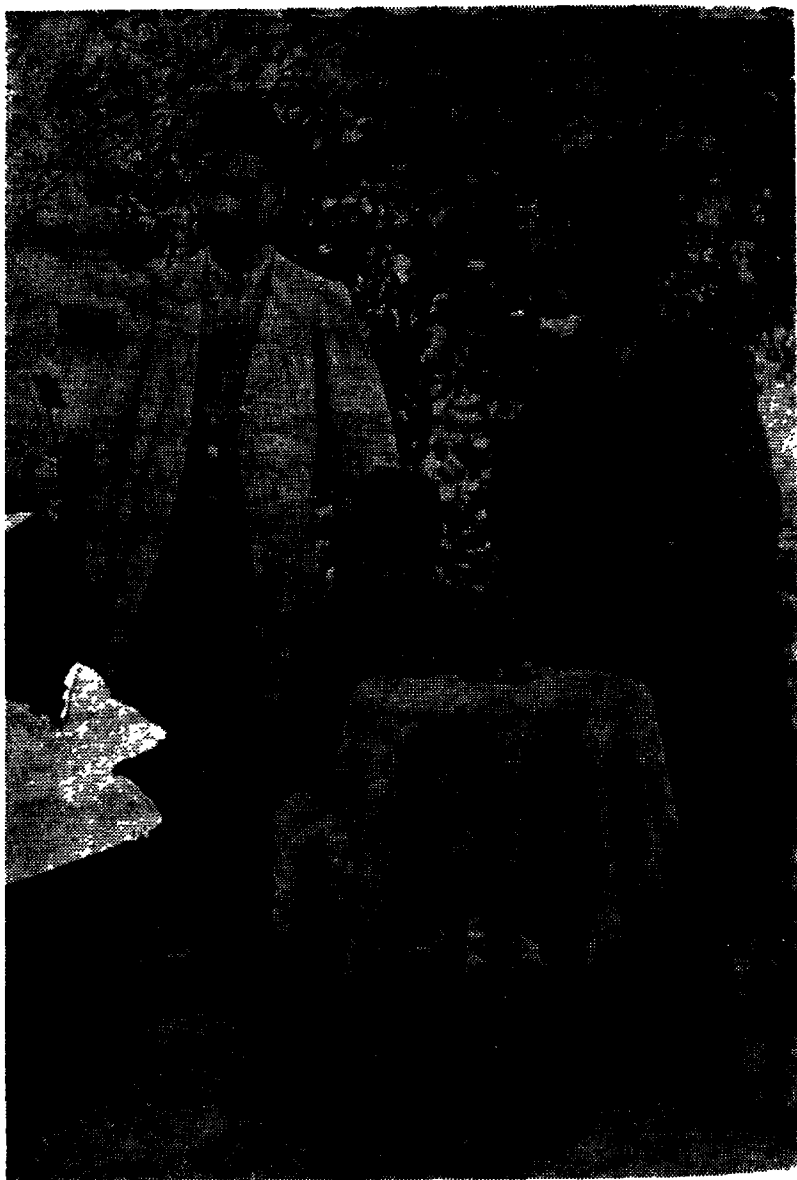
تصویر ۵

تصویر ۶

A Sa Majesté Le Shah
Nasser-Ed-Din
Empereur de la Perse

INSTITUT DE FRANCE.

SUR LE

CARACTÈRE SCIENTIFIQUE ET CIVILISATEUR

DES

GRANDES ENTREPRISES INDUSTRIELLES

AYANT POUR BUT

DE FACILITER LES RELATIONS ENTRE LES PEUPLES

PAR M. DE LESSEPS

DE L'ACADÉMIE DES SCIENCES

Lue à la séance publique annuelle des cinq Académies
du 25 octobre 1883.

PARIS

TYPOGRAPHIE DE FIRMIN-DIDOT ET Cie

IMPRIMEURS DE L'INSTITUT DE FRANCE, RUE JACOB, 56

M DCCC LXXXIII

حاشیه

ایرج افشار

سدید اعور

چند سال پیش ضمن یك نسخهٔ خطی به مقداری از «مقامات» اثر سدیدالدین اعور دست یافتم و چون باقیمانده از آثار آن شاعر قرن ششم هجری بود (که حتی چیز زیادی از آثار شعری او هم دردست نیست) به چاپ آنها درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی (جلد ۱۵ ص ۶۷۳ ببعد - مرداد سال ۱۳۴۸) پرداختم.

متأسفانه مطلب زیادی درباب احوال وآثاراو به‌دست نیاورده بودم ولی خوشبختانه‌زمستان ۱۳۵۰ که در شهرساپورو(ژاپون) به‌خواندن‌تاریخ‌جهانگشا اثرعطاملك جوینی‌بادانشجویان مشغول‌بودم به‌نام این شاعربرخوردم واطلاع سودمندی در باب او عاید شد که اینك به نقل‌آن جهت تتیم فایدهٔ مقاله خود می‌پردازم. این است مطلب‌آن‌کتاب:

«وامیرحبش عمیدکه ازعهدآنکه ماوراءالنهر متخلص شده بود به‌خدمت جغتای متصل‌گشته بود و منصب وزارت یافته در خدمت خاتون برقرار متمکن شد، و شاعری است او راسدید اعورشاعر گویند. روزعیدی برحسب حال بیتی چندگفته است وتخلص به امیرحبش‌عمیدکرده .

روشنت گشت‌که این تیره جهان دام بلاست
خبرت شدکه جهان عشوه دهی داو دغاست
قرچی و کیتول و لشکر جراره چه سود
چون‌اجل‌تاختن‌آورد وگرفت‌ازچپ‌وراست
آنك در آب نمی‌رفت کسی از بیمش
غـرقهٔ بحر محیط است که بس با پهناست»

قصه‌ای ازصورتگر

در محفلی در شیراز یغمائـی و خانلری و حمیدی نشسته بودند و یاد مرحوم لطفعلی صورتگر در میان رفت. حمیدی حکایت با مزه‌ای ازونقل‌کرد که صورتگر برای اوگفته بود و من هم‌آن را برای شما نقل می‌کنم :

صورتگر گفته بودزمانیکه نوجوان‌بودم باجمعی ازهمسالان‌خود ازبازار پارچه فروشان می‌گذشتیم درآن‌بازار دکان کله‌پزی بود دوستان هوس خوردن کله‌پاچه کردند. پس بادیه‌ای پرازکله‌پاچه خریدیم وبه‌راه افتادیم وبادیه دست من‌بود. درین‌ضمن مرحوم حاج آقااحمدلاری‌ازتجار بسیار معتبر ودوست‌پدرم که به رسم زمان برالاغی سوار و جلوداری همراهش بود ازآنجا می‌گذشت . من‌چون بادیهٔ‌کله‌پاچه دستم بود وخجالت می‌کشیدم‌رو گرداندم. اماحاجی‌چون به‌من‌نزدیك‌شد سلام کردوازاحوال‌پدرم پرسید ورد شد. من که‌بسیار خجل شده بودم به علت‌آنکه خریدن کله پاچه را پست می‌دانستم دوان دوان خود را به حاجی‌رساندم و گفتم حاجی دیروزمن‌از دکان‌وسط‌همین‌بازار ترمه.می‌خریدم، آن‌روز شما ازینجا عبور نکردید که مرا ببینید !

مؤلف جوهرنامه

در شمارهٔ اول سال ۲۴ یغما (فروردین ۱۳۵۰) مقاله‌ای تحت عنوان جوهرنامهٔ نظامی منتشرکردم ودرآن نشان دادم‌که نسخه‌ای ازکتاب مذکور تألیف سال۵۹۲ درکتابخانهٔ ملی‌ملك موجودست وضمناً گفتم درآن‌کتاب‌مآخذ کتابهای مشهورتنسوخ‌نامهٔ ایلخانی‌منسوب به‌خواجه‌نصیرالدین‌طوسی وعرایس الجوایرتألیف ابوالقاسم‌کاشانی درسال۷۰۰هجری‌بوده وبااین هردوکتاب‌از روی‌آن اثرانتحال شده‌است.

باری درآن مقاله به علت نقص وافتادگی قسمتی ازخطبهٔ نسخه‌درمحلی که مؤلف از خویش نام برده بوده است گفته شده بودکه نام مؤلف‌کتاب برما مجهول است.

خوشبختانه‌آقای مدرسی طباطبائی از فضلای برگزیدهٔ قم ضمن تجسس درالذریعهٔ حاجی‌شیخ‌آقابزرگ برای‌تشخیص نسخه‌های‌خطی‌دوجواهرنامه‌ای‌که به تازگی دردسترسشان قرارگرفته است به معرفی‌نسخه‌ای تحت‌عنوان‌«جواهر نامه» برخورده‌اندکه اتفاقاً وصف‌کتاب مورد معرفی‌اینجانب تحت‌عنوان‌جوهر نامه است ونام‌مؤلف‌کتاب مذکوررا نیزدربردارد. ولی‌متأسفانه معلوم نیست‌که مرحوم شیخ آقا بزرگ آن اطلاع بسیار ارزنده را از کدام مأخذ نقل‌کرده واگرمستقیماً نسخهٔ خطی‌جواهرنامه یا جوهرنامه را دراختیار داشته‌آن نسخه متعلق به‌کدام مجموعه یاکتابخانه یا شخص بوده وچرا ازمعرفی مرجع نسخه غافل‌مانده است :

باری جهت تتیم مقالهٔ سابــق خود عین مطلب کتاب الذریعه را نقل واز آقای مدرسی طباطبائی کــه چنین اطلاع مفید را دراختیار ارادتمند خودشان قرارداده تشکر می کنند :

« جواهرنامه . فارسی فی‌معرفة ذوات‌الجواهر واوصافها ومحل تکونها وسائرالمعادن، ذکرفی اوله تألیف فریدالملة والدین وحیدالاسلام والمسلمین مؤتمن‌الملوک‌والسلاطین، علامةالدهر، استادالعصر، اعجوبةالعالم فی‌الصناعات سیدالحکماء ، مربی‌العلماء ، مقــدم‌الخیرات محمدبن ابی‌البرکات‌الجوهری‌ـ النیسابوری ، صنفه فی ۵۹۲ للسلطان ابی‌الفتح مسعود بن صدر الشهید ، أو لوزیره ، وهو کتاب لطیف لــم یصنف مثله فی‌بابه .» (الذریعه ، جلد پنجم ، ص۲۸۳).

یادبود

سید محمد فرزان
سلطانعلی سلطانی
محمد قزوینی

رثای سید محمد فرزان*

از زبان مجتبی مینوی

یك دهان خواهم ببهنای فلك
تا بگویم وصف آن رشك ملك

مرحوم سید محمد فرزان بیرجندی درعالم علم و ادب درختی کهن سال سایه افکن بود که در سایه‌اش گروهی آرام گرفته بودند وازآن به راحت و آسایش می‌رسیدند، واستحقاق واستعداد آنرا داشت که چندین هزارتن دیگر در سایه‌اش بیاسایند اما اوضاع واحوال چنان خواست که ظل رأفت اوفقط برآن عدهٔ معدود معروف ومحدود بماند وسایهٔ رحمت آن عام‌تر نگردد.

بنده برفضایل مرحوم فرزان بدو واسطه واقف شدم، یکی بتوسط مقالات انتقادی ایشان که درمجلات منتشر گردید واکثر بلکه عموم آنهارا بدقت خوانده‌ام ودیگر بتوسط آنچه ازدوستان خودواز آنها که مستقیماً ازمرحوم فرزان برخوردار گشته بودند می‌شنیدم وآنچه خود دیدم.

مقالات مرحوم فرزان غالباً درباب کتابهائی بود که مورد علاقهٔ عموم اهل ادب بود، مثل کلیله ودمنه ومرزبان‌نامه ، ودیوان حافظ ومثنوی مولوی وبالاتر ازهمه قرآن کریم . طبعاً این مقالات خوانندهٔ بسیار داشت . اما موجب کمال تأسف است که نه کلیهٔ آنچه مورد انتقاد آن دانشمند شد شایستگی آن راداشت که وقت گرانبهای چنان مردی صرف گرفتن اغلاط آن گردد، مانند ترجمه‌ای از قرآن وکتابی درامثال قرآن که مرحوم فرزان نه بدان سبب به آنها متوجه گردید که مستحق توجه اوبودند بلکه بدان سبب که آنها را نویسندگان آنها دربارهٔ کتاب بزرگی نوشته بودند که از برای مسلمانان گرامی‌ترین وبرترین کتابها بشمار می‌آید .

بی‌پروائی مرحوم فرزان دربیان آنچه درچشم وذهن اوصحیح می‌آمد، و درنوشتن نقد سخت برآنچه آنرا نادرست وغلط می‌شمرد منتج این نتیجه شد که ازاوایل زندگانی درقبالش مدعیان سرسختی برخاستند ودرموردکارهای اجتماعی و فعالیتهای علمی وادبی آن آزاد مرد بزرگ سنگهائی سترگ در سر راهش انداختند تا حدی که دوستان وهواخواهان فرزان ازعهده برنیامدند که آن سنگها را ازسر راه پیشرفت اوبردارند وفیض انعام اورا عام‌تر نمایند.

* متوفی در اردیبهشت ۱۳۴۵ــ این مطالب در مجلس یادبود آن مرحوم با تفصیل بیشتر بیان شده بود.

آنچه ازدوستان دربارهٔ فرزان فراگرفته‌ام اینست که وی از آن مردان فیاض کم نظیرعالم بود که درحق ایشان گفته‌اند : کبر و نازوحاجب ودربان دراین درگاه نیست . همینکه کسی ازبرای استفاده بنزد اومی‌رفت واواین مستفید را بحضورمی‌پذیرفت باب افاضه را بی‌دریغ برروی اومی‌گشود وهرچه می‌دانست سبیل اومی‌کرد . ضننت و بخل وامساك را درمذهب افاضه وافاده محظورمی‌شمرد و از سرزنش وتحقیر واستهزا که شیوهٔ لئیمان است وجویندهٔ دانش را شرمسار ودل‌آزرده می‌سازد بالمره بدوربود .

یکی ازدوستان و معتقدین جدی اومرحوم تقی‌زاده بود که‌هرچند وی‌را کم‌دیده بود وکمتروقت آن‌راکرده بود که‌آثارخامهٔ فرزان را با چنان دقتی که شایسته وبایسته است ازمدنظر بگذراند بازازراه‌خواندن انتقاداتی کـه فرزان بزرگوار برحواشی بعضی‌ازکتابهای‌درسی تهیه‌شده دروزارت‌فرهنك(یعنی‌آموزش وپرورش‌امروزی) نوشته‌بود باذهن‌وقاد وطبع‌جوال‌فرزان‌آشنا شده‌بود. تقی‌زاده بواسطهٔ اینکه در شورای عالی فرهنك عضو بود ودردستگاه تهیهٔ‌کتابهای درسی دخالت داشت تقی‌زاده توانست باعث این‌شود که مرحوم فرزان را درکارتألیف کتابهای درسی‌دخالت دهند ، ووقتی که دراین‌سمت بود ازبرای این‌بنده مجال این‌دست‌داد که درچندین‌جلسه ومحفل‌چه ازبرای‌انتخاب‌کتب وچه‌ازبرای‌تعیین تکلیف رسم‌الخط فارسی باآن مرحوم‌آشنا شوم . انطباعی‌که دراین ملاقاتها و مشافهه‌ها با مرحوم فرزان برای بنده دست داد همان بودکه از برای مرحوم تقی‌زاده‌دست داده بود . آن مرحوم درحق فرزان همیشه می گفت ومی‌نوشت که این‌مرد علامه است ، ووقتی‌که او این لفظ را دربارهٔ شخصی بکارمی‌برد صرف لقلقهٔ لسان ولقب خالی از معنی نبود . ازبرای اوعلامه لفظی بسیار سنگین و گرانبها بود که درعمرخود فقط درحق عدهٔ بسیارمعدودی بکاربرده بودومی‌برد: یکی‌محمد قزوینی بود ودیگری‌محمد فرزان ، وهمین بود اثری‌که ملاقات با مرحوم فرزان درمجالس متعدد دراداره‌کل نگارش وزارت فرهنگ و درمنزل آن مرحوم در خاطر من گذاشت کـه فرزان واقعاً بحریست زخار و علامه‌ای بلند مقدار.

بنده ملتفت یك‌جنبهٔ دیگر فرزان نیزشدم ، و آن کثرت نجابت وکمال انسانیت‌آن مرحوم بودکه باعث می‌شد در مواجهه ومشافهه و مذاکره منتهای شرم حضور را داشته باشد و بندرت عقیدهٔ خویش‌را صریح و قطعی بیان‌کند .

بهیچ‌وجه‌آن برندگی وقاطعیت که درنوشته‌های اولایح وروشن دیده می‌شود از سخنان اومشموم نمی‌شد، سهل‌است، انسان بزحمت می‌توانست رأی‌قطعی‌ایشان را بدست بیاورد .

فرزان وامثال اومحصول وفرزند نوع خاصی‌تعلیم وتربیت هستندکه در ایران‌دوران‌آن روبه‌زوال است . درآن روزگارکسانی دنبال‌آموختن‌می‌رفتند که واقعاً استعداد فراگـرفتن و مهذب شدن داشتند و دانش را برای دانش و فرهنگ را برای فـرهنگ می‌خواستند نه از برای‌گـرفتن تصدیق و رسیدن به مرتبه ومواجب .

ازآن‌روزکه مرسوم شد برروی‌اوراق بزرگی با نشان رسمی‌دولت‌ایران ومؤسسات تعلیم وتربیت ایران اسنادی بدست‌کسانی بدهند ودرآن‌سندها درطی عباراتی‌چاپی با اسمهائی کـه دستی بینابین آن عبارتها اضافه می‌کنند اجازهٔ دخالت درمعقولات داده ودرآخرآن‌گفته شودکه ازمزایای قانونی آن استفاده نمایند تحصیل‌علم وسواد درخطری بزرگ افتاده است وبیم‌آن می‌رودکه بالمره منقرض گردد . بیش ازبیست سال است بنده التمـاس می‌کنم تحصیل دانش را دراین‌مملکت نجات دهید و این‌عبارت « ازمزایای قانونی‌آن استفاده نماید » وآثار مترتبه برآن را ازمیان ببرید ـ مانند رابعهٔ عدویه‌که می‌خواست‌آتش‌در نعمت فردوس زند وآب برآتش‌دوزخ بریزد تـا مردمان خدای را نه از ترس جهنم ونه ازطمع بهشت بپرستند بلکه خدا را برای محبوبی اوبپرستند. بیائید آتش دراین دیپلمها بزنید و قوانینی‌راکه حقوقی به ازای آنها قائل شده است به دریا افکنید تا مردم مملکت جزبرای‌آموختن به دانشگاهها نروند و علم‌را فقط برای‌علم‌بیاموزند وآنچه راکه فعلا به پشتیبانی‌تصدیق رسمی‌ادعای‌دانستن آن‌را می‌کنند واقعاً بدانند یا دعوی نکنند .

در چنین روزگاری سید محمد فرزان شروع بکارکرد . ابتدای تحصیل او دریکی از همان مدارسی بودکه باید قاعدةً منجر به مدارس دیگر و منتهی به‌گرفتن‌آنچنان تصدیقی‌شود تـا بتواند بقوت‌آن برمنصبی ومسندی بنشیند و دیگر محتاج فراگرفتن چیزی نباشد وازعهدهٔ‌آموزندگی برنیاید . اما حسن تصادف اورا ازآن‌خطر نجات داد. تصدیق ودیپلم نگرفت وازآموختن‌بازنماند.

البته نه هرکس‌که ازگرفتن‌دیپلم وتصدیق‌بازماند با علم‌وبا سوادمی‌شود وبه‌رتبهٔ فرزان می‌رسد. ولی ازده هزار نفرهم‌که برتبهٔ دکتری و مقام استادی رسیده‌اند ده تن نمی‌توان یافت‌که درعمق‌فکر وحسن وذوق وکثرت علم‌هم‌رتبهٔ مرحوم استاد فرزان باشند .

چه در ایران وچه درخارج ایران ، تاآنجاکه بر بنده مسلم شده است علم ودانش را معلمین واستادان دانشگاه هرگز نمی‌توانند به کسی بیاموزند. دانشگاه فقط راه کسب دانش را پیش‌پای طالب می‌گذارد . بعد ازآنکه به راه آشنا شدید باید خود به سعی و کوشش خویش کسب دانش کنید . مردان دانش همگی خود ساخته بوده‌اند ومرحوم فرزان یکی ازآن‌دانشمندان بزرگ خودساخته بود.

کتابی سراغ ندارم که مرحوم فرزان نوشته ومنتشر کرده باشد . کثرت وسواس اودرصحیح بودن نوشته‌ها مانع ازاین‌شده است که تألیف وتصنیفی بکند ولی درنوشتن بسیاری ازکتابها که مؤلفین ومصححین آنها ازآن‌مرحوم استشاره کرده‌اند دخیل وسهیم بوده است .

کسانی که از علم واطلاع اوبهره‌ورشده‌اند وتلمیذواردرخدمت او زانو زده‌اند بسیارند . بعضی از آن عده به دینی که بآن بزرگوار داشته‌اند اذعان کرده‌اند ، خدا خیرشان بدهد . وبرخی‌دیگرغنیمت دانسته‌اندکه فضل وسواد اورا بخود ببندند ، خدا نگیردشان.

دوستان دیگرحق سخن‌را دربارهٔ آن مرحوم ادا خواهندکرد. قصوراین بنده را ببخشید .

وفات سلطانعلی سلطانی شیخ‌الاسلامی

بروزهای آخر بهار امسال، خبر درگذشت سلطانعلی‌سلطانی‌شیخ‌الاسلامی بهبهانی براندوه دوستان قدیم سلطانی افزود . مرگ مرحوم سلطانی که بیمار گونه ، سالی چند دربستر بیماری ومدهوشی غنوده بود ، اگرچه نمی‌گفت‌ونمی‌شنید و نمی‌نوشت‌وحتی‌دراین‌اواخر یاران خود را نمی‌شناخت برای همهٔ‌دوستانش که به‌فضیلت ودانش‌اومعرفت داشتند، بس‌سخت واسف‌انگیز آمد. مردی کنجکاو وعاشق درک‌و فهم که هرزمان فرصتی می‌یافت ایام را در کتابخانه‌اش‌می‌گذراندومی‌خواند ومی‌نوشت وهمواره برکف اطاق می‌نشست و برمخده‌ئی‌تکیه می‌کرد ودرمیان کتابهای‌اطرافش گم می‌شد، کارش‌بآنجاکشید که چون‌نامه‌فرزندش می‌رسیدو باومیدادندشاید تسلائی‌برآلام‌بی‌شمارش‌باشد، نامه‌را وارونه‌دردست‌می‌گرفت و باتأثرنگاهی‌جانکاه‌وعمیق برچهرهٔ‌اطرافیان‌می‌افکند.

مرحوم سلطانی کتب فارسی وعربی تاریخ وجغرافیا وادب پارسی‌وعربی واخبار واحادیث وعلوم قدیمه دراین دوزبان را خوب می‌شناخت، وازبسیاری ازکتب قدیم نسخ خطی منحصر بفرد فراهم‌آورده بود.

سالها پیش که برای تکمیل کتاب «لارستان‌کهن» ازمرحوم محمد امین خنجی‌مقالتی‌دریافت داشتم که‌هم درآن کتاب‌چاپ‌شد، ازوقوف وبصیرت‌وفضیلت مرحوم سلطانی بمناسبت شرحی‌که در معرفی کتاب «خلاصة‌الحساب الحکمة» تألیف عمربن عبدالعزیز خنجی از قرن هفتم هجری نوشته بود آگـاه شدم ، محضر این مرد دانشمند دل‌آگاه بمناسبت اشتغال بـامور سیاسی غالباً محـل حضور ارباب علم وادب نبود امـا پژوهندگان و طالبین معرفت را بآسانی و مهربانی می‌پذیرفت وباآنها بگفتگو وراهنمائی می‌نشست.

ازمرحوم سلطانی جز متن سخنرانیش درسمینار خلیج فارس درباره‌ی بندرهای خلیج فارس ومقالتی بسیار عالمانه تحت عنوان «خوزستان» در شماره مخصوص ۹۴ مجله کانون وکلا تحقیق مکتوبی‌ندیده‌ام اما بی‌گمان از مطلعین ومتخصصین درجه اول وبسیارآگاه و پروسواس و دقیق درخصوص جغرافیـای تاریخی خوزستان وفارس بود.

یك سلسله سخنرانی درموضوع آبیـاری درعهد ساسانی درخوزستان و فارس در دانشگاه پهلوی ایرادکرده است‌کـه من خود مسودهٔ دستنویس آنرا خوانده‌ام وگمان ندارم‌که بچاپ رسیده باشد وامیدکه خانواده‌اش یادوستانش آنرا جستجو ومنتشرسازند.

مرحوم سلطانی بی هیچ‌گزافه‌گوئی دانشمند بی همتای تاریخ و فلسفه تاریخی قیامهای مذهبی سده‌های اوائل اسلام مانند قیام قرمطیان و زنگیان و نحوه تفکر واقدامات وانقلابات ونتایج‌آن حوادث بود ومن این فیض بزرگ را بزمان تندرستی او دریافته‌ام‌که ساعت‌ها و روزها ازنظرات بسیار عالمانه و مستند ودقیق او درخصوص این‌قیامها ومسائل‌مختلف تاریخی وفلسفی واجتماعی آنها آگاه شوم وفراموش‌نمی‌کنم‌که بیش ازشصت ایراد مستند برمقاله پرفسور مینورسکی در دائرةالمعارف اسلامی درکلمه‌کرمت وابوسعید جنابی یـادداشت کرده بود ومن دیدم وباخود آن مرحوم به بحث ومکاشفه نشستم. هزار درد و دریغ‌که هم سلطانی درمیان جامعهٔ ما نیست، هم بروش‌معمول‌یادداشتها ونتیجه مطالعات او درمیان ما باقی نخواهد ماند!

خدایش‌بیامرزادکه مردی بس‌نیك‌نفس‌ومطلع‌وایراندوست ومسلمانی‌دور ازقشروسفسطه وریابود، خوزستان‌راچون‌جان‌خود دوست‌داشت‌ودرآخرعمر نشان دادکه ازهرچه رنگ‌ه تعلق پذیرد آزاد است .

احمد اقتداری

راهنمای کتاب: مرحوم سلطانی درسن‌قریب هفتادسالگی دراواسط خرداد ۱۳۵۱ درگذشت.

ازآن مرحوم مقالاتی‌چندکه همه محققانه‌است به‌چاپ رسیده که فهرست آنها را درین‌جا درج می‌کنیم:

ـ موسیقی وموسیقی‌دانان ایران ـ مجلهٔ مهر. سالهای ۷و۵ .
ـ کویت گوشه‌ای ازخلیج فارس ـ مجله دانش. سال‌سوم.
ـ عوامل انقراض سلسلهٔ صفویه ـ اطلاعات ماهانه. سال اول.
ـ منشور وزارت‌خواجه‌نظام‌الملك‌ـ نشریه وزارت امور خارجه.سال‌دوم
ـ برای جلب توجه فرهنگستان ـ مجله مهر. سال‌چهارم.
ـ تدوین لغت تازی بوسیلهٔ ایرانیان ـ مجلهٔ مهر. سالهای پنجم و ششم ودرمقدمهٔ لغتنامهٔ دهخدا .
ـ سه‌هزار لغت فارسی درعربی ـ مجلهٔ مهر. سال‌چهارم.
ـ خوزستان ـ مجلهٔ کانون وکلا ۰ سال‌شانزدهم.
ـ بنادر ایران درخلیج فارس ـ نشریه سمینار خلیج فارس. جلد اول.
ـ شاه طهماسب اول والقاس میرزا ـ جهان نو . سال هفدهم .
مختصری از زندگی المؤید فی‌الدین داعی‌الدعاة شیرازی. مجلهٔ مهر. سال دهم ویازدهم.

برخاندان محترم او فریضه است‌که درحفاظت کتابخانهٔ با ارزش آن مرحوم‌که به‌نحوی دراختیار عموم قرارگیرد واز دستبرد و تفرقه مصون بماند اقدام‌کنند . درصورتیکه مجموعه‌ای ازمقالات چاپ شده و آثار اورا که چاپ ناشده است در مجموعه‌ای انتشار دهند خدمتی بسیار بـا ارزش خواهد بود و باعث جاودانگی نام آن مرد دانشمند .

وفات دو شرقشناس

سال گذشته‌دوتن‌ازمستشرقانی که‌یکی‌ایرانشناس‌بود ودیگری‌اسلامشناس، وفات‌کردند .

ایرانشناس درگذشته ، رودولف گلپکه (R. Gelpke) نام داشت. جوان بود . وشاید سنش از چهـل و چند فراتر نرفته بود . سویسی بود . قسمتی از تحصیلات خود را در دانشگاه تهران به انجام رسانیده بود . متخصص ادبیات فارسی بود وازصدر اسلام تا عصر حاضر مورد علاقه‌اش بود. ترجمـهٔ بعضی از منظومه‌های نظامی ، قصهٔ امیرارسلان رومی، منتخبات اشعارقـدما ، بحثی در

نثر زبان فارسی ، ابرزلف و ابرزمانه نمایشنامهٔ محمدعلی‌اسلامی ندوشن از زمرهٔ کارهای اوست، واین‌همه را به‌آلمانی برگردانده است .کارهای دیگری هم داردکه چاپ شده‌است وفهرست‌آنها را باید دقیقاً بدست‌آورد وچاپ‌کرد.

اسلام شناس متوفی، فون‌گرونبام دانشمند بسیار برجسته وطراز اول در رشتهٔ تاریخ‌اسلام است. اصلا اطریشی‌بود ولی‌متجاوز ازسی‌سال‌بودکه امریکایی شده بود و مقیم امریکا بود . رئیس مؤسسه مطالعات خاور میانه دانشگاه لوس آنجلس بود ودرامریکا صاحب نفوذ واعتبار بود، هم علمی‌که درشأنش بود وهم اجتماعی واداری به‌علت قدرت نفسانی وتدبیرمدیریت .

فون‌گرونبام در اکثر کنگره‌ها وجلسات علمی‌مربوط به اسلام شناسی شرکت می‌کرد وفرد مؤثر وشاخص‌بود. صاحب تألیفات زیادست واکثرآثارش مورد توجه خاص.

مجتبی مینوی

علامه محمد قزوینی*

متأسفم‌که یك هفته ازفوت علامه بزرگوار میرزا محمد خـان قزوینی گذشته بودکه تازه بما خبر رسید. امـا تأسف بیشتر از اینست‌که اصلا چنین واقعه‌ای روی داد تاچنان خبری داده شود .

در یکی دوسال اخیر از قراریکه می‌شنیدیم حـال‌آن بزرگوار چندان خوش‌نبود وازبیماری رنج بسیارمی‌کشید. مع‌هذا تصور نمی‌رفت‌که باین‌زودی آن مشعل راه تحقیق وتتبع خاموش شود.

سن مرحوم قزوینی بحساب سالهای شمسی‌هفتاد ودوسال و دوماه بود و انسان توقع نداردکه چنان مردی‌که معدن فضل وشرف وخیر وافـاضه است و هرساعت عمرش منشأ خدمت ومساعدتی بتوسعهٔ اطلاع ومعرفت جهـانیان است درهفتاد ودوسالگی رحلت‌کند وعالمی‌راازفواید وجود خود محروم سازد. هر یك ازبزرگان عالم علم وسیاست وهنرکه دراین بیست سالهٔ اخیر درگذشته‌اند ازوجودهای نادری بوده است‌که دیگر نظیرآنها درایران یافت نخواهد شد . مرحوم مستوفی‌الممالك، مرحوم مشیرالدوله پیرنیا، مرحوم‌ذکاءالملك‌فروغی،

۱ ــ این شرح را مجتبی مینوی در سال۱۳۲۸ پس‌ازوفات قزوینی در رادیولندن خوانده و تاکنون در مطبوعات‌ایران به چاپ نرسیده است . منحصراً ترجمهٔ انگلیسی آن در مدرسةالسنهٔ شرقیه لندن چاپ شده است .

مرحوم کمال‌الملك غفاری، مرحوم ادیب پیشاوری ومرحوم قزوینی وامثال آنان از بقایای آن عهدی بودند که چشمهٔ فضل و شرف و هنر و بزرگواری هنوز نخشکیده بود وهنوز کسانی یافت میشدند که بی‌توقع نفع‌مادی عمرخودرا وقف تحصیل‌علم ومعرفت وبسط واشاعهٔ هنروخدمت کردن وخیررساندن بنوع بنمایند. آن همت وآن کوشش وآن بلندی‌نظر وآن طرزتعلیم وتربیت که موجب‌پیدایش چنین مردانست امروزه ازکیمیا وسیمرغ نایاب‌تر شده است واگـرهنوزظلمت محض همه‌جا را فرانگرفته است باین علتست که باز عدهٔ انگشت شماری ازآن بزرگان وبزرگواران برقرارند . وای برما اگر این عدهٔ معدود نیز ازمیان بروند .

مرحوم علامهٔ قزوینی در رشتهٔ خود بی‌مثل ومانند بود . یك طالب علم واقعی بود که ازیکی ازآن مدارس قدیم بیرون آمده بود . با وجود آنکه از خانوادهٔ علمای دین بود ازهمان عهد جوانی درخط تحصیل السنهٔ اروپـائی و آشناگشتن باطریقهٔ تتبع وتحقیق فرنگیان افتاده بود. دربیست وهفت سالگی باروپا سفرکرد وتا شصت و دوسالگی ازوطن دوربود وغالب وقت خود را در این سی‌وپنج‌سال درپاریس گذراند. درایران‌درمحضرعلمای‌بزرگ آن‌عصر کسب علم‌کرده بود وبامرحوم‌میرزامحمدحسین‌ذکاءالملك فروغی که‌رئیس‌دارالترجمه دولتی ومدیر جراید ومؤلف ومحرر چندین‌کتاب بسیارخوب بودآشنا شده‌بود وهمکاری‌کرده بود. بمجردی‌که باروپا رسید بنارا بمراوده باعلما ودانشمندان ومحققین اروپائی‌که درخط شرق‌شناسی‌کار میکردندگذاشت و ازمحضر آنـان استفاده واستفاضه‌کرد . آنان نیزقدر مقام وفضل و اطلاع و دقت وقوهٔ تتبع و تحقیق مرحوم قزوینی را ازهمان ابتدا شناختند واز اقامت او دراروپا استفاده کرده اورا بتصحیح متن‌کتب فارسی واداشتند . اولین چیزی‌که ازآن مرحوم دراروپا منتشرشد مقدمه‌ای بودکه برجلد اول تذکرةالاولیای عطار نوشتند و اصل متن این‌کتاب را مرحوم پروفسور نیکلسن انگلیسی بطبع رسانید . سال بعد هم جلد اول لباب‌الالباب عوفی را تصحیح و طبع‌کردند و بعد ازآن کتب دیگری ازکتابهای مهم فارسی را مثل مرزبان‌نامه سعدالدین وراوینی والمعجم شمس‌قیس‌رازی وچهارمقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی و دورهٔ تاریخ جهانگشای جوینی تصحیح‌کردند وهریك را باحواشی وتوضیحات ومقدمه و فهرست بطبع رسانیدند و مقالات متعددی دربارهٔ رجال علم و ادب ایران وکتـابهای معتبر

فارسی نوشتند مثل تحقیق در احوال مسعودسعد سلمان و رساله در احوال شیخ ابوالفتوح رازی و رساله‌ای راجع بممدوحین سعدی و رساله‌ای در احوال ابوسلیمان منطقی‌سجستانی ومعاصرین وی . یکی ازکارهای مهم که در مدت اقامت دراروپا صورت دادند عکس‌برداری ازعدهٔ زیادی ازکتب خطی فارسی بودکه نسخه‌های نادر یا منحصر بفرد آنها درکتابخانه‌های اروپا موجود است ودرخود ایران هیچ نسخه‌ای ازآنها نیست.

خرج تحصیل این نسخه‌های عکسی را وزارت معارف ایران داد ولی انتخاب وتحمل زحمت تهیهٔ عکس ونوشتن مقدمه‌ای درباب‌کتب مؤلفین آنها بامرحوم قزوینی بود وازبرکت این اقدامات ایشان فعلا از مبلغی ازین‌کتب فارسی نسخی درایران موجود است. ای‌کاش‌که بازهم بذل اولیای دولت علیه حواله میشد که مبلغی پول ازبرای چنین کاری اختصاص دهند و دویست سیصد جلد ازین‌کتب را عکس‌گرفته بایران بیاورند.

آخرین کتابی که‌دراروپا باهتمام‌آن‌مرحوم‌منتشرشد جلدسوم‌جهانگشای جوینی بود واین مجلد ازحیث مشتمل بودن برمعلومات وکثرت اطلاعات و تحقیقات عمیق ودقیق واقعاً آیتی است وحتی درمیان‌کتبی‌که باهتمام خودآن مرحوم بطبع رسیده است نیزکم‌نظیراست . پس‌ازعودت بایران ازایشان تقاضا شدکه نسخه‌ای ازغزلیات‌حافظ ترتیب‌دهند وتصحیح‌کنند وبطبع رسانند.ایشان عده‌ای ازنسخ قدیم خطی‌را فراهم‌آورده دوسالی درآن‌کارکردند ونسخه‌ای از غزلیات حافظ بیرون دادندکه هرچندگاهگاهی مورد ایراد وانتقاد شده است علی‌العجالة بهترین متن دیوان حافظ است‌که دردسترس‌مردم‌گذاشته‌شده‌است.

یکی ازصفات بسیارقوی وبارز و مستحسن مرحوم قزوینی عشق و شغف خارق‌العاده‌ای بودکه بجمع‌آوری اطلاعات ویادداشت‌کردن آنها داشتند و در عالم ادبیات و تاریخ و جغرافیا وافسانهای عامیانه چیزی نبودکه جلب‌نظرآن علامه یگانه رانکند ودرآن باب یادداشتی‌نکرده باشد. حتی درمحاوره‌هائی‌که بادوستان‌وآشنایان‌میکردهرگاه نادره‌ای می‌شنید ونکته‌ای‌یا حکایتی‌یااصطلاحی یا مثلی بگوش‌میخورد فوراً آن‌را برکاغذی یا درکتابچه‌ای ثبت میکرد.وچون کاراوقاعده ونظم داشت واین یادداشتها را بترتیب صحیح وخوبی‌نگاه میداشت وفهرستی برآنها مرتب‌کرده بود هرگاه یکی ازآنها مورد حاجت میشدباندك

زحمت وصرف وقتی میتوانست آنرا بیابد وازبرای مقصودی که درآن ساعت داشت ازآن استفاده کند . باین جهت هرآنی که ازکسی باوکاغذی میرسید که مشتمل برسئوال واستفسار وکسب اطلاعی بود باین یادداشتها وفهرستها رجوع میکرد واگرهم تعلیق مخصوصی درآن بـاب نداشت میدانست که مطلب محتاج الیه را درچه کتابی بیابد . کتابخانهٔ شخصی او گنجی بود ازکتب بسیار خوب و مفید ومعتبرومهم مربوط بکلیهٔ فنون وعلوم ومعارف مشرق زمین که بفارسی و عربی وفرانسه وانگلیسی وآلمانی تألیف شده است ومن گمان نمی کنم درجزء کتابخانه‌های شخصی که در دنیا موجود است کتابخانه‌ای در این رشتهٔ بخصوص باشد که باین جامعی باشد . اگرسئوال واستفساری بآن مرحوم میرسید ومطلبی که موردحاجت سائل بود درکتابی بودکه اتفاقاً نسخه آن را نداشت دراولین فرصت امکان چنانچه حال ومزاجش اقتضا میکرد بیك کتابخانهٔ بزرگ عمومی میرفت واگر خود او بواسطهٔ نقاهت وکسالت نمیتوانست برود بیکی از دوستان وآشنایان که دسترسی بکتابخانه داشت کاغذ مینوشت وخواهش میکردکـه این کاررا بکند و بهرحال سائل را محروم نمیگذاشت واطلاعی برای او میفرستاد یا اقلا راهنمائی میکرد که این مطلب را درفلان کتاب میتوانی بیابی. باین جهت تمام مکاتیب این مرحوم خواندنی ونگه‌داشتنی ومفید فایده بود وکمترکسی درایران وخارج ایران بود که درفن تـاریخ وجغرافیا ولغت وادب بمشکلی بربخورد وفوراً حس احتیاج باستفاده ازعلامه قزوینی نکند . بجرأت میتوان گفت که دراین زمان امام اهل تحقیق بود وازهمه نقاط دنیا همه کسانی که اورا میشناختند وباآثارقلمش آشنائی داشتند با اومکاتبه میکردندواز بحرعلم واطلاعش مستفیض میشدند و بی شك متجاوز ازهزارمکتوب منتشرشدنی ازاودردست مردم عالم موجود است . واین که عرض کردم یکی دیگرازصفات بـارز ومستحسن مرحوم قزوینی بودکه در مساعدت باهل تحقیق وتتبع ودادن اطلاع ورهنمائی کردن ادنی مضایقه‌ای نداشت سهل است ازجان ودل بآن راغب بود وآن را درحکم محبتی میدانست که نسبت باو کرده‌اند.

سبك انشای او درتحریر این مراسلات وآن یادداشتها با شیوه‌ای که در نوشتن شرح وتعلیق ودیباچه بر کتاب چاپ شدنی بکارمی برد تفاوت بین داشت. باین معنی که یادداشتها ومراسلات را بهانشائی کاملا بی‌قید وتقریباً شبیه مکالمات عادی ونطقهای ارتجالی مینوشت ومثل اینست که درهفت هشت سالهٔ اخیرزندگانی خود این بی‌قیدی آن مرحوم نسبت بتلفیق جمل وقواعد صرف ونحو ومعانی و بیان بمقالات وتعلیقاتی نیزکه ازبرای چاپ شدن مینوشت سرایت کرده بود و

بنابرین نمیتوان گفت که آنچه فی‌المثل درمقدمهٔ دیوان حافظ یا درصفحات مجلهٔ یادگار از قلم آن مرحوم منتشرشده است بهترین سبك است و سرمشق انشای فارسی است. ولی اینجا جای ایراد گرفتن نیست واین انتقاد ازمقام امامت علامه قزوینی دررشته تحقیق وتتبع چیزی نمیکاهد . همه یادداشتهای خصوصی ومکاتیب آن مرحوم را باید جمع آوری کرد ودرچندین مجلد بطبع رسانید . اما ازآن هم مهمتر اینست که آن کتابخانهٔ بی‌نظیر آن مرحوم را باید برای ملت خرید و نگذاشت که آن کتب متفرق شود. زیرا که چنین مجموعه‌ای درایران منحصر بفرد است ودرباقی دنیاهم فقط درکتابخانه‌های بزرگ ممالك معظم که شاید ازشش تا تجاوز نکند چنین مجموعه‌ای موجود است. مع‌هذا چند صدکتاب ممکنست در کتابخانهٔ مرحوم قزوینی باشدکه حتی درآن کتابخانه‌های بزرك هم نیست.

از همه اینها گذشته شاید درکتابخانهٔ آن مرحوم یك جلدکتاب نتوان یافت که آن را خود قزوینی نخوانده باشد و در هامش صفحات آن تعلیقی و تحقیقی ننوشته باشد وتمام این یادداشتها که حاصل علم واطلاع بی‌نظیر ونتیجهٔ سالها تحقیق وتتبع است باید درجائی گذاشته شودکه عامهٔ اهل تحقیق بآنها رجوع کنند وازآن مستفید شوند .

خلاصه آنکه فوت مرحوم میرزا محمدخان قزوینی بزرگترین صدمه و لطمه‌ایست که برعالم علم وادب مشرق زمین وارد آمده است . اما چون وجود خود او برگرداندنی نیست لااقل همه چیزهائی راکه ازآن مرحوم بجا مانده است وبا او اندك علاقه ورابطه‌ای داشته است باید جمع آوری کرد ونگه داشت وبنشان قدرشناسی اززحمات وخدمات اوخانواده‌اش را نیز نباید فراموش کرد ونباید گذاشت که درتنگی وسختی بیفتند.

نامه

نامه

نامه

نامه‌ها

دربارهٔ هنرهای کتاب

آقای مدیر

در شمارهٔ ۴ و ۵ و ۶ سال چهاردهم آن مجله مقالهٔ تحقیقی بی‌سابقه‌وابتکاری بقلم دانشمند محترم آقای رکن‌الدین همایونفرخ تحت عنوان تاریخ هنر کتاب سازی نشر یافته بود که بسیار ممتع وسودمند وقابل استفاده بود. در شمارهٔ نهم سال چهاردهم نیز مقاله‌ای تحت همان‌عنوان بقلم آقای احمدسهیلی نشریافت و با مطالعه‌آن دریافتم که نویسنده این مقاله خواسته‌اند اشتباهها و سهوالقلم‌های آقای همایونفرخ را تصحیح و در واقع نقدی بـر مقالت ایشان نوشته باشند، پس ازمطالعهٔ نقدآقای سهیلی بسیارمتأسف ومتأثرشدم زیراآنچه را بعنوان‌دفع اشتباه ویا بگفته خودشان تصحیح سهوالقلم برشتهٔ تحریرآورده بودند بن واساسی نداشت وهر خواننده‌ای درمی‌یافت که غرض و قصد نویسنده تنها اظهارفضل وخودنمائی بوده است وعجیب‌آنکه‌آنچه را خود نمی‌دانسته‌اند اشتباه پنداشته وآنرا غلط‌بحساب‌آورده‌اند. درانتظار بودم‌که‌آقای همایونفرخ خود پاسخ به‌نقد ایشان بدهند. لیکن درشماره اخیر ازطرف‌آقای همایونفرخ پاسخی داده نشده بود. ازآنجا که ممکن است برای علاقه‌مندان به‌تاریخ هنر کتاب سازی درایران وچگونگی‌هنرهای تزئینی‌کتاب‌نوشتهٔ‌آقای سهیلی‌موجب گمراهی وسردرگمی‌شود خود را ملزم دانستم‌که اشتباههای نوشتهٔ‌آقای احمد سهیلی را پاسخ‌گویم .

آقای سهیلی بنوشتهٔ آقای همایونفرخ در مورد ترنج پشت صفحه اول کتاب‌که درص ۲۲۹ مرقوم داشته‌اند «درپشت صفحه اول ترنج وشمسه رنگین و زرین می‌ساختندکه غالباً زراندود بوده ونام‌کتاب ویا نام مالك دارنده‌آنرا با خط پیرآموز تزئینی می‌نوشتند». ایرادگرفته واشتباه دانسته‌اند ولی مرقوم نداشته‌اندکه این نوشته چه ایراد و اشتباهی دارد وبجای بیان ایراد و تذکر آن بذکرچند اصطلاح پرداخته‌اند، درصورتی‌که‌آقای همایونفرخ منظورشان مرور هنر تذهیب وزر نگاری در قرن هفتم بوده نه توضیح وتشریح چگونگی ترنج پشت صفحه‌ها وانواع‌آن .

آقای همایونفرخ استاد ناصرالدین منصورمصور را استاد و مربی استاد کمال‌الدین بهزاد دانسته‌اند و آقای سهیلی برایشان ایرادگرفته‌اندکه خیـر

چنین نیست واستاد او طبق نوشته مقدمه مرقع بهرام میرزا صفوی میرك‌هروی است .

نظر آقای همایونفرخ دراین مورد مستند است و سندی که ایشان دراین مورد ارائه داده‌اند بمراتب معتبرتر ازنوشتهٔ مقدمهٔ مرقع بهرام میرزا صفوی است. زیرا آقای همایونفرخ فرمان ونشان کلانتری‌وسرپرستی کتابخانهٔسلطنتی سلطان حسین میرزا بایقرارا که مقدم برسرپرستی وکلانتری استادکمال‌الدین بهزاد است طی مقاله مشروحی که درمجله وحیدنشریافت ازکتاب منحصربفرد منشاء الانشاء که متضمن فرمانها ونشانهای دوران سلطنت سلطان حسین میرزا بایقراست ودرهمان زمان تحریریافته نقل کرده‌اند وبنابرین استادکمال‌الدین بهزادکه پس‌ازترك دستگاه شیبك‌خان به‌هرات‌آمده وسالها درکتابخانهٔسلطنتی زیردست استاد ناصرالدین منصور مصورکار میکرده طبعاً از شاگردان مکتب این استاد منظور ومحسوب می‌شود و دراین‌مطلب جای هیچ بحث نیست. حال اگرآقای احمد سهیلی از وجود چنین مدارك و اسنادی بی‌اطلاع هستند آیـا سزاواراست‌که بی‌اطلاعی‌خودشان را بحساب سهوالقلم واشتباه‌آقای‌همایونفرخ بگذارند ؟

تابش خاتون بجای تاشی‌خاتون مسلم است‌که اشتباهی چاپی است.زیرا آقای همایونفرخ که مدت ۲۵سال است‌که درباره تاریخ عصرحافظ‌کار می‌کنند قطعاً میدانندکه مادر شیخ ابواسحق اینجوتاشی‌خاتون بوده وهمین‌گونه ایراد و انتقادهاست‌که نشان میـدهـد منتقد محترم قصدشان تنها رفع اشتباه نبوده است .

آقای همایونفرخ درمقالهٔ خودشان نوشته‌اند«نسخه‌ای ازخمسه نظامی‌در موزه هنرهای‌اسلامی‌ترکیه هست‌که نقاشی‌های‌آن‌نمایندهٔ سبك‌کاراستادعبدالحی است» ونگفته‌اندکه‌آن‌را استاد عبدالحی‌نقاشی‌کرده وجای تأسف است‌که‌آقای سهیلی مفهوم ومعنی نماینده سبك‌کار ویا نمونه مکتب را درك نکرده‌اند و بعد هم ایرادگرفته‌اندکه «چگونه مکتب شیراز درعهدابواسحق وامیرمبارزالدین میتواند نماینده سبك‌کار استاد عبدالحی باشد ؟»

آقای سهیلی‌که تشخیص داده‌اند تابش‌خاتون اشتباه‌وتاشی‌خاتون‌صحیح است بنابرین‌چگونه مطلع‌نیستندکه‌در دورهٔ مظفری‌هاچند سال‌حکومت فارس‌و عراق‌دردست جلایریان‌افتاد ونفوذ جلایریان در ری واصفهان تا بنادرگسترش یافت وهمین زمان است‌که هنرمندان شیراز و اصفهان تحت نفوذ مکتب هنری

تبریز قرار گرفتند و بدیهی است آنچه را آقای همایونفرخ در این مورد نوشته‌اند کاملا مطابق باواقع وحقیقت است .

درمورد مکتب بغداد آقای سهیلی برنظر آقای همایونفرخ که نوشته‌اند «در دورهٔ جلایریان که قلمرو حکومت آنان آذربایجان و بین‌النهرین بود هنر شناسان آثار این دوره را بنام مکتب بغداد نامیده‌اند و این اشتباه است باید آنرا دورهٔ نخست هنری مکتب تبریز نامید» ایراد گرفته‌اند که «بغداد دو مکتب هنری دارد . یکی قبل از تسلط هلاکوخان به‌بغداد ویکی مکتبی که سلاطین آل‌جلایر در بغداد که اساتید ایرانی بوجود آوردند» .

گفتنی است که اساساً بغداد و درنتیجه بین‌النهرین بگواه تاریخ پیش‌از حکومت اسلامی قسمتی از ایران بوده و جزو سرزمین‌های شاهنشاهی ایـران محسوب می‌گردیده. پس‌ازاسلام هم بمناسبت اینکه نقاشی ازنظر مذهبی منـع داشته دربین‌النهرین این هنر رواجی نداشته تا اینکه برمکی‌های ایرانی به‌هنر خوشنویسی ونقاشی اقبال کردند وحتی در زمان خلفای اموی مانوی‌های ایرانی درآنجا نفوذ کردند وکاخهای خلفای بنی‌امیه‌را بانقاشی‌های دیواری مزین کردند حتی تنی چند ازخلفای اموی به‌مانوی بودن متهم‌شدند. بنابرین درآغاز اسلام هم نقاشان وهنرمندان ایرانی بودند که دربغداد نقاشی را رایج کردند و سپس درزمان دیلمی‌ها که بین‌النهرین تحت‌نفوذ وسلطه ایرانیها قرار گرفت هنرمندان ایرانی در دستگاه پادشاهان دیلمی به‌خلق آثاری هنری پرداختند و آنچه از این‌دوران بجا مانده همه ازمکتب دوران ساسانی الهام میگیرد وپس‌از دیلمی‌ها نفوذ غزنوی‌ها وسلجوقی‌هاست که حکومت عباسی را تحت نفوذ دارد و در این دوره‌نیز دربین‌النهرین آنچه در زمینه خط ونقاشی می‌بینیم همه ملهم ازآثـار هنری سلجوقی است .

بنابرین مکتب بغداد بعنوان شاخص یك مکتبی در هنر نقاشی سخنی بی‌اساس است. در دورهٔ جلایریان هم آنچه مسلم است نقاشان دربار جلایری ایرانی بودند نه عرب وچون پایتخت اساسی جلایریان تبریز بود هم چنانکه آقای همایونفرخ متذکرند خاورشناسان بملاحظات خاصی مکتب نخست‌تبریز را مکتب بغداد خوانده‌اند واین اشتباه است .

درمورد امیرعلی تبریزی هم‌آقای سهیلی دچار اشتباه شده‌اند و آنچه را خودشان واقف و مطلع نیستند نفی‌کرده‌اند . باید گفت میرعلی بن‌الیـاس تبریزی کـه واضع خط نستعلیق است و همای وهمایون مضبوط درموزه بریتیش موزیوم بخط اوست نقاش‌بوده ونقاشی‌های این‌کتاب هم اثرقلم اوست نه‌سلطان

جنید، زیرا در زیر هیچیك ازمجالس این کتاب رقم سلطان جنید دیده نمیشود.
بلکه درپایان کتاب که کاتب‌رقم کرده کاملا مشهود است که نقاشی‌وخط ازمیرعلی
تبریزی‌است .

آقای سهیلی بیشتر تعجب خواهند کرد اگر بدانند که میرسید علی‌تبریزی
که‌گروهی او را فقط نقاش میدانند همان میرعلی تبریزی واضع خط نستعلیق
است وبرای اینکه بهتر ازاین واقف شوند بجاست به‌جلد دهم مجموعهٔ پــوپ
مراجعه‌فرمایند. البته این‌میرسید علی‌تبریزی جزسیدعلی‌نقاش‌دورهٔ‌صفوی‌است.
میرسیدعلی، یا میرعلی‌تبریزی‌در دربارجلایریان‌می‌زیست‌وسلطان اویس‌جلایری
نزد او تعلیم خط ونقاشی میگرفت ــ ایرانیها به سادات میرمی گفتند و در
بین‌النهرین ایشان بخطاب سید مخاطب بودند . اینست‌که‌میرعلی تبریزی هم
بنام سید علی وهم میرسید علی رقم‌کرده و ازاو باین نامها یاد شده است. نکته
دیگر اینست‌که اساساً خط ایرانی گونه‌ای نقاشی است و به‌همین مناسبت اکثر
خوشنویسان‌ایران‌بیش ازاینکه خوشنویس باشند نقاش‌بوده‌اند وازهنرتذهیب‌نیز
بهره داشته‌اند. مانند میرك بخارائی، مانی شیرازی، ومنصور مذهب، مجنون
چپ‌نویس،وحتی‌میرعمادسیفی‌قزوینی‌هم‌نقاش‌بوده وازونقاشی‌هائی‌دردست است.
اسمعیل جلایرکه به‌هنرنقاشی شهرت دارد از خوشنویسان طــراز اول
نستعلیق بوده‌است .

اینکه‌آقای سهیلی نوشته‌اند «بطورکلی درمینیاتورسازی «نقاشی قــدیم
ایران» این‌اصطلاحات امروز بکارنمیرود نقاشی‌غنائی‌وسمبولیك خاص‌مکتب‌های
جدید نقاشی است» .

اگرمنظورایشان لغت است‌که واژه مینیاتورهم فرانسوی است وچرا باید
برای نقاشی سنتی وکهن ایران بکار برد؟ اما اگر منظور ومقصود مفهوم است
باید گفت درنقاشی ایرانی‌آنچه حائز اهمیت وارزش‌آن وموجب تمایزازنقاشی
فرنگی است همان دارا بودن جنبهٔ غنائی وسمبولیك آنست وسمبولیك وغنائی
بیان حالات و نحوه تفکر و نمایشی است‌که اثری در ذهن پدید می‌آورد، هم
چنانکه درادبیات هم‌آثارغنائی وسمبولیك هست واین چیزی نیست‌کــه درقرن
بیستم پدیدآمده باشد بلکه این دومکتب بیست قرن است‌کــه در جوامع بشری
سابقه دارد وبهیچوجه خاص مکتب‌های جدید نقاشی نیست !

صحنه‌های بزمی نقاشی‌های‌کتابی که مینیاتورباشد همه غنائی‌است وآنچه
راکه نقاشان‌ایرانی بعنوان‌نمودار یك تخیل وتصور وفکرواندیشه‌ای باحرکات

وخطوط ونشانه‌ها مجسم بخشیده‌اند سمبولیك است . این نکته نیزقابل توجه است که آقای همایونفرخ نخستین بار درنقاشی‌های ایرانی باین موضوع توجه کرده و دربارهٔ آن نظر داده‌اند واین نظردرجلد نخستین تاریخ کتاب وکتابخانه‌های شاهنشاهی بطور مشروح آمده وقابل تحسین است .

آقای همایونفرخ ازهنرمندان دوران افشاریه و زندیه یکجا و روی هم نامبرده‌اند زیراآنچه را نوشته به‌استناد سرآغاز مقاله برسبیل ایجاز واختصار بوده وآنچه مسلم است نظر ایشان ازتحریر مقاله هنرهای زیبای کتاب بیان تذکره حال واحوال هنرمندان نبوده است واگرمتذکرند که «درعهد فتحعلی شاه وناصرالدین شاه قاجار مختصرهمتی به‌احیای هنرکتاب معطوف گردید و چون حمایت ازاین‌هنرها ادامه پیدانکرد متأسفانه‌دراواخر دوران مظفرالدین شاه به‌انحطاط کامل گردید» حقیقتی‌را بیان کرده‌اند وعجب است که آقای سهیلی این نظررا مردود دانسته و نوشته‌اندکه خیرهنرهای زیبای کتاب در اواخر قاجار به‌حد اعلی کمال رسید ! از ایشان باید پرسیدکه هنرمندان عالیمقام در نقاشی وتجلید ومینیاتور وتذهیب دوران محمد علی شاه و احمد شاه چه‌کسانی هستند؟ ! آنچه مسلم است از اواخر دوران مظفرالدین شاه نقاشی ایرانی کاملا تحت‌تأثیرفرنگی‌سازی قرارگرفته وتذهیب‌نیز اصالت‌خود را ازدست داده‌است.

کاغذ حنائی نیزاشتباه چاپی‌است وصحیح‌آن‌کاغذ ختائی است.زیراآقای همایونفرخ درتاریخ‌کتاب وکتابخانه‌های شاهنشاهی ایران فصلی جامع‌درباره تاریخ پیدایش‌کاغذ نوشته‌اند و درآنجا سخن ازکاغذختائی‌است .

درباره دوپوسته‌کردن‌کاغذ نیز نظرآقای همایونفرخ صحیح است.زیرا شادروان حسین بهزاد درحضوراین جانب یك قطعه اسکناس دوتومانی قدیم را بایك موی دم اسب که ازپیچه‌ای درآورده بود به‌دونیم کرد . اگر با ناخن هم می‌توان دوپوسته‌کرد بهیچوجه مغایر با عمل نخست نیست !

آقای همایونفرخ درشرح هنرجلد سازی ضمناً متذکرآن شده‌اندکه در روی چرم جلدها صدف‌نیز کارمیکرده‌اند وآنرا باصدف هم‌تزئین می‌ساخته‌اند، آقای‌سهیلی‌ایراد گرفته‌اند که‌خیرچنین‌نیست.واین‌جلدهارادرچین‌می‌ساخته‌اند!

آقای همایونفرخ هم ننوشته بودندکه در ایران میساخته‌اند !

آقای همایونفرخ درمقالهٔ‌خودشان دربارهٔ هنرها وصنایع مصطلحات روز را بکار برده‌اند وحق هم‌همین‌است واین‌کار صحیح بوده است. زیراخوانندگان مقاله باید ازنوشته ایشان درك مفهوم ومطلب‌کنند . وانگهی اصطلاح لاکی و

روغنی هردو صحیح است وازقدیم هم بآن لاکی می گفته اند. لاک واژه‌ای فارسی است نه خارجی .

آقای سهیلی نوشته‌اند که باسمه غلط وصنعت عکس صحیح است و باسمه را اصطلاحی برای چاپ دانسته‌اند. درصورتی که چنین نیست باسمه واژهٔ ترکی است وازمصدر باسماخ گرفته شده که بمعنی زدن است و این اصطلاح از زمـان سلطان حسین میرزا بایقرا درهنرهای کتاب بکار رفته است و درقلم‌کاری نیـز مصطلح است وچون حواشی برخی‌ازکتابها را باچوب کنده‌کاری‌شده بصورت‌چاپ قلمکار نقش‌هائی ازگل و بوته ویا حیوانات با رنگهای مختلف چاپ میکردند باصطلاح همان زمان بآن باسمه گفته‌اند وباسمه خانه بمکانی گفته می‌شده‌است که درآن باسمه میزده‌اند .

در جلد اول تاریخ کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران تاریخ آمـدن صنعت باسمه سازی بایران‌آورده شده و بهتر است باین ماخذ مراجعه ومدارك آن مطالعه شود .

آقای‌سهیلی ایراد گرفته‌اند که چرا در زیرعکس جلدسوخت نوشته شده «جلد سوخت ازعصر تیموری» وآنگاه، مرقوم داشته‌اند که «هنرمعرق درجلد در عهد امیرتیمور هنوز ابداع نشده بوده»، لیکن موجب نهایت‌تعجب است که خود ایشان درنقدشان‌نوشته‌اند که «مخترع جلدمعرق استاد قوام‌الدین مجلدتبریزی درعهد سلطان بایسنغرمیرزاست» و دراین صورت‌گوئی نمیدانسته‌اند که سلطان بایسنغرمیرزا پسر شاهرخ ونوه تیمور است و دیگراینکه معنی عصر تیموری نه‌آنست که درعهد امیرتیمور بوده است بلکه عصرتیموری بدورانی‌اطلاق‌میشود که از سلطنت امیر تیمور تابرچیده شدن سلطنت بدیع‌الزمان میرزا پسربایقرا را دربرمی گیرد البته درایران، وگرنه عصرتیموری‌درهندچندقرن‌پس‌ازاین‌هم ادامه داشته است .

درمورد اکلیل‌ورنگ سیلو هم‌آقای‌سهیلی‌دچار اشتباه شده‌اند. ایرانی‌ها از دیرباز اکلیل میساخته وباآن آشنا بوده‌اند وآنچه را بااکلیل رنگ‌میزدند و درخشان میکردند مکلل می‌گفتند وشواهد آن درآثار سخن سرایان ایران ازقرن ششم و هفتم به‌بعد دیده می‌شود که متأسفانه دراین مقال جای بحث آن نیست .

رنگ سیلو از اصیل‌ترین رنگهای ایرانی است و درنقاشی‌های کتابی‌از قرن پنجم به‌بعد که در دست است این رنگ سبز مغزپسته‌ای بکار رفته وهیچگاه کاغذ را نخورده وفاسد نکرده است و درآن هم زنگار بکارنمیبرند .

آقای همایونفرخ نوشته‌اند که با یك تارموی دم گربه استادان مذهب‌کار تذهیب می‌کرده‌اند و آقای سهیلی ایراد گرفته‌اند که خیر باتارموی گرده گربه سه ماهه اینکار را میکرده‌اند .

منظور آقای همایونفرخ این بوده که کار تذهیب تاچه اندازه ظریف و دشوار است وخواننده بداند که با قلم‌آهن اینکار انجام نمی‌گرفته. بلکه بایك تار موآن خطوط‌منحنی ومنکسررا مذهب‌کار میساخته‌است. حال چه تأثیردارد که از گربهٔ سه ماهه یاچهارماهه باشد .

جای‌تأسف‌است که‌چرادرامور علمی وفرهنگی‌عجولانه به‌قضاوت‌می‌نشینیم و اگرخود ازمطلب وموضوعی‌اطلاع نداریم آنرا نفی‌می‌کنیم واشتباه‌می‌پنداریم و بجای تکمیل معلومات خود پیوسته دراندیشهٔ خرده‌گیری ازکار دیگرانیم و کوشا هستیم‌کسانی راکه بدون چشم داشت مادی برخود زحمت تحقیق و تتبع را هموارساخته‌اند تااطلاعات‌مفیدی دراختیار علاقه‌مندان علم وهنری قراردهند دلسرد وآزرده خاطرسازیم .

محمد علی شیرازی

طرح تحقیقاتی میمند

آقای مدیر

شاید اطلاع‌دارید که نمایشگاه طرح تحقیقاتی‌میمند در دانشکده‌هنرهای زیبا به‌طرز بسیار جالب توجهی درماه خرداد تشکیل شده بود . من هم باعلاقه بسیار ازآن دیدن‌کردم و بسیار لذت بردم .

عکسهایی دیدم ازروستائی‌که شاید هیچ وقت نتوانم‌آنجا را شخصاً ببینم. این نوع فعالیتهای علمی وفرهنگی واقعاً مغتنم است .

موقع بیرون‌آمدن ازنمایشگاه جزوه‌ای به‌دستم دادند بقلم‌آقای غلامعلی همایون‌که با شوق به‌خواندن‌آن پرداختم . ولی حقیقت این است‌که بسیاری‌از عبارات یا مفاهیم آن عبارات را نفهمیدم و چون نوشته‌ای است که به یك بار خواندن می‌ارزد عبارات زیر را ازآن نقل می‌کنم .

«فیزیك اساسی فرم شهر از روستا الهام گرفته و بدون‌ترکیب دهکده‌ها، اجتماع بزرگترشهری فاقد یك‌اساس‌لازم برای‌مداومت فیزیکی‌وتداوم‌اجتماعی می‌شد...

اگر از آن بر آمدگی معروف که بدان بدنهٔ سوسمار نام نهاده‌ایم به‌روستا نظر افکنیم خواهیم پنداشت که همه فضاها در مجموعه کلی آن ذوب شده و یك جهان ماژی وغیرحقیقی بوجود آمده است. ولی افسوس که ارزش چنین جهان سحرانگیزی تا یکسال واندی پیش بکلی ناشناخته باقی مانده و در این ناشناختگی و گمنامی علاوه برمهجوریت میمند عدم توجه دستگاههای مسئول نیز نقش بزرگی را ایفاد نموده است ...

اگر به‌روستای میمند با فاصله‌ای کمتر از نیم کیلومتر نظر بیافکنیم خواهیم پنداشت که تاریخ رااز درون استوانه‌ای عمیق وهیجان‌انگیز نظاره کرده وکشش هرچه حریص‌تر آن ما را بدرون خود خوانده وغرق نشئه تاریخمان میگرداند ...

معماری صخره‌ای میمند بخاطر سرمایه گذاری جاودانه‌اش براساس فلسفهٔ مادی مسکن وهمچنین معتقدات دین مهری بوجود آمده است .

مهردربالای کوهسرا، یعنی آنجائی که هیچگونه گرما، ناخوشی وتاریکی شب را راهی نیست درخانه‌ای صخره‌ای قرارگاهی داشته وتمامی جهان رانظاره کرده تاازکارهای زشت ازقبیل دروغ، عهدشکنی، سعایت وهرگونه شارلاتانیسم ممانعت بعمل آورد...»

خواهشمندم در صورتی که امکان دارد مطالب مذکور در فوق را بهزبان معمول فارسی ایرانیان فرنگ ندیده واز زبان هنری دور افتاده برگردانید مگر تا حدودی با مفاهیم ابرازشده درآن آشنا شوم .

حسین میرزا زاده

فرهنگ معین

دراین‌اواخرروزی درخانه‌ی ایران چشمم بفرهنگ معین افتاد. درحین مرورفرهنگ نکات‌چندی درباره‌ی‌نوشتن و تلفظ لاتینی واژه‌ها بنظرم رسید که بطور مختصرمورد بررسی قرارمیگیرد.

یادداشت: چون درعلم معنا شناسی‌فارسی‌سررشته‌ای ندارم، معناها مطلقاً مورد پژوهش‌قرارنمیگیرد .

۱ــ همزه و عین (ا/ئ/ؤ/ء/) هردو بصورت «'» نمایش داده شده است، بنابراین«مانع ('mane) و«یاء» ('ya). حال‌چنانچه همزه به «'» وعین به «ʻ» نمایش‌داده شده بود بهتربود (به‌شماره‌ی ۴ نیزمراجعه گردد)،

۲ـ برای طول فونمی Phonemic length حروف با صدا vowel، «ـ» که در بالای آنها قرار گرفته انتخاب گردیده است، در صورتیکه برای حروف « بی‌صدا » consonant طول فونمی phonemic length (تشدید) بصورت تکرار آمده است : مار « mar » و « متواقع» 'motavāʔʔa» . بدیهیست که چنانچه درمورد حروف بی‌صدا علامت «ـ» که نوع جدید ومتداولترش «:» میباشد انتخاب شده بود بهتر وواضح‌تر بود . دراینجا بایستی متذکر گردید که درفونتیک چه حروف بی‌صدا وچه حروف با صدا میتوانند کشیده tense باشند (مراجعه شود بکتابهای زبانشناسی).

۳ـ درموارد حروف بـا صدا ، چه « الف » باهمزه وچه حروف دیگر با صدا ، چنانچه یکی از حروف با صدا سازنده‌ی سیلاب جدیدی باشد، آن حرف با صدا همیشه مثل «عین» ویا « همزه » ادا میگردد : مؤاکله /moʔu:kele/.

۴ـ بدیهیست که چنانچه همزه وعین درفارسی بیك صورت ادا گردد(که درصحبت نیزچنین است) علامت «'» که در فرهنك معین ازآن استفاده گردیده کافی‌میباشد، ولی‌چون «ح» (یا «ه»)، «عین» ، «همزه» وغیره دروسط سیلاب ادا نمیشود ، بنابراین واژه‌هائی‌که دارای این‌حروف میباشند نیزنباید نوشته گردند ، درست مثل لغات انگلیسی کـه درحالتهای مخصوصی بعضی ازصداها ادا نمیشود : /raoe/rather ـ تقریباً . بنابراین درفارسی واژه‌های « بعد »، «معلوم» وغیره بصورت /ba:d/و/ma:lu:m/ درمیاید، از طرفی دیگرچنانچه ادای «عین» و«همزه» مراعات شود، باید «ص»، «ض»، «ط»، .... نیز هریك شکل مخصوصی برای خود داشته باشند (همانطوریکه در اول فرهنك گوشزد گردیده است) .

۵ـ در فرهنك معین طول فونمی phonemic length را از روی اصول قدیمی ودستوری تعیین نموده درصورتیکه تغییرات زبان تاریخی historical ـ linguistics لزومی‌ندارد که با تغییرات دستوری‌مطابقت نماید. بنابراین «آ»، «او» و«ای» همیشه بشکل بلند tense نوشته شده و «زیر»، «زبر» و « پیش» بصورت کوتاه lax ، حال اگر واژه‌های زیر را مورد مطالعه قراردهیم میبینیم که چنین نیست مار ma:r / ماری . /múri/ . ماند /mund دزد /do:zd/ دم /dom/ درد/da:rd/ در/dar/ وغیره(رجوع شود به M.Mehan, 1970, The Phonology of Persian, Stockholm).

دراینجا بعلل گوناگون نمیتوان همه‌ی اشکالات را مورد بررسی‌قرارداد بـرای تغییرات طول length change وتغییرات فونمی والوفنی phonemic - and allophonic alternations بکتاب بنده مراجعه شود .

۶ـ assimilation نیزمورد توجه قرار نگرفته ، بدین‌معنی که مثلا شنبه بصورت «šanbe» ونه « šambe » نوشته گردیده است .

۷ـ نقص مهم‌دیگر این‌فرهنگ‌نداشتن علامات «تکیه» stress که‌مخصوصاً در فارسی بسیار بسیار مهم - چه از نظر historical linguistics و چه از نظر descriptive linguistics میباشد . دراینجا باید گوشزد نمودکه برخلاف‌اکثر زبانها ، زبان ما دارای دونـوع تکیه بوده بدین‌معنی‌که اولا یا تکیه بصورت contrastive میباشد ، مثل «ماهی» / mūhi / و«ماهی» (ماه هستی) /mūhí/ بنابراین primary vs. tertiary ویا tertiary vs. primary ویاآنکه‌تشخیص تکیه مثل دومثال بـالا بستگی به ارتفاع صوت pitch level نداشته بلکه فقط شدت intensity است‌که مسبب‌تشخیص‌اختلاف‌تکیه میگردد: «ماهی»درجمله‌ی « ماهی‌را درتهران بسر بردم ».

البته برای درك این‌مطلب وتشخیص تکیه درفارسی باید مطالعه‌ی دقیق وکلی دراین‌باره صورت گیردکه متأسفانه تاآنجائی‌که بنده میدانم‌کسی‌دراین باره اقدامی‌نکرده است .

۸ـ«ی» درواژه‌ها بصورت مختلف نوشته شده است، مثلا«سیاه» بصورت siyah نوشته‌شده درصورتیکه‌اگر siah نوشته‌میشد درست‌تر بود،چه‌درمکالمه با سرعت عادی «ی» «سیاه» بشکل «ی» «می»، «دی» «ویا «بیان» ادا نمیشود، از طرفی«ی» درواژه‌ی «سیاه» glide نمیباشد . بدنیست‌گوشزد گرددکه بنظر بنده درفارسی فقط یك full glide وجود دارد وآنهم «ی» میباشد .

۹ـ نکته‌ی دیگرآنست‌که موقع آن رسیده‌که ایرانیان به خاورشناسان مخصوصاً ایران‌شناسان یاد دهندکه چگونه الفاظ درزبان ما ادا میگردند .

اصولا ایران‌شناسان‌خارجی‌نه‌تنها الفاظ زبان مارا مثل‌عربی ادا میکنند بلکه حرفهارا نیز به‌آن شکلی‌که درعربی‌کلاسیك است مینویسند ، مثلا «زبان فارسی»را zaban_i_farsi میخوانند ومی‌نویسند ، زیرا شاید در عربی‌کلاسیك فقط سه نوع حرف با صدا وجـود داشته است . بنابراین transcription ادای واژه‌های زبان ما باید بدست خودمان‌که ایرانی هستیم انجام پذیرد وگرنه نتیجه‌ی مثبت و درستی از این‌کار عاید مردم و زبان فارسی نخواهدگردید .

م . مهان (استکهلم)

عید نوروز درآبادی‌زفره (ZEFRE) از بخش کوهپایهٔ اصفهان

تا قبل‌ازسال۱۳۲۴ شمسی‌که دبستان‌دولتی‌درآبادی‌زفره نبود، علاقمندان به علم فرزندان خود را مکتب می‌فرستادند .

معلم مکتب خانه یك هفته قبل ازعید نوروز ازروی بیاضی که در اختیار داشت ودرآن‌چندنوع ـ عیدی نامه ـ نوشته شده بود هریکی را برای یك نفر ازشاگردان وروی‌کاغذ الوان (سرخ یا سبزیا زرد .....) می‌نوشت .

شاگرد آن را نزد معلم حاضر می‌کرد وهمان‌کاغذ را نزد پدرش‌می‌برد وبرای اومی‌خواند .

پدرشاگرد روزعید یك‌کله قند یا چند ریال پول یا دوسه من‌گندم به او میداد تا برای‌معلم مکتب ببرد .

ثبت وضبط این اشعار اگرچه ازنظرادبی‌شاید دارای ارزشی نباشد ولی برای ضبط فولکلور قابل توجه است .

واین است نمونه‌ای ازهمان اشعار :

نوروز نوبهار است، عید همه مبارك
گلها میان خاراست، عید همه مبارك

امروز عید آمد، عید سعید آمد
وقت امید آمد، عید همه مبارك

اردك[۱] شنوگر[۲] آمد بلبل سخنورآمد
در مدح حیدر آمد عید همه مبارك

بابا بده نجاتم ده پول یا براتم[۳]
ده قند یا نباتم عید همه مبارك

نقل عروسیم ده یا قند روسیم‌ده[۴]
کلاه پوسیم[۵] ده عید همه مبارك

بزم بزغاله زاده نر است یا که ماده
چائی نما آماده عید همه مبارك

نمونه دیگر :

نوروز فرودین شد بابا بده تو عیدی
آفاق عنبرین شد بابا بده تو عیدی

درکوه کبك خندان بلبل مثال رندان
قمری هزار چندان بابا بده تو عیدی

گردیده ماه آذر گویا که ابن آزر
کرده‌است‌جا درآذر بابا بده تو عیدی

۱ـ اردك = مرغابی ۲ـ شنوگر = منظور : شناگر ۳ـ برات = حواله
۴ـ روسی = روسیه (قند روسی = قندی‌که درکشورروسیه ساخته شده)
۵ـ پوسی = پوستی = از پوست ساخته شده

بابا بپز[۱] پلو را حلیم و آش جو را
پوشم قبای نو را بابا بده تو عیدی
ای باب مهربانم تا آنکه میتوانم
من درس را بخوانم بابا بده تو عیدی
ای باب خوش نهادم ده قند کن تو شادم
از بهر اوستادم بابا بده تو عیدی
در پا کنم ارسی[۲] قندم بده درسی[۳]
ارسی و درسی بابا بده تو عیدی
عیدت بود مبارك تاجت بود به تارك
از سوره تبارك بابا بده تو عیدی

محمدحسن رجائی زفره‌ای

۱- بپز به کسر اول ودوم وسکون سوم — طبخ کن — امر به پختن می‌کند
۲- ارسی ضمه اول و دوم وتشدید سوم — کفش ساده
۳- درسی ضمه اول ودوم و تشدید سوم — درستی ـ صحیح وسالم — نشکسته — بدون عیب و نقص

خبر

خبر

خبر

اخبار

اعطای جوایز به بهترین نویسندگان و ناشران

بمنظور ترویج دانش وفرهنگ و تشویق به تهیه و نشر کتابهای مناسب، کمیتهٔ سال بین‌المللی تعلیم و تربیت بریاست فائقهٔ علیاحضرت شهبانوی ایران هیئت‌های داوران را برگزید تا بهترین آثار را ازمیان کتابهایی که طی سال ۱۳۴۸ وتا پایان آذر ۱۳۴۹ انتشار یافته، انتخاب و معرفی کنند : هر هیئت داوری مرکب از متخصصان و صاحبنظران رشته‌های مربوط براساس ضوابط ویژه و بر بنیان نیازهای گروههای علاقمند، کتابهایی را که طی‌مدت فوق منتشرشده،مورد بررسی‌وارزشیابی قرار داده است.

آراء هیئت‌های داوری در جلسهٔ اخیر کمیتهٔ عالی‌سال بین‌المللی تعلیم و تربیت درپیشگاه علیاحضرت شهبانو مطرح شد ومعظم‌لها ساعت چهار بعدازظهر ۱۳۵۰/۱۰/۲۸ بهترین نویسندگان وناشران کتاب را درکاخ‌نیاوران بحضور پذیرفتند .

دبیر کل کمیسیون ملی‌یونسکودرایران دربارهٔ چگونگی‌انتخاب بهترین آثار بوسیلهٔ هیئت‌های داوری گزارشی داد وباستحضار رسانیدکه هیئت‌داوران کودکان ازجبار باغچه‌بان ونیمایوشیج آفرینندگان داستانهای « بابابرفی » و «آهووپرنده‌ها» ستایش‌کرده وپیشنهاد نموده‌که ازآن دو بگونه‌یی‌که در خور مقام بلندآنان است، به‌تجلیل یاد شود وازجمله دوکتابخانهٔ ویژه‌کودکان بنام این دونویسنده پیشگام ، نامگذاری گردد . علیاحضرت شهبانو با این پیشنهاد موافقت فرمودند ونیزمقرر داشتند درسال بین‌المللی‌کتاب جوایزی به‌بهترین نویسندگان داده شود .

۱ ـ جوایز نویسندگان بهترین کتاب برای‌کودکان :

ـ آقای مجید نفیسی، نویسندهٔ کتاب « رازکلمه‌ها » بخاطرطرح بخشی از پدیده‌های زندگی بشر بوجه علمی برای‌کودکان وبا نثری زیبا و ساده و با لطفی‌شاعرانه وبا تلفیق ازشیوهٔ غنی‌ادبی بامفهومی‌علمی.مبلغ جایزه ۶۰۰۰۰ ریال. ناشر:کانون پرورش فکری‌کودکان ونوجوانان .

ـ آقای نورالدین زرین‌کلک، نقاش‌کتاب «کلاغها» بخاطر نوآوری و

تلاش درجهت تکامل نقاشی اصیل ایرانی و انتخاب شیوه‌یی‌مناسب برای القاء محتوی وغنابخشیدن بآن . مبلغ جایزه ۶۰۰۰۰ ریال . ناشر :کانون‌پرورش فکری‌کودکان و نوجوانان .

۲ ـ نویسندگان بهترین کتاب برای نوجوانان :

هیئت داوران دراین زمینه ، با تأسف خاطـر نشان می‌سازد که کمبود کتابهای اصیل تألیفی ویژه نوجوانان ایرانی‌چشمگیراست و از نویسندگان و نقاشان دعوت می‌کند تا باین زمینه مؤثر، توجه اساسی مبذول دارند . معهذا هیئت داوران تلاش مترجمان را در نقل آثار ارزشمند ادبیات جهـان بـرای نوجوانان قابل تمجید می‌داند وکتابهای زیررا ممتاز معرفی می‌کند :

ـ خانم ثریا کاظمی بخاطر ترجمه‌کتاب «کوههای سفید» نوشتهٔ «جان کریستوفر» مضامین این‌کتاب سرشار ازانساندوستی‌وآینده نگری تحرك‌آمیز است واطمینان به‌پیروزی انسان را برنیروهای طبیعی واجتماعی‌تقویت می‌کند مبلغ جایزه ۶۰۰۰۰ ریال، ناشر: کانون پرورش فکرکودکان و نوجوانان .

ـ خانم‌گلی امامی بخاطرترجمهٔ کتاب «سرافینا» که از آثار کلاسیك نوجوانان است ومترجم باظرافت وحفظ امانت این‌داستان لطیف و شاعرانه را بفارسی برگردانده است . مبلغ جـایزه ۴۰۰۰۰ ریـال ، ناشر : انتشارات امیرکبیر .

ـ آقای عباس خیرخواه بخاطر ترجمهٔ‌کتاب معتبرعلمی « شگفتی های ریاضیات » بانثری ساده وروان وبا یافتن وبکاربستن اصطلاحات مناسب‌ودرست مبلغ جایزه ۵۰۰۰۰ ریال، ناشر: مؤسسه انتشارات امیرکبیر .

۳ ـ نویسندگان بهترین‌کتاب در رشته تعلیم وتربیت :

آقای محمد مشایخی، مؤلف « کتاب‌آموزش وپرورش تطبیقی » بخاطر مقایسه وضع‌آموزش وپرورش ایران باکشورهای دیگر. مبلغ جایزه ۵۰۰۰۰ ریال، ناشر: دانشسرای عالی.

ـ آقای حسن صفاری و بانو کوکب صفاری مترجمان کتاب « بحران جهانی تعلیم وتربیت » بخاطرآشنا ساختن علاقمندان با مسائل‌کنونی‌آموزش وپرورش جهان . مبلغ جایزه ۴۰۰۰۰ ریال ، ناشر : کمیسیون ملی یونسکو در ایران .

ـ خانم هماآهی‌مترجم کتاب «کودکی‌که هرگز بزرگ نخواهد شد» بخاطر جلب توجه خوانندگان ایرانی با یکی از مسائل مهم سال بین المللی

تعلیم وتربیت درایران یعنی‌موضوع کودکان استثنائی . مبلغ جایزه ۲۰۰۰۰ ریال .

ـ خانم شکوه نوابی‌نژاد مترجم کتاب « راهنمایی در مدارس امروز » بخاطر ارتباط موضوع کتاب بایکی ازمسائل مهم نظام جدیدآموزش و پرورش مبلغ جایزه ۲۰۰۰۰ ریال، ناشر: دانشسرای عالی.

۴ ـ نویسندگان بهترین‌کتاب در زمینهٔ تحقیقات وعلوم درسطح عالی:

هیئت‌های داوری در رشته های علوم وتحقیقات، علوم اجتماعی‌کتابهای زیررا بعنوان بهترین‌آثار معرفی‌کرده‌اند :

الف) در رشته‌های علوم و تحقیقات

ـ آقای غلامحسین مصاحب مؤلف‌کتاب « انالیزریاضیات » بخاطرجنبهٔ علمی‌کتاب و روش تدوین آن و زحماتی که مؤلف برای تهیه مدارك و مآخذ علمی وبررسی‌آخرین اطلاعات علمی درزمینهٔ‌کارخودکشیده‌است . مبلغ‌جایزه ۳۵۰۰۰ ریال، ناشر: انتشارات جیبی.

آقای اسمعیل اعتماد مؤلف کتاب « پستانداران ایران » با رعایت همهٔ جهات بالا و بخاطر جنبه تحقیقی‌آن . مبلغ جایزه ۳۵۰۰۰ ریال ، ناشر : دانشگاه تهران .

ب) در رشته‌های علوم اجتماعی

ـ آقای فریدون‌آدمیت مؤلف‌کتاب « اندیشه‌های میرزا فتحعلی‌آخوند زاده » بخاطر کوششی‌که محقق درشناساندن افکاراجتماعی ایران باروش علمی و تحقیقی بکار برده است . مبلغ جایزه ۳۵۰۰۰ ریال ، ناشر : انتشارات خوارزمی .

ـ آقای اسمعیل عجمی مؤلف‌کتاب « ششدانگی » بخاطر کوششی که محقق در بررسی یکی از مسائل اجتماعی واقتصادی کنونی ایران بعمل‌آورده است .

مبلغ جایزه ۳۵۰۰۰ ریال، ناشر: دانشگاه پهلوی .

بعلاوه هیئت داوری علوم اجتماعی‌کتابهای زیررا ممتاز شناخت :

ـ در زمینه تألیف‌کتابهای «آراء شورای عالی‌ثبت وشرح آن » نگارش آقای محمد جعفری لنگرودی و « از خشت تا خشت » تألیف آقای محمود کتیرایی .

ـ در زمینهٔ ترجمه « اصول علم سیاست » مترجم‌آقای ابوالفضل قاضی و

گریز ازآزادی» ترجمهٔ آقای عزت‌الله فولادوند .

۵- نویسندگان بهترین‌کتاب برای نوسوادان :

ـ گروه نویسندگان مجموعهٔ « بخوانیم وبهتر زندگی‌کنیم » ، برندهٔ
ایزه اول بخاطر کوشش ثمر بخش و سودمندی که در تدوین کتابهای این
جموعه ،گروه مذکور تحت نظر کمیتهٔ ملی پیکارجهانی با بی‌سوادی بکاربسته
ست . مبلغ جایزه ۷۰۰۰۰ ریال، ناشر: کمیتهٔ ملی پیکارجهانی بابیسوادی.

ـ گروه نویسندگان ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر ، برندهٔ
ایزه سوم بخاطر کوششی که در نشر کتابهای مناسب برای نوسوادان مبذول
اشته است. مبلغ جایزه ۳۰۰۰۰ ریال، ناشر: وزارت فرهنگ وهنر.

۶ ـ نویسندگان بهترین‌کتاب برای کارگران :

ـ گروه نویسندگان‌کتابهای منتشرشده بوسیله طرح تجربی پیکار با بی
وادی (منطقه اصفهان) بخاطر خدمات شایسته‌آن گروه ، برندهٔ جایزه دوم .
بلغ جایزه ۵۰۰۰۰ ریال، ناشر: طرح‌آزمایشی پیکار با بیسوادی .

ـ گروه نویسندگان انتشارات ادارهٔ کل بازرسی وزارت کار و امور
جتماعی برندهٔ جایزهٔ سوم . مبلغ جایزه ۳۰۰۰۰ ریال، ناشر : ادارهٔ کل
زرسی وزارت‌کار وامور اجتماعی.

۷ ـ نویسندگان بهترین‌کتاب درسطح روستا :

گروه‌نویسندگان یازده جزوه مربوط به سوادآموزی حرفه‌یی‌بزرگسالان
وستایی (منطقه دزفول) و آقای علی اصغرخبره زاده نویسندهٔ پنج جلدکتاب
دست در دست هم » در همین زمینه ، برنده جایزه دوم بخاطر تنظیم مطالب
ظم ومناسب برای بزرگسالان روستایی. مبلغ جایزه ۵۰۰۰۰ریال، ناشر :
رح‌آزمایشی پیکار با بیسوادی .

هیئت داوران درانتخاب بهترین کتابها برای نوسوادان ، کارگران و
شاورزان اصول ساده‌نویسی ، آسان وقابل درك بودن مطالب، ارتباط‌موضوع
تاب با گروههای ذیعلاقه ، عاری بودن مطالب‌کتاب از خرافات وتعصبات ،
ضع چاپ ورسم‌الخط کتاب ، هدف ازنشر کتاب را مورد توجه قرارداد .

هیئت داوران‌کار منظم وخطیر انتشارات پیك راکوششی ارزنده و مؤثر
قی و اظهار امیدواری کرد که در فرصت های بعدی انتشارات مذکور مورد
رسی وتشویق قرار گیرد .

۸ ـ ناشران بهترین کتاب از نظر فن چاپ و انتشار:

هیئت داوران پس از بررسی دقیق کتابها از نظر فن گرافیك، صفحه آرایی، چاپ، صحافی، نوع کاغذ و عواملی که سازندهٔ مبانی درست ایجاد علاقه به مطالعه درخواننده می‌شود، تصمیم گرفته است.

ـ سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بخاطر پایه‌گذاری صحیح نشر کتاب برای کودکان و نوجوانان. برندهٔ جایزهٔ اول به مبلغ ۷۰۰۰۰ ریال.

ـ شرکت سهامی کتابهای جیبی بخاطر برخورداری از تخصص ودقت لازم در امر نشر و تلاش پی‌گیر برای ارتقاء سطح کتاب. برندهٔ جایزه دوم بمبلغ ۵۰۰۰۰ ریال.

ـ شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، بخاطر آغاز چشمگیر وحاکی از شناخت عناصر زیبایی‌شناسی درامر نشر چاپ وصحافی برندهٔ جایزهٔ سوم به ـ مبلغ ۳۰۰۰۰ ریال.

اعتبار جوایز مذکور را: وزارت آموزش وپرورش (کودکان و رشته تعلیم وتربیت)، وزارت علوم وآموزش عالی (علوم وتحقیقات درسطح عالی)، کمیتهٔ ملی پیکارجهانی با بیسوادی (نوسوادان)، وزارت کار وامور اجتماعی (کارگران)، وزارت تعاون وامور روستاها (درسطح روستاها)، وزارت فرهنگ وهنر (فن چاپ وانتشار)، کمیسیون ملی یونسکو ومؤسسهٔ انتشارات فرانکلین (نوجوانان) تأمین کرده‌اند.

معرفی کتابهای تازه

زیر نظر ایرج افشار

موضوعها

- کتابشناسی ، فهرست
- دین
- زبانشناسی
- علوم اجتماعی
- علوم و فنون
- هنر وزیبائی
- تحقیقات ادبی
- متون کهن
- داستان ، نمایشنامهٔ ایرانی
- شعرمعاصر
- تاریخ وجغرافیا۔ سرگذشت
- ادبیات خارجی
- خواندنیهای کودکان
- انتشارات دانشگاه تهران

کتابشناسی ـ فهرست

۲۴۲ـ صدری افشار، غلامحسین

کتابنامهٔ علوم ایران . تهران . مرکز مدارك علمی . مؤسسهٔ تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی. ۱۳۵۰. وزیری ۴۹۴ ص .

مجموعه‌ای است حاوی نام و نشان ۳۰۲۳ کتاب درچند رشتهٔ علمی ازقدیم‌ـ الایام الی اکنون که بـه قول مؤلف « ایرانیان به زبان فارسی نوشته‌اند یا اززبانهای‌دیگر به فارسی‌ترجمه کرده‌اند ازاینرو نه شامل‌همه کتابهای‌فارسی‌است ونه همه کتابهای ایرانی .»

تقسیم‌بندی کتاب بدین‌شرح است : ریاضیات، نجوم، فیزیك‌وفنی، کشاورزی، پزشکی وکتابهای تا سال ۱۳۴۵ درآن آمده است . درآوردن مشخصات‌آوردن نام نویسنده، زمان زندگی‌مؤلف، عنوان کتاب و نام مترجم و نسخه‌های خطی و معرفی‌چاپهای‌کتاب مورد نظر بوده‌است.

۲۴۳ـ مشار، خانبابا

فهرست‌کتابهای چاپی فارسی. چاپ‌دوم. جلد اول (الف ـ ت). تهران . ۱۳۵۰ وزیری . ۱۴۷۱ ستون

این کتاب نخستین باردرسال ۱۳۳۷ انتشاریافت و بزودی‌چنانکه باید شهرت گرفت و در زمرهٔ مراجع اصلی فارسی درآمد واجرمؤلف‌آن پذیرفته . هیچ کس‌نمی‌تواند به مقدارکاری‌که بر سر آن مصروف شده است مطلع شود مگر آنکه خود نام و نشان ده‌کتاب را گردآورد . آن‌وقت درمی‌یابدکه خان بابای مشار درراه گردآوردن‌نام ونشان سی‌هزارکتاب فارسی چه رنجها متحمل شده است. سفرها کرده، خاکها خورده، طعنه‌ها شنیده، تبختر کتابدارهارا تحمل کرده تا چنین اثر نفیس‌پایدار‌جاودان‌را به فرهنگ ایـران و دنیای ایرانشناسی عرضه داشته است .

چاپ اول کتاب توسط‌بنگاه‌ترجمه ونشرکتاب انتشار یـافت و چاپ‌کنونی به‌سرمایهٔ شخصی‌مؤلف واین‌خود گذشتی دیگردرراه چنین اثرارجمند .

دین

۲۴۴ـ محقق، محمدباقر

نمونهٔ بینات درشأن نزول‌آیات از نظر شیخ طوسی وسایرمفسرین‌عامه وخاصه . [تهران . ۱۳۵۰] وزیری . ۹۰۴ ص.

علوم اجتماعی

۲۴۵ـ ابن مسکویه

جاویدان‌خرد. پند ازهوشنگ‌شاه‌پیشداد ترجمه از پهلوی به عربی بـه کوشش حسن‌بن‌سهل به روایت ابن‌مسکویه‌رازی. ترجمه و تـألیف سید محمدکاظم امام [تهران، ۱۳۵۰] وزیری. هشت+۱۶۸ص

این کتاب محتوی‌است برمتن‌عربی جاویدان خرد وسپس ترجمهٔ آقای سید محمدکاظم امام . وپس‌ازآن ازصفحهٔ۹۸ ببعد مطالبی‌است ازمترجم‌درباب احوال ابن‌مسکویهٔ رازی، جاحظ، اطلاعاتی‌در بارهٔ هوشنگ پیشدادبراساس‌جزوهٔ‌آقای دکترصادق‌کیا(ماه‌فروردین‌روزخرداد) مؤبد مؤبدان ، شهرمداین و ایوان آن پارس ، فضل‌بن‌سهل و حسن بن سهل و ایرانمنشی‌آنها. تجدید چاپ‌متن‌عربی که‌کمیاب است ونیزترجمهٔ امروزی‌آن مفیدست .

۲۴۶ـ جمال‌الدین‌اسدآبادی(سید)

نامه‌های تاریخی وسیاسی‌سیدجمال‌الدین اسدآبادی‌وگفتاری‌چندازمحققان‌دانشمند مقدمـه و گردآوری ابـوالحسن جمالی اسدآبادی [تهران ، امیرکبیر، ۱۳۴۹.] جیبی۱۵۲ (کتابهای پرستو،۱۲)

۲۴۷ـ منصور ، محمود

ده مقاله دربارهٔ مسائل روانی وپرورشی کودکان و نوجوانـان ، تهران . ۱۳۵۰ وزیری. ۲۱۳ ص (انتشارات دانشسرای عالی، ش۴۸)

۲۴۸ـ نائین، کتابخانه فرهنگ و هنر

سالنامهٔ کتابخانهٔ فرهنگ و هنر نائین تألیف محمد قلی جامع . سال ۱۳۴۸،۹ نائین. ۱۳۵۰ وزیری . ۱۵۵ص

محتوی‌است براشعاری‌چندوقطعات نثری واکثراشعار ازمؤلف‌سالنامه‌است.

۲۴۹ـ نراقی، احسان

جامعه،جوانان، دانشگاه. دیروز،امروز، فردا . تهران [شرکت سهامی کتابهای جیبی] ۱۳۵۰ . جیبی ۲۸۶ ص

مجموعه‌ای‌است‌ازاندیشه‌های‌احسان نراقی‌که بصورت‌گفتارها یا مصاحبه‌ها نوشته وگفته شده است ، بعضی به زبان فارسی بوده وبعضی به زبانهای خارجی و به فارسی ترجمه شده است .

نظریات اظهار شده مبتنی است بر اطلاعات‌آگاهانهٔ‌نویسنده‌که‌بیشتربراثر حشرونشر با جوانان وهمدلی نزدیك‌با آنان به‌دست‌آمده وبا بینشی جهانی در باب این‌موضوع‌آمیختگی یافته است.

جمع سخنان نراقی درین مجموعه که قبلا بصورت پراکنده در جرایدو مجلات نشرشده بوده‌است فرصتی‌بدست علاقه‌مندان‌مسائل‌اجتماعی‌می‌دهدکه‌درباب مسأله‌ای بدین‌مهمی‌تجدید گفتگوکنند.

زبانشناسی

۲۵۰ ـ هال ، رابرت. ا .

زبان‌وزبانشناسی. ترجمهٔ دکترمحمدرضا باطنی. [تهران] شرکت سهامی‌کتابهای جیبی [با همکاری فرانکلین . ۱۳۵۰] رقعی . ۲۷۴ ص

مترجم‌ازمتخصصان‌مؤسسهٔ‌زبانشناسی است و این‌کتاب را به زبـان آراسته و روشنی نقل‌کرده است .

علوم

۲۵۱ـ گاموف ، جورج

پیدایش و مرگ خورشید . ترجمهٔ احمد آرام . چاپ چهارم . تهران، نیل ۱۳۵۰ رقعی، ۲۴۷ ص

هنرهای زیبا

۲۵۲ـ احسانی، عبدالحسین

مجموعهٔ قلمکار ایران [تهران . شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران] ۱۳۵۰ رحلی بیاضی ۲۰۰ تصویر در دویست برگ .

۲۵۳ـ میر بهاء ، ابوالفضل

یادنامهٔ بهزاد . شرح حال استادحسین بهزاد ومختصری در تاریخ نقاشی ایران [تهران] ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ وهنر [۱۳۵۰] . وزیری . ۱۵۴ ص

قسمتی از کتاب متن تقریرات حسین بهزاد از خاطراتش است .

۲۵۴ـ ورزی، منصور

هنر وصنعت قالی در ایران. مشتمل بر سیری در تاریخ رنگرزی و طرح وبافت قالی. [تهران. رز. ۱۳۵۰] وزیری، ۳۱۵ ص.

تحقیقات ادبی

۲۵۵ـ ادیب‌طوسی، محمدامین

فرهنگ لغات ادبی. بخش سوم. تبریز. دانشگاه تبریز. ۱۳۵۰. وزیری. ص ۷۸۵، ۱۱۱۶ ص ((انتشارات مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران ، ش ۱۷ ـ سلسلهٔ زبان و فرهنگ فارسی، ش ۳).

۲۵۶ـ بصاری ، طلعت

زنان شاهنامه . تهران. دانشسرای عالی ۱۳۵۰ وزیری . ۴۱۲ ص . (انتشارات دانشسرای عالی. ش ۴۵)

۲۵۷ـ حائری، سیدهادی (کورش

تذکرهٔ شاعران قزوین. مجلد اول. معاصران [قزوین] ادارهٔ فرهنگ و هنر، ۱۳۵۰ وزیری. ۴۳ ص.

حاوی شرح مختصر احوال ویکی دو نمونه ازاشعار عده‌ای ازشعرای مشهور معاصر قزوین درسبك قدیم است .

۲۵۸ـ حمیدی، مهدی

فنون و انواع شعر فارسی [تهران. ۱۳۵۱] وزیری. ۳۲۳ ص.

آغاز کتاب مقدماتی است در اصول وفنون شعرفارسی و سپس نمونه‌هایی از انواع آن که همه ازآثار مؤلف یعنی شاعر روزگارماست به دست داده شده است.

۲۵۹ـ دست غیب، عبدالعلی

نیمایوشیج (نقد وبررسی) [تهران . انتشارات فرزین. ۱۳۵۱]. رقعی. ۱۴۷ ص.

۲۶۰ـ صفا ، ذبیح‌الله

گنجینهٔ سخن پارسی نویسان بزرگ و منتخب آثار آنان . جلد چهارم ازمنهاج سراج تا شرف‌الدین‌راجی. [تهران . دانشگاه تهران، ۱۳۵۰] وزیری، ۳۴۰ ص (گنجینهٔ

تحقیقات ایرانی، ش۴ر۶۵ ـ انتشارات دانشگاه تهران . ۴ر۱۳۳۸)

۲۶۱ـ قطبی، محمدیوسف

اینست بوف‌کور . تفسیری بر بوف‌کور اثرصادق هدایت . . . تهران . ۱۳۵۰ وزیری، ۱۹۱ ص.

۲۶۲ـ گورگین، تیمور

امروز چه‌کسی می‌تواند شاعر باشد با برگزیدهٔ آثارشعرای معاصر. [تهران . آتروپات. ۱۳۴۹] رقعی. ۴۰۸ ص

متون کهن

۲۶۳ـ جرجانی ، اسمعیل بن حسن‌الحسینی

ذخیرهٔخوارزمشاهی. جلددوم. به‌کوشش محمدتقی‌دانش‌پژوه وایرج افشار. تهران دانشگاه تهران . ۱۳۵۰ . وزیری، ۲۳۱ ص. (انتشارات دانشگاه تهران،۲ر۱۰۰۲ گنجینهٔ متون ایرانی، ۲ر۵۷).

۲۶۴ـ حافظ شیرازی

قصاید ، قطعات ، رباعیات و مثنویات حافظ.صحت‌کلمات واصالت‌اشعار.تحقیق ازمسعود فرزاد. [شیراز ۱۳۵۰] وزیری ۳۴۲ + ۷۱ ص (انتشارات دانشگاه پهلوی، ۳۲)

با این‌مجلد چهارجلد ازکار بزرگ فرزاددرباب‌تصحیح‌دیوان حافظ به‌پایان رسید .

۲۶۵ ـ دنیسری ، شمس‌الدین محمدبن امین‌الدین ایوب

نوادرالتبادر لتحفة البهادر. تألیف درسال ۶۶۹ . به‌کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج‌افشار. [تهران] بنیادفرهنگ‌ایران [۱۳۵۰].وزیری.۱۳+۳۵۹ص(انتشارات بنیاد فرهنگ ایران۱۱۶ـعلم‌درایران، ش ۱۴).

کتاب دائرةالمعارف‌گونه‌ای است به‌اسلوب‌کتبی‌که درممالك اسلامی‌بدین منظورنوشته می‌شد وحاوی بیان‌چند علم مختلف بود.

این‌متن‌درسال۶۶۹ به‌تألیف‌رسیده ودریکی ازشهرهای اناطولی‌که از نظر فرهنگی درآن روزگار ازتمدن ایرانی متأثر بوده وحوزهٔ فرهنگی زبان‌فارسی محسوب می‌شده‌کتابت شده است .

متن‌براساس دونسخه مورد تصحیح قرارگرفته است یکی مورخ ۶۸۱ و دیگری ازآن قرن یازدهم هجری .

۲۶۶ ـ رشیدالدین فضل‌الله همدانی

تنکسوقنامه یا طب اهل ختا . به خط محمدبن احمدبن‌محمود معروف به قوام کرمانی. با مقدمهٔ مجتبی‌مینوی. [تهران دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی.دانشگاه تهران. ۱۳۵۰] وزیری. ۵۱۹ص(مجموعهٔ آثار رشیدالدین فضل‌الله‌همدانی، ش۲)

۲۶۷ـ سلیم تهرانی، محمدقلی

دیوان‌کامل محمدقلی سلیم تهرانی شامل غزلیات ، قصاید ، مثنویات ، قطعات و رباعیات با مقدمه‌ای درتحقیق احوال و آثارشاعر به تصحیح و اهتمام رحیم‌رضا تهران . ابن‌سینا . ۱۳۴۹ . وزیری .

۶۴۰+۴۲ ص
سلیم تهرانی ازشعرای قابل قـرن یازدهم هجری است (متوفی در۱۰۵۷) اکثر اشعار او غزل است .

داستان، نمایشنامهٔ ایرانی

۲۶۸ـ آریا ، داود
آوازخان درانتهای غروب ، تآتر در دوتکه [تهران . تلویزیون ملی ایران ۱۳۴۹] خشتی. ۹۳ ص

۲۶۹ـ ابراهیمی، نادر
تضادهای درونی . [تهران]آگاه ۱۳۵۰ رقعی ۱۲۱ ص
مجموعهٔ داستان است.

۲۷۰ـ بیضائی، بهرام
هشتمین سفر سند باد [تهران. انتشارات جوانه. ۱۳۵۰] رقعی . ۲۴۶ ص

۲۷۱ـ خلج ، اسماعیل
پاتوغ، پنج نمایشنامه [تهران. تلویزیون ملی ایران. ۱۳۵۰] خشتی. ۲۰۳ ص .

۲۷۲ـ ساعدی ، غلامحسین
گاو. داستانی برای فیلم [تهران]آگاه [۱۳۵۰] رقعی. ۱۱۱ ص

۲۷۳ـ صفی
قایقران رود پالیز . توفانی ، سرپوش سربی. [تهران. ۱۳۵۰] رقعی. ۲۰۴ ص
مجموعهٔ داستان است.

۲۷۴ـ عامری ، همایون
روزهای خوب بارانی . [تهران ۱۳۵۰] رقعی ۱۰۸ ص
مجموعهٔ داستان کوتاه است .

۲۷۵ـ غریب ، غلامحسین
خون مهر. مجموعـهٔ داستان . [تهران ۱۳۵۰] رقعی. ۱۲۰ ص
غلامحسین غریب ازداستان‌پردازان نوخواهی است که ازحدود بیست و پنج سال پیش کارخودرا آغاز کرد .

۲۷۶ـ فتحی، نصرةالله
جام مراد . چاپ چهارم . [تهران] بهمن ۱۳۵۰ . جیبی. ۷۹ ص.
مجموعهٔ قصه‌های کوتاه جام مراد، کوزهٔ گنج ، عشق پنهان، ناسیونالیست، سگ من است .
قصهٔ سگ من تأثیر عظیمی در سید محمدعلی جمـالزاده داشتـه و او را برانگیخته است کـه نامه‌ای به نویسنده نوشته و ازقصهٔ مورد بحث بسیار تعریف کرده است . قسمتی ازین نامه درابتدای کتاب حاضر به‌چاپ رسیده است .

۲۷۷ـ محمود ، احمد
پسرك بومی. مجموعهٔ قصهٔ کوتاه[تهران] پرچم . ۱۳۵۰. رقعی. ۱۰۷ص.

۲۷۸ـ نعلبندیان ، عباس
اگر فاوست یك‌کم معرفت به‌خرج داده بود ... نمایشنامه دردوپرده . [تهران. تلویزیون ملی ایران ــ ۱۳۴۹] خشتی. ۱۳۲ ص.

۲۷۹ـ نعلبندیان، عباس
سندلی‌کنار پنجره بگذاریم و بنشینیم و

به شب دراز تاریک خاموش‌سرد بیابان
نگاه کنیم . نمایشنامه در یک پرده .
[تهران . تلویزیون ملی ایران ۱۳۴۹]
خشتی. ۶۸ ص

۲۸۰- نعلبندیان ، عباس

قصهٔ غریب‌سفرشادشین‌شاد شنگول به‌دیار
آدمکشان و امردان وجذامیان و دزدان
و دیوانگان و روسپیسان وکاف‌کشان .
[تهران . تلویزیون ملی‌ایران. ۱۳۵۱]
خشتی. ۹۹ ص.
نمایشنامه است .

۲۸۱- نعلبندیان، عباس

ناگهان هـذا حبیب‌الله مات فی‌حب‌الله
هذا قیتل‌الله مـات بسیف‌الله . [تهران.
تلویزیون ملی ایـران . ۱۳۵۱] خشتی
۶۷ ص.

۲۸۲ - نیما یوشیج ، (علی اسفندیاری)

کندوهای شکسته ، پنج قصه . قصه‌ها .
دفتر اول . [تهران] نیل [۱۳۵۰]
رقعی . ۱۳۲ ص

شعر معاصر

۲۸۳- پژمان بختیاری، حسین

اندرز یک مادر . [تهران] اداره کل
نگارش وزارت فرهنگ وهنر [بیت]
وزیری. ۶۷ ص
منظومه‌ای است .

۲۸۴- خائفی، پرویز

از لحظه تا یقین . مجموعهٔ شعر. [شیراز
کانون‌تربیت. ۱۳۵۰] رقعی. ۱۰۷ ص

خائفی از شاعـران نامـور کنونی
شیرازست . اشعارش اغلب در شکلهای
تـازه است . من‌باب مثال چند عبارتی
از اشعار اسلوب سنتی او نقل می‌شود:
نفسی بودن و این گونه عبث فرسودن
همه این بود و همین است حدیث بودن
چه توان کرد که درخویش غمی‌خاموشیم
چه توان گفت که خاموش‌نهان درجوشیم
همه بیهوده به بیراههٔ غم تاخته‌ایم
حاصل عمردرین‌راه به‌جان باخته‌ایم...
چاره این‌است همه تن‌طلب مرگ شدن
درکف باد غضبناك خزان برگ شدن

۲۸۵- رسائل، حسین

آوازهای پشت برگها [تهران . روز .
۱۳۴۷] رقعی. ۸۰ ص
مجموعه شعرست .

۲۸۶- سجادی، محمود

میکائیل وگاو آهن معصوم [تهـران .
پندار. ۱۳۵۰] رقعی. ۵۸ ص
مجموعه شعرست .

۲۸۷- سرفراز، جلال

آیینه ، درباد . دفتر شعر. [تهران .
کتاب نمونه . ۱۳۵۰] رقعی. ۶۴ ص

۲۸۸- صالحی، بهمن

باد سرد شمال، برگزیدهٔ اشعار۴۵-۱۳۴۸
[رشت] خشتی. ۱۳۹ص.

۲۸۹- عبدلی ، م

سیاه مشق‌های شبانه . دفترشعر. [تهران
پندار. ۱۳۵۰] رقعی. ۱۰۰ ص

۲۹۰- فرخزاد ، فروغ

برگزیدهٔ اشعار فروغ فرخزاد. تهران. [شرکت سهامی کتابهای جیبی] ۱۳۵۰. جیبی. ۱۹۹ ص.

۲۹۱- کیانوش، محمود

آبهای خسته. مجموعهٔ شعر. [تهران ۱۳۴۹] رقعی. ۹۴ ص (انتشارات آگاه، ش ۸)

۲۹۲- نصیری پور، غلامحسین

توطئه آب . [تهران . پندار. ۱۳۵۰] رقعی. ۱۰۴ ص

مجموعهٔ شعر است .

۲۹۳- نفلیری، ژاله

دروازه‌های نور. مجموعهٔ شعر. با مقدمهٔ سیمین بهبهانی. [تهران ، ۱۳۵۰] رقعی ۱۰۴ ص

من باب نمونه نقل می‌شود :

موی من مخمل نرمه میدونی
تن من زنده و گرمه میدونی
گونه‌هام سرخه چو گل‌های انار
تو چشام هالهٔ شرمه میدونی.

۲۹۴- نیستانی ، منوچهر

دیروز خط فاصله . مجموعهٔ شعر. [تهران زر، ۱۳۵۰] رقعی. ۲۰۳ ص

مجموعه درسه بخش است : اشاره به دور، کتابچهٔ غزلها ، مثنویها .

تاریخ و جغرافیا - سرگذشت

۲۹۵- اطلس نوین جهان درعصر فضا - طبیعی ، سیاسی ، اقتصادی :

تهران . مؤسسه جغرافیائی و کارتوگرافی سحاب [۱۳۵۰] وزیری. ۱۳۰ ص.

۲۹۶- امام شوشتری ، محمدعلی

تاریخ شهریاری در شاهنشاهی ایران . [تهران] وزارت فرهنگ وهنر [۱۳۵۰] وزیری. ۴۲۱ ص.

۲۹۷- ایران. شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران

پایتخت‌های شاهنشاهی ایران [تهران]. ۱۳۵۰. وزیری. ۲۹۶ ص

مولفان این کتاب عبارتند از ملک‌زاده بیانی، شیرین بیانی، عباس پرویز، بهمن کریمی، اسماعیل دیباج، حسینقلی ستوده، ابوالقاسم جنتی عطائی.

۲۹۸- بامداد ، مهدی

شرح حال رجال ایران درقرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری . جلد پنجم . تهران . زوار [۱۳۵۰] وزیری. ۴۱۲ + مقادیری صفحات عکسهای رجال بصورت الحاقی درانتها.

مؤلف دانشمند در مقدمه‌ای سه خطی از « موانع ومحظورات » که موجب زحمت بسیار است سخن می‌گوید وباوجود این توفیق یافت که پس از انتشار چهار جلد کتاب تاریخ رجال ایران که قطعاً یکی ازامهات تألیف ممتاز و درجه اول عصر حاضر است پنجمین جلد کتاب را نیز انتشار دهد .

مهدی بامداد

پنجمین جلد کتاب شرح احوال کسانی است که در جلدهای پیشین یاد آنها ذکر نشده است . از آزاد افغانی شروع و به میرزا یوسف مشیر دیوان کردستانی ختم می‌شود.

بامداد نگارش این کتاب را باعلاقه واطلاع وپشتکار بسیار به پایان آورد و جزین موفق بدان شد که با دلیری وبی باکی واحتراز از خوش آمدن و بدآمدن ابناء روزگار وابناء صاحبان ترجمه، شرح حالها را با اظهار عقیدهٔ خود بیامیزد و بدین چاشنی خواننده را بهتر درجریان نظر خود قرار دهد . کاری است دشوار که همواره رنجشهای خصوصی و گرفتاریهای عمومی در بردارد .

عکسهای کتاب بسیار دیدنی و مجموعه‌ای است کم نظیر که فقط درین کتاب می‌توان بدانها دست یافت و پشتکاری که ایشان در گرد آوردن این عکسها به کار بسته‌اند سزاوار تحسین بسیارست.

درجلد حاضر شرح حال عده‌ای از درگذشتگان سی چهل سال اخیر مندرج است .

توضیح این مطلب هم ازباب اشکالی که بعدها ایجاد می‌کند ضروری است که نام کتاب درروی جلد «تاریخ رجال ایران» ودرداخل « شرح حال رجال ایران » قید شده است .

۲۹۹- بهرامی، اکرم

تاریخ ایران از ظهور اسلام تا سقوط بغداد. [تهران] دانشسرای عالی. ۱۳۵۰ وزیری. ۸۷۵ ص. (انتشارات دانشسرای عالی ، ش ۴۲) .

ظاهراً متن جزوات درس است. تعجب است که کتاب از فهرست مآخذ (بصورت کلی) و در خیلی از موارد از اشارات به مراجع در پاصفحه‌ها عاری است. فهرست اعلام هم ندارد . عجب دیگر این است که درنقل نسب واحوال مردی چون خواجه نظام‌الملك از کتاب جامع مفیدی (عصر صفوی) استفاده شده است . (ص ۷۲۴).

روش ارجاع هم درخیلی ازموارد درست نیست . مثلا درصفحهٔ ۶۸۹ گفته شده است « بیهقی تاریخ غزنویان ص ۴۹۸ » و اگر کسی نداندکه بیهقی چه تألیفی داشته است تصور خواهد کرد که بیهقی کتابی

به نام «تاریخ غزنویـان» نوشته بوده است، جزاین هیچوقت تاریخ بیهقی به نام تاریـخ غزنویان طبع نشده است تا آوردن این نام درست باشد.

۳۰۰- بلاغی، سید عبدالحجة حسینی

تاریخ تهران [قم، ۱۳۵۰] وزیری.۲جلد ۳۶۸+۲۱۸(و)۲۷۲+۲۷۶ص.

کتابی‌است مملواز اطلاعات تاریخی وجغرافیـائی و شهری و گویای وسعت تجسس‌مؤلف دانشمند درزمینه‌جغرافیای تاریخی شهرتهران که هنوز کتابی بدین تفصیل درآن باب نشر نشده اهم مطالب آن عبارت است از:

تاریخ مرکز تهران

طهران از قرن دوم و سوم هجری امامزادگان . تهران‌عهد صفویه.شعراء تهران‌عهد صفویه. مسجد جامع‌ومدارك عهد صفویه با بیان موقوفات و حوادث آنها . تهران دراعصارافشاریه وزندیه و قاجاریه . تاریـخ مسجد شاه و حوادث مدارس‌دینی‌وشرح‌آنها . باغهای‌تاریخی از جمله بـاغ ایلچی و بـاغ صبا و باغ نگارستان‌وباغ‌لاله‌زار . برج نوش.قصر قاجار . قصرجهان‌نمـا . واقعهٔ اشپختر تاریخ میدان مشق ومجسمهٔ وزیر جنگ جمام حاج میرزا آقاسی . جذب علماء شهرها. مدرسهٔ‌آصفیه. ایلچی‌ودومعاهده نسب، تاریخ۱۶مدرسه ازجمله‌سپهسالار قدیم . باغها . سراهای تاریخی.مدرسه ومسجد اقصی . مـدرسه سپهسالار جدید باغها . بانکها . پارکها. دوسفارتخان کلیساها . گذارهـا . مسعودیه . هدی حضرت‌سردارسپه. تاریخ میدان‌توپخان قنوات. توسعهٔ شهرتهران . آمار درعهد ناصرالدین‌شاه ومظفرالدین‌شاه. اوضاع خالصه .

تاریخ قسمت شمالی تهران

تاریخ امامزاده صالح ومدفونین‌در آن‌واشاره به تاریخ‌تجریش. اسامی کلی قراء ومزارع این‌منطقه بترتیب حروف تهجی. اختیاریه . تاریخ امامزاده‌قاسم تاریـخ مزار ظهیرالدوله . تاریخ قصر سعدآباد . سلطنت آباد . تاریخ عشرت آبادوکودتای‌سوم حوت. تاریخ‌فرحزا قصر قاجار . تاریـخ قلهـك .کاشانك انیس‌الدوله: تاریخ‌محمودیه وشیخ‌جعفر کبیر. تاریخچه مرغ محله . تاریخ‌کا نیاوران . تاریخ ونك ، امامزاده.سای مدفونین . نقشه . سفری بمنطقهٔ جلگ البرز. تاریخ امامزاده داود. شرح‌حال بعضی مذکورین . تصاویر مذهبی.

تاریخ قسمت غربی تهران

شرح‌قراء قسمت‌غربی.امامزادگا این‌منطقه .کتاب طرشت وعلماء بزرگ آن . تعلیقات تاریخ قسمت غربی .

تاریخ قسمت‌جنوبی‌تهران

شرح قراء این‌منطقـه . موقوفا چهارده معصوم . مشاهیر مـدفونین د قبرستان‌چهارده معصوم . آب انبارمدفر

قرآنها. تاریخ نجف آباد تهران و اصفهان متمم تاریخ قسمت جنوبی. زورخانه شاه مردان و تاریخ زورخانه‌ها. ۱۵ نقطه تاریخی. تاریخ سرقبر آقا. ۹ نقطه تاریخی.

تاریخ قسمت شرقی تهران

شرح قراء این منطقه. امامزادگان. مساجد. تاریخ دولاب از صدر اسلام. علماء دولاب. زندان هارون. تاریخ دوشان تپه. قصر فرح آباد و فرمان شاهنشاه متمم تاریخ قسمت شرقی ۲۰ نقطه تاریخی تاریخچهٔ باغ حاج محمدحسن امین الضرب و سید جمال الدین افغانی. تاریخ کوچهٔ شتر داران.

تاریخ عمومی تهران

آب انبارها. تاریخ ارگ. کلیهٔ تواریخ مربوط به ارگ و تکیه دولت و مساجد و مدارس این محوطه. بازار. پامنار. پشت بدنه. تکیه‌ها. چالحصار و چالمیدان. چهارراهها. حسینیه‌ها حمام‌ها. خانقاه‌ها. اسامی خیابان‌ها و وجه تسمیهٔ آنها بتفصیل. دارالخلافه زورخانه‌ها. ساعت. سبزیکاری تخت زمرد. سبزی میدان. سراها. سرپل امیر بهادر. سرپلك. سرتخت. سرجنبك سقاخانه. قبرستانهای متروك. قنوات بطور مشروح. کاخ‌ها. کوچه‌ها بترتیب حروف تهجی و وجه تسمیهٔ هریك. شرح سقاخانهٔ نوروزخان. گذرها و وجه تسمیهٔ هریك. گلوبندك. گودها. مثلهای تهرانی محلات اصلی و فرعی تهران. مدارس متمم. مساجد. مقابر تهران که در داخل شهراست. میدان‌ها و وجوه تسمیهٔ هریك و تاریخچهٔ آنها.

۳۰۱- بهروزی، علینقی

تاریخچه و شرح آثار معماری و هنری مسجد جامع سلطانی و کیل. شیراز. اداره کل فرهنگ و هنر استان فارس. ۱۳۵۰ وزیری. ۵۹ ص.

رساله‌ای است محققانه دربارهٔ یکی از زیباترین ابنیه دوران اسلامی شیراز.

۳۰۲- بهروزی، علینقی

تاریخچهٔ ساختمان و شرح آثار تاریخی وهنری مسجد جامع عتیق شیراز. شیراز. ادارهٔ کل فرهنگ و هنر استان فارس ۱۳۵۰ وزیری. ۶۸ ص.

مسجد جامع عتیق یکی از ابنیهٔ تاریخی اسلامی ایران است و در آن تاریخ و هنر بهم مخلوط و سزاوار آن بود که چنین رساله‌ای منفرد در بارهٔ آن نوشته شود.

۳۰۳- بهروزی، محمدجواد

تقویم تاریخی، فرهنگی، هنری دو هزار و پانصد سالهٔ شاهنشاهی ایران [شیراز. کانون تربیت. ۱۳۵۰] وزیری. ۷۹۹ص.

این کتاب سالشمار وقایع تاریخ ایران است، یعنی حوادث و سوانح و واقعات تاریخی برحسب ترتیب وقوع ذیل هر سال گفته آمده است. و تنظیم آن بدین صورت که اول سال ترتیبی براساس ۲۵۰۰

سال تاریخ ایران گفته شده وسپس سال میلادی وپس‌ازآن سال قمری وسپس‌سال شمسی. فی‌المثل

۲۱۳۳ - ۱۵۸۴-۹۹۲- ۹۶۳ :

حمزه میرزا با برادرش صلح کرد

۳۰۴- بیانی، مهدی

پانصد سال تاریخ جواهرات سلطنتی ایران [تهران] بانك مرکزی ایران . ۱۳۴۸ . وزیری بزرگ. ۱۳۷ ص

۳۰۵- پلیو، پل

تاریخ سری مغولان. ترجمهٔ شیرین بیانی [تهران . دانشگاه تهران، ۱۳۵۰]وزیری ۱۱۴+۱۶ص (گنجینه تاریخ وتمدن، ش ۳۳ - انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۸)

۳۰۶- پیرنیا ،کریم

راه ورباط .گردآوردهٔ کریم پیرنیا [و] کرامت‌افسر. [تهران] سازمان‌ملی‌حفاظت آثار باستانی ایران . [۱۳۵۰] وزیری. ۲۱۹ ص .

مجموعــه‌ای است حاوی اطلاعـات تاریخی‌وجغرافیائی درباره راههای‌قدیم وکاروانسراها (رباطها). کتاب در دو بخش است : پیش‌ازاسلام ودورهٔ اسلام .

۳۰۷- تمدن، محمد

اوضاع ایران درجنــگ اول یا تاریخ رضائیه. رضائیه. مؤسسه مطبوعاتی تمدن ۱۳۵۰ . وزیری. ۴۴۴ ص.

ارزش خاص کتبی که دربارهٔ تاریخ شهرها نوشته می‌شود بیشتر منوط بدان است که مؤلف اطلاعات ومشاهدات خود را ازاوضاع و احوال وآثاری کــه دیده است ضبــط کند و در اختیـار آیندگان بگذارد . کتاب حاضر نیز ازین مزیت برخورداراست . زیرا پس از۶۳ صفحه که به منقولات پراکنده وناقص ازکتب کتب قدیم وجدید دربارهٔ گذشته تاریخی ارومیه ونیزآثار باستانی اختصاص دارد مؤلف وارد مبحث اصلی کارخود می‌شود وآن به دست دادن اطلاعات وحتی‌شرح اقدامات شخصی است درخصوص وقایع‌و حوادث بسیار مهمی که در ارومیه اتفاق افتاده‌است.می‌دانیم که‌درین‌شهر روس‌ها، ترکها، امریکائیها همواره منشأحوادث سیاسی وفرهنگی بوده‌اند و به این‌لحاظ اطلاعاتی که مؤلف ضبط کرده است قابل توجه واعتناست .

۳۰۸- تهران. مؤسسه کار و تأمین اجتماعی

تاریخ‌وشرایط‌کاردرایران. ازعهدباستان تاکنون . تهران . ۱۳۵۰ . وزیــری . ۱۶۸ ص .

(نشریه شماره ۲)

۳۰۹- جوادی ، شفیع

تبریز و پیرامون . تبریز. بنیاد فرهنگی رضا پهلوی . ۱۳۵۰. وزیری۶۷۲ ص

مباحث کتاب عبارت است ازاوضاع جغرافیائی، اوضاع طبیعی، زمین‌شناسی وخاك، نام وقدمت تاریخی، مردم‌وزبان آذربایجان، حوادث و سوانــح طبیعی، آثارباستانی، فرهنك‌وآموزش‌وپرورش، بهداشت ،کشاورزی ،تغییرات کلیمائی،

کرونولوژی وقایع تاریخی.

۳۱۰- حکمت، علیرضا

آموزش و پرورش در ایران باستان. تهران. مؤسسهٔ تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی [وزارت علوم و آموزش عالی] ۱۳۵۰. وزیری . ۵۲۳ ص .

کتاب دردو بخش وجمعاً یازده فصل است: زبان وخط- آداب ورسوم- آموزش دینی واخلاقی- آموزش اداری و کشوری- آموزش نظامی - آموزش سیاسی- آموزش صنعتی و حرفه‌ای- آموزش نیرومندی و بهداشت- آموزش هنری- سوادآموزی- دانش‌آموزی.

مجموعه‌ای است گردآمده مبتنی برمآخذی که فهرست آنها درانتها آمده و اکثر تألیفات ایرانیان یا ترجمه‌هایی از آثار ایرانشناسان معروف است .

۳۱۱- رفیعی طاری، محمد باقر

ذکر بدیع شیخ محمد رفیع . به مناسبت چهلمین سال درگذشت آن شادروان . [تهران] ۱۳۵۰ . وزیری. ۴۸ ص .

شیخ‌محمد رفیع ازاحرارومشروطه خواهان ومعتقدان بـه اصول آزادی و پیشروان آموزش وپرورش به‌روش جدید بود واین رساله اختصاص دارد به‌شمه‌ای ازحالات آن مرحوم که با بعضی اسناد و مدارك به‌چاپ رسیده است.

استاد محیط طباطبائی مقدمه‌ای بر آن نوشته و گفته است که شیخ محمد از ۱۲۷۵ تا ۱۳۰۰ شمسی متوالیاً درمدارس نوبنیاد رشدیه، افتتاحیه، خرد ، شرف، معرفت تهران واتحادیه بختیاری بروجن به تعلیم پرداخته است .

۳۱۲ - ری

ری شهری به قدمت تاریخ ، برآستان حضرت عبدالعظیم الحسنی. [تهران . ۱۳۵۰] وزیری. بزرگ. ۲۰ برگ.

۳۱۳- شیخ‌الاسلامی ، پری

زنان روزنامه نگار و اندیشمند ایران . نخستین پژوهش دربارهٔ زنان روزنامه نگار [تهران ۱۳۵۱] وزیری. ۲۳۹ ص

۳۱۴- کاظم‌زادهٔ ایرانشهر، کاظم

آثار واحوال کاظم‌زادهٔ ایرانشهر. تهران. اقبال. ۱۳۵۰ . وزیری. ۴۸۷ ص

اثر تقریباً جامع ومفیدی است در احوال حسین کاظم‌زاده مدیر مجلهٔ ایرانشهر

۳۱۵- مدرسی چهاردهی، مرتضی

تاریخ روابط ایران وعراق .[تهران]. فروغی [۱۳۵۰] رقعی. ۳۸۴ ص.

اهم مطالب کتاب عبارت است از : خلفا درقلمروآل بویه ، بغداد وبصره در قلمرو شهریار زند ، نقش ایرانیان در تاریخ استقلال عراق ، بناهای ایران در عراق ، شعر و حکمت ایران در ادبیات عرب ، متکلمان بزرگ اسلامی، تاریخ فقه مذهب جعفری ، ورقی ازتاریخ عرفان.

۳۱۶- مشکوتی ، نصرت‌الله

فهرست بناهای تاریخی واماکن باستانی ایران . چـاپ دوم . تهران. ۱۳۴۹ . وزیری. ۳۷۰ ص (نشریه سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران،۱)

مجموعه‌ای است بسیارمفید وازکتب

دم دستی ودائمی برای هر کس که بازدید ازابنیهٔ تاریخی مورد علاقهٔ اوباشد. چاپ کنونی نسبت به چاپ اول مزایای زیادتری دارد هم کاملتر ومفصل‌تر شده وهم معایب ایرادشده بر آن جلد اصلاح گردیده است.

توفیق مؤلف راکه خود از پایه‌گذاران وخدمتگزاران حفظ آثار ملی کشورست مسئلت داریم .

۳۱۷- مشکور ، محمدجواد

پارتیها یا پهلویـان قدیم. جلد اول. تاریخ سیاسی. تهران. دانشسرای عالی. ۱۳۵۰ وزیری . ۵۱۷ ص (انتشارات دانشسرای عالی، ش۴۶)

۳۱۸- مشهد ، شورای جشن شاهنشاهی ایران

توجه پادشاهان ایران به تعلیم وتربیت مشهد . ۱۳۵۰ . وزیری. ۲۰۶ ص

مقالات این کتاب با همکاری چند تن ازدبیران فاضل فراهم شده است .

۳۱۹- ملکزاده بیانی

سیمای شاهان ونام‌آوران ایران باستان تألیف ملکزاده بیانی و محمد اسمعیل رضوانی . تهران . شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایـران . ۱۳۴۹ . وزیـری . ۸۲+۱۰ ص

۳۲۰- همت ، محمود

تاریخ مفصل کرمان ازهخامنشیان تاسلسله پرافتخاروجلیل پهلوی. [کرمان] فروشگاه همت کرمان [۱۳۵۰] وزیری. ۴۶۸ ص .

با وجود قلم برای باستانی پاریزی واخلاص وبستگی او به کرمان وکتب متعددی که او دربارهٔ کرمان نشرکرده است ودر حقیقت تاریخ خطهٔ کرمان تیول ادبی و قلمی اوست دیگر فکر آن نمی‌شدکه از شهرکرمان هم تاریخ کرمانی به چاپ برسد وآن هم تاریخ مفصل .

این تاریخ برگردانی است ازمآخذ قدیم که اهم آنها سالاریه است وهمان است که باستانی چاپ کرده. اما مؤلف حوادث تاریخ کرمان را به عصر مؤلف سالاریه خاتمه نداده است. اتفاقات بعدی تا عصر حاضر را نیز درکتاب خود گنجانیده و فایدهٔ آنرا تکمیل کرده است وحقاً درین بخش مطالب تازه مندرج است .

ازصفحهٔ ۲۹۹ شرح حال عده‌ای از بزرگان قرن اخیر کرمان مانند میرزا شهاب ، مجدالاسلام ، حاجی علی‌اکبر صنعتی ، دیلمقانی ، منـدرج است (تا ص۴۲۲) پس ازآن اطلاعـاتی در بارهٔ زیارتگاههای کرمـان ، ضرب‌المثلهای کرمانی، آداب‌ورسوم ، اسامی محله‌های کرمان‌درج شده است که ازقسمتهای قابل اعتنای کتاب است .

۳۲۱- هنرفر ، لطف‌الله

گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان . آثار باستانی والواح وکتیبه‌هـای تـاریخی در استان اصفهان . چاپ‌دوم [اصفهان. کتابفروشی ثقفی، ۱۳۵۰] وزیری . ۴۸+۱۰۴۰ ص

تجدیدطبع کتاب با اصلاحات نشان اهمیت اثر آقای هنرفرست . بدون تردید هنرفر مطلع ترین فرد در بارهٔ آثار تاریخی اصفهان است و کتابش اثـری کم نظیر و پایدار .

۳۲۲- یوسفی، محمد

پیوستگاه کارون و اروندرود یا تاریخ خرمشهر. [تهران، ۱۳۵۰]. رقعی، ۳۲۴ص

ادبیات خارجی

۳۲۳- چاپك ، کارل

کارخانهٔ مطلق سازی. ترجمهٔ حسن قائمیان با مقدمهٔ صادق هدایت، چاپ سوم، تهران [شرکت سهامی کتابهای جیبی] ۱۳۵۰ . رقعی، ۲۳۷ ص.

خواندنیهای کودکان

۳۲۴ - آذریزدی، مهدی

مثنوی بچهٔ خوب . تهران. اشرفی. ۱۳۵۱. رقعی . ۷۳ ص.

انتشارات جدید دانشگاه تهران در رشته‌های علمی

۳۲۵- بیلر، جان‌سی

شیمی برای دانشگاه . تألیف جان‌سی بیلر و دیگران . ترجمهٔ یحیی عبده و منصور عابدینی . چاپ دوم . جلد اول. تهران ۱۳۵۰ . ۶۳۶ ص.

۳۲۶- حجازی ، سیدرضا

چوبشناسی وصنایع چوب. جلدچهارم. تهران . ۱۳۵۰ . ص ۷۳۵ تا ۱۱۲۴ + ۸۵+۱۶ ص

۳۲۷- ریاضی کرمانی، عباس

مقدمه‌ای بر نجوم عالی. تهران . ۱۳۵۰. ۳۲۰ ص.

۳۲۸- ساعدی ، هوشنگ

گیاهان سمی و تأثیر مسمومیت آنها در حیوانات . تألیف دکتر هوشنگ ساعدی ومحمودشجاع. تهران ، ۱۳۵۰، ۳۰۲ ص

۳۲۹-سرایی، فریدون

ساختهای زمین شناسی . تهران. ۱۳۵۰، ۲۴۴ ص.

۳۳۰- صبا ، صادق

نشانه شناسی بیماریهای اعصاب . چاپ سوم . تهران . ۱۳۴۹ . ۴۲۳ ص

۳۳۱- طاهباز، فوزیه

هورمنهای گیاهی و رشدگل . تهران . ۱۳۵۰. ۲۳۹ ص .

۳۳۲- کریمی ، هادی

مرتع‌داری . تهران. ۱۳۵۰ . ۳۰۵ص

۳۳۳- محمدزادهٔ فرحان،فرخ

اصول شیمی فیزیکی. چاپ دوم . تهران. ۱۳۵۰ . ۳۰۴ ص

۳۳۴- محمودیان، محمدباقر

آزمایشهای فیزیك ، چاپ سوم. تهران. ۱۳۵۰ . ۲۱۹ ص.

مسابقهٔ شاهنشاهی بهترین کتاب سال

بدینوسیله باطلاع عموم علاقه‌مندان میرساند که مدت قبول کتاب برای شرکت در مسابقهٔ شاهنشاهی بهترین کتابهای سال ۱۳۵۰ از تاریخ نشر این آگهی تا پایان مردادماه ۱۳۵۱ است و فقط کتابهایی که درسال ۱۳۵۰ برای باراول طبع و نشر شده‌است برای شرکت درمسابقه پذیرفته میشود و تاریخی که بعنوان چاپ در روی جلد کتاب ذکر شده معتبر است .

داوطلبان شرکت در مسابقهٔ شاهنشاهی بهترین کتاب سال لازم است تقاضای خود را مبنی بر شرکت درمسابقه همراه باپنج نسخه از کتاب خود بانشانی کامل درظرف اینمدت بقسمت فرهنگی بنیاد پهلوی بفرستند و رسید دریافت دارند .

تقاضای شرکت در مسابقه باید بوسیلهٔ شخص مؤلف یا مترجم بعمل آید و درترجمه‌ها باید اصل کتاب‌هم همراه باشند .

کتابهای مخصوص کودکان و نوجوانان نیز در مسابقه شرکت داده میشود .

کسانی که تا کنون بطور متفرقه نسخی از کتاب خود را به بنیادپهلوی فرستاده‌اند در صورتی که مایل بشرکت در مسابقه باشند باید برطبق این آگهی عمل کنند .

کتابهایی که برای مسابقه فرستاده‌میشود پس‌داده نمیشود.

ترجمه هایی که متن کتابرا همراه نداشته باشد در مسابقه شرکت داده نمیشود .

مشاور وسرپرست امورفرهنگی

سناتور دکترشمس‌الملوك مصاحب

از مجموعهٔ معارف عمومی

فضا، زمان و معماری

رشد یک سنت جدید

تألیف :

زیگفرید گیدئین

ترجمهٔ :

دکتر مهندس منوچهر مزینی

این کتاب که در نوع خود بی‌نظیر است برای اولین‌بار با بیانی شیوا ونغز بپارسی در آمده ومؤلف دانشمند آن ضمن شرح وتوصیف تحولات‌ورویداد های هنر معماری به‌تجزیه و تحلیل وسیر تکاملی آن‌پرداخته وریشه‌های‌معماری زمان حاضر را پژوهش کرده است ، دائرةالمعارف بریتانیکا مطالعهٔ‌این کتاب را برای شناخت معماری معاصر لازم وحتمی میداند .

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه ونشر کتاب

دفترمرکزی تهران :

خیابان سپهبدزاهدی‌شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ‌پنجم تلفن: ۲و۷۲۶۱۰۱

فروشگاهها :

۱ ـ خیابان پهلوی ـ نرسیده بمیدان ولیعهد ـ ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .

۳ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران.

۴ ـ خیابان‌شاه نرسیده به چهارراه‌شیخ‌هادی.

از مجموعهٔ معارف عمومی

سفرنامهٔ مارکوپولو

با مقدمهٔ جان ماسفیلد

ترجمه :

حبیب‌الله صحیحی

تواریخ قرون گذشته غالباً منحصر به جنگها و کارنامهٔ پادشاهان و امپراطوران است وخواننده را از چگونگی زندگی مردم وجشنها وسوکها و آداب دینی واخلاقی و آئین بزم و دیدار و داد وستد و دیگر موارد بی‌اطلاع میگذارد، اینگونه مطالب جالب را در سفرنامه‌ها باید جست،این کتاب باآنهمه اطلاعات مشتمل برهفتاد ویك فصل وبسیارخواندنی و دلنشین وآموزنده است .

مراکزفروش:

سازمان فروش بنگاه ترجمه ونشر کتاب

دفترمرکزی تهران :

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن ۲-۱۰۱-۸۲۶

فروشگاهها:

۱- خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیعهد ساختمان. بنیاد پهلوی.

۲- خیابان‌سپهبد زاهدی-شمارهٔ ۱۰۲ .

۳- خیابان‌شاهرضا- مقابل دانشگاه تهران .

۴-خیابان‌شاه - نرسیده به‌چهارراه شیخ‌هادی.

از مجموعهٔ آیینهٔ ایران

یادداشتهای حسنک یزدی

در سفر گیلان

نوشتهٔ کریم کشاورز

سفرنامه‌ها خاصه هنگامی که حاوی سرگذشت نوع زندگی مردم وموقع جغرافیائی و زبان واصطلاحات آداب و رسوم دین واخلاق آنها باشد خواندنش برای همگان بسیار شیرین ودلپذیر است . این کتاب هرچند برای نوجوانان نگاشته شده ، ولی چنین می‌نماید که تمام طبقات ازمطالعه‌اش لذت می‌برند بویژه آنکه این سیروسیاحت مربوط به یکی دوشهر ازکشور عزیز خود ماست پیوند روحی ومعنوی ما را بوطن گرامی محکمترمیکند .

مراکزفروش :
سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشرکتاب
دفتر مرکزی تهران :
خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲
طبقهٔ پنجم تلفن: ۲-۸۲۶۱۰۱
فروشگاهها :
۱-خیابان پهلوی- نرسیده به میدان ولیعهد - ساختمان بنیادپهلوی .
۲- خیابان سپهبد زاهدی - شمارهٔ ۱۰۲ .
۳- خیابان شاهرضا - مقابل دانشگاه تهران .
۴ - خیابان‌شاه نرسیده به چهارراه شیخ‌هادی

از مجموعهٔ معارف عمومی

هنر آموزش

اثر :
گیلبرت هایت

ترجمهٔ :
ناهید فخرائی

شناخت روش صحیح وسودمندآموزش بسی برتر از خود آموزش است . انباشتن‌مغزازمطالبی دررشته‌های گوناگون بدون توجه به پروردن‌قوای‌نفسانی هنری نیست . هنر درشیوهٔ درآموختن است تا دیدهٔ جان دانشجورا بینا واورا درکاربرد دانشها توانـاکند . مؤلف دراین اثر ارزنده‌کوشیده است تـا روش آموزش را بەطالبان وخوانندگان ارائه دهد .

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه ونشر کتاب
دفتر مرکزی تهران :
خیابان سپهبدزاهدی شمارهٔ ۱۰۲
طبقهٔ‌پنجم‌تلفن: ۱۰۲و۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها :

۱ ـ خیابان پهلوی ـ نرسیده بەمیدان ولیعهد ـ ساختمان بنیاد پهلوی .
۲ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .
۳ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران .
۴ـ خیابان‌شاه ـ نرسیده بەچهارراه شیخ‌هادی.

مجموعهٔ ادبیات خارجی

روان‌شناسی فیزیولوژیک

تألیف کلیفورد . تی . مورگان   ترجمهٔ دکتر محمود بهزاد

عوامل ارثی وژنتیک در اخلاق و رفتار وخلق وخوی وهوش و استعداد افراد همان‌قدرمؤثراست که فی‌المثل‌رنگ موو بلندقد و سایر خصایص‌جسمانی، از اینرو برای آدمی باید او را پیش‌ازتولد شناخت .

درآخر کتاب فهرستی از منابع ومآخذ و بویژه لغت‌نامه‌ای‌نیز آورده شده‌که در آن اصطلاحات علمی انگلیسی ومعادلهای آنها به‌فارسی‌ذکرشده و همین برارزش ترجمه افزوده است .

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفترمرکزی تهران :

خیابان‌سپهبدزاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقه‌پنجم تلفن: ۲-۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها:

۱ - خیابان پهلوی نرسیده به میدان ولیعهد- ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ - خیابان سپهبد زاهدی - شمارهٔ ۱۰۲ .

۳ - خیابان شاهرضا - مقابل دانشگاه تهران .

۴ - خیابان‌شاه نرسیده به‌چهارراه شیخ‌هادی.
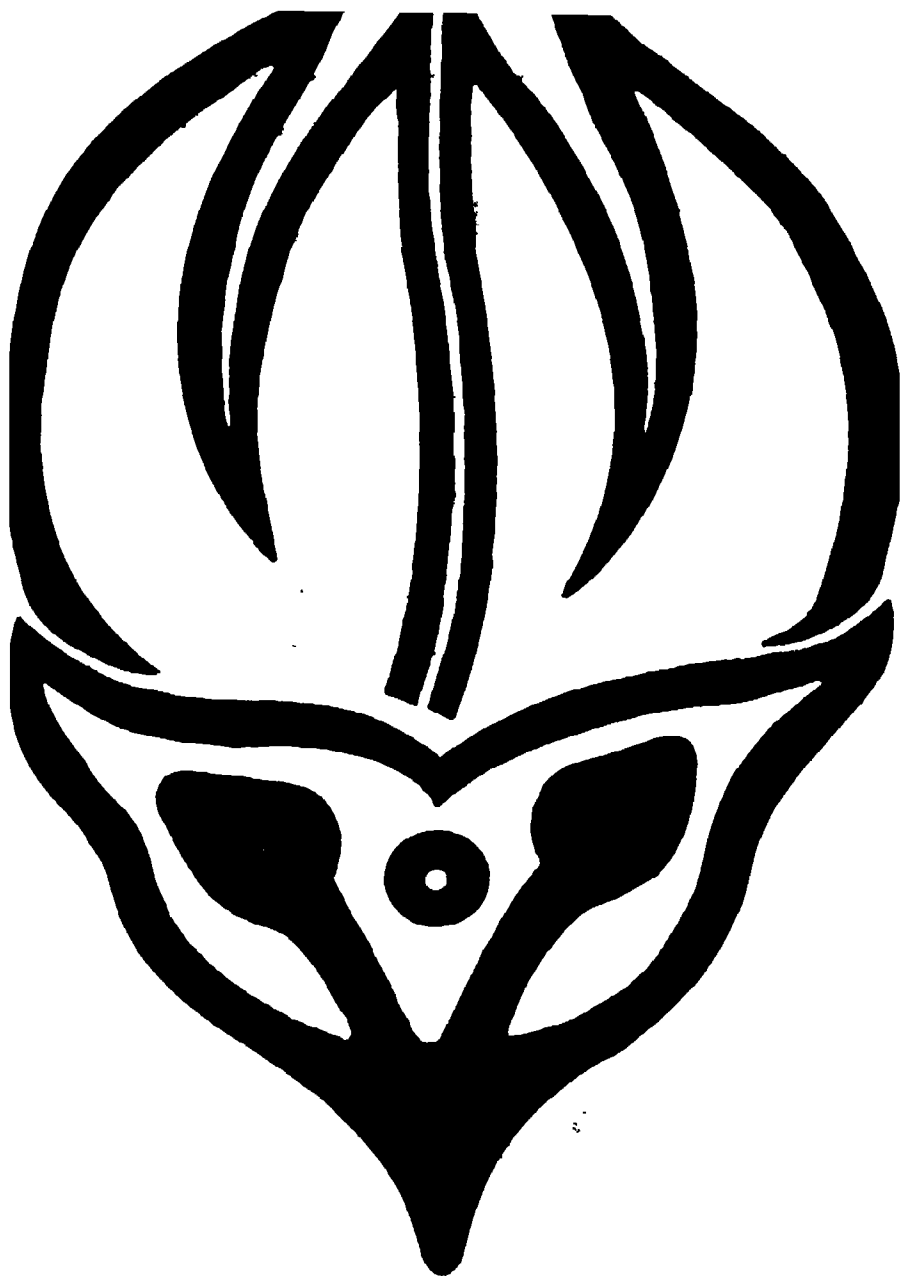
نامهٔ مینوی

مجموعهٔ سی‌وهشت گفتار درادب و فرهنگ ایرانی به پاس پنجاه سال تحقیقات و مطالعات مجتبی مینوی در ۶۰۰ صفحه باتصاویر متعدد رنگی زیر نظر حبیب یغمائی و ایرج افشار باهمکاری محمد روشن نشرشد. بها ۵۰ ریال
محل فروش دفتر مجلهٔ یغما ـ کتابفروشی امیرکبیر روبروی دانشگاه

احتیاج به کانال کشی ندارد.
ارج

شرکت سهامی بیمهٔ ملی

خیابان شاهرضا ـ نبش خیابان ویلا

تلفن ۵۴ تا ۸۲۹۷۵۱ و ۸۲۹۷۵۶

تهران

همه نوع بیمه

عمر ـ آتش‌سوزی ـ باربری ـ حوادث ـ اتومبیل و غیره

شرکت سهامی بیمهٔ ملی تهران

تلفنخانهٔ ادارهٔ مرکزی : ۸۲۹۷۵۱ تا ۸۲۹۷۵۴ و ۸۲۹۷۵۶

خسارت اتومبیل ۸۲۹۷۵۷ خسارت باربری ۸۲۹۷۵۸ مدیر فنی: ۸۲۹۷۵۵

نشانی نمایندگان :

آقای حسن کلباسی	تهران	تلفن	۲۴۸۷۰-۲۳۷۹۳
آقای شادی	تهران	تلفن	۳۱۲۹۴۵-۳۱۲۲۶۹
دفتر بیمهٔ پرویزی	تهران	تلفن	۶ و ۵ و ۸۲۲۰۸۴
آقای شاهگلدیان	تهران	تلفن	۸۲۹۷۷۷
دفتر بیمهٔ ذوالقدر	آبادان	تلفن	۲۱۷۶-۲۷۹۷
دفتر بیمهٔ ادیبی	شیراز	تلفن	۳۵۱۰
دفتر بیمهٔ مولر	تهران	تلفن	۳۹۳۲۵۸-۳۱۸۲۱۲
آقای هانری شمعون	تهران	تلفن	۸ ـ ۸۲۳۲۷۷
آقای علی‌اصغر نوری	تهران	تلفن	۸۳۱۸۱۷
آقای رستم خردی	تهران	تلفن	۸۲۲۵۰۷ ـ ۸۲۳۱۷۷

از صبا تا نیما

به‌مناسبت انتشار کتاب از صبا تا نیما

تألیف یحیی آرین پور (تهران ـ ۱۳۵۰)

در دو جلد

از عبدالحسین زرین کوب

ضمیمه شمارهٔ ۵ ـ ۶ راهنمای کتاب سال پانزدهم

تهران ـ ۱۳۵۱

از صبا تا نیما *

وقتی از صبا تا نیما عنوان کتابی باشد توقع خواننده این‌است که مؤلف تصویری از تحول شعر فارسی را دراین یك قرن ونیم تاریخ ادبی ایران بروی عرضه کند . اما کتابی که آقای یحیی آرین پور به این عنــوان پرداخته‌است در واقع خیلی بیش از این مایه به خواننده عرضه می‌دارد چرا که وی گذشته از بررسی تحول شعر درین دوره ، به دگرگونی‌های نثرفارسی‌خاصه روزنامه ـ نویسی، نمایشنامه‌نویسی، وداستان پردازی نیز دراین‌دوره توجه کرده است و مؤلف که خود نیزشاعر و نویسنده ومترجم قابلی است اگـردرتألیف این اثر اندکی بیش‌ازآنچه اکنون هست به جامعیت بحث وبه‌ارتباط بین‌اسباب ونتایج توجه می‌داشت، «ازصبا تانیما» یکنوع تاریخ ادبی ایران می‌شد دربارهٔ دوران قاجار وعهد مشروطیت . با اینهمه ، بنظر می‌رسد که مؤلف بیش ازتمام کسانی که درین سالهای اخیر درایران راجع به‌ادبیات عهد قاجار ، نهضت بازگشت ادبی، وادبیات عهد مشروطیت سخن گفته‌اند توفیق‌یافته است و ازاسباب عمدهٔ این‌توفیق گذشته ازآشنایی وی باماآخذ ترکی وروسی که درچنین تحقیقی‌اهمیت تمام دارد اهتمام عاری ازملال اوست دراستفـادهٔ درست از مآخـذ گونه گون و اجتنابش از اظهار نظرهای نسنجیده یامبتنی برداوریهای گستاخانه و سرسری جاری. آنچه بعنوان «کتابنامه» درآخرهرمبحث کتاب آمده‌است حاکی‌است از احاطه‌یی که مؤلف برمآخذ ادبی‌وتاریخی ادوار موردبحث خویش‌دارد چنانکه نیز آنچه بنام «سالنامه» درپایان هربخش (= کتاب) آمده‌است توجه مؤلف را به تدقیق درارتباط بین‌آثار ادبی باحوادث جاری نشان می‌دهد . با ایــن‌همه فراوانی و گونه گونی مطالبی که می‌بایست درچنین اثری مورد بحث باشـد از اسبابی است که ممکن بود هر مؤلف دیگر را، حتی باتمام دقت وحوصله‌یی که

---

* از صبا تا نیما ، تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی ، ازیحیی‌آرین پور ، با قطع وزیری ، ۲ جلد، شرکت سهامی کتابهای جیبی، طهران ۱۳۵۰؛ مقالهٔ حاضر ملاحظاتی انتقادی درباب این‌کتاب است با اندیشه‌هایی درباب ادبیات ایران درطی یك قرن ونیم اخیر .

شاید مثل مؤلف کتاب حاضر در کار خویش پیش می‌گرفت ، مواجه با نقصها و اشتباههایی کند که بیش و کم در احوال و اوضاع حاضر اجتناب ناپذیر خواهد بود.
درمورد کتاب حاضر یك اشکال عمده محدودیتی است که درمورد تاریخ احوال و اوضاع سیاسی درکارست و هرچند کثرت مواد ادبی شاید عذرخواه این نقص باشد اما همین نکته ممکن است مؤلف را ازاقدام بهیك تحلیل و تبیین دقیق ودرست از احوال ادبی دورهٔ مورد بحث بازداشته باشد .

البته درآنچه به احوال ادبی اختصاص دارد مؤلف به ذکر نام وشرح حال تعداد معدودی ازشاعران هردوره اکتفا کرده است وجزاین چه می‌توانست کرد؟ دربین تمام شاعران نام‌آور دوران فتحعلی شاه وناصرالدین شاه فقط به ذکر احوال واشعارچند نفر: صبا ، نشاط ، سحاب، مجمر، وصال، شهاب اصفهانی، فروغی، سروش، قاآنی، یغما ، محمودخان ، قرة‌العین ، وفتح‌الله خان شیبانی که ادوارد براون هم تقریباً وبا اندك تفاوتی همانها را به‌عنوان شاعران مشهور این عصر برمیشمرد ، اکتفا می کند والبته اگرخودرا محدود نمی کرد چگونه می‌توانست ازتمام کسانی که درین دورهٔ طولانی بشاعری پرداخته‌اند و احوال واشعارشان درتذکره‌های معروف انجمن خاقان، تذکرهٔ دلگشا، وسفینة‌المحمود آمده‌است وتقریباً نیمی ازتمام کتاب عظیم مجمع الفصحاء رضاقلی خان هدایت را نیز در بر گرفته است درکتاب خویش صحبت کند ؟ درست است کـه دربارهٔ بسیاری ازین شاعران جای چون وچرا نیست اما وقتی پای انتخـاب در میان می‌آید نویسنده ناچار ممکن است با اعتراض کسانی مواجه شود که فی‌المثل در انتخاب سحاب ، شهاب اصفهانی، وقرة العین به عنوان نمایندگان شعرفارسی این روزگاران باوی همداستان نباشند والبته قضیه جنبهٔ ذوقی دارد ومی‌تواند محل‌مشاجره باشد واختلاف. اما ازین رهگذر وی را نمی‌تـوان سرزنش کرد که چرا ذوق شخصی‌را ملاك انتخاب خویش کرده‌است ازآنکه هیچ‌کس نمیتواند درین‌گونه موارد برذوق و شناخت دیگران تکیه‌کند یا ازتوافق عمومی درین ابواب صحبت کند .

دوره‌یی که مؤلف‌درین کتاب باآن سروکار دارد دوره‌یی است که درتاریخ ادبی ایران‌آن را دوران بازگشت می‌خوانند ـ یعنی‌بازگشت بهسبك قدما ودر واقع دورهٔ تجدید حیات ادبی. این دوره که معرف نوعی‌نهضت ادبی در مقابل سبك هندی‌است البته پیش ازصبا وبوسیلهٔ استادان اوـ یا بوسیلهٔ دوستان استاد اوصباحی ـ دراصفهان آغازشد وکسانی‌همچون مشتاق، هاتف، آذر وصباحی از پیشروان‌آن بودند اما توجه و علاقه‌یی که فتحعلی‌شاه بشعر و شاعری نشان داد

باین نهضت سیما و نیروی تازه‌یی بخشید و آن را به‌رنگ خاصی درآورد که مؤلف با دقت وحوصلهٔ وافی در بخش نخست کتاب ازآن سخن رانده است. با اینهمه دربارهٔ پاره‌یی مطالب که وی در باب شعر وشاعری این ادوارآورده است جای تأمل‌هست. ازجمله انتقادی که وی درباب یك بیت بسیارمعروف زلالی‌خوانساری درتوصیف رفتار اسب کرده‌است[1] و آن‌را نمونهٔ کساد وبیرونقی بازارشعروشاعری درعهد صفویه شمرده است غریب است ومعلوم‌نیست چه عیب عمده‌یی جز اغراق ومبالغهٔ معمولی درین بیت دیده است که‌آن را مستحق این اندازه طعن شمرده است؟ نکته اینجاست که نقادان عصرزلالی این بیت را ازاشعارخوب زلالی می‌شمرده‌اند واگر برخی بمناسبت این‌شعر از زلالی انتقادهم کرده‌اند‌اعتراضشان برشعر وی نبوده‌است برعدم ادراك وی بوده‌است ازشعرخوب . چنانکه مؤلف تذکرهٔ نصرآبادی می گوید « ملاغروری نقل می کرد که زلالی روزی به‌قهوه‌خانه‌آمده مسوده اشعار دردست داشت. این بیت راکه درتعریف براق برابریك دیوان شعرست خط باطل برآن کشیده بود... ملاغروری گفت چرا این‌بیت را خط باطل کشیده‌یی گفت بعضی‌یاران گفتند که معنی‌ندارد . غرض که آنچه می‌گفت از غیب به زبانش می‌دادند» [2] . این نیزعجب است که آقای آرین‌پور با آنکه خود مکرر درین باره ازشعرای « دورهٔ بعد ازانقراض صفویه تا به روی کارآمدن فتحعلی‌شاه » وازکسانی‌مانندآذر، هاتف، مشتاق، عاشق و حزین یاد می کند باز یك‌جا، ضمن اشاره به‌این «دورهٔ فترت» می‌نویسد که: «درین دوره هیچ شاعری لب بسخن نگشود تاحدی‌که این دوره را باید فقیرتریـن ادوار ادبیات ایران بشمارآورد» [3] ـ و این ادعایی است که‌آن را بهیچوجه نمی‌توان با این قاطعیت پذیرفت . عجب‌ترآنکه دربین شاعران این‌ادوار باآنکه مؤلف ازشهاب ترشیزی هم نام‌برده‌است اشاره‌یی به‌یك تفنن او که درواقع نوعی‌تازه‌جویی بوده‌است ودرچنین‌کتابی اشارت به‌آن ضرورت داشته‌است نکرده‌است ؟ درواقع غزل‌گونه‌یی باین شاعرنام‌آور عهد زندیه وقاجار منسوب است که در آن تا اندازه‌یی‌ازحدود شیوهٔ سنتی‌تجاوز کرده استواین‌غزل اگرواقعاً بهمین صورت که هست ازشهاب ترشیزی باشد [4] تمرینی‌است دریك تفنن وتجدد ادبی والبته جای‌آن بود که درکتاب‌حاضر ازوی بعنوان یك پیشروتجدد در «فورم» یاد میشد وبهرحال شایسته بود که این‌مسئله درینجا بسکوت برگذار نمی‌شد.

دربارهٔ شاعران نام آور دوران قاجار مؤلف گه‌گاه سخنانی تازه دارد ، غالباً با داوریهایی‌که سنجیده وپذیرفتنی است. با اینهمه پاره‌یی اقوال وی در باب شعر وشاعری این‌دوره حاجت به‌تفسیردارد یاحتی به‌اصلاح . ازجمـله ،

دربارهٔ سیدمحمد سحاب پسرهاتف مؤلف ازآشنایی او با « علوم نظری ایران قدیم » سخن می‌گوید ۵ واگرمراد وی فقه وعلوم شرعی است که بهمان مناسبت شاعررا لقب مجتهدالشعرائی داده‌اند تعبیر بقدرکافی روشن و روشنگر نیست .
همچنین دربارهٔ وصال شیرازی و نفرتی‌که وی از شعر وشاعری اظهار می‌دارد مؤلف اورا باسحاب اصفهانی مقایسه می‌کند‌که ادواردبراون‌هم‌چند بیت از یك قصیدهٔ او را درین باب نقل می‌کند۶. آقای‌آرین‌پور نیز در بیان اظهار نفرت وصال چند بیتی از یـك قصیدهٔ رأیئهٔ اورا نقل می‌کندکه البته جالب است اما درین مورد اولاً باید به‌خاطرداشت که اظهارنفرت وصال‌ازشعر وشاعری‌منحصر بهمین‌شکایت‌های شاعرانه نیست چنانکه پسرش فرهنگ نظیرهمین گونه‌سخنان را درضمن اندرزهای پدرانه‌یی که به‌فرزندان می‌دهد ازاونقل می‌کند ۷ وشاعر دریك قصیدهٔ معروف دیگرتندترین انتقادهایی راکه از شعر وشاعری عصرشده است اظهار می‌دارد ۸ . ثانیاً این اظهارنفرت‌که درکلام سحاب وحتی‌مجمر و چند تن دیگر ازشاعران هست انعکاس فریاد یك «امید سرخوردهٔ » آنهاست‌که در عالم رؤیاهای شاعرانه شاید می پنداشته‌اند باتجدید سبك قـدما به‌ثروت و دستگاه افسانه‌یی امثال فرخی وعنصری دست خواهند یافت ودولت قاجار حتی دو دورهٔ پادشاهان شاعرش نشان داده‌است‌که این‌امیدها تاچه‌حد بیجا بوده‌است وناشی ازساده دلی‌ها. در تحلیل اوضاع ادبی عصرقاجار آقای‌آرین پور وسعت اطلاعات خودرا نشان می‌دهد معذلك آنچه وی درمورد طبقه‌بندی شاعران‌این دوره داردکه فی‌المثل شهاب اصفهانی را شاعرمشهور درجهٔ اول ومیرزا محمد تقی‌سپهر یا چندتن پسران وصال را درجهٔ دوم می‌خوانند جای مناقشه باقی می گذارد واین نکته نشان می‌دهدکه شیوهٔ طبقه‌بندی شعرا آنگونه‌که قرنها پیش در دورهٔ جمحی‌وابن‌معتز وابن‌قتیبه درادب عربی‌معمول بوده است واقعاً تاچه حد ازلحاظ نقد علمی بی‌بنیاد بوده‌است . دربارهٔ لسان الملك سپهر نکته‌یی‌که اشارت بدان شاید درکتاب حاضر تاحدی ضرورت داشت نقش‌نقادی اوبود در شعرمعاصرانش که همین‌نکته‌کتاب براهین‌العجم اورا باآنکه خود تاحدزیادی اقتباس وتقلید ازکتاب‌المعجم شمس‌قیس رازی است تقریباً نوعی‌حجت ومستند کرد درنقد قوافی وشناخت حدود استعمال‌الفاظ . بعلاوه ذکر این نکته هم از مؤلف‌فوت شده‌است‌که ظاهراً سلیقه وذوق این مورخ ومنتقد معروف عصرقاجار درتدوین مجمع‌الفصحاء هدایت هم تأثیرنهاده است وهمین‌نکته دستاویز بعضی اعتراضات برهدایت شده‌است . چنانکه حتی‌فتح‌الله خان شیبانی‌هم طی ایرادی چندکه دریك قطعهٔ انتقادی خویش برهدایت وارد‌آورده است‌آنگونه اشتباهات

مجمع‌الفصحاء را منسوب به نفوذ لسان‌الملك کرده‌است . با اینهمه مؤلف کتاب حاضر درباب شاعران عهد قاجار تحقیقات انتقادی سنجیده دارد که نشان‌می‌دهدآشنایی او با ادبیات عهد قاجار برخلاف کسان دیگری که این‌اواخردرین باب رساله و کتاب نوشته‌اند بهیچوجه سطحی و کم مایه نیست .

اما درمورد نثر این‌ادوار که دگرگونی‌های‌آن نیز پابه‌پای‌دگرگونی‌های شعر درین‌کتاب بررسی‌شده است مؤلف گویا تحت تأثیرقول بهار درسبك شناسی و گفتهٔ دکتر رضا زادهٔ شفق در تاریخ ادبیات ایران [۹] درقضاوت راجع به نثر عهد صفوی قدری بیش ازحد ضرورت سختگیری کرده است چنانکه نثر فارسی تمام این‌دورهٔ بلافاصله پیش ازعهد قاجاررا فاقدآثار مهم شمرده است و آن را چنان «پیچیده وپرتکلف وباکنایات واستعارات و مرادفـات و تشبیهات فراوان وعبارت پردازیهای سنگین وخسته‌کننده ولغات غلیظه عربی» [۱۰] وصف کرده است‌که‌گویا سادگی دربیان وآشنایی باحدود فهم و دریافت عامه درتمام این ادوار جز دراواخر عهد ناصری هرگزمورد توجه‌نویسندگان نبوده است. البته اینکه نثرمنشیانهٔ عهدصفوی ـ مثل ادوار قبل وحتی بعدازآن ـ مشحون ازتکلف وتصنع بوده‌است بهیچوجه نمی‌تواند حاکی از وقوع «فترت وانحطاط» کلی درنثر این دوره باشد و گمان می‌کنم داوری مؤلف درباب شعرعهد صفوی هم‌که وی‌آن را مظهر « فترت وانحطاط » می‌خواند چندان سنجیـده نباشد . ملك‌الشعراء بهارهم‌که غالباً از انحطاط نثر فارسی دریـن روزگاران صحبت می‌کند در دورهٔ صفویه نوعی‌نثرساده، نوعی‌نثرمنشیانه ونوعی‌نثربین بین‌نشان می‌دهدکه این‌همه ، روی هم رفته جایی‌برای تصور«انحطاط نثرنویسی» درین دوره باقی نمی‌گذارد. درین موردقول جلال‌همائی بیشتر پذیرفتنی‌است‌که می‌گوید بطورکلی «جزتعقید وتطویل» درنثراین دوره عیبی‌نیست [۱۱] ومن داوری باثوسانی را هم درین باره می‌پسندم‌که می گوید صحبت ازوجود انحطاط درین دوره نارواست [۱۲] . در واقع نثر نیز درعهد صفویه مثل شعرنوعی‌حالت‌استقلال طلبی نشان داده اسـت و نوعی‌گرایش به حیات واقعی مردم . البته‌آنچه نثر منشیانهٔ این دوره است مثل نثرمنشیانهٔ هردورهٔ دیگرغالباً از نـوع سلطانیات است یا مربوط به مجالس عالی اشرافی و سلطانی است وبه هرحال بهیچـوجه معرف طرز نثرنویسی زنده و واقعی این دوره نیست . در شعرهم باآنکه شیوهٔ متداول و مطلوب عامه همان طرز مشهور به سبك هندی است‌که گاه در درگاه فرمانروایان چیزی ازسبك امثال خاقانی وانـوری وظهیر هست اما هم‌آن نثر

منشیانه وهم این شعر متکلفانه مربوط به محیط محدود سلطانیات است درصورتی که شعر واقعی این دوره از نوع «وقوع گویی» ویك نوع واقع گرایی تجربی است باتعبیرات واستعارات عام‌پسند چنانکه نثر این دوره هم که نمونهٔ آن قصه‌های پهلوانی و کتابهای مذهبی است غالباً ساده و روان است وجز آنچه به‌اقتضای ترجمه های تحت لفظی که شیوهٔ اجتناب ناپذیر بعضی از کتابهـای دینی است متکلف شده است تکلف وتصنعی که ناشی از هنرنمایی وسخن‌آرایی باشد در آنها نیست . انحطاط نثر فارسی هم که مرحوم بهار در بررسی آثار این دوره از آن سخن می گوید ومی کوشد آن را به «تأثیرفساد وتیره بختی وفلاکت چند قرن گذشته منسوب» دارد ازآنچه خود وی در باب آثار منثور این دوره می‌نویسد تأیید شدنی نیست. اما نثر منشیانهٔ این‌عصر نیز چنانکه بهار خاطر نشان میکند[۱۳] تفاوتش با نثر ساده ازحیث کاربرد لغات دشوار عربی نیست ازحیث اشتمال آن است بردراز گویی (= اسهاب) که غالباً سررشتهٔ مطلب را از دست خواننده بیرون می‌برد وچون منشیان سلطانی درین ادوار، برعکس ادوار قبل‌ازمغول، تربیت‌کافی ادبی نداشتند این‌نکته سلطانیات وآنچه را مربوط بدان بود وحتی شامل پاره‌یی تاریخهای رسمی نیزمیشد، پرکرد ازتکلف واسهاب. ملك‌الشعراء بهار وجود این‌نثرمنشیانه را درکنار نثرفقـهاء ونثرقصه سازان حاکی از یك وضع مشوش میشمرد در حالی‌که صرف نظر ازتفنن وتصنعی کـه درنثر منشیان رسمی‌هست وضع نثراین دوره بهیچوجه تصور یك وضع مشوش وهرج ومرج را القاء نمی‌کند بلکه لطف وسادگی‌کلی آن روی هم رفته تقریبـاً همـان ذوق و ظرافت سازندگان مینیاتورها ،کاشی‌ها ، وقلمکارهارا بخاطرمی‌آورد. چنانکه زینة‌المجالس مجدالدین حسینی، محبوب‌القلوب برخوردار ترکمان، مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری ، حدیقة‌الشیعهٔ منسوب به ملا احمد اردبیلی ، عین‌الحیاة وحیاة‌القلوب مجلسی ونظایر این‌گونه آثارعهد صفوی قطع نظراز شیوهٔ جمله بندی ترجمه مانندی کـه درکتابهـای دینی هست و ناشی از تقید و احتیاط فوق‌العادهٔ نویسندگان است درپیروی ازمتون اصلی دینی، روی‌هم رفته ساده ومفهوم است وتکلف وتصنع ندارد . برخلاف پندار مؤلف کتاب حاضر ، کتاب درهٔ نادرهٔ میرزا مهدیخان استرآبادی هم دنبالهٔ انشاء منشیانهٔ عهدصفوی نیست واین نویسنده نیزمثل میرزا صادق خان نامی مؤلف گیتی‌گشای زندیه و مثل‌مؤلف‌کتاب گلشن‌مراد ظاهراً بیشترمی‌خواسته است درین «دورهٔ بازگشت» بدون‌آشنایی‌کافی با تمام ریزه کاریهای شیوهٔ گذشتگان ، درتاریخ نویسی هـم

بازگشت بسبك بعضی‌ازقدما کرده باشد ـ سبك تاریخ وصاف‌وسبك‌جهانگشای.
آنچه درنثرنویسی ناکامی این نوع تفنن را موجب گشت میل‌طبیعی‌عامه بود به نثری مفهوم، ساده وروان که تدریجاً حتی‌سلطانیات را نیزشامل شد وازمنشآت متکلفانهٔ اوایل عهد فتحعلیشاه ونامه‌های عجیبی که درعهد همین «خاقان مغفور» وجانشین وی محمد شاه به پادشاهان اروپا وسایر فرمانروایان نوشته میشد به گزارش‌ها ومقالات ساده و روان میرزا ملکم‌خان و امین‌الدوله منجر گشت و بعد تحت تأثیرانشاء نویسندگان عثمانی و بوسیلهٔ‌کسانی مثل میرزا حسینخان سپهسالار که به قول‌اعتمادالسلطنه «منشآتش‌مخلوط با انشاءکلمات عثمانی بود و از لغات مجعولهٔ مجهولهٔ آنها که بهیچوجه بقاعدهٔ صرف و نحو و لغت درست در نمی‌آید درتحریرات خود مخلوط می‌کرد» [۱۴] از یکمشت لغات نامأنوس و ساختگی اداری واجتماعی وحتی ادبی‌مشحون شد .

دربیان اسبابی که ساده‌نویسی‌را اندك اندك درنثرفارسی‌موجب‌آمده‌است مؤلف‌کتاب توجه درستی به مسأله بیداری‌کـرده است وبه‌آشنایی تدریجی با دنیای غرب . با اینحال‌مقدمات این‌بیداری را باید خیلی زودتر ازعهدناصری وحتی ازنخستین‌قدم‌هایی کـه امثال قائم‌مقام وامیرکبیر درین راه برداشته اند جست[۱۵] . دربین‌آثار این گونه‌آشنایی‌ها می‌توان‌کتابی بنام شگرف‌نامهٔ‌اعتصام‌ـ الدین را ذکرکردکه نویسندهٔ‌آن ازهند همراه نامه‌یی ازامپراطورشاه عالم به جرج سوم پادشاه انگلستان به‌لندن رفت وبیش ازدوسال ونیم درآنجا زیست و سفرنامهٔ او درواقع حاکی‌است ازاولین برخورد دنیای فارسی زبانها با جهان اروپا . یك اثر کهنهٔ دیگر گزارش ابوطالب لندنی‌است از ایرانیان یا ایرانی نژادان هندکه سفرنامهٔ اوبنام مسیرطالبی[۱۶] معروف است وبه چندین زبان هم ترجمه شده‌است وآنچه درباب‌آداب و رسوم جامعهٔ انگلیسی درین‌کتاب هست حاکی‌است ازتوجه عمیق دنیای اسلام اوایل قرن نوزدهم به‌تفاوت بین موازین اجتماعی‌شرق وغرب . ازجملهٔ این‌آداب ورسوم که حتی‌تایك قرن بعد ازابوـ طالب لندنی‌هم بازمسافران شرقی وایرانی‌همچنان باقدری تعجب ازآن صحبت می‌کردند رسم معاشرتهای بالنسبه آزاد زن ومرد بود درجامعهٔ اروپائی . گفتهٔ ابوطالب خان‌که یك جا در توصیف مجالس رقص می‌گـوید در مجالس رقص زنانشان نسبت بمن‌چنان حرکات مهیج وشهوت‌انگیز کردندکه من از بیم‌آنکه به وسوسه درنیفتم به‌گوشه‌یی گریختم این تعجب دنیای شرقی را دربرخورد با یك رسم عجیب دنیای غرب نشان میدهد. توصیف‌هایی‌که وی ازآداب و رسوم

اروپائی‌عصر خویش کرده است چنان دقیق وماهرانه است که به قول یك‌شرق‌ـ
شناس معاصر حتی درنظر اروپائی های امروز نیزظریف وزیرکانه جلوه می ـ
کند[۱۷]. درست است که سفرنامهٔ میرزا صالح شیرازی که مقارن همین سالها از
ایران به لندن رفت و بعد از فراگرفتن پاره‌یی فنون در پایان سه‌سال ونه ماه
اقامت به‌ایران بازگشت (نوامبر۱۸۱۹) ، درآن ایام طبع ونشر نیافت تاتأثیر
زیادی درافکار باقی گذاشته باشد اما گزارش‌ها و روایات کسانی‌مانند اوکه در
آن زمانها ازجانب عباس‌میرزا ومحمد شاه به‌اروپا رفتند ازطریق نقل وتکرار
دربین‌اطرافیان آنهاکه مخصوصاًمربوط به طبقات نزدیك به‌دربارسلطنت بودند
بیش وکم تأثیر قابل ملاحظه داشت . وقتی‌میرزا ابوالحسن شیرازی ایلچی‌در
کتاب خویش موسوم به «حیرت‌نامهٔ‌سفراء» می‌نوشت : «به‌اعتقاد خاطی ومحرر
این دفتر اگراهل ایران را فراغت حاصل شـود واقتبـاس ازکار اهل انگریز
بنمایند جمیع امور درکار ایشان بر وفق صواب گردد» [۱۸] پیداست که مشاهدهٔ
طرز اندیشه وسبك زندگی‌غربی دراذهان ایرانیهـا از همان ابتدا چه تأثیری
داشته‌است .آنچه ازغالب این سفرنامه‌ها و روایات منقول از فرنگ دیده‌های
آن زمان برمی‌آید گذشته ازشوق وحسرتی‌که غالباً درمورد عدالت وآزادی و
مساوات غربی ها داشته‌اندحیرت واعجابی است که درمقابل صنعت واختراعات
فنی اروپا نشان داده‌اند . درسفرنامهٔ رضاقلی‌میرزا نوهٔ فتحعلیشاه، درسفرنامهٔ
حاجی پیرزاده، ودرمخزن‌الوقایع‌که شرح مأموریت ومسافرت فرخ‌خان امین
الدوله است غالب علاقه وکنجکاوی ایرانیها در خارجه مصـروف به صنایـع و
اختراعات غربی‌است. در واقع توجه به‌صنعت اروپائی اندك اندك تاجائی‌رسید
که‌گه‌گاه اشخاص مستعد را ازاشتغال به شعر وادب که درآن روزگاران هنوز
روز بازاری‌داشت منصرف می‌کرد وکودکان به‌جای شعر وشاعری علاقه‌به‌کسب
صنایع پیدا می‌کردند . میرزا صالح شیرازی نقل می‌کندکه یك بار قائم مقام
نسبت به شوق وعلاقه‌یی‌که «طلاب» به «شعرنویسی وشعرخوانی» داشته‌انداظهار
نفرت کرده است واین‌فقره ازاسباب عمده‌یی بوده است‌که «میرزا» را به ترك
کارشاعری واداشته است وبه‌جست وجوی صنعت‌آموزی [۱۹] . این علاقه به‌صنعت
اروپائی که مخصوصاً بعد ازشکست ایران درجنگهای قفقاز محرك عمده‌یی در
فرستادن جوانان به اروپا شد البته با دیانت منافـات نداشت ودر دوره‌یی که
وزراء آقامحمد خان وفتحعلی‌شاه حتی درمحرمانه ترین عشرتهای درباری لب
به شراب نمی‌زدند[۲۰]، تقلید ازبعضی رسوم وآداب فرنگی نمی‌توانست درحکم

تخطی به‌شریعت تلقی‌شود . ذکر این نکته ازاین لحاظ اهمیت داردکه دراولین برخورد ایران بافرهنگ اروپا اخذ و اقتباس درمفهوم تسلیم به حیات غربی نبود درحکم تسخیرتمدن‌فرنگی‌بود . این‌حفظ حرمت شریعت درنزد پیشروان «تجدد» تا بجایی‌مورد توجه بودکه حتی در اواخر عهد ناصری وقتی طالبوف آرزوی ایجاد راه آهن می‌کرد درقطار مورد نظر واگونی هم مخصوص نماز پیش بینی می‌کرد . کسانی‌که به‌قول کنت دوگوبینو نسبت به دین وزبان عربی پنهانی اظهارخصومت می‌کردند [۲۱] ، یامثل میرزا فتحعلی‌آخوند زاده ومیرزا آقاخان‌کرمانی درخارج ازحیطهٔ قدرت مذهب نسبت به‌شریعت بی‌اعتنائی می کردند ، تعدادشان بسیاراندك بود. با اینهمه برخورد تمدن وتدین اجتناب ـ ناپذیر بود ومخصوصاً باتوسعهٔ نفوذ «دارالفنون» ونشر جراید وتردد به اروپا تدریجاً برخورد شدید بین سنت‌های شرقی وتمدن غربی پیش‌آمد. این مشکلی بودکه دنیای اسلام همه‌جا ازمصرتاهند باآن روبرو بود. درایران «جعفرخان ازفرنگ‌آمده» اثرعلی‌نوروز (=حسن‌مقدم) این مسأله را طرح کرد و این نمایشنامهٔ وی‌که آقای‌آرین پور بادقت وحوصلهٔ تمام‌آن را نقد و تحلیل‌کرده است بررسی‌هوشمندانه‌یی بود ازیك مشکل اجتماعی. جالب این است‌که سالها قبل ازعلی‌نوروز یك نویسندهٔ مصری‌هم‌به‌نام عبدالله ندیم‌باشا (۱۳۱۳-۱۲۶۱) درقطعه‌یی‌تحت عنوان «عربی‌تفرنج»که در روزنامهٔ «التنکیت والتبکیت»منتشر کرد همین مسأله را طرح نمود . دراین اثر نویسندهٔ مصری جوانی را توصیف می‌کند ، که ازمیان طبقهٔ فلاحان برمی‌خیزد ، در مصر درس می‌خواند وبرای اتمام تحصیلات به‌اروپا می‌رود . آنجا بشدت تحت تأثیرآداب ورسوم اروپائی واقع میشود وتقریباً پیوند معنوی خودرا بافرهنگ قومی ازدست می‌دهد . در بازگشت به مصر با پدرش‌که در ایستگاه به پیشوازش رفته است برخورد بسیار سردی می‌کند ، وی راکه بعد از سالها دوری می‌خواهد پسررا درآغوش گیرد و ببوسدکنار می‌زند و از وی می‌خواهدکه با اوفقط دست بدهد وبه‌یك « بن اریفیه *» خشك وخالی اکتفاکند. جوان مصری مثل‌همین جعفرخان خودمان درمدت اقامت دراروپا چنان زبان مادری را فراموش‌کرده است‌که حتی اسم عربی پیاز(= بصل)را نمی‌داند وآنرا فقط به‌نام اونیون * می‌شناسد[۲۲]. کیست که حتی درزمان ما خویشاوندان این جوان مصری وهمان جعفرخان خودمان را دربین بعضی ازفرنگ دیده‌های امروزنشناسد ؟ مسأله هنوزهم برای‌جامعه‌ های شرقی باقی‌است وهمان است‌که یك جنبهٔ‌آن تسخیرتمدن فرنگی‌سیدفخر ـ

---

* Bonne arrivée

* Ognon

الدین شادمان است وجنبهٔ دیگرش غرب زدگی آل احمد .

دربین کوشندگان بیرون ازکشور که درنشر فکرآزادی درایران اواخر عهد ناصری کوشیده‌اند ، مؤلف کتاب ازمیرزا ملکم‌خان ، حاجی‌زین‌العابدین مراغه‌یی، وطالبوف یادکرده‌است. درین‌میان البته طالبوف ازحیث دقت فکر و صمیمیت بیان ارزش دیگر دارد بعلاوه اورا واقعاً می‌توان از بنیادگذاران نثر سادهٔ جدید فارسی‌شمرد . درگوشهٔ انزوای تمرخان شوره ، این مردآزاده که اورا «شیخ تمرخان‌شوره» می‌خواندند نظیر ولترفرانسوی بود که درآخرعمر خویش در سالهای مقارن انقلاب در خارج از فرانسه برای‌آزادی در فرانسه مبارزه می‌کرد . درحالیکه ملکم‌خان مخصوصاً طالب نظم قانون وعدالت بود، حاجی زین‌العابدین فقر وجهل و انحطاط رایج درتمام شئون سرزمین استبداد را داعی ضرورت برای اصلاحات میشمرد اما آن آزادی که مخصوصاً طالبوف طالب‌آن بود بروطن پرستی وغیرت اسلامی هردو مبتنی‌بود. این اندیشه که اسلام مانع عمدهٔ ترقی‌اقوام شرقی‌است وبرای نیل به‌ترقی وحریت واقعی باید از آن صرفنظرکرد ، درآن زمانها غالباً فقط در اذهان‌کسانی راه داشت‌که به قیاس باکلیسای‌کاتولیك مقامات روحانی شیعه را نیزبضرورت مخالف هرگونه ترقی و تکامل میشمردند . در صورتیکه هم واقعهٔ تنباکو و مبارزهٔ معروف علما با انحصارآن نشان دادکه جامعهٔ روحانیت نیروی محرکهٔ اجتماعی کافی دارد وهم تعلیمات امثال سید جمال‌الدین افغانی وشیخ هادی نجم‌آبادی درایران و شیخ محمد عبده و عبدالرحمن‌کواکبی درخارج از ایران توافق جوهر واقعی اسلام را بافکر « حریت » و استقلال فردی وقومی برای اذهان عامهٔ مسلمانان روشنفکراثبات‌کرد . ازین رو بودکه طالبوف وامثال اوبرای تجهیز عامه بر ضد حریت لازم نمی دیدند آنهارا از نیروی مؤثر دین نیز ــ که به عقیدهٔ آنها هیچ چیزنمی‌توانست‌جای‌آن‌را بگیرد ــ خلع سلاح‌کنند. باتوجه باین‌نکته بود که طالبوف تجدد را می‌خواست اما تدین‌را هم طالب بود می‌خواست تبریز و طهران با راه آهن وصل شود اما دلش می‌خواست واگون قطار جایی‌هم برای نماز داشته‌باشد . هم واگون را می‌خواست وهم نمازرا واین‌نکته‌یی بودکه بین او وطرزفکر امثال میرزا فتحعلی‌آخوند زاده جدایی می‌انداخت.

آخوندزاده هرچند بیشتر به‌سبب‌تمثیلات خویش و به‌عنوان«اولین‌نویسندهٔ نمایشنامه درشرق» اهمیت دارد اما نقش او درنشرفکرآزادی یا آزادفکری ازبعضی جهات درخور توجه بیشتراست . دربارهٔ آثار و افکار این نویسنده که فقط قسمت مختصری ازآثارش به زبان فارسی‌است آقای آرین پور بادقت و تفصیل‌کافی سخن رانده است . در واقع شوق و هیجان عمده‌یی که درآن ایام

وجود آخوند زاده رامشتغل می‌داشت عبارت بود ازفکرپروقره (= پروگره: ترقی) وتجدد. همین‌توجه به‌تجدد وترقی بود که اورا وامی‌داشت نسبت‌به‌هرچه درایران عهد ناصری می گذشت بدبین ، بهانه جوی ، ومعترض باشد ، برشمار روزنامهٔ دولتی که عبارت از«مسجد» بود نکته گیری کند ، برشیوهٔ تحریرروضة الصفای ناصری که هرچه بود سبك تاریــخ نویسی رایــج عصررا نشان می‌داد «ایراد» بگیرد، برآنچه در روزنامهٔ دولتی درباب‌شمس‌الشعراء سروش‌اصفهانی درج شده است اعتراض‌کند و با اینهمه ، درعین‌آنکه خــود را بەزبان و نژاد پارسیان منسوب می‌یافت ووطن واقعی خود را ایران می‌شمرد ، مانعی نمی‌دید که درخارج ازقلمرو ایران با حکومت غاصب تزار که قفقاز را ازایران جدا کرده بود همکاری کند ، در دستگاه نایب‌السلطنهٔ قفقاز عنوان «قولونل مترجم» بگیرد ، وحتی دربعضی‌نمایشنامه‌های خویش بصراحت یاکنایت‌اهل قفقاز را به تبعیت وانقیاد ازحکومت تزار اندرز دهد. البته ممکن‌است تصور آخوند زاده از ایرانیگری بهیچوجه درچهار چوبهٔ دین ونژاد وزبان و حکــومت محدود نبوده‌است وحتی شاید مفهوم «ملیت» درنظراوچنان با مفهوم «پروگره» ملازم بوده‌است‌که وی نمی‌توانسته‌است از سرزمینی‌که درآن دوران شکوفائی صنعت وعلم اروپائی در امواج جهل و استبداد و انحطاط غوطه می‌خورد جز با تأثر یانفرت یادکند اما می‌توان با تعجب پرسید که نفرت و تأثروی ازین عوامل انحطاط ایران درآن زمان تاچه پایه شدید بوده‌است‌که برای اجتناب ازوقوع درآن وی به تقویت و تأیید حکومت جابر غاصبی بپردازد که خود وی نیز از سختگیریهای‌آن نارضایی‌های بحق‌داشته است ؟ درمورد تشویق عامه به‌تمکین وتبعیت‌ازحکومت‌روس که‌درجای‌جای‌نمایشنامه‌های‌میرزا فتحعلی‌بچشم می‌خورد کسانیکه خواسته‌اند وی را تبرئه‌کنند دریك مورد خاص، میگویند این قسمت میبایست به دستکاریهای مدیرتیاتر تفلیس درتصنیف وی منسوب شود. این ادعا مقبول بنظر نمی‌آید چراکه در صورت صحت‌آن ، آخــوندزاده میتوانست در ترجمهٔ‌کتاب که باسفارش خود او بوسیلهٔ میرزا جعفرقراجه داغی‌صورت گرفت این‌گونه چیزهارا حذف‌کند. بعلاوه این‌تشویق به‌اطاعت وانقیاد از دولت‌روس تنها دریك دو مورد نیست‌که تاآن را بتوان منسوب به تغییراتی کردکه گراف سالاگوب مدیر وگردانندهٔ تیاترتفلیس در پایان مجلس نمایشنامهٔ خــرس دزد افکن افزوده باشد [۲۳].

در مجلس دوم این‌نمایشنامه نیز دیوان بیگی با بایرام از اطاعت دولت روس صحبت میکند وازاینکه بایدبشکرانهٔ امنیتی که دولت روس بوجودآورده است تابع نظام‌آن شد[۲۴].

بملاه درنمایشنامهٔ مرد خسیس نچالنیك * درخطاب به بیگ‌ها تخطی از امر دولت (= روس تزاری) را درحکم تخطی ازفرمان خدا وپیغمبر نشان می دهد وحیدربیگ درپیش او متعهد میشود که تقصیرخودرا با پیکار برضد دشمنان تزار جبران کند [۲۵] .

در نمایشنامهٔ موسی ژوردن هدف مسافرت شهباز خان بپاریس این است که شهرت ولیاقت پیدا کندبرای نوکری ـ نوکری حکومت روس درتفلیس[۲۶].

این‌علاقه‌یی که میرزا فتحعلی‌نسبت به‌روس تزاری‌نشان‌می‌دهد ممکن‌است فقط ناشی از دلخوری شدیدی‌باشدکه نسبت به‌ایران وعقب ماندگی‌آن ازتمدن ومسلك پروگره * «ودایرهٔ اقوام سیویلزه * شده» دارد. همین‌نکته است‌که او را درنوشته‌های دیگرش به مخالفت بادین‌که وی‌آن را مایهٔ عمدهٔ عقب‌افتادگی ایران و تمام شرق می‌داند می‌کشاند و در مکتوبات‌کمال‌الدوله به‌نفی روح و انکار صانع وانتقاد شدید ازشرایع الهی وازاسلام وپیغمبر وا می‌دارد وحتی از قول «کل فیلسوفان» می‌گویدکه «اعتقادات دینیه موجب ذلت ملك وملت است در هرخصوص». رسالهٔ «ایراد» او درنقد شیوهٔتاریخ‌نگاری مؤلف روضةالصفای ناصری، ونقدی‌که برسروش و برمولوی دارد نیز بیش ازهرچیز ازهمین فکر عصیان بر «اعتقادات جاریه» ناشی‌است. دربارهٔ ارزش این انتقادها جای بحث نیست و مخصوصاً اهمیت اقدام آخوندزاده در ترویـج روش تازهٔ قریتقا (= کریتیکا: نقد ادبی) درخور یادآوری است . البته نقدی‌که درباب مثنوی دارد سطحی وشتابزده‌است چنانکه درآن ادعا داردکه تمام «مثنوی را ازاول تاآخر مطالعه‌کرده » است وبا اینهمه مثلا نتیجه مطالعه‌اش این است‌که « مـولوی به نبوت ... اعتقاد ندارد واین‌معنی ازجواب اهل سبابه پیغمبران معلوم‌است » . بدون شك هیچ عبارتی جزسوء تعبیر یاسوء تفاهم نمی‌تواند چنین رأی نارواثی راکه آخوندزاده درباب مولوی اظهارکرده است تفسیر کند . کسی‌که در بارهٔ مولوی‌چنین‌سخن می گوید اگردرمثنوی مطالعه‌یی‌کرده باشد سرسری وسطحی است وعجب این‌است‌که میرزا فتحعلی با این‌دید سطحی وخالی از تعمق حتی جرئت میکند « همهٔ عقاید مولوی را مخالف شرع شریف » بشمارد و شارحان مثنوی را هم‌که به‌این نتیجهٔ عجیب نرسیده‌اند تخطئه‌کند.

دربارهٔ نمایشنامه‌های آخوندزاده نیزجای نقد وبحث بسیارهست ومؤلف

---

* Natchalnik

* Progrès

* Civilisés

کتاب حاضر باآنکه مثل بعضی‌مؤلفان دیگر نکوشیده‌است تا از میرزا فتحعلی حتی درقلمرو ابداعات هنری یك قهرمان بی‌بدل بسازد بازتوجه‌کافی به‌ارزیابی بیطرفانه‌یی ازاین‌آثارنشان نداده است. واقع‌آن است که‌آخوندزاده نمایشنامه را بمثابهٔ اسلحه‌یی برای مبارزه باخرافات ومخصوصاً باطبقهٔ آخوندکه درنظر وی منشأ خرافات وموجب عقب افتادگی‌هاست به‌کار برده‌است وباآنکه وی را ازروی مبالغه «مولیرشرق» و«گوگول‌قفقاز» هم خوانده‌اند آثار وی از لحاظ فنی‌چندان مرغوبیتی‌ندارد . جنبهٔ ضدیت با آخوند وآخوندبازی‌که روح تعلیم این نمایشنامه‌هاست ازهمان ابتدا چنان مشهود بودکه حتی مدتها بعد ازمرگ آخوندزاده وقتی نمایشنامهٔ‌کیمیاگر درنخجوان برروی صحنه‌آمد آن‌گونه‌که جلیل محمد قلی‌زاده نقل میکند [۲۷] ملاها ناچار شدنــد توقیف آن را ازحاکم نخجوان خواستار شوند . مخالفت آخوندزاده با ملاها بقدری بودکــه حتی گه‌گاه می‌گفت علم بچه‌های مکتبی بیش ازعلم مجتهدین است [۲۸] وبهمین سبب بودکه وی درآنچه خود آن را پروتستانیسم اسلامی می‌خواند خواستارتفکیك قدرت دینی از قدرت دنیوی بود وحتی قدرت دینی را مبنی‌برنوعی‌سوپرستی‌ـ سیون✡ (= خرافات) می‌خواند ومانع عمدهٔ ترقی‌وتجدد. البته اینگونه افکار درنمایشنامه‌های وی جلوهٔ بارز ندارد چراکه درنمایشنامه سروکار باعامه است وآنجا افشاء اینگونه مطالب دشوار . با اینهمه در سراسرآن آثار نفــرت از آخوند وآخوند بازی جلوه دارد وشاید همین نکته نیز تاحدی ازاسباب‌شهرت این‌نمایشنامه‌ها باشد. تمام این‌نمایشنامه‌ها ازلحاظ تکنیك واصول فنی‌درخور ایراد است وآنها را بهیچوجه نمی‌توان با آثار درام نویسان معروف سنجید . بطورکلی این نمایشنامه‌ها غالباً هیجان وتحرك کافی‌ندارند ، هیچ نوع رشد و نمو تدریجی در وجود اشخاص‌بازی مشهودنیست، تعداد این‌اشخاص غالباً بدون ضرورت زیادست وگفت و شنودهاشان نیز در بیشتر مـوارد فاقد نظم و انسجام دراماتیك است. ازجمله در نمایشنامهٔ ابراهیم خلیل‌کیمیاگر نه اشخـاص بازی درست تصویرشده‌اند نه تناسب بین پرده‌ها بطورمعقول رعایت شــده است . بین اشخاص بازی چنانکه بایدکشمکش دراماتیك نیست وگفت وگوهـاشان نیز گه‌گاه بیشتر به‌پراکنده‌گویی می‌ماند . درحکایت موسی‌ژوردن جنبهٔ قدرت و هیجان درام ضعیف است و اوج ندارد ، اشخاص بازی غالباً کارشان تنها تبلیغ اندیشهٔ نویسنده‌است وتمام نمایشنامه بیشترش‌ازمقولهٔ یك خطابهٔ اجتماعی‌بشمار

✡ Superstition

تواند آمد . در نمایشنامهٔ وزیر خان لنکران اشخاص بازی بطور بارزی تعدادشان زیادست وشاید بتوان گفت عدهٔ زیادیشان سیاهی لشکرند. بعلاوه میتوان پرسید که اگر قضیهٔ دریاکه «خان» برخلاف انتظار وعلیرغم سیر طبیعی حوادث در آن غرق میشود نبود عقدهٔ داستان چگونه ممکن بود به‌نفع «تیمور» بازشود؟ وجود این دریاراکه به‌خاطر آن آخوندزاده عنوان نمایشنامه را از وزیرخان سراب به‌وزیرخان‌لنکران عوض کرده‌است وحتی‌درمکتوبی‌خطاب به‌میرزاجعفرمترجم سبب‌ضرورت‌این‌تغییرعنوان‌را این‌نکته می‌دانندکه نزدیك‌سراب‌دریانیست‌وکنار لنکران‌هست‌چگونه‌می‌توان‌توجیه کرد؟ در واقع‌وجوداین‌دریادراین‌ماجری‌فقط نوعی‌«تصادف» است وعقده‌گشایی بوسیلهٔ تصادف چنانکه نقادان گفته‌اندضعیف‌ترین نوع عقده‌گشایی است . این مایه ضعف حتی درآخرین نمایشنامهٔ میرزا فتحعلی‌که « وکلاء مرافعه درشهرتبریز» نام دارد نیزهست. درواقع آقامردان حیله باز چنان تمام وسایل واسباب را به زیان «سکینه خانم» وبه نفع خود و زینب خانم جور می‌کندکه ممکن نیست درمحکمهٔ شرع حکمی جز به نفع او داده شود . اینکه جریان محاکمه به نفع سکینه خانم تمام میشود ناشی از یك «تصادف» است: ازاینکه شهودکاملا برخلاف انتظارآقامردان و برخلاف آنچه از مقدمات کار و جریان سیرحوادث انتظار می‌رود به‌نفع سکینه خانم شهادت می‌دهند وعقدهٔ نمایشنامه در واقع به وسیلهٔ این «تصادف» گشوده میشود .

باری نمایشنامه‌های آخوند زاده از لحاظ تکنیك البته قوی نیست و با آنکه وی بشهادت نقدی‌که بر تمثیلات میرزا آقا تبریزی نوشته است خود با تکنیك تئاترنویسی آشنایی داشته است بسبب ضعف قریحه درکار ابداع چندان توفیقی نیافته است .

در شعر فارسی هم اقوال وآراء آخوند زاده چندان برتجربه و دریافت ذوقی مبتنی نیست وکسی‌که بر حسن الفاظ شمس‌الشعراء سروش ایراد می‌کند وبه ناروا وزن پاره‌یی افراد شعروی را خالی ازخلل نمی‌بیند آنچه خودش در همین طرز قصیده سرایی می‌گوید سست وضعیف است و حتی از حد متوسط پایین‌تر است . چنانکه‌آنچه خود او در رثای پوشکین سروده است « نه حسن مضمون دارد نه حسن‌لفظ » . این‌حکم درباب مربی و مرشد دوران جوانی او میرزا شفیع گنجوی هم صادق‌است‌که شاعری پایین‌تر ازمتوسط بود وقول‌مؤلف کتاب حاضرکه دربارهٔ وی می‌گوید « باغزلیات خود در اروپا شهرت فراوان پیداکرد [۲۹] » ،کاملا پذیرفتنی نیست چون غزلیاتی‌که نام این‌میرزا را دراروپا

شهرت داد در واقع مال خود او نبود وبودنشتت* شاعر ومحقق آلمانی در ترجمهٔ خویش آنها را ازخود وبه‌نام او برساخته بود.

این بودنشتت در تفلیس قدری فارسی نزد میرزا شفیع خواند و ظاهراً بوسیلهٔ وی با بعضی اشعارشاعران قدیم ایران نیز آشنایی یافت واز مجموع این آشنایی‌ها بعد ها مجموعهٔ شعری بسبك دیوان شرقی گوته نظم کرد ـ به نام ترانه‌های میرزا شفیع . مجموعهٔ وی در تمام اروپا شهرت یافت ، صدها بار تجدید طبع وترجمه شد وبا تمایلات رمانتیك‌اروپا چنان موافق افتادکه مظهر واقعی‌حکمت وعرفان شرقی تلقی‌شد . بیست سال بعد ازنشر اولین چاپ کتاب بودکه پرده از راز برافتاد و بودنشتت خود را سرایندهٔ واقعی اشعار خواند . در حالیکه بعدها جماعتی اصلا منکر وجود کسی بنام میرزا شفیع شدند وادعا کردندکه این نام را شاعرآلمانی فقط از روی تفنن وهوس انتخاب‌کرده است جماعتی دیگر مدعی شدندکه اشعار واقعاً از میرزا شفیع بوده‌است و بودنشتت «که سالیان دراز خود را مترجم وناشر اشعار میرزا شفیع معرفی می‌نمود پس از مدتی، شهرت بیسابقهٔ اشعار را دیده‌آنهارا به‌خود نسبت داد وخودرا مؤلف آن اشعار خواند [۳۰] » با اینهمه رنگ غربی‌که در این ترانه ها هست و لطف بیان بعضی قطعات‌آن‌که بهیچوجه باسستی وپستی‌اشعار واقعی میرزاشفیع‌طرف نسبت نیست جای تردید درصحت دعوی بودنشتت باقی نمیگذارد واین نکته هـ محتاج بحثی است‌که از کتاب حاضرفوت شده است وباید در جای دیگر بآن پرداخت .

در بین کـوشندگان دیگر مخصوصـاً نام سید جمال الدین اسدآبادی (= افغانی) درخور ذکرست که درست نقطهٔ مقابل آخوند زاده بود ونه فقط دین را برای احراز حیات ملی واستقلال قومی، جهت اقوام شرق، عامل‌عمده میشمرد بلکه برخلاف آخوندزاده‌که می‌خواست باترویج مفهوم «پروگره» و «تجدد» راه تازه‌یی برای نیل‌تدریجی به‌حریت و استقلال به رویآنها بازکند وی میخواست ازدین ، مخصوصاً ازدین‌خالص خالی ازخرافات، به‌عنوان‌وسیله وحربه‌یی جهت مبارزه ومقاومت با استعمار استفاده‌کند و برای مبارزه با نفوذ روزافزون سیاست اروپایی که به‌اعتقاد وی با ظاهر فریبندهٔ پروگره وآزادی فکری همراه وهماهنگ‌بود تمام عالم‌اسلام را متحد سازد . البته نفوذتدریجی مفهوم قومیت دربین مسلمین، واقعیتی بودکه طرح وی را درباب اتحاد اسلام تحقق ناپذیر میکرد ودرحقیقت نقطهٔ ضعف طرح سیاسی و اجتماعی سید همین

* Bodenstedt, F., Die Lieder des Mirza_Schaffy

نکته بود[۳۱] . با اینهمه سیدجمال‌الدین که تمام دنیای اسلام را وطن‌خویش‌می‌دانست هرجا بود ، درطهران، دراستانبول، درقاهره ، درلندن ودرپاریس‌برای وحدت دنیای اسلام و برای رهایی‌مسلمین ازقید استعمار واستبداد مبارزه‌داشت. ظاهراً همین جهان وطنی اسلامی اوبودکه سبب شد افغانی بودن یا ایرانی بودنش‌تاآخرمحل بحث بماند وتردید. سیدکه به‌قول‌ارنست رنان درمحاضرات خویش یادآور علماء بزرگ قدیم امثال ابن سینا و ابن رشد بود در نهایت آزادگی جهت تحقق دادن بهدف خویش‌که احیاء حس وحدت و تعاون بین همهٔ مسلمین عالم بود ازکشوری به‌کشوری می‌رفت: ازکابل به قاهره، ازقاهره به استانبول، واز استانبول به طهران . تمام بار وبنه‌یی‌هم‌که درین سفرها با خود می‌برد عبارت بود از زبانی گویا و اندیشه‌یی قوی . می‌گویند سلطان عبدالحمید در ۱۸۹۲ وی را به‌باب عالی دعوت کرد چون سید به‌آنجا رسید درگمرك خانهٔ بندر نمایندهٔ سلطان انتظارش‌را می‌کشید. وقتی سید را شناخت پرسید چمدانهاتان‌کو ؟ سید جواب دادکه غیرازیك چمدان لباس ویك‌چمدان کتاب چیز دیگری ندارم. نمایندهٔ سلطان گفت همان چمدان‌ها را نشان دهید. سید به‌سینهٔ خویش اشاره‌کرد وگفت این چمدان‌کتابهای من‌است وبعد جبه‌یی راکه برتن‌داشت‌نشان داد وگفت این‌هم چمدان لباس[۳۲]. با این‌بی‌تعلقی، سید درتمام فعالیت‌های خویش جز اتحاد اسلام واحیاء مسلمین هدف دیگر نداشت. معهذا درمایهٔعقلی‌خود او، درلحن بیان‌کتاب معروف رد نیچریه‌اش، دربرنامهٔ کتابهایی‌که درمصر تعلیم می‌کرد، ودر اسناد بازمانده از او پیوند خاص او با فرهنگ وزبان فارسی پیداست .

قول سیدحسن‌تقی‌زاده راکه مؤلف‌کتاب حاضر نقل‌کرده است ومی‌گوید فارسی‌نوشتن اوچنان است‌که انسان را درایرانی بودن او بشبهه می‌اندازد من نمی‌توانم تأییدکنم وکلام مؤلف هم‌که می‌نویسد هیچ یك از نامه‌های فارسی او... بانوشته‌های متین وشیوای عربی او برابری نمی‌کند[۳۴] بنظرم‌قابل تأیید نیست. سخن سید دربارهٔ چمدانها انسان را بیاد سخنی می‌اندازدکه سالها بعد اسکاروایلد درگمرك امریکا گفت در بارهٔ نبوغی‌که در سرزمین بیگانه قاچاق محسوب میشد .

این بی‌پروائی ، بی‌تعلقی ، وبی نظری سیدجمال‌الدین که حتی در بین اکثرکوشندگان بیرون از کشور درآن زمان بکلی بی‌نظیر بود اهمیت هدف فعالیت‌های سیاسی اورا نشان می‌دهد. درست است‌که وی درمصر واستانبول از

دولت شهریه می‌گرفت اما برای وی که داعی فکر اتحاد اسلام بود مصر وعثمانی وافغان وایران تفاوت نداشت[۳۵] . چون وی هدف فعالیت خودرا بهبود احوال تمام عالم اسلامی میشمرد دریافت وجهی راکه باآن بتواند در راه این مقصد عالی فعالیت کند عیب نمیدانست اما این‌مایه خلوص را نه دربارهٔ میرزافتحعلی آخوند زاده می‌توان تصدیق کرد نه درمورد میرزا ملکم خان ناظم الدوله . آخوند زاده البته منادی حریت وترقی‌بود اما از ایران و ایرانی تقریباً قطع امیدکرده بود وباآنکه هنوز نژاد خودرا گه‌گاه به‌پارسیان می‌پیوست درقفقاز خدمت به دستگاه تزار می‌کرد و در سرزمینی‌که شیخ شامل و اعوان او برضد تزار وسلطهٔ روس می‌جنگیدند وی مردم را به‌اطاعت ازتزار می‌خواند و به ـ امتنان ازنظام روس . پروگره وحریت هم‌که اومطالبه میکرد در حدی بودکه روحانیت وشریعت محدود ولغو شود و برای تفکیك حکومت دنیوی از قدرت دینی ظاهراً مانعی نمیدیدکه با دولت تزار به‌خاطر عدم تقیدی‌که به اجـراء شریعت اسلامی درقلمرو خویش داشت همکاری‌کند .

دربارهٔ ملکم خان نیزهمین نکته صادق بود و نقش وساطت او در امتیاز معروف رویتر و داستان امتیاز لاتاری بهانهٔ درستی بدست مخالفانش داد که مخصوصاً بعد ازماجرای‌معروف‌جامعهٔ آدمیت وسروصدایی که دربارهٔ‌عباسقلی‌خان آدمیت پیش‌آمد[۳۶] وی را نیز که ارباب عباسقلی‌خان بود در افکارعامه تاحدی متهم به دغلکاری وکلاه برداری‌کرد .

باتفاوت عمده‌یی‌که درهدف ودرطرزکار این‌کوشندگان بیرون ازکشور وجود داشت ، ایراد عمده‌یی‌که شاید برکار هرسه‌شان تاحدی وارد بـاشد این است‌که به خاطر موجه جلوه دادن مطالبات و مقاصد خویش‌کوشیدند حکومت ایران را درخارج بدنام ولجن‌مال‌کنند و باکاستن حیثیت حکومت ایرانی در انظار روس وانگلیس آنها را در واقع متجری‌ترکنند و دایم بمطالبهٔ امتیازات بیشتر وادارند . درین مورد مکتوبات و تمثیلات میرزا فتحعلی، عروةالوثقی ومکاتیب سید جمال‌الدین ، ورسالات و روزنامهٔ قانون میرزا ملکم‌خان باآنچه ازمعایب حکومت ودولت‌ایران برملاکردند درواقع ضربت‌های سخت برحیثیت ایران واردآوردند وقسمتی از درماندگی وزبونی حکومت مظفرالدین شاه را در امرسیاست خارجهٔ خویش باید به‌این‌ضربت‌ها منسوب داشت.

رفتار مدحت پاشا مصلح ورجل سیاسی‌عثمانی درین‌مورد خیلی از رفتار این‌کوشندگان ایرانی نجیبانه‌تر بوده چرا که اوداهم سلطان عبدالحمید عزل

کرد و رجاله تحت الحفظ ازمسند وزارت پائینش کشیدند وتنها و بی‌پول وبی رخت واسباب با کشتی روانهٔ اروپا کردند اما اودراروپا یك کلمه برضد عبدالحمید سخن نگفت ونگذاشت با ایراداهانت بقوم عثمانی، مایهٔ مزید جسارت وجرئت اروپائی‌ها بردولت عبدالحمید شود [۳۷] . معهذا این ملاحظات ازاهمیت مساعی این کوشندگان درپروردن فکرآزادی نمی‌کاهدچنانکه ازلحاظ ادبی نیزحاصل این‌مساعی انواع وآثار تازه‌یی را پدیدآورد مثل‌آثار میرزاآقاخان کرمانی ، میرزاآقا طهرانی ، زین‌العابدین مراغه‌یی و میرزا حبیب اصفهـانی که ورای انواع مربوط به روزنامه نویسی‌مشتمل بود برداستان‌نویسی، نمایشنامه‌نویسی، وگزارش‌های مسافرت .

دربارهٔ نمایشنامه نویسی‌مؤلف‌کتاب حاضرفصل جالبی‌دارد اما این‌فصل نه فقط درآنچه مربوط بسابقهٔ تعزیه وشبیه خوانی‌است‌بلکه همچنین درآنچه راجع به‌پیدایش بازیهای فکاهی است نیزمحتاج به تکمیل بعضی‌اطلاعات است. دربارهٔ تعزیه که شاید کامل‌ترین مجموعهٔ موجودآن درحال حاضر همان است که انریکوچرولی* به‌کتابخانهٔ واتیکان اهداء کرده است [۳۸] میتوان پیدایش آن را به‌تحول « روضه خوانی » ونفوذ بعضی‌عناصر «دسته» و رسوم عزاداری دیلمیان منسوب کرد . تصورآنکه تعزیه ازبعضی نمایشنامه‌های مذهبی اروپائی ودرعهد صفویان به وجودآمده باشد چندان مقبول بنظرنمی‌رسد [۳۹] وتحول‌آن ازمراسم روضه خوانی‌بیشترقابل قبول‌است ــ تقریباً نظیرتحول تیاترقدیم‌یونانی ازمراسم مذهبی یونان قدیم.

درمورد سابقهٔ بازیهای فکاهی که زمینهٔ تقلید و کمدی است شاید ذکری ازسابقهٔ متلك‌ها وتقلیدهایی‌که در دربار سلاطین وخلفا متداول بود می‌توانست موجب شودکه خواننده پیدایش تمام این اموررا به تأثیر اروپا منسوب نکند. اشاره‌یی‌که مؤلف به دلقك‌های عهد ناصری مثل‌کـریم شیره‌یی، اسمعیل‌بزاز ، وچند تن ازاقران و اخلاف آنهاکرده است البته برای دفـع این تـوهم بعضی خوانندگان لازم است اما اشارتی نیز بهاحوال امثال‌کل عنایت وسگه لونددر دستگاه شاه عباس صفوی ولوطی صالح شیرازی مسخرهٔ دربارکریمخان زند و دربارآقامحمدخان قاجار نیز ضرورت داشت تا این‌توهم بعضی‌خوانندگان را که شاید حتی این بازیهای فکاهی را نیز احیاناً مثل تعزیه منسوب به تأثیر فرهنگ اروپائی‌کنند دفع نماید .

---

* Cerulli, Enrico.

دربارهٔ تعزیه‌ها یك نکتهٔ جالب این‌است که برخلاف مشهور موضوع آنها به هیچوجه محدود به وقایع کربلا نیست و هرچند در هرموضوع دیگرهم که مضمون تعزیه باشد سراینده غالباً به‌نحوی «گریز به صحرای کربلا» می‌زند لیکن گویندگان وکارگردان‌های تعزیه مخصوصاً دراحوال امامان و پیغمبران نیز تعزیه‌ها پرداخته‌اند چنانکه درسرگذشت آدم وحوا، احوال سلیمان‌پیغمبر وملکهٔ سبا، وداستان زکریا ویحیی تعزیه‌هایی‌هست واز بعضی‌شان حتی‌روایتهای متعدد باقی‌است. درین نمایش‌ها قوت بازی‌هم البته بازمینهٔ همدلی تماشاگران مناسبت‌داشته‌است ومجموع این‌عوامل چنان تأثیری درتسخیروجود تماشاگران می بخشیده است که کنت دوگوبینو* با لحنی که از ستایش و هیجان لبریزست تعزیهٔ تکیه‌ها را با درام یونانی قدیم درخور مقایسه می‌یابد و خاطر نشان می‌کند که وقتی تیاتر اروپایی نوعی ظرافت روح ، تفریح وبازی‌است این تئاتر ایرانی‌همانند تئاتریونانی عبارتست ازکاری شگرف [۴۰]. فریدریش روزن* ، لویس‌پلی* ، و اسمیرنوف* هم غالباً بهمین‌چشم باین‌تئاترهای عامیانه نگاه کرده‌اند . با توجه به تأثیری‌که این تعزیه‌ها دراولین تئاترهای فارسی می‌بایست داشته باشد بحث درآنها بی‌شك درفهم تحول نمایشنامهٔ فارسی ودگرگونی‌های‌آن ضروریست ومؤلف کتاب‌حاضر ازهمین‌راه توانسته‌است بحثی‌راکه دربارهٔ «نمایشنامه نویسی‌جدید» کرده‌است [۴۱] درست در چهار چوبهٔ تاریخی خود قراردهد وبعد ازبحث درباب ترجمهٔ نمایشنامه‌های مولیر ودیگران‌توجه به ترجمهٔ آثارآخوندزاده کند و به‌آثار میرزاآقا تبریزی .

درکتاب سوم‌که راجع به آزادی و مبارزات مربوط به مشروطیت است آقای‌آرین پور جلوه‌های مختلف شعر ونثرفارسی را درین ادوار نهضت‌بررسی می‌کند: آثار پیروان شیوهٔ عهد ناصری، اشعارمطبوعاتی، طنزنویسی، روزنامه نویسی، تصنیف سرائی ، وآنچه وی آن را شعر رسمی می‌خواند و به عنوان نمایندگان‌آن از امثال بهار ، ادیب الممالك ، ولاهوتی یاد میکند. ملاحظات مؤلف درباب «اصالت نهضت مشروطه خواهی» درین بحث ، حاکی ازکوشش صمیمانهٔ اوست در ارزیابی درست یك مجاهدهٔ ملی. درین‌کوشش صمیمانه است که وی این‌اتهام بدبینان راکه بناروا در مشروطهٔ ایران بچشم «یك متاع‌کاملا

---

* Gobineau
* Rosen, Fr.
* Pelly, L.S.
* Smirnoff

انگلیسی» مینگرند پاك بیجا می‌شمارد وآن را « بافداکاری‌های مردم ایران ، بخصوص در دورهٔ مشروطیت دوم پس ازبمباران مجلس و تصویب مـواد بسیار مترقی ومفید متمم‌قانون اساسی که درواقع لقمهٔ بیش‌ازحوصله بود[۴۲]» ناسازگار مییابد . البته درباب ارزش نهضت مشروطه و عوامل ونتایـج آن قضاوت آسان نیست نه فقط بدان جهت‌که آنچه در « مشروطیت دوم » و دوران تـلاش برای «عدالت» صورت گرفت بکلی حاصل مجاهدات ومطالبات «مشروطیت اول» نبود بلکه مخصوصاً دشواری عمده در ارزیابی عوامل واسباب این‌نهضت ناشی ازین نکته است‌که در قسمتی از مآخذ واسناد آن دوره ـ که یادداشتها و خـاطرات تاریخی است ـ هرکس در باب این مجاهدهٔ ملی سخن‌گفته است آن را تاحد زیادی مرهون‌مساعی‌خود وخانوادهٔ خود نشان داده‌است ودعاوی این«مجاهدان روزشنبه » *[۴۳] درعین آنکه گزاف و عاری از حقیقت است ارزیابی سهم واقعی مردم ایران‌را درین نهضت ملی دشوار میکند. بعلاوه تفاوت دیدطبقاتی‌نیز در مجموع این اسناد قابل ملاحظه است. چنانکه فی‌المثل ناصرالملك با وجـود تربیت‌آکسفوردی‌که داشت درخاطرات خودکه متأسفانه ظاهراً بخش‌مختصری ازآن باقی‌است [۴۴] قسمت عمدهٔ نهضت مشروطه را تقریباً در تحریکات بین علما ووزراء خلاصه می‌کندکه البته این‌گونه داوری انعکاس طرز فکرطبقهٔ اوست‌ـ طبقهٔ اعیان . در صورتیکه نویسنده‌یی مثل محمدآقا ایروانی‌که بکلی برخلاف ناصرالملك به‌طبقهٔ اعیان‌مربوط نیست می‌تواند بادید عمیق‌تربدرون قضایا نفوذ کند و نشان دهدکه در هنگام شروع نهضت « اغنیا ضعیف ، متوسطین فقیر ، و فقیران مستأصل شدند . هرچه محصول صیفی و شتوی بـود از دست رنجبران گرفتند... » [۴۵] وبدینگونه نقش نارضایی‌های طبقـات فقیر ومتوسط را درین نهضت بازنماید .

درتوجه به نقش‌طبقات متوسط وفقیر جامعهٔ ایرانی درنهضت مشروطه ـ خواهی ، نکته‌یی‌که طرح‌آن مخصوصاً با موضوع‌کتاب حاضر ارتباط دارد و اشارتی بدان درچنین‌کتابی ضرورت میداشت شیوع فوق‌العادهٔ قریحهٔ شاعری و ذوق شعرست دربین تمام طبقات عامه . درماجرای تحصن درسفـارت انگلیس تقریباً تمام طبقات اصناف ازبقال وخباز وخیاط وکفاش و ... موجودیت خود را بوسیلهٔ اشعاری‌که بر بالای چادر وخرگاه خود می‌نوشتند اعلام می‌کردند واین اشعار که تقریباً تمام‌آنها درکتاب محمدآقا ایروانی‌آمده است با آنکه ازلطف وظرافت شاعرانه خالی‌است درعین‌حال نشان میدهد که چرا درسراسر این دوران نهضت، شعر تاآن اندازه بازندگی‌عامه ومبارزات‌آنها مربوط شده

است وچگونه بعدها با تحولی که در زندگی عامه پدید آمده است شعر نیز به ضرورت در مسیر تحولی اجتناب ناپذیر واقع گشته است. توجه و علاقه‌یی که تمام طبقات عامه درین دوره به شاعری نشان میدادند ، بررغم کساد بازار شعر باصطلاح «رسمی» که ادوارد براون درجلد چهارم «تاریخ ادبی ایران» خویش نمونهٔ جالبی ازانحطاط آن را بدست داده است ۴۶ سبب شدکه در بین طبقات عامه حتی کسانی پیدا شوندکه از شاعران معروف عصرمحسوب آیند ودراوضاع واحوال عصر تأثیر ونفوذی قابل ملاحظه بر جای گذارند .

ازاین گونه شاعران سیداشرف حسینی، عارف‌قزوینی، ومیرزادهٔ عشقی‌را مؤلف بادقت وحوصله درمعرض بحث و نقد آورده است اما درکتابی که تحول شعر پارسی ازصبا تا نیما بررسی‌میشود جای‌آن بودکه مؤلف از نقش‌آن دسته ازشاعران دیگرکه ازمیان طبقات عامه برخاسته‌اند وبعضی ازآنها حتی‌کاملااز سواد هم بی‌بهره بوده‌اند ۴۷ واز امثال میرزا قشمشم اصفهانی ، وشاطـر عباس صبوحی‌نیزکه تأثیرغیرمحسوس‌آنها درین تحول شایستهٔ بررسی‌است هم صحبت کند ومخصوصاً از دوشاعر مشهور این عصرکه از بین همین طبقه بوده‌اند ودر ادب این عصر تأثیرقابل ملاحظه‌یی باقی‌نهاده‌اند یاد نماید ـ حیدرعلی‌کمالی و فرخی یزدی .

سکوت آقای آرین پور دربارهٔ این دوگویندهٔ مشهورکه درهنگام‌انتشار افسانهٔ نیما هردو به‌شاعری شهرت داشتند غریب بنظر میرسد . هردو شاعر با آنکه ازمحیط طبقات عامه برخاستند درحیات طبقهٔ «منورالفکر» وارد شدند. چنانکه حیدرعلی‌کمالی‌از راه ترویج روحیهٔ میلیتاریسم وفرخی ازطریق‌اشاعهٔ نوعی سوسیالیسم درادبیات عصرخویش تأثیر قابل ملاحظه‌یی برجای نهادند . حیدرعلی‌کمالی‌که تا بیست وسه سالگی هنوزخواندن ونوشتن نیاموخته بود در اوایل حال یك‌چند به‌مسگری ویراق دوزی اشتغال جست وبعدها به‌بلورفروشی وتجارت چای پرداخت . در شعر اومخصوصاً روح سلحشوری و حمیت ملی و قومی‌جلوهٔ بارز داشت واشعار وطنی اوتأثیرجالبی دراذهان داشت .

فرخی یزدی هم‌که منسوب به طبقهٔ پیشه وران بود در پانزده سالگی به خاطر یك مسمط‌که دربارهٔ آزادی سرود «لب دوخته» شد اما در تمام عمر او که درمبارزه به خاطرطبقات رنجبر گذشت و دریك «دورهٔ طوفان» خلاصه شد شاعرکه خودش ازبین‌طبقهٔ رنجبر برخاسته بود ، این مبارزه به خاطرآزادی را ترك نکرد. درحالیکه وی تاآخرعمری‌که در زندان‌بسرآمد یك‌سوسیالیست

دموکرات باقی ماند و آن آزادی که وی میخواست چیزی ازین نوع بود در صورتیکه حیدر علی کمالی طالب تجدید قدرت ایران بود و بازگشت به روح سلحشوری گذشتهٔ باستانی. البته هردوشاعر که دراصل تعلق به محیط «زحمت» داشتند درشعر خویش یك چیز تازه عرضه میکردند ـ اما نه در فورم وقالب. تازگی کار فرخی افکارتند انقلابی بودکه آن را در قالب غزلها و رباعی های لطیف وپرهیجان می‌ریخت ، تجدد کمالی‌مخصوصاً عبارت از جرئت در اخذ و نقل مضامین اقوال وحکایات نویسندگان اروپائی، مثل ولتر،تریللو ودیگران بودکه آنها را درقالب شعر کلاسیك فارسی بیان می‌کرد ـ با تشویق به احیاء ایدئال‌های کهن . بهترین نمونهٔ این گونه افکار وطنی اومنظومهٔ « فکریك‌طفل ایرانی درقدیم » است‌که درماجرای هجوم اسکندر وقتی این‌طفل متواری‌مورد دلجویی یك‌پیرمهربان واقع میشود پیرکه ازکودك می‌پرسد چه می‌خواهی؟ و وعده میدهدکه مرغ ، بره ، گل یا هراسباب بازی که بخواهد برایش فراهم می‌کندکودك درجواب فقط تیغ میخواهد ـ تیغ برای کین ۴۸ .

این‌شوق به‌تجدید عظمت های گذشته ، غیرازحیدرعلی کمالی تعدادی از شاعران دیگرمربوط به‌نسل دورهٔ اورا نیز مشتعل میداشت . حتی بهارکه من درکتاب « باکاروان حله» اورا ستایشگرآزادی خوانده‌ام در واقع آزادی را به عنوان وسیله‌یی جهت بازگشت به عظمت های گذشته می‌خواست و روح سلحشوری راکه محرك میلیتاریسم و فاشیسم است تحسین میکرد. البته فرق است بین‌آن‌آزادی که فرخی یزدی‌طلب میکرد باآنچه مطلوب حیدرعلی‌کمالی وبهار ، وحتی عشقی بود .

درحقیقت از جمله جریانهای مربوط به فکرآزادی و بیداری که درین کتاب مورد توجه مؤلف واقع نشده است یکی همین گرایش شدید تعدادی از جوانان است به ایران باستانی‌ـ به فرهنگ وتاریخ‌آن. این گرایش در دنبال شور وهیجانی که میرزا آقاخان‌کرمانی به تاریخ باستان نشان میداد، وهمراه با علاقه‌یی که ادیب‌الممالك فراهانی به لغات‌کهنه وفرهنگ دساتیر ابراز می کرد نه فقط بعضی اشعار وحید دستگردی وملك‌الشعراء بهار وحیدرعلی‌کمالی را ازشوق وعلاقه به‌ایران باستانی مشحون‌کرد ، بلکه پورداود را نیز که‌بعدها درخط مطالعات اوستائی افتاد به‌نظم سخنان موزونی درین زمینه‌ها واداشت که خود وی باکمال ساده دلی‌آنهارا شعرمی‌پنداشت.

اگر دربارهٔ حیدرعلی‌کمالی وفرخی یزدی چیزی درکتاب‌آقای‌آرین‌ـ پور نیست درعوض، درباب عارف وعشقی‌تفصیلها هست و داوری وی دربارهٔاین

گویندگان باخوش‌بینی فوق‌العاده توأم است ـ وحتی با اغماض[۴۹] . درحقیقت اشتباه عمده‌یی که در باب ارزش شعر آنها میشود ظاهراً ناشی ازینجاست که حسن تلقی‌عامه را ازافکار واحساسات آنها غالباً درحکم قبول شعرآنها شمرده اند . واقع این‌است که آنچه سخن عشقی وعارف را نزد عامه مطلوب میکرد شعرشان نبود احساسات واندیشه‌هایی بود که با افکار و احساسات عامه سنخیت داشت واگر به‌نثرهم بیان میشد باقبول عامه مواجه می‌گشت . همین احساسات درکلام لاهوتی ، بهار، وفرخی با بیان شاعرانه همراه بود وجنبهٔ آفرینندگی نیزداشت .

مؤلف کتاب حاضر بحث طولانی وممتعی را هم به احوال ایرج جلال‌ـ الممالك اختصاص داده است ـ وبه بحث دراشعار او . درباب زندگی و احوال و اشعار این شاعر مؤلف نکته سنجی‌های جالب دارد اما مسأله‌یی که چندان مورد توجه وی نشده است تعمق دراسباب گرایش شاعرست به هزل ولغو. شاید این‌نکته راکه قسمت عمدهٔ دیوان ایرج‌تصویری ازانحرافات اخلاقی،زنبارگی، همجنس بازی ، الکلیسم وافیون پرستی‌شده است باید ازطریق توجه به‌انحطاط اخلاقی محیط اشرافی پایان عهد قاجار توجیه کرد . دکترمهدی مجتهدی‌که کتاب او در باب رجال آذربایجان ازحوزهٔ توجه مؤلف دور مانده است درین باب توجیه جالب ومقبولی عرضه میکند[۵۰] .

در حقیقت ایرج با آنکه از حشمت ومکنت شاهزادگان قاجار بهره‌یی نداشت وحتی به خاطرحقوق مختصری که از وزارت مالیه دریافت می‌کرد از تملق ومداهنه نسبت به امثال وثوق‌الدوله هم‌که نوکرهای خانه زاد پدرانش بودند ابا نمیکرد باز به‌علت تعصبی‌که دربارهٔ نسبت قاجاری خویش داشت وبه سبب روابط خصوصی مستمری‌که با شاهزادگان متنفذ برقرار کرده بود خود را به هرحال عضو محیط اشرافی‌طهران آن عهد میدید ومثل غالب‌شاهزادگان دیگرکه حتی بعضی‌شان آدمهای متمکن و ثروتمندی هم بودند درآن روزهای بلافاصله بعد از انقلاب مشروطیت از فقدان « بهشت‌گمشدهٔ » عهد ناصری‌که روزگار عشرت وشاد خوادی قاجاریه بود با حسرت وتأسف یاد می‌کرد ومثل یك « رانده از بهشت » لحظه‌های تأثر وملال خویش را در یاد آن عیش‌های نهانی وبی وبند وبار عهدداتابك» بسرمی‌آورد . وصف این مجالس‌که درپایان عهد ناصری اشتغال‌عمدهٔ امثال صدراعظم،کامران میرزا ، وتعداد زیادی از بقیة الماضین رجال قدیم بود در یادداشتهای میرزاعلی خان امین‌الدوله هست[۵۱] و

سالها بعد از دورهٔ اتابك (=امین‌السلطان) هم تقلید هایی ازین گونه مجالس مایهٔ تفریح ویا مورد اشتیاق کسانی بود که چیزی ازآن دوره های عیش و نوش ولغو وفساد را دیده بودند .

لحن قصیدهٔ معروف « رفیق‌اهل وسرا امن وباده نوشین بود» اثر ایرج که ازآخرین اشعار شاعر نیزهست این حالت غربتزدگی گوینده را دردنیای تازه‌یی که نمیتوانست با ایدئال‌های کهنهٔ اوجور دربیاید نشان میدهد . طبقه‌یی چنین بیحال وعاری از رجولیت که در مقابل انقلاب طبقهٔ متوسـط تمام حیثیت خودرا تدریجاً ازدست میداد ، می کوشید تا درهمین گرایش به لغو وهزل باقی مانده‌یی از حیات گذشتهٔ خویش راکه «بهشت گمشده» او بود حفظ کند چنانکه خواص‌طبقات متوسط هم درالتفات وقبولی که نسبت به‌این هزلیات نشان میداد در واقع میخواست خودرا با بقایـایی از اشرافیت انقراض یافته امـا پرآوازه گذشته سهیم کند .

بعلاوه بیقیدی‌ها و بی اعتقادی‌های محیط اشرافی طهران کـه در اواخر عهد ناصری هنوز بسبب قدرت علما وغلبهٔ تعصب عامه در عقدهٔ « واپس‌زدگی » بود با طلوع مشروطیت که سدهای کهنه را شکست درعهد ایرج ودر مجالس و محامع مورد تردد او میتوانست چهرهٔ واقعی خودرا نشان دهد وآن انهماك در باده وساده وبنگ وافیون که درعهد ناصری عیش‌پنهانی بود وبا این‌همه درشعر قاآنی جلوهٔ تمام داشت، در هوای گرگ ومیش‌آزادی مشروطهٔ اول میتوانست باز در زندگی مردم‌آن طبقهٔ نیمه اشرافی که ایرج بآن تعلق‌داشت بی‌هیچ قید و ترس تجلی کند و گوشه‌یی ازین بهشت گمشدهٔ اشرافی عهـد قاجار را برملا نماید . با این‌همه وقتی ذکر ایرج وتمایلات همجنس گرایی در نوع تغزلات او در میان می‌آید توجه به اسباب تحولی که تدریجاً درادبیات تغزلی ایران معاصر درمیان آمد نیز لازم است والبته مبارزهٔ بعضی از شاعران این عهـد ـ ایرج ، لاهوتی ، وعشقی ـ برای کشف حجاب ازجملهٔ این اسباب است عجب آنکه هرچند بعدها باکشف حجاب برای‌آنچه ادیبان «غزل‌مذکر» میخوانند هیچ نوع سبب وجودی نماند باز دراشعار مقلدانه‌یی که امروز نیز بسبك قدما گفته میشود غالباً معشوق جز بندرت همچنان متعلق به «جنس‌موافـق» است . تذکر این‌نکته شاید نشان دهد که قسمتی ازرنگ همجنس گرایی درشعر ایرج والبته نه بی‌پردگی ها و هرزگی‌های‌آن ـ ممکن‌است مربـوط به اقتضای یك سنت‌کهنهٔ ادبی‌باشدوشك نیست که باتحقق‌تجدد واقعی‌این‌رنگ عمومی«مذکر» ازشعر تغزلی ایران امروز تدریجاً محو و زدوده میشود .

بمناسبت بحث در «اشعار مطبوعاتی» مؤلف اشارتی هم به رواج قالبهای مسمط ومستزاد درین گونه اشعار دارد که بحث جالبی است و من می‌پندارم که بعضی ازپیشروان تجدد در «فودم»، تفنن‌هایی‌راکه در قالب شعر امروز انجام داده‌اندتاحدی ازترکیب وتلفیق انواع‌مسمط ومستزاد فارسی با پاره‌یی‌قالبهای شعر اروپائی‌الهام‌گرفته‌اند . دربارهٔ «مسمط» آقای‌آرین پور بدرستی‌یادآوری میکندکه این نوع شعر « در ادبیات ایران سابقهٔ قدیمی‌دارد » . اما در باب «مستزاد» میگوید « در زمان‌های نسبتاً نزدیکتری بوجودآمده ومخصوصاً یغما مراثی خودرا درقالب مستزاد ریخته بود[۵۲] »

این طرز بیان نشان میدهدکه مؤلف یا مأخذ عمدهٔ اطلاعات او، یغمارا که ازشعرای « نسبة نزدیکتر » به عصرما بوده است از جملهٔ کسانی میداندکه مستزاد به وسیلهٔ آنها درشعرفارسی بوجودآمده است .

این پندار بهیچوجه درست نیست چراکه شکل مستزاد درشعر مسعود سعد سلمان شاعر عصر غزنوی هم هست [۵۳] واین نکته نشان میدهدکه اختراع آن حتی اگر به وسیلهٔ مسعود سعدهم شده باشد (ونه پیش‌ازآن) ، از اختراع مسمط‌که درعهد منوچهری وشاید به وسیلهٔ او درزبان فارسی انجام شده باشد چندان فاصله ندارد . اگر یك غزل مستزاد معروف‌که به مولانا جلال‌الدین منسوب است [۵۴] درنسخه های خطی معتبر دیوان کبیرنیست باری در دیوان خواجوی‌کرمانی چند مستزاد هست [۵۵] واین‌همه حاکی از آن است‌که مستزاد بهیچوجه اختراعش مربوط به « زمان‌های نسبة نزدیکتر » نیست اما در مورد مستزادهای معمول دراشعار مطبوعاتی میتوان تصدیق کردکه این اشعار تاحد زیادی تحت تأثیرقالبهای مستزاد یغما وامثال اوبوده‌اند .

آخرین بخش‌کتاب‌آقای‌آرین پور عنوان «تجدد» دارد و مؤلف درطی آن جریانهای تازه‌یی راکه در ادبیات دوران بعد ازمشروطیت روی میدهد بررسی میکند : رمان نویسی، داستان‌کوتاه ونمایشنامه نویسی ، انجمن‌های ادبی ، وبالاخره مسألهٔ تجددکه منتهی میشود به نیما شاعرافسانه. اصل‌اندیشهٔ تجددکه حاصل برخورد با اروپا بود درآغاز نه فقط غالباً تامدتهای طولانی شامل احوال وشئون مربوط به صنعت واقتصاد بود وبه حدود شریعت و اقتضای آن محدود میشد بلکه غالباً نیزدرهمان حدود سطح زندگی‌ولوازم وضروریات مادی باقی میماند وبه معنویات نمی‌کشید .آنگونه‌که ازسفرنامه‌ها وگزارش‌های مسافران برمیآید و یك بار دیگر نیز بدان اشارت رفت غالب علاقه و

کنجکاوی ایرانیانی که دراوایل عهد قاجار به خارجه میرفتند مصروف توجه‌به صنایع واختراعات غربی بود واحیاناً بطرز حکومت وآداب ورسوم ، تفریح ومعاشرت هم توجه میشد .

ادبیات و حکمت الهی و مسائل مربوط به اخـلاق و معنویات از حوزهٔ کنجکاوی علمی تعداد معدودی طالبان علم که درین ایام به اروپا گسیل شدند خارج ماند ۵۶ درصورتیکه علم مهندسی ، طب ، و صنایع مایهٔ اصلی کنجکاویها و پژوهش‌های آنها بود . حتی نه شاعری مثل قاآنی که بموجب روایات می‌توانست مطالبی درزمینهٔ علم فلاحت ازفرانسوی بفارسی نقل کند به فکر ترجمه کردن یك ادبی از زبان اروپائی افتاد نه شاهزاده معتمدالدولهٔ فرهاد میرزا که از زبان انگلیسی میتوانست یك کتاب جغرافیا را به فـارسی درآورد . ادب و شعر ایران هنوز در نظر قوم در چنان اوج اعتلائی بودکـه حتی تصور این نکته که بتوان چیزی از ادب قوم دیگررا باآن مقایسه کرد غریب بنظرمیرسید. ظاهراً اولین بارکه چیزی از ادبیات واقعی وخالص اروپائی به فارسی نقل‌شد ازنوع داستان ونمایشنامه بود وشعر اروپائی‌قدری دیرتر مورد توجه گشت: در دورهٔ مشروطیت ومخصوصاً بهاهتمام‌میرزا یوسف خان اعتصام‌الملك. البته‌آخوند زاده ومیرزا آقاخان‌کرمانی‌هم ازشعر اروپائی که آن را بهمان لفظ فـرانسوی «پوئزی» ✿ میخواندند صحبت کرده بودند اما اولین نمونه‌های شعراروپائی که آشکارا درآثار شاعران فارسی زبان انعکاس یافت مربوط بود به دوران نهضت مشروطه . بدینگونه درایران نیزمثل تمام شرق اسلامی پیش از آنکه در شعر تجددی بوجودآید دنیای ادب‌باسه نوع ✱ تازه‌آشنایی یافت که هیچیك ازآنها درشمار انواع ادبی سابق‌نبود: روزنامه نویسی،داستان‌نویسی‌ونمایشنامه‌نویسی. دو نوع‌اخیرهم در واقع‌ازتأثیر ونفوذ روزنامه نویسی‌بوجودآمد ودرجو بالنسبه آزادصدر مشروطیت روزنامه‌نویسی نه‌فقط زبان واقعی‌افکارعمومی‌بودبلکه‌درعین حال تنها «تریبون» واقعی‌نقد ادبی نیزمحسوب میشد .

با آنکه بعضی جراید « یومیه » مثل نوبهار وطوفان وشفق سرخ درین سالها تأثیرقابل‌ملاحظه‌یی در ادبیات بجای نهادندآنچه مخصوصاً تأثیر قویتر داشت عبارت بود از مجلات . ازآنجمله مخصوصاً مجلهٔ بهـار اعتصام الملك ، مجلهٔ دانشکدهٔ ملك‌الشعراء بهار، مجلهٔ ارمغان وحید دستگردی ، دورهٔ جدید

✿ Poesie

✱ Genres

مجلهٔ کاوه ، ومجلهٔ ایرانشهر کاظم زاده در ایجاد تحول ادبی تأثیر و نفوذی وسیعتر بدست آوردند .

دربین سایر مجلات این‌سالها همچون فرهنگ، ادب ، وفا، آزادیستان، فرنگستان ، وپارس که مؤلف یادکرده است نام مجلهٔ علم وهنرهم درخور ذکر است که هر چند مثل غالب آنها دوام زیادی نداشت باز در جامعهٔ ادب آن روزگاران تأثیر قابل توجهی بر جای نهاد . در حالیکه مقارن این سالها اندیشهٔ نوعی انقلاب ادبی در اذهان وجود داشت نه شوق احتیاط آمیز جوانان «دانشکده» ممکن بود چنین انقلابی را تحقق دهد نه جسارت افراط آمیز ناشران «آزادیستان» میتوانست شکل خاصی ازآن را بر اذهان تحمیل نماید . معهذا نفوذ اندیشه‌هایی که به وسیلهٔ این دو دسته مطرح میشد در زمین‌های مستعد بعضی اذهان‌بذرهای مناسب افشاند. بعلاوه مجلهٔ بهار اعتصام الملك نفوذ قاطع وبارزی در آشنا کردن مستعدان با ادب اروپا و مخصوصاً باآثار امثال ویکتور هوگو ، شیلر، تولستوی ، ولتر، و شکسپیر داشت چنانکه دورهٔ جدید کاوه تأثیر قاطعی درایجاد آشنایی باشیوه‌های علمی نقد ادبی وتتبعات تاریخی در اذهان اهل استعداد باقی گذاشت . در حالیکه درمجله‌های‌متجددی مثل فرنگستان، ایرانشهر ، وپارس قدم‌های مؤثر درایجاد آشنائی با ادب اروپائی برداشته میشد حتی در مجلات محافظه‌کاری مثل ارمغان هم‌گه‌گاه ترجمه‌هایی ازآثارشاعران فرانسوی ، ارمنی، وعرب انتشار میبافت.

دربارهٔ رمان نویسی، نوشتن داستان‌های‌کوتاه ، و نمایشنامه نویسی در همین‌کتاب چهارم‌که عنوان «تجدد» دارد مؤلف تتبعات دقیق کرده است واین هرسه نوع در واقع دنبالهٔ بحث راجع به‌جراید ومجلات است‌که وجود آنها خود یك عامل عمدهٔ پیدایش‌آن انواع است .

درپیدایش رمان فارسی‌تأثیر ترجمهٔ تلماك فنلون، کنت دومونت‌کریستو وسه تفنگدار الکساندر دوما ، و اسرار پاریس اوژن سو، وامثال آنها بدرستی یادآوری شده است . در مورد رمان تاریخی که مؤلف آن را « نتیجهٔ مستقیم کوششهای فرنگی(!) دارالفنون» میخواند ۵۷ البته تأثیرجرجی زیدان را که اولین رمان تاریخی او بنام‌آخرین مملوك در۱۸۹۲ میلادی انتشار یافت نباید نادیده گرفت.

در واقع محمد باقرمیرزا خسروی که‌آقای آرین پور وی را « نویسندهٔ نخستین رمان‌تاریخی» ایران میخواند خود باآثار جرجی زیدان آشنایی‌داشت ویك رمان تاریخی اورا هم که عذراء قریش نام داشت به‌فارسی‌نقل‌کرد. معهذا

رمان خسروی بنام شمس وطغرا صرفنظر ازاسلوب بالنسبه متکلف آن ، برسایر آثار مشابه خویش از جهات بسیار رجحان دارد . البته رمـان تاریخی بعدها بوسیلهٔ موسی نثری ، یحیی دولت آبادی، صنعتی‌زاده کرمانی، حیدرعلی کمالی، ورحیم زادهٔ صفوی هم دنبال شد ــ اما بدون تکامل زیادی جز درآثار کمالی . دربین اولین رمان‌های اجتماعی فارسی کتاب طهران مخوف مشفـق کاظمی یك رمان پاورقی موفق بودکه درست دریك هنگام مناسب (سالهای ۱۳۴۱ قمری) مسألهٔ زن را درجامعهٔ تحول‌جوی عهد مشروطه مطرح کرد وتأثیر بارزی‌درین زمینه باقی‌نهاد که بهمین سبب در دنبال آن یك سلسله رمان‌هـای پاورقی مدتها این مسأله را درمطبوعات فارسی دنبال کردند.

همچنین داستان‌کوتاه بامضمون اجتماعی وبا لحن رئالیستی که ازمدتها پیش بوسیلهٔ جلیل محمدقلی‌زاده نمونه‌های جـالبی ازآن در زبان ترکی اهل قفقاز عرضه گشته بود ، درفارسی با انتشار یکی بود ویکی نبود سید محمدعلی جمالزاده بوجودآمد وبعدها درآثارصادق هدایت کمال یافت. درموردنمایشنامه نویسی آخوند زاده قدیمترین نمونه‌های شرقی‌آن را عرضه‌کرده بود ، مؤلف درین‌دورهٔ «تجدد» ازگروه‌های‌نمایشی وازترجمه‌های فارسی تئاترهای‌اروپائی بحث می‌کند ومخصوصاً درباب‌آثار کمال‌الوزارهٔ محمودی، علی نوروز، و رضا کمال شهرزاد با تفصیل بیشترسخن میگوید .

درحقیقت هرچند حاجی ریائی‌خان‌کمال الوزاره تاحدی معرف واقعی یك «تیپ» شد و نمایشنامهٔ جعفرخان علی نوروزهم جوابگوی یك مسألهٔ مهـم اجتماعی عصر بود، هیچ‌یك ازین دونویسنده نتوانست درایجاد نمایشنامهٔفارسی قدرت قریحه وهیجان رمانتیك رضا شهرزاد را عرضه‌کند .

درآخرین بخش‌کتاب «تجدد» اگرمؤلف باز بحثی‌راکه در فصلها پیش راجع به بهار ، عشقی ، عارف و ایرج داشت دنبال میکند ظاهراً برای آنست که تأثیر دگرگونیهای محیط را درشعر این شاعران نشان دهد. این‌تحول‌که در واقع‌ثمرهٔ انقلاب مشروطه ونهضت های تجددجویی نسل پیش ازانقلاب بود در دوران جنگ بین‌الملل اول به‌اوج رسید . یك تجلـی‌آن احساسات آلمان دوستی بودکه شعر ادیب پیشاوری را بعدها مورد طعن واستهزاء شدیـد احمد کسروی ساخت چنانکه نظیرهمین طرز فکر ادیب پیشاوری را مؤلف‌کتاب در شعروحید دستگردی ومحمود غنی‌زاده هم نشان میدهد وادبیات دوران‌مهاجرت هم‌گه‌گاه چیزی ازهمین احساسات را ارائه میکند.

دربین اینگونه شاعران عهد تجدد ملک‌الشعراء بهار برای قبـول تأثیر مقتضیات تازه بیشک ازهمه مستعدتر بود. این تجدد هرچند درشعر بهار نیز گه‌گاه مثل آنچه درمورد حیدرعلی کمالی وحتی ادیب الممالك فراهانی صادق است با نوعی تلاش برای اخذ مضامین اروپایی مقرون میشود اما بطورکلی غالباً همراه با اندیشهٔ ملیت و با فکراحیاء حس‌ملی‌است . تجدد وملیت که بعضی‌صاحبنظران این‌عصر، ازجمله ابوالحسن فروغی، ازلزوم تمادل بین‌آنها صحبت‌میکردند[58] در شعر بهار فکرآزادی را که تقریباً تمام دیوان بهار ستایـش آن است مثل پلی‌کرده است بین حس ملیت وفکرتجدد وازهمین روست که شعر بهار با همه تقیدی‌که شاعر به حفظ رسوم وسنن قدما دارد معرف عصراوست یعنی عصری‌که روشنفکران واقعی آن هم اخذ تمدن خارجی را به عنوان شـرط اصلـی امکان دوام و بقاء قومی لازم میشمرند هم حفظ واحیاء سنت‌ها ومآثر ملـی را واجب میدانند وتلفیق وجمع بین این هردو امررا فقط درسایهٔ آزادی ـ نوعی آزادی از آنگونه‌که باب ذوق وپسند طبقات بورژواست ـ می‌جـویند . اگـر دراین دوره موردی هست‌که شعر صدای تمام یك ملت را منعکس میکند شعر بهارست چراکه عشقی و عارف نه شعر پاك وخالص دارند و نه شعرشان تمـام جنبه‌های حیات قومی وملی را منعکس میکند چنانکه دربارهٔ ایرج هم روح تجدد آشکار هست اما شعروی نه هدف‌های قومی‌را دربردارد نه تمام جنبه‌های مختلف‌حیات ملی را منعکس میکند .

درمورد ایرج صرفنظر ازترجمهٔ زیبایی‌که ازیك قطعهٔ معروف شیلر بنام «غواص» دارد (=شاه وجام) ، شاید موفق‌ترین‌آزمایش وی را در نقل مضمون شعر اروپائی به فارسی باید در منظـومهٔ « زهره ومنوچهر » اوجست . مـؤلف کتاب حاضر چند فقره از موارد شباهت بین این منظومـهٔ مشهور ایرج واصل انگلیسی‌آن را ـ‌که منظومهٔ ونوس وادونیس شکسپیرست ـ ارائه میدهد و این نکته ارتباط منظومهٔ ایرج را با اصل انگلیسی‌نشان میدهد .

اما مسأله‌یی‌که درین مورد باقی می‌ماند این است‌که ایرج این منظومهٔ شکسپیررا ازروی یك‌ترجمهٔ فرانسوی اقتباس‌کرده است یا احیاناً ازیك‌ترجمهٔ عربی،فرانسوی‌یافارسی؛دراینکه‌ازاصل‌انگلیسی‌نگرفته‌است‌گویاجای‌شك‌نباشد. اینکه ایرج ، منوچهرراکه جای ادونیس در قصهٔ شکسپیرست یك صاحب‌منصب نظام نشان میدهد البته ممکن‌است حاکی ازتوجه وعلاقه‌یی باشدکه درعارف ـ نامه نیز بمناسبت ذکرصاحب منصبهای‌کلنل به اینگونه جوان‌های مطبوع داشته

است و به دلربایی‌های آنها در رزم و بزم . اما این نکته که منوچهر برخلاف ادونیس بجای آنکه بشکار گراز برود بشکار میش میپردازد نشان این است که ایرج در آغازکار خویش از پایان قصهٔ ادونیس شکسپیر اطلاع نداشته است و نمیدانسته است که چون قهرمان‌قصه میبایست بوسیلهٔ گراز هلاك شود شکار رفتن اوهم درآغاز قصه مربوط بهمین جانور میبایست باشد ـ نه مربوط به میش بیچارهٔ بی‌آزار .

مرحوم لطفعلی صورتگر وقتی بمن گفت که ایرج منظومهٔ خودرا ازروی ترجمهٔ او ومنحصراً ازآنچه صورتگر درمجلهٔ سپیده‌دم چاپ کرده است باید نظم‌کرده باشد وحتی‌آن را درست درهمانجا که ترجمهٔ وی بسبب تعطیل مجله متوقف‌شد ناتمام‌گذاشته است. باآنکه من‌مکرر منظومهٔ ایرج را با این‌ترجمهٔ صورتگر که در واقع مقارن نظم زهره و منوچهرهم نشرشد مقایسه‌کرده‌ام ، و حتی بین دومتن هم پاره‌یی موارد شباهت وقرابت نیز میتوان یافت اینکه‌ایرج مرجع دیگری جزهمان ترجمه نداشته‌است برمن‌محقق نیست [۵۹] .

بررسی مسألهٔ «تجدد» را مؤلف کتاب به بحث دربارهٔ نیما ختم می‌کند اما بحث وی ازحدود « افسانهٔ نیما» تجاوز نمی‌کند وازنقشی‌که نیما به عنوان گشایندهٔ یك‌راه تازه درشعر امروزدارد سخن‌نمیگوید. شك نیست که‌محدودیتی که عنوان‌کتاب بروی تحمیل‌کرده است اورا ازورود درین بحث باز داشته‌است اما حتی «افسانهٔ نیما»که بحث‌کتاب‌آقای آرین پور تقریباً باآن پایان میباید درعصری‌که به وجودآمد جدی‌ترین ابداع متجددانهٔ شعرفارسی‌محسوب‌میشد. این اثر نیمایوشیج‌که از جهات‌گونه‌گون یادآور قطعات «شب‌ها»ی آلفرد دوموسه بود ، چیزی از روح رمانتیسم فرانسوی را بانوعی بینش عرفانی‌شرق درمی‌آمیخت وبرغم وضع ساده‌یی‌که داشت خیلی بیش ازآثار دیگر متجددان آن زمان شعر فارسی را تکان داد . کسانی‌که د. این منظومهٔ بیقید و سبکسار نیماسنگینی ووقار شعر سنتی‌فارسی‌راعرضهٔ تهدیدیافتند تامدتهاحتی‌نسبت‌به‌وزن و شکل آن نیز خرده‌گیری میکردند در صورتیکه وزن شعر بی‌سابقه نبود و قالبش هم پنج پاره‌یی است از نوع مسمط . البته سالها بعد ، و در دوره‌یی‌که ادبیات‌آن درکتاب حاضرمورد بحث نیست نیما درامر«تجدد» دست به‌تجربه‌یی بالنسبه تازه زدکه با وجود مخالفت‌هایی‌که هنوز نسبت به‌آن اظهار میشود در حد خود تجربه‌یی موفق بود . قسمتی ازین تجربه یعنی ایجاد وزن و قالبی ورای آنچه درشعر فارسی متداول بود قبل از اوبه‌وسیلهٔ لاهوتی، شمس‌کسمائی

وقتی رفعت شروع شده بود وشاید این تجربه‌ها چیزی‌هم مدیون ورلن، رمبو، ومالارمه * شاعران فرانسوی بود اما در واقع فقط جسارت واستقامت نیما بود که این شیوهٔ نورا بمثابهٔ ضرورتی قاطع درادبیات ایران قبولاند .

بحث در باب این تجربهٔ تازه‌که تجدد ادبی را بعد ازآنکه نزدیك نیم قرن از آغاز طرح آن می‌گذشت تاحد زیادی تحقق بخشید دریـن مقـالهٔ من نمیتواند مطرح شود چراکه از حـوزهٔ مسائل‌کتاب حاضر خـارج است اما تا جائیکه باحدود مباحث این‌کتاب مربوط است این نکته درخور یادآوری‌است که سالها حتی جستجوهایی نیز برای ابداع آنچه شعر هجائی خوانده میشد درجریان‌بود وازکسانی‌که درین‌زمینه تمرین‌هایی‌ــ در واقع نه‌چندان‌کامیاب‌ــ کرده بودند حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی را میتوان‌ذکر کرد . دولت‌آبادی قطعه‌هایی به نام «صبحدم» و«سبك تازه» درین زمینهٔ تازه عرضه‌کرد امامحتوی آنها مایهٔ شاعرانه نداشت و چنان‌کم تأثیر بودکـه ادیبان وقت آن را فقط به مسخره تلقی کردند ۶۰.

لاهوتی هم‌که بعدها این تجربه را ادامه داد با آنکه محتوی‌کلام او از مایهٔ شاعرانه خالی نبود چندان توفیقی نیافت . تجـددی کـه بوسیلهٔ نیما در دوره‌یی‌که موضوع بحث کتاب حاضر نیست تحقق‌یافت شعرفـارسی را در راه تازه‌یی انداخت‌که سرعت تحـول آن با تحولی‌کـه شعرفارسی از صبا تا نیما پیمود هیچ طرف نسبت نیست . درست است‌که آنچه شعر فارسی را از انحصار درگاه سلاطین وحکام بیرون‌آورد وبا زندگی عامه پیوند داد انقلاب مشروطیت و رواج روزنامه نویسی بود وحتی‌نثرفارسی‌هم ازهمین راه در خط تحول افتاد اما اقدام جسورانهٔ نیما دریچهٔ تازه‌یی برشعرفارسی‌گشودکه آن را خیلی بیش ازآنچه عشقی وایرج وبهارخواسته بودند جلو برد .

*
* *

کتاب ازصبا تا نیما برای‌آنکه تاریخ ادبی ایران دریك قرن ونیم‌اخیر تلقی شود البته‌کمبودهای بسیار دارد ، مؤلف دربارهٔ تعدادی از نویسندگان و شاعران این دوران طولانی به سکوت یا اجمال‌گراییده است، بعضی‌گرایش - های فکری اواخر این دوره و از آنجمله‌گرایش به فرهنگ باستانی ایران و

---

* Verlaine, Rimbaud, Mallarmé

علاقه به پارسی نویسی را چنانکه باید درنظر نگرفته است، در بارهٔ عرفـان و ادبیات دینی این دوره که حتی شامل مشاجرات مربوط به عقاید نیز بوده است وادبیات مربوط به نهضت بابیه بخش مفصلی ازآن است وارد بحث نشده‌است ، در مورد نقد وتاریخ وآنچه تتبعات تاریخی‌نام دارد خیلـی به اجمال گراییده است ، دربارهٔ ادبیات رایج در بین عامه وپیـدایش‌آثاری مثل حملهٔ حیدری ، امیرارسلان ونظایرآنها درین ادوار سخنی‌نگفته است واین همه، هرچندبرای کتاب نقصی‌محسوب نمی‌شود اما «تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی» که شاید در حق چنین اثری لامحاله درحد خاصی صادق تواند بود بدون غور درین مسایل و مسایل‌گونه‌گون دیگرتمام نخواهد بود . معهذا درآنچه عرضه شده‌است وبا وجود سهوها واشتباهاتی[۶۱] که البته درچنین تألیف جامعی‌اجتناب ناپذیرست، مؤلف وسعت نظر ومایهٔ تتبعی نشان داده است‌که دربین معاصران ما فوق‌العاده کمیاب است وهمین‌نکته اثر وی را درشمارآثار پرارج امروز قرار میدهد .

«پایان»

یادداشت ها

۱ـ کتاب حاضر ۱۲/۱ ، بیت زلالی این است :

ز جستن جستن آن سایه در دشت

چو زاغ آشیان گم کرده می گشت

۲ ـ تذکرهٔ نصرآبادی ، طبع وحید دستگردی ، طهران ۱۳۱۷ شمسی /۲۳۰ .

۳ ـ کتاب حاضر ۱۲/۱ .

۴ ـ در دیوان شهاب ترشیزی غزل گونه‌یی هست که در آن شاعر از حدود شیوهٔ معمول شعرا تجاوز کرده است. البته ممکن هست چنانکه آقای محمد محیط طباطبائی احتمال داده‌اند (مجلهٔ ارمغان سال ۱۳، شمارهٔ ۳) در نسخهٔ اساس دیوان پاره‌یی سقطات روی داده باشد اما محتمل هم هست که گوینده درین کار قصد تفنن داشته است. بگمان من اگر این گونه ابیات که در آن غزل هست :

ای نهفته آفتاب اندرمیان شب

بسته صد جان درخم هر تار زلف

قامتت در بوستان ناز سرو

عارضت بر آسمان حسن قمر

سخن تو شیرین چوقند

بوس تو دلکش چو رطب ...

واقعاً بهمین صورت که ازدیوان نقل شده است از شهاب ترشیزی باشد «تفنن» شاعر درخور توجه است . در هرحال طرح مسأله و بررسی دقیقی در نسخه‌های دیوان در چنین کتابی ضرورت داشت .

۵ ـ کتاب حاضر ۴۵/۱

۶ ـ تاریخ ادبیات ایران ازآغاز عهدصفویه تازمان حاضر، تألیف ادوارد براون ، ترجمه (وتلخیص) رشید یاسمی، طهران ۱۹۸/۱۳۱۶

۷ـ فارسنامهٔ ناصری ۶۵/۲

۸ ـ چو درشعر اوفتادیم وافاعیل وتفاعیلش
که خود نه فاعلاتش باد یارب نه مفاعیلش

۹ ـ دکتر رضازاده شفق، تاریخ ادبیات ایران۱۳۲۱/۳۶۴؛ م، بهار، سبك شناسی ۳/۶-۲۵۵

۱۰ـ کتاب حاضر ۱/۴۵

۱۱ـ حبیب السیر چاپ کتابخانهٔ خیام ، جلد اول، مقدمهٔ جلال همائی ۳۸-۳۹ .

۱۲ ـ Bausani, A. (Pagliaro, A._) Storia Della Letteratura Persiana, Milano 1960/835

۱۳ ـ سبك شناسی ۳/۲۵۸

۱۴ـ صدرالتواریخ ، محمد حسن خان اعتماد السلطنه ، باهتمام محمد مشیری ، طهران ۱۳۴۹/۲۸۰

۱۵ ـ کتاب حاضر ۱/۲۲۵

۱۶ ـ برای اطلاعات بیشتری درباب این کتاب و مؤلف آن رجوع شود به دکترغلامحسین یوسفی، نامهٔ اهل‌خراسان . طهران ۱۳۴۷/۱۲۳-۱۰۹

۱۷ ـ Bausani A-, op. cit. 841-2

۱۸ ـ به نقل مجتبی‌مینوی ، اولین کاروان معرفت، یغما ۱۳۳۲/۲۷۸

۱۹ ـ سفرنامهٔ میرزا صالح شیرازی،چاپ اول‌طهران۱۳۴۷/۵-۱۷۴

۲۰ ـ صدرالتواریخ /۲۵ ، ۵۳

۲۱ ـ Gobineau, Les Religions et les Philosophies dans l'Asie Centrale, Paris 1923, Tome I/153.

۲۲ ـ احمدامین، زعماءالاصلاح فی‌عصرالحدیث ، قاهره ۱۹۶۵/۲۱۵

۲۳ـ فریدون آدمیت ، اندیشه‌های میرزا فتحعلی‌آخوند زاده ۴۷-۴۶

۲۴ ـ تمثیلات ، انتشارات خوارزمی/۱۲۹، مقایسه شود با همان کتاب ۴۶-۴۷ .

۲۵ ـ همان کتاب ۲۴۴-۲۴۱

۲۶ ـ ایضاً ۳۴۷

۲۷ ـ چند داستان ازجلیل محمد قلی زاده ، ترجمه م . ع . فرزانه ، طهران ۱۳۵۰ (؟) /۲۷

۲۸ ـ ایران دیروز ، خاطرات پرنس ارفع (ارفع الدوله) طهران ۱۳۴۵/۴۶

۲۹ ـ کتاب حاضر ۱/ ۲۴۳
۳۰ ـ محمدعارف ، ادبیات آذربایجان ، طبع باکو۱۹۵۸/ ۴۷؛ برای نمونه‌یی ازاشعار واقعی میرزا شفیع واطلاعاتی دریاب احوال وی رك :

A. Bergé, Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Geselschaft. 24/425-432

۳۱- N.R. Keddie, An Islamic Response To Imperialism/ 43

۳۲ ـ احمد امین، زعماءالاصلاح فی‌عصرالحدیث / ۱۱۷
۳۳ ـ کتاب حاضر ۱/ ۳۸
۳۴ ـ ایضاً ۱/ ۳۸۴
۳۵ ـ معهذا ایرانی بودنش ، با وجود اصراری که خود او در افغانی نشان دادن خویش والبته مخصوصاً جهت رهایی یافتن‌ازقید تحکمات حکومت ناصری داشت امروز باشواهد ودلایل‌کافی محققاست درین باب رجوع شودبه:
N. R. Keddie, An Islamic Response/5-8
۳۶ ـ درباب اتهاماتی که‌به‌این عباسقلی‌خان واردآمد وتاحدی هم‌سابقهٔ ملکم را در اذهان عامه خراب کرد رجوع شود به تحقیقات سید محمد محیط طباطبائی، مجموعهٔ آثارمیرزا ملکم‌خان ، طهران ۱۳۲۷ شمسی، مقدمه .
۳۷ ـ احمد امین، زعماءالاصلاح / ۹۹
۳۸ - E.Rossi_A. Bombaci, Elenco Di Drammi Religiosi Persiani, Vaticano 1961

۳۹ ـ بین تعزیهٔ ما با بعضی‌نمایش های دینی اروپایی البته شباهت‌هایی هست اما تصورتقلیدبودن‌تعزیه ازآنها باتوجه به‌نحوهٔ روابط صفویه‌بااروپایی‌ها وطرز تلقی‌مسلمین ازآداب ورسوم نصاری قابل قبول نیست. مقایسه شود بامقاله عبدالحسین زرین کوب: یادداشتی در بارهٔ تعزیهٔ ماه محرم ، مجلهٔ سخن دورهٔ نهم شماره ۴/ ۳۱۴-۳۱۰ ؛ درباب مراسم دسته‌ها رجوع شود به:

M. Rezvani, Le Theatre et la Danse en Iran, Paris — 1962

۴۰ - Gobineau, Op. Cit T. 2/212
۴۱ ـ کتاب حاضر ۱/ ۳۴۲-۳۳۶
۴۲ ـ ایضاً ۲/ ۵
۴۳ ـ درباب این عبارت که دراوایل عهد مشروطه همچون مثل گونه‌یی

تداول داشت رجوع شود به دهخدا ، امثال‌حکم ۱۵۰۱/۳

۴۴ ـ ازیادداشتهای ناصرالملك آنچه بنظر این‌جانب رسیده است‌ناقص وابتر‌ست. نسخه‌یی ازین یادداشت‌ها از طرف مرحوم حسین عـلاء یك چند در اختیار من واقع شدکه دربررسی تاریخ مشروطیت ازآن استفاده‌کردم . بعدها نسخه‌یی‌کاملتر بخط رضاعلی دیوان بیگی توسط مرحوم تقی‌زاده دریافت کردم که‌آن نیز نسخه‌یی ناتمام بود.

۴۵ ـ ازتاریخ مشروطیت محمدآقا ایروانی نسخه‌یی به خط مؤلف نزد مرحوم دکتر موسی عمید بودکه این جانب هنگام بررسی تاریخ مشروطیت از آن برخوردار شدم .کتاب با وجود تطویلات بلاطائل اطلاعات بی نظیری در باب تاریخ مشروطیت دارد .

۴۶ ـ ادوارد براون ، تاریخ ادبیات، ترجمهٔ رشید یاسمی / ۱۹۵

۴۷ ـ Carra de vaux, Les Penseurs de l'Islam, Vol. V, Paris 1926/388-390

۴۸ ـ کای پدر ایران و حال ما ببین
تیغ خواهم تیغ خواهم بهرکین . ،

دیوان میرزا حیدرعلی کمالی‌اصفهانی، طبع‌استانبول، رمضان۱۳۳۹/۴۹-۴۷

۴۹ ـ از جمله این دعوی مؤلف‌که میرزادهٔ عشقی را در استفاده ازقالب مسمط و از بحر مجتث در کار داستانسرایی مبتکر میدانـد (کتاب حـاضر ۳۷۷/۲) مبتنی براغماض وتسامح است ورنه قبل ازعشقی شعرائی‌که مرائی و مناقب مذهبی می‌سروده‌اند درنقل قصه‌های اهل‌بیت نظیراین‌کارراکرده‌اند .

۵۰ ـ مهدی مجتهدی ، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت طهـران ۱۳۲۷/ ۳۸-۳۵

۵۱ ـ خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین الدوله ، طهـران ۱۳۴۱/ ۱۸۱-۱۸۰

۵۲ ـ کتاب حاضر ۳۵/۲

۵۳ ـ دیوان مسعود سعد سلمان ، بتصحیح رشید یاسمی ، طهران تیرماه ۱۳۱۸/ ۵۶۱

۵۴ ـ شمس‌الحقایق، منتخب دیوان شمس‌تبریزی / ۱۹۹

۵۵ ـ دیوان اشعار خواجوکرمانی ، باهتمام و تصحیح احمـد سهیـلی خوانساری طهران ۱۳۳۶/ ۳۵۳ ، ۳۵۴ ایضاً ۵۳۴،۵۵۴

۵۶ ـ کنت دوگوبینو (Op. Cit.I/149) خـاطر نشان میکند کـه

رساله‌های معدود راجع به صنایع وعلوم که بوسیلهٔ استادان اروپائی عهدناصری یا باشارت آنها تدوین‌شده‌است تأثیری درجامعهٔ علمی ایران نکرد وفقط ایرانیها را درین اندیشه راسخ کرد که داروپائی‌ها بیشتر صنعتگران ماهرند وبیش‌ازآن چیزی ندارند» . سالها بعد میرزا ابوالحسن فروغی‌مینویسد: «بعضی ازآقایان بی‌التفات بمعلومات اروپائی میفرمایند فرنگی‌ها را در صنایع دستی است از حقیقت علم بیخبرند وفاقد این‌یگانه گوهر» اوراق مشوش ۱۳۳۰ ، بخش‌ضمائم ۱۲/

۵۷ ـ کتاب حاضر ۲۳۸/۲

۵۸ ـ ابوالحسن فروغی ، ملیت و تجدد ، طبع طهـران ، خرداد ماه ۱۳۰۹ فروغی درین رساله میکوشد نشان دهد بین تجدد تقلیدی که فراموشی ذات خویش وفنا شدن در ذات سایرین باشد باملیت که «عبارتست ازبستگی به استقلال واسم ورسم واعتبار یاتفرد قوم وملت خود درمیان اقوام دیگر» تناقض هست وتجدد را نباید به این معنی که نزد بعضی تندروان معمول‌است گرفت .

۵۹ ـ محمد علی شهبازی دانشجوی دانش‌سرای عالی که سال گذشته به راهنمائی من مقایسه‌یی بین ترجمهٔ صورتگر در مجلهٔ سپیده دم ومنظومهٔ ایرج کرده است این‌احتمال راکه ایرج ازترجمهٔ صورتگراستفاده کرده باشد محقق میشمارد اما من این‌دعوی را تأیید نمیکنم .

۶۰ ـ مثلا رجوع شود به مجلهٔ ارمغان سال پنجم شمارهٔ ۷-۶/۵۸۴

۶۱ ـ مثل اینکه یك‌جا فرهاد میرزا واعتضادالسلطنه را «دوامیرزاده از فرزندان نایب‌السلطنه » می‌خواند (۲۲۷/۱) درحالیکه اعتضادالسلطنه برادر نایب‌السلطنه بود نه از فرزندان او. یاآنکه درمـورد دیوان ادیب نیشابـوری می‌نویسدکه « هنوز به چاپ نرسیده است » (۱۹/۲) درصورتیکه این دیوان تحت عنوان لآلی‌مکنون باهتمام عباس زرین‌قلم طبع شده‌است ویك‌جا از«بیست مقالهٔ محمد قزوینی » به عنوان « بیست باب محمـد قزوینـی » صحبت می‌کنـد (۳۱۸/۲) . همچنین بعضی داوریهای مؤلف درباب شعرا مبهم وتاریك است و پاره‌یی تفسیرات لغوی وی راهم باید اصلاح‌کرد. درموردکتابنامه‌ها نیزمیتوان گفت با وجود جامعیت نسبی که‌گاه شامل مراجع سطحی وکم اعتبارست .

طهران ـ مردادماه ۱۳۵۱
عبدالحسین زرین کوب
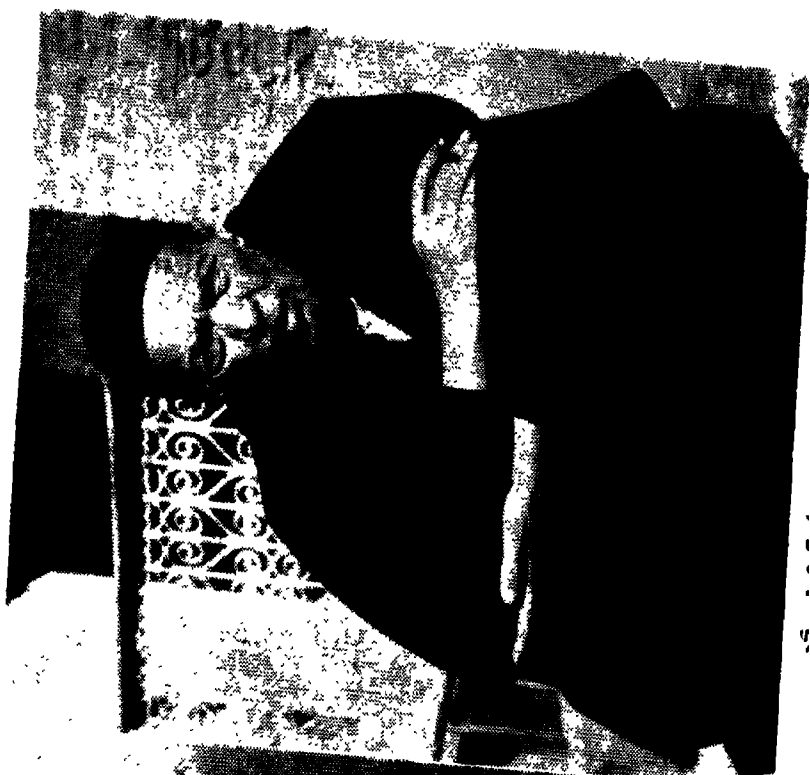
دردوران وکالت مجلس

علی‌اکبر دهخدا　　ملک‌الشعراء بهار

ملک‌الشعرا در اواخر عمر

شماره‌های ۵-۶ سال پانزدهم

مرداد - شهریور ۱۳۵۱

بهار روزنامه نگار*

سید محمد محیط طباطبائی

این سنت جاری که همه ساله درآغاز اردیبهشت ماه به مناسبت تصادف با روز درگذشت مرحوم بهار شاعرنامدار و روزنامه‌نویس معروف واستادزبان فارسی‌دانشکدهٔ ادبیات‌دانشگاه‌تهران، ذکرخیری‌درمیان‌می‌آید واجتماعی‌برای تجلیل ازشخصیت اوتشکیل میشود، امری مغتنم وبرای کسانی‌که در راه شعر و ادب ونویسندگی ومعلمی‌قدم میزنند مایهٔ امیدواری است.

آقایان ارجمندی‌که پیش از این ناتوان و بعد از او دربارهٔ آن مرحوم سخن گفتند یا میگویند افتخارهمکاری و شاگردی اورا داشته‌اند ولی اگر در دوستی و ارادت افتخاری بنوان یافت بنده‌هم از این مقام برخوردار بوده‌ام و خودرا دوست‌آن‌مرحوم میشمرده‌ام. ولی امیدوارم در بیان مطلب مشمول حکم مثل‌عربی قرارنگیرم‌که میگوید حب‌الشئی یعمی ویصم وبا چشمی‌بینا وضمیری روشن‌حق مطلب را باحق‌دوستی توأم اداکنم .

ملك در زندگانی‌شصت واند سالهٔ خود به‌کارهای مختلفی پرداخت و در هرمقامی ازخود یادگاری ونامی بجاگذاشت: شعر، روزنامه نویسی، سیاست، تعلیم و تربیت، ولی‌آنچه باید ملك را بدان ممتاز دانست همانا مقام سخنوری اوست .

به عقیدهٔ من‌ملك در درجهٔ اول شاعربود ودر درجهٔ دوم باز شاعر و در درجهٔ سوم‌نویسنده وسیاست او درمرتبهٔ چهارم شخصیت اوقرار داشت . باوجود این، ایکاش‌یکی‌ازاستادان همکاری‌که افتخارحضور در سردرس‌بهار راداشته‌اند به اعتبار درخواست مقام ومحل برگذاری این یادبود، ازمقام معلمی وکیفیت تعلیم وتدریس‌آن مرحوم‌که واپسین مراحل زندگانی اوبوده است سخنی‌ایراد میکرد .

---

* متن خطابه‌ای است‌که استاد محیط طباطبائی در مجلس بزرگداشت ملك‌الشعرا که بمناسبت بیستمین سال درگذشت او در کتابخانه مرکزی دانشگاه منعقدشد ایراد کرد و با اجازه دانشگاه تهران و امتنان چاپ می‌شود.

اما تعهد وظیفه‌ای که دراین محضر ازاین‌ناتوان خواسته شده گسترده‌تر و پیچیده‌تر و دشوارتر از آن است‌که مرتجلانه بتوان درآن باره سخن گفت و به وقت ووسایل تحقیق کافی نیازدارد که متأسفانه دراختیارنبود . با وجود این کوشیدم تاآنجاکه میسر میشد گوشه‌هائی از زندگانی روزنامه نویسی مرحوم بهاررا به‌عرض‌حضار محترم برسانم .

حضارمحترم باید بدین‌معنی‌توجه داشته‌باشندکه درتهیه وتنظیم این‌مطلب اوضاع واحوال هفتادسال پیش مملکت به‌بعد درنظر گرفته شده‌است و مردم‌آن روز کشور در وضع‌وحالتی‌جدا ازآنچه‌امروز دیده وشنیده میشود به‌سرمیبردند وکسانی‌که ازراه تحریر در مطبوعات وشرکت دراجتماعات وفعالیتهای دیگر میخواستند در دستگاه مشروطه نوبنیاد ونارسای ایران برحسب ذوق واستعداد و اطلاعات محدود خود متعهد خدمتی شوند چندان مجهز و مسبـوق به سابقهٔ تمرین وممارست نبودند وکار ایشان تا حدی جنبهٔ ابتکار و ارتجال آمیخته به تأسی‌وتقلید ساده‌را داشت. دراین‌صورت موضوع روزنامه‌نگاری‌مرحوم بهارهم نمیتوانسته ازاین‌کیفیت برکنار بماند.

پیش از ورود دراصل مطلب اجازه بدهید راجع به‌موضوع ایجادروزنامه درمشهد وسیرآزادیخواهی ومشروطه طلبی درخراسان شمه‌ای به‌عرض برسانم. خراسان‌که در شعر وادب فارسی و عربی سابقهٔ شهرت خاصی داشته و مدارس قدیمه ومحافل ادبی‌آن همواره بوجود استادان ادب معروف وشعرای‌مشهوری آراسته بود نسبت به کسب معالم تمدن جدید و اخذ معارف تازه وتأثر به‌آثار فرهنگ جهانی ، درآغاز صده چهاردهم هجری از طهران و تبریز و اصفهان به نظر عقب افتاده‌تر می‌آمد و کابوس وحشت از ترکمان و روس و تنگ قجر برآن سایه افکنده بود .

پیش ازآنکه مرحوم ادیب‌الممالك امیری فراهانی روزنامهٔ ادب خودرا ازتبریز به‌مشهدمنتقل‌سازد درآن شهرهنوز ازوجودروزنامه خبری‌نبود. تاآنکه درسال ۱۳۱۸ ادیب‌الممالك افتخارانتساب به‌آستانهٔ قدس‌رضوی را پیدا کرد وبرای تصدی‌موقوفهٔ خانوادگی قائم‌مقامی، درمشهد رخت اقامت افکند ودورهٔ دوم روزنامهٔ ادب راکه نسبت به‌دورهٔ اول‌تبریز تفاوتی ازحیث صورت و معنی داشت درآنجا انتشارداد.

وجود شخصیت بی‌نظیری همچون ادیب‌الممالك که در عالم سخنوری و نویسندگی درآن روزهمتائی‌نداشت وازحیث فضل وعلم وخط وربط، در ادبیات فارسی وعربی‌مشار با لبنان بود درمحیط محدود مشهـد برای تربیت و تشویق نسل‌جوان‌آن روز به‌کار نویسندگی وگویندگی‌عامل مهمی‌بود وبطور مسلم در

برانگیختن افراد مستعد خالی ازتأثیراتفاق نمی‌افتاد . شاید تأثیر وجودادیب وانتشار «ادب» او درتحول فکر و ذوق واستعداد وتوجه محمدتقی بهار فرزند ملك‌الشعرای صبوری ازفیروزه تراشی ونقاشی وکارهای دستی که درپی‌آن رفته بود بسوی شعر ونثر وادبیات بیش ازهرعامل دیگری که فرض شود صاحب‌اثر بوده‌است. چه این‌احتمال درآن روز نزدیك بأذهان بود که پس‌ازملك‌الشعرای صبوری در صورتیکه شاعری از خانوادهٔ او برای تعهد خـدمت شاعری در بار رضوی برنخیزد، امیری ازهرکسی‌برای این‌مقام شایسته‌تر به‌نظرمی‌آمد تا از مسند امارت شعر به‌مقام سلطنت سخن برسد وامیرالشعرائی را به‌ملك‌الشعرائی آستانه مبدل سازد ودرمقام ایراد قصیده دربارگاه حضرت رضا برپا ایستد.

امیری در ۱۳۲۰ ازمشهد به‌تهران‌آمد تا دورهٔ سوم ادب را در پایتخت منتشر کند و دیگرد‌غدغه تبدیل امارت او به‌پادشاهی‌شعر زایل شد ولی‌اثری‌که درتغییرخط مشی‌بهار ازصنعت به‌ادب وممارست فن‌شاعری بخشیده‌بود بهار را به راه دیگری افکند .

بعد ازانتقال ادب دیگر از وجود نشریه‌ای درمشهد تاسال۱۳۲۷ هنوز آگاه نشده‌ایم، باوجودیکه در سالهای اول مشروطه در غالب شهرهای بزرگ ایران روزنامه ها دایر شده بود وانجمن‌های برخی ایالات و ولایات از خود نشریه‌ای داشتند، مشهد وقاراستبدادی خودرا باسکوت زبان وقلم‌حفظ میکرد. تا آنکه سید حسین ادیب اردبیلی از طلاب فاضـل و صاحب قلم و آزادیخـواه آذربایجانی‌که درمشهد میزیست‌روزنامه خراسان‌را درسال۱۳۲۷ تأسیس‌کرد.

امیدوارم دوستان حقیقت پژوه خراسانی از این صراحت لهـجه آزرده نشوند وبرمن‌خرده نگیرند، زیرا سکوت دربیان‌حقایق‌همچون امساك درتقدیم شهادت خالی‌ازمعصیت‌نیست وغفلت‌دراین‌باره، به‌تاریخ خراسان‌که جزءعزیزی از وطن ما ایران است ضرری میزندکه روح پژوهندگان را از خود منزجر می‌سازد. برای‌من‌مشهد با تبریزوشیراز واصفهان وطهران وزواره فرق ندارد وسکنه همهٔ شهرها وروستاهای ایران برادران‌وفرزندان من‌محسوب میشوند و مهرمن نسبت به‌همه‌بریك میزان است. پس‌اجازه بدهید بطور مختصر اشاره‌ای بدین معنی‌بکنم .

وقتی‌تهران خودرا برای گرفتن‌مشروطه به‌آب وآتش میزد، درمشهد از این بابت هنوزآثار نهضتی پدیدار نشده‌بود وطرفداری ازمشروطه تنها درشأن آذربایجانیها وبرخی ازقفقازیهای مقیم مشهـد بود و وابستگان دستگاه تولیت آستان قدس همه ازاین معنی‌بیگانه بودند.

سیدحسین اردبیلی که قبلا در رشت وتهران با این‌سخنهای تازه آشنائی یافته بود برخی‌ازطلاب تبریزی مشهد را درحلقه درسی گردآورده‌بود وباآنها ازآزادی وعدالت ومشروطه سخن‌میگفت. وقتی‌خبر تحصن تهران را شنید از راه عشق‌آباد ورشت خودرا به‌تهران رسانید ولی‌ورود او باپیروزی ملت‌مطابق افتاد وباز به مشهد برگشت و در تنظیم اجتماعات و تشکیل انجمنها به فعالیت پرداخت. بعد ازآنکه مجلس به‌توپ بسته شد مجالی به‌دست‌کسانی درمشهدافتاد که بامشروطه‌سرسازش‌نداشتند وبازرگانان‌وپیشه‌وران‌آذربایجانی که دراین‌کار سابقهٔ‌دخالتی داشتند سکوت اختیارکردند ولی‌سید اردبیلی‌آسوده ننشست و در خفیه به‌جمع‌آوری آزادیخواهان ونگهداری روحیهٔ ایشان میپرداخت وبعد از غلبهٔ آزادیخواهان روزنامهٔ خراسان‌را برای پشتیبانی از مشروطه خـواهان تأسیس‌کرد. بازرگانان تبریزی‌که درآن زمان رشتهٔ تجارت مشهد را دردست داشتند ودرانجمن ایالتی قبول‌عضویت‌کرده بودند دراین‌انجمن مانند سدی در پیش‌راه عوامل استبداد محلی بودند برای نمایندگی‌دورهٔ دوم مقننه سیدحسین اردبیلی‌را به وکالت انتخاب‌کردند واین امر باانتقال‌اردبیلی به‌تهران‌روزنامهٔ خراسان را تعطیل کرد . تا جائی‌که به یاد دارم پنجـاه سال پیش که دورهٔ روزنامهٔ خراسان‌را درتهران دیده‌بودم ازمرحوم بهار درآن نظم ونثری بچشم نیامده بود ومقاله‌های‌آن به‌قلم سید اردبیلی ودوستان‌آذربایجانی او بود .

نکته‌ای‌که نمیتوان فراموش‌کرد بعد ازکودتای محمدعلی‌شاه و خرابی مجلس، مخبرالدوله هدایت وزیرپست و تلگراف‌کودتاکه مدت چند روزاخبار تهران را نگذارده بود به‌مرکزهای معتبرایالات برسد، این‌مـژده را به‌مشهد رسانید وتلگرامی از طرف وجوه بستگان نیابت قدس درتبریك این‌عمل به او رسید. بدایع نگار شاعر و ادیب مشهدی شعری در تجلیل و تقدیر ازعمل شاه درتوپ بستن مجلس سرودکه این بیت‌آن هنوز درخاطره ها باقی‌است:

مزدکیان (یامجلسیان) شاه چنین میکند

گـر نکند صـاحب دین میکند .

واین‌گفته او درتهران ورد زبان مستبدان ونقل محافل و مجالس ایشان شده بود [1] .

۱ـ همین بدایع نگار بعد ازغلبهٔ ملیون مورد تعقیب قرارگرفت و از تهران به مشهد گریخت ومدتی را پنهان ازانظار به‌سرمیبرد تا وقتی آب ازآسیاها افتاد ازپناهگاه بیرون‌آمد ودرمدرسهٔ ملی‌مشهد معلم ادبیات شد وبعداً مجله‌ای به اسم الکمال بروزن‌الهلال عربی، به فارسی منتشرکردکه ظرفا لقب اوراهم بدان اعتبارالبدایع‌نگارکرده بودند (نقل ازخاطرات یحیی‌ریحان)

همینقدر درعقب افتادگی مشهد ازکاروان آزادی بس‌است که وقتی محمد علی‌شاه بعد ازکودتا خواست سید محمدطباطبائی‌را به‌جائی‌تبعیدکندکه درآنجا گوش موافقی برای شنوائی سخن او وجود نداشته باشد، اورا بمشهد فرستاد که درنظر شاه مخلوع دژ استبداد شناخته میشد، زیرا دریافت تلگراف تبریك وتسلیم شعرتهنیت توپ بستن اورا به وفاداری مشهدیها امیدوارکرده بود. این تشخیص اوچندان از حقیقت هم دور نبود زیرا آشنائی مردم خـراسان با کار مشروطه طلبی از اول چندان بی‌اهمیت بودکه در دورهٔ اول، دواصفهانی ویك همدانی‌ویك تبریزی را برای وکالت مجلس بر گزیدند.

مرحوم میرزا علی‌آقای تبریزی (پدرآقای دکتر آذر) کـه از طرف آذربایجانیها برای نمایندگی به‌طهران اعزام میشد ازقبول خرج سفر انجمن مشهد وحق‌الوکاله تهران خودداری‌کرد وعقیده داشت‌کـه انجام وظیفهٔ وکالت تکلیف شرعی اوست ودرصورتیکه مزدی در ازای‌آن پرداخته شود نتیجهٔ آن‌را نامطلوب میسازد. سید عبدالحسین‌شهشهانی و رئیس‌التجار اصفهانی‌نمایندگان دیگر بودند. یکی ازبستگان‌آستانه‌که درنظرهمکارانش بواسطهٔ تمایلات آزادی‌خواهی مطرود بود بنام ناظم‌التولیه براین جمع مهاجران افزوده شد.

در دورهٔ دوم هم سید محمد صادق طباطبائی سنگلجی و اسمعیل‌کاشـف همدانی و سید حسین اردبیلی را به‌این سمت بر گزیدنـد وتنها سردار معـظم خراسانی‌که در دوره استبداد سفیر جزوهیأت سیاسی‌درخارجه مأموریت‌داشت براین عده افزوده شد.

بعد از به دار زدن حاج شیخ فضل‌الله تنها شهری‌که درآن مجلس‌فاتحه به یادبود او بر گذار گردید همانا مشهدبودکه بواسطهٔ انتساب مادی و معنوی به‌آستانه رضوی همواره بهترین وسیلهٔ ارتباط با دستگاه استبـدادی و سلطنت قاجاریه‌رادراختیارداشت. نقش‌دوپهلوی‌شاهزادگان‌والاتژاد و والا مقام درحفظ خطارتباط میان‌دربارقاجاریه ومستبدین‌دستگاه‌آستانه اثرفوق‌العاده‌می‌بخشید.

بعد ازغلبهٔ ملیون برمحمدعلیشاه ازطرف‌حکومت ملی‌جدید میرزامحمد علی صدرالممالك قزوینی‌برای نیابت‌تولیت‌آستان قدس‌به‌مشهد اعزام شد. صدر یکی‌از وابستگان‌همشهری‌خودراکه میرزاهاشم‌خان‌نام داشت وباخودازطهران به‌همراه‌آورده‌بودبرای اینکه‌آستانه‌هم ازخودارگان سیاسی‌وتکیه‌گاه‌مطبوعاتی داشته‌باشدامتیاز روزنامهٔ طوس‌را به‌نام اوگرفت. قدرت قلم اوبرای تعهدچنین وظیفه‌ای‌کافی‌نبودلذا یکی‌ازهمشهریان‌دیگرراکه‌میرزاابوالقاسم‌نحوی‌قزوینی بود وقلم تحریرخوبی‌داشت بهسردبیری‌طوس‌برگزید. بدین‌ترتیب میرزاهاشم قزوینی ونحوی قزوینی از طرف صدرالممالك قزوینی بهانتشار روزنامه طوس

درنوبهار و حبل‌المتین ، صورت گرفت . پروفسور برون قصیده را در تاریخ مطبوعات وادبیات جدید ایران تألیف خود درج کرد وازاین راه نام بهار به‌عنوان یك شاعرسیاست شناس درمحافل خاورشناسی وسیاسی‌خارج شناخته شد. اهمیت این‌کار به درجه‌ای بودکه برون حق پیشقدمی ادیب الممالك را در ایجاد شعرمشروطه خواهی نادیده گرفت و بهاررا صدر نشین انجمن سخنوران آزادیخواه و مشروطه طلب معرفی‌کرد . موضوع قصیدهٔ مزبور معلوم خاطر حضار محترم است ولی نکته‌ای را درحاشیه یامقدمه قصیده باید یادآوری‌کرد که تاکنون ازنظرها دور ومهجور افتاده‌است . مرحوم ادیب نیشابوری که‌مقام فضل وادب‌اونیازی به‌تعریف وتوصیف ندارد وازاو تاکنون سابقهٔ فعالیت‌سیاسی قلمی وعملی‌شنیده نشده است، درسال ۱۳۲۷که بهار سرمقاله‌های طوس را در نکوهش سیاست روسها مینگاشت ، مقالهٔ مسلسلی زیر عنوان سیاستهای مربوط به‌ایران نوشت‌که ازشمارهٔ ۴۹ تا ۵۴ سال اول‌طوس انتشاریافت. درشمارهٔ دوم ازآن به انگلیسها ازبابت سازش با روسها در عقد قرارداد ۱۹۰۷ سخت حمله کرده ومطالب مستدلی شبیه بدانچه بهار درمضامین قصیدهٔ مزبور بعداً بکاربرد دراین مقاله نوشته بود. من این‌مقاله را پنجاه سال پیش در مجموعهٔ سال اول طوس از قرائتخانه شرافت تهران خوانده بودم وبعدها به‌آن دسترسی نیافتم ضمن مذاکره بافروزانفراو از وجود بلکه اقدام به‌تحریرچنین مقاله‌ای‌اظهار عدم اطلاع مینمود وبدین سبب من‌آن را همواره نادیده میگرفتم. تا این‌ایام‌که ضمن بازدید مجموعه‌های جراید قدیمی‌کتابخانهٔ مجلس شوری بدان برخوردم وبه‌اتکاءآن اینك میتوانم عقیدهٔ خود را در این محضر راجع به«پیام من به‌سر ادواردگری» بگویم. مرحوم ملك‌الشعرا که درهمان شماره‌های ۴۹تا۵۴ طوس مقالاتی در روزنامه دارد قطعاً این مقاله را خوانده و مطالب‌آن را مورد تتبع قرار داده ودر مضامین پیام به سر ادواردگری مورد استفاده قرار داده است .

بهار بعدازتعطیل‌موقتی‌طوس روزنامه نوبهار را درشوال ۱۳۲۸ هجری تأسیس‌کرد و آنرا تا اواخر سال ۱۳۲۹ انتشار میداد . روش سیاسی او در مخالفت بامداخله روسها برهمان منوال بود تاآنکه نوبهار هم توقیف شد وبه جای‌آن تازه‌بهار را انتشار داد وتا اواخر محرم ۱۳۳۰ بجای نوبهار به چاپ میرسید. تازه بهار هم درپی نوبهار رفت وتا سال۱۳۳۲ فعالیت بهار بیشتر در گرو فعالیتهای سیاسی وکارهای‌حزبی بود. تاآنکه حزب دمکرات خراسان قوت‌گرفت ودر ۱۳۳۲ به پشتیبانی‌آن حزب بهار دورهٔ دوم نوبهار را انتشار دادکه آنهم پس ازمدتی‌کوتاه توقیف وتعطیل‌شد .
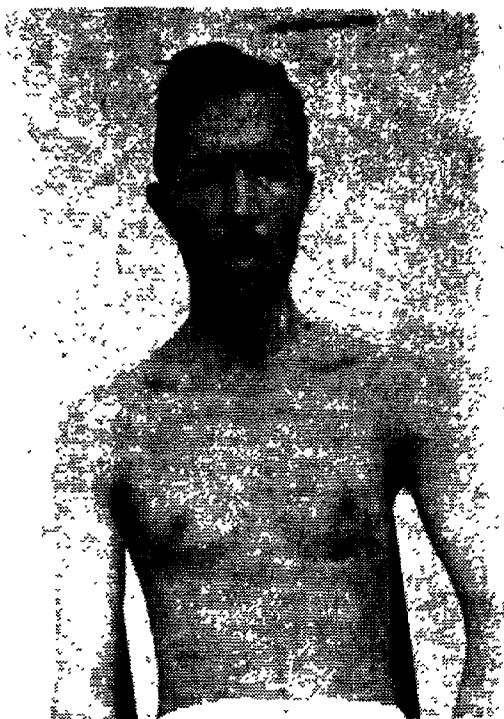
چهره‌هایی از ملک‌الشعراء بهار درروز گاران‌جوانی

چهره‌هایی از ملک با دوستان
بالا دست راست صورتگر و ملک‌الشعرا ، دست چپ دکتر رعدی و ملک‌الشعرا

بهاردرسال۱۳۳۳ بهیاری‌دمکراتها ازمشهد بهوکالت‌مجلس‌انتخاب وعازم تهران شد وهمان‌سال‌دورهٔ سوم نوبهار را درتهران انتشارداد وتا سال ۱۳۳۴ انتشارآن ادامه یافت .

درسال۱۳۳۳ چند شماره از نوبهار تهران را با شماره‌هائی از شهاب ثاقب‌که به طرفداری ازآلمانها انتشار یافته بودکسی برای پدرم فرستاده بود ومن‌که طفلی مکتبی بودم‌آنهارا خواندم وچشم من با نام بهار و نوبهار آشنا شد .

نوبهار درسال۱۳۳۵ با اتخاذ روش‌جدیدی درسیاست‌که باشیوهٔدوره‌های سه‌گانه پیش‌اختلاف جهت یافته‌بود، درمدت‌کوتاهی انتشار یافت ودر ۱۳۳۶ با سقوط دولت وثوق الدوله وبر روی کارآمدن صمصام‌السلطنه تعطیل شد و مجله دانشکده را تأسیس کردکه زبان حال‌انجمن ادبی دانشکده باشد.

دراین اثنا سیدحسین اردبیلی‌که از۱۳۳۳ بدین طرف مدیر روزنامهٔ نیمه رسمی ایران بود مرد ودولت صمصام، مدیریت‌آن‌را به‌آقای زین‌العابدین شیخ‌العراقین‌زادهٔ حایری مدیرمجله رهنما واگذارکرد . پس ازتشکیل دولت دوم‌وثوق‌الدوله، مدیری ایران‌را از رهنما گرفتند وبه بهارسپردند‌که ازدوران مهاجرت بدین‌طرف یعنی پس‌ازشکستگی دست وبازگشت به پایتخت خودرا از دمکراتهاکنارکشیده بود وبه‌کارهای ادبی میپرداخت . بهار برای اینکه بطور مستقیم مسؤلیت ایران را برعهده نگیرد، برادر خـودآقای میرزا محمد خان ملك زاده را به مدیری معـرفی‌کرد و سردبیرش همان میرزا علی اکـبر خان خراسانی باقی‌ماندکه ازعهد اردبیلی شریك مسؤلیت تحریر روزنامه‌بود . اما امور تحریری و سیاسی روزنامه همه زیرنظر مرحوم بهـارقرارگرفته بودکه مقام مدیر سیاسی روزنامه را داشت .

درسال ۱۳۳۸ پیش ازآنکه عدم موفقیت وثوق‌الدوله دراجرای سیاستی که باعقد قرارداد برعهده‌گرفته بود آشکارگردد، آقای ملك زاده برای تصدی ریاست معارف خراسان بمشهد رفت و میخواست تازه بهـاررا درآنجا انتشار بدهد . بهار پس ازدوسال تعهد ادارهٔ ایران ناگزیرشد نام خودرا پهلوی‌کلمه مدیربگذارد. ولی طولی‌نکشیدکه باسقوط وثوق‌الدوله، مشیرالدوله‌کار ادارهٔ ایران را از بهارگرفت وبه‌آقای اسماعیل یکانی‌سپردکه قبلا از دورهٔ اردبیلی بدین‌طرف‌گاهی باهیأت تحریریه ایران‌همکاری میکرد.

ملك الشعرا در طی سال ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ از روزنامه نگاری کناره جست، و در ۱۳۴۱ = ۱۳۰۱ دورهٔ پنجم نوبهار را به صورت هفتگی در

قطع کوچك انتشار داد وتا سال ۱۳۰۲ ادامه یافت. در برج ثور = اردی‌بهشت ۱۳۰۲ که به‌تهران وارد شدم فوق‌العاده‌ای روی کاغذ صورتی مربوط به‌نوبهار به دستم رسید که بهار درآن ازخط مشی‌سیاسی‌خویش درسنوات اخیر دفاع می‌کرد. نوبهار در۱۳۰۲ تعطیل شد. همکاری بهار با روزنامهٔ قانون وقرن بیستم ونسیم صبا به‌صورت بارزی نموداربود وباقتل عشقی وکشته شدن مدیرروزنامهٔ رعد قزوین از روزنامه نویسی دست برداشت. ازسال ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ گاهی مقاله‌ای وشعری در مجلات ادبی ارمغان وآینده ومهر وباختر وآرمان وتمدن وایران امروزانتشارمیداد تاآنکه از اواخرسال ۱۳۲۰ دوباره واردکارسیاست و روزنامه‌نگاری شد وروزنامهٔ مهر ایران را به‌نفع احمدقوام وارد مباحثی از سیاست وتاریخ نمودکه امروزآن مطالب بدون توجه به‌اسباب تنظیم وتدوینش همه مبانی تحقیق برای نسلی‌قرارگرفته‌که ازعلل واسباب تحریرآنها خبری ندارد .

درسال ۱۳۲۱ وقتی قوام به‌نخست‌وزیری رسیدآن مرحوم را به‌سکوت و انتظار وادارکرد و بهار باردیگر از کارسیاست به ادب و تألیف سبکشناسی بازگشت ومن این نکته را خود از زبان بهارشنیدم .

در۱۷ آذر ۱۳۲۱ که حوادث ناگواری موجبات سقوط قوام را فراهم آوردآنگاه براو معلوم شدکه ازسکوت ملك‌نتوانست طرفی‌بربندد وراهی‌راکه درپیش گرفته بود به‌سقوط پیوست .

دراواخرسال ۱۳۲۲ بهار درصدد انتشار دورهٔ جدید نوبهاربرآمد و بر خلاف مصلحت اندیشی دوستان روزنامه را در قطع بزرگ بطور یومیه انتشار داد .

قضارا درسال ۱۳۲۳ باهم درجبههٔ مشترکی ازجراید و احزاب شرکت داشتیم. آن رشته محبتی‌که درعالم‌ادب ازپیش بسته‌شده بود درافق‌سیاسی‌هم‌دست نخورده وپیوسته ماند. باوجود اختلاف نظرشدیدی‌که بایکدیگرداشتیم هرگز در روابط دوستانه وادبی ذات‌البین انفصال و انقطاعی پدیدنیامد. تاآنکه قوام دولت دوم خودرا درآخر سال ۱۳۲۴ تشکیل داد وبهار را به وزارت فرهنگ انتخاب کرد .

بارسیدن به مقام وزیری دورهٔ روزنامه نویسی و در حقیقت عمر سیاسی بهار به‌پایان رسید. زیرا قوام در زیرفشار حزب توده ناگزیر شد بهار دوست صمیمی وهمکارقدیمی خود وبرادرش را درراه پیشبرد هدفهای شخصی‌فداکند . تحمل چنین ضربت ناگواری‌آنهم از طرف کسی‌که هرگز از او چنین انتظاری

را نداشت بر بهار و یاران بهار فوق‌العاده ناگوار افتاد. سرگرمی بهار با تشکیلات حزبی ووکالت مجلس و ریاست فراکسیون و تشکیل انجمن ادبی فرهنگستان زیر ریاست بهار، همه وسایلی بودکه قوام برای تخفیف ناراحتی روح بهار ومستور داشتن آثارعدم رضایت او به‌کار میبرد ولی هیچیك نتوانست ریش درون جان ملك‌الشعرا را التیام بخشد.

این‌شکست‌پایان‌عمرکه دیباچه شکست وسقوط‌قوام‌السلطنه ومقدمهٔ‌خروج اوهم ازعرصهٔ سیاست بود با تحمل ناکامیهای دیگر و نا امیدیهای بهار نسبت به‌آینده دست به‌دست یکدیگر داد ومرضی راکه‌گویا سالها بود درتنگنای سینه داغدارخودپنهان نگاهداشته بود نیروبخشید وپس‌ازچندی‌کوشش وتلاش برای معالجه و مقاومت دربرابر پیشرفت‌آن، سرانجام درآغاز اردی‌بهشت‌ماه۱۳۲۹ چراغ عمراورا خاموش ساخت.

درپایان سخن با یادآوری این نکته‌که مرحوم‌بهارنخستین نویسنده‌ای بوده‌که از شهر مشهد به‌یاری مشروطه برخاست و به صف‌آزادیخواهان ایران پیوست وصدای مردم مظلوم خراسان را از زبان قلم و به‌کمك شعرشیوای‌خود به‌گوش‌جهانیان‌رسانید ، برگزیدگی‌مقام آزادیخواهی‌اورا در میان‌همشهریان دیگرش خاطر نشان میسازد و او را پیش‌آهنگ مشروطه طلبی در خراسان از مردم خراسان محسوب میدارد .

تحقیقات ادبی

پیشنهادی دربارهٔ معنی بیتی دشوار از حافظ

احمد علی رجائی

سخن دربارهٔ بیتی‌ازغزل مشهور و سراپا شور و سرور خواجهٔ شیراز است وپیشنهادی‌درباب‌معنی آن. اصولا باید دانست‌که معنی برخی از اشعار حافظ‌بسبب‌میناگری‌خاص‌او واستخدام کلماتی‌که مناسبت‌های مختلف با هم دارند و جایگزین ساختن‌آنها بوجه ایهامی ،آن‌گونه متموج و پر دامنه است‌که تنها دریك ظرف محدود نمی‌گنجد وهمانند مسائل ریاضی نمی‌تواند فقط یك جواب داشته باشد . آئین‌های مختلف، سنتها و آداب، افسانه‌ها و ضرب‌المثلها، مکتب‌های فلسفی گوناگون وتصوف وعرفان درطول قرون بسیار که برادب فارسی گذشته در بعضی‌کلمات اثرهایی برجای گذارده‌است‌که هریك ازآن‌کلمات یادآور یك سلسله معنی وگاه بخشی‌ازتاریخ است .

حافظ‌جادوکار ازتمام نیروی این‌گونه الفاظ سود جسته وچون‌آهنگ‌سازی چیره دست بااطلاع‌کامل از زیروبم هرلفظ، آن‌گونه‌آنها را با یکدیگر تلفیق وترکیب‌کرده است‌که نغمه‌ای‌آسمانی ازآن‌برمی‌خیزد، نغمه‌ای‌که تاابد درگوش بشریت طنین انداز است و هرکس فراخور استعداد و درك وحال خود ازآن لذت می‌برد وسود می‌جوید و بالطبیعه‌آن‌گونه‌که درحد دریافت ومناسب احوال خود اوست تفسیر می‌کند .

این‌کلمات را پیش ازحافظ وبعد از حافظ دیگر شاعران نیز دراختیار داشته‌اند همان‌گونه‌که نتهای موسیقی‌هم دراختیارهمه‌آهنگسازان بوده است و هست . سخن درتنظیم و جان بخشی باین‌کلمات و نتهاست و سود جستن از نتیجهٔ ترکیب‌آنها یعنی حاصلی‌که دریك یك‌کلمات نیست . وتنها از ترکیب صحیح وخاص مجموع‌آنها می‌توان بدست‌آورد .

استادی وهنر نیزدرهمین نکته نهفته‌است : درك معنی ولازم معنی ومعنی معنی‌هرلفظ،وبرگزیدن‌آنچه مناسب حال ومقال‌است،جایگزین ساختن‌هرلفظ بدان‌گونه‌که با دیگر الفاظ خوش رنگی و خوش نقشی ظاهر و تناسب معنوی باطن را تواماً داشته باشد این‌جواهرسازی را حافظ‌کرده است‌که سخن‌وبحث در این باره بسیار است وجای‌آن نه در این گفتار .

غرض آن بود که درمعنی گفتارخداوندان سخن‌خاصه اشعارخواجهٔ شیراز ممکن است برداشتها و دریافتهای مختلف وجود داشته باشد و هر یک از دیدگاهی و به‌تعبیری قابل قبول ــ البته بشرطی‌که با وضع جمله وقواعد زبان فارسی بسازد. تعبیرمن بنده ازبیتی‌که اکنون بمحك نقد صاحب نظران آشنا می‌سازد ازهمین مقوله است یعنی برداشت و تعبیری‌که شاید فقط برای گوینده آن حجت و معتبر باشد.

چند بیت ازغزل تا محل شاهد وبیتی پس ازآن برای بدست‌آمدن زمینهٔ سخن ذکر می‌شود:

بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم
فلك را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

اگر غم لشکر انگیزدکه خون عاشقان ریزد
من و ساقی بهم تازیم و بنیادش براندازیم

شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم
نسیم عطرگردان را شکر در مجمر اندازیم...

چو دردست‌است‌رودی‌خوش‌بزن‌مطرب‌سرودی‌خوش
که دست افشان غزل خوانیم وپاکوبان براندازیم[1]

سخن به‌سر معنی این بیت است‌که برای بهتراندیشیدن تکرارمی‌شود:

شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم
نسیم عطرگردون را شکر در مجمراندازیم

یعنی چه شراب ارغوانی را گلاب اندرقدح ریزیم؟؟ می‌دانیم که گلاب را نمی‌توان درشراب‌ریخت چون‌آنرافاسد می‌کند. درهیچ‌جا نخوانده ونشنیده و در این روزگاران هم ندیده‌ایم که‌کسی در شراب گلاب بریزد. سابقهٔ مشك افکندن‌درشراب هست وحافظ هم چند جا ذکرکرده‌است ازجمله ضمن غزلی:

چو لاله در قدحم ریز ساقیا می و مشك
که نقش خال نگارم نمی‌رود ز ضمیر[2]

و درقصیده‌ای هم که درمدح شاه شیخ ابواسحاق سروده می‌گوید:

نکال شب که کند در قدح سیاهی مشك
در او شرار چراغ سحر گهان گیرد[3]

اما مشك را در قدح شراب می‌ریخته‌اند نه برای خوشبوکردن بلکه

۱ــ حافظ قزوینی ـ غنی غزل ۳۷۴ ص ۲۵۸
۲ــ غزل ۲۵۶ ص ۱۷۴ـ۱۷۳
۳ــ دیوان حافظ صفحهٔ قکز

بمنظور بیهوش کردن حریف استعمال می‌شده است و در کتب لغت هم همین‌معنی را دارد . دربیت نخستین حافظ برای آنکه نقش خال نگار را که مایهٔ التهاب و رنج اوست ازضمیر بزداید ازساقی می‌خواهد که در قدحش مشك بیفکند تا بیهوشی ازعذاب هجر برهاندش ... و دربیت دوم که از قصیده‌آمد می گوید : چون شب درقدح جهانیان سیاهی مشك افکنده و همه را بیهوش کرده وبخواب فرو برده است مجازاتش آن است که آفتاب بجانش آتش می‌زنـد و نابودش می‌سازد .

تشبیه بوی شراب به گلاب هم نیاز بذکر شاهد ندارد و حافظ حتی گاه بوی شرابی را موجب رشك گلاب دانسته ولی نگفته است که در شراب گلاب بریزند :

بیار ز آن می گلرنگ مشکبو حافظ
شرار رشك و حسد در دل گلاب انداز[1]

بنابراین مقدمات شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم باید معنی دیگری داشته باشد که بآن می‌رسیم .

معنی مصرع دوم این غزل نیز آن چنانکه باید وطبع دربادی امر بپسندد روشن نیست یعنی : «نسیم عطرگردان را شکر در مجمر اندازیم» .

مجمر روشن است که آتشدان وچیزی مانند منقل امروزین‌است . اشکال ما درموضوع شکر درمجمر انداختن است که آن نیز رسمی معهود نیست . در برخی ازکتب لغت که معانی پاره‌ای ازلغات و اصطلاحات را بحدس و از روی قرائن شعری وتقریب ذهنی ضبط کرده‌اند نوشته شده است که شکررا مخلوط با عود درآتش می‌ریخته‌اند برای‌آنکه دود غلیظ بیشتر بپاید وشاهدشان هم همین بیت حافظ است، وگاه رباعی نامعتبری از خیثیات ومجالس هزل سعدی حـال آنکه اگرچنین‌چیزی می‌بود دراین همه‌کتاب نظم ونثرپارسی بایستی نظائری داشته باشد . بعکس عملا می‌بینیم که شکر درآتش بد می‌سوزد و بوی ناخوش می‌پراکند . بنابراین شکر درمجمر افکندن اگر باین معنی باشد کار مطلوبی نیست ومعنی‌زیبایی که باآنچنان غزلی ازحافظ متناسب باشد ندارد.

بنظراینجانب این دومصرع با توجه به‌آداب ورسوم عامه که خوشبختانه هنوز بقایای‌آن درایران برجاست سروده شده ومعنی‌آن را هم ازاین رهگـذر باید جست .

می‌دانیم که شکررا در روزگارکهن تنها ازنیشکر بدست می‌آورده‌اند و این گیاه درمناطقی خاص ازجهان می‌رسته است و می‌رویـد بعلاوه تصفیهٔ آن و

۱ــ غزل ۲۶۳ ص ۱۷۸

ساختن شکرسفید وقند مکرر فقط درنقاطی معدود میسر بوده است . از این رو شکر ازکالاهای دیریاب وعزیزالوجود وگرانبها بشمار می‌رفته خاصه‌که‌برای آن خاصیت داروئی نیز قائل بوده و بعنوان تب‌بر ازآن استفاده می‌کرده‌اند . ناصرخسرو دانشمند و شاعر قرن پنجم دربارهٔ نیکان مورد نظرخود می‌گوید :

سودمندند همه خلق جهان را چو شکر
جان من باد فداشان که بطبع شکرند
از شکر نفع همه گیرد بیمار و درست
دشمن و دوست از ایشان همه‌ی نفع برند[1]

خاقانی شاعرقادر قرن ششم‌گفته است :

از حال خود شکسته دلان را خبر فرست
تسکین جان سوختگان را نظر فرست
جان درتب‌است ازآن شکرستان لعل‌خویش
از بهر تب بریدن جان نیشکر فرست[2]

وجای دیگر :

جان پیش‌کشم روزی کز لب شکرم بخشی
دانم که تو زان لبها جان دگرم بخشی
بتهاست مرا در دل نیشکرت اندر لب
حالی ببرم تبهـا کزنی شکرم بخشی[3]

وسعدی می‌گوید :

یکی را تب آمد ز صاحبدلان کسی گفت شکر بخواه از فلان
بگفت ای پسر تلخی مردنم به از جور روی ترش بردنم[4]

روشن است‌که اگرشکرآسان یاب وارزان بها بود آن صاحبدل همانند نان و دیگر نیازمندیهایش از بازارمی‌خرید وسختی ازمردن‌که به ازجور روی ترش بردن است پیش نمی‌آمد .

در دیباچهٔ بوستان هم سعدی باین مطلب‌که قند ارمغانی بوده‌است برای دوستان اشاره می‌کند وخشنود است‌که اگردستش ازقندتهی‌است‌سخن شیرین‌تر ازقند به‌دوستان هدیه تواندکرد :

دریغ آمدم ز آن همه بوستان تهی دست رفتن بر دوستان
بدل گفتم از مصر قند آورند بـر دوستان ارمغانی برند

۱ــ دیوان ناصرخسرو مصحح تقوی چاپ سهیلی ص۱۰۰
۲ــ دیوان خاقانی مصحح سجادی ص ۵۵۹
۳ــ دیوان خاقانی ص ۶۶۸
۴ــ کلیات سعدی مصحح فروغی چاپ علمی ص ۲۷۷

مرا گر تهی بود از آن قند دست سخنهای شیرین‌تر از قند هست[1]

درباب دوم بوستان نیز بخشندگی حاتم را بدین گونه می‌ستاید که او بجای ده درم سنگ شکر که مردمی از او خواسته بود تنگی شکر می‌فرستد و معلوم است که شکر آنقدر کم و گرانبها بوده‌است که از چون حاتم مردی کسی ده درم سنگ از آنرا تقاضا می‌کند :

ز بنگاه حاتم یکی پیر مـرد طلب ده درم سنگ فانیدکرد
ز راوی چنان یاد دارم خبر که پیشش فرستاد تنگی شکر
زن از خیمه گفت این چه تدبیر بود همان ده درم حاجت پیر بود
شنید این سخن نامبردار طی بخندید و گفت ای دلارام حی
گر او درخور حاجت خویش خواست جوانمردی آل حاتم کجاست ؟[2]

بنابراین شکر بعلت کمیابی حکم تحفه‌ای داشته است گرانبها تا آنجا که همپایهٔ درم و دینار و دیگر نفایس در مراسم نثار می‌شده است .

درشاهنامه هنگام آمدن کیخسرو از توران بنزد کیکاوس نموداری از این نثار را می‌بینیم :

چو کیخسرو آمـد بر شهریار
جهان گشت پر بوی و رنگ ونگار
بآذین جهان شـد آراسته
در و بام و دیـوار پر خواسته
همه یال اسبان پر از مشك و می
شکر بـا درم ریخته زیـر پی[3]

در تاریخ بیهقی که از آثار قرن پنجم هجری‌است می‌خوانیم که مردم نیشابور بمنظور بزرگداشت بومحمد هاشمی رسول القادر بالله عباسی که حامل لوا ومنشور وهدایائی برای مسعود غزنوی بود «درم و دینار وشکر» نثارمی کردند که عین عبارت شیوای آن چنین‌است[4] : چون این کارها ساخته‌شد وخبر رسیدکه رسول بدو فرسنگی ازشهر رسید مرتبه داران پذیره رفتند وپنجاه جنیبت بردند وهمه لشکر بر نشستند وپیش شدند باکوکبهٔ بزرگ وتکلف بی‌اندازه، سپاهسالار در پیش، کوکبهٔ دیگر قضات وسادات وعلماء وفقهاء وکوکبهٔ دیگر اعیان درگاه وخداوندان قلم برجمله هرچه نیکوتـر رسول‌را ـ بومحمد هاشمی ازخویشان

۱ـ کلیات سعدی چاپ اقبال ص ۹ دیباچهٔ بوستان
۲ـ کلیات سعدی بوستان باب احسان ص ۲۱۵
۳ـ شاهنامه فردوسی چاپ بروخیم ج ۳ ص ۷۴۷
۴ـ تاریخ بیهقی چاپ فیاض ص ۴۵

نزدیك خلیفه- درشهردرآوردند روزدوشنبه ده روزمانده‌بود ازشعبان این‌سال[۱] ومرتبه‌داران اورا بیازار آوردند و می‌راندند و مردمان درم و دینار و شکر وهر چیزی می‌انداختند و بازیگران بازی می‌کردند و روزی بودکه مانندآن کس یاد نداشت وتامیان دونماز روزگار گرفت» .

درامور التوحید فی‌مقامات الشیخ ابی‌سعید می‌بینیم‌که به شکرانهٔ جامهٔ صلاح پوشاندن درمردی حلواگرشکر به‌کودکان بخشیده می‌شود :

«شیخ مرا بسیار مراعات‌کرد و تبرکی ازآن خویش بمن داد و حسن مؤدب‌را گفت تامرا جامه‌های نوآورد وآن‌جامهٔ حلواگری‌را ازسرمن‌برکشید وآن‌جامه‌ها را درمن‌پوشانید وطبقی شکردرآستین من‌کرد وگفت این‌بنزدیك کودکان بر...»[۲]

نزدیك بدین مضمون را غزالی درکیمیای سعادت آورده است[۳] : «یکی ازبزرگان‌وصیت‌کرد وچیزی‌که داشت‌کسی را داد وگفت نشان‌آنکه برتوحید بمیرم فلان چیزست، اگرآن نشان بینید بدین مال شکر ومغز بادام بخر و بر کودکان شهرافشان وبگوی‌که این عرس فلان است‌که بسلامت بجست»

خاقانی هم مکرر ازنثارشکر که ظاهراً در کیسه‌های‌کوچك سربسته‌ای بوده است سخن می‌گوید از جمله :

دل پیش خیال تو صد دیده برافشاند
در پای تو هرساعت جانی دگر افشاند
لعلت بشکر خنده بر کار کسی خندد
کو وقت نثار تو بر تو شکر افشاند[۴]

و درغزل دیگر :

هر تار ز مژگانش تیری دگر اندازد
درجان شکند پیکان چون درجگراندازد
دلها بخروش آید چون زلف برافشاند
جانها به‌سجودآید چون پرده براندازد
شکرانهٔ آن روزی کاید به شکار دل
من زر وسر اندازم گرکس شکراندازد[۵]

۱ــ یعنی سال ۴۲۱ هجری

۲ــ اسرار التوحید چاپ دکترصفا ص ۷۷

۳ــ کیمیای سعادت مصحح‌آرام رکن چهارم منجیات اصل سیم درخوف ورجا ـ ص۷۲۱

۴ــ ۵ ــ دیوان خاقانی صفحات ۵۷۷ــ۵۷۸

وهم از اوست :

خیـز تـا رخت براندازیم
و ز پی نیکـوان براندازیم[1]
دل و دینی حجاب همت ماست
هر دو در پـای دلبـر اندازیم
دوست در روی ما چوسنگ انداخت
مـا بشکرانـه شکر اندازیم

در داستان «سمك عیار» که نمایشگر بسیاری ازآداب ورسوم روزگاران کهن است شکر و نبات را درپذیرائیهای شاهانه می‌بینیم شاهـد ذیل به رسولی آمدن جهنای وزیر از جانب چیپیال‌هندی نزد مرزبان شاه‌است : «... بردست راست کرسی نهاده بود پیش تخت شاه، جهنای وزیر برآن کرسی نشست درآن بارگاه و ساز و ترتیب، که شرابداران خاص درآمدند طبقهای زرین وسیمین در دست و شیرینی‌ها و کوزه‌های زرین وبلور وفیروزه برآن نهاده پر ازشکر ونبات وآب گل، سرپوشها از اطلس برافکنده . سرپوشها برگرفتند و بدست چاشنی گیران دادند[2]» .

این رسم هم اکنون نیز درغالب نقاط مشرق زمین از جمله ایران عزیز خودمان متداول‌است که درعروسی‌ها ومراسم حمام زایمان منقلی و بهلغت‌کهن مجمری درسینی می‌نهند وبرآن بوی خوش چون عود یا سپند می‌ریزند و دور می‌گردانند . حاضران هریك درسینی کنار مجمر مبلغی پول یاکله قند یا نقل ونبات می‌ریزند . در جشنهای عروسی بخارا اصولا مراسمی هست بنام «قنـد چینی» که رامشگران درآخرشب جشن همین‌گونه مجمری می‌گردانند و غالب حضارکله قندهای کوچك که مخصوص همین کار ساخته شده است درسینی مجمر می‌افکنند[3] .

بنابراین شکر درمجمر انداختن، ریختن شکر در درون خود مجمر و روی‌آتش نیست بلکه اینجا مجمر درمقولهٔ اطلاق جزء برکل یا تسمیهٔ‌کل بنام جزء بکار رفته و مراد ازآن مجمراست وسینی زیرآن‌که کیسه‌های‌کوچك شکر را درمجمر گردانی‌ها درآن سینی می‌انداخته‌اند .

حال برگردیم به‌مصرع موردبحث : «نسیم عطرگردان را شکردرمجمر

۱ــ دیوان خاقانی ص ۶۴۳

۲ــ سمك عیار مصحح دکتر خانلری ج ۲ ص ۴۸۵

۳ــ رجوع شود به‌کتاب «لهجهٔ بخارائی» اثرنگارنده چاپ دانشگاه مشهد ص ۴۱۷

اندازیم» می‌بینیم که غزل سرشار ازشادی‌وشوراست وباگل‌افشانی وسرمستی آغاز می‌شود .

حافظ می‌خواهد به‌نسیم بهاری‌که برگلها گذشته وبوی خوش پراکنده و یا به‌تعبیرزیبای حافظ عطرگردانی کرده یعنی همانندکسی است که مجمر بوی خوش دور می‌گرداند چیزی ببخشد . این چیز برسم معهود شکر است که در کنار مجمراو انداخته می‌شود[1].

مصرع اول بیت نیزهم ازیك سنت کهن‌ایرانی‌سرچشمه می‌گیرد . تاچند سال پیش زیاد مرسوم بود وهم اکنون نیز دربعضی نقاط ایران متداول است که وقتی‌کسی برای دوستی درظرفی نوعی خوردنی یا آشامیدنی می‌فرستد، هدیه گیرنده ظرف‌آن را ازخوردنی یاآشامیدنی دیگری پرمی‌کند وباز می‌گرداند فی‌المثل وقتی‌کسی برای همسایه یادوستی ظرفی باقلوا بفرستد ظرف‌آن را از نقل‌خانگی یاآجیل یاچیزی ازاین قبیل‌پرکرده بازمی‌گردانند ویاگل‌بجایش می‌نهند واگر درتنگی شربت به‌لیمو یا شراب بفرستد، گیرنده آنرا ازگلاب یا چیزی شبیه بدان پر می‌کند و بـاز پس می‌فرستد . اکنون می‌توانیم منظور حافظ را در مصرع مورد نظر روشن‌تر به‌بینیم : شراب ارغوانی راگلاب اندر قدح ریزیم .

حافظ خود شراب ارغوانی را هدیه‌کننده تلقی می‌کند، شرابی‌که شور و نشاط وسرمستی بدو هدیه‌کرده است واو در عوض قدح خالی چنین شرابی را ازگلاب می‌آکند .

اکنون تمام بیت را بامعنی‌آن یك بار دیگر از نظر می‌گذرانیم :

شراب ارغوانی‌راگلاب اندرقدح ریزیم
نسیم عطرگردان‌را شکردرمجمراندازیم

به‌پاس سرمستی و شوری‌که شراب ارغوانی بما بخشیده قدح خالیش را ازگلاب می‌آکنیم ونسیم راکه بوی خوش‌گل بهمه جا پراکنده و عطرگردانی کرده است به پاداش شکر درکنار مجمر می‌نهیم .

۱ــ عطرگردانی باد وبعبارت دیگر عطاربودن باد نیـز تشبیه متداولی است از جمله سنائی‌گوید :

ماه غماز شده از دولبش بوسه ربای باد عطار شده بر دورخش حلقه شمر
(دیوان سنائی غزنوی‌مصحح مظاهرمصفا ص۱۴۹)

ازحافظ است :

این زلف را برافشان یعنی برسم سنبل گیرد چمن‌بخوری همچون صبا بگردان
(دیوان حافظ چاپ جلالی ص ۲۹۸)

راکز
رهنگی
...
علمی
کشور

ایرج افشار

کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران*

مقدمه

چون از قضای روزگار آگاهی من از تاریخچهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران مبسوط تر از دیگر همکارانم است نوشتن اطلاعاتی چند را برای آیندگان خالی از فایده نمی‌دانم. این چند صفحه سیاه میشود، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

بنای مرتفع وجسیمی که میان محوطهٔ دانشگاه تهران برپا شده کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد آن است. ساختن این ساختمان بزرگ نزدیك هفت سال (۱۳۴۳–۱۳۵۰) مدت گرفت. بهره‌برداری حقیقی ازآن ازمهرماه سال ۱۳۵۰ آغاز شد. اکنون که این سطور نوشته میشود اغلب قسمت‌های آن مورد استفادهٔ دانشجویان ومدرسان دانشگاه تهران ودانش‌پژوهان ایرانی وخارجی است.

مساحت زیربنای کتابخانه نزدیك بیست‌هزار مترمربع است. کمی بیش از بیست میلیون تومان از اعتبارات سازمان برنامه صرف هزینه‌های ساختمانی و تأسیسات متعدد و وسیع آن (از قبیل برق و تلفن و لوله‌کشی و دستگاههای تهویهٔ‌مطبوع و آتش‌نشانی وتنظیم بخارآب وخبررسانی‌وکتاب‌آوری‌وآسانسور) شده‌است. برای تجهیزات، یعنی میزوصندلی‌وقفسه، تاکنون از عوائد اختصاصی دانشگاه تهران مبلغ یك میلیون ونیم تومان وازکمك شرکت ملی نفت ایران ششصد هزارتومان صرف شده است. هنوز احتیاجات دیگر نیز هست‌که محتاج اعتبارات جدید خواهد بود.

تعداد طبقات ساختمان عبارت‌است از دوطبقه مخصوص‌ماشین‌خانه (یکی طبقهٔ زیرزمین و دیگری طبقهٔ پنجم)، سه‌طبقه خاص تالارهای قراءت (تحقیق، مطالعهٔ آزاد، عمومی ومراجع، نشریات ادواری، نسخه‌های خطی، اطاقهای مطالعهٔ انفرادی) وکار اداری ومراجعات عمومی (کافه تریا، آمفی تئاتر، تالار پذیرائی، تالارهای نمایشگاه) وکارگاه‌های میکروفیلم وصحافی، بالاخره پنج طبقه مخزن (بصورت برج) که‌فعلاً برای نگاهبانی نیم‌میلیون کتاب آمادگی‌دارد. چون پیش‌بینی استواری ساختمان وپایداری پیهای‌آن شده است لذا در آینده

---

* ـ این‌مقاله دور ازکتابخانهٔ مرکزی وبه‌یادآنجا ودوستان وهمکاران دلسوزم درایامی که در ژاپن بودم (زمستان ۱۳۵۰) نوشته شد.

میتوان پنج طبقه برمخازن کتابخانه افزود و گنجائی نگاهبانی کتاب را به یك میلیون جلد رسانید. البته ومتأسفانه سالهای دراز لازم است که این‌مقدار کتاب فراهم شود. زیراآنقدرکه باید اعتبارات خریدکتاب گشاده و گسترده نیست .

درساختمان کتابخانه‌پنج‌تالارمطالعه‌وجود دارد. درین‌تالارها ازیکهزار و دویست تا یکهزار وپانصد صندلی قراءت میتوان جای داد. جزین سی وپنج اطاق منفرد برای مطالعهٔ محققان، وفعلا یکصد جای مستقل در مخازن بـرای افرادی‌که در یك موضوع خاص و مدت معین میخواهند تحقیق و مطالعه‌کنند آماده شده است .

* * *

فکرتأسیس‌کتابخانهٔ مرکزی ازسال۱۳۲۸ پیش‌آمد .

گذشتهٔ بیست ساله درین سال آقـای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه و دانشمندکتابشناس با همتی بلند وگذشتی‌کم مانند واز سرصدق و نیت پاك مجموعهٔ هزار و یکصد جلدکتاب خطی خود را که حاصل روزگاران دانش‌اندوزی بود وقریب بیست سال صرف گردآوری آنها شده بود به‌دانشگاه تهران بخشید . چنین‌کرد ونیت خیر او مورد قبول و تقدیر شایستهٔ دانشگاه تهران واقع شد . دکترعلی‌اکبر سیاسی در مقام ریاست دانشگاه تهـران هدیهٔ‌گران ارزش مشکوة را پذیرفت و فوراً دستور داد تا ادارهٔ انتشارات و روابط دانشگاهی‌آن‌کتب را درمحل خاصی (درعمارت قدیم دانشکدهٔ ادبیات) به‌نام‌کتابخانهٔ مرکزی نگاهبانی‌کند وفهرست مبسوط برای این مجموعه‌فراهم آورد . بدین صورت بودکه کتابخانهٔ مرکزی براثر مآل اندیشی و درایت و دانش دوستی دکتر علی اکبر سیاسی پایه‌گذاری شد. بعلت‌آنکـه هریك از دانشکده‌های دانشگاه کتابخانه‌ای داشت قرارکلی برآن شده بود که در کتابخانهٔ مرکزی، علی‌الاصول‌کتابهای خطی وآثارمربوط به‌ایران‌جمع‌آوری شود و از نظر مدیریت جـزئی از ادارهٔ انتشارات و روابط دانشگاهی باشد . درآن موقع دکترپرویزناتل خانلری رئیس‌آن اداره بود. طبعاً باعلاقه‌مندی‌بسیار مقدمات فهرست‌نویسی‌کتب خطی اهدایی سیدمحمد مشکوة را آماده‌کرد و بـا احالهٔ این‌کار خطیر به محمدتقی دانش‌پژوه و علینقی منزوی که هر دو ازکتاب‌ـ شناسان به‌نام این روزگارند توفیق یافت‌که بمدت دوسال سه جلد ازمجلدات فهرست را به‌چاپ برساند. (دوجلد توسط منزوی ویك‌جلد توسط‌دانش‌پژوه).

پس از اینکه پایه‌گذاری گنجینهٔ نسخه‌های خطی‌کتابخانهٔ مرکزی بـا

کتب اهدایی سید محمد مشکوة انجام شد دانشگاه تهران بودجه‌ای برای خرید کتب خطی اختصاص داد. اگرچه آن اعتبار در آغاز مبلغی شایان توجه نبود موجب شد که به‌تدریج برمبلغ آن اضافه شود و آن اعتبار به مصرف خریدن نسخه‌های خطی برسد . مخصوصاً در دورانی که مقام ریاست دانشگاه در عهدهٔ کفایت دکتر منوچهر اقبال قرار گرفت چون اعتبار خرید کتاب افزونی گرفت کتابخانهٔ خطی حسینعلی باستانی راد خریداری شد . از آن پس نیز دومجموعهٔ مهم خریده شد یکی از آن خاندان علومی (یزد) و دیگر سعید نفیسی. سالهای دراز ، گام به گام در دانشگاه مجموعه‌ای جمع‌آوری شد که اکنون تعداد آن بالغ بر ۱۲۳۵۰ جلد کتاب خطی است[1] و پس ازمجلس شورای ملی ازحیث نسخ خطی دومین گنجینه را در اختیار دارد .

خدمت مهم دیگری که ادارهٔ انتشارات دانشگاه بدان همت گمارد تهیهٔ میکروفیلم و فتوکپی از نسخ خطی‌ای بود که در کتابخانه‌های ممالك خارجی یا شهرستانهای ایران و مالکین خصوصی وجود دارد و بعضی ازآنها از لحاظ مطالعات و تحقیقات ایرانی وشناخت متون مورد کمال لزوم بود . در برآوردن این‌هدف گرانقدر شعبه‌ای خاص تهیهٔ میکروفیلم وچاپ عکس درادارهٔ انتشارات به‌وجود آمد. دکتر ذبیح‌الله صفا که پس از دکتر پرویز خانلری سالیانی چند رئیس ادارهٔ انتشارات بوده توانست این شعبه را با وسایل عکاسی متناسب زمان تجهیز کند و به‌تدریج سفارش میکروفیلم وعکس ازنسخ خطی بممالك مختلف بدهد. خود نیز درانتخاب کتب خطی مخصوصاً ازکتابخانه‌های ملی پاریس وموزهٔ بریتانیای لندن اهتمامی عالمانه مبذول کرد . ناگفته نماند که دکتر حسن مینوچهر که چندی درغیبت دکتر صفا و به‌خواهش ایشان امورادارهٔ انتشارات را به‌عهده داشت درادامه وتکمیل این خدمت بذل توجه کرد .

ازکارهای بسیارسودمندادارهٔ انتشارات که موجب توسعهٔ مجموعهٔ میکروفیلم شد ارجاع مأموریت به‌استاد علامه مجتبی مینوی بود. ایشان درمدت چندسالی که بسمت رایزنی فرهنگی ایران درکشور ترکیه اقامت داشت توانست که بیش از یك هزار میکروفیلم از نسخه‌های خطی معتبر و مهم کتابخانه‌های مختلف آن سرزمین تهیه کند و در اختیار دانشگاه قرار دهد . همچنین محمد تقی دانش‌پژوه کتابشناس دانشمند درطول مدتی که تصدی‌امور اداره وفهرست نویسی کتابخانه

---

[1] ـ یعنی آنچه کتاب خطی که اکنون درکتابخانهٔ مرکزی است و مجموعه‌های دانشکده‌های ادبیات، الهیات، پزشکی وحقوق‌را نیز دربرگرفته (به‌استثنای دومجموعهٔ وقفی علی‌اصغرحکمت وامام جمعهٔ کرمان که در دانشکدهٔ ادبیات نگاه داری می‌شود.) اینك که این مقاله چاپ می‌شود مجموعهٔ حکمت هم منتقل شده است.

را به‌عهده داشت چندین سفرعلمی به‌شهرستانهای مختلف (تبریز، مشهد، یزد، کاشان، اصفهان، شیراز) رفت و توفیق یافت که از مجموعه‌های خصوصی خطی کتابخانه‌های‌عمومی‌عکس‌های متعدد تهیه کند و برغنای گنجینهٔ کتابخانهٔ مرکزی بیفزاید. او زحمتی دیگر نیزمتقبل‌شد وآن‌تنظیم فهرست میکروفیلمهاست که‌یك جلدآن تاکنون به‌چاپ رسیده (مربوط به‌سه هزار میکروفیلم) وجلد دوم نیز بدست چاپ سپرده است .

خدمت ارزشمند دیگری که ازین‌دوران کتابخانه‌قابل‌ذکرست‌چاپ و نشر مجموعه‌ای‌است به‌نام نشریه‌کتابخانه مرکزی دربارهٔ نسخه‌های خطی (که‌بعداً نامش به‌«نسخه‌های خطی» نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران تبدیل شد) و تأسیس آن در حقیقت مدیون توجه دقیق دکتر ذبیح‌الله صفاست که پیشنهاد محمد تقی دانش‌پژوه و مرا پذیرفت و به‌تصویب رئیس دانشگاه رسانیدکه چنین مجموعه‌ای منظم انتشار یابد تا درآن نسخه‌های خطی‌پراکنده درکتابخانه‌های کوچك که احتمال تهیهٔ فهرست مستقل برای آنها دشوارست مورد معرفی قرار گیرد. چون این پیشنهاد مورد قبول قرارگرفت محمد تقی دانش پژوه و من مسؤول تهیهٔ‌آن شدیم . نخستین مجلد ازین نشریه درسال ۱۳۴۰ انتشار یافت. توفیق الهی رفیق بوده است‌که شش مجلد از آن تاکنون به چاپ رسیده است و هفتمین مجلدآن در زیر چاپ است .

فکر ساختمان‌جدید پس از اینکه دکتراحمد فرهاد عهده‌دار تصدی‌امور دانشگاه‌شد ضمن‌مصاحبه‌ای‌که خیال می‌کنم درسال ۱۳۳۹ بودگفت برای دانشگاه بایدکتابخانه‌ای بزرگ ساخت و بزرگترین بنای دانشگاه باشد و همه مردم تهران بتوانند ازآن استفاده‌کنند . او معتقد بودکه چون درتهران‌کتابخانهٔ عمومی نیست و کتابخانهٔ ملی‌کوچك است وفراموش شده، وظیفهٔ دانشگاه‌است‌که به‌یاد مردم هم باشد وبه‌داد بی‌کتابی آنهارسد .

مقارن‌این‌اعلام‌نظرمن به‌علت‌ناراحتی‌که از دستگاه‌اداری دانشکدهٔ‌حقوق پیدا کرده بودم خدمت دلپذیری را که درکتابخانهٔ دانشکده حقوق داشتم رها کرده و به‌دانشسرای عالی رفته بودم. چند ماهی بیشتر به‌تصدی امورکتابخانهٔ آنجا نپرداخته بودم‌که به‌ادارهٔ امورکتابخانهٔ ملی مأمورشدم . اما مدتی دراز نپائیدکه ازین‌سمت‌معزول‌شدم. دوستانه‌به‌خدمت دکتر فرهاد شتافتم و به‌اوگفتم شما قصد داریدکتابخانه‌ای بسازید ومن بنده علی‌الاحتمال درآن جاشایدبتوانم عهده‌دارخدمتی بشوم. اکنون هم پیشنهاد می‌کنم برای پیشرفت امور تحقیقات

و دست‌یابی به‌مراجع ومدارك اجازه دهید مقدمات ایجادمرکز تحقیقات کتاب شناسی» مورد مطالعه قرارگیرد . دکتر فرهاد پیشنهاد مرا پذیرفت. به‌دکتر حافظ فرمانفرمائیان که رئیس ادارهٔ انتشارات وروابط دانشگاهی بود گفت‌ترتیب برگرداندن فلانی را بدهید وهمانطورکه پیشنهادکرده «مرکز تحقیقات کتاب شناسی» را در ادارهٔ خود و به‌محاذات قسمت‌کتابخانهٔ مرکزی تشکیل بدهید. چون به‌دانشگاه بازآمدم طرح تشکیل مرکز تحقیقات کتاب شناسی را بـاکمك حافظ فرمانفرمائیان نوشتم و دادم . درصدد ایجاد تشکیلات‌آن بودم که کتابخانهٔ دانشگاه هاروارد برای فهرست نویسی‌کتب فارسی‌خود، مرا دعوت‌کرد تامدت یك سال بدانجا بروم .

درین ایام، دکتر فرهاد به‌منظور برآوردن نیت بلند خود یعنی تأسیس کتابخانهٔمرکزی‌هیأتی‌مرکب از دکترحافظ فرمانفرمائیان، دکترسیدحسین نصر دکترعزت‌الله نگهبان (در آن موقع رئیس کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیـات بود) ، محمد تقی دانش‌پژوه و اینجانب را (و شاید یکی دو نفر دیگرکه متأسفانـه نامشان را به‌یاد ندارم) مأمورکردکه درباب آیندهٔ کتابخانهٔ مرکزی مشورت کنیم .

به‌دنبال این‌جریان، دکترشاپور راسخ که درآن‌وقت مصدریکی‌ازمقام‌های مؤثر سازمان برنامه بود ازطرف سازمان مذکور وبراساس نیت دانشگاه‌تهران طی نامهٔ مورخ ۲۳ تیر۱۳۴۲ به‌اعضای‌گروه مشورتی امورکتابخانهٔ مرکـزی نوشت:«دانشگاه تهران درنظردارد ازمحل اعتبارات عمرانی‌ساختمان‌کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه را بنا نماید . چون نظر سازمان برنامه این است‌که چنین کتابخانه‌ای مظهروحدت دانشگاه ومحل تحقیق و مطالعه و ایراد سخنرانیهای علمی بوده و ازهرحیث مرکزفعال علمی برای دانشگاه تهران باشد وقوف از نظرات‌آن جناب بسیارمغتنم خواهد بود ....»

اسلوب‌نوبرای‌کتابخانه

چیزی نگذشت‌که نوبت ریاست دانشگاه در نوبت‌دکتر جهانشاه صالح قرار گرفت.درین وقت من عـازم سفر امریکا بودم . چون برای اخذاجازه وخداحافظی به‌حضور دکترصالح رسیدم گفت موافقم بروی‌ولی بایدکتابخانه‌های بزرگ وعالی ومرتب امریکارا ببینی و زودتربرگردی و در امورکتابخانهٔ مرکزی با ما همکاری‌کنی. زیرحکـم مأموریت من (مورخ ۵ تیرماه ۱۳۴۲) به‌دست نوشت : «دو درمراجعت ازاطلاعات جنابعالی درایجـاد کتابخانهٔ مرکـزی دانشگاه استفاده شود» . . . اواسط شهریور بـه امریکا

عکس

رؤسای

دانشگاه

تهران

(اززمان استقلال دانشگاه، به ترتیب

تصدی ازراست به چپ)
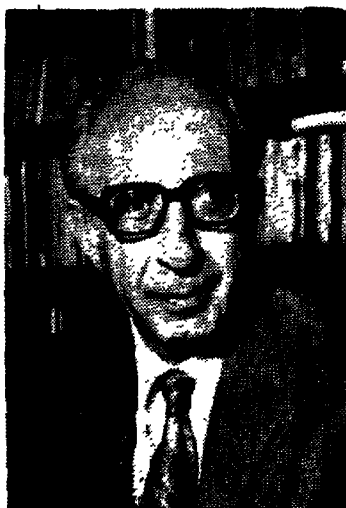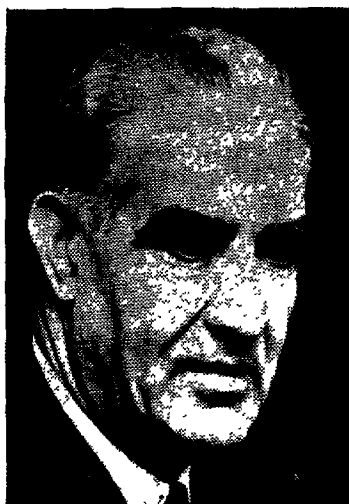
۱ـ دکتر علی‌اکبر سیاسی

۲ـ دکتر منوچهر اقبال

۳ـ دکتر احمد فرهاد

۴- دکترجهانشاه صالح

۵- پرفسور فضل‌الله رضا

۶- علینقی عالیخانی

۷- دکتر هوشنگ نهاوندی
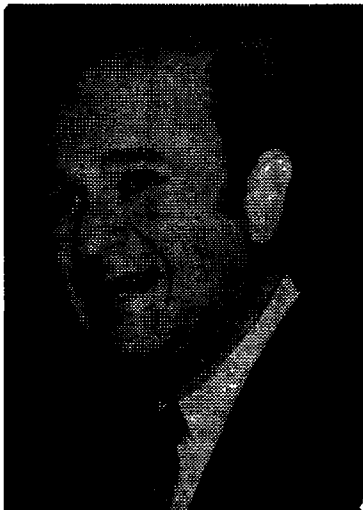
حرکت کردم.

دکتر صالح که می‌خواست تحرك وتحول سریع در دانشگاه بوجود آورد در پی هدف خود فوری اقدام کرد، تا کتابخانه بتواند بطور مستقل کار خود را آغاز کند. بدین منظور قسمت کتابخانهٔ مرکزی ومرکز تحقیقات کتاب شناسی و دائرهٔ میکروفیلم را از ادارهٔ انتشارات و روابط دانشگاهی منتزع ساخت و واحد جدیدی به‌نام «کتابخانهٔ مرکزی وادارهٔ کتابخانه‌ها» تأسیس کرد ودکتر ذبیح‌الله صفا را بریاست آن برگمارد. قصد دکتر صالح ازین اقدام آن بود که آرام آرام مقدمات تمرکز خدمات کتابداری وهماهنگی میان کتابخانه‌های متعدد دانشگاه را فراهم کند. مخصوصاً ازنظر خرید کتاب و فهرست نویسی موجبات یك نواختی و همگامی و آسانی و ارزانی را پیش‌آورد. برای مطالعه درین مقاصد بودکه برای اول بار از مشورت کتابداری خارجی استفاده شد و آن کتابداری بود به‌نام کروز، ازکتابداران متخصص امریکایی که چندی در ایران بود و گزارشی داد و به‌کارهایی هم دست زد ورفت. این مرحله خود نخستین‌بار موجب برانگیختن حس تأثر و مقاومت دانشکده‌ها در موضوع تمرکز خدمات کتابداری شد.

موقعی‌که در فروردین ۱۳۴۳ به تهران بازگشتم دکتر صالح فرمود چون حافظ فرمانفرمائیان ازتصدی امورادارهٔ انتشارات وروابط دانشگاهی استعفا داده است تو موقتاً به این کار بپرداز تا موقعی‌که کتابخانهٔ مرکزی آمادگی بیابد. کار ادارهٔ انتشارات عبارت بود از دو خدمت: یکی نشر کتابهای سلسلهٔ انتشارات دانشگاه ودیگر رسیدگی به‌امورمربوط به‌روابط فرهنگی‌واعطای‌بورس به‌دانشجویان خارجی. مدتی دراز نکشیدکه من براثر مطالعه در وضع اداره ملتفت شدم که این‌دوخدمت هیچ ارتباطی به‌یکدیگر ندارد و دوکاربکلی‌متفاوت است و بهترست که‌هریك به‌صورت مستقل‌اداره شود. پس به‌دکترصالح‌پیشنهاد کردم که قسمت روابط دانشگاهی ازادارهٔ انتشارات جدا شود وباتوجه به‌توسعه‌ای‌که امورفرهنگی می‌یابد ادارهٔ جدیدی به‌نام ادارهٔ روابط فرهنگی وبورسها تشکیل شود. دکترصالح این‌نظررا‌پذیرفت. ضمناً‌چون دکترصفا درهمان ایام به‌ریاست دانشکدهٔ ادبیات نائل شده و تصدی امور مربوط به‌کتابخانهٔ مرکزی و ادارهٔ کتابخانه‌هاموجب گرانباری برایشان بودگفت‌که ازترکیب ادارهٔ انتشارات و کتابخانهٔ مرکزی واحد جدیدی بوجود آید. این‌واحد جدید ادارهٔ انتشارات وروابط‌کتابخانه‌ها نام‌گذاری شدکه‌کتابخانهٔ‌مرکزی هم‌جزیی‌ازآن بود (هشتم اردیبهشت ۱۳۴۳).

آغاز ساختمان

مهمترین وظیفهٔ ادارهٔ جدید تهیهٔ طرحها و رسیدگی به اموری بود که موجب پی ریزی کتابخانهٔ مرکزی و آیندهٔ ناروشن آن بود. از میان وظایف متعددی که درین باب وجود داشت در نخستین مرحله تصویب نهائی نقشهٔ ساختمان قرار داشت .

دکتر صالح باهمتی کم نظیر وکوششی مداوم توانست اعتبار کافی برای ساختمان کتابخانهٔ مرکزی اخذ کند. توفیق نصیب اوشد که نقشه ساختمان آماده گشت ودراول مهرماه ۱۳۴۳ یعنی روز افتتاح دانشگاه مراسم برزمین زدن نخستین کلنگ کتابخانه ازطرف شاهنشاه اجرا شد .

تهیهٔ نقشهٔ کتابخانه را سازمان برنامه بعهدهٔ شرکت میلان گذارد . در آن موقع مهندس بهمن پاك نیا ومهندس پرویز مؤیدعهد در آن شرکت سهیم بودند. بهمن پاك نیا که طراح اصلی نقشه بود با علاقه برای بدست آوردن مدارك و اطلاعات مربوط بساختن کتابخانه‌های بزرگ ومخصوصاً دانشگاهی منظماً بادارهٔ انتشارات که مسؤول امور کتابخانه بود مراجعه می کرد . چون هنوز تجربهٔ ساختن کتابخانه درایران حاصل نشده ومدارك خارجی هم بآسانی قابل تطبیق نبود دشواریهایی پیش پای او قرارداشت . پس ازجلسات متعدد که درین باب باهم داشتیم قرار برآن شدکه پس ازتهیهٔ نقشه‌های مقدماتی ازباب اطمینان خاطر آنها را بشعبهٔ امورکتابداری یونسکو درپاریس که متخصص مشهوری به نام «بلوتون» باآنجا همکاری دارد ببرد وپس ازکسب نظرآنها نقشهٔ قطعی را ارائه کند. پاك نیا همین کار را کرد. نقشه‌ای راکه براساس احتیاجات مورددرخواست دانشگاه وباتوجه بموازین فنی و محاسبات معیار گیری شده جهت کتابخانه‌ها تهیه کرده بود جهت اجرا بسازمان برنامه سپرد وسازمان برنامه بدانشگاه ابلاغ کرد . چون امور ساختمانی دانشگاه دربست در اختیار وزارت آبادانی و مسکن قرار داشت این خدمت نیز برعهدهٔ آن وزارتخانه واگذارشد وکارگود برداری ساختمان کتابخانه از زمستان سال ۱۳۴۳ آغازشد . دکتر صالح علاقه‌ای خاص بپیشرفت سریع ساختمان کتابخانه داشت. لذا مصرانه وباشوق واهتمامی کم نظیر برآن نظارت دائمی می‌کرد. لااقل هفته‌ای یك بار می‌پرسید که چه می‌کنند . خودش هرچند یکبار بآن سرکشی می کرد . درآن موقع تصدی وزارت آبادانی و مسکن در عهدهٔ کفایت دکتر هوشنگ نهاوندی بود و چون خود پیوند تعلیماتی با دانشگاه داشت طبعاً کار ساختمان کتابخانهٔ مرکزی را بدیدهٔ اعتنا می‌نگریست. چند تن از متصدیان مسؤول ومهندسین مشاور و

ساختمان را مکلف کرده بودکه هردوشنبه صبح درمحل ساختمان جلسه داشته باشند . درین جلسه مهندس کورس آموزگار که در آن وقت معاون وزارتخانه بود منظماً حاضر می‌شد. دکتر صالح دستور داده بودکه از طرف دانشگاه من شرکت می کردم تا بدانیم که چه می کنند و چه می گذرد . اغلب هم خودش می‌آمد و گاه دکتر محمد مقدم را (که معاونش بود) می‌فرستاد .

در وزارت آبادانی ومسکن کسی که از بدو کار الی پایان ساختمان درجریان رسیدگی به‌کارها قرار داشت، مهندس عباس سعیدی بود. ازمقاطعه‌کاران مهندس یوسفزاده و دکترمهندس اسکندری (تأسیسات) مسؤولیت امور را برعهده‌داشتند. بالاخره همه کارگران وگلکاران و استادکارانی را باید به یادآورد که هریك در پی افکندن و برآوردن این ساختمان علم و کتاب رنج برده‌انــد و جان فرسوده‌اند .

از زمانی که ساختمان کتابخانهٔ مرکزی شروع شد و مخصوصاً در خلال مدتی که کارهای ساختمانی آن پیش می‌رفت وامید به آماده شدن آن نزدیك می‌شد ناگزیر رسیدگی به امورفنی کتابخانه (تهیهٔ کتاب، فهرست نویسی، ایجاد ارتباط با مراکز علمی و دانشگاهی جهان به‌منظورمبادله، تهیهٔ برگه کتابها ازکتاب خانهٔ کنگرهٔ امریکا، انتخاب و به‌کار گماردن کتابداران متخصص) از هــدفهای دانشگاه شد. توفیق حاصل گردیدکه مجموعه‌های کتابهای مهمی از خانــدان مرحوم سعید نفیسی، مرحوم ابراهیم پورداود ، دکتر سیــد ولی‌الله خان نصر خریداری شود. همچنین ازمجموعهٔ کم نظیرجراید ومجلات فارسی‌ای باید نام آوردکه متعلق به‌مرحوم محمد رمضانی صاحب کلالهٔ خاوربود وبا رنج وشوقی کم مانند درطول سالیانی چهل آنها را جمع آوری کرده بود وبدون تردید یکی ازنوادر این نوع مجموعه درجهان است. همچنین مقدمات فهرست نویسی کتب فراهم شد . اما به‌علت آماده نبودن ساختمان کتابخانه اعضای کتابخانه درسه محــل مختلف (زیرزمین دانشکدهٔ علوم، زیر زمین سازمان مرکزی ، اطاقهای منفرد مسجد دانشگاه)مستقرشده‌بودند. جاکم‌بود وپراکنده‌کاری دربین بسیاربود. اما ناگزیر ازآن بودیم که تاآماده شدن بنای کتابخانه مقداری کتاب فهرست شده برای آنکه در دسترس مراجعه کنندگان قرارگیرد، درآنجا قرار دهیم .

کتابدار متخصص

دربرآوردن این هدفها، درهمان سال ۱۳۴۳، به دکتر صالح پیشنهادی داده شدکه اصلاح امورکتابخانه‌ها وپی ریزی اساسی کتابخانهٔ مرکزی میسر نخواهد بود مگرآنکه کتابدارمتخصص دراختیار داشته‌باشیم. برخلاف روشی که تاکنون

مرسوم بوده و برای کتابداری شأنی قائل نبوده و هر « وامانده » یا « عزیز کرده » را به محیط کتابخانه می‌فرستاده‌اند (به تصور اینکه کتابخانه کار ندارد و تخصص نمی‌خواهد) امروز روزی است که باید کتابدار متخصص داشت و به کتابدار شخصیت داد . در آن پیشنهاد به دو مطلب اشاره شده بود : یکی آنکه از یونسکو یا فولبرایت خواسته شود تا یکی کتابدار متخصص برای همکاری و رایزنی در امور کتابخانهٔ مرکزی به ایران اعزام دارند. بر اساس این پیشنهاد، دکتر صالح که خود عضو شورای فولبرایت بود ازمؤسسهٔ مذکور خواست تا یك کتابدار بفرستند . خانم هاپکینز به ایران آمد و مدت یك سال با کتابخانهٔ مرکزی همکاری کرد. اضافاً باید گفت که درپی ریزی امور نخستین کتابخانه زحماتی زیاد متحمل شد . دورهٔ کارآموزی برای کارمندان کتابخانه درست کرد . توانست مقداری از مقدمات و مبانی جدید را بیاموزاند . درین کار از زحماتی که خانم کتایون شیبانی (فرهودی) در القاء مطالب او بدیگران کشید نیز باید یادکرد .

دیگر آنکه مصراً درخواست شد که شعبهٔ خاص تدریس کتابداری تشکیل شود وتدریس مواد کتابداری علمی به‌منظور تربیت عده‌ای کتابدار متخصص آغاز شود. این پیشنهاد هم مورد نظر دکترصالح واقع‌شد. به‌دستور اوجلسه‌ای مرکب ازدکتر محمد مقدم و دکتر منوچهر افضل واینجانب تشکیل شد . و پس از بررسی امکانات اجرای این پیشنهاد به دانشکدهٔ علوم تربیتی که در همان مواقع نطفه بندی می‌شد واحتیاج به‌داشتن شعب مختلف داشت واگذار گردید . و بعد بر اساس تقاضای دانشکده جلساتی چند ازهمین گروه بانضمام خانم هاپکینز که به‌تهران رسیده بود منعقد شد و برنامهٔ نخستین دوره آن اعلام شد . البته این نکته را نمی‌توانم پنهان گذاشت که عقیدهٔ من برتأسیس دورهٔ لیسانس بود و آن سه نفر دیگر به‌متابعت از رسوم دانشگاههای امریکا اعتقادشان برتأسیس دورهٔ فوق لیسانس . بهر تقدیر دانشکدهٔ علوم تربیتی از فولبرایت درخواست کرد که کتابدار متخصصی ازامریکا برای تدریس مواد کتابداری بیاید. ابتدا خانم لورر وبعد ازو به‌ترتیب دکترجان هاروی، جاکسن، ویلیام کیك، دیل، واخیراً خانم پابت آمده‌اند. بدون چون وچرا برهدفهای گروه وطرز تدریس ومواد درسی آن انتقادهای اساسی توان گرفت. فی‌الجمله اینکه رنگ ایرانی آن ضعیف است و هنوز قدرت آن ندارد که با سنجش و تصرف در مباحث وجنبهٔ انتقادی کار کند و تحقیق وتجسس درآن آغاز نشده است. ولی مهم آن بود که گروه باهمکاری چند تن ازایرانیان پاگرفت وواقعیت یافت وبه‌کار شروع کرد وجمعی مفید پرورید.

دنباله دارد
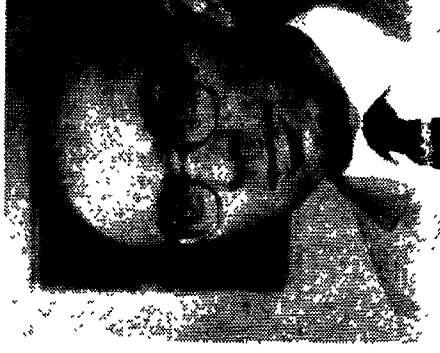
سید محمد مشکوة

سید محمد مشکوة

اهداء کنندهٔ مجموعهٔ نسخه‌های خطی که عمل خیر او موجب فکر ایجاد کتابخانهٔ مرکزی شد.

یادگارگذارانی چند که در مقاله ذکر خدمات آنها خواهد آمد
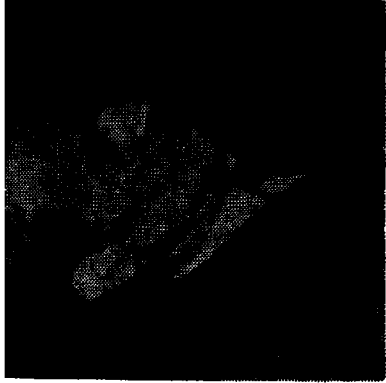
⟸

دکتر عبدالله شیبانی

دکتر احمد ضیایی

دکتر حسن نصر

دکتر شمس‌الدین مفیدی

رؤسای اداره انتشارات به ترتیب زمان تصدی (از چپ به راست) و نیز دانشمند خدمتگر به کتابخانه مرکزی

دکتر حسن مینوچهر
سرپرست ادارهٔ انتشارات وروابط فرهنگی

دکتر ذبیح‌الله صفا
۱ـ رئیس ادارهٔ انتشارات و روابط فرهنگی
۲ـ رئیس ادارهٔ کتابخانه‌ها وکتابخانهٔ مرکزی

دکتر پرویز ناتل خانلری
رئیس اداره انتشارات و روابط فرهنگی

شعر های معروف

از مجتبی مینوی

به‌دکتر مصطفی مقربی

دانش و آزادگی و دین و مروت

مدت زمانی پیش ازین، دوستی بوسیله تلفن ازمن پرسید آیا گویندهٔ آن قطعهٔ معروف را می‌دانم یا نه .

آنچه‌من بیاد داشتم این بود که این قطعه‌را، حاوی سه‌بیت، درفرائدالادب مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب گرکانی خوانده بودیم و حفظ کرده بودیم. بآن کتاب نگاه کردم وقطعه را جستم (ص ۲۸ دورهٔ پنجم چاپ ۱۳۴۵ه. ق.) که به عنصری نسبت داده است، بدیوان عنصری که پسر آن مرحوم، و نیز دبیرسیاقی جدا جدا چاپ کرده‌اند مراجعه‌کردم در آن دو نیافتم، درکتاب سخن وسخنوران مرحوم فروزانفر در ضمن احوال عنصری دو بیت اول ازاین قطعه درحاشیه ص۱۰۲ جلد اول (چاپ اول) به عنصری نسبت داده شده است .

درکتاب امثال وحکم‌دهخدا (ص۷۷۳) ذیل‌دانش‌وآزادگی (الی‌آخر) دو بیت این‌قطعه را بنام عنصری یافتم ونیز درلغت نامهٔ دهخدا در لغت آزادگی دیدم که بدین‌بیت بنام عنصری استشهاد شده است.

تعجب کردم که چگونه شعری بدین‌مضمون ازعنصری روایت شده باشد ، شعری بدین‌بلندی وحاکی‌از این همه استغنا، ولی‌نه در دیوان اوآورده باشند ونه هیچ تذکره‌ای بنام اوثبت‌کرده‌باشد ــ و چنین است : من‌درهیچ تذکره‌ای این‌قطعه رانیافتم ــ ازدوستانی که باشعر رابطه وعلاقه دارند پرسیدم، آنهاکه شنیده‌بودند نیز آن را ازعنصری میدانستند، وبعضی فقط شعررامیدانستند .

یکی از رفقا قطعه شعری برایم خواندکه آن‌را مرحوم سیدحسن مشکان طبسی سروده واین‌قطعه رابنام عنصری درآن تضمین کرده‌بود. این‌شد چهار نفر همه‌از معاصرین ماکه این‌قطعه‌را به‌عنصری نسبت داده‌اند ونمی‌دانیم سندایشان از برای این نسبت دادن چه بوده است، کتابی قدیم یا جدید ؟ کدام‌کتاب؟

در این اردیبهشت‌ماه گذشته به دعوت دانشگاه مشهد از برای القـای خطابه‌ای دعوت‌شدم وخدمت دوستان خراسانی رسیدم و از محضرشان فایده‌ها بردم، یکی‌هم این‌بود: درخدمت جناب‌آقای محمودفرخ ازبرادر عزیز ایشان آقای حسینعلی جواهری نام گوینده ومدرك ومأخذ راکسب کردم

رشید وطواط در ذیل الکلام‌الجامع گوید

مثال ازشعرپارسی بونصرشاذی راست.

بر خرد خویش بر ستم نتوان کرد
خویشتن خویش را دژم نتوان کرد
دانش و آزادگی و دین و مروت
این همه را خادم درم نتوان کرد
قانع بنشین و آنچه یابی بپسند
کایزدی و بندگی بهم نتوان کرد

(حدائق السحر چاپ مرحوم اقبال ص ۸۲)

واما اینکه چرا این قطعه بنام عنصری منسوب شده است، جواب این سؤال را نیز آقای جواهری دادند: درچاپ سابق (بلکه چاپهای سابق) حدائق السحر اسم بونصرشاذی به عنصری تصحیف شده است. بونصرشاذی مجهولی که جز این شعر بلند دیگر چیزی ازوی در دست نیست جای خودرا به عنصری داده است که چنان شهرت عالمگیر دارد ولی یك بیت ندارد که بپای این قطعه برسد.

به آن کتاب بسیار مفید ومرجع بی نظیر، فرهنگ سخنوران آقای دکتر خیام پور مراجعه کردم تاشاید چیزی از این بونصر شاذی بیابم ومرا مأیوس نکرد. در ذیل ابونصرساوی ارجاع داده است بمجلهٔ ارمغان سال هفدهم ص ۶۲۳ تا ۶۲۴ بآن مجله رجوع کردم مرحوم وحیددستگردی به نقل از یك سفینهٔ کهن سال (متعلق به خودش) این قطعه نقل کرده ودر ذیل آن نوشته است: این قطعه را بدون سند ودلیل بعضی به عنصری نسبت داده اند چون از سبك عنصری خارج است قابل تصدیق نبود در یکی از سفینه های کهن سال مـا بنام ابونصر ساوی نگاشته شده.

مصراع اخیرچنانکه دیدید درحدائق السحر مبتنی برنسخهٔ قدیم ومعتبر «کایزدی وبندگی بهم نتوان کرد» است، ودرچاپ ۱۲۷۲ «کازادی و بندگی بهم نتوان کرد» ودرارمغان هم «کایزدی وبندگی بهم نتوان کرد» ودرفرائدالادب «خواجگی وبندگی بهم نتوان کرد»ـ این قطعه هم از تصرفات کتاب مختلف مصون نمانده ومابازنمیدانیم شاعرچه گفته بوده است.

خواندنی از دو کتاب تازه

احسان نراقی

در برابر فرهنگ غرب و اسیر تکنیک غرب *

پیش ازآنکـه در بـاره علم و فرهنگ در ایـران گفتگو کنیم بهتر است بـه علم و فرهنگ مغرب زمین اشاره‌ای کنیم. زیرا ما همواره باغرب روبروهستیم ودرنتیجه با مسائل ناشی از این برخورد وتماس مواجه‌خواهیم بود . نخست باید دید منظور ازفرهنگ چیست . در این‌باره تعریفهای زیادی کرده‌اند ـ مخصوصاً علمای مردمشناسی و جامعه شناسی . حتی بعضیها در بارهٔ مثلا صد وشصت تعریفی که از فرهنگ شده است کتابها نوشته‌اند . در این باره جای آن نیست که به تفصیل به بحث بپردازیم . تنها بدین نکته اشاره می‌کنم که غربیها مفهوم فرهنگ‌را اغلب به عنوان مفهومی که حاکی ازانسان‌وکوشش اودربرابرطبیعت است به‌کارمی‌برند . و البته مفهوم ترقی وپیشرفت نیزدراین معنی هست . و همچنین اگر به فلسفه و نظرکانت توجه‌کنیم مفهوم خردهم در فرهنگ هست . و انسان در این کـوشش خود فـرهنگهای مختلفی بـه وجود آورده است .

یکی از قـدیمیترین تعریفها در این باره تعریف تایلور مـردمشناس انگلیسی‌است. اومی‌گوید فرهنگ مجموعه‌ای است از دانشها، باورها، صنایع واخلاق وحقوق ،آداب ورسوم وتمامی امکانات واستعدادهایی که انسان به‌عنوان عضو یك جامعه به دست آورده است .

لوی استروس C. Levi Strauss دانشمند معـاصر فرانسوی می‌گویـد فرهنگ یعنی قدرت سازمان دادن انسان برای تغییر شرایط محیط ، ومقاومت داشتن در برابر حوادث قابل پیش‌بینی یا غیرقابل پیش بینی . این دو تعریف مختلف از فرهنگ است اما بدین‌نکته باید توجه داشت‌که براثرپیشرفت‌علوم وتکنولوژی بسیاری ازمفاهیم هرفرهنگی تغییر می‌کند. مثلا می‌بینیم‌که تمدن وفرهنگ غربی متأثرازعلوم وتکنولوژی خود بوده‌است.

دراینجا مسئله‌ای مطرح می‌شود و آن این است‌که پیشرفت تکنولوژی

---

* از « جامعه ،جوانان، دانشگاه ــ دیروز ـ امروز ، فردا » تهران ، شرکت‌سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۰

وعلوم تا چه اندازه با پیشرفت فرهنگی جوامع همزمان است. می‌بینیم که جوامعی وجود دارند که از نظر علمی و تکنولوژی پیشرفته و غنی هستند ولی از لحاظ فرهنگی فقیرند. این فقر فرهنگی که بعضی از فیلسوفان وجامعه‌شناسان معاصر آن‌را عنوان کرده‌اند، فقری است ناشی از پیشرفتهای اقتصادی وفنی. به‌عبارت دیگر این پیشرفتها نیازمندیهای تازه‌ای به‌وجود آورده که فرهنك این جوامع جوابگوی آن نیست. باید گفت که نیازمندی یك مفهوم ثابت نیست بلکه در زمانها ومکانهای مختلف معانی متفاوتی دارد. مثلا د. صد سال پیش آموزش و پرورش برای همهٔ افراد جامعه یك آرزوی رؤیایی بود، حال آنکه در عصر حاضر یك ضرورت حیاتی شده است. مختصر آنکه فرهنك می‌تواند پا به پای علوم و فنون و اقتصاد پیشرفت کند یا نکند. این مطلبی است که در بارهٔ آن دراینجا بحث خواهیم کرد.

دراینجا ما نخست به تمدن غربی اشاره‌ای می‌کنیم، چرا که در واقع علم امروزی تـا حدود زیـادی زادهٔ غرب است. من برای اینکه بهتر بتوانم نتیجه گیری کنم از طبقه‌بندی توین‌بی‌فیلسوف معاصر تاریخ استفاده می‌کنم. او می‌گوید برای اینکـه بهتر بتوانیم فرهنگها را طبقه بندی کنیم بهتر است کـه به فکری که موجب پیدایش آن شده و به عبارت دیگر به اسطورهٔ آن توجه کنیم.

توین‌بی می‌گوید علم و طرز تفکر غربی را می‌شود با اسطورهٔ پرومته شناخت. اسطورهٔ پرومته برای شما روشن است و اگر برای کسی روشن نباشد به‌طور خلاصه به آن اشاره می‌کنم. پرومته که بود؟ زئوس خدای خدایان از قدرت پرومته بـه هراس افتاد. زیـرا پرومته ارابهٔ زرین خدای خورشید را دزدید و آتشی از کورهٔ خدایان برای انسان به ارمغان آورد. درحقیقت او بود که تمدن را به انسان آموخت، زئوس برای مجازات گناه بزرگی کـه پرومته مرتکب شده بود اورا درکوههای قفقاز به صخره‌ای به زنجیر کشید. هرروز عقابی جگر پرومته را ازهم می‌درید، ولی فردا دوباره به او جان داده می‌شد و دریدن جگر او تکرار می‌شد. سرانجام عقاب بـه دست هرکول کشته شد و پرومته اززنجیر رها شد. زئوس پرومته را به شرطی بخشود که همواره زنجیری به‌صورت انگشتر با خود داشته باشد. دراین افسانه زئوس مظهر قدرت مطلق وکامل جهان هستی و دور از دسترس بودن راز طبیعت است. وگناه پرومته آن است که موهبت خدایـان یعنی آتش را می‌رباید و به انسان می‌بخشد. مکافات این سرکشی شکنجه‌ای هولناك و جاودانی است. به زنجیر کشیدن پرومته در حقیقت به‌معنی اسارت انسان به‌خاطر کردار نیك است، یعنی هرکس که جویای

عدالت است رنج‌جاودان‌را برای‌خود خریده است . زئوس‌خدایی‌است‌که‌عدالت را دوست‌ندارد، وپرومته مظهرقیام برضد بیعدالتی‌است‌این‌درحقیقت‌ناهماهنگی میان قدرت خدا یا طبیعت از سویی و انسان از سوی دیگر است که‌آشیل آن‌را به‌صورت یک تراژدی فلسفی درآورده است . پیروزی نهایی پرومته برزئوس پیروزی‌حقیقت درنبرد انسان با طبیعت است . آتش در حقیقت عقل است که به انسان داده شده است .

اززمان رنسانس دراروپا تجلیل ازشمائر یونان قدیم‌آغازمی‌شود : البته رنسانس بازگشت به‌گذشته نیست بلکه تجدید ارزشهای گذشته در یك زندگی تازه است . آنچه رنسانس به همراه می‌آورد صرفاً میراث یونانی نیست. بلکه بیشك ثمرهٔ تماس با شرق از طریق جنگهای صلیبی و ارتباطات دیگرهم‌هست. در این تماس بود کـه آنچه تمدن اسلامی نامیده می‌شود و نیز تمدنهای شرق به اروپا رسید .

به هرصورت می‌توان رنسانس را به عنوان نقطهٔ عطف تمدن جدید ، یا دست‌کم مرحلهٔ تازهٔ تمدن جدید، به‌حساب‌آورد . برای اینکه ویژگیهای علم وتـلاش فکری غربیـان را بشناسیم شاید بتوانیم سه نفر از متفکران غرب را به عنوان سه نمونه از تلاش پرومته‌ای غرب به‌حساب‌آوریم .

یکی ازاین سه تن درجنوب ایتالیا می‌زیست‌که خاستگاه رنسانس بوده این‌شخص لئوناردو داوینچی‌است. اورا شاید بتوان تا حدی با خیام ما مقایسه کرد ، زیرا مردی بود دانشمندکه درعین‌حال به هنر وهمهٔ مظاهرزندگی‌علاقه داشت . اوجملهٔ معروفی دارد . می‌گوید : هنگامی‌که به امواج دریا می‌نگرم هم قوانین هیدرودینامیك وهم حالات گیسوان یار در نظرم مجسم می‌شود . این نمونه‌ای است از طرز فکر همه جانبهٔ لئوناردو داوینچی. اوریاضیدان،معمار، شهرساز، مجسمه ساز ، نقاش بود و بسیاری چیزهای دیگر، او در یادداشتهای خود می‌نویسد : پیش از هرچیز باید متوجه بـاشیم‌که علم فرمانده‌ای است‌که سربازاوعمل‌است . آنان‌که بدون علم به‌دنبال‌عمل می‌روند همچون‌دریانوردانی هستندکـه بدون قطب نما و بـادبـان بـه‌کشتی می‌نشینند و نمی‌دانند بـه‌کجا خواهند رسید .

آنچه ازاین‌گفتار لئوناردو درمی‌یابیم اهمیت نظریه (تئوری) دربرابر عمل است و به زبـان دیگر نظررا برعمل مقدم داشتن . این یکی از جنبه‌های فکری رنسانس است .

شخص دیگر فرانسیس بیکن است‌کـه‌گفت هدف علم باید بهبود زندگی

بشر باشد . او می گوید بـا اطاعت از قوانین طبیعت است که می‌توان طبیعت را مهار کرد . یعنی نخست بـاید قوانین طبیعت را شناخت و آنگاه باکمك همان قوانین طبیعت را مهار کرد . گفتهٔ خردمندانهٔ دیگر او این است کـه توانایی انسان تا حدی‌است که دانشش به اواجازه می‌دهد. پس‌جنبهٔ دوم فکری‌رنسانس توأم بودن و وابسته بودن نظر وعمل است ... جنبهٔ سوم رادکارت عرضه‌کرده است. اومبنای فلسفهٔ خودرابرشك گذاشت. با اینکه اوشك خود راشك موقت و متودیك می‌دانست به هرصورت‌با شك‌آغاز کرد ـ شك‌نسبت به‌هرآنچه تا زمان وی اصول مسلم به شمار می‌رفت . بنابراین او این اصل را درطرز فکر غربی وارد کردکه هیچ‌چیزرا برای همیشه به عنوان اصل مسلم فرض نکند، وهرزمان بتواند اصول پذیرفته شده را ازنو به‌محك بزند .

مختصرآنکه در نظر تفکر غربی این اصل به وجودآمدکه انسان قادر است در محیط تأثیر داشته باشد وآن را تغییر دهد وبه عبارت دیگر جهان را مطابق دلخواه خود بسازد .

اما دراینجا ازابتدا نکتهٔ مبهمی‌وجود داشت، نکته‌ای که بعدهابه‌صورت تضادهایی درآمد . آن ابهام این بودکه تسلط برطبیعت از راه شناخت قوانین آن تاکجا می‌خواهد پیش برود ، و به عبارت روشنتر تا چه اندازه این مهار کردن را به خویشتن نیزسرایت خواهـد داد . یعنی این عمل به‌صورت شیئی درآوردن تاکجا ادامه پیدا می‌کند .آیا انسان همیشه ازقلمروآن‌خارج‌می‌ماند یا خود اورا نیز دربرمی گیرد .

نتیجه این‌شدکه این به‌صورت شیئی درآوردن به‌انسان‌نیزسرایت‌کرد و درقرون‌هیجدهم ونوزدهم به صورت‌میل به سلطه‌جویی برجوامع انسانی‌درآمد که امپریالیسم رابه‌وجودآورد. یعنی‌میل‌به‌اینکه علاوه‌برطبیعت جوامع انسانی رانیز بشناسند وبرآن تسلط یابند ویا نشناخته‌آنها را مهار کنند . بدین‌ترتیب انسان به صورت شیئی درآمد. ازسوی دیگردرقرن نوزدهم‌یك‌نوع علم‌گرایی به‌وجودآمدکه میگفت همه‌چیزرامیتوان باالگوی‌علم شناخت. به‌ویژه پیشرفت علم مکانیك این‌علم‌گرایی را رایجترکرد. این‌فکر به‌وجودآمدکه انسان را نیز از روی الگوی علوم میتوان شناخت. وبه عبارت دیگرعلم میتواند به همهٔ پرسش‌هایی‌که مربوط به‌انسان است پاسخ‌دهد. دراینجابودکه‌کلیت یا جامعیت انسان ازنظردورشد وخودانسان به‌آزادی انسان حمله‌ورگردید.

میبینیم‌که از اواخر قرن نوزدهم بشر توانست علاوه بر شناخت قوانین

طبیعت درزندگی اجتماعی نیز موفقیتهایی به‌دست‌آورد، و مخصوصا بحرانهای اقتصادی را بشناسد. و در قرن بیستم انسان توانست باکمك‌آمار و استفاده از اکونومتری ودیگرعلوم سیبرنیتیك تاحدزیادی بحرانهای اقتصادی را تخفیف بدهد. ولی آنچه ازنظر دورماند ودرباره‌اش غفلت‌شد خودانسان وفرهنگ او بود. میبینیم که درمباحث فلسفی‌اخیر همه‌جاسخن ازاین بحران درمیان است، و درجوامع غربی هرروزنشانه‌ای از این‌بحران فرهنگی وفلسفی، و درحقیقت بحران‌انسانی، به‌صورت اعتراضات وتشنجاتی‌ظاهرمیشود. همه‌جا سخن ازاین بحران فرهنگی وفلسفی، ودر حقیقت بحران انسانی، به صورت اعتراضات و مطلب است‌که تکنولوژی پیشرفته میخواهد بر انسان حکومت‌کند ، و آزادی انسان از میان رفته است . از توین‌بی گرفته تا مارکوس و لوکاش و متفکران دیگر معاصر همه از این‌آزادی از میان رفته، یا در حال از میان رفتن شکایت میکنند .

با اینهمه درغرب اگرسنت فرانسیس بیکن و توجه به طبیعت هست سنت دکارتی نیزوجود داردکه مطابق‌آن‌میتوان هرلحظه اصول مسلم را مورد تردید قرارداد وازنوکار را شروع‌کرد. به‌هرصورت غربیها به‌درجات‌مختلف خودرا میتوانند ازاین‌گرفتاری ومهلکه به‌این یاآن صورت نجات‌دهند، زیرادرتمدن وامکانات‌آنها این توانایی وجود دارد. اما ما چه خواهیم‌کرد؟

ماازقرن نوزدهم به‌آموختن وگرفتن علم‌وتکنولوژی غرب‌آغازکردیم، ولی‌چون فرصت‌کافی‌نداشتیم‌که به منشأ علم‌واصول آن‌توجه‌کنیم به نتایج علوم روآوردیم وبیشتر به فروع پرداختیم . عوامل خارجی یعنی‌میل به‌قدرت طلبی غربیها نیزاین‌حالت شیفتگی را درماتقویت‌کرد، چراکه به فکر افتادیم برای مقابله باآنها راه‌آنهارا بپیماییم. ولی‌ماوقت‌این‌را پیدا نکردیم که تکنیك‌راهمراه علم‌وفرهنگ بیاموزیم. ازاین‌رو دربسیاری ازمواردگرفتن یااقتباس تکنیك از غرب درزندگی‌مابه‌صورت وصله‌ای ناجوردرآمد. وبه‌همین لحاظ افرادحساس دربرابرچنین‌تقلید ناقص‌زبان به‌اعتراض‌گشودند. مرحوم‌آل‌احمد توجه‌همه‌را به‌این‌مطلب‌جلب‌کرد ودر«غرب‌زدگی»خودبه‌تفصیل‌ازاین‌مقوله سخن‌گفت.استاد ارجمندآقای‌دکترفردیداولین‌بار این‌موضوع‌غرب‌زدگی‌را بیان‌کرد: غرب‌زدگی بعنوان‌یك‌مرحلهٔ انتقالی‌که بایدازآن‌گذشت وبه‌منشأ یعنی‌غرب‌رسید وبه‌عبارت دیگرغربی‌شد. البته غربی‌شدن نه‌به‌معنی‌گم‌کردن خویشتن، بلکه به‌این‌معنی‌که قدرت‌ونیروی غرب‌را به‌دست‌آوریم‌برای‌اینکه بهتربتوانیم دربرابرآن‌بایستیم.

ماهنگامی میتوانیم دربرابر غرب وغربی موضع بگیریم که به منشأ فکر غربی آشناباشیم ودرواقع به اصول برسیم و بهاصطلاح اجتهاد پیدا کنیم، وبدین‌ترتیب از وابستگی بهغرب، واز غربزدگی آزاد شویم. تازمانی که بهاصل ومبدأتسلط غرب، که علم‌وفکر وفلسفهٔ غربی‌است، احاطه پیدا نکنیم‌نخواهیم توانست‌آزادی حقیقی را بهدست آوریم.

ماهنوز در دوران‌پذیرش هستیم. دردورانی‌هستیم که بایدازغرب‌بگیریم. آنچه مهم است شیوهٔ این‌گرفتن است ، زیرا به هر صورت به عقب نمی‌توانیم برگردیم .

کسانی هستندکه می‌گویند غرب هرچه دارد ازماگرفته است ، و حتی یونانیها نیزمعارف خودرا ازماگرفته‌اند. درواقع مسئله‌ای‌که ما باآن روبرو هستیم این‌نیست‌که چه‌کس‌ازدیگری یادگرفته‌است؛ یاچه مقدارازعلوم ومعارف بشری سهم غربیهاست وچه‌اندازه سهم شرقیها . این‌یك مسئله مربوط به تاریخ علوم است. ونفس‌یادگرفتن نیزهیچ ننگی نیست. مابابد تاریخ و گذشتهٔ خود رابهتر بشناسیم وازآن پندبگیریم. میتوان ازگذشتهٔ خویش اگرتوأم باافتخار باشداحساس‌غرورکرد امامسئله تجدیدحماسه‌های‌گذشته نیست، بلکه یادگرفتن ازگذشته است برای آماده شدن برای آینده. به هرصورت برگشت به‌گذشته ممکن نیست. اینکه یکسره غرب‌راتخطئه‌کنیم نادرست است وتسلیم‌شدن محض به تکنیك‌غربی نیز غلطاست. نبایدکورکورانه تسلیم‌تکنیك‌شد، بلکه بایدمنشأ تکنیك، یعنی علم را شناخت وآن را فراگرفت. با شتابزدگی نمیتوان به علم غربی رسید.

دراین‌راه باید فروتن بود وپایمردی داشت. شاید عده‌ای میان‌ما باشند که تصورکنندکه رسیدن به‌علوم ویادگرفتن‌آن مستلزم بودجهٔ کلان است. اما حقیقت این‌است‌که دراین‌راه آنچه‌از پول‌مهمتر است‌اعتقاد وروش وتفکراست. صرف‌ساختن یك‌لابراتوارگرانقیمت مارابه‌علم نمی‌رساند. ودر واقع از علم به معنی واقعی‌ممکن است دورهم بکند.

اگرنگاهی به‌گذشتهٔ نه خیلی‌دور، مثلا شصت هفتاد سال پیش‌بیندازیم و وضع‌علم وتکنیك خودرا درآن زمان و امروز بررسی‌کنیم مشاهده خواهیم‌کرد که درجامعهٔ مافاصلهٔ بزرگی‌میان‌علم وتکنیك وجود دارد. مثلااگرفاصلهٔ‌تکاملی راصفر تاصدبگیریم، اگردرشصت‌هفتاد سال پیش‌علم وتکنیك ماهردوهم عرض۵ بود امروزه میتوان‌گفت که از نظر تکنیکی شاید به ۴۰ یا ۵۰ رسیده‌ایم حال آنکه ازنظرعلمی۶ یا ۷ هستیم. یعنی‌فاصلهٔ میان‌علم وتکنیك ماخیلی زیاد شده

است. سبب این است که تکنیک آسانتر وسریعتر بدست می‌آید، حال آنکه کسب علم مستلزم زحمت وپایمردی وبرنامه‌های درازمدت است. این است که دراقتباس ازتمدن غرب باید یاعالم بود یابه اصطلاح مقاطعه‌کار، مقاطعه‌کار خیلی سریعتر میتواند تکنیک غربی را یادبگیرد وبه‌کاربرد وموفقیت نیزبه‌دست بیاورد. اما اگر دربرابر اوتعدادکافی دانشمند وجود نداشته باشدکه در مجموعه با هم‌کار کنند فقط کارمقاطعه‌کاری انجام گرفته است. ازاین‌رو توجه به‌علم، به‌موازات تکنیک، برای‌ما امری‌حیاتی‌است.

میتوان به فعالیتهایی‌که درزمینهٔ هنروفرهنگ ـ به معنی محدودکلمه ـ درچند سال اخیردرایران صورت گرفته است نظری‌انداخت، وازلحاظ ارتباط آن بااین‌بحث نتیجه‌گیریهایی کرد. مثلا مادرمعماری، که مظهری‌ازعلم‌وتکنیک وهنراست، کاردرخشانی نکرده‌ایم. البته‌کارهایی کرده‌ایم، ولی‌کار درخشانی، مثلامانند معماری مساجد اصفهان، که بتوان به‌جهان عرضه‌کردانجام نداده‌ایم. درتئاترمختصر جنب‌وجوشی پیداکرده‌ایم، ولی درموسیقی‌خیلی‌ضعیف بوده‌ایم. درسبک نویسندگی وشعرنوپیشرفتهای‌جالبی داشته‌ایم. درنقاشی‌نیز پیشرفتهایی داشته‌ایم واکنون نقاشانی داریم‌که توانسته‌اند در جهان آثاری از خود عرضه کنند. امایک‌نمونه از گرفتن تکنیک غربی و به‌کار بردن آن باذوق وفرهنگ خود، سینمااست. دراینجا می‌بینیم‌که نه‌تنها درسینما پیشرفتی نداشته‌ایم بلکه، جزچندنمونهٔ ناچیز، ازگذشته‌عقبترهم رفته‌ایم. واین‌نشان دهندهٔ این‌نکته‌است که درعلم‌وفرهنگ بایدمعیارهای جهانی را درنظرداشته باشیم وگرنه به جایی نخواهیم‌رسید. به‌عبارت دیگرآنچه درصحنهٔ رقابت‌علمی‌وهنری جهانی میتواند مارا حفظ‌کند داشتن‌یک دید وبرداشت جهانی‌است.

اگرهنرمندان ودانشمندان ما مقبولیت‌کارخویش‌را در نزد افراد طراز اول دنیای علم‌وهنر درنظرداشته باشند، درآن صورت یک‌خلاقیت وآفرینندگی در یک معیار جهانی خواهیم داشت، وگرنه مقایسه با فعالیتهای هنری و علمی دیگران روبه‌تنزل خواهیم رفت. انگیزهٔ‌کار هنری وعلمی‌نیزصرفاً پول‌نیست. حتی‌در کشورهایی‌که به‌نظر می‌آید انگیزه چنین فعالیتهایی پول است درواقع درکنارپول انگیزه‌های دیگری ازقبیل شهرت علمی، یامیل‌به‌اینکه انسان‌کار جالبی انجام داده باشد، وافتخار معنوی انگیزهٔ اصلی کاردانشمندان است.

بنابراین اگرما همراه با گرفتن تکنیک غربی به غنای فرهنگی خود توجه نکنیم ولذی را باخته‌ایم. در جوامع غربی تکنیک، دروجه منفی خود، حکم سمی‌را دارد، منتها جامعه‌که سازندهٔ تکنیک است خود، پادزهرآن را نیز

به‌وجود می‌آورد. اما ماچون سازندهٔ تکنیك نیستیم پادزهرش را نداریم پادزهر مامقاومت منفی استویاطرد مطلق. ولی‌این اشتباه‌است.

آنچه میتواند مارا دربرابر اثرات زیان‌آورتکنیك حفظ کند وحتی‌این اثرات بد را به‌اثرات سودمند تبدیل کند قابلیت مقاومت فرهنگی‌وفکری‌است؛ توجه به‌این‌نکته است که هدف همهٔ اینهااین‌است که آدمی‌خویشتن راخوشبخت احساس‌کند- نه به‌زورحماسه وبازگشت به‌گذشته بلکه بااحساس نیرومندی از طریق‌آفرینندگی فرهنگی وعلمی. متأسفانه مااغلب‌سنتهای گذشته را به‌صورت مارش‌عزا می‌بینیم. حال‌آنکه میتوان ازآن‌شور وشوق والهام به‌دست‌آورد.

ازآنچه گفتیم چنین‌نتیجه میگیریم‌که علم‌گرایی غرب به بحران دچار شده‌است، آن‌روحیه وروشی‌که مبنای‌کار خودرافقط برتجزیه وتحلیل نهاده‌بود فقط به‌تخصص رسید وتخصص‌نیزدچار بحران‌شد. به‌عبارت دیگر بادیدمتخصصان نمیتوان تمام مشکلات را حل‌کرد . شخصی‌که فقط در یك رشته متخصص باشد نمیتواند مشکلات اجتماع راکه خارج ازحوزهٔ دید تك‌تك متخصصان است حل کند. و دانش اگر توأم بایك معرفت انسانی نباشد نمیتواند به نتیجه برسد . امروز می‌بینیم‌که ماشینهای حساب‌الکترونیك نیازبه بسیاری ازمتخصصان را از میان برده‌اند. آنچه بیش‌ازپیش مورد نیازاست دانشمند به‌اصطلاح «جنرالیست» است. یعنی‌کسی‌که به مسائل‌کلی علمی واجتماعی وانسانی احاطه داشته باشد. چنین‌شخصی است‌که میتواند به ماشین مسئله بدهد. این‌ماشین درمحاسبه‌کردن معجزه میکند، لیکن‌کسی‌بایدوجود داشته‌باشدکه به‌آن مسئله بدهد. این‌شخص بایدانسانی باشدکه دیدتخصصی قرن نوزدهم را از سرگذرانده و دیدی کلی و جهانی، دیدی‌علمی وفرهنگی، پیداکرده باشد.

نکته‌ای‌که‌دربحرانهای دانشگاهی‌غرب‌جالب‌است این‌است‌که دانشجویان علوم انسانی طالب تعلیم هرچه بیشتر ریاضیات و فیزیك و شیمی بوده‌اند و دانشجویان رشته‌های علمی خواستار آموزش علوم انسانی. زیرا اینان دیده‌اند که الگوی آموزشی گذشته با واقعیتهای زندگی تطبیق نمیکند . امروز صرف تخصص کافی‌نیست، تخصص‌هنگامی سودمند است‌که شخص‌علاوه برآن یك‌فلسفهٔ زندگی برای زندگی فرهنگی‌واجتماعی خود داشته باشد . بنابراین تخصص امروزی معنایش باتخصص‌گذشته تفاوت‌کرده است. امروزه باید دیدکلی‌داشت و از همین‌رو است‌که علوم انسانی به علوم طبیعی وعلوم طبیعی به علوم انسانی نیازمندند.

ماامروزه تکنیك راتاحدودی فراگرفته‌ایم وازآن بهره‌هایی جسته‌ایم . مثلاشبکه‌های برق راگسترش داده‌ایم وهواپیمای جت به‌کار میبریم و مخصوصاً

خیلی از بیماریها را ازبین برده‌ایم و بدین‌ترتیب به‌خیلی از عقده‌های خود پایان داده‌ایم. امامن این‌تکنیك را به مثابه سکویی میدانم که‌بسته به روشی که درپیش بگیریم دونتیجهٔ متفاوت برای ما به‌بار خواهدآورد. اگرازاین سکو به علوم و منشأ علوم و فلسفه توجه‌کنیم خواهیم توانست باکمك این‌علوم و فلسفه جهش موفقیت‌آمیزی داشته‌باشیم ودرغیراین‌صورت سقوط ماحتمی است ، زیرا درآن صورت آنچه زیرپای ماست ازمانیست. چیزی بیگانه‌است، ووصلهٔ ناجوری‌است برقامت فرهنگی گذشته‌وکهنهٔ ما. امیدواریم بتوانیم خودآگاهی وروشندلی‌لازم رابرای این جهش موفقیت‌آمیز پیداکنیم.

خمهای ادب جاودانه*

فضل‌الله رضا (رئیس سابق دانشگاه تهران)

هرچند چرخ روئین‌تن روزگار نی وجود مرا بیست وشش سال پیش از نیستان پارس برید و بدیار دورافکند،هیچگاه تابداده کمند دلبستگی‌من‌بایران و بفرهنگ زیبای آن گسستگی نپذیرفت.

سرشك من که ز طوفان نوح دست ببرد
ز لوح سینه نیارست نقش مهر تو شست

هرزمان‌که بادپای اندیشه بتماشای‌گلزار بیکران فرهنگ ایران مـی خـرامید و حالتی دست میداد ، فـرصتی می‌جستم تا بخشی از زیبائی‌های آن نیستان پرگل و پرنغمه‌را ، ازراه نگارش و گفتار، بدیگر دوستداران‌فرهنگ پارسی بنمایانم . ازکلك بی‌تاب و زبان ناشکیبا و جیب پیراهنم پیداست‌که در بازار معرفت جهان کمتر متاعی گـرانقدرتر ازگوهر ادب وفرهنگ پارسی شناخته‌ام :

خیال درهمه عالم برفت و باز آمد
که ازکنار تو خوشتر ندید جائی‌را

از دیر زمانی آرزو داشتم‌که پس از دوران زندگانـی پژوهش علمی و تکنولژی خود درامریکا و اروپا باردیگر دانش‌پژوهی را درمکتب فرهنگ و ادب ایران آغازکنم .

دردلم بودکه پس ازچندین سال متارکـه روزی از سرتـا پای شاهنامه را باز بدقت بخوانم، ونکته‌های جهان‌افروزآن راکه برای نسل امروز مفیدتر

۱ ـ ازکتاب «نگاهی به‌شاهنامه» چاپ انجمن آثار ملی (تهران ، ۱۳۵۰).

میدانم از جزئیات وحواشی کم اهمیت‌تر جدا کنم ، وخلاصهٔ تفسیرشده‌ای برای دانش‌پژوهان ترتیب بدهم.

درایام اقامت درپاریس (پایان سال ۱۳۸۴) این اندیشه درضمیر من نیرو گرفت . چندمقاله درباره شاهنامه‌نگاشتم ، واین نوشته‌ها را آغاز برنامه خود قراردادم . اما باغبانی و گل چینی نوین هــم خود آئین و روشی دارد ، گلخانه و ابزار وهمکار وهم آواز وخریدار گل‌شناس می‌طلبد.

امروز کــه مرغ اندیشه را در آسمان ایــن‌آرزو پرواز میدهم هنوز نمیدانم وقت و وسایل وتوفیق اجرای چنان خدمت گسترده‌ای درپیش خواهم داشت یانه :

مگر خود درنگم نباشد بسی
باید سپردن بدیگر کسی
ودیگر که گنجم وفادار نیست
همان‌رنج‌را کس‌خریدار نیست

احتمال‌میرود که درسالهای اخیردانشمندان ایران وشرق‌شناسان‌کتابهای بسیار مفید و ارزنده درباره شاهنامــه فردوسی نوشته باشند و من بعلت دوری راه ومسیر علمی تخصصی‌که درآن‌گام می‌زدم از درك چنین‌فیضها محروم‌مانده باشم.

مرد دانشی باید تارهای پوسیده دخمه‌های تاریك غارهای‌کهن را ازهم بگسلد ، و بفرازکوهساری راه پیدا کندکه‌درآنجا آفتاب تابان وهواجانفزای باشد .

به‌گمان من ، این شناخت و ارزیابی آثار ادبی وهنری ایران ، حتی درباره بزرگان معروف ماهنوز بشایستگی‌انجام نپذیرفته است. گهرهای‌جهان افروز بسیار داریم ، ولی درمیان کالاهای عامه‌پسند دفن شده‌اند.

در دیوانهای خداوندان ادب ایــران ، اندیشه‌های تابناك راگاهی بـا خروارها سخنان‌کم‌ارز بیك‌جای‌و بیك‌بهای فروخته‌ایم . چه‌بساکه تعصب‌کهنه پرستان، یا شتابزدگی‌نوآموختگان، فرصت این‌پیراستن را بما ارزانی‌نداشته است .

نباید چنین پنداشت که هرسخن که از بزرگان قرون پیش بما رسیده ، یا ازکارگاههای اندیشه غرب درخانهٔ ما رخنه کرده ، آیتی جاودانی در آئین زیباشناسی و هنر است. درچهارچوب فرهنگ کتابخانه ایران نمیتوان با ترازوی دانش ، آثار هنری بزرگان را سنجید ، و درآن میان شاهکارهای جهان‌نمای

را بجهانیان باز نمود . همچنین بکمك معیارهای جهانـی و با رعایت انصاف شاید بتوان خردههائی نیز برایشان گرفت. براثر چنین نقدی میتوان فرهنگ ایران را جلائی دیگر بخشیدکه درخور عصر ما ، نسلما ، وجهان ما باشد.

این نکتهدانی و سخنسنجی و ارزیابی فرهنگی خردمندانه نخستین گام است در راه نوسازی ایوانهای شکسته سخن ، و راهنمائی هنرمندان امروز از پیآفرینش شاهکارهای بزرگ فردا.

امروز ، هرچند انجام پژوهش گسترده ونقد ادبی ریشهدار بـرای من فراهم نیست، باز شائقم شمهای ازعواطفواحساس خودرا درباره شاهنامه برشته تحریر بکشم . تحقیق خـردمندانهتر را درچهارچوب مبـانی علم و معرفت و زیباشناسی وسخنسنجی ونقدآثار دانشمندانبهآینده موکولمیکنم . بآنروزی که کتابخانهکاملی ازآثار ادب پارسی درکنار باشد تابفرمان خرد ذوق خودرا درمحك بگذاریم ، و از رویبینش بسنجش پژوهشهای دیگران بپردازیم. پس اجازه بفرمائیدکـه پژوهش علمی و حتی شرح داستانهای رزم و بزم وتشریح شاهنامه را نیز بهآینده مناسبتری برگذارکنیم.

امیدوارم دانشمندان متخصص عذر تقصیر ما حضر را بپذیرندکه :

سزای تو گر نیست چیزیکه هست

بکوشیم و با آن بسائیم دست

شماکه سعهٔ صدر، وبزرگواری، وچشم خطاپوش دارید، اگر ازخواندن مطالب ساده و غیر تخصصی ادبیزیاد خسته نمیشوید ، اینك من بخشیازابیات و نکات زیبنده را درحیـن ورق زدن شاهنامه بـرای شما بیان میکنم. ملاحظه خواهید فرمودکه فردوسی ، آن نابغه بزرگ زبان فارسی ، بعضی صحنهها را بقدری زیبا وصفکردهکه بسیاری ازسخنان او اینك پس از هزارسال هنوز در بازار معرفت تازه وبکر وخردمندانه است.

برای اینکه عظمت اندیشه فردوسی شایستهتر نمودار شود، باید بخاطر آورد ،که هزارسالپیش این مرد بزرگ درقریهای ازسرزمینخراسانقاعدتاً بدون هیچگونه وسایل وحتیکتابخانه وکاغذ ونوشتافزارکافی ولی بادید بلند وهوش سرشار وقریحه خـداداد وکوشش و اعتماد بنفس ودقت وقدرت بیمانند اندیشههائی را درکارگاه سخن درهم بافتهکه امروز ما بادست داشتن بکتابـ خانههای چندهزار هزار نسخهای ـ فرهنگها ودائرةالمعارفها ـ مراکزاسناد و مدارك و ارتباطات ـ و آبپاشهای مادی قرن بیستم هنوز دربرابر زیبائی و

که دریك مشت استخوان که درافسانه‌های پهلوی پراکنده بود روح دمیدو آنان را قهرمانان جاوید کرد :*

همه مرده از روزگـار دراز
شد از گفت من نامشان زنده باز

پی افکندم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند

شگفتا ، درآموزشگاه دانش جهان ، چشمه یك کتاب علمی چند صباحی بیش جریان وجوشش ندارد. درعصرماکمتر دیده شده است که کسی دردانشگاهی درکسب مدارج علمی کتابی راکه سی‌سال پیش نوشته شده بخواند. دربازارعلم کالای دکان معرفت هرروز نقش نوتری می‌پذیرد. علم وصنعت پیوسته ساخته‌ها را دگرگون میکند وهمچنان کالاهای نوتر می‌آفریند.

در کاخ هنرو فرهنگ ، بخلاف آسمان‌خراش دانش ، شاهکارها دیرپای وخمهٔ‌ی ادب جاودانه درجوش وخروشند .

کهنه‌شدن می‌ادب وهنر ، وآشنائـی و تعلق خاطر بـه‌آن ، زمان دراز می‌طلبد . بهمین دلیـل رقابت باآثار بزرگ هنری کاری بسیار دشوار است . فرزانگی نابغه طوس چنان است که گردون نوپرور کهن‌فرسای ، هنوزنتوانسته است درکنگره ایوانش شکستی بیفکند.

نه گشت زمانه بفرسایدش
نه این رنج و تیمار بگزایدش

بزرگترین محك زرناب کان‌فردوسی پایداری آن درطول زمان‌است که زنگار نپذیرفته است . هنوز پارسی‌زبانانی مانند این نگارنده بدون‌بیم‌وهراس باامید بسپاس ، باطیب خاطر اوراق شاهنامه را از گنجینهٔ کتابخانه‌هائی کـه هزاران هزارکتاب وآثار هنری درخزانه‌دارندبیرون میکشند و در ژرفای‌آن فرومیروند و بخشی ازگوهرهای یافته را بدوستان عرضه میکنند.

---

* بگفته شاعر معاصر حسین مسرور:

بزرگان پیشینه‌ی بی‌نشان
ز تو زنده شد نام دیرینشان

ز تو درخم جمشید گردی شراب
تو بر تخت کاوس بستی عقاب

اگر کاوه زاهن یکی تودم بود
جهانش ز بیوهان خودسودم بود

تو آب ابد دادی آن نام را
زدودی از او زنگ ایام را

تهمتن نمک‌خوار خوان تو بود
بهرهفت خوان میهمان تو بود

این خراسانی جادوگر سخن‌پرداز چگونه مردی بودکه پس ازهزار سال هنوز مغناطیس زیباآفرینی اندیشه‌اش مرغ‌خاطر ما را از فراز گلها و شاخهای زیبای هنر ودانش‌اروپا وآمریکا بدام می‌آورد ؛ خداوندچه پادشاهی جاویدی باین دهقان رنج دیده طوسی که همیشه از زمانه گلمند است بخشیده است .

این مردگهرشناس که ازنیروی عظیم هنرمندی وآفرینندگی‌خودآگهی تمام داشت چه خوب تشخیص داده بودکه :

ز نیکو سخن به چه اندر جهان
بر او آفرین از کهان ومهان
سخن ماند از تو همی یادگار
سخن را چنین خوار مایه مدار

دربازار معرفت هیچ‌کالائی از سخن خردمندانه یانقش هنر شیواتر و ارزنده‌تر نیست.

اکنون اجازه بدهید با پوزش ازمتخصصان ودانشمندان شاهنامه‌شناس ، به‌پیروی ذوق دست‌آموز خویش‌نظری به‌شاهنامه بیفکنیم ـ مانند صحنه‌هائی‌که کارگردانان درآغاز فیلم سینما برای بازارگرمی عرضه میکنند . اگر بخشی ازاین صحنه را پسندیدید خودتان بتماشای این شاهکار بی‌مانند خواهیدرفت، وآنگاه ازنوشته‌ها و راهنمائی‌های‌صاحبنظران ادب‌فارسی که وسعت‌اطلاعاتشان دراین میدان بیش از من وشماست استمداد خواهید جست. اگر احیاناًطرحی از دورنمای اندیشه من بذوق شماگران‌آمد بدیهی است‌که‌کوتاهی‌ازگرداننده است نه ازصحنه آفرین توانای داستان.

انتقاد کتاب

لوی استروس*

نوشتهٔ ادموند لیچ - ترجمهٔ دکتر حمید عنایت
تهران. خوارزمی، ۱۳۵۰، ۱۹۸ صفحه - ۱۰۵ ریال

ابراهیم پاشا

مکتب اصالت ساخت در زمینهٔ انسان‌شناسی با نام استراس انسان‌شناس فرانسوی شکل گرفته است[۱]. نحوهٔ کار این متفکر آن است که وقایع اجتماعی‌را با توجه به‌دگرگونی‌هائی بررسی مینماید که درمحدوده روانی انسان اتفاق میافتد. بطوریکه برای اوساخت‌زیستی‌انسان‌نمایشگرشرایطی است‌که از نظر روانی، انسان را در موقعیت ویژه‌ای قرارداده است وآنچه جامعه نامیده شده است درمجموع‌مستقل از آنچه ویژگی روانی انسان شناخته شده نمیباشد و در حقیقت جریان جامعه گرائی انسان بیانگرجدائی انسان ازطبیعت است. بنابراین اگر از این‌نظر به محتوای اجتماعات و یا جامعه بنگریم، در اصل جزیك شبكهٔ ارتباطی بین افراد شرکت‌کننده چیزی نخواهیم دید. دراین‌صورت تصوری‌که جامعه‌را‌یك واحد عمل‌کننده مختار تفهیم میکند، در این یورش صادقانهٔ خود بخود منتفی میشود. مفهوم «سیستم اجتماعی» اساس فکری خود را از دست میدهد و در مجموع برداشت ما از جامعه مشابه با مفهومی میشودکه در زبان علمی امروز سیستم‌کاذب نام گرفته است.

سیستم‌کاذب یك مجموعه‌ایست‌که خود عامل‌عملی‌نمیباشد وهرنوع ایجاد ویا دگرگونی درآن باید بازده همسایگی‌آن باآنچه سیستم‌نامیده شده منظور گردد. زیرا اگر سیستم را از جوار ویا همسایگی سیستم‌کاذب کنار بگذاریم وجود سیستم‌کاذب خود بخود نفی میشود. برای مثال اگر از یك جامعه یا گروهی افراد شرکت‌کننده را به خارج بخوانیم و یا رابطه این افراد را با یکدیگر قطع‌کنیم، بدون شك جامعه و یاگروه موردنظر متلاشی خواهد شد. براین اساس همانطورکه بیشتر اتفاق افتاد از جامعه باید بعنوان شبکه‌ای از روابط یاد شودکه دراین سلسله از روابط نظام سه‌گانه اجتماعی (نظام مادون نظام‌هماهنك، نظام مافوق) وفرهنك‌را شامل‌شده‌است‌اکنون‌باتوجه‌بآنچه‌گذشت ویژگی‌رفتارافراد شرکت‌کننده میتوانند درتبیین‌وقایع اجتماعی بعنوان‌یك متغیر اساسی‌مستقل برای‌ساخت جامعه منظورگردد.

---

* از دوست دانشمندم مهدی ثریا استاد مردم شناسی‌دانشگاه تهران‌که این‌مقاله‌را مورد بررسی قراردادند ونکاتی را یادآورشدند صمیمانه تشکرمیکنم

درکاراستراس اساس تئوری‌جدا ازآنچه مورد بحث قرارگرفته نمیباشد بطوریکه جاکوپسون در مقدمــه متن انگلیسی « انسان‌شناسی اصالت ساخت » مینویسد او (استراس) ازانسان شناسی برداشت وسیعتری بدست آورده چنانکه انسان را درگذشته وحال ازجهات فیزیکی ، گفتاری ، فرهنگی رفتارآگاه و ناآگاه مورد مطالعه قرارداده است ..... اوانسان را درزمینهٔ فرهنگی‌سازمان زیستی را نسبت به ساخت روانی وتحلیل عینی نهادهــای اجتماعی را با توجه به تجربیات ذهنی افراد انسانی بکارگرفته است[۲]» در جــای دیگر مینویسد : «اصالت‌کاراستراس درتأکید روی صورت خارجی پدیده‌ها وتأکید روی روابط اولیهٔ اجزاء هستی بخش[1] یك پدیده و تحقیق در پیدا کردن روابط دائمی و پیوسته‌ای میباشدکه بین پدیده‌ها درانتزاعی‌ترین‌آنها وجود دارد[۲]»این توضیح جاکوپسون کاملا مشابه با همان‌گونه رابطه بین شخص و جامعه میباشدکه در زمینه تئوریك ونحوه تحلیلی‌کار استراس‌با توجه بویژگی ساخت‌روانی‌انسان وجامعه بیان شد .

البته نوشتن این‌چند سطرچندان درحق نویسندهٔ این مقاله نیست وباید ازقلم دیگری میگذشت‌که استراس ولیچ را دراین‌آب و خاك بهتر از نگارنده میشناسد ، تحمیل مترجم دانا دل‌کتاب و یا فیروز توفیق استاد برحق دانشگاه تهران ویا بسیاری دیگرکه درزمینهٔ انسان‌شناسی‌کار میکنند وباکار این‌افراد دست وپنجه بیشتری نرم‌کرده‌اند .

زیرا اگرچه نگارنده با اینگونه مطالعات‌کاملا بیگانه نیست ولی‌چون محدودهٔ‌کارش‌جامعه‌شناسی است چندان حق افادهٔ‌کلام‌ندارد. بنابراین‌آنچه در این‌گفتار میگذرد بازتابی‌ازیك نگاه وبرداشتی‌کلی است، وتحلیل دقیق‌کتاب را بعهده اساتید انسان‌شناس میگذارم .

بنظر نگارنده ارزیابی متونی‌که از زبان دیگری برگشته است باید از دوجهت انجام‌گیرد ، اول چگونگی‌کار مترجم ودیگر محتوای‌کتاب . زیرا این دومقوله‌کاملا از یکدیگرجدا است وهرگز نبایدکار یکی را توأم باکار دیگری نمود . بطوریکه زشت یا زیبای یکی را نباید بحساب دیگری گذاشت، این ویژگی چنانست‌که بــه قالب بندی دوگانه هرمتن ترجمه شده‌ای مربوط میگردد . بنابراین‌هرگاه قصدآن باشدکه با مقیاس صحیح دراین زمینه اثری

1 Entities

درنقد قرار گیرد حق همانست که گذشت .

در مورد مقولهٔ اول اگر ازچند ایراد جزئی بگذریم که به برگردانها و یا برابرجوئی‌های کلمات فارسی مربوط میشود کارعنایت درحد خود تقریباً عــاری از نقص است . بطوریکه هرخوانندهٔ آگاه وقتی بــا جملات این کتاب برخورد میکندکم وبیش با این‌حقیقت آشنا میگردد که نویسنده درهردو زبان ید طولائی‌داشته است. زیرا ترجمهٔ چنین‌آثاری با محدودیت‌های لغوی‌بسیاری که در زبان فارسی امروزدیده میشود کارآسانی نیست . برابرجوئی‌های‌عنایت در بسیاری ازموارد بسیار زیبا ووزین مانند پیوستار در مقابل Continum یا زنجیره دربرابر Chain وموارد دیگری که رویهمرفته کم‌نیست ولی گاه متوجه میشویم با تمام دقتی که مترجم در این زمینه انجام داده دچار لغزش شده است مثلا بــرای Range کلمه گسترده را انتخاب کــرده است در صورتیکه Range نمایشگر سلسله‌ای از تغییرات است و در کتابهای آماری کلمهٔ « مرکب میدان تغییر » را در مقابل مصرف میکنند ، که پسندیده است . دیگر آنکه در مقابل (Feed Back) کلمهٔ پس‌خوران گزیده شده ، کــه کاملا دور از ذهن است در صورتیکه برای این اصطلاح میتوان کلمهٔ « وجه مهار » ویا « وجه‌کنترل » را انتخاب‌کرد . زیرا هم صحیــح است وهم‌آشنا .[۳] نکته دیگر مربوط به برابر فارسی Cult میشود که«پرسش»ترجمه‌شده‌است.دراین‌مورد اعتمادچندانی‌ندارم و شاید حق بــا استاد عنایت باشد وکلمه Cult در انسان‌شناسی همین معنی را داشته باشد . ولی تا آنجاکــه نویسنده اطلاع دارد درجامعه‌شناسی گروهی که مایه مذهبی‌داشته‌باشد Sect نامیده میشود و Cult اصولا به گروهی‌اطلاق‌میشود که ساخت‌آن براساس‌نیازهای‌فردی شکل میگیرد ، باین معناکه شکل گروهی آن زاده خواست نه. انی افراد بخصوصی میباشد . دراینصورت «سازش» برای برگرداندن کلمه Cult باید مساعد باشد .

Cult ازنظرحجم ممکن است تا اندازه‌ای به Sect نزدیك باشد ولی از نظرساخت کاملامتفاوت است. بطوریکه درردهبندی رفتارجمعی‌از Cult بعنوان یکی‌ازگروههای‌سه‌گانه نیمه انقلابی‌یاد میشود[۴]. درهرحال همانطورکه گذشت اگر ازاین‌خرده‌بینی‌ها بگذریم براساس‌آگاهی که این نویسنده ازآثارترجمه شده در زمینه علــوم اجتماعی کسب کــرده است ترجمه حــاضر شایــد یکی از ترجمه‌های نفیس و با ارزشی باشدکــه در این زمینه برای فارسی زبانان تهیه شده است .

امامقولهٔ دوم که نظرگاه‌اصلی‌این‌مقاله است‌مربوط بکارلیچ میشود. البته باآن‌کاری نداریم که لیچ که‌هست، تاکنون چه‌کتابهائی نوشته، ودرچه‌دانشگاه هائی درس داده ویامیدهد ویاآنکه چه‌کسانی راآموزش‌داده‌است. بلکه بررسی ماتنها محدود به قسمتهائی ازهمین‌کتاب حاضر میشودکه لیچ درآن کوشیده‌تا کمبودهای‌کاراستراس را نشان دهد. کوشش لیچ دراین ارزیابی اگرچه بسیار ماهرانه ودقیق انجام‌گرفته ولی‌شایدتنها خوانندهٔ ناآگاه رامتقاعدکند. زیرا لیچ باآنکه سعی‌داشته زمینه‌اصلی رامسخ نکند ولی بااستفاده از احکام‌تحلیلی مکتب اصالت کارویژه (Functionalism) به بررسی افکار استراس پرداخته است وآنچه‌راکه متناقض‌تشخیص داده ودرچشم خواننده بی‌اساس وانمودکرده دراین روال بوده است . دراین صورت بآسانی میتوان نوشت‌که لیچ در این ارزیابی چندان صادق نبوده‌است . زیرا لیچ بجای‌آنکه غث وسمین‌کاراستراس را در رابطهٔ باساخت تئوری اونشان دهد دردفاع ازخویشتن‌است . استادعنایت به‌پاره‌ای ازاین‌مسائل‌درمقدمه‌ایکه برسرآغازکتاب‌آورده‌اشاره کرده وخواننده راباآنچه درکار استراس میگذرد تا اندازه‌ای‌آشنانموده است، جزآنکه دریك مورد سخن‌لیچ راپذیرفته وچون او معتقدشده است‌که درزمینه وقایع اجتماعی امکان نداردکه یك‌متغیراساسی وجود داشته‌باشدکه «همه عناصر نمونه‌ای راکه میخواهیم بسازیم...» شامل‌شود (ص-۶)، البته شکی‌نیست چنین متغیری برای لیچ‌وجودندارد، چون‌ساخت‌برای اوموضوعی تثبیت شده‌است، جامعه یك‌«سیستم» است وهرکاربرد ویژه‌ای مربوط به ساخت‌معینی میشود[5]. ولی‌اگرساخت را از این حالت مسخ شده جدا سازیم ، و آنچنان‌که هست بعنوان امری در جریان درنظربگیریم، ویژگی‌های چنین ساختی بدون‌شك مفهوم ساخت را درموقعیتی قرارمیدهدکه استراس آنرادرنظرگرفته‌است، وازسوی‌دیگرچنین متغیراساسی راخواهیم شناخت.

آنچه درکار استراس بیش‌ازهرچیز دیگراهمیت دارد روالی است‌که‌در ارزیابی وقایع بکار میگیرد وزمینه فکری اودرشناخت وقایع اجتماعی میباشد. در روال فکری استراس، پژوهشگر بادیدی کاوندتر به مسائل اجتماعی نظر داردبطوریکه شناخت پدیده‌های اجتماعی تنها با ارزیابی واقعیت آنها خلاصه نمیشود. دراین‌مقام‌استراس‌میگوید «حقیقت‌هرگز بدیهی‌ترین‌واقعیات‌نیست...» (ص۲۰) این‌نحوه ازشناخت درعلوم‌اجتماعی تازگی دارد وشعب مختلف علوم اجتماعی اگربخاطر بقای‌خودشان هم‌باشد، بایددراین‌روند فکری‌که نمایشگر

جریان نهضت‌علمی قرن‌ماست‌جائی‌باز کند. آشنائی‌باحقیقت وقایع ،راهی‌برای پیداکردن پیوستگی بین وقایع مختلف است ، چنانکه فیزیك دان‌باآشنائی به ساخت‌اتم، بین پدیده‌های‌گوناگون فیزیکی (مثل چوب، آهن، گچ) پیوستگی پیدامیکند . ولی‌اکنون سؤال این‌است‌که آیادر زمینه شناخت مسائل اجتماعی چنین روالی‌امکان دارد- درهرحال‌اگر باین‌سوال‌جواب‌مثبت‌داده‌شود، بسیاری از مطالبی‌که لیچ دراین‌کتاب عنوان کرده و مورد انتقاد قرارداده خود بخود رد میشود.

پیوستگی بین‌وقایع مختلف اجتماعی امری‌بدیهی‌است، ولی‌تاکنون درعلوم‌اجتماعی این‌نحوه ازشناخت جریان نداشته‌است وآنچه درباره مسائل‌اجتماع‌نگاشته‌شده بیشتر بصورت خلاصه برداری ازواقعیات بوده‌است. بطوریکه سعی‌براین بوده‌که هرواقعیت را در ذات خویش ویا در رابطه باواقعیت دیگری بشناسند . بنابراین آنچه منجر به پیدایش‌عقیده عدم‌پیوستگی بین‌وقایع مختلف‌اجتماعی شده‌است، نحوه ارزیابی غیرعلمی‌علوم اجتماعی‌بوده‌است. برای‌مثال تئوری‌های کلاسیك جامعه‌شناسی‌را مطالعه‌کنید وتماریفی‌که ازجامعه و یاازابعاد مختلف اجتماعی در این تئوریها داده‌شده بررسی‌نمائید، تاچگونگی «علوم‌اجتماعی» رابهتر متوجه شوید . در این‌تئوری‌هاطریقهٔ شناخت‌چندان ابتدائی وناآگاهانه است‌که دیگرقابل‌تحمل نیست. آنچه استراس درزمینهٔانسان‌شناسی مطرح‌میکندخویشی‌است برای‌ایجاد نوعی پیوستگی بین‌پدیده‌های مختلف‌که تئوری های‌کلاسیك قادر به تبیین آن نبوده‌اند .

برای این‌منظوراستراس‌کانون تئوری راروی رفتارشرکت‌کنندهٔاجتماعی متمرکز میکند وهمانطورکه در پیش‌آمد مجموع دگرگونی های اجتماعی را وابسته بهدگرگونی‌هائی میداندکه درساخت روانی توده‌افراد یك‌جامعه‌صورت میگیرد. این‌دگرگونی درساخت روانی انسان درمسیر سلسله معاملاتی انجام میشودکه شبکهٔ اجتماعی را تشکیل میدهد . دراین روال پیچیدگی و سادگی ساخت روانی در تبیین وقایع بعنوان یك متغیراساسی مستقل بکارگرفته میشود. بنابراین هنگامی‌که وقایع مختلف را در رابطه با چنین متغیری مورد مطالعه قرار دهیم یعنی درشناخت چگونگی‌اتفاقات به‌انسان شرکت‌کننده‌اهمیت دهیم، مواجه بااین‌امرخواهیم‌شدکه اجزاءتجزیه‌ناپذیری‌که درساخت‌اتفاقات‌مختلف شرکت داشته یکسان بوده‌است. واین فصل‌اشتراك بین اجزاء اولیه ، منجر به پیوستگی وقایع اجتماعی میشود .

بنابقول لیچ، استراس‌درگرمسیریان اندوهگین نوشته‌است «آدمی یعنی

زبان وزبان یعنی‌جامعه» (ص۶۰)، باتوجه باًنچه گذشت، بنظر نویسنده‌این‌مقاله استراس اگرچه بسیار کوتاه وپیچیده صحبت کرده‌است ولی برخلاف تصورلیچ تنهاتعریفی که ازجامعه در روالی علمی‌امکان دارد، استراس فراهم‌آورده‌است. زیرا موضوع‌زبان مربوط میشود بساختن کلمه ، یعنی سمبول‌ادراکی که‌نمایشگر کاربردسازمان‌عواطف* توسعه‌یافته‌ای میباشد. سازمان‌عواطف‌هنگامی موجودیت پیدامیکندکه ساخت روانی، ویژگی خود را، که بیانگر حالت سیستمیك آنست بدست آورده باشد. این‌ویژگی در شرایطی بوجود میآیدکه سازمان زیستی به میزان معینی ازپیچیدگی رسیده‌باشد.

دراین‌صورت «تنهاپرندگان و پستانداران» دارای سیستم رفتار میباشند (ص۶۲) .

نکتهٔ قابل تذکرآنکه هرچه پیچیدگی زیستی زیادترشود یعنی سازمان زیستی بیشتر تکامل یافته‌باشد، سیستم رفتارکاملتراست ودراین صورت سازمان عواطف‌دارای توسعه بیشتری‌است وکاربرد کاملتری دارد. بطوریکه عالی‌ترین بازده سازمان عواطف که نمودارهای سمبولیك میباشند تنها متعلق به سازمان عواطف انسان‌است زیرا انسان تکامل یافته‌ترین سازمان زیستی را داراست. در نتیجه هنگامی که‌فرهنگ باتوجه به‌روابط سمبولیك بین‌افراد یك‌جامعه تعریف میشود، وجامعه‌بعنوان مجموعه‌ای‌ازنظام‌های اجتماعی، وفرهنگ درنظرگرفته شود انسان رابايد یگانه موجودی دانست که فرهنگ جامعه وتاریخ دارد.[۶] در این‌صورت معلوم نیست چه ایرادی به تعریفی که استراس از جامعه داده باقی می‌ماند. اعتراض دیگرلیچ آنست که چرا استراس میگوید «آدمی فقط هنگامی خود آگاه میگردد ـ یعنی به وجود بعنوان عضوگروهی از «ما» پی‌میبرد که بتواند استعاره‌ای دربیان‌ناهمانندی به‌کاربرد»(۶۰) توضیح این مطلب که چرا تنها انسان قادر به‌تکلم است و چگونه میتوان تصور جامعه راتنها در محدوده وجودی انسان بررسی کرد موضوعی بسیار پیچیده وفنی است وبیشتر ازآنست که گذشت ودرحقیقت خارج‌ازحوصله این‌مقاله است. ولی‌همانطورکه اشاره‌وار وجسته وگریخته جملاتی‌آوردیم موضوع تکلم‌انسان مربوط به‌سازمان زیستی‌و موقعیت روانی ویژه انسان‌میشود که درمیان تمام‌جانداران یگانه‌است، این‌وجه تمایز بین انسان وسایرحیوانات همان چیزی است که استراس مینویسد «نوزاد آدمی هرچندبه‌هنگام زادن زبان غریزی ندارد لیکن دارای استعداد غریزی (سازمان زیستی بخصوص) برای دانستن شیوه ادای الفاظ معنی‌دار ونیز کشف معنای‌الفاظ دیگران است» (۶۱) تااینجا به چندمشکل لیچ جواب داده شد و

---

*Organization of emotion

به‌چگونگی انتقادات اوپی بردیم.

موضوع دیگری‌که لیچ آنرا مورد انتقاد قرار داده است مربوط به نظام کلی یا «موضوع‌کلی تجزیه وتحلیل» در کاراستراس میشود . بطوریکه در نقل ازاستراس مینویسد «ساخت نهائی» جبری است که فرآورده‌های خاص‌فرهنگی فقط جلوه‌های جزئی‌آنند ..... وسپس سؤال میکند «این‌ساخت درکجا واقع شده‌است؟» ونتیجه میگیردکه این پرسشی‌است‌که میتوان درباره همه نظامهای فرهنگی‌داشت (ص۸۰) زیرا این مهمترین سؤالی است‌که ازنظر روش شناسی میتوان مطرح‌کرد و دراین مسیر هـدف لیچ آنست‌که کار استراس را ازنظر تحقیقی غیرممکن جلوه دهد بطـوریکه در صفحه (۸۱) استـراس را « معنوی مشرب» لقب داده‌است اکنون اگر بآنچه درصفحه (۸۱) نوشته شده‌توجه شود وباآنچه درصفحه ۸۰ عنوان شده مقایسه‌گرددآگاه میشویم‌که لیچ چگونه ضد ونقیض سخن‌میگوید زیرا اگراستراس معنوی مشرب‌است یعنی‌افکارش‌ریشه در متافیزیك دارد دیگر مطرح‌کردن سؤالی درباره جایگاه ساخت معنی نخواهد داد واگر چنین ساختی باید جایگاهی هم داشته باشد دیگـر استراس معنوی مشرب نمیشود. در این شکی‌نیست‌که‌لیچ هم رابطه جبری را میداند چگـونه رابطه‌ای است وهم کاملا اطلاع دارد که مکتب اصالت ساخت اگرچـه ساخت نهائی را جبری میداند ولی متافیزیك مورد بحث کامـلا با متافیزیکـی‌که در دیالکتیك عنوان شده فرق دارد.

در این شکی‌نیست‌که تمام روابط جبری ریشه در متافیزیك دارند . در نتیجه وقتی‌ساخت نهائی‌جبری معرفی‌شود زمینه فکری دارای مایه متافیزیکی است واین درحقیقت‌همان چیزی است‌که درآغاز این‌گفتار ازقول جاکوبسون نقل کردیم که اصالت کار استراس در تأکید روی .... روابط دائمـی و پیوسته‌ای میباشدکه بین پدیده‌ها در انتزاعی ترین حالت‌آنها وجـود دارد اما این متافیزیك برخلاف متافیزیکـی‌که درآثار کلاسیك‌ها مورد استفاده قـرار گرفته مایه طبیعی دارد و باذده فعالیت روانی عالم است مانند روابطی‌که بین عناصر تشکیل دهنده اتم شناخته شده‌است ویا روابط موجود بین مفردات سیستم رفتار ویا در روانشناسی گشتال‌رابطه‌ای‌که معرف پیوستگی‌عناصر تشکیل‌دهنده ساختمان ادراك (Preception) میباشدکه‌آنهم درهیأت یك سیستم‌است . درهر حال روابط جبری یعنی روابط سیستمیك ، وویژگی این نوع رابطه در ابتدا آنست‌که بین پدیده‌هائی‌اتفاق میافتدکه فاقد صورت خارجی‌هستند، ورابطه‌ای دو سویه وآنی است. در رابطه جبری برخلاف رابطه کلی چگونگی یك واحد

تعیین‌کننده چگونگی واحد بعدی نمیباشد . بلکه دراین نوع رابطه هر واحد تنها نسبت بموقعیت خویش موقعیت واحد دیگر را روشن میسازد . باین معنا که اگر A درموقعیت B مهم واقع‌شود همزمان با این‌اتفاق B در موقعیت A مهم واقع شده‌است. چنانکه دریك اتم پرتون والکترون چگونگی و یا ساخت یکدیگررا تعیین نمیکند ، یعنی‌الکترون علت بوجودآمدن پرتـون نیست ویا بالعکس . ولی اگر در ساختمان یك اتم خیره شویم، متوجه خـواهیم شد که موقعیت هریك ازاین دو بستگی بموقعیت دیگری دارد، باین معنا که اگر در هسته تنها یك پرتون داشته باشیم الکترون تنها روی اولین محور اتمی‌خواهد بود در صورتیکه اگراتم دیگری را در نظر بگیریم که تعداد پرتون های آن بیشتراست بدون‌آنکه پرتون علت بوجود آمدن الکترون محسوب شود متوجه خواهیم‌شد که سایرمحورهای اتمی‌آن بدریافت‌الکترون موفق‌شده است وازدیاد این دوهمزمان بایکدیگرصورت‌گرفته‌است. البته چنین رابطه‌ای درسطح واقع هرگزشکل نمیگیرد ، زیرا رابطهٔ جبری تنها در محدوده متافیزیك ـ طبیعی یا غیرطبیعی ـ اتفاق میافتد. آنچه در تئوری مارکس بعنوان جبر اقتصادی و در روند فکری هگل‌بعنوان جبرتاریخی بیان شده ازهمین قبـیل است . البته ناگفته نماندکه مفهوم متافیزیك درکار این‌متفکرین باآنچه امروز مورد نظر است فرق میکند. بطوریکه برای مارکس و هگل متافیزیك دارای مفهوم غیر طبیعی‌میباشد ، درصورتی‌که متافیزیك درمعنی‌جدید علمی‌آن دارای بارطبیعی است . در نتیجه وقتی ساخت جبری شد احتیاجی نیست‌که برای آن جایگاهی قائل بشویم ودرحقیقت ساخت دراین صورت بعنوان شبکه‌ای از روابط منظور میشود وامری درجریان است.

درهرحال‌اگرجایگاه ادراك‌نشان داده شود ویا اگرفیزیکدان‌الکترون را بمانشان بدهد حتی بگوید درچه حالتی‌نور ودرچه حالتی جرم است بدون شك استراس هم مکان این‌ساخت وهم عناصرتشکیل دهنده‌آنرا حـداقل به لیچ نشان‌خواهد داد. این درتأکید همان جمله‌ایست‌که نوشته شد لیچ پیش‌ازآنکه بخواهد غث وسمین کاراستراس را نشان بدهد در دفاع از خویش است . زیرا این فانکسیونالیست ها هستندکه ساخت را امـری جامـد در نظر میگیرند و دگرگونی اجتماعی‌را ناپسند منظور میدارند ودرجه‌کارآئی (Comptency) را بامیزان انطباق شخص باساخت موجود اجتماعی درنظر میگیرند و هرنوع نهضت اجتماعی‌را ناگزیر در زمره انحرافات منظور میدارند .

در هرحال وقتی ساخت امری در جریان منظور شود «جدا از روابط اجتماعی‌نیست»[۲]

استراس را شکل داده است .*

برای آگاهی بیشتر، مقاله مورد بحث را با مقالـه دیگری مقایسه‌کنید کـه در همین شماره تحت عنوان گفت و گوئی با کلودلوی استراس چاپ شده است .

۲_Claude levi-strauss, structual Anthropology, (New York) Anchor book and Co Inc . 1967., PP X1, X and 271 .

۳_ Feed back باضافه دو کلمه دیگر Input و Output راه آورد تئوری Cybernetic است . این تئوری تلفیقی از دو زمینه مختلف بنام سیستم باز وسیستم بسته میباشد. بطوریکه درمحدوده سیستم باز یك مجموعه از رمزها و اطلاعاتی قرار داده شده‌که با توجه بآن درمحیط سیستم بسته، داده بطوریکه باید تحلیل شود . مکانیسم سیستم از این‌قرار است‌که داده را از راه سیستم باز دریافت میکند، وارد محدوده سیستم بسته می‌نماید و سپس در رابطه با مرکز کنترل‌که feed back نامیده شده است و در ناحیـه سیستم باز قرار دارد ، چگونگی داده دریافتی (در حالی‌که رابطه بین دو سیستم قطع شده است) در محدوده سیستم بسته تحلیل میشود . دراینصورت‌کلمه «وجه» مهار یاوجه‌کنترل باید اصطلاح مناسبی برای feed back باشد . دراین‌مورد میتوان‌کامپیوتر و نحوه‌کارآنرا بعنوان مثال ذکر کرد .

۴_ Ralph Turner and Jewis Killians, collective behavior; New York : Prentice _ Hall Inc. 1957. P. 309 .

۵_ George Homans, «Contemporary Theory In Sociology» Hand_book of Modern Sociology, (ed) Robert Faris, Chicago; and Mc Cnally and Co. 1966, PP 963_967 .

۶_ Hugo Englemann, Essays in Social Theory and Social organization, Iowa , Brown Book Co . , 1966 . , PP 231_240 .

۷_نگارنده این‌موضوع‌رادر بیش‌از ۴۰ صفحه‌ضمن‌دوجزوه‌پلی‌کپی‌باتوجه به‌بسیاری از دقایق مورد بحث قرار داده است . البته اگرچه پاره‌ای دیگر از جزئیات باید درچاپهای‌آینده این‌جزوات گنجانده شود، ولی درهرحال‌برای درك این مطلب میتواند خواننده را مددکار باشد . مراجعه‌کنید به‌ابراهیم‌پاشا، «چگونگی تعامل وسیستم رفتار» و«سازمان عواطف وپدیدارهای‌آن» روانشناسی

کریم کشاورز

اجتماعی (باره دوم باتجدید نظر، ماماذن : دانشسرای عالی‌سپاه دانش ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ .

8- Arthur Berndston and Siegfriend, M., Vitalism and Dialectical Materialism, History of Philosophical System, (ed) F. Vergilws, New Jersey: Adams and Co., 1965., PP. 123-131.

محمدروشن

یادداشتهای حسنك یزدی در سفر گیلان

نوشتهٔ کریم‌کشاورز. بیاضی . ۴۵ ص.. با تصاویر
بنگاه ترجمه و نشر کتاب

«حسن محمدعلی ـ یاحسن پسرمحمد علی ـ رااهل‌محلهٔ چهارمنار یزد «حسنك» میخواندند. دوازده سال‌داشت... سال ششم‌ابتدائی را میخواند . همه چیزرا آسان‌یاد میگرفت...همهٔ اهل‌محل... دوست (اش) میداشتند... وقتیکه پس‌ازنوروز حصبه گرفت...دکتر گفته بودخوب‌است برای‌تغییرآب وهواسفری به شمال‌بکند... محمدعلی... بارسفربست وباحسنك راه‌تهران وشمال را پیش گرفت... حسنك فکری فعال داشت... نیت کرد که روزانه‌آنچه را... در طی سفروباسیروسیاحت درشهرها و روستاها میبیند ومی‌شنود یادداشت‌کند.

اکنون...این‌شما واین‌یادداشتهای‌سفرحسنك‌به گیلان، که‌او...پاکنویس کرده‌است وآموزگارش‌اندك‌اصلاحی‌درآن‌به‌عمل‌آورده که به‌عقیده‌ما «نه‌همیشه» نثرآن رابهبود بخشیده‌است.»

* * *

بااین‌مقدمه،«متن‌یادداشتهای حسنك درسفر به گیلان» ونخستین‌کتاب از سلسلهٔ «آئینه ایران» آغاز میشود .

چنانکه ناشرمیگوید.

«آئینهٔ ایران ، برای... دانش آموزان و خوانندگان جوان است» تا «ایران رابهتر بشناسند وازشیوهٔ زندگی مردم‌آن در نقاط مختلف بیشترآگاه شوند. وبرای‌آنکه وصف شهرها و راه ورسم زندگی درآنها خشك و ملال‌آور

نباشد مطالب درجامهٔ گفتگو وداستان آمده.. اما... مضمون آنها برپایهٔ اطلاعات دقیق ودرست قرارداردو نتیجهٔ پژوهش وجستجوی نویسندگان است...»

* * *

ده اردیبهشت، صبح زود حسنك وپدرش، سوار اتوبوس میشوند و از راه اردکان وا صفهان روانه تهران میگردند، وازآنجا باآقای بیژن گیلك نیا روانهٔ گیلان میشوند.

ساعت ده صبح بمنطقهٔ منجیل میرسند. چشمان حسنك از تعجب خیره میشود هرگز آنقدرآب ندیده بود پنداشت دریاست و میگویند سد سفیدرود ــ شهبانو فرح ــ است که ۱۷۰۰ میلیون‌متر مکعب‌آب درآن ذخیره میشود و از این‌راه کشتزارهای گیلان یك برابرو نیم‌میگرددومحصول برنج‌هم افزون‌میشود. پرسش‌حسنك که پس‌برنج‌هم ارزان خواهدشد، بی‌پاسخ میماند به‌او گفته میشود که‌ازبرق سدمنجیل ۳۴۰ میلیون کیلووات ساعت‌برق بدست میآید، که به‌تمام گیلان و روستاهای آن‌وحتی‌قزوین وتهران‌هم برق‌میدهد..

به رودبار زیتون میرسند که درختهای زیتون فراوان‌دارد. می‌گذرند و ودر راه به‌خانهٔ مشهدی‌حسین ازآشنایان گیلك‌نیا، توقف میکنند. بام‌خانه‌های اینان ازقطعات مربع‌چوب‌است. چای‌مینوشند وبایك دونام غذاهای محلی‌آشنا میشوند. ازهرسو کوه‌است ودرخت‌وسبزه یك‌وجب خاك‌خشك دیده‌نمیشود . از امام‌زاده‌هاشم که برکوهکی سبزوپردرخت است می گذرند. و باده‌هایی روبرو میشوند که خانه‌های گالی پوش پراکنده دورازهم دارد. نه مانند ده‌های عراق (جنوب‌البرز). زنان‌درکرتها مشغول کشت ونشابودند. نشایی که از«تون»؟ به بیجار منتقل میشود. در بیجارکاشته میشود و پس‌از مدتی «ویجین»‌اش میکنند. چون برنج درومیشود در«کندوج» میگذارند. برنج را با«چاکو» ازساقه جدا میکنند و بوسیله «پادنگ» میکوبند تا پوسته از دانه جدا شود این‌کار را اینك ماشین انجام میدهد.

گیلان، برنج‌وچای وبرك توتون وسیگار وابریشم وماهی‌و کنف وروغن زیتون وزیتون دارد، که به‌شهرهای دیگرایران وبعضی به‌اروپا وآمریکا صادر میشود. کشت برنج ۱۸۰ هزارهکتار است.

ازسنگر، که دوشنبه بازاری‌است، میگذرند. گیلان پرجمعیت‌ترین‌استان ایران است . به رشت میرسند. بامهای شیب‌دار سفالی‌آن نظر راجلب میکند، ازمحله‌های رشت دیدن میکنند، ساغریسازان، بوسوخته تکیه، مسجدسفید(؟). بازار رشت را خلوت میبینند. گفته میشود گدا بهاراست وبرزگران درکاراند .

میزبان میگوید، رشت‌شهری قدیمی‌است همزمان ساسانیان. گویش‌مردم

گیلان گیلکی است که ریشهٔ آریائی دارد.

از بـازار رشت «سرمیدان = میدانه سر»، باغ محتشم (پارك شهر) و سلیمانداراب که گورمیرزا کوچك خان جنگلی است دیدن میکنند. آرامگاه دائی نمایشی – که بهاعتباری پدر تئاتر ایران بهسبك فرنگیان است – نیز در همان سلیمانداراب است. ازیك کارخانه چای درشرق رشت، درمحلی بهنام لاکان و کارخانهٔ گونیبافی که مدتها تعطیل بود دیدن میکنند. از بیهمتی سرمایهداران گیلان سخن میرود وازعلل دیگری که به عقل کسی نمیرسد.

کتابخانه ملیرشت سابقهای چهل ساله دارد و به دست و سرمایهٔ مردم تأسیس شده.

رشت ازبندرپهلوی ۴۰ کیلومتر فاصلهدارد. درطولراه سوژا که گونهای لوبیاست دیده میشود. و ازبادام زمینی که اخیراً درگیلان کاشته میشود سخن میگویند.

به غازیان میرسند. بانام انواع ماهیهای دریایخزر: ماهیسفید، ماهی سوف، کپور، آزاد، سیموماهی گرانقدر خاویاریاساك ماهی آشنا میشوند. و در سمت چپ مسیر خود(؟) قصر سلطنتی را میبینند. به کنار دریا میروند... و کپرهائی میبینند که به مردم کرایه داده میشود. باران میبارد، و گفته میشود که گاه باران چهلوپنجاه روز مداومت مییابد.

از گیلك نیا اطلاعاتی درباب لاهیجان کسب میکنند. لاهیجان مـرکز بیهپیش بوده، همچنانکه مرکز بیهپس فومن وسپس رشت شده

درخانهازقوم گیلك سخن میرود که ازاقوام قدیم گلان وامردان یا کادوسیان، که باآریائیان در آمیختهاند، ریشه گرفتهاند.

گیلکان هیچمهاجمیرا بهخاك خود راه ندادهاند، نهتازیان و نه غزنویان و سلجوقیان ومغولان. صفویه ازگیلان بیمناك بودند. محمد علیشاه را گیلکان سرنگون کردند و نهضتمیرزا کوچك خان در گیلان پای گرفت که منجر بهبیرون راندن روسها وانگلیسها شد.

حسنكوپدرش، پسازیك هفتهاقامت، رشترا ترك میکنند. آنها شهرهای شرقی گیلان، فومن وصومعسرا وماسوله رانمیبینند، از راهلاهیجان به تهران بازمیگردند. درلاهیجان کشتزارهای چایرا میبینند که نیمی از نیاز ایران را برمیآورد. لاهیجان شهریقدیمی است که درروزگار ساسانیان هموجودداشته ونام آن ظاهراً شهرابریشم است. لنگرود را که شهرکوچکی است میبینند و سپس رودسررا...

وبدینسان یادداشتهای سفرحسنك پایان می‌پذیرد.

«... آموزگارما همیشه میگوید که آدم وقتی سفر می‌کند باید نخست بکوشد تا با آدمها آشنا شود واین آشنائی از هرچیز مهم‌تر است . ولی برای این کار نمی‌شود چپری آمد و چپری رفت . باید مدتی میان مردم زندگی کرد . باید زبان آنان را دانست. »

* * *

کریم کشاورز، برای اصحاب کتاب، چهره‌ای ناشناخته نیست . آثار و ترجمه های او ، وی را در ردیف نامـدارترین و گـرامی تریـن مترجمان و نویسندگان جای داده‌است . ادب نو ـ به‌اعتبارترجمهٔ آثارخارجی ـ وتحقیقات ایران‌شناسی یکسان به‌اومدیون است. نوشته‌هائی نیز ازاو دیده می‌شدکه‌نشان از قریحهٔ داستان پردازی وی می‌داد .

« یادداشتهای حسنك...» این‌آخرین اثرمنتشرشدهٔ او، پیداست‌که اثر تازه‌ای نیست. شاید بیش ازده سال از زمان نگارش‌آن می گذرد. آقای کشاورز ازمسیری به رشت وارد شده‌است که اینك سالهاست ،آن مسیرمتروك مانده‌است واز مواردی سخن میگوید که دیگر مصداق ندارد ومن به‌جای خود ازآن یاد خواهم کرد .

درنقل اصطلاحات برنجکاری این‌نکته‌ها قابل‌تأمل‌است :

خزانهٔ برنج را «تون» نمی‌گویند ، « توم بیجار » می‌گویند . «توم» صورتی از «تخم» است یعنی‌کاشت‌گاه تخم . پس‌ازکاشت نشاها در بیجارها ، آن را «ویجین» می‌کنند ، و«ویجین» همان « گزین»است. یعنی‌نشاهای نزار وضعیف را بیرون می‌کشند. وچند روزپس از «ویجین» «دوباره» می‌کنند.

دانسته نیست‌که چرا در پاسخ حسنك : که براثر افزوده شدن محصول برنج بهای‌آن ارزان خواهد شد ، ساکت می‌مانند وبه « چه عرض‌کنم » اکتفا می‌ورزند !؟

داوری صفحهٔ ۲۶ را درست تأویل نمی‌توانم‌کرد : «اینان همه چیزشان یك جور دیگراست، خاکشان‌که یك وجبش دیده نمی‌شود و پوشیده از سبزه و درخت است، آب فراوانشان ، قیافه مردان و زنانشان و لباس وکلاه و شلوار روستائیانشان واین هوای دائماً ابریشان وآن غذا وصبحانه‌شان ! »

تسمیه «مسجد صفی یاصفی‌مسجد»که بغفلت « سفیدمسجد » آمده چنان نیست‌که آورده‌اند ، ظاهراً صفی میرزا پسر ناکام شاه عباس‌کبیر درحوالی همین مسجد به‌فرمان پدر به‌قتل می‌رسد .

منبع این اعتقاد را که «رشت شهری بسیار قدیمی است و در زمان ساسانیان هم وجود داشته ، ص ۲۸ » را حتی در اثر گرامی دیگـر این نویسندهٔ عزیز «گیلان» نیافتم. به خاطر می‌آورم که مرحوم قزوینی در یادداشتهای خود رشت را در متون عربی بصورت «الرصد» دیده وقید کرده بوده‌است .

بذر « بادام زمینی » ، چنانکه روانشاد پورداود می گفت و نوشت ، از آورده‌های او ازبیروت است که نخستین بار درملك خود «آتشگاه» کاشته بود و حاصل خوب برگرفته بود وبراثر این حاصل برداری، کاشت آن گسترش گرفت وازمحصولات بومی گیلان گردید .

درصفحهٔ ۴۰ حسنك از «پل غازیان» می گذرد ودر « سمت چپ » عمارت زیبای قصرسلطنتی را می بیند . گمان می برم غفلتی است که روی داده. کسی که با اتومبیل ازپل می گذرد قصرسلطنتی دردست راست اوقرار می گیرد، مگر آنکه باقایق از مرداب عبور کند .

* * *

« یادداشتهای حسنك ... » اثر ارزنده‌ای است درمعرفی گیلان ، هرچند که این معرفی عام وجامع و همه جانبه نیست. امید وانتظار ازکریم کشاورز ، که خود نوشته بود : «... اطلاعات و داوریهایم دربارهٔ گیلان درعین حال یك کمبود ویك جنبهٔ نیکودارد به نظرخودم جنبهٔ نیکوی دوری من ازگیلان این است که جزئیات زندگانی روزمرهٔ آن سامان و دشمنیها و دوستی‌هـای محلی کمترتحت تأثیرم قرارمی‌دهد وازدیدن خطوط کلی وویژگیهای عمده بازم نمی دارد... » ـ مقدمهٔ گیلان برآن بودکه در باب مردم گیلان وخصایص روحی و اندیشگی آنان از داوری قطعی ـ هرچند ناخوشایند ـ دریغ نورزد وبه مثل در باب «کتابخانهٔ ملی رشت» که چهل سال پیش بهمت وسرمایه خودآن‌را تأسیس کرده‌اند...» (ص۳۶) کوتاه نیاید ویا ازجمعیتها و کتابخانه‌هائی که نخستین بار علم مبارزه با بیسوادی و تدریس زبان خارجی، مخصوصاً فرانسوی ، و امانت دادن کتاب وبرگذاری تئاترها وسخنرانی‌ها ، را برپا داشته بودند خبردهد .

ولی حق این است که این مترجم دانشمند ونویسندهٔ گرامی خود عذرتقصیر را در جملهٔ پایان اثرخود خواسته است : «... باید ... باآدمها آشنا بود» ، « باید مدتی میان مردم زندگی کرد » ، « برای این کار نمی‌شود چپری آمد وچپری رفت » .

عمرش دراز واجرش مشکور باد.

سید محمدحسین روحانی

شرح معلقات سبع

تألیف احمد ترجانی‌زاده ـ اسفند ۱۳۴۸ ـ چاپ شفق تبریز
انتشارات دنیا ـ ۴۵۵ صفحه

« ایرانیان هنرمند ودانش‌پژوه آثار گرانبهائی بزبان فارسی در نظم و نثر ازخود بیادگار نهاده‌اند بویژه‌کاخ با شکوه شعر فارسی‌را چنان از علم و حکمت وعشق وعرفان ولطائف ونکات‌آکنده‌اند و به احساسات عالی و عواطف ملکوتی‌آراسته‌اندکه در عالم فضل و شهرت جهانی بلکه دولت جاوید یافته‌اند ونام نکوی ایـران را مشهور آفاق ساخته‌اند ، اینان علاوه براین افتخارات شایان ودرخشان بزبان‌عربی نیز تألیفات ورسالات ومقالات بی‌شمارو گوناگون نوشته‌اندکه فعلا این گنجینه‌های پر ازگوهرآبدارآرایش کتابخانه‌های عالمند وجزء مآثر ومفاخر بزرگان این سرزمین . اکثر تألیفات علمی وفنی دردورهٔ تمدن اسلامی اعم از رشته‌هـای فلسفی و ریاضی وطبیعی تراوش مغز متفکران ایرانی بوده است ازاینها گذشته درفقه وحدیث وقرآن وتفسیر وتاریخ و سیرو نحو وصرف ومعانی وبیان وسایرآثارادبی‌که بزبان تازی نگارش‌یافته‌ایرانیان سهمی بسزا داشته‌اند وچابکی وچیرگی شگفت‌انگیزی‌نشان داده‌اند . مبالغه و اغراق‌نیست اگربگوییم بیش‌ازنصف مواریث معنوی دورهٔ با عظمت‌تمدن‌اسلامی ساخته وپرداختهٔ دانشمندان وهنرپروران ایرانی‌است ...»

با چنین مقدمه‌یی زیبا ، کتابی‌آغاز میشودکه در صورت برخورداری از پاره‌یی‌شرایط میتوانست جایی خالی‌را درادبیات فارسی پرکند. معلقات‌هفتگانه ـ یا ده‌گانه ـ ازمتون مشکل ومعقد زبان عربی است‌که اکنون نیز در پاره‌یی مدارس عالی ایرانی‌مورد بحث ومراجعـه است ودانشجویان برای فهم لغات، تعبیرات وابیات مشکل این‌قصاید معمولا ازشرح عربی زوزنی یاخطیب‌تبریزی استفاده میکنندکـه خود احتیاج به مدرس دارند و علاوه براین تمام مشکلات دانشجوی فارسی زبان‌را حل نمیکنند. بنابراین کتابی‌که به زبان‌فارسی‌نوشته شود ولغات را جدا جدا معنی وتفسیر کند وآنگاه به شرح ابیات این مجموعهٔ گرانبهـای ادبی بپردازد ، برای محصلان ایرانی میتواند سخت مفید باشد و آقای احمد ترجانی‌زاده‌هم‌کتاب خودرا بهمین‌منظور نگاشته است.

نکاتی‌که درمراجعه به‌این‌کتاب موردتوجه قرارمیگیرد بدین‌شرح‌است:

اولا ـ نویسنده شرح زوزنی را اساس کارخود قرارداده و درحقیقت این

کتاب ترجمهٔ شرح زوزنی است و مواردی که نویسنده چیزی بر آن افزوده یا از تطویلات بی‌مورد زوزنی کاسته باشد اندك است .

ثانیاً ـ شرح زوزنی خود دارای نواقص بسیار است که البته از کتابی مربوط به حدود هشتصد سال پیش بعید نیست وطی این مدت طولانی درفهم متون ادبی و تاریخی عموماً پیشرفتهای بسیار حاصل گشته است کـه میتواند مورد استفـادهٔ نویسندگان معاصر قرار گیرد ولی آقای ترجانی‌زاده همان مبانی فکری وادبی هشتصد سال پیش را ملاك عمل قرارداده است .

برای اینکه کلی باقی نکرده باشم چند مورد از تعبیرات زوزنی را به‌عنوان نمونه یادآوری میکنم :

مثلا : دربیت اول معلقه امرؤالقیس :

قفا نبك من ذکری حبیب و منزل

بسقط اللوی بین الدخول فحومل

زوزنی شرح مفصل ودل برهم‌زنی دارد دراین‌مورد که چرا «قفا» به‌صورت تثنیهٔ مخاطب آمده است و اینکه « فرد عرب در اغلب اوقات یارویاورش دونفر بوده یعنی شبان شتران و شبان گوسفندانش و نیز کمترین شمارهٔ گروه همسفران سه نفرمیباشد و ازاین‌رو زبانش عادت کرده که با یکنفر و بیشتر ازدونفرهم با صیغهٔ تثنیه خطاب کند ...» که میدانیم این‌گونه تعبیرات با ادب بدایی‌جاهلی، مخصوصاً ، به‌کلی بیگانه است وجزملال‌خواننده نتیجه‌یی ندارد . مترجم‌باذوق به سادگی وروانی ازاین‌جدال لفظی درمیگذرد ومیگوید :

« همسفران ! لحظه‌ای درنگ کنید تا من بیاد یار سفرکرده و سرمنزل او بگویم و ریگستان میان دخول وحومل و توضح ومقراة را ازسرشك دیدگانم سیراب سازم »

(ترجمه آقای عبدالمحمد آیتی)

همچنین درمورد بیت ۱۳ معلقه امرؤالقیس :

و یوم دخلت الخدر خدر عنیزة

فقالت لك الویلات انك مرجلی

زوزنی، وبه پیروی از او آقای ترجانی‌زاده ، بی‌جهت وقت خواننده را میگیرد که وقتی شاعر وارد کجاوهٔ معشوق شد ومحبوب به او گفت :

« وای بر تو ، پیـاده‌ام ساختی ، این « وای برتو » واقعـاً به منزلـهٔ نفرین است یا اینکه دلدار قصد شوخی یا کرشمه‌را داشته است ! وکلی تطویل بی‌مورد وناوارد ..»

آقای آیتی میگوید : •

« وآن روز که خودرا به کجاوهٔ عنیزه انداختم واو مضطربانه گفت: وای برتو، مرا بزیر انداختی»

همچنین درمورد بیت ۴۹ معلقهٔ امرؤالقیس :

و واد کجوف العیر قفر قطعته

به الذئب یعدی کالخلیع المعیل

به بینید زوزنی وآقای ترجانی زاده چه گلی کاشته اند :

« چه بسا صحراهای خالی ازمردم را مانند شکم گورخر گرسنه وخالی ازعلف یا شکم خری بی سود ونفع ویـا مانند وادی ومسکن شخصی ازبقیهٔ عاد که نامش حمار بوده وبعـد ازعمری توحید کافروخانه خراب و بدبخت شده بود پیموده ام که گرگ درآن زوزه میکرد مانند شخصی طرد شده یا قماربازی عیالمند نادارکه نعره میزند وهیاهومی کند .»

وآنگاه بیا وبه بین که برای برقراری مناسبت میان «عیر» «وحمار» چه تطویلهای لاطایلی که نداده است ...

آقای آیتی میگوید:

«بیابانی خشك وبی آب وگیاه چون شکم گورخران، راهم رابگرفت ازهر سوزوزهٔ گرگان گرسنه چون نالهٔ عیالمندان بگوش میرسید.»

ثالثاً ـ درهمان ترجمهٔ شرح زوزنی نیزموفقیتی نصیب آقای ترجانی زاده نشده چراکه اگراین اثر بهخوبی به فارسی ترجمه میشد برای دانشجویان فارسی زبان مرجعی ارزشمند به شمارمیآمد . این موضوع ازخلال سطورآینده روشن خواهد شد .

رابعاً ـ درانتخاب جملات وکلمات فارسی دقت لازم به کارنرفته و اغلب الفاظ وعبارات چنان نامأنوس وپریشان است که معنی بیت را دگرگون میکند و خواننده را برای فهم معنی آن دچار گمراهی میسازد . آقای ترجانی زاده در مقدمهٔ کتاب (ص۶) میگوید :

«درعبارات فارسی ازاستعمال الفاظ مستحدث مانند: پیدایش وزمینه که شاید طبق مبانی دستورولغت صحیح نباشد، اجتناب نکرده ام...»

معلوم نیست الفاظ پیدایش وزمینه برطبق کدام مبانی دستوری ودر کدام معانی غلطهستند؟ اگرمنظور «الفاظ خودساخته» باشد، بهراستی آقای ترجانی زاده از استعمال آن خودداری نکرده انـد بلکه ترجمهشان مجموعهای از این گونه الفاظ است .

اینك نمونه‌هایی ازتمام مواردی که گفته‌شد :

۱ـ بیت۶ازمعلقهٔ امرؤالقیس:

و ان شفائی عبرة مهراقة
فحل عند رسم دارس من معدل

ترجمهٔ آقای ترجانی:

« دوای درد من‌اشکی‌است ریخته شده ولی‌آیا برآثار ازبین‌رفته‌چه‌جای گریه وزاری‌است »

ملاحظه میفرمایید که میان دوادات استفهام « آیا » و«چه» بدون توجه به دستورزبان فارسی‌جمع‌شده است.

آقای‌آیتی‌میگوید :

« داروی درد من‌اشکهای‌سوزان من‌است. اما بربازمانده خرگاه‌ویران دلدار، گریستن کدامین‌درد راآرام می‌بخشد؟ »

۲ـ درترجمهٔ بیت۷ معلقهٔ امرؤالقیس ، ام‌حویرث وام رباب را چنین تفسیر کرده‌اند :

« . . . نام دوزن همسایه‌اش میباشدکه پیش ازگرفتاری با معشوقهٔجدید باآنها سروساخت وبندوبساط داشته »

اولاـ نمونه‌یی ازالفاظ «مستحدث»که ازآن اجتناب نکرده‌اند :

« سروساخت و بند و بساط»! این‌شما واین‌کتب لغت تا معنی‌این‌ترکیبات را پیدا بفرمایید...

ثانیاً : « جـارة » در این بیت بـه معنی همسایه نیست بلکه بـه معنی «نظیر» است .

ثالثاً : اگربه معنی‌همسایه باشد، مقصود این‌است‌که‌آن دوزن همسایهٔ همدیگـر هستند (ام‌حویرث وهمسایه‌اش ام‌رباب) نه اینکه هر دو همسایهٔ امرؤالقیس باشند ! چه دلیلی واضح‌تر از ضمیر مفرد مؤنث غایب در«جارتها» است ؟!

۳ـ درترجمهٔ بیت۱۱ معلقهٔ امرؤالقیس:

ویدم عقرت للعذاری مطیتی   فیا عجباً من‌کورها المتحمل

گفته‌اند : «...آنروزکه‌کشتم برای دوشیزگان شترم را « ای‌شگفتا » چگونه جل وپالان آنرا برداشته بودند». جمع بین‌دوادات ندا : ای شگفتا ! که صحیح «شگفتا» یا «ای‌شگفت» میبود .

۴ـ بیت ۲۲ همان معلقه :

و ما ذرفت عیناك الا لتضربی

بسهیك فی اعشار قلب مقتل

چنین معنی‌شده : «گریه ونگاهت جز برای شکستن و کشتن دل‌من نیست زیرا اشك دوچشمت مانند تیر در قلب مسخرم اثر میگذارد وآنرا مانند دیگ قطعه قطعه میشکند».

دراین بیت :

اولا ـ ذرفت ، به معنی گریستن است ، و نگاه‌کردن مطلقاً در معنی آن منظورنیست .

ثانیاً ـ مقتل، به معنی مذلل است و کشتن وشکستن در ترجمهٔ آن درست نیست . زوزنی چندین مثال دراین‌موردآورده وگفته است : المقتل‌المذلل غایة التذلیل والقتل فی‌الکلام‌التذلیل...

ثالثاً ـ اعشار، به معنی‌دیگ قطعه قطعه نیست، بلکه به‌معنی‌اجزاء است. می‌بینیدکه به این‌صورت چقدر تشبیه بی‌مزه میشود ! اینکه زوزنی میگوید «برمة اعشار اذاکانت قطعاً » برای توضیح معنی‌اعشاراست نه اینکه‌امرؤالقیس قلب خود را به دیگ قطعه قطعه تشبیه کرده باشد .

رابعاً ـ تیرنگاه یا هر تیر دیگری قلب را سوراخ میکند ، نه اینکه آنرا بشکند !

آقای‌آیتی‌میگوید :

« برق چشمانت را بروی من نگشودی جز آنکه با دوتیرنگاه تا اعماق قلبم را تیرباران ساختی».

۵ـ بیت ۳۳ همان معلقه :

تصد و تبدی عن اسیل و تتقی

بناظرة من وحش وجرة مطفل

اینگونه ترجمه شده :

« از ما رومیگرداند وگونه‌ای صاف و طولانی نشان میدهد و با چشمی نگاه میکند مانند چشم‌آهوان یاگاوان وحشی وجرة درحالیکه بچه‌دارباشند».

دراینجا ترکیب « بچه‌دار» معنی‌را نمیرساند ، بلکه تشبیهی‌نامتناسب‌را مینمایاند . مطفل به معنی‌جویندهٔ طفل است چنانکه‌آقای‌آیتی گفته‌اند :

گاه دیدار می‌نمود وگاه پرهیز میکرد ودرآنحال نگاهش نگاه‌آهوان وجره را به یاد میاورد به هنگامی‌که بچه‌های‌خودرا می‌طلبند » .

۶ـ پاره‌یی موارد دیگر به اختصار:

مصدر تمطر به معنی گرفتن چیزی با دست است نه « دست به‌کاربردن» (ص ۲۲) ـ حلم در بیت ۶۱ معلقه زهیر به معنی عقل است نه وقار و بردباری. المنجد مخصوصاً همین بیت زهیر را برای حلم (به‌معنی عقل) شاهد میآورد ـ طلیح اسفار در بیت ۲۲ معلقهٔ لبید به معنی اشتری است که در اثر کثرت سفر آزموده شده باشد ، اضافه به اسفار معنی طلیح را تخصیص و توضیح میدهد . شتر «خسته» درست عکس منظور شاعر است! ـ بیت ۳۹ معلقهٔ لبید را نمیتوان چنین معنی کرد: «تصادف کردند با غفلت آن !» بلکه معنی این است که « نقطهٔ ضعفی از آن حیوان به‌دست آوردند» به بین تفاوت ره از کجاست تا به‌کجا ؟ ـ در بیت ۷۳ همین معلقه « جزور ایسار » را نمی‌توان « شتران اهل قمار » معنی کرد ، شتر که نمیتواند اهل قمار باشد ! بلکه به گفتهٔ زوزنی و ترجمهٔ آقای آیتی « شترانی از مال خودم نه از آنها که درقمار برده‌ام !» و بالاخره نمونهٔ کاملی از نگارش فارسی سراسر کتاب ، ترجمهٔ بیت ۳۸ ازمعلقهٔ لبید :

« طلب وجستجو ودویدن و ناله سردادنش بخاطر پیدا کردن بچه‌ای در خاک افتادهٔ سفید رنگ که گرگهای خاکستری رنگ شکاری اندام آنرا دریده ودرمیان خود کشیده‌اند که عادتشان شکار و بدست آوردن طعام است و اگر منظور سگهای شکاری باشد یعنی صاحبان آنها همواره برای شکار آنهارا خوراک میدهند و گرسنه نمی گذارند» اگر ازاین عبارت چیزی فهمیدید بنده راهم بی‌خبر نگذارید! آقای آیتی میگویند :

عاقبت بچه خود را کـه سری سیاه و تنی سفید دارد ـ درحالیکه گرگها اعضایش را ازهم گسیخته‌اند ـ درمیان خاکها خواهد یافت .

جعفر شعار

آیین‌ها در شاهنامه

تألیف محمد آبادی باویل . انتشارات دانشگاه تبریز ، مهر ـ ۱۳۵۰
به یادبود جشن دوهزار وپانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران

در میان کتابهایی که اخیراً دانشگاه تبریز منتشر کرده است، کتابی گرانقدر توجه علاقه‌مندان را به استاد طوس و اثر جاویدانش شاهنامه جلب میکند. دربارهٔ شاهنامه پژوهشهای بسیاری انجام‌شده‌است، اماتاآنجا که‌میدانیم در مورد رسوم وآداب جامعهٔ ایرانی در روزگاران کهن بر پایهٔ گفتار فردوسی ،

تتبع کافی نشده بود، وجای کتاب «آیین‌ها درشاهنامه» تالیف آقای محمدآبادی باویل خالی مینمود. مروری اجمالی در فصول کتاب نشان می‌دهد که مؤلف در پژوهش خود همهٔ شاهنامه را به‌دقت خوانده آنگاه سخنانی را که درزمینهٔ آیین‌ها بوده‌است بیرون کشیده وباقلمی شیوا بیان کرده ودربیان خودبه‌راه ایجاز رفته است وتقریبا هیچ‌مطلبی را درزمینهٔ رسوم وآداب فرونگذاشته‌است .

کتاب مشتمل برمباحث یکتاپرستی، جهان‌سپنجی، رستاخیزوپس‌ازمرگ، سوگند، آموزش وپرورش، سوکواری ، جادوان ودیوان و پریان و شیطان ، سرنوشت، خرد، سپهر وروشنان فلك، اختر شماران ، گزارش و پیشگویی ، تاجگذاری ونشان شهریاری، رزم ، نخجیر، میگساری ، خنیاگری ، زنان ، ارمغان، نامه نگاری،درفش، درمان ودارو وافسانه‌است. درهرمبحثی، نویسنده دانشمند برسبیل مقدمه شرحی دربارهٔ آیین مورد بحث میدهد ، آنگاه به نقل ابیاتی ازشاهنامه میپردازد، ودرنگارش به پیروی از شاهنامه به‌فارسی سره دل بسته والحق دراین‌شیوه خوب ازعهده برآمده‌است ومشکلی که معمولا یك‌سره‌نویس درانتخاب واژه‌ها واحراز سلاست وروانی وزیبایی وفصاحت باآن‌مواجه است دامنگیر مؤلف نیست. دراینجا ناگزیرم که بگویم نگارنده سره‌نویسی را روا نمیداند و معتقد است که این امر دشواریهایی به‌بار می‌آورد ومانع تعمیم و گسترش وپیشرفت زبان فارسی‌است ، زیرا اگر قرارشود که همهٔ مطالب را به فارسی‌سره بنویسند،دست عامهٔ مردم ازآثار زبان فارسی‌ــ حتی‌آثارمعاصران‌ـ کوتاه‌میشود. امادرصورتی‌که سره‌نویسان روش درستی درپیش گیرند، ازفواید خالی‌نیست. کمترین فایده‌اش گسترش واژگان‌زبان فارسی‌است، چه باواژه‌های رسا وخوشنوا که درمتون‌کهن فارسی مندرج، وامروز متروك‌است ومسلما نیاز مبرمی که سره‌نویسان بدین واژه‌ها دارند موجب احیای آنها خواهد شد . به هرحال تعصب وشتابزدگی دراین‌کار نادرست‌است وگرنه نتیجه آن میشودکه «شوریدن» و «چاپیدن» رادرمعنی شورشدن وچاپ‌کردن، بدون توجه به معنی مصطلح آنها، بپذیریم، چنانکه مرحوم‌کسروی چنین تعصبی داشته است

اینك که گفتگوی لغوی پیش‌آمد، به‌چندواژه‌که درکتاب به‌کاررفته است اشاره میکنم وآنگاه به‌بررسی مطالب‌کتاب میپردازم:

درانتخاب برخی از واژه‌ها به‌اصل عدم‌التباس توجه نشده است. «نامه» درمعنی‌کتاب (ص۲۲) واژه‌ای بسیار اصیل وخوب است لیکن گذشته از اشتباه بامعنی‌معروف امروز، آیامیتوان نامه‌خانه، نامه‌فروش‌ونامه نامه به‌جای کتابخانه کتابفروش وکتابنامه(فهرست کتابها) به‌کاربرد؟! به‌جای «برابر» درمعنی‌طبق

(ص۱۵) بهتراست«برپایهٔ» به‌کاررود. «نمایانگر» درمعنی نشان دهنده(ص۳۳) ازنظر دستور نادرست است و به‌جای آن میتوان «نمودار» آورد ، چنانکه در متون قدیم گاهی بدین‌معنی دیده‌میشود، وعلت غلط‌بودن آن است که‌پسوند«گر» به‌آخراسم ذات یامعنی یااسم‌مصدر درمی‌آیدنه‌به‌آخرصفت‌مانندآهنگر،فتنه‌گر، تماشاگر، پژوهشگر، و«نمایان»خودصفت‌است. «درفش» واژهٔ‌خوبی‌است‌معادل رایت‌عربی، ومؤلف همه‌جا آن‌را به‌کار برده‌است‌الاآنکه در اواخر کتاب(۳۲۵ به‌بعد) پرچم جای‌آن‌را گرفته است‌که خواننده رابه‌یاد شادروان استادپورداود وتعصب خاص وی درابطال این‌لغت میاندازدکه درگفتار مفصلش درهرمزدنامه (ص۲۸۷) صریحا مینویسد «درشاهنامه فردوسی به «پرچم» برنمیخوریم و نه درداستان ویس‌ورامین فخرگرگانی و نه درگرشاسب‌نامهٔ اسدی طوسی و نه در تاریخ بلعمی ...»

مؤلف دانشمند کتاب ، چنانکه اشاره‌کردم مهارتی درکار سره نویسی دارد. کلمات وجملات راچنان‌به‌یکدیگر میپیوندد‌که واژه‌های نامأنوس‌فارسی ذهن‌خواننده را آزار نمیدهد . ازباب نمونه به این چند سطرکه در پیرامون خنیاگری است (ص۲۶۱) توجه فرمائید.

«در داستانهای شاهنامه‌گاه‌گاهی به بزم‌هایی برمی‌خوریم‌کـه فردوسی با اندیشهٔ توانا وهنر والای خودآنها را آنچنانکه درافسانه‌های باستانی‌ایران آمده است، درکالبد سرودهای نغز وشیوایی نمایش می‌دهد وهنرخنیاگری را که پرورندهٔ جان ، نوازشگر روان ، نمایندهٔ کرانه‌های دور دست زندگی و نشان‌دهندهٔ رد پای آرزوهای گمشدهٔ آدمیان‌است، با بهترین شیوه‌ای‌می‌ستاید، وبزمی راکه درآن شهریار برفراز تخت زرین و پهلوانان در پیـرامون آن نشسته‌اند ومیگساران‌سروبالای‌ساغر به‌دست، درپیشگاه شاه‌ایستاده، ورامشگران به‌رامش پرداخته‌اند و خنیاگران سرود انداخته، بربط می‌نوازنـد، آنچنان می‌آراید ومی‌ستایدکه خواننده‌گویی‌خود درآن‌نشسته‌است و به‌نواهای‌دل‌انگیز رودسازان وبربط نوازان‌گوش می‌دهد ...»

خواننده هرقدر اهل‌کتاب ومطالعه باشد، باز به‌هنگام خواندن داستان سزادرین رودا به وزادن رستم درشگفت‌می‌شودکه‌چگونه موبدی‌چربدست نخست رودابه را با می مست می‌کند وسپس پهلوی وی را می‌شکافد و بچه را تندرست وبی‌گزند بیرون می‌آورد وجای شکافته را می‌دوزد ومرهمی ازگیاه‌که با شیر و مشك آمیخته باشد به‌زخم می‌مالد و رودابه را بهبود می‌بخشد (ص ۲۹۲ و ۳۳۰) .

می‌دانیم که شاهنامه پر از افسانه است . از داستان اکوان دیو وارونه‌کار ومعجزهٔ سیمرغ تا داستان هفتخان رستم و اسفندیار همه مایهٔ شگفتی است، اما توصیفی که از یأجوج ومأجوج شده است رنگی دیگر دارد : «گروهی هستند که چهره‌ای هیولی‌آسا وزبانی سیاه و دیده‌ای پرخون و رویی سیاه و دندانی چون دندان گراز می‌دارند وهمهٔ تنشان ازموی پوشیده است و گوشهاشان چون گوش پیل پهن و دراز است که به‌گاه خواب یکی را بستر کنند و دیگری را چون‌چادر به‌روی خود کشند، وازهر مادهٔ آنان به‌یکبارهزاربچه بیرون آید...» (ص ۳۳۷) .

کتاب شامل سنجشهایی نیز درباب رسوم و آیین‌هاست ومؤلف جای‌جای به‌مشابهت‌هایی که در داستانها واساطیرشاهنامه با قصص اسلامی هست، اشاره می‌کند . اما گاهی‌ازاین‌امرچشم می‌پوشد، نظیرآنچه درباب اسکندرمی‌نویسد (ص ۱۲۸) :

«چون اسکندر به‌سرزمین هند می‌رسد وازشگفتی‌های آن سامان جویا می‌شود، مردم با او از دریایی سخن می‌گویند که‌آفتاب شامگاهان در آن فرو می‌رود :

یکی آبگیر است ز آن روی شهر
کز آن آب کس را ندیدیم بهر
چو خورشید تابان بدان جا رسید
بر آن ژرف دریا شود ناپدید
پس چشمه در تیره گردد جهان
شود آشکارای گیتی نهان . . .

که نظیر داستان ذوالقرنین درقرآن شریف است . درسورهٔ کهف چنین آمده «حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة و وجد عندها قوماً . . .» .

اما نه ازبیان فردوسی ونه ازبیان‌قرآن، به‌ساکن‌بودن زمین ازنظرقدما نمی‌توان استدلال کرد وامروز هم با وجود اعتقاد به‌حرکت زمین، می‌گوییم : خورشید از دریا طلوع کرد یا در دریا غروب کرد . بنابراین صرفاً به استناد بیت‌هایی همچون :

چو خورشید تابان بدان جا رسید
بر آن ژرف دریا شود ناپدید

یا :

چو خورشید تابان ز گنبد بگشت
ز بالا همی سوی خاور گذشت

نمی‌توان ساکن بودن زمین و حرکت خورشید را در عقیدهٔ قدما اثبات کرد، اگر هم در شاهنامه چنین باشد در بارهٔ قرآن چنین استدلالی نادرست است .

دربحث از زنان، به‌پاك زبانی فردوسی وشرم وآزرم در سخن او اشاره شده‌است وداستانهای دلباختگی زال به‌رودابه (به‌اشتباه سودابه چاپ شده‌است، ص ۲۸۶) واظهارعشق تهمینه به‌رستم به‌عنوان مثال‌آمده است، لیکن بهتر بود که درهمین داستان تهمینه، ابیاتی راکه صحنه‌ای ازعشقی دل‌انگیز را تصویر می‌کند وسخن برخلاف‌آزرم درآن دیده نمی‌شود نقل می‌کردند :

چو یك بهره زان‌تیره شب در گذشت
شباهنگ بر چرخ گردان بگشت
سخن گفته آمد نهفته به راز
در خوابگه نرم کردند باز
یکی بنده شمعی معنبر به دست
خرامان بیامد به بالین مست
پس بنده اندر یکی ماهروی
چوخورشیدتابان‌پرازرنگ‌وبوی...
روانش خرد بود و تن جان پاك
تو گفتی که بهره ندارد ز خاك ...

ونیز اشاره‌ای لازم بود به‌اینکه در موارد دیگر هم فردوسی ادب گفتار دارد، حتی آنجاکه اشخاص داستان او سخت خشمگین‌اند، چنانکه در داستان سیاوش از زبان کیکاوس که ازصلح سیاوش باافراسیاب و گرفتن صدتن گروگان خشمگین‌است، چنین می‌سراید :

شما را بدان مردری خواسته
بر آن گونه بر دل شد آراسته ...
به صد ترك بیچارهٔ بد نژاد
که نام پدرشان ندارند یاد ...

یادداشت‌های بسیاری دربارهٔ این کتاب نفیس ــ که از زیبایی صوری و نفاست طبع نیــز برخوردار است و توجه اولیای دانشکدهٔ ادبیات تبریز را به کیفیت بیش ازکمیت اثبات می کند ــ فراهم‌آمده بود که بیان‌همهٔ آنهادراینجا

میسر نیست ، امیدوارم که آقای محمد آبادی که مطالعاتی در شاهنامه دارند ، کارهایی ازاین دست درباب اثر بزرگ فردوسی عرضه بدارند تا بیش از پیش عظمت این کتاب گرانقدر شناخته‌شود، ومعلوم گرددکه دربارهٔ شاهنامه‌کارها و پژوهشهایی بسیاری می‌توان کرد که تاکنون انجام نشده است .

ملکزادهٔ بیانی

تمدن ایران ساسانی

تألیف و.گ.لوکونین. ترجمه دکترعنایت‌الله رضا. از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۵۰

این کتاب برمبنای نوشتهٔمورخان، چکیده وعصارهٔ متون وسنگنوشته‌های مربوط به‌این‌دوران تدوین شده است. تخصص لوکونین[1] در سکه شناسی‌وزبان وخط این‌دوره و احاطه و تسلط کامل وی به فرهنگ وهنر ساسانی وامانت و دقتی‌که در هرمورد بکار برده به کتاب ارزشی وافربخشیده است. نوشته‌ها و سخنرانیهای‌لوکونین درمجامع‌علمی‌وکنگره‌های شرقشناسان که بیشترمربوط به مسائل تاریخی وفرهنگی ساسانی و تحقیق در آثاروسکه های ایندوره است زمینه‌ای کافی ومناسب برای تدوین این‌کتاب بوده‌است.

کتاب (تمدن ایران ساسانی) مربوط به تمام دوره طولانی ساسانیان که درحدود پنج‌قرن‌ادامه یافته نمیباشد[2] بلکه از ابتدای‌تأسیس شاهنشاهی‌ساسانیان تاآخر دوران شهریاری اردشیر دوم راشامل میشود (سال ۳۸۲ میلادی) وفقط درمواردی چند ازشهریاران دیگر وررویدادهای شرقویا سکه‌های آنهاذکری بمیان‌آمده است.

این کتاب دارای ۳۷۸ صفحه است و صفحه ۱ تا ۳ شامل مقدمه مترجم میباشدکه به‌اختصارمؤلف‌کتاب ونوشته‌ها ومقالات وی رادرزمینهٔ ایران شناسی معرفی‌مینماید.

لوکونین درپیشگفتار ازمنابع ومآخذ وپژوهشهائی که در زمینه فرهنگ ودین وآثار ساسانیان انجام گرفته‌یادمیکند.

بخش‌یکم مآخذ (صفحه۶ـ۳۸)مورد بررسی‌وتجزیه وتحلیل قرار گرفته وبصورت بسیارجامعی‌ازمنابع‌وکتابها وروایات فارسی‌وعربی، پهلوی‌ومطالعات

---

۱ ــ V·G.Lukonin

۲ ــ (۲۲۶ــ۶۵۲ میلادی)

ایرانشناسان وزبان‌شناسان و باستانشناسانی که ازملیت های مختلف بوده و در مورد متون‌وآثار و سنگنوشته‌های این دوره تحقیق نموده‌اند یا ضمن کاوشهای هیئت‌های علمی‌اسناد ومدارك معتبری‌بدست‌آورده‌اند یادشده وپس‌ازسنجش‌مورد استفاده قرارگرفته است[1]

بخش‌دوم اختصاص به چگونگی‌تأسیس دولت ساسانی (صفحه ۳۸-۷۶) و وضع پارس پیش‌ازتأسیس سلسلهٔ ساسانیان داردکه شامل‌شرحی دربارهٔدودمان ساسانی (شاهان پارس) ، آغاز شاهنشاهی ساسانیان، پادشاهی اردشیر اول (۲۲۶-۲۴۱م)، سقوط شاهنشاهی‌اشکانیان، وضع‌اقتصادی واجتماعی‌وعلل‌شکست آنان وسرانجام موقع اردشیر وپادشاهی وی میباشدکه برمبنای تحقیقات‌نقوش برجسته[2] وسنگنوشته‌های‌اوایل‌این دوران‌است. دربخش‌سوم وچهارم‌لشگرکشی شاپور درغرب ووضع دین‌مطرح‌است.

پیکارهای متعددشاپور اول بارومیان، چگونگی شکست والرین‌امپراطور روم، اسارت وی وسرداراتش، عملیات موفقیت‌آمیزشاپوردرارمنستان وپیکاروی در نبردهای غربی ایران با دقت مورد مطالعه قرارمیگیرد. منبع مطالعات این بخش نیزمتون وسنگنوشته‌ها[3] ونقوش برجسته[4] و سکه میباشد. سیاست مذهبی دوران‌شهریاری‌شاپوراول ومبارزه باافکارمذهبی‌مانی‌آورنده‌آئین‌نو واقدامات (کرتیر)[5] واتحاد متشکل از موبدان سراسرکشور، وضع‌آتشکده‌ها وبرخورد اندیشه‌های علمی فلسفی نوافلاطونیان و مسیحیان و یهودیان باآئین زرتشت و پرستش میتراوپایان دادن برنهضت‌مانویان واعلام‌دین‌زرتشت بعنوان‌آئین‌رسمی کشوربطور مشروح ودقیق وصف گردیده‌است .

---

۱ ـ مانند اسناد و مدارك مکشوفه ازمانویان در سین‌کیانك بزبان پارتی ـ فارسی و سغدی واویغوری چینی وآثار مانویان[*] در مصروتورمان بدست آمده واسناد ونوشته‌هائی[*] که در کاوشهای اخیرشهر(دورااوروپوس) کشف شده‌است.

۲ـ نقش برجسته تاجگذاری اردشیر اول درنقش‌رستم، نقش برجسته فیروز آباد ودر نقش رجب

۳ ـ سنگنوشتهٔ‌کعبه زرتشت‌که قسمت اول آن ازشاپور اول و قسمتی از کرتیر (رئیس موبدان)است.

۴ ـ نقوش برجسته (نقش‌رجب) (داراب) و نقش رستم ـ بیشاپورکه صحنه تاجگذاری وپیروزی شاپور بروالرین رانشان میدهد.

۵ ـ کرتیر در دوره شهریاری شاپوراول ریاست مغان راداشت ودردورهٔ هرمزاول موبد بزرگ‌گردید. در دوره بهرام اول وبهرام سوم و نرسی قدرت بسیاری بدست‌آورد.

بخش پنجم و ششم شامل وقایع دوران ساسانیان پس از مرگ شاپور اول و دوران شهریاری هرمز اول (۲۷۲-۲۷۳م) - بهرام اول (۲۷۳-۲۷۶م) - بهرام دوم (۲۷۶-۲۹۲م) بهرام سوم (۲۹۲م) و نرسی (۲۹۳-۳۰۹م) میباشد. نقوش و کتیبه‌ها[1] و سکه‌ها مورد مطالعه دقیق مؤلف قرار گرفته و درباره آنها توضیحات و نظرات بسیار تازه موجزی ابراز شده‌است تفسیر نقوش پشت سکه بخصوص آنچه که درباره سکهٔ هرمز اول گفته شده‌است بسیار جالب توجه میباشد.

در این دو بخش بوضوح و بادلایل قاطع نقش موبد بزرگ (کرتیر) و اصلاحاتی را که در امور مذهبی انجام داده است و مقاماتی که طی عمر طولانی خود در دوران سلطنت بهرام دوم و بهرام سوم تازمان سلطنت رسیدن نرسی داشته ذکر شده است.

در بخش ششم و هفتم که مربوط بوقایع شهریاری شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹م) و اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳م) و رویدادهای مشرق میباشد از سکه‌های ساسانی و کوشانی استفاده شایانی شده‌است. باتخصصی که لوکونین درمورد سکه‌های ساسانی دارد بنحوی بسیار متقن و با اتکاء به عبارات سکه‌ها و نقوش آنها بسیاری از مسائل مبهم را آشکار نموده‌است، بخصوص مسائل مربوط به فرمانروایان و شاهزادگان ساسانی که درسرزمین کوشان فرمانروائی داشته‌اند.

درصفحات ۳۲۵ تا ۳۲۷ نسبنامهٔ شاهان وخاندان ساسانی بصورت کامل و دقیق آمده‌است. بدون مبالغه اولین باری‌است که چنین کار مهم و پرارجی انجام گرفته‌است. نام شهریاران وملکه‌ها و شاهزادگان وشاهزاده‌خانمها باتاریخ گذاری دقیق ذکر شده سندی گرانقدر برای تاریخ ایندوره میباشد.

صفحات ۳۳۱ تا ۳۵۶ شامل فهرست نامها و نامهای جغرافیائی - اختصارها وفهرست مآخذ وفهرست تصویرهاست. در صفحات ۳۵۸ تا ۳۷۸ نقوش سکه‌های ساسانی از اردشیر اول تاهرمزدوم وسکه‌های ساسانی وکوشانی و نقوش انواع تاجها وآتشدانها ونشانه‌ها قرار گرفته‌اند. نقشه دوران ساسانیان در آخرین صفحه (۳۷۹) جای داده شده‌است.

کتاب «تمدن ایران ساسانی» چنانکه دراین مختصر اشاره شد بسیار عالمانه وبطرزی نو تدوین گردیده دانشمند عالیقدر لوکونین بادانش وسیع خود تحقیقی

---

[1] - پایکولی (Paikuli) در سرراه کنجك به تیسفون پایتخت ساسانیان واقع بوده است، در (مرز ایران عراق کنونی) نرسی شاهنشاه ساسانی بمناسبت یادبود غلبه خود بر بهرام سوم برج سنگی ساخته که برهرضلع ازبرج کتیبهٔ بدوزبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی نقش است

پرارزش درمورد فرهنگ وتمدن ایران انجام داده‌است. خوشبختانه این کتاب بوسیله دانشمندی صاحب نظر دکتر عنایت‌اله رضا که بفرهنگ وادب دو زبان روسی وپارسی تسلط کامل دارد ترجمه‌گردیده است.

دکتر رضا نه‌تنها متن اصلی را باکوشش فراوان به فارسی برگردانده، بلکه توضیحاتی سودمند و مستندکه برای روشن شدن مطالب لازم بوده است، بصورت زیرنویس برکتاب افزوده‌است. این کتاب‌نمونه یکی‌ازکارهای پرارجی است‌که درسالهای اخیر در زمینه تاریخ ایران صورت گرفته و بی‌تردید خدمت گرانبهائی است برای روشن شدن تاریخ دوره ساسانی.

محمد جواد مشکور — دنباله از شمارهٔ قبل

الفهرست

تألیف ابن ندیم - تصحیح رضا تجدد. تهران ۱۳۵۰

اجزاء کتاب الفهرست

محمدبن اسحق‌الندیم کتاب الفهرست خودرا به ده مقاله یاگفتار بشرح زیرقسمت کرده است:

۱- گفتاراول: دربارهٔ خط وکتاب سازی، وکتب‌آسمانی، وقرآن، و تفاسیر، قرائات ومفسرین، وقراء.

۲- گفتار دوم: دراخبار علمای نحو ولغت.

۳- گفتارسوم: دربارهٔ علمای‌انساب، وکتب‌ایشان، واخباربعضی‌ازامراء ومترسلین، ومورخان.

۴- گفتارچهارم: دربارهٔ شعر وشعرا.

۵- گفتارپنجم: دراخبارمعتزله، ومرجئه، وشیعه، وجبریه، وحشویه وخوارج، وزهاد، ومتصوفه واسماعیلیه، وکتابهای ایشان.

۶- گفتارششم: دربارهٔ فقها ومجتهدان، واهل‌حدیث.

۷- گفتارهفتم: دربارهٔ فلاسفه، وعلمای ریاضی، منطقیین، پزشکان، و مترجمان ازکتابهای یونانی، وسریانی.

۸- گفتارهشتم: دراخبار مسامران، وافسانه‌گویان، ونام‌کتابهائی‌که دراسمار، وافسانه تألیف کرده‌اند، ونیز دربارهٔ دعانویسان، و شعبده‌بازان، و

وکتابهای افسون وطلسمات، ونیز دربارهٔ کتابهای متفرقه .

۹ـ گفتار نهم : دربارهٔ مذاهب حرانیه ، وصائبین، و وادیان ، ومذاهب دیگرچون مانویه، ومرقیونیه ، و دیصانیه ومذاهب و فرقه‌هائی که بین عیسی و محمدبوده‌است، ونیز دربارهٔ مذاهب هندوچین .

۱۰ ـ گفتار دهم : در بارهٔ اخبار کیمیاگران، ازفلاسفهٔ باستانی، ونو-آموختگان .

وی هر کدام ازاین ده گفتاررا به‌فن‌هائی‌تقسیم کرده که ذکر آنها موجب اطاله‌کلام است واین ده مقاله درسی ودوفن می‌باشد.

چنانکه گفتیم محمدبن اسحق الندیم تألیف کتاب الفهرست را در سال ۳۷۷ هجری به‌اتمام رسانیده[1]. درآخرمقاله اول می‌نویسد:

« این است آخرین قسمت مقاله اول ازکتاب الفهرست که در روز شنبه اول‌شعبان سال۳۷۷ ه . پایان یافت[2].»

این عبارت را نیز درصفحهٔ آخرمقاله دوم تکرارکرده وظاهراً این دو مقاله را دریك روز پاکنویس‌کرده باشد. و ظاهراً کتاب خودرا به‌کاتبانی داده است که استنساخ نماید. ازاین‌جهت‌آن دوقسمت دریك روزتمام شده‌است. دیگر در هیچ‌جا ازکتابش اشاره به تاریخ اتمام‌آن نمی‌کند. جز درفن دوم از مقاله سوم که درترجمه حال ابوعبیدالله محمدبن عمران مرزبانی می‌نویسد : «که تا این‌زمان‌که سال۳۷۷ می‌باشد، وی حیات دارد، وما ازخداوندبقاء وتندرستی اورا خواستاریم»[3].

اما بدنبال این‌مطلب‌عبارتی درکتاب الفهرست ذکرشده که به‌خط مصنف نیست ، وآن چنین است : « وفاتش (یعنی وفات مرزبانی) درسال ۳۸۴ ه . بود »[4] .

نظیراین اضافات چنانکه در پیش متذکرشدیم درکتاب الفهرست بسیار است، ونیك پیداست که آنهارا نساخ دیگر بعد ازمؤلف به نسخهٔ اوافزوده‌اند.

از اخبار فراوانی‌که محمدبن اسحق درکتاب خـود « الفـهرست » از شاهنشاهان پیش ازاسلام وبزرگان ایرانی‌چون مانی، ودیگران نقل‌کرده ، و در ذکرآن اخبار ازایرانیان باستان به‌اکرام، واحترام یاد می کند ، می‌توان

۱ـ (الفهرست ص۳) .
۲ـ (الفهرست ص۴۱ ، ترجمه ص۶۶) .
۳ـ (الفهرست ص۹۶ ، ترجمه ص۱۴۶).
۴ـ (الفهرست ص۱۴۶ ، ترجمه ص۲۱۷) .

احتمال داد که وی ایرانی‌الاصل‌باشد، وازایرانیانی‌بودکه تاچند پشت دربغداد زندگی می‌کرده‌اند.

دلیل دیگر برایرانی بودن اواستعمال عنوان غیرعربی «الفهرست» برای کتاب خویش‌است، که قبل ازوی‌کسی‌آن عنوان را بکارنبرده، کمتر ازیك قرن بعد ازاو یك ایرانی‌دیگر بنام شیخ‌طوسی‌آن عنوان‌را برای‌کتاب خود استعمال کرده است.

از ذکر اصطلاحات ایرانی، و ترجمهٔ درستی‌که از آنها درکتاب خود کرده معلوم می‌شودکه زبان پارسی، وحتی‌بعضی از زبانهـای ایـران باستان چون پهلوی، وانواع خطوط‌آنرا می‌دانسته‌است.

مذهب مانی‌رابرخلاف سایرمذاهب‌که از روات دیگر نقل‌کرده، باذکر عبارت:

«قال‌محمدبن‌اسحق» ازقول خودآورده، وآن مفصل‌ترین‌شرحی‌است‌که ازیك مذهب درکتاب اوآمده‌است.

اهتمام، وتوجه خاص وی به‌مذهب مانی، وفلسفه، وشریعت، وکتب او، یك پژوهنده بیطرف را بفکرآن می‌اندازدکه مبادا او از طرفداران دین مانی باشد [۱].

چنانکه وی می‌نویسد: «اما درمدینةالسلام (بغداد) همینقدر میدانم که در دوران معزالدوله درحدود سیصدتن «مانوی» وجود داشته‌اند، ولی درزمان ما پنج نفرهم نیستند واین‌مردمان را «اجاری» نامند، و درشهرهای سمرقند، وسغد بویژه نونکث هستند[۲].»

شاید درهیچیك ازکتب اسلامی‌شرح حال مانی، ومذهب اومفصل تر از آنچه درکتاب الفهرست‌آمده ذکر نشده باشد[۳].

چاپهای کتاب‌الفهرست

نخستین دانشمندی که دامن همت در طبع این‌کتاب گرانبها بکمر زد مرحوم «گوستاوفلوگل»[۴] خاورشناس معروف‌آلمانی‌است.

وی در مدت ۲۵ سال با جمع‌آوری نسخه‌های متعدد عمرخودرا صرف

۱ـ (رك: الفهرست ص۳۹۱ـ۴۰۲).

۲ـ (رك: الفهرست ص۴۰۱، ترجمه ص۶۰۰)،

۳ـ (رك: مانی ودین او، وتعلیقات، ممتع دوست دانشمندم‌آقای احمد افشار شیرازی، تهران ۱۳۳۵.

۴- Gustave Flugel

تصحیح ، وتهیه متن کامل، تعلیقاتی بر آن کتاب نمود . ولی متأسفانه پیش از آنکه شاهد مقصود را در آغوش گیرد، پس ازچاپ شش ورق در پنجم ژوئیه سال ۱۸۷۰ میلادی در گذشت .

پس ازوی پسرش دکتر فلوگل ازدو دانشمند دیگر آلمانی، «دکتر یوهانس رودیگر[۱]» ودکتر «موللر[۲]» که ازدوستان پدرش بودند ، وازخاورشناسان بشمار میرفتند خواهش کرد که درطبع آن کتاب اقدام نمایند .

دانشمند نخستین به کارچاپ، وتصحیح متن، ودیگری به کار گردآوری تعلیقات وسایر اضافات پرداخت، ودرسال ۱۸۷۲ آن کتاب را درشهر «لیپزیک»[۳] از بلاد آلمان بطبع رسانیدند.

چون چاپ الفهرست فلوگل بعد از مدتی کمیاب شده بود چاپی ازروی آن درسال ۱۸۴۸ هجری بدون هیچ تجدیدنظری درمطبعهٔ رحمانیهٔ مصر بطبع رسانیدند ، وحتی زحمت این را بخود ندادند کــه تعلیقات ، ونسخه بدلهای فلوگل را نیز تجدید چاپ کنند. متن این طبع علاوه بر اینکه هیچ مزیتی بر طبع سابق ندارد اغلاط چاپی دیگر نیز بدان افزوده شده است. تنها امتیازی که این چاپ دارد اضافه شدن پنج ورق است که آنرا تحت عنوان «تکملة الفهرست» که مشتمل برشرح ناقصی از بعضی از رجال معتزله است به آخر کتاب افزوده‌اند . این تکمله را قبلاً احمد تیمورپاشا «دانشمند معروف مصری ازروی مجلهٔ آلمان Dickundes Morgenlandes طبع ۱۸۸۹ برداشته، وبه نسخهٔ خود اضافه کرده بود. طابع مصری این پنج ورق را ازمرحوم احمد تیمور پاشا گرفته وبه آخر الفهرست طبع مصر اضافه کرد. این تکمله از ترجمهٔ واصل بن عطا آغاز شده ، به شیطان الطاق ختم می‌شود.[۴]

الفهرست طبع تهران

« عنوان این کتاب، کتاب الفهرست للندیم ابوالفرج محمدبن ابی یعقوب اسحق المعروف بالوراق، تحقیق رضا تجدد» است.

این کتاب به قطع رحلی کوچك باکاغذ مرغوب، وضخیم در ۶۱۷ صفحه درمطبعهٔ دانشگاه تهران بافهارس متعدد : فهرست کامل مطالب ، فهرست اعلام ،

1- Dr. J Roediger

2- Dr. Muller.

3- Leipzig.

۴- (ترجمه الفهرست به قلم آقای رضا تجدد چاپ دوم مقدمه) و معجم المطبوعات العربیه ، ج ۱ ص ۲۶۸ .

نامهای یونانی ولاتینی باعربی آنها، وفهرست قبایل وطوایف، وفهرست اماکن و بلدان، وفهرست جامع کتب، در پائیز سال ۱۳۵۰ شمسی به مناسبت جشن دوهزار وپانصدمین سال شاهنشاهی ایران بطبع رسیده است، واز نظر نفاست، و جامعیت، وتحقیق بهترین طبع کتاب الفهرست بشمارمیرود.

علاوه برطبع فلوگل دو نسخهٔ مهم الفهرست یکی در کتابخانهٔ «چستر بیتی» به شماره ۳۳۱۵ درشهر دوبلن پایتخت ایرلند جنوبی، و دیگری نسخهٔ شهید علی پاشا بهشمارهٔ ۱۹۳۴ درکتابخانهٔ سلیمانیه استانبول اساس کار تصحیح آقای تجدد دراین طبع بوده است.

نسخهٔ چستر بیتی

نسخهٔ چستر بیتی بهقطع ۱۶ × ۲۴ سانتیمتر، ودارای ۲۳۸ صفحه است، که هرصفحه گنجایش سی سطر دارد. خطش بهسیاق خط مکی، ومدنی، وبعضی از سطرهایش سیاه شده است، وظاهراً درقرن پنجم یا ششم هجری نوشته شده باشد. این نسخه فقط مشتمل برچهارمقالهٔ اول، ومقداری ازمقالهٔ پنجم است، و به «الناشئی الکبیر»، وعبارت «علی ماحدثنی بهابن الجنید» ختم میشود.[۱] این نسخه اکنون درکتابخانه چستر بیتی در دوبلن است[۲].

این نسخه را برای نخستین بار استاد محترم آقای مجتبی مینوی درهنگام فهرست کردن کتابهای چستر بیتی (۱۹۱۸ میلادی) در لندن کشف کرد، و شرح آن درمقاله بانو «فیلیس اکرمن»[۳] که تحت عنوان اسلوب خط وکتابت منقوش درفصل ۴۶ «کتاب هنر ایران» شوهرش پوپ آمده، درحاشیه یکی از صفحات بهتفصیل ذکر شده است[۴].

مواد این مقاله ازآقای مینوی است وایشان درضمن بحث ازخط مکی و مدنی که از الفهرست استفاده کردهاند بهوجود نسخهٔ چستر بیتی اشاره کرده، و حتی اولین دانشمندی هستند که بهغلط بودن کنیهٔ «ابن ندیم» برای محمد بن اسحق پی برده، ونام اورا همانطور که درپیش گفتیم «محمد بن اسحق الندیم» آوردهاند.

۱ـ (رك: الفهرست ص۲۱۷).

2- Dublin, Chester Beaty Library.

3- Phyllis Ackerman.

4- Calligraphy and Epigraphy, Chapter, 46, Arthur Upham Pope. A Survey of Persian Art, Vol 11,1939, P 707-1722.

نسخهٔ چستربیتی درمقالهٔ اول مقدار زیـادی افتادگی دارد، و در تحت عنوان «الکلام علی‌القلم العبرانی» ازسطرسوم از عبارت: «ولاخلاف بینهما ان الکتابه‌العبرانیه[۱]...» تا «اخبارعبدالله بن‌عامر الیحصبی» و عبارت «احدالسبعه، ویکنی ابا عمران. یقال انه اخذ[۲]» بیش از چهارده صفحه افتاده است و این چهارده صفحه قبـلا چاپ نشده و در طبع فلوگل نیامده است. این افتادگی را مرحوم «پرفسور اربری[۳]» که فهرست کتابهای خطی کتابخانه چستربیتی را تنظیم نموده نیزملتفت شده است. اغلاط این نسخه بسیارکم است، و اگر آن بدست نمی‌آمد، غلط های فراوان نسخهٔ چاپی فلوگل قابل تصحیح، و اصلاح نبود، وازاینکه چاپ فلوگل فاقد صفحات جداگانه دراول مقالات یکم تاپنجم‌است معلوم‌می‌شودکه مرحوم فلوگل‌این نسخه را درزیردست‌نداشته‌است.

صفحه اول این نسخه در قسمت بالا دارای مربع مستطیلی است که در میان‌آن با قلم درشت وخط نسخ خوبی نوشته شده: «کتاب الفهرست للندیم»، ودرزیرآن وقفنامه‌ای درهفت‌سطراست که پاره‌ای ازکلماتش‌سیاه‌شده، وهمینقدر دانسته میشودکه احمد پاشا جزارآنرا به مسجد «نورالاحمدیه» که درعکااز بلاد فلسطین ساخته بودبه‌اهل‌علم‌اختصاص داده‌است.

عباراتی‌راکه ازآن وقفنامه خوانده میشود دراینجا می‌آوریم:

«وقف‌الله تعالی، اوقف و حبس و تصدق بهذا الکتاب الحاج احمد پاشا الجزار فی‌جامعه‌المبارکة بعکا.. نورالاحمدیه علی‌طالب العلم... بخطه وقفا صحیحا...».

در بالای سطرسوم بر روی کلمهٔ احمد پاشا به خط دیگری نوشته شده: «من کتب احمدبن‌علی بدمشق ۸۲۵هـ.» که چنانکه بعدا خواهیم گفت وی همان مقریزی مورخ معروف است

باز درهمان وقفنامه برروی سطرسوم درطرف چپ به خط دیگری‌نوشته شده: «محی‌الدین یامحمدالقاضی‌سنه۸۱۵هـ.» ومهربزرگ ومدوری برروی‌آن‌سطرها زده شده که درچهار سطرحکاکی، و از پارهٔ حروفش‌که خواناست معلوم میشود خط آن‌نستعلیق‌است، ودرروی‌آن‌این‌عبارت رامیتوان خواند: «وماتوفیقی‌الا بالله ... نورالاحمدیه.»

۱ـ رك: الفهرست ص ۱۷

۲ـ رك: الفهرست ص ۳۱

۳ـ A. J. Arberry.

در حاشیه طرف راست به خط مقریزی در پنج سطر این عبارات آمده است :

«مؤلف‌هذاالکتاب محمدبن ابی‌یعقوب اسحق‌بن‌محمدبن اسحق الوراق المعروف بالندیم، و روی عن‌ابی سعیدالسیرافی، و ابی‌الفرج‌الاصفهانی و ابی عبدالله المرزبانی وآخرین ولم یروعنه احد . و توفی یوم‌الاربعا لعشر بقین من شعبان سنه ثمانین وثلثمائه ببغداد وقداتهم بالتشیع عفاالله عنه» .

و درحاشیهٔ دست چپ دربالای ضلع اقصرمستطیل فوق‌الذکر این‌عبارات در دوسطر بچشم می‌خورد : «ابتمناه . . . احمدبن علی‌المقریزی سنه۸۲۴» و رقم چهار را درشت‌تر بدینصورت «۴» نوشته و پیداست‌که این عبارات در زمان مقریزی افزوده شده است .

باید دانست‌که او همان «تقی‌الدین احمدبن‌علی بن‌عبدالقادر البعلبکی المصری المقریزی» صاحب‌کتاب «الخطط والاثار» متوفی در ۸۴۵ هجری است .

پس از این صفحه متن‌کتاب چنین‌آغاز می‌شود :

«بسم‌الله الرحمن الرحیم استعنت بالله الواحد القهار»، وکنارهٔ راست و بسیاری ازکلمات دیگر این صفحه بکلی سیاه شده است .

درحاشیه، وزیر صفحات جمله‌های : «الی هاهنا بخطالمصنف و ـ بغیر خط المصنف ـ وعورض مع‌الاصل المصنف رحمه‌الله . ـ المنقول من دستوره و بخطه . ؟ . عورض» بسیار دیده می‌شود، وپیش ازهرمقاله، صفحه‌ای جداگانه داردکه متضمن شمارهٔ ترتیبی بعنوان : «الجزء» ومحتویات مقاله، و نمونه‌ای ازخط مصنف می‌باشد .

پس ازمرگ احمد پاشا الجزارکه در زمان ناپلئون بناپارت حاکم عکا بود، این نسخه هم ازجامعهٔ عکا دزدیده شد ونیمی ازآن دست بدست می‌گشت تابدست یهودا نامی افتاد ووی‌آنرا به‌چستربیتی بفروخت واکنون درکتابخانه او در دوبلین موجود است .

نسخه شهید علی پاشا :

قطع صفحات این‌نسخه مانند نسخهٔ چستربیتی است، و هردوصفحه‌کنار هم به‌شکل بیاض است، و در۳۶۲ صفحه میباشد . این نسخه نیزسه ورق اضافه داردکه بدینگونه است :

صفحه اول : دربالای صفحه طرف راست نوشته شده : «فی‌الادبیات» ، و

قدری بالاتر در دوسطر نوشته شده : «من‌الطف نعم‌الله علی عبده ولی‌الدین جارالله سنه ۱۳۱۱» ، و در زیرآن دومهر است که یکی سیاه شده، ومهر دیگر زده‌اند، وخطش نستعلیق، وعنوان‌آن همان : «ولی‌الدین جارالله» می‌باشد .

پس از این عبارت درهمان ردیف بشکل مخروطی نوشته شده : «ملکه العبدالفقیرالی عون‌الغفور الودود مسعود بن ابراهیم بن امرالله بن‌عبدی بن طورمش، غفرالله لـه و لاسلافه ورضی عنهم، بالشراء الشرعی بمدینه قسطنطنیه المحروسه» .

صفحه دوم سفیداست . درطرف راست صفحه سوم با خط شکستهٔ نستعلیق خوبی نوشته شده : «کتاب فهرست اخبارالعلماء والمحدثین لمحمد بن‌اسحق الندیم» پس ازاین متن‌کتاب آغاز میشود .

بالای صفحه باخط نسخ بسیارخوبی‌کلمه «الواسطی» نوشته شده است، و با خط و مرکب دیگربالای «الواسطی» نوشته شده : «الفن‌الاول من المقالـه الخامس من‌الکتاب»، و دریك گوشهٔ‌آن مهرمدوری‌است که برآن‌نوشته شده : «وقف هذاالکتاب ابوعبدالله ولی‌الدین جارالله بشرط ان‌لایخرج من خزانةبناها بجامع‌سلطان محمد بقسطنطنیه سنه...»، ورقم سال‌درمهرسیاه‌شده، ودر زیراین مهر رقـم ۱۹۳۴ دیده میشودکه شماره ثبت کتابخانـه سلیمانیه در استانبول است .

خط این‌نسخه بهمان اسلوب، وگردش قلم نسخهٔ چستربیتی است وشاید قدری بهتر و واضح‌تر است، و درپاره‌ای ازصفحات مطالب عمودی، وکنار هم نوشته شده‌که درچاپ فلوگل اشتباها بصورت افقی خوانده شده‌است .

آقای تجدد مصحح محترم‌کتاب‌الفهرست بـه قرائن زیر این نسخه را دنبالهٔ نسخهٔ چستربیتی ومتمم‌آن می‌دانند، ومعتقدندکه هردوآنها دریك وقت نوشته شده است :

۱ـ ازمقاله ششم تادهم پیش ازهرمقاله همان صفحه جداگانـه را مبنی برشماره جزء، ومحتویات مقاله، ونمونه خط مصنف مانند نسخهٔ چستربیتی در بر دارد .

۲ـ این‌نسخه بدون هیچ تشریفاتی مانند : المقاله الخامسه، ومحتویات مقاله ازالواسطی شروع شده، وپیداست‌که دنباله مقاله پنجم است‌کـه درنسخهٔ چستربیتی ناتمام مانده، وآن صفحه جداگانه را بدینجهت نداردکه در نسخه چستربیتی پیش‌ازمقاله پنجم بوده‌است .

۳ـ بهمان اسلوب نسخهٔ چستربیتی درپائین پاره‌ای از صفحات‌کلمه :

«عورض» یعنی مقابله گردید آمده است .

تنها نقص این نسخه نداشتن شرح فرقهٔ دیصانیه، وقسمت عمدهٔ مرقیونیه است که جای آن درصفحه خالی گذاشته‌شده، ومیرساند که غفلتی ازنویسنده بوده است، چنانکه درصفحهٔ بعدآخرین قسمت مرقیونیه را نوشته است[1].

این بود عقیده آقای تجدد دربارهٔ یك نسخه بودن دوپارهٔ چستربیتی، و شهید علی‌پاشا . ولی بنظرنگارنده این دوپاره نمی‌تواند دو قسمت ازیك نسخهٔ واحد باشد . زیرا گذشته ازآنکه قطع این دوپاره باهم متفاوت است، بااندازه گیری دقیق میتوان فهمیدکــه سطور نسخهٔ چستربیتی چهارده سانت، و سطور نسخهٔ شهید پاشا یازده سانت ونیم است . دیگر آنکه رسم‌الخط نسخه شهید علی پاشا پخته‌تر ازنسخهٔ چستربیتی است، وبه‌این دو دلیل که مذکورشد نمی‌تواند این دوپاره دوقسمت ازیك نسخهٔ واحد باشد . ممکن است کتاب‌الفهرست در اصل نسخه‌ای در دوپاره بوده، وسپس نسخهٔ شهید علی‌پاشا را از روی پاره دوم استنساخ کرده باشند .

مشخصات طبع فلوگل

این چاپ به‌قطع ۲۸ × ۲۰ در۳۶۲ صفحه است که هر صفحه گنجایش ۳۰سطردارد . چهل وسه صفحه دراختلاف کلمات، وجملات، ویك جلـد دیگر بهمان قطع در۲۷۷صفحه مشتمل برتعلیقات، وترجمه حال بعضی از اشخاص، ونسخه بدلها برمتن افزوده شده که بسیار سودمند است .

چون فلوگل پیش از طبع‌الفهرست اجلش فــرا رسید، و نتوانست خود مباشرطبع کتاب خویش گردد، ازاینرو چنانکه دربالا گفتیم دوتن از دوستانش بنام دکتررودیگرومولرکار وی را به‌انجام‌رسانیده، ومتصدی‌طبع نسخهٔ‌تصحیح شده او گردیدند، اما نتوانستند بخوبی ازعهدهٔ طبع این‌کتاب نفیس برآیند ، ومرتکب اشتباهاتی‌ازقبیل گذاشتن‌کلمهٔ غلط درمتن، وکلمهٔ صحیح درنسخه بدل یا افقی خواندن عباراتی‌که عمودی نوشته شده، و دیگر لغزش‌هاکه مسلماً از شخص فلوگل نبوده‌است، زیرا اوکه قرآنی به‌آن خوبی چاپ‌کرده، وکتابی در «کشف‌الآیات» برای قرآن‌بنام «نجوم‌الفرقان فی اطراف‌القرآن» در سال ۱۸۴۲درلیپزیگ‌بچاپ‌رسانیده، بهترازهرکس‌میدانست که درآیه : «انظرونا نقتبس من‌نورکم»[2] کلمه «فی‌النار» وجود ندارد .

۱ــ (الفهرست، متن وحاشیهٔ ص ۴۰۲) .

۲ــ(سوره الحدید آیه ۵۷) .

فلوگل نسخه‌های متعددی از این کتاب را در دست داشت، ومسلماً نسخهٔ شهید علی‌پاشا نیزدرپیش‌چشم او بوده، ومقاله‌پنجم‌را ازهمین‌نسخه از «الواسطی» آغاز کرده است، زیرا ازمقالهٔ ششم تا مقاله دهم محتویات آن صفحه جداگانه را دراول هرمقاله‌آورده، ومواردی‌که افقی خوانده شده است همان‌است‌که در نسخه شهید علی‌پاشا بطورعمودی نوشته شده، و ازحیث متن‌کتاب میان چـاپ فلوگل، ونسخه شهید علی‌پاشا اختلاف زیادی دیده نمی‌شود، ولی چنانکه‌گفتیم نسخه چستر بیتی را فلوگل در دست نداشته، زیرا تامقاله ششم صفحه جداگانه در اول هرجزء درچاپ او دیده نمیشود، واز حیث متن‌هم اختلاف زیادی باهم دارند[1].

طرزکار رضا تجدد

دانشمندمحترم آقای رضاتجدد درطبع‌الفهرست‌دوپایهٔ‌دو نسخه‌چستر بیتی، و شهید علی پاشا را متن‌کار خود قرار داده، و بـا طبع فلوگل مقایسه نمود و اختلافات‌آن‌دو راباعلامت‌حرف (ف) در ذیل‌صفحات‌نسخه‌بدل‌داده‌اند .

اما عباراتی راکه ازنسخه اصل زائد برطبع فلوگل بوده دربین دوهلال قرار داده‌اند تاخواننده بداندکه‌آن عبارات درنسخهٔ فلوگل وجود ندارد . اما عباراتی‌که درطبع فلوگل زائد برنسخهٔ اصل بوده‌است دربین دوقوس باحروف سیاه‌نهاده‌اند .

گذشته از دونسخهٔ چستربیتی، شهید علی‌پاشا ایشان به‌نسخهٔ خطی‌ناقصی از الفهرست بنام : «فوزالعلوم» دست‌یافته‌اندکه معروف به‌نسخهٔ خطی «خانقاه سعیدیه درراجستان‌هند» است . این‌نسخه‌بعداز «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» به‌شعر «جحظه» .

اذا ما ظمئت الی ریقه جعلت المدامة منه بدیلا

آغاز می‌شود[2]، وبه‌ترجمهٔ حال «فلوطرخس‌آخر[3]» به‌این عبارت منتهی می‌گردد :

«تم‌الجزءالثانی‌من‌کتاب‌الفهرست بعون‌الله ولطفه، ویتلوه ان‌شاءالله‌تعالی فی‌الجزء الثالث‌اخبار‌یحیی‌النحوی، وکتبه حسن‌بن‌عبدالله سبط‌یحیی‌الجوهری والحمدلله‌رب‌العالمین» .

۱ـ (ترجمه‌الفهرست ص ۲۹ـ۳۰)
۲ـ (رك : الفهرست ص ۱۶۲)
۳ـ (رك : الفهرست ص ۳۱۴)

سپس سقطات اواخرمقاله چهارم، واوایل مقاله پنجم را ازجزء خامس که مربوط بمعتزله است از تکملةالفهرست درنسخه احمد تیمورپاشا در محل خودش به‌حواشی آن فصل با ذکر علامت «تك» که اشاره به «تکملةالفهرست» می‌باشد افزوده‌اند .

دراینجاسخن مابه‌پایان میرسد، وتوفیق این پیرروشن ضمیرراکه‌پانزده سال از عمر گرانمایهٔ خود را صرف تحقیق، و تصحیح‌الفهرست کرده است از خداوند بزرگ می‌خواهیم، وامیدواریم که درطبع دیگر این کتاب قیم ایشان موفق‌شوند که اغلاط چاپی آن کتاب را بکلی گرفته، ودوفهرست دیگر برفهارس جامع آن‌که یکی عبارت از فهرست :

«فرق ومذاهب» ودیگرفهرست : «اصطلاحات» می‌باشدبیفزایند .

ترجمهٔ انگلیسی الفهرست کتاب‌الفهرست را دانشمند محقق معاصر آقای بایارداج[1] رئیس بازنشسته، وافتخاری دانشگاه‌آمریکائی بیروت[2]، پس‌از چندین سال زحمت از روی چند نسخهٔ خطی، وطبع فلوگل ترجمه کرده، و تحت نظر گروه تاریخ دانشگاه‌کلمبیا، با پیش گفتار پرفسورجکسون[3] در دو جلد، و ۱۱۴۹ صفحه درچاپخانهٔ دانشگاه مزبور در سال ۱۹۷۰ در نیویورك به‌طبع رسانیده‌است .

آقای بایارداج این‌کتاب را با دقت و امانت خاصی بـه زبان انگلیسی روان و شیوائی‌آورده، ومقدمه، وحواشی، وتعلیقات سودمندی، برآن افزوده است .

بایارداج در تعلیقات خود یك کتابنامه در ۳۵ صفحه ، و یك فرهنگ اصطلاحات در۲۳ صفحه، ویك شجره‌نامهٔ ائمه شیعه امامیه، واسماعیلیه در یك صفحه، ویك‌فهرست حال باتوضیح دربارهٔ‌آنها در۲۰۳صفحه، ویك‌اعلام عمومی در۱۳ صفحه دو ستونی‌آورده است . مقدمهٔ مترجم که در معرفی کتاب‌الفهرست ونسخ، ومؤلف‌آنست مشتمل بر۲۲صفحه می‌باشد .

براستی باید گفت‌که پرفسور بایارداج حق‌مطلب را درترجمهٔ‌این‌شاهکار

1- Bayard Dodge, The Fihrist of al - Nadim, Columbia University Press. New York, 1970.

2- President Emeritus of the American University of Beirut .

3- W. T. H. Jackson .

کهن اسلامی اداکرده، ونام خویش را با بوجودآوردن این اثرشگرف، خالد وجاویدان ساخته است . با دقت نظر، وتحقیقات سودمندی که وی در ترجمهٔ این کتاب نموده، هیچ محقق‌دانشمندی دراستفادهٔ ازمتن کتاب‌الفهرست نمیتواند خودرا ازاین ترجمه هم بی‌نیاز بداند، و ناچار است که همواره مشکلات متن کتاب را دراین ترجمه، وحواشی، وتعلیقات آن پیدا کند .

غلامعلی حداد عادل

سرگذشت فیزیك(۲)

تألیف ژرژگاموف. ترجمهٔ‌رضا اقصی. تهران. شرکت سهامی‌کتابهای جیبی ۱۳۴۹

صفحهٔ (۱۸۷) ـ (۲۰۷)

«میدانهای الکتریکی و جریانهای برق متغیر میدانهای مغناطیسی‌تولید میکنند» . این‌عبارت ازنظر فیزیکی غلط است ، میدانهای الکتریکی فقط در صورتی‌که متغیر باشند میدان مغناطیسی تولید میکنند و جریانهای برق برای اینکه میدان مغناطیسی‌تولیدکنند، لازم نیست متغیرباشند ، اگر «متغیر» راهم برای‌میدانهای‌الکتریکی‌وهم برای‌جریانهاصفت محسوب کنیم، برای‌جریانهای الکتریکی شرط زائدی در کار آورده ایم . در اصل بدین صورت است :

« Changing electric fields and flowing electric currents produce magnetic fields ».

یعنی :

«میدانهای الکتریکی متغیر و جریانهای الکتریکی تولید میدان های مغناطیسی‌میکنند» .

صفحهٔ (۱۹۱) ـ (۲۱۲)

سطر(۹) ـ (۱۰) «ژول» غلط است وباید «ارگ» باشد.

سطر(۱۷) ـ (۱۹) «$۱۰^{۱۰} \times ۳$» غلط است، باید «$۱۰^{\frac{۱}{۳\times۱۰}}$» باشد.

صفحهٔ (۲۰۲) ـ (۲۲۳).

سطر(۲) ـ (۲۴) درصورت دومین کسر ازسمت راست(v) باید(V) باشد.

صفحهٔ (۲۰۳) ـ (۲۲۵)

سطر(۳و۴)ـ (۲و۳) درهردو رابطه باید جای v با V عوض شود، ونیز علامت + داخل پرانتز در رابطهٔ اول باید × باشد

صفحهٔ (۲۰۶) ـ (۲۲۹)

سطر(۲۳) ـ (۶) یك شعر ۵ مصرعی اصلاً ترجمه نشده‌است .

صفحهٔ (۲۰۸) ـ (۲۳۱)

در بیان‌شرح زندگی‌اینشتین‌معلوم نیست‌چرا درترجمهٔ «Biographical-Fragments» سرفصل «تکه پاره‌ای از زندگینامهٔ فیزیك» آمده است ، چرا «زندگینامه فیزیك» ؟

صفحهٔ (۲۲۴) ـ (۲۴۷)

«ماده پیکری» درترجمهٔ «matteromorphical»

با توجه به‌معانی اجزاء لغت در زبان اصلی ، معلوم نیست چرا آنرا به «ماده پیکری» ترجمه کرده‌اند .

صفحهٔ (۲۲۵) ـ (۲۴۹)

« .... این‌فشار (فشارنورمنعکس‌شده) ..... در رانش‌ملکولهای گازاز پیکرستارگان دنباله‌داری‌که به‌زمین نزدیك می‌شوند، توفیق می‌یابد» .

کلمهٔ «زمین» دراین عبارت به‌اشتباه بجای خورشیدآمده است ، دراصل کتاب عبارت چنین‌است :

« ..... approaching close to the sun ..... »

صفحهٔ (۲۲۶) ـ (۲۵۰)

سطر(۷) ـ (۹) ، «... تغییر گشتاور mv است..»که باید چنین باشد:

«... تغییر مقدار حرکت ۲mv است...»

صفحهٔ (۲۲۸) ـ (۲۵۳).

« .... تیرکی با طول معین L .... اگر تیرك قائم قرار گرفته باشد تصویر قائمش O و تصویر افقیش L است ، اگرتیرك افقی قرار گرفته باشد تصویرقائم آن L وتصویرافقی‌آن O خواهد بود...»

آنچه درترجمهٔ فارسی بصورت حرف O انگلیسی‌آمده درمتن‌اصلی رقم صفربوده است‌که بعلت شباهت O به‌حساب‌آمده ودر نتیجه جمله کاملاً بی معنی شده‌است، مقصود اینست‌که تیرك قائم تصویرقائمش صفر وتصویرافقیش برابربا طول‌آن یعنی برابر با L است وبرعکس‌تصویرقائم تیرك افقی بطول L برابر با L وتصویرافقی‌آن صفراست، نه O .

صفحهٔ (۲۴۵) ـ (۲۷۰)

«میله‌هایی‌که توسط شمارهٔ ۴ بکارمیرود تحت‌تأثیرانقباض فیتزجرالدی قرارخواهندگ فت وشمارهٔ ۴ مجبورخواهد بود همهٔ‌آنهارا بکاربیرد».

خواننده‌ای‌که این‌عبارت را همراه باسایرمطالب پیش و پس‌آن بخواند بخوبی‌متوجه میشودکه درآن اشتباهی‌هست، دراصل چنین است:

« The sticks used by No. 4 will be subject to the

maximum Fitzgerald contraction and he will have to use a lot of them ».

که باید چنین ترجمه شود:

« میله هایی که توسط شمارهٔ ۴ بکار میرود تحت تأثیر بیشترین انقباض فیتزجرالدی قرارخواهند گرفت وشمارهٔ۴ مجبور خواهد بود تعداد زیادی از آنهارا بکار ببرد ».

صفحهٔ (۲۶۰) ـ (۲۸۷)

درترجمهٔ «diffracting grating» ، واژهٔ فرانسوی «Reseau» بکار رفته‌است. باید پرسید دراین میان تکلیف خوانندهٔ فارسی زبان چیست ؟ و اصولا درحال‌حاضرجایگزین کردن یك واژهٔ فرانسوی بجای یك واژهٔ انگلیسی چه کمکی میتواند به این خواننده بکند؟ در کتابهای فیزیکی فارسی بجای « Reseau » یا «diffracting grating» ، «توری» ویا « شبکه » بکار رفته است.

صفحهٔ (۲۶۵ ـ سطر۲۱) ـ (۲۹۳ ـ سطر۲۳)

شش‌سطر ازکتاب ویك قطعه شعر۴۲ مصرعی‌حذف شده‌است .

صفحهٔ (۲۷۴ ـ سطر۱۱) ـ (۳۰۴ ـ سطر۲)

نزدیك به سه سطرازاصل‌کتاب جا افتاده است.

صفحهٔ (۲۷۸) - (۳۰۷ و۳۰۸)

۱) در شکل ب فرکانس را به «فراوانی» ! ترجمه کرده‌اند و منحنی تغییرات انرژی فوتوالکترونها برحسب «فراوانی» نور رسم شده‌است . بجای فرکانس درفارسی «تواتر» ونیز «بسامد»گفته شده، لیکن شاید حتی یك‌کتاب فیزیکی معتبر (البته بجزکتاب معتبرسر گذشت فیزیك !) در زبان فارسی وجود نداشته باشدکه فرکانس را بمفهوم فیزیکی‌آن به فراوانی ترجمه‌کرد باشد. «فراوانی» درفارسی علمی‌کنونی، گاهی درتعبیرات آماری وبه مفهومی بغیر ازمفهوم فیزیکی‌آن بکارمیرود .

۲) « Work function» را به «عامل‌کار» ترجمه‌کرده‌اند و معلو نیست بچه‌علت درترجمهٔ function ، «عامل» را بکاربرده اند . ترجمهٔ این اصطلاح درکتابهای علمی‌فارسی‌معمولا بصورت «تابع‌کار» است .

۳) « تاوقتی $hv<W$ است (W همان Work function و یا بتعبیر کتاب عامل‌کاراست) الکترونها به‌اندازهٔ کافی‌انرژی ازکوانتومهای‌نور بدست می‌آورند که بتوانند ازسطح عبور کنند» .

« می‌آورند » باید « نمی‌آورند » باشد ، کما اینکه در اصل نیز «...do not get....» است .

صفحهٔ (۲۷۹) – (۳۰۸)

« مطالعات وی (آرثر کامپتون) دربارهٔ اشعهٔ کیهانی شهرت نیرومندترین بودن مردان مکزیك را برای اوفراهم ساخت».

فقط یکباردیگرونه بیشتر، عبارت را بخوانید، این نثر «سلیس» فارسی ترجمهٔ این عبارت است :

« These later studies brought him the fame of being the strongest man in all Mexico» .

صفحهٔ (۲۸۵) – (۳۱۵)

« اگر hv مربوط بیك کوانتوم نورتابش برابرباشد با اختلاف انرژی میان زمین و حالت برانگیخته در یك اتوم معین ، کوانتوم نور جذب خواهد شد » .

خواننده‌ای که مفهوم فیزیکی این‌عبارت را از قبل‌بداند لابد درمی‌یابد که مقصود از «زمین» دراین‌عبارت همان «ground state» است ، عبارت «...between the ground and excited state...» ازاصل کتاب، بصورت «... میان زمین وحالت برانگیخته...» ترجمه شده‌است. صرفاً محض اطلاع خوانندگانی که اصلا اطلاعات فیزیکی‌قبلی‌ندارنــد ، اشاره میکنیم که تفاوت معنی ground که درمتن‌انگلیسی‌آمده بازمین بمعنی «ارض»که‌مترجم بکاربرده، اززمین‌تاآسمان است. درفارسی‌دربیشترموارد «ground state» را به «حالت عادی» ترجمه‌کرده‌اند .

صفحهٔ (۲۹۱– سطر۱۰) – (۳۲۱ – سطر۱۸)

۳ سطرعبارت و۵۱ مصرع شعرحذف شده‌است.

صفحهٔ (۳۰۴) – (۳۳۷)

دراین قسمت ازکتاب دربارهٔ مسألهٔ « عدم قطعیت » که ازنتایج اساسی مکانیك‌کوانتیك است و برپایهٔ اصول‌مکانیك‌کلاسیك قابل‌توجیه نیست، بحث‌شده است. درین‌بحث،مکانیك‌کلاسیك برای اینکه اندازه‌گیری مسیریك ذره بادقت هرچه بیشترممکن شود ، روشی پیشنهاد میکند و مکانیك‌کوانتیك براین روش ایراد واردمیکند. پس‌ازطرح پیشنهاد مکانیك‌کلاسیك ، وقتی‌نوبت طرح ایراد مکانیك‌کوانتیك است، چنین‌میخوانیم :

« اما مکانیك کوانتمی است که : هرچه دستگاه مکانیکی کوچکتر باشد کوانتومهای(مقادیرحداقل) انرژی آن بزرگتراست». که همین عبارت درچاپ دوم کتاب، با توجه به متن اصلی، بدین صورت اصلاح شده است:

« اما مکانیك کوانتومی یك ایراد اساسی براین روش پیدا میکند . یکی ازقواعدآن میگوید: هرچه دستگاه مکانیکی کوچکتر....»

صفحهٔ (۳۰۲) ـ (۳۳۴)

« ... ممکن بود به دلخواه سراسرطیف را ازبلندترین امواج رادیوئی تاکوتاهترین امواج رادیوئی نشان دهد» .

بجای « کوتاهترین امواج رادیوئی» باید « کوتاهترین پرتوهای گاما» باشد ، دراصل :

«.... from the longest radio waves to the shortest gamma rays»

صفحهٔ (۳۲۰) ـ (۳۵۳)

«آمارگیری بوش ـ اینشتین» درترجمهٔ ـ «Bose- Einstein Statistics» که درآن می‌باید «بوش»، «بوس» باشد ،

و کلمهٔ آمارگیری نیز باید « آمار » گفته شود که حکایت از یك دسته معادلات آماری خاصی میکندکه برای ذرات معینی بکار میرود .

صفحهٔ (۳۲۷ و۳۲۸) ـ (۳۶۱ و۳۶۳)

« پوسیدگی» بجای «Decay» ، مثلا درعبارت : « تلاشی و پوسیدگی تدریجی اشعهٔ آلفا وبتا ...» ویا «پوسیدگی بتا» .

اصولا Decay ، اصطلاحی است که در مورد تجزیه یك اتم رادیواکتیو وبه معنی تبدیل یك ماده رادیواکتیو به مواد دیگر ویا به معنی تبدیل یك ذره به ذره‌ای پایدارتر بکارمیرود (به نقل از A Dictionary of Science از انتشارات پنگوئن) و باین ترتیب دیده میشودکه پوسیدگی برای آن مناسب نیست . درمیان کلماتی که تاکنون بجای Decay پیشنهاد شده، شاید «تباهی» مناسبتراز بقیه باشد .

صفحهٔ (۳۵۵) ـ (۳۷۰)

« .... اما این احتمالها ازحدود 10^{27} تجاوز نمی‌کند ، یعنی عددی که 10^{27}

صفر بعد از ممیز دارد» ! که می‌باید بجای اولین 10^{27} ، 10^{-27} باشد.

صفحه (۳۴۹)- (۳۸۶)

«شعاع هستهٔ اتومی در حدود $10^{-12}cm$ است، به‌طوری که مقطع‌عرضی هندسی آن‌درحدود $10^{-24}cm^2$ است. یك‌مقطع‌عرضی که‌درست‌مقدار آن $10^{-24}cm^2$ باشد یك «اصطبل» نام یافته است، زیرا به‌این اندازه‌بزرگ است واگرهسته‌ای هر بار که مورد اصابت قرارمی‌گیرد بشکند، مقطع عرضی آن‌تقریباً یك‌«اصطبل» است، اما اگـر به‌علتی مثلا فقط یك مرگ در هرصد اصابت وجود داشته باشد می‌گوئیم که مقطع عرضی ۱٪ اطبل یا $10^{-26}cm^2$ است» .

لابد خوانندگان از اینکه کلمـه‌ای مثل «اصطبل» را بدینصورت لابلای اصطلاحات فیزیکی می‌بینند تعجب میکنند، نگارنده نیز بهمین ترتیب دچـار تعجبی شدکه بعداً به‌تأسف انجامید . ماجرا ازینقرار است که درفیزیك‌هسته‌ای برای نشان دادن مقدار مقطع مؤثر در برخوردهای هسته‌ای، واحدی بـه نام «Barn» اختیار شده‌است‌که برابر با $10^{-24}cm^2$ است، دراین عبارات‌همه‌جا بجای «بارن» از «اصطبل» استفاده شده است، خواننده و نگارنـدهٔ این مقاله، ماجرای اسفـانگیز «کنجد» راکه مربوط به صفحهٔ (۱۴۷) - (۱۶۵) کتاب است، بخوبی به‌خاطردارند، لذا بدنیست دراین مورد هم بـه «فرهنگ‌کوچك انگلیسی به‌فارسی حییم» سری بزنیم، دراین صورت‌خواهیم دیدکه Barn بـه «انبارکاه صحرایی ــ طویله» معنی شده است . معلوم میشودکه مترجـم برای درك معنی «بارن» که یك واحد اندازه گیری است واصولا نبایدآنرا ترجمه کرد به‌فرهنگ لغت مراجعه‌کرده است و درنتیجه «یك مقطع عرضی‌که درست مقدار آن $10^{-24}cm^2$ باشد یك « اصطبل » نام یافته است زیرا به‌این اندازه بزرگ است» ! . معلوم نیست بنابه‌روش مترجم‌آیا میتوان بجای بارن ازکلمات دیگر نظیر « انبارکاه صحرایی » و یا «طویله » استفاده‌کرد و یا اینکه ازین پس در تمام متون فادسی فیزیکی می‌بایـد در این مورد منحصراً از «اصطبل» استفاده شود !

دراینجا ممکن‌است سؤال شودکه اگرکلمهٔ barn منحصراً معانی «انبار کاه صحرایی واصطبل» را دارد، اصولا بچه‌مناسبت بعنوان‌یك واحد اندازه گیری علمی انتخاب شده وخلاصه وجه تسمیه واحد مقطع مؤثر به‌بارن چیست . پاسخ

اینست که هنگام جنگ دوم جهانی، گروهی ازمحققان فیزیك دانشگاه شیکاگو، با عجله و اختفای کامل بتحقیق وتتبع دریك پروژهٔ فیزیك هسته‌ای اشتغال داشتند. هنگامی که این گروه میخواستند برای واحد مقطع مؤثر نامی انتخاب کنند، چون قسمتی از کارهای مربوط باین پروژه دریك انبار کاه صحرایی، یعنی دریك barn انجام شده بود، همین کلمه را واحد مقطع مؤثر گرفتند تا بعلت عدم سنخیت آن با مفهوم مقطع مؤثر، جنبهٔ رمزی وسری تحقیقات هرچه بیشتر وبهتر رعایت شود . دراینمورد میتوان به کتاب

[S. Glasstone, «Source book on Atomic Energy», New York 1950]

مراجعه کرد .

صفحهٔ (۲۵۴ ـ سطر۱) ـ (۲۹۰ ـ سطر۲۷)

درعبارت «یك افزایش منظم انرژی پیوند درنخستین ردیف عناصر ...» «افزایش» غلط است وباید «کاهش» باشد . (درترجمهٔ Decrease) .

صفحهٔ (۳۵۶) - (۳۹۴)

«خبرنگاری ازیکی ازروزنامه‌های واشینگتن ... شروع کرد بیادداشت کردن مذاکرات. اما مرل تیووفیزیکدانی ازانستیتوی کارنگی بسرعت درخروجی اورا (؟!) باو نشان داد که خارج شود وگفت که بحث فنیتر ازآن بحثهانیست که بکارآید .»

اولا بعداز این عبارت دوسطر مطلب جا افتاده است .

ثانیاً اصل عبارت ترجمه شده چنین است :

« ... but Merle Tuve, a Carnegie Institution nuclear physicist, quickly showed him out the door, saying that the discussion was too technical for him» .

که باید ترجمه شود :

«اما «مرل تیوو» یك دانشمند فیزیك هسته‌ای از مؤسسه کارنگی، درحالی که باومی گفت که بحث فنی‌تر ازآنست که بکار اوآید، بسرعت در خروجی را باو نشان داد» .

صفحهٔ (۳۵۹) - (۳۹۶)

«... روش‌های گوناگون برای جداکردن همجاهای[1] اورانیوم مورد بررسی قرار گرفت وسرانجام تولید متمرکزشد برروش همجوشی که براساس این واقعیت است‌که ترکیبات اورانیوم محتوی همجای سبك تا اندازه‌ای تندتر ازترکیبات محتوی همجای سنگین درغشاهای متخلل نفوذ می کند» .

علت اینکه همه‌عبارت‌ذکرمیشود اینست‌که خواننده به‌کلمهٔ «همجوشی» و استفاده ازآن درین عبارت دقت‌کند .

دراین‌کتاب وبسیاری‌کتابهای دیگر «همجوشی» در ترجمهٔ fusion بکار رفته است وبرسرآن بحثی نیست . اما لغتی‌که دراینجا «همجوشی» بجای آن بکار رفته ، diffusion است نه fusion . در اصل‌انگلیسی‌کتاب چون این‌کلمه درآخر یك سطر واقع شده وبرای همهٔ‌آن جای‌کافی نبوده است یك هجای‌آن یعنی dif در انتهای سطر، وبا استفاده از یك خط تیره (-) هجای بعد یعنی fusion درابتدای سطربعد قرارگرفته‌است ، مترجم محترم هجای اول‌را ندیده‌اند وازسرعجله یابدلایل دیگرهمهٔ‌لغت را همان fusion پنداشته و درترجمهٔ‌آن «همجوشی» بکار برده‌اند که‌کوچکترین مناسبتی با مفهومی که می‌باید ازعبارت‌بدست‌آیدندارد . بجای خودکلمهٔ diffusion میتوان«پخش» را بکار برد . ضمناً کلمهٔ «متخلل» دراین عبارت باید «متخلخل» باشد .

صفحهٔ (۳۷۴، سطر۱) - (۴۱۲ - سطر۲۷)

«درطبقه‌ای ازجو به‌ضخامت ‎100 mm‎...» باید«طبقه‌ای‌ازجیوه» باشد.

صفحهٔ (۳۷۴) - (۴۱۳)

دراینجا بذکریکی ازعجایب هنر ترجمه میپردازیم .

مقدمتاً بایدگفت‌که در سال ۱۹۴۰ یك آزمایش فیزیکی توسط‌گروهی از دانشمندان در زمینهٔ جذب ذرات مزون ، در دریاچه‌ای بنام «دریاچهٔ اکو» (Echo Lake) انجام‌گرفت ، این دریاچه در نزدیکی قلهٔ‌کوهی بنام «کوه اوانز» (Evans) در مجاورت شهر دنور Denver واقع است .

مترجم محترم این «دریاچهٔ اکو» را یکجا «دریاچه اکولیك» مرقوم فرموده‌اند، یعنی‌Lake را که‌بمعنی دریاچه‌است‌جزء نام‌آن‌دانسته‌اند(سنگ‌سیاه حجرالاسود؟)، بعد درتوضیح شکل مربوط به‌این‌آزمایش، بجای «دریاچه‌اکو» صرفاً «اکولیك» نوشته‌اند و بالاخره درکنار خود دریاچه‌که‌بایدنام دریاچه را بصورت«دریاچهٔ‌اکو»بنویسندناگهان«اکو»راکه درEcho lake نام خاص‌است،

۱- «همجا» درترجمهٔ ایزوتوپ بکار رفته است .

بمعنی پژواك و بازتاب صدا دانسته وبجای نام دریاچـه نوشته‌انـد : «پژواك دریاچه‌ای» .

یکبار دیگر آن داستان شمس‌الدین ابوالنجیب وزیر را از آثارالوزراء عقیلی بخوانید .

صفحهٔ (۳۷۴ ـ سطر۲۲) ـ (۴۱۴ـ سطر۱۵)

«نصف نیم عمر» درترجمهٔ (half the lifetime) آمده است کـه «نصف» آن زائد است .

صفحهٔ (۳۸۰) ـ (۴۲۰)

درمورد ذره‌های ابتدائی چنین میخوانیم :

«. . . همه تئوریهایی که دراین زمینه پیدا شـده تاکنون طبیعت صرفاً پدیده‌ای داشته‌اند» .

کلمهٔ « پدیده‌ای » در ترجمهٔ Phenomenological آمده است که میتوان آنرا به«پدیدارشناختی»ترجمه کرد ودرهرصورت‌ازنظرمعنی‌با«پدیده‌ای» که ترجمهٔ Phenomenal است فرق اساسی دارد، برای درك معنی و ترجمهٔ کلمهٔ Phenomenological لازم است لااقل نامی ازفلسفه «پدیدارشناسی» Phenomenology شنیده‌باشیم . بهرصورت مقصود مؤلف‌این‌است کـه چون هر کوششی برای درك ذرات‌ابتدائی باموانع سختی‌روبرومیشود، همه تئوریهایی که دراین‌زمینه‌پیداشده صرفاً به‌بیان‌ظاهرپدیده‌ها پرداخته‌اند وازبیان‌نظریه‌ای کلی‌که بتواند همهٔ این ظواهر را توجیه وتعبیر کند اجتناب کرده‌اند .

صفحهٔ (۳۸۴) ـ (۴۲۴)

« ... زیرا ازتوصیف پارگی خطوط سریهای بالمر به‌چند مؤلفهٔ بسیار نزدیك‌هم ...»

«پارگی» ترجمهٔ splitting است . ازنظر فیزیکی پاره شدن یـك خط طیفی به‌چند خط معنی ندارد، وبجای‌آن باید «تجزیه خطوط سری‌بالمر» گفت . ضمناً کلمهٔ series انگلیسی به«سریها» ترجمه‌شده‌که باید «سری» گفته شود وبالمریك سری بیشتر ندارد .

صفحهٔ (۳۸۷ ـ سطر۹) ـ (۴۲۷ ـ سطر۳)

۲۴ مصرع شعر و دوسطرمطلب حذف‌شده‌است .

* * *

اینك بطورخلاصه به‌لغزشهایی اشاره میکنیم‌که علاوه برترجمهٔ فارسی در

اصل‌کتاب نیز وجود دارد، البته باید توجه داشت‌که این اشتباهات را باید از قبیل سهوالقلم مؤلف دانست ودرمقایسه باآنچه پیش‌ازین‌توضیح داده‌شده ناچیز تلقی کرد .

صفحهٔ (۲۵) – (۴۳)

«کپلر ... ضمناً دریافت‌که سیارات بـا حرکت خود برگرد خورشید، وقتی‌که نزدیك به‌آن هستند (دراوج) تندتر حرکت میکنند ووقتی‌که دورتـر هستند (درحضیض) کندتر .»

دراین عبارت‌که به‌قانون دوم‌کپلر اشاره دارد، جای دو کلمهٔ «اوج» و «حضیض» بایکدیگرعوض شده ودرنتیجه قانون‌مزبورکاملابصورت مفهوم‌مخالف خود بیان شده است . دراصل چنین است :

He also found that in their motion around the sun, planets move faster when they are closer to the sun (in aphelion) and more slowly when they are eway (perihelion).

که لازم است جای دوکلمهٔ aphelion و perihelion با یکدیگر عوض شود .

صفحهٔ (۱۲۷) – (۱۴۴)

« اگر می‌توانستیم حرارت را ٪۱۰۰ به‌انرژی مکانیکی تبدیل‌کنیم ... می‌توانستند موتورهای اتومبیل و هواپیمایی بسازندکه هوای جورا بمکنـد ، حرارت‌آن را برای نیروی پرتابی بکار برند ویخ را ازلوله‌های خروج بیرون بریزند» .

سئوال اینست‌که آیا میتوان به‌هوای منجمد نیز «یخ» اطلاق‌کرد ؟ در اصل‌کتاب نیز واژهٔ (ice) بکار رفته است .

صفحهٔ (۲۳۱) – (۲۵۶)

در توضیح شکل VI– ۱۱ رابطهٔ $X^2 \times Y^2 - C^2t^2 = 0$ غلط است و علامت ضرب (×) باید (+) باشد .

صفحهٔ (۲۶۳ سطرهای ۱۶ و ۱۷) – ۲۹۱ سطرهای ۱۲ و۱۳)

جملات $\frac{ev^2}{m}$ و $\frac{ev}{m}$ هر دوغلط است وباید بصورت $\frac{m}{e}v^2$ و $\frac{m}{e}v$ باشد .

صفحهٔ (۲۷۳ و ۲۷۴) - (۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴)

دراین صفحات بعنوان مثال بماجرای مردی اشاره شده‌که مرده و از خود ۶۰۰۰ ریال میراث بجای نهاده است این مرد ۵ طلبکار دارد و برای پرداخت طلب طلبکاران (عبارت کتاب) «یك راه حل ساده اینست‌که قانون توزیع یکنواخت بکاربرده شود وبهریك ازطلبکاران ۱۰۰۰ ریال‌داده‌شود».

هم‌مؤلف وهم مترجم‌کتاب توجه نکرده‌اندکه میراث متوفی ۶۰۰۰ریال است وطلبکاران او ۵ نفرند، پس بنابرقانون توزیع یکنواخت بهر طلبکار باید ۱۲۰۰ریال داد ونه ۱۰۰۰ریال .

صفحهٔ (۳۶۶) - (۴۰۴)

«صد ارگ درگرم در ثانیه معادل است باتقریباً 2×10^{-5} کالوری در گرم در ثانیه».

باتوجه باینکه هر 10^{7} ارگ یك‌ژول وهر۴٫۱۸ژول معادل یك‌کالوری است می‌توان نوشت :

$$100\,\text{erg} = 10^{-5}\,\text{Joul} = \frac{1}{4/18} \times 10^{-5}\,\text{Cal.}$$

که تقریباً برابر است با 2×10^{-6}کالری ونه 2×10^{-5}کالری‌که هم‌دراصل وهم درترجمه‌آمده است .

***

باآنکه در ذکرموارد اشتباه این ترجمه، ازبسیاری موارد صرفنظر شده است ، بازهم این نوشته به اندازه‌ای مفصل و طولانی شده‌که خواننده را خسته میسازد . نویسندهٔ این مقاله بهمین سبب، مناسب نمی‌داندکه درپایان‌این‌انتقاد، دیگربار مطالبی‌کلی دراین زمینه بیاورد . وی تنها، از خوانندگان صبور این نوشته میخواهدکه همراه با وی دعاکنند تاخداوند متعال به‌این «ترجمه‌بازار» زبان فارسی، سروسامانی دهد وازگناهان همهٔ‌کسانی‌که یك عمر این‌کارخطیر را سرسری‌گرفته‌اند درگذرد وبه‌همه جوانان پرشور وتازه‌کاری‌که قدم دراین راه می‌نهند، اهلیت و صلاحیت عطا فرماید .

...بهای خارجی

جماعتی از کوزه‌گران در ایران
مرکز دهکده‌ی میبد (یزد)

ثناءالله سنا
(برن)

تألیف میشلین سان لیور ـ دومون از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات ایرانشناسی. تحت نظر پروفسور ژرژ ردار. استاد زبانهای هند و ایرانی در دانشگاه برن و نوشاتل (سوئیس). چاپ بنگاه مطبوعاتی رایشرت، ویسبادن (آلمان) ۱۹۷۱

Centivres _ Demont, Micheline. Une communauté de potiers en Iran : le centre de Meybod (Yazd), Thèse de l' Université de Neuchâtel (Suisse), Wisbaden, L. Reichert Verlag, 1971 (Beiträge zur Iranistik, hrg. von G. Redard).

این کتاب در ۱۳۱ صفحه با قطع بزرگ و چاپ زیبا رساله‌ی دکتری خانم میشلین‌سان لیور میباشدکه در ۱۶ دسامبر ۱۹۷۱ در دانشگاه نوشاتل از آن دفاع نموده‌است.

خانم سان‌لیور با ایران از دوازده سال باین‌طرف از نزدیک آشنائی کامل داشته‌است.

درسال ۶۲-۱۹۶۱ دانشگاه تهران بورسی دراختیارایشان گذاشت که باآن بمدت یك سال بتوانند زبان فارسی را فراگیرند. مشارالیها پس ازین مسافرت بایران وبرداشت‌کافی از ادبیات وفرهنگ‌آن در سالهای ۶۴-۱۹۶۲ مجدداً بایران مسافرت نمود وضمن همین سفرها مدت چنـد ماهی را در میبد بسر گذرانید وصنعت سفالگری این دهکده را مورد مطالعه قرار داد و فرآورد تجسسات ایشان همین رساله دکتری است‌که درآن زندگی مردم این دهکـده را از نظـر اجتماعی و مردم شناسی و اقتصادی و صنعت بومی پژوهش نموده است.

راجع بسفال‌های دوره‌های ماقبل اسلام و اولین سده‌هـای اسلامی در ایران درکتابهای تاریخ هنر و باستانشناسی مطالب حائز اهمیت ومهمی‌منعکس

شده است. درحالیکه ما صنعت سفالگری امروزی ایران را خیلی کم میشناسیم و جز چند تحقیق کوتاهی که درمجله هنرومردم از آقای پورکریم وصدیق ومستوفی وکریمی و نیز در مونوگرافی‌های مؤسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی کـه در خلال گفتارهائی از آن باختصار سخن رفتـه چیز جالب توجهی در دست نداریم .

مطالعه وتحقیق جامعی درباره یك جماعت سفالگر در دهکده میبد از نظر اجتماعی ومردم شناسی و مطالعه‌ی محصولات آنها از نقطه نظر فنی و اقتصادی در اوائل کار هـدف نویسنده‌ی این کتاب بوده که امروز جامه‌ی عمل پوشیده است .

دهکدهٔ میبد تقریباً در ۷۰ کیلومتری شمال غربی یزد در نزدیکی کویر لوت سرراه اردکان وتقریباً در ۷۰۰ کیلومتری جنوب شرقی تهران قراردارد. در این دهکده جنبه‌های سنتی و قدیمی صنعت سفالگری و همچنان طـرز کار امروزی این صنعت مشاهده میگردد و بسه دسته عمده تقسیم میشود که عبارت است از سفال‌های منفذدار و یا ساده (Poterie poreuse) ، سفالهای لعابـدار (poterie glacée) وکاشی‌کاری (faïence) درحالیکه کار باگل ساده ازخیلی قدیم در میبد رواج داشته صنعت کاشی سازی در اواخر قـرن نوزدهـم میلادی سفالگران نائینی درآنجا آورده و ترویج داده‌اند .

مؤلف در مقدمه‌ی کتاب خود مینویسد : یك جماعت کوزه گر تنهـا جمع چند نفر صنعت نبوده بلکه یك جمعیت انسانی و با ماحول اجتماعی است کـه مطالعـه آن اقامت طولانی در محل کار میخواهد و بنا بگفته کونـدومیناس Condominas امروز یك مردم شناس نباید Ethnographie پراکنده و بی‌نظم باشد . موضوع مورد تحقیق وی با سرعت زیاد تغییر وتحول میکند و بـرای اینکه کار علمی عمده‌ای ازخود بجا گذاشته باشد مجبور است که بکار و مطالعـه عمیق بپردازد . . . . ومن گمان میکنم که روش مقایسه‌ای نتایج بارزی در بر دارد و برای این منظورمحقق‌می‌باید مدت زیادی درجماعت کوچك موردمطالعه اقامت و زندگی کند تا تمام زوایای زندگی جمعیت را با مسائل مختلفش درك نماید» ... و مؤلف اضافه میکند که :

«درسال ۱۹۶۴ که ما سفری بهمیبد نمودیم باکمك آقای آشتیاری توانستیم چند ماهی‌را درخود دهکده بسر بریم. دراین‌کارتنها به‌جنبه‌های فنی‌کوزه گری اکتفا نکرده بلکه جنبه‌های انسانی، اقتصادی وهمچنین اثرات زندگی‌مدرن‌را

که در ایران بسرعت پیش میرود برصنعت‌های سنتی وقدیمی مورد مطالعه قرار دادیم . وچون‌محل‌کار یك‌کانون خانوادگی واجتماعی نیزهست باااقامت‌طولانی خود در دهکده توانستیم در زندگی خانواده‌ها ومخصوصاً درجماعت زنان‌وارد شویم واز اینرو توانستیم معلومات کامل‌تری راجع بـه خانواده و روابط بین فامیل‌هـا بدست آوریم» ...

قسمت اول کتاب مربوط است به‌سوابق تاریخی و موقعیت جغرافیائـی دهکده میبد و ساکنین مجاورآن‌که درآن مراکز فعالیت و صنعت بنحو احسن نمودار شده است . نویسنده درفصل دوم‌کتاب هرسه نوع سفالگـری (سفالهای ساده ولعابدار وکاشی سازی) را مورد مطالعه قرارمیدهد و درباره هریك‌ازآنها مراحل‌جداگانه‌ی‌کار را بامواد اولیه‌مورد ضرورت‌واسباب وافزارکار وروشهای فنی وفرم واشکال مختلف سفال‌ها نقش وتزئینات‌آنها سخن رانده و نام‌آنها را تشریح وتفسیرکرده و رموز تزئین را نشان داده است .

وضع اقتصادی سفالگران وکاشی‌گران و وابستگی آنها باعمده فروشان شهری‌که تولیداتشان را دربازارهای فروش‌اداره وپخش‌میکنند، دیون‌وقروض، مبالغ سرمایه‌گزاری، دوره‌های کامل تولید، مزد صنعتگران و غیـره در فصل جداگانه‌ای‌آمده است . مثلانویسنده نشان میدهدکه زندگی‌عادی سفالگران‌که سفالهای ساده ویالعابدارمیسازند ازسایرین درخشان‌تر است زیرا تولیدات‌آنها بسرمایه هنگفت‌احتیاج ندارد بعلاوه برای فروش دست‌آوردهای‌شان خریداران ثابتی دارند . درحالی‌که‌کاشی‌گران که‌کارشان بسرمایه‌ی بیشتری احتیاج دارد وهمچنان با رقابت‌های شدیدی باید روبروبشوند وبا ورودکالاهائی ازخارج و استانهای دیگرداخلی، مواجه بمشکلات بیشتری میباشند. مطالعه وتحلیل این وضع‌اقتصادی به‌نویسنده اجازه داده است‌که برای‌پیشرفت‌آینده صنعت‌سفالگری وکاشی‌سازی نتیجه گیری‌کند وبرای‌جلوگیری ازبین‌رفتن این‌صنعت راه‌حلهای معقولی پیشنهاد نماید .

زندگی اجتماعی در دهکده مراحل وتقسیم‌کارتشکیلات حرفه‌ای ساعات کار وتقویم محلی وادبیات وفرهنگ مردم زندگی خانوادگی بهداشت و البسه وبازی‌ها وسرگرمیهای ساکنین توأم باعقاید ورسوم‌شان درفصل‌دیگری‌تشریح وترسیم شده است وازنظر مردم شناسی با تفصیل ازآن سخن رفته است .

این‌کتاب مونوگرافی مهم ونمونه برجسته‌ای‌است از تحقیق در مراکز

صنعتهای سنتی ومحلی که امروز درشرف ازبین رفتن است . سنن قدیمی که با دنیای امروزی ومدرن مواجهاست تحلیل گردیده وموشکافانه ازعواقب واثرات دنیای جدید بریك جامعهای که دارای سنن وعقاید قدیمی است سخن رفته است وضمناً نویسنده دراین‌فصل نتایج‌مشاهدات خودرا اظهارمیدارد و درآن‌امکانات و دوام صنعت را نشان میدهد .

درصفحات اخیراین‌کتاب فهرست مفصلی ازاعلام ونامهای جغرافیائی و فنی وکلمات محلی، بیبلیوگرافی، ونقشه‌ها، وعکس‌های زیبائی ازنقش و نگار سفال‌ها داده شده است .

این تحقیق میتوانـد در زمرهٔ مونوگرافی‌هائیکه مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران از چندی باین طرف در دست‌گرفته مقامـی بدست‌آرد . علاقه وپشتکاری که‌خانم سان‌لیور درفراهم‌آوردن این مطالعه‌بخرج داده درخور تمجید و ستایش است وکتاب ایشان از چندین جهت خوانـدنی و دلچسب است وبکسانی که بامردم شناسی ایران امروز علاقه دارند خواندن این رساله را توصیه میکنیم .

پاسخنامه

دفاع از «قصهٔ حمزه»

جعفر شعار

درفروردین سال ۱۳۴۷ جلداول ازکتاب قصهٔ حمزه و در شهریور ماه همـان سال جلد دوم آن در جـزو انتشارات دانشگاه تهران منتشر شد. در فاصلهٔ انتشار دو جلد فاضل جوان آقای علی رواقی کـه در متون کهن فارسی خاصه از نظر واژه‌شناسی مطالعات فراوان دارند نقدی بر جلداول نوشتند (مجلهٔ سخن، سال ۱۸، ش ۴) که بعضی ازآنها را درپایان جلد دوم ذیل «تصحیحات ویادداشتها» نقل کردم. اما بـار دیگر ایشان درشمارهٔ ۶ همان مجله یادداشتهای دیگری نوشتند که اغلب آنها سودمند وتصحیح بجا بود. اگرچه می‌بایست نگارنده نظرخود را دربارهٔ آنها بنویسد اما فرصت برای این کار نیافت. اینك پس‌ازچهارسال جلد دوم کتاب‌را آقای مهدی قریب به‌نقد کشیده و مواردی را تذکار داده‌اند (راهنمای کتاب، سال ۱۵، ش ۱و۲، ص ۶۷) باید ازاین دومنتقد سپاسگزار بـاشم که موجب شدند که مرور مجددی درکتاب بکنم و در موارد لازم دوباره به نسخهٔ عکسی بنگرم وبدین‌سان بعضی ازدشواریهای متن حل شود، و ضمناً ازمجلهٔ راهنمای کتاب باید تشکر کنم که علی‌رغم روش مجله مبنی بر نقدکتابهای تازه چاپ، با درج نظریات آقای قریب درمورد قصهٔ‌حمزه چاپ سال ۱۳۴۷، نگارنده را مشمول عنایت خود قرارداده و موجب طرح مشکلات کتاب وحل بعضی‌ازآنها شده‌اند.

مطلبی که تذکار آن برای منتقدان و نیزخوانندگـان محترم لازم است این‌است که قصهٔ‌حمزه روایت‌های گوناگونی دارد وتنها یك روایت (یك‌تحریر) ازآن کتاب که فقط یك‌نسخهٔ‌خطی‌ازآن‌موجودبود بچاپ رسیده‌است واین‌نسخه هم پراست از اغلاط فاحش، مثلاکاتب که قطعاً بیسواد بوده است همه‌جا هبل‌را جبل، وزند وپازند را رند وبارند نوشته وصدها مانند آن. ازسوی دیگر خط کتاب نوعی خاص است وازعکس چند صفحهٔ‌کتاب که درمقدمهٔ جلداول آورده‌ام می‌توان بدشواری کارتصحیح پی‌برد.

وجود مطـالب ضد ایرانی درقصهٔ حمزه کـه هردو ناقد از استاد دکتر خانلری‌نقل کرده‌اند، نه‌چنان‌است که عیبی بر کتاب باشد، اگر دربعضی‌موارد به انوشروان اهانت‌شده درمورد دیگرازوی تجلیل به‌عمل‌آمده، بعلاوه دراکثر

متون کهن فارسی اعم از نظم و نثر مطالبی از این قبیل دیده میشود همچون سخنان تندی که راوندی در راحة‌الصدور (ص۳۹۴) درذم اهل قم و کاشان و آبه و طبرش (تفرش) آورده است.

نکتهٔ دیگری که شاید منتقدان بدان توجه نکرده‌اند، این است که نشانهٔ سؤال مندرج درجلو بعضی از کلمات، تنها مشعر به نامفهوم بودن معنی آنها نیست، بلکه غالباً نشانهٔ ناخوانایی آنهاست که نگارنده صورتی مناسب را به‌حدس وقیاس برگزیده و برای نمایاندن شك خود به نشانهٔ سؤال متوسل شده است. مثلا دریك مورد (ص ۲۳۶ س۱۰) این عبارت آمده: «ای پری، چرا حیف (؟) رواداری؟» آقای رواقی نوشته‌اند «حیف بمعنی ظلم و ستم مکرر است، رك : ص۵۲ همین کتاب اما چنانکه گفتم علامت سؤال اشاره به ناخوانا بودن کلمهٔ حیف است که همچون حریف نوشته شده است، وگرنه لااقل حکایت گلستان سعدی را بخاطر داریم که «ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی به حیف و توانگران را دادی به طرح.»

نظریات آقای قریب هم چنانکه گفتم، برای این‌جانب سودمند است، اما حقیقت آن است که ایشان درنقد به‌راه انصاف نرفته‌اند و گاهی موارد درست را نیز غلط وانمود کرده‌اند، ازجمله درذیل عبارت: «هردو خمهای(؟) قلمان غور بگرفت واز زمین برداشت (ص ۴۳۵ س۴)» می‌نویسند: مصحح محترم‌در حاشیهٔ این صفحه دربارهٔ خمها نوشته‌اند «اصل: جمهاء، جمهاء غلط و ظاهراً همان‌خمها صحیح است واصطلاحی است که امروز هم میان کشتی گیران معمول است ...»

نکته اینجاست که من‌هم ضبط «خمها» را برگزیده ودرمتن‌بجای «جمها» گذاشته‌ام واین‌حاکی ازآن است که جمها را غلط و بی‌معنی‌دانسته‌ام. اما توضیح ایشان دربارهٔ لغت مذکور سودمند است.

مواردی ازیادداشتهای هردوناقد استحسانی است منتهی بصورت خرده‌گیری بیان شده است وبهرحال طرح یادداشتها وپاسخ آنها برای‌علاقه‌مندان و خوانندگان کتاب سودمند تواند بود. اینك می‌پردازم به‌بحث موارد انتقادی ، ونخست یادداشتهای جلد اول (نقد آقای رواقی) را به‌بحث می‌گذارم و «ر» اشاره بنام ایشان است.

ص ۴۶ س ۷

«بحرهٔ کمان» همراه باعلامت سؤال است که تردید نگارنده را درضبط

کلمه وناخوانایی آن میرساند ونیز بهسبب این است که درمتون کهن بصورت «بحر»آمده نه «بحره» چنانکه آقای رواقی تذکار دادهاند ومی‌توان هاءآنرا ازتصرفات فارسی زبانان دانست همچون «ه» درکلماتی از قبیل نصیبه، عرضه وغرقه :

کنون به آب می لعل خرقه می‌شویم
نصیبهٔ ازل ازخود نمی‌توان انداخت

ص ۵۴ س ۱۵

«نوشیروان جـراره(؟) درشکار رفته بود» جراره درست است در مقابل مخفف وسبك یعنی با باروبنه وحشم بسیار«ر».

درفرهنگهای عربی چنین است: «کتیبة جرارة ، ثقیلةالسیر لکثرتها و کثرة عتادها، وبنابراین تردیدی درمعنی جراره نیست. اشکال دراین است که «جراره» قید قرار گرفته و متوجه «نوشروان» است!

درآغاز نقد (قسمت دوم) نوشته‌اند: «دیگرچگونه ممکن است حمزة بن عبدالله که بهستیزه با خلیفهٔ اسلام (هارون‌الرشید) خاسته‌است، امـر به نوشتن کتابی دهدکه قهرمان اصلی‌آن حمزه عموی پیغمبرباشد؟! «ر» .

این‌استبعادی ندارد وکاملا عادی به‌نظرمی‌رسد،وحمزة بن‌عبدالله‌ازحضرت حمزه ظاهراً همچون حربه‌ای علیه خلیفه استفاده کرده است.

ص ۱۲ س ۱۳

«اما برسر جملهٔ وزرا وزیری بود... نیك خردمند وکافی و زمـال(؟) محتشم.» علامت سؤال زاید است و «ازمال محتشم» درست می‌باشد. «ر»

تردید مربوط به ضبط کلمه است و«ازمال» نیست، زمال یا رمال‌خوانده می‌شود .

ص ۱۳ س ۱۷

«یك‌خشتی از زمین برکندید... سوراخی پیدا شد.» اصل:چندسوراخی پیدا شد،«ر»

درنسخه ناخواناست و«چند» نمی‌توان خواند ونیز مخالف سیاق عبارت است.

ص ۳۸ س ۱۵

«چون زین‌کردند پیش امیرآوردند» درحاشیه : چنین است دراصل=

زین کردند این صورت درست است ودرمتون مکرر آمده .«ر»

حاشیه برای راهنمائی خواننده است نه برای آنکه صورت متن را غلط پنداشته باشم.

ص۵۶ ، س ۱۸

«برحنهٔ زین بنشست » گویـا « خنه » = خانه درست است یعنی خانهٔ زین. «ر»

درعربی حنیه بمعنی «قوس وهرچه منحنی باشد مانند کمان» آمده است ونیز درهیچیك ازپنجشش مورد «خنه» بهخاء ضبط نشده است، و گذشته ازاین درمتون فارسیهم «خنه» مخفف «خانه» بنظرنیامده است.

ص ۵۶ ، س ۱۹

«وچنان جست کرد که ازسرغشام سه کف بلندرفت» گویا سه گز باشد، چون سه کف معنی مضبوطی ندارد.«ر»

صریحاً درنسخه «سه کف» است.

ص۶۲ ، س ۷

«ترا نیز بهتشریف مشرف گردانم» اصل: کردم، ودرست است. مـاضی بجای مضارع آمده است که درمتون مکرر است. «ر»

آیا مراد مورد محقق‌الوقوع است؟ بهتر بود مثالهائی می‌زدند. گذشته‌از این بدنبال‌آن جملهٔ عطفی «وجانبخشی‌کنم» آمده‌که بهصیغهٔ مضارع است.

ص ۷۹، س ۱۲

«وصفت» مصدر از«وصف» نیامده است.

ص ۸۰ ، س ۱۰

«بانگش برآمد» اشکال همچنان باقی است . مرجع ضمیر کدام‌است؟

ص ۱۳۲ ، س ۹

«چمنده وخزنده...» چمنده بهتراست. «ر»

منهم بهتصحیح قیاسی‌چمنده ضبط کرده‌ام وهمان ضبط را بهتردانسته‌ام!

ص ۱۹۱ ، س ۱۵

مراد آقای رواقی معلومم نشد .

ص ۲۲۰ ، س ۱۸

«تا زانو درخلاب رفت.» اصل: خلاش بوده است و خلاش درست است ،

درمهذب الاسماء «خلیش» آمده .«ر»

اما خلاش جزخلیش است ، گذشته از آن درسطر بعدی «خلاب» ضبط شده است.

ص ۲۳۲، س ۱۵

«امیررا کاری مشکلی پیش آمدست» درست است ، یاء اول بجای کسرهٔ اضافه است «ر»

آمدن یاء بجای کسرهٔ اضافه‌فراوان است، ولی‌سبك متون کهن‌درموصوف وصفت این‌است که یاء وحدت‌را به‌آخرموصوف می‌آورند، ازاین‌روکاری‌مشکل درست می‌نماید.

ص ۲۳۶، س ۱۰

جلو «حیف» علامت سؤال گذاشته‌ام وآقای رواقی آنرا معنی کرده‌اند ، اما اشکال درناخوانایی کلمه است که «حریف» خوانده می‌شود.

ص ۲۷۲ ، س ۱۶

مدت،منت چاپ شده است که غلط چاپی است.

یادداشت‌های آقای قریب

مواردی را که آقای قریب نه بعنوان یادداشت بلکه بعنوان اشتباهات مصحح درجلد دوم قصهٔ حمزه برشمرده‌اند، چند مورد تصحیح قیاسی است که نظر ایشان پذیرفتنی‌است، همچون «می‌دانست» (ص۳۱۰، س۳) که «می‌داشت» باید باشد، ویکی دومورد همان است که آقای رواقی تذکار داده‌اند از قبیل «علم‌وار» بجای «عالم‌وار» (ص۳۱۱، س۴) نهایت آنکه شواهدی از داراب ـ نامه افزوده‌اند.

ازجمله اشتباهاتی که برشمرده‌اند ترکیب «طراق طراقان» (ص۳۱۹ ، س۴) است که بهمین صورت درمتن چاپ کرده و در حاشیه احتمال داده‌ام که «طراقاطراق» باشد به‌دو دلیل : نخست‌آنکه درترکیبات مشابه‌آن همیشه الف درمیانه می‌آید، و دیگرآنکه در فرهنگها ازجمله لغت‌نامهٔ دهخدا و فرهنگ فارسی دکترمعین بهمین صورت مذکور است، و درلغت‌نامه این شاهد ازنظامی نقل شده است:

چو خورشید سر بر زند زین نطاق
برآید ز دریا طراقا طراق

با اینهمه من متن را تغییر نداده وطراق طراقان آورده و تنها به‌اظهار

نظر درحاشیه پرداخته‌ام که باشتباهی بشمار آمده است، اما خود ناقد درارجاع بداراب‌نامه ــ که مدعی‌شده‌اند درآنجا «طراق‌طراقان» است ــ دقت‌نکرده‌اند، درص ۱۰۴ ازجلد اول داراب‌نامه کلمه بصورت طراقای است وعبارت‌این‌است «بزد برقبهٔ پسرش چنانکه طراقــای گرز وسپرش جمله لشکربشنیدند» امــا استفادهٔ من از مراجعه به‌کتاب مذکور این شدکه احتمال قوی می‌دهم درقصهٔ حمزه «طراق طراقای عمودگران » بوده وکاتب غلط نوشته است.

شگفت‌آنکه آقای قریب دربارهٔ سهیل (ص۳۹۱، س۴) حدس زده‌اندکه سهیل (شیههٔ اسب) باشد (که مناسبتی بامقام ندارد، زیرا ذکری ازاسب نرفته است) آنگاه معنی لغت‌سهیل عربی‌را ازفرهنك نفیسی وآنندراج (۱) نقل‌کرده وشواهد بسیاری آورده‌اند (گویی نگارنده بمعنی صهیل ناآشناست) وشگفت‌تر آنکه پنج شاهد شعری هم ازخــاقانی ومنوچهری و دیگران برای نشان‌دادن استعمال کلمهٔ مذکورآورده‌اندکه عیناً در لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل «صهیل» مندرج است ا.

نظیرهمین انتقاد دربارهٔ «درخوسید» (ص۴۴۰ س۹) دیــده می‌شودکــه حدس زده‌اند «چوسیدن» درمعنی چسبیدن و صورتی ازچفسیدن باشدکه بــاید بگویم اولا دراینجا بــاپیشوند «در» همراه است و «درچوسیدن» درمتون دیده نشده است ، ثانیاً مثالهــای منقول عموماً برای چفسیدن و چسفیدن است نه چوسیدن. ظاهراً ناقد یادداشتهایی دربارهٔ لغت مذکورفراهم داشته است‌که بی رعایت مناسبت مقام دراینجا مندرج ساخته است.

از اینها که بگذریم نظر ایشان دربارهٔ بعضی از کلمــات‌که برنگارنده مجهول بود پذیرفتنی وسودمند است وحل مشکل می‌کند، از جمله ص ۳۱۸ ، س۹ کلمهٔ شبه‌که به شنه (شیههٔ اسب) و «نکشتی» (ص ۳۲۰ ، س۱۵) کــه به «انکشتی» و«چون دستها» (ص۳۲۹، س۱) کــه به «چوب دستها» تصحیح شده است وجزآن .

اما «کلیم‌گوش» (ص۳۳۹، س۲) قطعاً گلیم‌گوش است‌کــه غلط چاپی روی داده است، وبجزشواهدی‌که نقل‌کرده‌اند درشاهنامهٔ فردوسی نیز یأجوج ومأجوج به‌داشتن‌گوشهایی پهن وبزرگ ــ که به‌هنگام خواب یك‌گوش را بستر ودیگری را چادر و روپوش قرار می‌داده‌اند ــ توصیف شده‌اند:

همه تن پر از موی و موی همچو نیل
بر و سینه و گوشهــاشان چو پیل

بخسپند یکی گوش بستر کنند
دگر بر تن خویش چادر کنند
(به‌نقل آئین‌ها درشاهنامه، ص۳۳۸)

درمورد «دهگان» (ص ۴۸۶، س۱) که صورت دهان (جمع‌ده) راترجیح داده‌اند، اولادرشواهد منقول «دهان» نیامده وچهاران وسدان و دوان ذکرشده است. ددیگر آنکه درمتن پس‌از «دهان» کلمهٔ بیستگان است که صورت‌انتخابی را تأیید می‌کند.

درپایان باردیگر از زحمتی‌که نساقدان محترم تقبل فرموده و موجب تصحیحاتی درکتاب قصهٔ حمزه شده‌اند سپاسگزارم وقطعاً از نظریات ایشان در تجدید چاپ استفاده خواهد شد.

اسناد
و
مدارك

خاطراتی از عصر مشروطیت

سخنانی است از ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملك) و سید محمد صادق طباطبائی که درمرداد ۱۳۳۴ در رادیو ایراد شده‌است. سواد گفته‌های آنها درمیان اوراق مرحوم سید حسن‌تقی‌زاده به‌دست‌آمد، واینك به چاپ می‌رسد.

- ۱ -

سخنان ابراهیم حکیم‌الملك

من وقتی تحصیلاتم درفرانسه تمام شد و دیپلم دکترای خودم را درطب گرفتم به‌ایران آمدم . یك مطب بازکردم . مریض‌هائی‌که پیش من می‌آمدند من می‌دیدم‌که همه‌شان بی‌چیز وبینوایند نه تنها حق ویزیت نمی‌گرفتم بلکه بهشون پول هم میدادم‌که بروند دوا بخرند وخودشان را معالجه‌کنند. یکی‌دو سال اینطوری‌گذشت . دیدم اینطوری‌که نمیشود زندگی‌کرد. من باید ازجیب خودم هم پول به‌مریض‌ها بدم . ناچارشدم مطبم را جمع‌کردم . اونوقت‌ها دوره استبداد بود و مردم از دست عمال دولت مستبد خیلی زجر می‌کشیدند . اینکه میگم زجر می‌کشیدند مطلب باین سادگی نیست. هرکی هرچه دلش میخواست می‌کرد . دادرسی هم نبود . من هم تازه از اروپا برگشته بودم . از دیدن اون اوضاع خیلی متأسف و ناراحت بودم . کم‌کم جنبش آزادیخواهی شروع شد. من هم‌که ازطبابت دست‌کشیده بودم روی یك میل‌وعلاقه باطنی بمجاهدین

وآزادیخواهان درکارهاشون شرکت میکردم. کمیته‌هائی سری تشکیل‌میدادیم و نقشه‌ها می‌کشیدیم وتحریکاتی میکردیم که مردم را به‌آزادیخواهی و مشروطه طلبی علاقمند کنیم .

یادم میاد بعضی روزها صبح خیلی زود با همکارامون قرار میگذاشتیم که درخونه یکی‌مون جمع بشیم. هوا روشن نشده اونجا می‌رفتیم. صحبت‌هامون‌رو میکردیم‌ونقشه‌هامون رامی کشیدیم. اونوقت هنوزآفتاب‌درنیومده‌متفرق‌میشدیم. هرکدوم دنبال‌کار خودمون میرفتیم و ازیك گوشه شهر سر در می‌آوردیم. این کارها تا زمانی که مرحوم مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را امضاءکرد وبعد ازآن هم در دورهٔ محمد علیشاه همینطور ادامه پیدا کرد تا اینکه اساس و پایهٔ مشروطیت محکم شد وملت ایران بخواستهٔ خودش رسید .

اما از تمام این دوره‌ها خاطراتی که از روزهای بمبارده کردن مجلس بیادم مانده درنظر من اهمیتش‌بیشتره. درآن روزها شاید بارها من مرگ را بچشم مجسم دیدم. ولی‌شایداجل‌نرسیده بودجان بدربردم. هیچ فراموش‌نمیکنم چند روز مانده بودکه مجلس‌بمبارده‌بشه . من‌درخارج شهربودم . خبرآوردند که آزادیخواهان و قوای سردار اسعد بختیاری درمحل فعلی شرکت فرش در خیابان فردوسی سنگربستن و دارن بـا قوای دولتی جنگ می‌کنند. من‌جوان بودم ویك تهورعجیبی داشتم . گفتم درشکه‌ام را آوردند سوارشدم وبتاخت رو بشهرآمدم. بی‌اغراق شاید در بیست جا بطرف من تیرخالی کردند. ولی تیـر بمن نخورد. همانطورآمدم وبه‌شهررسیدم. دروازه دولت‌دست قوای‌سردار اسعد بود. بهمن راه دادند من‌آمدم وخودم را رسوندم بقوای مجاهدین. مدتی پیش آنها ماندم. اما ازگرسنگی بیطاقت‌شده بودم. ازطرف‌دیگرمیخواستم‌برم‌مجلس ببینم سایرین درچه حال هستن اما راه نبود . از پشت بامهای‌آن حدودآنقدر رفتم تابمنزل‌مرحوم‌ارباب‌جمشیدرسیدم. موقع‌ظهر بود داشتند ناهارمیخوردند. منهم یکی دو روز بود غذا بلبم نرسیده بود. آنجا غذائی‌خوردم وبطرف مجلس با برادرم براه افتادیم. بین راه هم بازچند جا بطرف ما تیر انداختند. ولـی سالم موندیم . بعضی جاها توی سنگرها میخوابیدیم وگلوله توپ‌ها از بالای سرمون رد میشد . تا اینکه رسیدیم بمجلس و بزحمتی کـه در حقیقت به‌گفتن نمیاد و هردقیقه وهرلحظه بامرگ روبرو میشدیم وارد شدیم‌بمجلس. همانطور که گفتم چندین نفراز وکلای‌آذربایجان هم‌درمجلس‌بودند . قزاقهای‌لیاخوف هم پشت ما اومدن وهمینطور جلو چشم همه‌مان یکی از مجاهدین را با تیرزدن که جا بجا افتاد و شهید شد وعده‌ای را با هجوم و حمله دستگیر کردن وبردن

بطرف باغشاه. عدهٔ ازمجاهدین هم‌از دردیگر رفتند. به‌پارك امین‌الدوله. موقعیکه آن مجاهد همقطار ما را با تیرزدند من دیدم که دیگرزندگی ارزشی ندارد خودم راآمادهٔ مرگ کردم. دستهام‌را گذاشتم‌روی‌سینم‌وهمینطورجلوسر نیزه‌های لیاخوف ایستادم‌که منم‌را با تیربزنن. عجیب اینکه شاید بی‌اعتنائی ونترسیدن من ازمرگ باعث شدکه‌آنها خیال بکنند من شاید از اوندسته نیستم. بمن‌هیچ کار نکردند. بقیه راگرفتن و بردن. من رفتم توی باغ مجلس زیر درختی خودم را مخفی کردم. تابستان بود وآن‌قدر گرم بود که من زیردرخت ازگرما بیطاقت شده بودم وامیدم فقط بخدا بود. چند ساعت گذشت یك عده دیگر از سربازهای لیاخوف اومدن دوباره بادقت تمام باغ را گشتن کسی‌رو پیدانکردن و رفتن. درساعت ۲ بعد ازظهر بود هوا هم بشدت گرمای خودش رسیده بود. باغبان مجلس که اسمش رمضان‌است وحالاهم هست‌آمد توی‌باغ‌من‌دیدم‌یکنفراز زیر درخت بلند شد و رفت. بطرف باغبان نگاه کردم دیدم‌آقامیرزا سید محمد بهبهانی است. باغبان اونو برد ومخفی کرد و دوباره‌آمد توی باغ خواست رد بشه من یواش صداش کردم‌آمد. گفتم منم ببر یکجائی برسون. رمضان من‌رابا خودش برد تو زیر زمین فعلی مجلس اونجا یك طرف تخته وچوب وهیزم از از این جورچیزها ریخته بودن من را دریك گوشهٔ تاریك‌جا داد وجلوم‌را تیغه کرد. آن طرف تیغه هم‌آقا میرزا سید محمد بهبهانی‌را جا داده بود و جلوی اونم تیغه‌کرده بود. مدتی گذشت من ازگرسنگی بیطاقت شده‌بودم. شاید بازهم درحدود ۲۴ ساعت بودکه چیزی نخورده بودم. باغبان‌که اومد بما سرکشی بکند بهش گفتم‌که اگرمیتونی‌نونی چیزی واسه ما تهیه‌کن. دست کردم جیبم دیدم یك تومن پول تو جیبم هست دادم بهش رفت ویکی دوتا نون با چندخیار آورد. من یکی‌ازآجرهای‌تیغه را با دستم‌برداشتم. آن طرف‌تیغه که‌آقای میرزا سید محمد بود. نون وخیار را در تاریکی تعارف‌کرده گفتم بفرمائید.

آقای میرزا سید محمد اول خیلی وحشت‌کرد. بعد باهم نون وخیار را خوردیم و به‌کمك‌همون‌باغبون موقع شب‌لباس‌هامون راعوض کردیم ولباس‌عمله‌ها تنمون‌کردیم وکمی هم گچ وخاك به‌سر وصورتمون مالیدیم و ازمجلس اومدیم بیرون وباون ترتیب ازمرگ حتمی‌خلاص شدیم. چند روز من منزل یك رفیقم مخفی شدم. از اونجا کاغذی نوشتم به‌یکی از رفقام‌که یك دکتر فرانسوی بود که بهرترتیبی شده من‌را بسفارت فرانسه ببره.

اون دکتر بایکی دونفر دیگر با درشکه اومدن جلو در اون منزل‌رفیق من. بعنوان اینکه دراونجا زائوهست من را با خودشان بردن سفارت فرانسه.

بیست روز در سفارت فرانسه باکمال محبت ازمن پذیرائی کردن. بعد دوستان من از محمد علیشاه برای من امان نامه گرفتن و من از سفارت فرانسه خارج شـدم .

حالاکه خاطرات خودم را تااینجا گفتم بهتراست که بخاتمهٔ غائله هـم اشاره بکنم که وقتی قوای دولتی از قوای آزادیخواهان شکست خورد محمد علیشاه تمام جواهرات سلطنتی‌رو برداشت به‌سفارت روس پناه‌برد. ما که این‌خبر را شنیدیم مرحوم حسینقلی‌خان نواب ومن بنمایندگی ازطرف مشروطه طلبان به‌سفارت روس رفتیم وپس‌ازیك مذاکرات طولانی تمام جواهرات سلطنتی‌را از محمد علیشاه گرفتیم وآوردیم‌مجلس‌شورای‌ملی. صورت مجلس کردیم ومن‌دادم یك‌محل خیلی‌محکم برای‌جواهرات درست‌کردن وخاطرمون ازاین‌بابت جمع شد. تااینکه پیشنهادکردیم مجلس‌محمد علیشاه را ازسلطنت‌خلع‌کردواحمدشاه را با اینکه سنش‌کم بود به‌سلطنت‌تعیین‌کرد و نایب‌السلطنه هم معلوم‌شد. او نوقت جواهرات را بخزانهٔ دولت‌تحویل دادیم وباین‌ترتیب جواهرات سلطنتی‌ایران حفظ شد . این را هم بگویم که لیاخوف هم بدست ما اسیرشد . او را در وسط مجلس به‌تیر بستیم. نمایندگان خیال میکردندکه من ومرحوم نواب او را در مقابل خونبهای عزیزان و آزادیخواهان که کشته بود خواهیم‌کشت. ولی چون یك فرد اجیر واجنبی بود اورا نکشتیم وآزادش‌کردیم .

ـ ۲ ـ

سخنان سید محمد صادق طباطبائی

بعد از تهیهٔ مقدمات اولیه‌که بوسیلهٔ مرحوم بهبهانی و پـدرم (مرحوم طباطبائی) وعده‌ای‌ازعلما وتجار واصناف‌تهران وولایات‌ومرحوم‌آیات‌الله‌آخوند ملاکاظم خراسانی وحاج میرزا حسین و حاج میرزا خلیل تهـرانی و آقا شیخ عبدالله مازندرانی علمای طراز اول نجف اشرف فراهم شده بود و با قیام‌کلیهٔ طبقات تجار واصناف وسایر طبقات تهران و ولایات و براثر تهدید شاهـزاده عین‌الدوله صدراعظم وقت‌که دونفر ازسادات تاجر قند فروش را در معبر عـام

بچوب بسته بود و واقعه‌ای که منجر بقتل سیدحسین نام‌که قرآن در دست داشت وتوقیف‌مرحوم حاج شیخ‌محمد سلطان‌المحققین که اولین ناطق‌ملی‌بود بالاخره افکار عمومی بشدت تحریك شد و درنتیجه بازار تهران تعطیل گردید و آقایان علما براثر فشارحکومت استبدادی وقت ازمسجد جامع اخراج و بقصد خروج از ایران بقم حرکت‌کردند. درموقع توقف‌آقایان درمسجد جامع تمام‌کوچه‌ها و بازارها بوسیله قوای نظامی اشغال بود و همه جا پر از سربازان مسلح بود پس از ورود آقایان بقم و شروع تعطیل عمومی در تمام ولایات اخبار بوسیله دوستان محرم‌شاه باطلاع مرحوم مظفرالدین‌شاه که تاآن روز از وقایع‌بی‌خبر بود رسیده وشاه‌که درباطن مایل بتشکیل یك حکومت قانونی بود ولی جرأت ابراز آنرا نداشت پس از اطلاع از این قضایا عین‌الدوله را معزول و مرحوم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله راکه طرف توجه مردم بود به صدارت منصوب و مرحوم عضدالملك‌که رئیس ایل قاجار و طرف اعتماد شاه و تمایل مردم بود برای مذاکره باآقایان‌علما بقم روانه‌کردند و درنتیجه بمن ومرحوم سیداحمد بهبهانی‌مأموریت‌داده‌شدکه به‌تهران‌آمده ودر دربار برای‌تنظیم فرمان‌مشروطیت وتأمین نظر مهاجرین قم شرکت‌کنیم وما بدربار صاحبقرانیه رفته و در آنجا فرمان مشروطیت پس ازمباحثات طولانی با نظر ما و مخابره تلگرافی با قم بخط مرحوم قوام‌السلطنه‌کـــه عکس اوراق چاپی آن در همه جا هست بامضای مظفرالدین شاه صادر گردید وچون تجار واصناف وبسیاری ازمردم در اثرفشار حکومت استبدادی ناگزیر بسفارت انگلیس پناهنده شده بودند اینجانب بـا مرحوم‌آقامیرزاسیداحمد بمعیت مرحومین حاج‌امین‌الضرب‌وحاج معین‌التجار وحاج سید محمد صراف و عده دیگر بسفارت انگلیس رفته ومتن فرمان را به اطلاع متحصنین‌رسانیدیم ومرحوم حاج امین‌الضرب فرمان را درمنبرخواندند وما ازطرف‌آقایان علما اعلام‌کردیم‌که چون مقصود حاصل شده وحکومت ملی برقرار میشود لازم است مردمی‌که ازتجار واصناف وغیره قریب سی هزار نفر که از وحشت انتقال حکومت استبداد درآنجا بودند فوراً متفرق شده بمنازل خود بروند وسپس‌آقایان علما نیز با استقبال عظیمی‌که مردم از تهران تا قـم به‌پیشوازآنان رفته و درطول راه تاقم ایستاده‌بودند به‌تهران مراجعت‌کردند و باین‌ترتیب‌حکومت قانونی‌برقرار ومدت سه‌شب‌تمام‌کوچه‌ها وبازارها درتهران

و ولایات چراغانی وجشن‌های مفصلی برپا شد .

توضیح آنکه در بادی‌امر مردم متوحش تصمیم داشتند به‌سفارتین روس و انگلیس هردوپناهنده‌شوند ولی‌سفارت‌استبدادی روس‌آنهارا راه نداد ودرنتیجه مردم به‌سفارت انگلیس پناه بردند .

بالاخره‌امیدوارم که این‌همه‌زحمات وفداکاری‌ها وجان بازی‌ها بخواست خداوند متعال عاقبت به‌نتیجه مطلوب‌به‌برسد ومردم‌کشورما شایستگی تاریخ چند هزار ساله خودرا به‌دنیا ثابت‌کنند .

عریضهٔ رضا قلی خان

پسر سام خان ایلخانی زعفرانلو به‌ناصرالدین شاه

عریضه‌ای که‌ازلحاظ انورخوانندگان گرامی می‌گذرد از مجموعهٔ اسناد جناب آقای حسنعلی‌غفاری‌معاون‌الدوله‌است‌وازدورهٔ وزارت دربارجدایشان‌یعنی فرخ خان امین‌الدولهٔ‌کاشانی ودرآن اشارتی به‌یکی از اصیل‌ترین خاندانهای ایرانی یعنی خانوادهٔ ایلخانی‌های‌کرد زعفرانلوی قوچان دیده‌میشودکه شایان دقت است .

سامخان ایلخانی‌پسررضا قلی‌خان ونوادهٔ امیرگونه خان‌کرد زعفرانلو از امراء نامدار و ازسران عشایر خراسان بودکه در زمـان خود درآن ایالت بسیار محترم و در نزد سران‌افغان معزز و معتبر بود و در دورهٔ حکومت اول حسام‌السلطنه برخراسان نسبت به‌او و دولت‌کمال خلوص‌وخدمتگزاری رابجا آورد وچون درگذشت برادرش‌امیرحسین‌خان‌بجای اومنصوب شد واو از وجهه ومقام‌برادر وضعف روزافزون‌دولت‌استفاده کرده باکمال‌قدرت وبسط‌یددرقوچان بحکمرانی پرداخت واز امرای بزرگ خراسان بلکه ایران‌گشت وازقضا نسبت بخانواده برادر نیز بخوشی‌رفتار نکرد .

این عریضه مبین رفتار امیرحسین‌خان شجاع‌الدوله است نسبت به‌برادر زاده‌اش رضاقلی‌خان .

این رضا قلی‌خان را بمناسبت اینکه هم نام جدش بوده است اورا «خان باباخان» میخوانده‌اند مانند فتحعلی شاه‌که او را هم پیش از رسیدن بسلطنت «باباخان» می‌گفتند بنام جدش فتحعلی‌خان قاجار قوانلو. نامه هرچند مهر و تاریخ ندارد اما تصریح بنام دارد وتاریخ تقریرآن‌میان‌سالهای۱۲۸۱و۱۲۸۵ است بشرحی‌که درتوصیفات ملاحظه خواهد شد .

بجاست که ازتوجه و عنایت بی‌نهایت مخدومی آقای معاون‌الدوله غفاری سپاسگزاری فراوان شود که با سعه صدر تمام به‌انتشار این قبیل اسناد و آثار موافقت و در راه روشن شدن تاریخ ایران کمال مساعدت وهمراهی میفرمایند .

***

اینك متن‌عریضه :

قربان خاك‌پای جواهرآسای مبارکت شوم. الحمدلله معدلت ودادخواهی بندگان اقدس اعلیحضرت قدر قدرت کمترین خانه‌زاد رضاقلی خلف مرحوم شجاع‌الدوله :

شاهنشاه جمجاه اسلام پناه ولی‌نعمت کل روحنافداه بحدی است که اگر خانه‌زادان جان نثار را ظلمی وستمی واقع شده‌باشد از رأفت ومرحمت‌ملوکانه تمنای رفع و دفع‌آن را ننموده واز بار یافتگان حضور معدلت دستورخسروانه استدعای قلع وقمع‌آن ظلم وستم‌را ننماید این‌فقره درحضورآفتاب‌ظهورمبرهن است پدرم‌مرحوم شجاع‌الدوله درخدمت وجان نثاری دولت ابرآیت جان‌سپرد. پس ازآن که تصدق فرقفرقدان سنای‌اعلیحضرت بندگان اقدس‌شاهنشاه جمجاه روحنا فداه گردید خانه‌زاد بسن هشت سالگی [بودم] و جدهٔ پیری داشتم که متکفل سرپرستی و تربیت خانه‌زاد میشد اسبابی فراهم‌آمدکه خانه‌زاد وجده پیرم را با دو رأس مال سواری از قوچان برآورد[ه] بمشهد مقدس آوردند و قریب بسیصدهزارتومان از اوضاع واسب وایلخی واشتر وقاطر وشمشیر وتفنگ وسیصد زوج ملك ابتیاعی وضیاع وعقار پدرم بودکه همه را درقوچان گذاشته بمشهد آمدیم دراین مدت توقف مشهد الی یومنا هذا جمیع گذرانم بقرض و پریشانی واسباب امتعاش این خانه‌زاد منحصر بجزئی وجه‌تصدقی بندگان‌اقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاه اسلام پناه روحنا فداست‌که تا بحال گذران‌کرده و ازجمله بدبختی وفلك‌زدگی‌هاآنکه جدهٔ پیرم نیز امسال مرحوم شد با این صغرسن وجمعی‌ازعیال ونوکرهای مرحوم والدکه واجب‌النفقهٔ خانه‌زاد هستند همه را باید متکفل مخارجشان شد و در این مدت بعلاوهٔ اینکه حبه و دیناری ویا تکه وپارچه از اوضاع واسباب‌ارث پدرقبله‌گاهی امیرحسین‌خان[1] عمو نداده

۱ــ یعنی امیرحسین خان شجاع‌الدوله پسررضا قلی‌خان وبرادر سامخان ایلخانی‌که در زمان حیات برادر تحت‌الشعاع او بود و زیرنظر او درسپاه خراسان خدمت میکرد وپس از فوت برادرش لقب‌او بەوی داده شد وازحکمرانان معتبر خراسان‌گشت بطوریکه اعتمادالسلطنه ضمن یادداشت درگذشت او می‌نویسد: «... شجاع‌الدوله امیرحسین خان قوچانی ازطایفه زعفرانلوکه قریب‌هشتاد سال ازعمرش‌رفته بود وشقی‌تر وظالم‌تر وعاصی‌تر از او در عالم نبود...» ازاسب بزمین خورد [فوت] شده است ...» شنبه ۱۷ ربیع‌الاخر ۱۳۱۱ ه.ق (ص ۱۴۰۳ خاطرات اعتماد السلطنه.)

و همه را برده است یك من گندم از املاك پدری بجهت گذران یومیه‌ام نداده است که نان یومیه را میخرم از انصاف و معدلت شاهنشاهی دور است که این خانه‌زاد با قریب دویست هزار تومان ملك موروث پدری نان نداشته باشد و گذران بقرض و پریشانی که بعداز فوت‌جده پیرم جناب‌عضدالملك متولی‌باشی[۱] و مقرب‌الخاقان حاجی شهاب‌الملك[۲] امیرتومـان جناب مجتهدالعصری شیخ عبدالرحیم[۳] راآورده قرار مداری بجهت این خانـه‌زاد دادندکه بکلی اسباب زندگانی‌خانه‌زاد برباد نرود اکنون‌ملاحظه‌می‌کنم اگرعنایت‌ومرحمت‌خسروانه شامل حالم نباشد عنقریب اسم خانواده شجاع ازمیان خواهـد رفت امیدوار و متمنی از درگاه خلایق پناه خسروانه چنان است اولا این خانـه‌زاد را به غلام بچگی‌نواب‌مستطاب فلك‌جناب‌اشرف ارفع والاشاهنشاه زادهٔ اعظم جلال‌الدوله[۴] العلیةالعالیه روحی فداه مفتخر فرمایندکه‌کسی جرئت تعدی وستم نکند وثانیاً امر ومقرر شود لااقل املاك زرخریدی پدرم راکه همه‌کس می‌داند امیرحسین خان بتصرف‌خانه‌زاد داده وقطع طمع ازملك موروثی شرعی خانه‌زادکند بلکه تواند جانی‌بدر برد ونانی پیداکرد[ه] ویك وقتی مصدرجان نثاری‌که موروث جان نثاراست تواندگردید اگر بذل‌این‌مرحمت درحق‌خانه‌زادنشود ازپریشانی لابدم بهرطوراست خودرا بدربارمعدلت مدارانداخته و دست تولی بذیل‌معدلت و دادخواهی زده این‌تطاول وستم را درخواست‌کند زیاده جسارت نشد .

الامر الاقدس‌اللاشرف الاعلی المطاع المطاع

۱ــ یعنی میرزا محمد حسین صدر دیوانخانه قزوین‌که زمانی صدر دیوانخانه و زمانی سفیرایران در روسیه ومدتها نایب‌التولیهٔ‌آستان قدس‌رضوی بود وآثار متعدد از دوره تولیت او بجا مانده است .

۲ــ یعنی حسین خان سرتیپ شاهسون ملقب بشهاب‌الملك ونظام‌الدوله‌که زمانی‌رئیس پست ایران درآغاز تأسیس و زمانی از سران سپاهی خراسان بود و با شجاع‌الدولـه هم دوستی داشت و دراواخر بحکمرانی خراسان رسید وآثار متعدد عام‌المنفعه از دوره حکمرانی او باقی است واو پدر غلامرضاخان‌آصف‌الدوله است .

۳ــ شیخ عبدالرحیم یا حاجی شیخ محمد رحیم بروجردی از علماء معتبر مشهد و از شاگردان حاج ملااسدالله بروجردی معروف بحجةالاسلام ونیز ازشاگردان مرحومان شیخ محمد حسن هندی اصفهانی صاحب جواهر وحاجی سید شفیع جاپلقی. صاحب ترجمه در ۱۲۶۸ بعد از فتنهٔ سالار بتولیت‌آستان قدس منصوب شد .

۴ــ یعنی سلطان حسین میرزا پسر ناصرالدین شاه وبرادرمسعود میرزا ظل‌السلطان‌که پیش ازاو حکمران اصفهان بود و در۱۲۸۱ بحکمرانی خراسان منصوب شد و در۱۲۸۵ درخارج ازمشهد بوبا درگذشت ونام ولقب اورا بعدها ظل‌السلطان بریکی ازپسران خود نهادکه همان جلال‌الدوله حکمران یزد باشد .

یادبود

وفات حاجی حسین آقای ملك

حاجی حسین آقای ملك فرزند محمد کاظم ملك التجار روز چهارم مرداد درسن صد سالگی قمری وفات کرد ومردی که در اخلاق و صفات و ترتیب وزندگانی اسلوبی خاص خویش وحقیقةً خارق‌العاده داشت درگذشت.

ملك بی‌تردیداز نوادرروزگار ما بود. پدرش نیزهم. مرحوم ملك التجار خداوند هوشی سرشار درجمع مال وحفظ آن بود. ازمستبدین قهاربود. ازابراز عقیدهٔ ثابت‌خویش درقبال مشروطه‌طلبان امتناعی نداشت. تقی‌زاده چندنمونه از رفتار اوراکه درصدر مشروطیت ازو دیده بود وهمه عجیب‌می‌نمود برای من نقل کرده‌بود ولی متأسفانه ازیادم رفته‌است تانقل کنم.

مرحوم حاجی حسین‌آقا هوشمند وپرکاروصاحب شم‌اقتصادی‌وقدرت‌ملك داری کم‌نظیر بود. توانسته بود ازعصرمشروطیت الی‌حال حوادث وپستی‌وبلندی های روزگاران‌را ازسرخویش بگذراند. اموال‌واملاك خودرامحفوظ نگاه‌دارد وعاقبت‌هم‌به‌نام وقف‌آنها را با نام خوب خودبرای‌آینده پایدار بگذارد.

تردیدنیست که‌خداوند، هوشی‌خاص‌برای حفظ‌مال دنیوی بدوعطافرموده بود واو درهروقت ازصروف روزگار بنحوی ازآن‌استفاده میکرد. مرحوم‌تقی زاده نقل‌می‌کرد که چند روزپس‌ازاینکه وزیرمالیه شده‌بودم (وصبحهای زود به دفترکارم‌میرفتم) دریکی‌از بامدادان‌همان‌روزهای‌اول‌وقتی به‌در وزارتخانه رسیدم حاجی حسین‌آقای ملك‌را دیدم‌که مؤدب دم‌درایستاده‌بود. وقتی مرا دیدبسیار مؤدب وباخضوع‌تمام پیش‌آمد وسلامی کردکه مرا خجالت زده‌کرد. زیرا باهم دوست‌بودیم وچنین نوع‌رفتاری ازاو انتظارنداشتم. باعلاقه و اظهار خلوص و دوستی گفتم بفرمائید. گفت خیر! دراطاق مزاحم‌نمی‌شوم. مقصودش این‌بود که روبروی عده‌ای ازاعضای وزارتخانه که دم دربودند حرفهایش رابزند. گفتم بفرمائید. گفت قربان چون ازدست مأمورین شما بعذاب‌آمده‌ام یك وکالتنامهٔ رسمی به‌نام شخص شمانوشته‌ام‌که طبق‌آن وکیل‌تام الاختیار ضبط‌اموال من هستید. ولی استدعا دارم درست به ادعای اعضای خود در مورد مالیاتی‌که برای من تعیین‌کرده‌اند رسیدگی‌کنید تا ملاحظه‌کنیدکه چقدر ظلم واجحاف می‌کنند. در صورتی‌که عرایض‌بنده درست‌بود آن وقت هرچه مالیات حقیقی سهم من‌است طبق تشخیص خوداز مال‌بنده براساس همین وکالتنامهٔ تام‌الاختیار

برداريد. تاهم مال‌دولت عايدتان شود وهم‌يك‌ارادتمند ديرين خودتان‌را راضی كنيد.» حاجی محال‌بود به وزيری‌ديگرچنين وكالتی‌بدهد. چون مردمشناس و تند ذهن‌بود ومی‌دانست‌كه تقی‌زاده با اسراری‌كه به‌رعايت حقوق مردم وحفظ مال دولت دارد بنحوی‌كـه حق‌وحقيقت حكم می‌كنـد رفتار خواهدكرد وآن مقدار ماليات ازاومی‌گيرد كه‌بايد. حاجی برای اينكه‌از دست ماليه‌چی‌هائی كه می‌خواسته‌اند باسختگيری بر حاجی لفت وليس‌كنند رهايی يابد چنين وكالتی را امضاءكرده وبه‌تقی‌زاده داده است .

حاجی حسين‌آقا سليقهٔ خاصی درنگاه‌داری املاك وطبيعتی‌عجيب دربذل وبخشش داشت. مرحوم دكترشفق می‌گفت حاجی حسين‌آقا خوشش ميآمدكه درودیوار املاكش شسته رفته‌نباشد. می‌گفت باغ بزرگ او درراه دربند، باغ ملك‌حضرت عبدالعظيم، باغ دراندردشتش درباغ‌صبا، وبالاخره‌خانه‌اش دربازار بين‌الحرمين‌باديوارهای فروريخته، درهای وصله وپينه‌ای و گرد وغباری‌كه‌در سالهای درازكه برهمه‌جا نشسته‌گويای‌خصلت اوست. درقبال‌چنين‌صفتی، بذل‌و بخشش‌اوخودحديثی‌است عجيب. آقای محمودفرخ شنيده‌بود وروايت می‌كردكه نوازنده‌ای ازدوستان حاجی در زمان تنگدستی‌بخانهٔ حاجی‌می‌رود وپس از سلام وخوش و بش به حاجی ميگويد فلانی من دست تنگ شده‌ام واز چند جهت قرض دارم. آمده‌ام تا پنجهزار تومان التفات فرمائيد و . . . هنوز حرف بيچاره تمام‌نشده بودكه حاجی پيش‌روی جمعی‌ازحاضران محفل‌خود زبان به‌تندگويی بازمی‌كندومی‌گويد مگر من گنج قارون دارم . من‌كسی نيستم كـه بتوانم اين نـوع‌كمك‌ها به‌اشخاص بكنم. بالاخره‌پس‌از تحويل دادن مقداری ازين قبيل حرفها وسر افكنده‌كردن نوازنده می‌گويد دسته چك مرا بدهيدكه هزار تومان به‌اين پرمدعا بدهم وخودم را خلاص كنم...
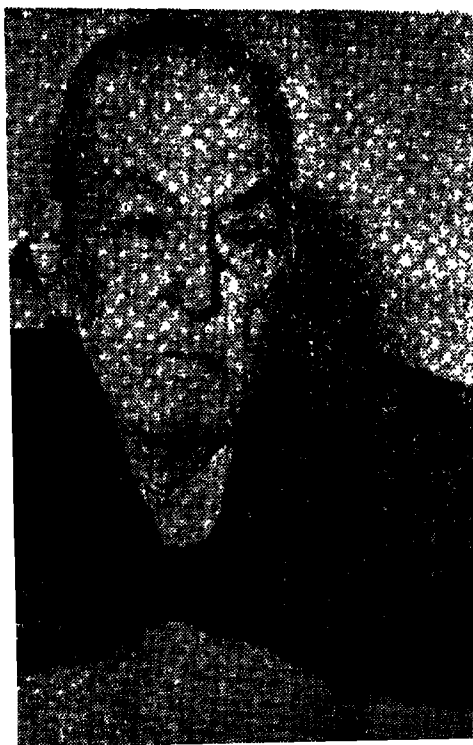
یك قطعه چك مینویسد و بهمطّالب می‌دهد . نوازندهٔ بیچاره آن را می گیرد و ترشرو خدا حافظی می‌کند . وقتی به خیابان میرسد با خود می گفته است که حق این است که هزار تومان را نپذیرم . یا به حاجی پس بدهم و یا چك را پاره کنم ! اما با خود می گوید که هزار تومان ، دربن بی‌پولی خود مبلغی است . چون چك را می گشاید که تاریخ آن را بداند می بیند که حاجی ده‌هزار تومان باو بخشیده است! بالاخره کشف می کند که آن تندزبانیها وبددهنیها برای آن‌بوده است که حاضرین چنین‌توقعهایی از او نکنند. ازثمرات زندگی حاجی حسین ملك حفظ‌اموال واماکن ودهات واملاکی است که ازپدرش به‌ارث‌برد و شاید مبالغی هم به‌آنها افزود. قسمت دیگری که حاجی بـه سعی خود و ابتکار وذوق شخصی فراهم‌کرد مجموعهٔ کتابخانه و موزه است که سبب شهرت او شد. ورنه پدرش‌هم‌مثل اوثروتمندبود وصدهاثروتمند ازین دست درایران‌قرون‌اخیر بوده‌اند ولی گمنام وبدنام مرده‌اند ونام ونشانی ازآنهادرجامعهٔ فرهنگی کشور باقی‌نمانده‌است. شهرت‌حاجی‌حسین آقادرمیان‌خواص‌وخارجیها به‌مناسبت آن‌است که‌مردفاضل وعلم‌دوست وجامع کتابخانه‌ای کم‌نظیروخریدار آثارعتیقه بود وآن همه رادرکتابخانه وموزه‌ای جمع‌آوری کرد وبرای مملکت خودباقی گذارد و به صورت وقف آنها را پایدار ساخت. مجموعهٔ کتب خطی، سکه‌ها، تمبر، تابلو های‌نقاشی وآثاردیگری ازین قبیل اشیایی است‌بسیارارزنده که حاجی درطول عمر بلند خود اغلب با پرداخت بها خرید وندرةً با سماجت و ابراز دوستی از اشخاص گرفت .

اهمیت کتابخانهٔ حاجی حسین آقا به مناسبت هشت هزار وکسری‌نسخهٔ خطی است که عده‌ای ازآنها بسیار نفیس و عده‌ای نادر و نایاب است . عده‌ای خط مؤلف وعده‌ای مصور ومـزین است. سـالهای درازبسیاری ازآنها مـورد استفادهٔ‌محققین قرار گرفته است. جمع‌آوری این‌کتب تا حدود زیادی مرهون توجه و علاقه خود حاجی است که نسخه شناس بود و قدرکتب خطی را خوب می‌دانست . البته سهمی عظیم هم ازآن دوست دانشمند احمد سهیلی خوانساری است که سالهای دراز مدیر کتابخانه بوده است و به‌علت شناخت خطوط و نسخ قدیمه توانست گنجینه حاجی حسین‌آقا را باآثار ونسخ ممتاز غنی سازد .

* * *

کسانی که علاقه‌مند به اطلاع برنسخ خطی کتابخانـه ملی ملك باشند تا اکنون‌فهرست چاپی‌دردست ندارند. موجب افسوس است که از زمانی که حاجی

کتابخانه راملی اعلام کرد وحتی پس‌از اینکه‌آن را وقف کرد برای‌آن فهرست چاپ نکرد. درحالی که دوسه‌بار برای کتابخانه‌به‌نوشتن فهرست اقدام کرد وهر بار به‌نحوی‌کار را متوقف ساخت. زمانی‌عبدالعزیز جواهر کلام چنین‌کاری کرد و پس ازآن دکتر صادق کیا و احمد گلچین معانی...

از قضای روزگار من هم بدین‌کار آلوده شدم . قصه ازین قرار است که درسال ۱۳۴۴ یکی از سروران معظم فرهنگی من‌که از رجال خیـرخـواه و از ارکان دلسوز علم و ادب‌کشور است به من گفت فلانی حاج حسین‌آقای ملك میل دارد برای‌کتابخانهٔ خود فهرست چاپ کند و من‌ترا به‌وسیلهٔ واسطه‌ای‌که با من صحبت‌کرده است معرفی کرده‌ام ...

به‌دنبال این مذاکره به‌خدمت حاجی حسین‌آقای ملك درباغ قاسم‌آبادش رسیدم. باغ به‌همان وضع بودکه مرحوم‌شفق‌سالهاقبل به‌مناسبتی وصف‌آن راکرده بود. ساختمانی‌که حاجی درآن‌بود عجیب‌تر وشکسته‌تر از دیوارباغ بود.

وسایل زندگی و اطاقی‌که پیرمرد درآن‌آرمیده بود بسیار ساده بود . حاجی بر تخت‌لمیده بود. خندان بود.خوش سیمابود. تعارف‌کرد ومحبت‌کرد. از هردر سخن گفت. خوش محضری‌کرد. شعرها خواند، پناه برحافظه‌اش در سنی‌که ازنود گذشته بود. چند قصیده فارسی‌وعربی‌بلند خواند. عجیب‌ترازآن قسمتی درازاز خطبهٔ پرطنطنهٔ کتاب فلك‌السعادهٔ علیقلی‌میرزای قاجار را! اسامی کتب وعلمای‌بسیاری رابه مناسبتهای مختلف به‌زبان‌آورد. قصه‌ها گفت و بالاتر ازآن‌طیبت‌ها وطنزهای خوب. یك‌ساعتی به‌این‌حرفها گذشت. وسیله بود برای آشنایی. بعد هم که باداانش‌پژوه‌چندبارا وراديدم‌محضرش به‌همینگونه‌قابل‌استفاده‌و لذت‌جویی‌بود.مردی‌بودددیدنی‌وپندآموز. بالاخره‌زبان گشودو گفت‌سی‌سال بیشتر است‌که کتابخانه درست‌کرده‌ام . ولی‌کتابخانه‌ام فهرست ندارد . میل دارم‌که فهرست‌کتب خطی‌آنجانوشته وچاپ و پخش شود. چون گفته‌اندکه تومی‌توانی این‌کار رابکنی تمام وسایل مورداحتیاج را دراختیارت می گذارم و میل دارم درمدتی‌هرچه‌کمتر این‌کار رابه‌اتمام برسانی.... گفتم چرابه‌دیگران که‌باشما کارمی کرده‌اندیامی کنندوا گذار نمی‌کنید. گفت‌یك کلام بگویم که‌به‌آنها‌نمی‌دهم. ازشمامی‌پرسم‌که قبول می کنیدیانه؟ گفتم‌چون کـه‌سالهاست که‌برای‌فهرست کردن کتابخانه‌های گوشه و کنارکشور کوشش کرده‌ام و لازم میدانـم کـه محققان از گنجینهٔ کم نظیرشماهم مطلع‌شوندباکمال میل‌قبول‌می کنم. ولی به‌تنهایی از عهدهٔ این‌کار برنمیآیم. بدون مددعلمی محمدتقی دانش‌پژوه وهمکاری جمعی دیگر

از دوستان چنین کاری شدنی نیست. گفت این ریش واین قیچی. خودت میدانی هرطور مورد نظرت هست عمل کن و قراردادآن را بنویس و بیاور.

دراندرونم شوری وجنجالی برپاشد. چراکه فرصتی پیدا شده بود که نسخ خطی آن گنجینه را بررسی کنم. پس موضوع را با دانش‌پژوه درمیان نهادم. بعد از چند بار مذاکره وسبك سنگین کردن مشکلات و وقوف برسنگینی کارصورت قراردادی به‌شرح زیر نوشته شد و به‌امضای حاجی رسید وکارشروع شد:

بمنظورتهیهٔ فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ملك که بالغ برهشت هزار جلدست قرارداد زیرمیان جناب آقای حسین ملك واقف ومتولی(متعهدله) وآقای ایرج افشار (متعهد) منعقد میشود.

۱ــ متعهد درتألیف فهرست برای آنکه این کار درحداقل مدت تمام شود باهمکاری اشخاص ذی‌صلاحیت اقدام خواهدکرد و تألیف فهرست را درمدت یکسال بانجام خواهدرسانید.

۲ــ نسبت به‌هرنسخهٔ خطی شرح لازم ومکفی تهیه وتحریرکنند وخصائص نسخه رابنقل ازدفاتر وتطبیق بانسخه واطلاعات کتابشناسی بنقل ازمآخذومصادر در حدی که لازم است ازکتب مشهور وبانقل آغاز وانجام نسبت به‌کتب مجهول اقدام نمایند.

۳ــ در مورد مجموعه‌ها ونسخی که ازیك کتاب بیشتر دارد تمام اجزای مجموعه جزءبه‌جزء معرفی میشود و هرکتاب مندرج دریك مجموعه یك کتاب مستقل خواهدبود

۴ــ بتدریج که مطالب تهیه خواهدشد درمطبعه‌ای که تعیین میشود کتاب به چاپ میرسد ومؤلفان متعهد به‌تصحیح مطبعی وتنظیم فهارس لازم میباشند.

۵ــ درانتهای فهرست (درهرچند جلدکه بشود) فهرست الفبائی مؤلفان ونام کتب وموضوع تهیه خواهدشد. فهرست در اصل بترتیب شماره کتاب تهیه و چاپ میشود.

۶ــ مؤلفان فهرست مسئول صحت مطالب کتابشناسی خواهندبود وفهرست بنام آنان طبع خواهدشد.

۷ــ دستمزد مؤلفان که بـه متعهدکلاپرداخت میشود ازبابت تهیه و تنظیم فهرست وتصحیح ونظارت مطبعی برای هرکتاب پنجاه ریال خواهدبود.

۸ــ جناب آقای ملك متعهدندکه مخارج تهیهٔ کاغذ وکلیشه وصحافی را بنحوی که میل‌دارند به‌مطبعه‌ای که مناسب طبع این نوع کتب است بپردازند.

۹ــ جناب آقای ملك علی‌الحساب مبلغ پنجاه هزارریال در موقع شروع

بکار پرداخت میفرمایند وپس‌از اینکه‌جلد اول ازچاپ درآمدنسبت به‌پرداخت دستمزد مؤلفان‌تسویه حساب‌خواهدشد.

۱۰ ـ فهرست‌کتب چاپی پس‌از پایان‌کارکتابهای خطی شروع خواهد شد و دستمزدی برای تألیف‌آن مطالبه نخواهد شد .

***

مدت یك‌سال‌و نیم‌هفته‌ای سه‌روز بعدازظهرها درگرما وسرما دانش‌پژوه ومن‌به‌آنجارفتیم ودر برآوردن نیت حاجی‌بکارپرداختیم.درآغازبرای وانویس مشخصات‌نسخه‌هاکه دردفاترثبت‌شده‌بود ازدوستان‌فاضل عزیز: محمدشیروانی، حسین بنی‌آدم، دکتر شیخ، ومهدی قمی‌نژاد، استفاده کردیم. پس ازآن برای تطبیق مشخصات مضبوط دراوراق مذکور با نسخ ونوشتن مطالب مربوط به‌هر نسخه دوستان دانشمندآقایان علینقی منزوی ، احمد منزوی ، سید محمد باقر حجتی را به‌همکاری‌برگزیدیم تاکارفهرست‌نویسی هشت هزار وکسری نسخه راکه حدود دوهزارعنوان‌کتاب است به‌اتمام رسانیدیم .

حاجی چون‌کار راپایان‌یافته‌دید فرمود تاترتیب‌چاپ فهرست‌داده‌شود. چنین‌شد وباچاپخانه‌دانشگاه قرار گذاشته شد وچاپ‌آن آغاز گردید. ترتیب‌کار براین شدکه فهرستها درسه مجلد باشد. عربی،فارسی، مجموعه‌ها. ابتدا جلد مربوط‌به‌کتب عربی وترکی‌آغازشد وتمام‌آن در ۶۲۶ صفحه بـه چاپ رسید وآماده تجلید گردید. ازقسمت‌کتب فارسی مقدار ۲۷۲ صفحه‌چاپ شد(تاشرح مربوط به‌دیوان حافظ) وبالاخره چاپ قسمت مربوط‌به‌مجموعه‌هاتا۱۴۴صفحه (مجموعهٔ شمارهٔ۶۷۵) به انجام رسید...

ولی نیت حاجی ازادامهٔ‌کاربرگشت. وقتی‌ازحاجی‌پرسیدم‌چرا گفت در فهرستها غلط‌پیداشده است ونمی‌گذارم منتشرشود! چندبار با اوصحبت‌شد ولی هیچ ملتفت‌نشدکه فهرست‌بی‌اشتباه حتی‌کم‌اشتباه هنوز در دنیا نشرنشده است . خوب دریافتم که این‌حرفهاظاهرقضیه‌است،صورتی درزیرداردآنچه دربالاستی. راه حلهایی‌راکه عنوان‌شد نپذیرفت. کار را بکلی‌لنگ‌کرد. چون شنیده بودم که حاجی‌مردلجوج ویکدنده است موضوع‌رارهاکردم‌وکنارکشیدم تاروزگار بازی خود را بکند ....

خدا رحمتش کندکه مردی بود عاقل، محکم، بانی خیرات ومبرات...

البته حکایت فهرست ما ادامه خواهد داشت...

ایرج افشار

وفات عبدالرحمن فرامرزی

عبدالرحمن فرامرزی فرزند شیخ عبدالواحد درسال ۱۲۷۶ هجری قمری در لار، فارس بدنیا آمد. درفارس، بحرین وعربستان (درپنجاه سال قبل) تحصیل کرد.

اجداد فرامرزی ازرؤسای فرامرزان که مقر آنها گچو- (ازتوابع فارس) میباشد، بوده‌اند.

فرامرزی ازسال ۱۳۰۲ وارد خدمت در وزارت معارف شدو بتدریس ادبیات، فلسفه، منطق وعربی پرداخت. مدتی عضو وزارت امور خارجه بود و زمانی عضو ادارهٔ بررسی روزنامه‌نگاری وچندی رئیس و گردانندهٔ آن بود.

مرحوم فرامرزی در سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ بااتفاق برادرش مرحوم احمد فرامرزی مجله تقدم را منتشر کرد که ازمجلات با ارزش ادبی کشور بود.

فرامرزی ازسال ۱۳۲۰ فعالیت مستقل روزنامه‌نگاری خود راآغاز نمود و در روزنامهٔ آیندهٔ ایران و سپس کیهان سمت مدیریت داشت. روز بیستم تیر ۱۳۵۱ درگذشت.

فون گرونباam

در شمارهٔ قبل گفته شد که گوستاو فون گرون نام استاد اسلام شناس مشهور درگذشت اکنون که عکس او به دست آمده است دراینجا به‌چاپ می‌رسد.

نامه‌ها
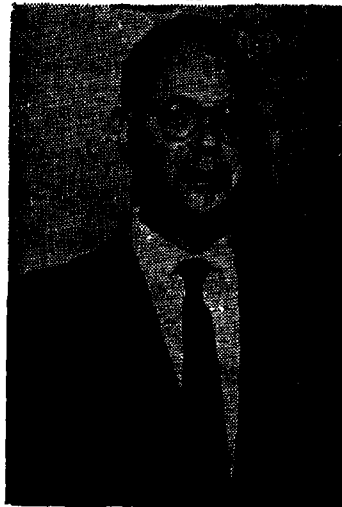
راهنمای تحقیقات ایرانی*

آقای مدیر

.... حالا که سه هفته است در کمبریج بندیس در مدرسهٔ تابستانهٔ هاروارد اشتغال دارم غالباً یاد روزگاری که در این شهر هردو غریب و مصاحب یکدیگر بودیم می‌افتم. با آقای اعلم وریچارد بولیت مکرر ذکر خیر شما بمیان آمده است...

... کتاب راهنمای تحقیقات ایرانی را اخیراً یعنی در همین چند روز مرور کردم. اساسی است بسیار متین و کاری بی‌نهایت پر ارزش، خاصه برای ایرانیان جوان که پا در این مرحله خواهند نهاد و اسامی محققان مغرب زمین که سهل است حتی کسانی چون قزوینی و بهار و بهمنیار هم برایشان تازگی دارد. امیدوارم فرصت و توفیق بیابید که آن‌را تکمیل کنید و درچاپهای بعدی ازهرجهت بهتر ودقیق‌تر و پاکیزه‌تر ازآب دربیاید. چاپ حاضر دارای غلطهای مطبعه‌ای فراوان است خاصه درتحریر اسامی فرنگی واین برای شهرت واعتبارکارهای شخص سرکار بد است که هیچ، برای صنعت چاپ کتاب درایران‌هم که این همه واقعاً پیشرفت کرده است دیگر بآسانی قدیم بخشودنی نیست و اگر ناشر وحروفچین کمی دقت کنند بسهولت میتوان این غلطهارا سخت تقلیل داد یا حتی از بین برد. چنانکه می‌بینیم کتبی تقریباً بی‌غلط چون دائرةالمعارف فارسی باآن حجم ودشواری و تنوع کلمات وغیره درایران چاپ میشود که اسباب آبرو و اعتبار و افتخار است. اما از نظر مطلب‌هم که زادهٔ اطلاع و دانش شخص سرکار است چنین کتابی شك نیست که هرچند سال یك بار باید عوض شود و تغییر یابد وتکمیل گردد. چون گروهی از بزرگان علمای خاورشناس تدریجاً درمیگذرند چنانکه در همین سالهای معدود چقدراز بزرگان این‌فن روی درنقاب کشیدند که نامشان‌درهمین کتاب در شمار زندگان آمده است. همچنین تحقیقات جاری عده‌ای از علما هرساله بثمر می‌رسد وکتابهای جدید کوچك وبزرگ ومهم وکم اهمیت بالطبع در بسیاری از زبانها نشر می‌یابد و این‌کارها و تحقیقات باید در چنین کتاب راهنمائی تاحدی منعکس گردد. سه دیگراین که هرساله عده‌ای معتنابه درتمام کشورهای‌جهان‌وارد مطالعات خاورشناسی میشوند وبعنوان دانشجو با مقدمات کارآشنا می‌گردند و پس از ۴ـ۵ سال کم کم مقالات و انتقاداتی از قلم آنها نشر

---

*ـ گردآوری ایرج افشار (تهران، ۱۳۴۹)

می‌یابد وطبعاً چند تنی از آن میان رسالات دکتری با ارزشی می‌نویسند که نیز دیر یا زود منتشر میشود. همین آقای بولیت را یادتان هست که شاگرد فارسی سرکار و بنده و در سال اول دانشگاه بود حالا آدمی است که دراین رشته بارور شده. کتاب نیشابورش زیرچاپ است. مقاله می‌نویسد وتدریس می‌کند وامیدوار است که بمقام استادی‌هم برسد. بعضی‌ها خیلی‌سریع‌ترهم پیش‌می‌روند نظیر آقای هیلمن که در پائیز ۱۹۶۷ تازه وارد میدان شد و شروع کرد نزد بنده ادبیات فارسی را تحصیل کند وچون مردی است پخته وتیزهوش وخلاق دراین پنج‌سال صاحب نامی شده و مقالاتی نشرداده و در تدریس فارسی تجاربی آموخته و خدماتی انجام داده است واین تازه اول کار است. امید که بزودی خاصه درحل معمای‌حافظ قدمی اساسی بردارد. پاره‌ای تغییرات‌هم مربوط بحوادث گذران وجریانات زندگی‌این‌دانشمندان است که طبعاً باگذشت سالها دگرگون‌میشود مثلا از شهری بشهر دیگر و از دانشگاهی بدانشگاه دیگرمنتقل میشوند.

مطالبی که اینك بعرض میرسد صرفاً از نوع همین تحولات است که بد نیست یادداشت‌شود برای چاپهای بعد. هرچند اطمینان‌کامل دارم که اکثرآن‌را شخصاً میدانید یا خوانندگان دیگر پیش از بنده تذکر داده‌اند. اولا اسامی گروهی ازمحققان معتبر خارجی باید بفهرست اسامی فرنگی اضافه‌گردد چندتائی که الان بخاطرمن‌هست ودیدم درکتاب سرکارازقلم افتاده‌اند اینهاست:

Helen Kantur استادباستان‌شناسی‌دانشگاه شیکاگوکه سالهاست همراه با Prof. P. Delugas (که چند سال پیش در شیکاگو متقاعد شد و بدانشگاه لوس‌آنجلس رفت) در خوزستان حفریات مهمی می‌کنند وآقای دکتر نگهبان نزد هر دو تلمذکرده‌اند.

W. Madelung استاد تاریخ اسلام در دانشگاه شیکاگوکه نیز دررشتهٔ تحقیقات مربوط به فرق اسلامی بویژه اسمعیلیه، زیدیه وشیعه مقالاتی دارد و ازاشخاص معتبرعالم است وازجمله در دائرةالمعارف اسلام مقالاتی نوشته‌است. مقالهٔ مفصل اودربارهٔ احیای‌عنوان‌شاهنشاه درروزگارآل‌بویه تحقیقی‌است‌سخت مشهور ودرجلد گویا سوم؟ تاریخ ایران کمبریج فصل‌مربوط بخاندانهای‌ایالات شمالی ایران درقرون اولیهٔ اسلام بقلم اوست باضافهٔ تحقیقات مهمهٔ دیگر.

P. Thieme استاد زبانهای هند و اروپائی که در سانسکریت و اوستا شناسی ازاشخاص اول‌جهان وفعلا استاد دانشگاه توبینگن‌است.

G. Buddruss دانشمندی‌است بسیارمحکم‌وعمیق وممتازشاگرد دواستاد

بزرگ لومل وتیمه متخصص فارسی باستان و اوستائی و سانسکریت و دارای تحقیقات دست اول راجع به زبانهای درحال زوال پامیر ودره‌های زرافشان که نتیجهٔ کار خود او درآن حدود است وکتابی راجع بیکی از این زبانها تام و تمام وآماده‌چاپ دارد. وی استادکرسی هند شناسی دانشگاه ماینتس است .

B. Reinert دانشمند جوان‌آلمانی زبان سویسی از شاگردان مکتب استاد فریتزمایر که‌کتابش دربارهٔ توکل نزد صوفیه چاپ شده و رسالهٔ فوق دکتریش دربارهٔ خاقانی بدیع‌وبی‌نظیراست والان زیرچاپ می‌باشد ودراستعداد ودقت ازنوادر این فن است. وی فعلا دانشیار دانشگاه زوریخ است.

Christoph Bürgel از شاگردان مکتب استاد ریتر فقید است و اکنون دوسال است که‌کرسی خاورشناسی دانشگاه برن سویس بدومفوض‌شده. به‌نظامی سخت علاقمند است ویکی‌دوفصل‌ازهفت پیکررا بشعرآلمانی‌درآورده‌داستانهائی نیز از جمالزاده ترجمه‌کرده‌است. تخصص عمدهٔ او در تاریخ طب اسلامی است نه از نظر یك طبیب بلکه از نظررابطهٔ طب درفرهنگ اسلامی‌با زندگی‌وعقاید خواص‌وعوام مسلمانان. مقالاتی ازو درمجلهٔ بوستان واریس‌وجاهای‌دیگر‌چاپ شده. رسالهٔ دکتریش نیز دربارهٔ‌آل‌بویه بطبع رسیده است.

G. Clinton امریکائی‌است ورسالهٔ دکتریش‌را دربارهٔ منوچهری‌نوشته. یك سالی‌دردانشگاه مینه سوتا فارسی‌تدریس میکرد. اخیراً‌مدیریت‌خانهٔ امریکا درطهران را گرفت وحالاباید درایران باشد .

D. Stilo معلم فارسی‌است دردانشگاه لوس‌آنجلس. رسالهٔ دکتری‌خودرا دربارهٔ لهجهٔ وفس وآشتیان نوشته. بیشتر به زبان‌شناسی‌علاقمند است‌وفارسی را عین بچه محله‌های طهران سهل و روان حرف میزند .

C. Welch رئیس بخش‌شرقی موزهٔ فاگ Fogg هاروارد و متخصص‌هنر مغولی هند ومینیاتور سازی ایرانی است وگمان نمی‌کنم کسی دردنیا مجموعهٔ کاملتری ازاسلایدهای مینیاتورهای ایرانی اوداشته باشد و اطلاعش دراین‌رشته بپای اوبرسد .

J. Emerson فارغ‌التحصیل دانشگاه‌کمبریج و دارای تحقیقات راجع به راهداری و سیاست‌کشور داری پادشاهان صفویه است. فعلا باسمت دانشیاری دریکی ازکالج‌های ماساچوست درس‌میدهد .

F. Gabrieli را درفصل خاص ایطالیا ذکر فرموده‌اید ولی درفهرست ازقلم افتاده است .

A. Gabriel را هم ضمن‌علمای‌آلمانی زبان یادکرده‌اید ولی‌درفهرست

مذکور نیست .

J. Bowman دانشمند و ناشر مجلهٔ معروف Abr - Nahrain.

R. Bowman استاد دانشگاه شیکاگو که دوسال پیش متقاعد شده و کتابش دربارهٔ متون آرامی تخت جمشید در ۱۹۷۰ نشر یافت - (Aramaic Ritual Texts From Persepolis)

Richard Hallock استاد دانشگاه شیکاگو که نیز اخیراً متقاعد شد و کتاب ۸۰۰ صفحه‌ای او بعنوان زیریکی دو سال پیش بیرون‌آمد Persepolis Fortification Tablets. ایشان استاد یك دانشجوی فاضل ایرانی بنام آقای عبدالمجید ارفعی است که نیز باید نامش به فهرست ایرانیان ایران‌شناس اضافه شود . آقای ارفعی مردی است عمیق ودقیق و انشاءالله بزودی دکتری خود را تمام می‌کند ومصمم است به ایران باز گردد .

در لیست اسامی ایرانیان یك نام دیگرهم از قلم افتاده است آقای روی (Roy) متحده که سرکارشخصاً وی‌را می‌شناسید ودیده‌اید که‌چه‌جوان‌با استعداد عالم غریبی‌است . وی‌فعلا دوسال‌است که با سمت استادیار دردانشگاه پرینستون تدریس می کند .

اینها نمونه‌ای بود از اسامی فضلای از قلم افتاده‌درکتاب راهنمای‌ایران شناسی. علاوه براین پاره‌ای نکات کوچك دیگرهم بنظر رسید که بدنیست برای طبع دوم‌یادداشت فرمائید. بعضی ازاستادانی که نام شریفشان دراین‌کتاب‌آمده درواقع رشتهٔ تحقیق و تخصصشان یا عربی وادبیات عربی ویا تاریخ اسلام‌است. البته علاقه‌ای‌هم بدون شك بایران دارند وبنده نمی‌گویم نامشان‌حذف شود البته خیرولی گمان می‌کنم دربرابر اسمشان توضیح مختصری که داده شده بهتراست کاملا صحیح باشدکه دیگران خرده نگیرند کــه سرکار خواسته‌اید ایران‌شناس بتراشید و ادعاکنید همه خاورشناسان فکر و ذکر وتحقیق ومطالعه‌شان‌مربوط ومعطوف بایران است .

فعلا پرفسور بمباچی Bombaci ایطالیائی‌گو اینکه فهرست نسخه‌خطی تعزیهٔ موجود در واتیکان را تنظیم‌کرده وکتابی نفیس در باب‌کتیبه‌های فارسی قصرغزنویان درغزنه تألیف نموده ومقاله‌ای راجع به عارف ومقالهٔ دیگردربارهٔ یك غزل‌جامی نوشته است با این‌همه معمولاایشان‌را ترك‌شناس میدانند وکرسی استادی ایشان نیزکرسی ترك‌شناسی است .

آقای دکتر اندرس Endres در فرانکفورت عربی‌دان است و با تاریخ اسلام سروکار دارد .

خانم کرمونزه Cremonese در ناپل نیز در عربی و اسلام شناسی کارمیکند.

آقای پرفسور زلهایم استاد دانشگاه فرانکفورت در تاریخ صدر اسلام و حیات پیغمبر اسلام و نیز ادبیات عربی و ضرب‌المثل‌های عربی تخصص دارد.

آقای دکتر نیسن Nissen باستان شناس است و در عهود ماقبل تاریخ کارمیکند.

اینها چند نمونه است که بنظر بنده رسید و شاید صلاح در تصحیح آن باشد و چه مانعی دارد که به‌کارهای این استادان در ایرانشناسی نیز اشاره‌ای بفرمائید.

تعجب کردم که‌نام‌بورگ کرمر Kraemer را درشمار زندگان آورده‌اید ایشان حداقل ۱۲ سال پیش (و شاید بیشتر، الان تاریخ دقیق بخاطرم نیست) خودکشی کرد.

ایرانشناس معروف نوهٔ هگل، پرفسور لومل نیز سالهاست که درگذشته‌است.

خانم دیوالد ـ ویلزر S. Diwald Wilzer دانشجو نیست. ایشان‌دست کم بیست‌سال‌پیش دکتری گرفت و ۱۳ـ۱۴ سال‌پیش‌درجهٔ فوق دکتری‌را هم گذرانده ومطالعاتش بیشتر درباب غزالی بوده است.

نام ایطالیائی Gnoli را بخط‌فارسی‌باید نیولی‌نوشت نه گنولی‌چون گاف اول‌خوانده نمیشود.

آقا وخانم اسکارچیا هردودردانشگاه ونیز هستند. آقای‌اسکارچیا نخستین استاد فارسی کرسی‌تازه تأسیس دانشگاه مزبور می‌باشد.

پرفسورشلرات Schlerath مؤلف‌فرهنگ‌اوستاازفرانکفورت‌به‌ماربورگ منتقل‌شده،

آقای‌مارتین‌شوارتزهم ازدانشگاه‌کلمبیا به‌دانشگاه برکلی‌منتقل‌شده‌است.

آقای‌بولیت هرچند فارسی‌دان است ودربارهٔ نیشابورکارمیکند ولی‌کارش تدریس‌تاریخ اسلام است وبا زبان وادبیات فارسی کاری‌ندارد.

درمیان‌کتب مهم واساسی‌موجود ازقبیل دائرةالمعارف اسلام وسلسلهٔ کتب موضوعی که زیرنظراشپولرچاپ میشود بایدحتماً ازکتاب مهم تمدنهای‌شرقی‌هم یادکرد که‌بزبان‌ایطالیائی‌وباعنوان Le Civilta del Oriente درچهارجلد بزرگ بسیارنفیس‌وزیبا چاپ شده است. یك‌جلدآن مربوط بادبیات‌های‌ملل‌خاورزمین یکی در ادیان وفلسفه‌ها یکی درهنر ویکی‌هم درتاریخ ملل مذکورمی‌باشد.

... آقای دکتر مادلونگ Madelung استاد تاریخ اسلامی دانشگاه شیکاگو که قبلا بکارها ورشته‌های تتبع و تحقیقشان اشارتی رفت سال تحصیلی آینده را مرخصی گرفته‌اند ومایل‌اند ومصمم که اقلا ۶-۷ ماه از این فرصت را در ایران بگذرانند ودرخصوص شیعه ونسخ خطی مربوط بشیعه واسمعیلیه وتواریخ محلی تحقیق‌کنند و با دانشگاههای طهران ومشهد بخصوص ونیز مراکزعلمی قم ونقاط مهم دیگر که ارزش علمی دارند آشنا گردند. ایشان مدتها در بغداد ومصر و یمن بوده‌اند و ایران را نخستین باری است که خواهند دید. بنده بایشان وعده دادم که خدمت سرکار خواهم نوشت وحتماً کتاب‌شناسان دانشمند ایرانی ایشان را مساعدت وراهنمائی خواهند فرمود. حال که معلوم شد جناب دانش‌پژوه در ایران نخواهند بود امید واطمینان بنده (که البته البته شخصاً هیچ‌گونه سودی در این توصیه نمیجویم وغرضم این است که یك خاورشناس بسیار شریف در ایران شاد وکامیاب و دلگرم باشد) بشخص شما است . بنده این توصیه را از این لحاظ لازم میدانم که آقای مادلونگ چنانکه انشاءالله خواهید دید مردی است درنهایت نجابت و آرامی وکم‌حرفی و ادب وانسانیت ومن بدون اغراق مردی تا این پایه شریف واصیل ونجیب ومحجوب‌وپاك درمیان غربی‌ها کمتر دیده‌ام، بسبب همین مظلومیت وحجب بی‌پایان وچون تاکنون ایران را ندیده وکسی را در ایران نمی‌شناسند احتیاج براهنمائی وحمایت ومحبت همکاران ایرانی دارند که تردید نیست دریغ نخواهند فرمود (ازایرانیان آقای دکتر نصرو گویا جناب دکتر زرین کوب عزیز ایشان را بشناسند). اگر بـه کنفرانس ایران‌شناسی اکسفورد تشریف برديد ممکن است آنجا با ایشان آشنا شوید . غرض بطور خلاصه وصریح اینست که لطف فرموده نگذارید ایشان سرخورده وزخمی وملول ازایران بازگردد.

حشمت مؤید
(دانشگاه هاروارد)

۲۶ ژوئیه ۱۹۷۲

نامهٔ یك ایرانشناس لهستانی

آقای محترم

نه سال وسه‌ماه است که ازطرف شما به بنده نامهٔ کوچك رسیده است. جواب نامهٔ بنده بود . درآن نامه این کلمات را می‌خوانم : « بسیار خوشوقتم کـه شما فارسی را خوب میدانید وآنرا خیلی خوب می‌نویسید . خواهش دارم ما را از اطلاعات واشهادی که دربارهٔ روابط دوکشوروجود دارد مطلع کنید واگر مقاله‌ای بنویسید درراهنمای کتاب درج خواهم کرد وانتظاردریافت آنرا دارم ».

شادی بنده خیلی بزرك بود . مقاله‌ای درحق شاه عباس اول وملکشماربنه که اصل او لهستان بود نویشته و بزبان آلمانی ترجمه کرده‌ام تاکه شما آنرا بفارسی‌ترجمه ودرمجلهٔ خوب‌شما چاپ بکنید. روز ۳۰ ماه ژانویه سال ۱۹۶۴ آنرا بشما فرستاده. اما هیچ‌جواب نمیرسید. پس‌آن مقاله را بآقای جمالزاده فرستاده‌ام . نیت داشتندآنرا بکتاب خود درباره تاریخ روابط ایران و روسیه داخل بکنند. اما این کتاب هنوزمنتشر نمیشد.

درمجلهٔ شما راهنمای‌کتاب که بینده‌فرستاده‌اید مقالهٔ شما درحق‌پرفسور هنج‌یافته‌ام که اوهم ایران‌شناس وهم‌ایران دوست است . آیا ممکن است که یکی که زبان فارسی وتاریخ ایران و ادبیات او را میداند ایران را دوست نمیدارد هم بنده ایران دوست‌ام اما چه فائده چه فائده ...

اکنون کتاب من (این کتاب سیوم من است) نشرکرده است : تاریخ اسلام گرای‌خان ثالث که درکریمه درسالهای ۱۶۴۴-۱۶۵۱ میلادی‌حکم کرده است. اثرحاجی‌محمد ثنای است و درزبان تورکی نویشته. اما شعرهای‌فارسی دارد. نمونهٔ ادبیات درزبان فارسی دراین‌جزیره و در این‌مملکت تاتار است. کتاب خیلی‌خوب چاپ کرده است . هم دومقالهٔ بنده منتشر شدند :

1 _ The Unrealized Legation of Kasper Szymaushi to the Kalmules and Persia in 1653.

2 - The expressions «Fish -Tooth» and «Lion _ Fish» in Turkish and Persian (یعنی‌شیرماهی وماهی‌دندان که معنی‌آن‌عبارات در ایران و در اروپای غربی مجهول است).

آیا میخواهید که این کتاب وآن مقالات را بشما بفرستم؟ آیا ممکن‌است که شما مقالهٔ بنده را ازآقای جمالزاده مطالبه کنید وآنرا در راهنمای‌کتاب درج بکنید؟ ایران را دوست‌دارم ونمیخواهم ازاین‌کشور دوراما بدل‌من نزدیك مجزابمانم. هم‌خط عربی‌وایرانی. نسخ- تعلیق‌را خیلی دوست‌دارم وآرزوی‌من است‌که اگر ایران خود را نمیتوانم ببینم‌کتابهای فارسی را بدارم . خواهش میکنم که این نامهٔ مرا بیجواب نبگذارید . بایران وهم بشما سلام صافی را میفرستم ونامهٔ شمارا با امید بزرك انتظارخواهم‌کشید .

زیگموند آبراهامویچ

کراکو- لهستان

راهنمای‌کتاب : این نامه بی‌هیچ تصرف و اصلاح چاپشد. امیداست‌فاضل محترم‌کتب و مقالات خودشان را برای معرفی و نشر به مجله ارسال کنند . خدمات ایشان مورد قدردانی است .

انتقاد بر نامهٔ انتقادآمیز در ردّ انتقاد بر انتقاد

مجلهٔ گرامی راهنمای کتاب

در شمارهٔ ۳و۴ خرداد و تیرماه ۱۳۵۱ آقای محمدعلی شیرازی ضمن نامه‌یی بر انتقاد فاضل ارجمند آقای سهیلی‌خوانساری برمقاله هنرکتاب سازی درایران بقلم آقای رکن‌الدین همایونفرخ درشمارهٔ ۴و۵و۶، ۱۳۵۰ آن‌مجله گرامی انتقادی نوشته بود ، هرچند بدان انتقاد نمیتوان گفت ومغلطه را انتقاد نام نهادن بی‌انصافیست...

آنانکه با کتاب سروکار دارند و اهل تحقیقند میدانند افادات آقای سهیلی را پایه واساس چیست

وقتیکه از قالب خیال میرعلی بن الیاس تبریزی یا میرعلی بن حسن تبریزی نقاش و میرعماد خوشنویس مشهور مصور ومانی شیرازی شاعر و نقاش خطاط درمیآید باید مرحوم‌حسین بهزادکه سالی‌چندست درخاک آسوده اسکناس را که کاغذش‌دراستحکام مانندپوست‌آهوست با یک‌تارموی دم اسب دوپوست‌کند.

آقای محمدعلی شیرازی سخن از وراقان قدیم بود نه از مرحوم حسین بهزاد. خوب بود این شاهد مثال را ازآقـای عتیقی صحاف‌که بحمدالله در قید حیاتست میآوردیدکه اعتباری داشته باشد.

مگر شما در پی مقـالهٔ آقای همایونفرخ تا چاپخانهٔ راهنمای کتاب قدم رنجه فرموده وملاحظه کرده‌اید که باعلم ویقین آنراغلط چاپی‌خوانده‌اید؟ صرف نظر ازاینها شما که بدین‌آسانی میتوانید خلط مبحث‌کنید وقول صحیح استاد ارجمندآقای‌سهیلی‌را با بی‌انصافی بی‌هیچ ادله وبرهان ناصحیح‌بخوانید چرا برموارد دیگرانتقاد ایشان قلم بطلان نکشیده‌اید ! درکجای مقالهٔ آقای همایونفرخ سخن ازهنرعهد مظفرالدین‌شاه و محمدعلی‌شاه و احمدشاه بوده‌که شما سفسطه میکنید ، جز آنکه آقای سهیلی نوشته است‌که آقامحمد اسمیل و حیدرعلی ولطفعلی‌خان شیرازی ازنقاشان عهد محمدشاه واوائل ناصرالدین‌شاه میباشد نه دوران افشاریه وزندیه .

راجع به استاد ناصرالدین منصور که باید کاشف او را آقای همایونفرخ دانست نوشته‌اید « بهزاد پس از ترك دستگاه شیبك خـان بهرات آمده و سالها درکتابخانهٔ سلطنتی زیردست استاد ناصرالدین منصور مصور کار میکرده طبعاً ازشاگردان مکتب این‌استاد منظور ومحسوب میشود و در این مطلب جای‌هیچ بحث نیست ».

متأسفانه شما نمیدانید بهزاد از دستگاه شیبك خان بهرات نیامد . بعد از مرك سلطان حسین میرزا در سال ۹۱۱ وسلطنت بدیع‌الزمان میرزا ومظفر حسین میرزا شیبك‌خان درسال ۹۱۳ بخراسان تاخت وآنجارا گرفت و بعد از برانداختن‌اولاد سلطان‌حسین‌میرزا مدتی‌نگذشت که شاه اسمعیل‌لشکر بخراسان کشید وبا شیبك‌خان جنگ کرد وخراسان را فتح نمود وتا این‌تاریخ یعنی‌سال ۹۱۶ هرات سه سال در تصرف اوزبکان بود و پس از بازگشت شاه اسمعیل از هرات بآذربایجان‌استاد بهزاد وبرخی‌ازهنرمندان هرات با این‌پادشاه‌به‌تبریز آمدند وبهزاد تا سال۹۴۲ که درتبریز وفات یافت آنجا بود.

شاه اوزبك دستگاه نداشت. حدود سه سال خراسان را میچاپید و غارت میکرد. شیبك‌خان کجا بودکه بهزاد پس از ترك دستگاه او بهرات‌آمده باشد، اگردستگاه بخارا وسمرقند اورا میگوئید استاد بهزاد بسمرقند وبخارا نرفت ناصرالدین‌منصور نقاش گمنامی که آقای همایونفرخ کشف کرده درکدام کتابخانه سلطنتی کار میکرده که بهزاد زیردست اوباشد.

...شمانمیدانیدکه‌خط پیرآموز برای‌تزئین‌ترنج‌وسرلوح‌کتاب بکارنرفته وخط کوفی تزئینی‌است‌که انواع و اقسام دارد و چند نوع آن مخصوص تزئین سرلوح وپیشانی کتابست . خداوند ابن ندیم را بیامرزدکه در الفهرست سخن از خـط پیرآموز بمیان‌آورده .کاش‌کاتب نسخهٔ اصل‌که مأخذ چاپ‌کتاب بوده نمونهٔآن خط را درمتن‌کتاب مینگاشت تاکسی دراشتباه نمی‌افتاد .

تا مأخذی قدیمی یافت نشود مااین‌خط را (که‌چاپ‌کرده‌ایم) پیرآموز نمیخوانیم.

وقتیکـه شما بـرای شناسائی رنگ سیلو بنقاش مراجعه نمیکنید و یـا بکتابخانه‌ئی نمیروید که ازنزدیك‌کتابهائی که ببلای زنگارخوردگی‌رنگ سبز مبتلا شده است وببینیدکه چگونـه متن‌کتاب از حاشیه جدا شده بهترست‌آقای شیرازی داوری صحت و سقم اینگونـه مطالب را باهل علم و دانش‌که بیشتر با

کتابهای قدیمی سروکار دارند واگذارید .

علی مطیع

راهنمای کتاب ـ این نامه که درجواب نامهٔ آقای محمدعلی شیرازی به‌دفتر مجله رسیده‌است بطورخلاصه (مثل نامهٔ قبلی که خلاصه شده‌بود) به‌چاپ می‌رسد فقط به منظور آنکه به موضوع مورد بحث خاتمه داده شود . در صورتی که جوابهای تازه و رد ونقض نسبت به‌هریك‌ازانتقادها ونامه‌ها برسد درج‌نخواهد شد. زیرا نویسندگان اصلی مقالات خود خاموش مانده‌اند و افراد دیگر وارد به بحث وجدل شده‌اند و بدین‌ترتیب اعتراضات و احتجاجات محتاج صفحات وسیعتراست ومتأسفانه مجلهٔ راهنمای کتاب گنجایی‌این‌مطالب را ندارد.

بدون تردید مطالبی که ازطرف آقای همایونفرخ اظهارشد ونیزاطلاعاتی که آقای احمد سهیلی نوشت از اولین سخنهاست . در باب موضوعی که هنوز تحقیقات کافی دراطراف آن نشده‌است کاش استادان وراق قدیم کتابی درین‌زمینه ازخود بجای گذارده بودند که تکلیف همهٔ این حرفها معلوم بود ومحتاج به‌جر وبحث کلام نمی‌شد .

بهرتقدیرمجلهٔ راهنمای کتاب ازآقای همایونفرخ متشکرست که‌دلیرانه برای اولین‌بار درین‌موضوع مقاله‌ای نوشت وموجب شده‌که اهمیت موضوع و همچنین ابهام بعضی از مطالب برای فن واضح شود .

اخبار

منشور کتاب

این منشور در ۲۲ اکتبر ۱۹۷۱ بوسیلهٔ کمیته جانبداری از «سال بین‌المللی کتاب» در بروکسل تصویب شده و متن فارسی آن توسط کمیسیون ملی یونسکو در ایران بمناسبت آغاز سال بین‌المللی کتاب در ایران برای آگاهی واستفاده عموم منتشر گردیده‌است.

سرآغاز

این اعلامیه شامل اصول تنظیم‌کننده قواعدی است که باید در بارهٔ کتاب درسطح ملی و نیز بین‌المللی منظور گردد . این‌اعلامیه بوسیله سازمانهای‌صنفی بین‌المللی نویسندگان ، ناشران ، کتابداران ، کتابفروشان و کارشناسان اسناد مورد تصویب‌قرار گرفته است ، این سازمانها با همگامی یونسکو وبمناسبت‌سال بین‌المللی کتاب‌تائید می‌کنند که‌باید بکتاب وانتشارات مشابه‌آن،مقام‌شایسته‌یی متناسب‌اهمیت اساسی‌نقش‌آنها درشکفتگی‌فرد ، ترقی اقتصادی‌واجتماعی،حسن تفاهم بین‌المللی وصلح ، تفویض گردد . اینها ازسایر سازمانهای بین‌المللی و سازمانهای‌منطقه‌یی وملی دعوت می‌کنند که باین‌منشور به‌پیوندند.

مقدمه

با اعتقاد باینکه‌کتاب ، همچون ابزاراساسی‌حفظ و نشرمجموعهٔ معارف درجهان‌است، با اعتماد باینکه نقش‌کتاب ازطریق‌اتخاذ تدابیری‌بخاطر تشویق استفادهٔ هرچه وسیعتر ازمتون‌چاپی، ممکن‌است تقویت‌گردد :

با یادآوری اینکه اساسنامهٔ سازمان تربیتی، علمی وفرهنگی ملل متحد (یونسکو) تسهیل«جریان‌آزاد افکار بوسیله‌کلام وتصویر» را تأکید می‌نماید و «دسترسی‌همهٔ ملل‌را نسبت بآنچه هریك ازآنان منتشرمی‌سازد، بوسیله‌روشهای همکاری‌مناسب بین‌المللی، تشویق می‌کند».

بعلاوه با یادآوری اینکه‌کنفرانس عمومی یونسکواعلام داشته است‌که کتاب «عامل اساسی برای تحقق یافتن آرمانهای یونسکو، یعنی‌صلح ، توسعه ترویج‌حقوق بشر وپیکاربا نژاد پرستی واستعمار» است؛

با درنظر گرفتن‌اینکه‌کنفرانس‌عمومی‌یونسکو ۱۹۷۲را «سال‌بین‌المللی

کتاب» زیرشعار «کتاب برای همه» اعلام داشته است :

مجمع بین‌المللی انجمن‌های کتابداران
کنفدراسیون بین‌المللی انجمن‌های مؤلفان و چاپخانه‌ها
فدراسیون بین‌المللی انجمن‌های کتابداران
فدراسیون بین‌المللی نویسندگان
فدراسیون بین‌المللی مترجمان
اتحادیهٔ بین‌المللی ناشران

باتفاق آراء ، این منشور کتاب را تصویب و از همهٔ علاقه‌مندان دعوت می‌کنند که اصول مذکور در آن را بمرحلهٔ اجراء گذارند .

مادهٔ۱- هر کس حق مطالعه دارد

جامعه باید موجباتی فراهم سازد تا هرکس بتواند ازموهبت مطالعه، بهره برگیرد. درجهانی که بی‌سوادی مانع ازآنست که بخش عظیمی از مردم جهان بکتاب دست یابند ، دولتها موظفند برای امحاء این بلیه اهتمام ورزند . آنها باید تولید مواد چاپی لازم را بـرای آموختن خواندن واستمرار عادت مطالعه، تسهیل وتشویق کنند. درصورت لزوم ، سزاواراست کمکهای ناشی ازقراردادهای دوجانبی یا چند جانبی نسبت بگروههای گوناگون دست درکار کتاب ، منظور گردد. تولیدکنندگان وتوزیع کنندگان نیز بنوبهٔ خود، مکلفنددربارهٔ اندیشه‌ها واطلاعاتی که درقالب متون چاپی،درمی‌آید ، تحول نیازهای خوانندگان وسراسر جامعه را درنظر بگیرند.

مادهٔ ۲-کتاب برای آموزش و پرورش ضرورت دارد

در دورانی کـه یك انقلاب راستین در عـرصهٔ آموزش و پرورش صورت می‌گیرد وبرنامه‌های وسیعی بمنظور افزایش تعداد شاگردان دردست اجراست لازم است از طریق برنـامه ریزی متناسب ، تعـادل مداومی بین کتب درسی و گسترش نظامهای آموزشی برقرارگردد .کیفیت ومحتوی کتابهای درسی باید بی‌انقطاع درهمهٔ کشورهای جهان بهبود یابند . تولید منطقه‌یی ممکن است بناشران کمك کند تا نیازهای ملی را درزمینه کتب درسی وهمچنین کتب آموزشی که جنبهٔ عمومی دارند وبویژه گنجانیدن آنها درکتابخانه‌های مدارس واجرای برنامه‌های سوادآموزی ضرورند، تأمین سازند.

مادهٔ۳- جامعه وظیفه دارد شرایط ویژه‌ را برای تسهیل فعالیت خلاق نویسندگان بوجود آورد .

اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر تصریح می‌کند که « هرکس حق دارد ازحمایت

منافع معنوی ومادی ناشی ازمآثرعلمی ، ادبی یا هنری که خود بوجود آورده است ، برخوردارشود ». این حمایت باید مترجمان را نیز شامل گردد . زیرا اینان بوسیلهٔ کارخود ، درنشر کتاب خارج از مرزهای زبانی مشارکت دارند و همچنین رابطه اساسی بین نویسنده و گروه بیشتری ازمردم ایجاد می کنند. از آنجاکه همهٔ کشورها حق‌دارند شخصیت فرهنگی خودرا ابرازکنند وبدین‌وسیله تنوع لازم تمدن محفوظ بماند ،آنها باید نویسندگان خویش‌را در نقش خلاق خود ، تشویق کنند و از راه ترجمه ،آگاهی مردم را نسبت به غنای ادبی‌سایر کشورها وازجمله آثار زبانهایی راکه زمینهٔ نشرمحدودی دارند، تسهیل کنند.

ماده۴ـ یک صنعت سالم ملی‌نشر برای توسعه ملی‌لازم است

در دنیایی که تولیدکتاب بسیار ناموزون است وجمع کثیری از مردم از خواندن محرومند، گسترش طرح‌ریزی‌شدهٔ‌فعالیت‌های ملی‌نشر، ضرورت‌دارد. بنابراین‌باید درسطح ملی‌ودرصورت لزوم با استفاده ازهمکاریهای‌مکمل بین‌المللی، تدابیری را بخاطرایجاد زیربنای مورد نیاز ، اتخاذکرد. گسترش صنعت نشر، که باید دربرنامه ریزی آموزشی، اقتصادی وبخش اجتماعی ادغام گردد، ضمناً مشارکت سازمانهای صنفی‌راکه حتی‌الامکان ، همهٔ محافل کتاب‌را درمؤسساتی ازقبیل شوراهای ملی ترویج کتاب ، دربر خواهدگرفت ، ایجاب می کندونیزسرمایه گذاری‌درازمدت‌را با نرخ کم‌بهره بربنیان‌ملی،قراردادهای دوجانبی یا چند جانبی ناگزیر می‌سازد .

مادهٔ ۵ ـ شرایط مساعد تولیدکتاب برای‌گسترش نشرکتاب ضرورت دارد

دولتها ضمن‌سیاست اقتصادی‌خود ، باید بنحوی اقدام‌کنند که‌صنعت کتاب وسائل ومواد لازم را برای‌تقویت زیربنای‌خویش بویژه ازحیث‌کاغذ وماشینهای چاپ وصحافی دراختیارداشته باشد . استفادهٔ هرچه بیشتر از منابع ملی و نیز تسهیلاتی‌که برای ورود این وسائل ومواد منظور گردد ، تولید مواد خواندنی جالب وارزان‌را امکان‌پذیرخواهد ساخت . همچنین باید برای نگارش‌زبانهای غیرمکتوب، اولویت قائل‌شد . همهٔ‌کسانیکه درکارتولیدکتاب سهمی‌دارند باید همواره در نظر داشته باشندکه بالاترین معیارهای ممکن را در زمینه تولید و محتوی، بویژه درموردکتابهای مربوط به افراد عقب مانده بکاربندند .

مادهٔ ۶ ـ کتابفروشان بین نویسندگان‌وخوانندگان‌رابطهٔ اساسی برقرار می‌سازند

کتابفروشان ضمن‌کوششهایی کـه بخاطر تشویق عـادت بمطالعـه بعمل

می‌آورند ، درعین‌حال مسئولیتهای فرهنگی وآموزشی برعهده دارند . آنان باآگاهی ومراقبت باینکه خوانندگان به‌بهترین گزینش ازمیان آثارنائل آیند، نقش اساسی ایفاء می‌کنند . تعرفه‌های ویژه ارسال کتاب بوسیله پست و توسط هواپیما ، تسهیل پرداخت وجه ونیز سایر تدابیر و اقدامات مشابه برای کاهش تعهدات مالی، کتابفروشان را یاری‌خواهدکرد تا این‌نقش‌خود را انجام دهند.

مادهٔ ۷ ـ کانونهای شناخت هنری وعلمی، مراکز نشر اطلاعات ، کتابخانه‌ها جزئی ازمنابع ملی‌هستند

کتابخانه‌ها مقام تعیین‌کننده‌یی در توزیع کتاب ، دارند و غالباً بلحاظ اینکه متون چاپی را در اختیار خواننده می‌گذارند ، مؤثرترین وسیله بشمار می‌روند . کتابخانه‌ها بعنوان یك دستگاه عمومی ، مطالعه راکه بنوبهٔ خود در رفاه فردی ، اشاعهٔ آموزش مداوم و ترقیات اقتصادی و اجتماعی اثرمی‌بخشد، رواج می‌دهند .

سازمان کتابخانه‌ها باید منطبق برامکانات ونیازهای هرملت باشد، نه‌تنها درشهرها بلکه درمناطق وسیع کشاورزی‌که غالباً فاقدکتاب هستند ، هرمدرسه وهردهکده لااقل باید یك‌کتابخانه، با متصدی شایسته وبودجه‌کافی، داشته‌باشد. بعلاوه‌کتابخانه‌ها نقش اساسی دربرآوردن نیازهای‌آموزش عالی وتخصصی‌ایفاء می‌کنند . ایجاد شبکه‌های ملی کتابخانه‌ها در همه‌جا باید بخوانندگان امکان دسترسی بکتاب را ارزانی‌دارد .

مادهٔ ۸ ـ مدارك واسنادکه وسیله حفظ وانتشار اطلاعات هستند درخدمت کتاب قراردارند

کتابهای علمی وفنی ، مانند همه‌آثار وتألیفات تخصصی،مرهون‌خدمات سودمند مدارك واسناد هستند . پس سزاوار است‌که این خدمات بکمك دولتها وهمهٔ‌اعضاء دنیای‌کتاب ، گسترش یابند . برای‌آنکه هرکشوربتواننددرهرلحظه به‌کاملترین‌مدارك دست یابد ، لازم است تدابیری اتخاذگردد تا مواد اطلاعات بگونه‌یی‌آزادانه ازمرزها بگذرد وجریان یابد .

مادهٔ ۹ ـ جریان‌آزادکتاب بین‌کشورها مکمل‌ناگزیر تولید ملی کتاب وتسهیل‌کننده حسن‌تفاهم بین‌المللی‌است

برای آنکه آثار آفریده شده در جهان در دسترس همگان قرارگیرد جریان آزادکتاب واجد اهمیتی بسزاست . حذف موانع و مشکلاتی از قبیل تعرفه‌های‌گمرکی، عوارض ومالیاتها ، ازطریق اجرای‌موافقت‌نامه‌های‌یونسکو

وسایر توصیه نامه‌ها وقراردادهای بین‌المللی که بدین منظور تنظیم شده‌اند میسر تواند شد . پروانه‌های وارداتی و ارزهای لازم برای خرید کتاب و مواد اولیه مورد نیاز تولید کتاب ، باید درهمه‌جا آزادانه دراختیار نهاده شود ونیز ضرورت دارد که مالیاتهای داخلی وسایر موانع بازرگانی کتاب ، به کمترین میزان ، کاهش پذیرد .

ماده ۱۰ ـ کتاب برای مقاصد حسن تفاهم بین‌المللی و همکاری مسالمت‌آمیز بکار می‌آید

اساسنامهٔ یونسکو چنین اعلام میدارد : «که چون جنگها از ذهن بشر سرچشمه می‌گیرند ، دفاع ازصلح نیز در روح بشر باید برانگیخته شود . » کتاب بلحاظ آنکه نقش چشمگیری در ایجاد یك محیط فکری مناسب برای دوستی وحسن تفاهم متقابل ایفا می‌کند ، یکی از وسائل عمده دفاع از صلح بشمار می‌رود. همهٔ علاقه‌مندان ناگزیرند این‌واقعیت را بنظر آورند که‌محتوی کتاب، شکفتگی‌وتکامل فرد ، ترقی اقتصادی‌واجتماعی ، حسن‌تفاهم‌بین‌المللی وصلح را تسهیل می‌کند .

ستوده و نوایی و تفضلی

انجمن مجموعهٔ کتیبه‌های ایرانی وابسته‌به‌انجمن بین‌المللی شرقشناسی که باهمت مردانی چون سیدحسن تقی‌زاده و پرفسور هنینگ بنیاد گرفت در جلسهٔ اخیر خودکه درلندن منعقد شد منوچهر ستوده ویحیی ماهیار نوایی و احمد تفضلی را به عضویت کمیته انتخاب کرد . از ایرانیان احسان‌یارشاطر از ابتدا عضوآن کمیته بوده است .

هیئت رئیسهٔ اتحادیه ناشران و کتابفروشان تهران

درانتخابات اتحادیهٔ ناشران وکتابفروشان تهران هیأت رئیسه واعضای هیأت مدیره بدین شرح برگزیده شدند :

جواد اقبال بسمت ریاست ـ علی‌محمد اردهالی بسمت نایب رئیس اول محسن رمضانی بسمت نایب رئیس دوم ـ کاظم سعیدی به سمت دبیر ـ سیدمجتبی میرباقری بسمت خزانه‌دار ـ حسن معرفت به سمت عضو ـ عبدالغفار طهوری بسمت عضو ـ محمد فرهومند بسمت عضو ـ احمد عطائی بسمت عضو ـ داودرمضانی شیرازی به سمت عضو .

برگزیده‌ای از گزارش اقدامات انجمن آثار ملی

الف ـ آرامگاههای بزرگان

۱ـ آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی و بقعه غزالی (طوس)
۲ـ آرامگاه‌های حکیم عمرخیام وشیخ فریدالدین عطار (نیشابور)
۳ـ آرامگاه نادرشاه افشار (مشهد)
۴ـ آرامگاه‌های بوعلی سینا وباباطاهر (همدان)
۵ـ آرامگاه شیخ روزبهان (شیراز)
۶ـ آرامگاه شیخ ابوالحسن‌خرقانی (خرقان ـ شاهرود)
۷ـ آرامگاه سه نفر ازبزرگان فرهنگ وادب ایران درشهرری (ادیب الممالك فراهانی، عبرت مصاحب نائینی، وحید دستگردی)
۸ـ آرامگاه سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی (بروجرد)

ب ـ مجسمه‌ها ونقوش برجسته

۱ـ مجسمه حکیم ابوالقاسم فردوسی ازسنگ یك پارچه‌کارارکه بوسیله استاد ابوالحسن صدیقی در رم تهیه شده در وسط میــدان فردوسی تهران نصب گردید .

۲ـ دو قطعه نقش برجسته بزرگ سنگی (هرکدام بدرازای ۸٫۳۰ متر وبهنای ۱٫۲۰ متر) مشتمل برتصاویری ازداستانهای شاهنامه‌که بوسیله فریدون صدیقی تهیه شده بود به‌آرامگاه فردوسی منتقل‌گشت و بر بالای دیوار جنوبی درون تالار بزرگ آرامگاه نصب‌گردید .

۳ـ مجسمهٔ نیمه‌تنه حکیم عمرخیام‌که ازسنگ یك پارچــه کارار بوسیله استاد ابوالحسن صدیقی در رم تهیه شده است برفراز تختــه سنگ خارای یك پارچه درمحوطه‌آرامگاه حکیم نصب و استوارگشت .

ج ـ کمك به‌تعمیرات ابنیه مذهبی و ملی

آنچه ازطرف انجمن‌آثار ملی در راه تعمیرآثار و ابنیه مذهبی و ملی انجام میگیرد بوسیله پرداخت قسمتی‌از اعتبارات انجمن‌آثار ملی‌که به‌اختیار سازمان ملی حفاظت‌آثار باستانی ایران‌گذارده میشود عمل می‌گردد .

درسال ۱۳۵۰ طبق تصویب هیئت مؤسسین مبلغ ۲۵٫۷۳۵٫۰۰۰ ریال برای انجام منظور بالا در اختیار سازمان نامبرده‌گذارده شــده است‌که مبلغ

۰۰۰ر۰۰۰ر۲۵ ریال آن طبق فهرست شماره یك ضمیمه این گزارش بمصرف تعمیرات آثار تاریخی در نقاط مختلف ایران رسیده ومبلغ ۰۰۰ر۷۳۵ ریال بقیه هم قسمتی برای آرامگاه حر عاملی درمشهد مقدس وقسمت دیگر جهت ترتیب وضوخانه اساسی مسجد جامع گلپایگان اختصاص داده شده است .

ضمناً مبلغ سیصد هزار ریال برای تعمیر ومرمت بقعه حضرت احمد بن اسحق (واقع درسر پل ذهاب) دراختیار استانداری کرمانشاهان گذارده شده است که با همکاری دفترفنی سازمان ملی حفاظت آثار باستانی آن استان واستفاده از کمك علاقه‌مندان محلی بمصرف مورد ذکر برسد .

د ـ کتب و انتشارات

در سال کورش بزرگ یازده کتاب در سلسله انتشارات انجمن به چاپ رسید، و هزینهٔ نشر چندکتاب دیگر را نیز انجمن پرداخته است .

هـ ـ بنای یادبود مقبرةالشعراء (تبریز)

در دنباله اقدامات وکوششهای چند سال گذشته ومخصوصاً باتوجه بآنچه درجلسه هیات امناء مربوط به‌مقبرةالشعراء درتاریخ دوشنبه شانزدهم فروردین ماه ۱۳۵۰ درکاخ استانداری درتبریز بریاست شادروان دکتر رضازاده شفق بطورتفصیل مذاکره شده‌بود برای عملی‌شدن طرح اجرای بنائی به‌عنوان یادبود مقبرةالشعراء در گورستان تاریخی سرخاب تبریز ازطرف انجمن آثار ملی بوسیله آگهیهای مکرر در روزنامه‌های اطلاعات وکیهان ومجله یغما ازمهندسین علاقه‌مند بصورت مسابقه دعوت به‌تهیه نقشه وطرح مناسب شد وبیش ازشش ماه مهلت منظور گشت وبرای طرح‌های نخستین و دوم و سوم بـه ترتیب جوایزی به‌مبلغ یکصد وپنجاه هزارویکصدهزاروپنج هزار ریال‌تعیین گردید وتاآخرین موعدمقرر(ظهرروز چهارشنبه ۲۵ اسفندماه ۱۳۵۰) ۱۲ نقشه وطرح به‌انجمن رسیدکه برگزیدن بهترین آنها وشروع باجرای آن طبعاً در زمره اقدامات سال ۱۳۵۱ بشمار میرود .

انجمن آثار ملی اعتقاد راسخ داردکه اجرای این خدمت ملی و اساسی نه‌تنها ازنظر بزرگداشت و احیای نام سرایندگان بلند مرتبتی کـه طی قرون گذشته درگورستان تاریخی سرخاب سر بخاك نهاده‌اند حائزاهمیت است و در حقیقت تجلیل ادب وفرهنگ سراسر ایران بشمارمیرود بلکه بدین‌وسیله پاس حرمت ویادآوری منزلت بسیاری بزرگان و دیگر مفاخر درگذشته ایران در

سرزمین عزیز آذربایجان نیز تاحدی تحقق‌می‌یابد وباتوجه بدین‌نکته‌امیدوار است در راه رسیدن به‌چنین‌هدف‌معنوی واخلاقی‌ازهمکاریهای‌ارزنده وثمربخش کلیه مقامات مربوط ونظرات وراهنمائیهای علاقه‌مندان به‌افتخارات میهن‌عزیز بهره‌مند باشد وتوفیق انجام این منظور دیرینه راآنچنان‌که درخورچنین‌معنی ومقام است پیدا کند .

دراین مورد مناسب میداند اشاره نمایدکه شادروان دکتررضازاده شفق فرزند برومند آذربایجان‌که ریاست هیئت امناء بنای یادبود مقبرةالشعراء را بعهده داشت واز اعضاء مؤسس انجمن‌آثارملی بود، روز چهارشنبه ۱۷شهریور ماه سال گذشته بسرای جاودانی شتافت و روز چهارشنبه ۱۲ آبانماه همان سال مجلس یادبودی درمحل‌انجمن منعقد وازخدمات گرانقدر وشخصیت بلندمرتبت آن بزرگواربصورت مناسب یادگردید . ضمناً برای‌کمك بـه ترتیب آرامگاه مناسبی درگورستان بهشت زهرا اقدام شایسته بعمل آمده .

و ـ برخی فعالیتهای دیگر

آرامگاه‌های شاه شجاع (درشیراز) وشادروان پرفسورپوپ (دراصفهان) که قبلا بصورت نیمه‌تمام بود تا نزدیك به‌مرحله پایان ساخته شد .

تعمیرات سال ۱۳۵۰ ابنیه تاریخی ازمحل اعتبارات انجمن‌آثارملی‌که بوسیله سازمان ملی حفاظت‌آثار باستانی ایران انجام پذیرفته است

شرح	اعتبار	شرح	اعتبار
آذربایجان شرقی وغربی :		خراسان :	
۱- ارگ علیشاه در تبریز	۲۰۰٬۰۰۰ ریال	۶- مصلای مشهد	۱۰۰٬۰۰۰ «
۲- مسجد کبود در تبریز	۲۵۰٬۰۰۰ «	۷- قصرخورشید در کلات نادری	۲۵۰٬۰۰۰ «
۳- گنبد شیخ حیدر درخیاو	۲۰۰٬۰۰۰ «	۸- تربت جام	۷۵۰٬۰۰۰ «
۴- مسجدمعزالدین درمراغه	۱۵۰٬۰۰۰ «	۹- مسجدشاه‌مشهد	۲۵۰٬۰۰۰ «
۵- خانقاه‌شیخ‌شهاب الدین دراهر	۲۰۰٬۰۰۰ «	۱۰- رباط شرف	۵۰۰٬۰۰۰ «
		اصفهان :	
		۱۱- آتشگاه‌اصفهان	۵۰۰٬۰۰۰ «
		۱۲- شاهزاده‌ابوالفتوح درگلپایگان	۱۵۰٬۰۰۰ «

شرح	اعتبار
۱۳- خانه‌قدیمی‌نائین	۱ر۱۰۰ر۰۰۰ «
۱۴- پل اللهوردیخان	۴ر۸۰۰ر۰۰۰ «
۱۵- پل خواجو	۲ر۰۰۰ر۰۰۰ «
فارس :	
۱۶- ارگ کریم خانی	۱ر۰۰۰ر۰۰۰ «
۱۷- عمارت‌خانی	۵۰۰ر۰۰۰ ریال
۱۸- مسجد نو در شیراز	۵۰۰ر۰۰۰ «
۱۹- مدرسه‌خان در شیراز	۳۰۰ر۰۰۰ «
گیلان ومازندران وگرگان :	
۲۰- پل لنگرود	۲۰۰ر۰۰۰ «
۲۱- مشهدمیربزرگ درآمل	۱۵۰ر۰۰۰ «
۲۲- میل گنبدقابوس	۱۵۰ر۰۰۰ «
سمنان و دامغان و بسطام	
۲۳- مسجد جامع سمنان	۱۵۰ر۰۰۰ «
۲۴- پیرعلمدار در دامغان	۶۸ر۰۰۰ «
۲۵- تاریخانه‌دامغان	۴۵۰ر۰۰۰ «
۲۶- چشمه‌علی «	۵۰ر۰۰۰ «
۲۷- مسجد بایزید دربسطام	۲۳۰ر۰۰۰ «

شرح	اعتبار
قزوین و همدان :	
۲۸- مسجد جامع قزوین	۵۰۰ر۰۰۰ «
۲۹- موزه قزوین	۵۰۰ر۰۰۰ «
۲۰- گنج نامه همدان	۷۵۰ر۰۰۰ «
یزد :	
۳۱- مسجد جامع کبیر یزد	۲۰۰ر۰۰۰ «
۳۲- سیدرکن‌الدین	۱۰۰ر۰۰۰ ریال
۳۳- مسجد شاه ابوالقاسم	۱۰۰ر۰۰۰ «
۳۴- گنبد هشت	۵۰ر۰۰۰ «
کرمان :	
۳۵- حمام گنجعلی خان	۲ر۴۰۰ر۰۰۰ «
۳۶- مسجد ملک	۲۰۰ر۰۰۰ «
کاشان و قم :	
۳۷- باغشاه‌فین‌کاشان	۵۰۰ر۰۰۰ ریال
۳۸- آرامگاه شاه عباس دوم	۲۰۰ر۰۰۰ «
خوزستان و بروجرد و لرستان	
۳۹- آپادانا شوش	۳۰۰ر۰۰۰ «
۴۰- قلعه‌فلک‌الافلاک لرستان	۳۰۰ر۰۰۰ «

معرفی کتابهای تازه

زیر نظر ایرج افشار

موضوعها

فهرست و کتابشناسی

کلیات، مجموعه‌ها

دین، علوم اجتماعی

متون کهن فارسی

ادبیات معاصر ایران

زبان فارسی

تاریخ وجغرافیا

هنرهای زیبا

ادبیات خارجی

برای کودکان

فهرست و کتابشناسی

۴۳۵ - تبریز. کتابخانهٔ ملی

فهرست کتابخانهٔ ملی تبریز. جلد دوم کتب خطی اهدائی مرحوم حاج محمد نخجوانی شامل ۵۲۸ جلد (دش) نگارش میرودود سید یونسی. تبریز. ۱۳۵۰. وزیری. ص ۴۷۹ تا ۹۲۹.

جای خوشوقتی است که فهرست مجموعهٔ مهم خطی مرحوم محمد نخجوانی توسط فاضل دانشمند آقای سید یونسی به تدریج چاپ می‌شود و با این مجلد نیمی از کتب مورد معرفی قرار گرفته است.

جهت توجه حضرت سید یونسی یادآور می‌شود که یکی از نسخ دو بار معرفی شده است (ش ۴۴۱ و ۴۹۶)

۴۳۶ - تهران. مجلس شورای ملی. کتابخانه

فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی. جلد نوزدهم. تألیف عبدالحسین حائری. تهران ۱۳۵۰. وزیری. ۶۴۶ ص

این مجلد حاوی توصیف نسخ خطی از شماره ۶۰۰۱ است تا ۶۴۱۰ و همه کتب علمی (ریاضی، نجومی، طبی). ولی معلوم نیست چرا معدودی از نسخ دو یا سه بار معرفی شده است. مثلا نسخهٔ ۶۱۷۲ که در ردیف خود یاد شده مجدداً با همان شماره درصفحهٔ ۲۲۰ (پس‌ازشماره ۶۲۴۸) و باز با همان شماره (پس‌ازشمارهٔ ۶۲۷۸) مورد معرفی قرار گرفته است. و در عوض شماره‌های ۶۲۴۹ و ۶۲۷۹ توصیف نشده.

باز برای نمونه شمارهٔ ۶۰۱۷ (ص ۸) است که با شمارهٔ ۶۰۴۵ (ص ۳۵) با توضیحات مختلف و بیشتر یاد شده است.

۴۳۷ - فهرست نسخه‌های خطی چهار کتابخانهٔ مشهد

نوشتهٔ کاظم مدیر شانه‌چی، عبدالله نورانی، تقی بینش. زیر نظر محمدتقی دانش‌پژوه. تهران. ۱۳۵۱. وزیری. ۴۳۵ ص (انتشارات فرهنگ ایران زمین، ش ۱۴).

این مجموعه جلد اول از مجموعه فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه های شهرستانهای ایران است که زیر نظر آقای محمدتقی دانش‌پژوه فراهم آمده و حاوی فهرست کتابخانه‌های مدرسهٔ سلیمان‌خان، مدرسهٔ میرزا جعفر، کتابخانهٔ فرهنگ و جامع گوهرشاد است.

۴۳۸ - فهرست نسخه‌های خطی دو کتابخانهٔ مشهد

(مدرسهٔ نواب و آستان قدس رضوی) زیر نظر محمدتقی دانش‌پژوه. نوشتهٔ کاظم مدیر شانه‌چی، عبدالله نورانی، تقی بینش. تهران. ۱۳۵۱. وزیری. از ۴۳۹-۱۰۸۰ ص (انتشارات فرهنگ ایران‌زمین. سلسلهٔ متون و تحقیقات، ش ۱۵ — مجموعهٔ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های شهرستانهای ایران - ش ۲)

در این مجموعه فهرست موضوعی نسخ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ نواب و فهرست الفبایی کتابخانه آستان قدس چاپ شده است.

۳۳۹- مشهد. آستان قدس رضوی. کتابخانه

فهرست کتب خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی. جلد هشتم. تألیف احمد گلچین معانی. مشهد. ۱۳۵۰. وزیری. ۵۴۳ ص. (سازمان امور فرهنگی و کتابخانه‌ها، ش ۶)

درین مجلد ۶۶۳ نسخهٔ خطی (۳۶۹ عربی و ۲۹۴ فارسی) که همه در زمینهٔ علوم ریاضی و نجومی است به اسلوبی پسندیده وبا توضیحاتی نه دراز نه کوتاه (که واقعا در حد کفایت است) مورد معرفی قرار گرفته است.

کلیات - مجموعه‌ها

۳۴۰- ایران. دبیرخانهٔ شورای عالی فرهنگ وهنر

گزارش فعالیتهای فرهنگی ایران در سال ۱۳۴۹. [تهران. ۱۳۵۱] رحلی. ۲۵۲ ص (ش ۶)

نشریهٔ باارزشی است در بارهٔ فعالیتهای مختلف فرهنگی از قبیل نشر کتاب، ایجاد کتابخانه وغیره

۳۴۱- فروزانفر، بدیع‌الزمان

مجموعهٔ مقالات واشعار استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، با مقدمهٔ عبدالحسین زرین کوب به‌کوشش عنایت‌الله مجیدی. تهران. دهخدا. ۱۳۵۱. وزیری. ۴۷۶ ص

این اثر حاوی دوقسمت است. قسمت اول مقالات ومقدمه‌های بر کتب وخطابه‌های مرحوم فروزانفر. و قسمت دوم اشعار.

فروزانفر شوق زیادی به نگارش نداشت اما آنچه‌ازو باقی‌مانده‌همه کم نظیر واستادانه وحاوی دقایق نکات است‌مانند مطلبی که به عنوان قدیمترین مأخذ در خیام نوشت ودرهمین مجموعه تجدیدچاپ شده است.

قسمت دوم مجموعهٔ اشعار استاد است. استادشعر کم می‌سرود ولی محکم وخوب ولطیف.

آقای مجیدی درجمع آوری این مجموعه متحمل زحمات بسیارشده است وزحماتش قابل قدردانی کامل.

امیدست به‌تدوین نشر مجلد دیگر نیز توفیق‌حاصل کنند.

دین، علوم اجتماعی

۳۴۲- مارکوز، هربرت

انسان تك ساحتی. ترجمهٔ محسن مؤیدی [تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۰] رقعی. ۲۵۹ ص

۳۴۳ - نصر، سید حسین

علم وتمدن دراسلام. ترجمهٔ احمد آرام [تهران] نشر اندیشه [باهمکاری فرانکلین] ۱۴۵۰. رقعی. ۴۱۲ ص.

این کتاب از آثار خوب دکتر نصرست برای معرفی آثار فکری اسلامی به انگلیسی زبانان جهان و باید به مقام علمی احمد آرام نیز اظهار سپاس کرد که چنین اثری

را با ترجمهٔ شیوای خود در اختیار فارسی زبانان قرارداده است .

مؤلف خود مقدمه‌ای کوتاه براین ترجمه دارد ودرآن می‌گوید که اولین کتاب یك جلدی به زبانهای اروپائی و راجع به تمام جوانب تاریخ علوم اسلامی است و به‌جهت یاد شده ازذکر بحثهای تخصصی درحواشی و آوردن زیرنویسهای متعدد احتراز شد ، وبهمین لحاظ طبعاً کتابی است که عده‌ای کثیر با ذوق ومیل ازآن استفاده خواهند کرد.

متون کهن فارسی

۳۴۴- حافظ ابرو

ذیل جامع التواریخ رشیدی، شامل وقایع ۷۰۳ تا ۸۷۱. به اهتمام خانبابا بیانی. چاپ دوم. [تهران. ۱۳۵۰]. وزیری. ۳۵۸ ص. (انتشارات انجمن آثارملی، ش۸۸)

شصت‌ویك صفحه از کتاب مقدمه‌است دراحوال مؤلف وآثار واهمیت کتاب حاضر. مؤلف درمقدمه نسخه‌های متعدد کتاب را که در کتابخانه‌های مختلف است معرفی کرده ولی متن فقط ازروی يك نسخه‌چاپ شده است . کتاب با ذیلی در بارهٔ معانی لغات ترکی ومغولی وفهارس اعلام خاتمه می‌گیرد .

دکتر بیانی رسالهٔ دکتری خود را به‌فرانسه نیزدربارهٔ مؤلف این کتاب نوشته و درسال ۱۹۳۶ در پاریس چاپ شده است .

۳۴۵ - روزبهان بقلی شیرازی

رسالة القدس و رسالهٔ غلطات السالکین . به‌کوشش دکترجواد نوربخش . تهران. ۱۳۵۱ . وزیری . ۱۰۲ ص . (انتشارات خانقاه نعمة اللهی، ش۴۸-متون عرفانی ۳۲)

دکترجواد نوربخش رساله اول را براساس چهار نسخه که یکی ازآنها مورخ ۸۱۷ هجری است و نسخه‌ای نفیس ورسالهٔ دوم را براساس یگانه نسخه‌ای که در اختیار داشته به چاپ رسانیده‌ودرشناساندن آثارعرفانی روزبهان خدمتی شایان توجه انجام داده است .

۳۴۶- طبسی ، درویش محمد بن علیشاه

آثار درویش محمد طبسی نوشتهٔ میان سالهای ۸۲۸–۸۴۲. به‌کوشش ایرج افشار ومحمدتقی دانش‌پژوه . تهران. ۱۳۵۱. وزیری. ۵۵۴ ص (انتشارات خانقاه نعمة اللهی، ش۴۷- متون عرفانی، ش۳۱)

مجموعه‌ای‌است ازهشت رسالهٔ عرفانی اثر درویش محمد طبسی که ازشاگردان خلفای شاه نعمة‌الله ولی بوده است.

۳۴۷- فردوسی طوسی

شاهنامهٔ فردوسی. ازروی نسخهٔ خطی بایسنغری. [تهران] شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، ۱۳۵۰. سلطانی. ۶۹۰ ص

بدون تردید زیباترین نسخه‌ای است ازشاهنامه که تاکنون بهزیورطبع آراسته شده است . یادگاری است حقاً ارجمند ازجشن دوهزاروپانصد ساله که درقرون بعد خاطره این روزگاررا استوار نگاه

خواهد داشت .

توصیف زیبایی‌نسخه ، قدرت‌نمایی هنرمندان در مجلسها ، استادی چاپ کنندگان(چاپ‌افست) به‌قلم میسر نیست، باید نسخه را دید وزبان به‌ثنا گشود.

۳۴۸ ـ نعمةالله ولی کرمانی

رسائل‌حضرت سید نورالدین‌شاه نعمةالله ولی‌کرمانی . جلد هشتم . به سعی دکتر جواد نوربخش ـ تهران.خانقاه‌نعمةاللهی. ۱۳۵۱. وزیری. ۲۴۸ص(انتشارات‌خانقاه نعمةاللهی، ش۴۹ـ متون‌عرفانی۳۳).

این‌مجموعه حاوی‌سیزده رساله از شاه‌نعمةالله است. دکتر نوربخش‌قبل‌ازین درهفت مجلد سابق۷۲ رساله ازآثارشاه نعمةالله را به‌چاپ رسانیده بود وخدمتی ارجمند را با دنبال کردن انتشاراین‌آثار ادامه می‌دهد و توفیق اتمام کار او را خواستاریم .

ادبیات معاصر ایران

۳۴۹ ـ آذری ، محمد

سرود درهٔ شقایقها [شیراز] ۱۳۵۰.رقعی. ۶۴ ص .

۳۵۰ ـ ابراهیمی ، نادر

انسان، جنایت و احتمال . [تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۰] رقعی. ۱۱۱ص.

۳۵۱ـ ابراهیمی ، نادر

مکانهای عمومی. چاپ دوم [تهران . امیرکبیر. ۱۳۵۰] رقعی‌ـ۱۳۸ ص. مجموعه‌ای‌است‌ازداستانهای کوتاه.

فهرست‌آثار نویسنده‌که درانتهای این دفترست جهت اطلاع علاقمندان نقل می‌شود.

ـ خانه‌یی برای شب (قصه‌نامه)
ـ آرش درقلمروتردید (قصه‌نامه)
ـ مصابا ورؤیای گاجرات(قصه‌نامه)
ـ مکانهای‌عمومی(قصه‌نامه)
ـ باردیگرشهری که دوست می‌داشتم (یك داستان)
ـ افسانه‌ی باران (قصه‌نامه)
ـ هزارپای‌سیاه‌وقصه‌های‌صحرا(قصه‌نامه)
ـ درسرزمین کوچك من(منتخب‌آثار)
ـ مویه‌کن سرزمین محبوب (ترجمه به‌همراهی‌فریدون‌سالك)
ـ دور از خانه ، قصه‌ی‌کودکان (کتاب برگزیده‌ی‌سال۴۷شورای‌کتاب‌کودك)
ـ سنجاب‌ها (قصه‌ی‌کودکان)
ـ کلاغ‌ها، قصه‌ی‌کودکان(برنده‌ی‌جایزه‌ی اول فستیوال کتابهای‌کودکان در ژاپن. برنده‌ی جایزه‌ی اول کتابهای مصور کودکان ازبی‌ینال براتیسلاوا)
ـ صدای‌صحرا (فیلمنامه)
ـ اجازه هست آقای برشت (دوقصه‌ی نمایشی)
ـ غزلداستانهای سال بد (قصه‌نامه)
ـ تضادهای درونی (قصه‌نامه)
انسان، جنایت واحتمال(یك‌داستان)
بزی که گم‌شد (قصه‌ی‌کودکان)

۳۵۲ـ بیضائی ، بهرام

هشتمین‌سفرسندباد[تهران.جوانه.۱۳۵۰]

رقعی. ۲۴۶ص

نمایشنامه است .

۳۵۳ ـ ساعدی ، غلامحسین (گوهرمراد)

چشم دربرابرچشم، نمایشنامه . [تهران امیرکبیر. ۱۳۵۰] رقعی. ۶۶ص

۳۵۴ـ ساعدی، غلامحسین

شب‌نشینی با شکوه. چاپ دوم. تهران. امیرکبیر ۱۳۴۹. رقعی. ۱۴۷ ص.

۳۵۵ ـ عامری ، همایون

روزهای‌خوب بارانی. [تهران. ۱۳۵۰] رقعی. ۱۰۸ص

داستانی است مربوط به شهریور ۱۳۴۹ تا خرداد ۱۳۵۰.

۳۵۶ـ محمود، احمد

پسرك بومی. مجموعهٔ هفت قصهٔ کوتاه [تهران]. پرچم. ۱۳۵۰ رقعی. ۱۰۷ ص

۳۵۷ـ نیمایوشیج

آب‌درخوابگه‌مورچگان. [تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۰] رقعی. ۱۴۸ ص

مجموعه‌ای‌است ازرباعیات نیمایوشیج وگویای میزان اقتدارشاعر دراسلوب قدیم‌وآشنایی او به‌ادب اصیل‌فارسی یکی ازرباعیها نقل‌می‌شود

ازشرم خلقی بهم انگیخته‌ام
خوب و بدشان به‌هم درآمیخته‌ام
خود گوشه گرفته‌ام تماشاراکاب
درخوابگه مورچگان ریخته‌ام.

۳۵۸ ـ نیمایوشیج

تعریف وتبصره و یادداشتهای‌دیگر. چاپ دوم. [تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۰] رقعی. ۱۳۰ ص

زبان فارسی

۳۵۹ـ پژوه، محمد

شالودهٔ نحوزبان‌فارسی. مشتمل برعوامل تشکیل‌دهندهٔ جمله واقسام‌جمله براساس گلستان سعدی به اضافهٔ قواعد نشانه گذاری درخط وکتابت فارسی. تهران . ۱۳۴۶. وزیری. ۱۸۰ ص

اثر نشانه‌ای است ازمیزان‌تجسس مؤلف ونیزحاکی ازعلاقه‌مندی او وطبعاً مطالبی که عرضه کرده است باید مورد رسیدگی‌دقیق‌قرار گیرد. دکترزرین کوب درنامه‌ای به‌مؤلف خوب نوشته است‌که: دو جلدکتاب بسیارجالب سرکارعالی که راجع به «نحو زبان فارسی» و « نشانه گذاری» درخط فارسی‌مرقوم فرموده‌اید دریافت شد و چندی است مشغول مطالعهٔ آنها هستم .

آنچه مخصوصاً دربن‌هردواثربارز وهویداست سعی‌وکوشش‌مخلصانه‌یی‌است که سرکاربدون تظاهروریا برای‌تدوین مبادی یك دستوربکاربرده‌اید .

برای زبان فارسی درچنین اقدام جسارت‌آمیزی‌که قرنهاست کارآشنایان ازخوض درآن خودداری‌کرده‌اند ورود سرکارعالی حاکی‌است ازجرأت وهمت بسیار وخود شایستهٔ همه‌گونه تحسین و اعجاب است .

البته نه جناب عالی ادعا داریدکه کاری بی‌نقص وحتی‌کم‌نقص دربن‌زمینه

انجام داده‌اید و نه هیچ‌خواننده منصف و عاقلی چنین توقعی ازشما دارد با اینهمه شك ندارم که با همین‌شوروشوق که در شما هست خودتان تدریجاً نقائص کاررا تدارك خواهید فرمود وجبران.....

این‌جانب‌ازصمیم‌قلب‌توفیق‌آندوست گرامی را در این زمینه آرزو دارم و اطمینان میدهم‌که بعد از مطالعهٔ‌کامل و تمام هردو کتاب آنچه‌رادر باب‌مندرجات آنها بنظرم بیاید باطلاع سرکار عالی برسانم .

۳۶۰- پژوه، محمد

نشانه‌گذاری. شامل اصول و قواعد بین‌المللی‌و تطبیق‌آن باخصوصیات‌املائی خط‌وکتابت‌فارسی. تهران. ۱۳۴۶. وزیری ۱۷۲ ص.

۳۶۱ - زمردیان، رضا (ترجمه و نگارش)

اصول فونولوژی (واج‌شناسی) وتطبیق آن با لهجهٔ قاین[مشهد. ۱۳۵۱]وزیری. ۹۳ص

۴۵صفحهٔ اول‌مطالب کلی‌است واز ص ۴۶ تطبیق فونولوژی و گویش‌قاین مورد بحث قرارمی گیرد .

۳۶۲- نیرومند، محمد باقر

نصاب شوشتر. منظوم [اهواز . ۱۳۵۰] وزیری . ۲۳۳ ص (مجموعهٔ‌گویشهای خوزستان ـ ش۱)

کتاب‌دردوقسمت‌استوسراسر به‌خط نسخ‌خوش .

قسمت اول نصاب است یعنی اشعاری که در آنها معانی لغات و اصطلاحات شوشتری به‌دست داده شده است و با اعراب‌گذاری تلفظ‌آنها بیان شده . اما باید گفت نشان دادن تلفظ لغات محلی همیشه‌با اعراب‌گذاری‌به‌طور کامل‌امکان ندارد و به هرتقدیرخواندنش‌آسان نه .

قسمت دوم این‌کتاب با ارزش جدولی‌است به ترتیب الفبا ازلغات‌که‌در نصاب‌به‌کاررفته‌با ارجاع به‌محل‌استعمال آنها. زحمت‌آقای نیرومند اگر بصورت تنظیم فرهنگ‌جلوه گرشده بود (نظیر فرهنگ لارستانی ، فرهنگ‌گیلکی ، فرهنگ‌کرمانی وبه‌آن اسلوبها)قطعاً‌از نظر استفاده علمای زبانشناسی‌مفیدتر بود وامیدست مجلدات دیگر این‌مجموعه‌را بدان‌صورتها تهیه فرمایند.

تاریخ و جغرافیا

۳۶۳ ـ بلاغی ، سید عبدالحجة

کتاب اعلاط درانساب بضمیمهٔ تاریخ منارجنبان اصفهان و قبور پیامبران در ایران. [قم. ۱۳۵۰] وزیری. ۶۳ص.

۳۶۴ـ بلاغی ، عبدالحجة

یعسوب : ازهرچمن‌گلی [قم . ۱۳۵۰]- وزیری [۷۱۲ص] (روی‌جلد: کتاب‌گلزار حجة بلاغی).

مجموعه‌ای است قابل‌استفاده حاوی مطالب متنوع وتصاویرازادعیه ولوح‌اسم اعظم،رسالهٔ‌جعفرجامع ، نسبنامه حافظ ابونعیم. شرح احوال‌مجلسی‌ووصیت‌نامهٔ او. قصیدهٔ عینیهٔ ابن‌سینا ، عکس عده‌ای

از آثار تاریخی اسلامی، دورسالهٔ خواجه رشیدالدین فضل‌الله از روی نسخهٔ قدیمی، عکس خطوط علماء .

۳۶۵- بنی‌احمد ، احمد

راهنمای تاریخ شاهنشاهی ایران [تهران] شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران . ۱۳۴۵ وزیری بزرگ. ۲۶۶ص.

نام کتاب گویای موضوع آن است .

۳۶۶- پایتخت‌های شاهنشاهی ایران

[تهران] شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران. ۱۳۵۰. وزیری . ۲۹۶ ص

کتاب در بیست‌وسه فصل است‌وافراد مختلف آن‌را تهیه کرده‌اند.

۳۶۷ - ستوده ، منوچهر

ازآستارا ، تا استارباد . مجلد دوم. شامل آثار و بناهای تاریخی گیلان بیه پیش. تهران. ۱۳۵۱. وزیری.، ۶۰+۷۸۰ ص (انتشارات انجمن آثارملی، ش۸۹)

بدون تردید شاهکاری است. نظیر این نوع کارها تا سالهای اخیر توسط فرنگیها چاپ می‌شد وهمه حیرت‌زده می‌شدند . ولی وقتی همت وعلم‌ودقت وعلاقه‌همراهی کرد ایرانی‌هم آثاری بدین‌اهمیت واعتبار وعظمت می‌تواند نشر کند که ستوده کرده است.

ستوده سرتاسر گیلان را زیر پای خستگی ناپذیر خود درنوردیده است و قطعی است کـه هیچ گیلانی‌هم بخوبی او به زوایای گیلان آشنایی ندارد . نتیجهٔ مطالعهٔ سی‌وچندساله‌در بارهٔ گیلان‌وحاصل سفرهای متعدد پنج‌شش‌سال اخیروبالا و پائین رفتن ازکوههـا وجنگلهای آن سرزمین کتابی‌است کـه دردوجلد انتشار یافت. جلد اخیر نسبت به‌جلدقبلی‌مزایای بسیاردارد. مقدمه مبسوط‌تر، معرفی‌مآخذ کاملتر ، شرح مطالب دقیقتر، عکسهای فوق‌العاده جالب وظریف، الحاقات‌عالی وخواندنی ومفید وفهارس کاملا راهنمائی کننده .

هرچه دربـارهٔ اثر کـم‌نظیرستوده بنویسم کم است وچون با او دوستی‌دارم حمل برین علت خواهد شد. بیش ازین دراز قلمی نمی‌کنم ولی یادآور می‌شوم هرکس کـه جلد دوم را دیده‌است‌زبان تحسین گشاده .

درشمـارهٔ قبل مطالبی بقلم آقـای کسمایی درانتقاد جلد اول‌انتشاریـافت که مواردی‌بود قابل‌رسیدگی. اماتردید نیست‌که صدها نکتهٔ دیگر ازآن قبیل‌هم خردلی ازاعتبار واهمیت‌جاودانی کتاب ستوده نمی‌کاهد .

۳۶۸ - صفائی ، ابراهیم

اسناد برگزیده‌ازسپهسالار، ظل‌السلطان، دبیرالملك . [تهران. ۱۳۵۰] وزیری . ۱۵۷ ص

مجموعـه‌ای است از مکتوبـات و عریضه‌های شرفرضی میرزا حسین‌خان سپهسالاروظل‌السلطان‌ومیرزامحمدحسین دبیرالملك فراهانی واغلب برای تحقیق درحوادث‌ووقایع عصر ناصری‌مفید. مزیت این‌مجلد دراین‌است‌که‌آقای‌صفایی‌مآخذ نگاه‌داری این‌اسناد را نشان داده‌انـد.

...منی از آن مجلس شورای ملی است و ...منی دیگر را گفته‌اند که خوددراختیار ...ارند و اسناد ظل‌السلطان از آن اصغر ...سعودست .

۳۶۹ ـ کنگرهٔ تاریخ ایران .

ماد تا پهلوی [تهران] انجمن دبیران علوم اجتماعی کشور . ۱۳۵۰. وزیری . ۱۸۲ ص

مجموعه‌ای است ازمقالات خوانده ...ده درکنگره که همه در مباحث تاریخی ...است.

۳۷۰ ـ هوك ، سیدنی

قهرمان در تاریخ . ترجمهٔ ا ۰ آزاده . تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰. وزیری . ۲۳۹ ص

مجموعهٔ معارف عمومی ، ش ۶۳

371 - Chaybani , Jeanne

Les Voyages en Perse et la Pensée Française au XVIII Siècle. Tehran 1971. 707 P.

اثـری است بـا ارزش معرف کتب توصیف ایران و مخصوصاً سفرنامه‌هایی که در قرون هجدهم توسط فرانسویان دربارهٔ ایران نوشته‌شده‌است وضمناً بطور صمیمانه ودلپذیراثرمعنوی ایران را در آثار ادبی وفکری فرانسویان بازنموده است.

کتاب درپنج‌فصل است. نخستین‌فصل که عنوان شناخت ایران دارد بحثی‌است دربارهٔ ارتباط‌شرق‌واروپاومعرفی‌سیاحان قرن هفدهم در ایـران و علت مسافرت اروپائیان به‌ایران وبحث دراینکه سفرـ نامه‌ها منابع سندی اصلی دربارهٔ ایران است وازین‌منابع‌می‌توان ایران‌رادرآن قرن‌شناخت . درفصلی که ایران و فلسفه نام‌داردازمونتسکیوو ولتر، دیدرووارتباط معنوی‌آنها با افکارایرانی‌بحث شده‌است وبطور تحلیلی درخورمقام‌آثار هریك که متأثر ازایران‌است‌موردمعرفی‌قرار گرفته. بخشی‌ازین‌فصل «ایران‌ودائرة‌المعارف» نام وابن‌مبحث به‌ایران سیاسی‌وتاریخی وایران دینی وفلسفی ازنگاه فرانسویان اختصاص‌دارد .

فصل‌چهارم‌مخصوص‌قهرمان‌روشنائیها یعنی‌زردشت است . در قسمت اول‌آن از هاید انگلیسی که معرف زردشت به‌اروپا بودیاد شده وسپس‌شناخت‌زردشت‌درفاصله زمانی میان هاید وآنکتیل دوپرون‌مورد بحث‌قرار گرفته‌وبالاخره‌اثروکارآنکتیل به‌طورتفصیل به‌علاقه‌مندان شناسانده شده است .

از قسمتهـای جـالب توجـه کتاب کتابشناسی سفرنامه‌هایی است که دربارهٔ ایران ازسال ۱۶۰۰ تـا ۱۸۰۰ درزبان فرانسه به‌چاپ رسیده است .

هنرهای زیبا

۳۷۲ ـ احسانی، عبدالحسین

مجموعهٔ قلمکارایران . [تهران] ۱۳۵۰ [شورای مرکزی‌جشن‌شاهنشاهی‌ایران] رحلی بیـاضی. ۲۰۰ ورق (تصویر)

اثری است با ارزش. آقای علی چیت سازنیز رسالهٔ تحصیلی خودرا درهمین باب تهیه کرده و نمونه‌هایی ازقلمکارهای دوسه قرن پیش را درآن ازروی چوبهای قلمکار بدست داده‌است. بایدامید داشت که‌این اثرهم که با تاریخچهٔ مبسوط ودلپذیری همراه است به‌چاپ برسد.

۳۷۳ - ضیاءپور ، جلیل

پوشاك هخامنشیها ومادیهادرتخت‌جمشید [تهران] وزارت فرهنگ وهنر [۱۳۵۰] رحلی. ۲۳۱ ص

۳۷۴ـ غفاری،محمد(کمال‌الملك)

آثاری ازکمال‌الملك و بهزاد [تهران] شورای مرکزی‌جشن شاهنشاهی ایران. ۱۳۵۰. سلطانی. ۲۰ ورق

مجموعه‌ای است ازپرده‌های‌نقاشی های کمال‌الملك و مینیاتورهـای حسین بهزاد. افسوس که شیوهٔ چاپ‌درخورمقام این‌آثار نیست.

ادبیات خارجی

۳۷۵ - اسکیلس

پرمتوس‌دربند. پچواك عباس‌تعلبندیان [تهران. تلویزیون ملی ایران. ۱۳۵۱] خشتی. ۱۱۴ ص

« پچواك » کلمـه‌ای است ساختگی بـرای‌تـرجمه. مترجم خود در زمینهٔ نمایشنامه نویسی‌درسالهای اخیراعتباری کسب کرده وچندین‌نمایشنامه‌اش برروی صحنه‌آمده و به‌چاپ رسیده ومورد علاقه عده‌ای‌قرار گرفته است.

۳۷۶ـ برشت ، برتولت

من، برتولت برشت. برگزیدهٔ شعرهای برتولت برشت. بـه انتخاب و ترجمهٔ بهروزمشیری. تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۰. رقعی. ۱۵۲ ص.

مجموعهٔ خـوش انتخابـی است با ترجمه‌ای زیبا.

۳۷۷ـ تولستوی، لئون

هنرچیست؟ ترجمهٔ کاوه دهگان.چاپ‌سوم [تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۰]رقعی.۲۷۰ص

۳۷۸ـ چخوف ،آنتون

دشمنان. ترجمهٔ سیمین‌دانشور [تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۱]. رقعی. ۲۰۴ص

مجموعه‌ای از۱۳ داستان‌کوتاه‌است شایستگی زبان مترجم مسلم است.

۳۷۹ـ چوکوفسکی، نیکلا

شکارچی‌دریائی. ترجمهٔ ابوالفضل آزموده. چاپ دوم. [تهران]. گوتمبرگ [۱۳۵۰] جیبی. ۱۹۵ ص.

داستانهایی‌است برای‌نوجوانان.

۳۸۰ـ گئورگیو، ك. ویرژیل

خانهٔ پتروداوا. ترجمهٔ حسن اروندی. [تهـران. امیرکبیر. ۱۳۵۰]. رقعی. ۲۷۰ ص.

ونه‌ماسون دربـارهٔ این‌کتاب گفته است یك حماسهٔ ملی رومانی‌است.

۳۸۱ـ هانتکه ، پیتر

سه‌قطعه. پچواك(ترجمه)عباس‌تعلبندیان

[تهران، تلویزیون ملی ایران، ۱۳۵۱]
خشتی، ۱۰۶ ص

برای کودکان

۳۸۲- آذریزدی ، مهدی

بافندهٔ داننده (یك قصه از جامع ـ الحکایات دهستانی) . [تهران] . اشرفی [۱۳۵۰] رقعی. ۵۴ ص

۳۸۳-آذریزدی ، مهدی

مثنوی بچهٔخوب . تهران. اشرفی[۱۳۵۰] رقعی. ۷۳ ص

شعرها آسان فهم و روان برای کودکان است . آشنایی مهدی آذریزدی به زبان کودکان و مهارت وممارست او درنگارش آثار مناسب حال آنان همیشه مورد قدردانی خواهدبود.

اشعار مثنوی این دفتر قصه‌هائیست خواندنی.

۳۸۴ - آذریزدی ، مهدی

هشت بهشت منظوم . [تهران]. اشرفی [۱۳۵۰] رقعی . ۴۴ ص.

درانتهای این‌دفتر گوینده‌سر گذشتی از خودآورده‌است. چون سالهاقبل کسی طی نامه‌ای از ادارهٔ مجله جویای شرح حال مهدی‌آذر شده بود عین‌آن درینجا نقل‌می‌شود .

مهدی‌آذریزدی به سال ۱۳۰۱ در «خرمشاه» حومهٔ یزد متولد شده ، نام فامیلیش آذرخرمشاهی‌است، روی‌آثارش آذریزدی نوشته تا پیدا باشدکه کجایی است .

مادرش‌قرآن ودعامی‌خواندونوشتن نمی‌داند ، پدرش حاجی علی‌اکبر رشید مردی بود مذهبی و بی‌استطاعت به‌همراه عیال به حج رفته ، ازطایفه‌هایی که در خرمشاه‌آنهارا«جدیدیها»می گویندیعنی که اجدادشان تا دوسه نسل پیش‌زرتشتی بوده‌اند وتازه مسلمانند .

آذرخواندن قرآن و دعا وکتاب حافظ را ازبی‌بی‌مادر بزرگ خود یاد گرفت ونوشتن‌را درخانه ازپدر، بعد از ۱۲ سالگی‌تا دوسال روزی‌یك‌ساعت‌صبح به صبح درمدرسهٔ‌خان یزد مقدمات‌صرف ونحورا خواند ، ازکودکی‌همراه باهر نوع یادگیری تمام روز را همراه پدرش درکارهای رعیتی باغ وصحرا کارمیکرد وبعد شاگرد بنایی وجوراب بافی واز این‌قبیل، تا ۱۸ سالگی بیش‌ازده بیست تاکتاب ندیده بود : قرآن،مفتاح،حلیة المتقین، معراج‌السعاده، حافظ، گلستان وچندکتاب درسی مانند نصاب ، جامع- المقدمات و سیوطی ، هرگز درکوچه

بازی نکرده‌بود ، هرگز ماشین سوار نشده‌بود، باصفحه وفیلم وسینما آشنانبود بیشتر مسجد ومنبر را دیده‌بود و جزراه پیادهٔ خرمشاه‌تابازاریزد سفرنکرده‌بود.

بعد دریك کتابفروشی شاگردشد و فهمیدکه در دنیا جز آن کتاب کتابهای دیگری‌هم هست ودنیا چقدربزرگ است و خود را مغبون یافت ، از آن پس تا می‌توانست کتاب خواند وتازه فهمیدکه چرا سالهای‌سال بچه‌های خرمشاه به او (آشیخ) می‌گفتند : زیراکه او خیلی شیخ‌تر ازبچه‌های دیگر بودکه در همان محله درمدارس‌جدید درس‌می‌خواندند بهاین‌ترتیب تحصیلات رسمی‌ندارد،دیمی وخودرو پرورش یافته ، چیزهای‌اندکی که می‌داند ازکتابها یادگرفته و چه آموزگارخوبی‌است‌کتاب .

دوسال دریزد شاگردکتابفروش‌بود و ازسال ۱۳۲۱ آمد تهران وهمچنان شاگردکتابفروش وکارگرچاپخانه‌باقی ماند ، شغلش بیشتر تصحیح مطبعی‌کتاب بود، ازروی‌کتاب عکاسی‌راهم یادگرفت ویکبار حرفه عکاسی‌را پیشه‌کرد ولی دوباره به‌دنیای‌کتابش برگشت .

اولین‌کارش برای بچه‌ها جلداول « قصه‌های‌خوب » بودکه درسال ۱۳۳۶ چاپ شد ، چون خودش دربچگی‌کتاب بچگانه نداشت می‌خواست به این وسیله برای دیگر بچه‌های خوب‌کتاب خوب بنویسد و بعد دراین‌زمینه‌چندکتاب‌نوشت البته‌که کارهایش‌خوب‌بود ومطلوب‌بواقع شد و این درس‌نخواندهٔ کتابخوان در ۱۳۴۵ برای همین آثار جایزهٔ یونسکو و در ۱۳۴۸ در زمینهٔ ادبیات کودکان ونوجوانان جایزهٔ‌سلطنتی بهترین کتاب های‌سال را گرفت وسه‌تا ازکتابهایش‌را « شورای کتاب‌کودك » جزء کتابهای برگزیدهٔ سال شناخت .

ادامهٔ این نوشتن هاکمال مطلوب اوست ولی سالهاست‌که درتهران در جستجوی یك‌اتاق ساکت است‌که‌بتواند بیشترکارکند، ده دوازده‌بار خانه‌اش را عوض‌کرده وهنوز به‌این سعادت عظمی نائل نشده، هیچوقت شغل دولتی‌نداشته، متأهل نیست ، عاشق‌کتاب است وتنها حسرتش این‌که چرا نتوانسته است با یك‌گنجینهٔ بزرگ‌کتاب محشورباشد ، کارهای‌نیمه‌کاره زیاددارد وخودش‌تصور میکندکه اگر ازسروصدای حواس‌پرت کن همسایگی‌ها آسوده بود بیشتر می‌خواند ومی‌نوشت وبا وجود زندگی محقرش دیگرهیچ شکایتی وتوقعی از ایام نداشت ، خوب دیگر ، این طور است و حالاکسانی‌که مکرر بیوگرافی آذریزدی‌را خواسته‌اند میبینند که‌شرح حالش چیزهای تحفه‌ای ندارد ، نشانی پستی‌اش « تهران صندوق پستی۱۰۹۱ » است وعکسی‌هم‌که دراینجا چاپ شده مال ۱۳۳۷ است یعنی‌حالا ۱۳ سال از آن گذشته : عکس تازه‌ترش شکسته‌تر درمی‌آید ، دیگر، عزیزمن،چه چیزرا می‌خواهی بدانی؟

دانستنیهای پزشکی برای همه

در سه جلد بزبان ساده

انسان سالم ـ انسان بیمار ـ پیشگیری بیماری

تألیف دکتر مرتضی یزدی استاد سابق دانشکده پزشکی

روزنه با ده فرمان

برای آزادی انسانها از تبه مشکلات زندگی

تألیف تیمسار سرتیپ الوندپور

قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ

« دائرةالمعارفی در بارهٔ بانوان »

در ۱۵۲ صفحه تألیف غلامرضا انصاف پور

طالب این کتاب مبین گذشته افتخارآمیز وقدرت ومقام زنان درتمام زمینه‌های زندگی بالاخص خصائص روانی
، جسمانی ، هنری ، فکری ، اجتماعی ، حقوقی ، اقتصادی ، سیاسی ، علمی ، ادبی و دانش نظری است

از مجموعهٔ معارف عمومی

تاریخ فلسفهٔ تربیتی

جلد اول و دوم

اثر:
فردریک مایر

ترجمه:
علی اصغر فیاض

این کتاب که آنرا اثری فلسفی و تحقیقی باید بشمار آورد تاریخ وسیر وتحول تربیت را از کهن‌ترین ازمنه تا زمان حاضر بیان میکند وچون عمیق‌ترین وقویترین ریشهٔ تربیت‌را درادیان بزرگ باید جست نویسنده اصول‌افکار تربیتی را ازنظر دینی نیزمورد مداقه قرارداده وآراء ادیان وعقایددانشمندان فن تربیت را بنگارش آورده و سرانجام بدین نتیجه میرسد که دانش هرقدر هم‌پیشرفت کندبدون اعتقاد به‌مبانی‌دینی‌ضامن نیکبختی‌وسعادت‌بشر نخواهدبود.

مراکزفروش:
سازمان فروش بنگاه ترجمه ونشر کتاب
دفترمرکزی تهران :
خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲
طبقهٔ پنجم تلفن ۲-۸۲۶۱۰۱
فروشگاهها:
۱- خیابان پهلوی - نرسیده به میدان ولیعهد ساختمان بنیاد پهلوی.
۲- خیابان‌سپهبد زاهدی-شمارهٔ ۱۰۲ .
۳- خیابان‌شاهرضا- مقابل دانشگاه تهران .
۴-خیابان‌شاه - نرسیده به‌چهارراه شیخ‌هادی.

ازمجموعهٔ ادبیات خارجی

کلمبا

و

زهرهٔ شهر ایل - ارواح عالم برزخ

از :
پروسپر مریمه

ترجمه:
سیدضیاء الدین دهشیری

کتاب کلمبا شامل سه‌داستان جاذب و دل‌انگیزاست وازجهت اهمیت و وسعت داستان ، کلمبا نامیده شده است . داستان کلمبا ماجرای قتل پدری‌است که فرزندش به تحریك خواهر و دیگران به خونخواهی و انتقام برمی‌خیزدو بقصاص دوفرزند قاتل را می‌کشد،درخلال این داستان که درجزیرهٔ کرس اتفاق افتاده ، نویسنده شرحی‌جالب از وضع‌معماری وهنر وموقع جغرافیائی وطبیعی و آداب و رسوم مردم جزیره را بیان میکند.

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشرکتاب
دفترمرکزی تهران :
خیابان‌سپهبدزاهدی شمارهٔ ۱۰۲
طبقه‌پنجم تلفن: ۲-۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها:
۱ - خیابان پهلوی نرسیده به میدان ولیعهد- ساختمان بنیاد پهلوی .
۲ - خیابان سپهبد زاهدی - شمارهٔ ۱۰۲ .
۳ - خیابان شاهرضا - مقابل دانشگاه تهران .
۴ - خیابان‌شاه نرسیده به‌چهارراه شیخ‌هادی.

شرکت سهامی بیمهٔ ملی

خیابان شاهرضا ـ نبش خیابان ویلا

تلفن ۵۴ تا ۸۲۹۷۵۱ و ۸۲۹۷۵۶

تهران

همه نوع بیمه

عمر ـ آتش‌سوزی ـ باربری ـ حوادث ـ اتومبیل و غیره

شرکت سهامی بیمهٔ ملی تهران

تلفنخانهٔ ادارهٔ مرکزی : ۸۲۹۷۵۱ تا ۸۲۹۷۵۴ و ۸۲۹۷۵۶

خسارت اتومبیل ۸۲۹۷۵۷ خسارت باربری ۸۲۹۷۵۸ مدیر فنی: ۸۲۹۷۵۵

نشانی نمایندگان :

آقای حسن کلباسی	تهران	تلفن	۲۴۸۷۰-۲۳۷۹۳
آقای شادی	تهران	تلفن	۳۱۲۹۴۵-۳۱۲۲۶۹
دفتر بیمهٔ پرویزی	تهران	تلفن	۶ و ۵ و ۸۲۲۰۸۴
آقای شاهگلدیان	تهران	تلفن	۸۲۹۷۷۷
دفتر بیمهٔ ذوالقدر	آبادان	تلفن	۲۱۷۶-۲۷۹۷
دفتر بیمهٔ ادیبی	شیراز	تلفن	۳۵۱۰
دفتر بیمهٔ مولر	تهران	تلفن	۲۹۳۲۵۸-۳۱۸۲۱۲
آقای هانری شمعون	تهران	تلفن	۸ ـ ۸۲۳۲۷۷
آقای علی اصغر نوری	تهران	تلفن	۸۳۱۸۱۷
آقای رستم خردی	تهران	تلفن	۸۲۲۵۰۷ ـ ۸۲۴۱۷۷

از مجموعهٔ داستانهای ملل

داستانهای مصر باستان

جلد اول ودوم

اثر : مارگریت دی‌ون

ترجمه : اردشیر نیکپور

افسانه‌ها راعده‌ٔ بیشماری برای وقت گذرانی و درحد یك‌قصه یایك‌داستان میدانند و میخوانند اماعدهٔ اندکی‌هم ازآن اندرزهای گرانبها برمی‌گیرند و در تدبیر زندگی واندیشهٔ امور اجتماعی ذهن‌خویشتن راصفا می‌بخشند. کتاب داستانهای مصر دردومجلد ومشتمل برنوزده‌بخش یاداستان‌است‌که میتوان‌ازآن علاوه‌برآگاهی‌ازافکاروعقایدمصریان‌کهن‌دربارهٔ‌خدایان ودیگرشؤون‌اجتماعی وحیاتی هزارها نکتهٔ ارزنده آموخت وگنجینهٔ خاطررا از گوهرهائی نفیس غنی‌ترساخت .

مراکز فروش :
سازمان فروش بنگاه ترجمه ونشرکتاب
دفترمرکزی تهران :
خیابان سپهبدزاهدی‌شمارهٔ ۱۰۲
طبقهٔ‌پنجم تلفن: ۷۲۶۱۰۱و۲

فروشگاهها :
۱ ـ خیابان پهلوی ـ نرسیده به‌میدان ولیعهد ساختمان بنیاد پهلوی .
۲ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .
۳ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران.
۴ ـ خیابان‌شاه نرسیده به چهارراه‌شیخ‌هادی.

از مجموعهٔ معارف عمومی

مسکو

وریشه‌های فرهنگ روسی

از : ارتورویس

ترجمهٔ : دکتر اسماعیل دولتشاهی

سرگذشتی‌است ازشهری‌عظیم درکشورروسیه . مسکودرابتداء دهکده‌ای بیش نبوده وموقع سیاسی‌ومذهبی‌آنرا به‌پایتختی‌ارتقاء میدهد وحدود چهارصد سال پایتخت و مرکز تمدن و فرهنگ و هنر میشود ، بناهای بسیار شکوهمند از جملهٔ کاخ مجلل ووسیع کرملین درآن پدید میآید . بعد ازتغییرپایتخت نیز همچنان عظمت خودرا حفظ میکند، علاوه‌برسرگذشت تاریخی، سیرتکاملی‌هنر وآمیختگی‌سبکهای گونه‌گون معماری وچگونگی وضع ادبی وفرهنگی‌روسیه‌را که مسکو نمونهٔ بارز ونمایندهٔ کامل آن است دراین‌کتاب مطالعه خواهیدکرد.

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه ونشرکتاب

دفتر مرکزی تهران :

خیابان سپهبدزاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ‌پنجم‌تلفن: ۸۲۶۱۰۱۹۲

فروشگاهها :

۱ ـ خیابان پهلوی ـ نرسیده بمیدان ولیعهد ـ ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .

۳ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران .

۴ـ خیابان‌شاه ـ نرسیده به‌چهارراه شیخ‌هادی.

ازمجموعهٔ مراکز تمدن وفرهنگ

دمشق

اثر:

نیکلا ا . زیاده

ترجمهٔ :

جلال‌الدین اعلم

این کتاب، تاریخ گونه‌ای است ازدوران فرمانروائی ممالیك در دمشق اما آنچه بیش‌ازهمه وجههٔ نظرمؤلف بوده بیان وضع اجتماعی، طبیعی، مناظر مصفا و نزهت‌افزای شهروحومه، بناهای مجلل و باشکوه اسلامی است ومهمتر ازهمه‌چگونگی‌حیات‌فکری‌ووجودوحضورعده‌ای بیشماراز دانشمندان‌درآنجاست که به شرح وتفصیل دربخش‌هفتم می‌نگاردواین‌بخش بویژه برای بررسی‌علمی پژوهشگران بی‌اندازه سودمند وارزنده‌است .

مراکزفروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشرکتاب

دفتر مرکزی‌تهران :

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن: ۲-۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها :

۱-خیابان پهلوی- نرسیده به میدان ولیعهد - ساختمان‌بنیادپهلوی .

۲- خیابان سپهبد زاهدی - شمارهٔ ۱۰۲ .

۳- خیابان شاهرضا - مقابل دانشگاه تهران .

۴ - خیابان‌شاه نرسیده به چهارراه شیخ‌هادی

حیف نیست؟
نباید بزیبائی دستهای خود بی توجه باشید.
کار پرزحمت رختشوئی را به ماشین لباسشوئی
ارج بسپارید و لطافت و زیبائی دستهای خود را
حفظ کنید.
ماشین لباسشوئی تمام اتوماتیک
ارج

راهنمای کتاب

شماره های ۷ـ۸ سال پانزدهم

مهر ـ آبان ۱۳۵۱

سومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی

سومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی از ۱۱ تا ۱۶ شهریور بدعوت بنیاد فرهنگ ایران در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران تشکیل گردید. گزارش تشکیل ساختمان کنگره مذکور درقسمت اخباردرج شده‌است. درینجا متن دوخطابه‌از خطابه‌های ایراد شده در کنگره به منظور آنکه موضوعات مطروحه درین دو خطابه به‌نظر آرائی گذاشته شود به‌چاپ میرسد.

ایرانشناسی و زبان فارسی

سید محیط طـ

ایرانشناسی لفظ نوساخته‌ای است که آغاز استمعال آن درجهان خاورشناسی شاید از سی‌سال نگذرد. با وجود آنکه آشورشناسی و مصرشناسی و چین‌شناسی بیش ازصدسال است که به لغت‌نامه زبان فرانسه درآمده و مورد استعمال قرار گرفته، مینگریم که مادهٔ لفظی ایرانولوژی را هنوز درفرهنگنامه هـای جدید فرانسه و انگلیسی وارد نکرده‌اند درصورتیکه بحث دربارهٔ مسائل فرهنگ و تمدن ایران ازیکصد سال‌پیش به‌اینطرف درهمه کنگره های خاورشناسی ازاهم مطالبی‌بوده که درجدول موضوعات مربوط به‌هردوره‌ای قید میشده‌است و لفظ «ایرانین» درزبان انگلیسی ازنیمهٔ دوم صده‌هجدهم و«ایرانین» درزبان‌فرانسه ازنیمهٔ اول صده‌نوزدهم داخل لغت‌نامه‌ها شده‌بود. باعث‌برتأخیر دروضع‌وقبول استعمال این مصطلح همانا بقای اسامی مأخوذ از نام لاتینی ایران یا پرسوس در زبانهای متداول اروپائی بود که ازسی واندی سال پیش‌بنا به پیشنهاد دولت ایران کلمهٔ ایران را درجای آنهاپذیرفتند وبیگانگان ناگزیرشدند درمحافل سیاسی‌جهانی‌وروابط‌دیپلوماسی صورت لاتینی‌ایران‌را بجای‌نامهای‌لاتینی‌الاصلی معروف ومتداول‌بکاربرند. بدین‌نظر ازبیست‌ویکمین کنگره خاورشناسی و بعد ازجنگ جهانی‌دوم درپاریس بیعدمتدرجاً تمایل به‌استعمال این کلمه به‌موضوعات مربوط به‌ایران کنونی باعث برآن شدکه مسائل مربوط به‌آسیای مرکـزی و قسمت شرقی فلات‌ایران ونواحی ماوراء رود ارس که قبلاً درچهارچوب مسائل

مربوط به‌ایران واردبود بکوشش خاورشناسان روس مخصوصاً ازاین کلی دیرینه تفکیک شده وخود ابواب مستقلی را زیر نامهای تازه‌ای بوجود آوردند، از جمله افغانشناسی را که ازلحاظ لفظی دلالت برمفهوم تازه‌ای میکند درعرصهٔ وسیعی از زمان ومکان بکار بردند.

درحقیقت بکار رفتن اصطلاح محدود ایرانشناسی افق گسترش موضوعات دیرینه را تا مرزهای معینی رسانیده که کشور ایران کنونی را ازهمسایگان جدا می‌سازد، بنابراین درمیان ایرانشناسی وآنچه باایران حاضر بستگی وپیوستگی پیدا میکند گوئی رشتهٔ تعلق استوار تازه‌ای بوجود آمده ومطالب دیگـر را از متن به حاشیه برده است.

زبان ودین

به فرض اینکه مسائل مربوط به‌تاریخ قدیم عیلام را به‌اعتبار اتصال کلی که باتاریخ کلده وآشور دارد مانند مقدمه‌ای بردفتر ایرانشناسی بیفزائیم قلمرو ایرانشناسی ازحیث زبان تاریخی به‌دوهزار وششصد و پنجاه سال با اندکی بیش وکم محدودمیگردد که بیش ازنصف دوم آن همواره بادومظهر بارز ومستمرهمراه بوده است که زبان وخط فارسی و دین اسلام باشد وهزار وسیصد سال دیگرش چنانکه معلوم صاحبان وقوف باشد به‌چند دورهٔ مجزا تقسیم میگردد و هردوره‌ای دارای چند مظهر مستقل ومتمایز ازحیث زبان وخط ودین بوده‌است.

ازمجموعهٔ مظاهری که درهردو بخش پیش ازاسلام وبعد ازاسلام درضمن دوره‌های مختلف ازهر بخش زیرمظاهر مختلف نمودارشده‌است زبان فارسی دری که درروزگار پیش ازاسلام زبانی محدودودر گوشه‌ای ازشمال شرقی فلات ایران محصور وازخط وفرهنگ و ادبیات کلاسیك بی‌نصیب بوده است زبانی ازکار درآمده که درطی هزارویکصد وپنجاه سال عمر ادبی‌وفرهنگی وگسترش در ماوراء حدود فلات ایران توانسته است خودرا به‌مقام یکی ازچندزبان مهم ورایج روی زمین برساند و حجم آثار نوشته بدین زبان اکنون به بیش ازپنجاه هزار اثرمـدون ازشعر ونثرمیرسد، زبانی که دربخش تواریخ مدون خود شالوده تاریخی را برای چندکشور وچند ملت دیگرهم میریزد.

صرفنظر ازسهم معینی که زبانهای عربی و ترکی درتکمیل معلـومـات مربوط به‌تاریخ وجغرافیای ایران داشته‌اند زبان فارسی تنها زبان متداول در این دوهزاروششصد وپنجاه‌سال بوده که شامل غالب‌مسائل وموضوعات مربوط به ایران درمقیاسهای متفاوت شده چنانکه بدون استفاده واستمداد ازآن نمیتوان حتی برآنچه درنیمهٔ اول ازتاریخ دوهزاروششصد وپنجاه ساله بامفهوم کلمهٔ ایران

ارتباط پیدامیکند احاطهٔنظر واطمینان خاطر پیدا کرد.

بنا براین کسی که بخواهد نسبت به همهٔ مسائل متنوع مربوط به ایران معرفت کلی پیدا کند باید در درجهٔ اول فارسی را چنان بیاموزد که بتواند از روی این پنجاه هزار اثر کوچك و بزرگ به مطالب و قضایا یا معلوماتی پی ببرد که دانستن آنها برای شناسائی ایران کمال ضرورت را دارد. موضوع مصرشناسی و آشورشناسی قابل مقایسه با ایران‌شناسی نیست زیرا مصر و آشوری که ازمصرشناسی و آشور شناسی موردنظر و بحث قرارمیگیرد مربوط بدوره‌های فراموش‌شده و قدیم از تاریخ هردو کشوراست که ازصدهٔ نوزدهم بدین‌طرف باجستن کلید قرائت خطوط روی آثار و الواح وکشف بقایای آثار باستانی روزبروز برتوسعهٔ حوزه‌شناسائی آنها افزوده میشود ولی ایرانی راکه درقلمرو جدید ایرانشناسی باید شناخت دردرجه اول ایرانی‌است که ازهزارو سیصدوپنجاه سال‌پیش بدین‌طرف از حیث تمدن وفرهنگ وزبان و دین ازوضع ثابت ومعینی برخوردار بوده‌است. وآنگاه مباحثی‌که با خواندن خطوط کتیبه ها وکشف آثار مختلف بر ثروت فرهنگی و مدنی ایران افزوده میشود مانند مباحث‌آشوری و مصری ازوضع حاضر کشور جدانیست بلکه همگی مانند دیباچهٔتازه‌ای درآغاز کتاب فرهنگ وتمدن‌ایران کنونی قرارمیگیرد .

درست است‌که دردوهزار وششصد وپنجاه سال پیش ازاین‌در کشورایران خط وزبان‌ودین وتمدن وفرهنگ‌دیگری متداول بوده است ودر دوهزاروسیصد سال پیش کلی‌تحول شکلی‌یافته‌ودرسالهای میان دوهزاروسیصد سال‌پیش وهزار وسیصدوپنجاه‌سال قبل چندتغییراساسی متوالی‌بظهورپیوسته است‌که هرمرحله آن کیفیتی خاص اززبان وخط ودین‌وآداب داشتند، با وجود این وقتی ایران مطلق گفته‌شودوشناسائی‌ایران بدون قید متممی بربساط بحث قرارگیرد ازلفظ ومفهوم ایران، ایرانی شناخته میشودکه دنباله مظاهرتجلیاتش همواره‌برقرار وپایدار بوده‌است وآن ایران‌نیمهٔ دوم ازتاریخ دوهزار وششصدوپنجاه‌ساله‌است.

حدود ایرانشناسی

بلی وقتی ما ازشناختن ایران درمفهوم مطلق بمقامی رسیدیم که‌معرفت برسوابق تاریخی هم ضرورت پیداکند، باید معرفت به زبانها وخطوط متداول در نیمهٔ اول ازتاریخ ایران رابرابواب ایرانشناسی افزود و درصدد برآمدکه راجع به ایران قبل‌از هجوم اسکندر و یا ایران بعد ازآن وایران قبل ازغلبهٔ اردشیرویا ایران بعد ازآن، از راه شناختن خطوط میخی وآرامی ویونانی و پهلوی واوستائی ودانستن زبانهای پارسی وعیلامی وبابلی وآرامی ویونانی و

پهلوی واوستائی وپازند‌ی وسغدی و طخاری ودری به مبانی اساسی این‌معرفت پی برد.

بدیهی است با آموختن هریك ازاین زبانهای قدیمی مهجورکه دیگر امروز در هیچ نقطه‌ای از نقاط داخل و خارج ایـران بدان‌کیفیت شناخته و متداول نیست، می‌توان به‌جزء محدودی ازمعلومات مربوط به ایرانشناسی پی برد ولی این جزء هر اندازه هم‌که دقیق و شامل باشد ما را ازکل بی‌نیـاز نمی‌کند وصاحب‌خود را نمی‌تواند ایرانشناس معرفی‌کند زیرا فی‌المثل آشنائی با موضوع محدودی یا بحث خاصی ازفقه ونجوم وطب و طبیعی‌که در قلمـرو معرفت‌کلی هردانشی‌وارد است‌آشنا را نمی‌تواند فقیه ومنجم‌وطبیب وطبیعی‌دان معرفی‌کند در صورتی‌که دانا به زبان فارسی‌که بتواند این زبان را در آثار مختلف خود درست بخواند ونیکو دریابد در مجرای صحیح ایرانشناسی قرار گرفته است واین معرفت‌کلی باتوجه به‌توضیح جزئیات پایه استواری برای ایرانشناسی خواهد بود.

زبان فارسی دری درطی هزار ویکصد وپنجاه سال بههمه ابواب معرفت انسانی نزدیك شده وکوشش به‌عمل‌آورده است تا برای معانی و مفاهیم مـورد احتیاج اهل بینش و دانش الفاظی اختیارکند وآنها را درجای خود بکاربرد.

زبان فارسی درعین حفظ بنیهٔ دستوری وبیانی خاص خود در ثروتمنـد ساختن زبان از هر راهی‌که به‌نظر مجاز و میسر آمده وعندالضروره از اقتباس واستعمال لفظ عاریتی دریغ نورزیده است بدین‌ترتیب درطی قرن‌ها از زمان، زبانی بوجود آمده‌که جزء اعظم سکنه فلات ایران و آسیای میانـه و گروه بی‌شماری ازمردم نواحی مجاور، آنرا می‌توانند بخوبی درك‌کنند ونوشته‌های پارسی نویسان قدیم وجدید را بخوانند واز آنها مطالب بیرون آورند و یا با آن مقصود خود را بیان‌کنند.

این زبان جنبهٔ تصنع وتنلیرسازی وغلط اندازی وجعل عبارات والفاظ دلخواه نداشته وچون به‌تدریج درشرق و غرب فلات جای لهجه‌های محلی و زبان‌های بومی رایج را می‌گرفته است با قبول قالب الفاظ محلی‌کـه شکل دری را از حیث ساختمان می‌پذیرفت به‌کلمه‌هائی دست می‌یافت‌که اگـر در وضع ظاهری‌آنها تصرفی هم می‌شده برای رعایت تناسب لفظی و سازگاری ترکیب زبان، منظورآمده بود ومطلقاً قصد جعل وتحریف‌وتصرف ناروا درکار نبوده است.

زبان فارسی دری با چنین کیفیت و مزیتی قدیمی‌ترین زبانی محسوب می‌شود که دست در دست زبان عربی نگهبان و نمایندهٔ آثار تمدن و فرهنگ اسلامی ازهزار ویکصد سال پیش بدین طرف درایران وممالک آسیای جنوبی و مرکزی وغربی بوده است.

نفوذ و رونق زبان فارسی

خاورشناسان اروپا که از نهصد سال پیش بدین طرف، کار خودرا بازبان عربی آغاز کرده بودند از سده هفدهم میلادی که به‌مغرب آسیا ومرکز وجنوب آسیا راه یافتند وبه‌اهمیت نفوذ ورونق زبان فارسی درهندوستان وعثمانی‌مانند ایران آشنا شدند، دریافتند که گردش و گسترش زبان فارسی در سواحل دریای هند بر رونق زبان عربی بیشی دارد وعلاوه برثروت ادبی قوی وغنی ونزدیك به‌قبول طبع و ذوق غربی، این زبان برای مسافرت درسراسر آسیا بـه خوبی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد و رفع احتیاج مسافر وبازرگان را بکنـد، بدین سبب درآموختن زبان فارسی همت گماشتند وبعدازآنکه کمپانی‌های شرقی درسواحل سوماترا وجاوه وهندوستان مؤسسات بازرگانی و نظامی خود را پی افکندند و در صدد مزید استفاده ازفارسی برای‌پیشبرد مقاصد خود برآمدند، انگلیسی‌ها در کلکته مدرسه وچاپخانه ووسایل بهره‌برداری ازفارسی‌را تأسیس کردند وبه‌تعلیم وتدوین وترجمه وچاپ آثار فارسی پرداختند.

فارسی در نقل نخستین آثار دینی هندو و زردشتی وسایر مسائل مربوط به‌هندوستان نخستین وسیلهٔ شناسائی اروپائیان بود وخاورشناسان به‌یاری‌فارسی و به دستیاری موبدان ایرانی نژاد بمبئی اوستا را از روی ترجمه‌های فارسی زند و پازند و اوپانی شادها و بهاراگیتارا به فرانسه و انگلیسی نقل کردند. ترجمه‌های فارسی از خرده اوستاکه ره‌آورد ایران و در دست موبدان بود در نخستین نقل گاتها ویشتها عامل مؤثری شناخته می‌شد و استفاده از سانسکریت برای تحقیق بیشتر درمراحل بعدی میسر گردید.

یك‌مراجعه به‌تاریخ ترجمهٔ زند واوستا به‌فرانسه ونقل‌اوپانیشادها بدان زبان ویك‌مراجعه به‌مجموعه‌کارهای انجمن‌آسیائی بنگاله‌ومقاله‌های دوره‌های قدیم مجلهٔ آن انجمن، خاطرنشان می‌سازدکه زبان فارسی در کارهای اولیـه خاورشناسی چه نقش مهمی را ایفا می‌کرده است. ازمراجعه بسه اثر نفیس هامرپورگشتال و ایلیوت بارتولد ثابت می‌شودکه برای بهتر شناختن سوابق

امپراطوری عثمانی و دولت گورکانی هند وحکومت‌های آسیای مرکزی اسناد کتبی فارسی هنوز اهمیت درجه اول را دارد . و بدون دانستن زبان فارسی تحقیق کامل و دقیق دربارهٔ تمدن وفرهنگ مردم آسیای صغیر و هندوستان و آسیای مرکزی میسر نیست واز اینجا اهمیت زبان فارسی در ترك شناسی و هند شناسی معلوم می گردد .

خاورشناسان بزرگ صدهٔ هیجدهم غالباً بهردو زبان‌فارسی‌وعربی آشنا بودند و برای اینکه در آموختن آن پیشرفت بیشتری نصیب ایشان شود به تدوین قواعد یا دستور زبان فارسی به اسلوب دستورهای زبان های غربی پرداختند .

اینك که کارهای خاورشناسی هم مانند غالب رشته‌های مختلف معرفت انسانی به‌نواحی مجزا ومشخص تقسیم شده است وهرکس در بخشی‌ازمحتویات هرموضوع کلی بتواند مختصری بصیرت پیداکند شاید از روی مسامحه بتوان اورا خاورشناس وایرانشناس‌خواند وبرای او دائرهٔمحدودی از دانش‌وپژوهش قایل شد بااین‌همه تاکسی درست بەزبان فارسی‌آشنا نباشد ونتواند بطورمستقیم ازنوشته‌های فارسی نویسان وگفته‌های‌فارسیگویان استفاده‌کند، نمی‌توان اورا ایرانشناس واقعی‌شمرد .

درعهد سابق بنا به‌اهمیت‌کار زیارت وحج کسی که از خانه به‌قصد سفر مذهبی بیرون می‌آمد فوراً اوراکربلائی ومهدی وحاجی میخواندند ولی این تسمیه برای فال نیك‌زدن بودنه‌انجام‌عمل اماآنکه به‌گوشه‌ای ازمسائل متفرع ایرانشناسی می‌پردازد نباید ایران‌شناس خوانده شود زیرا در این‌کار بنای تفؤل برخیری نیست . پس‌کسی‌که زبان فارسی نداند اما زبان سغدی بداند یا درباره موضوعی از متفرعات مباحث‌واشیاء مربوط به‌گذشته و حاضر کشور ایران اطلاعاتی نو وکهنه فراهم آورده باشد می‌توان اورا سغدی شناس و یا کاشی شناس و قالی شناس مثلاگفت و در عالم پهناور خاور شناسی هم به همین اعتبار برای اومحلی محدود قایل شد ولی بدون فارسیدانی نمی‌توان او را در مقام ایران شناس پذیرفت زیرا امروز مفهوم ایران حقیقی از میراث زبان و خط فارسی دری نمی‌تواند جدا بماند .

چنانکه اشاره شد خاورشناسان از صدهٔ نوزدهم بدین طرف‌که به زبان فارسی واهمیت‌آن‌درکارخاورشناسی‌آشناگشته‌وبه‌آموختن‌آن همت‌گماشته‌اند، ازبذل فکر و وقت و ذوق وتجربه وهمت در راه تسهیل و تکمیل تحصیل این

زبان دریغ نورزیده‌اند .

ازیك طرف به‌تنظیم لغت‌نامه‌ها از روی فرهنگهای متداول و معروف پرداخته‌اند و براساس دستور زبانهای غربی دستورها برای زبان فارسی‌تدوین کرده‌اند . این دستور نامه‌های ایرانشناسان دستور العمل و سرمشق‌کسانی مانند میرزا حبیب دستان اصفهانی و دیگران قرارگرفت‌که تدوین قواعد زبان فارسی را از اسلوب قدیم متداول در هند و عثمانی به این شیوه تازه درآوردند .

تحقیق درمشتقات الفاظ فارسی برای ضبط الفاظ ومعرفت اصول‌آنها و استخراج قواعد دستوری به‌اسلوب تازه ، خاور شناسان فارسی‌دان را متوجه روابط دور ونزدیکی کردکه میان مفردات زبان فارسی والفاظ زبانهای‌پهلوی واوستائی وسغدی وطخاری وجود دارد ومباحث فقه‌اللغه فارسی را درمطالعات دستوری واردکرد .

تتبعات فارسی دارمستترکه صفت‌کار خود را از مدلول پارس و پرس فراتر برده و به ایران نسبت داده است یکی از شایسته‌ترین خدمتها بوده‌که فارسی‌دان ایران شناسی ازجملهٔ خاورشناسان فرانسه به تتبع در زبان فارسی کرده است .

عده‌ای ازآنان‌که از پیروی شیوه‌های کهنهٔ تحقیقی به روش‌های غربی گرائیده‌اند ، ذوق تتبع در ریشه الفاظ دری را از همین نوشته‌های تحقیقی خاورشناسان ایران شناس فراگرفته‌اند واینان بودندکه چراغ هدایت فراراه دانشجویان بی‌مدرسه ومعلم ایران پنجاه سال پیش درآثار خود نهادند .

برای توضیح معنی شاهدی می‌آورم: چهل سال پیش‌که دوجلد تتبعات ایرانی را ازمرحوم استاد قریب به‌امانت‌گرفته بودم ومطالعه می‌کردم درآنجا که به‌ریشهٔ برخی از الفاظ مرکب «باستان» اشاره می‌کند دیدم دبستان بمعنی مکتب را مرکب از ادب عربی و « استان » فارسی شمرده بود . توجه باین توجیه لفظی، مرا ناگهان متوجه به‌نکته‌ای بی‌سابقه‌کردکه تاآن روز از زیر قلمی نگذشته وبه‌گوشی نرسیده بود وبعد ازمقداری تتبع اصولی دریافتم‌که برعکس توجیه او ، لفظ ادب عربی از ریشه «دب» فارسی گرفته شده است و بعد از حصول اطمینان نسبت به نتیجهٔ بحث خود خلاصه‌ای از این تحقیق را دربارهٔ کلمهٔ «ادب» عربی درسال نهم مجله‌آموزش وپرورش‌که متعهد ادارهٔ‌آن بودم انتشار دادم وبه‌کشمکش درمیان انسطاس‌کرملی ونلینو ودکتر طه حسین

ازلغت شناسان خاتمه بخشیدم وگمان دادم که «ادب» ازجمع «دأب» ویا «مأدبه» عربی مشتق نشده بلکه درصورت آداب جمع ادب ، معرب از «ادوین» پهلوی بمعنی آئین بوده است که آذین را درپارسی دری مانند آیین از مشتقات آن در دست داریم .

تحولی که در نتیجهٔ تأثر باین اثر تحقیقی خاورشناسان در روش بحث ومطالعهٔ من بوجودآمد اسلوب تتبع وتدریس مرا در درس دستور زبان فارسی دیگر گون ساخت وسالهای متمادی در حاشیه متون مقرر درسی، مطالب لازم را بروش تازه ازلحاظ شاگردان خود میگذراندم .

تحقیقات ایرانشناسان ازخاورشناسان بتدریج از موضوع متون ولغات فارسی و دستور زبان و فقه اللغه گذشت و بمراحل شعر و شاعری و ادبیات زبان فارسی پیوست و درتاریخ نظم و نثر و مراحل تحول اسلوب‌های ادبی و زندگانی شاعران ونویسندگان تغییرشایان توجهی بوجودآورد. اینان درضمن مطالعهٔ آثار نظم ونثری که برای تدریس وترجمه وچاپ ونشرآماده میکردند به نکات و دقایقی برخوردند که ملاحظه و مراعات آنها مباحث تازه‌ای را بر زمینه‌های معهود ادبیات فارسی می‌افزود .

نتیجه مساعی اته و نلدکه و ژوکوسکی از ایرانشناسان آلمانی و روسی در تحقیق احوال شعرای ایران به پرفسور برون ایرانشناس انگلیسی مجال آنرا بخشید که تاریخ ادبیات ایرانرا برمنوال تاریخ ادبیات عرب بروکلمن تنظیم وتدوین کند وبا استفاده از ترجمه ونقل متون نظم و نثر فارسی، زمینه تألیف را تاآنجا توسعه بدهد که موضوع فقدان راهنمای نسخه‌های آثار شعرا و نویسندگان فارسی را درکتاب جبران کند، کاری که استوری سالها بعد از مرگ استاد خود برون بتکمیل آن پرداخت .

جلد اول و دوم تاریخ ادبیات فارسی برون که یک تجربهٔ موفق مقدماتی ایرانشناسی ازموضوعی بسیارگسترده و متنوع بود، سلسله جنبان همت شاعر فارسیگو و استاد زبان فارسی در علیگر هندوستان ، شبلی نعمانی شد تا از آمیزش روش تذکره نویسی واله داغستانی و آزاد بلگرامی و دیگر تذکره نویسان صدهٔ دوازدهم همدوش با شیوهٔ پژوهش خاورشناسان ، شعر العجم را به زبان اردو در سه جلد تدوین کند و جزء سوم کتاب شعر العجم را پیش از تألیف جلد سوم وچهارم تاریخ ادبیات برون منتشرسازد وآنگاه بحث درزمینهٔ سخن منظوم واسلوب‌ها ومختصات ادبی شعر شعرای قدیم ومتوسط را در دوجلد

جداگانه بر آن بیفزاید.

حسن تأثیر این اثر اردو برون را پس ازچند سالی تأمل درادامه عمل ازنو وادار به‌تعقیب کار خویش کرد و جلد چهارم کتاب را پیش از مرگ خود به‌پایان رسانید .

پژوهندگان نخستین

محققان ایرانی که از دوره ناصرالدین شاه ببعـد به تبعیت از مؤلفین کتابهای رجال حدیث روش خاصی درپژوهش ادبی پیش گرفته بودند بعد از انتشار تاریخ ادبیات برون زمینه‌کار تحقیق را عوض کردند و درپی این شیوه فرنگی رفتند .

شادروان عباس‌اقبال درمجلهٔ «دانشکده» با استفاده ازترجمه‌ای که‌آقای سلطان محمد خان عامری ازجلداول کتاب برون در دست عمل داشت‌طرحی‌نو افکند ومرحوم تقی‌زاده هم با توجه به‌کار برون وپیروی از اثرمعروف‌نولدکه درباره فردوسی و شاهنامه او در دورهٔ جدید مجله‌کاوه برلن سرمشق تازه‌ای‌را در مد نظر نسل جوان‌کشور گذارد.

پس باید پذیرفت‌که‌ مساعی‌ایرانشناسان صدهٔ نوزدهم میلادی درتتبعات زبان وادبیات وکیفیت تصحیح وانتشار متون‌ادبی، فواید گرانمایه‌ای‌عاید فضلا وادبا واستادان ونویسندگان ایران گردیده است .

کنگرهٔ فردوسی

تشکیل‌کنگره فردوسی سال ۱۳۱۳ با حضور دهها تن از خاورشناسان اروپا وعده‌ای از فضلای‌آسیائی مشغول به مسائل مربوط به ایران، نخستین برخورد فکر ایرانی با ایرانشناسی بیگانگان در قرن بیستم بود .

جلسات متعدد سخنرانی که غالباً سخنرانان خارجی در آنها به‌ایراد خطابه می‌پرداختند به علاقمندان مستمع گوشزد نمودکه کار پژوهش دربارهٔ زبان وادبیات فارسی خصوصاً و ایرانشناسی بطورکلی، دراروپای معاصرنسبت به اواخرصدهٔ نوزدهم دچار توقف ورکود شده وجز درباستانشناسی، هیچ رشته دیگری از تحقیقـات ایرانی آن جلوه و اهمیت پایـان قرن سابق را حفـظ نکرده است .

قضارا درآن‌کنگره به ایرانیان لایق ومستعدکمتر مجال شرکت وعرض خدمتی داده شد . ولی مقالات فردوسی‌نامه مهر که قضا را مقارن با ایام انعقاد کنگره فردوسی انتشاریافت وحاوی مسائل ونکات جالبی راجع بهمان‌موضوع

کنگره بود، ثابت میکرد که بطور کلی موقـع مناسب برای تأسیس یك مرکز داخلی و ملی درکار ایرانشناسی فرارسیده است .

وجود طبقه‌ای از ارباب فضل که هنوز مرعوب و مجذوب نفوذ مستقیم و غیرمستقیم ایرانشناسان وخاورشناسان اروپائی مانده‌اند والقای روح نفرت از همکاری وهمراهی با خاورشناسان غربی درادامه‌کارهای ایشان، ازطرف برخی عناصر بدبین به جهان غرب هنوز مانع بزرگی برای یك نهضت ملی و شرقی درراه انجام این امراست .

با وجود این، تشکیل کنگره‌های ایرانشناسی ۱۳۴۵و۱۳۵۰ ومجالس وتحقیقات سالهای اخیر، گواه آن است که خواه ناخواه این اندیشه در مرحلهٔ عمل وارد شده و حس احتیاج به وجود مرکز صالـح داخلی دارد مورد قبول همگنان قرارمیگیرد .

موضوع تألیف تاریخ ایران کمبریج که با مساعدت دولت ایران صورت فعلیت پیدا کرد به لزوم تغییر هدف ونقطه امیدکمك غیرمستقیمی نموده وهمه‌را از صدر تـا ذیل بدین اصل معتقد ساخته است کـه کار ایرانشناسی باید بوسیله ایرانیان صاحب صلاحیت فنی و علمی و با همکاری ایرانشناسان کاردان شرق و غرب درداخله ایران تمرکز پیدا کند .

سیاست ایرانشناسی

گفتگو ازسیاست ایران شناسی شاید در نظر نخست غریب بنماید چون ایران شناسی دست کم تا چندی پیش چنان دربند مباحث فنی باستان شناسی و زبان شناسی و کتاب شناسی بود که اظهار اینکه مطالب آن با سیاست یعنی بـا مسائل مورد ابتلای جامعه وحکومت می‌تواند ارتباطی داشته باشد چه بسا در نظر جمعی حکایت ازنوعی شعبده بازی فکری و گزافه گوئی می کرد . ولـی واقع امرآن است که ایران شناسی چه در مرحلهٔ تکوینی خودکـه درانحصار شرق شناسی اروپائی بود وچه امروزکه دانشمندان ایرانی با شوق وهمتی تازه درخط آن افتاده‌اند بصورت گوناگون وآگاهانه یا ناآگاهانه باسیاست ارتباط داشته است ، آنچه درگذشته بـه ایران شناسی جنبهٔ سیاسی می‌داد پیوستگیش به‌تاریخ استعمار بود چنانکه شرح آن خواهدآمد وآنچه امروزه ایرانشناسی را به‌عرصهٔ مناقشات سیاسی می کشاند از یك سو فزونی آگاهی و بیداری قومی

و ازسوی دیگر گسترش روز افزون دامنهٔ نفوذ ونظارت دولتهاست که کم و بیش سراسر پهنهٔ زندگی اجتماعی را فرا گرفته و یکی ازمشخصات اساسی عصرماست. ولی دربارهٔ رابطهٔ سیاست وایران شناسی گذشته از انگیزه‌های ملی و غیر ملی آن از دیدگاه دیگری نیزمی‌توان سخن گفت و آن تأثیری است که ایرانشناسی می‌تواند یا باید درتحولات سیاسی جامعهٔ ایرانی داشته باشد.

چون ایران شناسی به‌معنای مجموعه‌ای ازمطالعات منظم وعلمی مربوط به‌وجوه گوناگون تمدن وفرهنگ وتاریخ ایران‌را اروپائیان بنیاد کردند یکی ازعقایدی که دربارهٔ علت وجودی آن از دیرباز رواج داشته آن است که ایران شناسی همچون شاخه‌های دیگر شرق شناسی غربی جزئی از تمهیدات استعمار برای تسلط برشرق بوده است یعنی دولتهای استعمارگر بـه همان اندازه کـه به‌کارشناسان نظامی واقتصادی نیازمند بوده‌اند دانشمندانی نیزلازم داشته‌اند که از فرهنگ و زبان وسرشت و خوی مردم سرزمین‌های تابـع و مورد نظرشان خوب آگاه باشند تاکار اداره وبهره برداری از این سرزمینها را آسان کنند. نظیر این‌گونه داوری دربارهٔ شرق شناسی بطورعام ازجنگ جهانی دوم به‌این طرف از جانب روشنفکران بیشترکشورهای آسیا وآفریقا که سابقاً مستعمرهٔ دولتهای غربی بوده‌اند نیز ابراز شده است.

ونسان مونتی محقق فرانسوی در مقاله‌ای به‌عنوان «پیراستن تاریخ از استعمار» که در سال ۱۹۶۲ منتشرشد برجسته‌ترین نمونه چنین داوریها را از نوشته‌های محققان ترك وهندی وآفریقائی فراهم‌آورده است. مونتی در این مقاله می‌نویسد که روشنفکران آسیائی وآفریقائی پس از جنگ جهانی دوم بر سرآن شده‌اند تا تاریخ ملت‌های خودرا از دید گاهی متفاوت ازآنچه محققان اروپایی اختیارکرده‌اند دوباره بنویسند و ازکوشش‌های ایشان سه مکتب تازه درتاریخ‌نویسی آفریقا وآسیاپدیدآمد که یکی‌مارکسیستی‌ودیگری ناسیونالیستی است و سومی روشی مستقل از این دو و مبتنی بر اصول علمی تاریخ نویسی را پیروی میکند.

هفده‌سال پیش نیزکنفرانسی باشرکت تاریخ نویسان‌آسیائی وآفریقائی و اروپائی در دانشگاه لندن در بارهٔ ضرورت بازنگری دانشمندان آسیائی و آفریقائی درتاریخ ملتهای خود برگزارشد ومن گزارش مباحث‌آن رابفارسی برگرداندم‌که در مجله سخن (مهر ۱۳۳۶) چاپ شد و درآن گزارش به‌جای

خالی نماینده‌ای از ایران در کنفرانس اشاره کردم. یکی از نتایج آن کنفرانس بازنمودن تعصبات ملی برخی از شرق شناسان و تأکید ضرورت پرهیز از تکرار آنها و نیز دشواری کار شرق شناسان اروپائی در فهم روح و معنی تمدن شرقی بوده است.

درحالی که چنین بحث‌هائی در نقد شرقشناسی و واکنشهای سیاسی ناشی از آن از مدتها پیش در کشورهای مختلف آسیائی صورت گرفته و کم و بیش معیارهائی برای شیوهٔ تحقیقات تازه در تاریخ و فرهنگ این کشورها به‌دست داده است در کشور ما فقط یکی دو سال است که سخنانی جسته گریخته در این باب گفته می‌شود . این کوتاهی ما در بررسی علمی و انتقادی ایران شناسی غرب علل بسیار دارد که بحث دربارهٔ آنها را بفرصتی دیگر باید واگذاشت . ولی در مناسبت حاضر تنها به‌این علت سیاسی اشاره میکنیم که چون درقرن نوزده یعنی درزمان اوج استعمار کشور ما با وجود زیانهای فراوانی که از تجاوز طلبی‌های استعمار دید و بخشی از سرزمین‌های خود را از دست داد و از طرف قوای استعمارگر اشغال شد ، جنبشهای ضد غربی بشدت و دامنه‌ای که در کشورهایی چون هند ومصر والجزایر درگرفت درایران هرگز پدید نیامد ودرنتیجه مظاهر گوناگون رابطهٔ معنوی ما با غرب هیچگاه مورد انتقاد واقع نشد و کمتر کسی در میان نویسندگان و روشنفکران نفوذ فرهنگی غرب را خطری برای استقلال سیاسی یا فرهنگی ماشمرد حتی میتوان گفت که درمواردی خلاف آنهم روی داد چنانکه بسیاری از روشنفکرانی که زمانی در شمار رهبران مبارزات ملی بودند تجدد-خواهی را با فرنگی‌مآبی مترادف شمردند و تنها راه رستگاری ایران را در تقلید ازغرب دیدند . وقایع جنگ جهانی اول وازآن مهمتر اشغال ایران در جنگ دوم وپیش‌آمدن مرحلهٔ تازه بیداری و آگاهی ملی این وضع را تااندازه‌ای دگرگون کرد وازآن پس ضدیت سیاسی با غرب اندك اندك رنگ فرهنگی نیز گرفت اگرچه حتی دراین دوره گاه وابستگیهائی که به غرب داشته‌ایم ما را در گفتن حقائق راجع بغرب محتاط و دو دل کرده است .

به‌سبب این ملاحظات هنگامی که دانشمندان ایرانی درطی دهه اخیر همت برآن گماشتند که ابتکار تحقیقات ایرانی را خود به‌تدریج در دست گیرند عیب بزرگ کارشان آن بود که کوشش خویش را درنوعی خلاء فکری آغاز کردند یعنی هیچگونه سابقهٔ نقد وسنجش هوشیارانه‌ای ازخصوصیات شرقشناسی غربی وجود نداشت که درگزینش اصول و هدفهای فکری کار تحقیق راهنمای ایشان باشد

وکارشان را ازعیبها و خطاهائی که شرق شناسی غربی را دچار بن بست کرده است ایمن دارد . به هرحال چون‌مناقشه‌ای که اینك درباره ایران‌شناسی‌غربی درگرفته است بهدلایلی که گذشت مراحل ابتدائی خود را می‌پیماید و مخالفان پس از مدتها خاموشی فرصتی برای‌آشکاره گوئی یافته‌اند طبعاً اگر در آنچه می‌گویند شائبه‌ای ازتعصب وخام اندیشی باشد جای شگفتی ندارد آنچه مایه شگفتی است این است که چنین مناقشه‌ای با دست‌کم هفده سال تأخیر روی داده است .

دراینکه ایران شناسی همچون رشته‌های دیگر شرق شناسی درغرب‌اصلا به‌اقتضای نیازهای سیاسی ونظامی و اقتصادی دولتهای استعمارگر پیدا شده و هدف فوری‌آن خدمت به مصالح‌آن دولتها بوده است همانطورکه جناب آقای دکترراسخ فرمودند مشکل بتوان تردیدکرد .

دورهٔ رونق شرق شناسی یعنی قرن‌نوزدهم روزگار هجوم استعماربه‌شرق بود ونمیتوان گفت که در آن روزگار و در محیطی که شیوه‌های فکری مشرب تحصیل (پوزی‌تی‌دیسم) واصالت‌عمل (پراگماتیسم) وجزآن‌روح‌وجهت‌فعالیتهای علمی را معین میکرد، شرق شناسان اروپایی جز عشق به شرق و دانش پروری انگیزه‌ای نداشتند .

وانگهی‌تاریخچه مدرسهٔ زبان‌های خاوری‌وآفریقائی دانشگاه لندن‌یعنی یکی از بزرگترین ومعتبرترین مؤسسات شرق شناسی غرب گواه است‌که‌غرض اصلی ازتأسیس‌آن تربیت‌کارمند برای دستگاههای اداری وبازرگانی‌انگلستان درآفریقا و آسیا بوده و مطالعه در تاریخ باستان جزء هدفهای فرعی‌آن بشمار میرفته است .

پس اصرار برسر معلوم‌کردن اینکه‌آیا انگیزهٔ فلان ایران شناس ازیك عمرتحقیق خدمت به‌استعماربوده است یادانش دوستی، ما را به‌جایی‌نمیرساند. بیگمان همهٔ ایران‌شناسان را از دیدگاه انگیزهٔکار خود ونیز احساسی‌که در حق ایران وایرانیان بدل داشته‌اند نمیتوان بهیك قلم راند ، برخی از آنان رسماً عضو دستگاههای دولتی غرب بوده‌اند ، برخی و یا شاید بیشترشان از برکت اشراف زادگی و توانگری امکان تحصیل در دانشگاههای طراز اول و مسافرت به‌ایران را یافتند وگروهی نیز نه از اشراف و دولتیان بودند و نه شخصاً بضاعت مالی داشتند . کسانی چون «ولهاوزن» اسلام را بهدیدهٔ حقارت می‌نگریستند ولی‌کسانی هم چون گوستاولوبون‌تمدن غرب را ناشی‌از مسلمانان

میدانستند ودرفضائل تمدن اسلامی مبالغه‌میکردند برخی مانند ملک‌دانالد ایرانی را ذاتاً دروغگو می‌شمردند یا مانندنولدکه خود معترف بودندکه مهرایرانیان را چندان بدل ندارند و حال آنکه بعضی هم چون رنه گروسه پر شکوه‌ترین سخنان را درستایش ایرانیان گفته‌اند اما همگی‌این بزرگواران درسایهٔ‌حمایت مادی ومعنوی استعمار وسائل‌کار خود را فراهم‌کردند و به‌منابع‌کمیاب وگران بهای شناخت ایران و خاورزمین دست‌یافتند .

نتیجهٔ پیوستگی شرق شناسی با تاریخ استعمارآن شدکه ملتهای آسیائی وقتی درقرن بیستم بیدارشدند و برای بدست‌آوردن استقلال خود به‌پیکار با غرب برخاستند، شرقشناسی‌را مانند همه چیزهای دیگری‌که یادآور استعمار است نیرنگی برای‌هموار کردن راه اسارت شرقدیدند وآنگاه انواع‌نسبتهای سیاسی واخلاقی را بـه‌آن دادند وازجمله شرق شناسان راگماشتگان پنهـان دستگاههای استعماری خواندند . از مردمی‌که پس از نسلها اسارت و زبونی به‌تازگی ازچنگ ستم و استعمار رها شده‌اند یا گمان میکنندکه رها شده‌انـد نمیتوان چشم داشت‌که در حق دژخیمان پیشین خود به‌شیوه‌ای علمی و از روی سعه صدر داوری‌کنند ولی نتیجه‌ای‌که از این سخنان بایدگرفت آن نیست‌کـه چون ایران شناسی زائیدهٔ آز و نیاز استعمار بوده است باید برآن خط بطلان کشید و درباز نویسی تاریخ ایران نتیجهٔ‌کوشش‌های ده‌ها باستان شناس وزبان شناس وتاریخ نویس اروپائی را بدور ریخت بلکه روش درست‌آن است‌که اولا از بی‌اعتباری اخلاقی شرق شناسی اروپائی درمیان ملتهای خاورزمین این‌درس عبرت را بگیریم‌که تحقیق علمی بطور عام وتحقیق علمی درعلوم انسانی بطور خاص برای‌آنکه حرمت وآبروی خویش را درجامعه نگاهدارد باید خودرا از آلودگی به‌سیاست بمعنای مبتذل‌آن یعنی مصلحت بینی‌های حسابگرانه روز و نیز از آویختگی به‌قدرتهای رسمی برکنار دارد و ثانیاً بهدیده انتقادی در روش‌وموضوع‌رشته‌های گوناگون ایرانشناسی‌نظر کنیم و نادرستیها ونارسائیهای آن را دریابیم. درفرصتی‌که از این‌گفتار باقی‌است پاره‌ای ازاین نادرستیها و نارسائیها را که دارای اهمیت سیاسی است برمی‌شماریم وازآنها در مورد شیوهٔ آینده تحقیقات ایرانی نتیجه میگیرم .

نخستین عیبی‌که درمورد ایران شناسی درخور یادآوری است دیدگاه غیر ایرانی‌آن است . دربادی امرگمان میرودکه این خصوصیت درکار تحقیق

علمی مزیتی باشد زیرا وقتی محققی یك منظومهٔ فرهنگی را از دیدگاهی بیرون از آن مطالعه میکند قاعدةً توقع میرودکه چون از غرض و تعصب پیراسته است عیب و حسن آن منظومه را از وابستگانش بهتر ببیند و داوریش منصفانه و روشنگرتر باشد ولی عیب کار آنجاست که ایران شناسی و بطور کلی شرق شناسی چون همان گونه که گفتیم دوره رونقش با روزگار اعتلای قدرت سیاسی و نظامی استعمار همزمان شد به نخوت وغرور قومی اروپائیان آلوده گشت تا جائی که فرض اساسی وضمنی بیشتر شرق شناسان در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم اعتقاد به برتری ابدی غرب بر شرق بود . آلودگی به این تعصب ایران شناسان غربی را از درك حقیقت و گوهر فرهنگ ایرانی و مخصوصاً تعیین سهم آن درسیر تکامل فکری غرب بازداشت ونویسندگان ومتفکران دیگر غرب نیز به پیروی ازهمه آنان درقضاوتهای خود راجع به شرق دچار خطاها و بی‌انصافیهای بسیار شدند وچنان که ازکتابهای فراوانی که درباره تاریخ اندیشهٔ سیاسی درغرب نوشته شده است فقط یکی ازآنها نوشته جرج کاتلین به تأثیر زردشتیگری برفلسفهٔ سیاسی یونان باستان بویژه بر آراء افلاطون اشاره کرده است . خوشبختانه دوست دانشمند آقای فتح‌الله مجتبائی دراین زمینه تحقیقات بکری کرده‌اندکه امیدواریم انتشارآنها به‌جبران این نقیصه یاری کند .

ولی اگرفرض ضمنی واساسی ایران شناسی غربی آن بوده‌است که تمدن غربی بطور ذاتی وابدی از تمدن شرقی برتر است ایران شناسی خودی نباید عکس این خطا را مرتکب شود وفرض را برآن بگیردکه همه چیزهای تمدن وفرهنگ ایرانی مظهر کمال وزبردستی‌است وهیچگونه انتقادی‌ازآن روا نیست زیرا نباید فراموش کرد که‌تعصب زائیدهٔ تعصب‌است چنانکه‌برخی‌از تندرویهای ما واکنشهای فرهنگی نامطلوبی درنزد برخی از ملل فارسی زبان برانگیخته که کم کم با ملاحظات سیاسی نیز آمیخته شده است .

ایران‌شناسی تااندازه‌ای ازیکی از زیانهای سیاسی رشته‌های دیگرشرق شناسی ایمن بوده است . بیشترشرق شناسان با تکیه کردن به‌روی جدائی‌ها و تفاوتهای زبانی‌ودینی ونژادی درجوامع آسیایی‌وافریقایی‌زمینهٔ انواع‌جنبشهای تجزیه طلبی‌وجنگهای داخلی‌را دراین‌جوامع دانسته یانادانسته فراهم کردند. تقسیم شبه قارهٔ هند واختلافات مسلمانان وافریقائیان ومسیحیان در سودان و نیجریه وکشاکش ترکان و یونانیان در قبرس نمونه‌ای از نفاق انگیزیهای

استعماری‌است که شرق شناسان در بروز آنها نمیتوان یکسره بیگناه دانست .
ولی کار ایران شناسان غربی بجز مطالعاتی که درباره برخی از جنبشهای اقلیت‌های مذهبی صورت گرفت چنین نتایجی به‌بار نیاورده است . ازسوی دیگر خدمات ایران شناسان در کشف بسیاری ازمجهولات تاریخ ایران باستان یکی ازعوامل اصلی پیدایش ناسیونالیسم فرهنگی غیراسلامی درایران بوده است . این نکته درمورد مصریان نیز صادق است که درپرتو مصرشناسی غربی ازتمدن باستانی خویش آگاه شدند و زمانی متفکر ونویسندهٔ برجستهٔ مصری طه‌حسین به‌استناد آن مدعی بود که فرهنگ مصری از لحاظ ماهیت خود با فرهنگ عرب فرق دارد و ازاین رو برای‌آن‌که از واماندگی بدرآید باید راه خود را از راه جوامع اسلامی جداکند . این گونه گرایشهای‌رسمی وغیر رسمی به‌بزرگداشت گذشتهٔ باستانی گاه باپیوندهای اسلامی این کشورها ناسازگار درمی‌آید واین ناسازگاری بررابطهٔ دین و دولت و وحدت فرهنگی این‌ملتها، عواقب سیاسی مهمی دارد یا میتواند داشت .

یکی ازمعایب ایران شناسی غربی این بودکه به علت اشتغال بیش از اندازه به‌جزئیات ودقائق زبان شناسی وباستان‌شناسی وتاریخ‌کشمکشهای‌نظامی ومذهبی و دقت و وسواس‌آن درتصحیح و مقابلــه نسخ از رسائل اساسی مربوط به‌تاریخ وفرهنگ ایران غافل مانده و به‌قول خود اروپاییان درخت را دیــده ولی جنگل را ندیده است . غرض من ازاین اشاره انکار ارزش وضرورت‌علمی این گونه مطالعات نیست بلکه مقصودم این‌است که توجه به‌جزئیات‌این‌مباحث که به‌هرحال درحکم‌کلید ومقدمه‌کار تحقیق هستند، ایران شناسی را از ورود به‌اصل موضوعاتی‌که از لحاظ اجتماعی وسیاسی برای ما امروزه اهمیت بیشتر دارند باز داشته است . از این رو عجب نیست‌که با آنکه بیش از یك قرن از عمر اسلام شناسی غربی میگذرد هنوز حتی بیشتر نکات اساسی مربوط به‌سیر اندیشهٔ ایرانی شناخته نشده است و به‌گفتهٔ آقای دکتر نصر هنوز بسیاری از نکات سیر فلسفه در ایران در پردهٔ ابهام پوشیده است مخصوصاً تاریخ هفت قرن اخیر که به علت عدم رابطهٔ آن با تمــدن اروپایی و نیز از بین رفتن مکتبهای مستقل‌فلسفی‌درجهان عرب مورد بررسی‌دانشمندان مغرب زمین‌قرار نگرفته است .

این نقیصهٔ ایران شناسی غربی سبب‌رواج این‌تصورشده است‌که‌ایرانیان

درسراسر تاریخ خود از توانایی اندیشیدن محروم بوده‌اند وجز فرمانبرداری کورکورانه از صاحب اختیاران خود آئینی نداشته‌اند و پیداست که مردمی که به‌این تصور خوی گرفته باشند چاکرمنش وستم پسند بار می‌آیند وازآن بدتر در رهگذار جریانات فکری زمانشما چون ذات‌خودرا ازقدرت انتقاد واجتهاد عاجز می‌پندارند بی‌اراده به‌این سو وآن سو کشانده میشوند .

واما یکی‌ازعلل دشواری تحقیق دراندیشه‌های سیاسی درایران آمیختگی آنها با عقاید وتعالیم دینی واخلاقی وجهان شناسی و تاریخی است . درحالی که درمغرب زمین از زمان افلاطون سنت بر آن‌بوده‌است که رساله‌ها وکتابهای جداگانه درموضوع سیاست‌وکشور داری بنویسند . درفرهنگ ایرانی‌تفکرات مربوط به‌جامعه وحکومت چه در دورهٔ پیش از اسلام وچه پس ازاسلام درضمن ملاحظات عام‌تری در بارهٔ دین و دنیا مندرج است . بدین جهت آگاهی از چگونگی اندیشه‌های سیاسی مستلزم‌آن است که‌کم وبیش همهٔ متون ومنابعی‌که به‌نحوی نمودگار بینش ونگرش ایرانی در زندگی فردی واجتماعی است از اندرزنامه‌ها گرفته تاکتب ملل ونحل وشرح حالها بدقت مطالعه شود . بهمین دلیل کتابهائی‌که اسلام شناسان غربی تاکنون درموضوع خاص عقاید سیاسی‌در اسلام نوشته‌اند از دو یا سه درنمیگذرد. یکی ازآنها نوشته ارنی‌روزنتال‌اسلا دربارهٔ عقاید سیاسی شیعه بحث نمیکند و دیگری نوشته مونتگمری ذات عقاید شیعه را درچهارصفحه خلاصه‌کرده است . علت تاریخی این تصور نیز سیاسی بوده است: چون سنیان اکثریت نفوس مسلمان را تشکیل می‌دهند وغربیان‌نیز باآنان‌درگیری وگرفتاری‌داشته‌اند شناخت احوال وعقایدآنان‌را برشیعه‌شناسی مقدم داشته‌اند واین خود نمونه‌ای دیگر از پیروی شرق شناسی ازمصالح عملی دولتهای غربی است .

شناسائی عقاید سیاسی‌شیعه گذشته ازاهمیت تاریخی‌آن برای ما بیشتراز این‌جهت ضرورت دارد که به یاری آن می‌توانیم بخش مهمی از میراث فکری ملت خودرا با معیارهای جهان امروز ارزشیابی‌کنیم ومخصوصاً معلوم داریم‌که خصوصیات روحی وفکری مردم ما تا چه اندازه معلول عقاید تقلیدی و سنتی و تا چه اندازه پدیدآوردهٔ نظامهای سیاسی واقتصادی است .

چنانکه می‌دانیم یکی‌ازعقاید رایج درمیان برخی‌ازروشنفکران‌امروزی ما آن است که بسیاری ازخصوصیات منفی‌روحیهٔ ایرانیان از قبیل توکل وتسلیم

وخرافه پرستی وترس وملاحظه در بیان عقیده نتیجه معتقدات مذهبی ایشان یعنی مذهب شیعه است.

ولی محققی که ازدیدگاه سیاسی در اندیشه و کردار شیعیان در طول تاریخ تأمل کند به این نتیجه می‌رسد که مذهب شیعه برعکس با تأکید شرط عدالت حاکم وتجویز اجتهاد ووجوب مبارزه با ظالم مشرب آزادگی وپیکارجوئی بوده است چنانکه شیعیان در بیشتر جنبشهای اصلاح طلب وتاریخ اسلام ازمعتزله گرفته تا نهضتهای ضداستبدادی درقرن دوازدهم هجری شرکت داشته یا متهم به شرکت در آنها بوده‌اند.

تا اینجا سخن از ایرانشناسی غربی به‌طور عموم بود ولی البته نکته دیگری در ایرانشناسی هست که با وجود اتکایش برمنابع وروشهای غربی به‌دلیل مبانی مسلکی خود مکتب کاملا جداگانه و مستقلی را تشکیل می‌دهد وآن ایران شناسی شوروی است. ولی پیش از بحث درباره ایرانشناسی شوروی باید این نکته را یادآوری کنیم که از اوائل دهه پنجم قرن حاضر به این طرف تحولاتی که هم در کشورهای آسیایی وآفریقایی وهم در روابط آنها با غرب روی داده برچگونگی مطالعات شرقشناسی غربی تأثیر کرده است و دانشگاههای بزرگ غرب نیز خودرا با اوضاع تازه تطبیق داده‌اند. مسافرت ومهاجرت عده قابل ملاحظه‌ای از درس‌خواندگان و دانشمندان کشورهای شرقی بـه غرب واشتغال ایشان در دانشگاههای اروپا وآمریکا سبب شده که بسیاری از کرسیهای تدریس و تحقیق مربوط به شرق در تصدی خود شرقیان باشد بعلاوه شرقشناسان آخرین توجه خود را ازتاریخ گذشته به مسائل جاری کشورهای آسیائی معطوف کرده‌اند.

بتدریج که مبانی استقلال کشورهای جهان‌سوم نیرو می‌گیرد وآثار بحران وضعف در تمدن غرب آشکارمی گردد از نخوت وغروری که در ورای شرقشناسی کهن شیوه نهفته بود کاسته می‌شود ولی من برخلاف برخی ازهمکاران دانشمندم معتقد نیستم که این تحولات براثر آن است که پرتوعرفان شرقی بردلهای غربیان غرب تابیده بلکه معتقدم که همچنان مقتضای منافع دولتها ملاك اصلی در تعیین جهت موضوع مطالعات است چنانکه اینك مسائل اقتصادی دربرنامه‌های تحقیقی ایشان بیشترمحل اعتناست.

واما ایرانشناسان شوروی تا اندازه‌ای درکارخود ازمعایب ایرانشناسی غربی برکناربوده‌اندو برخلاف همکاران غربی خودبا اعتنایی که به‌ریشه‌های اقتصادی تحولات تاریخی داشته ونیز باکاوش درزمینه اعتقادی وفکری وقایع تاریخ ایران

و مخصوصاً با توجه به وضع زندگی تودههای مردم وعقاید و افکاری که بهدلیل مخالفت با قدرتهای زمانه ما مورخان یا دربارهٔ آنها توطئه سکوت کردهاند ویا گزارشهایی ناروا ویکطرفه ازآنها به دست دادهاند ، بسیاری ازنکات مربوط بهتاریخ سیاسی ایران را روشن کردهاند . رسالهٔ پیگولوسکایا دربارهٔشهرهای ایران ، بحث دیاکرنوف دربارهٔ گوماتا وتحقیق پطروشفسکی راجع به نهضت سربداران خراسان نمونههایی ازروش خاص ایرانشناسان شوروی است. خواه بانظریات محققان شوروی دربارهٔچنین موضوعاتی موافق باشیم یانه بایداذعان کرد که کمترین فائده روش این گروه از ایران شناسان آن است که چون از بسیاری ازوقایـــع تاریخ ما تعبیریٔ متفاوت از تعبیر رســـمی ومتعارف به دست میدهند میان دانشمندان وآگاهان گفتگو ومناقشه برمیانگیزند و ازاینراه ما را بهشناخت حقیقت تاریخی نزدیکتر میکنند زیرا همین گفتگوها ومناقشههاست که تاریخ را ازصورت مجموعهای ازمعلومات خشك وملالآور بهشکل علمیزنده وآموزنده درمیآورد وبه دانشجویانش اینِاستعداد را میبخشد که مطالب اسناد وکتابهای تاریخی را همواره مسلم نگیرند بلکه با دیدهای نکتهیاب و انتقادی درآنها نظر کنند .

ولیچون اساس ومرجع نظری تحقیقات ایرانشناسان شورویجهانبینی مارکسیسم ـ لنینیسم است عیبی که ازلحـــاظ دیدگاه تحقیق تاریخی درموردکار ایرانشناسان غربییاد کردیم برکارایرانشناسانشوروی نیزوارد استیعنیاینان نیزبه هرحالتاریخ مارا ازدیدگاهی غیرایرانی نگریستهاند . به علاوه امروزه درمورد نحوهٔ تطبیق مارکسیسم برشیوهٔ تحلیلتاریخی زندگی ملتها جای بحث بسیاراست .

چنانکه پیشتر اشاره کردیم از جنگه جهانی دوم به اینطرف عدهای از نویسندگان ومحققانآسیایی وافریقایی براثرمخالفتیکه با شرق شناسی غربی داشتهاند به دامن مارکسیسم پناه بردهاند تا با تقلید از نوشتههای شرقشناسان شوروی تاریخ ملتهایخویشرا با معیارهای مادیت جدلی(ماتریالیسمدیالکتیك) بسنجند وتجزیه وتحلیل کنند . ولی مارکسیسمیکه دراینکشورها میان برخی از روشنفکران رواج داشته به سبب نبودن آزادی بحث ومناقشه شکل جزمی و رسمی مارکسیسم معروف به مارکسیسم استالینیبوده است . یکی ازاصولاساسی مارکسیسم استالینی این اعتقاد استکه همهٔ جوامع بشری قطعنظر از تمایزات

قومی‌واقلیمی‌واعتقادی وفرهنگی وجز آن ازآغازتاریخ تاکنون مراحل‌پنجگانه یکسانی را پیموده‌اند که عبارتند ازجامعهٔ اشتراکی‌آغازین و بردگی وفئودالیته و سرمایه‌داری وسوسیالیسم، وخصوصیات اقتصادی واجتماعی و سیاسی همه ملتها درهریك ازاین‌مراحل نیزیکسان بوده است . به‌گمان معتقدان این‌نظریه همین یکسانی‌خصوصیات‌جوامع بشری‌است که تعمیم ومشمول‌احکام‌درست علوم اجتماعی را دربارهٔ همهٔ حوزه‌های‌زندگی‌آدمی بدون‌استثنا میسرمی گرداندومارکسیسم‌را به مقام دانشی‌نو- دانش انسان - می‌رساند .

اززمان کنگره‌های بیستم و بیست ویکم حزب کمونیست اتحاد شوروی‌این شیوهٔ تاریخنویسی مورد انتقاد بسیاری از مارکسیستها قرار گرفته است وهمراه با سیاست عمومی نظام شوروی در نکوهش روشهـای استالینی اینك نظریاتی‌که حاکی از تحول متحدالشکل همه جوامع بشری در سراسر تاریخ باشد ازطرف دانشمندان وپیروانشان‌مردودشمرده‌می‌شود. به‌گواهی‌ژان‌شسنومحقق‌مارکسیست فرانسوی در پیشگفتار کتاب «شیوهٔ تولیدآسیایی» ، «بازگشت به روح پژوهش آزاد» اکنون سبب شده است‌که محققان مارکسیست جوامع غیر اروپایی را به شیوهٔ عینی وفارغ ازاصول جزمی وازپیش‌پذیرفته مطالعه‌کنند وبه‌تنوع‌واختلاف آنهابایکدیگر بهتر پی‌ببرند. بیشترپژوهشهای ایران‌شناسان چنانکه معلوم است به‌مکتب جزمی دیرین خاورشناسی شوروی‌تعلق دارد بدین معنی‌که نویسندگان آنهاکوشیده‌اند تانظام اجتماعی واقتصادی هردوره ازتاریخ ایران رابه‌تکلف‌با یکی ازادوارپنجگانه تاریخ منطبق کنند. مرحوم محمدعلی‌خنجی درمقاله‌ای‌که در شمارهٔ شهریور ۱۳۴۵ در مجلهٔ راهنمای‌کتاب منتشر شده است‌کتاب تاریخ ماددیاکونوف را ازاین لحاظ مورد انتقاد قرار داد و درآن نظردیاکونوف را مشعر برآنکه نظام اجتماعی دورهٔ ماد با خصوصیات عصر بندگی (اسکلاواژ) تاریخ اروپا مطابقت کامل دارد ردکرد . از اینگونه بررسیهای انتقادی ایران شناسان شوروی می‌توان در شناخت سازمانها و نهادهای سیاسی جامعهٔ ایرانی درگذشته بهره بسیار گرفت و درعین حال باید چشم به‌راه پژوهشهای تازه‌تری بود که ایران شناسان شوروی از دیدگاهی‌آزادانه‌تر در تاریخ ایران به انجام رسانده‌اند .

ولی این چشمداشت ، دانشمندان جوان ایران را از وظیفهٔ ادامهٔ‌کوشش برای شناخت ویژگیهای ساخت اقتصـادی و اجتمـاعی ایران درگذشته و حال معاف نمی‌دارد .

ایران شناسی برای آنکه در این رسالت کامیاب شود باید در عین اینکه
ت و باریك بینی وصلابت روشهای علمی اروپائیان سرمشق می‌گیرد هم از
گیری ایران شناسی غربی وهم از جزیت ایران شناسی شود.وی بپرهیزد
ه گمان این گوینده کامیابی تحقیقات ایرانی شرط دیگری می‌خواهد که بر
ن اموری که یاد کردیم مقدم است و آن روحیه و محیط علمی است زیرا
بودن همین شرط بود که اروپائیان را به یافتن روشهای دقیق تحقیقی علمی
کرد. بزرگترین نشان روحیه ومحیط علمی آزادی وجدان وعقیده وامکان
ازمقبولات ومسلمات است واین موهبتی است که تنها با برگزاری مجامع
حاصل نمی‌شود بلکه همین که تجربه اروپائیان گواه است به مجاهدتها و
یهای بسیار نیاز دارد .

مراکز فرهنگی و علمی کشور

ایرج افشار

کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران

قسمت دوم

برگشت به ساختمان

زمانی که ساختمان کتابخانه رو به‌اتمام می‌رفت و به‌اصطلاح معماران، «سفت‌کاری» آن تمام شده‌بود دکتر صالح از سمت ریاست دانشگاه کنار رفت و پرفسورفضل‌الله رضا به‌جای او آمد. از رضا هم یادگاری درین ساختمان دیده می‌شود و آن کتابه‌ای است که‌برسر درجنوبی ازکاشی معرق نصب شده. متن کتابه بیتی‌است‌ازشاهنامهٔ حکیم فردوسی:

زنیکو سخن به چه اندرجهان　　براوآفرین ازکهان و مهان

هنگامی که‌درتابستان۱۳۴۸ریاست‌دانشگاهی‌درنوبت دکترعلینقی عالیخانی درآمد قسمتی ازبنای‌کتابخانه نسبةً‌آماده شده بود. ایشان مردانه تصمیم گرفت که به‌تدریج کتابها ووسایل موجود ازمحلهای سه‌گانه‌ای‌که دراختیارکتابخانه بود به ساختمان تازه منتقل شود. معتقد بود تا داخل بنای نیمه تمام نشوید هیچگاه همتی مؤثر درتمام شدن‌کاربنامصروف نخواهد شد. به همکار پرتوانش دکتراحمد ضیائی گفت باید میزوصندلی و وسایل دیگرموردلزوم هرچه زودتر با نقشه‌هایی که تصویب‌شده باشد تهیه‌کنید وکتابخانه را راه بیندازید. دکترضیائی مردی‌که در قاطعیت مثل است گفت به‌مصداق «درکار خیر حاجت هیچ استخاره نیست» با همه بی‌پولی دانشگاه هزینهٔ تهیه میز و صندلی و قفسه‌های ضروری را از محل اعتبارات اختصاصی دانشگاه می‌دهم. بروید میزوصندلی تهیه‌کنید! خود مشکلات اداری کار را یکی پس از دیگری از میان برداشت. ساخته‌های کارگاه استادکار زبردست احمدتیموری مورد پسند دکتر عالیخانی وضیایی قرار گرفت ودستورساختن‌آنها داده‌شد. درمدتی نزدیك به‌هشت ماه تجهیزات‌چوبی کتابخانه‌آماده شد. قفسه‌های‌فلزی‌کتابخانه‌هم طبق‌نمونهٔ ایتالیائی‌توسط‌شرکت دولتی صنایع‌فلزی‌که بنیادش را دکتر عالیخانی گذارده بود ساخته‌شد. توضیحی اینجا لازم است وآن اینکه مخارج تهیهٔ وسایل و صندلیهای تالارهای پذیرائی وسخنرانی‌کتابخانه از محل‌کمك قابل‌توجهی‌که دکتر منوچهراقبال از اعتبارات شرکت ملی نفت دراختیارکتابخانه‌گذارد پرداخت گردید.

درتابستان ۱۳۵۰ دکترهوشنگ نهاوندی عهده‌دار تصدی ریاست دانشگاه

شد . تقدیر الهی بود که او آخرین کوششهای مؤثر را در راه تمام شدن بنای کتابخانه و تهیهٔ وسایل باقیماندهٔ آن به کار بندد. آماده شدن ساختمان کتابخانه موجب بازدید رسمی شاهنشاه آریامهر و شهبانو در نخستین روز مهرسال ۱۳۵۰ شد. ازین زمان بود که کتابخانه کار استوار و پیوستهٔ خود را آغاز کرد. بازدید شاهنشاه و شهبانو چهل دقیقه مدت یافت و اکثر قسمتهای کتابخانه مورد بازدید قرار گرفت .

زحمت کشیدگان پیشرفتهائی که نصیب کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران شده مولود نیت خیر و همت استوار و پایداری ثمربخش وفعالیت راستین افرادی است که نام عده‌ای از آنان پیش ازین گفته شد. دور از حق‌شناسی و انصاف است اگر از آوردن نام چند خدمتگزار با حرارت و پرشور دیگر غفلت شود. سرسلسلهٔ این گروه دکتر عبدالله شیبانی است که در طول مدت قریب پانزده سال (که من شاهد بودم) در سمتهای مدیر کل و معاون دانشگاه همیشه به امور کتابخانه با حرارت و حقیقت می‌نگریست. مخصوصاً نسبت به خرید کتاب و علی‌الخصوص کتب خطی و تهیهٔ میکروفیلم از آثار ایرانی که در خارج از ایران است مراقبتی کم‌نظیر و نیتی عالمانه ابرازمی کرد . بر من فرض است که از بابت آنچه از ایشان درخدمات اداری آموخته‌ام به‌جای خویش سپاس عرضه کنم .

ازمیان نام دیگر کسانی که کتابخانه را از نگاهبانان شایسته بوده‌اند نام دکتر شمس‌الدین مفیدی و دکتر سید حسین نصر فراموش‌شدنی نیست. این هردو از چهره‌های رخشان و دانشمندان «جهانی نام» دانشگاه تهرانند. هردو در کار خود بصیرند ونسبت به امور دانشگاهی حساس و دلسوز .

دکتر سید حسین نصر دردوران ریاست دانشگاه دکتر جهانشاه صالح (که شورایی به انتخاب او برای کتابخانه تعیین شد) به مناسبت علاقه‌ای که دکتر نصر به پیشرفت امور کتابخانه داشت به ریاست شورا انتخاب شد. در تمام مدتی که شورا موجود بود دکتر نصر ، در پیشبردن امور و ساختن آیندهٔ کتابخانه مؤثر واقع شد . دید و بینش علمی دکتر شمس‌الدین مفیدی خود ازعوامل پیشرفت امور کتابخانه بوده است وهست .

از دکتر محمد مقدم هم باید دوباره یاد کنم ، ازین باب که در مدت خدمت اداری با دیدی تازه و اندیشه‌ای نو به گسترش خدمات کتابخانه می‌نگریست .

همکاران کنونی و گذشتهٔ من هریك سهمی عظیم دارند که برشمردن حق یك یك آنها صفحه‌های بسیار می‌خواهد، ناچار از همه نام نمی‌برم مگر آنهایی که از من دور شده یا بازنشسته شده و یا در قسمتهای دیگر به کار پرداخته‌اند و عبارتند از حسین محبوبی اردکانی ، نوشین انصاری (محقق) ، ایران شیبانی

(فرهودی)، فرنگیس امید (شفا)، معصومهٔ دقیق ، فریدون بدره‌ای، یحیی دوستدار ، امان‌الله ایزدپناه، سید یحیی نیاکی وکسان دیگری که محتملاً اسمشان از حافظه‌ام گریخته است.

یکی ازافرادی که ازنظر دقت علمی و بصیرت فنی نسبت به کتابخانهٔ مرکزی اظهارلطف کرد دکترجان هاروی است . جان‌هاروی ازکتابداران متبحر ومتشخص امریکایی است. مدت چهارسال درایران بود. درآغاز به‌عنوان استادکتابداری به دعوت فولبرایت به ایران‌آمد . مدت دوسال دردانشکدهٔ علوم تربیتی درس گفت. مدت دوسال‌هم باسمت‌کارشناس ومشاور دروزارت علوم به‌تأسیس وبنیان‌گذاری مرکزمدارك علمی وابسته به وزارت علوم صرف وقت‌کرد. درین مدت که درایران بودسه‌بار به‌خواهش من‌قسمتهای فنی کتابخانه واصول‌سازمانی آن‌را مورد رسیدگی‌ومخصوصاً نقد وسنجش قرارداد . گزارشهای دقیق‌وقابل‌استفاده نوشت ودراختیارم‌گذاشت. بنابرین ذکرنام او درین تاریخچه ثبت شدنی‌است.

ازکمکهای مؤثری‌که درپیشرفت امورفنی‌کتابخانه حاصل‌شده مساعدت مؤسسهٔ انتشارات‌فرانکلین و نیت خیرشخص‌آقای‌علی‌اصغر مهاجر مدیرصاحب‌فرهنگ وبینش‌آنجاست ازین باب‌که پات مارلینزکتابدار متخصص وقابل‌را برای تصدی امور فنی‌کتابخانه دراختیار دانشگاه تهران قرارداد. بیش ازیك سال است‌که کتابخانه از تخصص و تبحر این شخص بهره‌مند شده است .

***

تاریخچه تمام شد . اینك برای‌آنکه خواننده ازچه و چون‌کار کتابخانه وسرمایهٔ‌کتابی وعلمی و نیز فعالیتهای مختلف‌آن آگاه شود به نقل اطلاعات و آماری چندمی‌پردازم. امیدوارم تا حدودی‌گویای مقصود باشد وعلاقه‌مندان‌را چنانکه باید و شاید درجریان‌کوششها وکارهای‌کتابخانه قراردهد.

وظایف و سازمان هدف‌ووظایف کتابخانهٔ‌مرکزی‌را هیأت امنای‌دانشگاه در دی ۱۳۴۸ چنین توصیف‌کرده است :

ـ تهیه وجمع‌آوری ودردسترس قراردادن‌کتب ونشریات ادواری وآثار خطی یا چاپی‌که درتعلیمات و تحقیقات دانشگاه لازم است .

ـ تأمین‌خدمات سمعی‌وبصری واحدهای‌آموزش وتحقیقات دانشگاه.

ـ همکاری با دانشکدهٔ علوم تربیتی درزمینهٔ تنظیم برنامه‌های‌کارآموزی دانشجویان درکتابخانه‌های دانشگاه .

ـ تعبیروتفسیرخط مشی تعیین‌شده درزمینهٔ خریدکتاب .

ـ ادارهٔ امورکتابخانه‌ها وتأمین‌خدمات‌آموزشی‌سمعی‌وبصری وتفهیم‌آن

به واحدهای تابعه جهت اجراء وتنظیم برنامهٔ کار واحدهای تابعه .

ـ کنترل کارواحدهای تابعه ازطریق اعمال نظارت برکارآنها.

ـ ایجاد هم‌آهنگی بین‌فعالیتهای واحدهای‌تابعه .

ـ تعیین ساعات‌کار کتابخانه‌های دانشگاه واظهارنظردرمورد انتصابات.

ـ اضافات وترفیعات‌کادرشاغل درکتابخانه‌های دانشگاه .

ـ انجام دادن مبادلات‌کتب ونشریات دانشگاه تهران با مجامع علمی‌و دانشگاههای داخلی وخارجی .

* * *

سازمان‌کنونی‌کتابخانه‌که تاحدودی براساس هدفهای مربوط به فعالیت کتابخانه،مصوب هیأت امنای دانشگاه تهران، درسال ۱۳۴۹ به‌وجودآمدکاملا جنبهٔ‌آزمایشی‌دارد. طبیعی است‌که سازمان‌کتابخانه به‌تدریج باید مورد تجدید نظر قرار گیرد و به‌تناسب گسترش‌کار برافراد واعضای‌آن اضافه شود .

اکنون تعداد کارمندان کتابخانه کلا ۷۰ نفرست . ازین‌عده تعداد ۱۶ نفرکتابدار متخصص می‌باشند . سازمان‌کتابخانــه بطورکلی دارای قسمتهای مـذکور درذیل است : بخش‌فنی (فهرست نویسی و طبقه‌بندی، امور نشریات ادواری، سفارش وتهیهٔ‌کتاب) ، بخش مراجعات ومخازن (رسیدگی به امور تالارها وتوزیع و امانت دادن‌کتاب ، حفاظت و تنظیم مخازن) ، مرکز اسناد (تنظیم مدارك علمی، جزوات ،کتابشناسی‌ها ، رساله‌های تحصیلی، ونقشه‌ها، عکس‌ها و جزینها) ، امورفرهنگی وسمعی و بصری (سخنرانی ، نمایشگاه‌ها انتشارات) .

وظیفهٔ مهم قسمت فنی عبارت است از انتخاب و خرید کتاب و نشریات ادواری، ثبت‌کتابهایی‌که تهیه می‌شود، تجلید‌کتابهایی‌که محتاج صحافی‌است، مبادلهٔ‌کتاب‌ونشریه با مراکزعلمی‌وکتابخانه‌های جهان، تهیهٔ میکروفیلم‌برای خواستاران ، خواستن میکروفیلم ازکتابخانه‌های دیگرجهان برای‌کتابخانه، قبول‌کتب اهدایی وبالاخره فهرست‌نویسی‌کتابها ونشریات وآثاری‌که ازطرق مختلف به دست می‌آید .

چون تهیهٔ‌کتاب وفهرست نویسی‌کتاب برای‌کتابخانه‌های دیگردانشگاه تهران، بطور اصولی ازوظایف‌کتابخانهٔ مرکزی قلمدادشده ازآغازسال۱۳۵۱ فهرست نویسی عده‌ای ازکتابخانه‌های دانشگاه درعهدهٔ‌کتابخانهٔ مرکزی قرار گرفته است .

یکی ازکارهای مفید این بخش گردآوری فهرست مشترك کتابهایی است که در بیست وچند کتابخانهٔ دیگر دانشگاه وجود دارد. این فهرست به‌آسانی به‌خواستاران نشان‌می‌دهد که کتاب‌واثر مورددرخواست‌در کدام‌یك‌از کتابخانه‌های دانشگاه تهران موجودست.

یکی ازفعالیتهای دامنه‌دار وگستردهٔ بخش فنی مشترك شدن وگردآوری نشریات ادواری ازممالك مختلف است. جزین ، به منظورهم‌آهنگ کردن فعالیت کتابخانه‌های مختلف درین زمینه وهمچنین به منظور ایجاد صرفه‌جوئی مالی، فهرستی ازکلیهٔ نشریات ادواری که درحال حاضر برای کتابخانه‌های بیست و شش‌گانه و دیگر واحدهای تحقیقاتی وگروههای آموزشی خریداری می‌شود تهیه شده است تامعلوم باشد که فلان نشریهٔ ادواری مورد درخواست درکدام یك از واحدهای دانشگاهی هست وهم به تدریج بتوان ازتعدادمجلاتی که مکررخریداری می‌شودکاست.

فهرست‌نویسی‌وطبقه‌بندی‌کتب درکتابخانهٔ مرکزی براساس‌روش‌معروف کتابخانه‌کنگرهٔ‌امریکا (که جنبهٔ جهانی‌دارد) انجام‌می‌شود. اکثرکتابخانه‌های دانشگاه تهران نیز بدین روش گرائیده‌اند.

خدمات فنی‌کتابخانه در جریان سال ۱۳۵۰ ، با وجود اینکه قسمت اعظم نیروی‌آن مصروف برنقل وانتقال‌کتب ازمخازن وتهیهٔ وسایل وتجهیزات شد به شرح ذیر بوده است :

الف ـ تهیهٔ کتاب

سال ۱۳۴۹			سال ۱۳۵۰		
خریداری	۵۶۵۵	جلد	خریداری	۴۵۹۳	جلد
مبادله	۲۱۵	«	مبادله	۹۸۴	«
اهدائی	۴۹۹۶	«	اهدائی	۳۴۸۱	«
جمع	۹۸۶۶	«	جمع	۹۰۵۸	«

توضیح اینکه مقدمات خریدکتابخانهٔ استاد فقید بدیع‌الزمان فروزانفر نیز درسال۱۳۵۰فراهم شد واینك‌که این‌مقاله‌چاپ‌شده‌کتابها انتقال‌یافته‌است.

ب ـ فهرست نویسی

سال ۱۳۴۹			سال ۱۳۵۰		
فارسی وعربی	۳۴۹۸	عنوان	فارسی‌وعربی	۳۹۱۴	عنوان
انگلیسی	۴۱۴۰	«	انگلیسی	۳۳۰۵	«

	سال ۱۳۴۹			سال ۱۳۵۰	
فرانسه	۱۳۰۰	عنوان	فرانسه	۹۰۹ ۱	عنوان
روسی	۳۵۲	»	روسی	۷۷۱	»
			آلمانی	۲۲	»
			لاتین	۳	»
جمع	۹۲۹۰	(عنوان)	جمع	۹۹۲۴	»

ج ـ تهیهٔ نشریات ادواری جاری

سال ۱۳۴۹			سال ۱۳۵۰	
		فارسی	۶۸۵	عنوان
		عربی	۲۸	»
		انگلیسی	۹۰۰	»
		فرانسه	۱۸۰	»
		آلمانی	۳۵	»
		روسی	۹۰	»
		لاتین	۱۴	»
		متفرقه	۸۰	»
جمع	۵۴۰ عنوان	جمع	۲۰۱۲	عنوان

ازکارهای پردامنه‌ای که در دست انجام شدن است تنظیم دورهٔ جراید و مجلات قدیم فارسی‌است. این‌مجموعه که چند سال قبل‌ازمرحوم محمد رمضانی خریداری‌شد حدود دوهزارعنوان‌است. جزاین، تنظیم مجلات خارجی‌متفرقه‌ای که از دانشکده‌های مختلف به‌کتابخانهٔ مرکزی انتقال یافته است .

د ـ صحافی و تجلید

درسال ۱۳۵۰ تعداد ۸۴۰۱ جلدکتاب ومجله تجلید وصحافی‌شده است.

هـ ـ تهیهٔ میکروفیلم و عکس

میکروفیلم

۱ـ میکروفیلم برای‌کتابخانه	۷۳۳۱ قطعه
۲) میکروفیلم برای مراجعه‌کنندگان	۱۰۸۷۸ »

عکس

۱) برای‌کتابخانه	۶۶۶۲ برگ
۲) برای مراجعه‌کنندگان	۱۹۹۱۰ »

۳) عکس برای نمایشگاه ۷۶۵ قطعه
۴) فتوکپی برای مراجعه‌کنندگان ۸۸۵۵ برگه

و ـ تنظیم جزوات چاپی ورساله‌های تحصیلی

از دی ماه ۱۳۴۹ کار تنظیم اسناد ومدارك چاپی که نگاهداری و فهرست نویسی آنها به صورت کتاب میسر نیست شروع‌شده .

تاکنون تعداد ۹۵۹ جزوه‌دان برای جزوات فارسی وعربی وتعداد ۳۵۱ جزوه‌دان برای جزوات لاتین تهیه شده است واسناد ومدارك قدیم و جدید در آنها قرارگرفته و به ترتیب الفبائی براساس عناوین موضوعی جزوه‌دانها در قفسه‌ها چیده شده است .

پایان‌نامه‌های‌دانشکده‌ها که به‌کتابخانهٔ مرکزی‌انتقال‌یافته است‌براساس نام هردانشکده مرتب وتعداد ۴۶۵۰ جلد ازآنها فهرست نویسی‌شده است.

ز ـ انتقال کتب ومجلات از دانشکده‌ها

۱) دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی ۱۹۷۰ جلد
۲) « دامپزشکی ۸۳۱

ح ـ ردیف‌بندی برگه‌ها

۱) برگه‌های الفبائی (فرهنگواره) ۳۵۱۵۰ برگه
۲) برگه‌های فهرست مشترك (اسم مؤلف) ۹۰۴۶ «

ط ـ بخش مخازن ومراجعات

درقسمت «مخازن ومراجعات» اقدام‌مهم‌واصولی کتابخانهٔ مرکزی‌تدوین دو آئین‌نامهٔ استفاده و امانت گرفتن کتاب ازکتابخانهٔ مرکزی وکتابخانه‌های دیگری دانشگاه بوده است .

کتابخانهٔ مرکزی‌که از نیمه دوم سال ۱۳۴۹ با یك تالار نیمه تمام کار خود را شروع کرد در سال ۱۳۵۰ توفیق یافت بتدریج تالارهای خود را بشرح زیرآماده کند، بنحوی که ازمهرماه ۱۳۵۰ کلیهٔ قسمتهای کتابخانه مورداستفاده دانشجویان وسایر اهل تحقیق قرارگرفت .

۱) تالار مطالعهٔ عمومی بـا گنجایش چهارصد صندلی و ده هـزار جلد کتاب مرجع .

۲) تالار قرائت نسخ خطی و عکسی ومیکروفیلم بـا گنجایش بیست عدد صندلی‌وچهاردستگاه قرائت‌میکروفیلم.

۳) تالارمطالعهٔآزاد دانشجویان باگنجایش چهارصد صندلی.

۴) تالارنشریات ومجلات فارسی ولاتین باگنجایش یکصد صندلی ویك هزاروپانصد نشریهٔ داخلی وخارجی.

۵) اطاقهای تحقیقاتی انفرادی برای استفادهٔ چهل نفر، وضمناً دو اطاق برای سمینارها باگنجایش هفتاد صندلی .

۶) تالار تحقیق وایرانشناسی که به نام رشیدالدین فضل‌الله همدانی نام‌گذاری‌شده‌است. ازحیث تجهیزات وقراردادن کتب مربوط‌دردست‌تکمیل‌است.

مخازن کتابخانهٔ مرکزی عبارت است از :

۱) مخزن کتب فارسی‌وعربی که برای یکصدهزارجلدکتاب با قفسه‌های فلزی مجهز شده است .

۲) مخزن کتب لاتین باگنجایش‌یکصد هزارجلدکتاب که فعلا برای‌هفتاد هزارجلدکتاب با قفسه‌های فلزی مجهزشده است.

۳) گنجینهٔ کتب خطی وعکسی ومیکروفیلم باتعداد ۱۲۰۳۰ نسخه خطی و۶۸۶۴ جلد عکسی و۳۹۸۷ حلقه میکروفیلم قفسه‌بندی وتنظیم شده است.

ی_ آمار امانت کتاب و تعداد اعضاء

۱) تعداد اعضاء	۵۰۱۱	نفر
۲) تعداد مراجعین کتب خطی وعکسی ومیکروفیلم	۲۳۸۰	»
۳) تعدادکتابی‌که به امانت گرفته‌اند	۲۷۸۹۵	»
۴) تعدادکسانی که‌کتاب ومجله وروزنامه درسالن استفاده کرده‌اند	۲۴۰۷۶	»
۵) تعداد دانشجویانی‌که از پس داون کتب خودداری کرده‌اند .	۲۱۰	»

(دنباله دارد)

دو اثر تازه از فریدون توللی

باغ آغوش

همنوائی می‌کند با ناز او
چنگ شاد آهنگ ناز آواز او
شاخ گل، دردست بادی دلکش است
چون بجنبد قامت طناز او
زیر و بم‌ها دارد اندر گوش جان
بانگ مهر انجام خشم‌آغاز او
از بلندی ، بر کمر پیچد ، به رقص
پر شکن گیسوی هستی تاز او
پرنیان‌پوش است وچندین‌دلفریب
وای اگر بی پرده ماند راز او
سایه اندازد ، چو مژگانش ، بچشم
جان فشانم پیش چشم انداز او
گردلی‌داری ، زعشقش، ریش‌ریش
بوسه زن بر دست غم پرداز او
باغ عطر افشان آغوش است و کام
نیکبخت آن دل که شد دمساز او
تا کرا شاهی‌دهد، این‌مرغ بخت؟ !
صد نگه پیوسته بر پرواز او
در «فریدون» شور گستاخی دمد
ناز چشمك های افسون باز او

جوانمرد

یکی از امراء عرب را توسنی طاق بود وامیر دگر قبیلهٔ بر وی مشتاق. چندانکه ،کس به مبایعه فرستاد و ثمن سمند به مبالغه افزون کـرد، سودمند نیفتاد ، ازآنکه ، دارنده، قـدرآن بدانستی ، و ازآن درگذشتن ، نتوانستی.

روزی،آن امیر، سر وروی بهحیلت فروبست، وبهراه بادیه اندر نشست ، و چون دارندهٔ سمند را ، بر وی گـذر افتاد ، چنانکه شیوهٔ درماندگان است، بانگ بر وی زد وگفت:

ـ ژنده پوشی علیلم وشب در پیش و ره بسیار. اگرکرمکنی ، وبر ترك این سمندم ، بهجوانمردی خویش ، تا قریه باز رسانی، نکوئی تو، بههمه عمر، از یاد نبرم.

سوار را، بر وی رحمت آمد وگفت :

ـ برخیز و به باره برنشین، تا رنج راه ، بر توآسان کنم.

ژندهپوش ،گفت:

ـ دریغ ! که برخاستن من، بدین شکسته پای، نه میسر است!

سوار، آن حیله، بهپاکدلی خود بپذیرفت وتا یاری وی کند ، از اسب فرودآمدنگرفت وهنوزش پای، برزمین نرسیدهبود،که ژندهپوش، پلاس ازسر بیفکند وبه خیزی چالاك ، برخانهٔ زین فرو نشست وسمند برانگیخت وصرصرآسا، تاختنگرفت!

جوانمرد، که چنین دید، بانگ بر وی زد وگفت : «درنگیکن، که مرا باتو سخنی است» رباینده، عنان درکشید.

خداوند مرکب گفت: «از تو زنهاری خواهم، که اگر تن به قبول آن در دهی ، از تو درگذرم»

رباینده گفت : «کدامین زنهار؟!»

خداوند مرکب گفت: «زنهار آنکه، اینک که سمند از من به خدعه باز ربودی، هرگز حکایت آن، با کس درمیان ننهی!»

رباینده گفت: «از چه رو؟!»

خداوند مرکب گفت: «از اینرو، که ترسم تا جهان است، کس بر کس اعتماد نکند وجوانمردی ازمیان ، برخاستن گیرد»!

قطعه

یار چالاك من ، که خنجر او ‌‌ ‌ روزگاری ، نشسته در شانه
گر، به یاران حدیث او گویم ‌ ‌ کس نماند ، بگوی جانانه !

شیراز ۱۶ر۶ر۱۳۵۱

مهارت در خواندن

محمد رضا باطنی

مقصود ازاین گفتار بیان موضوعی است که میتوان آن را « مهارت در خواندن» نام گذاشت . در این گفتار ازاین بحث نخواهد شد که چه مطالبی به عنوان موادخواندنی باید دربرنامه فارسی دبیرستان یا دانشگاه گنجانده یا تدریس شود بلکه گفتگو دربارهٔ خود خواندن است. همچنین بحث ما درباره این نیست که چطور به نوآموزان باید خواندن آموخته شود بلکه سخن ازاین خواهد رفت که فرد بالغی که خواندن آموخته یا به بیان دیگر «خط را می‌شناسد» چه شیوه‌هائی را باید درخواندن به‌کار برد که با صرف کمترین نیرو درحداقل زمان ممکن نوشته‌ای را بخواند ومقصود نویسندهٔ آن را درك کند .

به‌علت پیچیدگی خاصی که جوامع امروز پیدا کرده‌اند یك فرد مؤثر اجتماع مجبور است هرروز مقدار زیادی نوشته بخواند . این نوشته‌ها بسته به حرفه و علایق افراد ممکن است نامه‌های اداری، گزارش‌های حرفه‌ای ، طرحهای تازه، کتاب، مجله، روزنامه، مقالات علمی‌وهنری و ده‌ها موضوع‌دیگر باشد . کمتر کسی است که تراکم مواد خواندنی درمقابل تنگی وقت برای او مسأله نگران کننده‌ای ایجاد نکرده باشد و کمتر کسی است که به علت اینکه نتوانسته نوشته‌ای را در زمان محدود و معین بخواند فرصت‌هائی را از دست نداده باشد وازاین رهگذرمتأسف نشده باشد . همهٔ ما کتابهائی داریم که منتظریم روزی وقت پیدا کنیم وآنها را بخوانیم ولی شاید هیچوقت این‌فرصت را به‌دست نیاوریم .

نیاز وفشار روز افزون برای افزایش سرعت خواندن در مقابل زمان ، خواندن را ازمعنی «شناختن حروف وشناختن خط» خارج کرده و به‌صورت يك فن یا مهارت درآورده، که جزعدهٔ معدودی مردم خوشبخت که آن را بطور تصادفی یادگرفته‌اند بقیه بایدآن راآگاهانه وبا انجام دادن تمرین‌های لازم بیاموزند . امروز درکشورهای غربی، بالاخص درامریکا ، به مسألهٔ خواندن به‌عنوان يك مهارت توجه شده است. هم اکنون تعداد کثیری از دانشگاهها و کالجهای خوب امریکا دارای آزمایشگاه یا کلینیك خواندن هستند که از يك طرف به‌آزمایش واندازه‌گیری وتحقیق در این زمینه اشتغال دارند و از طرف

دیگر دانشجویانی را که مایل به آموختن مهارت در خواندن باشند تعلیم میدهند. علاوه بر این آزمایشگاهها وکلینیک‌ها ، صدها دورهٔ تعلیماتی شبانه دایر شده که به همه نوع افراد فن خوب‌خواندن را یاد میدهند بعضی از سازمانهای اداری وتجاری اجباراً کارمندان خود را برای کسب مهارت در خواندن باین‌کلاس‌ها میفرستند . از اینها گذشته ، کتابهای فراوانی منتشر شده که فوت و فن خوب خواندن را به صورت خودآموز به خوانندگان خود می‌آموزند و تمرین‌های لازم را در اختیار آنها قرار میدهند .

متأسفانه ما درکشور خود باین مسأله کوچکترین توجهی نکرده‌ایم . شاید برای بسیاری‌ازمردم تازگی‌داشته باشدکه بشنوند خواندن‌علاوه‌برشناختن خط مهارتی است که بایدآن را یادگرفت . از آنجاکه هیچگونه مطالعهٔ دقیق آزمایشگاهی دربارهٔ خوانندهٔ فارسی‌زبان صورت نگرفته، متأسفانه دراین‌زمینه آمار وارقامی نمیتوان ارائه داد، ولی نشان دادن اینکه ما عموماً مهـارت در خواندن راکسب نکرده‌ایم باتوجه به‌مشاهدات روزمره شایدکارمشکلی نباشد . حتماً دیده‌ایدکه اکثر دانش‌آموزان و دانشجویان ما عادت‌کرده‌اند کـه راه بروند وبلند بلندکتاب بخوانند . بسیاری‌ازاینان اگرمجبورباشند درگوشه‌ای ساکت وآرام بنشینند وآهسته‌کتاب بخوانند دچارپریشانی حواس میشوند واز ادامهٔ خواندن ناتوان می‌مانند، حتماًدیده‌ایدکه دانشجویان‌دانشگاه برای‌فرار از زیر بارخواندن بچه تلاشهائی دست میزنند وچطور بااستادان خود همواره کلنجار میروند . چه بساکه علت این گریزلااقل برای‌بعضی ازآنان، ناتوانی د‌ر خواندن باشد زیرا خواندن مثل هرکار دیگری اگرهمراه با رنج و زحمت باشد خوشایند نیست و انسان از هر کار ناخوشایندی گریزان است مگر اینکه مجبور به‌انجام دادن آن باشد .

آنچه‌دراین گفتار ذکرخواهدشد نتیجهٔ‌تحقیقاتی‌است‌که درآزمایشگاهها وکلینیک‌های خواندن در آمریکا انجام شده است و از آنجائی‌که‌کلیاتی بیش نیست یقیناً با جزئی تغییراتی درمورد خوانندهٔ فارسی زبان نیزمصداق خواهد داشت. ذکر این نکته نیزلازم‌است‌که غرض نگارنده این نیست‌که دراین‌گفتار شیوه‌های خوب خواندن را یاد بدهد، بلکه هدف‌جلب‌توجه اساتید زبان‌فارسی به‌موضوعی چنین‌پراهمیت‌است‌که تاکنون مورد توجه قرارنگرفته‌است .

ما دراوان‌کودکی وقتی تازه خواندن را یاد میگیریم، شناخت خودرا با

حروف آغاز میکنیم و در موقع خواندن حروف و کلمات را باصدای بلند تلفظ میکنیم سپس مرحله‌ای میرسد که روی قسمتی از کلمه یعنی روی هجاها، متمرکز می‌شویم وبلند خواندن به‌حرکات لب و زبان وحنجره و تولید صداهای خفیف درگلو تبدیل میشود . پس‌ازاین، مرحلهٔ دیگری میرسد که ما درهنگام خواندن نسبت به‌کل کلمه واکنش میکنیم وصداهائی که قابل شنیدن باشد از اندامهای گفتار خود خارج نمی‌کنیم ولی باگوش درون یا ذهن خود صدای کلمات را می‌شنویم . به‌دنبال این مرحله، مرحله دیگری میرسد که خواننده در مقابل گروه کلمات واکنش میکند و وابستگی ذهن‌او به‌شنیدن صدای کلمات درهنگام خواندن بسیار ناچیز میشود . دراین مرحله خواننده در واقع به‌خطوط نوشته نگاه میکند وازآنها میگذرد . وضع خوانندهٔ بزرگسال باین بستگی داردکه درکدام یك ازاین مراحل متوقف شده باشد .

بزرگسالانی هستندکه خواندن آنها در مرحله واکنش درمقابل هجا یا قسمتی از کلمه متوقف شده است . این دسته اغلب مجبورند با صدای بلند خطوط نوشته را بخوانند . سرعت این دسته ازخوانندگان بین ۱۵۰ تا ۱۸۰ کلمه در دقیقه است واین‌سرعت اندکی بیش‌ازسرعت گفتار است . قدرت‌تمرکز حواس درآنان بسیار ضعیف ومیزان درك آنها از مطلب خوانده شده بسیارکم است، حتی اگرآن نوشته یك صفحهٔ روزنامه یا یك نوشتهٔ سادهٔ دیگر باشد . بهمین دلیل ناچار میشوند برای فهمیدن مطلب مکرر به‌عقب برگردند وجمله را از نو بخوانند وباین ترتیب در مجموع بازهم از سرعت آنهاکاسته میشود . این افراد ازنظر مهارت درخواندن درحد یك دانش‌آموز کلاس دوم یا سوم متوقف شده‌اند . باید توجه‌داشت‌که این افراد الزاماً افرادکم هوش یاکودنی نیستند بلکه چون یك عمر این نحو خواندن را تمرین‌کرده‌اند و کسی نیز بآنهاکمکی نکرده‌است اکنون درچنگال این‌عادات خواندن گرفتارآمده‌اند . ما این نوع خواننده را «خواننده ناتوان» نام میگذاریم . خوشبختانه تعداد افراد این‌گروه نسبت به‌گروه متوسط‌که در زیرذکرخواهیم‌کردکم است ولی یقیناً درمیان آنها دانشجویانی یافت میشوندکه با اینکه افراد با هوشی هستند چون نمیتوانندکتاب یا اوراق امتحانی یا دستورالعملها را به‌سرعت بخوانند و بفهمند درتحصیلات‌خود ناکام میشوند . بسیاری ازاین دانشجویان درکلینیك‌ها یاآزمایشگاههای خواندن در دانشگاههای امریکاشناخته شده‌اند وناتوانی‌آنها درمان شده است .

دستهٔ دوم که میتوان آنهارا «خوانندهٔ متوسط» نامید و تودهٔ عظیم خوانندگان را دربرمیگیرد درمرحله واژه خوانی متوقف شده‌اند.

این گروه کلمه به کلمه میخوانند و با آن که درهنگام خواندن صدائی از اندامهای گفتار خود خارج نمیکنند، تا تلفظ کلمه را با گوش درون یا ذهن خود نشنوند مطلب را نمی‌فهمند. سرعت این افراد بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ کلمه در دقیقه است و در صورتی که مطلب نوشته نا آشنا وفنی نباشد ۷۰٪ آنچه را با این سرعت میخوانند درك میکنند واین تقریباً همان سرعت ویازدهی است که دانش‌آموزان در پایان کلاس ششم یا اول دبیرستان بآن میرسند. علت اینکه اکثر خوانندگان درمرحلهٔ واژه خوانی متوقف میشوند اینست که آموزش رسمی وکلاسی، مهارت درخواندن را بیش ازاین دنبال نمیکند واز طرف دیگر چون خوانندهٔ واژه خوان بسرعتی دست یافته است که میتواند بهرجان کندنی هست گلیم خود را ازآب بیرون بکشد، نه متوجه نقص خود میشود ونه برای برطرف کردن آن بتلاشی پی گیر دست میزند. به عبارت دیگر این خواننده چون خود را همرنگ جماعت می‌بیند، موجبی برای تغییر وضع خود احساس نمیکند. ما این دستهٔ انبوه از خوانندگان را «کم مهارت» نام میگذاریم.

گروه کوچك دیگری یافت میشوند که این‌مرحله‌را نیز پشت‌سر گذارده‌اند و دیگرهنگام خواندن روی تك تك کلمات توقف نمیکنند بلکه کلمات راگروه گروه میخوانند وادراك مطلب درآنها الزاماً وابسته به برانگیخته شدن تصویر صوتی کلمات در ذهن آنها نیست، یا به‌بیان ساده‌تر لازم نیست حتماً صدای کلمات را باگوش درون بشنوند تا مطلب را بفهمند. ما این گروه خوانندگان را «ماهر» نام میگذاریم. برخلاف خوانندهٔ ناتوان دستهٔ اول وخوانندهٔ کم‌مهارت دستهٔ دوم که هرنوع نوشته‌ای را باسرعت تقریباً یکنواخت میخواند، خوانندهٔ ماهر بسته به‌نوع نوشته ومنظوری که ازخواندن دارد سرعت خودرا پیوسته‌تغییر میدهد. درصورتی‌که مطلب، فنی وناآشنا نباشد، سرعت خوانندهٔ ماهر بین ۶۰۰ تا ۸۰۰ و درموارد نادر تا ۱۰۰۰ کلمه در دقیقه است. خوانندهٔ ماهر مانند راننده‌ایست که بسته به‌وضع جاده واکنش‌های خودرا لحظه بلحظه تغییر میدهد تا با صرف‌کمترین نیرو مسیر خود را بسلامت بپیماید. خوانندهٔ کم مهارت مانند راننده‌ایست که بدون توجه به‌وضع جاده، بدون توجه بسربالائی وسرازیری، بدون توجه به‌پیچ وخم یا یکنواخت بودن جاده تمام مسیر را با

یك سرعت طی میکند . وخوانندهٔ ناتوان بهرانندهای ناشی میماند که بیموقع توقف میکند، بیجهت دنده عوض میکند وبا تلاش و تکاپوی بیهوده خویشتن را فرسوده مینماید .

علاوه برسرعت، خوانندهٔ ماهر باشیوههائی آشنا است که با بهکار گرفتن آنها بهقدرت وسرعت درك خود میافزاید . مثلا اومیداند چطور اسکلتاصلی فکر نویسنده را درلابلای انبوه کلمات یك مقاله یا یك کتاب پیدا کند و عریان جلوه گر سازد . میداند جملاتی راکه جان کلام را دربردارد درکجا و چگونه پیدا کند . میداند چطوریادداشت بردارد، کجا وچگونه درکتاب خط بکشد و علامتگذاری کند، چگونه خلاصه تهیه کند . میداند چه کند که مطالب بیشتر درخاطر او بماند، چطور پس ازخواندن وگذشت زمان مرورکند . میداند چطور هر روز بهذخیرهٔ واژگان خود بیفزاید . اگرفرصتی کوتاه و نوشتهای طولانی داشته باشد، میداند وقت خود را چگونه تقسیم کند که از آن نوشته در آن زمان محدود برداشتی نسبتاً جامع داشته باشد . وقتی بهدنبال مطلب یا نکتهایمیگردد میداند چطور بدوناینکه بخواند ازلابلای جملاتوپاراگرافها عبور کند و فوراً بهموضوع یا نکته دلخواه خود دست یابد .

دراینجا توجه باین نکته لازماست که طبقه بندی خوانندگان بهناتوان، کم مهارت وماهر یك طبقهبندی قاطع وجزم وجفت نیست که درجات بینا بینی درآن امکان نداشته باشد . خوانندگانی یافت میشوند که میتوانآنها را بین ناتوان وکم مهارت یابین کم مهارت وماهر قرارداد . ازطرف دیگر کسانیکه دریك طبقه قرار میگیرند همه از لحاظ جنبههای مختلف مهارت خواندن در یك سطح نیستند . این طبقه بندی فقط یك برش کلی در میان انبوه خوانندگان وارد میکندکه بتوان بهکمكآن مسائل هردسته را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد .

ازمجموع آنچه تا اینجا گفته شد چنین بر میآیدکه از میان تفاوتهای زیادیکه بین خوانندهٔ ماهر وکم مهارت وناتوان وجود دارد، ازهمه مهمتر اختلاف سرعتآنها درخواندن است . این اختلاف سرعت از کجا ناشی میشود وبا چه عواملی بستگی دارد ؟ واگر بخواهیم بهسرعت خود درخواندنبیافزائیم چه باید بکنیم ؟ ما میکوشیم دربقیهٔ اینگفتار این مسأله را تشریح کنیم و

بسئوالات فوق پاسخ بدهیم .

نخست باید دربارهٔ کار چشم درهنگام خواندن اطلاعاتی داشته باشیم . چشم ما بصورت خط مستقیم وپیوسته روی کلمات حرکت نمیکند بلکه حرکت آن در روی خطوط نوشته ازلحظات متوالی مکث وجهش تشکیل شده است . لحظه‌ای توقف میکند، سپس با سرعت بچپ یا راست (بسته بنوع خط) جهش میکند و دوباره مکث میکند و این مکث و جهش‌های پی درپی ادامه می‌یابد تا خواننده به پایان یك سطر یا یك صفحه یا یك کتاب برسد . چشم فقط در موقعی که مکث میکند میتواند ببیند و در زمانی که درحال جهش است قدرت بینائی ندارد . چشم در حدود ۰٫۹۰ زمانی راکه صرف خواندن میکند در حالت مکث و ۰٫۱۰ آنرا درحال جهش‌میگذراند . بنابراین اگرشمایکساعت صرف خواندن‌کنید لااقل ۶ دقیقهٔ آن را چشم شما درحال جهش تلف میکند . تنظیم حرکات چشم بعهدهٔ شش عضلهٔ‌کوچك است‌که لاینقطع منقبض و منبسط میشوند و مکث و جهش‌های چشم را درموقع خواندن امکان پذیر میکنند . دوربین‌های خاصی هست‌که ازحرکات چشم در حال خواندن عکس برداری میکند و با مطالعهٔ آنها کارشناسان می‌توانند درجهٔ تبحر خواننده را تعیین نمایند .

شما اگر تاکنون متوجه حرکات چشم درحال خواندن نشده‌اید با این آزمایش ساده‌میتوانید مکث وجهش‌های‌آن را ببینید. یك صفحه نوشته بردارید و در وسط صفحه سوراخی بقطر یك مداد ایجادکنید . صفحه نوشته رابه‌دست یکی از نزدیکان خود بدهید و از او بخواهید با حالت عادی آن صفحه را بخواند و خود از پشت صفحه از درون سوراخ حرکات چشم او را زیرنظر بگیرید. خواهید دیدکه چشمان اومانندعقربه ساعت پیوسته مکث وجهش‌میکند . اگر این آزمایش را در مورد چندین نفر بادقت انجام دهید، به اختلافاتی در نحوهٔ حرکت چشم آنها درحین خواندن پی‌خواهید برد.

در اینجا شاید این سؤال‌پیش‌آیدکه اگرچشم ما در حال جهش‌نمیتواند بخواند، پس چرا ما خطوط نوشته را منقطع نمی‌بینیم. توجیه این امردراینجا است‌که تأثیرات حسی و از جمله تأثیرات حس‌بینائی تازمان‌کوتاهی پس از قطع‌شدن محرك در مغز ادامه مییابد و در صورتیکه فاصلهٔ زمانی‌بین قطع و وصل محرك ازحد معینی بیشتر نباشد ، ما آن محرك را پیوسته و غیرمنقطع

ادراك میکنیم . مثلا اگر پروانهٔ چهارپرده‌ای با سرعت بچرخد ، آن را یك صفحهٔ مدور متحرك ادراك می‌کنیم. فیلم متحرك سینما براساس همین خاصیت مغز امکان‌پذیر شده است. هنگام نمایش فیلم درهر ثانیه ۲۴ تصویر روی پرده سینما میافتد ودر فاصلهٔ بین عوض‌شدن تصویرها ۲۴ مرتبه صفحهٔ سینما بکلی تاریك میشود ، ولی چون زمان تاریکی بسیار کوتاه و تأثیر محرك بینائی از پیش در مغز باقی است ، ما متوجه خلائی در این بین نمی‌شویم و تصویر را پیوسته ادراك مینمائیم.

از مطالعهٔ حرکات چشم خوانندگان نتایج جالبی به دست آمده است . معلوم شده که چشم یك خوانندهٔ ماهر در خواندن یك سطر معمولی کتاب سه یا چهار بار مکث میکند. یك خوانندهٔ کم‌مهارت درخواندن همان سطر هفت یا هشت بار مکث میکند ویك خوانندهٔ ناتوان همان سطر را با یازده یا دوازده مکث بپایان میرساند . اگر تعداد توقف یك خوانندهٔ ماهر را در خواندن یك سطر بطور متوسط چهار و تعداد توقف خوانندهٔ کم‌مهارت را هشت و تعداد توقف خوانندهٔ ناتوان را ۱۲ حساب کنیم، واضح میشود که یك خوانندهٔ کم مهارت درخواندن یك سطر دوبرابر یك خوانندهٔ ماهر و یك خوانندهٔ ناتوان در خواندن همان سطر سه برابر یك خوانندهٔ ماهر زمان صرف یا تلف میکند. همچنین معلوم‌شده که زمان توقف‌چشم درهر مکث درخوانندگان مختلف متفاوت است. درخوانندهٔ ماهر $\frac{۱}{۵}$ تا $\frac{۱}{۴}$ ثانیه در خوانندهٔ کم مهارت $\frac{۲}{۵}$ تا $\frac{۱}{۲}$ ثانیه و در خوانندهٔ ناتوان زمان توقف نزدیك بیك ثانیه است یعنی زمان توقف درخوانندهٔ کم‌مهارت تقریباً دو برابر و در خوانندهٔ ناتوان سه برابر خوانندهٔ ماهر است.

ظاهراً چنین نتیجه گرفته میشود که اختلاف سرعت خواندن مربوط به اختلاف ساختمان چشم و نحوه کار آن در افراد مختلف است . ولی این نتیجه‌گیری درست نیست . این اختلاف مربوط به نحوهٔ ادراك بینائی و در نتیجه مربوط به فعالیت مغز است. ما باچشم خود نمی‌بینیم بلکه بامغز خود می‌بینیم چشمان ما وسیله‌انتقالی بیش نیستند که تحریکات بینائی را بمغز میزنند تامغز آنها را تعبیر و تفسیر کند و درمقابل آنها واکنش نماید . این تعبیر وواکنش ممکن است سریع یاکند ، درست ، آسان یا سخت باشد، ولی درهرحال عملی

است که بوسیله مغز صورت میگیرد و چگونگی آن ارتباطی باساختمان چشمها تیزی و کندی قدرت بینائی خواننده ندارد، بلکه بستگی بعادات ذهنی خواننده دارد، عاداتی که برحسب آنها تحریکات بینائی تعبیر و تفسیر میشوند. چشمان ما بمنزلهٔ دوربین عکاسی است . دوربین عکاسی فقط نور تصویری راکـه در مقابل آن قرار گرفته از خود عبور میدهد ولی ظهور و چاپ عکس درجـای دیگر صورت میگیرد . چشمان ما نیز در هنگام خوانـدن تصویر کلمات را بیدرنگ به مغز میفرستند ولی کندی تعبیر یا طول کشیدن ظهور تصویر ارتباطی بهکار آنها ندارد.

(بقیه دارد)

نسخه‌های خطی

نزهة‌المجالس
جمال‌الدین خلیل شروانی

محمد تقی دانش‌پژوه

در کتابخانهٔ علی‌امیری جارالله مجموعه‌ایست کـه بخش نخستین آن (۱ر ـ ۳۸ر) دیوان عراقی‌است به‌خط نسخ نزدیك به‌نستعلیق ازسدهٔ هشتم و در انجام افتاده .

بخش دوم آن (۴۱ر ـ ۱۱۸ر) نزهة‌المجالس است نزدیك بهمان خط و نوشتهٔ اسماعیل‌بن اسفندیاربن محمد بن‌اسفندیارابهری در نیمهٔ روزپنجشنبه ۲۵ شوال ۷۳۱ ، اندازهٔ این مجموعه ۲۸٫۵ × ۲۲ در ۲۷ س ، نسخه ازآن ولی‌الدین جارالله بوده است در ۱۱۱۷ و ویسی و بزمی و حسن ، شماره آن ۶۶۷ است .

دانشگاه تـهران دوفیلم از آن دارد بـه شماره ۱۶۷ و ۲۷۶۴ (عکس ۳۸۶ و ۵۹۸۶)

آغازنزهة‌المجالس در نیمهٔ دوم باب یکم افتاده ودیباچه را ندارد و در پایان میرسد به باب هفدهم وکامل است .

این‌کتاب در هفده باب است هریك دربارهٔ یك موضوع برخی از آنها در چند نمط ، در سراسرآن رباعیات است با اشاره به سرایندهٔ آنها ، رباعی چند شاعرشروانی وگنجوی درآن هست‌که درجاهای دیگرکمتر پیدا میشود.

در پایان این‌کتاب پس از یك رباعی از جمال شروانی کـه در آن از علاءدین‌شاه شروان یادشده‌است قصیده‌ایست درستایش همو ودران‌آمده‌کەمن‌این سفینه رابرای مجلس خاص اونبشتم. پس بایدگردآورندهٔ‌آن همین‌جمال‌الدین شروانی باشد که نامش خلیل است و در این قصیده‌هم از تخلص «خلیل» یـاد میکند.

او آن را برای علاءالدین فریبرز پسرگرشاسب خاقان شروان (۶۲۲-۶۴۹) ساخته است پس تاریخ تدوین آن باید نزدیك به صدسالی پیش‌ازتاریخ تحریر آن‌که ۷۳۱ است باشد.

از جمال‌الدین خلیل شروانی گویـا در تذکره‌ها نامی نیست ولـی در مونس‌الاحرار جاجرمی (ص ۲۰۶۰) غـزلی از او هست با همین تخلص . در

گلستان ارم باقی‌خانوف هم از او یاد نشده است.

کریستیان رمپیس در Omar H,Ayyām und Sein vierzeiler چاپ۱۹۳۵ توبینگن ص ۱۷۹ آن‌را از اسماعیل بن‌اسفندیار بن‌محمد بن اسفندیار ابهری دانسته که در ۲۵ شوال ۷۳۱ نوشته است.

او در Beiträge zur H,Ayyām Forschung چاپ۱۹۳۷ لایپتسیک ص ۱۰ و ۱۶ هم ازان یادکرده و از مؤلف آن نامی نبرده است.

فریتس‌مایر Fritz Meier در مهستی زیبا Die Schöne Mahsatī (ص ۱۱۷) نزهة‌المجالس را یکی‌ازمآخذ خود بشمارآورده وآن‌را ساختهٔ اسماعیل بن‌اسفندیار ابهری دانسته وگفته‌که نسخهٔ نوشتهٔ او در۷۳۱ شمارهٔ ۱۶۶۷علی امیری‌جارالله (عکس ش ۶۷ ماربورگ) اصـل است . Christian Rempis از آن در Neue Beiträge zur Chaijam Furochung چاپ ۱۹۴۳ لایپتسیك (۲۸)ازان‌بهره برده است. درفیلولوگیکابخش ۷ از هملوت رتر Der Islam) ۲۱ سال ۱۹۳۳ ص ۱۰۰) یاد آن هست نیز در فـارسجه‌گرامـری از ۱ . طرزی و ۲ . آتش چاپ ۱۹۴۲ استانبول (۱ : ۱۹۷)

ریتر نسخه را وصف‌کرده وگفته‌که نزهة‌المجالس‌بنام خاقان‌علاءالدین شروان شاه در ۱۷ باب ساخته شده است. آتش‌آن‌را از اسماعیل بن‌اسفندیار بن محمدبن اسفندیاری ابهری دانسته وگفته که اوآن را برای یکی از شروان شاهان در ۷۳۱ گردآورده است .

فروغی در چاپ رباعیات خیام از این‌کتاب بهره برده و عکس آن را داشته است . عکسی از آن درکتابخانه ملی هست . (ص ۱۶۵) و در نشریه (۲ : ۲۷۴ و ۲۸۱) ازان یاد شده است . آقای همائی در دیباچهٔ طرب خانه (ص ۳۷) و آقای یکانی در رباعیات عمرخیام که گردآورده است (ص ۳۱۳) ازاین‌کتاب یادکرده‌اند، نیز در دمی با خیام دشتی(ص۱۱۶) ودیباچهٔ نفیسی برکلیات عراقی (لج)

در فهرست میکروفیلمها (ص ۴۲۰ و ۷۲۷ ف ۱۶۷ و ۲۷۶۴) اشتباه شده و آن به امیرحسینی نسبت داده شـده است و از او نیست . (نیز منزوی ۱۴۵۶).

شادروان محمدعلی فروغی گویا نخستین کسی است که در ایران از این نسخه‌در تدوین رباعیات خیام‌فرشی‌آن بهره برده است (ص ۳۵ چاپ۱۳۲۹) اومی‌نویسد که‌آقای رمپس آن را در یکی‌ازکتابخانه‌های استانبول دیده‌وحسین دانش عکسی ازان برای من فرستاده است و آن در هفده‌باب است.

در «تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی» شادروان‌سعید نفیسی (ص ۱۷۶) چنین آمده است:

« جمال‌الدین خلیل شروانی از شاعران آذربایجان درین دوره بوده و تنها اثری‌که از او هست مجموعه‌ایست از رباعیات به عنوان نزهةالمجالس که به نام شروان شاه‌علاءالدین فریبرز (۶۲۲ ـ ۶۴۹) گردآورده و برخی از اشعار خود را نیز دران جای داده است»

درهمین کتاب(ص۱۷۷) باز ازروی همین‌نزهةالمجالس که ازجمال‌الدین خلیل شروانی دانسته است سرایندگان اران وآذربایجان راکه در تذکره‌ها و کتابهای رایج نامی از آنها برده نشده است به ترتیب تهجی یادکرده است و گفته‌که تنها در این‌کتاب نام آنها هست.

ازین جمال‌الدین خلیل شروانی در میانهٔ‌کتاب هم رباعیهایی هست.

اینست آنچه در پایان نسخه آمده است:

این صاحب افسر ونگین دیـرزیاد

وین سایهٔ حق شاه زمین دیـر زیاد

آن کس‌که گذشت‌خاك‌خوش بـادبرد

شاه شـروان عـلاء دین دیر زیاد

این قصیده در مدح خدایگان عالم خاقان

اکبراکرم‌شروان‌شاه معظم خلدالله‌سلطانه

گوید وذکرسفینه‌کند

نگارینا چو تو یاری کـرا باشدکـرا بـاشد

چوتو غمخوار و دلداری‌کجا باشدکجا بـاشد

چو تو غم‌خوار و دلداری چو تو یار وفاداری

نه بـر روی زمین باشد نه‌براوج سما بـاشد

ز مستی چشم مخمورت بغمزه ریخت خون من
بریزد خون من زین‌سان اگر هشیار وا باشد
کشم بر تن بلای سوز دل جویم رضای تو
به‌جان دارم وفای تو اگر در تو وفا باشد
بدان اومید ماندستم چنین زنده که هم روزی
لبت باشد به کام من دریغا گو بیا باشد
بهم افتیم یك ساعت من و تو دو به‌دو نه‌نه
خطا گفتم خطا گفتم چنین دولت مرا باشد
صبا آرد مرا گه‌گه نسیم زلف مشکینت
ازان روی است که انس من زعالم با صبا باشد
بدان گر لعل جان بخشت به‌کام دل رسد روزی
دل محروم مظلومم همه شب در دعا باشد
مده وعده به روی خود فزونم که انتظار آن
نباشد در خور آن‌کس که مرگش در قفا باشد
اگر جان خواهی از من توجز آری نشنوی از من
چو بوسی خواهم از تو من جوابم نه‌چرا باشد
چو راضی گشته‌ام از تو به دشنامی چرا ندهی
بگو در مذهب خوبان چنینها کی روا باشد
خلیل دل شده یارب گرفتار فراقت باد
اگر چندانکه بتواند ز وصل تو جدا باشد
چو گفتم حسب‌حال خود کنم مدح شهنشاهی
که جز مدح وثنای او سخن گفتن خطا باشد
شه شروان علاءالدین [فر]یبرز گزین کورا
اگر جمشید جم خوانی ورافریدون سزا باشد
فلك هرگز نباشد کور باچندین هزاران چشم
اگر از خاك پای او فلك را توتیا باشد
نگردد هرشبی باری چو روز دشمنش گیتی
اگر خورشید انور را چو رای او ضیا باشد
عطارد گر شبی آید به بزم جنت آیینش
به‌پیش پایهٔ تختش چو من مدحت سرا باشد

چوراند برزبان در خواب نام دست او شاید
چوز هره کار وبار او همیشه بانوا باشد
چو سوی عالم علوی کند عزم سفر قدرش
نخستین منزل او را حریم کبریا باشد
اگر دعوی کند دوران که دست اوست دریایی
کف دست کرم بخشش بران دعوی گوا باشد
کسی کارد در اندیشه خلاف رایش اول کس
که قصد خون او دارد ازین گیتی قضا باشد
ایا شاهی که سال و ماه و روز و شب همه جایی
ترافتح وظفر دایم زتایید خدا باشد
زبهر مجلس خاصت نبشتم این سفینه زانك
به بزم خرمت گه گه مگر یادی ز ما باشد
سفینه خواندمش نه نه غلط کردم که دریاییست
که سنك وخاك وریك او عقیق و کهربا باشد
اگر در هیچ دریایی مگر در دست دربخشت
ازین گونه سفینه نیست یا بودست یا باشد
همه گفتار و کردارم به عالی بارگاه تو
همه ژاژ و همه‌لحن و همه حشو و خطا باشد
اگر بنوازدم یك‌ره قبول تو خداوندا
برارباب هنر بنده ازان پس پادشا باشد
اگر لفظی خطا باشد دوجا از من خطا مشمر
فخاصه چون تو می‌دانی که مارا عذر ها باشد
همیشه تاکه پشت چرخ دون پرور همه ساله
چوپشت من زبار غم ازین گونه دوتا باشد
چنان بادا ز دور چرخ کار تو درین شاهی
که شاه چرخ پیوسته به پیش تو گدا باشد

چنین است فهرست بابها آنچنانکه در نسخه می‌بینیم :

نمط سوم در نصیحت [از باب نخستین]

نمط چهارم درطامات

نمط پنجم در مناجات

باب دوم درمدح و دعاء و آن دو نمط است
۱ - در مدح
۲ - در دعاء
باب سوم درصفت شمع وشاهد
باب چهارم در خمریات و آن دونمط است
۱ - در شراب
۲ - درساقی
باب پنجم درسماع وان‌دونمط است
۱ - دردف وسیاه
۲ - درچنك ونی‌وغیرهما
باب ششم در فصلها وان دو نمط است
۱ - در فصل ربیع و ریاحین
۲ - درصفت خزان
باب هفتم در ترانه‌ها که درترسلات بکار آید
باب هشتم در عشق وصفت‌عشق و احوال وآن دونمط است
۱ - در ذکر مطایبه
۲ - (ندارد در نسخه)
باب نهم در دل واحوال آن
باب دهم درغم وذکر غم ومدح وذم‌غم وشکر وشکایت ازغم
باب پانزدهم در اوصاف و افعال معشوق وان چهل‌ویك نمط است
۱ - در حسن و جمال
۲ - در تشبیهات طره
۳ - در تشبیهات زلف
۴ - در تشبیهات ابروو پیشانی‌وبناگوش
۵ - در تشبیهات چشم و غیره
۶ - در تشبیهات گوش وحلقه
۷ - در تشبیهات خط
۸ - در وصف نیکورویی
۹ - در تشبیهات قد و بال
۱۰ - در تشبیهات خیال

۱۱ - در تشبیهات لب
۱۲ - در بوسه دادن و نادادن
۱۳ - در تشبیهات تنگی دندان
۱۴ - در تشبیهات کمر و میان
۱۵ - در لباسهای او
۱۶ - در بزرگواری و ناز او
۱۷ - در خوی او
۱۸ - در آمد و شد او
۱۹ - در نشست و خاست
۲۰ - در خنده و شادی او
۲۱ - در غم و گریه
۲۲ - در بیماری و بهی او
۲۳ - در سفر و وداع و باز آمدن
۲۴ - در هرجایی و بی‌وفایی او
۲۵ - در عهدشکستن و کناره گرفتن او
۲۶ - در عاشق شدن او
۲۷ - در عیبها که از ایشان گیرند
۲۸ - در سخن گفتن و ناگفتن و جواب تلخ و دشنام او
۲۹ - در آینه نگریستن او
۳۰ - در خواب و بیداری او
۳۱ - در جفا و سنگ دلی او
۳۲ - در عشوه و دم معشوق
۳۳ - در وعده و انتظار او
۳۴ در شراب خوردن معشوق
۳۵ - در ملازمت و نودسپری
۳۶ - در سؤال و جواب
۳۷ - در سرای و کوی و خانهٔ او
۳۸ - در خیال معشوق
۳۹ - در اقبال مختلف معشوق: در گرمابه شدن، موی شانه کردن، عرق کردن، گلاب افشان، سلاح پوشیدن، در باز بدست گرفتن، شسترگ زدن،

نماز و روزه ، درعید گرفتن ، در ماه جستن ، درحنابستن ، درپتك زدن ، در کمان کشیدن ، درکیش وقربان نشستن ، در تیر انداختن ، در طاق وجفت ، کبوتر تاختن، شعر گفتن ، بربالا ایستادن، شرم کردن ، تاب‌خوردن، خواب، نقاب‌بستن، زنجیرقلندرانه زدن، بربام آستین‌افشاندن، پنهان شدن، درمعشوق قصاب ، در معشوق گازر ، خباز ، در معشوق درزی ، در معشوق کلاه‌دوز ، در زندان او، درپس ترسا ، درپس یهود .

۴۰ - در دعای معشوق

۴۱ - درصفت انسابات(؟): [گیسو]،درسرمه کشیدن، درآرایش کردن، در انگشت نگار کردن ، در دست نگار کردن ، در روی شستن، گلگون کردن

باب دوازدهم وان دوازده نمط است

۱ - در ابتدای عشق
۲ - در دیده
۳ - درنهان داشتن‌عشق
۴ - در رسوا شدن
۵ - دربدنامی
۶ - در سفروبازآمدن
۷ - در پیام دادن وگربابه
۸ - درغیرت
۹ -در قناعت بەدیدار ونظر
۱۰ - در بیماری
۱۱ - در خرسندی و قناعت
۱۲ - در وقایع که میان عاشق و معشوق واقع شود

باب سیزدهم در وصال وان ده نمط است.

۱ - در وصال و ایام آن
۲ - درشکر
۳ - درعذر
۴ - در شکایت وکوتاهی شب وصال
۵ - در جنگ وصلح
۶ - درتازه کردن عشق کهن
۷ - درزردوستی و تنگدستی وشکایت

۸ ـ درعتاب وشکایت
۹ ـ در بزرگداشت او
۱۰ ـ در دعوی دوستی وغایت عشق
باب چهاردهم در فراق و آن هفده نمط است
۱ ـ در حکایت از وصال
۲ ـ در افتادن وصال به‌فراق
۳ ـ در فراق وایان‌آن
۴ـ درسکرازفراق
۵ ـ درتمنا و آرزومندی
۶ ـ در امید
۷ ـ درطعنه
۸ـ در تهدید و تغییر
۹ ـ در وفا به اول‌وجفا به‌آخر
۱۰ ـ در تنهایی
۱۱ ـ درضعف وزردی روی
۱۲ ـ درصبر
۱۳ ـ دربی‌خوابی
۱۴ ـ درگریه و اشك
۱۵ ـ دراشك و زاری او
۱۶ ـ در شکایت ازنامحرمان
۱۷ ـ درسیرآمدن ازخود وازو
باب پانزدهم در معالی حکیم عمرخیام.
باب شانزدهم در بیان سالکان طریقت .
باب هفدهم در شکایت افلاك و نامساعدی او.
این قصیده در مدح خدایکان عالم خاقان اکبر اکرم شروان شاه‌معظم خلداله سلطانه‌گوید وذکر سفینه‌کند.

رباعیات

در پایان دریك صفحه شعر عربی ابن الفارض است بـه نسخ تحریری معرب از دیگری

نام سرایندگان در این کتاب از روی شهرها :

آمل : سراج‌الدین قمری

ابهر : کمال‌الدین ابونصر، رفیع‌الدین بکرانی،فخرالدین ابوبکر.

ابیورد : انوری

اخسیکث : اثیرالدین

اردبیل : محمد طبیب

اسدآباد : سراج

اسفراین : افضل، شهاب ،

اصفهان : تاج‌الدین ، جمال‌الدین عبدالرزاق ، جمال نقاش ، شرف شفروه صدرلر بختیاری ، عز ، کمال‌اسماعیل ، یمین

اومان : اثیرالدین

اهر : شمس ، قطب

ایوه : شهاب‌الدین سلیمان‌شاه پسر پرچم کرد .

باخرز : اسماعیل

باکو : مقرب

بخارا : ابوعلی‌سینا ، تاج‌الدین ، جمال ، سعدکافی ، سید ، نظامی.

بلخ : حمید ، رشید وطواط ، عنصر ، مولوی

بیلقان : بدیع ، رشید ، شرف ، شرف‌الدین‌صالح ، صفی ، مجیر،

تبریز : ابوالفضل حمید ، شمس ، قطب‌عتیقی ، مظفر ، یحیی .

ترمذ : ادیب صابر ، نجیب.

تفلیس : بدر ، سیف‌الدین هارون ، قاضی ، کمال ، لطف

جام : شیخ‌احمد

جرخادقان (گلپایگان) : خطیر ، شرف ، صفی، محفوظ.

خجند : جمال ، صدر ، کمال‌الاسلام .

خراسان : خلیل ، علی‌شیر.

خلاط : تاج،

خوارزم : جلال ، سلطان خوارزم شاه ، فرید ، مجدالدین بغدادی

خوار : جلال‌الدین ، رشید ، امام‌شهاب ، علاءالدین.

خواف : خوافی
خونج : ظهیر
خوی : جمال
ری : ابوالمعالی نحاس، فخرالدین
رودسیستان : ابوالفرج
زنگان : تاج ، صدر
زوزن : شهریار
ساوه : شرف
سجاس : شمس
سرخس : جمال ، شهاب ، عیاض.
سمرقند : رشید ، سعد ، سوزنی ، عایشه ، فاضل ، لولوئی
سهرورد : شیخ‌شهاب‌الدین مقتول
سیستان : دختر سجستانیه فرخی
شروان : ادیب ابوبکر ، بختیار ، بهاء ، تفلیسی ، جمال ، جمال جاجی ، جمال‌الدین‌خلیل، خاقانی، حمید، رشید، شروان‌شاه، صدرمهذب‌الدین،صفی، عز بن علی، عزیز ، عزیزالدین علی ، علی، عماد، فخرالدین، فلکی، نفیس
شیراز : سید
طبس : شمس
طوس : احمد غزالی ، اسدی ، ظهیر ،کریم
غرجستان : عبدالواسع جبلی
غزنین : سید ، سید اشرف‌الدین حسن، جمال ، سنائی، عماد، محمد.
غور : علاءالدین ، فخر ، ملك فخرالدین مبارك شاه
فارس : عماد
فاریاب : ظهیر
قزوین : اسد ، تاج قراسی ، سید ، نادر.
کاشغر : ذکی
کاشان : افضل ، تاج
کبودجامه : علاءالدین
کرج : مهذب

کرمان : اوحدالدین ، صدر.
گرگان : فخر
گنجه : امیر احمد پسر خطیب ، اسعد ، الیاس میدانی ، شیخ برهان‌الدین ، جمال ، حمید پسررشید ، خطیب ، رشید، رضی، رضیه ، سعدرعد، شمس‌اسعد، شمس‌عمر ، عبدالعزیز ، عزاسعد ، امیرعمر ، عیانی ، فخر، قوامی، مختصر، نجم ، نجیب ، نظامی ، مهستی.
گیلان : سعد، مجد
لبنان : رفیع
مراغه : زکی ، شرف، صاین ، ظهیرالدین ، عثمان ، فخر ، قاضی، قاضی کمال‌الدین.
مرو : قاضی ابوحنیفه اسکافی غزنونی ، شهاب‌الدین‌ابوالحسن طلحه، فتوحی.
نیشابور : عمرخیام ، رضی‌الدین ، عطار، قاضی ، کریم ، معزی ، مهذب.
هرات : رشید ، شمس‌الدین ، فخر ، فخرالدین خالد.
همدان : کافی‌ظفر ، مسعود سعدسلمان لاهور غزنوی

نام سرایندگانی که شهر آنها را نیافته‌ام

ابن‌طلحه، ابوالبرکات ، ابوالبقاء ، ابوسعید بن‌الحسین، سید ابوعلی، ابوالقاسم ، قاضی ابوالماجد ، قاضی‌ابوالمجد ، اختیاری، اطلسی، بدرالدین داود ، بدرالدین محمود ، بدرقوامی ، بـرادیحیی ، بهاءلاغری، پسرافضل ، پسرقاضی‌دربند، پسرقاضی قزوین، تاج صالح، قاضی جمال‌الدین ،جمال‌الدین اشهری ، جمال‌سقا، جمال عصفوری ، جمال‌عمر، جمال محمد، جمال محوی، جمال‌الملک، جهان گشته، حدیثی، حسین‌سقا، حسین هزارمرد، خطیرابوزید، خطیرالدین ، دبیر حافظ ، دختر حکیم‌کاو ، دختر سالار ، دخترستی ، دختر سجستانیه ، رئیسی، رکن‌پسرقاضی ، زکی‌اکاف، سعدصفار، سعدالدین‌لحیانی، سلیمان، سوکی، سیداجل، سیدحافظ، سیفی، شرف‌الدین‌مرتضی، شرف‌اعرج، شرف صالح، شرف محمد، قاضی‌شمس‌الدین اقطع، شمس‌الدین‌مسعود، سلطان‌شهاب، قاضی شهاب ، شهاب دخترخوان ، شهاب‌کاغذی ، شهاب مؤید ، شهریـاری ، صاحب سعید، صانعی، صدرالدین، صدرالشریعة، ملک‌طغان شاه، سلطان‌طغرل، قاضی‌ظهیر ، ظهیرشفروه (شوره) ، شیخ‌عبداه ، عبدالرحمن ، عبدالله قمری، عزابوالبقاء ــ عزالدین .... عزعلوی ، عزالدین‌شفروه، عزیزالدین طغرائی،

عزیز کحالی، عندی، ملک‌علاءالدین، علی، سیدعلی، علی بن‌الحسین، علی‌حسن، عمادبونصر، عماد دبیر، عمادالشرف. عماد محمود، عمادی، ملک‌فخرالدین، فخرالدین مستوفی، فخرعبدالحمید، فخرقتلغ، فخرنقاش، فرید دبیر، قاضی، قراچه، کمال‌ابن‌العزیز، کمال اسعدزیاد، کمال‌کامیار، کمال کنعانی، کیکاوس‌قابوس وشم‌گیر، قاضی‌مجدالدین‌بابکر، مجدالدین خاندار، مجدزنگی، مجدطاهر، سلطان محمدتغلق، سیدمحمود، سیدمرتضی نقیب، مرزبان، معین‌الدین بختیار، معین طنطرانی، قاضی‌ملک، موفق‌الدین سراج، موفق عبدالجلیل، مهذب بناء، قاضی نجم، نجم‌الدین حمید سیمگر. نجم‌الدین عبدالعزیز، نجم طوفی، نجیب بادمده، نجیب عمر، نورسد والی فقیه یوسف.

آغاز نسخه: شیخ‌مجدالدین بغدادی

ای نسخهٔ نامه الهی که تویی
وی آینهٔ جمال شاهی که تویی
بیرون زتونیست هرچه درعالم هست
درخودبطلب‌هرانچه خواهی که‌تویی

شیخ اوحدکرمانی

هان تا سررشتهٔ خردگم نکنی
خود را زبرای نیك وبدگم‌نکنی
رهبرتویی و راه تو و منزل تو
هش‌دارکه‌راه‌خود بخودگم‌نکنی

در پایان چهارده رباعی است پس ازعنوان «رباعیات» که درآنها عبارت «کسی وانکس‌من» تضمین شده است و سرایندگان آنها نوشته نشده است که کیستند.

انجام نسخه: آخر

ای‌وای تومونس‌کسی وانکس‌من
سودای‌تومونس‌کسی وانکس من
زین‌خوب ترم چه بایدای‌دوست‌چه‌شد
غمهای تو مونس کسی وانکس من

تمت‌نزهة‌المجالس فی‌الاشعار بحمدالله الواهب الغفار علی‌یدالعبدالضعیف الراجی‌الی‌رحمة ربه‌اللطیف اسمعیل بن‌اسفندیار بن‌محمدبن‌اسفندیار الابهری

اصلح الله شانه وصانه عمن شانه فی یوم الخمیس وقت الظهر من خامس عشرین شوال سنة احدی [و] ثلثین وسبعمائة والسلام علی من اتبع الهدی.

باری این کتاب برای بدست آوردن نام و اثر گروهی از سرایندگان گمنام و آشنا شدن با رباعی سرایان تا نیمهٔ سدهٔ هفتم و پیدا کردن معیاری در نسبت رباعیها به سرایندگان آنها بسیار ارزنده و از مونس الاحرار بسی بهتر و سودمندتر است. امید که کسی همت کند و آنرا نشر نماید.

حافظ و نیست انگاری*

رضا داوری

یکی از شاعران معاصر ، در مقاله‌ای نوشته بود ، که اکادمیسین‌ها نمیتوانند نقاب از چهرهٔ حافظ ، این آته‌ایست بزرگ، بردارند. این عبارت درصورتی درست بود که خود نویسنده، به نقاب برداشتن نپردازد وحالا که او نقاب از چهره حافظ برداشته است ، دیگر چه حاجت ، که ارباب تتبع و دانشمندان ادب، بچنین کاری بپردازند. بسیار خوب ! نقاب از چـهره حافظ برداشته شد ومعلوم گردید که اویك آته‌ایست بزرگ‌است! اماهنوز چندسوآل برای من باقی‌است. آیا وقتی میخواهند شاعری‌را بشناسند وبا او انس‌پیدا کنند، کافیست که دریابند او قائل بخدا بوده‌است یانه وبعبارت دیگر آته‌ایست بودن یانبودن، چه ربطی به‌شعروشاعری دارد ؟ متتبعان بزرگ ما، درمطالعات وتتبعات‌خود، در باره اهل شعر و فکر معمولا به‌این می‌پردازند، که با چـه کسانی ، نسبت داشته‌اند وچه میخورده‌اند وچگونه اوقات می‌گذرانده‌اند وچه سفرها کرده‌اند و وقتی از این حد، میخواهند بگذرند، درباره اندیشه شاعر وایدئولوژی او ! ببحث می‌پردازند و متجددترها . حافظ را منکر خدا میدانند و بنظرآنان در اهمیت حافظ همین بس، که ملحد وآته‌ایست است . فعلا به‌این امر کاری‌نداریم که‌آیا حافظ آته‌ایست بوده است یامرد خدا . بلکه میخواهیم، پرسش دیگری را مطرح کنیم وآن‌اینست که چرا درس‌خوانده‌های امروز ما، مرض انکارخدا، دارند. حاشا وکلاکه بخواهم با ادله عقلی ونقلی‌به‌اثبات وجود خدا بپردازم؛ زیرا حس‌میکنم که نیچه راست گفته است که خدا در روح وفکر و دل ما،مرده است . قبل از نیچه، داستایوسکی، این را احساس کرده بود وقبل ازهمه‌اینها، حافظی که شاعرامروز ما، اورا آته‌ایست می‌داند، گفته بود :

نشان مرد خدا عاشقی است با خوددار
که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم

پس تصور نشود که دراین بحث، غرض‌من، رد اقوال‌وآراء آته‌ایست‌هاست چـه امروز نیست انگاری بصورتهای مختلف همه جا را گرفته است؛ خواه در این نیست انگاری، بالصراحه وجود خدا، مورد انکارقرار گیرد وخواه درلفظ

* نقل ازکتاب «شاعران در زمانهٔ عسرت» اثر رضا داوری (تهران ۱۳۵۰)

و از روی تقلید مفهوم خدا مورد قبول وپرستش باشد ! پرسش من، این است که چه شده است که ملاك ما، درمورد نحوه تفکر متفکران، اعتقادآنان بخدا، یا، بی‌اعتقادی‌آنانست . یکروز، درمجلسی، شخصی ناشناس، پیش من آمد و تعارف کرد وقبل از اینکه فرصت دهدکه بپرسم شماکی هستید و چه فرمایشی داریدگفت سوآلی دارم، پرسیدم، چه سوآلی از من داریدگفت سوآل مربوط به‌خود شماست ؛ آیا شما بخدا اعتقاد دارید ؟ یکه خوردم و چند لحظه طول کشید تاخودرا جمع وجورکردم وگفتم برای شما چه‌اهمیت داردکه من‌بخدا، اعتقاد داشته باشم یا نداشته باشم ؛ مگراینکه قول بنده برای جنابعالی حجت باشد ! دراین صورت هم نمی‌توانم جواب شما را دریك جمله بدهم وبهمین‌جهت سوآل شما را با سوآل دیگری پاسخ میدهم : شما از جوابی‌که از من وکسان دیگر در این زمینه می‌شنوید، چه نتیجه‌ای میخواهید بگیرید و اصولا مسأله اساسی شماکه مبنا واساس چنین سوالی است، چیست ؟ دیگر بجواب‌های آن مرد محترم‌کاری ندارم . اما ازآن روز تامدتها فکر میکردم‌که این انکارخدا چیست واصلا چه لزومی دارد، این خدائی‌که دیگرپرستشش نمیکنیم و برایش دست نمی‌افشانیم وپای نمی‌کوبیم، موردانکارقرارگیرد؛ زیرا انکارکردن‌وانکار نکردن، دراین‌مورد، فرقی‌نداردبعد، بنظرم رسیدکه این، باید نوعی‌جلالتمآبی باصطلاح روشنفکرانه باشد ؛ اما چون اصولا با تفسیرپسیکولوژیستی، میانه‌ای ندارم بازمسأله برایم، لاینحل ماند ووقتی‌آن شاعرمعاصرکه ازبیست سال پیش بذوق شاعری وحتی به‌نثر نویسیش، اعتقاد داشتم، آن جمله‌گدایی را نوشت حالت ترحمی‌که نسبت به‌آن جوان سائل داشتم، تخفیف پیداکرد و احساس کردم‌که مسأله، در عین بی‌اساسی، اساسی‌تر از آنست‌که من تصورکرده‌ام و خلاصه‌کار ازتظاهر وجلاالتمآبی‌گذشته است . پس جهت این امر ، چیست‌که شرط انتلکتوئل بودن، انکار خداست و هرکس راکه میخواهیم تجلیل‌کنیم، باید منکرخدا باشد، وقتی درست فکرکردم وبسیرتاریخ غربی،که تاریخ همه جهانست، توجه‌کردم، دیدم‌که این یك امر طبیعی وقهری است و لازمه ترقی خواهی، بمعنایی‌که از قرن هیجدهم مطرح شده است،کنارگذاشتن خداست . اما میدانیم‌که‌کنارگذاشتن با انکار، فرق دارد؛ چه ازآغازتاریخ غربی، خدا به‌کنارگذاشته شده است، اما متفکران غربی، اصرار درانکارخدا ندارند، پس هنوز برایم‌کاملا روشن نشده است‌که این اصرار متجددان ما ، از کجاست .

این بار دیگر، نظر کردن بسیر تاریخ غربی، بدون توجه به‌نحوه تلقی‌ما، نسبت به‌آن، کافی نبود، بلکه می‌بایست دراین باره فکر کنیم که ما چگونه تفکر غربی را تلقی کرده‌ایم وچه نسبتی باآن داریم ، حل معمای من منوط به‌این بود که جوابی برای این سوال داشته باشم وعلی‌العجاله این‌جواب را، یافته‌ام وبه‌این ترتیب خواه این جواب درست باشد یا غلط مسأله برای من حل شده است.

جواب من اینست که ما مقلد فرنگی هستیم واداى‌اورا درمی‌آوریم، اداى‌نحوه تفکر قرن هیجدهم را درمی‌آوریم وبی‌آنکه باصول‌آن تفکر توجه کنیم اصول و فروع را باهم خلط میکنیم وبه‌این ترتیب، خیال میکنیم، چون در تفکر‌مغرب زمین، بشروجود تازه‌ای، درخود کشف کرده است که بی‌نیاز ازخدامیتواند در عالم، تصرف کند وبعلم وتکنولوژی دست یابد پس صرف انکار خداکافی‌است که ما را بجائی برساند که خیال میکنیم‌آنها رسیده‌اند واگر ترقیخواه هستیم‌دیگر قائل بودن بخدا واینگونه حرفها، مورد ندارد، اما بهمین اندازه اکتفا میکنیم و دیگر ازخود نمی‌پرسیم که بسیارخوب، خدا را انکار کرده‌ایم که چه بشود ؟ آیا به‌این‌ترتیب، همه مسایل حل‌می‌شود ؟ آیا مقلدازآن جاکه همواره‌انتزاعی فکرمیکند، به‌مسایل بعدی، دیگرکاری ندارد . او حقیقت راکشف کرده است واین حقیقت، اینست که خدا، نیست . کشف حقیقت هم که نمیتوانــد بی‌اهمیت باشد . پس خودرانوازش وستایش‌کنیم که بچنین‌کشف بزرگی نایل‌آمده‌ایم؛ آری خودراکه نوازش وستایش میکنیم اما این‌کافی نیست؛ باید امررا، اثبات کردکه هرکس شأنی واعتباری دارد، مثل ما فکرمیکند وآته‌ایست است . آیا براستی حافظ هم آته‌ایست است ؟ فرض‌کنیم‌که او آته‌ایست باشد؛ آن وقت در مورد مولوی ونظامی و عطار چکنیم ؟ ممکن است گفته شود اینهــا مهم نیست همین‌که اشعرشاعران ایران، منکر‌خدا شده است، کافیست. اما قول‌به‌آته‌ایست بودن حافظ، درست مثل اینست‌که بگوئیم فلان شاعر امروز تئولوژین است . میدانم‌کــه این تناسب را بــه آسانی قبول نمی‌کنند و بشعر حــافظ استناد میکنند که :

بیــده تا روم بر فلك شیرگیر
بهم برزنم دام این گرگ پیــر

و تفسیر میکنند که‌حافظ، میخواهد شراب بنوشد وبرود، دستگاه‌خدای فرضی و وهمی را برهم زند ، اگر حافظ را اینطور فهمیده‌ایدکاش اصلا حافظ را نمی‌خواندید ! نه ، بخوانید و هر طور میخواهید تفسیر کنیــد بمن ربطی

ندارد ؛ اما اگر حق داشته باشیم شعر را تفسیر کنیم باید توجه داشته باشیم که در بیت :

بده تا روم بر فلک شیر گیر
بهم بر زنم دام این گرگه پیر

هیچ اشاره‌ای بخدا ، نیست این گرگ پیر، فلك است وحافظ میخواهد با برهم زدن دام فلك که همه ما گرفتار آن وفلك زده هستیم متذکر نجات آدمی ازفلك زدگی و رستگاری اوباشد. اما امروزفلك‌زدگی ما، بنهایت خود رسیده است، تاآن جاکه حتی‌آگاهی به‌این فلك‌زدگی نداریم و در عین این فلاکت است که شعرحافظ را نمی‌فهمیم وزبان او برایمان بیگانه است . حافظ احساس کرده است‌که بشرمیتواند تابع فلك وچرخ وگردش ایام نباشد . اما ، ما این احساس اورا، بهیچ میگیریم، زیراکه بشر در نظرما: شیئی است در میان اشیا و بالطبع، تابع فلك وچرخ و زمان و مکان است وباگیاهی‌که درکنار جویباری رسته‌است، فرقی ندارد وچون چنین‌است، شاه‌شوریده سران هم، باید همین‌ها رابگوید ومانند ما فکرکند . ممکن است بدون قبول این تفسیر حجت موجه دیگری، عرضه‌کنند وازاین بیت اشتهادکنندکه :

گر مسلمانی از اینست‌که حافظ دارد
آه اگر از پی امروز بود فردایی

ومثل شاه مظفری، حافظ را متهم‌کنند وبگویندکه او درقیامت شك‌کرده است . البته شك دارم‌کسی‌که اهل ذوق واطلاع است وبا معانی وبیان، آشنایی دارد و زبان را خوب می‌فهمد، چنین حرفی داشته باشد ؛ با این همه اینگونه تفسیرها، کم وبیش، شایع است ومنهم در عنفوان جوانی دلم میخواست حافظ را بهمین نحو، تفسیرکنم ومثلا «آه اگرازپی‌امروز بود فردایی» را نشانه‌شك کردن درقیامت حتی انکارآن تلقی‌کنم ؛ اما صرفنظر ازاینکه «آه اگر» نشانهٔ شك، نیست؛ باید توجه‌داشت‌که حافظ این حدیث را بردرمیکده‌ای ازترسایی شنیده است . میکده‌کجاست ؟ و مسلمانی حافظ چیست ؛ میکده ، خانه مهر و معرفت است و دینداری و مسلمانی حافظ ، در این جا اشاره به متابعت صرف از شریعت نیست ؛ او اهل عشق است و اهل عشق را با قیامت فردا ، کاری نیست .

واعظ مکن نصیحت شوریدگان‌که ما
با خاك‌کوی دوست بفردوس بنگریم

آیا اینهم دلیل بر آته‌ایست بودن حافظ است که از نصیحت واعظ رو بر تافته و با خاك کوی دوست بفردوس نمی‌نگرد ووعده فردای زاهد را باور نمیکند ؟ دلیل را بانقل ابیات دیگری ازحافظ تتمیم کنیم :

حافظ چوره بکنگره کاخ وصل نیست
با خاك آستانه این در بسر بریم

یا :

من که امروزم، بهشت نقد حاصل میشود
وعده فردای زاهد را چرا باور کنم

دراین ابیات حافظ زمینی بودن خودرا تصدیق میکند ؛ پس باید منکر خدا باشد . گویا نمی‌توانیم توجه کنیم که این حافظ که بستهٔ زمین است، با خاك آستانه این در، بسرمیبرد وما که به آستانه‌ای قایل نیستیم بآسانی میتوانیم اینها را لفاظی زیبا وعاری ازمعنی بدانیم. پس اشکال، اینست که بعضی ازمفسران صاحب ذوق جدید ، احساس کرده‌اند که حافظ درشعر، ونه در زندگی روزمره خود، ازشریعت گذشته است؛ اما گذشت ازشریعت، بنظر آنان، آته‌ایسم است واین نتیجه‌را با قیاس، بنحوه تفکر امروزی بدست آورده‌اند، زیرا ما وقتی درخودمان نظرمیکنیم، یا اهل شریعتیم یا منکر شرایع وآته‌ایست؛ ومهم اینکه این تقسیم راازلحاظ منطق هم درست میدانیم؛ ولی کافیست که از این خود بینی ومطلق انگاشتن خود وفکر خود، دمی اعتراض کنیم ، تا دریابیم که گذشت ازشریعت، یعنی رفتن ازظاهر دین بباطن آن وسیر از خانقاه بی‌مهری و واقعیت بمیخانه مهر وحقیقت؛ این سیر باآته‌ایسم نسبتی ندارد . اگرحافظ نمیتواند بخیالی از دوست قانع باشد و ازخیال وصورت خیالی میگذرد، این گذشت ، با نیست انگاری فرق دارد . این قول تنها درمورد حافظ، درست نیست ؛ هر شاعر حقیقی ازعادت ومنطق وعقل جزوی، میگذرد وبا این گذشت است که میتواند، شاعرباشد ؛ اما تفکر رایج آن چنان برهمه ما مستولی است که ازآن خلاصی آسان نیست . واگر گهگاه کسانی میخواهند دمی از هوشیاری وارهند وننگ، خمر وبنگ هم برخود میگذارند، باز وقتی بعالم بحث و نظر می‌آیند نیست انگاری مخربشان نزدیك به نیست انگاری مقلدانه، می‌شود وصورت نوعی فلسفه بافی، پیدامیکند والبته که فلسفه بافی بدون رسوخ درفلسفه وبه‌تعبیر جمال‌زاده،

پراکنده‌گوئی براساس «خودمیسم»، نتیجه‌اش جـز این نیست.

میدانیم که شاعر از آن حیث که شاعر است بچون و چرا در معانی الفاظ نمی‌پردازد اینکار، در شأن شاعر هم نیست. اما در بحث و نظر عقلی که زبان عبارت درکار می آید باید بمعانی کلمات توجه کرد. آته‌ایسم بمعنی گـذشت از شریعت نیست! این اصطلاح اصلا تعلق بدوره جدید تاریخ غربی، دارد ومیدانیم که این «ایسم» هم دردوره جدید پیدا شده است و بطورکلی هیچیك از ایسم‌هایی که امروز داریم، در قدیم نبوده یامعانی که ما از آنها مراد می کنیم با آنچه متقدمان می گفته‌اند متفاوت بوده‌است اما درمورد آته‌ایسم، باید گفت که تفکر قدیم، بکلی با این معنی بیگانه است، چه آته‌ایسم، درخـور و مناسب تفکر صرف مکانیکی ماست. شاید کسی که مطالعه‌ای در تاریخ تفکر غربی و بطور کلی در تاریخ فکر بشر دارد بگوید، لوکرسیوس درستایشی که از استاد خود اپیکور می‌کند او را آته می‌خواند، البته اپیکور، ماده انگار بوده است و شاگرد او هم ماده‌انگار و طبیعت انگار است، اما اپیکور خود آگاهی به آغاز یك تاریخ پیدا کرده و دریافته است که خدایان دیگر در میان مانیستند و به آسمانها رفته و در آنجا غنوده‌اند، بی آنکه بزندگی ماکاری داشته باشند، لوکرسیوس هـم همین را می گوید و کشف استاد را می‌ستاید. باز ممکن است در تاریخ اسلام، دهریه رامثال بزنند و یا بگویند محمدبن‌زکریای رازی، انکار نبوت کـرده است، اما، دهریه مثل آته‌ایست‌های امروزی، منکر خدا هستند ونه پسرزکریای رازی آته‌ایست است واین یکی حتی بصانع عالم هم قائل است، هرچند کـه بنظر من در میان متفکران قدیم هیچکس باندازه او فکرش بـه نحوه تفکر فلاسفه دورهٔ رنسانس، نزدیك نبوده است[1].

با این مقدمات میخواهم بگویدکه اصولا نحوه تفکر در دنیای قدیم بـا تفکر امروزی ما تفاوت داشته و فکر ترقیخواهی، بمعنی امروزآن هم وجود نداشته است که ترقیخواهان ملزم به «آته‌ایست بودن» باشند و خلاصه درتفکر قرون وسطی، نیازی به آته‌ایست بودن ـ چنانکه حضرات می‌پندارنـد ـ نبوده است. پس این چه حرفی است که نقاب ازچهره آته‌ایست حافظ، برداریم ما از حافظ دوریم و با این اقوال ازاو دورتر می‌شویم، مارندیهای حافظ را نمی‌توانیم

۱ ـ حتی اینکه رازی در مقابل ارسطو جانب افلاطون را می‌گیرد می‌تواند مارا بیاد متفکران رنسانس بیندازد.

فهم کنیم آنوقت این رندیها را، باقیاس بخودمان به نیست‌انگاری و انکار خدا تعبیر می‌کنیم.

ز روی دوست دل مردمان چه دریابد
چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا؟

اگر میخواهید «نقاب از چهرهٔ حافظ بردارید»، باید آشنای دردی شوید که در دل وجان شاعر بوده است. و این درد، جگرسوز دوائی دارد، این درد آشنا شدن، برای همه، آنهم در دورهٔ بیدردی، بسیار دشوار است. آیا شاعر جدید که در شعر خود، گاهی تا مرحله نیهیلیسم فعال پیش می‌رود وابایی ندارد که خود رانیز تباه سازد، می‌تواندبا حافظ انس‌پیدا کند. این‌را نمیدانم. اما میدانم که با نیست انگار دانستن حافظ وکار او را قیاس از خود گرفتن، فقط نقاب از چهرهٔ خود برمیداریم و بجای تفسیرحافظ خود را تفسیرمی‌کنیم قبلادیده‌ایم که‌متتبعان وپژوهندگان‌هم کم‌و بیش‌حافظ را باین نحو تفسیرمی‌کنند واگر بالصراحه نسبت آته‌ایست بودن به حافظ نمی‌دهند، از فحوای کلامشان می‌توان امثال این نسبتها را استنباط کرد، مگر آنکه بخواهیم فقط از این حیث ملامتشان کنیم که چراسخن خود را صریح نمی‌گویند این مطلبی است که برای فهم اختلاف میان دودوسته‌ای که ذکر کردیم مهم و اساسی است؛ یعنی فرقشان دراین حدوداست که‌یکدسته حرفهای رایج و متداول را بنام‌نووبدیع، صریح وآشکار بیان‌می‌کنند ودسته دیگر که پژوهندگان‌باشند، گذشته‌را برمبنای تفکر رایج تفسیر می‌کنند و تازه این فرق هم کم کم، دارد، از میان می‌رود و هردودسته، هردوکار را می‌کنند و در این وضع، عجب نیست که ادیب، وحتی شاعر بدعت گذار می‌شود. وشاعران باصطلاح نو و جدید، به ادبیات‌وفلسفه‌بافی رومی‌آورند و در این اتحاد و نزدیکی، حافظ بازهم شباهتش به ما بیشتر می‌شود. پس اگر اینطوراست حافظ را آته‌ایست یا هرچیز دیگری که‌میخواهیم بخوانیم زمانهٔما، زمانه‌ایست‌که در آن همه‌چیزمی‌توان گفت و می‌توان‌شنید و این بدان جهت است که در این زمانه نه‌زبان گویا هست و نه گوش نیوشا، از قیل‌وقال مدرسه هم که دلمان می‌گیرد، خدمت معشوق و می‌نمی‌کنیم، بلکه کارمان به‌بی‌بندوباری وتنبلی و درویشی و بیخیالی یا بقیل‌وقال دیگر که‌خیال می‌کنیم با قیل‌وقال اول متفاوت است، می‌کشد. درفصل آینده، اشاره‌ای به مبانی این‌قیل‌وقال یا نقادی جدید، خواهیم کرد.

شعر امروز و مبانی نقد آن

شاید آنچه تاکنون گفته شد باعث این تصور شده باشد که بنظر راقم سطور، در زمان ما ، شعر وجود ندارد و کسانی که به شاعری ، شهرت دارند ، داعیه بیهوده دارند و شاعر نیستند . این استنباط ، درست نیست ، نقل کلام مارتین هیدگر در مورد «مرگ هنر بزرگ» هم نباید بمعنای انکار شعر و شاعری، در عصر حاضر ، تلقی شود ، این قول ، گویای آنست که شعر امروز ، که مبنای آن ، نفسانیت و اراده معطوف بقدرت است ، شعر نفسانی است! این گفته متضمن هیچ نوع سرزنشی نسبت به شاعران جدید هم نیست ! چه اگر اینان بر مبنای نیست انگاری و نفسانیت شعر می‌سرایند، از آنست که حوالت دوره جدید نیست انگاری و نفسانیت است وگرنه ، کسانی مانند رمبو و بودلر و ریلکه ، شاعران بزرگی هستند و حقیقت تمدن غربی، که حقیقت نیست انگارانه است باشعر آنها تحقق پیدا کرده است.

پس مقصود این نیست که شعر ، متعلق به گذشته است. شاعران همیشه و همواره وجود دارند و بسا شعر آنها ، نحوی از حقیقت متحقق می‌شود ، چه نحوی از حقیقت باشعر امروز تحقق پیدا می‌کند؟ صرفنظر از تعداد قلیلی از شاعران غربی، که شعرشان تعلقی به آینده یا لااقل ، به گذشت از مابعدالطبیعه غربی دارد، حوالت شعر جدید بطور کلی، همان حوالت مابعدالطبیعه و تفکر و تمدن غربی، یعنی نیست انگاری است. این نیست انگاری ، تنها در تمدن یا در مابعدالطبیعه به تمامیت خود نرسیده، بلکه در همه زمینه‌ها و در شعر نیز تمامیت یافته است .

آیا معنی این قول آنست که شعر امروز بتعبیر ارنست یونگر در آنسوی خط قرار گرفته و از مرز نیهیلیسم گذشته است ؟ و آیا تمامیت یافتن نیست انگاری و ظهور نیهیلیسم فعال بمعنی پایان یافتن نیست انگاری است؟ نه وقتی می‌گوئیم در شعر جدید که شعر نیست انگار است، نیست انگاری بتمامیت رسیده است ، معنیش اینست که حقیقت شعر جدید هم اکنون تحقق یافته و دوره آن نیز بسر آمده است. بااینهمه می‌توان پرسش کرد که آیا تمامیت یافتن نیست انگاری، مستلزم گذشت از آن نیست؟ و آیا شعر امروز هم نیست انگار است؟ و اگر هست، این نیست انگاری در دوره تمامیت یافتن آن ، چه نحو نیست انگاری است ؟ نیست انگاری در شعر امروز، تکرار نیست انگاری گذشته است و در این تکرار

است که حوزه‌های گوناگون شعر بوجود می‌آید و بحث از اصالت داشتن صورت ومضمون و نزاع دادائیسم وسوررئالیسم وفوتوریسم وغیره درمی‌گیرد وعاقبةالامر شعر به استخدام ایدئولوژیها درمی‌آید وکارساز تمدن می‌شود یا صورت مهمل باقی پیدا می‌کند.

هگل وقتی از ذات و ماهیت‌شعرسخن می‌گوید نظرش به شاعرانی است که بانیان تمدن هستند و در شعر آنها ،که بنظر او جلوه محسوس امرمعقول است، مرتبه‌ای از روان و وجود مطلق ، تحقق پیدا می‌کند . مگوئیدکه چون هگل در زمان خود می‌انگاشت‌که دوره شعرودین بسر آمـده است و همواره اشاره به شعر گذشتگان، و مخصوصاً یونانیان، می‌کرد، قول بالا درست‌نیست؛ درست‌است‌که هگل‌شعررامتعلق به گذشته می‌دانست، اما ازنظرگاه‌مابعدالطبیعهٔ خود ،که در آن ، خود موضوعی بشر ونیست‌انگاری ، آغاز بتمامیت یافتن می‌کند، بشعر ، نظرمی‌کرد؛ وبعبارت دیگر، شعر ، درنظر او ، شعر نفسانی ونیست‌انگاربود؛ منتهی شعری که‌حقیقت‌نیست‌انگاری با آن تحقق پیدامی‌کند، نه‌آنکه تکرار حقیقت‌گذشته‌باشد . اما چراقول هگل در باره شعر وهنرمبنای نقادی شعر امروز نیست ؟ از آن جهت‌که تفکر جدید بسط مابعدالطبیعه هگل است، ومادر دنیائی زندگی می‌کنیم‌که مبنای نظریش‌مابعدالطبیعه این‌فیلسوف آلمانی است، نقادی شعروهنرهم بنحوی‌به تفکر اوبازمی‌گردد. مابعدالطبیعه هگل‌که داعیه‌گذشت از شعرودین دارد، در این داعیه خود از آن جهت محق است‌که بعد ازهگل، مابعدالطبیعه همه‌جا را می‌گیرد و استیلای خود رابرشعر ودین هم مسلم‌می‌کند. البته این قول بدان معنی نیست‌که شاعران امروزفلسفه می‌بافند و سروکارشان بامفاهیم است وبازمراد این نیست‌که دوره جدیدتازمان هگل و تاقرن نوزدهم حوالتش‌گذشت از متافیزیك بـوده و ازآن ببعد منحل درمابعدالطبیعه شده است.

هگل از شعری سخن‌می‌گویدکه نفسانیت غربی تا حدودی با آن‌تحقق یافته و این شعر اکنون باید برود تا مابعدالطبیعه جـای آن را بگیرد ؛ پس طبیعی است‌که نتوانیم، درنقادی شعر امروز ، از او استمدادکنیم ؛چه‌برمبنای تفکر هگل ناگزیرباید به‌انکار شعر بپردازیم ؛ و مگر می‌شود گفت‌که‌دراین دوره ، شعر و شاعر ، وجود ندارد؛ امـروز هم شاعران هستند؛ منتهی د تنها نشسته‌اند و در خود نظر می‌کنند.»

این نحو شعر را برچه‌مبنائـی می‌توان مورد نقادی ، قرار داد . از

یکسو سیر استتیك غربی بدانجا رسیده است‌که مبنا را علم امروز و مخصوصاً علوم انسانی یا فلسفه‌هائی از نوع فلسفه حوزه دین‌می‌داند و بعبارت دیگر شعر و هنر امروز ، براساس مابعدالطبیعه‌ای‌که در علم بتمامیت رسیده است تفسیر می‌شود؛ چنانکه مثلا وجود بشر منحصر به‌دوساحت اندیشه و احساس دانسته می‌شود که یکی ناظر بعلم و دیگری ناظر به‌هنر است یعنی شعر متعلق به‌قلمرو احساس می‌شود و علم به قلمرو اندیشه ، تعلق می گیرد . (و بـه این ترتیب فلسفه چیزی ازقبیل مهملات می‌شود) اما در جنب اینگونه تفاسیر ، فرویدیسم ومارکسیسم و صورت تلفیق شده ایندو ، یعنی ایدئولوژی مارکوز و همچنین اگزیستانسیالیسم‌سارتر، وجود داردکه در نقادی امروز، بسیارمورد اعتناست.

بعضی از این حوزه‌ها ، برخلاف حوزه نقادی متتبعان و آنهائیکه‌اساس تفسیرشان علم‌النفس و جامعه‌شناسی است و اصولا طـرح نیهیلیسم نمی‌کنند ، (وبهمین جهت هم‌بیشتر منهمك در آن هستند)، نیست‌انگاری راکم‌وبیش‌مطرح می‌کنند و سعی‌وجهد در رهائی از آن دارند منتهی همین سعی‌وجهدشان‌اصرار درنیست‌انگاری است؛ نمونه این اصرار در نیهیلیسم ، همان اگزیستانسیالیسم سارترو‌قول‌مارکوزاست‌که‌مخصوصاً بشرح اجمالی‌آنها می‌پردازیم زیراکه‌چنین اقوالی می‌تواند در زمینه استتیك مبنای نقادی شعر شاعرانی شودکه تامرحله نیست‌انگاری فعال و مخرب پیش می‌روند و شعرشان عین خـرابی و خراب افتادن و خود را تباه‌کردن و باخون خود نوشتن ، بقصد اثبات ذات است.

قبل‌ازآنکه قول‌سارتر ورأی مارکوز درباره شعر وهنررا بیاوریم‌متذکر می‌شویم‌که مناسبت میان این دوقول تنها در نیست‌انگاری بطورکلی ، نیست . درهردوحوزه این معنی‌تصدیق می‌شود، که شعر ، متعلق به گذشته است؛چنانکه سارتر شاعر را اسطوره‌پرداز حیات بشر ، میداند و فروید ، آن را رؤیـای بیداری‌و گریز ازتاریخ می‌انگارد و البته‌فرقست میان اینکه بگوئیم دوره‌نوعی شعر ، بسرآمده است ، با اینکه ذات شعر را ، در تعلق به‌گذشته بدانیم. این اشتباه به اشتباه دیگری مربوط است و آن اشتباه یادگذشته یا تعلق‌به‌گذشته‌و اشتغال بدانست و از آنجاکه این اشتباه در علوم انسانی و از جمله در تاریخ اصل قرارگرفته است ای‌بساکه‌زمینه‌ای می‌شود برای تفسیر سطحی‌وتنزل‌دادن فلسفه‌هائی از نوع مابعدالطبیعه‌سارتر ، تاحدآراء همگانی وفی‌المثل تفسیر و نقادی متداول هنروشعر. با اینهمه این تفسیرو نقادی و مخصوصاً نقادی‌شعر نو فارسی،بصورتی‌که اخیراً پیداشده‌است، بدون‌توجه به اگزیستانسیالیسم‌سارترو پسیکانالیزفروید و تفسیر مارکوزی آن ، به آسانی فهم نمی‌شود و بهمین‌جهت است‌که متعرض قول آنان می‌شویم .

(دنباله دارد)

انتقاد کتاب

بهار و ادب فارسی

عبدالمحمد آ[illegible]

اینروزها [illegible] مجموعهٔ مقالات بهار در دو جلد به‌اهتمام آقای محمد گلبن و بوسیلهٔ شرکت کتابهای جیبی چاپ و منتشر شده است. ملك شاعران ، محمد تقی بهار ، که صیت اشتهارش تا اقصای این ملك طنین افکنده از آن نخبه مردانی است که گهگاه و دیر بدیر درجهان فرهنگ وادب ما ظهور کرده و در ایام معدود عمر خود منشاء آثار بزرگ و مورث تحولات بدیع بوده‌اند .

بهار برهمگنان اقران شاعر خود این برتری را داردکه تنها شاعری مقلد ومقتضی نیست بلکه درعین تقلید واقتضا ازسبك و شیوهٔ قدماء خود اسلوبی مبتکرانه و نوین دارد . وتنهاکروفر ش درمضمارشعر نیست که درعرصهٔ نام‌آوران نثر نیزصاحب مرتبتی ممتاز است و نه‌تنها نویسنده بلکه محققی‌است ارجمند و پژوهشگری است خوش ذوق وصاحب قریحه .

دیوانهای شعرش پس ازمرگش منتشرشد اما پیش ازآن صدها قصیده و غزل ومثنوی ورباعی وتصنیف او ورد زبانها وثبت در دفترها بود، که شعرخود اگرشعر باشد ــ خاصیت رسوخ دراذهان دارد و بقول نظامی برالسنهٔ روزگار مقروء است و در دفاتر مضبوط .

اما مقاله‌های او، که قدیمی‌ترینشان ــ چنان‌که در این مجموعه آمده ــ در ۱۲۹۶ نوشته شده وجدیدترینشان درسال ۱۳۲۸، در مطاوی روزنامه‌ها و مجلات مانده بود وجز یك دوتای‌آنها که بصورت جزوه‌ای جداگانه نشریافته بود از دسترس مردم بدوربودند وحال‌آنکه اکثرآنهاآن چنان‌ارزش واهمیتی را دارندکه بعدها بصورت منابع ازآنها استفاده شود . واین مقصود هم اکنون به‌حاصل‌آمده وما صدمقاله ازمجموع‌آن مقالات را در دوجلد پیش‌روی داریم . در واقع سعی کسی‌که بخواهد این مقاله یا آن قصاید راکه درسی چهل پیش نوشته شده از لای این مجله یاآن روزنامه، ازاین‌کتابخانه وازآن دکه وخانه پیداکند بمثابهٔ سعی‌کسی است‌که بخواهد از تل خاکی‌گوهری مفقود را پیدا کند . و همهٔ کسانی‌که دست به‌جمع‌آوری‌کتبی از این قبیل چون مجموعه‌های مقالات قزوینی وکسروی وتقی‌زاده واقبال وفروزانفر زده‌اند خدمتی‌بسزاچون

خدمت آقای گلبن به‌عالم علم وادب انجام داده‌اند. باید مقالات فضلای دیگری هم چون مرحوم سید محمد فرزان و سعید نفیسی وامثال ایشان هم جمع‌آوری وچاپ شود. مخصوصاً اگر این‌اقدام در زمان حیات محقق انجام گیرد بمراتب بهتر خواهد بود.

کتاب بهار وادب فارسی، که حاصل پنج‌سال زحمت آقای گلبن است، ده بخش دارد وصد مقاله، ده‌بخش کتاب عبارتند از: شعرشناسی، دربارهٔ شاعران، تحقیقات ادبی، دربارهٔ چند کتاب، مقالات تحقیقی، بحثهای لغوی و دستوری، قطعات ادبی و نمایشنامه، دربارهٔ سه تن ازمردان ادب و سیاست، گوناگون و بالاخره راه ادبیات معاصر.

بخش شعرشناسی حاوی دوازده مقالـه است از این قرار: شعرخوب ـ الفاظ ومعانی شعر قدیم وجدید ـ اشعار منثوره، صنعت شعر ـ شعر و شاعری ـ فهلویات ـ بازگشت ادبی ـ شعر بسبك خراسانی درهند ـ سبك شعر فارسی ـ شعر درایران ـ فهلویات یا ترانه‌های ملی (شعرقدیم) ـ شعرفارسی.

از این جمله مقالهٔ بازگشت ادبی ومقالهٔ شعر درایران دومقاله تحقیقی وکم نظیر است، و شاید اولین بار باشدکه‌کسی به‌این وسعت و دقت و استقصاء دراین زمینه‌ها چیزی نوشته باشد. در مقالهٔ شعرخوب، شعر بطورکلـی مورد بحث قرار گرفته‌است. این‌مقاله حاوی نظریات بهاراست دربارهٔ شعروشاعری واز الفاظ وعباراتی‌که بکارمیبرد برمی‌آیدکه بمنابع اروپائی دسترسی‌داشته، حالا این دسترسی مستقیم بوده ویاازنوشته‌های دیگران استفاده‌کرده بدروشنی معلوم نیست.

بخش دوم شامل ۱۲مقاله است ازاین قرار: سعدی کیست؟ ـ خسروانی ـ صدرالدین ربیعی ـ خاقانی ـ امیرالدین مسعود نخجوانی ـ شهاب ترشیزی ـ آگاهی، ازمکتبی ـ فتحعلیخان صبا ـ دیوان پروین اعتصامی ـ شمس‌الـدین احمد منوچهری ـ شصت‌گله ونغمهٔ عشاق. البته بهار درمقالهٔ بازگشت ادبی در بارهٔ چند تن ازشاعران‌آن دوره بحث‌کرده است ازجمله بحثی راجع بصبا و انتقادی بشعر قاآنی.

دراین بخش مقاله‌ای‌که شیوه‌ای ابتکاری دارد و درباب بحث درحالات شاعران‌وگامی‌تازه وخلاف سنت تاریخ ادبیات نویسی اسلاف است، مقالهٔ سعدی است. تاریخ نگارش‌مقاله عقرب ۱۳۰۱ است وگویا بهار اولین‌کسی است‌که از شیوهٔ تذکره‌نویسان عدول‌کرده وبه‌جای بحثهای طولانی‌دربارهٔ روز وماه وسال

تولد ویا وفات شاعران (که البته درحد خود لازم وضروری است) ـ بـه‌بحث درحالات روحی شاعر از روی آثار و حوادث زمانش پرداخته است . مقالـه شهاب ترشیزی نیز خاطره انگیز است، زیرا درآن سالها (۱۳۱۱) برسراین مرد مبارزه‌ای قلمی که گاه بەکدورت می‌کشید میان بهار ویکی دیگرازفضلای معاصر درگرفت وصفحات مجلات ادبی‌آن روزگار را دربر گرفت . ولی نه مثل مناظرات امروزکه‌کمتر به‌خاطـر کشف حقیقت صورت میگیرد و پس از اسنادهای ناروا وتاخت وتازهای خصوصی وشخصی است .

دراین بخش بهار را مقاله‌ای است، دربارهٔ دیوان پروین اعتصامی. این مقاله درسال ۱۳۱۴ بصورت مقدمهٔ بر کتاب نوشته شده . و شاید باز او اولین کسی‌باشدکه به‌عظمت لفظ ومعنی‌شعرپروین پی‌برده باشد . مقالهٔ پروین بااین مطلع زیباآغاز میشود :

دراین روزها یکی‌از دوستان گلدسته‌ای از ازهار نوشگفته بەدستم داد و منتی بر گردنم نهاد . دستمْ ازآن رنگین گشت و دامنم مشك آگین . بوی گلم چنان مست کرد که دامنم‌ازدست‌برفت...

بخش سوم‌کتاب ـ تحقیقات ادبی ـ سیزده مقاله دارد . مقالات غالباً کوتاه ویادداشت گونه است . چنان‌که این سیزده مقاله بیش از ۷۰ صفحه را در برنگرفته . از جمله مقالات خواندنی این بخش بحثی است‌که میان عباس اقبال‌آشتیانی وبهار درگرفته. البته مقالات مرحوم اقبال دراینجا نیامده‌آنچه هست پاسخهای بهار است . بهاربرخلاف دیگران چندان‌اعتمادی‌بکارمستشرقان نداشته چنانکه درهمین جنگ وگریزهای قلمی خطاب بەاقبال گوید : دو اما اینکه می‌فرمایند نسخهٔ لباب‌الالباب درتحت نظر پروفسور براون جمع شده و تصور میکنندکه نباید غلط داشته باشد، متأسفانه‌کتبی‌که در تحت نظر بـراون جمع شده عموماً دارای اغلاطی است‌کـه میتوان برهرمتتبعی هم ثابت نمود . چنانکه در لباب‌الالباب والمعجم وکتاب تاریخ‌مطبوعات وادبیات انقلاب‌ایران که قسمتی ازاشعار خود اینجانب درآن درج است غلطهای نظمی زیادی‌است‌که مایهٔ تأسف است .

و درپایان مقالهٔ دوم انتقادی خود چه اندرزی میدهد، اهل قلم راکه : «فقط باید نویسندگان دوچیز را برخود مخیر دارند . یکی اینکه در ضمن نگارشات خود ازتوهین وتهمت وکنایه‌های نیشدار احتراز جسته، دیگراینکه مجبورنباشند حرف خودرا عنودانه برکرسی بنشانند وهر وقت دلیلی قوی‌تر

وثابت‌تر در برابر خود یافتند ویا در بین مهاجره حقیقتی جدید بر آنها آشکار شد وخود بخطای خود ... پی بردند خیال نکنند که اعتراف بخطا یا سهو یا جهل، عیب است.....»

بخش چهارم تحت عنوان درباره چند کتاب حاوی یازده مقاله است . از این قرار: رسالهٔ حدایق الحقایق- التنبیه علی حروف التصحیف- ترجمهٔ تاریخ طبری - تاریخ سیستان- تاریخ ادبیات ایران - مجمل التواریخ والقصص- منتخب جوامع الحکایات- ترجمان البلاغه - ترجمان البلاغه برای اطلاع آقای احمد آتش- یکی از کتب خواندنی ا (ایرانی که من شناخته‌ام، تألیف ب- نیکبیتی) روسیه در آستانهٔ انقلاب. بهار در این مقالات بیشتر بمعرفی کتابها از حیث نسخه‌شناسی و گاه مطالبی که در آنها آمده است پرداخته ودر پاره‌ای از مقالات چنانکه در مقالهٔ تاریخ سیستان وجوامع التواریخ بسبک نوشتن وقواعد صرفی ونحوی و لغوی نیز توجهٔ خاصی مبذول داشته که گویا همین مقالات اساس کار کتاب نفیس سبک شناسی او واقع شده‌اند. اما دو سه مقالهٔ انتقادی هم دارد ازجمله در مقاله راجع به ترجمان البلاغه ومقاله‌ای که راجع به تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد براون نوشته است . بهار درجایی ازاین مقاله چنین می‌نویسد : «مرحوم براون با تألیف مجلدات نفیس خود فهرستی ازبرای کسانی که بخواهند از ادبیات ایران مطلع شوند تهیه دیده است . لکن باید حقاً اعتراف کرد که آن مرحوم نتوانسته است یا حق او نبوده است که داد این معنی را داده وکماهوحقه تاریخ دقیق و انتقادی صحیحی از ادبیات فارسی برشتهٔ تحریر کشد .» و آن وقت به ذکـر شرایط کسی که باید چنین کاری را برعهده گیرد می‌پردازد که : «... بایستی در آداب ومذاهب و رسوم وتاریخ ولهجه وسیاست چندکشور که مجموع آنها ایران عظیم را بوجود آورده بودند غور وتحقیق وبررسی وبازجویی کرده و به کتاب- خانه‌های بزرگ این عصر درایران وهند واروپا وافغانستان واستانبول و مصر دسترسی داشته باشد واز زبانهای قبل از اسلام مانند پهلوی و اوستائی و فرس قدیم ، مانوی (کشفیات تورفان) وسانسکریت ولهجه‌های موجود آگاهی حاصل نماید وخود هم اهل زبان باشد .»

جلد دوم کتاب یا بخش پنجم مقالات تحقیقی شروع میشود . این بخش حاوی ۹ مقاله است : شعوبیه - تذهیب ونقاشی درایران - علم در عهد مغول - مانی- محمدبن جریرالطبری - نظری اجمالی درفلسفهٔ الهی - دومین ملکهٔ ایران - روابط فرهنگی ایران وهند - دورنمای تصوف درایران ، مقالهٔ تذهیب

و نقاشی در ایران مقالهٔ نسبتاً مفصلی است و آن شادروان در تهیهٔ آن بایـد متحمل رنج بسیاری شده باشد و چنین است مقالـهٔ مانی و محمد بن جریر الطبری .

بخش ششم کتاب را بحثهای لغوی وتاریخی با پانزده مقاله دربر گرفته است : دال و ذال ـ انتقاد لفظی ـ مراسله ـ مکتوب ـ مبحث لغوی ـ لغت «برسری» ـ باختر بمعنی شمال است ـ اپاختر ـ نامهای پادشاهان و دلیـران ایران ـ تطورات زبان فارسی در ضمن ۲۹ قرن ـ تحقیقی در لغت پاد و پد ـ دستور زبان چنانکه وچنانچه ـ برله وبرعلیه وایلام ، عیلام .

ازمقالات جالب این بخش مقالهٔ انتقاد لفظی است که بهار بریکـی از مقالات کسروی نوشته است . وبطور خلاصه این عیب‌ها را در مقالهٔ او گوشزد میکند : «برای آگاهی همه» عبارتی عاری از نزاکت ادبی است، «بـر این صفحه‌ها می‌نگارم» عاری ازفصاحت‌است چون ح وه قریب‌المخرج هستند تلفظ کلمه دشوارشده وازین‌رو درنثر نیاورده‌اند. «نگارنده» نباید به‌جای کاتب به‌کار رود وهیچ وقت درشعر قدیم به‌این معنی دیده نشده است، چه این‌کلمه بمعنـای نقاش‌است . «شگفتی آن ازنظرها برخاسته» ترکیب ازنظر برخاستن چیزتازه وبی‌سابقه‌ای است که اگرموردی میداشت یا لازم بود عیبی نداشت و برذخایر ترکیبات ادبی می‌افزود . لیکن وقتی میتوان گفت «شگفتی آن از نظر رفته» دیگر چـه لازم که عبارت را رکیك کنیم . به جای « سخت در شگفت فرو می‌ماند ...» بشگفت اندر شد، درشگفتی فروماند، شگفت ماند، بایستی‌نوشته شود . «دم برانگیخته» این ترکیب درنثر رکیك است و دم برآورده یا دم برافراشته صحیح است . چه‌انگیختن بمعنی تحریك‌کردن است . «جلفای نو پیدا گردید» این ترکیب دراینجا به‌خصوص غلط است ... گردیدن رانمیتوان به جملات مختلف بطور دلخواه چسباند چه‌گردیدن بمعنی از حالی به حالی گشتن‌است وحال‌آنکه جلفای قدیم بجای خود باقی‌است وجلفای‌دیگری‌ساخته شده است . دراین جا باید گفت «پیداآمد» و هرچه جز این‌گفته شود خطـا است. تاآخرمقاله ۲۷ مورد برکسروی ایراد میکند وبرای هـر ایراد دلیلی می‌آورد وسندی ارائه میدهد ولی همین مقاله‌که‌آن‌روز باامضای مستعار گمنام منتشرشد موجب‌مبارزه‌ای‌قلمی‌میان‌آن دوبزرگوارشد . دراین‌کتاب نوشته‌های کسروی نیامده استآنچه هست جوابهای بهار است . به‌راستی وقتی‌هم‌که بهم

می‌تاختند‌اند ازمتانت وادب خارج نمیشده‌اند وآنچه برصفحات کاغذ می‌آورده‌اند همه حرفهای حسابی پل معارف بوده است و بخوانندهٔ خود را سخت بهره‌مند می‌ساخته‌اند . دیگر از مقالات خوب این فصل مقالهٔ «نامهای پادشاهان و دلیران» است که در سال ۱۳۱۲ در چند شماره از مجله مهر نوشته شده است .

بخش هفتم شامل سه قطعهٔ ادبی : چهار دختر ـ تودوبید ـ قلب شاعر و یك نمایشنامه است به‌نام تربیت ناأهل . قطعهٔ ادبی‌نویسی‌آن روزها تحت تأثیر ادبیات فرنگستان تازه میان ادبای ما رواج گرفته‌بوده ازاین‌رو نثرـ برخلاف مقالاتش ـ دراینگونه نوشته‌ها ناپخته وسست وتا حدودی متأثر از ترجمه‌های عاری ازفصاحت وبلاغت‌آن عصر است . از این قبیل : «گل سفید من ! من از قول یك شاعر با سلیقه‌که تکلفات و تخیلات وهمی متراکم زمـان ومکان روح ممیزهٔ اورا فاسد نساخته باشد به تو می‌گویم‌که تو را دوست دارم ....» یا «در حاشیهٔ یك خیابان، درختان متنوعه صف‌کشیده بودند» یـا «او چقدر خوشوقت بودکه رفیقش سنگ باران میشود، دچار هجوم مردم میشود، » یا «این قلوب خیلی بزرگ وبه‌نظر من خیلی‌مفید وبالاخره به‌عقیدهٔ من‌که ازآنچنان قلوب محروم هستم، یك نعمتی است» یا «قیافه وکتابت و سلیقه وتکلم از معلومات و دیپلم وسوابق تربیتی وحتی ازحالات خانوادگی راستگو میشود اما نمایشنامه «تربیت ناأهل» الهام ازیکی ازحکایات‌گلستان‌است حکایتی‌که درآن عده‌ای‌دزد را نزد پادشاه می‌آورند وپادشاه دستور می‌دهدکه همه را بکشند. درمیان‌آنها پسری است‌که وزیرشفاعتش‌را میکند وپادشاه پس‌ازمشاجره‌ای اورا می‌بخشد . وزیر دست به‌تربیت او می‌زند ولی پسر درخفا با دزدان ارتباط پیدا میکند و به‌کوه فرار میکند وجای پـدر می‌نشیند . در این نمایشنامه بهـار از عبارات گلستان و اشعار سعدی سود جسته وهمین امرآن را از شیوائی خاصی بهره‌مند ساخته است .

بخش‌هشتم دربارهٔ سه تن‌ازمردان ادب وسیاست است، این‌مردان‌عبارتند از امیل‌زولاـ سید جمال‌الدین افغانی واقبال لاهوری. مقالهٔ امیل زولاچیـزی جز شرح حال و ذکر اخلاق وصفات اونیست . این مقالهٔ درسال ۱۲۹۷ آغاز نویسندگی بهار نوشته شده ازاین‌رو ازاینگونه عبارات خالی نیست: «هر روز بعد ازظهر خارج شده و درخیابانهای پاریس گردیده موزه‌خانه‌ها ومعرضهای

خصوصی وعمومی را تماشا می کرد . ولع زیادی به‌فنون جمیله داشت شبها در تماشاخانه‌ها وتیاترها وکلوبهای عمومی گردش‌میکرد .»

مقالهٔسیدجمال‌الدین‌مربوط‌است‌به‌سال۱۳۲۲ آنگاه که‌افغانها‌استخوانهای سید را ازترکیه به‌افغانستان می‌برند و بعضی سرو صدا راه می‌اندازند که سید ایرانی‌است ونباید به‌افغانستان برده شود . بهار پس از ذکر عقایـدگوناگون نظریه خودرا بدین‌گونه ابراز می‌داردکه : «ما سید را مردی بسیارعالیمقام و عالم وخدمتگزار بشر (به‌اعتبار امروز) می‌شماریم، وازاین‌حقیقت‌غیرقابل‌انکار که افغانستان وایران از لحاظ نژاد وفرهنگ‌جدایی ندارند، نیزچشم‌می‌پوشیم وفرض میکنیم‌که اسعدآبادی است نه اسدآبادی، معذلك ضرورت نداردکه بر سرنقل استخوانهای او با همسایهٔ دوست خود درافتیم... چه عیب داردکه سید جمال‌الدین‌فیلسوف شرق هم‌که دیروز درساحل بسفورآرمیده بود حالادردامنه کوه هندوکش به‌خاك سپرده شود.»

بخش نهم تحت عنوان‌گوناگون حاوی چهارده مقاله‌است ازاین قرار: مردم بزرگ ـ عصبانی ـ الکلیك واستحثاث قریحه ـ تنها اثری‌ازایران قدیم ـ بهرام‌گور ـ تغییر خط فارسی ـ بازیهای ایرانی ـ بازی درچهل وپنـج سال پیش ـ به‌یادجوانی ـ اندرز ـ اهمیت‌آموزگار ـ موسیقی‌وتئاتر ـ نخستین‌کنگرهٔ ادبی ـ قدیمی‌ترین ایرانی‌که وارد فراماسون شده است . از مقالات خوب این بخش بازیهای ایرانی است‌که درسال ۱۳۱۳ نوشته شده وحاکی ازتوجه‌استاد است به‌جمع‌آوری فلکلورهای ایران .

قسمت دهم یا راه ادبیات معاصر پنج مقاله دارد ازاین قبیل : انتقادات دراطراف مرام ما ـ تأثیر محیط درادبیات ـ دستور ادبی ـ تعلیم زبان فارسی وکتابهایی‌که لازم داریم ـ گردآوردن لغات فارسی. ازمقالات جالب این‌بخش است، مقالهٔ انتقادات دراطراف مرام ما . بهار این مقاله را درسال ۱۲۹۷ در مجلهٔ دانشکده نوشته است. آنچهٔ ازفحوای‌کلام برمی‌آیـد این است‌که درآن روزگار روزنامهٔ تجدد منطبعه درتبریز مقالهٔ در ده ستون راجع به‌لزوم‌انقلاب درادبیات ـ شاید شعرفارسی ـ نوشته بوده وپیشنهادکرده‌که بیائید و ازنو یك ادبیاتی پی‌ریزی‌کنید. بهار دراین مقاله به‌او پاسخ میدهد و در پایان‌گوید : «... مثل بعضی متجددین نوظهور (که به هیچ وجه با ادبیات فارسی و حتـی

لسان فارسی آشنایی نداشته و ادبیات عجم را بالمره از گردهٔ ادبیات اروپا می‌خواهند اصلاح کنند، هم نیستیم که از تجدد ترکیبات لفظیه، فقط به تقلید یك دوتا مصطلحات فرانسه مثلا واز تجدید ترکیبات معانی و بیانی به تقلید تشبیهات ناقص یا بشرح بعضی ازمعتقدات جدیده اکتفا نمائیم وچون شعر و لغت نمی‌شناسیم تمام اشعار قدیم را لغو شمرده وتمام ترکیبات لغویه را پشت پا زده ترکیبات غیرضروریهٔ مقتبس ازعبارات فرانسه یاترکی را به نام تجدد وانقلاب ادبی محور افتخارات خود قرار دهیم . نه ! ما درنشر معتقدات وفنون معانی وبیان جدید از هیچ متجددی عقب نمانده ولی در ترکیبات لغویه و لفظیه ما زبان فارسی و حلاوت ترکیبات پدران شاعر و ادیب خودمان را ناخلفانه پایمال نمیکنیم... ما تا بتوانیم معانی، قوانین و معتقدات علمیه وفنیه و اجتماعیهٔ جدیدی را که ملت ، بدانها محتاج و ریشه ترقی ملل عالم شناخته شده و می‌شوند در ضمن همین روش ادبی که داریم ــ ساده وفصیح ــ تعقیب نموده و زبان فارسی را از شکستن و خرد شدن وآمیختن با تقالید خنك غیر لازم اجانب صیانت خواهیم نمود .» البته بیست و هشت سال بعد بهار را این عقیده تعدیل شد و درکنگره نویسندگان ایران به‌عنوان وزیر فرهنگ چنین گفت : «. . . همانطورکه نمیخواهیم شعررا ازپیروی کلاسیك منع کنیم نمیخواهیم آنان را از پیروی شعر سفید «بی‌قافیه» وبی‌وزن هم‌منع کنیم ما باید گویندگان راآزاد بگذاریم تاهنر نمائی کنند . » البته بهار هیچ وقت بوزن نیمائی گرایش نیافت و در شعر جز ازمنبع فیاض ادب کهن فارسی از هیچ منبعی استفاده نکرد . تنها یك دو مورد بیشتر اشعار چهارمصراعی که قافیه‌بندی شعراروپائی‌را به‌خاطرمی‌آورد نسرود. در آخرین قصیده‌اش جغد جنگ به شیوهٔ سخنوری خودکه همچنان به شیوه قدماست می‌بالد .

باری صد مقالهٔ بهار دراین دوجلد هرچند برحسب تاریخ تحریر جمع آوری نشده بیان‌کننده سیری‌است‌که نثرفارسی ازاواخر عصرقاجار تا به‌امروز پیراستگی وشیوائی خودرا مرهون او وچند تن دیگرچون سعید نفیسی ورشید یاسمی وعباس اقبال وفروغی وامثالهم است . همچنین اینان پایه‌گذاران تحقیق وتتبع بسبك جدید بودند . ومخصوصاً در زمینهٔ ایران شناسی گامهای بزرگه برداشته‌اند .

احمد ـ احمدی بیرجندی

سفرنامهٔ ناصرخسرو حکیم ناصربن خسرو قبادیانی

به‌کوشش دکتر نادر وزین‌پور

از انتشارات: شرکت سهامی کتابهای جیبی باهمکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین. فهرست مندرجات: پیشگفتار ـ مآخذ ـ متن ـ نامهای کسان و جایها ـ آیات قرآن واحادیث و عبارات عربی + واژه نامه ــ ۱۹۰ صفحه

پس‌ازانتشارخلاصهٔ تاریخ بیهقی وسیرالملوك (= سیاستنامه) این‌کتاب سومین‌اثری است ازردیف کتابهائی که بعنوان (سخن‌پارسی) ـ شرکت کتابهای جیبی بصورتی بسیار زیبا ونغز انتشار می‌دهد ـ الحق برای علاقه‌مندکردن جوانان به‌خواندن‌آثار ومتون‌کهن وپرارزش زبان پارسی وآشنا شدن آنها با آثارمنظوم ومنثور پارسی راهی است بسیارپسندیده ولازم . بجز بهای این قبیل کتابهاکه بالنسبه‌گران‌است وخریدآنهارا برای‌خواستاران دشوارمی‌سازد.

سفرنامه ازآثار منثورحکیم ناصرخسروشاعر ونویسندهٔ بزرگ‌قرن پنجم هجری است . گویا این‌کتاب نخستین‌کتابی است‌که ناصرخسرو به نثر فارسی نوشته است . گرچه از عبارتی‌که در متن (صفحه ۹ کتاب حاضر) در مورد (میافارقین) آورده شده است بدین‌صورت : «.... ومسجدآدینه‌ای داردکه اگر صفت‌آن‌کرده شود به تطویل‌انجامد ، هرچند صاحب‌کتاب شرحی‌هرچه تمامتر نوشته است » وجملهٔ معترضه‌گونه‌ای است برمی‌آیدکه متن‌موجود ملخص متن اصلی‌است ونویسنده‌ای‌آن‌را خلاصه می‌کرده وجای‌جای‌آنرا ازشاخ وبرگهای زائد (بنظرتلخیص‌کننده) پیراسته است.

باری، «کتاب سفرنامه یکی ازآثار مهم ناصرخسرو است . این‌کتاب یادگار سفرهفت سالهٔ اوست ،که درششم جمادی‌الاخر سال ۴۳۷ ـ هنگامی‌که چهل‌وسه‌ساله‌بود ـ ازمروآغازشد ودرجمادی‌الاخرسال۴۴۴ هجری، با بازگشت به بلخ ، پایان یافت.» (صفحه ده پیشگفتار) دربن‌کتاب ناصرخسروحوادثی‌را که درسفرهفت ساله‌اش‌که با مشقت فراوان به‌آسیای‌صغیر،شام، حجاز ، مصر، قاهره تا بازگشت به بلخ از طریق‌خشکی و دریا انجام داده به وی روی‌آورده است به تفصیل‌شرح می‌دهد اما این‌شرح وتفصیل متوجه اموری است‌که سزاوار ثبت‌وضبط بوده است نه خوروخواب وحوادث بی‌اهمیت . ناصرخسروازملاقات با رجال‌وعالمان زمان وشاعران سخن‌می‌گوید . همچون مهندسی‌دقیق‌ومعماری

کاردیده وبا تجربه وعالم علم اقتصاد وجامعه‌شناسی. شاید به اقتضای آنکه بیشتر عمرش درامور دیوانی گذشته است و تجربیات گرانبهائی ازین رهگذر اندوخته وبا طبقات مختلف مردم سروکار داشته‌است - دراوضاع واحوال شهرها ومساحتها ومسافتها ونحوهٔ ساختمانها وبناهای تاریخی و اوضاع جغرافیائی و شهر سازی وممر معیشت مردم ومیزان محصول وتجارت واقتصاد ونحوهٔ معاش مردم - سخت دقیق شده ونکته‌های باریك را ازنظر باریك بین دور نداشته است . آنچه بسیار مهم است رعایت جانب صداقت وامانت ناصرخسرو می‌باشدکه بی‌هیچ افزونی و کاستی وبدور ازمبالغه مشهودات خودرا بازگوکرده وسبك تاریخ نویسی بیهقی‌را که مورخ همعهد وی می‌باشد - بصورتی دیگرفرایاد می‌آورد - سبك واقع‌بینانه ومنصفانه‌ایکه به بیان‌واقعیتها وحقیقتها گرایشی‌خاص‌دارد - خود درین‌باره‌چنین می‌نویسد : « ... واین سرگذشت آنچه دیده بودم براستی‌شرح دادم . و بعضی که به روایتها شنیدم اگر درآنجا خلافی باشد خوانندگان ازاین‌ضعیف ندانند ومؤاخذت‌ونکوهش‌نکنند. » ناصرخسرو به مضمون آنچه خود درابتدای‌سفرنامه از قول پیغمبر اکرم ص نقل می‌کند : « قولوا الحق ولوعلی‌انفسکم » براستی درین کتاب آنچه راکه واقعیت بوده مانند : پیوسته شراب خوردن. دچارعسرت وتنگدستی منکرشدن دربصره وسختی‌های بسیارکه درطول سفر دیده است و از سوی دیگر رفتن به مصر وناز ونعمت آنجا واکرام واعزازی‌که درهمان بصره بعدها دیده ونیز درطبس وسایرجایها - همه را بدون تکلف وتصنع بل بصورتی بسیارساده ودلنشین نقل می‌کند. ناصردرقاهره به‌خدمت‌المستنصر بالله می‌رسد و مذهب اسماعیلی‌اختیارمی‌کند وبه منظورتبلیغ بعنوان«حجت» خراسان‌به‌زادگاه خود برمی‌گردد .

در پایان کتاب آرزو می‌کندکه ... « ... واگر ایزد ، سبحانه و تعالی توفیق دهد ، چون سفرطرف مشرق‌کرده شود ، آنچه مشاهده افتد ، به این‌ضم کرده شود ... » که البته شرح چنین‌سفری دردست نیست .

سفرنامهٔ ناصرخسرو علاوه برمزایای زیاد تاریخی وجغرافیائی وآثار و ابنیهٔ قدیم ازجهت سبك نگارش ونکات دستوری ، و لغات خاص فارسی متداول درتقریباً هزارسال پیش. هنوزهم زنده وجاندار ودرخور تقلید و شایستهٔ[1] تأمل بسیاراست . ازجمله :

۱- سبك نثر سفرنامه دربرخی از نویسندگان ما ازجمله ، جلال‌آل‌احمد-درکتابهایش بخصوص - خسی درمیقات - تأثیری انکار ناپذیرکرده است .

فعلهای مرکب مانند: برخواندن (... تا بموی دهم که این‌شعر برخوان ص۱) بازدیدن (... که بوقت مراجعت گذر براینجاکنی تا تورا بازبینم ص۶) درشدن (ازهرجانب که خواهند به مسجد درشوند . ص۱۳) پای گرفتن (... و آنجا برف بارد ولیکن‌پای‌نگیرد). برخی لغات وترکیبات: مانند:ولایتگیری (واو به ولایتگیری به‌اصفهان رفته بود بار اول. ص۳) ـ خاکناك (..صحرایی عظیم‌درپیش‌آمد، بعضی‌سنگلاخ بعضی‌خاکناك ص۲۷) کشکاب (دربازارهاکشکاب فروشند ص۵۰) گربه چشم (ومردمانش سفید پوست وسرخ موی باشند. وبیشتر گربه‌چشم باشند[1]ص۵۶) . اسمهای مرکب مانند: حرمبستان (ودرحرم سلطان حرمبستانهاست که از آن نیکوتر نباشد ص ۶۲) چك(... که چك وقباله نویسند ص۶۹) بیرون از= بغیر از(وبیرون از لشکریان و سپاهیان براسب ننشینند) دارافزین= نرده (و دارافزینی مشبك از زر برکناره‌های آن نهاده ص۷۵). اسب مرکب = تنجامه وباردان (درحال سی‌دینار فرستادکه این را به بهای تنجامه بدهید ، ص ۱۱۹) وترکیبات ولغات بسیار دیگرکه آوردن همهٔ آنها موجب اطالهٔکلام خواهد بود .

آقای دکتر وزین‌پور نسخهٔ موجود را ازروی نسخهٔ برلین‌که مرحوم غنی‌زاده تصیح‌کرده فراهم نموده و در موارد لازم به ضبط نسخهٔ پاریس و ضبط نسخهٔ چاپی‌آقای دکتر دبیرسیاقی‌توجه‌کرده است .

آقای دکتر وزین‌پور پیشگفتاری لازم و مفید مشتمل برشرح احوال و آثارناصرخسرو درمقدمهٔکتاب بعد ازفهرست مندرجات درسیزده صفحه نگاشته است‌کـه از هر روی برخوانندهٔکتاب مفید است. بعد از این مقدمه مسیرسفر ناصرخسرو (که دربالای نقشه به صورت : مسیرسفرنامهٔ ناصرخسروآمده است وبهتر بود به صورت : مسیر سفر ناصرخسرو یا مسیر ناصرخسرو در سفر هفت ساله می‌آمد) همراه با نقشه مشخص‌شده‌است که به‌روشنگری مطلب بسیارکومك می‌کند . پس از آوردن متن با حواشی چاپ برلین (کـه لازم بوده است) و حواشی دیگری‌علاوه برآن اسامی‌اشخاص وامکنه (اعلام) وآیات و احادیث و سرانجام لغات دشوار به ترتیب حروف تهجی آمده است‌که‌کاری است بسیار پسندیده ومفید .

درضمن مطالعهٔ اجمالی‌این‌کتاب به‌چندنکته توجه شدکه جا داردمصحح

---

[1]ـ دربیرجند هم‌اکنون به‌چنین افرادی (چشم‌گربه)گفته می‌شود .

محترم درچاپهای بعدی به تدارک آنها اقدام نماید :

۱ـ درصفحه پنج ـ درین بیت :

گهی دربارد گهی عذر خواهد همان ابر بدخوی کافور بارش.

که باید چنین باشد : گهی در ببارد گهی عذر خواهد ...

۲ـ درهمین صفحه : نگه کن بدین کاروان هوایی

که پر نور ورد است یك رویه بارش

مصراع دوم درنسخهٔ بدل دیوان بدین صورت است : که کافور و در است یك رویه بارش ... وظاهراً مناسبتر می‌نماید .

۳ـ در صفحه ده بجای : جمادی‌الاخر ـ بهتر است : جمادی‌الاخری یا جمادی‌الاخره آورده شود همچنانکه خود ناصرخسرو نیز : جمادی‌الاخری و جمادی‌الاولی چندین بار درمتن آورده است .

۴ـ خوب بود درمقدمه به سبك نویسندگی ناصرخسرو ـ ازجهت لفظ و معنی ـ بیشتر توجه می‌شد ومواردی بعنوان مثال نقل می‌شد.

۵ـ برخی ترکیبات عربی و فارسی و لغات کـه لازم می‌نموده است در لغتنامه معنی نشده است مانند : تعالی وتبارك ـ ونیز ـ بی‌تحاشی (به معنی بیك‌سو شدن = منتهی‌الارب) ونیز : لفت (لخت) و (تجـارت) و نیز (وادی) بمعنی دره .

۶ـ لفت (ثفل) به ضم اول است به معنی درد ازهرچیز (منتهی‌الارب) مصحح این لفت را بکسر اول آورده است .

۷ـ درصفحه (۱۰) فصیل درمتن چنین آمده است : (... چنانکه چون از دروازه‌های سور اول درروند مبلغی درفصیل بباید رفت تا به دروازهٔ سوردوم رسند ، وفراخی فصیل پانزده گز باشد .) مصحح فصیل را (دیوار کوچك درون حصاریا بارهٔ شهر) معنی کرده است والبته به این معنی درلغت آمده است اما از متن عبارت ناصرخسرو چنین برمی‌آیدکه به معنی : فاصلهٔ بین دوسوریا بارو می‌باشد بخصوص که ناصر می‌گوید : (فراخی فصیل پانزده گز باشد) وفراخی برای دیوارآنهم پانزده گز نادرست می‌نماید .

۸ـ در صفحهٔ (۱۴) دربارهٔ ابوالعلاء معری در متن چنین آمده است : (... وکتابی ساخته ،آن را « الفصول‌والغایات» نام نهاده وسخنها آورده است مرموز ومثلها به الفاظ فصیح وعجیب ، که مردم برآن واقف نمی‌شوند مگر بر بعضی اندك، وآن کسی نیزکه بروی خواند ....» مصحح محترم: این جمله را

چنین معنی کرده است ، یعنی و مگر آن کسی کـه کتاب را نزد خود ابوالعلاء بخواند که چنین کس نیز بر آن واقف شود . در صورتیکه ظاهراً جملهٔ: «و آن کسی نیز که بر وی خواند) عطف به جملهٔ قبلی است و در اصل و به تمام لفظ چنین است : (که مردم بر آن واقف نمی‌شوند ، مگر بر بعضی اندك) ، آن کسی نیز که بروی‌خواند بر آن واقف نمی‌شود مگر بر بعضی‌اندك)خلاصه آنکه : کسی که در نزد ابوالعلاء هم این کتاب را می‌خواند بر تمام کتاب و مطالب آن واقف نمی‌شود .

۹ـ درصفحهٔ (۱۹) درسطردوم ـ ومسجدآدینهٔ خوب با روحی‌تمام.کلمهٔ (روح) بفتح اول بمعنی‌دلپسند و خوش‌آیند درلغتنامه نیامده است شاید مصحح آنرا با (روح) بضم اول اشتباه کرده است وآنرا توضیح نکرده .

۱۰ـ در صفحه (۲۸) سطر (۸) صناع (به ضم اول وتشدید دوم) جمع صانع مانند : (طلاب) جمع : (طالب) است در صورتیکه مصحح در لغتنامه آنرا مفرد دانسته (صناع) به فتح اول نوشته است .

۱۱ـ درصفحه (۳۳) سطر(۴) (ومن که ناصرم درآن مقام نماز کردم) که مقام بمعنی‌جایگاه است درلغتنامه‌آخر کتاب (درجه) معنی‌شده است.

۱۲ـ در صفحه (۳۶) سطر (۱۵) (... و به حوض رسد ، ملوث ناشده وآسیب به وی نرسیده) آسیب که در اینجا بمعنی تماس دست یا چیزی یا سطح آب است ونه معنی زیان وضرر چنانکه هم‌اکنون می‌گویند. درلغتنامه‌اشاره‌ای بدان نشده است، (ر. ك)

(آسیب = برخورد ومماسه وبرهم خوردن ... = کلیله ودمنه مصحح استاد دانشمند مجتبی مینوی طهرانی ص۷۹)

۱۳ـ درصفحه (۴۱) کافوررباحی درلغتنامه نیامده است. گفته‌اند: رباح بفتح اول منسوب به رباح وآن ناحیه‌ای است‌که به خوبی‌کافور معروف است : زینبی‌علوی در بیتی‌چنین گوید :

عطار مگر وصل کرده عمدا　　　　کافور رباحی به‌زعفران‌بر

صاحب (منتهی‌الارب) نیز نقل می‌کند: والرباح بلد یجلب منها الکافور.

۱۴ـ لغت (مجرفه) بمعنی‌بیل درلغتنامه نیامده است .

۱۵ـ درمتن(صفحه۷۲ سطر۱۵) عبارتی بدین‌صورت آمده است: (...و بعضی‌ازشهر، دیگرسوی‌نیل‌است وآنرا جیزه خوانند،وآنجا نیزمسجدآدینه‌ای

است، اما جسر نیست، بهزورق ومعبر گذرند.) محشی‌محترم لغت (معبر)راچنین معنی‌کرده است : (مقصود از معبر، گذرگاههای کم عرض و باریك است) ؛ درصورتیکه (معبر) درلغت چنین‌معنی‌شده است (بالکسر کشتی وپل‌وآنچه بدان از دریا و جزآن گذرند) و چون ناصرخسرو می‌نویسد که : (اما جسر نیست) بنابرین : گذرگاههای کم عرض و باریك معنی ندارد و منظور همان‌کشتی یا زورق است .

۱۶ـ صفحه ۹۱ سطر۴و۵ ـ « و به وقت حج بیایند (= مردم نواحی حجاز و یمن) وچون راه ایشان نزدیك وسهل است... الخ) درین جا : (سهل بمعنی زمین هموار ونرم است خلاف جبل= منتهی‌الارب) و در لغتنامه روشن نشده است .

۱۷ـ درصفحه ۱۰۷ سطر۱۱ـ مشعرالحرام بصورت ممشرالحرام‌آمده وغلط چاپی‌است اما درغلطنامه نیزسقط شده است .

۱۸ـ درصفحه۱۵۶ ـ درفهرست اعلام ـ درباب (کوه ابوقبیس) چنین توضیح داده شده است : (کوهی درحجاز مشرف به مکه، ازسوی مغرب، نامش درزمان جاهلیت امین‌بوده است) درصورتیکه درمتن‌سفرنامه اشاره رفته‌است که (درجهت مشرق است) ودرالمنجد فی‌الادب والعلوم ـ دربخش اعلام‌آمده است: جبل‌مشرف علی‌مکة شرقاً .

۱۹ـ درترجمه برخی‌لغات جای سخن است وتأمل : چنانکه فی‌المثل شراع = بادبان وچادر وشرفه = بادگیر اگرمعنی می‌شد با متن‌سازگارتر بود وبرخی‌لغات دیگر نیزهم‌.

درپایان سعی‌جناب مصحح یا بهتربگوئیم محشی مشکوراست‌که متنی با ارزش‌ـ با مقدمه واعلام ولغات وتوضیحات‌لازم‌ـ فراهم‌آورده‌است برای طالبان .پژوهندگان ـ نثرمقدمه‌ای‌که آقای دکتروزین‌پور نوشته است جالب وزیبا و خواندنی است .

توفیق بیشترایشان‌را درکارهایی ازین قبیل‌آرزومندیم ـ درهرحال‌ـ

غلامحسین صدری افشار

فهرست کتابهای چاپی فارسی

ذیل فهرست مشار. تألیف کرامت رعنا حسینی . تهران،
انجمن کتاب ، ۱۳۴۹ ش ، رقعی، ۶۷ ص [مجموعهٔ کتابشناسیهای
فارسی و ایرانی، ۴]

* * *

فهرست کتابهای چاپی فارسی تألیف آقای خانبابا مشار ، که مجلد اول آن درسال ۱۳۳۷ منتشر شد، گام بزرگی در راه گردآوردن اطلاعات دربارهٔ کتابهای چاپی فارسی بود. البته، پیش از آن آقای ایرج افشار با انتشار فهرست های کتابشناسی سالانه، تاحدودی راه را برای دیگران هموار کرده بودند. با این حال، و باوجود لغزشها، افتادگیها و آشفتگیهای فراوان فهرست آقای مشار که حتی انتشار مجلد دوم آن نیز نتوانست چندان چیزی ازعیبهایش بکاهد، این کتاب وسعت وشمولی چشمگیر داشت واز آنجاکه تنها بدست یك تن متفنن ثابت قدم وبدون کمك ودستیاری ومشاورت اهل فن تهیه شده بود، واز اینها گذشته ، اتمام آن مقارن ایامی بود که دسترسی بـر بسیاری کتابها دشوار می‌نمود، در همان حد همکاری بزرگ واثری عظیم وبی‌نظیر به‌شمار میرفت.

فهرست کتابهای چاپی طبی و فنون وابسته به آن نیز که بـه وسیلهٔ آقای دکترمحمود نجم‌آبادی تهیه شده‌است، علی‌رغم ذکر دهها رسالهٔ پایان‌نامهٔ پلی‌کپی یاماشین شده درزمرهٔ کتابهای چاپی وآوردن بسیاری کتابهای نامربوط درسلك کتابهای طبی وفنون وابسته به‌آن، الحق کتابی گرانبهاست و گواه علاقه و اطلاع مؤلف بر کتابهای فارسی.

آقای دکترحسن ره‌آورد یکی دیگرازافراد مطلع وصاحب‌وقوف دراین زمینه است وچنانکه ازثقات شنیده شده‌است یادداشتهای فراوان دارد.

حال اگر روز اول قرار می‌شد این مردان آگاه و دیـگران راهمچون آقایان دکترزریاب خویی، دانش‌پژوه، منزوی، جهانداری وانوار دریکی از مؤسسات دعوت کنند وکار واطلاعاتشان راروی هم بریزند، شك نیست که فهرستی بسیارکاملتر ازآنچه امروز داریم بدستمان میرسید که هم برای خودآنان خوب بود وهم برای ماجویندگان ولی تاوقتی مردم ما باهمه گرمخوئی و نیك اندیشیشان که هیچ کم ازمردمان دیگر نیست ــ ازتکروی دست برندارندوفرشته‌یی درمردم ما و در سازمانهایمان ــ که ابزاردست همین مردم‌است ــ روح همکاری ندمد، چنین آرزوها و چشمداشتهایی بیهوده خواهدبود . بااینهمه ، جای آن داردکه

محققان ما درهرفرصتی برای تکمیل واصلاح فهرستهای موجود بکوشند واز هر نوع تذکر ویادآوری‌ها حتی درمورد یك کتاب خودداری نکنند.

* * *

شاید این پیشگفتاررا باگفتار چندان پیوندی نباشد ولی در هرحال اینها سخنانی بود که برای گفتنش یانوشتنش جائی می‌جستم.

باری، بامطالعهٔ فهرست کتابهای چاپی فارسی آقای مشار ودیدن لغزشهای ن، بسیاری از دوستداران کتاب درصدد تصحیح وتنقیح وتکمیل آن شدند ودر حاشیهٔ نسخه بسیاری ازآشنایان حواشی و اصلاحات گوناگون فراوانی دیده شده که مبین علاقهٔ هریك ازصاحبان نسخه بموضوع خاصی بوده است.

یکی ازاین علاقمندان که پیش‌ازاین‌مقالات اودرموضوع کتابشناسی و نسخه شناسی درمجلهٔ راهنمای کتاب منتشرشده‌است، آقای کرامت رعناحسینی است که درشیراز اقامت دارد و این‌ذیل را درهمان جاتهیه‌کرده است.

ذیل فهرست مشار شامل ۷۴۸ نام است وبی‌گمان اگر اینهمه نام تازه درمیان میآمد سخت مایهٔ خوشدلی‌بود.

نخست ازهنرهای کتاب یادشود:

۱ـ ذکرتعدادی ازکتابهای چاپ شیراز و اصفهان‌که برخلاف آقای مشار دردسترس‌آقای رعناحسینی قرارگرفته است و آنها را الحق مدیون این معرفی هستیم.

۲ـ ذکرتعدادی ازکتابهای بهائیه وسایرکتب «غیررایج» درایران.

۳ـ ذکر دوفهرست چاپ‌شده‌که مخصوصاً برای کتابداران وکتابشناسان درخورتوجه است:

ـ فهرست‌کتب‌کتابخانهٔ آدمیت. شیراز، ۱۳۴۰ ق، ۴۷ ص

ـ فهرست‌کتب‌کتابخانهٔ ملی شاهپور (در بابل مازندران) ساری ۱۳۱۷ ش، ۳۶ص

۴ـ تکمیل مشخصات برخی‌کتب یادشده درفهرست‌آقای مشار.

و از عیبهای کتاب:

۱ـ ذکرقطع کتاب درکتابهای ایرانکاری لازم است ودرکتابهای فاقد تاریخ چاپ ذکرنوع چاپ‌کاریست سودمند، زیرا ازاین راه است‌که بربسیاری ازچاپهای مکرر یك‌کتاب میتوان واقف‌شد.

۲ـ بسیاری از توضیحات و اضافات‌که آقای رعناحسینی برکتابهای مذکور در فهرست آقای مشار افزوده است ، چندان‌آگاهی سودمندی به دست

نمیدهد، وگاه این اضافات منحصر به‌افزودن‌نام چاپخانه است که نمی‌توان‌آن آن را درحکم ناشردانست .

۳ـ غلطهای چاپی بسیار به چشم می‌خورد از قبیل ملاماریون بـه جای فلاماریون (ش۳۷۰) وجنگ ایران ولهستان به‌جای جنگ‌آلمان ولهستان (ش ۴۰۷) قلی قویم به جای علی قویم (ش۱۱۳) احمد بـه جای احمر (ش۳۶۳) ینچری به جای نیچری (ش۲۵۱) پیو، پی‌یر به جای‌پطر (ش۴۳۲)

۴ـ گاه عناوین وتوضیحات کتاب سخت ناهم‌آهنگ است . مثلاً درص ۳ ش۱۳ تصحیح‌آثار جعفری در۱۱سطر است، حال‌آنکـه در ص۶ ش۴۶ تنها این مطلب آمده : «استالین : ژوزف ویستاریونویچ (کذا) ۹۳» که دشوار است بتوان منظور نویسنده را دریافت همچنین در حالی‌که فهرست به صورت الفبایی عنوان تنظیم شده، گاه مانند ص۴۶ ش۶۳۸ بصورت الفبایی مؤلف‌درآمده‌است، یا درحالی‌که ترتیب براساس‌تقدم نام برلقب ونام‌خانوادگیست ، گاه مانند ص ۶ش۵۱ نام خانوادگی تقدم یافته‌است.

۵ـ مـؤلف محترم درنویسندگی سبك عجیبی دارد. بـدنیست دراینجا نمونه‌یی از انشایش‌آورده شود .

«... جلد دوم‌که منتشر شد ، و برای اینکه یادداشتهایم را با جلد دوم مقابله‌کنم وآنچه درآنجامانده ازآنهاحذف‌نمایم درصددتهیهٔ‌جلد دوم برآمدم.» که منظورش ظاهراً باید این باشد :

وقتی‌مجلد دوم منتشر شد ، برای مقابلهٔ یادداشتهایم باآن وحذف آنچه درآنجاآمده بود، درصدد تهیهٔ جلد دوم برآمدم .

جای دیگرچنین نوشته است: «امابراستی‌که این‌کار سخت جانکاه‌بود و چندبارآن را رهاکردم و اینك‌که‌بسرآمد.» آیا بسرآمدن‌کار جانکاه بود یاکار را وقتی بسرآمده رها کرده‌اند؟ گمان میرود همچنانکه‌گذشتگان بر اشارات و فصوص‌الحکم شرح‌نوشته‌اند آیندگان نیز بامنشآت من و اوچنین‌کنند، وای بر زبان فارسی اگرچنین شود.

آن دونمونه ازدیباچهٔ‌کتاب‌بود واین هم‌نمونه‌یی ازمتن‌آن (ص۶ش۵۲) : «یادداشتی‌که ذیل اسکندرنامه ازقول بهارآمده غلط است.چون مرحوم بهار در بارهٔ اسکندرنامه درسبك شناسی چیزی ننوشته بلکه دربارهٔ اسکندرنامه‌ایست‌که به‌تصحیح‌آقای ایرج افشار از طرف بنگاه ترجمه و نشرکتاب منتشر شده است» یعنی: یادداشت ذیل اسکندرنامه ازقول بهاربغلط نقل‌شده، زیراآنچه او درسبك شناسی نوشته‌مربوط به اسکندرنامهٔ دیگریست‌که‌آقای ایرج افشار بوسیلهٔ بنگاه ترجمه ونشرکتاب منتشرکرده است.

۶ـ این هم نمونهٔ دیگری از تصحیحات کتاب (ص۶،ش۵۴):
«اسهال اطفال: نفیسی، تهران، انجمن روابط فرهنگی ایران وشوروی، ۱۹۴۷، ۲۳ ص»

که اصل آن چنین است:

اسهال اطفال: دکتر ابوالقاسم نفیسی، تهران، بیمارستان شوروی، ۱۹۴۷ م، جیبی خشتی، ۲۳ص.

وبرای تصحیح آن کافی بودمؤلف محترم بهفهرست کتابهای چاپی طبی مراجعه کند. باز نمونهٔ دیگر «انجیل یوحنا: یوحنا، بـزبـان انگلیسی، لندن، ۱۸۹۹، ۴۵ص» که بایدپرسیدانجیل بزبان انگلیسی درفهرست کتابهای فارسی چهمی کند؟

ش۱۸۲ و ش۷۰۰ هردویك کتاباست که یك بار زیرندام تحفهٔطاهائی و بار دیگر زیرعنوان نصیحت بهصدیقهٔ صاحبالحدیث آمده است. همچنین است ش۲۱۹و ش ۶۸۶.

احمد شهشهانی

کارنامهٔ ساسانیان

از دکتر بدیعالله دبیری نژاد. اصفهان، ۱۳۴۹

مؤلف در «کارنامهٔ ساسانیان» باوجود فهرست مآخذ سیجلدی مندرج در آخر کتاب (که البته همه کتب تحقیقی هست و نمیتوان ازآن چشم پوشید) فقط وفقط ازیك جلد ازکتاب «تاریخ بلعمی» بهتصحیح مرحوم «ملكالشعراء بهار» وکوشش آقای «محمد پروین گنابادی» استفاده کردهاند. ونکات دیگری که درباب آن باید گفت عبارت است از :

ـ ص «د» سطر۱۶ ببعد، رونویس نوشتهٔ دکترصفاست امابه جای «اولا» نوشتهاند «رویهمرفته» وبه جای «شاهان سامانی» نوشتهاند «شاهان ادبپرور و ادب دوست سامانی» وباز به جای «شاهان سامانی» آوردهانـد «بزرگان این سلسله» وبجای «تشویق وانعام» بهذکر «تشویق» اکتفا کرده. وبجای «نویسندگان را بهترجمه...» نوشتهاند «نویسندگان را بهبرگرداندن تراجم احوال گذشتگان

...» وبه جای «نثرفارسی» نوشته‌اند «نظم ونثرفارسی» وبه جای «تشویق» دو کلمه «ترغیب و تحریض» را آورده و به جای «زبان و ادب فارسی» کلمات «زبان وفرهنگ‌ادب کهنسال‌فارسی»راقرارداده‌اندودرعوض«باعث‌شد» نوشته‌اند «سبب گردید» وبه جای «ادبیات فارسی که ازعهد طاهریان و صفاریان بوجود آمده‌بود» نوشته‌اند «ادبیات فارسی که... بوجودآمده بود و شاخه های‌آن بارور گردیده بود» و به جای « شاعران و نویسندگان بزرگی بوجودآیند » نوشته‌اند «ودرنتیجه شاعران ونویسندگان ومورخین بزرگ بوجودآیند.»

ـ درص «ز» ، سطر۱۵ این عبارات رامیخوانیم: «خلاصه‌ای از تاریخ بزرگ طبری را به‌زبان فارسی‌ترجمه‌کرد و ازآن جمله‌آثار مهمی است‌که از نثرفارسی‌آن عصر بجا مانده‌است ، همانگونه است‌که درمقدمه این‌کتاب‌آورده است » .

ـ درهمان صفحه، سطر۱۹ به جای «ابوصالح منصوربن‌نوح فرمان داد دستورخویش را» آمده‌است «ابوصالح منصوربن نوح سامانی داد دستورخویش را» یعنی‌که «دستور» و «فرمان» را به‌یك معنی تصورفرموده و یکی را حذف نموده‌اند .

ـ ص «ح»، در دنبال زیرنویسی‌که خواننده رابه‌کتاب مرحوم نفیسی دربارهٔ رودکی رجوع داده است ، ناگهان عبارت «وبالله العصمة والتوفیق» را میخوانیم .

ـ ص « ط» سطر ۸، درنقل عبارت بلعمی به‌جای «این بی‌خلاف است» نوشته‌اند «این برخلاف است».

ـ ص ۳، حاشیه‌ای راکه آقای پروین‌گنابادی درسال ۱۳۴۱ برنوشتهٔ مرحوم‌بهارنوشته‌اند، بااندك دگرگونی وکوتاه‌کردن‌عبارت دراینجامیخوانیم مبنی براین‌که مجلدات اول ودوم‌ترجمه تفسیرطبری منتشر شده است. تعجب است‌که مؤلف خبر نیافته‌اندکه مدتهاست تمامی مجلدات تفسیر طبری به‌همت آقای حبیب یغمائی از چاپ خارج شده است.

ـ ص۵، درنقل عبارت بهار «مانندآب روان» را اصلاح‌کرده و «مانند آب، روان» نوشته‌اند، یعنی‌که«روان»صفت همیشگی«آب» است وآب هیچگاه ساکن نیست.

ـ ص۵، عبارت «این‌تعریفی که‌ازاین‌کتاب‌شد، بطوریقین وعلی‌التحقیق

نمیتواند باشد» را بجا نیاورده‌اند و برای آن که معنی بدان ببخشند، کلمهٔ «جامع» را پیش از «باشد» افزوده‌اند.

ـ ص۷، درپاورقی راجع به «مجمع‌التواریخ والقصص»، آن را تصحیح کردهٔ آقای پروین گنابادی معرفی کرده‌اند و این بدان علت است که در مقدمهٔ تاریخ بلعمی بقلم ملک‌الشعراء بهار درپاورقی ص۱۹، آمده‌است «مجمل‌التواریخ والقصص نسخهٔ تصحیح نگارنده» وفاضل محترم، نگارنده را آقای پروین گنابادی پنداشته وکتاب مذکور را به ایشان نسبت داده‌اند.

ـ ص۹، به جای «بهرام سیاوشان» که درتاریخ بلعمی بوده، نوشته‌اند «سیاوشان». لابدبه‌تصور اینکه «سیاوشان» نام‌خانوادگی «بهرام» بوده‌ومیتواند قائم‌مقام کلمهٔ «بهرام» هم بشود.

ـ ص ۱۰، پاورقی مرحوم بهار را درباره کلمهٔ «بشیستاذ» نقل کرده‌اند که «این املای اصل کلمه است که در نسخ قدیمی دیده‌ایم» . اما بجای فعل «دیده‌ایم» نوشته‌اند «دیده شده است» یعنی که نتوانسته‌اند بنویسند «دیده‌ایم» (چراکه ندیده‌اند) وناگزیر فعل را مجهول کرده و دین را از گردن خود ساقط نموده‌اند.

ـ ص۱۰، درنقل عبارت بلعمی «بانگ کرد مرسپاه را کی منم بندوی» چون کلمهٔ «مر» درذهن ایشان معنی نداشته وجمله بدلشان نچسبیده است، آن را بدین‌گونه اصلاح کرده‌اند «بانگ کرد مردم سپاه را کی ...»

ـ ص ۲۰ ، عبارتی ازنوشتهٔ آقای پروین گنابادی را بدینگونه مثله کرده‌اند : و این که پاره‌ای ازآثار پهلوی که زایل شده تا حدی برخی از نویسندگان بویژه مورخان متقدم عربی نویس چون طبری و مانند او محفوظ مانده است . »

ـ ص ۲۳، عبارت «درتألیفات دیگرخاورشناسان نیز این کتاب (تاریخ بلعمی) مورد استفاده قرارگرفته است» را از نوشتهٔ آقای پروین گنابادی گرفته وبدین گونه توسعه وتکامل بخشیده‌اند: «درتألیفات و پدیده های ادبی دیگرخاورشناسان نیزاین کتاب همواره مورد استفاده فراوان قرارگرفته است که میتوان با مراجعه بآنها به قیمت این گفته پیش ازپیش پی‌برد.»

ـ ص ۲۷، عنوان «اندر خبرپادشاهی اردشیر بابکان» دراین صفحه آمده و بدون هیچگونه مناسبتی، این بیت «سوزنی» دربالای همین صفحه نقل شده‌است:

«رودکی وار یکی بیت زمن بشنوده‌است
بلعمی‌وار بدو ده صلتم فرموده است»

* * *

در رونویس متن سرگذشت پادشاهان ساسانی ازروی تاریخ بلعمی ، صفحه‌ای نیست که چندین غلط وافتادگی وپیش و پس شدن کلمات و عبارات و حذف وتبدیل فجیع درآن به چشم‌نخورد و اگر بخواهیم همه این موارد را در این جا بازگو کنیم، ملال خواننده ازحد نصاب خواهد گذشت. بنابراین به ذکر برخی ازاین فجایع بسنده میکنیم.

ـ ص۴۱، «شابور» به‌جای «سابور» (معرب‌شاپور) که‌بلعمی‌نوشته‌است.

ـ ص۴۵ و۴۹،چند عبارت بلعمی‌راکه درآنها اشاره‌ای بآلت رجولیت شده است به‌سبب «عفت‌قلم» حذف‌کرده و نوشتهٔ بلعمی را بصورت ناقص و سر و دست شکسته‌ای درآورده‌اند .

ـ ص ۴۸، کلمهٔ «الحضر» راکه درمتن‌اصلی «الحضر۵» بوده وبا ذکر عدد ۵ توضیحی در پاورقی داشته، بصورت «الحضره» رونویس‌کرده‌اند.

ـص۵۰، بخشی‌ازمتن رابه‌حاشیه‌برده وچندبیت عربی راحذف‌کرده‌اند.

ـ درص ۵۲ پس ازنقل حاشیهٔ تاریخ‌بلعمی درباره «جندی شاپور» و در ص ۲۸۴ پس‌از توضیح راجع به «مزدك» نوشته‌اند «رجوع‌کنیدبه یادداشتهای نگارنده» . کدام یادداشتها وکدام نگارنده؟

ـ ص ۶۴، از این صفحه به بعد دربیشتر موارد نشان [ ] راکه در متن دردوطرف برخی ازکلمات و عبارات‌آمده‌است، حذف‌کرده‌اند، بدون‌آنکه بود ونبود این علامت را فرق بگذارند.

ـ ص۷۱، درعبارت «یکی سپاه سالار را نام‌زادکند» ، ترکیب «نام‌زاد کند» غریب نموده است و از این‌روآنرا تبدیل به «نام‌کند» کرده‌اند .

ـ ص۷۲، درعبارت « تاخون بزمین برفت چون جوی‌آب » ، ترکیب «چون جوی‌آب» را ازمتن حذف‌کرده‌و به‌حاشیه برده‌اند .

ـ ص ۹۵، ده‌بیت عربی را ازمتن حذف‌کرده‌اند.

ـ ۱۰۵ ، نسخه‌بدل «نه‌آمیخته» را بجای «نه‌آموخته» که درمتن است، قرار داده‌اند.

ـ ص۱۱۶، عین زیرنویس صفحهٔ ۹۵۰ تاریخ بلعمی‌را نقل‌کرده‌اند وبا

این حال خواننده را رجوع داده‌اند بهمین زیرنویس. جالب توجه است که علامات اختصاری تاریخ بلعمی را که نشان نسخه‌های خطی است عیناً نقل کرده‌اند بی‌آن که توضیح دهند که مقصود ازآنها چیست.

ـ ص۱۲۲، اشتباه مرحوم بهار را تصحیح نموده وبجای کلمهٔ «ناسخان» نوشته‌اند«نساخ».

ـ ص۱۷۷، ترکیب «آن کجا» را درمتن نپسندیده وبه جای آن «آن‌را» نوشته‌اند .

ـ ص۱۸۴، به جای «سپاهسالاری جلد بفرست» نوشته‌اند «سپاهسالاری جلو بفرست »

ـ ص۱۸۵، به‌جای «وهرز» نوشته‌اند «وهرمز» .

ـ ۲۰۱، درتوصیف تاج «خسروپرویز» درتاریخ بلعمی عبارت «و اندر تاج او صددانه مروارید بود هریك دانـه چند خایهٔ گنجشکی»آمده است کـه فاضل محترم به‌علت «حجب وحیای ذاتی»، قسمت اخیر این‌عبارت را حـذف کرده‌اند .

ـ ص۲۱۱، «ماه‌اسفند» را به‌جای «ماراسپند» آورده‌اند.

ـ ۲۱۴، «برشمردی» را به‌جای «برشمردتی» متن آورده‌اند.

ـ ص۲۱۵، «اهل‌وبیت» رابجای «اهل‌بیت»آورده‌اند. (دریکی ازنسخه بدلها «اهل و بیت» بوده!)

ـ ص۲۴۱، توضیح راجع‌به «ناهید» رابه‌فرهنگ فارسی (بخش اعلام) رجوع داده‌اند؛ حال‌آن کـه درآن‌کتاب درزیر این ماده توضیحی داده‌نشده و رجوع داده شده است به «ناهید» که‌آن هم درجلد ششم‌است وان‌شاءالله بزودی ازچاپ درخواهدآمد.

ـ ص۲۶۷، آنچه را درموردکلمه «بر»آورده‌اند ، کلمه بکلمه وبا ذکر مثال ازروی فرهنگ فارسی تألیف دکتر محمد معین رونویس‌کرده‌اند ، امـا نسبت داده‌اند به «فرهنگ‌عمید».

ـ ص۲۷۷، توضیح مفصل راجع بـه «مرغ» (گیاه‌معروف) را ازجلد سوم فرهنگ فارسی رونویسی کرده‌اند، بدون هیچ گونه اشاره‌ای بـه مأخذ و در زیر این مطلب، خواننده را رجوع داده‌اند بشاهکار دیگرخود «فرخی و قصیدهٔ داغگاه».

محمد اسدیان

منشآت خاقانی*

تصحیح و تحشیه ازمحمد روشن

از انتشارات دانشگاه تهران - شماره ۱۳۱۳- سال ۱۳۴۹-۷۸۴ص

چندی است منشآت خاقانی که بهمت و پشتکار آقای محمد روشن تصحیح ومنتشر شده است پشت ویترین کتابفروشی‌ها بچشم میخورد . چون دربارهٔ این کتاب تقریظی درجراید خوانده بودم وهم اطلاع داشتم‌که درسال ۱۳۴۵ آقای دکترضیاءالدین سجادی که سالها باخاقانی و گفته‌های او دمسازاست نیزمکاتیب وی را (در۳۱ نامه) گردآوری وچاپ کرده است، دربارهٔ این اثر دوم کنجکاو شدم وکتاب آقای روشن‌راکه هم‌اکنون برابردیدگانم قرار دارد بدست‌آوردم.

درکتاب تعداد نامه‌های خاقانی ۶۰ است ومحتوای‌آن نیمی ازصفحات کتاب را دربرگرفته است وبقیه شامل تعلیقات وحواشی وفهرستها یعنی حاصل رنج وزحمت سیزده سالهٔ‌آقای روشن است.

کتاب را می‌گشایم ولی اینجا وآنجا از نوشته‌های خاقانی‌که بسیار هم زیبا ومنقح چاپ شده است چیزی درنمی‌یابم . تعلیقات و حواشی را بررسی میکنم دریائی است ازاطلاعات پراکنده ومهجور، بکمك‌آن دیگربارمتن یکی ازنامه‌ها را مرور می‌کنم . کلمات بزحمت ویا قرائن معنی میشوند ولی باز از عبارات و هدف‌های خاقانی به‌روشنی «دریافتی» ندارم، بهدیباچهٔ آقای روشن مراجعه میکنم شایدکلید حل این دشواریها بدستم‌آید ویا نظرتازه‌ای ازایشان جزآنکه آقای دکتر سجادی گفته‌اند کشف گردد .

ولی با ملاحظهٔ‌آه و افسوس ایشان‌که : «... از ناشایستهای تاریخ ادب فارسی، ستمی است‌که برین‌شاعرچیره دست شروانی رفته‌است ومجموع منشآت وی‌که بیگمان از متون ارجمند زبان فارسی است به‌ناروا چنین دراز، در بوته

۱ـ درج این «انتقاد» بیشتر ازین‌باب است‌که نویسنده بازگویندهٔ سخنان وآرائی است‌که باچاپ ونشر متون پیچیده، و دشوار بیان قدیم مخالف می‌باشند و تصورمی‌کنندکه فایدهٔ این‌نوع‌آثارکم و درعهدهٔ‌اتم و دورهٔ رفتن بماه تحقیق‌وتتبع درین‌نوع متون اتلاف وقت‌است. مجلهٔ راهنمای‌کتاب بهیچ‌وجه با این‌عقیده‌موافق نیست و انتشار اکثر متون باقی ماندهٔ زبان فارسی را لازم و واجب ومهم‌می‌داند ولواینکه ازهریك ازین متون یك‌یاچند فایدهٔ مخصوص تاریخی، ادبی، دستوری، جغرافیایی، اجتماعی وغیرآنهاعاید شود، دیگرچه‌رسد به‌اثرشاعری چون خاقانی.
(راهنمای‌کتاب)

فراموشی مانده[۱]. . .» به عالم خود برمیگردم و دچار حیرت و تردید میشوم که البته خود دانش کافی و مایهٔ لازم برای فهم نوشته‌های خاقانی ندارم والا چاپ ۶۰ نامه خصوصی ازیك شاعر نامدار نباید تا این اندازه ساده و بی‌حکمت بوده باشد وحتماً مقرراست که طبقات خاصی از آن تمتع یابندکه امثال ما از وجودآنان بی‌خبرانند . بدنبال کلام محشی محترم این منشآت می‌بینم که‌ایشان ناگهان راز این‌ستمگری‌های دوران وفراموشی را درخود خاقانی وشیوه‌خاص و «طریق غریب» او جستجو میکند. بنابراین ازناشایستگی تاریخ ادب فارسی چشم می‌پوشد وبرای توجیه علت عدم اقبال پیشینیان ازمکتوبات خاقانی، گفته صاحب مرزبان نامه را همانگونه‌که دکتر سجادی نیز اشاره کرده است بشهادت می‌گیرد که شیوهٔ وی (یعنی‌خاقانی) از «. . . . رسوم دبیران‌بیرون بوده است . . .»[۲]

باز علت پیچیدگی کلام و دیریابی وناپایی مفاهیم گفتارخاقانی راچنین بیان میکندکه: «...ذهن‌مضمون‌آفرین وی چنان گرانبادبوده که تن‌بمتعارف نمی‌داده و جز بدیریاب که درگنجینه خاطرفراوان فراهم داشته نیندیشیده و درپرداخت کلام طرزی خاص خود برگزیده است...»[۳]

جز این دیگراز شخص محشی نظری نیست و خواننده گرفتار سنگلاخ نامه‌های خاقانی، همچنان بیچاره ودرمانده بامان خدا رها شده است.

اما در ارج وفایده نوشته‌های خاقانی‌آقای روشن بازبمانند آقای دکتر سجادی ولی با عباراتی دیگرمی‌نویسد :

«. . . درآن بسیارنکته‌ها آمده‌است که پرده از تاریکیهای اوضاع‌زمانه برمیگیرد ومحقق باریك بین نیز راهی به‌گوشه‌های ناشناخته تاریخ ایران‌آن دوره می‌برد . . .»[۴]

ولی‌آقای روشن بخوبی میداندکه این ادعائی بیش نیست و از نامه‌های بگذریم و سخنهای دیگر خود را درباره دسترنج کلان‌آقای روشن بازگوئیم .

۱ــ ص الف مقدمه .

۲ــ ص ب مقدمه منشآت و ص یك مقدمه مجموعه نامه‌های خاقانی شروانی . بکوشش دکتر ضیاءالدین سجادی ــ آبان ماه ۱۳۴۶

۳ــ ص الف مقدمه .

۴ــ صفحه الف مقدمه منشآت وصفحه چهار مقدمه دکترسجادی .

۹- آیا آثاری امثال منشآت خاقانی را می‌توان برای جامعهٔ کنونی مفید و با ارزش خواند؟

پاسخ این سئوال از نحوهٔ کلام نگارنده درسطور پیشین بخوبی معلوم است که منفی است. باید تعصب و تقلید را به‌یکسو نهیم و واقعیت‌ها را صادقانه بشناسیم و لمس کنیم.

یك اثر ادبی را که اگر از هرروی به آن بنگریم، نشانی از لطف و هنر وزیبائی و کمال در آن پدیدار نیست ومعنا ومفهومی به‌خواننده خودعرضه نمی‌کند چه بنامیم وچگونه پای‌بندآن باشیم وبه‌آن تفاخر کنیم؟

به‌جوانان امروز، نوجوانان و نوپردازانی که دراین چند سال درپهنه ادب فارسی نمودارشده ورفته‌رفته جای گرفته‌اند ومیگیرند وحرفها دارند وسوداهائی، ازاین نامه‌ها چه دفاع کنیم؟ به این طبقه که تعدادآنان به‌سرعت افزونی میگیرد وکسان صاحب‌نظر و پرمایه‌ای هم بین آنها بچشم می‌خورندکه از ادب قدیم ما بی‌بهره نیستند این تحفه‌را چگونه تقدیم کنیم؟

دانشجویان وطبقات کتاب‌خوان امروزی ماهم کافی است لحظه‌ای منشآت خاقانی را بگشایند ودرنگی کنند و ناگهان کتاب را برجای نهند و فرار!!

راستی محققان و ادیبان کارکشتهٔ معاصرماهم که در متون کهن فارسی کار می‌کنند ازاین نامه‌ها چه طرفی میبندند؟ وکدام فایده می‌جویند؟ آیا متکلمان‌را به‌کارمی‌آید ومترسلان‌را بلاغت می‌افزاید؟ یا آنطورکه ادعا شده است حقیقتاً منبع سرشاری است ازواقعیات تاریخی واجتماعی قرن ششم شهرك شروان؟

واقعاً کیست کـه ازخواندن این نوشته‌های خاقانی چیزی دریابد وتأثری پذیرد وفایده‌ای برد؟

... این خدمت به سواد حدقه بر بیاض چشم مرقوم می‌شود، بلکه به‌سواد دل بر بیاض، بلکه به‌سواد دیده بصیرت، بر بیاض چهره عقل، و به‌حبل‌الورید سحا بسته آمدو به‌موم خاطر که ازشهدامانی بازمانده‌است مهر کرده گشت... (ص۳)

... بر نوی شاخ سنا، بانوی کاخ سبا، رابعه‌ای که رابعه بنات‌النعش است بازوبند اقبال جوزاوار، بردوبازوبسته، کلاه آفتاب ترکانه دردوابرونهاده، تاج اترك ومیوه دل اتراك، یمن‌یماك وکام کیماك... (ص۱۶۱)

...حاصل ارادت ازاین ایرادات آن است که دراین اتفاق‌دولت نا بیوسان که من کهترچنان عطاردی منطبق راکه منطق از اسم شناسد، ومنطقهٔ جوزابند دوات سازد، درسایهٔ حضرت‌چنین آفتابی که به غرت دارا مشرق وبه عزت عنقا...

مغرب است وسر آمد کریمان مشرق ومغرب، برمناصفه بیافتم...(ص۲۹۹)

شما هرجای این نامه‌هارا بیابید نوشته‌هنا از همین‌قماش است، با اینکه بقول‌سعدی ازهول‌اهل‌فضل نفس فرومیرود وبیش‌ازاین یارای‌انکارارزش نامه‌های خاقانی را ندارم می‌خواهم بگویم که‌آیا بازگوکردن برخی ازاصطلاحات علم صرف یا عبارت :

... معتل ذات ناقص‌صفات، لفیف‌خاطراجوف باطن، چون‌حرف ترخیم سقط، چون الف وصل ، گمنام ...(ص۱۹۴)

ویا یادکردن نام شاعران عرب دوره جاهلیت واسلام ...(ص۲۹۸) ویا آگاهی‌خاقانی ازاصطلاحات دانش پزشکی وعلم حساب (۱۹۵و۱۹۳) به‌نحوی که دانشمند گرامی‌آقـای پروین گنابـادی استنادکرده‌اند [۱] ، واقعاً و انصافاً می‌تواند مزیت گونه‌ای برای نامه‌های او بشمـار رود ؟ آیا خاقانی در این زمینه‌ها نکته تازه‌ای بدست داده است که این چنین نیروی ارزشمند مصحح و مؤلف نامه‌هارا ناروا صرف گردآوری‌وانتشارآن کند؟ ودامنه‌کارآنقدربالاگیرد که علاوه برتعلیقات وحواشی‌سیصد صفحه‌ای وعدهٔ انتشار یادداشت‌های فراوان دیگری‌نیزجداگانه داده شودکه لابدبعدها شرحی‌هم بر آن یادداشت‌ها ومتعاقباً شرح دیگری نیز برشرح یـادداشت‌ها وهمینطورالخ ... لازم نماید درحالیکه می‌دانیم ناشر این‌منشآت ، واحد آزاد وبخش‌خصوص‌هم نیست که توهم تجارت وانتفاع درآن برود ، بلکه دانشگاه تهران است که حتماً خواسته است با نشر این اثر دانش عمومی زمان را بالاببرد ولابد نیاز حال و آینده جامعه نیازمند مارا برآورد .

چه بهتر که خود آقای روشن که لابد بهتر از هرکس می‌داند که این نامه‌ها چه مایه قدردارد ، دقایقی ازامتیازات مثبت ومفیدکلام منثور خاقانی‌را بی‌پرده وتعارف وازروی‌کمال‌جوانمردی بازگوید و آنجاکه امید داده است : «... اینك که‌دفتری از منشآت وی عرضه می‌گردد آسانتر می‌توان به داوری نشست (ص‌ب مقدمه)» خود بـه داوری بنشیند وگفتنی‌هاراکه درمقدمه منشآت به هر دلیل نفرموده است بازگوکند .

برای اینکه راه ایشان دورنشود و اندك‌آشنائی بـاگوشه‌ای از روحیات خاقانی پیدا کنند این‌را اضافه می‌کنیم‌که خود خاقانی درمنشآت بهترین معرف

---

۱ ـ رك ، مقاله آقای پروین‌گنابادی مجلهٔ راهنمای‌کتاب ، سال ۱۴ ، شمارهٔ ۸ ـ ۷ ، صفحهٔ ۵۲۵

سبك وطرزتفکرخویش بوده است.

فی‌المثل به عقیدهٔ او کلماتی که کثرت استعمال پیدا کرده‌اند دیگر حرمت وارزشی ندارند وباید به دورریخته شوند وبجای آنها الفاظ دیگری هرچندهم مهجورومتهوع نماید باید اختراع وانتخاب کرد .

خاقانی‌راکاری به این نیست که نوشته‌های اورا دیگران دریابند و یا در نیابند ، اودرعالم خود وبه سودای‌خود به تنهائی راهی‌را پیموده است که آقای روشن‌وسازمان‌انتشارات‌دانشگاه مردم زمانه‌ماراهم اجباراً بهآنراه‌کشانیده‌اند اومی‌گوید:

« ... پس چون آن الفاظ (الفاظ شواذ) ازکثرت استعمال دست زده وپایمال‌شده است حقیقت است که اصحاب خواطرلامعه وقریحه ناصعه به هرعهد دست تصرف در الفاظ خاص بریزند ، وآن را چندان در قوانین‌کتابت بکار دارندکه معهود ومألوف شود واگربدل نقیروقطمیر، فتیل وفسیط ،کههم‌ازدانهٔ خرما باشد ، درعبارت‌آورند، چه عجب ؟... ومن‌کهترنمی‌گویم که‌آن الفاظ امثال را بکلی‌قذف وحذف‌کنند امـا غرض ازاین‌اطناب آن است که مستعملات بیشترحشو وناقص می‌نماید ...(ص۱۷۴)

بنابراین‌کلمات شناخته ومورد استفادهٔ عامه بنظرخاقانی، حشو و زائد است وجایزمیداندکه بدلخواه طرزبیان خودرا عوض‌کند . حالا اگر نوشته او هرگونه معجونی ازآب درآمده باشد چه باك؟

به آقای روشن باید عرض‌کرد مگر مراد از یك نوشته درك مفاهیم آن به نحوی‌که بالاخره چیزی‌عاید خواننده‌کند نیست؟ مگرخواننده فارسی‌زبان مجبوراست برای «ترجمه» یك سطر ازنوشته‌های بظاهرفارسی کـه نویسندهٔ آن بیان متعارف را دون‌شأن خود می‌داند و ازدرك محیط خویش ناتوان و بیگانه می‌نماید، چندین‌کتاب فرهنگ فارسی‌وعربی‌را دوروبرخویش بچیند وسرانجام نیزثمری‌نگیرد وذره‌ای بردانش‌خود نیفزاید!

آیا شناختن‌مبهم ازاوضاع‌شروان‌درقرن‌ششم آن‌هم اززبان‌خاقانی‌می‌تواند ارزشی‌را دارا باشد؟ ویا اطلاع براحوال‌مخاطبان نامه‌های او امثال‌کافی‌الدین وعزالدین وشمس‌الدین وامثال‌آنهاراکه نقشی وشهرتی‌جز آشنائی خصوصی با خاقانی نداشتند (ودر هرعصروزمانه نظایرآنان برای‌هرکس فراوانند) میتوان غنیمتی‌شمردکه به تاریخ ادب فارسی‌هدیه شده باشد؟ پس‌بالاخره ارزش‌منشآت خاقانی درچیست ، واین‌تحفه را باکدام معیارباید سنجید؟

خدای رحمت کند استاد علامه شادروان فروزانفر را که در بیان عجز خاقانی در تشخیص محیط و امکانات خوانندگان اشعار او چه استادانه و طنزآمیز نوشته است :

« ... راستی او (خاقانی) در این روش یعنی بیان معانی ساده با عبارات عالمانه بدان ماند که پیوسته با خودسخن رانده ، یا همه شنوندگان را... همتای خویش پنداشته است والاشاعری که خود را درمحیط عمومی تصورکند ناچاراست که درخور ادراك اکثریت سخن راند، مانند فردوسی وحافظ وسعدی ومولوی که مطالب آسمانی وبلند را از اوج رفعت برحد فهم زمینیان متنزل ساخته و با بیانی هرچه روشن‌تر به نظم آورده‌اند .

خاقانی شاعری است که محیط سخن خودرا محدود ساخته ومعانی عادی را درعبارات بلند پایه جلوه داده است . . . و هم بـه قضیت انصاف باید گفت رنج خوانندگان درادراك مقاصد اوبا نتیجه‌ای که پس ازغور ودقت ومراجعه مشروح حاصل می‌کنند برابر نیست وازاین روی همه خوانندگان را آن لذت که ازتفکر درابیات حافظ ومولوی دست میدهد درمطالعه دیوان خاقانی میسر نمی‌گردد...»
(ص-۳۰۶ ج۲ سخن وسخنوران).

والبته توجه داریم که نظراستاد فقید صرفاً متوجه اشعارخاقانی بوده است واگرنامه‌های کذائی اورا نقد می‌فرمود قطعاً آزردگی و تأسف بیشتری داشت وشایدآقای روشن که در جریان حل مشکلات نامه‌ها از محضر پربرکت ایشان برخورداربوده است بتواند شاهدی صادق براین مدعا باشد .

با اینهمه من خیال می‌کنم که دراثبات اثروجودی وامتیازمنشآت خاقانی قول دانشمند جوان وصاحب نظرما دکترشفیعی کدکنی را نادیده نگیریم، دکتر شفیعی نوشته است :

«... این کتاب مجموعهٔ نامه‌های « خاقانی » است و پاره پاره شعرهای لطیف منثورکه اگربه‌صورت پلکانی نوشته شود به عنوان بهترین نمونه‌های شعر سپید امروز مورد توجـه قرار خواهدگرفت[1] ...» و نمونه‌ای‌هم به شرح زیر داده است :

مرغ از میان آب

صف‌صف برمی‌آمد

۱ـ نشریهٔ بررسی کتاب ـ شمارهٔ ۴ـ شهریور ۱۳۵۰ ـ صفحه ۶۳

صوفیانه چرخ می‌زد
خرقه پرنیان آب را
چاك میکرد
باد ازکنار ،
نرم نرم ،
درمی‌تاخت
آب ،
کرته سندس درخت را برمی‌گرفت ،
آینگی‌میکرد
ونقش‌کوم‌مرا به من نمود
ومن،
بی‌خبر ،
ازغایت حیرت‌که :
« این منم ؟»
چنانکه طوطی
در آینه
نگرد
و معلمش در پس‌آینه ،
تلقین می‌کند
اوخودرا می‌بیند
پندارد که دیگری است[1]

آیا نتیجه‌کار مردافکن آقای روشن در گردآوری و تصحیح نامه‌های خاقانی فقط باید این باشد که نوشته‌های او را پلکانی کنیم و از آن شعر سپید امروزی بسازیم ؟

۲- نگاهی به‌تعلیقات مصحح منشآت

درحالیکه قدر وجود مصحح گرانمایه منشآت خاقانی‌را در آثار دیگر ایشان محترمانه می‌شناسیم وهم ازحجم‌کارشگفت‌انگیز و توان‌فرسای او دراین منشآت‌که شاید تصادفاً (ولااقل ازنظر نویسنده این مقاله) نتیجه آن مطلوب نیفتاده است با دیده ستایش یاد می‌کنیم‌نکاتی‌چند نیزلازم به تذکرمی‌دانیم:

۱- ص ۶ منشآت

مصحح محترم درحواشی و تعلیقات مفصل خود درموارد بسیاری توضیحات مفید وجامع آورده وتا آنجا که مقدور بوده خوانندگان را بهسزا رهنمون شده است اما گاهی توضیحات ناقص است و نتیجه اصرار ایشان است دراینکه از کلمات و ترکیبات منشآت فقط از دیوان اشعار خاقانی شاهد بیاورند بی آنکه کمترین توضیح همراه آن باشد. متأسفانه بااین روش جای جای مشکل تازه‌ای هم ازلحاظ خواننده بوجود آورده است مثال :

« سن‌سن‌گولی : در دیوان آمده است این ترکیب :

نایب تنکری تولی کرده به تیغ هندوی
سنقر کفر پیشه را سن سن گوی تنکری

گوشه طغان جود که من بهراتمکی
پیشین زبان به گفتن سن سن درآورم »
(ص ۴۶۴)

که کشف معنای «تنکری» و «اتمك» خود مشکل دیگری شده است .

« تیغ ، حلی : دردیوان آمده است :

غم مرد را غذاست چوفارغ شد ازجهان
چون تیغ راحلی است که بیرون شد ازنیام

چند تهدید سر و تیغ دهی کاش بدی
دست در گردن تیغ تو حلی وار مرا »
(ص ۵۲۰)

که تلفظ و معنی حلی همچنان نامعلوم مانده است .

همینطور است دربارهٔ کلمه مجس که با ذکر چهاربیت شاهد (ص ۴۸۰) مانك با سه بیت (ص ۳۹۱)، صحنات، صحن حلوا با دو بیت (ص ۳۷۴)، هفت‌هیکل هفت جنان با یك بیت (ص ۵۲۷)، گوی آنکله با شش بیت (ص ۵۲۸) ونظایر آن که هیچگونه توضیح دیگری درباره آنها داده نشده است .

درچندمورد هم که ازاشعاردیوان استشهاد نشده است توضیح مصحح گنگ وسربسته می‌نماید مانند :

داحلیون: که فقط نوشته است، درهدایةالمتعلمین (دیاخلیون) آمده است (ص ۵۴۷).

شیح : که تنهـا مطلب دومأخذ را عینه و بی‌هیچ گفتگوئی دیگر نقل کرده است : ۱ـ شیح درمنه است . ۲ـ شیح بهترش دشتی بود ، وآنکـه رنگش سپیدی زند ومزاجش گرم وخشك است اندرآخر درجه‌ی دوم واندرولطافت است وتلخی بدین هردو تقطیع کند ...(ص ۴۳۴).

نیزمحشی محترم درحواشی وتعلیقات منشآت گهگاه کلماتی از نامه‌های خاقانی‌را درمیان کشیده ودرباره آنها شواهدی ازاشعارخاقانی و دیگران آورده وطبعاً قسمتی‌ازفرصت سیزده ساله خود را صرف‌آنها کرده است که دلیلی‌استوار برای‌آن نمی‌توان تراشید ازآن‌جمله است :

رخش رستم : که برای معرفی این حیوان یازده بیت شاهنامه فردوسی را به‌خدمت گرفته است (ص۴۲۹)

کبوتر، نامه : که دراین زمینه دو بیت خاقانی‌را شاهدآورده :

چون‌کبوتر رفته بالاوامده برپای‌خویش

بسته زر تحفه و خط امان آورده‌ام

بهر آن نامه کبوتر صفت آمد ز فلك

نسرطایر که پرتوافشان به‌خراسان یابم

(ص۳۵۵)

آه من ... می‌پیچد با ارائه یك بیت شعر :

بپیچیدآه من دربرچوزآتش چنبری وآنکه

رسن‌وار آتشین چنبر گره گیرد ز پیچانی

(ص ۳۵۶)

پایگاه ، با ذکر اینکه این‌واژه را درتحفة‌العراقین‌آورده است:

تا از سر پایگاه امکان دریابم دستبوس سلطان

نادیده بساط شاه بهراس پی‌گم‌کن وپایگاه بشناس

چه بسا که لازم بوده است درباره کلمات نامفهوم و مضامین پیچیده و ناگشودنی نامه‌های خاقانی سخنی بگوید واشاره‌ای هرچند بمذاق خویش‌حتی فقط با استشهاد بیتی از اشعار او بنماید که متأسفانه به هر علتی دریغ‌کرده و خاموشی گزیده و شاید پذیرفته ولی اعتراف نکرده است‌که از مقدرت ایشان خارج بوده است و البته‌که این اعتراف از مقام علمی ایشان نمی‌کاهید ولی تکلیف خوانندگان سرگـردان منشآت نظیر نگارنده این سطور را روشن می‌ساخت ، زیرا اگر بنظرایشان‌کلمات پایگاه وکبوترنامه‌بر ورخش‌رستم باید درحواشی‌وتعلیقات‌جائی‌داشته باشد مسلماً ، کرته سندس(ص۶)، لزبات(ص۴۴) هلع (ص۵۹)، مهراج (ص۱۳۹)، مفعم (ص۱۷۳)، صفاف ومراف(ص۱۷۴) و صدها نظیرآن را نیز باید ردیفی باشدکه نیست ویاکمترین اشاره‌ای درتوضیح مضامین مشکل نظیرسه فقره‌ای‌که به عنوان نمونه قبلا دراین گفتار یاد شده در تعلیقات وحواشی مصحح بعمل نیامده است .

حسن شایگان

حسن صباح

نوشتهٔ کریم کشاورز- چاپ دوم ـ انتشارات ابن سینا
تهران - ۱۳۵۰

کتاب ، نه تنها هویت کسی راکه هم اهل‌نظر بود وهم مرد عمل، روشن می‌کند ومتفکری‌راکه‌آگاهی برایش‌فقط درخدمت آفرینش معنا داشت معرفی می‌نماید ، بلکه اینرا با توجه به بنیادها ومحرکهای مادی و اجتماعی حاکم برشرایط تاریخی‌یی‌که منجر به آفریدن آن شخصیت شده ، بازشناسی و بیان میکند . نویسنده با قلم توانا وآگاهی‌خود وبا برشهای طولی و عرضی وعمقی قهرمان‌کتاب را از لابلا وبطن شکافیکه حفـاری‌کرده ، بیرون میکشد . یعنی شخص را بهیچ روی ودرهیـچ لحظه‌ای ازمحیطش نبریده ونکنده تا به تنهائی ارزیابیش‌کند. چراکه انسان جدا افتاده ازتاریخ، دیگرموجودیت انسانیش‌را ازدست میدهد : انسان بدون تاریخ مساویست با حیوان .

مطلب « حسن‌صباح » وفرقهٔ اومربوط به یکی از حساس‌ترین دوره‌های تاریخی ایران بعد ازاسلام است وحسن مزیدآنکه « بهرنگ » نیز دریکی از مقالاتش ، این‌کتابرا پسندیده و ذکر خیرش راکرده است ؛ با این‌گواهی‌که یحتمل بتواندگره‌کورآموزش درست تاریخ را نمونه‌ای باشد .

موقعیت تاریخی(۱)

« اسماعیلیان ، انسان‌کامل‌را بروی زمین، گل سرسبد عالم‌خلقت‌میدانند و پیدایش‌آدمی‌را نتیجهٔ‌کوشش وکشش نفس‌کل بسوی‌کمال می‌شمارند .»

آیا این‌عبارات‌که حاکی ازطرز تفکرخاصی است ، میتواند بدون یك زیر بنای اجتماعی در درون یك فرهنگ ودستگاه فلسفی‌خاص بوجود آمده و قوام‌گرفته باشد ؟ بیشك پیدائی فرقهٔ اسماعیلیان (باطنیان) و شخصی چون حسن صباح وطرز فکرر‌ئالیستی و اومانیستی آنها از چشمهٔ یك تسلسل‌وتداوم تاریخی سیراب میگردد .

***

هجوم عرب چنان ناگهانی و ضربه طوری کاری بودکه بیش از یکقرن

همه‌جارا سکوتی آنچنانه گرفت که بی‌نشانی از هر تکان و صدا ، سایهٔ مرداب را درذهن تاریخ نشانه میزند . ازآن پس ابومسلم است و درپی‌اش‌جنبش‌هائی گونه‌گون و ناهمسان و جسته و نپخته و پسراکنده همچون : سنباد، المقنع، استاد سیس ، اسحاق تـرك ، حمزه پسر آذرك ، بابك ، مازیارکه همه ناکام برنیامده خسبید وخشکید .

آنهاکه بغداد را صلا زدند وخراج وهدایا به‌درگاه‌خلافت گسیل‌داشتند، درفش‌وطغرا گرفتند، چون‌طاهریان،صفاریان[۲]،سامانیان، غزنویان که ازپسشان توارث بود ودودمان ماند و آنهاکه سر برآستان آل عباس نسودند چون بابك بر دروازهٔ « سر من رای » (سامراء) مصلوب و آویخته گردیدند ، و این نه سزای بابك که برمزدك وبرمك وحسنك نیز همین‌رفته بود .

حال، حسن‌صباح‌چشم گشود وبا این پیشینه‌ها وآزمونهائی که‌چشم‌انداز تاریخ ، جلوی دیدگانش نهاده ، بکدامین سو برود ؟کدام تئوری‌را برگزیند که هیچ‌خردمند را نشاید ، ازیك سوراخ دوبار گزیده شدن . محیط موجودآن زمان‌هم مزید برعلت است ، اوشیمه وصاحبان اقطاع واهرم داران قدرت‌یکسره سنی‌اند . او بـا خلافت بکلی خصم وآل سلجوق یکدله با خلیفه یار ، شگفتا چه‌کند !؟ چگونه نیمه استقلال ایران را نظاره وتحمل کند؟ وچگونه بپذیرد ترکان سلجوق راکه دربان وچوپان گرگان بغدادی شده وهیچیك ازمیراثهای پیامبر و عترت او را وقـع نمی‌نهند وائمه را شهید می‌کنند و چسان میدوشند اقطاع داران ، رمه‌های وسیع مردمان را !؟

ابتدا واردکار دیوانی سلاجقه میشود تا خدمت رعیت کند وغم امت‌خورد پتهٔ بی‌بندوباری‌های نظام‌الملك که حسن را به الحاد وزندقه ورفض‌متهم‌میکرده ومخذولش‌میخوانده، بروی‌آب میریزد. اما خواجه‌که پیش‌تر،آن فرزانهٔ‌مدبر (عمیدالملك کندری) را سر به نیست کرده ، زیرك‌تر ازاوست . لاجرم حسن ازآن دستگاه‌که جـای او نبود ، بیرون میشود و از آن پس ، خدمت دولت و دیوان آل‌سلجوق را « بیماری » میخواند . تا آن زمان می‌اندیشیدکـه شاید بتواند آن نظام را اصلاح وگندزدائی کند ، لیکن درآن مدت ، نیك دریافته بودکه در درون فساد ، خود او نیزاستحاله ومسخ خواهد شد ، باید از بیرون نقش‌آنتی تز را بازی‌کند . او تئوری برای عمل را وضع‌کرده بود ، عملی‌که نه منجر به تجربهٔ تلخ اسلافش‌شود چراکه اویك چشم به عقب داشت ویك‌چشم دیگررا به‌آینده میدوخت که چه‌کند ؛ تا ضمناً به بدبینی و نومیدی عارفانه و

غیرعملی گوشه گیران و نوحه‌سرایان فاتالیست مبتلا و منتهی نگردد. اوصوفی گری و درویشی‌را می‌نکوهید و تفکر و تفلسف را درخدمت تغییر می‌گمارد و چاکر تفسیر نمی‌شمارد ؛ بلکه هر تفسیر را پیش‌درآمد تغییر میدانست .

انتخاب قلعهٔ الموت که این «باز اشهب» همای‌آسا درآن پر گسترده بود، حکایت از این‌حقیقت عینی‌دارد که چطور وی ازشکست هموطنان سابق واسبقش که چون او علیه نظم موجود شوریده بودند ، عبرت گرفته است .

***

باین‌ترتیب مواجه هستیم بایکی ازپدیده‌های شگفت تاریخمان که نه‌تنها نمی‌توان مدعی‌شد که مولود نبوغ فردی حسن‌است بلکه‌تکوین‌فرقه وموجودیت شخص‌حسن نیزمحصول وتابعی از شرائط همه‌جانبهٔ اوضاع اجتماعی وتاریخی قرن پنجم‌است. اینجا نقش‌شخصیت حسن‌را درحرکت ومسیرتاریخی، باعلم به انتزاع‌درتاریخ میتوان‌بررسی کرد. درزمانهٔ او، شهرها بمقدارکافی رشدکرده بودند، تجارت وداد وستد نشانه‌ای بود ازطبقات شهرنشین درمراکزمهمی‌چون نیشابور، ری ، مرو و اصفهان با جمعیت‌هائی درحول وحوش یك میلیون نفر. این‌گواه بروجود یك‌طبقهٔ بورژوازی است که باحاکمیت روستا برشهر وبالمآل حکومت‌کشاورزی برتولید صنعتی می‌رزمد ورقابت میکند، در شرائطی که نظام اقطاعی‌درکادرسیستم خاص تولیدآسیائی، چهرهٔ مناسبات ارضی‌را تشکیل‌میدهد ومرکزیت ازجانب صاحبان‌اقطاع که نیز دربخش‌تجارت، کاروانهارا طولانی‌تر وپربارتر میکنند وبدین‌سان درقلمرو شهرها نیزمال می‌گسترند وسرمایه بکار میندازند، کاملاً مشهود می‌افتد .

آنها سرمایهٔ زائد که همان سود انبار شده ازبخش زراعی است واضـافه تولیدش می‌نامیم که ازفروش مازاد محصول گردآمده به‌تجارت اختصاص‌داده و با بازرگانان شریك میشدند ؛ و اکثریت همان رعایا هستند کـه در محـدودهٔ نامحدود مرزهای زمان ملکشاه کـه وسیع‌ترین مساحت را دربرمیگرفت بسر می‌بردند، درزمانه‌ایکه نقطهٔ اوج‌حکومت‌آل سلجوق‌بشماراست ودولت درمنتهای قدرتش می‌زیست، مرزهائی که ازمدیترانه ومرمره درغرب تا کاشغر درشرق و دریای‌آرال وقلل‌جبال قفقاز ودریای سیاه در شمـال وخلیج فارس وبیابانهای سوریه درجنوب غربی گسترده شده‌است. درهمین زمان مبارزهٔ صنفی در درون بورژوازی جوان وطبقات شهری روبه‌رشد، نضج‌میگیرد وطبقهٔ متوسط ازدوسو کشانده میشود، یا به‌قطب فوقانی می‌پیوندد ویا به‌پائین سقوط میکند، بسته به

قدرت درونی و کشش بیرونی .

خواجه دراجرای ستاندن‌اقطاع‌سخت سعی‌میکند وهمانطور که درکتابش «سیاست‌نامه ـ سیرالملوك» مشهوداست فصلی‌مشبع به‌این موضوع سپرده است. جنگهای صلیبی هم در نزدیکی مناسبات تجاری میان شرق وغـرب وگسترش شهرهائی که‌ذکرشان رفت وبمنزلهٔ قلبهای اقتصادی‌آنروز بودند، کمك کردند و جاده‌هائی‌چون ادویه وابریشم نیزشریانهائی بودندکه خون را میان قلبها به جریان می‌انداختند .

از سوی دیگر نیز تفکیك شدن هرچه بیشتر قشرهای شهری ، سبب می‌شدکه رباخواری ازجانب کسانیکه ثروت، اندوخته بودند ولی‌بکارانداختن آنرا بجای بخش‌های تولیدی وثمربخش، بجهت غیرمثبت وانگلی وتنبل بودن خود یا یادآوردگی‌اموال درجهت امن‌تری چون رباخواری صلاح میدانستند، (که نه زحمت داشت ونه هراس ورشکستگی وضرر) سیرصعودی پیماید .

دراین‌میانه ، اعیان وتجار واقطاع‌داران اغلب سنی و پیشه‌وران جزء و روستائیان و رعایا شیعه‌بودندکه معارضاتشان، پوسته ورنگ‌مذهبی‌دارد واختلاف میان شیعه وسنی‌است، واعضای فرقهٔ اسماعیلیه نیزازهمین فرومایندگان تهیدست وبینوایان روستائی‌هستند .

اکنون به‌آسانی ازروی این‌نکات می‌شود به‌هویت ووابستگی وجهت‌ـ گیری طبقاتی وملی‌حسن پی‌برد ، اویك رجل سیاسی بودکه هدف را درجامهٔ مذهب، تعقیب‌میکرد.

بااین‌ترتیب‌ساده می‌توان ثابت‌کردکه جنگ‌میان اسماعیلیان وسلجوقیان واجد شرائط و ویژگیهای یك جنگ خانگی طبقاتی بوده است . زیرا ترکان سلجوقی عبارت ازاقطاع دارانی‌بوده‌اندکـه مستقیماً به‌دستگاه مرکزی وابسته می‌شدند لیکن باطنیان برعکس‌اقطاع را درقلمروهای خود برانداخته و زمین را ازآن رعایا ساخته بودند وعندااللزوم ازدر معارضه بازمین‌داران کلان ومیان درمی‌آمدند .

دیگراینکه‌کارکردن اصالت وارجی زایدالوصف برای ایشان داشت ، و جوهری بودکه مالکیت نتیجهٔ مستقیم‌آن بشمارمیآمد وهرکس می‌باید از ثمرهٔ دسترنج خویش ارتزاق‌کند وطفیل یا زالو نباشد. کما اینکه زن وفرزند حسن، دوك می‌ریسیدند وپشم می‌رشتند وهرکس‌درحد توانش‌کارمیکرد. بدیهی‌است‌که چنین سازمانی باچنان عناصر و اعضائی‌که‌آنسان فدائی بودند و باآن بدعتهای تعاونی واشتراکی،چه قدرت وقوتی‌دارد وچگونه بهانه بدست امثال‌نظام‌الملك

میدهد تا اتهام نومزدگی‌را علیه ایشان اقامه‌کنند. سادگی ودیرکوشی آنان ، بدعت ورجعتی‌است بهسنت‌های نبوی صدراسلام، حسن‌جامهٔفاخرواشرافی‌یی‌که دستگاه فاسد خلافت اُموی وعباسی برپیکر اسلام پوشانده بود، در چهارچوب قلمرو خویش بیرون‌آورد .

روشن بینی وپندآموزی

حسن‌چون می‌بیند جاده‌ای‌که دیگران‌کوبیده‌اند ازخون بابك ومزدك‌و برمك وحسنك گلگون است، دیگرعیناً آنچه‌آنهاکرده‌اند نمیکند وراهی دیگر برمیگزیند تادشمن غدار ومکاری چون نظام‌الملك وپسرانش ازجمله جمال‌ـ الملك‌که همه چیزرا تیول و«مونوپل» خودکرده‌اندنتوانند اورا باداس تیزخود دروکنند. اومغزمتفکرحزبی است‌که درمیان خلایق‌نفوذی عمیقاً بنیادی وعاطفی دارد. بارهبری صحیح وتئوری وروشی‌که ازپوشش ورازداری برخوردارست ، برای رسیدن به‌صدر ومرکزثقل باید مراحلی‌هفتگانه پیموده شود وگذشتن از این‌هفت خوان‌کاری است‌کارستان ومرد میخواهد مردستان .

حسن‌میدانست‌که چون امکان‌گردآوری سپاهی‌مجهزندارد به مبارزات پراکنده و پنهانی‌که در هرنقطه زمینهٔ اجرا و پیاده‌کردنش موجود بود دست میزد. پنهان‌کاری ومرکزیت را به‌جدمیگرفت وبخشش‌را روانمیداشت چنانکه ازفرزند خویش‌گذشت و از خطایش نگذشت و قربانش کـرد تا عبرت باشـد دیگران را .

جهت‌گیری مذهبی‌حسن، صرف‌نظر ازادراك او ازحقانیت وحجیت‌شیعه ورجحانش برتسنن‌که برداشت شخصی اوبوده، نگرش طبقاتی وملی اورا می‌ـ نماید، چراکه علاقهٔ شدید وهمگانی‌مردم ایران به‌آل‌علی‌که ستم سنی‌هاوکمك آل‌بویه ودیالمه‌آنرا تقویت‌کرده‌بود، اورا درانتخاب مذهب‌شیعه مصمم‌میکرد؛ وسفرمصرهم‌که فاطمیان بارعایت‌حال‌رعایاوحفظ حقوق‌انسانی وعدالت‌اجتماعی برآن حکومت میکردند و آشنائی با نهـادهای دیوانی و نمادهای سیاسی و فرهنگی‌آنجا اورا به‌آزمودگی فزاینده‌ای رهنمون‌شد، تا فرایند تکامل فرقهٔ خویش را که قبل ازاوپیشینه و ریشه درآب داشته در جهت خودآگاهانه تری بکشاند .

«ل . و . استریوا » مینویسد: «دولت اسماعیلیان‌الموت براثرمبارزات پیشروان وروستائیان ایرانی، علیه فئودالهـا وآل سلجوق در ۱۰۹۰ میلادی (۴۸۳ هجری) پدیدآمد . ترور وقتلهای سیاسی انفرادی نمایندگان اعیان

فئودال ، شیوهٔ ویژهٔ مبارزهٔ ایشان بود . هـدف افکار اجتماعی اسماعیلیان ، برانداختن اساسی بهره‌کشی‌فئودالی ورجعت بدوران جماعت روستائی‌وتساوی ملکی ناشی ازآن شمرده‌میشد» (راهنمای‌کتاب، شمارهٔ۱۲ سال ششم ـ ترجمهٔ کریم‌کشاورز) .

« حسن در دربار ترکان سلجوقی وخدمت ملکشاه، نیك‌آزموده بود‌که چگونه فرد بی‌نیرو دربرابرزور وغدر، زبون‌است ودردستگاه خلیفه،المستنصر نیزمزهٔ قدرت نمائی‌آمیخته به خدعه‌گری .... او نیك میدانست‌که نمی‌تواند فقط به‌اتکای حقانیت امرخویش بدون پشتیبانی یك قوهٔ واقعی‌وبکاربستن‌آن، کاری ازپیش برد.... ونفوذ روحانی‌علمای سنی‌که خود درشمار اقطاع داران وفئودالها محسوب می‌گشتند، ....

...... او بهتر از هرکس ازآشفتگیهای درونی‌آن دستگاه‌آگاه بود و نارضائی‌مردم را ناشی ازآن سلالهٔ بیگانه وعاملان‌ایرانی‌آنان : اعم‌ازکشوری ولشگری وروحانی، میدانست اینراهم میدانست‌که بادست‌بی‌سلاح ، سپرکردن سینه‌های برهنه وعامی دربرابر شمشیرهای‌آختهٔ دشمنان، تهوری بیهوده‌است.» (ص ۱۱۵)

* * *

سجایا وخصال‌حسن، همه نیك‌بوده وبرخلاف‌نظام‌الملك‌که حتی‌درکتابش یك فصل‌مستقل(فصل‌بیست‌ونهم) را «درترتیب شراب وشرایط‌آن» اختصاص‌داده، او تاآخرعمر نه لب به‌شراب زده ونه درخم انداخته وفرزند دیگررا که شنید شراب مینوشد نیزکشت. کتاب‌گواه این پارسائی و پرهیزگاریست ، که‌گذشته ازمیهن پرستی وحقیقت پژوهی واراده‌ٔ استوار وخلل ناپذیر و دانش وشیوائی بیان ومنطق‌مستدل وآسیب ناپذیرش، آراستگی‌دیگریست :

« بزرگ‌منش وکریم ودور ازحب دنیابود. خلاصه‌اینکه بیشتر صفتهائی که فارابی برای رئیس‌حقیقی وامام مدینهٔ فاضله برشمرده دراوجمع بود... ، ... حسن هرکس‌را به زیرفرمان سخن‌شیوا ومنطق‌آهنین خویش درمیآورد . بویژه شیوهٔ زندگی‌ساده و پرهیزگارانهٔ او در مردم عـادی وعامی‌که مدام در گرسنگی وتنگدستی‌میزیستند وستمگران را غرق درنعمت وتجمل و زر وزیور میدیدند ، تأثیرژرف میکرد.» ص۱۴۴

وقتی‌آوازهٔ دعوت حسن‌صباح درقهستان می‌پیچد، ملکشاه سلجوقی، آن سامان را فوراً به یکـی از سرکردگان‌آن محل ، بنام قزل سادوغ به اقطاع

میدهد، تا او دررفع ملاحدهٔ باطنی همت کند (۱۶۵۰ میلادی) اما او زیرك تر ازآنستکه مرگ خواجه ملکشاه را نظاره گر نباشد کما اینکه سالها پس ازایشان زیست. این مزیت دیگر کتابست که نقاب ازچهرهٔ دیگران نیز برمیدارد. کیفیت وکمیت یکجا درآن جمع آمده کما اینکه طول زندگی حسن همچون عرض آن هم کیفی است وهم کمی، ما دراین اثر باآنهائی آشنا می‌شویم که روزها درقلاع ودر میان حلقهٔ محاصره‌ای که تاپای دیوارهای الموت، تنگ میشدمقاومت میکردند وبا «تراشهٔ چوب وتخم وریشهٔ گیاه تغذیه میکردند واین رضایت را ثواب می‌شمردند» ولی تسلیم شدن را صواب نمی‌دانستند. وراز بقایشان نیز در همین ایستادگیشان نهفته بود، که این سخن «ویلیام فالکنر» را بخاطر متداعی ومتبادر میسازد که: بشرازآنرو جاودانه است که پای می‌فشرد ومی‌ایستد. آنگاه که سپاهها وسلاحها درکارشان فرومی‌ماندند وخصمان را به تحسین» وامیداشتند. چراکه ماحسن را درتمام عمر یکقرنی او، خستگی ناپذیر همچون صخره‌ای در برابر امواج خروشنده وتوفنده می‌یابیم.

اجمال دریك مسأله

آیا تنها پذیرفتن این مسأله که حسن وفرقه‌اش یك پدیدهٔ خود انگیختهٔ درون مرزی بوده، کافی وقانع کننده بنظر میرسد؟ اگرچنین است پس سفر او به مصررا باید بی اثر تلقی کرد وخیلی مسائل دیگررا نادیده گرفت. حال آنکه این تاریخ نگری گرچه درست است ولازم، لیکن کافی نیست، یك بعدی است. چرا؟ زیرا درآن زمان ما بادوقطب وقدرت روبرو هستیم: عباسیان بنداد و فاطمیان مصر. این دو دولت، حامل دوتمدن ودوتفکر متفاوتند، نهادهای سیاسی واجتماعی ایندو که سندی چون «سفرنامهٔ ناصرخسرو» گواه آن بشمار می‌آید، نشان می‌دهد که غیرازاختلاف در روبنای مذهبی، به گمان من نوعی تضاد تجاری واقتصادی میان ایندو مرکز ثروت بورژوازی وجود داشته‌است. وارثان هارون الرشید که به گفتهٔ «ویل دورانت» زمان خلافت او درخشان‌ترین دورهٔ تمدن اسلامی بشمار میآید، سعی می‌کردند کماکان مرکزیت و رهبری قدرت تجاری و فرهنگی و دینی را در انحصار خود داشته باشند که این باهرنوع رقابت درستیز بود، یعنی تضاد میان دوبورژوازی بنداد وقاهره.

خب حال که حسن، سلاجقه را میدید که بندنافش به بنداد بسته‌است، می‌رود بقطبی میگرود که با او تناسب فکری ومذهبی دارد وازسوی دیگر درجدال بارقیب است. درنتیجه ماحسن صباح را درکنارفاطمیان که عادلانه حکم میراندند

دریك قطب، وآل‌سلجوق وآل‌عباس را درقطب دیگر واین‌دوقطب را رو درروی یکدیگر درچشم‌انداز تاریخ به‌نظاره ایستاده‌ایم. بهمین‌دلیل‌سلجوقیان، فاطمیان را دشمن‌میداشتند واسماعیلیان ، عباسیان را . این ازجمله مسائل‌مهمی است‌که درکتاب «کشاورز» مجمل می‌ماند و ایکاش نویسنده بجای آنکه وقت خود را صرف اثبات قضیهٔ «سه یار دبستانی» کند ، عمیق‌تر به‌تحلیل علمی‌آن قرن می‌پرداخت.

* * *

بهرحال، احاطهٔ نویسندهٔ صاحب‌اندیشه درزمینهٔ تاریخ ایران، تحسین‌انگیزاست؛ وبرای تألیف این‌کتاب نیزرنج تحقیق ومطالعه‌ای وسواس‌آمیزرا برخود هموارکرده وکماهوحقه‌آنرا به زیور بینش وتحلیل علمی‌آراسته است. گواینکه برخی‌محتملا ، باتوجه به‌چند صفحهٔ اول‌کتاب، طلب آن دارندکه بجای شرح داستان پردازانه ، سزاوار بود بیشتربه‌مسائل اساسی عطف توجه میشد. لیکن‌ازآنجاکه کتاب،مخصوص‌جوانان است غلظت لعاب«کرونولوژیك» آن موجه می‌نماید، که چه خوب دربیست ویك‌فصل به‌نظم وتنسیق، پیراسته‌شده وباقلم‌کسی‌که « هزارسال نثرپارسی » می‌نویسد به شیوائی‌آراسته گردیده ، و توانسته‌است بارنثری منسجم راآسان بدوش‌کشد .

1— Historical Situation.

۲— صفاریان به جزیعقوب لیث‌که سخن ازسازش باسرشت اوسازگارنبود.

خارجی دربارهٔ ایران

دمی با خیام

مایکل هیلمن٭
M. Hillmann

Dashti,'Ali. *In Search of Omar Khayyam*. Translated from he Persian by L. P. Elwell-Sutton. London: George Allen & Inwin Ltd. *(Persian Studies Monographs No. 1)*. 1971. 276 pp.

* * *

«درجستجوی عمرخیام» ترجمه‌ی ایرانشناس، آقای ال. پی. الول-سات
است ازکتاب «دمی با خیام» بقلم‌آقای علی دشتی[1]. انتشار این ترجمه از چن
نظرحایزکمال‌اهمیت است . اولا ترجمه‌ی‌آقای الول- ساتن نخستین کوشش
ازطرف ایرانشناسان خارجی است که به علاقه‌مندان انگلیسی‌زبان نمونه
جامعی از یکی از روشهای نقد ادبی رایج در ایران را معرفی میکند[2]. ثا
این‌ترجمه برای اولین‌بار انگلیسی‌زبانان را با نظریات منتقدان ایرانی‌نسب
به شخصیت تاریخی وهنری خیام‌آشنا میسازد ودر عین حال تصویری از سیما
واقعی خیام درمقابل تصوری تخیلی‌که اززمان انتشار منظومه‌ی «رباعیات عم
خیام » از ادوارد فیتزجرالد تا به امروز در اذهان آنان بجای گذاشته شد
ترسیم میکند . ثالثاً با چاپ این‌کتاب انگلیسی زبانان فرصت یافته‌اند ب
پیشکسوت یکی ازمکتبهای ادبی ایران‌آشنا شده و نمونه‌ی‌جالبی ازعشق‌ورز
به‌ادبیات‌کلاسیک‌ایران را توأم با استادی درفن نگارش‌ازنزدیك مشاهده‌کنند
در ارزیابی‌ترجمه‌که موضوع اصلی این مقاله است دومطلب قابل‌برر
دیده میشود :

یکی اینکه ترجمه تا چه حدی‌آیینه‌ی تمام‌نمای متن اصلی است. دیگ
اینکه ارزش متن انگلیسی بعنوان سیری در نقد ادبی و شناسایی خیام تا چ

٭ مایکل هیلمن امریکایی است و ازچهره‌های درخشان ایرانشناسی. ادبیات معاصر شناخت حافظ وکتابشناسی ایران از زمینه‌های اصلی‌کار اوست . هیچ نوع تصرفی در املاء انشاء مقاله از طرف مجله نشده است.

حدی متکی بر روش صحیح میباشد . اما از آنجا که مطلب دوم برای علاقه‌مندان ایرانی بـه متن فارسی « دمی با خیام » مربوط میشود و آن درمقابل ارزیابی کتاب آقای الول ـ ساتن بعنوان ترجمه‌ی « دمی با خیام » بحث جداگانه‌ای است ، بنابراین ما فقط به بررسی محاسن ومعایب ترجمه میپردازیم .

در کتاب آقای الول ـ ساتن غیر از متن ترجمه مطالب ذیل نیز بچشم میخورد : مقدمه‌ای جامع (ص۱۱ـ۳۰) و ضمایم مربوط به‌شرح حالی مختصر از افراد تاریخی مورد ذکر در متن کتاب (ص ۲۵۰ـ۲۶۲) و توضیحاتی از واژه‌های فنی مربوط به اسلام شناسی و ادبیات فارسی (ص۲۶۲ـ۲۶۶) جهت استفاده‌ی علاقه‌مندانی کـه اطلاع کافی در زمینه‌ی اسلام و ادب فارسی ندارند و فهرست کامل(ص۲۷۱ـ۲۷۶)درآخر کتاب . با توجه به مقدمه وضمایم‌وهمچنین به ترجمه‌ی جدید رباعیاتی‌که درکتاب آقای دشتی نقل‌شده میتوان گفت آقای الول‌ـساتن‌کوشیده‌اند ترجمهٔ خودرا طوری تدوین نمایندکه علاوه‌بر استفاده‌ی متخصصین ، علاقه‌مندانی نیزکه اصلا با ادبیات فارسی آشنایی ندارند بتوانند ازآن‌بهره گیرند. واینچنین‌پیداست که‌کوشش‌مترجم درموارد فوق‌موفقیت‌آمیز بوده است .

مثلا درمقدمه نظراجمالی ومفیدی درباب حقایق زندگی خیام همراه با توصیف چگونگی‌شناسایی رباعیات اصیل وی اظهارشده وسپس‌شرح‌حال‌زندگی آقای دشتی بـا اذعان به توانایی ایشان بخاطر قدرت و تجربیات ادبی برای تحقیق در مقوله‌ی خیام شناسی بچشم میخورد.

بطورکلی قبل از بررسی‌جزئیات ومقابله‌ی ترجمه با متن‌فارسی‌میتوان ترجمه را فقط ازنظراینکه یك ایرانشناس‌خارجی به‌تحقیقات ادبی‌ایران‌توجه نموده است‌کارمثبت ومفیدی دانست . امید است که‌کار آقای الول‌ـساتن مشوق و راهنمایی برای ترجمه‌ی تمام تألیفات ارزنده‌ی انتقادی باشد . گویا یکی از هدفهای‌سری‌کتابهای Persian Studies Monographs با همکاری‌بنیادپهلوی که ترجمهٔ‌آقای الول‌ـساتن بعنوان شماره‌ی یك درآن سلسله معرفی شده است همین باشد .

واما درکیفیت ترجمه ازنظرصحت وکمال و سبك متأسفانه بایدگفت‌که مقایسه ومقابله‌ی ترجمه با متن‌فارسی حاکی ازآن است‌که ترجمه بطورصحیح وکامل وفصیح ، افکار و احساسات و بیان آقای دشتی را منعکس نمیکند . مثلا با مقایسه‌ی ترجمه‌ی مقدمه‌ی آقـای دشتی با متن اصلی نمونه‌هایی از انـواع

مشکلاتی که برای مترجم در ترجمه بوجود آمده مشاهده میشود ، درشروع مقدمه آقای الول-ساتن متن اصلی را اینطور ترجمه کرده است :

My acquaintance with Khayyam began many years ago, when I was still young and fired with the rebellious spirit of youth, keen to reject established beliefs and tear a-part the traditions accepted by my elders. I found in Khayyam a kindred spirit. He too had no respect for superstition and pietism; he too refused to be restricted and hemmed in by the bounds of moderation (ص ۲۹)

برای اینکه یکنواختی جمله بندیها وترتیب عبارات و جملات و ابتذال وصف واستعارات متن انگلیسی بطورکاملتری احساس شود، ترجمهٔ تحت‌اللفظی آن را درذیل، میتوان با متن اصلی که بعداً نقل میشود مقایسه کرد ، ترجمه‌ی لفظ به لفظ :

آشنایی من با خیام در سالهای پیش شروع شده بود ، وقتی جوان بودم و با روح یاغی جوانی آتش گرفته بودم و مشتاق به رد کردن اعتقادات معهود و پاره کردن آداب ورسوم و سنتهای مورد قبول بزرگان (بودم). در خیام روحی‌هم سنخ پیداکردم . اوهم برای خرافات وپرهیزگاری هیچ احترامی قایل نبود ؛ اوهم‌حاضر نبود بوسیله‌ی حدود اعتدال محدود و محصور گردد (ص۲۹).

همانطور که ترجمه‌ی پاراگراف انگلیسی نشان میدهد ، مفهوم کاملاقابل درك وطبیعی بنظرمیرسد، اما روح وآن ندارد، درحالی که مطالعه‌ی متن‌اصلی در ذیل‌تمام حکایت از رسایی وبلاغت است که بالنتیجه مفهوم بمراتب مؤثرتر، گویاتر وزنده‌تر بنظرمیرسد . اینك گفته‌ی اصلی‌آقای دشتی :

آشنائی با خیام بسی‌دور ونزدیك‌مرزهای‌جوانی‌دست داد، آن‌وقتی که روح عاصی است و ازموجود ومقرر گریزان ... میخواهد تنیده‌های ایام و بافته شده‌های کهن‌را پاره کند .

خیام آن عهد چنین مینمود، درخرق عادات وعقاید تعبدی بیباك ... ازمرزهای اعتدال میگذشت ، میشکست ومیدرید (ص۱۳).

بدون وارد شدن به بحث درمقامی که‌آقای دشتی درادبیات معاصرایران دارند ویا اینکه‌بنظرعده‌ای ازروشنفکران مضامین داستانهای وی وسبك‌نگارش اوودمده، شده‌است، شك وتردید نیست که‌آقای‌دشتی اولاقارسی‌دان‌هستند، ثانیاً درتألیفات‌غیرداستانی‌خود باپختگی‌ووقارزبان‌خویش‌خواننده را وادارمینماید که

درمطلب غرق‌شود ، و ثالثاً حتی در نوشته‌های تحقیقاتی احساسات و مخصوصاً عشق‌خود را نسبت به بزرگان ادب فارسی بـا استادی خاصی به‌خواننده منتقل مینمایـد ، حتی میقبولاند . ازاین‌روچنانچه مترجمی بخواهد یکی ازتألیفات تحقیقی‌آقای دشتی‌را به زبان خارجی برگرداند ، باید هم فارسی‌دان وهم از هنر نویسندگی درزبان مادری‌خویش بهره‌مند باشد وگرنه آنچه در ترجمه‌ی کتابهایی امثال « نقشی ازحافظ » ، « قلمروسعدی » ، « شاعری دیرآشنا »،و « دمی با خیام » به‌خواننده‌ی خارجی میرسد بیش ازگزارشی بیجان و بی‌روح نخواهد بود .

بنابراین با توجه به نمونه‌ی فوق از سبك ترجمه‌ی‌آقای الول ساتن[۳]ـ ونمونه‌های بیشمار دیگری نیز در ترجمه بچشم میخوردکه این مقاله گنجایش ذکر همه‌ی‌آنها را ندارد[۴]ـ نتیجه میگیریم که مترجم گرچه محققی با معلومات میباشد ولی نه در زبان انگلیسی‌ازهنر نویسندگی بهره‌مند است و نه درمطالعه‌ی متن فارسی توجه یا قوه‌ی تشخیص‌کافی به سبك وهنرنمایی ادبی دارد. قضاوت اینجانب شاید به مذاق بعضی خوش‌نیاید، چراکه ممکن‌است فکر بکنند لنگ کفش‌دربیابان‌غنیمت‌است واگرآقای‌الول‌ـ ساتن‌این‌کاررا بعهده نمیگرفت،هنوز نمونه‌ی جامعی از نقد ادبی معاصر ایران در اختیار علاقه‌مندان خارجی قرار نداشت . شاید این عقیده صحیح باشد . علاوه براین شاید بنظراینان عدم‌توجه آقای الول ـ ساتن به انتخاب سبکی مناسب بـرای ترجمه‌ی اثر آقای دشتی لطمه‌ای به هدف اصلی یعنی رساندن مطلب وارد نمیآورد . لیکن در هرحـال افسوس که جان‌کلام آقای دشتی در ترجمه ازبین رفته است .

چند مورد دیگر نیز درترجمه‌ی مقدمه‌ی‌آقای دشتی‌قابل ملاحظه است، مثلا آقای الول‌ـساتن در توضیح وضع سابـق خیام شناسی اینطورگفته‌ی‌آقای دشتی‌را به انگلیسی برگردانده است :

Zhukovsky considered it impossible that even a muddle - headed simpleton could have produced such a medley of ideas (ص ۲۹)

مطلب درمتن فارسی چنین ادا شده است :

[بقول ایرانشناس روسی ژوکوفسکی] ممتنع است ازیك فرد عادی این انـدیشه‌هـای متناقض‌کـه نمایندهٔ روحی مشوش و آشفته است سرزند (ص۱۴) .

در مقایسه‌ی ترجمه و متن اصلی مشاهده میشود که عبارت « یك فرد عادی» به « a muddle-headed simpleton » یعنی «احمقی بی‌شعور» ترجمه شده است وعبارت « این اندیشه‌های متناقض که نمایندهٔ روحی مشوش و آشفته است ....» ترجمه شده : such a medley of ideas یعنی «چنین اختلاطی از اندیشه‌ها.» بدین ترتیب مترجم با بی‌دقتی دربر گرداندن کلمات وعبارات مشخص ومفهوم آقـای دشتی نه تنها سطح کلام اصل فارسی‌را بـه نوعی ابتذال نویسی انگلیسی تبدیل نموده بلکه بیدلیل ازترجمه‌ی قسمتهایی ازجملات در متن‌اصلی خودداری کرده است. درجای دیگرمقدمه ،آقای دشتی یادآور میشود که عده‌ی زیادی ازمطالعه‌ی «دمی با خیام» ابراز رضایت و خرسندی نموده‌اند :

اززدوده شدن لکه‌های ناپسند وتیره ازشمایل خیام وروشن‌شدن‌سیمای واقعی یکی ازبزرگان اندیشه.» (ص ۱۵)

مترجم جمله فوقرا اینطورترجمه کرده است :

[I was gratified to receive congratulations... on my success] in removing much of the mud that had stuck to Khayyam and revealing him for what he really was _ a profound and original thinker. (ص۳۰)

بدین‌ترتیب عبارت فصیح آقای دشتی « زدوده شدن لکه‌های ناپسند وتیره ازشمایل خیام » درقلم مترجم اینچنین‌آمده است :_ « removing much of the mud which had stuck to Khayyam » یعنی « برداشتن‌مقدارزیادی ازگلی که به‌خیام چسبیده بود » که درزبان انگلیسی استعاره‌ای مسلماً بی‌معنی وحتی زشت است .

درمورد پاراگراف ذیل ازمتن اصلی ایـراد دیگری در ترجمه مشاهده میشود .آقای دشتی مینویسد :

«بدیهی‌است درانجام این مهم غیر ازروایات مورخان معیار دیگری نیز دردست بودکه به‌کمك آن‌هم قیافهٔ خیام واضح میشد و هم برای سنجش رباعیات و تهذیب‌آنها از ربـاعیات دخیل بکار میرفت و آن معدودی رباعیاتی بودکه درمستندات موثق‌آمده است ودراصالت‌آنها شك‌کمتر رخنه میکند» (ص ۱۵)

این‌جملات که دارای مفاهیم بسیار روشن وقابل ذکرست درکتاب آقای الول_ ساتن اصلا ترجمه نشده است و در طول ترجمه صدها مورد مشابه دیده

میشود که مترجم از ترجمه‌ی عبارات وجملات‌متن فارسی‌خودداری نموده است بدون اینکه به‌چنین افتادگی‌هایی اشاره نماید[۵]. گویا دلیل این‌کار فوق‌العاده‌ی عجیب وغیرمنصفانه اینستکه اولا مترجم به‌خود حق‌داده است چه مطالبی‌را قابل ترجمه دانسته وکدامیك را ازمتن اصلی‌حذف نماید ؛ وثانیاً آقای الول‌ساتن در بیشتر موارد چاپ اول « دمی با خیام » راکه در سال ۱۹۶۶ بچاپ رسید اصل ترجمه‌ی خود قرارداده است . درنتیجه جزمقدمه‌ی‌چاپ دوم ، درترجمه مطالب اضافی وتغییراتی‌که‌آقای دشتی درچاپ دوم‌کتاب خود وارد نمود بطور کامل منعکس نشده است. این امر نیز کمی عجیب بنظرمیرسد، زیراکه مترجم همانطوری‌که استفاده‌ی وی از مقدمه‌ی‌چاپ دوم « دمی با خیام » نشان میدهد فرصت داشت قبل ازچاپ ترجمه درسال ۱۹۷۱ چاپ دوم‌کتاب‌آقای دشتی را که درسال ۱۹۶۹ انتشاریافت مورد مطالعه وبررسی قراربدهد .

خلاصه‌ی‌کلام اینست‌که در این ترجمه ، « دمی با خیام » بطورکامل به علاقه‌مندان انگلیسی‌زبان معرفی نشده است وبالنتیجه محققی‌که مایلست در زمینه‌ی خیام شناسی مطالعاتی انجام دهد مجبور میشود از اصل فارسی‌کتاب و نه از ترجمه‌ی ناقص انگلیسی‌آن استفاده نماید ، وگرنه در نقل قول از آقای دشتی یا دربرداشت صحیح از عقاید ایشان تا اندازه‌ای دچار اشتباه وگمراهی خواهد شد .

با این‌حساب ارزش‌وقابلیت استفاده ازمحتوای ترجمه‌ی‌آقای‌الول‌ساتن تا حدی ازآنچه‌که انتظارمیرود کمترخواهد بود.

اما درترجمه‌ی رباعیاتی‌که به احتمال قوی میتوان به خیام منسوب‌کرد (بخش دو فصل هفت ترجمه ص ۱۸۷–۱۹۹ و درمتن فارسی ص۲۷۱–۲۸۸) آقای الول‌ساتن بوسیله‌ی ترجمه‌ی ساده‌ی خود از آن رباعیات توانسته است به علاقه‌مندان انگلیسی زبان ماهیت افکار و احساسات این رباعیات را بفهماند وبدین‌وسیله خواننده میتواند نظرکلی‌خودرا درباره‌ی سراینده‌ی این رباعیات ترجمه شده با تصوری فیتزجرالدانه از نوع افکار خیامی‌که در اروپا وآمریکا از اواسط قرن نوزدهم میلادی رایج است مقایسه‌کرده و تجدید نظر نماید. بطورکلی ارزش عمده‌ی « دمی با خیام» (وهمچنین تحقیقات قبلی مرحومان صادق هدایت ومحمدعلی فروغی‌وقاسم غنی) دراین است‌که با روشی نسبةً علمی فقط‌آن رباعیاتی‌راکه دارای هماهنگی با یکدیگرمیباشد وبا شخصیت تاریخی وتألیفات غیرشعری خیام مطابقت میکند میتوان به شخص‌خیام نسبت داد و با

وجودی که تکیه‌ی بلاشرط روی یکسان بودن افکاردررباعیات ومراجعه به اقدم نسخ مشتمل رباعیات منسوب ــ به خیام روشی بی‌نقص نیست ، اماچهره‌ای که آقای دشتی از شاعری عمرخیام درهفتاد وپنج رباعی منتخب در «دمی با خیام» معرفی مینماید علاقه‌مندان را نزدیکتر بــه واقعیت امر هدایت میکند تا آنچه قبلا بعنوان حد اطلاعات درخیام شناسی‌مطرح میشد .

درباره‌ی ترجمه‌ی رباعیات ، مترجم درمقدمه چنین اظهارمیکند :

> رباعیات مورد نقل مؤلف [دشتی] در اینجا بصورت منظوم و موزون از نو به انگلیسی ترجمه شده است . علت این‌کار دو موضــوع بوده است(۱): با بررسی [ترجمه‌های مختلف از خیام] معلوم شدکه هیچ مترجمی‌تمام رباعیات موردنظررا ترجمه نکرده است وبنظرمیرسید که نقل‌آنها درترجمه‌های مختلف وبا سبکهای گوناگون باعث میشد که خواننده اشتباهاً استنباط نمایدکه بین رباعیات هماهنگی وجود ندارد.(۲)تعداد زیادی ازترجمه‌های قبلی ازنظرمطابقت‌تحت‌اللفظی ترجمه با اصل رباعیات خیام مغایراست و در مواردی رعایت امانت نشده درحالی‌که دراین‌کتاب اگرچه رباعیات بخاطرآسانی مطالعه بشکل‌موزون‌بدون قافیه ترجمه شده است اما هدف اصلی‌ازترجمه را که امانت درترجمه بشمارآمده است حفظ کرده .»(ص۲۷)

از نظر امانت ترجمه که مترجم ادعا کرده ، در موارد ذیل‌عدم‌مطابقت ترجمه با اصل بآسانی مشاهده میشود :

شماره ومتن رباعی	ترجمه	معنی ترجمه
۴ تعبیه جان	the world	(دنیا ، جهان)
کوته نیست	is ... without end	(بی پایان است)
۵ آگاه نه	we're lost	(گم شده‌ایم)
۷ سرگردانند	will be confused	(سرگردان خواهند بود)
۱۰ رفتگان	the lost	(گم شدگان)
۱۱ نبد هیچ خلل	no one knew	(هیچکس نمیدانست)
۱۲ دهقان قضا	hand of fate	(دست تقدیر یا قسمت)
۱۴ رفتگان	travellers	(مسافران)
دراز	endless	(بی پایان،بی‌انتها)
که‌بما گوید راز	to tell us where it leads	(که‌به ما گویدبه‌کجا میرود)

۱۶ ای مایه‌ی ناز	my lovely one	(محبوب زیبای من)
چنگ نواز	touch the lute	(به چنگ دست‌بزن، چنگ را لمس کن)
این راز نهفت	this sorry secret	(این راز غمناك)
۱۸ کاش ... امید بر دمیدن بودی	How [long] must I wait/Til hope springs	(تا کی باید صبر کنم تا امید بردمد)
۲۴ هرچندکه موی و روی‌زیباست مرا	My beauty's rare, my budy's fair to see	(زیبایی‌ام کمیاب است ، بدنم خوشگل است)
نقاش ازل	the hand of Fate	(دست تقدیر یا قسمت)
۲۷ یك چند بکودکی باستاد شدیم	In youth I studied for a little while	(درجوانی مدتی کوتاه مشغول مطالعه بودم)
یك چند زاستادی خود شاد شدیم	Later I boasted of my mastery	(بعداً از تسلط خویش لاف میزدم)
۲۸ رباط	hostelry	(مسافرخانه)
آرامگاه	home	(خانه ، منزل)
۲۹ به مراد خویش	with their small concerns	(با کارها یا نگرانی‌های کوچك خویش)
۳۱ آن قصر	a ruined palace	(قصری خراب شده)
۳۲ افلاك	Heaven	(بهشت، فردوس)
تایند دگر	they would never agree	(هرگزموافقت نمیکردند)
۳۴ صنم فرخ پی	beloved	(محبوب)
جم وکی	monarchs	(پادشاهان)
۳۵ رو شادبزی اگرچه برتو ستمی‌است	So take life as it comes and cease to worry	(با هرچه پیش آید بساز و دیگرنگران نباش)
۳۶ بتا	my beloved	(محبوب من)
دل ما	my aching heart	(دل پردردم)
حل کن ... مشکل ما	calm ... my bewildered mind	(ذهن گمراه و گیجم را آرام کن)
۴۱ از غایت آز	thirsty	(تشنه)

۴۳ کوزه‌گری	the potter	(آن کوزه‌گر)
جام زرینم بود	I...wore a golden crowe	(تاج زرین سرم بود)
۴۴ چومن	too	(نیز، همچنین)
۴۵ ای دلجوی	my darling love	(عشق عزیزم)
بسی سروقدان مه‌روی	many a slender beauty	(بسی زیبایان لاغر اندام)
۴۶ دشت	desert	(بیابان)
۵۱ کنشت	paradise	(فردوس)
۵۳ گویند که فردوس برین خواهد بود وانجا می‌ناب و حورعین خواهد بود	They say there will be lovely maids in Heaven, And wine as well, and milk, and honey sweet .	(گویند که در بهشت دخترهای زیبایی خواهند بود و همچنین شراب و شیر و عسل شیرین)
۵۴ فریاد مکن	give it no thought	(به آن فکر نکن)
۵۵ خوشدلی	good	(خوب)
۵۷ درغم ایام نشیند دلتنگ	grumbles at his wretched lot	(از بدبختی خود غرغر میکند)
با ناله‌ی چنگ	touch the lute	(چنگ را لمس کن ، به چنگ دست‌بزن)
برسنگ	against the ground	(بر زمین)
۶۰ ای دل	my friend	(دوست من)
غم مخور	forget .	(فراموش کن)
۶۳ حالی خوش کن تو این دل شیدارا	It's better not to fill the heart with care	(بهتراست دل را با نگرانی پر نکنید)
ای ماه	darling	(ای محبوب، ای عزیز)
۶۴ دیر کهن	transient world	(دنیای زودگذر)
۶۵ تا	and	(و)
۶۸ استاد	a teacher	(معلمی)
۶۹ بصحرای علل	black despair	(نومیدی سیاه یعنی کامل)
۷۰ دشمن به غلط گفت	my critics call(me)	(مخالفان مرا ... خطاب مینمایند)
ایزد	the good Lord	(رب نیک)
غم آشیان	vale of tears	(دره‌ی اشك)

۷۱ از بحر تفکر	from contemplation	(از تفکر)
۷۲ هر راز	secret longings	(آرزوهای پنهانی)
راز دل دریا	the deep longings of the boundless sea	(آرزوهای عمیق دریـای بیکران)
۷۴ خوش‌باش که پخته‌اند سودای‌تو دی	It's all arranged, your business is complete	(ترتیب همه چه داده شده است ؛ کارشما تمام است)

در ترجمهٔ هفتاد وپنج رباعی منتخب آقای دشتی ، درمواردی خیلی‌بیش از آنچه دربالا ذکر شد مترجم از دایره‌ی ترجمه‌ی تحت‌اللفظی خارج شده ، البته عدم امانت درترجمه آثار ادبی‌را نمیتوان اصولا اشتباه بحساب‌آورد ولی چون در نمونه‌های فوق دلیل عدم رعایت امانت در ترجمه روشن نیست، لااقل بایدآن موارد را نمونه‌ی عدم وفاداری مترجم به هدف اصلی خود در ترجمه‌ی رباعیات شمرد .

در جاهــای دیگر نیز گویا بر اثر توجه بیش از اندازه به ضروریات وزنی ترجمه‌ها ، مترجم دچار اشتباه استفاده ازکلمات و عبارات منسوخه شده است : مثلا :

رباعی شماره‌ی ۱۵: «You are composed of the elements four.»
(عدد « four » باید قبل از موصوف یعنی « elements » قرار بگیرد)

۱۶ « Pour slowly, slowly wine, and touch the lute »
(جای‌صحیح قید « slowly » یا قبل‌ازفعل‌امر یا پس‌ازمفعول بی‌واسطه‌است)

۳۳ « where now the sound of bells, the roll of drums. »
(فعل « are » که باید بعد ازکلمه‌ی « now » قرار میگرفت افتاده است)

۳۸ « ... sweep slowly, slowly there. »
(جای صحیح قید « slowly » یا قبل از فعل امر یا پس‌از قید مکان‌است)

۴۹ « The Sphere of Heaven turns not for the wise. »
(ترتیب عبارت « turns not » امروز مصطلح نیست؛ طبیعی‌تر « does not turn » است) .

۵۶ « The rest of life may bring you nothing worth. »
(یا قبل از « worth » کلمه‌ی « of » باید بکارمیرفت یا پسوند « while » بایست به کلمه‌ی « worth » اضافه میشد تا جمله صحیح باشد)

۶۳ « the moon will shine long after this, and find us not. »

(جای صحیح « not » قبل از فعل « find » است)

همانطورکه درمقدمه ذکرشد ، آقای الول ـ ساتن در ترجمهٔ رباعیات سعی‌کرده است رباعی‌هایی موزون ولی بی‌قافیه‌ی انگلیسی بوجود بیآورد و وزنی که در ترجمه‌ها بکار برده یکی‌از متداولترین اوزان شعری‌انگلیسی‌است باسم « iambic pentameter » یعنی در هرخط شعر (یا درمورد رباعی هر مصراع) پنج «پا» شامل یك هجای غیر مؤکد و بعد یك هجای مؤکد است .

علاوه بر اشکالات فوق که براثر اصرار مترجم درحفظ وزن مورد نظر خود در ترجمه‌ها دیده میشود ، مترجم نیز در بسیار موارد حتی وزن منتخب خود را بدون دلیل (چون تکیه یا تأکید خاصی روی معنی یك عبارت) رعایت نکرده . موارد زیر نمایشگرعدم رعایت وزن بشمارمیآید که گویا علت تغییر وزن در این موارد عدم موفقیت مترجم بوده در پیدا کردن کلمه یا عبارت انگلیسی که هم نماینده‌ی صحیح اصل فارسی و هم دارای‌آهنگ و وزن مناسب باشد : رباعی شماره‌ی ۳ مصراع ۲ ، شماره ۴ م ۱ ، ش ۵ م ۲ ، ش ۶ م ۲ ، ش ۷ م ۱ و۲، ش ۸ م ۲و۴ ، ش ۱۰ م۱ ، ش ۲۱ م۳ ، ش ۲۴ م۲ ، ش۲۶ م۱ ، ش ۳۵ م ۱ و۲ ، ش ۳۷ م۱ ، ش ۴۰ م۲ ، ش ۴۲ م۳ ، ش ۴۳ م۱ ، ش ۴۶ م۲ ، ش ۴۷ م۳ ، ش ۴۹ م۲ ، ش ۵۳ م۲ ، ش ۵۶ م۳، ش ۵۸ م۱ ، ش ۶۳م۱، ش ۶۴ م۲ ، ش ۷۰ م۱، ش ۷۲ م۲، ش۷۴ م۳، وش۷۵ م۲ و۳.

حاشیه

۱ـ دمی با خیام ، چاپ دوم (تهران : مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۴۸) ۳۷۹ ص. چاپ اول کتاب در سال ۱۳۴۵ انتشار یافت . بقول ناشر مزایای چاپ دوم برچاپ اول شامل « فصول جدید و ملاحظات دقیقی است که در قسمت اول و دوم کتاب [قرار دارد] و انتقادهایی ... در فصل اول قسمت اول ... چاپ دوم بیش از ۱۸۰۰ سطر (درحدود ۱۰۰ صفحه) بیش از چاپ نخستین است .» (ص۶)

۲ـ منظور این نیست که اصلا ایرانشناسان خارجی به آثار منتقدان ایرانی توجه نمیکنند ، اما کمتر در مقالات و تألیفات آنان ذکری از منابع فارسی دیده میشود و تا قبل از چاپ کتاب آقای الول ـ ساتن ، ترجمه‌ای

بانگلیسی از یك‌کتاب تحقیقی ادبی فارسی و یا یك مقاله‌ی بلند در این باره وجود نداشت .

۳ـ از نظر سبك شناسی انگلیسی نباید در ذهن خواننده شك و تردیدی بجای بماندکه دربیان آقای الول ـ ساتن در پاراگراف فوق ایراداتی وجود دارد درحالی که عبارات و استعارات متن فارسی نه‌تنها از ایراد مصون است بلکه متین و متحرك هم میباشد . مثلا در جمله‌ی « I was keen to ... tear apart the traditions. » یعنی « [مشتاق بودم‌که] آداب ورسوم و سنتها را پاره کنم » بعلت عدم وجه تشبیه و رابطه بین «پاره کردن» و «آداب و رسوم» ادای استعاره‌ی بیجا و غیر منطقی است در حالی که نوشته‌ی اصلی آقای دشتی « [روح جوانی میخواهد] تنیده‌های ایام و بافته شده‌های کهن را پاره کند » بسیار مناسب است : تنیدن و بافتن کارهایی است که با مرور زمان صورت میگیرد ومحصول آنها شئی است محکم وشاید با تصور از طناب وتور وتنیده‌ی عنکبوت پاگیرهم بحساب بیاید . بنابراین با این استعاره بطور دقیق و قابل لمس احساس جوانی درمقابل سنتها وعادات مجسم میشود . بعلاوه در ترجمه‌ی عبارات امثال « the rebellious spirit of youth » («روح یاغی جوانی») و « established beliefs » (« سنتهای معهود ») و keen to reject («مشتاق به ردکردن ») و « a kindred spirit » («روحی هم‌سنخ») نمونه‌هایی از پیش پا افتادگی و ابتذال نویسی‌است چراکه از بس این عبارات به یك شکل در زبان انگلیسی بکار رفته دیگر جان و حالی در آنها باقی نمانده است . جمله‌بندی وترتیب واحساس سرعت بیان درمتن فارسی نیزدر مقایسه باترجمه‌ی پاراگراف مورد نظر نشانه‌ی دیگری از ورزیدگی وپختگی زبان آقای دشتی است وعدم‌آن صفات درنگارش‌مترجم بدین معناکه‌آقای دشتی درآن‌پاراگراف تابلویی امپرسیونیسم از حالت آشفتگی وعجله‌ی جوانی درتأمل تصورآن‌دوره از شخصیت خیام همراه با فشردگی کلام عرضه میکند درحالی که در ترجمه هیچ جنبش یا وسیله‌ای دیگر برای انتقال احساس نویسنده به خواننده مشاهده نمیشود .

۴ ـ نمونه‌ی مشهودی از این قبیل لغزشها در ترجمه مربوط به جمله‌ی زیر آقای دشتی است :

« موجـود زیبا ، آب ورنگ خود را از دست داده ،

آنقدر دستخوش‌عوارض سهمگین میشود تا چون کرمی
جان دهد یا مـانند پیاز گندیده‌ای به مزبله افتد . »
(ص ۳۵۳)

مترجم جمله‌ی فوق را چنین ترجمه کرده است :

« Beauty loses its brilliance and colour,
and is cast out like a Worm or thrown like
a rotten onion into a sewer.» (۲۳۲)

یعنی «زیبایی آب ورنگ خود را از دست میدهد و مانند کرمی یا پیاز گندیده‌ای دور انداخته میشود . » ملاحظه میشود که مترجم تصوری صحیح از تشبیه آقـای دشتی نداشته . بنابراین بجـای عبارت « موجود زیبا » کلمه‌ی « beauty » یعنی «زیبایی» را بکار برده . نتیجتاً درترجمهٔ خود «زیبایی» به «کرم» و «پیاز گندیده» تشبیه میشود که بی‌معنی است زیرا که « موجود زیبا» و نه « زیبایی » است که مانند کرم یا بوسیله‌ی فساد آب و رنگ خود را از دست میدهد .

۵ـ برای ثبوت این امر نمونه‌های زیر ازبخش سوم کتاب (« اندیشه‌ی سرگردان») جاهایی است که مطالب مندرج متن فارسی در ترجمه‌ی آقـای الول ـ ساتن منعکس نشده است : صفحهٔ ۲۹۹ سطرهـای ۸ـ۱۳ ، ص ۳۰۲ سطر۷ ، ص ۳۰۵ سطرهای ۱۸ ـ ۱۹، ص ۳۰۵ حاشیه ، ص ۳۰۶ تا ۳۲۱، ص ۳۲۴ سطرهای ۸ـ۹، ص ۳۲۴ سطرهای ۱۸ـ۲۰ ، ص ۳۲۴ حاشیه ، ص ۳۲۵ حاشیه ، ص۳۲۶ سطرهای ۹ـ۱۱، ص۳۴۵ حاشیه ، ص ۳۶۴ سطرهای ۸ـ۹ ، ص ۳۶۵ سطرهای ۱۶ـ۱۹ ، ص ۳۷۱ سطرهای ۱۹ـ۲۵ ، ص ۳۷۲ سطرهای ۱۹ـ۲۰، ص ۳۷۳ سطرهای ۴ـ۷، ص ۳۷۵ سطرهای ۹ـ۱۳ ، ص ۳۷۶ سطرهای ۱۷ـ۱۹، ص ۳۷۷ سطرهای ۱ـ۲ ، ص ۳۷۷ سطرهای ۱۹ـ ۲۱ ، وص ۳۷۸ سطرهای ۱۵ـ۱۶ .

تحقیقات تاریخی

نوشته از Annette Destrée دانشگاه آزاد، بروکسل، بلژیك

ترجمه ازعبدالهادی حائری (دانشگاه مکیل، مونترال، کانادا)

کمك‌های فنی در ایران در سالهای ۱۸۹۸ـ۱۹۱۴

در تابستان سال ۱۹۷۰ پنجمین کنفرانس بین‌المللی کارشناسان مسائل عربی و اسلامی در بروکسل تشکیل یافت و سخنرانیهای گوناگونی پیرامون مسائل مختلف خاورمیانه از جمله ایران ایراد گردید. چند نمونه ازسخنرانیهای ایرادشده دربارهٔ تاریخ ایران بقرار زیراست:

1 ـ Hans Robert Roemer, « Problèmes de l' Histoire Safavide avant la Stabilisation de la Dynastie sous Šāh, Abbās»

2ـ F. R. C. Bagley, «Religion and the State in Modern Iran»

3ـ عبدالهادی حائری «Nasīr al-Dīn Tūsī: His Alleged Role in the Fall of Baghdād »

4ـ Annette Destrée, « Assistance Technique en Perse 1898-1914 »

این سخنرانی‌ها همراه با بقیه سخنرانی‌های ایراد شده در کنفرانس، دراواخرسال۱۹۷۱درمجموعه‌ای چاپ ونشریافت. عنوان وخصوصیات‌مجموعهٔ مزبور از این قرار است:

Actes du Ve Congrès International d' Arabisants et d'Islamisants (Bruxelles: Centre pour l' Etude des problemes du Monde Musulman Contemporain, 1971).

مقاله‌ای که در زیربنظرخوانندگان میگذرد ترجمه‌ای ازسخنرانی‌خانم Destrée است. همانطورکه درخلال مطالعه ملاحظه خواهد شد، مقالهٔ پرارزشی است وبا دقت فراوانی تنظیم گردیده است. هدف عمدهٔ نویسنده روشن‌کردن نحوهٔ فعالیت‌های کارشناسان خارجی‌بویژه بلژیکی‌ها دراواخر قرن۱۹ و اوائل قرن حاضرمیباشد. اهمیت خاص این مقاله بنظر ما از دو نقطهٔ نظر است. یکی اینکه نویسنده از پرونده‌های موجود در وزارت خارجه بلژیك بطور وافری‌استفاده کرده ودیگرآنکه بیشتربه‌تجزیه وتحلیل‌روانشناسی‌حوادث مربوط پرداخته است.

نویسندهٔ مقاله که اهل بلژیك است علاقه وافری بمسائل تاریخی و اجتماعی ایران دارد و اکنون در دانشگاه لیبر (Libre) بروکسل بتدریس اشتغال دارد.
ترجمهٔ فارسی مقالهٔ دکتر رومر (Roemer) که حاوی بحث جالبی پیرامون مشکلات تحقیق و تاریخ نگاری پیرامون تاریخ صفویه است نیز وسیلهٔ نویسندهٔ حاضر درشرف اتمام است و بزودی برای انتشار آماده خواهد شد.

***

امروز عبارت «کمك‌های فنی (Assistance technique) این معنی را میرساند: مجموعه‌ای از مأموریت‌های مختلف بمنظور ایجاد بهبودی در برخی از رشته‌های فعالیتی در کشورهای درحال توسعه باآوردن اصول فنی و کارشناس فنی از کشورهائی که ازحیث صنعت پیشرفته هستند. این مأموریت‌ها دررشته‌های متعدد [ازقبیل] آموزش، صنعت، سیستم‌های اداری و مالی، کشاورزی و غیره صورت میگیرد. کارشناسان رشته‌های مختلف بدین ترتیب [بکشورهای] ماوراء بحار فرستاده میشوند تا [اصول] وفنون [جدیدی] را که درجاهای دیگر مورد تجربه واقع شده است درآن کشورها وفق داده بکار برند.
این نوع مأموریت‌ها مخصوصاً از پایان جنگ جهانی دوم ببعد توسعه یافته‌است. ولی هدف ما دراین مقاله [مورد مطالعه قراردادن] چندنمونهٔ قدیمتری است که مربوط بآغازقرن بیستم میباشد.
هماطور که میدانیم این قبیل مأموریت‌ها با مشکلات فراوانی چه از نظرفنی وچه ازحیث روانشناسی روبرو میگردد. ما در [این مقاله] میخواهیم بویژه درباره جنبه‌های روانشناسی مسائل مربوط بکارشناسان باختر زمین که بمنظور همکاری در دورهٔ قاجار بایران آمده بودند بحث کنیم. کوشش ما این خواهدبود که بدست آوریم تاچه اندازه اشتباه و نادانی دراین زمینه، پایهٔ آن مشکلات وشکست‌هائی را تشکیل میداده‌است که مأمورین اجراء برنامه‌های فنی درسالهای ۱۸۹۸-۱۹۱۴ باآن روبروشدند.
این یك حقیقت است که درطول سالهای آخر قرن گذشته این فکر در میان دستگاه حاکمهٔ ایران پدید آمد که برای گماردن یك هیأت صلاحیت دار بمنظور بوجود آوردن یك سیستم اداری جدید بایستی دست نیاز بجانب اروپا درازکرد. زیرا درآن زمان بی‌نظمی، استبداد وهمه‌نوع سوءاستفاده درایران حکومت میکرد. برای بازکردن اوضاع وقت لازم است این نکته را بیادداشته باشیم که کارمندان [دولت] ایران حقوق ثابتی دریافت نمیکردند. آنها ناچار بودند که بخشی ازمالیات وعوارضی را که مأمورجمع آوریش بودند برای خود

کناربگذارند . تاآن زمان همین نوع سیستم اجاره‌داری درایران حکم فرما بودکه از نقطه نظر اجتماعی و مالی نتایج شومی در تمام امور اداری ببار آورده بود .

برای آگاهی یافتن ازعلل اینکه بطور ناگهانی مقامات مسؤول تهران تصمیم باصلاحاتی گرفتندکه تاآن موقع هنوز لزومش را احساس‌نکرده‌بودند، بایستی وضع ناامید کنندهٔ مالی ایران آن زمان را مورد توجه قرار دهیم . خزانهٔ [کشور] همواره مورد استفاده دائمی شاه [وقت] و اطرافیان او قرار داشت و درآمد خزانه از راه مالیات و عوارض گمرکی بسیار ناچیز بود .

ادارات‌مالیاتی‌وگمرك، مانند سایرچیزها، در دست‌مقاطعه‌کاران بزرگ قرار دادت . آنها این شغل راازشاه به‌بهای گزافی می‌خریدند وقبل ازهرچیز وسیله‌ای پیدا میکردندکه بتوانند هزینه‌هائی راکه صرف‌کرده‌اند با دریافت مالیات جبران‌کنند و علاوه براین، وجوه معتنابهی هم سود ببرند . بدین ترتیب تنها یك مقدار ناچیزی از مالیات دریافت شده وارد صندوق دولتی میگردید .

تنها راهی راکه‌کارگردانان [حکومت] ایران برای علاج این نقصان دائمی وتهدیدآمیز یافتند این بودکه از دولت‌های خارجی وام‌گرفته‌امتیازات گوناگونی باروپائیها واگذارند (۱) .

انگلیس و روس چه ازنظرسیاسی وچه ازحیث امورتجاری دارای منافعی درایران بودند وبدست‌آوردندکه بهترین وسیلهٔ نفوذ درایران‌آن‌است‌که‌عنوان طلبکاربخودگیرند . درنتیجه مبالغ هنگفتی به‌شاه‌پیشنهادکردندکه تحت‌شرائط ویژه‌ای بایران بپردازند (۲) .

اما این دولت‌های وام دهنده راضی نبودندکه تنها نفوذ سیاسی خود را روز بروز افزایش دهند . آنها لازم میدیدندکه وجه پرداخته شده بعنوان وام برای آنها بهره نیز باز آورد و بنابراین مقتضی دیدندکه دراین‌کشور مقروض منابعی مالی بیابندکه قابل اعتماد بوده بتوانند بهرهٔ وام را تأمین کنند .

تنها تضمینی‌که [دولت] ایران‌میتوانست پیشنهادکند درآمدهای‌گمرکی بود ولی لازم بودکه هم بطورفراوان وهم بادقت دریافت‌گردد .

دراین موقع سفارت روس وانگلیس ــ که درتهران آنرا بطور خلاصه

«دوسفارت» میخواندند ـ پیشنهاد کردند که یك عده ازمأمورین خارجی استخدام شوند برای ایجاد یك سیستم گمرکی که بتواند این وظیفه را انجام دهد وتضمینی را که دوکشور [روس وانگلیس] انتظار دارند بوجود آورد .

پس از آنکه این فکر مورد موافقت قرار گرفت لازم بود که [برای استخدام کارشناس خارجی] از میان کشورهای غربی کشوری را انتخاب کنند که تولید یك خطر سیاسی برای روس و انگلیس نکند ، طمعی بایران نداشته باشد وهم پیمان صادق ونزدیکی برای یك یا دیگری ازاین دو قدرت نباشد .

ازسال ۱۸۹۸ ازکارشناسان بلژیکی که همواره تعداد بیشتری را تشکیل میدادند ـ فرانسوی وامریکائی دعوت بعمل آمد . علاوه براین از کارشناسان سوئدی نیز دعوت گردید که سازمان ژاندارمری را نظم دهند . این سازمان مأمورشد که بوسیلهٔ تهدید ویا درصورت لزوم با اعمال زور وسائلی فراهم کنند که سیستم جدید اداری بتواند بکارخود بنحومنظمی ادامه دهد .

تقسیم بندی وظائف بطورکلی بدین ترتیب صورت گرفت : بلژیکی‌ها که درآغاز مرکب ازعدهٔ کمی بودند ولی بزودی تا حدود صدنفر افزایش یافتند ـ بامور گمرکی وپست گماشته شدند وپس ازچندی امور خزانه کشور نیز بدانها واگذار گردید . یك عده ازمأمورین عالی‌رتبهٔ فرانسوی هم درخلال چندسال، اصلاحات عمومی درامورمالی‌را بعهده داشتند ویك‌هیأت امریکائی‌هم بنوبهٔ خود پس ازفرانسویها همان وظیفه را بدون حصول نتیجه دنبال کردند .

با مسافرت وزیر جنگ [وقت] ، ناصرالملك، در سال ۱۸۹۷ باروپا و مخصوصاً به بروکسل حوادث مربوط بمأمورین بلژیکی در ایران آغاز گردید .

در دنبالهٔ این سفر شنیده شد که سه نفر از کارمندان وزارت دارائی بلژیك وسیلهٔ وزارت مربوطه‌شان دراختیار دولت ایران گذاشته میشوند ورسماً باستخدام دولت ایران در می‌آیند تا طرح اصلاحات امورگمرکی ایران را بریزند . این سه نفرعبارت بودند ازآقایان نوز (Naus) ، پریم (Priem) و تونی (Theunis) که دربهار سال ۱۸۹۸ [بلژیك را بقصد ایران] ترك گفتند .

برای‌درك مشکلاتی که گریبان گیر کارکنان بلژیکی‌شدو ناکامی‌های نسبی که‌آنان علیرغم موفقیت‌های بارز فنی‌شان تحمل کردند، لازم است سه مطلب‌مهم را بیاد داشت :

اول آنکه مأمورین بلژیکی بهیچوجه برای شرائطی که در ایران در انتظارشان بود آماده نشده بودند، یعنی : یك کشور شرقی وناشناس، شرائط آب وهوا، اوضاع سیاسی، اجتماعی واخلاقی کاملا متفاوت باآنچه آنان تاآن زمان آشنائی داشتند وتحت آن شرائط زندگی وکارکرده بودند . علاوه براین بسیار مهم است که این نکته را درنظرداشته باشیم که در تهران، مخصوصاً در میان اطرافیان [مظفرالدین] شاه عدهٔ زیادی از افراد با نفوذ بودندکه منافعی در امر اصلاحات برای خود نمیدیدند ـ اصلاحاتی که سرانجام به از بین رفتن امتیازات آنان منجر میگشت . این حقیقت در مورد سایر خارجی‌هـا، یعنی فرانسویها وامریکائی‌هاکه بعد بخدمت ایران درآمدند، نیزصادق بود . آنهائی که رشوه‌میدادند ورشوه میگرفتند . مقاطعه‌کاران بزرگ واستانداران بی‌نهایت طماع، [همهٔ اینها] رقبای آشتی ناپذیر و غالباً پیروزمندی برای‌این مأمورین خارجی بودند .

سومین علت مشکلات، بازیهای [سیاسی] دوقدرت روس وانگلیس بود . هریك از دو سیاست کوشش داشت، و گاهی هم موفق میشد ، که آنهـائی را که وظیفه داشتندکه فقط در خدمت دولت ایران باشند بنفع خود تحت نفوذ درآورد .

اولین‌کاری‌که‌کارشناسان بلژیکی گمرك لازم بود انجام دهند آن بودکه بدولت ایران بقبولانندکه ازمیان برداشتن مقاطعه‌کاران بزرگ وسازمان‌دادن به گمرك، درآمد این دستگاه را بنحو قابل ملاحظه‌ای بالا خواهد بود . این وظیفه‌ای بودکه ژوزف نوز، رئیس هیأت سه نفری بلژیکی، عهده‌دار انجامش گردید . گزارش وی پس از یکسال بمقامات ارشد خود این نکته را ثابت میکند . از این پس هیأت مأمورین گمرکی بلژیك بطور منظم رو بتوسعه رفت تـا این کـه یك سیستم اداری بسبك اروپائی با سرعت هرچـه تمام تر بکار افتد .(۴)

بموازات این قدم اول اصلاحی، نوز و همکاران او تصمیم گرفتند برای پیشرفت امور تجاری، عوارض داخلی‌راکه تحمیل برمال‌التجاره‌هائی میشدکه ازمرزها وارد مرکز ایران میگردید، الغاءکنند . نتایجی‌که ازاین دو اقدام ابتدائی عاید شد بنحوی امید بخش بودکه هموطنان ما بخصوص رئیس آنها ، نوز، بیش ازپیش درتهران نفوذ یافتند .

پس ازسازمان دادن گمرك والغاء عوارض مرزی نوبت برسیدگی بوضع

تعرفه گمرکی رسید . آن سیستم تعرفهٔ گمرکی که از ۷۰ سال قبل وجودداشت یکی‌از نتایج قرارداد شومی بود که بین‌روس‌وایران درسال۱۸۲۸درترکمانچای بسته شده بود .

بکار افتادن تعرفهٔ جدیدکه وسیلهٔ نوز تنظیم شده بود، پس از امضاء یك قرارداد ویژه با روس وانگلیس، برای ناراضی‌ها اولین فرصت بودکه چگونه آشکارا مخالفت خویش‌راآغازکنند . چنین بنظرمیرسدکه دراین قضیه‌محرکین خیلی تحت تأثیرانگلیسهاکه خود مخالف مقررات جدید تعرفه بودند قـرار داشتند . بازرگانان‌انگلیسی که‌وضع خودرا نسبت برقبای روسی‌شان نامساعدتر می‌دیدند زمزمه راآغازکردندکه درایران بلژیکی‌ها پشتیبان امپراطور شمالی شده‌اند . این نقصانی بودکه‌ازسال ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷که نوز ازکارکناره‌گیری کرد اکثر اوقات بمامورین بلژیکی نسبت داده میشد .

براین مشکلات خارجی، مشکلات دیگری علاوه شدکه بستگی با وضع سیاست داخلی ایران درسالهای اول قرن حاضرداشت ــ یعنی دوره‌ای که‌معمولا عصرانقلاب مشروطه نامیده میشود .

پیرامون [حوادث] این دوره مطالعات زیادی صورت‌گرفته است و من فقط مطالبی را مورد بحث قرارمیدهم‌که تأثیرمستقیم ومهمی درامور مربـوط بکارشناسان بلژیکی‌وبعداً مأمورین امریکائی‌داشته است . در واقع امر[چنین] بنظر میرسدکه این‌گروههای‌کارشناس ویا حداقل برخی‌ازآنان این اشتباه را مرتکب شده باشندکه خودرا ازبازیهای سیاست داخلی‌وقت دورنگاه نداشتند . اینها درسیاست وارد شدند . حتی ازیك جبهه طرفداری‌کردنـد و لااقل نشان دادندکه‌یکی‌از دوگروه‌حاضررا بردیگری ترجیح میدهند وبدان نزدیك‌ترند. نوز بلژیکی متهم باقدامات ارتجاعی گردیـد (۶) همانطوریکه چند سال بعد شوستر(Shuster) امریکائی‌را نیزسرزنش کردندکه بطورآشکارگروه‌انقلابیون را تشجیع کرده است.

درهرحال، ازسال ۱۹۰۳ انتقادات‌برضد عملیات گمرکچیان بلژیکی‌رو بازدیادگذاشت . [این انتقادات] وسیلهٔ این گروههـا نشر می‌یافت : مقامات عالی‌رتبهٔ ایرانی‌که حس میکردند امتیازاتشان وسیلهٔ یك جنبش نوسازی مورد تهدید قرارگرفته است هرچند این نوسازی‌کند وادامه‌اش‌مشکل باشد . [دسته دوم عبارت بود از] یکعده معین از روشنفکران که حس میهن دوستی‌شان آنان را وادار میکردکه دخالت خارجی را بهرنوعی‌که خود نمائی‌کند مورد انتقاد

قرار دهند . [گروه دیگر] کارمندان عادی دولت بودند که نسبت بحقوق کلانی که بخارجی‌ها پرداخته می‌شد حسادت میورزیدند و دسته آخر مرکب از بازرگانانی بود که وضع رقت انگیز بازرگانی را ناشی از سیستم جدید تعرفه میدانستند .

آیا میتوان گفت که مأمورین بلژیکی بسهم خود سزاوارسرزنش نبودند وبیدادگرانه مورد حمله قرار گرفتند ؟ مسلماً نه . قبل ازهرچیز. همانطوری که اهمیت آنرا دربالا متذکرشدیم، کارکنان بلژیکی برای انجام وظیفهٔ خود درایران آمادگی کافی نداشتند . بعلاوه این نکته‌روشن است که انتخاب کارشناس دربلژیك تا حدی بطور تصادفی وبا شتابزدگی ازمیان افرادی که آمادهٔ حرکت بودند صورت گرفت نه ازبهترین آنها. برای فهمیدن موضوع باید داستان حادثه انگیزی را درنظر آورد که درآن زمان بیك کارمند کوچك بلژیکی عرضه‌میشود: حرکت بسوی کشوری دور دست وگمنام برای دوره‌ای کم وبیش‌درازکه کمتراز ۳سال نبود و درشرائطی ازحیث‌آسایش وامنیت‌مبهم .

برای اغلب آنان ـ باستثنای عده‌ای نادر ـ طمع حقوق گزافی که خیلی بالاتر ازآن بود که‌آنان میتوانستند درکشور [خود] امیدآنرا داشته باشند و آرزوی ثروتمند شدن بنحو سریع تنهاانگیزه‌های قبول مسئولیت ازطرف‌آنان بود . برخی ازآنان نه تجربه ونه‌آن‌قدرت اخلاقی را داشتند تا بآنان اجازه دهدکه برمشکلات روزمره چه درمحیط‌کار و چه در حفظ روابط احتماعی با ایرانی‌ها وخارجیان ساکن‌ایران‌فائق‌آیند. اکثراوقات‌آنان فاقد باریك‌بینی، صراحت ومقاومت عصبی‌لازم برای‌انجام یك وظیفهٔ مشکل بودند. اشتباهاتی که مرتکب شدند بشدت بر ضدشان دستاویزکسانی قرارگرفت که کوشش داشتند آنان را دربرابر افکارعمومی بی‌اعتبارسازند(۸).

(دنباله دارد)

---

* ـ درترجمهٔ این‌مقاله ازفرانسه بفارسی‌از راهنمائی وپیشنهادهای ارزنده‌آقای‌دکتر محمد توسلی پزشك بیمارستان هتل دیوی شهرکبك، کانادا بهرهٔ فراوان برده‌ام . بدین‌وسیله‌از ایشان سپاسگزاری میکنم .

۱ـ مشهورترین امتیازاتی‌که دراواخر قرن ۱۹ بدولت روس و انگلیس واگذار شد [بقرار زیر است] : امتیاز رویتر در۱۸۷۲ (انگلیس) ، صید ماهی در دریای مازندران در۱۸۷۹ (روس) ، بانك شاهنشاهی در ۱۸۸۹ (انگلیس) ، بانك استقراضی در ۱۸۸۹ (روس) ، انحصار تنباکو در ۱۸۹۰ (انگلیس) و جادهٔ قزوین وانزلی در۱۸۹۳ (روس) .

۲ــ وام از انگلیسها درسال ۱۸۹۲ بمبلغ ۵۰۰۰۰۰ لیره با بهره ۶درصد وسیلهٔ بانک شاهنشاهی ایران واگذار شد .

۳ــ آرشیوهای وزارت امورخارجه بلژیک، Fardes ۲۹۸۱ (جلـد ۱ـ۳) و ۱۸۹۰ (جلد ۷) .

۴ــ آرشیوهای وزارت امورخارجه بلژیک، Fardes ۲۹۸۱ ، جلد ۱ــ۳، رونوشت گزارش نوز بصدراعظم، تهران، نوامبر ۱۸۹۹ .

۵ــ درباره اتهامات، بویژه نگاه‌کنید به : F. Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia* 1864-1914, PP . 453, 497 .
نیــز آرشیوهای وزارت امور خارجــه بلژیک ، ۲۹۸۱ ، جلــد ۵ ، نامــه‌ای از زرستیونز (Serstevens) بــه فاورو (Faverau) چنین‌می‌آورد : «تهران، ۲۰ فوریه ۱۹۰۷ ... ایرانیان بآقای نوز بعنوان یک‌نماینده دولت روس مینگرند زیرا هدفی‌که او دنبال‌میکند این است‌که ایران را درکام امپراطوری مسکو بیفکند ...»

۶ــ آرشیوهای وزارت امورخارجه بلژیک، ۲۹۸۱، جلد ۵، تلگراف زرستیونز، تهران ۱۶ فوریه ۱۹۰۳ . مقالهٔ چاپ شده در روزنامهٔ *Times* مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۰۶ ؛ E. G. Browne, *Persian Revolution*, P. 114 .

۷ــ E. C. Browne ، همان‌منبع، صفحهٔ ۱۰۷ ؛ آرشیوهای وزارت امور خارجه بلژیک، ۲۹۸۱ ، جلد ۱ــ۳ ، نسخه‌ای از نـامهٔ کنت دولالی (Conte de Lalaig) مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۰۳ ، لندن، نشان دهندهٔ انتقادات انگلیسها برضد مأمورین بلژیکی‌گمرک است . آرشیوهای وزارت امور خارجه بلژیک ، ۲۹۸۱ ، جلدهای ۴ـ۷ ، نامه‌ای از زرستیونز بفاورو مورخ ۶ مارس ۱۹۰۵ ؛ طبق آن نامه عدم رضایت برضد کارکنان بلژیکی مدتی بود که آشکار بوده‌است. این جنبش نخستین باردرتبریز بوجودآمد وسپس توسعه یـافت . درتهران نوز هدف حملات شدیدکارمندان عالی رتبهٔ دولتی قرارگرفت که بعلت اقدامات اصلاحی وی مقداری از مستمری خویش را ازدست داده بودند .

۸ــ یک‌نمونهٔ مشخص دراینمورد ، حملاتی است‌که متوجه نوز شد زیرا وی دریک‌مهمانی شبانه‌که وسیلهٔ بانک شاهنشاهی ایران داده‌شده بود، عکسی درلباس روحانیون برداشته بود.فریاد انزجارمردم بلند شدکه‌وی دین‌را مسخره‌کرده است. روحانیون بزرگ برای اخراج وی‌کوشش کردند ، نگاه‌کنید به‌آرشیوهای وزارت امور خارجهٔ بلژیک ، ۲۹۸۱، جلد ۵، نامه زرستیونز بفاورو مورخ ۱۶ مارس ۱۹۰۵.

تصاویر و عکسهای قدیم

نصرةالله فتحی

نقاشیهای اسماعیل جلایر

آقای دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی، سخنسرای استاد که با احفاد اسمعیل جلایر نقاش مشهور عصر ناصری خویشاوندی سببی دارند یکی قطعه از نقاشیهای آن نقاش زبردست را در اختیار دارند. این قطعهٔ آبرنگ صورت ناصر-الدین شاه است. چون ارزش هنری و تاریخی دارد از ایشان اجازه خواسته شد افتخار چاپ آن را بمجلهٔ راهنمای کتاب لطف کنند. اینك عکس آن نقاشی بصورت رنگی (که کمی از اصل کوچکتر است) به‌چاپ می‌رسد. چون قطعاً خوانندگان میل دارند که نقاش را بشناسند متن مقاله‌ای که آقای نصرةالله فتحی در بارهٔ این نقاش در شمارهٔ ۵۹ (فروردین ۱۳۴۹) مجلهٔ گرامی نگین چاپ کرده‌اند با اجازهٔ ایشان و همکار گرامی آقای دکتر محمود عنایت در اینجا به‌چاپ می‌رسد .

شادروان اسمعیل جلایر هنرمند بزرگ و نگاره گر چیره کار که درزمان ناصرالدین‌شاه میزیسته از نقاشان عالیقدر بوده که فن سیاه قلم و نقطه گذاری را بعد از میرزا بابای نقاش‌باشی بذروه اعلی‌رسانیده بود و نقطه‌پردازی این‌هنرور بی‌نظیر بقدری لطیف وظریف است که تشخیص نقطه گذاریهای اوفقط با ذره‌بین مقدورتواند بود .

فراموش نباید کرد کــه طریقه نقطه پردازی در میان چهره سازان طبقه اول ایران بجای سایه روشن بکار میرفته است و ازاین روی مرحوم جلایر نیز که شیوه نقطه گذاری را درآثارخود بکارمیبرده چنان سایه روشن‌دقیقی بوجود میآورده که نظیر آن کم پیدا میشود و اکنون نیز آثارقلمی‌او بهمین واسطه برای تماشاگران اعجاب‌آور وشگفته‌انگیزاست .

فی‌المثل نقشی کــه از باباطاهر عریان زد چنان است که توان گفت بدن لخت بابا را برای بینندگان قــابل حس‌ساخته وبلکه پیچیدگی گوشت بازوان اورا لمس‌نموده است به عبارت دیگر بــا خامهٔ توانای‌خود به نگاره بابا چنان روح دمیده که گوئی نقش بابا موجود زنده‌ایست ودارد نفس میکشد وحال‌آنکه تهیه یك چهره یا یك مجلس بطریق‌نقطه گذاری سخت‌ترین ودقیق‌ترین روشی است که از کمتر چهره‌پردازی مقدوراست .

اگرچه درزمان ماهم نقاشان نقطه گذار وجود دارند ولی نقطه پردازی مرحوم جلایر ازحیث ریز ونامرئی بودن انسان را دچاربهت میکند (من چیز دگر گویم و اوچیزدگرهست) درنقش‌های اوظاهراً نقطه‌ای بنظرنمیرسد ولی همینکه ذره‌بین روی آنها می‌گردد نقطه‌ها خود را نشان میدهند و بیننده را بی‌گمان میسازند که این‌نگارهٔ گرچیره‌دست‌کارهای خودرا با چشم مسلح‌انجام داده وبدانگونه که چهره‌پردازان قدیم از عینك یاقوتی استفاده می‌کرده‌اند او نیزیك چنین عینکی‌را بچشم داشته است .

و هکذا وسیله نقطه‌زنی قدما قلمهای موئی بوده که از موی پشت‌گردن گربه درست‌میکردند که هم‌نازك بوده وهم پرقدرت ، وگویا نقاشان این زمان ازموی‌حیوان دیگری‌استفاده میکنند . بدیهی است این‌نوع وسائل، کارهنرمند را تسهیل می‌کند بدان‌گونه که خوشنویسان قدیم‌کاغذهارا آهارمهره مینموده‌اند ویا قلم‌های ریز نگاری از فولاد درست می‌کردند وبا آنها قرآن‌های ریزخط را مینوشتند که ازآغاز تا انجام یکسان از کار دربیاید و الا با قلم نئی مقدور نبوده است، زیرا تراشیدن قلم نی وقط [1] زنی او بیك اندازه مشکل است.

«رقم کمترین‌اسمعیل جلایر» یا «راقمة‌الحقیر اسمعیل جلایر» که امضای این نقاش توانا در زیرکارهای اوست حاکی از شکسته نفسی وفروتنی اوست.

دریغاکه این هنرمند براثر وسواسی‌که داشته ودر هرنوع هنرنمائی‌حد کمال‌آن را جستجو کرده نمی‌توانسته بکارهای خود صحه بگذارد و از این‌رو کمتر نقش و مجلسی را از او تمـام شده محسوب میدارند زیـرا استاد عادتش براین بودکـه نزدیك به انجـام‌کار، بگمان آنکه‌کارش خـالی از عیب نیست وسوسه‌ای در درونش بوجود میآمد و از این‌روی‌کاری‌راکه پایان یافته و یا در شرف پایان یافتن بود در روشنائی مدنظرقرارمیداد وبدان‌خیره میشد و پس‌از مدتها تفکرومشاهده‌ناگهان‌قطعه‌ای‌راکه ساعتها روی‌آن‌کار کرده‌بود برمیداشت و پاره میکرد و دورمیانداخت از این جهت استکـه از او اثر نقاشی‌کم باقی مانده است :

فقط شمایل پیشوایـان دینی مثل تمثال حضرت امیر و حسنین (ع) یا اباذر غفاری و اقطاب ومشایـخ و اوتاد را تمام‌کرده و زیر آنها امضاء نموده است والاآنچه راکـه از وزراء واشخاص طبقه اول‌کشور باو سفارش داده شده وهم‌چنین تهیه صورت یا مجالس مخصوصی عموماً به سرنوشت ناتمام ماندن و پاره شدن دچارشده‌اند .

[1] ـ زدن سرقلم را «قط» میگویند نه قطع ونه قد .

تا اینکه روزی جریان وسواس استاد بگوش مرحوم میرزا علی‌اصغر اتابك میرسد . وی استاد را دعوت میکند ومیگوید :

شنیده‌ام با داشتن یك چنین استعداد خدا داده و یك چنین هنر نبوغ‌آمیز وضع زندگی مناسبی نداری . فراغتی عاید خیال تو نیست وازاین روی برای تمام‌کردن کاری که بدست میگیری دل نمی‌بندی بهتر است بیائی مدتی مهمان من باشی ودرپارك من بمانی تا بتوانی با فراغت خیال وآسایش‌حال بکارهای هنری‌خود ادامه دهی.

استاد دستور اتابك را پذیرا می گردد و بپارك می‌آید ، مرحوم اتابك نیز دو نفر از نوکرهای‌خود را مأمورخدمت اومی‌کند وضمناً محرمانه بآنها می‌سپارد که مراقب‌کار اوباشند وهروقت دیدند که هنرمندکاری را تمام‌کرده و یا نزدیك به اتمام‌کردن است آنی از اوغفلت نورزند و در لحظه‌ای که دیدند که اونقشی‌را جلو روشنائی گرفته ودرمقابل‌آن جلووعقب میرود ودرحال‌خیره شدن است فوراً ،کاررا ازجلویش بردارند ودیگرپس‌ندهند .

بدین‌وسیله موفق میشوندکه تعدادکمی ازکارهای او را از خطر نابودی نجات‌بدهند وآنچه اکنون ازکارهای‌مرحوم جلایر باقی‌مانده و دردست مردم است شاید ازقطعات نجات یافته باشدکه فهرست‌آنهارا ذیلامیآوریم:

۱ــ شمایل سیاه قلم (با نقطه پرداز) حضرت امیر و حسنین و ابوذر غفاری که اخیراً با قیمت هنگفتی‌معامله شده است .

۲ــ صورت سیاه قلم (بــا نقطه‌گذاری) مشتاقعلی‌شاه‌کرمــانی بقطــع ۱۸٫۵ × ۱۱٫۵ سانتی‌متر درحال نشسته وقلیان بدست .

۳ــ صورت سیــاه قلم (بــا نقطه‌گذاری) باباطاهر شاه باهمان قطع در حال نشسته .

۴ــ صورت سیاه قلم (با نقطه‌گذاری) باباطاهرعریان باهمان قطع‌درحال نشسته وبفکر فرورفته وزانو درآغوش‌کشیده .

۵ــ صورت سیاه قلم (با نقطه‌گذاری) میرزا هدایت وزیردفتر (وزیر دارائی ناصرالدین‌شاه) بقطع ۱۵٫۵ × ۹ سانتیمتر.

۶ــ صورت سیاه قلم (با نقطه‌گذاری) نزدیك با تمام شکل‌ناصرالدین شاه درسن‌جوانی ایستاده باکلاه مشکی نوك تیز بقطع ۱۷ × ۱۴ سانتیمتر .

۷ــ صورت سیاه قلم (با نقطه‌گذاری) یك نفر کلاهدوز با دستگاه کلاه مالی بقطع ۱۷ × ۱۴ س

۸ـ تابلو رنگ روغنی مجلس بزم ماشاءالله بیگ نام که مجلس عیشی است با مطربی چند بقطع ۱۹٫۵ × ۳۱٫۵ سانتیمتر.

شاید درخانواده‌های دیگرهم قطعاتی از مرحوم جلایروجود داشته باشد که ما خبرازآن نداریم وهرچه باشد وهرجا باشد با قیمت گزافی خرید وفروش میشود ،آنچه جسته‌گریخته ازاین وآن اطلاع حـاصل شده از آثار دیگر آن مرحوم نقش نورعلیشاه است که هم‌اکنون درتصرف‌وملکیت‌امیر بهمن‌خان بختیاری است ، و دیگر نگاره ناصرالدین شاه نشسته در روی صندلی با آب و رنگ[1]. هم‌چنین‌است یوسف‌وزلیخا ونقش‌دیگری‌ازمجلس‌مهمانی‌یك مردسرشناس‌تهران.

مرحوم جلایر ازنقاشان دربار ناصرالدین‌شاه بوده و بعضی از روزهاکه بکارنقاشی‌مشغول می‌شد ناصرالدین‌شاه شخصاً بالای سرش می‌ایستاده گاه دستش را روی شانه استاد گذارده وبتماشا می‌پرداخته است ، بطوریکه مرحوم جلایر بعد ازمراجعت ازکارخانه نقاشی به‌خانه خود دستور میداد شانه‌اش‌راکه براثر تکیه شاه خسته و کوفته شده بوده بمالند ! این هنرمند را فرزنـدی بوده بنام «میرزا غلامحسین‌خان‌جلایر»که فرانسه را خوب میدانسته وخط وربط مقبولی داشته و در زمــان تصدی بلژیکیها درگمرکات ایران درمقامی معادل مدیریت انجام‌وظیفه نموده ومورد علاقه بلژیکیان‌هم‌بوده است . بعد ازآنکه بلژیکیها ازایران رفتند طبق‌حکم‌صادره ازطرف شاه فقید بمعاونت وزارت دارائی‌منصوب شد . پسر آنمرحوم موسوم به منوچهر جلایر فعلاازکارمندان عالی‌رتبه‌کل گمرك است این شخص اظهــار میدارد من در عنفوان جوانی هروقت بخدمت مرحوم کمال‌الملك میرسیدم اظهارلطف می‌کرد و میفرمود « تواستادزاده من هستی » ومنظورش این‌بودکه « من نوه مرحوم میرزا اسمعیل‌جلایرهستم»و نیزمیخواست برساندکه مرحوم جلایراستاد نقاشی‌کمال‌الملك بوده است .

میتوان گفت‌که هنردراین‌خانواده موروثی است مثلاآقای‌منوچهرجلایر علاوه برتسلط درزبان‌فرانسه موسیقی‌را خوب میداند وویلون‌را خوب مینوازد ودرنقاشی‌هم دست دارد ، کماآنکه دختری نیزداردکه نقاش قابلی است .

حال برمی‌گردیم به‌بحث‌درباره مرحوم جلایر ، کارهای‌نقاشی‌این‌هنرمند طوری است‌که در نظاره اول تصورمیرود درکارها و تابلوهای او یك نوع ماده « سفیدآب » مانندی بکاررفته‌که اکنون بعد ازهفتاد سال مثل برف برقمیزند وبقرارمعلوم گویا یك چنین ماده‌ای‌وجود داشته است‌که نقاشان‌قدیم ازاستحاله

۱ـ ظاهرا همین‌صورتی‌است‌که متعلق‌به دکترغلامعلی رعدی‌آذرخشی‌است(راهنمای‌کتاب)

ماده «طلق» یا بوسیله جنس‌نظیر آن بدست‌آورده ومورد استفاده قرارمیداده‌اند
نهایت در زبان ماکسی ازرمزساختن‌آن‌آگاه نیست . ازاین‌مطلب منظورم این
است‌کـه در هنرنقاشی «سایه روشن» وجود داردکه سایه‌های دست‌نگار جلایر
نقطه‌گـذاری او است و « روشنش » خودکاغذ نیست بلکه ماده مخصوص است و
چقدر خوشحالم‌کـه تابلوی مشتاقعلیشاه او را برای دیـدن خوانندگان مجله
چاپ‌کرده‌ایم .

بهرحال تاکنون درباره مرحوم جلایر درمطبوعات بحث نشده مگر در
یکی ازمجلات قدیم آنهم بخلاصه و خیلی فشرده ، درپایان ازآقای سید احمد
هرمزد سپاس‌گزارم‌که لطف فرموده قطعات فوق‌الذکر را برای‌صورت‌برداری
دراختیار اینجانب گذارده‌اند .

***

طبق اطلاع اخیرتابلونقاشی‌دیگری از مرحوم اسمعیل‌جلایربدست‌آمده
که تصویری از پنج تن آل‌عبا است‌که درباغی نشسته‌اند ، درختها و پیچکها
بی‌اندازه زنده و با روح است . تابلوبقطع ۳۰ سانت و بعرض ۲۰ سانت است
این اثر دریك ودوماه اخیر ازهزاروپانصد تومان تا ۱۸۰۰۰ تومان خرید و
فروش‌شده‌که اکنون درتصرف‌آخرین‌خریدار ودرخانهٔ اواست .

پاسخنامه

منوچهر ستوده

ازآستارا تا استارباد

درمجلهٔ راهنمای کتاب شمارههای ۳ و۴ خرداد و تیر ۱۳۵۱ صفحات ۲۳۵-۲۴۲ نقـدی از آقای تـراب کسمائی (در متن مجله کمائی) چاپ شده‌است . نظیر این نقد در روزنامهٔ کیهان شهرستانها وآیندگان نیزدیده شد. چون‌مطالب نقدآنهاجنبهٔ مطالب روزنامه‌ای داشت، نگارنده به جواب گوئی‌نپرداخت . اما ازآنجاکه بدنبال‌نقدآقای‌کسمائی، آقای محمد روشن- دوست قدیمی ایشان ـ درشمارهٔ ۲ مجلهٔ سخن شهریورماه ۱۳۵۱ بدون‌قضاوت و رسیدگی مطالب زیر را نوشته‌اند، این بنده مجبور شـد جوابی بنویسد و قضاوت را به‌خوانندگان این‌مطالب واگذارد .

«آقای تراب کسمائی ازآستارا تا استارباد تألیف دکتر منوچهر ستوده را معرفی میکند و درضمن نقد اثر، نارسائی‌هائی راکه درکار پرتلاش آقای ستوده راه یافته است باز می‌نماید ونشان می‌دهدکه این نارسائیها نیز به اعتبار مراجعه‌های نویسنده به‌اثرپرارزش رابینو به‌نام«ولایات‌دارالمرز، گیلان»است، چه مبنای تألیف دکترستوده برمشاهدات عینی است وآنجاکه ازاین مبناعدول میکند وکار به‌مراجعه می‌کشد چنین‌آشفتگی‌هائی به‌بار می‌آیدکه اثر وی در مظان نقد قرار می‌دهدومایهٔ ناهمسانی می‌شود .»

ابتدا درجواب‌آقای محمد روشن باید عرض‌کنم‌که آقای تراب‌کسمائی کتاب ازآستارا تا استارباد را درنقد خود معرفی نکرده‌انـد . ظاهراً آقای روشن توجه ندارندکه معرفی یك‌کتاب پایه‌هائی دارد . معرف بایـدکتاب را به‌دقت بخواند، استخوان بندی وفصول وابواب‌آن را نشان بدهد . کتاب را در ترازوی سنجش قرار بدهد و عیوب و محاسن آن را یکایك برشمرده سبك نگارش کتاب و مفردات وجمله بندی وسایر امور صرفی و نحوی را بیان‌کند واگر لازم دانست از چاپ و کاغذ و جلد وکلیشه‌ها و گراورها و سایر امور فنی سخن به میان‌آورد . درصورتی‌که ازمتن نقدآقای‌کسمائی چنین برمی‌آید که ایشان فقط نگاهی به صفحات ۱۲۸ ، ۱۳۱ ، ۱۴۰ ، ۱۵۴ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، انداخته‌انـد . از تعـداد صفحات مورد مراجعه ایشان صفحهٔ ۱۲۸ را نیز باید بکاهیم . چون این‌صفحه

سفیدوپشت‌عکس‌شمارهٔ ۵۹ است. ازصفحه‌ای‌سفید چگونه میتوان مطلبی‌نقل‌کرد و مورد نقد قرار داد.

بنابراین نقد آقای کسمائی ـ بنابرصفحاتی که خودشان نشان داده‌اند مبتنی بر بخش‌هفتم‌وهشتم کتاب‌است که مجموعاً ۵۷صفحه داردکه۳۱ صفحهٔ آنها کلیشه و گراوراست وفقط ۲۶ صفحه از ۵۹۰ صفحه اززیرنظرشان گذشته‌است.

آیا با خواندن ۲۶ صفحه کتاب آنهم به‌قصد عیب جوئی، میتوان کتاب ۵۹۰ صفحه‌ای را معرفی کرد؟

آقای کسمائی می‌نویسد «نگارنده اثراساس تحقیقات وپژوهش‌های‌خویش را برمبنائی قرار داده که پیش از وی رابینو آنرا تدوین نموده و در دسترس گذاشته است.»

آقای روشن باخواندن این جمله باین نتیجه رسیده‌اندکه «مبنای‌تألیف دکترستوده برمشاهدات عینی است.»

آقای روشن اثر پرارزش‌رابینو را به‌نام «ولایات دارالمرز» یادمیکنند درصورتی‌که درپشت جلد همین شمارهٔ سخن، اعلان انتشارترجمهٔ این‌کتاب با کوشش دوست دانشمندآقای جعفر خمامی‌زاده است‌که با خطی درشت در بالا نوشته شده است «ولایات دارالمرز ایران» وبا خطی خیلی ریزتر در زیرکلمه «گیلان» دیده می‌شود. ظاهراً رابینو قصد داشته است‌کارخود را دنبال‌کند و شرحی دربارهٔ مازندران نیز بنویسد.

سایر «نارسائیها وآشفتگی‌ها وناهمسانیها» که‌آقای محمد روشن ازآنها یادکرده‌اند چون مبنای قضاوتشان برنقد آقای کسمائی است با جواب‌گوئی به‌ایرادات نابجای‌آقای‌کسمائی جواب ضمنی به‌ایشان نیزداده میشود.

نقاد محترم‌آقای‌کسمائی درمقدمهٔ نقد خود نسبت به‌مؤلف وانجمن‌آثار ملی مطالبی مرقوم فرموده‌اندکه بایدآنها را «تعارفات طنزآمیز» نام نهاد و ظاهراً میخواهند بگویندکه مؤلف با اینکه استاد تاریخ و از فرزندان شمال ایران است وجناب تیمسارآق‌اولی هم صفحات سفیدکتاب را باگشاده‌روئی در اختیار اوگذاشته است و وسایل مسافرت ایشان را هم فراهم آورده، چنانکه باید وشاید همچون نقاد محترم‌که «درقسمتی ازگیلان سکونت داشته وبه‌سابقهٔ علاقه‌مندی وشوق فراوان به‌شناختن‌آثارکهن ملی، ازبرخی بناها وآثار باز مانده، نه‌بخاطر تفحص وتحقیق، بلکه برای ایجاد سرگرمی بازدیدی‌کوتاه کرده» ازعهدهٔ این‌کار برنیامده است. نقاد محترم خود دراین یکی دو سطر اذعان دارندکه‌کار زیادی ندارند وبرای سرگرمی ازاین بناها بازدیدی‌کوتاه

کرده‌اند ومنظورشان هم تفحص وتحقیق علمی نبوده است .

فرق است میان آنکه پنج سال متوالی از گردنهٔ حیران تا رودخانهٔ سورخانی که سرحد فعلی گیلان است کوه و دشت را طی میکند، با آنکه از رختخواب نازدر کسما به یکی دودهکدهٔ اطراف می‌رود و برای سرگرمی به تفحص وتحقیق علمی بازدیدی کوتاه از بناهای تاریخی اطراف دهکدهٔ خود میکند . توکسما بینی ومن خاك گیلان . نقاد محترم میخواهد « مشاهدات خودرا برای روشن ساختن اذهان پژوهندگان آثار وبناهای تاریخی بیان دارد، وباز توقع دارند «که باگشاده‌روئی مورد توجه وامعان نظرقرارگیرد .»

نقاد محترم دنبال بحث خودرا می گیرد و پس از اینکه تعریفی پرطنز ازکتاب «ازآستارا تا استارباد» میکند می‌نویسد «با این همه اوصاف این توقع درپیش است که خواننده میل دارد بداند که گیلان چگونه جائی بوده وردحـال حاضر چه‌موقعیت‌خاصی دارد، دارای چند شهرستان است ونام هریك چیست . بخش‌های اطراف شهرها چه نام دارند و راههای سهل‌العبورآنها را بهم متصل می‌سازد یا خیر ؟ ازکدام طریق بازدید ومطالعهٔ مجدد این‌آثار آسان‌تر است که متأسفانهٔ همهٔ این نکات درکتاب حاضر به‌تاریکی مانـده است . چه کسی که رنج سفررا برخود هموارکرده وسوءظن ومحبت‌های افراد را بجان‌خریده وگاهی هم باساکنین‌آنجا بمخاصمه ومجادله دست زده، از عهده انجام این توقع وچشم داشت برنیامده است .»

ظاهراً نقاد محترم توجه ندارنـدکه مطالب مورد توقع و چشم داشت ایشان، مطالب جغرافیائی است . اگر انجمن آثار ملی نگارنـده را مأمور گردآوری مطالب جغرافیائی گیلان کرده بود وبنده درگردآوری‌آنها کوتاهی می‌کردم ایراد ایشان بجا بود . ولی با نگاهی روی جلد اول کتاب از آستارا تا استارباد جملهٔ «شامل آثار و بناهای تاریخی گیلان بیه‌پس» با خط نستعلیق خوانا به‌چشم میخورد . نگارنده، طبق قرارداد، ازطرف انجمن‌آثارملی‌موظف بوده است شرحی بسیار مختصر در بارهٔ جغرافیای تاریخی هرناحیه بنویسم و سپس آثار وبناهای تاریخی را توصیف کنم . توقع وچشم داشت نقاد محترم ، ظاهراً مطالبی است جغرافیائی که شرح آنها را باید درکتب جغرافیائی گیلان جستجو کرد. شاید درکتاب شناسی حاشیهٔ دریای خزر که در۴۵صفحه درمقدمهٔ همین کتاب است نقاد محترم گم گشتهٔ خودرا بیابند . نقاد محترم دنبالهٔ بحث خودرا چنین گرفته‌اند «بایـد پذیرفت که نگارنـده اثر اساسی تحقیقات و پژوهش‌های خویش را برمبنائی قرار داده که پیش از وی دابینو آن را تدوین

نموده و در دسترس گذاشته است .»

نگارنده نمیداندکه نقاد محترم بمتن فرانسهٔ کتاب رابینو نگاه کرده‌اند یا نه . هرکسی این کتاب را تورق کرده باشد می‌داندکه کار بنده هیچگونه شباهتی بکار مرحوم رابینو ندارد . درمقدمهٔ هربخش، چنانکه از ذیل‌صفحات آن پیداست، بنده از کتب متعدد من جمله گیلان رابینو استفاده‌کرده و مطالب آنها را ترجمه‌کرده‌ام .

اما ازآنجاکه مشاهدات عینی خود نگارنده است، کتاب از آستارا تا استارباد بهیچیک‌ازکتبی که پیش‌ازآن نوشته‌شده‌است شباهتی ندارد . ان‌شاءالله درآیندهٔ نزدیک‌ترجمهٔ گیلان رابینوبکوشش‌دوست ارجمندآقای‌جعفرخمامی‌زاده به گیلان میرسد و شما فرصت خواهید داشت‌که باکتاب ازآستارا تا استارباد مقابله‌کنید .

نقاد محترم به‌بحث خود چنین ادامه می‌دهد «حال آنکه سرزمین گیلان از زمان رابینو تاکنون تغییرات زیادی نموده وبسوی‌آبادانی پیش رفته‌است . شناخت اوضاع‌کنونی وجغرافیائی گیلان برای هرمحققی‌که بخواهد درآثارآن پژوهش‌کند، کاملا واجب وضروری‌است ونویسندهٔ‌کتاب می‌بایست در درجهٔ‌اول باین نکته توجه می‌نمودکه متأسفانه حتی نظری‌کوتاه و اجمالی باین مسألهٔ اساسی نشده است .»

پنج سال پیش انجمن‌آثارملی تکلیف بنده را معین‌کرده است واحتیاجی به‌نظر نمیرسدکه پس از آن نقاد محترم برای‌بنده تعیین تکلیف نمایند . بنده نمی‌دانم‌که نقاد محترم تاکنون‌کتابی تألیف‌کرده‌اند یا نه. اگر قرار بر این باشدکه علوم واطلاعات مختلف ومتفاوت را درهم‌آمیزیم ودرکتابی بگنجانیم ، کتاب بحارالانوارمجلسی ازآب درخواهدآمد . اگر نگارنده به‌اثری تاریخی درکیش‌خالهٔ دنیا چال‌برخورد چه‌باید بکند ؟ ابتدا باید طول‌وعرض‌جغرافیائی طبیعی‌وسیاسی واقتصادی وانسانی‌ووصف درختان جنگلی وسایرمطالب رابنویسد سپس همین شرح‌را درمورد دنیاچال‌اضافه‌کند وسرچشمهٔ‌رودخانهٔ‌آن‌ومقدارآب آن‌را درطول‌سال‌نشان دهد وسهل‌ترین‌راه رسیدن‌باین‌نقطه‌راشرح دهدتابتواند مسجدی‌کهن را دراین دهکده توصیف‌کند . چنان می‌نمایدکه نقاد محترم از نگارنده گردآوری جغرافیائی برای دبیرستان می‌خواهند . گیلان شناسی‌که کیش خاله و دنیاچال را نمی‌شناسد بکتاب فرهنگ جغرافیائی ایران مراجعه میکند وشرحی‌کافی دربارهٔ این دونقطه می‌یابد . کسی‌که‌آثار وبناهای‌تاریخی راگردآوری‌میکندکارش معرفی‌آثار وبناهای تاریخی است، نه نوشتن مطالب

تاریخی وجغرافیائی که خود کتابی جداگانه درباره هریك بایدپرداخت. اگر مرحوم پوپ هم درمعرفی هراثرتاریخی طرح نقاد محترم را می‌پذیرفت، کتابش لابدبه‌پنجاه مجلد میرسید. نقادمحترم دنبالهٔ همین بحث چنین نوشته‌اند «اگر محقق یا ایرانشناسی بادر دست داشتن آن (یعنی مجلد اول کتاب بنده) بخواهد برای بازدید اماکن یادشده راه سفر بر بندد وبه‌این خطه مسافرت کند نمی‌تواند خودرا درآنجا جای‌بجای کند و ازراه بلدی که همراه دارد نیز کاری برنمی‌آید وقدرت راه‌گشائی صحیح ندارد».

کاملا نظر نقاد محترم صحیح است. زیرا نگارنده راهنمای گیلان ننوشته است. اگر محقق یا ایرانشناسی که معمولاً جغرافیای محل را بهتر از بنده و جنابعالی می‌داند، نتوانست دردهکده‌ای خود را جای‌بجای کند گناه بنده چیست واگر راه بلدی خودرا بغلط بلدراه معرفی کرده است وازمحیطزندگی خود بی‌اطلاع است و قدرت راه‌گشائی ندارد، این‌بنده نباید راه را به بلد فلانی نشان دهم.

نقاد محترم دنبالهٔ سخن‌خود راچنین ادامه میدهد «چه بسیاری ازنقاطی که درکتاب ازآنها یاد شده بکلی درنقشهٔ جغرافیائی فعلی‌گیلان نیست و جای بعضی ازآبادیهای قدیمی را دهکده های جدید پرساخته است که به‌نامی‌دیگر درمیان اهل‌محل موسومند» اگر این‌نظرمربوط به‌بخشهای جغرافیای‌تاریخی است بسیارصحیح است. زیرا برای مطالعهٔ پاره‌ای ازمطالب جغرافیای تاریخی باید به‌کتب جغرافیائی قرون مختلف مراجعه‌کردنه‌نقشه امروزی. دربارهٔ نقشه امروزی نیز بهتر بود نقاد محترم می‌نوشتند کدام نقشه موردنظر ایشان است. شایدنگارنده می‌توانست بسیاری ازدهکده هارا درآن‌نقشه به ایشان نشان‌دهد. اما اگر نظر نقاد محترم در شرح بناها و محل‌کنونی جغرافیائی آنهاست، بسیار بجابودکه چندمورد را از این «بسیاری ازنقاطی» نشان می‌دادند. اگر دهکده یابخشی به عللی روزی‌جزء ناحیهٔ شمالی بود وفردا به علل دیگرجزء ناحیهٔ جنوبی قرار گرفت، بنده وظیفه‌ندارم تاریخچهٔ آنرا بنویسم. یا اگر بخشدار یافرمانداری هوس‌کرد نام دهکده‌ای راصرفاً برای اینکه به نظر او خوشایندنبوده است تغییردهد، بنده نباید نام نو رابکاربیرم. این بنده تاجائی که این‌تغییرات منطقی وعقلانی بوده ولطمه‌ای به جغرافیای تاریخی نزده، در کتاب خود آورده‌ام. کوچصفهان راکه امروز با صاد می‌نویسند در سراسر کتاب عمداً باسین‌نوشته‌ام زیرا درکتب تاریخی گیلان همه جا با سین ضبط شده است: لشته‌نشا راکه امروز جدا می‌نویسند درتمام‌کتاب سرهم نوشته‌ام،

شاه‌کلایه را که تاپانزده سال‌پیش کیاکلایه می‌گفتند ، همه جاکیاکلایه نوشتم. علی‌آباد فومن را که امروز فومن گویند ونام‌بخش را برمرکز اطلاق کرده‌اند درتمام موارد علی‌آباد نوشتم وقس علی ذلك . هدف نگارنده زنده نگاه‌داشتن نامهای جغرافیائی‌کهن باگذشتهٔ دور و درازآنهاست ، نه ضبط شهرستانها و دهستانها وبخشداریها وفرمانداریهای امروز.

درموردتعین محل ماسوله‌بنده‌نوشته‌ام «بخشی‌کوهستانی است‌که درغرب جنوب‌غرب فومن است وازشمال غرب به ماسال محدود می‌شود.»

نقاد محترم چنین‌تصحیح‌کرده‌اند «ماسوله‌بخشی است ازشهرستان فومن ... ودر جنوب غربی فومن قراردارد وماسال بخشی است غیرکوهستانی‌که در مغرب این شهرستان واقع است.» با این اصلاح نقادمحترم دقت‌کاربنده را در تعیین محل ماسوله ازبین‌برده‌اند. زیرا این ناحیه درست درغرب جنوب‌غرب فومن است نه درجنوب غربی و ازشمال غرب به ماسال محدود می‌شود نه از غرب زیرا غرب ماسوله رشته‌کوههای البرز است‌که پس ازطی نخستین‌گردنه بـه‌گیلوان وماجلان رودبارخلخال میرسیم. با مراجعه به نقشهٔ‌کاپیتان فورکه برای مؤسسهٔ نوغان و ابریشم شرق دور درلیون ترسیم شده‌است واکنون مقابل چشم بنده است صحت‌گفتاربنده روشن می‌شود .

نقادمحترم ایرادکرده‌اندکه‌چرابنده درمراجعه‌به‌کتاب سیدجلال‌الدین اشرف، نسخهٔ چاپسربی‌راکه درچاپخانهٔ اسلامی‌رشت‌چاپ‌شده‌است دیده‌ام و نسخه‌ای‌که‌«دانشمندبزرگوار وفرزانه‌یگانه‌جناب‌محمد روشن برای‌آخرین‌بار درچاپخانه بهمن درسال ۱۳۴۸ چاپ‌کرده‌اند » ندیده‌ام وتکلیف‌کرده‌اندکه می‌بایست از این‌چاپ درکتابی‌که به‌سال۱۳۴۹ازچاپ خارج‌گردیده اشارتی می‌رفت .

آقای محترم، تاریخ عقدقرارداد این بنده‌با انجمن‌آثار ملی۶ر۲ر۴۵ است و ازهمین‌تاریخ‌به‌گردآوری مطالب‌کتاب خودپرداخته‌ام. چنانکه‌بخاطر دارم این بنده در تابستان سال ۴۷ درآستانهٔ اشرفیه مشغول مطالعه و بـررسی بوده‌ام. دراین وقت شاید « فرزانهٔ‌یگانه جناب محمد روشن » مشغول تصحیح متن‌کتاب سید جلال‌الدین اشرف‌بوده‌اند. گذشته ازاین بنده ازمتن این‌کتاب نقلی‌نکرده‌ام تادچار اشتباه ولغزشی شوم ولازم‌بود برای اصلاح‌آن بـه چاپی منقح ومصحح مراجعه‌کنم. بنده درمورد این‌کتاب‌نوشته‌ام داین‌کتاب بی‌شك‌از ساخته ها و پرداخته هـای دوران صفویان است و مطالب آن از شیخ ابوسعید خوارزمی ـ شخصیت دروغینی ـ نقل شده است و بـا هیچیك ازکتب تـاریخی

سازش ندارد . » ایکاش دوست فاضل مشترك ماجناب محمدروشن ـ عمر عزیز خـود را صرف روشن ساختن گوشه های تاریك تاریخ گیلان ، یا جغرافیای کسما می‌کردند و کم و بیش اشکالات بنده وجنابعالی را رفع می‌نمودند . نقاد محترم بایدبدانند که مؤلف درمورد استنادبه کتابی ملزم نیست به‌آخرین چاپ آن استنادکند . بساکتابهاکه که‌نسخه های چاپـی و قدیمی‌آنها صحیحتر و دقیقتر ازچاپهای جدیداست. درشرح این خطای بزرگ‌نابخشودنی بنده، نقاد محترم‌نوشته‌اندبی‌گمان اظهارنظربالا (یعنی استنادبه چاپ قدیمتر) همزمان است با دوره‌ای‌که رابینو به‌گیلان مسافرت‌کرده است» این جمله هم‌لابدگوشه وکنایه‌ای داردکه بندهٔ شرمنده نمی‌فهمم . اگر منظورتاریخ نسخهٔ چاپ سربی رشت است‌که باسال۱۳۳۱قمری‌که رابینو مشغول تهیه‌کتاب‌خود بوده، ارتباط زیادی ندارد واگرمی‌خواهید تجدید مطلع‌کنید وبگوئید اطلاعات بنده‌کهنه و پوسیده است، ظاهراً آفتاب به‌گل اندودن است .

نقاد محترم بانقل یك جمله ازکتاب «سقف‌بنالمبه‌کوبی ، بام‌آن حلب سرولیهٔبام سه‌پشته» ایرادکرده‌اند «درکتاب اصطلاحات محلی زیادی بکاررفته که خواننده غیربومی ازآن سردرنمیاورد و متأسفانه برای این اصطلاحات نه توضیحی درذیل‌کتاب‌آمده ونه به‌آخرکتاب اضافه شده است.» لابد منظورنقاد محترم از «ذیل‌کتاب» ذیل صفحات‌کتاب است وگرنه ذیل‌کتاب وآخرکتاب هردوتقریباً به‌یك مفهوم است. درصفحات پیش‌نگارنده‌نوشت‌که نقادمحترم‌بیش از۲۶ صفحه ازکتاب را نخوانده‌اند زیرا اگر می‌خواندند متوجه می‌شدندکه از ص ۵۱۳ تا ۵۱۹ ذیـل عنوان «اصطلاحات فنی و لغات محلی‌کـه در این کتاب‌بکار رفتـه است» درست هشتاد اصطلاح شرح و توضیح داده شده است و اصطلاحات مورد ایراد ایشان نیز درمیان‌آنهاست .

نقاد محترم جملهٔ «مسجد محلهٔ‌کش سرسفلی‌بر‌کرسی سنگ چین‌ظریفی ساخته شده است»رانقل‌کرده واضافه‌نموده‌اند «جمله فاقد مفهوم و نظر نگارنده، در جمله بدرستی دانسته نمی‌شود» . نگارنده نمی‌داندکه معنی‌کدامیك از این لغات‌گنگ ونارساست مسجد؟ محله؟کش‌سرسفلی؟کرسی؟ سنگ‌چین؟ ظریف؟ ساخته شده‌است ؟

نقادمحترم به دنبال نقدخودنمونه های مختلفی ازشرق یاغرب وجنوب وشمال یاغرب جنوب غرب وشرق شمال شرق و نظایرآنها آورده و می‌نویسد «اصولا درجغرافیا استعمال جهات اصلی وفرعی‌گویای جامع ومانع مشخصات

هر نقطه است وجهت دیگری خارج از جهات مزبور تاکنون استعمال نگردیده بنابراین بکار بردن لفظ غرب جنوب‌غرب‌دشت که کراراً نظایر آن در همه جای کتاب دیده میشود نه تنها مستحسن نیست بلکه بــه علتی ناصواب است که باید برای رعایت قوانین علمی از استعمال این گونه مختصات خودداری گردد .»

ظاهراً نقاد محترم این بنده را در استعمال جهات اصلی و فرعی مجاز دانسته‌اند اماجهات دیگر نظیر «غرب جنوب غرب» و «شرق شمال شرق» که خوداز آنهااطلاعی ندارند مستحسن ندانسته و ناصواب‌می‌انگارند که برای‌اطلاع بیشتر میتوانند به سفرنامه های «رابینو» و «فریزر» و «مکنزی» مراجعه کنند . امــا درآنجاکه‌آنها را خلاف قوانین علمی می‌دانند ایشان را بــه‌کتاب گیلان رابینوکه بقول ایشان اصل‌کتاب بنده‌است راهنمائی می‌کنم که صفحه‌ای ازاین کتاب نیست که نظیرجهات فرعی نامبرده درآن دیده‌نشود .

نقاد محترم نوشته‌اند «نگارنده از مختصات جغرافیائی محلی که درآن به‌تحقیق پرداخته، آگاهی لازم نداشته است» باز عرض می‌کنم‌کار بنده نوشتن کتاب جغرافیانبوده‌تا ازمختصات جغرافیائی بردهکده‌آگاه شوم وهیچگاه در فکرآن نیز نبوده‌ام .

نقاد محترم‌نوشته‌اند «مطالعهٔ سطرهای ۵ و ۶ ص ۱۵۶ وسطور ۱ ــ ۲ و۳ و۴ ص ۱۵۸ مارا ازهرتوضیح دیگری بی‌نیاز می‌کند .»

عباراتی که‌دراین سطور آمده بدین‌ترتیب است: «ییلاق وقشلاق‌نمی‌کنند. ساکنان اراضی کوهستانی گالش وتالش‌اند وزمستان را در دهکده‌پای‌کوه که‌به تالشستان فومن خوانده میشود» (ص۵ و۶ ص۱۵۶) «هدایت خان، هنگام قیام علیه‌کریم خان‌زند به تعمیرقلعه پرداخت وتوپهائی درآنجا نصب‌کرد . رابینو پیش ازذکر مطالبی که ازخچکوآورده‌است ، ازاین قلعه‌نام برده و نوشته است دردهکده‌ای بنام قلعه رودخان، درعلی‌آباد فومن، درجنوب غربی»(ص ۱و۲ و ۳و۴ ص۱۵۸)

نگارنده این‌سطور راعیناً دراینجا آوردم تانشان دهم که نقادمحترم‌حتی نقل سطور کتاب‌راهم درست نیاورده است. ازجملاتی ابتر وناقص مسلماً مطلبی استنباط نمی‌شود. معلوم‌نیست ایرادنقاد به‌خچکو یا رابینو یابنده است. خطای بنده درکجاست‌که نقل این‌سطورایشان را «ازهرتوضیحی دیگربی‌نیازمی‌کند» شرحی که این‌بنده دربارهٔ قلعه رودخان‌نوشته است، ترجمه ازمآخذی است کــه درذیل‌صفحه نام آنهارا آورده‌ام . اگرنویسندگان این منابع اشتباه‌کرده‌اند

بهتر است نقاد محترم شرحی بنویسند و خطاهای ایشان را نشان بدهند. این بنده درشرح جغرافیای تـاریخی فومن نوشته‌ام «فومن درزمان رابینو سال ۱۳۳۱ قمری به‌پنج ناحیه تقسیم می‌شده» ویکایک آنها را نام برده‌ام. نقاد محترم نوشته‌اند «قبلا متذکر شدیم که بعضی از نقاط یادشده، در نقشه جغرافیائی فعلی فومن نیست نمونهٔ آن علی‌آباداست که نسل جوان فعلی آنرا نمیشناسد و در تقسیمات کشوری که در ادارات دولتی موردعمل است چنین ناحیه‌ای با آن وسعت شناخته نمیشود. اگرغرض تحقیق یادآوری و گلچین ازگفتار رابینو باشد بهتر این بود که اسناد گرامی عین کتاب‌را بینو راکه قطعاً به‌آن دسترسی داشته‌اند ترجمه می‌فرمودند که خودکاری شایسته وقابل‌تحسین به‌شمار میرفت:»

چنان می‌نماید کـه نقاد محترم نمی‌دانند کـه یکی از منابع جغرافیای تاریخی ، کتب جغرافیائی است. درنوشتن مطالبی که شصت سال ازآن گذشته است بنده باید به‌کتب شصت سال پیش مراجعه کنم وکرده‌ام . بخشهائی که از آنها نام‌برده‌ام ممکن است درنقشه های‌کنونی گیلان نباشد . اما نقاد محترم نمی‌نویسندکدام نقشه پیش روی ایشان‌بوده است وبدان مراجعه‌کرده‌اند و این نامها را نیافته‌اند. اگرنسل‌جوان فعلی علی‌آباد را نمی‌شناسد، باخواندن کتاب ازآستارا تا استارباد، خواهدشناخت و اگر این نام درتقسیمات کشوری که در ادارات دولتی مورد عمل است شناخته نمی‌شود، بـه این علت است که بحث از جغرافیای تاریخی است نه جغرافیای امروزی. درموردترجمهٔ کتاب رابینوهم باید عرض کنم که چون سالیان سال است که اطلاع دارم دوست گرامی ــ آقای جعفر خمامی زاده ــ به این‌کاردست زده‌اند، توصیهٔ شما را نمی‌پذیرم .

بقعه‌ای که این بنده‌بنام «سیدآقاجعفر» نقل کرده‌ام، درخود شهر فومن است نه در «شهرصومعه‌سرا درانتهای خیابان جعفری آن شهرستان» و این‌بقعه غیر ازبقعهٔ پیرجلودار است که درپائین محلهٔ همین‌شهر است.

ظاهراً دراین مورد نقاد محترم دوبقعهٔ جداگانـه رابـایکدیگر درهم آمیخته‌اند. درموردقلعهٔ کل نزدیك فومن وقلعه کل در دهکدهٔ زیده و خشت‌پل درپشتیر ــ لولمان وبقعه‌آقاسید ابراهیم درگوراب‌زرمخ، نقادمحترم دوباره‌بیاد تقسیم بندی‌های جدید ونامگذاریهای مدرن افتاده و نوشته‌اند « اینها درمنطقهٔ صومعه سراقرارداردـ »

در مورد لت‌پوش بودن بقعهٔ پیرپاولی درکمامروخ ، بـایـد عرض کنم روزی که بنده ازآن بازدیدکردم، لت‌پوش بـود، اگریکی دوسال بعدآن را

حلب‌پوش کرده‌اند ، نگارنده آن گناهی ندارد. این تغییرات در اکثر بناهای تاریخی دیده شده و می‌شود .

درمورد مقبرهٔ خانوادگی اسحقی و مقبرهٔ شاه جمشیدخان و مقبرهٔ آبای بوسعید میر نقاد محترم نوشته‌اند « نگارنده (یعنی بنده) ازمقبره‌های سه‌گانه مزبور اطلاع دقیقی بدست نداده است، چه درتصاویر نه سنگ قبور دیده شده و نه از مشخصات آن مقابر چیزی دردست است و پیداست که استاد شخصاً این مقبره را ندیده است .»

اگر نقاد محترم این مقبره‌ها را دیده‌اند ، بسیار خوشحال خواهم شد که این بنده را بمحل آنها راهنمائی کنند . این بناها مدتهاست که به دست مردمان ساکن فومن ازمیان رفته‌است. مثل اینکه نقادمحترم توجهی نکرده‌اند که این مقابررا نگارنده در بخش «باقی بناها وآثار تاریخی فومن» آورده‌ام و ذیل هریك مآخذی که درآنها از مقابر یاد شده است نام برده‌ام .

نقادمحترم ایراد کرده‌اند که «اصطلاحات و نام جاها عموماً بدون اعراب است» درمورد اصطلاحات نقاد محترم به‌صفحات ۵۱۳ ــ ۵۱۹ مراجعه کنند و درآنجا تمام اصطلاحات را با تلفظ دقیق وشرح و وصف هریك بیابند.

درمورد نام جاها ، ذیل همان ۲۶ صفحه از ۵۹۰ صفحهٔ اصل کتاب که ایشان خوانده‌اند، صفحه‌ای نیست که درذیل آن تلفظ نامهای جاها با ذکراعراب هریك نیامده باشد. ظاهراً نقادمحترم ذیل این ۲۶ صفحه راهم بدقت نخوانده‌اند.

نقاد محترم نوشته‌اند « نام تمام اماکن مقدسهٔ گیلان دراین کتاب نیامده است.» مثل اینکه نقاد محترم فراموش کرده‌اند که کاربنده گردآوری بناها و آثارتاریخی است نه ضبط اماکن مقدسه. اگرمکان مقدسی سابقه‌تاریخی ندارد یا اثری هنری درآن نیست، چه‌لزومی دارد نام‌آن ضبط گردد وشرح و وصفی دربارهٔ آن نوشته شود . اگر بنا بود نام تمام امامزاده‌ها و مساجد و پلها و کاروانسراها وسایرابنیه که نگارنده درخاك گیلان دیده‌است، دراین کتاب می‌آمد وشرحی دربارهٔ آنها نوشته میشد، تعداد صفحات این مجلد به‌دوبرابر آنچه که هست بالغ می‌گردید . بیشتر بقعه هائی راکه دنبال این بحث نقادمحترم یاد کرده‌اند ، بناهائی بی‌ارزش و غیرتاریخی است و در هیچیك جلوه‌ای از هنر دیده نمی‌شود. بقعهٔ دهن ده و بیچاره محمد و آقا مهدی‌آقا و عبنملی و زینملی ازنامشان پیداست که مکان مقدسی نیستند.

نظیر این بقعه‌ها درخاك گیلان بسیارفراوان است و هیچکدام ارزش آن

را ندارند که نامی از آن برده شود. در تجدید کتاب هم، نه تنها اطلاعات تازهٔ شما را بدان نخواهم افزود ، بلکه بسیاری از امامزاده‌ها را که نام برده‌ام ازمتن کتاب موجود خواهم کاست .

درخاتمه با تأسف تمام باید یادآورشوم که اگرعجایب هشتگانهٔ بناهای تاریخی گیلان را که نگارنده درمقدمهٔ مجلد دوم به آنها اشاره کرده است، ندیده بگیریم ، خاك گیلان از بناهای تاریخی وهنری خالی است . اغلب سعی دارند که گناه را بر گردن عوامل طبیعی ووضع اقلیمی بگذارند . اما نگارنده پس از پنجسال مطالعه با صراحت تمام می گویدکه ساکنان این ناحیه ازکشورما ، در طول تاریخ خویش ذوقهنری ازخود نشان نداده‌اند . خطاطی وحجاری سنگهای قبور قدیمی و تاریخی ، نجاری درها و صندوقهای مرقدهـا و ضریحها بیشتر به دست اهالی قزوین و مازندران ولواسان انجام شده است. کمتر دراین گونه آثارهنری مردم گیلان سهمی داشته‌اند . از اسپیدمزگت کیش خالهٔ دنیا چال که بگذریم ، در سراسر پنج ناحیهٔ تالش نشین کوچکترین اثر هنری یـا تاریخی نیست . از هنرمعماری درسراسر گیلان نشانی نیست وبناهای شرق گیلان بیشتر تحت تأثیر معماری مازندران است . اکنون که فراغت و امنی دست داده است بسیار بجاست که ساکنان گیلان کمی به‌خودآیند و درمیدان هنر همچون بعضی عرصه‌ها اسبی به جولان آرند .

دیدارها

ملای بی‌پلو

شعری به‌لهجهٔ محلی اسفرائین

سفری بـه اسفرائین وجوین و جاجرم رفتم، درخدمت منوچهر ستوده وقدرت‌الله روشنی‌زعفرانلو. شبی که در خانهٔ یکی از برادران گرامی روشنی به نـام حاجی محمدخـان روشنی در مرکز اسفرایین (میان آباد) مهمان بودیم به‌دیدار آقای اسفرایینی شاعر که از اعضای پست و تلگـراف است نائل شدیم . نسخه‌ای خطی ازدیوان‌دوشاعر آن‌سرزمین دراختیارداشت، یکی به‌نام‌محمد اسمعیل‌فرزند ملاقربانعلی‌ومتخلص به عارف‌که همعصر حاجی ملاهادی سبزواری بوده است . دیگری شاعری بوده است به نام شیخ نصیری ومتخلص به‌سالك (برادرزادهٔ عارف) .. در مجموعهٔ دودیوان‌که محتوی قصاید وغزلیات بود واغلب درمدایح ومراثی ائمه یك قطعه شعربه زبان محلی (اسفرایینی) دیدم‌که نقل‌آن‌هم ازلحاظ لهجه وهم‌ازلحاظ مضمون جالب توجه است. (ایرج‌افشار)

عیدست و فکر مو [1] به خیال پلو مره [2]
هر کی پلو دره [3] به فرغت دخو [4] مره

در مدرسهٔ خراب‌که جز خشت پخته نی
پس‌کار و بار«سالك» مسکین چطو مره

چشموم که مفته [5] وراتش مطوخ [6] شما
جانم ز اشتیاق پلو پر الو مره

بغداد ما خراب هم از قیمه و پیاز
از چشم ما چو دجلهٔ بغداد او مره

در صبح عید نیست مرا جز عمامه‌ای
او هم به شام یکشبه امشو گرو مره

۱- mow (من)
۲- mira (میرود)
۳- darih (دارد)
۴- Faraghat di khow (به‌فراغت بخواب)
۵- mofteh (می‌افتد)
۶- motvatch (مطبخ)

از گسنگی[1] چو پیرهن صبر ما قباست
کی این قبای کهنه به نوروز نو مره
ملای بی پلو که چو خر ور گل افتیه
چشمش چو ور پلو فته اسبش بدو مره
فریاد ما ز مدرسه امشو رسه به عرش
خر عره ور مدره چوهنگام جو مره
نم پس ونمته[2] درۀ حلقم ز خشك و تر
گر صد شتر به بار به ای[3] خشکه زو[4] مره
گوین که پیشنماز خرفت است راست است
هر کی که هر شو ماس مخوره سحر گه کلو[5] مره
از درد دل کند سرا (؟) خنده پیشنماز
هر شو که زلف کج مجکی پر ز تو[6] مره
گویند سالکا که برت شلی[7] کشته‌ایم
تا وقت شلی حاصل عمرم درو مره
از بهر سالك ار بپزی تو خیال پلو
طبعش روان خوش‌مزه ...(پاره شده)
ودرحاشیه به خط دیگر این دوبیت را داشت :
یك کنده‌ی درم[8] که زهفجیش[9] تومگی[10]
نه مشکنه نه تیکه مشه نه الو مره
یك طفل من به قد دو خر مخوره غذا
پس کی مدار بنده به یك پای گو[11] مره

۱ـ gosnigi (گرسنگی)
۲ـ vanimteh (نمیدهد)
۳ـ I (این)
۴ـ Khoskih zow (زو به معنی تنگه است) و خشکه زو نام محلی است
۵ـ Kalow (کله پا)
۶ـ Tow (تاب)
۷ـ Sha'li (شالی)
۸ـ darom (دارم)
۹ـ hafjishé (هفت جوش است)
۱۰ـ megi (میگوئی)
۱۱ـ gow (گاو)

اسناد و مدارك تاریخی

یادداشتی از فرخ‌خان امین‌الدوله

حسین محبوبی اردکانی

فرخ‌خان امین‌الملك چون بسفارت
ر انسه دیگر ممالك اروپای غربی مأمور
د محسود اقران گشت و نزدیکان دستگاه
لطنت علی‌الخصوص صدر اعظم نسبت
وی بدگمان شد که مبادا بسابقهٔ لیاقت
خدماتش، پس از بازگشت بمقام صدارت
تخاب شود خاصه که درمأموریت‌های
اخله نیز آثار کفایت از او بظهور رسیده
ود. بنابراین اندیشه، میرزا آقاخان
وری نهانی با اومخالفت میکرد اما
ر ظاهر همیشه بقدم دوستی با او راه میرفت و در دوست اظهاری در موقع
راجعت او، مایل بود هرچه بیشتر میتواند ، اورا در اسلامبول نگاه دارد تا
قام احتمالی اوصورت وقوع نیابد .

بعد از میرزا آقاخان نوری ، میرزا محمدخان سپهسالار قاجارهم همان
ویه را نسبت به فرخ‌خان پیش گرفت منتهی آشکارا وبدون پرده‌پوشی بطوریکه
فی‌وسایل‌تبعید او وبرادرش میرزا هاشم‌خان را بکاشان فراهم آورد. یادداشتی
که ملاحظه میفرمائید به خط خود فرخ‌خان است که گویا برای نوشتن به شاه
سوده کرده است وبخوبی روابط او وسپهسالار را میرساند ونظر سپهسالار نسبت
ه او ورقابت بین آن‌دو کاملا درآن هویداست . اصل سند متعلق به جناب آقای
عاون‌الدوله غفاری است که با اظهار کمال تشکر ازآن‌سواد برداشته ودرمعرض
طالعهٔ خوانندگان گرامی قرارداده شده است :

***

این فقرات را برسبیل حکایت محرمانه مینویسم نه شکایت و از خداوند
سئلت میکنم که جان خودم ، اولادم ، عیالم را تصدق وجود مبارك شاهنشاه
روحنا فداه نماید و خداوند را بمقربین درگاهش قسم میدهم که هربلائی از
رای‌وجود ولینعمت من باشد به‌تخم چشمهای‌من‌بزند که اگر نیمساعت بعرایض
مرکابهای من گوش بدهند بقول مشهور ، هفت‌کفن پوسانده بودم . بتلافی
مت‌ها وعداوتها همه را التفات فرموده‌اند باکدام زبان شکر بگویم . باکدام
خدمت تلافی کنم . جناب سپهسالار بعد ازمراجعت لار درمجالس متعدد گفته است
که این سفر رفتم وتمامش کردم وعرض کردم که این منسد نمی‌گذارد نوکرهای
نما با من راه بروند مقصودش صدارت است او را صدراعظم کنید اول کسی که

به او تنظیم کند من خواهم بود تا صدراعظم نشود آرام نمیگیرد وعریضه عرض کردم حالا که فلانی را وزیر مالیه فرمودید پس مستوفی‌الممالك بیچاره چه کاره است فرمایش شد که آن اوقات چشم درد عارض بود باشتباه این حکم صادر شده است و به حسام‌السلطنه درباب قشون فرستادن به بغداد[1] وحکومت کرمانشاه و کردستان چیزها گفته است مثل آنکه من حامی ونوکر عثمانی و رعیت انگلیس وخائن دولت ولینعمت خود هستم . اولا درکدام دولت وزارت مالیه و داخله یکی است چنانچه درصدارت خودش نظام‌الدوله[2] وزیر مالیه بود اگرهم یکی باشد کدام بی‌اطاعتی را بوزیر داخله کرده‌ام. این دلسوزی ودوستی باجناب آقا [3] از کجا تحصیل شد همان قسم که افتخاردارم ازاینکه خداوند مرا درعهد سلطنت همچه پادشاهی که تفوق برهمهٔ سلاطین روی زمین دارند بمرصهٔجان فشانی آورد بهمان قسم با افتخارادعا می کنم که درایران هیچ پادشاهی مثل من نوکر نداشته است، خوش بود گرمحك تجربه آید بمیان .

---

۱) درموقع تیرگی روابط ایران وانگلیس وقضایای هرات عثمانی‌ها نیزدرنهان باایران بدشمنی برخاستند ومشکلات چندی برای ایران فراهم ساختندکه یکی از آنها سختگیریها و تعدیاتی نسبت به ایرانیان مقیم عراق بود واین‌مسئله مایهٔ مکاتبات بسیارشده است. ناصرالدین شاه برای رعایت احتیاط ازآن‌جانب عموی خود حسام‌السلطنه را مامورکرمانشاه کردکه اگر مقتضی شد ، جواب عثمانی‌هارا درعراق بدهد واین‌عبارت ناظربهمین امراست .

۲) مراد حاج محمد حسین‌خان صدر اصفهانی استکه مستوفی‌الممالك و صدراعظم فتحعلی‌شاه بود وباآنکه مطلقا درس نخوانده بود وزارت مالیهٔ ایران را مدتها برعهده داشت .

۳) مراد میرزا یوسف مستوفی‌الممالك استکه در زمان میرزاآقاخان نوری به آشتیان تبعید شده بود و پس از سقوط او به احترام بــه تهران خواسته شد ومقام مستوفی اول کشور را بازیافت . ناصرالدین‌شاه به او « جناب‌آقا » خطاب میکرد وگویا بی‌موردهم نبوده است.

عکسهای مربوط به مقالات این شماره

به‌مناسبت پنجاه سالگی

یکی بود یکی نبود

سیدمحمدعلی جمال‌زاده یکی بود یکی نبود را اواخر سال ۱۳۳۹ قمری (۱۹۲۲) میلادی منتشر ساخت یعنی اکنون پنجاه سال از زمان انتشار نخستین مجموعهٔ داستان‌های کوتاه ایرانی می‌گذرد. خوشبختانه این اثر چنانکه باید در ادبیات معاصر اثر گذاشت و به چند زبان خارجی ترجمه شد.

به‌مناسبت آنکه یکی بود یکی نبود به پنجاهمین سال حیات ادبی خود رسیده است دو عکس از سیدمحمدعلی جمال‌زاده که در شهریور امسال ازو گرفته شده است درین صفحات چاپ می‌شود.

سید محمد علی جمال‌زاده و همسرش واگی خانم (شهریور ۱۳۵۱)
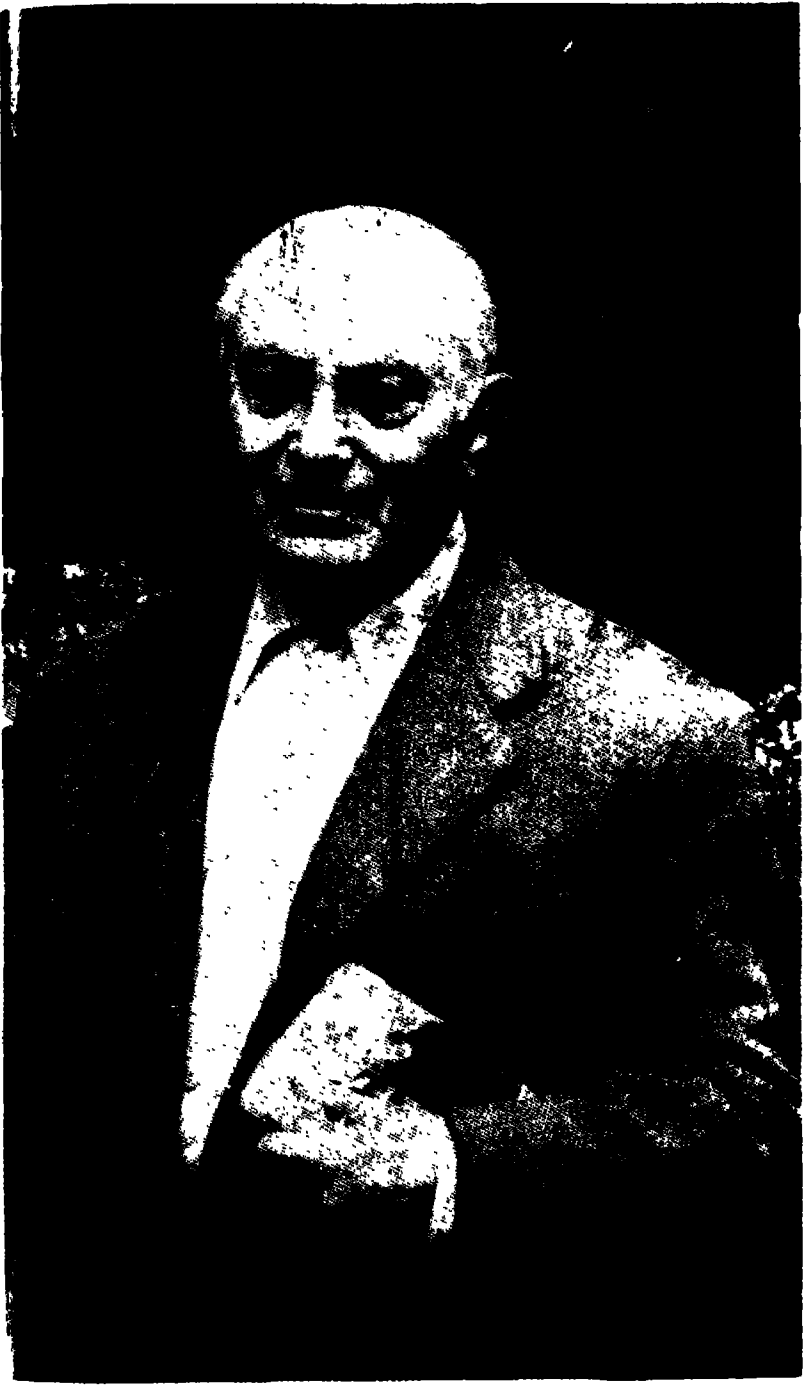
سید محمد علی جمال‌زاده
(عکس از ایرج افشار، شهریور ۱۳۵۱)

فریدون توللی
(عکس از ایرج افشار)

محمد ولی خان سپهسالار (نصرالسلطنه)

مشتاقعلیشاه (نقاشی اسمعیل جلایر)

مرحوم حاجی حسین آقای ملک

حسین نواب

مکتوبی از امیرنظام

(اصل متعلق به مجموعهٔ ناصح ناطق)

وفات حسین نواب

حسین نواب (متولد در ۱۲۷۶ شمسی) از رجال سیاست ایران روز نهم مهرماه ۱۳۵۱ درگذشت. مرحوم نواب فرزند مرحوم دبیرخاقان واز خاندان بدایع نگار تهرانی بود . مرحوم بدایع نگار ازادیبان بنام قرن سیزدهم هجری بود و از دوستان و معاشران مرحوم کلهر خوش نویس مشهور .

حسین نواب در خانوادهٔ دیوانی دبیر پیشه متولد شد . در مدرسهٔ علوم سیاسی درس خواند. سپس به خدمت وزارت خارجه درآمد. دوران خدمات دولتی را با درستی و راستی ودلسوزی به پایان برد . چند بار به مقام سفارت و یک بار به مقام وزارت امور خارجه رسید . موقعی که سفیر ایران درهلند بود محاکمات نفت ایران دردیوان داوری بین المللی لاهه طرح شد.

نواب ذوقی ادیبانه داشت وبا ادبیات قدیم آشنایی . به خواندن علاقه‌مند بود . سعدی را می‌پرستید وبه حافظ گاه به گاه می‌تاخت . یعنی سعدی را برتراز حافظ می‌دانست. اگر کسی ازسعدی انتقاد می‌کرد آرام نمی‌گرفت، حتی پرخاش می‌کرد. چندسال قبل سفری با نواب وحبیب یغمایی واصغر مهدوی وعباس زریاب خویی بهقم وکاشان رفتیم. خیلی خوش گذشت. مقداری زیاد ازلذت سفر همسفری با نواب بود وجدالهایی که اززبان اودرباب سعدی وحافظ شنیدیم. موقع رفتن اوراننده‌گی می‌کرد ونمی‌توانست صاحب سخن باشد . نگاهش به راه وحواسش به راننده‌گی بود . درباز گشتن چون خسته بود ازمن خواست که برانم . چون میدان یافت با زریاب آغاز مباحثه کرد .

نواب قلمی شیرین داشت . مقالاتی کـه نوشته است همه در مجلهٔ یغما چاپ شده . اخیراً چند مقاله نوشت که بث الشکوی بود. انتقادی بود. چندسال پیش سلسله مقالاتی دریغما انتشار می‌داد که پس ازچند شماره نشر به نظر من به اطناب کشیده شده بود . نامه‌ای به یغمایی نوشتم ومتذکر شدم کاش جناب نواب قلم را به سوی خـاطرات دوران سیاست خود منعطف کنند و از ایامی کـه در سفارتهـای مختلف بوده‌اند مطـالب مهم بنویسند . این سخن آن مرحوم را ناگوار آمد. خوب می‌دانم که موجب رنجش و دلخوری او شد.

نواب دارای کتابهای با ارزشی بود، اعم ازخطی وچاپی . کتابهای چاپی او بیشتر آثاری است که فرنگیها دربارهٔ ایران نوشته‌اند . کتب خطی اومعدودست

ولی اغلب با ارزش وازعصر ناصری . ده پانزده سال پیش قسمتی از نامهٔ دانشوران را (اگر اشتباه نکنم) که به‌خط مرحوم کلهر بود بمن نشان‌داد و آن قسمتی بود که جدش تألیف کرده بود. میان جدش و نویسندگان دیگر نامهٔ دانشوران گرگ‌ـ آشتیهایی بوده است‌که خود درست ازچه و چون‌آن خبر نداشت .

مرحوم نواب دوسه جلد ازنسخه‌های خودرا به‌مرحوم عبدالحسین هژیر قرض داده بود و چون هژیر کشته شد و کتابخانه‌اش پراکنده شد من نسخه‌های خطی مرحوم هژیر راکه شرکت مطبوعات خریده بود برای‌کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق خریدم . این موضوع همیشه مورد گلهٔ مرحوم نواب بود و می گفت دانشگاه کتابهای مرا تصاحب کرده است . بالاخره سال قبل که کتابهای خطی به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه منتقل شد و درجای مناسب وامنی قرار داده شده‌بود مرحوم نواب را برسر کتابها بردم وکتبی راکه می‌گفت از آن او بوده است به‌او نشان دادم . بسیار خوشحال شد و مثل اینکه راضی‌هم شد . امیداست‌دیگر کتابهای او نیز محفوظ بماند و مورد استفاده آیندگان قرار بگیرد.

یاد ایامی‌که با اوگذشت همیشه گرامی است، مخصوصاً چند باری‌که با جمعی از دوستان بزرگوار به‌سفرهٔ گسترده وپذیرایی دلپذیر او در حسین‌آباد خوانده شده بودم .

درگذشت سید محمد علی امام شوشتری

سید محمدعلی‌امام شوشتری در اواسط مهرماه ۱۳۵۱ درگذشت. مرحوم شوشتری یکی از افراد خاندان مشهور شوشتری اهوازبود. عده‌ای کثیر ازاین خاندان مشهور اندانشمندان بودند. اونیز در زمرهٔ اهل فضل به‌شمار می‌رفت.

اگرچه‌قسمت دراز از زندگی‌خودرا در امور اداری‌گذرانده درده‌پانزده سال‌اخیراوقات خودرا به خدمت درکارهای ادبی‌مصروف می‌داشت‌ودرکتابخانهٔ پهلوی مصدرکارهای تحقیقی بود .

امام شوشتری در دورانی‌که مرحوم سید احمدکسروی‌آیین و اعتقادات خویش را رواج می‌داد از همر زمان وهمکامان مرحوم‌کسروی بود و به عقاید اوگرویده بود، ولی در دوران اخیر عمر خویش بدان اعتقادات نبود.

نخستین‌کارمفید امام شوشتری‌انتشارکتاب‌تاریخ‌خوزستان تألیف‌برادرش است‌که تحت عنوان غلط « تاریخ جغرافیایی خوزستان » (به جای جغرافیای تاریخی‌خوزستان) به‌چاپ رسید. ازکارهایی‌که مرحوم امام شوشتری‌درسالهای اخیرمنتشر کردکتاب فرهنگ واژه‌های فارسی‌درعربی (چاپ‌انجمن‌آثارملی)، عهد اردشیر (چاپ انجمن آثار ملی) ، تاریخ شهریاری در شاهنشاهی ایران (وزارت فرهنگ وهنر)، تاریخ مقیاسات ونفوذ درحکومت اسلامی (انتشارات دانشسرای عالی) و پیشینهٔ هنر موسیقی اسلامی (وزارت فرهنگ و هنر) است.

نامه‌ها

دو ملک
(ملك الشعراء بهار ـ حاجی حسین آقا ملك)

احمد سهیلی خوانساری

در شمارهٔ اخیر مجلهٔ گرامی راهنمای کتاب ازدو ملك یاد شده بود نخست از شادروان ملك الشعراء بهار سخنرانی استاد ارجمند آقای محیط طباطبائی و آنگاه یادبود درگذشت کریم بزرگوار حاج حسین آقا ملك بقلم دوست دانشمند آقای ایرج افشار که ضمن آن اشارتی بطبیعت عجیب آنمرحوم کرده بود. داستانی که اکنون در اینجا مینگارم ماجرائیست که میان این دو ملك واقع شده و نموداری ازسخای مردیست‌که هنگام حیات مورد ستایش بوده است. شاید کمتر بیاد داشته باشند که مرحوم ملك‌الشعراء بهار بعد از کناره گیری قهری ازصحنهٔ سیاست درعهد شاهنشاه فقید حدود سال ۱۳۱۷ درخیابان شاه‌آباد بنام‌دانشکده کتابفروشی بازکرد وبدان مقصود ازکتابهای کتابخانهٔ شخصی‌خود مقداری بدانجا انتقال داده بود وعصرها وشبها دوستان وی درآنجا جمع‌می‌شدند. در آنموقع کتاب خطی خریدارکم‌داشت وجزتنی‌چندکه مرحوم حاج حسین آقا ملك یك ازآنان بودکسی طالب‌کتاب خطی‌نمیشد.

میان کتابهای خطی ملك‌الشعراء مجموعهٔ کوچکی شامل سه رساله از ابی‌نصرفارابی مورخ بسال ۴۶۱ و۴۶۴ بودکه ملك را پسند افتاد قیمت آنرا ملك‌الشعراء یکصد تومان‌فرمود وملك‌قبول کرد کتاب‌را گرفته باخودبکتابخانه آورد و این روش دیرین ملك بودکه‌کمتر فی‌المجلس قیمت‌کتاب می‌پرداخت دیری نگذشت ملك‌الشعراء را اتهاماتی زندانی ساخت و سپس باصفهان تبعید گشت در آن هنگام برای ملك پیغام فرستادکه اگر یکصد تومان قیمت‌کتاب بخانواده‌اش رسد بسیار بجاست مرحوم ملك بدین پیغام اعتنائی نکرد ومدتها گذشت تا آنکه حوادث سال ۱۳۲۰ اوضاع و احوال این‌کشور را دگرگون ساخت و ملك‌الشعراء بتهران بازگشته و روزگار نوینی آغازکرد و دیگر بار روزنامهٔ نوبهاررا که سالها فراموش‌شده بود انتشارداد.

مدیران روزنامه‌ها درآنوقت انجمن دائرساخته وهرشب درآنجا گردهم جمع‌میشدند مرحوم‌احمد ملکی که درآن‌زمان روزنامهٔ ستاره را منتشرمیساخت و در جمع‌آنان بود با ملك بستگی داشت ملك‌الشعراء بوسیلهٔ وی پیغام فرستاد ومطالبهٔ‌کتاب خود نمود ملك چکی بمبلغ یکصد تومان نوشته به ملکی دادکه

در بهای کتاب به ملك‌الشعراء بدهد فردای آنروز ملکی بازآمد از هر درسخن گفت ضمناً اشارتی بموضوع کرده گفت که دیشب چك التفاتی را به ملك‌الشعراء دادم قبول نکرد و گفت آنروزیکـه من احتیاج داشتم ملك قیمت کتاب را بمن نداد امروزکه احتیاجی ندارم برایم میفرستد از قول من بایشان سلام رسانده بگوئیدکتاب مرا التفات نمایند ملك چك را از ملکی گرفت وسخنی نگفت:

هفته‌ئی گذشت روزی ملکی پاکتی‌ازطرف ملك‌الشعراء برای ملك‌آورد. ملك پاکت را گشود این قطعه بود :

سر حلقهٔ صاحبدلان حسین
ای سرور عالیجناب من
دارم سخنانی صواب چند
بشنو سخنان صواب من
تو خود ملکی بر ملوك عصر
زینرو بتو هست انتساب من
یاد آر که ورزید باب تو
پیوسته ارادت بباب من
شد صرف خلوص و مودتت
سرمایهٔ عهد شباب من
بود ارچه مهیا بفضل حق
از سعی و عمل نان وآب من
لکن بسرای تو بد ز صدق
پیوسته ایاب و ذهاب من
دیدار تو اصل سرور من
اخلاص تو فصل‌الخطاب من
در خطه ری بس شبا که بود
در باغ صبا خورد وخواب من
در امر تو بود انقیاد من
وز نهی تو بود اجتناب من
بی هیچ طمع مخلص و شفیق
تا آنکه ببردی کتاب من

چون حبس شدم نامه کردمت
باشد که فرستی حساب من
ز التفاف مرمت کنی بنور
بنیاد وجود خراب من
وندر حق اطفال من کنی
لطف و پدری در غیاب من
ظنم بخطا رفت کامدی
فارغ ز عذاب و عقاب من
چانه زدی و ریختی نمك
از قهر به قلب کباب من
گفتی که بمیرد فلان بحبس
غم باد به تخم دواب من
چون سوی صفاهان شدم ز حبس
گشتی غمی از فتح باب من
بس نامه فرستادم و پیام
یکبار ندادی جواب من
هرگز نسزد از تو رادمرد
کافیون کنی اندر شراب من
زیبنده نباشد اگر کند
سیمرغ تو قصد ذباب من
با گنج کتابی که مر تراست
بندی طمع اندر کتاب من

ملك قطعهٔ ملك‌الشعراء راخواندوهیچ نگفت. امابران‌شدکه قطعه‌راجواب گوید بیتی چند سرود و پس ازروزی چند نامه‌ئی نوشته با جواب قطعه‌وچکی بمبلغ دویست تومان در پاکتی نهاد ـ بمن داد وچون میدانست‌که ملك‌الشعرا را بـه نگارنده التفاتیست فرمـود کتاب ملك الشعراء را برداشته با این پاکت نزد او رفته اگر پس از خواندن نامه چك قبول کرد فبهاالمراد و اگر قبول نکرد کتاب را باو بازده و رسید بگیر. بیاد دارم چهارشنبه ۱۸ آذر ماه ۱۳۲۱ بود. دوساعت بعد ازظهر بمنزل ملك‌الشعراء رفتم در زدم‌گشودند ومرا باطاق کوچك سمت شرقی کتابخانه که درآن ازدوستان پذیرائی‌میکرد راهنمائی

کردندملك‌الشعراء نشسته بود وسماورش‌درکنارش‌میجوشید ازنگارنده پذیرائی کرد و پس ازحدیثی از شعر وخواندن غزلی‌که بتازگی ساخته بودم‌گله آغاز کردکه چرا الفبای‌خط‌کوفی‌راکه برای سبك شناسی‌خواسته بود برایش‌ننوشتم من شرمسارعذری‌آوردم وآنگاه نامهٔ ملك بوی تسلیم داشتم بازکرد وقطعه‌ییکه ملك درجواب ایشان سروده بودخواند قطعه چنین بود:

آقای ملك فخر شاعران
بر ذکر تو شد فتح باب من
از فیض سخنهای نغز تو
مستم من و شعرت شراب من
شب گشته ز هجر روز من
بنمای رخ ای آفتاب من
ای ابر مروت دمی ببار
بر تشنهٔ خود ای سحاب من
چندیست که دریای لطف تو
گردیده تمامی سراب من
گفتی بدمن نزد شیخ و شاب
تا آنکه ربودی کتاب من
در بیع من آمد کتاب تو
فرضاً بتو باشد حساب من
واتشکده افروخت آتشی
کزان دل من شد کباب من
رحمی ننمودی بهیچ روی
از لطف بحال خراب من
آئین مروت نه این بود
بهتان بفرستی جواب من
بالاف مودت که دم زدی
راضی شوی اندر عذاب من
اینست بگو عفت قلم
تا آنکه کنی هجو باب من
بـا آن قلم آتشین چرا
بر خاك بریزی تو آب من

آنها که نوشتم ترا ز صدق
خوانی همگی ناصواب من
یك نامه بدستم نیامده است
زان حضرت عالیجناب من
برگو بکه دادی تو نامه را
تا باشد ازو اجتناب من
یکسان بده با دوستان بدهر
پیوسته حضور و غیاب من
در دامن عزلت کشیده پای
با کس نه ایاب و ذهاب من
با اینهمه این دیو مردمان
کوشند برنج و عتاب من
حبس تو و ضجر من و همه
بودست تمامی عقاب من
آن قدر ندارد کتاب و پول
تا خشم تو گردد حجاب من
بالله که برنجم ز چرخ دون
جز با تو نباشد خطاب من
آن گنج کتاب و هر آنچه هست
وقفست بدان تا ثیاب من
سیمرغ کدام و ذباب چیست
من صعوه ، تو باشی عقاب من

بعد ازمطالعهٔ قطعه به چك دویست تومان نظرافکند و بی‌تأمل به نگارنده پس‌داد و صحبت ازکتاب خویش فرمود و از ملك بدانکار گله کردکتاب از کیف درآورده بدو سپردم‌کتاب از من بگرفت و برروی‌کارت اسم خود رسیدی‌مرقوم داشته بمن داد .

برای‌آشنائی با خط «ملك» عین نوشتهٔ ایشان‌راکه با خط خوش برروی کارت نوشته‌اند بنظر خوانندگان محترم میرسانم :

کتب خطی امانتی فقیر توسط حضرت آقای ملک
با همت شوکت اعلی بانجانب رسید بجواب رقیمهٔ
حضرتش این عرض و تقدیم خواهد افتاد

م. بهار

من کارت در کیف بغل نهادم بعداز ساعتی برخاستم که تودیع کنم بایشان گفتم جناب بهار آنچه مسلمست کتابخانهٔ ملك وقف آستان حضرت امام ثامن علیه‌السلام میباشد دیر یازود بدان آستان بسپرند باخلاصی که‌شما بدان درگاه دارید بزرگواری کرده ایـن کتاب را بکتابخانه ملك التفات کنید من بنـام خودتان درفهرست ثبت میکنم تا از شما نیز درایـن کتابخانه یادگاری باشد ملك‌الشعراء بدون تأمل قلم برداشت واین‌چند کلمه راپشت کتاب نوشته بمن‌داد.

این کتاب را بعنوان هدیه تقدیم کتابخانهٔ
آقای حاج حسین آقا ملک نمودم آذر ۱۳۲۱

ملک‌الشعراء بهار

آستان قدس رضوی
کتابخانه ملی ملک - تهران
شماره (۵۹۲۵)
تاریخ ثبت ۱۲ خرداد ماه ۱۳۳۱

و گفت اگر ملك خواست وجهی‌دهد قیمت یکروز کاغذ روزنامهٔ نوبهاررا از اوبشان گفتم کاغذ یکروزنوبهار چقدرست فرمود ششصد تومان من خوشحال برخاسته وملك‌الشعراء را بوسیده مرخص شدم وفراموش کردم رسید کتاب را که قبلا گرفته بودم بایشان مسترد دارم بکتابخانه آمدم ملك ماجرا ازمن پرسید داستان‌ازآغاز تاانجام همانطورکه واقع شده بود نقل کردم چك دویست‌تومان ازمن‌بگرفت وگفت‌غرض این بودکه‌کتاب ازدست نرود ازان پس هرگاه‌سخن از کاغذ یکروز نوبهار بمیان میآوردم روی درهم میکشید و من هروقت خدمت ملك‌الشعراء میرسیدم شرمسار انتظار سرزنش داشتم .

احمد سهیلی خوانساری

بیچاره ابنیهٔ تاریخی

ازآنجا که مرجعی برای بیان شکایت خویش نیافتم ، دست بدامن شما شدم شاید صفحات مجلهٔ راهنمای‌کتاب کارپیك باد صبارا کند.

شنیده‌ام میخواهند سردربقعهٔ خواهر امام را درشهر رشت خراب کنند و خیابانی نوساز وتر وتازه ازمقابل این بقعهٔقدیمی بگذرانند . تاریخ بنای‌این سردر ۱۲۹۰ قمری است وتنهااثری است درگیلان‌که باآجرهای‌لعاب‌دارچیده کتیبهٔ بالای ایـن‌سردر باخط خوش نستعلیق بـرکاشی نوشته شده و مطلع آن اینست :

یارب بنای کیست مراین طاق بی‌نظیر

کز رفعتش سپهر معلق بود قصیر

بنای اصلی بقعه به دستور ابوالنصر میرزا حسام‌السلطنه در سال ۱۳۰۶ قمری تجدید بناشده است وچنانکه ملاحظه می‌فرمائید تاریخ بنای سردر مقدم برتاریخ بنای قبلی بقعه است.

این‌سردر نسبت به‌آثارتاریخی‌کشور ما زیاد قدیمی نیست. امابایدگفت که درشهر رشت هم بنای قدیم زیاد نیست. گورستان بسیارکهن آن که مدفن استاد ابوجعفر ازنخستین دعاة زیدی ومقبرهٔ کارکیا سید احمدکیا متوفی۸۵۲ قمری ومرقد دیوسلطان از فرستادگان صفویان وصدها چهارطاقی‌وگورقدیمی

بود در نوسازیهای دوران گذشته از میان رفت.

می‌گویند اسماعیل‌خان سرایی (قلعه بیگی) وسرتیپ محمدحسین ایرم شهرداران رشت، مسجدامام‌الدوله و تکیهٔ دولت را خراب‌کردند . تکیهٔ محلهٔ استاد سرا را که از محلات قدیمی رشت است سرلشکر عطاپور از میان برد . مسجد و تکیهٔ دوریش مخلص ومقبرهٔ میره‌دا هم یکی دیگر.

آبادانی بسیارخوب است ولی بهترآنست‌که ازاین بناهای قدیمی دست بردارند و بیرون شهر به جای خیابان محله‌ای به‌نام خود بسازند.

منوچهرستوده

توضیحی

دربارهٔ سپهسالار تنکابنی

درصفحهٔ۳۱۹راهنمای‌کتاب‌که مربوط به‌تصاویر و یادگارهابودبه‌لوحهٔ چاپی‌که به‌پاس زحمات و فداکاریهای مـرحـوم محمد ولیخان تنکابنی‌سپهدار اعظم اشاره شده بود جلب توجه‌کرد ، چون اینجانب از نوادهٔ دختری مرحوم سپهدار هستم‌واین لوحهٔ چاپی نیز درمنزل‌ما بود. یاددارم مرحوم پدر (دکتر حسن منوچهری اسعدالسلطنه) که داماد مرحوم سپهدار تنکابنی بـود اظهار میکردندکه‌اصل‌این‌لوحه‌روی یك صفحهٔ طلابوده‌وبخط یکی ازخطاطان‌معروف تهران‌که متأسفانه اسم آن بخاطرم نیست وحتی ایشان را در چندین سال قبل برای سنگ مثانه‌در بیمارستان ایران عمل جراحی‌کردم حك‌شده و اصل‌لوحهٔ طلانزد مرحوم مرتضی قلی خلعت‌بـری سردار اقتدار (پسر مـرحوم سپهدار تنکابنی) بوده‌که بعد ازفوت ایشان نمیدانم چه‌سرنوشتی پیداکرده‌است. ایکاش بازماندگان، این لوحه افتخارآمیزراتقدیم موزه یاکتابخانهٔمجلس‌شورای‌ملی نمایندکه باقی بماند- برای اطلاع مطالب بالا به‌عرض رسید ،

دکتر علاءالدین منوچهری

توضیح

ادارهٔ مجلهٔ راهنمای کتاب

در شمارهٔ خرداد - تیر ۱۳۵۱ آن مجله (صفحات ۳۵۸-۳۵۴) خبری زیر عنوان «اعطای جوایز بهترین نویسندگان و ناشران» انتشار یافته که نام اینجانب نیز با ذکر مبلغی به‌عنوان جایزهٔ نقدی بمناسبت نگارش رسالهٔ «اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده» در آن درج شده است.

بدینوسیله تصدیع می‌دهم که نگارنده از بابت هیچ کتابی تاکنون جایزه‌ای نپذیرفته‌ام. بنابراین بجا و شایسته است که در درجهٔ اول اصلاح خبر مزبور تا حدی که مربوط به نگارنده است ، درهمان مجله چاپ و اعلام شود. ازاینرو خواهش دارم یا بادرج نامهٔ اینجانب یا مضمون درست آن در شمارهٔ آینده، در تصحیح آن مطلب و رفع اشتباه اقدام فرمائید. موجب تشکر خواهد بود.

فریدون آدمیت

نامه‌های محمدتقی دانش‌پژوه از شوروی

نامهٔ اول

.... نزدیك به بیست و دو روز است که بنده دراین دیار بسر می‌برم و نزدیك ۱۹ روزی است که در شهر لنینگراد هستم، شهر آثار قدیم از کلیساها وموزه‌ها ومسجد که برخی ازآنها را دیده‌ام. سروکارم باکتابخانه‌های ارمیتاژ ودانشگاه وخاورشناسی وعمومی‌است. درست مانند محمدجریرطبری که دیوانه وار ازدولاب بهری برای‌اخذ حدیث نزدشیوخ میرفت بنده‌هم که به گردپای او نخواهم رسید روزهای کار از کتابخانه‌ای به کتابخانه‌ای میروم.

در کتابخانهٔ عمومی شچدرین نسخه‌های جالبی‌هست که تاریخ تمدن‌مارا روشن می‌سازد . کتابهائی دیدم که در جاهای دیگر ندیدم ، نسخه‌های مصور فراوان در خاورشناسی . گذشته از فارسی دیروز و پریروز به فیشهای عربی نگاهی کردم بامسئول آنها آقای انس‌بن‌خالدوف به عربی حرف می‌زنم او در فکر تهیهٔ فهرست موجز کتابهای‌عربی آنجااست.

نسخه های کهنه ازقرن ۵و۶و۷ زیاد دارند . ازجمله کتابی در ترجمهٔ احوال علماازیکی‌دانشمندان نزدیك به زمخشری درآنجا هست که خود آقای

خالدوف مقاله‌ای دربارهٔ آن نوشت. کتابهای حدیث وفقه و تاریخ بسیار است و روشن کنندهٔ تاریخ علوم درماوراء النهراست . ازفلسفه کتب منطقی وکلامی در آنجا هست. درمیان کتابهای فارسی به «خمسین عمادی» برخوردم وآنراخواندم. از«یوسف اهل» مؤلف «فرائد غیاثی» است و روشن کنندهٔ تاریخ دوران محمد کرت وخراسان. همچنین ترجمه‌ای از «جاویدان خرد احمد مسکویه» برای «اتابك ابوبکرسعدزنگی» که نسخه‌هم کهنه است وشایسته برای چاپ. دو نسخه «جغرافیای کرمان» دارند یکی در اینجا ودیگری در دانشگاه .

در دانشگاه هم نسخه‌های عربی و فارسی فراوان است . سه نسخه تاریخ حمزهٔ اصفهانی دارند، اگرچه جدید است.

بهرحال بایك ماه ودوماه ویك نفرکسی نمیتواند به‌ذخائرعلمی این دیار آنچه که روشن کنندهٔ تاریخ علمی‌ما است پی‌ببرد . گذشته ازعلمای متخصص که اکنون دارند. مسأله مهم دیگرخواندن مقالات وکتبی‌است که ازهزار وهشتصد تاکنون دراین دیار برای تاریخ ایران واسلام نوشته‌اند . به‌اینها گویا جز در این‌جا دسترسی نباشد. اگرنسخه‌هارا هم نبیند این مقالات وکتب خود منابعی است مهم.

من‌درتمام تهران‌نتوانستم فهرست درن را بیابم. ناگزیرشدم‌دراینجاآن را بخوانم وبرای خود خلاصه کنم. سراسرفهرست رزن را نیز خواندم وخلاصه کردم . فعلا مشغول خواندن برخی از مقالات خانیکوف هستم.

مقاله‌ای ازبریگل‌خواندم دربارهٔ نسخه‌های قازان .

بهرحال امیدوارم بتوانم با این‌فرسودگی وخستگی وتنهایی وتنگی‌وقت توفیق یابم که از این خرمن های علم و معرفت که درکتابخانه های این کشور گسترده است خوشه‌ای برگیرم ودست خالی‌نیایم ...

به‌عقیدهٔ بنده نوشتن‌تاریخ ادب وعلم‌ایران بی‌آنکه شما ازنسخه‌های‌این دیار وترکیه وعربستان‌سعودی‌که من درمدت‌کوتاه‌آنجارا دیدم‌میسور نیست، چه بهترمی‌دانیدکه بسیاری از دانشمندان و سرایندگان نامشان در نسخه‌ها مانده است نه درکتابهای تاریخ وتراجم احوال. بنابرین بایستی شما برای تـدوین تاریخ آگاهی ازاین منابع را برنامهٔ کارخود قرار دهید و این کارهم از دست یکنفرانجام یافتنی‌نیست. باید عده‌ای را برای انجام‌آن‌بابرنامهٔ علمی وروشنی برای مطالعهٔ نسخه‌ها یا خواندن فهارس و مقالات برگماشت ... امیدوارم در کنگرهٔ ایرانشناسی‌خوش بگذرد .

نامهٔ دوم

دومین نامه است که حضور سرکار می‌نویسم . اکنون مدتی است که در شهر لنینگراد بسر می‌برم ....

بنده توانستم سه‌باری به کتابخانهٔ عمومی بروم . چندین نسخه را دیدم . بازهم آنجا خواهم رفت. به‌کتابخانهٔ دانشگاه هم چند بار رفتم. باآقای طاهر جانف آشنا شدم . کتاب دراینجاها بسیاراست. ازکتابخانهٔ خاورشناسی‌هم‌نسخه های بسیاری‌هست . هنوز قسمت عربی‌را ندیدم .

نسخه‌ای از«مجموعهٔ رشدیه» دیدم‌که درست خط‌آن مانند خط وقف نامهٔ کذائی‌تهران‌است که چاپ گردید. از«تواریخ طبرستان» وگیلان دراین‌جاچند نسخه‌دیدم. یاد«ستودهٔ»عزیز به‌خیر. از«جغرافیای کرمان»نسخه‌ای در دانشگاه دیدم وبه‌جز نسخهٔ خاور شناسی، یاد باستانی گرامی به‌خیر، نسخه‌ای ازفهرست مرویات ابن‌حجرعسقلانی» در دانشگاه دیده‌ام‌که برای کتابشناسی‌اسلامی‌بسیار سودمند است. درآن از«سیرهٔ ابن‌هشام» و «روایتهای‌آن بندی هست، یاد دکتر مهدوی به‌خیر . خط‌آن بسیار ریز نسخ عربی‌شکسته مانند بی‌نقطهٔ ۸۵۰ زمان ابن حجر. اگر کاتب نداشت می‌گفتم نسخهٔ اصل‌است . میل‌دارم‌آن بندمربوط به سیره را برای مهدوی بنویسم، اگر بتوانم بخوانم. دیروز قدری ازآن‌را با طاهرجانف که معلم عربی‌است خواندیم.

ازابن حجر دوسه فهرست یادکرده‌اند ولی‌شاید عربها ازاین نسخه بی خبر باشند . بهرحال برای تحقیق در ادب اسلامی و ایرانی این کتاب منبع مهمی‌است.

دراین‌جا ذخائر فرهنگی اسلامی وایرانی بسیار بسیار است ویك سال و دوسال برای همین شهرکم است . ازآنچه دراینجا هست ما به دقایقی در بارهٔ نفوذ ادب فارسی برمی‌خوریم ...

تذکر دربارهٔ «مذکر»

آقای مدیر

استدعا می‌کنم این یادداشت مختصر را در مجلهٔ راهنمـای کتاب درج بفرمائید :

درصفحهٔ بیست وپنجم ازمقالهٔ بسیارمفیدآقای دکترزرین کوب پیرامون کتاب از «صبا تانیما»ی‌آقای یحیی‌آرین‌پور اشاره‌ای به«غزل‌مذکر» و«رنگ عمومی‌مذکر» شده‌است که متأسفانه بنظرمیرسد صاحب اصلی‌فکرنه‌آقای دکتر زرین کوب بلکه‌آقای دکتربراهنی‌است . من به مقتضای سنم درتحقیق ادبی و بویژه‌آنچه امروزنقد شعرخوانده می‌شود بیشترکشش به‌کارآقای دکتربراهنی دارم، ولی کارصحیح و درست را هم توسط هرکسی‌که انجام بشود دوست دارم ومی‌پسندم. کارآقای دکتر زرین‌کوب هم، که بنظرمن مردی هستند محقق و زحمت‌کشیده ودرس‌خوانده ودلسوخته وپیرهن درراه فرهنگ پاره‌کرده، کاری است بسیار پسندیده وگرچه فاقد دید های خلاق وشورانگیزی است‌که معمولا در جوانها باید سراغش‌گرفت، لکن چه چیزهای با ارزش‌که میتوان‌گاهی از همین دیدهای بینابین یادگرفت‌که گاهی‌ازآن دیدهای بسیار شورانگیز و خلاق نمیتوان. ولی‌من به‌مقتضای سنم وهم نسل‌بودنم باآقای دکتربراهنی شیوهٔ اورا بیشتر می‌پسندم تا احتیاط وملاحظه‌کاری امثال‌آقای دکتر زرین‌کوب را ، و درابداع زبان واصطلاح و بیان‌آنچه‌که امروز نقد ادبی نامیده میشود تمام حق رابه‌آقای دکتربراهنی‌میدهم وازاین‌مقوله هیچ‌حقی‌را به‌آقای دکترزرین‌کوب نمیدهم گرچه به‌ایشان هم احترام‌کامل میگذارم .

باری‌آقای دکتر زرین‌کوب محقق خوبی هستند و در یك مقالهٔ سی وسه صفحه‌ای، شصت حاشیه‌آورده‌اندکه همه بسیار روشن‌کننده وسودمندبود . عرب وعجم ، ترك وهندو، انگلیسی وفرانسوی وایتالیائی وآلمانی، همه جزومنابع ایشان بودند. ولی درصفحهٔ بیست‌وپنج، چهارپنج سطری دربارهٔ تنزل وغزل و رنگ عمومی مذکر هست‌که من‌کلا متعلق به‌اثری از آقای دکتر براهنی بنام «تاریخ مذکر» میدانم‌که بخشی‌ازآن تحت عنوان «رساله‌ای پیرامون موجبات تشتت فرهنگ درایران» درسال چهل‌وهشت. موقعی‌که‌آقای دکتربراهنی وتنی چند از دوستانش مجلهٔ تهران مصور را فقط برای مـدت یك‌تابستان تبدیل به مجله‌ای نیمه ادبی‌کرده بودند، چاپ شد وبعدگویا درسال چهل‌ونه ، قراربود تمام‌کتاب بوسیلهٔ ناشری درروبروی دانشگاه چاپ شودکه فقط هشتادصفحه‌اش چاپ شد ــ ومن نسخه‌ای ازآن‌را دارم ــ وبعد اختـلافی پیش‌آمد بین ناشر و آقای دکتر براهنی‌که‌کتاب تبدیل به‌کاغذ پاره شد و ناشرکتابهای دیگران را داخل‌آن می‌پیچید ودست مردم میداد. حالاکتاب درآمده است و تاریخ پایان

کتاب هم سال چهل‌ونه است که گویا درآن‌سال کتاب تکمیل‌شده. فصل‌دوم وسو، کتاب که قبلاً کلا درمجلهٔ مذکورهم درآمده بود، مربوط می‌شود به موقعیت‌زن درادبیات‌ایران، واتفاقاً عنوان یکی‌ازفصل‌ها درآن مجله عبارت بوداز «تغزل مذکریعنی‌چه؟» که بحثی‌بود مبسوط ، روشنگر ومتفکرانه پیرامون‌بزرگترین خصیصهٔ تغزل درشعرفارسی‌که عبارت از مذکربودن‌آن باشد. بعدها در همین اردیبهشت ماه سال جاری آقای دکتر براهنی مقـالهٔ دیگری هم در روزنامه اطلاعات چاپ‌کرد، تحت عنوان « زن درتاریخ و فرهنگ مذکر» و بخشی از رسالهٔ تاریخ مذکر وبعضی‌حرفهای دیگرش پیرامون تاریخ و فرهنگ ایران واین‌همه ، امکان نداشت ازلحاظ آقای دکتر زرین‌کوب نگذشته باشد .

می‌دانم‌که نه‌آقای دکتر براهنی بمجلهٔ شمـا ارادت دارد ونه‌شما به او عنایت دارید، ولی‌چون‌شما مدیرراهنمای‌کتاب هستید وباید عادل‌باشید ـ گرچه اغلب‌نبوده‌اید وبویژه دربارهٔ‌آقای دکتر براهنی‌ظلم‌سکوت هم‌درپیش گرفته‌اید . این چند سطررا بخاطر گل روی‌آقای دکترزرین‌کوب و روی‌گل‌آقای دکتر براهنی‌درج بفرمائید :

« با این‌همه وقتی ذکرایرج و تمایلات همجنس‌گرایی در نوع تغزلات او درمیان می‌آید توجه به اسباب تحولی‌که تدریجاً درادبیات تغزلـی ایران معاصر درمیان‌آمد نیزلازم است والبته مبارزهٔ بعضی‌ازشاعران این‌عهد ـ ایرج، لاهوتی، وعشقی ـ برای‌کشف حجاب ازجملهٔ این‌اسباب‌است عجب‌آنکه هرچند بعدها باکشف حجاب برای‌آنچه ادیبان «غزل‌مذکر» میخوانند هیچ‌نوع سبب وجودی نماند باز دراشعار مقلدانه‌یی‌که امروز نیزبسبك قدماگفته می‌شودغالباً معشوق جزبندرت همچنان متعلق‌به «جنس‌موافق» است .

تذکر این نکته شاید نشان دهدکه قسمتی از رنگ همجنس‌گرایی در شعرایرج والبته نه‌بی‌پردگی‌ها وهرزگی‌های‌آن ـ ممکن‌است مربوط به‌اقتضای یك سنت‌کهنهٔ ادبی باشد وشك نیست‌که با تحقق تجدد واقعی این‌رنگ عمومی «مذکر» ازشعرتغزلی ایران امروزتدریجاً محو وزدوده می‌شود».

(از مقالهٔ دکتر زرین‌کوب)

«فرهنگ ایران نیز، اگرنه همیشه مذکر، لااقل دراغلب‌موارد مذکرو بعد در دورانهای خاصی خنثی‌بوده است... »

«فرهنگ ایران، فرهنگ مردان است. بوسیلهٔ مردان و برای مردان ساخته شده‌است...»

«جنسی‌که بیشتر هدف عشق شاعرانه و یا شورعاشقانه قرار گرفته مرد است نه زن؛ وبهمین دلیل تغزل ایرانی نیز بیشتر تغزلی مذکر است تا تغزلی سالم ...»

«تغزل مذکر دوعیب اساسی‌داشته است: یکی‌اینکه مرد، تصویری‌جامع اززنان بدست نداده است ودیگراینکه هیچ‌زنی‌نه تصویری ازخود درشعرمردان دیده، ونه توانسته‌است به‌شیوه‌ای سالم‌تصویری ازمرد، درتغزل‌زنانهٔ خودبدهد. بهمین‌دلیل تازمان فروغ فرخزاد ، شعرفارسی ازداشتن معشوق مرد ، معشوق مردی‌که ازدیدگاه جنسی، عاطفی وجسمانی‌یك زن ، دیده وتصویر شده باشد، محروم مانده‌است. می‌توان‌چنین‌نتیجه گرفت‌که همانقدرکه درشعرتغزلی‌ایران معشوق ناب زن بسیارکم است ، بطورکلی ازمعشوق ناب مردکه از دیدگاه یك زن تصویرشده باشدکوچکترین خبری تازمان فرخ زاد نیست و تغزل گذشتهٔ ایران را ازاین نظرمذکرخواندم‌که درآن فاعل ومفعول شعر تغزلی هردو از جنس مرد هستند ...»

«متأسفانه در شعرعاشقانهٔ فارسی، چهرهٔ زن‌آنچنان‌گم وگور، مستتر، مخفی، مخدوش وتیره‌است‌که بنظرمی‌رسد پیکرهٔ پسرجوانی‌را باکمی‌تغییر به مجسمهٔ مسخ شدهٔ یك‌زن تبدیل‌کرده‌اند . همین ویژگی درخود غرق شدن شعر عاشقانهٔ فارسی، همین فرمول ساده ولی پوشیده ازاذهان عشق‌بصورت ازمرد به مرد ، تغزل‌عاشقانهٔ فارسی‌را تبدیل به‌تغزلی‌مذکر کرده است... »

(نقل از مقالهٔ دکتر رضا براهنی شماره‌های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ مجلهٔ تهران مصور تابستان ۴۸ و فصل‌های دوم و سوم تاریخ مذکر).

قضاوت درباب ظهور یك فکروتقلید ازآن را بعهدهٔ خوانندگان‌محترم راهنمای‌کتاب می‌گذارم .

سروش ابراهیمی

راهنمای‌کتاب : درج‌این‌نامه‌منحصراً ازباب این‌است‌که‌آقای‌ابراهیمی تصور نفرمایند این مجله در باب‌آقای دکتر براهنی‌قائل به‌سکوت است وحقی از ایشان تضییع می‌کند . سابقهٔ مطلب مورد بحث خیلی‌کهنه‌تر از مقالهٔ آقای دکتر براهنی است. اغلب محققان ادبیات و تاریخ ایران به‌این موضوع توجه

داشته‌اند ومکرر درمراجع‌اساسی تذکرداده‌اند که مرد اهمیت واعتبار وتأثیری بیشتر اززن درفرهنگ وتفکر و زندگی ایرانی داشته‌است، این موضوع حکم «کشف» ندارد تا اگر دیگری هم در مقالهٔ خود به موضوع مذکور اشاره کرد مجبور ازآن باشدکه حتماً به مقاله‌ای‌که دریك مجلهٔ عمومی وعادی چاپ شده بوده است نگاه‌کرده باشد .

هفتهٔ فردوسی در مشهد

آقای مدیر

هفتهٔ فردوسی از۲۳ تا ۲۹ آبان ماه جاری در تالار باشکوه وجدید ـ التأسیس فردوسی در دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی مشهد برگزارگردید . دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی‌مشهد تاکنون بارها نشان داده‌است که رسالت خودرا نسبت به‌بزرگان ایران بویژه خراسان بنحوی احسن‌انجام داده وهنوز کنگره‌های عظیم شیخ‌طوسی وابوالفضل بیهقی ازخاطره‌ها فراموش‌نشده‌است . درجلسات هفتهٔ فردوسی‌شش‌تن ازاستادان دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی مشهد وتهران شرکت داشتند وسخنرانیهایی بشرح زیر ایراد نمودند :

«عشق‌پهلوان» آقای غلامحسین‌یوسفی
«ایران ویونان ازدیدگاه واومیروس» آقای محمدعلی‌اسلامی‌ندوشن
«بلاغت‌فردوسی»آقای ضیاء الدین‌سجادی
«بحثی دربارهٔ اساطیر وچند شخصیت شاهنامه»آقای رحیم عفیفی
«رستم قهرمان حماسهٔ ملی‌ایران»آقای جلال متینی
«ارزش‌خرد درنظرفردوسی»آقای محمدمهدی یزدی

سخنرانیها همه درحدخود بسیارتازه، عمیق، کنجکاوانه وحکایت‌ازارادت قلبی‌گویندگان‌آن نسبت بفردوسی‌بود. شك‌نیست‌که فردوسی و اثر ارزندهٔ او درخورآن هست‌که ارادتمندانش رنج سفری طولانی را تحمل‌کرده از فواصل دور برای ایراد سخنرانی بزادگاهش بشتابند .

این‌مجالس‌نشان دادکه بواقع موضوعاتی‌فراوان پیرامون شاهنامه‌وجود داردکه هنوزنگفته مانده‌است چه وقتیکه در ادبیات اروپا بیش ازده هاکتاب اعم ازتفسیر و انتقاد مثلا درباب‌آثارشکسپیر وبالزاك وجود داردآیا شایسته نیست‌که پیرامون شاهنامهٔ فردوسی‌که بی‌شك از ارزنده‌ترین‌آثار منظوم جهان است بیش از اینها گفتگوکرد وکتاب نوشت ؟ البته نوشته‌های زیادی بصورت پراکنده جای جای بچشم میخورد ولی‌ما نیك‌آگاهیم‌که این‌نوشته‌ها دربرابر

کارعظیمی که فردوسی انجام داده نه درخوراست و نه کافی.

امیداست که سخنرانیهای فردوسی هرچه زودتر بچاپ برسد ودر دسترس عاشقان وعلاقمندان بشاهنامه قرار گیرد. در پایان کوششها و مساعی بی‌نظیر آقای دکترجلال متینی استاد ورئیس دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی مشهد در فراهم‌آوردن وبرگزاری این جلسات ونیزعلاقمندی و دلسوزی استادانی که با گفتارایشان جلسات هفتهٔ فردوسی‌مزین گردید شایستهٔ تقدیر وقدردانی است.

مشهد ـ غلامرضا زرین‌چیان

یادآوری برای مشترکین محترم

چون بعضی‌ازمشترکین هنوز وجه‌اشتراك سال ۱۳۵۱ را نپرداخته‌اند خواهشمند است هرچه زودتر پرداخت آن اقدام فرمائید و در صورتی که پس از دریافت این شماره وجه اشتراك به دفترمجله نرسد باکمال تأسف‌نام آنان ازدفترمشترکین حذف ودیگر مجله فرستاده نخواهد شد.

از این یادآوری پوزش می‌خواهیم.

دفتر مجلهٔ راهنمای کتاب

اخبار

دکتر نصر و دکتر جلیلی

دکتر سید حسین نصر استاد دانشگاه طهران که چند سال اخیر در سمت رئیس دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی آن دانشگاه کار می کرد به سمت نایب التولیهٔ دانشگاه صنعتی آریامهر منصوب گردید و آقای دکتر سید ابوالحسن جلیلی استاد دانشگاه تهران به مقام ریاست دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی این دانشگاه اخیر نائل آمد.

دکتر سید حسین نصر ازدانشمندان طراز اول ایران است و در جهان شرقشناسی ومراکز دانشگاهی صاحب نام علمی واعتبارجهانی. امیدواریم که در مقام جدید مستمراً بتواند به کوشش‌های فرهنگی ونشرکتب ومقالات خود ادامه دهد ودرکارهای مدیریت جدید از توفیق بهرمور گردد.

دکتر نصر ازهمکاران مجلهٔ راهنمای کتاب است و مقالاتی که خاص این مجله نوشته و در دوره‌های مجله به چاپ رسیده است یادگاری است پایدار و ارجمند ازآن دوست عزیز.

دکتر سید ابوالحسن جلیلی فرزند مرحوم سیدکاظم جلیلی یزدی (سید کاظم نماینده مشهور و مدبر یزد در دوره‌های متعدد مجلس شورای ملی بود) دانشمندی‌است‌هوشمند وصاحب‌ذکاوت واخلاق، ودر رشتهٔ فلسفه دارای‌تحصیلات عالی و درجهٔ دکتری از پاریس.

دکتر جلیلی درمباحث اجتماعی گاه اظهارعقیده کرده است. مخصوصاً در زمینهٔ شرقشناسی خطابه‌ای درکنگرهٔ بین المللی بیست وهفتم شرقشناسی در میشیگان خواند که بسیار مورد توجه قرار گرفت ومتن فارسی آن درمجلهٔ علوم اجتماعی انتشار یافت.

توفیق این دو دوست ارجمند را خواستاریم.

ششمین کنگرهٔ باستانشناسی هنر و باستانشناسی ایران

ع. شاپور شهبازی
لندن

(اکسفورد - ۱۹ - ۲۵ شهریور)

ششمین کنگرهٔ جهانی هنر وباستانشناسی ایران* درشهریورماه‌درشهردانشگاهی

---

* - پیش ازاین، در فیلادلفیا (۱۹۲۶)، لندن (۳۱-۱۹۳۰)، لنینگراد (۱۹۳۵) نیویورک (۱۹۶۰) و تهران - شیراز (۱۹۶۸)، پنج کنگره برای هنر و باستانشناسی ایران تشکیل شده بود.

وبلندآوازهٔ اکسفورد ، انگلستان، برگزارشد ، و مدت یکهفته از ۱۹ تا ۲۵ شهریور برابر ۱۰ تا ۱۶ سپتامبر ، ادامه یافت . ریاست افتخاری کنگره با شاهدخت الکساندرا بود و بر پا کنندهٔ انجمن دانشگاهیان اکسفورد و دوستداران ایران که بـه گونه‌ای با آن دانشگاه پیوند داشته‌اند ، بودند ، از میان این گـروه کوششهای درخور ستایش بازیل گری کـه مدیریت انجمن را داشت، ج.و.الن ـ که دبیر انجمن ومسئول جای دادن اعضاء و برگزیدگان تالارـ های سخنرانی بود ودکتر ا.د.ه.بیوار که راهنمای میهمانان ومتصدی سخنرانیها بود ـ شایان یادآوری است. بر رویهم نزدیك ۳۵۰ تن از ایراندوستان در کشور های گوناگون ، بویژه انگلستان ، آلمان ، ایالات متحدهٔ آمریکا ، اطریش ، ترکیه، افغانستان وهندوستان، فرانسه و بلژیك، اسرائیل وایتالیا و سوئد در این انجمن گردآمده بودند، از ایران نیزیك گروه بیست و چندنفری شرکت داشتند ، وچندتن هم ازکشورهای دیگر آمدند و هیئت ایرانی رانیرومندتـر کردند. سخنرانیها از روز دوشنبه ۲۹ شهریورآغازشد، هرروز نزدیك به ۳۵ نفرسخن گفتند بجز روزنخستین که تنها ۱۵ نفر سخنران معین شده بودند. هر گفتاری نیم ساعت طول می کشید ، و دریکزمان پنج نفر درپنج تالار مختلف سخنرانی میکردند. هرتالاری را بهیك موضوع کلی مربوط بهباستانشناسی و هنر ایران تخصص داده بودندکه ترتیب آنها بدینگونه بود :

الف ـ کاوشها و بررسیهای مربوط بههنروفرهنگ ایران پیش ازهخامنشیان، ویژگیهای هنری، اجتماعی وسوداگری جوامع ابتدائی وپیش ازتاریخ درایران، و نیز بهره‌وری ازعلوم و فنون امروزی در راه پیشبرد آزمایشها و بررسیهای باستانشناسی.

ب ـ باستانشناسی وهنر ایران درروزگارشاهنشاهی هخامنشی واندکی پس ازآن.

پ ـ هنر و باستانشناسی ایران اشکانی وساسانی، وکاوشهای نوین مکان های تاریخی .

ت ـ هنر وباستانشناسی ایران درقرون نخستین اسلامی.

ج ـ هنر وباستانشناسی ایران دردورهٔ اسلامی و روابط آنها با فرهنگ همسایگان.

موضوع سخنرانیها را بگونه‌ای بخش کرده بودندکه یکدستهٔ سه نفری

دربارهٔ موضوعهائی‌مشابه و یا وابستهٔ بهم دریك تالارسخن می‌راندند، بی‌آنکه میان گفتارها چندان درنگ افتد، پس ازآنکه‌یکساعت و نیم می گذشت وسه‌تن سخن رانده‌بودند ، نیم ساعت برای پرسش و پاسخ وسنجش مطالب تازه بدست آمده یانتایج‌نویافته‌اختصاص داده می‌شد. بدین‌ترتیب هم رشته کلام‌نمی گسیخت وهم زمان چون وچرا بدست می‌آمد.

برروی‌هم می‌توان گفت که تکیهٔ این انجمن بیشتر برموضوعهای مربوط به‌دوران پیش‌ازاسلام بود، هرچندکه ازفعالیتها وکاوشهای سودمندی‌که مربوط به دورهٔ اسلامی‌بود، چیزی راکنارنگذاشته‌بودند. بسیاری ازشرکت‌کنندگانی که سخنرانی‌کردند ازدانشمندانی‌اندکه شهرت جهانی دارند ، و دیدارآنهمه سخت‌کوشان ایراندوست براستی مایهٔ شادمانی‌بودوبرای‌کسی چون‌بنده‌فرصتی بسیارگرانبهابودتا باآنهمه‌بزرگان هنروباستانشناسی وفرهنگ ایران روبرو گردم واز مکتبشان خوشه‌ها برچینم . لیکن افسوس‌که تنی چند ازدانشمندان وباستانشناسان‌پرکار دراین انجمن‌گردنیامده‌بودندوگرفتاریهای زندگی‌فرصت دیدارشان را ازماگرفت . ازمیان اینها دونفرپیش ازهمه جایشان خالی‌بود ، یکی استاد والترهینتس W. Hinz آلمانی‌که‌بررسیهای‌تازه‌اش‌درباب‌هخامنشیان و ساسانیان اهمیت ویژه‌ای یافته است، و دیگری باستانشناس‌کوشا و تیزهوش ولی‌محجوب وفروتن ما، اکبرتجویدی، که‌کاوشهایش درتخت جمشید، دربیرون ازسکوی شاهی، بخشی ازشهرباستانی راخوب نمایان ساخته است ونتایج‌کارش که امیدواریم به تفصیل هرچه‌تمامتر منتشرکند ــ آنچنان هیجان انگیز و پر اهمیت می‌باشدکه همه بابی‌شکیبی چشم‌براه اوبودندتا ازکاوشهایش‌سخن گوید، و چون نیامد دریغ فراوان خوردند، وجای‌آن بود.

باری ، برنامهٔ انجمن بدینگونه بـودکه روزیکشنبه ۱۹ شهریور اعضاء به اکسفوردآمدند و دردوساختمان دانشگاهی سنت ادموند وکوینز کالج جای گرفتند فردایش شاهدخت الکساندرا درتئاترشلدونین کنگره راگشود وبرای اعضاءآن‌آرزوی موفقیت وبرای ملت‌وفرهنگ ایران‌آرزوی‌پیشرفت وسربلندی هرچه بیشترکرد، ونیز ازیادبودهایش درایران سخن‌گفت. سپس بازیل گری وپرفسور ر. نومان رئیس ومعاون‌کنگره هریك گفتاری شامل‌کوششهای پیشین کنگره‌ها و بویژه نتایج فعالیتهای‌آرتور ایهام پوپ درراه‌گسترش ایرانشناسی ونیز امیدهایی‌که درپیش است، داشتندکه تاساعت ۱۲/۵ طول‌کشید وپس از آن ، درسرساعت ۳ ، سخنرانیها آغازشد وتا ۵ زمان‌گرفت . در این یکهفته

دوسه میهمانی با شکوه هم به افتخار هیئت ایرانی وپاره‌ای ازبزرگان انجمن داده شدکه خود فرصت بیشتری برای آشنائی اعضاء فراهم میاورد.

گروه ایرانی انجمن را استاد من دکتر فیروزباقرزاده سرپرستی میکرد و براستی که سربلند ازآزمایش مدیریت بیرون آمد. رویهم رفته نقائص کارمان خیلی کمتر ازآنچه که می‌اندیشیدیم بود. بیشتراعضاء ایرانی راجوانان پرشور و تحصیل کرده و یا پیران خردمند و جوان دل واستادان شهرت جهانی یافته تشکیل میدادند. وبیشترشان که سخنرانی کردند، آبرومندانه وسنگین وپرمایه سخن راندند. ازمیان سخنرانی‌های ایرانیانی که توجه بسیاری راجلب کرد و نشان دهندهٔ فعالیتهای تازه و امیدبخش بود تنها چندتارایاد می‌کنم که‌توانستم افتخار حضوریابم، والا من که باشم که در این‌باره رأی دهم وداوری کنم:

دکتر احمد تفضلی (ایران): فهرستی ازپیشه‌های دورهٔ ساسانی،

شهریار عدل (فرانسه): تحقیقات مقدماتی درباب یك برج آرامگاهی ازبین رفته، درری،

کامبخش فرد (ایران) کاوشهای کنگاور

ملك ایرج مشیری (ایران): درجستجوی ضرابخانه های ساسانی: بررسی‌های این دانشمند ایرانی در مورد نام ضرابخانه‌های ساسانی منقور بر سکه‌ها با استقبال وتشویق فراوان سکه شناسان روبرو شد.

علی‌اکبر سرفراز (ایران) کاوشهای برازجان: یك کاخ هخامنشی تازه در فارس.

دکتر غلامعلی همایون (ایران) معماری سنگ میمند

دکتر گیتی‌آذرپی (آمریکا). نمونه‌هائی از شاخص های تعبیرهای دینی درنقاشی سغدی. خود این بنده نیز درباب «سنگتراشی ساسانی دردارابگرد» سخن گفت و انتساب آنرا به اردشیر - که‌بتازگی باب شده - ردکرد، ونظرش باموافقت روبروشد.

کوتاه شدهٔ بیشتر گفتارها راکه بـه هنگام بدست‌گردانندگان انجمن رسیده‌بود، درکتابچه‌ای چاپ کرده‌بودند تا هم راهنمائی باشد و هم مددکی. در اینجا مهمترین سخنرانیها را برمی‌شماریم:

بخش الف:

سی. ب. مك بورنی: نگاهی بدورهٔ پیش ازتاریخی کهن‌سنگی درایران،

سی. آ. بورنی کاوش درهفتوان تپه، مواد تازه درباب آذربایجان ایران،

ر. ه. دایسن: بررسیهای تازه درباب حسنلو،
سرماکس مالوان: اشیاء عاجی از کاخ سوختهٔ نیمرود وحسنلو،
تی. سی. یونگ کاوشهای نوین در گودین تپه درغرب ایران،
ل. واندنبرگ: تاریخ گذاری برنزهای لرستان یافته شده درپشت کوه،
سی. ل. هیل: دژ وسرای رنگ شدهٔ باباجان
ت. برتن - براون: اندیشه‌هائی درباب همانندیهای لرستان وانگلستان عهد انگل و ساکسنها ،
د. گه. میتن ــ و. ف. لاسکی: اشیاء برنجین ایران غربی درگنجینهٔ استادکه. ه. ویل،
ه. وایس : کاوشهای قبرشیخین درخوزستان،
پ. پ. دلاگاز: آثارمعماری پیش ازتاریخی درچغامیش،
ه. ج. کانتور: فرهنگهای پیش‌ازتاریخی‌چغامیش‌وبنه فاضلی‌درخوزستان،
ژ. دلفوس: نتایج بررسی درخرابه‌های جعفرآبادخوزستان در۱۹۶۹و ۱۹۷۲ ،
ه. ج. نیسن: دشت‌بهبهان درهزارهٔ‌پنجم پیش‌ازمیلاد،
ر. ن. فرای ایراندست: یادداشتهای باستانشناسی از استان فارس ،
عزت نگهبان (ایران): باستانشناسی درسگزآباد . برنامهٔ مربوط به دشت قزوین،
س. ملك شاهمیرزادی (ایران) : دوره های فـرهنگی فنتج ازکاوشهای سگزآباد قزوین،
یوسف مجیدزاده (ایران) : ارزیابی نوینی از دوره‌های فرهنگی ایران مرکزی برپایهٔ کاوشهای تازه درگورستان سگزآبادقزوین،
تی. هیکوچی: کاوش درتپه سکندر،
سی. سی. لامبرگه ــ کارلوفسکی: کاوشهای یحیی‌تپه، در۷۲ ــ ۱۹۷۱
م. ا. پریکت: شواهدباستانشناسی برای اسکان در جنوبشرقی ایران،
ی. و. گنکوفسکی: روابط فرهنگی میان مردم ایران ودرهٔ رود سند،
ر. ه. میداو: گــزارش نتایج مقدماتی بررسی استخوان جانوران از یحیی تپه،
بخش ب:
د. استروناخ: آرامگاه کورش بزرگ بر روی یك نقشه تبتی،

ل. آ. تروپلمان: بررسی در باب اندازه‌های معماری آرامگاه کورش،

ه. فن گال: قبیله های مادی و پارسی،

ا. پرادا: خصائص تجسم مذهبی شاه در هنر هخامنشی،

ا.ب. تیلیا: نویافته‌هائی از تخت جمشید. این یکی از بهترین و سودمندترین همهٔ گفتارهائی بود که در این انجمن شنیدیم. خانم تیلیا، که با شوق ورغبت به نگهداری و تکامل ویرانه‌های تخت جمشید پرداخته است، از متخصصان درجه اول حفاظت آثار باستانی درجهانست، وکارهایش در تخت جمشید چهرهٔ این بنای باشکوه را دیگرگون ساخته است. وی با نهایت استادی و تیزهوشی ثابت کرد که یك کاخ بزرگ هخامنشی را که احتمالا اردشیر اول ساخته بوده است، بکلی ویران کرده‌اند ولی میشود آن را بازساخت، ونشان داد که نقوش ۲۴ هیئت هدیه پرداز آن کاخ، دراینجا وآنجا افتاده ومیشود بازشان ساخت، وگفت که این کار را دارد می‌کند. وی همچنین ثابت کرد که مجلس بارعام داریوش که دو نسخه از آن در بنای گنج خانه پیدا شده بود (ولی یکی اکنون درموزهٔ ایران باستان است) دراصل درمیان رژهٔ جاویدانان و رده‌های هدیه‌پردازان پلکانهای آپادانا بوده است.

ف. کرفتر: استادکرفتر معمار ومهندس بزرگ آلمانی، دوست وهمکار هرتسفلد واشمیت بود ونمونه‌هائی کوچکی ازتخت‌جمشید وپاسارگاد، آنچنان که در روزگار آبادانی بوده‌اند، ساخته است. دراینجا وی یادآور شدکه با کارهای تیلیا، باید دربازسازی‌خودش دست برد، ووی نیزنشان دادکه تیلیا درهمه‌جا حق‌داشته است. موضوع گفتار وی این بود: چهره‌های تازه‌ای از تخت جمشید،

م.د. رگوف: نخستین اندیشه درباب تخت‌جمشید،

ر.دبلیو. فری‌یر: برخی از جهانگردان سده‌های هفدهم و هیجدهم و علاقشان به تخت جمشید،

ج.ر هینلز: زمینهٔ ایرانی تجسمهای مذهبی درآئین‌مهر،

ف.آ. بود: ویژگیهای تجسمی الگوئی درتزئینات معماری هخامنشی،

ت. گوئل: سنجشهائی میان‌هنرهای هخامنشی وکمائنی ـ هلنی‌وترکی اسلامی سده‌های میانه،

ه. نیمت: انتشارنفوذ متقابل ایران ومصر درعهود مختلف،

پ. د. س. موری: گورستان‌هخامنشی دو هویوك نزدیك کارخامیش،

ب . ج . استاویسکی : آسیای میانه وایران هخامنشی،

ب . ب . شفتن : برخی از ظروف فلـزی خاورمیانه‌ای متعلق به‌عهود یونان کلاسیك (سده‌های هفتم تـا آغـاز پنجم) ، و هلنی : فصلی از روابـط ایران ویونان ،

عزیزهٔ مهدوی : چند تاریخ رادیوکربنی تازه ازجایهای کهن ایران و نتایج حاصله ازآنها ،

ا . گربار ـ ا.ا. گوردوس : بررسی علمی نقره‌های هخامنشی وساسانی،

د . ن . فرای ایراندوست و ا.ا. گوردوس : پاکی ونشانه‌های ناپاکی درسکه‌های نقرهٔ ایران از ۱۵۰ ق.م. تـا ۷۵۰ بعد از میلاد :گوردوس استاد شیمی فلزات وعکاسی علمی وشناسائی فلزهای آمیخته و تعیین تاریخ آنها بوسیلهٔ تجزیهٔ علمی است ، وسخنرانی او بی‌اندازه سودمند بود زیرا نشان‌داد که آثار تقلبی ازجمله سکه و پیاله و تنگ را ، بآسانی و با اطمینان می‌توان از آثار درست بازشناخت.

بخش . پ

ج . گولینی : طاق کسری تیسفون،

م . ف . سیرو : درباب کاخ سروستان ،

پ . گاچ ، نگاهی تازه به سنگتراشی‌های استخرونقش رستم . این‌هم‌از سخنرانیهای درجه یك وبسیار پرارزش بود. سخنران که درنیم ساعت همهٔ نقش رستم و بسیاری از آرامگاه‌ها ، آتشدانها وگودیهای دست‌کنده بالای کوههای مرودشت را با فیلم نشان‌داد، بی‌گمان باب تازه‌ای درتحقیقات مربوط به دین وهنرساسانی گشوده است . امید میرود که وی‌هرچه زودتر نتایج کارش‌را منتشر کند تا همگان بدان دسترسی یابند .

ج . هرمان : خصائص پیکرتراشیهای دورهٔ نخستین ساسانی، این خانم دانشمند با نظری تیزبین توانسته است بسیاری از ویژگیهـای سنگتراشیهـای دورهٔ ساسانی را برای‌تعیین تاریخ آنها بکار گیرد. ولی نظریه‌اش درباب‌انتساب نقش دارابگرد به اردشیر یکم بوسیلهٔ شاپورشهبازی رد شد .

ب . س . مك درموت : خصائص‌رومی‌سنگتراشیهای ساسانی.مك‌درموت نخستین‌کسی بودکـه در ۱۹۵۴ نظریهٔ متداول را ،که امپراتور زانو بزمین زدهٔ نقوش شاپور یکم را والرین می‌دانست ، ردکرد و او را فیلیپ شناخت .

وی همچنین نخستین پژوهنده‌ای بود که ثابت کرد درنقوش شاپور سه امپراطور رومی، یعنی گردیانوس سوم ، فیلیپ عرب ووالرین، نمود شده‌اند ، ونه دوتا. مقالهٔ وی در این باب ، سرفصل بسیاری ازتحقیقات تازه درباب سنگتراشیهای ساسانی شد .

ر . نومان: تخت سلیمان آذربایجان،
د . ه . هوف : تخت نشین درفیروزآباد ومسئله چهارطاق،
ا . ایورنیزی: « اشکانی جلوس کرده » درهنر پارتی،
پ . ا . هارپر : « نقش تخت نشستهٔ » هنرساسانی،
و . م . ایلرز : « قیچی کریشر»،
د . ج . سل‌وود : ضرابخانه‌های شاهنشاهی اشکانی،
ن . م. واگنر: سکه‌های فرهاد سوم : افزوده ،
د . و. مك داول : اهمیت سکه شناسی نشان گند وهار ،
ژ . دوشن گیمن : هنرودین دردورهٔ ساسانی : یادداشتهای تکمیلی.
پرویزورجاوند (ایران) شباهتهای موجود میان معبدهای مهر و کلیساهای مسیحی درایران و ارمنستان ،
بهرام فره‌وشی (ایران) شهر باستانی شیز ومعبدآذرگشسپ،
ج . گلوك : موبند شاهی و شعله‌های از شانه برآمده در هنر ساسانی و مجسمه‌های برنجین بودا از ژاپن .

بخش ت

ف. ن. نریمان: یادداشتی دربارهٔ ویژگیهای معماری آتشکده‌های زرتشتی درهندوستان ،
م . ه . کالنبرگه : مخمل ایرانی ـ هندی موزهٔ لوس آنجلس،
د. آ. استد : قالی اردبیل
س. کیفر: ویژگیهای هنرسفالسازی ایران: مطالعه‌ای درزمینهٔ تقسیم بندی،
ج. د. فریمان : مطالعهٔ فنی سفالهای قرون وسطی سیراف،
ا . گروبه : نقاشی دورهٔ تیموری،
ا . ج . سیمز: یك جنگ چاپ نشده‌ای از ایران دورهٔ تیموری،
پ . ل . گوپتا : موضوعهای هندی درشاهنامه‌ای مورخ ۹۴۲ ه . ،
ج . و. مك مولان : قالیچهٔ شاه عباسی،
سید حسین نصر(ایران) : معنی خلاء درهنرومعماری ایران اسلامی،

ج . دبلیو. آلن : برخی اصطلاحات فنی درباب هنرکاشی سازی ایران سده‌های میانه،

ر . اتنیدر: کاسه‌ها وظروف منقوش وکنده گری‌شده ازشمالغرب ایران،

س. د. پیترسن. تصاویرعلی بن‌ابیطالب درمینیاتورهاری‌تیموری‌وصفوی،

ب . و . ویمارن : پایه‌هـای زیباشنـاسی در هنرهای ظـریفهٔ ایـران سده‌های میانه ،

م . س . والزر: ــ یك نسخهٔ عربی کلیله و دمنه که سرمشق کلیلهٔ ودمنهٔ مصورفارسی است ،

فیروز باقرزاده (ایران): قدیمترین شواهد مصور تعزیه گردانی برروی دوکاسهٔ کاشی سده‌های ششم‌وهفتم هجری،

س . یتکین : دوسپر رنگ وروغن‌خورده درموزهٔ نظامی استانبول ،

ا . ای . گالرکینا : مینیاتورهای ایرانی نیمهٔ دوم سدهٔ شانزدهم،

س . آ . ولچ : سیاوش گرجی، نقاش دورهٔ اخیرسدهٔ هفدهم،

ج . ت. سکانلن : تأثیرایران برروی‌سفالسازی مصراسلامی،

ی . کرو: سفالهای قبیرا ، نزدیك کرمان ،

را . بیر: خصائص سبکی وتصویری فلزکاری دورهٔ ایلخانی،

ا . آتیل : شش‌شمعدان ایلخانی با تصاویر بروج نحومی .

ا . ج . عزی : کارهای فلزی ایرانی درموزهٔ اسلامی قاهره،

ن . اتاسوی : مینیاتورهای ایرانی موزهٔ سلیمانیه دراستانبول،

ج. کراشول: چین، ایران وخاورمیانه: سفالها وچینی‌های‌سدهٔ شانزدهم،

س . ویلکینسن :کاشیهای دورهٔ متأخرایران ،

ج . م . سکرس : یکدسته ازکاشیهای مصور قاجاری،

بخش ج

ا. ترزی‌اوغلو: تأثیر ایران بر بیمارستانهای‌اسلامی‌وغربی‌سده‌های‌میانه،

ا. اصلان‌آپه : رابطهٔ میان‌هنرقره‌خانی‌وغزنوی ومعماری‌سلجوقی‌ایران،

ا . د . ه . بیوار، ارگ یا گورستان ؟ عقایدی در بـاب‌کاوشهای قبیرا نزدیك کرمان،

ا . ن . خان : آرامگاه شیخ علاءالدین در پاکپتن،

م . ا . چغتای : مصلا درمعماری اسلامی،

ه . قرامتارالی: وابستگی معماری ایرانی وآناتولی دردورهٔ ایلخانی.
ر . هلد : برخی بناهای دورهٔ اول اسلامی دریزد ،
ك . فیشر: فن طاق زنی درایران قدیم وسده‌های اسلامی برپایهٔ طاقهای خشتی درسیستان افغانستان ،
ایرج افشار (ایران) : دو کتیبهٔ قرن دوازدهم میلادی از یزد مضبوط در مشهد وواشنگتن،
د . ك . قویومجیان : سکهٔ منحصر بفردی ازمنوچهر شیروانشاه بتاریخ ۵۵۵ ه . ق .،
گ . س . میلز :کتیبه‌های مسجد جامع هشترجان،
ا . گرابار : مسئله هنرسلجوقی،
عیسی بهنام (ایران) : منشأ هنر انتزاعی دراسلام ،
د . هیلن براند : سرایهای گنبددارسلجوقی درشمالغربی ایران ،
د. ن . ویلبر: مسجد جامع قزوین،
ل . پ . غلامبک : آئین‌های پیشوایان دینی ومشاهد مقدسه ، بررسی معماری سدهٔ چهاردهم درایران،
م . ا . ویور : نگهبانی ونگهداری آرامگاه شیخ صفی در اردبیل ،
س.پ: هاسه : تأثیراستیلای تیموری برمراکزهنری ایران،
محمد ابراهیم باستانی پاریزی (ایـران) : در بـاب مجموعـهٔ بناهـای گنجعلیخان درکرمان،
هوشنگ سیحون (ایران) : استفادهٔ امروزی از بناهای باستانی ایران،
م . دوشن گیمن : شالوده‌های معماری معاصر تهران،
مجتبی مینوی (ایران) : طرح طبع شاهنامه درتهران،
گ. اونی: تأثیر گچکاری‌ایرانی‌دورهٔ‌اسلامی برروی‌هنرسلجوقی‌آناتولی،
شویلر جونز: نشانه‌های امتیازطبقاتی دردرهٔ وایقال، درنورستان،

بجز ایرادگفتارهای سودمند ، پایه‌گذاران‌کنگره ، نمایشگاهی‌هم بنام « هنرکتابت ایرانی » درکتابخانهٔ بودلیان ترتیب داده بودندکه نمایشگرهنر مینیاتور سازی وتذهیب وتجلید (صحافی) کتاب در بسیاری از دوره‌های ایران اسلامی‌بود ، وگروه زیادی‌ازآن‌دیدن‌کردند . درموزهٔ اشمولین‌هم نمایشگاهی از آثار ایرانی که درکاوشهای بریتانیائی‌ها درایران بدست‌آمده است و پس از

تقسیم‌بندی سهمیهٔ آنان شده ، برپا کردند ، وبرنامه‌های دیگری‌هم برای‌دیدار نقاط‌جالب‌لندن واستراتفوردتهیه‌دیده بودند که گروه‌زیادی‌از آن‌استفاده کردند.

درپایان سخنرانیها ، بنا شدکـه کنگرهٔ هفتم درآلمان، در سال ۱۹۷۶ برگزارشود ، وپرفسور ردلف نومان ـ که‌کاوشهایش درتخت سلیمان‌آذربایجان بسیار شهرت دارد ـ بریاست‌کنگرهٔ هفتم برگزیده شد . دکترباقرزاده واستاد فرای ایراندوست از سوی ایرانیان و گروه شرکت‌کنندگان‌اززحمات برگزار کنندگان کنگره سپاسگزاری‌کردند ، و آنگاه انجمن پایان یافت و هرکسی راه خانه‌اش را در پیش گرفت .

راهنمای کتاب ـ گزارش‌مفیدآقای‌شهبازی که خودازشرکت‌کنندگان علاقه‌مند وفعال بود درج شد، ضمناً بایدگفت‌که نام چند تن ازهمکاران ایرانی که سخنرانی‌کردند ازقلم ایشان افتاده است وآنها عبارت است از:

پرویز ناتل‌خانلری : فعالیتهای علمی بنیاد فرهنگ ایران

یحیی ذکاء : اطلاعات تازه دربارهٔ دین هخامنشی

ملکزادهٔ بیانی : تحقیق تاریخی در سکه‌های پوراندخت ساسانی

عباس مزدا : خروس پرندهٔ مقدس ایرانی

منوچهرستوده : هنرچوب در ایران

خانم عزیزهٔمهدوی: چند تاریخ‌رادیو کربنی‌جدید ازمناطق‌باستانی‌ایران

خانم سورا : موزه‌های ایران.

از ایرانیانی‌که شرکت داشتندآقایان دکتر احسان یارشاطر،دکترعباس زریاب خوئی. دکترفریدون وهمن، محمود مهان (استکهلم) را باید نام برد.

بیست وپنجمین سال مجلهٔ یغما

روز ۱۴ شهریور همزمان با تشکیل سومین‌کنگرهٔ تحقیقات ایرانی ، دوستان مجلهٔ یغما مجلس‌تجلیلی‌ازحبیب یغمایی بمناسبت‌انتشار بیست وپنجمین سال مجلهٔ یغما درباشگاه دانشگاه برپا کردند . آقایان محمود فرخ، علی‌اصغر حکمت، مجتبی مینوی، عبدالحسین زرین کوب، عیسی صدیق، نصرةالله باستان سخنرانی‌کردند وابراهیم‌صهبا یك رباعی‌خواند .

ازصمیم قلب دوام مجلهٔ یغما راخواستاریم‌وهمت‌آقای‌یغمایی‌را می‌ستائیم.

سومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی

سومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی از ۱۱ تا ۱۶ شهریور به دعوت بنیاد فرهنگ ایران در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران تشکیل گردید. ریاست کنگره با دکتر پرویز ناتل خانلری و دبیری ثابت‌آن به عهدهٔ ایرج افشار بود. کنگره دوازده شعبه داشت. ضمناً شش جلسه عمومی نیزمنعقد شد. بیان نامهٔ کنگره جهت اطلاع علاقه‌مندان در این‌جا درج می‌شود. کنگرهٔ چهارم در شیراز و به‌دعوت دانشگاه پهلوی تشکیل خواهد شد.

بطوری‌که دبیرخانهٔ ثابت‌کنگره اطلاع داده است ریاست‌کنگرهٔ چهارم باآقای دکترفرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی و دبیری آن بر عهدهٔ آقای حمید محامدی استادآن دانشگاه است. علاقه‌مندان می‌توانند برای‌کسب اطلاع ونام‌نویسی به‌دبیرخانهٔ ثابت (کتابخانه مرکزی دانشگاه‌تهران) مراجعه‌کنند.

بیان نامهٔ چهارمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی

به‌لطف پروردگارجهان ودر روزگارسلطنت‌اعلیحضرت‌شاهنشاه‌آریامهر سومین‌کنگرهٔ‌تحقیقات‌ایرانی به‌دعوت بنیادفرهنگ‌ایران ازپانزدهم تاشانزدهم شهریور ۱۳۵۱ درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران تشکیل شد.

دراین‌کنگره‌که دارای دوازده شعبهٔ موضوعی و شش جلسهٔ عمومی و یك مجلس مذاکرهٔ دسته‌جمعی بود ۲۱۶ تن‌ازمحققان رشته‌های مختلف ایرانشناسی که ۲۰۰ تن ازآنها ازمحققان ایرانی و۱۶ تن خارجی بودند شرکت‌کردند. موجب خوشوقتی است‌که تعدادی هم ازاین‌گروه دانشجویان دوره‌های لیسانس و دکتری بودند. جمعاً ۱۵۸ خطابه در جلسات مختلف خوانده شد.

اینك‌که جلسات سومین‌کنگرهٔ تحقیقات ایرانی به‌پایان رسیده تصمیمات وپیشنهادهایی‌که درشعبه‌ها وضمن مشورتها و مذاکرات مورد تأیید قرارگرفته و درکمیته‌ای مرکب‌ازمسؤلان ومشاوران نیز به‌تصویب رسیده‌است بررسی‌وتنظیم شده به‌شرح مذکور در زیر اعلام می‌شود.

۱ـ توجه ومهمان‌نوازی وزیرفرهنگ وهنر، وزیرعلوم وآموزش عالی، رئیس دانشگاه تهران، دفتر فرهنگی وزارت دربار شاهنشاهی، شورای عالی فرهنگ، هیأت مؤسسان انجمن‌آثار ملی موجب امتنان است.

۲ـ پیامهای تشویق آمیز دفتر فرهنگی وزارت دربار شاهنشاهی،

دانشگاههای اصفهان، پهلوی (شیراز)، تهران (دانشکدهٔ ادبیات)، جندی‌شاپور (اهواز) ومشهد موجب امتنان است .

۳ـ دعوت واهتمام بنیاد فرهنگ‌ایران درانعقاد سومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی درتهران که موجب بسط ارتباطی علمی و آشنایی مفید میان محققان و کسب اطلاع از تحقیقات جدید برای شرکت کنندگان شده موجب امتنان است وبدین‌وسیله مراتب تشکر اعضای کنگره به‌جناب آقای‌دکترپرویز ناتل‌خانلری عرضه می‌شود .

۴ـ همکاری دانشگاه‌تهران، هم‌ازحیث اینکه ساختمان کتابخانهٔ‌مرکزی آن، محل تشکیل جلسات کنگره بود وهم ازلحاظ انجام شدن امور دفتری آن توسط دبیرخانه ثابت که طبق تصمیم کنگره‌های سابق امورآن برعهدهٔ کتابخانه مرکزی واگذارشده بود از وسایل تسهیل‌کار کنگره بود وبدین مناسبت امتنان خاص اعضای‌کنگره به‌رئیس دانشگاه تهران عرضه می‌شود .

۵ـ انتشارجلد اول از مجموعهٔ خطابه‌های ایراد شده در نخستین کنگره تحقیقات ایرانی به‌اهتمام دانشکده ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران ونیز انتشارجلد اول ازمجموعهٔ خطابه‌های دومین اجلاسیه کنگره به‌اهتمام دانشکده ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه مشهد موجب‌امتنان است .

۶ـ اهدای کتابهایی چند ازطرف آستان قدس رضوی ومؤسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی وزارت علوم وآموزش عالی ومؤسسه فرهنگی منطقه‌ای ونیز فروش انتشارات بنیاد فرهنگ ایران و دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران بصورت ارزان موجب امتنان است .

۷ـ توصیه می‌شود که بنیاد فرهنگ ایران خطابه‌های سومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی را طبع و نشر کند .

۸ـ توصیه می‌شود که درکنگرهٔ بعد نیز بمانند سومین کنگره جلسات عمومی‌منعقدشود وخطابه‌هایی درمسائل کلی‌مربوط به‌ایران‌شناسی ایراد گردد. مباحث مطروحه درسومین کنگره فایده بخش وقابل توجه بود و بررسی بیشتر دراین‌مباحث موجب وضوح‌کاملترمطالب خواهد بود .

۹ـ توصیه می‌شود که‌همراه باجلسات‌عمومی‌وشعبه‌ها، مجمعهای‌اختصاصی بحث مربوط به‌یك یاچند موضوع معین تشکیل شود و از متخصصان و محققان خواسته‌شود که خطابه‌هایی ایراد کنند .

۱۰ـ توصیه می‌شود که مسؤولان کنگره‌های بعد در صورت امکان از چند ایران شناس برجستهٔ خارج دعوت کنند .

۱۱ـ توصیه می‌شود که مسؤولان کنگره‌های بعد بقدرامکان مراکز ایران شناسی کشورهای دیگر را از زمان ومحل تشکیل کنگره مطلع کنند.

۱۲ـ شعبهٔ تحقیقات ادبی مربوط به‌ایران دورهٔ اسلامی تصویب کرده‌است بزرگداشت خدمات ادبی آقای حبیب یغمائی که به‌مناسبت بیست وپنجمین سال انتشار مجلهٔ یغما همزمان با تشکیل این کنگره به‌توسط گروهی از دوستداران مجله صورت گرفت موجب خوشوقتی اعضای کنگره است. اهتمام ایشان درنشر زبان وادبیات فارسی و آثارفرهنگ ایران درمدت یك‌ربع قرن درخور تحسین وقدرشناسی و کمکی‌مؤثر در راه هدفهای شرکت کنندگان دراین کنگره‌است .

۱۳ـ شعبهٔ مردم شناسی و فرهنگ عامه توصیه کرده است که دانشکده ادبیات وعلوم‌اجتماعی‌دانشگاههای کشور ضمن طرز گردآوری وتحقیق فرهنگ فرهنگ عامه دانشجویان را تشویق و کمك کنند که مواد مختلف فرهنگ عامه مربوط به‌زادگاه خود را جمع‌آوری کرده مورد تحقیق ومطالعه قراردهند .

۱۴ـ تصویب‌می‌شود که طبق‌مصوبات دومین‌کنگرهٔ‌تحقیقات ایرانی‌صدی ده ازحق عضویت پرداخت شده درکنگرهٔ سوم برای مخارج دفتری در اختیار دبیرخانهٔ ثابت قرار گیرد .

۱۵ـ دعوت‌جناب‌آقای دکتر فرهنگ‌مهر رئیس‌دانشگاه پهلوی(شیراز) که چهارمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی درشهرشیراز و به‌توسط مؤسسه‌آسیائی‌آن دانشگاه تشکیل می‌شود باکمال امتنان پذیرفته می‌شود . نیزموجب تشکراست که رئیس محترم دانشگاه اصفهان خواستارشده‌اند که یکی‌ازجلسات‌کنگره‌های آینده درآن دانشگاه بوجودآید . این دعوت درکنگرهٔ چهارم بصورت مقدم مورد رسیدگی قرار می‌گیرد .

جلسات چهارمین‌کنگره طبق مرسوم از۱۱ تا ۱۶شهریور منعقدخواهد شد مگرآنکه به‌مناسبتی دو یا سه روز عقب‌تر تشکیل گردد . دبیرخانهٔ ثابت (کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران) برای تشکیل‌کنگرهٔ چهارم با دانشگاه پهلوی همکاری خواهد داشت .

۱۶ـ به‌منظورفراهم کردن وسائل‌انعقاد چهارمین کنگرهٔ‌تحقیقات‌ایرانی کمیته مرکزی از اشخاص زیرتشکیل می‌شود .

اعضای مقیم تهران

فیروزباقرزاده، پرویز ناتل خانلری، محمد رضا جلالی نائینی، شاپور

راسخ، جمال رضائی، غلامعلی رعدی آذرخشی، ذبیح‌الله صفا، حمید عنایت، سید محمد محیط طباطبائی، مجتبی مینوی، سیدحسین نصر، حبیب یغمائی و ایرج افشار (دبیر ثابت).

اعضای شهرستانها

اصفهان: مجتبی کیوان، لطف‌الله هنرفر

تبریز: مهدی روشن ضمیر، عبدالعلی کارنگ

شیراز: علینقی بهروزی، عبدالوهاب نورانی‌وصال ومسوول کنگرهٔ چهارم

مشهد: محمود فرخ، جلال متینی

کرمان: جمشید سروش سروشیان

این کمیته مأموریت دارد که در باب ایجاد سازمان ثابتی برای ادامهٔ فعالیتهای کنگره‌های سالانهٔ اقدام و درصورت‌اقتضا همکاری دستگاههای فرهنگی وعلمی کشور راجلب کند.

یادبود هزارهٔ خولی

مجموعهٔ نقاشی‌هایی از صادق تبریزی باهمکاری عباس بلوکی‌فردرگالری سیحون روز ۲۳ مهر گشایش یافت. این‌نقاشیها به‌مناسبت هزارهٔ خولی‌به‌نمایش گذاشته شده بود. شرحی که در باب‌آن بقلم هادی خرسندی به صورت کارت دعوت انتشار یافته است درینجا درج می‌شود.

ترجمهٔ احوال خولی (۲۲-۶۵ ه. ق)

ازمردی سخن می‌گوئیم که سخن گفتن از او سکوت را می‌شکند .

او دریك خانوادهٔ فقیر درخارج از دیگ‌آب جوش، به‌دنیاآمد، وسپس در داخل دیگ‌آب جوش، از دنیا رفت .

دوران کودکی را به‌بطالت گذراند ـ لکن‌ازآغازتحصیل ، علاقهٔ خاصی به علم فیزیك داشت وگویند او اولین کسی بود که عملا دریافت وزن اجسام درآب (بخصوص آب جوش)کمتر می‌شود ـ اما جای‌آنکه فریاد بزند « یافتم یافتم » هوارکشید «سوختم سوختم» و نیز اولین‌کسی بودکه دانست‌آب درصد درجه به‌جوش می‌آید . (حتی‌داخل‌دیگ) .

خولی درعنفوان جوانی، در یك مغازهٔ رویگری ، بکارپرداخت ، لکن همواره از رفتن به داخل هرگونه دیگ وسائیدن‌آن ، اکیداً خودداری‌میکرد واکنون ، باگذشت نزدیك به چهارده قرن طبق تحقیقات انجام شده در مرداد جاری، هیچیك ازکسبهٔ بازارمسگرها اورا بیاد نمی‌آورند .

آخرین‌کلمه‌ای‌که خولی ، در واپسین دم زندگی برزبان آورد ،کلمهٔ «ولی» بود. مورخین می‌گویند منظور او «پماد ولی» بوده. و هرودوت نوشته خولی به‌کبریت بی‌خطر علاقه‌ای وافر داشت . طبق تحقیقات پروفسور شاردن مستشرق معروف ، خولی دراثر سرماخوردگی درگذشته است . امـا پزشك قانونی . علت فوت را ، سکتهٔ مغزی دانسته است .

(قضیه هنوز تحت تعقیب است)

میگویند « وات » مخترع «دیگ بخار» ازاعقاب خولی‌است، وگروهی نیز، مخترع «دیگ زودپز» را ازبازماندگان‌خولی‌میدانند .

مختار دیگی‌راکه خولی درآن جوشانیده شد ، سالها قبل‌ازهمسایهٔ‌خود بعاریت‌گرفته بود (خولی‌سالها قبل‌همسایهٔ مختار بود). دیگ خولی هم‌اکنون در موزهٔ متروپولیتن نگهداری می‌شود . (متأسفانه‌آب داخل‌آن بر اثر مرور زمان، سرد شده)

خولی‌مردانه جنگید ومردانه جوشید . اوسوختن‌را بهترازساختن‌تحمل کرد. از این‌رو، درتمام ایام سوختن دردیگ،آنچه ازلبانش‌محو نشد، لبخند بود . باین ترتیب درکارگاه نقاشان‌کلاسیك راه یافت و تابلوهای بیشماری از اوکشیدند . (تابلوی «لبخند خولی» وکپی‌های‌آن).

هنگامی‌کـه خولی در دیگ جلوس‌کرد . پرندگان هوا ، برای آتش

زیر دیگه ، چوب می‌آوردند .

خولی چند بار نسبت بـه کوچك بودن دیگـه اعتراض کـرد ، و مختار اعتراضات اورا وارد دانست .

از نکات برجستهٔ زندگی خولی ، اینکه یکبار با مختار ملاقات کرد .

خولی مردی مردمدار بود ، به‌حیوانات بخصوص ران گوسفند عشق می‌ورزید.

گویند که دراواسط اجرای حکم ، آتش زیر دیگه خاموش شد . وخولی اعتراض کرد . خولی درتمام عمر ، با خاموشی مخالف بود .

آخرین تقاضای خولی‌درد دیگه ، چنین بود : «مرا درهوای آزاد بجوشانید زیرا که خولی ، آزادی‌را دوست می‌دارد» . (مختارا این تقاضارا پذیرفت)

بعد ازچهارده قرن ، هنوزهم مردمان کنگو ، بوسیله سیاحان آمریکائی خاطرهٔ خولی‌را همواره گرامی‌میدارند وآن مراسم را جاویدان ساخته‌اند .

خولی ، طبع شعر نیز داشت . وسال‌ها ، قبل ازآنکه دردیگه بجوشد ، طبع شعرش به‌جوش آمده بود .

این رباعی از اوست :

هرچند که ما ز خاك تفکیك شدیم

بنگر که به‌خورشید چه نزدیك شدیم

شادیم که عاقبت همه خولی‌وار

از خاك برآمدیم و در دیگه شدیم

(توضیح : خولی به جهت نحوست کلمهٔ «دیگ» آنرا « دیگه » تلفظ می‌کرده)

خولی ــ به نقاشی‌های قهوه‌خانه ، علاقه‌ای زایدالوصف داشت . وهمین علاقـه باعث شدکـه به تابلوهـای قهوه‌خانـه ، رونق بیشتری بخشد . بهمین دلیل است کـه جامعهٔ هنرمندان معاصر ، از شرق تا غرب ، صمیمانه از خولی تجلیل می‌کنند .

ازگفته‌های خولی است :

« من برای این به قهوه‌خانه نمی‌روم کـه چـای بنوشم . بلکه میروم تا نقاشی‌های قهوه‌خانه را ببینم وچای ننوشم . »

همانگونه که درتاریـخ آمده خولی ، درغروب غم‌انگیز یك روز پائیزی در دیگـه اختصاصی خود ، براثر سوختگی درآب جوش بـدرود حیات گفت ، سکتهٔ مغزی نکرد . سرما نیز نخورد ، چنانکه گفته است .

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست خام بدم ، پخته شدم ، سوختم

هادی خرسندی

معرفی کتابهای تازه

زیر نظر ایرج افشار

موضوعها

فهرست و کتابشناسی

مجموعه‌ها

علوم اجتماعی

ادیان

تاریخ و جغرافیای ایران

تاریخ جهانی

تحقیق در ادبیات ایران

متون فارسی

شعر فارسی

داستان

زبان و زبان شناسی

علوم و فنون

هنرهای زیبا

ادبیات خارجی

ادبیات برای کودکان

فهرست و کتابشناسی

۳۸۵- ایران. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

کتابهای مناسب برای کتابخانه‌های دبستانی ، دبیرستانی و عمومی . گرد آورندگان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. تألیف‌مهین قلعلی و فرنگیس امید (شفا) . تهران [وزارت آموزش‌وپرورش] ۱۳۴۹. وزیری. ۳۲۸ص

درین کتاب نام و نشان ۹۷۷ کتاب به دست داده شده است.

۳۸۶- تهران . کتابخانهٔ سلطنتی

فهرست قرآنهای خطی کتابخانهٔ سلطنتی. تألیف بدری آتابای . تهران . ۱۳۵۱ وزیری. ۴۹۳ ص.

دراین فهرست خوش چاپ ۲۲۲ قرآن که‌در کتابخانه سلطنتی است‌معرفی شده است . امتیازفهرست درین است که نمونه‌ای ازخط وتذهیب وهنرهای‌دیگر قرآنها به‌دست داده شده است . افسوس که درخیلی از موارد نمونه‌ها بصورت کوچك‌چاپ‌شده‌است بنحوی که نمی‌توان زیبایی وخوشی‌خط را تشخیص داد(مثلا ص ۱۰۸)

بدون تردید گنجینهٔ قرآنهای کتابخانهٔ سلطنتی یکی از مجموعه‌های کم‌نظیر جهان‌است وفهرست حاضر گواه این‌نظر.

امیدست خانم آتابای در انتشار فهرست کتب‌دیگر آن کتابخانه نیزاهتمام مبذول فرمایند وباید دیدکه‌فهرست‌تهیه شده توسط مرحوم بیانی‌درچه‌حال‌است.

۳۸۷- شیراز. کتابخانهٔ‌ملی‌فارس

فهرست‌کتب خطی‌کتابخانهٔ ملی‌فارس. نگارش علینقی بهروزی و محمد صادق فقیری. شیراز. انجمن کتابخانه‌های‌عمومی شیراز . [۱۳۵۱] وزیری . ۲ جلد (۴۲۶+۴۰۰ص)

خدمتی‌است درخورقدردانی‌بسیار. درین دوجلد فهرست ۷۸۰ نسخهٔ خطی موجود درکتابخانهٔ ملی‌فارس‌معرفی‌شده است.

۳۸۸- الطهرانی، شیخ‌آقابزرگ

الذریعة الی تصانیف‌الشیعة. الجزوالحاوی والعشرین . تهران. ۱۳۹۲ . وزیری. ۴۵۱ ص

مجلد بیست ویکم الذریعه حاوی نام و نشان‌کتابهای (المستبین_المقاله) است . این مجلد به‌کوشش‌احمدمنزوی تنظیم وچاپ شده است.

۳۸۹- منزوی ، احمد

فهرست نسخه‌های‌خطی‌فارسی. جلدچهارم. تهران. مؤسسهٔ فرهنگی‌منطقه‌ای[۱۳۵۱] وزیری. ص۲۶۱۷-۳۴۳۹(نشریه‌شمارهٔ۲۸)

درین‌مجلدمنظومه‌های‌فارسی‌معرفی شده است به ترتیب حروف الفبا .

تعداد نسخه‌های مورد معرفی ۱۰۰۰۴ نسخه است . اهمیت‌کارسنگین وبسیار با ارزش احمد منزوی نه چنان است‌که بتوان درچند سطر بازگو کرد. مردی‌چون او پرکاروگوشه‌نشین‌وشیفته باید که از انجام دادن این نوع آثار

جاودانی برآید. امادرروزگارماتعدادشان نادرست ومورد کم مهری و کم توجهی .

۳۹۰- *Haghighi, M.*
Iran and the Iranians in English Literature of the 16 th, 17 th and 18 th centuries
Tehran 1970. 203p (Publication No 1 of the College of Translation)

مجموعه‌ها

۳۹۱- آزموده، ابوالفضل (مترجم)

هفت مقاله از ایرانشناسان شوروی . [تهران. مرکز نشرسپهر. ۱۳۵۱] وزیری ۱۸۱ ص.

مقالاتی که توسط آقای آزموده ترجمه ودرین مجموعه چاپ‌شده عبارت است از: صادق هدایت ازکمیسارف، پروین اعتصامی ازمیخالویچ، قصه‌های فارسی از کمیسارف ، مثلها و تمثیلهای فارسی از کوروا اوغلی ، ترکیب وشکل شعرفارسی درقرن بیستم (ملك الشعراء بهار- نیمایوشیج) ازکلیاشتورینا ، علیشیر نوائی و فرهاد وشیرین ازبرتلس ، در بارهٔ نظریات تاریخی عباس اقبال از داراشنکو.

۳۹۲- تهران . کانون فرهنگی ایران جوان

مجموعهٔ سخنرانیهای کانون فرهنگی ایران جوان. جلد سوم. تهران. ۱۳۵۰.وزیری ۳۳۴ ص .

درین مجموعه متن‌شانزده‌سخنرانی درج شده است . سخنرانیها در مباحث متنوع علمی وفرهنگی وادبی و ازجمله مقالات‌مهندس‌ناطق‌در بارهٔ‌زبان آذربایجان ودکترصورتگر درباب تأثیر ادبیات‌قدیم درعصرحاضر درزمینهٔ ادبی‌است.

۳۹۳- زرین کوب، عبدالحسین

یادداشتها و اندیشه‌ها ازمقالات، نقدها واشارات . بخش‌اول به‌کوشش‌عنایت‌الله مجیدی. [تهران،طهوری، ۱۳۵۱] وزیری. ۲۱+۴۳۲ص (زبان‌وفرهنگ‌ایران،۶۴)

مجموعه‌ای است از مقالات دلپذیر و خواندنی و محققانهٔ عبدالحسین زرین کوب. چون نوشته‌های‌زرین کوب خواستار وافر دارد جمع‌آوردن‌آنها در یك کتاب‌مستقل‌ارزنده استوباعث‌آسانی کار مراجعه کنندگان

۳۹۴- کنگرهٔ تحقیقات ایرانی کنگرهٔ دوم . مشهد

مجموعهٔ‌سخنرانیهای‌دومین‌کنگرهٔ‌تحقیقات ایرانی. جلداول به‌کوشش‌حمیدزرین کوب. مشهد . دانشگاه مشهد . [۱۳۵۱]وزیری ۴۳۰ ص.

مجموعه‌ای است ازمتن ۲۹ خطابه که در کنگره خوانده شده است . بقیهٔ خطابه‌ها درمجلات دیگر به‌چاپ‌خواهد رسید. با انتشاراین‌مجموعه و نیز نخستین جلد ازمجموعهٔ سخنرانیهای‌کنگره اول توسط دانشگاه تهران نشان‌داده می‌شود که ایجادکنگره تحقیقات ایرانی یکی ازوسایل مؤثر درمعرفی محققان کنونی

یران است .

همت دانشکدهٔ ادبیات مشهد به
.یاست و هدایت آقای دکتر جلال متینی
:ر برگزاری دومین کنگره و چاپ مجموعهٔ
خطابه‌های آن قابل تقدیرست.

علوم اجتماعی

۲۹۵- ایران . سازمان برنامه
مرکز آمار ایران

آمار منتخب ۱۳۵۰ [تهران] ۱۳۵۱. جیبی
۱۸۰ ص.

۲۹۶ - براهنی ، رضا

تاریخ مذکر. علل تشتت فرهنگ در ایران
دفتر اول [تهران ۱۳۵۰]. رقعی. ۱۱۰ ص.

نویسنده کوشیده است که درین اثر
صاحب «نظریه»ای باشد .

همینقدر باید گفت که بهیچوجه
آسان نیست که مطالب اظهار شده درین
رساله را یکسره پذیرفت . مثلا ایشان
انعکاس افکار ایرانیان را در قبال حملهٔ
عرب وهجوم مغول یکسان می‌دانند و
می‌نویسند که به علت ستمهایی که قبل از
مغول وجود داشت «همه یکجا دعوتی
بود از مغولان که حمله‌ای به قصد کشت
بکنند وجهانی‌را به خاك وخون بکشند
بدنبال مغولان... فرهنگ ایران تبدیل
به برهوتی شد که درآن نه بندی افشانده
شد و نه گیاهی روئیدن گرفت...» وازین
قبیل حرفها که بهیچوجه نمی‌توانند درست
باشد. نه ایرانیان مغول را دعوت کردند و
نه در عصر مغول فرهنگ ایران برهوت بود.
پس سعدی وحافظ و نصیرالدین طوسی و
صدها شاعر وعارف و امثال آنها از چه
ملتی بودند ... حق بود ایشان که صاحب
قلمی «تند» ودرزمینهٔ ادب صاحب مقالات
متعدد می‌باشند در نوشتن مطالب تاریخی
جانب احتیاط ودقت را مراعات می‌کردند.

۲۹۷- ژاله ، پیر

شناخت آماری جهان سوم. ترجمهٔ محمدرضا
جلیلی . تهران دانشگاه تهران . ۱۳۵۱
وزیری. ۲۵۵ص (از انتشارات دانشگاه
تهران، ۱۳۵۹)

رساله‌ای است مفید که با اعداد و
ارقام تصویری از ممالك مختلف جهان
وموضوعات جمعیتی ومحصول جهانی‌را
برخواننده روشن می‌سازد .

۲۹۸- فرمانفرمائیان ، ابوالبشر

نمایشنامهٔ عاقبت کار دکتر دمنه [تهران ۱۳۵۱]
جیبی. ۱۲۷ ص.

درین نمایشنامه مضامین ومباحث
اجتماعی گنجانیده شده است. بقول نویسنده
«کلیله ودمنه که در نمایشنامهٔ حاضر تصویر
شده است اشخاصی هستند که دروسط قرن
بیستم زندگی می‌کنند و تا حدودی از
نحوهٔ تفکر زمانه برخوردارند.»

۲۹۹- عاملی ، باقر

حقوق خانواده . تهران. ۱۳۵۰. وزیری
۲۲۳ ص (نشریهٔ شمارهٔ ۲ مدرسهٔ عالی
دختران ایران)

۴۰۰ـ غزالی، محمد

مشکاةالانوار. ترجمهٔ برهانالدین‌حمدی تبریز. ادارهٔ آموزش‌و پرورش آذربایجان شرقی. ۱۳۵۰. وزیری. ۷۵ص.

هرچه ازمتون تألیفات دانشمندان ایرانی واسلامی اززبان عربی به‌فارسی نقل شود مفیدست و موجب پایداری و همبستگی فکر اسلامی در ایران.

۴۰۱ـ گابلنس، فن‌در

مدخلی بر علم سیاست. ترجمهٔ هرمز انصاری [اصفهان] ۱۳۵۹. رقعی. ۴۱ص.

۴۰۲ـ مایر، فردریك

تاریخ فلسفهٔ تربیتی. ترجمهٔ علی اصغر فیاض. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۵۰ وزیری. ۲جلد (۶۷۹ص.) (مجموعهٔ معارف عمومی ۶۱و۶۲)

۴۰۳ـ نصیری‌پای‌روند، یحیی

کشف‌اسرارطبیعت [تهران]. ۱۳۵۱. رقعی ۲۲۵ ص.

مؤلف درباب مطالبی که‌درین کتاب منعکس‌ساخته‌درانتهای کتاب نوشته‌است: «کلیهٔ کشفیات که درکتاب اسرارطبیعت نوشته‌شده‌است به‌وسیلهٔ اسبابهای‌مخصوص بطوریقین نشان‌خواهم‌داد».

ادیان

۴۰۴ـ طوسی، ابوجعفر محمد

تحفهٔ قدسی درعلائم ظهور مهدی موعود ترجمهٔ کتاب‌الغیبة تألیف شیخ‌طوسی بقلم شیخ محمدرازی. تهران. اسلامیه. ۱۳۵۰. وزیری. ۲۶۴ ص.

کتاب‌الغیبة اثرشیخ طوسی یکی‌از اهم مراجـع در خصوص ظهور حضرت مهدی موعودست وشایسته بود ترجمه‌ای فارسی‌ازآن دراختیار فارسی‌زبانان‌شیعه قرارگیردوترجمه‌با توضیحات وحواشی مفید همراه است.

تاریخ و جغرافیای ایران

۴۰۵ـ آزاد، اکبر

اسفندیاری‌دیگر. [تهران. ۱۳۵۱] وزیری ۲۰۰ ص

از «اسفندیاری دیگر» مرادمرحوم ذبیح بهروزست، این کتاب‌مخصوص‌است به معرفی آن شاعر طنزسرا و محقق صاحب عقاید مخصوص. البته لازم بود که یـك چنین اثری انتشار می‌یافت و علاقه‌مندان باردیگر نظریات بهروز را مرور می‌کردنـد. مؤلف از پیـروان بهروز وازفریفته‌شدگان‌راستین بدوست. پس طبعاً باید درین اثر ستایشگرباشد. کارخوب اوتلخیصی‌است کـه از افکار و آثار بهروزکرده ودرکتاب‌آورده است.

مؤلف متأسفانـه خود درین ایـام اخیر فوت شده است.

۴۰۶ـ اشراق، محمدکریم

بزرگان جهرم. مشتمل برشرح احوال و آثار رجال و سخنوران و دانشمندان و خوشنویسان و پزشکان جهرم و خفر. تهران. خیام ۱۳۵۱. رقعی. ۴۰۵ ص.

مجموعه‌ای است مفید که مؤلف از روی مآخذ متعدد اطلاعـات مربوط به

هریك ازدانشمندانرا جمع‌آوری کرده است .

۴۰۷ـ اعتصام‌الملك ، خانلرخان

سفرنامهٔ میرزا خانلرخان اعتصام‌الملك بـه‌کوشش منوچهرمحمودی [تهران . ۱۳۵۱] وزیری. ۳۵۳ ص.

کتاب حاوی سفرنـامه‌هـای لندن (۱۲۸۰ قمری) ، عتبات (۱۲۸۴و۵ قمری)، قائن (۱۲۹۳ قمری) است .

۴۰۸ـ انصاری ، هرمز

دیپلمات وروابط دیپلماتیك [اصفهان مشعل، ۱۳۵۰]. وزیری. ۲۱۹ص.

مطـالب مورد بحث درین اثر در خصوص وضع دیپلماتها و دیپلماسی در تاریخ ایران است .

۴۰۹ـ جودت، حسین

یادبودهای انقلاب گیلان‌و تاریخچهٔ جمعیت فرهنگ رشت. [تهران. ۱۳۵۱]. وزیری ۲۸۷ ص.

۴۱۰ـ دنبلی، عبدالرزاق مفتون

مآثرسلطانیه . تاریخ جنگهای ایران و روس. چاپ دوم . با مقدمه و فهرستها به اهتمام غلامحسین‌صدری‌افشار[تهران] ابن‌سینا . ۱۳۵۱. رقعی ۴۲۹ص.

۴۱۱ـ صدقیانلو، جعفر

تحقیق‌دراحوال و آثارسیدمحمد نوربخش اویسی قهستانی. [تهران]. ۱۳۵۱. وزیری. ۲۱۵ ص .

۴۱۲ـ قمی، شیخ عباس

مفاهیردانشمندان اسلام . ترجمهٔ الکنی والالقـاب . مترجم محمد جواد نجفی. تهران . کتابفروشی اسلامیه . ۱۳۵۰. ۲ جلد (۳۹۹+۴۱۸ص)

کتاب الکنی والالقـاب از مراجع خوب ومشهور دربارهٔ رجال‌اسلامی‌است وجای خوشوقتی است‌که ترجمهٔ فارسی آن نیز دراختیارعلاقه‌مندان گذاشته‌شده است .

۴۱۳ـ قوچانی، سیدمحمدحسن نجفی

سیاحت شرق یا زندگی‌نـامه وسفرنامهٔ آقا نجفی‌قوچانی به‌قلم‌خودش. به‌اهتمام وتصحیح رمضانعلی‌شاکری مشهد، ۱۳۵۱. وزیری، ۶۸۴ص.

نویسنده فقیه و عالمی است‌کـه در ۱۳۲۲ وفات‌کرد. اوتحصیلات خود را ابتدا درمشهد وپس ازآن درنجف به‌سبك واسلوب طلبه در نهایت سختی به انجام رسانید وقسمتی از شرح زندگانی اوکه در مقدمه یکی ازآثارش به نام سیاحت غرب توسط فاضل ارجمندآقای شاکری چاپ شده بود به علت سبك شیرین‌بیان وتوصیف زندگیهای طلبگی‌قدیم درسال گذشته این‌مجله نقل وچاپ‌شد. اکنون موجب خوشوقتی است‌که آقای شاکری توفیق چاپ‌کتاب سرگذشت‌را که حاوی سفرنامهٔ مولف به‌نجف وشهرهای دیگر است به چاپ رسانیده است .

این‌کتاب حاوی‌اطلاعات اجتماعی درجه‌اول‌وقابل‌اعتماددرخصوص‌زندگانی طلبگی وحوزه‌های علمی‌هفتادهشتادسال قبل است و طبعـاً در خوراعتنا . مزیت کتاب ازین‌حیث‌هم می‌باشدکه مؤلف با صداقتی تمام وبا بیانی ساده و بی‌پیرایه آنرا نوشته است .

۴۱۴- کاظم‌زادهٔ ایرانشهر، حسین

آثار و احوال کاظم‌زادهٔ ایرانشهر. تهران. اقبال. ۱۳۵۰. وزیری. ۴۸۷ ص.

این اثر درشرح حالات و آثار مردی است که سرگذشت وزندگی سیاسی وادبی ومعنوی او درپنجاه سال اخیر قابل خواندن و توجه است. کاظم‌زادهٔ ایرانشهر یکی ازمردانی بود که درجریان نهضت همکاری ایرانیان با آلمانها برضد انگلیسها با گروه تقی‌زاده ویارانش شرکت داشت و از وقتی که مجلهٔ ایرانشهررا دربرلین شروع به انتشار کرد شهرتی و اعتباری دیگر یافت. مجله‌اش بدون تردید از انتشارات مهم زبان فارسی است که در بیداری افکار وآشنایی ایرانیان با تمدن غربی مؤثر بود. خدمت دیگرش انتشار رسالات وکتبی است از قبیل شرح حال سیدجمال اسدآبادی، شیخ محمد خیابانی، ابراهام لینکلن که مورد توجه خاص جوانان آن روزگار واقع شد. پس ازین دوران بر کاظم‌زاده حالات دیگری روی آورد. نوعی زندگی تصوفی را پیشه کرد و به ارشاد پرداخت و مریدانی فرنگی داشت.

درکتاب سعی شده است که تمام این جوانب بازگویی شود و مؤلف بنحو شایسته‌ای توانسته است مجموعه‌ای مفید دربارهٔ زندگانی آن مرد صدیق وروحانی بخواستاران فارسی زبان عرضه دارد.

۴۱۵- لاهیجانی، م. م.

رجال دوهزارسالهٔ گیلان [نجف. ۱۳۵۰. وزیری. ۳۷۵ ص.

۴۱۶- لیتل‌فیلد، هنری و

تاریخ اروپا ازسال ۱۸۱۵ به بعد. ترجمهٔ قره‌چه‌داغی (صحیحی). تهران. بنگاه ترجمه و نشرکتاب. ۱۳۵۰. وزیری. ۳۸۴ ص.

۴۱۷- مقدسی، مطهر بن طاهر

آفرینش و تاریخ. ترجمهٔ محمدرضا شفیعی کدکنی. جلد چهارم [تهران] بنیاد فرهنگ ایران [۱۳۵۰] وزیری. ۲۴۳ ص. (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۱۲۵ منابع تاریخ وجغرافیای ایران. ش ۳۲)

این کتاب ترجمهٔ جلد چهارم کتاب البدء والتاریخ است ازمتون معتبر تاریخ به زبان عربی. مترجم در برگرداندن اثر استادی خود رادرانتخاب زبان ترجمه خوب نشان داده است.

۴۱۸- میرخواند

فهرست کامل تاریخ روضة الصفا. با مقدمهٔ محمدجواد مشکور. [تهران] خیام. ۱۳۵۱. وزیری. شانزده+۶۱۵ ص.

مقدمه درشرح احوال میرخواندست. نویسندهٔ مقدمه گوید که فهرست را چند تن از دانشجویان تهیه کرده‌اند (نامشان درآن مقدمه آمده)،

تردید نیست که فهرست با وجود عیبهای اساسی وغلطهای بسیار واجد اهمیت وفایدت بسیارست وکارمراجعه به چاپ اخیر تهران روضة‌الصفارا آسان ساخته است. کاش در تهیه فهرست روش معینی درنظر گرفته شده بود وپس ازخاتمه کار رسیدگی دقیقی بدان شده بود تا اسامی والقاب یکشخص درچندجا نیامده

بود، عناوین تعارفاتی خارج از اسم جزء اسم محسوب نشده بود وازین‌قبیل اشکالات ...»

۴۱۹- ناصرالشریعه، محمدحسین
تاریخ قم وزندگانی حضرت‌معصومه(ع) چاپ سوم. با مقدمه وتعلیقات‌واضافات علی‌دوانی. [قم. ۱۳۵۱]رقعی.۳۲۲ص.

این‌کتاب از آثار قابل توجه در تاریخ قم است.

۴۲۰- نجمی، ناصر
دارالخلافهٔ تهران. چاپ دوم. تهران. ۱۳۵۰. وزیری. ۲۰۴ ص.

کتابی است با ارزش در بارهٔ وضع اجتماعی ایران دوران قاجاری. مؤلف درپی‌آن نبوده است‌که جغرافیای‌شهری یا جغرافیای تاریخی شهر را باز گوید نظر مؤلف در نشان دادن وضع مردم و آداب اجتماعی‌استودرین‌زمینه‌اطلاعات مفیدی را به دست داده است.

۴۲۱- نشانهای رسمی‌کشور شاهنشاهی ایران:
[تهران. ۱۳۴۷]. وزیری. ۹۱ص.

تهیه‌کنندهٔ کتاب آقای محسن‌مفخم است،ولی‌نام خودرا برکتاب‌ذکرنکرده است. درین‌کتاب نشانهای‌رسمی‌کنونی معرفی شده است. امیدست آقای مفخم انتشارکتابی دربارهٔ نشانهای دوره‌های دیگر نیز توفیق حاصل‌کنند.

تاریخ جهانی

۴۲۲- واگیرز، پل. ج.
فلورانس درعصرمدیچی. ترجمهٔ منوچهر صفا. تهران. بنگاه ترجمه و نشرکتاب. ۱۳۵۰. رقعی. ۲۶۷ ص
(مجموعهٔ معارف عمومی: ش ۵۷)

۴۲۳- منسفیلد، پیتر
ناصر. ترجمهٔ محمدرضاجعفری.چاپ‌دوم [تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۰] رقعی. ۲۷۲ ص.

۴۲۴- نهرو، جواهر لعل
کشف هند. ترجمهٔ محمود تفضلی[تهران امیرکبیر.۱۳۵۰] رقعی. دوجلد(۹۶۸ص)

یکی ازآثار مهم وبسیار خواندنی نهرو، رهبردرگذشتهٔ هندست.

۴۲۵- ویس، آرتور
مسکو وریشه‌های فرهنگ روسی. ترجمهٔ اسمعیل‌دولتشاهی. تهران. بنگاه‌ترجمه ونشرکتاب. ۱۳۵۱. رقعی. ۲۳۱ ص
(مجموعهٔ معارف عمومی،ش۶۵)

۴۲۶- هوک، سیدنی
قهرمان در تاریخ. ترجمهٔ م. آزاده. تهران. بنگاه ترجمه ونشرکتاب. ۱۳۵۰ وزیری. ۲۲۹ ص
(مجموعهٔ معارف عمومی،ش۶۳)

تحقیق در ادبیات ایران

۴۲۷- حقوقی، محمد
شعر نو ازآغاز تا امروز(۱۳۵۰-۱۳۰۱) [تهران. سازمانهای‌کتابهای‌جیبی]۱۳۵۱ رقعی. ۴۳۱ص.

ازآثار ارزنده در باب شعرنوست. همیشه درین نوع‌کتب‌که مربوط به معاصران است احتمال حب و بغضها، فراموشیها وغفلتها هست. طبعاً عده‌ای که نامشان ازین‌کتاب فوت شده است

درحق این اثر نظر خوشی نباید داشته باشند.

نظر مؤلف این کتاب از شعر نو شعری است که بیشتر پیروی از نیما در آن دیده‌می‌شود. ازین اثرخوب‌می‌توان دریافت که هیچ‌نوع ضابطه ومیزان‌برای تعریف «شعر نو» هنوز در دست نیست. مثلادرین کتاب نام عده‌ای ازشاعران که مشهور به‌نوسرایی‌اند و در دیگر کتابها هست درین‌کتاب نیست.

۴۲۸ ـ زند، میخائیل ای.

نوروظلمت در تاریخ‌ادبیات‌ایران. ترجمهٔ ح. اسدپورپیرانفر. [تهران] انتشارات پیام [۱۳۵۰] رقعی. ۱۷۶ ص

میخائیل‌زند ازایرانشناسان‌شوروی بود و اکنون تبعیت اسرائیل یافته و در دانشگاه اورشلیم استادست. تحقیقات او در زمینهٔ ادبیات فارسی از تازگی برخوردارست.

۴۲۹ـ صفا، ذبیح‌الله

تاریخ ادبیات ایران. جلدسوم، ازاوایل قرن هفتم تا پایان قرن‌هشتم‌هجری. بخش اول. تهران. دانشگاه‌تهران ۱۳۵۱. وزیری. ...ص (انتشارات دانشگاه‌تهران، ۱۳۴۶/۳، گنجینهٔ تحقیقات ایرانی، ش ۶۵/۳)

کتاب درپنج فصل است. فصل اول وضع سیاسی‌ایران دردوقرن ۷ و ۸. فصل دوم وضع اجتماعی در دو قرن ۷ و ۸. فصل‌سوم ادیان درمذاهب دردوقرن ۷ و ۸ فصل‌چهارم وضع علوم دردوقرن ۷ و ۸ فصل‌پنجم زبان وادبیات فارسی.

بخش‌پنجم به سه بهره تقسیم‌شده:
۱ ـ وضع عمومی زبان و ادب فارسی.
۲ـ شعرفارسی. ۳ـشاعران‌پارسی‌گوی.

اهمیت خاص‌کار وسیع دکتر صفا درین است که با تجسس درمنابع جدید وکتب ناشناخته قدیمی که در زوایای کتابخانه‌های ایران و خارج از ایران مخزون‌بوده است مقداری‌کثیراطلاعات تازه مخصوصاً درباب شاعران به‌گنجینه تاریخ ادبیات ایران اضافه‌کرده است که درکتب ادوارد براون وهرمان‌اته بحث نشده است. خدمت بزرگ دکترصفا از کارهای‌پایداراوست‌وماند گاروجاودانی.

۴۳۰ـ نیساری، سلیم

نمونه‌هایی ازآثارجاویدان شعرفارسی. جلداول. تهران. ۱۳۵۰وزیری. ۲۱۸ص.

حاوی منتخب از اشعار گویندگان سده‌های چهارم تا هفتم هجری است.

متون فارسی

۴۳۱ـ ارجانی، فرامرزبن‌خداداد

سمك عیار. جلدچهارم. بامقدمه و تصحیح پرویز ناتل‌خانلری. [تهران] بنیادفرهنگ ایران [۱۳۵۱]. وزیری. ۴۵۸ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۱۲۶، زبان وادبیات فارسی، ش ۲۳)

این قسمت شامل نیمی ازمجلدسوم یگانه نسخهٔ خطی‌کتاب است.

۴۳۲ـ اصفهانی، محمدحافظ

سه رساله دراختراعات صنعتی. صناعت آسیا، دستگاه روغن‌کشی. نتیجة الدولة.

[تهران]. بنیاد فرهنگ ایران. [۱۳۵۰] وزیری. ۲۴+۲۰۷ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ش۱۲۰ — علم در ایران ش ۱۵).

این‌کتاب یکی از نمونه‌های نادر درزمینهٔ اطلاعات فنی‌است‌که توسط یکی از استادکاران نیمهٔ قرن دهم هجری به رشته تحریر درآمده و نسخه‌ای از آن در امان مانده واینك به چاپ رسیده است.

کتاب در سه مقاله است. اهتمام فاضل ارجمند آقای بینش‌درطبع این‌اثر قابل تقدیرست.

۴۳۳ـ ترکه اصفهانی، صاین‌الدین علی بن محمد

چهارده‌رسالهٔ فارسی‌ازصاین‌الدین‌علی بن محمد ترکه اصفهانی به تصحیح سیدعلی موسوی بهبهانی وسید ابراهیم‌دیباجی. تهران، تقی‌شریف‌رضائی. ۱۳۵۱. وزیری لد+۳۱۴ ص.

مؤلف ازدانشمندان قرن‌نهم‌هجری است و رسائل او در زمینه‌های فلسفی. تصحیح ۱۴ رساله ازآثاراو برای‌پیشرفت شناخت فلسفهٔ اسلامی ازدیدگاه ایرانی بسیارمغتنم است ودرخور تقدیر. کاش در مقدمهٔ این‌کتاب چندکلمه‌ای در احوال مؤلف درج شده بود.

۴۳۴ـ خواجوی کرمانی، کمال‌الدین محمود

گل و نوروز. به‌اهتمام کمال‌عینی. تهران، بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۰. وزیری. ۳۳+۲۹۷ ص (انتشارات بنیادفرهنگ ایران. ش۱۱۸ـ زبان‌وادبیات‌فارسی.ش

متن ازروی چندنسخه تصحیح‌شد است: نسخهٔ ملك(مورخ ۷۵۰)، مجل سنا (مورخ ۸۲۱)، نسخهٔ ملك(مور ۸۲۹)....

۴۳۵ـ رامایین کتاب‌مقدس‌هندو

با مقدمه وحواشی وتوضیحات‌وواژه به‌کوشش عبدالودود اظهردهلوی. چ اول. [تهران] بنیاد فرهنگ ایر [۱۳۵۰] وزیری. ۵۱+۴۹۶ص(انتشار بنیاد فرهنگ ایران، ش۱۲۲ـ زبان ادبیات فارسی.ش۲۱).

۴۳۶ـ رشیدالدین‌فضل‌الله‌همدانی

تنکسوق‌نامه یا طب اهل ختا به خط محمدبن احمدبن محمود معروف به‌قوام کرمانی ومورخ به سال۷۱۳ هجری. با مقدمهٔ مجتبی مینوی. تهران. دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. ۱۳۵۰. وزیری. ۱۰+۵۱۹ص.

این اثریکی‌ازمتون با اهمیت‌زبان فارسی است، هم ازجهت علمی و هم از جهت فرهنگی. ازجهت علمی‌بدان‌علت که طب چینی‌را بهما معرفی‌می‌کند. از جهت فرهنگی‌بدان‌علت که‌توجه‌ایرانیان به تمدن و معارف چینی در قرن هشتم هجری‌می‌نمایاند. درمقدمهٔ استادمینوی، به تفصیل معرفی‌کتاب و اهمیت موضوع اثر بیان شده است.

۴۳۷ـ زرکوب‌شیرازی، ابوالعباس معین‌الدین احمد

شیرازنامه. به‌کوشش‌اسمعیل‌واعظ‌جوادی. [تهران] بنیاد فرهنگ ایران. [۱۳۵۰] وزیری. ۲۵+۲۶۳ ص (انتشارات بنیاد

فرهنگ ایران، ش۱۲۲- منابع تاریخ و جغرافیای ایران، ش۴۱)

این کتاب نخستین بار حدود چهل سال‌قبل توسط آقای بهمن کریمی به‌چاپ رسید . طبع حاضر براساس نسخهٔ مورخ ۸۲۳ هجری انجام شده . درمقدمهٔ مفید ده نسخهٔ دیگر نیز معرفی گردیده و در تصحیح بعضی از آنها مورد ملاحظه قرار گرفته است .

۴۳۸- سیبک نیشابوری، محمدبن یحیی

حسن ودل. به‌کوشش غلامرضا فرزانه‌پور. تهران. طهوری، ۱۳۵۱. رقعی. ۶۵ ص. (زبان وفرهنگ ایران، ش۶۵)

رساله‌ای‌است به‌نثر از آثارمحمدبن یحیی سیبک نیشابوری متوفی در۸۵۲ق.

۴۳۹- شهرستانی ، ابوالفتح محمدبن عبدالکریم

الملل والنحل. ترجمهٔ افضل‌الدین ترکهٔ اصفهانی. [تهران]. اقبال[۱۳۵۰]وزیری ۱۶۱+۴۹۷ ص

تجدید طبع کتاب است با مقدمه‌ای مبسوط‌تر از آنچـه در چاپ اول بوده است .

۴۴۰- نوربخش، سید محمد

رسالهٔ نفس‌شناسی. ازروی نسخـهٔ خطی منحصر به‌فرد به اهتمام دکترسید اسدالله مصطفوی . [تهـران . ۱۳۵۱]. رقعی. سی+۴۱ ص

۴۴۱- واصفی، زین‌الدین‌محمود

بدایع‌الوقایع. تصحیح‌الکساندر بلدروف. جلد دوم . چـاپ دوم . تهران . بنیاد فرهنگ ایران. [۱۳۵۱] وزیری.۴۴۵ص (انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران-ش۱۲۱- منابع تاریخ وجغرافیای ایران، ش۴۰)

۴۴۲- همام تبریزی

دیوان همـام تبریزی . به تصحیح رشید عیوضی. تبریز . ۱۳۵۱. ۸۴+۳۱۷ ص (انتشارات مؤسسهٔ تاریخ‌وفرهنگ‌ایران ش۱۸ سلسلهٔ متون فارسی-ش۵)

مقدمه حاوی‌مجموعه‌ای ازاطلاعات جامع در باره همام تبریزی است . متن براساس چند نسخه ومجموعه‌های‌معتبرو قدیمی تدوین وتصحیح شده است، مانند نسخه مورخ ۸۱۶ پـاریس و مجموعـهٔ مورخ ۸۲۱ لاهور ، جمعاً یازده نسخه دراختیارمصحح بوده است و۳۹۴۴بیت از همـام ومنسوب به همام درین دیوان به‌چاپ رسیده است .

شعرفارسی

۴۴۳- بحرینی ، مهستی

دیدار با روشنایی. مجموعهٔ شعر [تهران نیل]۱۳۵۰. رقعی. ۶۴ص(شعرمعاصر،۱۰)

۴۴۴- ترقی ، بیژن

سرود برگریزان. [تهران] خیام [۱۳۵۰] رقعی. ۲۵۶ ص.

مقدمه کتاب بقلم‌مهرداداوستاست.

بیژن ترقی ازشعرایی‌است که درساختن تصنیف نامآوری یـافته است و آثـارش خواستار دارد. این مجموعه نمونه‌هایی است از غزل و قطعه و تصنیف‌های او.

۴۴۵ جلالی ، بیژن

رنگ‌آبیها [تهران. ۱۳۵۰] رقعی. ۱۵۱ص.

مجموعهٔ شعرست .

۴۴۶ـ حقوقی ، محمد

شرقی‌ها [تهران. زمان . ۱۳۵۱] رقعی. ۹۶ ص. (شعرزمان، ۸)

۴۴۷ـ روشن

خورشید زنده است . [تهران. زمستان ۱۳۵۰] رقعی. ۵۵ص.

مجموعهٔ شعرست. شعرها ازین‌دست است که :

شیخ از بهر وصال پریان
دمیدم سجده وتکبیر کند
گرفته لیك لبی روی لبی
قهقرق گیرد وتکفیر کند

۴۴۸ـ شاهرودی، اسمعیل

آی میقات‌نشین . تهران. زمان، ۱۳۵۱. رقعی. ۴۲ ص

(شعر زمان ، ۷)

۴۴۹ـ صفارزاده، طاهره

سد و بازوان . تهران. زمان . ۱۳۵۰ . رقعی . ۵۵ ص.

مجموعه شعرست .

۴۵۰ـ گورگین، تیمور

گلبانگ گیلان . ترانه‌های رادیوئی با برگردان فارسی . [تهران . ۱۳۵۱] وزیری. ۱۶۴ ص (ادبیات گیلك ، کتاب اول ودوم)

مجموعه‌ای است از ترانه‌هایی که مؤلف سروده به لهجهٔ گیلکی ودررادیو خوانده شده است . کتاب در دو قسمت است . نام قسمت دوم دختررشتی است و حاوی یکصد و دوبیتی با برگردان فارسی .

۴۵۱ـ مولائی ، محمد سرور

برگزیدهٔ شعرمعاصر افغانستان [تهران . رز . ۱۳۵۰] رقعی. ۱۷۵ ص

کتاب دارای مقدمهٔ کوتاه دکتر پرویز ناتل خانلری وسرآغازنامهٔ منه آقای مولائی در باب شعر فارسی درافغانستان است .

درین مجموعه منتخب آثار پانزده شاعر معاصر افغانستان به دست‌داده شده است . شعرا از دو طبقهٔ سنت‌گرای و نوسرای‌اند ،

انتشار این مجموعه برای آشنایی شعردوستان و ادبای ایران به‌وضع شعر کنونی فارسی افغانستان بسیارمفیدست.

۴۵۲ـ یغمائی، حبیب

سرنوشت . تهران. ۱۳۵۱. رقعی. ۲۵۷ص (از انتشارات مجلهٔ یغما).

مجموعه‌ای است از اشعار حبیب یغمایی . یغمایی ازشاعران طراز اول کنونی ایران‌است وشعرش لطیف ومحکم و مشهور خاص و عام .

داستان

۴۵۳ـ ابراهیمی، نادر

تضادهای‌درونی[تهران]. ۱۳۵۰. رقعی. ۱۲۱ ص.

۴۵۴ـ استاد محمد، محمود

نمایشنامهٔ آسیدکاظم . تهران [بابك] ۱۳۵۰ . رقعی. ۵۱ص.

۴۵- باستانی، نصرةالله
چل تیکه. مجموعهٔ چهل و پنج نوشته [تهران. ۱۳۵۱]. رقعی. ۲۸۳ ص.
دکتر باستانی (طبیب مشهور چشم) طنزنویسان زبردست و شیرین زبان ...ونی است. درین مجموعه چهل و پنج ...شتهٔ بسیار گیرا و خواندنی و دلپذیر ...سنان که اغلب یادکارهایی است ازدوران ...یات خود او به‌چاپ رسیده است.

۴۵- ثابت‌کار، مرضیه
وقتی برای گریستن نیست [تهران. ۱۳۵۱] رقعی. ۹۱ ص.
مجموعهٔ شعرست اغلب درموازین و ...لوبهای تازه و چند شعرهم به اسلوب ...نت گرایان.

۴۵- سامانی، مهدی
ابروکونهای سوگوار. دفترشعر [تهران] ۱۳۴۹. رقعی. ۱۰۴ ص

۴۵- گلشیری، هوشنگ
گریستن و کید [تهران] زمان [۱۳۵۰] رقعی. ۱۳۴ ص.

۴۵- مرزبان، پرویز
سی‌دیدار. [تهران. ابن‌سینا. ۱۳۵۱] رقعی. ۱۰۳ ص
مجموعه‌ای است از سی‌قطعهٔ منثور ...اوی افکار وذهنیات نویسنده‌ای متفکر ...به صورتی رمزی. نثرکتاب استوار و ...لپذیرست.

۴۶- منصوری، منصور
معجون. تهران. زوار. ۱۳۴۹. وزیری ۱۵۲ ص.
مجموعهٔ قصه است.

۴۶۱- میرصادقی، جمال
این‌شکسته‌ها [تهران. رز. ۱۳۵۰] رقعی. ۱۱۷ ص.
چند داستان پیوسته است.

زبان و زبانشناسی

۴۶۲- ابوالقاسمی، محسن
فعل آغازی [تهران. ۱۳۵۱] وزیری ۳۳ ص.
رساله‌ای است علمی ودقیق که وضع فعل آغازی در زبانهای ایرانی ازقدیم‌ترین زمان الی اکنون مورد بحث قرار گرفته است.

۴۶۳- احمدی، احمد
بحثی دردستورزبان فارسی باصرف و نحو. شامل شیوه‌های تجزیه وترکیب وتستهای امتحانات نهائی وکنکور. مشهد [۱۳۵۱] رقعی. ۲۸۸ ص.
مؤلف دانشمنددرمقدمهٔ دلپسندخود به مشکلاتی که درطرزتدوین دستورزبان فارسی موجودست اشاره می‌کند. سپس به‌خضوع می‌نویسد: «کتاب حاضر تنها بحثی است درزمینهٔ دستور زبان فارسی نه بیشتر. نه دستوری است کامل و نه نظر وادعایی است قاطع.» بعد به‌هفت‌نکته‌ای اشاره می‌کند که درنگارش اثرخودمورد نظرش بوده است.

۴۶۴- انصاری، قاسم
دستور زبان فارسی برای کلاسهای ششم

متوسطه و کنکور با نمونه‌ای از سؤالات دانشگاهها. [تهران] معین [۱۳۵۱] رقعی-۱۸۴ص

مباحث مندرج در کتاب عبارت است از دستور زبان فارسی در نه فصل. عربی درفارسی. در انتها عده‌ای از سؤالات امتحانی سال‌های ششم و پس از آن سؤالات زبان فارسی کنکورهای دانشگاهها نقل شده است. مجموعهٔ مفیدی است برای کسانی که قصد گذرانـدن امتحانات و کنکورها دارند.

۴۶۵- برقعی، سید یحیی

کاوشی درامثال و حکم فارسی، شامل مآخذ وداستانهای امثال شیرین فارسی. [تهران فروغی. ۱۳۵۱] وزیری. ۶۰۶ ص.

۴۶۶- پهلوی، متن.

متنهای پهلوی. گردآورنـده دستور جاماسب‌جی، منوچهرجی، جاماسب‌آسانا جلد اول ودوم. با مقدمه‌ای از بهرام گور انکلساریا و دیباچه‌ای از یحیی ماهیار نوابی. چاپ افست از روی چاپ بمبئی [تهران]، بنیاد فرهنگ ایران. [۱۳۵۰] رقعی. ۱۷۰ ص (انتشارات بنیادفرهنگ ایران، ش۱۱۲- واژه‌نامه‌های پهلوی، ش ۷).

۴۶۷- جهانشاه، حسین

قاپ بازی درایران. [تهران] ادارهٔ فرهنگ عامه وزارت فرهنگ و هنر. ۱۳۵۰. وزیری. ۱۷۰ ص

بررسی و مطالعهٔ مبسوطی است در باب یك نوع قمار مرسوم میان مردم کوچه این نوع دقتها در بارهٔ فرهنگ عوام که توسط ادارهٔ فرهنگ عامه آغاز شده است ستودنی است.

۴۶۸- فقیری، ابوالقاسم

قصه‌های مردم فارس. تهران. مرکز نشر سپهر. ۱۳۴۹] رقعی. ۱۲۸ ص (مجموعهٔ قصه برای کودکان و نوباوگان، ش۲)

۴۶۹- میلانیان، هرمز

گسترش و تقویت فرهنگی زبان فارسی [تهران] ۱۳۵۱. رقعی. ۶۰ ص.

متن رساله طرحی است که در ۱۳۴۷ به شورای عالی فرهنگ وهنر تقدیم شده بوده است.

۴۷۰- Hillmann, M. C.

Elementary Modern Persian. Volume one. Tehran, American Peace Corps, 1972.

آقای هیلمن از ایرانشناسان بصیر امریکایی است که خوانندگان این مجله با مقالات تحقیقی او آشنایی دارند. هیلمن چند سال قبل که در گروه صلح مشهد کار می‌کرد کتابی برای تدریس فارسی نشر کرد (منتخباتی از آثار ادبی) و اینك کتاب دیگری انتشار داده است به اسلوبی نوین برای تدریس مقدمات زبان فارسی. کتاب حاضر چاپ قطعی نشده فعلا برای استفادهٔ داخلی در گروه صلح امریکاست.

علوم و فنون

۴۷۱- اشتلینگ، کورت

لیزر و کاربردهای آن. ترجمهٔ رضا پرورش تهران. نشر اندیشه [باهمکاری فرانکلین] ۱۳۵۱. رقعی. ۲۳۹ ص

۴۷۲- مشیری ، محمد

پرورش قناری [تهران، اشرفی،۱۳۵۱] رقعی. ۸۴ ص.

۴۷۳- رفیعی ، احمد

بانك و بانكداری، تهران. ۱۳۵۱،وزیری. ۱۸۹ ص.

کتاب دردوقسمت است. قسمت اول تاریخچهٔ بانکداری ومعرفی بانکداری درممالك مهم است . قسمت دوم بهمعرفی بانکهـای ایران ازسال ۱۲۶۶ شمسی یعنی از زمـان تشکیل بانك شاهنشاهی اختصاص دارد .

طبق مندرجات این کتاب بیست و شش بانك مختلف درحـال حاضر در ایران فعالیت دارد .

۴۷۴- کارلیه ، لئونس

سبزیها و میوههـای شفا بخش . ترجمهٔ مهدی نراقی. چاپ هفتم. تهران. امیر کبیر. ۱۳۵۰ . رقعی. ۳۳۹ ص

۴۷۵- گاموف ، جورج

ستارهای به نام خورشید . ترجمهٔ محمد حیدری ملایـری . تهران . پیروز [با همکاری فـرانکلین] ۱۳۵۱ . رقعی . ۲۶۱ ص.

۴۷۶- هگلین ، روبرت

تشخیص افتراقی بیماریهای داخلی. ترجمهٔ دکتر هوشنگ دولت آبـادی [تهران] ۱۳۵۰ [سازمان کتابهای جیبی باهمکاری فرانکلین]. ۹۹۸ ص.

کتاب درجه اول وترجمه روان و روشن وگویاوچاپ مثل یك کتاب فرنگی است .

هنرهای زیبا

۴۷۷- براکوی، والاس

مردان موسیقی . تألیف والاس براکوی وهربرت واینستاك . ترجمهٔ مهدی فروغ تهران [کتابهای جیبی وفرانکلین]۱۳۵۱ وزیری. ۹۱۶ص.

بدون تردید یکی از اساسی ترین کتابهایی است که درزمینهٔ موسیقی به فارسی انتشاریافته است .کتاب معتبر ومترجم اهل وبصیرست و بهشکلی برازنده چاپ شده است .

۴۷۸- یکتائی ، مجید

تاریخ شطرنج . [تهران] فـدراسیون شطرنج ایران [۱۳۵۰]رقعی. ۱۸۰ ص.

تاکنون چندکتاب به زبان فارسی دربـارهٔ طرزبازی شطرنج انتشار یافته ولی کتاب حاضر نخستین اثرست درباب تاریخ بازی شطرنج به زبان فارسی .

مؤلف درنگارش این کتاب بهمراجعی از قبیل راحةالصدور راوندی که دارای اطلاعات مفید وقدیمی درخصوص شطرنج است مراجعه واشعار واخباری چنددرین باب را ازکتب نقل کرده است .

ادبیات خارجی

۴۷۹- اگزوپری ، سنت

زمین انسانها . ترجمهٔ سروش حبیبی . تهران [جیبی وفرانکلین] ۱۳۵۰،رقعی. ۱۶۸ ص.

۴۸۰- تواین، مارك

یگانه‌ای در دهکده ، ترجمه نجف دریا بندری. چاپ‌دوم . تهـران . [شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری فرانکلین] ۱۳۵۱ . جیبی. ۱۷۲ ص.

۴۸۱- چهل طوطی

چهل‌طوطی‌اصل . ترجمهٔ آل احمد [و] سیمین دانشور.[تهران. انتشارات موج ۱۳۵۱] رقعی. ۵۶ ص

۴۸۲- شکسپیر ، ویلیام

تیمون‌آتنی . ترجمهٔ رضی‌معظمی[تهران آسیا [۱۳۵۱] رقعی. ۱۴۷ص.

مترجم مقدمـه‌ای دلپذیـر بـرین نمایشنامه نوشته است . و درکار ترجمه با سابقه‌ای که دارد و ممارستی که به‌کار برده خدمتی با ارزش‌انجام داده است .

۴۸۳- مریمه، پروسپر

کلمباوزهرهٔ شهرایل- ارواح‌عالم‌برزخ. تهران. بنگاه ترجمه و نشرکتاب. ۱۳۵۱. رقعی-۴۲۴ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ۳۸۰ - مجموعـهٔ ادبیـات خارجی، ش ۶۵).

مجموعهٔسه‌اثرازمریمه‌است. دهشیری از مترجمـان قابل و خوش‌قلم روزگار است .

ادبیات برای کودکان

۴۸۴- دی‌وین ، مارگریت

داستانهای مصرباستان . ترجمه اردشیر نیکپور. تهران. بنگاه ترجمه و نشرکتاب ۱۳۵۱ . رقعی ۲۰جلد (انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ۳۸۵و۳۸۶)

اردشیر نیکپور درترجمهٔ این‌آثار ممارست دارد وکارهای با ارزش بسیاری تاکنون عرضه داشته‌است.

انتشارات پدیده

پدیده‌نام‌مؤسسه‌ای‌است که به کوشش محسن رمضانی از چندین سال قبل‌آغاز به‌کار کرد و درین مدت‌کوشیده است‌که انتشارات خودرا بیشتر درزمینهٔ ادبیات برای‌کودکان‌منتشر سازد. جای‌خوشوقتی است‌کـه درین راه توفیق حـاصل‌کرده است .

پدیده‌مجموعه‌های‌مختلفی‌به‌قطعهای گوناگون برای‌کودکان به‌چاپ‌رسانیده است مانند :

در قطع وزیری

۱ـ حکایات‌کریلوف
۲ـ گفتنی‌ها
۳ـ قصه‌هـایی از برادران‌گـریم (۲ جلد)
۴- قصه‌های عامیانه (کاملا ایرانی است)
۵- افسانه‌هایی ازروستائیان ایران
۶ـ افسانه‌هایی‌اززبان‌مادربزرگها
۷ـ ضرب‌المثلها
۸ـ ملانصرالدین (دوجلد)
۹ـ مثل‌های بروجردی
۱۰ـ افسانه‌های جنوب

درقطع‌خشتی‌کوچك‌که ترجمه است وبا متن انگلیسی همراه:

۱ـ سلطان

۲ـ سفید برفی
۳ـ سیندرلا
۴ـ دخترك قرمزپوش
۵ـ تخم پرنده
۶ـ پیشی نل
۷ـ سیرك
۸ـ تیلی و تسا
۹ـ می‌فی درباغ وحش
۱۰ـ مدرسه
۱۱ـ می‌فی کنار دریا
۱۲ـ می‌فی دربرف
۱۳ـ دریانورد
۱۴ـ پرندهٔ کوچك
۱۵ـ سیب
۱۶ـ ماهی

مولانا قصه می‌گوید بقطع کوچك وهمه‌قصه‌هایی است که از مثنوی گرفته شده است

ازین مجموعه تاکنون هشت جلد نشرشده است .

فهرست ده سالهٔ راهنمای کتاب

(از دفتر مجله تهیه میشود)

بها ۲۵۰ ریال

مقالات تقی‌زاده

۲ جلد

زیر نظر ایرج افشار

از انتشارات سازمان کتابهای جیبی

خاطرات ظهیرالدوله

به کوشش

ایرج افشار

از انتشارات سازمان کتابهای جیبی

لغات فنی و علمی

نوشتهٔ

ناصح ناطق

(مهندس)

ضمیمهٔ شماره‌های ۷ ـ ۹ سال پانزدهم راهنمای کتاب

تهران ـ دی ۱۳۵۱

لغات فنی و علمی

بحث دراین موضوع برای بنده که دراین موضوع وهیچ موضوع دیگر تخصص ندارم خالی ازدشواری نیست، زیراکه ازیك طرف درمحفلی* این موضوع مطرح میشود که شنوندگانی که لطف فرموده وتشریف آورده اندهمه ازدانشمندان کشور هستند وناچار باید درگفته‌های خودبی نهایت دقت بکنم... ازطرف دیگر موضوع لغت ولغت سازی ازچند سال باینطرف درکشورما جنبه بسیار حساس پیدا کرده وبحث درچنین موضوعی جرأت بسیار میخواهد.

جمعی بحق عقیده دارند که زبان فارسی دارائی مشترك همه نسل های دیروز وامروز وفردای کشور است وبهیچ عنوان نباید در شکل الفاظ وکیفیت اشتقاق آن مداخله کرد ونسل کنونی باید زبانرا بهمان صورتی که از نسل‌های پیشین تحویل گرفته به نسل‌های آینده تحویل بدهد. گروهی دیگر معتقدند که زبان فارسی مانند همه زبانهای دنیا براثر مرور زمان و تأثیر تحولات قهری که درجهان پیش‌می‌آید خواه ناخواه دستخوش دگرگونی شده وخواهد شد، زبانی که درقرن چهارم هجری زبانی رسا وشیوا وبرای رفع همه نیازمندی‌ها کافی بوده برای رفع نیازمندی‌های امروزی کافی نیست؟ و وضع لغات نو برای مفاهیم جدید از ضروریات زندگی انسانی است و بهیچ عنوانی نمیشود از آن صرف نظریا احترازکرد.

متأسفانه درکشورماکسانیکه بااین‌مسائل سروکاردارند همیشه راه افراط می‌پیمایند. یعنی گروهی که درتحریر وتدوین‌زبان جنبه محافظه کاری دارند باهرگام نوی که در راه تطبیق زبان‌فارسی باوضع روز برداشته میشود مخالفت میکنند، وضرورت‌حفظ سنن‌زبان رابه‌نوآمدگان جهان ادب گوشزدمیکنند. ولی متأسفانه معلوم نیست که طرفداران این روش چه زبانی را زبان رسمی فارسی میدانند ودفاع ازآنرا واجب میشمارند. زیراکه زبان فارسی درطول یازده تا دوازده‌قرنی‌که زبان‌ادب وشعروحکمت وترسل ایرانیان بود، سیماهای مختلف

---

* خلاصه‌ای ازین‌سخنرانی درسومین‌کنگرهٔ تحقیقات ایرانی (تهران ، بنیاد فرهنگ ایران) ایراد شده است.

پیدا کرده . این زبان روزی، مانند زبان مقدمه قدیم شاهنامه و ترجمهٔ تفسیر طبری وقطالرآن زبانی بوده که واژه‌های عربی در آن، جز در موارد ضروری بکار نمی‌رفته وجملات وترکیبات همه صورت آرکاییك[1] داشته، وسپس‌درادوار بعدی شیوهٔ سخن وجمله‌بندی عوض شد وکارقبول کلمات‌عربی و بکار بردن‌آن روزبروز بالاگرفت و افراط درمصرف‌آن‌وسیلهٔ اظهار فضل وسوادشد، و الفاظ بی‌لزوم مانند زنگوله‌های ناخوش‌آهنگ‌که کاروانیان به گردن شترآویـزان می‌کنند و بار ستور بیچاره را سنگینتر میسازند، به‌گردن جملات بسته شد و نثرهائی مانند نوشته‌های میرزا مهدیخان منشی بوجود آمد که استفاده ازآن برای افراد عادی امثال بنده جز از راه ترجمه و تحریر نو میسر نیست .

در دوره‌های اخیر هم که سازمان‌های اداری نو بتدریج بوجود آمده نویسندگان متوسل به اقتباس و عاریه گرفتن الفاظ از زبانهای عربی معمول سوریه ولبنان ومصر ویازبان‌مجعول اداری ودفتری دولت‌عثمانی‌شدند وباتقلید ازجمله‌بندی زبان‌های خارجی‌مخصوصاًزبان فرانسه‌که در دوره‌تسلط‌بلژیکی‌ها در ادارهٔ‌گمرك رسمیت گونه‌ای داشته، وبا قبول الفاظی مانند نظمیه وبلدیه و محکمه بدایت واستیناف و وزارت داخله وخارجه و سفیرکبیر و جلالتمآب و شوکت مآب وغیره زبان نوی بوجود آورده‌اند‌که جز چند ادات ربط و فعل هائی مانند است ونیست و میشود ونمی‌شود اثری از زبان فارسی درآن نیست، این‌زبان جدیدکه درنامه‌نگاری‌های اداری وخبرگزاری و روزنامه‌ها معمول شده وهرروز بردائرهٔ نفوذ وگسترش‌آن افزوده میشود، غالبا متضمن الفاظی است‌که‌بتدریج بااستفاده ازاشکال‌گوناگون‌لغات عربی وابواب‌آن‌بدست کسانی که‌اززبان‌عربی هیچگونه‌اطلاعی‌جزآنچه‌درکلاس‌های دبیرستان‌هافراگرفته‌اند ندارند، ساخته شده، و هرروزهم ساخته میشود . حال معلوم نیست‌که زبانیکه باید درحفظ وحراست آن‌کوشید وبرای بسط وتعمیم آن زحمت‌کشید کدام‌یك از این زبان‌ها است؟ آیازبان اداری دورهٔ قاجاراست‌که باید زبان استاندارد[2] تلقی شود یازبان رایج‌کوچه وبازارکه هنوز اصالت خود را درشهرهائی‌مانند کاشان ویزد ازدست نداده ویازبان شعرفارسی‌که خوشبختانه در طول چند قرن تغییرکلی درآن راه نیافته ، تا حدی‌که اگرکسی باتبعیت از رودکی و شهید

---

۱ ـ آرکاییك ، Arcaique

۲ ـ Standard

بلخی وفرخی وبازبان آنان شعر بگوید معترضی پیدا نمی کند. آنچنانکه مثلاً مرحوم بهار ازمنوچهری دامغانی استقبال کرده ودرجواب قصیدهٔ معروف: فغان ازاین غراب بین ووای او، قصیدهٔ فغان زجغدجنگ ومرغوای او، را باهمان زبان منوچهری ساخته ومثل اینست که تقلید ازاصل بهتر از آب درآمده .

گروه دیگری هستندکه دروضع وجعل لغات رشادت بسیار دارند وبرای ساختن لغتهای نو دست بسوی اشکال نادر اشتقاقات زبان فارسی و گاهی پهلوی دراز می کنند وحتی استفاده اززبان اوستائی وسانسکریت راهم مجاز میشمارند و ـ پس وند ـ و ـ پیش وند ـ های متروك را دوباره زنده میکنند وحتی به لزوم طرد همه الفاظ عربی که برای پارهٔ ازآنان مانند سیاست وجـامعه و اقتصـاد و صدها لفظ دیگرمعادل فارسی مناسب برای آن وجود ندارد معتقدهستند .

بدبختانه نتیجهٔ روش های افراطی ایجاد واکنش های روحی است که در نتیجهٔ آن طرفداران هردو گروه ازراه اعتدال منحرف می شوند، یعنی دسته ای در هنگام نوشتن فراموش می کنندکه زبان مردم ایران فارسی است و نباید لغات عـربی را بدون هیچگونـه ضرورتی بجای الفاظ فارسی متبادر بذهن ساده ، بکار برد ودستهٔ معارض یعنی دوستداران زبان فارسی سره درنظرنمی گیرند که انس هزار سالهٔ ادیبان وفقیهان ایران با زبان عربی به آسانی ازدل ها بیرون نخواهدرفت، وگروهی ازمردم ایران دفاع ازالفاظ عربی و افراط در کاربرد آن را نـوعی عبادت میداشندکه در این جهان برایشان تشخص و تعین بوجود می آورد ودرجهان دیگر تفاهم باعمال پشت پرده راآسان میسازد... آری هنوز کسانی درایران هستندکه اگر برحسب تصادف قرارباشد روزی به بهشت بروند جهنم را چون نام آن عربی است برای اقامت ترجیح میدهند .

زبان فارسی درقرن ما بامسئلهٔ جدیدی روبرواست که بهرحال از حدود عربی مآبی یا فارسی دوستی خارج است ، بهاین معنی که در مدت کوتاهی مردم کشور باسازمان های سیاسی واجتماعی اروپائی ودانش های نو تکنولوژی جدید ومسائل آن کمابیش آشنا شده اند وکاربجائی رسیده که درهمه شئون زندگی حتی وسائل ساده مربوط به زندگی داخلی «نوسیون»[1] های جدیدکه بکلی در گذشته ناشناخته بوده بوجودآمده است مثلاً :

1— Notions.

درامور اداری از «پلان»های چند ساله که با کلمهٔ (برنامه) ترجمه شده گفتگو میشود، مدیران «میتینگ» دارند، «سمینار» تشکیل میدهند، در «سمپوزیوم» شرکت میجویند، علم انفورماسیون که برای ما تازگی دارد درزندگی اداری واردمیشود وآهسته آهسته باار دیناتور (Ordinateur)، کمپیوتور (Computeor) سر وکار پیدا میکنیم. موضوع ادارهٔ امورصنعتی یعنی (Management) ونتایج آن مسئلهٔ روز میشود وهمراه هر گامی که دراین راه برداشته می‌شود با مقداری مفهوم و واژهٔ نو سروکار پیدا می‌کنیم.

درکارهای مربوط به زندگی شخصی، کسانیکه درگذشته اگر بیمار بودند باپرهیز واگر آخونمآب بودند باحمیه سروکار داشتند اکنون رژیم میگیرند. بجای مشت ومال پیش ماساژیست وبجای حمام بخار بهسونا (Souna) میروند، سرمیز غذا سوپ و بیفتك ورولت و ژیگو وفیله و ژله وتارت وکیك وهمبرگر و چیزبرگر میخورند. لباس‌هائی که می‌پوشیم بلوز و بلوجین وکت و پالتو و پلاور وپولو وامثال آنست. تفریحات وبازیهای ما تنیس وپینگ‌پنگ وفوتبال و هوکی واسکی واحیاناً بریج وبلوت وغیره است.

وضع امروز کشور ماتاحدی شبیه وضع ایران پس از حملهٔ عربها شده است. درآن دوره براثر همدستی عواملی که ارزیابی صحیح آن امروز به اشکال مقدور است درمدت بسیار کوتاهی دولت ودین ایران باستان مقهور تازیان بپایان گرد گردید ودرنتیجه لغات واصطلاحات دینی و اداری ایران کهن بسرعت منسوخ گردید، الفاظی مانند باژ وبرسم وکستی برای اکثریت مردم ایران بیگانه شدو کیش نوکه برای همهٔ شئون فردی واجتماعی وسیاسی آئین‌های نو ودرنتیجه لغات نوهمراه آورده بود، جایگزین دین ودولت ایرانی گردید وکاربجائی رسید که مرد مؤمن بمحض اینکه بامداد چشم از خواب می‌گشود، بی درنگ با تکالیف دینی والفاظ ناشناخته وبیگانهٔ آن سروکار پیدا می‌کرد، علاوه برصوم وصلوة و حج وپرداخت زکوة وخراج که می‌گفتند (ریش هزارسر است که جزبا تأدیه البته به امراء عرب) بهبود نمی‌پذیرد) ، در داد وستد وهمهٔ معاملات دیگر روزانه باراه ورسمهای مذهبی، ودرنتیجه باواژه‌های عربی‌دست‌بگریبان میشد. ازسوی دیگر بسیاری از مردم که بهدین عرب وزبان‌عرب گرویده بودند خیال می‌کردند که عربی علاوه براینکه وسیلهٔ ارتباط میان عـرب زبانان است چون زبان کتاب آسمانی است تکلم باآن وپاحد اقل استفاده ازمفردات آن قاعدتاً نباید

خالی از اجری باشد . کوشش‌های برخی از ایرانیان درسالیان نخستین سلطهٔ تازیان، برای پیداکردن معادل برای الفاظ مذهبی‌مانند نماز برای صلوة وروزه برای صوم وعیدگوسفندکشان برای عیدقربان تظاهر زیادی پیدا نکرد واصولا آنچنانکه همیشه و درهمه جا پیش‌می‌آید زبان ملت غالب وراه و رسمها وحتی بی‌رسمی‌های آنان درمیان گروه شکست خوردگان گسترش یافت .

وضع ایران امروزی در جهان امروزی عیناً مانند روزی است‌که بر اثرتاخت وتاز تازیان مبانی زندگانی‌اش درهم ریخت وآئین‌های کهن وراه و رسم‌کشورداری اصیل ایرانی وعبارات واصطلاحات مربوط به‌آن ازرونق‌افتاد وسرانجام مهربطلان خورد . یعنی امروزهم وضعی پیش‌آمده‌که ایرانی دربارهٔ همهٔ کلیات و جزئیات زندگی و فرهنگ و علم باید دوباره بیندیشد[1] و مانند کسانی‌که خانه عوض میکنند اثاثهٔ‌کهن را دور بریزد ویا قیافه نوبآن بدهد و باکادرجدید زندگی‌هم‌آهنگ سازند .

* * *

ازعوارض قهری این‌وضع یکی اینست‌که اصطلاحات وواژه‌های‌کهن را برای نیازهای نو نمیتوان همیشه منطبق ساخت پاره‌ای ازلغات مفهوم ومصداق خودرا ازدست میدهند وپاره‌ای معانی ومضامین نو بوجود می‌آیدکه فاقد واژه هستندوناچار فکری برای‌آن بایدکرد . توجه به‌این‌مطلب ازهمان روزی که ایرانی با تمدن صنعتی وعلمی اروپا سروکار پیداکرده‌آغاز شده است درکتاب سالنامه مانندی‌که اعتمادالسلطنه تألیف‌کرده واصطلاحات جدید دوران خودرا بر شمرده به اسامی‌گل ها و چیزهای دیگری که از اروپا اقتباس شده برمیخوریم .

در شمارهٔ ۱و۲و۳ سال۵۶ روزنامه‌ای‌که به نام روزنامه ایران سلطانی چاپ میشد (۱۳۲۱ غرهٔ محرم توشقان‌ئیل‌ترکی) مینویسد:

« اعلام »

تاکنون مجلس آکادمی[2] درایران نبوده‌است. ازاین‌تاریخ باقبال بیزوال

۱ــ ترجمهٔ اصطلاحی‌است‌که مدتی‌است درفرانسه معمول شده ــ Repenser la question

۲ــ دربارهٔ فرهنگستان (یعنی‌آکادمی) ووظائفی‌که درفرانسه بعهدهٔ‌آن واگذار شده‌ظاهراً اشتباه مانندی میان علاقمندان به‌امرلغت پیش‌آمده . پاره‌ای ازمردم تصورمی‌کنندکه‌فرهنگستان

بقیه درصفحه بعد

شاهنشاهی درجزء ترقیات جدیده مجلس آکادمی درتحت ریاست ندیم السلطان وزیر مطبوعات ودارالتألیف ودارالترجمه منعقدخواهدشدکه فضلارا جمع کرده وماهی یك بار انعقاد مجلس ساخته درمقابل هرشیی جدیدالاحداث که سابقاً نبوده لغتی وضع کند یااصلاحی بزبان تازی وپارسی طرح نماید. فضلاء آن مجلس که آن لغت جدید یااصطلاح تازه را بآن معنی جدیدالاحداث قبول کردند و امضاء نمودند آن لغت را درنمره‌های بعداین روزنامه انتشارخواهیم داد و مبتدع این لغات واین مجلس افضل الملك مدیر و دبیراین روزنامه است. محض اینکه نمونه بدست خوانندگان این اوراق آید میگوئیم مثلا بجای اتومبیل که در این عصر بایران آورده شده است ماگردونهٔ آتشی میگوئیم. کالسکه را گردونهٔ بزرگ و درشکه راگردونهٔ کوچك مینامیم.

آرتیکل فرانسوی‌رالایحه می‌نگاریم. هیئت کردیپلوماتیك راهیئت مصلحه مینویسیم. پیرترین سفرا را اقدم سفرا میخوانیم. یك نکته ازاین معنی گفتیم و

بقیه از صفحهٔ قبل

دستگاه وضع وجعل لغات است درحالیکه نقش اصلی فرهنگستان فرانسه (آکادمی فرانسه) که همیشه مورد توجه ایرانیان بوده ، ثبت کردن لغات نو قابل قبول درفرهنگ رسمی زبان فرانسه است نه جعل لغات. باینمعنی که فرهنگستان فرانسه هفته‌ای یك روز (گویا روزهای پنجشنبه) برای اصلاح وتکمیل کتاب فرهنگ زبان فرانسه جلسه تشکیل میدهد ولغات نوی راکه در زبان گفتگو ویا در نوشته‌های علمی و ادبی بکار برده می‌شود مورد مطالعه قرار می‌دهند تا اگر لغت نو با موازین دستوری وزبان شناسی قابل تطبیق بود ویا مصرف آن عمومیت پیدا کرد (ولواینکه اصل وریشهٔ آن باسنت‌های جاری زبان معارض باشد) درفرهنگ ثبت وبه‌آن جنبه رسمی وقطعی‌داده می‌شود. لغاتی که به‌فرهنگستان عرضه می‌شود یاساخته وپرداخته عامهٔ مردم است که درهمه‌جا سازنده و صاحب اصلی زبان است ویا لغاتی‌است که دانشمندان برای مفاهیم وپدیده‌ها واختراعات و اکتشافات نو درکتاب‌ها ومقاله‌های خود بکاربرد ومورد قبول ارباب فن قرارگرفته است.

روش کار فرهنگستان فرانسه بی‌اندازه‌کند است، ودرسال بیشترازچند ده یا صدلغت را ثبت یا ردنمی‌کند. نتیجهٔ این روش اینست که عامل زمان که بهترین منتقد وداور این‌قبیل‌کارهاست اثرخودرامی‌بخشد. یعنی واژه‌های نادرست و یا معارض با ذوق سلیم درطول سال‌های دراز اگر عامهٔ مردم و یا دانشمندان و ادبا آنرا نپذیرفتند ناچار فراموش می‌شود وبه جلسهٔ فرهنگستان بافرصت‌کمی‌که دارند عرضه نمی‌شود . بهرحال فرهنگستان مانند پرویزنی‌است‌که واژه را اگر اززیبائی ورسائی عاری، باشد رد می‌کند وآنچه راکه بانوامیس اصلی‌زبان ویا با کاربرد عامه‌که سازنده همیشگی لغات است قابل تطبیق باشد ضبط می‌کند، وزبان را غنی‌تر وشیواتر می‌سازد. البته وظیفهٔ مهم دیگری‌که بعهدهٔ فرهنگستان است تهیه ونشر دستور زبان است‌که فعلا ازموضوع بحث ما خارج است .

همین باشد. انشاءالله شرح این داستانرا مشروحاً خواهیم نگاشت، اگر خدا بخواهد. ندیم‌السلطان در نمره‌های بعدرواج علم‌خواهد داد و ترقیات جدیده احداث خواهدکرد و قوه را بفعل‌خواهد رسانید. مطبوعات راترقی‌میدهد. مجلس تصحیح فراهم میکند که هیچ کتابی درایران بغلط ازمطبعه بیرون نیاید. اگر کتابی بغلط چاپ شود مسئول دولت خواهندبود. باتقویت جناب اشرف امجد اتابیکی البته‌این کارها صورت‌التیام خواهدپذیرفت.»

درشمارهٔ ۲ همان روزنامه زیرعنوان تبدیل لغات‌خارجه به لغات داخله مینویسد اینهفته انجمن فضلا این‌چندلفظ را اختیارکردند:

«کلکسیون لفظ فرانسه است ومابجای‌آن می گوئیم مخزن‌سکه یامجمع تمبریامجموعهٔ نشان. تلگرافات راچنانکه عثمانیان مینویسند ماهم‌اخبار برقیه می‌نویسیم.ورقهٔ تلگراف را رساله برقیه یالایحه برقیه مینویسیم. تلگراف‌خانه را مخبر بفتح میم مینویسیم، وپستخانه را مرکض (باضاد) می‌نویسیم. ازآنکه چاپار همیشه ازآنجاحرکت می‌کند وتحریك جناح میدهد...

بجای نشان وشام پیشنهادکرده ، شمن‌دوفررا بفارسی راه‌آهن و بعربی مثل عثمانیان سکةالحدید گوئیم. واگن را هم اطاق سه‌گانه یا رواق مثلث یا مرکب‌سه‌پشته مینویسیم.»

در روزنامهٔ کاوه هم چندلغت اروپائی طرح وبرای‌آن معادلهائی‌پیشنهاد شده بود ، ازعلامهٔ فقید مرحوم‌میرزا محمدخان قزوینی‌هم یادداشت هائی در دست است که باهمت خستگی ناپذیر آقای ایرج افشار وکمك دانشگاه تهران چاپ شده درجلد سوم‌یادداشتها چندصفحه برای‌لغت‌های نواختصاص‌داده‌شده. معلوم می‌شود استادفقیدکه بیش ازهمه‌کس متوجه دشواریهای ترجمه از متون فرنگی بوده و در مواردی‌که به لغتی برمیخورده‌که نیازی را رفع می‌کرده یادداشت می‌فرموده ولی‌ازوضع یادداشتها معلوم می‌شودکه مطالب را بصورت قلم‌انداز مرقوم داشته و اگرمراجعه مجددی می‌کرد شاید بسیاری از لغات را عوض میکرد. مثلاآنارشی را بهفتنه ترجمه‌کرده‌که اکنون هرج ومرج بجای آنرایج شده ولی‌هیچیك ازاین دولفظ اصول سیاسی معروف به‌آنارشیسم راکه مخالف وجودهرگونه تمرکزکار دردست دستگاه دولت‌است نمی‌رساند.

بریگاند (Brigand) را حرامی ترجمه کرده که از راهزن مناسب‌تر بنظر می‌آید.

Candidat رامشرف‌ترجمه کرده و آنرا بهترازمترشح دانسته که امروز به‌آن نامزد میگویند .

Cana راگل پسرنوشته که امروزگل اختر مینامند (ولی پسر صحیح‌تر است زیرا این کلمه در رشت معمول است و تسبیح‌هائی را که از تخم های گل کانا میسازند تسبیح‌پسر مینامند).

Centenaire راعیدالمئوی و کون‌فر Comofort یعنی وسایل‌آسایش را مرافق وماهی سوفدرا که معادل صحیح‌آن ساندر Sandre است کولین(Colin) نوشته واکونومی راقناعت و Directeur راقیم ترجمه کرده. برای فیگوران که اصطلاح امروزی صحیح‌آن‌ظاهرا سیاهی لشکراست معرکه گیر پیشنهاد کرده. برای ایدآل مرقوم داشته همت، (در بعضی موارد)، برای Illusion پندار و فریب نوشته که بامعنای ایلوزیون کاملا تطبیق میشود.

برای Indifférent که امروز متأسفانه بی‌تفاوت در حال اصطلاح شدن است فارغ را پیدا کرده که بمراتب به‌بی‌تفاوت ترجیح دارد. مانند نسق برای Ordre که ازالفاظی که اکنون معمول شده (ترتیب-نظم) ظاهراً بهتراست .

بدیهی استعلامهٔ مرحوم که غرق در مطالعه متون عربی و متون فارسی مشحون از الفاظ عربی بوده توجه زیادی برای یافتن واژه‌های فارسی سره نداشته. مثلا بـرای Pirate کلمهٔ سراق‌البحر را بجای دزد دریائـی و برای Ressemeler که گویا تهرانی‌ها به‌آن‌نیم تخت انداختن میگویند خصف‌النعله وبجای ولگردی در مقابل Vagabandoge تشرد پیشنهاد فرموده است.

منظور از ذکر چندمثال این بود که اهمیت موضوع وضع یاانتخاب‌واژه های فنی‌وعلمی و توجهی که نویسندگان وبزرگان ادب از روز نخستین به‌این مسئله داشتند روشن‌شود. کارواژه‌یابی درهرحال‌کار بسیاردشواری است ونتیجهٔ کار هرچه باشد بهر حـال لغات ناشناختهٔ نو درهیچ‌جا از روز اول باگرمـی استقبال نمی‌شود. زیراکه زبان هرملت جزوکادر یعنی محیط زندگی یك ملت است ومعمولاکسی بامیل‌هیچ یك‌از عوامل محیط زندگی‌خود راعوض‌نمی‌کند. ولی تغییرات سریع وشگرف عوامل‌زندگی در همه شئونی که بشر و در نتیجه کشورما باآن سروکار دارد ایجاب میکندکه تا دیر نشده جنبش‌صحیح وسریعی دراین‌باره درکشورآغاز وگسترش‌یابد. ملت‌ایران مجبوراست که علوم جدیدو فنون مربوط به‌آن‌راهرچه زودتر بەزبان فارسی بر گرداند تاازیك طرف کسانی که زبان‌های خارجي را بحدکافي دارا نیستند بتوانند ازکتاب‌های مربوط به

آن استفاده کنند واز طرف دیگر زبان ماقیافهٔ زبان محلی را ازدست بدهد وتبدیل به زبان واقعی امروزی بشود .

بایددر نظر گرفت که اگر روزی زبان فارسی درهمه خاورزمین از ترکیه وبالکان وحتی تاحدی مصر گرفته، تاهندوستان وقسمتی ازغرب چین و قفقازکم وبیش رواج داشته، دلیلش این بود که درآن دوران زبان‌ماجواب نیازمندی‌های مردم‌آنروز را میداد. زبان شعرفارسی زبانی بود در منتهای خـوش‌آهنگی و وسعت که برای بیان همه عواطف وشورهای درونی مردم‌آن روزگار کافی بود. آری شعرفارسی باسورو وسائلی که داشت مانند یك‌نوع‌آهنگ موسیقی بود که مردم خاورزمین همه‌اهتزازهای روح‌خود را درآن باز می‌یافتند.

زبان نثرهم که همه‌جا مخلوطی‌ازفارسی کم،وعربی‌فراوان بود زبان‌زور آزمائی‌ادبی‌وفضل‌فروشی بود که درهمه‌جارواج‌داشت وبرای‌این‌منظورالفاظ‌بقدر کافی‌برای اینکه ازمعنی‌چیزی کم‌نیاید ولفظ‌بحدوفورمصرف‌شود وجود داشت. ولی اینك دورانی‌که محسوسات بشری منحصر بعوالم قابل درك و وصف از راه شعر بود سپری شده ومابامسائل نوی روبرو هستیم که برای‌بیان‌آن‌نثری قوی و الفاظی بسیار دقیق‌ضرورت دارد. امروز بمحض‌اینکه یك‌کتاب فلسفه یاسیاست یااقتصاد یا علوم دقیق مانند ریاضیات وطبیعیات و غیره را بخواهیم به فارسی برگردانیم فوراً متوجه میشویم که کمیت ما باصطلاح لنگ است‌وبرای‌بیان‌معانی دقیق مجبور هستیم‌که عین لغات فرنگی‌را بکار ببریم ونثری شبیه نثر اردو با تعدادی لفظ انگلیسی‌مسخ شده وچند لفظ ربط دهنده بسازیم ویا برحسب‌عادت واژه‌های تازی نارسا و تقریباً همیشه غلط بکار بریم و مطالب را بصورت نیمه کاره و تقریبی بیان‌کنیم یا ازبیان‌آن صرف نظر کنیم.

امروزه برای یك‌فرد فرانسوی که درصدد ترجمهٔ کتابی‌علمی ازانگلیسی بفرانسه باشداگر باین دوزبان‌آشنا باشد تقریبا اشکالی وجودندارد، زیراکه برای هرلغت علمی‌انگلیسی یك‌معادل‌فرانسه وجود دارد، جزدرموردداتش‌های پیش‌رو ماننددانش مربوط به ماهواره‌ها ومخابرات بامتدهای جدید ، و یا فن الکترونیك وبیولوژی جدیدکه مترجمان‌اروپائی غالبا لفظ‌امریکائی رابصورت موقت برای رفع نیازمندی‌آنی میگیرند واگرکاربردآن لفظ ومفهوم‌آن دوام یافت وگسترش پیداکرد درآن‌صورت معادل فرانسوی برای‌آن میسازند مانند پایپ لاین که دراین‌اواخر Oleoduc وانجیرینك Injenewire که بجای لغت انگلیسی‌معمول شده ولی‌مدتی‌بهمان شکل انگلیسی درفرانسه رواج داشته‌است.

فقدان الفاظ علمی وفنی این‌اندیشه بسیارغلط را درایران رواج خواهد داد که شروع وادامهٔ تحصیلات عالیه در ایران به زبان فارسی میسر نیست ، و باید درسهای عالی رابزبان غیرازفارسی به دانش جویان تعلیم داد.

درحالیکه روزیکه دانشگاه ایران تأسیس‌شد وسائل‌کار دانشگاهی یعنی کتاب واستاد و جای‌کار بقدر یك‌صدم امروز وجود نداشت، ولی‌کسی درصدد نیامد که دروس رابزبانی غیر ازفارسی‌تدریس بکند. نتیجهٔ این‌روش‌این‌شد که عدهٔ زیادی مهندس وپزشك در ایران و با همین زبان ناقص تربیت شدند که با مراعات منتهای بی‌طرفی‌میتوان‌گفت بیشترآن افراد ازنظرسطح معلومات فنی وصلاحیت علمی‌ازکسانیکه بزبانهای خارجی‌درس‌آموخته‌دست‌پای‌کمی‌ندارند.

بنده خودم شاهدگفتگو میان پزشکان دانشمند ایرانی بودم‌که پاره‌ای ازآنان عقیده داشتند که چون لازمه تکمیل اطلاعات در دوران پس از تحصیل مراجعه بمجله‌ها و نشریه‌های ادواری است (که درکشور ما هنوز بسیار نادر است) ناچار پزشك یا مهندسی که بازبان خارجی انس‌دائم نداشته باشد مردی نیمه‌کاره بارخواهدآمد، وپس‌از اشتغال به‌کار بهره‌ای ازکارهای جدیدعلمی بیگانگان‌نخواهد برد. درحالی‌که درکشورماچون درحال‌پی‌ریزی تمدن‌جدید هستیم اطلاعات‌فنی عمومی وکلی بشرطاینکه بخوبی درك وهضم شده‌باشد شاید مهمتر و ضروری‌تر ازاطلاعات پیشرفته وآینده‌نگر دستگاه های بزرگ علمی اروپا وآمریکا باشد. وبهرحال برای رفع این نقص یعنی نبودن و یاکم بودن نشریه‌های علمی‌ادواری‌که درمورد پزشکی‌واقعاً مهم است شاید بتوان سازمانی بوجودآوردکه از نشریات درجه اول بیگانه مطالب بسیار عمده را انتخاب و ترجمه یا نقل و بهرصورتیکه ممکن باشد در دسترس پزشکان قرار بدهند ویا مراکزی باین‌منظور دردانشگاهها فراهم‌آورند که نقش رابط میان‌جهان جدید علم ودرس خوانده‌های سابق را تامین میکند وپزشکان و مهندسان را از راه ، و رسم‌های نو علمی مرتباً آگاه سازد. بنده یقین دارم‌که اگراین قبیل مسائل مشتری وخواهان داشته باشد خواه ناخواه حتی‌درخارج ازدستگاههای دولتی دستگاههائی بوجود خواهد آمدکه این نقیصه را ولو بقصد جلب نفع هم شده جبران خواهندکرد . یعنی خلاصه‌هائی از کشف‌های نو و تئوری‌های علمی امروزی را مرتباً چاپ و در دسترس طالبان خواهدگذاشت .

* * *

استادان و دانشمندان محترم باید توجه فرمایندکه لطمه‌های حاصل از تعلیم علوم عالیه بزبان های خارجی، ازهرلطمهٔ دیگری که به فرهنگ ایرانی وارد شود شدیدتر وعمیق‌تر خواهد بود، زیراکه بتدریـج علاقهٔ مردم به نشر کتاب‌های علمی وخواندن‌آن بزبان فارسی کم خواهدشد وزبان فارسی بصورت زبان محلی‌مانند طبری وگیلکی وسمنانی وفریزندی درخواهدآمد .

ضمناً نباید فراموش کردکه رخنهٔ عمیق وانحصاری هر زبان خارجی در کشوری سرانجام منجر به رخنه‌هائی ازانواع دیگرمیگردد ، فرانسویـان‌که روزی سوریه و لبنان را بصورت protectorat درآورده بودند، چـون زبـان فرانسه دربیروت ولبنان گسترش مانندی، درمیان مارونیتها [1] پیداکرده بود، مدعی‌بودندکه در این منطقه حقوق فرهنگی [2] دارند وازاینکه عده‌ای از مردم لبنان‌کتاب اول ودوم فرانسه را دردبستانها فراگرفته بودند میخواستند نتیجه بگیرندکه این مردم باید نفوذ سیاسی و اقتصادی فرانسه را بپذیرند . کوشش عظیم دانشگاه تهران را درراه ترجمه وتألیف کتابهای علمی وفنی‌بزبان فارسی نباید نادیده گرفت . ممکـن است کسانیکه همیشه درکنارگود می‌نشیند و به کشتی‌گیران وپهلوانان داخل‌گود خرده می‌گیرند، پاره‌ای‌ازنواقص‌این‌کاررا دلیل نارسائی زبان و بی‌صلاحیتی نویسندگان‌آن بدانند وبمؤلفان‌آن کتابها که باهمهٔ دشواریهای موجود قدمهائی‌درراه رفع‌نواقص زبان فارسی‌برداشته‌اند انتقادهای بجا یابی‌جا بکنند . ولی فراگرفتن دانش‌های نو بزبان فارسی و، تألیف‌کتابهای علمی به‌اینمنظور، ولواینکه پاره‌ای ازمؤلفان درمراعات جمله‌بندی وقواعد دستوری ویا درانتخاب الفاظ اشتباهاتی‌راهم مرتکب شده‌باشند ، اهمیت حیاتی‌دارد وآیندهٔ زبان فارسی وگسترش وتجدید نفوذ آن وابستگی به بیشترشدن وبهترشدن این گونه تألیفات دارد.

بنده ترجیح میدهم‌که علوم امروزی به فرزندان سرزمین ایران بزبان فارسی ولوشکسته بسته وغیرفصیح تعلیم شود تابزبان خارجی‌دیگر، مثلا زبان آلمانی یا سوئدی بسیار فصیح‌که بهرحال ما ازدرك‌کیفیات فصـاحت‌آن عاجز خواهیم‌بود . کتاب‌های علمی‌گذشته هم‌که غالباً منحصر به صرف ونحو وفقه و غیره بوده ظاهراً از فصاحت و زیبائی چندان بهره‌ای نداشت ولی حسن همان کتابها (ولو بافارسی‌آخوندی خالی ازلطف) این‌بودکه مشعل زبان را بهر

1– Maronite · 2– droits culturels

ترتیبی بود روشن نگاه داشتند وبمردم امروزی ایران تحویل داده‌اند . حال اگرمتون علمی‌جدیدهم نواقصی‌دارد، رفع نواقص برعهدهٔ کسانی است‌که ادب فارسی ولغت‌آن رشته اختصاصی‌شان است ومیتوانند در هر گام مؤلفان امروزی را راهنمائی کنند وباتذکرات درست ودور ازتعصب نواقص را گوشزدنمایند.

حال‌باید‌دید برای‌دفع‌نقیصه‌ازچه‌راهی‌باید واردشد وچه‌کارهاباید‌کرد؟.

۱ـ باید بعرض‌سروران گرامی‌برسانم‌که موضوعی‌که امروز درباره آن بحث می‌کنیم تازگی‌ندارد، وازمدتی باین‌طرف مورد توجه‌گروهی،یاگروه‌هائی ازکسانی‌که ازیکسو بادانش وفن امروزی سروکار دارند، وازسوی‌دیگر دلبستگی به‌گسترش وباصطلاح up to date ساختن زبان فارسی دارند ،قرار گرفته است . تا حدودی‌که بنده خبر دارم ، بنیاد فرهنگ ایران هیئتی را مأمور گردآوری اصطلاحات علمی و فنی‌کـرده و کتاب بسیار با ارزشی بنام فرهنگ اصطلاحات علمی درچند صد صفحه چاپ‌کرده که قطعاً مورد استفاده قرارخواهد گرفت .

۲ـ پنج‌تن ازدانشمندان‌که نامشان درکتاب اصطلاحات جغرافیائی قید شده باسرپرستی مؤلف محترم دائرةالمعارف ازسالها باین‌طرف، هفته‌ای‌یکبار جمع می‌شوند و برای واژه‌های علمی، معادل‌های فارسی پیدا میکنند ، کتاب کوچك ولی بسیار با ارزشی هم بنام فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی تألیف و چاپ‌کرده‌اندکه متضمن‌لغات بسیارخوب ودقیق برای مفاهیم جغرافیائی‌است. اصطلاحات فراوان دیگری هم جمع‌آوری‌کرده‌اندکه درکتاب دائرة المعارف فارسی ازآن استفاده شده .

۳ ـ در انجمن فنی فرانسه ایران از چندسال بهاین‌طرف کمیسیونهائی برای تـرجمهٔ لغات فنی (راهسازی ـ سدسازی ـ الکترونیك و غیره) تشکیل میشودکه برای پیداکردن معادل برای لغات فنی‌کوشش میکنند .

محصول‌کار این‌گروه چند جلدکتاب است‌که چاپ شده وهم‌اکنون در دسترس علاقمندان قرارگرفته بسیاری از لغاتی‌که توسط اعضای این مجمـع پیشنهاد شده وافی بمقصود بنظرمی‌آید .

۴ ـ گروه‌هائی دیگرهم درسازمانهای دیگر فعالیت‌های مشابه دارندکه بنده اطلاع مستقیم از تمامی‌کارشان ندارم ولی‌شك ندارم‌که همه با حسن نیت برای رفع نقص‌زبان فارسی‌کوشش‌میکنند.

۵ ـ خزانهٔ بسیارگرانبهای الفاظی‌که در زبان توده مردم مرسوم است ومخصوصاً در شهرستانهائی مانند یزد و اصفهان وکاشان هنوز فراموش نشده

بد بختانه مورد توجه دانشمندان محترم کشور واقع نشده . درزبان مردم این ولایات واژه‌های بسیاراصیل وزیبای بی‌شمار وجود دارد، که در زبان ناشیوای مردم تهران امروزی بکلی ناشناخته‌است ولی بدبختانه این‌واژه‌های اصیل در همان‌شهرها و روستاهاهم براثر نفوذ تدریجی نثرروزنامه‌های عصرتهران، رو به متروك شدن میرود.

اینك چند مثال :

در یزد هنوز گروهی از مردم به پدربزرگ (مامس وبامس) میگویند ، «پسا» به نو به و نظم اطلاق میشود، مردم کاشان اشراف راسرانگیز میگویند(اینخانه به‌خانه من سرانگیز دارد) وبرای غیرسید درمقابل سید هنوز رشنیق که ظاهراً اصطلاح قدیم‌زرتشتی است بکار میبرند.

پتکاندن یعنی منظم کردن، گوراندن یعنی کاری‌را مختل وبی‌نظم کردن وغیره. بنظر بنده بسیاربجا خواهدبودکه درآینده گروه های کوچکی از میان دانشجویان دانشکده ادبیات به‌این‌شهرها بروند، و بدون هیچگونه مداخله و اظهارعقیده شخصی عین‌واژه‌ها وجمله‌های حاوی‌آن واژه‌ها را یادداشت کنند ، وآرشیوی برای این‌لغات فراهم‌آورند تا بعدها مورداستفاده قرار گیرد.

۶ ـ اصطلاحات مربوط به پیشه‌ها و صنـایع دستی محلی گنجینه دست نخورده و گران بهائی‌است که ازبسیاری ازلغات آن‌میتوان‌درکارهای فنی‌استفاده کرد، اصطلاحات بنائی ومعماری ونجاری وفلزکاری‌های قدیم وزرگری‌وخاتم سازی ونقاشی باصطلاح سنتی، وکشاورزی وآبیاری وچاه‌کنی و کاریزسازی و بافندگی و زردوزی ومیناکاری وقلمزنی ودامداری ودهها پیشه دیگر درهیچ‌جا بصورت سیستماتیك جمع‌آوری نشده وچون غالب این‌الفاظ برای مردم تهران که رویهمرفته جزامور دیوانی هرگز شغلی نداشته‌اند وشب‌وروز (مشغول‌اقدام مقتضی بعمل‌آوردن) درادارات هستند، مجهول‌بوده درادبیات و کتابهای لغت هم‌اثری ازآن دیده نمیشود اگرجمع‌آوری نشده و جائی یادداشت نشود، پس ازمدتی فراموش شده وجای‌خود را به‌اصطلاحات ساختگی ادارات ویالغات ـ خارجی خواهدداد .

این بنده بااستفاده ازهمکاری و کمك و راهنمائی دوست دانشمندی‌که وجودش بتنهائی مانندسازمان بزرگی درکارهای فرهنگی مؤثر است در حدود

۴۰۰۰ فیش به‌این‌منظور جمع‌آوری کرده‌ام که هم‌اکنون دراختیار بنده است.
برای گردآوردن این لغات اشخاصی ازمیان دانشجویان دانشکده‌فنی‌و ادبیات‌انتخاب شدند و به شهرهای مختلف فرستاده شدند تاباصاحبان پیشه‌های محلی‌تماس بگیرند ونامهای همه‌فرآورده‌ها وابزارهای‌کار را فراگیرند، این اقدام فعلا جنبه‌گام اول این‌کار را دارد ودرآینده لغات گردآمده باید دوباره کنترل شودتا فیش‌ها بکلی ازاشتباه خالی باشد وتعریفات بادقت بیشتری روی فیش‌هاقید گردد. بهرحال نتیجهٔ آنی و مسلم این‌اقدام اینست‌که برجویندگان روشن‌میکندکه زبان‌فارسی‌بسیار بسیارغنی‌تراز آنست‌که نویسندگان فرهنگ‌ها قیدکرده‌اند زیراکه اساس فرهنگ های فارسی موجود برمبنای رفع مشکلات اشعارفارسی است نه تهیه‌کتاب لغت‌جامع‌که همه‌لغات اعم‌ازمشکل ونادرورایج درآن جمع‌آوری شده‌باشد .

۷ ـ فرهنگ‌های فارسی موجود مانند برهان قاطع و فرهنگ‌آنندراج وفرهنگ‌اسدی ونظائرآن مخصوصا کتاب‌اشتاینگاس Steingas منبع‌بسیارمهمی است‌برای پیدا کردن لغات فنی‌وعلمی، دراین‌کتاب واژه‌های بیشمار مهجوری هست‌که به‌آسانی میتوان بانیازمندی های امروزی تطبیق‌کرد وبامراجعه‌بسیار سطحی به این‌فرهنگ (ولو بصورت ورق‌زدن) میتوان به آسانـی به امکانات ناشناخته زبان فارسی پی‌برد.

اسامی بسیاری برای پرندگان و درختان و ابزارهای کار و حتی‌الفاظ بسیار خوب برای پاره‌ای معانی مجردکه امروز در دائره تنگ الفاظ عـربی محدود، محصورمانده دراین‌فرهنگ‌ها موجوداست‌که به آسانی میتوان معرفی کرد وتعمیم‌داد.

۸ ـ فرهنگستان ایران در دوران پیش از شهریور لغاتی وضع کرده‌که بسیاری ازآن لغات جای خودرا درنوشته‌ها ونشریه‌ها وحتی درزبان مردم باز کرده و از قراری‌که بنده شنیده‌ام و آقایان محترم اطلاع دارند فرهنگستان جدیدهم مدتی است شروع بکارکرده و شاید بزودی مجموعه یا مجموعه هائی بیرون بدهد.

۹ ـ در زبان مردم‌کوچه و بازار علاوه برلغات اصیل فارسی ولایتی‌که دربالا به‌آن اشارمشد مقداری واژه‌های بسیارقوی و رسا موجوداست‌که معلوم

نیست تاچه اندازه بتوان آنها را بازبان‌فارسی اصیل ارتباط داد، پاره‌ای ازاین عبارات که چیزی‌ازنوع آرگوی فرانسه و اسلنگ انگلیسی‌است. برای‌باراول توسط آقای جمالزاده نویسندهٔ نامور درپایان کتاب(یکی‌بود یکی‌نبود) معرفی شده ، بعدها خودآقای جمالزاده‌لغات بیشتری راجمع‌آوری وبصورت‌فرهنگ لغات عامیانه چاپ‌کرده است[1]. کتابی‌هم بهمان عنوان در افغانستان چاپ شده که طول وتفصیل بیشتری دارد. ولی مثل‌اینست‌که بسیاری ازلغات‌آن درایران شناخته نیست، ضمناشاید ذکراین نکته‌بی‌فایده نباشدکه درافغانستان متأسفانه برای مفهوم‌های نو واژه‌های پشتوراکه ازنظر لغات‌وصرف بازبان‌فارسی‌تفاوت بسیارفاحش دارد رجحان نهاده‌اند، مثلا برای شاهراه سرك و برای دانشگاه پوهنتون وبرای بانومیرمن وبرای«آقاشاغلی» را مرجح دیده‌اند وعنوان‌های وزارتخانه‌ها و ادارات رابصورت پشتو می‌نویسند در حـالیکه متن‌نامه‌ها همه بفارسی‌است، عیناً مانند پاره‌ای ازکتاب‌های فارسی قدیم‌که سرفصل را بعربی می‌نوشتند ومتن‌کتاب بفارسی‌ویا‌زبانی‌که بعقیده نویسندگان این‌قبیل کتابها فارسی‌بود نوشته میشد، عذرکسانیکه برای متون‌فارسی عنوان‌عربی میگذاشتند اهمیت‌وگسترش وعمق نفوذ زبان‌عربی بود درحالیکه در مورد زبان فارسی و پشتو وضع بکلی معکوس است.

۱۰ ـ منبع بسیارگرانبهای لغت های فارسی متون‌کهن فارسی است‌که خوشبختانه اکنون باجدیت زیادازطرف بنیادفرهنگ ایران و بنگاه ترجمه و نشرکتاب وانجمن‌آثارملی وغیره چاپ ومعرفی میشود . کتاب‌های مـذهبی و تفسیرها مشحون است ازلغات خوب و رسای فارسی‌که متأسفانه غالب‌آن لغات ازجریان فارسی مکتوب‌اکنون‌خارج شده‌است. بطوری‌که بنده‌شنیدم وامیدوارم خبر صحیح باشد جمعی از استادان بزرگوار این متون را با دقت میخوانند و تعبیرات واصطلاحات را یادداشت و فیش‌بندی میکنند... بعنوان مثال میتوان لفظ«برکشیده»را ازتاریخ بیهقی ذکرکردکه بمعنای حمایت‌شده وتربیت‌یافته بکار رفته ـ آویزان آویزان ، دست (بعبارت علامه قزوینی مـرحوم انگ) بمعنای اکروشاژ فرانسوی است یعنی دولشکر بی‌آنکه بجنگند دنبال‌هم‌بروند

[1]ـ کتاب کوچکی‌هم‌که متضمن پاره‌ای لغات عامیانه طنزآمیزکه در محیط میرزاها و مستوفیان معمول بوده در دوره پادشاهان قاجار چاپ شده‌که نسخهٔ‌آن‌کمیاب است .

وتماس‌شان قطع نشود .

۱۱ـ لغات اختصاصی زبان های محلی مانند گیلکی وطبری و کردی و زبان بهدینان یزد و کرمان و لری و نظائر آن برای پاره‌ای از مفاهیم، لغات اختصاصی دارد که درزبان فارسی شاید نتوان معادل برای آن پیدا کرد.

مثلا برای نام های پرندگان کتاب دکتر محمد مکری مرجع بسیار گرانبهائی است .

مؤلف دانشمند کتاب نامهای مرغان را به‌زبان کردی بادقت جمع‌آوری کرده‌و نام‌های فرنگی وعلمی آنان‌راهم درکتاب‌خود قید کرده‌است. خوشبختانه بیشتراین نام‌ها قیافه‌فارسی دارد ویافارسی است که تلفظ آن کمی‌عوض‌شده. برای اسامی گیاهان ودرختان‌هم هیچ چاره‌ای جزتوسل به زبان گیلکی وطبری که از نظر نام‌گذاری فرق‌زیادی باهم ندارند نداریم. زیرا که درمناطق خشك ایران انواع درخت و گیاه‌خیلی فراوان نیست وجایگاه درختان جنگلی و گل و گیاه در شمال ایران است که همه نامهای دقیق دارد و خوشبختانه این‌کار تاحدی تاکنون انجام شده وبرای فلور[1] ایران چندکتاب‌خوب تاکنون تهیه و چاپ شده است .

درزبان طبری برای هواشناسی یعنی انواع ابروباران و مه واژه‌های فراوان موجود است که زبان‌امروزی مافاقدآنست، وبرای ترجمه‌لغات فرنگی فنی هواشناسی میتوان بسیاری از آن لغات را اقتباس و داخل فرهنگهای فنی کرد. ازفرهنگ بهدینان‌هم میتوان استفاده‌کرد مخصوصاً که آن‌کتاب تا حدی که بنده در نظردارم بادقت زیاد تهیه شده و برای پاره‌ای از ابزار هـای کار تصاویری‌هم دارد.

درفرهنگ لری‌هم لغاتی است که میتوان احیاناً برای بعضی‌ازمفاهیم‌فنی وارد فرهنگ لغات‌فنی کرد.

از زبانهای محلی‌دیگر،حتی درزبان رایج امروزی آذربایجان میتوان لغات بسیاری بدست‌آورد وبرای نیازمندی‌های فنی‌ازآن استفاده‌کرد. درزبان آذری امروزی تقریبا همه لغات مربوط به پیشه‌ها و صنایع و مخصوصا امـور کشاورزی و دامداری ریشه فارسی داردکه اگر درست جمع آوری شود شاید

1 - Flore

بتوان درپاره‌ای ازموارد آن‌لغات را بکاربرد.

منبع بسیار گرانبهائی که برای بیان مطالب درآینده باید مورد استفاده قرارگیرد زبان‌شعرفارسی است، به دلائلی که بربنده تاحدی پوشیده استزبان شعرفارسی‌درطول قرون‌تغییر بسیارزیادی پیدانکرده وبرخلاف زبان‌نثراداری که غالبا مشحون از واژه‌های بیگانه و تعبیرات نارسا و ساختگی شده است، اصالت خود راحفظ‌کرده در زبان شعر وحتی درزبان نثرادبی و شاعرانه، ظریف‌ترین ودشوارترین مطالب را بابیانی‌کوتاه، باتوسل به حداقل الفاظ، میتوان اداکرد وحتی‌بکار بردن فارسی‌های کهنه وتاحدی مهجور درآن مجاز شمرده میشود، کوتاهی و رسائی جملات و ایجاز درکلام منظوم فارسی واقعاً جنبهٔ اعجازدارد درحالیکه نثرفارسی پراست از الفاظ مرادف بی‌لزوم که جز سنگین‌ساختن کلام نفعی درآن متصورنیست. مثلاا گر بخواهیم مطلبی را که در یك بیت منسوب به رودکی:

(هرکه‌نامخت ازگذشت روزگار— هیچ ناموزد زهیچ‌آموزگار)ویامعنای جمله (ببرند وبنهند ونخورند وندهند) باهمهٔ رواجی‌که مفهوم آن دارد، ویا مثلامطلب این‌بیت‌کهن: (غم‌مخورای‌دوست‌کاین‌جهان بنماند— وآن‌چه‌تومیبینی آنچنان بنماند) ویامضمون شعرحافظ (دراندرون من‌خسته دل ندانم‌کیست—که من‌خموشم و او درفغان ودر غوغاست) را به نثر امروزی در بیاوریم بی‌آنکه خود خواسته باشیم ناچار به عبارات ثقیل و جملات دور و دراز و الفاظ عربی بی‌لزوم متوسل میشویم.

مثل‌اینست‌که مردم ایران برای همه چیزهائی‌که باخواسته‌های دل، و عواطف درونی‌شان سروکار دارد زبانی مجلل وقاطع وزیباکه زبان شعرباشد قائل‌شده‌اند وحیفشان می‌آیدکه‌آن‌زبان رابرای نیازهای عادی زندگی‌روزانه بکارببرند، عیناًمانندکسی‌که ظروف و اوانی گرانبهای مانده از پدران را در گنجه‌ها گذاشته وبرای رفع حوائج هرروزه ازهمسایه دیگ ودیك‌بر وکاسه و بشقاب عاریه بگیرد.

بنده خیال میکنم‌که یکی از راه های زبان فارسی تعلیم صحیح و عمیق زبان فارسی وملزم‌ساختن دانشجویان حتی‌درقسمتهای عالی‌فنی به فراگرفتن

و حفظ قطعات برگزیده ازشعر وتاحدی از شرقدیم فارسی است، تاکسانی که درس‌های عالی میخوانند مانند همه کشورهای خارجی ومثلا فرانسه که بنده تا حدی از اوضاع تحصیلی آنجا چیزهائی شنیده‌ام ، دانشمندان، یعنی پزشکان و مدیران بزرگه و افسران و حتی مهندسان زبان را در سطحی بالاتر از سطح معلومات دبیرستانی فراگیرند و با متون قدیم و اصیل و بیان رسا و کوتاه وشیوه‌های آن‌آشنا بشوند وآهنگ و زیبائی‌های زبان خودشان را درك کنند تا اگر خواستند واژه‌ای را برای رفع نیازمندی‌های فن خود بپذیرند تاحدی صحیح وسقیم‌آنرا تشخیص بدهند و از پذیرفتن و نوشتن الفاظ خیلی غلط وسنگین ومعارض باناموس زبان پرهیز کنند. برای مثال میتوانم عرض کنم که در کشور فرانسه هیچ مهندس به مدرسه پلی تکنیك یا E.N.A[۱] پذیرفته نمیشود مگراینکه زبان فرانسه را درکمال خوبی بداند و بتواند هر موضوع فنی‌را بازبانی‌شیوا‌منقح و بکلی‌خالی‌ازغلط بیان کند، ودرمواردیکه بااندیشه‌های عمومی‌وکلیات سروکار دارد بتواند مطالب خود را با زبانی‌فصیح ورسا بنویسد و چون طبقه اختراع‌کننده و کشف‌کننده در میان پزشکان وزیست شناسان و مهندسان بیشتر است، ناچاراین‌طبقه بیشتر بامسئلهٔ وضع لغات سروکار دارند . کشف‌کننده‌ای که به پدیده‌نوی برمیخورد معمولاخودش لغتی برای‌آن درنظر میگیرد و برای بکار بردن آن به آکادمی و یازبان شناسان حرفه‌ای مراجعه نمی‌کند منتهی‌چون این‌طبقه زبان خودشان را بخوبی میدانند در پیشنهاد لغت کمتردچاراشتباه میشود... درکشورمافعلا خطر کشف‌های جدید ووضع‌لغت‌های نامناسب برای‌آن وجود ندارد، وازاین‌حیث میتوانیم مدت‌ها آسوده بخوابیم، ولی‌متأسفانه نسل‌امروزی‌بایدبرای هزاران شیئی و اندیشه وسیستم لغت‌پیدا کند تابتواند، بقول مرحوم دکترشادمان تمدن فرنگی راتسخیر کند، وچون اینکار سالیان‌دراز دوام‌خواهد داشت اگرهمین‌امروزهم دست‌بکاربشویم ودانشگاهیان را مجبور به داشتن سوادفارسی کامل بکنیم دیر نیست، زیرا که فقط ازاین راه قسمتی ازدشواری‌های زبان‌رامیتوان حل‌کرد وروشی‌اتخاذ کرد که درس‌خوانده

۱- Ecole Natioinale d'administration, Polytechnique
مدرسه عالی امور اداری

های‌آینده ما. مانندملاهای قدیم که غالباخط وربط فارسی بسیاربدداشتند وعربی راهم گویا چندان خوب نمی‌نوشتند بارنیایند .

بهرحال هردانشکده‌های ما تخصیص یك، دوساعت درهفته برای فرا گرفتن و یا تکمیل زبان فارسی از محالات نیست ، و دورانی که ناآشنائی بزبان و رسوم محلی برای کسانی که ازفرنگ برگشته بودند ویا درخودکشور فرنگی مآب بارآمده بودند در ردیف افتخارات بود اکنون سپری شده وبرای هر پزشك و یا مهندس ایرانی، داشتن معلومات تاریخی وادبی و فهم کمابیش درست معنای گفته‌های قدما مزیتی انکارناپذیر خواهد بود

۱۲ ـ منبع دیگر برای اخذلغات علمی کتاب های قدیم علمی و فلسفی استمثلا دانشمند فقیددکترمحمدمعین درشماره ۲ سال ۲ مجله دانشکده‌ادبیات مقاله بسیار جامعی نوشته که عین‌آن درمقدمه لغت‌نامه شادروان دهخدا تکرار شده ، دراین مقاله قسمت‌اعظم لغاتی که ابن‌سینا در کتابهای فارسی خود یعنی دانشنامه علائی ورگ شناسی بکاربرد وهمچنین لغاتی که درالتفهیم‌فارسی بیرونی و در زادالمسافرین ناصر خسرو وکیمیای سعادت غزالی بکار رفته جمع‌آوری شده و بنظر نگارنده همه این واژه‌ها را بدون بحث ، برای موردیکه اکنون لغات تازی‌بکارمیرود، بایدپذیرفت وبکاربرد. درکتاب ذخیره خوارزمشاهی هم علاوه بر لغاتی که بدست می‌آید جمله بندی و طرز بیان مطالب در منتهای رسائی است که اینك بعنوان نمونه دو سطر ازآن را در اینجا نقل میکنم: عمر مردم بر چهار بخش است یك بخش روزگار پروردن و بالیدن و فزودن است واین کمابیش پانزده شانزده سال باشد ودو روزگار رسیدگی وتازگی است... تا میرسد بجائی که میگوید و پس ازآن روزگار پیری باشد و دراین روزگار سستی قوتها پدیدآید... الخ

بنده‌این دوسه سطر را (بدان‌آوردم) که‌کسانیکه معتقدندکه زبان‌فارسی برای بیان‌فنی‌وعلمی ومعانی مجرد رسائی ندارد وعلوم به زبانهای‌خارجی‌باید تعلیم شودکمی درعقیده خودتجدید نظرکنند و مخصوصا پزشکان این‌کتاب را بگیرند وچند صفحه ازآنرا خوب بخوانند تا به امکانات زبان فارسی دربیان مسائل دقیق پی‌ببرند .

***

اینك دشواریهائی راکه جویندگان برای پیدا کردن معادل‌های فارسی

باآن مواجه میشوند بطورخلاصه بعرض حضار محترم میرسانم:

۱ ـ زبان فارسی براثر تاثیر و رسوخ تدریجی زبان عرب قسمت مهم الفاظحاکی ازمعانی مجرد را فراموش کرده وپژوهنده غالبا ناچاراست برای بیان اندیشه‌ها به‌الفاظ عربی‌متوسل شود، درحالیه‌آنچه‌که بنده استنباط کرده‌ام برای کسانیکه بالغتهای فنی سروکار دارند انتخاب‌الفاظ عربی برای‌معانی‌نو خالی‌ازکراهت نیست، زیراکه بیشتر کسانیکه معتقدند، زبان‌فارسی‌از راه‌اخذ واژه از زبان عربی‌غنی‌تر شده، معتقدندکه دیگر باید بهمین مقدار غنی شدن اکتفا کرد و برای مفهومهـا و اندیشه‌ها و پدیده‌های نو واژه‌های فارسـی را برگزید .

تأثیرهجوم واژه‌های عربی درزبان منشیان دربارهای پادشاهان‌سلجوقی ومغول وتاحدی قاجار، این‌شده‌که بیشترافراد نیمه باسواد، معتقد شده‌اند که بیان مطالب درزبان فارسی جـز بکمك زبان عربی میسر نیست وکلمهٔ سوادهم رویهمرفته درموردکسانی بکار میرودکه مقداری لغت‌عربی، و احیاناً چندبیت از شاعران دوران جاهلیت، ومقداری امثال عربی ، از قبیل ناسازگاری ماهی وشیر، وچیزهائی همانند آنرا ازبر بدانند، وازاحادیث ومتون معتبرمذهبی‌هم کمابیش‌بهره‌ای‌داشته‌باشند. درنظرپاره‌ای ازافراداین‌طبقه متروك ساختن‌الفاظ عربی باعث پائین‌آمدن مقام‌زبان فارسی وقطع‌رابطهٔ مردم امروزباگنجینه‌های ادبی‌زبان خواهد بود.

درحالیکه همانطورکه بعرض‌رسید، اولازبان‌فارسی جزدرمواردداستثنائی دربیان مطالب بهیچوجه قاصر نیست وازطرف دیگرکسی آهنگ این‌نداردکه واژه‌های عربی‌فارسی شده‌را ، ازنوشته‌های فارسی خارج‌کند، و بحث درباره واژه‌های‌فنی، مبحثی‌است‌بکلی خارج ازموضوع ادب فارسی و واژه‌های عربی یافارسی‌که پیشینیان درنوشته‌های خود بکار برده‌اند.

حال میپردازیم به بحث دربارهٔ روشهائیکه برای‌برگزیدن واژه‌هابرای مفاهیم جدید باید پیش گرفت:

۱ ـ نگارنده معتقد است‌که برای وضع واژه‌های فنی در مواردیکه یك واژه بصورتهای‌گوناگون باافزودن پیشوند وپسوندیاتغییرات دیگربکارمیرود لغات فارسی به لغات عربی ترجیح دارد ، زیراکه زبان فارسی برای ساختن لغات مرکب امکانات بیشتری دارد.

لغات عربی درزبان فارسی همیشه جنبهٔ موقتی دارد وپس‌ازمدتی معانی آن تغییرهائی جزئی یا کلی پیدامیکند، درحالیکه معنی و مورد استعمال واژه‌های فارسی پس ازآنکه لفظی برای مفهومی تعیین و تثبیت شد، معمولا عوض نمیشود .

۳ــ لغاتی راکه درزبانهای مللِ‌متمدن مانندآلمان و فرانسه و انگلیسی و ایتالیا و حتی روسی مشترك است مانندآتم و اتومبیل ونوترون(Neutron وپروتون‌والکترون واصطلاحات کیهان شناسی‌مانندکالاکسی‌را بایدعینا و بدون) ترجمه‌پذیرفت، همچنین نامهای مواد شیمیائی مانندآلکل وآسید و بازوآسید نیتریك ویانامهای فلزات وشبه‌فلزات مانندکادمیوم ورادیوم واورانیوم و غیره که ترجمه‌ویا پیداکردن معادل برای آنهابکلی بیمورد خواهدبود.

مطلب فرعی ولی مهم در موردنامهای اروپائی‌که ناچار باید در فارسی قبول‌کرد طرز تلفظ‌آنست، که آیاتلفظ انگلیسی رابایدترجیح داد، آنچنانکه نسل‌آمریکارفته گرایش بسوی‌آن‌دارند، ویاتلفظ فرانسه‌که‌کمی پیرترهابه‌آن عادت گفته‌اند . اتخاذ تصمیم دراین مورد باید بعهدهٔ مقامات دانشگاه تهران واگذارگرددکه تصمیم قاطع دراین‌باره بگیرد وهمهٔ مترجمان وگویندگان‌را بمراعات‌آن وادارکند.

۴ ــ موضوع بسیار مهم درمورد لغات فنی تعمیم مصرف‌آنها است باین معنی‌که بایدترتیبی دادکه پس‌ازانتخاب وتصویب هرلغت فنی‌مصرف‌آن تاحدی جنبهٔ عمومی پیداکند وهرکس‌مجازنباشدکه مطابق میل‌خودلغتی وضع‌ویاجعل و یاتجویز کند ، زیراکه آنچه در امرواژه‌یابی اهمیت داردگسترش کاربرد وعمومیت یافتن مصرف‌آن است‌تالغت درمدت‌کوتاهی‌برای مفهوم معینی‌مرکوز ذهن‌اهل‌فن‌گردد. ولی‌متأسفانه درکشورماروش‌تك‌روی واستبدادرأی‌باندازه‌ای رواج داردکه هیچ‌گام صحیحی را جزاز راه زورگوئی نمیتوان میان مـردم رواج داد، برای‌مثال میتوان سرنوشت واژه‌های فرهنگستان‌ایران رایادآوری کرد ، سازندگان لغات فرهنگستان درفن خود متبحر و بیشتر واژه هائی‌که پیشنهادکرده بودند روبهمرفته مناسب وخوش‌آهنگ بود، وجای گزین لغاتی شده‌بودکه هیچ‌دلیلی برای احساس تعصب نسبت به بقای‌آن وجود نداشت ولی بمحض اینکه نیروئیکه کار برد آن لغات را تاحدی اجباری ساخته بود ، از

میان رفت انتقادهای موجه ویابکلی غیرموجه ازهمه‌طرف آغازشد، و مخالفت باکارفرهنگستان ازدلائل فضل‌ودانش تلقی‌شد. ودرنتیجه‌بسیاری ازآن‌واژه‌ها که کارآموزش‌علوم مانندحساب وهندسه وعلوم طبیعی رابه‌نوآموزان آسان ساخته بود متروك‌شد. در حالیکه مثلاکلمهٔ متوازی‌الاضلاع که اکنون دوباره جانشین واژه فرهنگستانی آن شده‌کلمه‌ای نبوده‌که درگلستان سعدی یا قابوس‌نامه یا شاهنامهٔ فردوسی بکاررفته باشدتامتروك ساختن‌آن‌لطمه بزبان وادبیات فارسی بزند، کودك دبستانی معنای دو خط همرورا فورا درك میکند و لفظ و معنای آنرافرامیگیرد درحالیکه هیچ راه منطقی برای‌تطبیق لفظ موازی باکیفیت‌دو خط‌آن چنانکه درهندسه تعلیم میشود وجودندارد. بهرحال انتخاب‌واژه‌برای مفاهیم نو درصورتی مفید خواهدبودکه دستگاههای فنی وعلمی ملزم باشد، در نوشته‌ها وتألیفات ودروس‌آنهارا بصورت‌یك‌نواخت بکاربیرند. وگرنه‌کوششها همه هدرخواهدرفت وکار انجام‌شده را پس ازچندسال بایدازسرگرفت. بهانه نامأنوسی واژه‌ها هم دراین موارد ارزشی ندارد، زیراکه هیچ واژه‌ای بصورت مطلق وبقول‌آخوندها (من‌حیث‌هوهو) مأنوس ویاناماًنوس نیست، کثرت‌کاربرد وآشناشدن تدریجی گوش تنهاملاك این‌کاراست.

۵ ــ باید هرچه زودتر فرهنگ فارسی بفرانسه یاانگلیسی کوتاه ولی دقیق تهیه شودکه ازروی‌آن‌بتوان برای واژه‌های خارجی معادلهای‌صحیح‌ولی روشن وقطعی بزبان‌فارسی پیداکردوگفته‌هایش رامبنای‌کار ولغت‌یابی‌قرارداد دراین‌فرهنگ که ویژهٔ لغت‌یابی وتاحدی لغت‌سازی خواهدبود. باید تاسرحد امکان به یك‌یادو واژهٔفارسی‌هم معنی برای یك‌لغت اکتفاکرد وازآوردن‌معادل های‌تقریبی خواه‌تازی خواه‌پارسی پرهیزکردمثلااگرکلمهٔ Avaler رابخواهند ترجمه‌کنند ازبلع عربی‌بایدصرف‌نظرکرد، وقورت‌دادن رابعنوان واژهٔمصطلح عوام واوباریدن رابمعنای قطعی ذکرکرد، زیراکه برای صیغهٔفاعلی ومفعولی و دیگر موارد کاربرد ، ازبلع نمیتوان استفاده کرد در حالیکه از اوباریدن اوبارنده‌اوباریده واوبارش وفرضا تیغ اوباربمعنی avaleur de Sabre که از چشمه‌های بازیهای سیرك است ودهها لفظ دیگر میتوان بامراعات کامل قواعد دستورزبان فارسی‌پیشنهادکرد درحالیکه‌ازبلع‌عربی هرقدرهم کارجنون‌عربی-

دوستی کسی بالا گرفته باشد، دیگر بالغ ومبلوغ نمیتواند بسازد وبلاغ‌المبین‌را بمردم نمیتوان تحمیل کرد . آری در چنین کتاب لغتی پایه‌کار باید واژه های فارسی باشدوالغات‌عربی‌آنچه راکه‌براثر کاربرد درطول قرنها جزئی اززبان فارسی شده‌باید انتخاب کرد و درکتاب قیدنمود و الفـاظ از قبیل قشعریره و جمهرش‌را باید کنار گذاشت، وبطورکلی‌ازآوردن مترادفات که باعث‌سرگردانی وبی‌تکلیفی مترجم ونویسنده میشودباید صرف‌نظر کرد مثلا آرمیده درکتابهای کهن بمعنای ساکن‌آمده ولفظ‌آرمیدگی وناآرمیدگی وناآرمیده ومشتقات‌آن همه‌دارای معانی روشن ودقیق‌است‌که بمراتب ازساکن و سکون و عدم سکون وغیرساکن بهتر است.

۶ ـ بایدصورتی از پسوندهای معمول در زبانهای فرانسه و انگلیسی و آلمانی را تهیه‌کرد وبکمك استادان زبان برای‌آن معادلهای فارسی پیداکرد زیرا منبع‌اصلی وضع لغات نو در زبانهای اروپای غـربی پیشوندهای لاتینی و یونانی‌است‌که درزبان‌فرانسه وانگلیسی کمابیش بهمان‌صورت اصلی ودرآلمانی غالباً بصورت ترجمهٔ آلمانی مصرف میشود. تله‌که بمعنای دور است درکلمات تلگراف ، تلویزیون، تله‌پاتی، تله‌کوینوسکاسیون، تلفون وتله ابژکتیوودهها لفظ دیگر بکار میرود وهمچنین‌پیشوندcom که بمعنای (هم) و (با)است ودر صدها لفظ بکارمیرود ترجمهٔ دقیق واژه‌هائیکه با com و con و sym شروع میشود هنگامی‌امکان‌پذیرخواهدبودکه برای‌این‌سه پیشوندکه معانی نزدیك‌بهم دارند لفظی‌مناسب برگزیده شده ودرهمه یابیشتر مواردبکاربرده شود.

۷ـ ازکارهای لازم برای‌گسترش زبان فارسی یکی‌هم این است‌که باید فرهنگهای موجود فارسی را ازسرتاته‌خواند وهمهٔواژه‌های اصیل فارسی راکه دربیان معانی مجرد نمیتوان ازآن استفاده برد جمع‌آوری‌کرد ودرجاهائیکه لفظ فارسی یاعربی (اهلی شده) وسابقه‌دار برای بیان معنائی دردست نداریم، بکار برد .

حسن‌این‌کار، یعنی یافتن‌واژه‌های فارسی حتی ناما‌نوس یامهجور برای معانی مجرد این‌خواهدبودکه باواژه‌های فارسی‌میتوان واژه‌های مرکب‌ساخت وباپیوستن سوفیکس و پرهفیکس‌که اینك پسوند و پیشوند برای آنها مصطلح شده دامنهٔ‌کار برد واژه‌را گسترش داد زبان عـربی‌که اکثر ایرانیان مجذوب

وسعت وامکانات ناشناخته وشناختهٔ آن هستند بمراتب کمتر اززبان‌فارسی برای بیان‌افکارنو استعداد داردزیرا که زبان‌عربی ازیك‌سوزبانی‌است Synthetique یعنی‌فشرده که چندین مفهوم را باهم‌بیان‌میکند بامراجعهٔ اجمالی بقوامیس‌عرب کتابهای‌تخصصی‌مانندفقه‌اللغه ثعالبی وغیره، روشن میشود که درزبان‌عربی‌غالباً ده‌ها لفظ برای بیان انواع زمین مانند زمین شوره‌زار ویازمین بی‌آب و علف یازمین مسطح وغیره وجوددارد همچنین مثلابرای انواع شترواشکال‌ورنگهای مختلف‌آن، وکسی که بخواهد این‌معانی‌را بیان کند، ناچاراست‌همهٔ این الفاظ رافرابگیرد وحافظهٔ خودرا باواژه‌های متعدد ومعانی همانندآن‌سنگین کند،در حالیکه درزبان فارسی‌امکان ترکیب‌لغات بسیارزیاداست- یعنی علاوه برپسوند های گر، کار، در، ورز وغیره که درعربی وجودندارد میتوان‌بکمك همهٔافعال الفاظی‌بوجودآورد که‌غالباً بسیارکوتاه و گویاودلچسب‌است، بعنوان‌مثال‌میتوان گفت که مؤلفین کتابهای‌دبیرستانی برای‌ترجمهٔاصطلاحات زمین‌شناسی‌ودیرین شناسی (پاله آن‌تولوژی) درآغازکار تأسیس آموزشگاهها، به‌کتابهای عـربی متوسل شده بودند وبرای echynoderme که فارسی‌خوب‌آن‌خارپوستان‌است، متنفذالجلد وبرای تریلوبیت که فارسی‌آن سه قطعه‌ای ویاچیزی مشابه آن‌باید باشد، ذوثلاثه‌الفصوص و برای جانور سنگ شده دیگر ذوغلطهٔ‌المصفحات را پیداکرده بودند وبرای سلول که امـروز یاخته برای آن علم شده حجیره را پیشنهاد میکردند، آنچنانکه برای فیش یکی ازدانشمندان بزرگوار، وریقه، بکاربرده درحالیکه ظاهرادرحساب سیاق و دیوانها استیفاقدیم‌فرد بهمان‌معنی بکارمیرفته وامروز یقینا برگه را می‌پسندند.

از دشواریهای اختیار واژه‌های تازی یکی‌هم این‌است که غالب‌کسانیکه بادانشهای واژه‌های امروزی سروکاردارند اززبان عرب بهرهٔ وافی ندارند و لغاتی برای مفهومهای نو از طرف آنان پیشنهاد میشود که مطلقاً با موازین زبان عرب وقواعد زبان‌فارسی قابل تطبیق نیست، مثلادراین دوسالهٔاخیر برای Complexe کلمهٔ مجتمع رائج شده در حالیکه این‌لفظ درزبان عربی امروزه درست بمعنای‌جامعه یعنی سوسیته بکارمیرود وجامعه‌که مامعنای Société بکار میبریم بمعنای واحددانشگاهی مصرف میشود، کلمهٔ‌کلیه را مابدون مجوزبجای

همه بکارمیبریم ، ودراصطلاح امروزی لبنان ومصر بدانشگاه گفته میشود. کلمهٔ دائرةالمعارف‌ها که ازطرف‌فرید وجدی‌وبستانی‌ظاهراً جعل شده، ترجمهٔ کلمهٔ انسیکلوپدی است که فارسی‌آن دانشنامه‌است.

برتری زبان‌عربی به پارسی درامکان جعل مصادرحتی بصورت تراشیدن یك‌جمله وساختن‌افعالی مانند بسمل وحمدل‌است که درفارسی دراثر سختگیری هایبدا نشمندان‌دایرهٔ آن‌بسیارمحدودمانده‌است. بداین‌معنی که تازیان‌ازهر لفظی خواه عربی وخواه‌فارس وخواه فرنگی فعل‌ومصدر میسازد وازاین‌راه‌بگسترش زبان خودشان کمك میکند مثلاازکوشش فارسی‌کاش‌یکوش و ازدوبلاژ (درمورد فیلم) دوبلج وازدوبله‌کردن (اتومبیل؟) دوبل وازآله تاله و ازمهدی متمهدی میسازند وازاین روش‌زبا نشان همسنگ زبانهای خارجـی است که بی‌محابا از هرلفظی که مفیدتشخیص بدهند فعل‌ومصدرواسم‌همراه صفت‌میسازند وبیان‌مسائل فنی را آسان میکنند . مثلا درزبان فرانسه از messie که بمعنای مهدی‌است messiouisme و messionirer میسازند و ازنام شهرکونتری Coventry که براثر بمباراتهای هواپیماهای آلمانی ویران شد مصدر Coventrirer بمعنای ویرانی براثر بمباران رامعمول کردند...

متأسفانه درزبان‌فارسی دائرهٔ مصادرجعلی که فهمیدن ورقصیدن وطلبیدن نمونه‌های بارزآنست بسیارمحدوداست و گوئی زبان فارسی‌مانند (فسیلها) یعنی سنگواره‌هادوران‌دگرگونی وزادوولد راطی کرده وشکل وقیافهٔ ثابتی‌پیدا کرده واجزاءآن خاصیت اصلی زندگی راکه تغییراست ازدست داده است.

زبان عرب که امروز در دیدگاه پاره‌ای ازمردم درایران زبان دقیق و کامل و وسیعی است در دورانی کـه اقتباس و ترجمهٔ کتابهای علمی وفلسفی به‌آن زبان آغازشدزبانی بود که جز برای عوالم شترچرانی وجنگ های‌میان قبائل وتاراج وکشتار و داد وستدبمقیاس بسیار حقیر و مطالب شاعرانهٔ ساده لغت دراختیار نداشت ولی چون مترجمان که بیشترازمیان موالی یعنی افراد ملت‌های مغلوب برمیخاستند ، تعصب زبانی نداشتند ، از همهٔ امکانات زبان عرب برای لغت سازی استفاده‌کردند مثلالغات پزشکی عرب در دوران پیش ازاسلام منحصربه (کی) وچندلغت همانندآن بود ولی‌کسانی که باهنرپزشکی

سروکار داشتند واژه‌های دیگر مانند کحالی وتشریح وجراحی وسودا و بلغم وهضم وصداع و کابوس ولقوه ورعشه وتشنج وغیره راوضع کردند وبرای فلسفه وعلم کلام وتصوف وفقه الفاظی مانند کون ووجود وقدم وحدوث و نفی و اثبات وصدها لفظ دیگر را ساختند و بکار بردند. درهرجاکه نتوانستند از امکانات زبان عرب استفاده کنند دست نیاز بدامان زبانهـای خارجـی بردند و برای بیماریها و داروها و گیاهها از نام های یونانی یا فارسی (ویا اشکال سریانی الفاظ سامی) استفاده کردند مثلا : برای نامهای داروها افسنتین وزیزفون و سقمونیا ومصطکی را ازیونانی و از زبان فارسی بابونج وبنج وزرجون وزاج وشاهترج ومردانج راگرفتند آنچنانکه اصطرلاب وقیراط وانبیق و پرکاررا از یونانی وفارسی اقتباس کردند .

درمورد اصطلاحات فلسفی، علاوه بر کلمهٔ فلسفه، هیولی واسطقس را از زبان یونانی گرفته بکار بردند . ضمناً درخودزبان هم تصرفاتی کردند تانقص عمدهٔ آنراکه عدم امکان تشکیل کلمات مرکب باپسوند وپیشوندداست رفع کنند بشرح زیرین :

الف ــ دربکار بردن فعل (کان یکون) افراط کردند.

بـ استعمال فعلهای مجهول را رواج دادند.

ج ـ کلماتی مانند روحانی ونفسانی را که با قواعد اشتقاق زبان عرب مطابق نیست ساختند وبکاربردند.

دـ از حروف یاضمیراسم ساختند مانند کیفیه وکمیه و هویه و ماهیه . همچنین اسماء مائیه ساختند وبکار بردند . ولا را در کلماتی مانند لاشیئی و غیره بکار بردند .

از ویژگیهای زبان عرب که کمك بسیار به گسترش و غنی ساختن آن میکند یکی‌هم این است که ازهراصطلاح وجمله وصفت و اسماء مرکب میتوان فعل ساخت مانند:

حمدل(گفت الحمدالله) وطلبق (اطال‌الله‌بقاءك) ویاشفعنتی (منسوب‌به شافعی وحنفی) وخمقری (منسوب به خمس قری‌ـ پنج‌کند).

***

اگر دانشمندان ایران بخواهند زبان فارسی را بصورتی در بیاورند که کمابیش جوابده نیازمندیهای تمدن امروزی باشد، باید تاحدی در مورد الفاظی که منحصراً جنبهٔ فنی وعلمی دارد قائل به تساهل باشند و مثلا اجازه بدهند که آنچنانکه درعربی وهمهٔ زبانهای زنده معمول است ازالفاظ جامد مصدر ساخته شود. ودرمورد لزوم بکاربرند مثلا ازکلمهٔ اکسید که بهیچوجه قابل ترجمه نیست و واژه‌هائی مانند محمض ومولد الحموضه (در مقابل اکسیژن کـه ریشهٔ لفظ اکسیداست) هم که پاره‌ای ازعرب‌مآبان پیشنهاد کرده‌اند وبکلی عاری ازرسائی و دقت است باید با اجازهٔ دانشمندان لغت شناس، اکسیدن را بتوان بکار برد آنچنانکه در زبانهای اروپائی باکمال راحتی اکسیداسیون واکسیده را بکار می‌برند .

البته کسی مدعی نیست که لغت اکسیدن بامراعـات همهٔ موازیـن دستور زبان فارسی ساخته میشود ولی‌چون درمورد خاصی نیازی را رفـع میکند بایـد چارناچارپذیرفت آنچنانکه درزبان عرب که سرمشق زبان شناسان است این‌قبیل افعال‌را بکارمیبرند .

۸ـ درموردالفاظ عربی باید ازبکار بردن همهٔ مشتقات یك لفظ بصورت عربی پرهیز کرد مثلا اگرفهم را ازعربی گرفتیم دیگر باید استفهام ـ تفاهم ـ مفهوم ـ تفهیم ـ تفهم ومشابهان آنرا تا میتوانیم بکار نبریم مگر درمواردی که لفظ عربی معنای مستقل دیگری را برساند مانند تفاهم وتظاهرآن .

۹ـ درمورد کاربرد واژه‌های عربی باید حـداکثرامساك را بخرج داد وهیچ‌لفظ غیرفارسی‌رادرفارسی نباید بکار برد مگراینکه پس‌ازبررسیهای علمی دقیق ضرورت قطعی پذیرفتن‌آن مسلم گردد . اسراف درآوردن واژه‌های تازی وگسترش زبان روزنامه ها و ادارات بتدریج زبان ایرانیان را به نوعی عربی مسخ شده وغیرفصیح تبدیل خواهدکرد، مانند انگلیسی بازاری جزائرآسیا که مخلوطی اززبان انگلیسی وچینی ولغات محلی‌سیاهان وزردپوستان است که بر آن pidgin English میگویند که تحریف شده business است .

باید مردم را واداشت که درمصرف الفاظ فارسی‌اصیل ازهرجاکه بتوان بدست‌آورد (خواه ازکتابهای‌کهنه و خواه از زبان عامه مردم) تعصب بخـرج

بهعند تاهم الفاظی که هنوزازیادهانرفته ودرگوشه‌ئی ازایران زنده‌است وبکار رفته ومیرود نیروی حیاتی‌را ازدست ندهد، وهم پاره‌ای ازالفاظ خوب ورسای فارسی که در میدان کشمکش بقاازواژه‌های عربی بدلائل مذهبی وغیره شکست خورده و متروك شده‌است دوباره جائی‌بگیرد، واگر درنـوشته‌های دانشمندان وادیبان بکارنمیرود اقلا کار بیان مطالب علمی وفنی‌را آسانترسازد.

۱۰ـ نیاز مبرم به‌لغات علمی وفنی‌میان عرب زبانـان آسیا وآفریقا هم موضوع بحث روزاست وگاه وبیگاه کتابها ویانشریه‌هائی بصورت فرهنگ‌لغات علمی دربیروت وقاهره چاپ ومنتشرمیشود ولی‌لغاتی که وضع ویا جعل میکنند بنظراین بنده بهیچوجه از لغاتی‌که درایران ساخته میشود رساتر و شیواتر و دقیق‌تر نیست. موضوع‌غنی بودن‌زبان‌عرب که مردم‌ایران غالباً به‌آن عقیده دارند تاحدی افسانه‌است یعنی درزبان عربی‌لغات بیشماربی‌فایده وجود داردکه برای علم وفن امروزی بدرد نمیخورد .

برای ساعات روز بشرح زیرین نامهائیست : ساعت اول روز ـ ذرور ـ وساعت‌های بعدی به‌ترتیب نزوع ـ ضحی ـ غزاقه ـ هاجره ـ زوال ـ عصر ـ اصیل ـ حلبوب وحدور .. الخ نامیده میشود وهمچنین برای انواع موی سر به‌ترتیب زیرین واژه‌هائیست :

فروه موی‌سر ـ ناصیه موی پیشانی ـ ذئوابه موی پشت‌سر ـ غدیره‌موی گیسوان زنان . همچنین‌برای معایب چشم‌لغاتی‌هست مانند حوص، خوص شتر عمش، کمش، غطش وغیره.

شماره مترادفات هم درزبان عرب بسیار فراوان است مثلا: ۲۴ نام‌برای سال ـ۲۴ برای روشنائی ـ۵۲ برای تاریکی ـ برای خورشید ۲۹ وبرای باران ۶۴ وبرای چاه ۸۸ و برای‌آب ۱۷۰ـ برای‌شیر ۳۵۰ وبرای شتر ۲۵۵ نام هست، ولی‌پیشوند وپسوندکه تشکیل‌لغات راآسان میسازد وجود ندارد .

منظور ازیادآوری این موضوع این‌است‌که پزشکان و مهندسان ودیگر اهل‌فن‌که با پیروی ازادیب پیشگان برای زبان عرب جلال وقدرت بیمانندی را قائل‌اند توصیه فرمایند که این نـوع وسعت وغنای زبان برای نیازهای امروزی سودی دربرندارد. واژه‌های مکرر باهمرنگی‌هائی‌که برای غیرعرب نامحسوس‌است برای قافیه ووزن اشعاربسیارسودمند است ولی‌ابداً برای معانی

دقیق فنی و کمکی نمی‌کند. غنای زبان بستگی بوجود پسوندها و پیشوندها دارد که درعربی کمیاب و درفارسی فراوان است و متأسفانه استفاده لازم ازآن نمی‌شود.

اکنون در پایهٔ سخن چند نکته لازم را بعرض دانشمندان محترم که در این جلسه تشریف دارند میرسانم :

۱ـ ملاحظات ونکاتی که درمورد واژه‌های فنی بنظر بنده رسید و بعرض دوستان معظم رساندم منحصراً درمباحث فنی وتاحدی علمی قابل تطبیق است. برای شعر ونثر ادبی واژه واصطلاحات وتعبیرات بسیار رسا و زیبا بحد وفور در زبان فارسی موجود است وهیچ احساس شاعرانه ومطلب ادبی ویاسرگذشت وافسانه‌ای موجود نیست که زبان فارسی برای بیان‌آن کافی نباشد، زبان ما از نظر لفظ برای بیان عواطف درمنفهای توانگری‌است، کمبود فعلا درمعنی‌است که برخی ازنویسندگان را وادار میکندکه باصطلاح یادرجا بزنند ویابخوشه‌چینی ازخرمن گذشتگان اکتفاکنند ویا دربارهٔ شرح زندگانی وآثارپیشینیان گم نام مکررات را لباس نو بپوشانند وعرضه‌کنند.

بهرحال معانی که دراین‌مقاله مورد نظر است درادبیات وحکمت وفلسفه وفقه محل مصرف ندارد. آثارادبی ما معمولا درسپهرهای بالای زندگی عادی سیر میکنند و بهلغت های علمی‌وفنی‌نیازی ندارند، مگر اینکه روزی فرا رسد که داستان نویسان‌ما مانند داستان نویسان قرن‌نزدهم واوائل قرن‌بیستم برای جادادن قهرمانان درچارچوب حکایات خود همهٔ جزئیات‌مربوط به‌محیط‌کار و کوشش آنان را نقاشی‌کنند، مانند ویکتورهوگو و بالزاك داستانهای زندگی را آنچنان‌که هست با همه زشتی وزیبائی وجنبه‌های عالی و مبتذل آن وصف کنند، وهمهٔجزئیات مربوط به‌پیشه قهرمانان‌قصه‌ها را درنوشته‌های‌خودبیاورند درآن حال‌است‌که واژه‌های فنی به‌نوشته‌های ادبی راه پیداخواهدکرد وجزئی از زبان ادبی خواهد شد. اگرمثلا قرارباشد نویسنده‌ای دربارهٔ زندگی‌مردی که دربهره‌برداری ازسدی‌نقشی‌برعهده دارد ویادرکارخانه‌ای‌کار میکند گفتگو کند ناچار باید واژه‌های دقیق مربوط بآن را فراگیرد و در نوشته‌های خود بیاورد.

۲ـ با همهٔ دلبستگی که بسخنان گویندگان بزرگوار گذشته دارم ناچار باید قبول کردکه زبان فارسی هم مانند همهٔ زبانهای زندهٔ جهان دستخوش دگرگونیهای قهری مربوط به‌گذشت زمان خواهدبود. وکمترزبانی در دنیا هست‌که از این دگرگونیها مصون باشد برای مثال‌میتوان گفت‌که زبان‌فرانسه

قرن ۱۴ برای مردم فرانسه امروز قابل فهم نیست آنچنان‌که زبان انگلیسی چهار قرن پیشتر مثلا زبان Choucer را جز بکمك متن دارای پی‌نویس و یا ترجمه بآسانی نمیتوان فهمید .

تحول تدریجی شئون زندگی در زبان هم اثر میگذارد ـ مفهومهائی میمیرد ومفهومهای دیگر جای‌آنرا میگیرد، آنچنانکه الفاظی هست‌که روزی جواب‌ده نیازی بوده‌که امروز ازمیان رفته وناچار لفظ‌آن هم بدست فراموشی سپرده شده . زبان مانند موجودی است‌که از سلولهای زنده ترکیب یافته ولی این سلولها آهسته‌آهسته جنب و جوش و نیروی حیـاتی را از دست میدهند و میمیرند و جـای خود را بـه سلولهای دیگری میدهند . دانشمندی بنـام Henri de St Blanquart دربارهٔ زبان فرانسه میگوید درکشور ما اکنون دوگروه بازبان سروکار دارند : فرهنگ نویسها واصولیون،

اصولیون خودرا نگهبانان زبانی واشکال آن میدانند ومیگویند چگونه باید سخن‌گفت، چگونه باید نوشت، از چـه الفاظ و عبارات و اصطلاحات و جمله‌هائی باید پرهیزکرد .

البته همهٔ این افراد باهم یك رأی نیستند بعضی‌ها گذشت بیشتری‌دارند، بعضی دیگر پیوسته درحال خرده‌گیری وانتقاد هستند .

ازسوی دیگرلغت نویسها مدعی‌نیستندکه بزبان مردم‌حکومت بایدکرد، کار این طبقـه بررسی وضبط وثبت زبان است . . . . . در مورد زبان فرانسه عقیدهٔ این جمع این است‌که زبان فرانسه زبان زنده است یعنی پیوسته درحال تحول است ـ در دیکسیونر جدیدی‌که بنام ترزور Tresor چاپ میشود و با استفاده از روشهای جدید انفورماتیك تدوین میشود همهٔ واژه‌ها واصطلاحات و عباراتی‌که مردم فرانسه بکار میبرند قیدکرده‌اند برخلاف لیتره‌که الفاظ را محدود به‌لغات نویسندگان پیش از ۱۸۳۰ کرده بود و نویسندگان معاصر خود را ازنظر دور داشته بود، لغت‌نامهٔ جدید تاروزی‌که چاپ میشود و درهرصفحه کتاب هرتغییری راکه در زبان بوجودآمده ومیاید قید میکند .

نویسنده مقاله میگوید :

طرزتحول یك زبان از این قرار است : معنای پاره‌ای از لغات ازخط اصلی‌آهسته‌آهسته منحرف میشود، مصرف ومعنای پاره‌ای از واژه‌ها گسترش و دامنهٔ بیشتری پیدا میکند و دامنهٔ بیان پاره‌ای دیگر روزبروز تنگترمیگردد .

برای مثال کلمه‌های ادورابل و اتونان را ذکر کرده‌اند ـ آدورابل درگذشته معنی پرستیدنی میداد ولی اکنون برای هرچیز دوست داشتنی وملوس ونازنین بکارمیرود . اتونان‌در گذشته معنای بسیارداشت وتندرو سروصداهای گیج کننده را مجسم میساخت درحالیکه امروز فقط بمعنای تعجب‌آور منصرف میشود .

در زبان فارسی شوخ و ارتفاع سرنوشت مشابهی دارند درگذشته شوخ بمعنای چرك ولی توأم بایك‌نیم رنگی معنوی‌بوده که وقتی که شاعری‌می گفته : سیم دندانك وبس‌دانك وخندانك وشوخ ... فقط‌چرك درنظرمجسم نمیشده ولو اینکه در پاره‌ای از کتابهای قدیم می‌بینیم که شوخ درست بمعنای کثافت بدن مصرف شده، ارتفاع هم درکتابهای جغرافیای قدیم بمعنای محصول و فرآورده بکار رفته در حالیکه امروزه فقط بمعنای بلندی مصرف میشود (ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت وارتفاع آن ولایت گندم وجو . . . . باشد) .

در زبانهای زنده الفاظ نو ایجاد میشود زیراکه لازمه زندگی یك زبان فقط این نیست که الفاظ پیررا دور بریزند بلکه باید زبان را با زندگی روز تطبیق داد وبرای نیازمندیهای نو واژه‌های نو ساخت ...

در زبان فرانسه درهرسال درحدود ۳۰۰۰ لفظ نوساخته میشود . طریق ساختن لغات هم این است که به‌الفاظ موجود پیشوند یا پسوند اضافه میکنند مثلا دراین‌اواخر کلمه‌های اسکی‌آبل ومینسترابل معمول‌شده منظور ازاسکیابل جائی است که میتوان درآنجا سرسره بازی روی برف کرد ومنظور ازلفظ دوم کسی است که درمعرض وزیرشدن است وقسمتی ازشرایطی راکه درفرانسه‌هنوز هم برای وزیرشدن قائل‌اند دارا میباشد .

۳ـ ممکن است بعضی‌ها تصوربکنند که بنده اصولا باواژه‌های عرب که امروز در زبان فارسی‌مصرف میشود دشمنی‌دارم برای رفع این سوءتفاهم عرض میکنم که بنده هرجائیکه بتوان لفظ فارسی‌را بجای عربی بکار برد بدلائلی که عرض شد مرجح میدانم و تردیدی ندارم که پاره‌ای از نوشته‌های امروزی که نویسندگان‌آن اصل‌اولویت فارسی‌را برعربی مراعات میکنند روان‌تر وزیباتر و دلچسب‌تر ازنثرهای‌آمیخته بعربی‌کسانی است که هنوز الفاظ عربی را زینت کلام خود میشمارند ولی بهیچوجه تعصب دراین باره ندارم وبجا میدانم که‌یك سطرازنوشتهٔ مترجمی راکه در دورانی نزدیك به‌تألیف اصل کتاب احیاءالعلوم غزالی را بفارسی ترجمه کرده نقل‌کنم وتصورمیکنم هنوزهم بتوان گفتهٔ او را (الگو)ی فارسی نویسی فنی قرار داد : (قاعده پنجم‌آنکه درآن کوشیده آمده است که بیشترالفاظ پارسی باشد، مگر جائیکه یافته نشده‌ست و اگر شده است

مصطلح ومتعارف نبوده . . الخ درپایان سخن ازاولیاء محترم کنگرهٔ ایران‌شناسی که به‌بنده اجازه دادند مطالب خود را در این محفل عـالی بعرض استادان و دانشمندان محترم برسانم سپاسگذاری میکنم .

منابع این مقاله

۱ـ پیام من بفرهنگستان ـ ازشادروان محمدعلی فروغی

۲ـ فرهنگ بهدینان ـ از جمشید سروشیان

۳ـ روزنامه ایران واطلاع (سال ۱۳۲۲ هجری قمری)

۴ـ یادداشت‌های مرحوم میرزا محمدخان قزوینی

۵ـ فرهنگ زبان پهلوی ـ از بهرام فرموشی

۶ـ لغت‌نامه فنی کوچك ـ از دکتر جودت

۷ـ اصطلاحات جغرافیائی (از احمدآرام ، صفی اصفیا ، مصطفی‌مقربی حسین گل‌گلاب، غلامحسین مصاحب)

۸ـ دائرةالمعارف فارسی ـ از دکترغلامحسین‌مصاحب وهمکاران

۹ـ مجموعه‌های لغت‌های فنی انجمن فنی ایران و فرانسه (ابوالحسن بهمنیار وگروهی از مهندسان)

یادداشت‌ها و اندیشه

مجموعه مقالات

دکتر عبدالحسین زرین کوب

گردآوردهٔ عنایت‌الله مجیدی ، بافهرست اعلام ، ۵۶

ارزش آثار « زرین کوب » درفرهنگ واد
بر اهل مطـالعه روشن است . گروهی قـول ایـ
صاحبنظر را سند وحجت میدانند و باری همه د
نقد وی را متین و متقن وسلیم وسنجیده می‌شمار
مجموعهٔ یاد داشت‌ها و اندیشه‌ها کتابی نـ
بخوانند و رها کنند درهمین بخش اول مقالاتی د
ادبی وشعر، دین وفلسفه ، فرهنگ عامه ، ادبیات
نقد کتاب وجز اینها تدوین شده‌که مانند یك مأخـ
تاهمیشه محل مراجعهٔ مکرر اهل ادب خواهدبو
کتاب ازهرباب نمونهٔ کارخوب است (۴۰۰ ریال

کتابخانه طهوری: شاهرضا ـ مقابل دانشگاه ـ تل

یکی از آثار زیبا و لطیف نثر فارسی قرن نهم ، نوشتهٔ محمد بن یحیی سیبک نیشابوری ، با مقدمه و تصحیح دقیق بکوشش دکتر غلامرضا فرزانه پور ـ انتشار یافت .

حسن و دل افسانه ای است عارفانه و اشاره گر در متن عشق ، وشخصیت های داستان همه کارسازان عاشقی ، وعقل مدعی ومنکر، ودل وحسن دوقهرمان طلب تاچشمهٔ زندگانی. ـ وتو ای خواننده تا در بحر بیکران این‌دریای معنی و اندیشه غرق نشوی دریافت لطائف لفظ و بیان دلنشین اثر را دستاویزی کن .

(با چاپ مرغوب و مقبول ۵۰ ریال) .

کتابخانه طهوری: شاهرضا ـ مقابل دانشگاه ـ تلفن ۶۶۳۳۰

از : مجموعهٔ معارف عمومی

هزارویك پاسخ به پرسشهای روانشناسی کودك

از:

جین ـ ریوو ار

ترجمهٔ :

یدالله همایونفر

در این کتاب که شامل چهارده فصل است راجع بمراحل مختلف حیات کودك اززمان حاملگی تادورهٔ کودکستان و دبستان بحث شده و نویسنده ضمن سؤال و جوابهای بسیار ساده مباحث مهم وراثت و رشد تکاملی جسمی کودك و تغذیه وخواب واحساسات او وگسترش قوای فکری وادراك وهوش وی را بیان کرده‌است. درقسمتهای‌آخر دربارهٔ آموزش‌کودك وبازیها وعواطف و بالاخره شخصیت و رفتار اجتماعی او مطالب آموزنده مورد گفتگو قرار گرفته است. خواندن این کتاب را به پدران ومادران ومربیان کودکستانها ومعلمان توصیه می‌کنیم.

مراکزفروش:

سازمان فروش بنگاه ترجمه ونشر کتاب

دفترمرکزی تهران :

خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن ۲ـ۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها:

۱ـ خیابان پهلوی ـ نرسیده به میدان ولیعهد ساختمان. بنیاد پهلوی.

۲ـ خیابانسپهبد زاهدیـشمارهٔ ۱۰۲.

۳ـ خیابانشاهرضاـ مقابل دانشگاه تهران.

۴ـخیابانشاه ـ نرسیده بهچهارراه شیخ‌هادی.
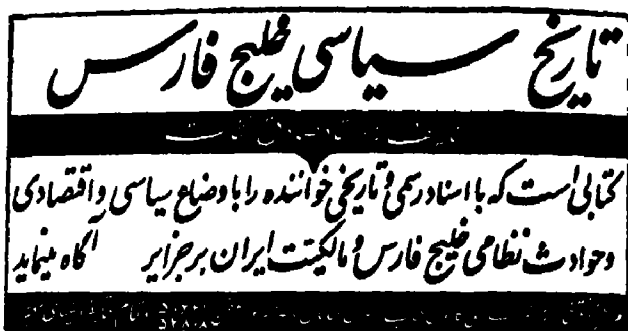
دانستنیهای پزشکی برای همه

در سه جلد بزبان ساده

انسان سالم ـ انسان بیمار ـ پیشگیری بیماری

تألیف دکتر مرتضی یزدی استاد سابق دانشکده پزشکی

روزنه با ده فرمان

برای آزادی انسانها از بند مشکلات زندگی

تألیف تیمسار سرتیپ الوند پور

ـدرت و مقام زن در ادوار تاریخ

«دائرة المعارفی دربارهٔ بانوان»

در ۵۱۲ صفحه تألیف غلامرضا انصاف پور

مطالب این کتاب مبین گذشته افتخارآمیز و قدرت و مقام زنان در تمام زمینه های
ـی بالاخص خصائص روانی ، جسمانی ، هنری ، فکری ، اجتماعی ، حقوقی، اقتصادی ،
ـ ، علمی ، ادبی و دانش نظری است

از: مجموعهٔ معارف عمومی

قمر مصنوعی

اثر: ترجمهٔ:

هانس. ك. كايزر منصور محمودی

باپرتاب نخستین قمرمصنوعی قدم بزرگی در زمینهٔ تسخیر فضا برداشته شد وبا فعالیت دانشمندان مقدمات پیاده شدن انسان درکره‌ماه فراهم گردید. نویسندهٔ کتاب ضمن بیان ماجراهای جالب و شورانگیز اطلاعات مهم‌علمـی و تحقیقات علما ومخترعان رابازبان بسیارساده دراختیار خوانندگان میگذارد. بیشتر حوادث کتاب زادهٔ تخیل نویسنده‌است اما مطالب علمی وفنی و اطلاعات راجع بموشکها و راکتها و علم فضانوردی بر پایهٔ تحقیقات علما و مهندسین فضائی است چون کتاب بشکل داستان ومکالمه است خواننده هرگز از مطالعهٔ آن‌احساس خستگی نمیکند.

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه ونشر کتاب

دفترمرکزی تهران :

خیابان سپهبدزاهدی‌شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ‌پنجم تلفن: ۲و۷۲۶۱۰۱

فروشگاهها :

۱ ـ خیابان پهلوی ـ نرسیده به میدان ولیعهد ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .

۳ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران.

۴ ـ خیابان‌شاه نرسیده به چهارراه‌شیخ‌هادی.

از: مجموعهٔ ایرانشناسی

تاریخ الرسل والملوك

از:

ابوجعفر محمدبن جریر طبری

ترجمهٔ:

صادق نشأت

تاریخ الرسل والملوك یا تاریخ طبری شامل بخش ایران ازآغازتا پایان سلطنت یزدگرد سوم که بفارسی روان و سلیس ترجمه شده . تاریخ طبری از قدیم مورد توجه محققین ومورخین ومرجع معتبر وصحیح تاریخی بشمارآمده است .کتاب شامل مقدمهٔ محققانهٔ مفصلی است دربارهٔ زندگانی مؤلف و تألیفات او و مراجع و منابع تاریخ طبری که از دید پژوهندگان و دانشمندان بسیار ارزنده است .

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب

دفترمرکزی تهران :

خیابان سپهبدزاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقه‌پنجم تلفن: ۲-۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها:

۱ - خیابان پهلوی نرسیده به‌میدان ولیعهد ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ - خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .

۳ - خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران .

۴ - خیابان‌شاه نرسیده به‌چهارراه شیخ‌هادی.

از: مجموعهٔ معارف‌عمومی

روانشناسی واخلاق

اثر:
آ. هدفیلد

ترجمهٔ:
دکتر علی پریور

این کتاب بار اول چهل سال قبل درلندن چاپ شد وبقدری مورد توجه قرار گرفت که بعد ازآن پانزده باردیگر بطبع رسیده . نویسنده با زبانی ساده اصول‌ومبانی روانشناسی‌را بیان می‌کند وهدف اواینست که اصول روانشناسی‌را با روانکاوی وبیماریهای عصبی تطبیق دهد. مؤلف دربسیاری ازموارد، زندگی بیماران خود را شرح وراه معالجهٔ آنان را نشان داده. این اثر درعین‌حال که کتاب روانشناسی است کتاب روانکاوی و اخلاق نیز هست و مطالعهٔ آن برای والدین ، معلمین ، وعاظ و مخصوصاً پزشکان بسیار مفید و حتی ضروریست .

مراکزفروش :
سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشرکتاب
دفترمرکزی‌تهران :
خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲
طبقهٔ پنجم تلفن: ۲-۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها :
۱ـ خیابان پهلوی ـ نرسیده به میدان ولیعهد ساختمان بنیادپهلوی.
۲ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .
۳ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران .
۴ ـ خیابان‌شاه نرسیده به چهارراه شیخ‌هادی

شرکت سهامی بیمهٔ ملی

خیابان شاهرضا - نبش خیابان ویلا

تلفن ۵۴ تا ۸۲۹۷۵۱ و ۸۲۹۷۵۶

تهران

همه نوع بیمه

عمر - آتش‌سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

شرکت سهامی بیمهٔ ملی تهران

تلفنخانهٔ ادارهٔ مرکزی: ۸۲۹۷۵۱ تا ۸۲۹۷۵۴ و ۸۲۹۷۵۶

خسارت اتومبیل ۸۲۹۷۵۷ خسارت باربری ۸۲۹۷۵۸ مدیر فنی: ۸۲۹۷۵۵

نشانی نمایندگان:

آقای حسن کلباسی	تهران	تلفن	۲۴۸۷۰-۲۳۷۹۳
آقای شادی	تهران	تلفن	۳۱۲۹۴۵-۳۱۲۲۶۹
دفتر بیمهٔ پرویزی	تهران	تلفن	۸۲۲۰۸۴ و ۵ و ۶
آقای شاهگلدیان	تهران	تلفن	۸۲۹۷۷۷
دفتر بیمهٔ ذوالقدر	آبادان	تلفن	۲۱۷۶-۲۷۹۷
دفتر بیمهٔ ادیبی	شیراز	تلفن	۳۵۱۰
دفتر بیمهٔ مولر	تهران	تلفن	۳۹۳۲۵۸-۳۱۸۲۱۲
آقای هانری شمعون	تهران	تلفن	۸۲۳۲۷۷ - ۸
آقای علی اصغر نوری	تهران	تلفن	۸۳۱۸۱۷
آقای رستم خردی	تهران	تلفن	۸۲۴۱۷۷ - ۸۲۲۵۰۷

حیف نیست؟
کار پر زحمت رختشوئی را به ماشین لباسشوئی
ارج بسپارید و لطافت و زیبائی دستهای خود را
حفظ کنید.
ماشین لباسشوئی تمام اتوماتیک
ارج

تصاویر و یادگارهای قدیم

و

تصاویر این شماره

از راست به چپ : ۱ـ حسن مستوفی‌الممالک ۲ـ محمد ابراهیم معاون‌الدوله
۴ـ حسن مشیرالدوله ۶ـ مفخم‌الدوله
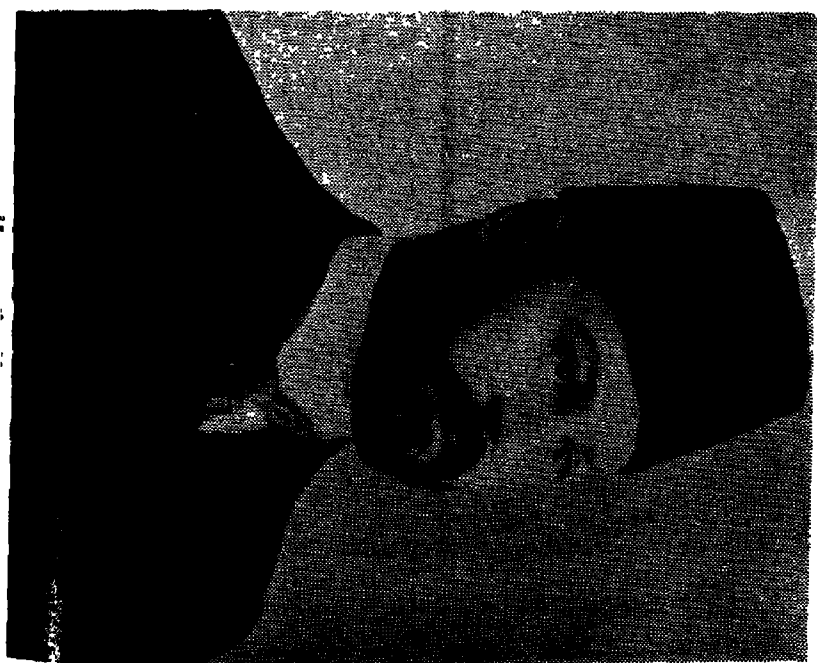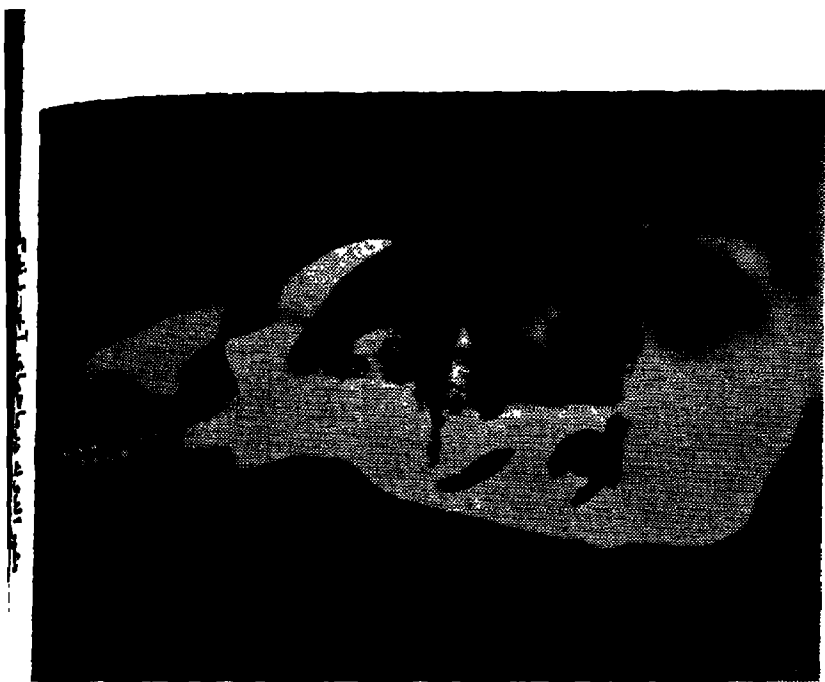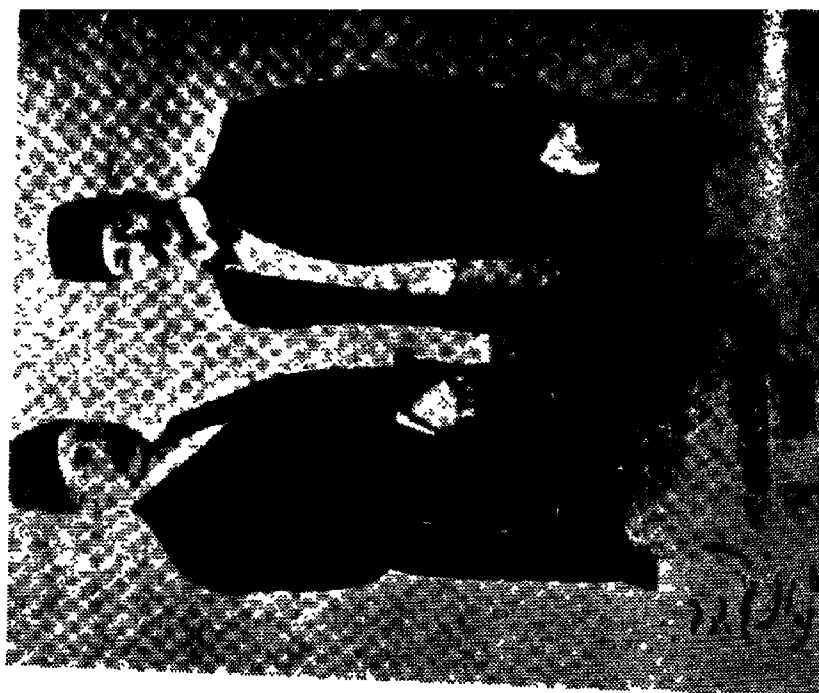
مشیرالدوله از نظر کاریکاتورنگاران پنجاه سال قبل
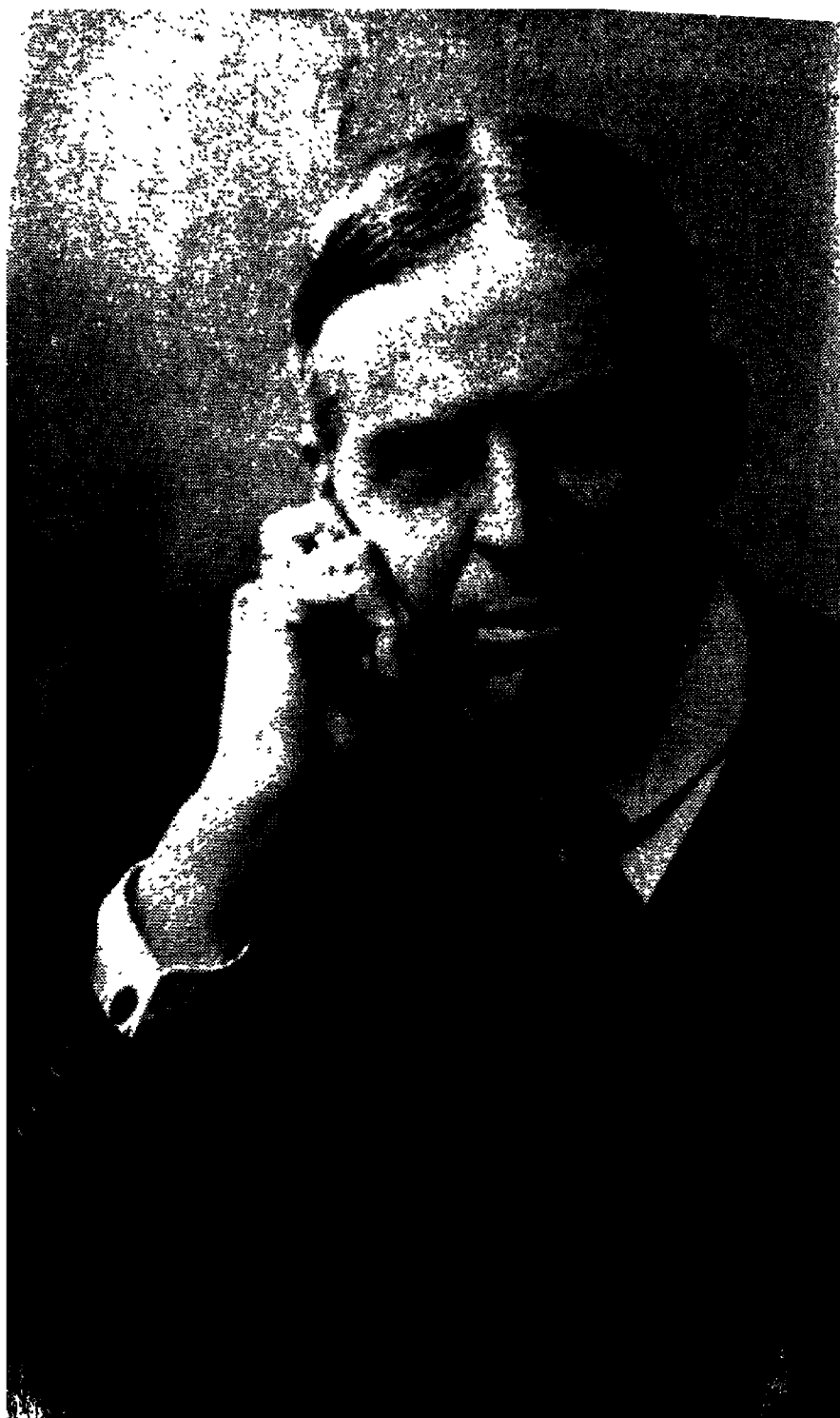
دوعکس ازسید حسن تقی‌زاده

این تصویر ازحسین علاء روی‌کارت پستالی درژنوچاپ شده ونسخه‌ا
ازآن را مرحوم علاء بجای رقعهٔ تبریك برای تقی‌زاده فرستاده بوده است
پشت‌آن چاپ شده است: xtrait de l'Albume par OSCAR LAZAR

راهنمای کتاب

شماره‌های ۱۰-۱۱-۱۲ سال پانزدهم

دی ـ بهمن ـ اسفند ۱۳۵۱

مشیرالدوله، مرد سیاست*

سید محمد محیط طباطبائی

تصور نمی‌کنم وقت وموضوع‌صحبت‌محدود اجازه بدهد که واردموضوعات دیگری شویم ومرحوم پیرنیا را از زاویه‌های مختلف زندگانی اوبربساط بحث بنگریم. مشیرالدوله را همهٔ حضارمحترم می‌شناسند. با وجودیکه این لقب در میان عده‌ای از رجال‌عهد قاجاریه مشترك بوده اما نسل‌معاصر ازشنیدن‌آن‌فوراً میرزا حسنخان‌پیرنیارا به‌خاطرمیآورد وسپس به‌یاد سپهسالار ودیگران‌می‌افتد.

چنانکه میدانید بعد از تصویب قانون لغوالقاب، رجال سیاسی معروف عصرما برای انتخاب نام خانواده جزء مضاف لقب خـودرا بطـور مطلق و یا ملحق به «یاء» نسبت فارسی و«یان» نسبت ارمنی وفرنگی‌برای نام خانوادگی خود برگزیدند : مستوفی، وثوق، قوام، اتابکی، امینی، فرمانفرمائیان ولی میرزا حسنخان مشیرالدوله ومیرزا حسینخان برادرش، مشیر ومؤتمن را رها کردند و به‌افتخار نسبت پیر عبدالوهاب عارف نائینی جد پدری خویش، خود را پیرنیا نامیدند .

نایین در دوران قدیمتر ازعهد پیرهم موطن‌عده‌ای ازمشایخ صوفیه بوده که درسلسلهٔ اقطاب پیرجمالیه منسوب به پیرجمالی اردستانی، نام امام الدین نایینی پیرعلاءالدین یاعلاءالدوله زواره‌ای را می‌نگریم که اومرشد پیرمرتضی علی اردستانی مرشد پیرجمال بوده‌است. این رشتهٔ عرفان در نایین تا عهد پیر عبدالوهاب باقی بود وبعد ازحاجی محمدحسن تقریباً موقوف ماند. زیرا جنبهٔ هنری از مواهب مردم آنجا که حسن‌خط باشد غلبه‌کرد واز عهد فتحعلی شاه

* ــ در۲۱ آبان به مناسبت یکصدمین سال تولد میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا (که روز مذکور روزفوت اوست) مجلس بحث و نمایشگاه آثار و عکسهای او درکتابخانه‌مرکزی دانشگاه تهران منعقد شد. رئیس دانشگاه (دکتر هوشنگ نهاوندی) مجلس را آغازکرد وسخنانی در اهمیت مشیرالدوله از لحاظ تاریخ ایران و خدمات فرهنگی او که با دانشگاه تهران مرتبط است ایراد کرد و او راکه بانی مدرسهٔ علوم سیاسی بوده است ستود . با اجازهٔ دانشگاه تهران متن سخنرانیهایی‌که درآنجا ایراد شده است برای ضبط واستفادهٔ خوانندگان درج می‌شود.

بدین طرف منشیان زبردستی ازآنجا برخاستندکه در دستگاه دیـوان صاحب اسم ورسم شدند. ازآنجمله میرزا نصرالله پدر پیرنیا ونبیره پیرعبدالوهاب بود که بواسطهٔ حسن‌خط وانشاء پس‌ازانتقال به‌تهران مدارج خدمات دیوانی‌را از نویسندگی تا نیابت و معاونت وزارت وصدر اعظمی درطی چهل سال کار دقیق متوالی‌پیمود واین افتخارهم نصیب اوشدکه نخستین کابینهٔ دورهٔ مشروطه را هم این درویشزادهٔ نایینی تشکیل بدهد .

پیرعبدالوهاب نایینی پسری داشت محمد نام‌که درحیات پدرمرد. ازاو دوپسر وسه دخترماندکه میرزا نصرالله نبیرهٔ پسری اوبود. یکی از دخترانش به‌ازدواج‌حاجی‌محمدحسن‌تبریزی مرید پیروجانشین او درآمدکه پیرزادگان نایین‌همه ازنسل او هستند. دختر دیگر همسر میرزا حسن طباطبائی زواره‌ای ازمریدان پیرشدکه دخترزادهٔ میرزا معصومخان نایینی جد فاطمیهای نایین و پسر سید کاظم زواره‌ای بود و فرزندان او همگی از نایین به زواره آمـدند . ولی از عرفان پیرعبدالوهاب نصیبی نبردند و میراثی برجا ننهادند . چنانکه ملاحظه میفرمائید این بندهٔ مزاحم شماهم از آن لطیفه عرفانی بهـره ای جز حیازت نسخهٔ ناقصی ازحدیقهٔ سنائی‌خطی نبرده‌ام‌که شنیده‌ام میرزا حسن جدم آن را برای پیرخود مینوشت ولی پیرش قبل از اتمام‌کتاب در۱۲۱۲مرد ودر تربت مصلای نایین به‌خاك سپرده شد .

تصور می‌کنم این نام خانوادگی برای پیرنیا به مراتب برتر از لقب مشیرالدوله‌ای وصدر اعظمی‌بوده زیرا نیای او پیرعبدالوهاب وجانشین وی در مقامی قرارگرفته بودند که ملوك و امرا و وزرا به درگاه ایشان سر فرو - می‌آوردند. درصورتی‌که او وپدرش از دستگاه فقر نایین‌که فخردودمان ایشان بوده به‌درگاه وزرا وامراء وملوك عصرروآوردند . چه نیکو گفته‌اند :

فنعم الامیر بباب الفقیر   وبئس‌الفقیر بباب الوزیر

بنازم بی‌نیازی راکه وقتی‌محمد شاه ازحاجی‌محمد حسن خواست مبلغی وجه بپذیرد و به نیازمندیهای حوزهٔ ارشاد خود برساند ، پیر گفت: «بهترین مورد صرف این وجه مولیزادگان ما، یعنی‌سادات زواره هستندکه ازبی‌آبی در عذابند. این‌پول را صرف حفرقنات تازه‌ای برای ایشان‌کنید». دوحلقهٔ چاهی که درجنوب غربی زواره پیش‌ازمرگ محمدشاه‌کنده بودند تاپنجاه سال پیش، آثارآن هنوز با این‌داستان درمحل باقی بود.

چنانکه ملاحظه میفرمائید مشیرالدوله انتساب به فقرخانوادگی را بر لقب ومقام وثروت و چیزهائی‌که خـاطرهٔ آنها را به‌یاد فرزنـدان او بیاورد

ترجیح داد، چون این‌افتادگی ودرویش منشی را از پدر به‌یادگار برده بودکه باوجود تمکن و تمول هرگز درپی تظاهر به‌تجمل نرفت وازمبالغه دراین راه خودرا مورد انتقاد معاصرانش قرارداده بود .

دیروز درفهرست قرآنهای نفیس کتابخانهٔ سلطنتی که تازه انتشار یافته دیدم ازقرانی یاد می‌کندکه کلیشهٔ رنگین صفحهٔ اول‌آن نماینده زیبائی خط و ندرت قلم نویسندهٔ‌آن است. این قرآن را مریم خواهر مشیرالدوله نوشته وبه کتابخانهٔ سلطنتی اهداکرده است و این خود قرینه برآن است‌که این‌خاندان درنایین نه‌تنها به‌عرفان بلکه به‌خط وربط وسواد معروف بوده‌اند وچنانکه از جدم (میرزاحسین) که داماد میرزاحسن‌طباطبائی‌باشد شنیدم‌این‌خانواده وضع زندگانی سادهٔ آبرومندی با در خانهٔ بازی درنایین داشتند و احتیاجی‌نداشتند که برای کاغذنویسی مسجدشاه وشاگردی قهوه‌خانه از نایین به تهران بیایند بلکه بخت آنان را به سوی مقام و جاه و ثروت که راندهٔ نظر پیرنیایشان و مطلوب دیگران بودآورد و سرانجام بدیشان این مجال را دادکه امروز در عالی ترین مقام فرهنگی‌کشور دربارهٔ آثار و افکار یکی از افراد این خاندان بشرح و نقد بپردازیم .

میرزاحسن‌خان پیرنیا (که بعدازاین برای رعایت‌اختصار ازاو به‌پیرنیا اکتفا می‌کنیم) نخستین مرد ایرانی است‌که پای سیاست را دراین مملکت از دستگاه دولت بمدرسه‌کشود وکارهای دولتی وملی خودرا برمبنای علم سیاست تعلیق وتطبیق میکرد .

اوکه در روسیه درس حقوق خوانده ومدتی را درسفارت ایران پترس‌ـ بورگ به‌خدمت سیاسی‌پرداخته بود به‌خوبی‌فقرسیاسی‌کشوررا ازجهت‌آشنایی بامبانی‌علم سیاست می‌دانست. سابقهٔ خانوادگی‌اوکه پدرش از۱۲۸۲ق. بدین‌ـ طرف در زیردست میرزا سعیدخان وزیر امورخارجه وپروردگان مکتب او با یحیی خان مشیرالدوله پروردهٔ مکتب سیاسی برادرش سپهسالار و محسن خان معین الملك پـروردهٔ مکتب سیاسی میرزا ملکم خـان انجام وظیفه اداری از منشیگری و نیابت و ریاست تا معاونت‌کرده بود ، عملا این فقرسیاسی مسلم را به فرزندش طوری گوشزدکرده بودکه در ۱۳۱۷ ق به محض رسیدن به‌تهران از پترسبورگ برای همکاری با پدرش‌که مقام وزارت امـور خارجه را داشت نخستین‌وظیفهٔ خود را در ایجاد مرکزی برای‌آموختن علم سیاست به‌جوانان کشور تحقق بخشید .

کسانی‌که باوزارت خارجه همکاری داشته‌اند میدانند وجود «دفتررمز» ولزوم نقل‌مطالب به‌خط رمز، که یك امرفرعی‌کارنویسندگی‌آن دستگاه‌شناخته

می‌شود بیش ازهر جنبهٔ دیگری از خدمات گوناگون آن وزارت، در روحیهٔ کارمندانش اثر گذارده وهمه چیز درنظرآنان ـ بمغیر از اسرار دولتی ـ جنبهٔ رمز ومحرمانه پیدا کرده بود .

دانستن دستورالعملها وتظامنامه‌ها و مقررات و مفاد عهدنامه‌ها پیش از وصول بمقام مسؤلیتداری همچون سفارت ووزارت مختاری و مصلحت‌گزاری وکارگزاری (یعنی‌کارداری وقونسولی) بهیچ‌وجه برای زیردستان میسر نبود . کارمند همه چیزرا باید ازتقدیم اعتبارنامه و مذاکرات سیاسی گرفته تا چیدن میزمهمانی ومبادلهٔ کارت سیاسی از روی دست بزرگتر ازخود عملا بیاموزد . این‌جنبهٔ رمزی ومحرمانه‌ای تاجائی شامل جزئیات امور واوضاع میشدکه‌جز رئیس‌مأموریت ووزیر هیچ‌کدام ازجزئیات ارقام درآمد ومخارج دائرهٔمربوط به خود خبری نداشتند .

پیرنیاکه ازطفولیت به‌بعد همواره متوجه به‌این نقیصهٔ ذلت‌آور شده بود وایامی راکه وابسته ونایب سفارت پترسبورگ بود موارد خارج از حدود آن را هم دیده و سنجیده بود در آغاز خدمت سیاسی خود در وزارت امور خارجهٔ پدرش ازرابطه ونفوذ پدری و فرزندی استفاده‌کرد و به جای‌آنکه برای خود نفعی به‌ضرر دیگران بخواهد، پدررا وادارکردکه نظراتابك وشاه را به‌لزوم تأسیس مدرسه‌ای برای تربیت اعضای وزارت امورخارجه وکسب اجازهٔ تأسیس جلب‌کند وپس ازگرفتن اجازه بی‌درنگ‌آن را باز کرد .

خودش به‌اتفاق برادرش میرزاحسینخان مؤتمن‌الملك‌کاراداره ودرس‌آن را به راه انداختند .

شاید اهمیت تأسیس این مدرسه در روز خودکمتر از تأسیس دارالفنون در ۱۲۶۸ نبوده درصورتی‌که فاصلهٔ زمانی میان آغازکارآنها پنجاه سال تمام بوده است.

این مطلب شاید چنانکه باید هنوز مورد توجه همگی‌قرار نگرفته‌باشد که بدون سواد سیاسی، سیاست وسیاستمدار دریك مملکت معنی‌ندارد .

قضارا درآن روزهاکه میرزابزرگ قائم مقام و میرزا عبدالوهاب نشاط در اثر گرفتاری جنگهای روسیه، ناگزیر به‌طرح دستگاه سیاسی‌برای‌رسیدگی به‌امورخارجه درتهران وتبریزشده بودند ازتوجه به‌این‌معنی غفلت ورزیدند و چنین پنداشتندکه هرمنشی‌کاردانی میتواند از عهدهٔ این‌کار برآید . در موقع اعزام محصل برای تحصیل فنون جدید ومورد نیاز روز ملکت، درهرسه دورهٔ فتحعلی‌شاهی و محمد شاهی و ناصری از اعزام فردی یا افرادی برای‌آموختن

این فن مانند علم تاریخ وجغرافیا، به‌خارجه دریغ ورزیدند . غالباً متصدیان این کار کسانی بودند که علاوه برمعلومات منشیگری، بایکی از زبانهای روسی، انگلیسی، فرانسه وترکی‌عثمانی‌آشنائی داشتند واحیاناً اگر کسانی‌مانندملکم خان یا یحیی‌خان علاوه برزباندانی دوره کوتاهی ازحقوق دیده بودند چشم و چراغ دولت درسفارت ووزارت ومأموریت شناخته میشدند.

حال اگردرمیان مستوفیان ومنشیان دیوانی که به‌خدمات سیاسی‌انتخاب می‌شدند اشخاص فوق‌العاده‌ای مانند میرزا تقی‌خان فراهانی و میرزا حسین-خان قزوینی و میرزا حسنعلی‌خان گروسی بودندکه به استعداد وهـوش طبیعی خود قادر به‌انجام خدمتی میشدند ویا افرادی همچون دکتر حاجی بابا طبیب و میرزا جعفر خان مهندس و میرزا صالـح شیرازی و محسن خان و نظرآقا وجود داشتند که به‌یکی از زبانهای‌بیگانه خوب‌آشنا بودند ممکن بوده‌پرده‌ای برروی این جهل سیاسی افکنده شود. ولی‌باید دندان سرجگر گذارد ورنجش خیلی از خانواده‌های بنام را تحمل‌کرد وگفت مملکت ایران پیش از تأسیس مدرسهٔ علوم سیاسی، دچار جهل سیاسی بود و هیچیك ازکارمندان خرد وکلان سابق وزارت امور خارجه درخور وظیفهٔ دیپلوماسی خود شناخته نمی‌شدند .

سبب آن‌هم‌معلوم‌است‌بعد ازامضای قرارداد ترکمانچای ایران دیگرقادر نبودکه از خود سیاست ملی داشته باشد. بلکه مانندگوئی در پیش پای سیاست استعماری روس وانگلیس افتاده بودکه هرکس در این میان میخواست ازخود جوهرذاتی و شخصیت مستقلی نشان بدهد مانند میرزاتقی‌خان از بین برداشته می‌شد، مگراینکه میتوانست مذبذبانه‌وضعی‌را درمیانه اختیارکندکه بعدها تار وپود سیاست‌کجدار ومریز موازنه تحمیلی ازهمین رشتهٔ برشته تافته‌وبافته شد.

وجود مدرسهٔ علوم سیاسی مانند دریچهٔ اطمینان وامیدی بودکه به روی نسل جوان کشور درتاریکترین دوره‌های سیاسی تاریخ ایران باز شد وجوانان را ازراه مدرسه باحقوق وقوانین وسیاستهای مختلف‌روز ومبانی‌سیاست وحقوق عمومی و خصوصی‌آشنا کرد.

چهل وهفت سال پیش ازاین جلد اول حقوق بین‌الملل تألیف پیرنیا را خوانده‌ام. صرف نظر ازتحول مبانی‌دیپلوماسی تاکنون‌کتابی‌که ازهرحیث با آن در زبان فارسی برابری‌کند ندیده‌ام .

این کتاب‌مجموعه دروسی‌است‌که به‌سالهای۱۳۱۷و۱۳۱۸درهمین‌مدرسه نوبنیاد خوانده می‌شد. باکسانی‌که از این مدرسه انتقادکرده‌اند در یك چیز همعقیده‌ام وآن این است‌که مدرسه نتوانست به وظایف خود چنانکه باید عمل

کند و در اوضاع سیاسی ایران تحولی بوجود نیاورد . برخلاف کسانی که خواسته‌اند میان مشروطه و این مدرسه پیوندی بزنند، در نهضت مشروطه اثر محسوسی نبخشید. بلکه یک کار انجام داد وآن مأمورین وزارت خارجه را به انجام خدمات مرجوعهٔ خودآشنا ساخت. مسلم‌است‌حسن‌تأثیر این امردرمحیط دیپلوماسی داخل وخارج کشور بی‌اثر نبوده است .

ضمناً پس از اعلام رژیم مشروطه از میان معلمان و متعلمان این مدرسه افرادی‌که از عهده قبول خدمت در حکومت جدید برآیند، بیرون‌آمدند. چه درس و بحث حقوق و قانون در اذهان گروهی از جوانان زمینهٔ مساعدی جهت همکاری و دستیاری با حکومت مشروطه فراهم‌آورده بود .

مشیرالدوله از سال ۱۳۱۷ قمری یا ۱۲۷۸ شمسی تا ۱۳۰۶ که از گردونهٔ سیاست خارج شد، درمدت سی‌سال متوالی یکی ازعناصر مهم و مؤثر سیاسی ایران بوده‌که ارزش شخصیت او برای مردم مملکت و سیاستمداران خارجی‌که باایران سروکار پیدامیکردند همواره معلوم ومورد توجه بوده‌است. شناختن شخصیت سیاسی‌کامل او اقتضا می‌کندکه به همهٔ مدارك رسمی داخلی و خارجی واوراق ویادداشتهای شخصی او رجوع‌کنیم وآنگاه درباره او نظر کلی جامعی داده شود. چه بدون چنین‌سابقه‌ای ممکن است همان لغزشی‌که برای شادروان‌خان‌ملك‌ساسانی‌وپیروان مکتب تاریخ‌نگاری اوپیش‌آمدبرای‌ماهم پیدا شود بنابراین اجازه بفرمائید بهدو اقدام پیرنیا درکارسیاست خارجی‌و دواقدام دیگرش درامور داخلی‌اشاره مجملی بشود.

درموقعی‌که روس و انگلیس قرارداد۱۹۰۷(۱۳۲۵) را بهدولت ایران ابلاغ‌کردند او وزیر امور خارجه بود وچند ماه پیش‌ازآن در مأموریت اعلام خبرسلطنت محمدعلی‌شاه به‌لندن وپترسبورگ ازکلیات چنین امری مسبوق شده ودرلندن نگرانی‌خودرا به وزیرخارجهٔ انگلیس اظهارکرده بود .

برخلاف انتظار هردو دولت‌که اورامردی محتاط وسلیم‌النفس‌و گریزان از ایجاد دردسر وکشمکش می‌شناختند نامه‌ای در جواب هردو دولت نوشت و رونوشت‌آن را هم بههمهٔ نمایندگی‌های سیاسی خارجی‌مقیم تهران فرستاد

دراین‌نامه‌که عبارات قرص‌آن نمایندهٔ اطلاعات دقیق‌و وسیع‌نویسنده‌اش ازسیاست بین‌المللی‌است جواب رد اصولی‌دندانشکن داده‌شده بی‌آنکه بهانه‌ای برای تحریك دولتین جهت ارسال یادداشت و تهدید مسلح، بهدست بدهد .

اجازه بفرمائید بهشادی روان‌آن مرحوم دراین مجلس‌علمی باشکوه‌که به‌یاد خدمات اوتشکیل شده متن نامه را بخوانم :

بعدالعنوان :

«مراسلهٔ آن جناب مورخه ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ مطابق ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ حاوی و متضمن سواد قسمتی از قرارداد منعقده بین دولتین انگلیس و روس راجع به ایران که مشتمل بریك مقدمه وپنج ماده بود عزوصول بخشید.

درجواب باکمال توقیر اظهارمیدارم(نه میدارد!) که قرارداد فوق‌الذکر چون مابین دولتین انگلیس وروس (نه ایران) انعقاد یافته لهذا موادآن قرار-داد فقط تعلق به‌خود دولتین مذکورکه امضای آن را نموده‌اند خواهد داشت . ودولت ایران نظر به‌استقلال تامه‌ای که به‌موهبت الهی داراست تمام حقوق و آزادی خودرا که بواسطهٔ استقلال مطلقه متصرف است ازهر نفوذ واثری که نتیجهٔ هرقسم قرارداد منعقد فیمابین دویا چنددولت دیگر راجع به‌ایران بوده باشد کاملا ومطمئناً آزاد و مصون میدارد ، و در خصوص مناسبات و روابط دوستانهٔ خود با دول متحابه برای تشیید واستحکام مبانی وداد و دوستی برطبق مواد و شرایط معاهدات مقدسه و اصول درهای باز هرگونه کوشش واهتمامی خواهد نمود . اما راجع به قروض نیز واضح است که دولت ایران بدون هیچ منقصتی تعهدات مربوط به قراردادآن قرضه را مرعی‌خواهدداشت.»

این مکاتبه که درکابینهٔ ناصرالملك محتاط وفراغت طلب به‌امضای مشیر-الدوله وزیر امور خارجهٔ دولت او صورت گرفت یکی از استوارترین قدمهای سیاسی‌است که درچنین‌موقع حساسی باهمهٔ اشکالات گوناگون داخلی وخارجی درراه حفظ استقلال ایران،سنجیده وفهمیده ومتین‌وموقر ومحکم وقوی برداشته شد وتأثیرآن تا روزی که‌آن ورقه مانند ورق سیاه‌مشقی به‌دورافکنده شد مانند شمشیر قاطعی بالای سرآن برق میزد .

نکته سنجی و معرفت دقیق و وسیع حضار محترم مرا از توضیح نکات برجستهٔ‌نامه بی‌نیازمی‌کند و همینقدر می‌افزایم چند ماه بعدکه یکی‌از وزرای کابینهٔ انگلیس خود را به غفلت زد و در برابر مجلس مبعوثان اظهارکردکه دولت ایران به انعقاد این قرار داد اعتراضی‌نکرده. نواب نمایندهٔ مجلس، از دولت نظام السلطنه دربارهٔ قرارداد مذکور سؤالی کرد و مشیرالدوله بدان جوابی دادکه مشتمل بر اقدام قبلی دولت بود و صورت نامهٔ اعتراضی خود را مجدداً به مجلس تقدیم‌کرد . این سؤال و جواب را باید در مذاکرات مجلس اول خواند و دید که در چه شرایط ناگواری و چه روزگاری که هر لحظه احتمال بمباردمان مجلس و قتل و حبس وکیل و وزیر و تجاوز قوای

روسیه به‌ایران میرفت، پیرنیا وظیفهٔ ملی ودولتی‌خودرادلیرانه دربرابرمجلس انجام داد و ثابت کرد که مراقب جریانهای خـارجی مربوط به‌قرارداد است.

اقدام دوم پیرنیا درسیاست خارجی صـدور اعلامیه‌ای است که در تعقیب سقوط دولت عاقد قرارداد ۱۹۱۸ انتشارداد وتصریح کرد که قراردادمادامی که به‌تصویب مجلس‌شورای ملی‌نرسیده موقوف‌الاجراست وبدین ترتیب سنگ اول لغو قرارداد را برزمین گذارد وآنگاه کسانی که با قرارداد مخالفت‌کرده و از طرف وثوق‌الدوله توقیف شده بودندآزادکرد .

اهمیت این‌اقدام شاید هنوزچنانکه باید درپیش‌هموطنان ما معلوم‌نباشد. مگر اینکه به صورت مذاکرات مجلس‌عوام انگلیس در این‌باره رجوع شود تا معلوم گردد نخست وزیر محتاط وکناره جو و سلیم النفس ایران چـه سنگ بزرگی پیش پای طرف افکنده بود. سنگی‌که طرف با وجود قدرت تحمل درد آن، بسنگ انداز جزتقدیم احترام جوابی نمیتوانست بگوید .

مسلم‌است در هردو مورد مشیرالدوله از وضع خاص روز و پیش‌آمدهای دیگر برای این اقدامها استفاده‌کرد و درك این‌معنی‌که درچه موقعی چه‌کاری میتوان‌انجام‌داد، همان است‌که مرا وادارکرد دراین سخن ازاو به‌مردسیاست تعریف کنم .

اینك به‌ذکر اقدامهای دیگراو در زمینهٔ سیاست داخلی میپردازیم.

مشیرالدوله به موازات صدور اعلامیه موقـوف الاجرا مانـدن قرارداد وثوق‌الدوله، درمورد انتخاب وکلای طرفدار قراردادکه ازطرف وثوق‌الدوله انتخاب شده بودند اعلام‌کردکه درموقع انتخاب‌کسری وکلا، راجع‌به‌وکلائی که شکایاتی ازانتخابات‌آنها رسیده باشد ممکن‌است تجدیدنظری بکند وهمین امرسبب شد وکلای منتخب‌که همه مورد اعتماد عـاقدان قرارداد بودند، از بیم شمول این‌وعده ناخوش‌آیند بیانیه‌ای دایر برمخالفت باقرارداد انتشار بدهند وزمینهٔ پارلمانی‌آن را پیش ازافتتاح مجلس طوری سست بکنند که دیگرکسی جرأت تقدیم‌آن را به‌پارلمان نداشته باشد .

این مرد راستگوی قانونی وبی شیله و پیله با یك چنین تدبیر سیاسی گریبان دولت ومجلس را ازدست قراردادی‌که برای محو استقلال ایران بسته شده بود رهاکرد، بی‌آنکه عمل حادی انجام داده باشد.

اقدام دیگر اوکه دو سال بعد انجام داد این‌بودکه حاضرشد از نخست وزیری کنار برود ولی رضایت ندادکه مطبوعات را بدون جرم قانونی به قید خودکامگی اعضای دولت خود بیفکنند .

وقتی شنید میرزا هاشم محیط مافی مدیر روزنامهٔ وطن محنت‌کار خبر ـ نگاری خودرا کشیده ومیرزا حسین‌صبا مدیرستارهٔ ایران را درعمارت بادگیر ازبیم تعقیب مأمورین به‌خود پناهنده یافت، برای اعتراض بدین وضع وهشیار دادن به‌دیگران، خانه نشینی را بر نخست وزیری ترجیح داد .

مشیرالدوله مرد حمله وهجوم نبود اما در دفاع وعقب نشینی زیر تأثیر تربیت مدرسهٔ روسی قرار گرفته بود وقدرت فکر واراده تاجائی به‌خرج میداد که مرگ سیاسی را برتوشه وبرگ آن ترجیح میداد.

گاهی تیغ آختن و گاهی انداختن شمشیر را باید عمل قهرمانی‌دانست. مشیرالدوله همانطورکه باقبول نخست وزیری خواست آثارجرم قرارداد را با یك عقب‌نشینی‌دیپلوماسی زایل کند دراثر کناره جوئی‌ازسیاست هم خواست‌لزوم مراعات اصول وقانون را به مسؤلین گوشزد سازد .

این‌شمه‌ای ازمآثرسیاسی مردی بودکه درپرتوهمین اختصاصات روحی وفکری در مدت بیست سال توانست همواره اعتماد واحترام آشنا و بیگانه را به خود جلب کند واز حیث صحت عمل و قابلیت کار به درجه‌ای رسیده بودکه نوك قلم بهار در روزنامهٔ ایران با وجود اینکه از بابت برخی اقدامات وی بایستی به جای مرکب خون بیفشاند، درباره او مینوشت «مشیرالدوله آن کسی است که همه از او انتظار اصلاحات دارند» و این بهترین گواه شایستگی او برای قبول کارهائی بوده است که بر عهده می گرفت .

خلاصه‌ای از زندگانی مشیرالدوله حسن پیرنیا

محمد ابراهیم باستانی پاریزی

اینکه اجازه داده شده است که این بنـدهٔ ناتوان درمراسم بزرگداشت رجل‌بزرگ معاصر حسن‌مشیرالدوله‌پیرنیامطلبی‌بیان‌نمایم، بیش‌ازآنکه درتبیین احوال آن مرحوم مؤثرباشد، برای خود این ناچیز افتخارآمیز است. زیـرا شاید هستند و باشندکسانی‌که نه‌تنها بیشترازمن به‌احوال آن مردآشنایی داشته باشند، بلکه بسیاری‌کسان توان یافت‌که زمان مرحوم پیرنیـا را درك‌کرده و به‌خصائل بزرگ روحی اوآشنایی دارند .

زدن قرعهٔ این‌فال به‌نام بنده، شاید ازین‌جهت‌بودکه درسلك‌جویندگان احوال بزرگان معاصر، من از دیگران درباب‌این‌مرد، بیشترکنجکاو بوده‌ام.

وهرچند چه ازجهت مقام ظاهری ومادی وچه ازجهت موقعیت معنوی‌وفرهنگی ازهمه‌آن گروه جویندگان ضعیف‌تر بوده‌ام، همین اشتیاق بی‌حساب موجب این حسن ظن شده‌است، که من جزء غلاة خوی و اخلاق مرحوم مشیرالدوله‌ام و به‌قول هم ولایتی اومجمر اردستانی :

همه‌درخورد وصال تو ومن ازهمه کم

همه حیران‌جمال تو ومن‌ازهمه بیش

خلاصه‌ترین احوال مرحوم حسن پیرنیا مشیرالدوله اینست که برحسب روایات متعدد او به‌سال ۱۲۹۱ قمری در تهران متولد شد و در ۲۹ آبان ماه ۱۳۱۴ شمسی= برابر ۲۴شعبان ۱۳۵۴ قمری=۲۳ نوامبر ۱۹۳۵ میلادی درگذشت، و اکنون یکصد سال از سال تولد او وسی وهفت سال تمام ازمرگ اوگذشته است .

اما اگرتوجه‌کنیم که زندگی‌پربارمشیرالدوله درحساسترین‌ودقیق‌ترین ایام تاریخ ایران قراردارد، واین مرد دربیشترماجراهای تاریخی ایران‌وارد و بسا رکن احد و ناب اشد بوده است، امکان بیان احوال او درین چند لحظهٔ کوتاه ممکن نیست، خصوصاً که او درجهات مختلف، چه‌ازجهت سیاسی، وچه ازجهت فرهنگی وتربیتی وچه‌ازجهت تألیف وتصنیف در درجه‌ای قراردارد که توضیح وتوجیه هرکدام ازجنبه‌های شخصیت‌او احتیاج به‌بحث وفحص‌جداگانه دارد وآدمی در تردید می‌ماندکه درکدام جهت ازین جهات به‌بحث بپردازد و باز باید همقول‌همان شاعرعزیز درهمان غزل دلپذیرشدکه می‌فرماید :

به‌چه‌عضوتوزنم بوسه؟ نداند چه‌کند

برسرسفرهٔ سلطان چو نشیند درویش

با این مقدمات، صلاحیت بنده درین وقت‌کم، مقصود درین می‌شودکه مختصری ازشرح احوال ومقامات او را درین جا بیان‌کنم و توضیح مفصل را احاله‌کنم به‌مطالعهٔ دوکتاب‌مفصل که درشرح حال‌او نوشته‌ام وهمچنین تذکره‌ها وکتب ومقالات ویادداشتهای خصوصی که معاصرین او درباب اونوشته‌اند[1].

۱ــ فی‌المثل یادداشت‌های مرحوم عبدالله مستوفی در تاریخ زندگانی‌اش ویادداشت‌های ناظم‌الاسلام‌کرمانی، ویادداشت‌های‌میرزا یحیی‌دولت‌آبادی، ومرحوم‌کسروی، ومقاله ایرج افشار تحت عنوان «نش مشیرالدوله» درمجله جهان نو ویادداشت‌های‌آقای ابراهیم صفائی و دوجلد کتاب نگارنده تحت عنوان «محیط سیاسی و زندگی مشیرالدوله» و «تلاش‌آزادی» .

مرحوم نصرالله خان مشیرالدوله نائینی[1]، سه فرزند پسر داشت که حسن (مشیرالدوله بعد) بزرگتر آنان بود وحسین (مؤتمن‌الملك) وعلی‌پسران دیگر هرسه درخارج تحصیل کرده بودند . حسن خان تاسال ۱۳۱۷قمری در روسیه به‌تحصیل اشتغال داشت و دربن سال که پدرش به‌لقب مشیرالدوله وزارتخارجه نائل شد، مرحوم‌حسن خان نیزلقب مشیرالملك یافت واز پطرزبورغ به‌تهران آمد و در وزارتخارجه سمت منشی وسپس بریاست‌کابینه ارتقاء یافت .

درهمین سالها که هنوزبیش ازپنج سال ازقتل‌ناصرالدین‌شاه نمی‌گذشت، بنابرآنچه نویسندگان معاصر آن روزگار نوشته‌انـد حسن خان مشیرالملك، پدرخودرا که به‌صدارت اعظم رسیده بود وادارنمود تا زمینه را برای‌ایجاد یك مدرسهٔ عالی علوم سیاسی‌فراهم سازد، واین ازاقدامات‌بزرگ مرحوم‌پیرنیاست که ظاهراً هدف‌آن تهیهٔ یك‌کادر برجسته سیاسی برای اداره مملکت بوده‌است، برای مخارج این مدرسه سالیانه‌چهارهزار تومان ازتفاوت عمل معدن فیروزه خراسان برقرار نمودند ومدرسه سیاسی درنیمه شعبان ۱۳۱۷ قمری (۲۸ آذر ماه) تأسیس‌گشت وحسن پیرنیا ریاست این‌مدرسه را داشت وتا۱۳۲۰قمری‌که به‌مأموریت پطرزبورغ رفت بدین‌سمت‌باقی‌بود، مدرسه سیاسی‌هستهٔ اصلی‌پیدایش دانشکده حقوق وعلوم‌سیاسی امروزاست که‌کوچکترین نتیجهٔ آن به‌وجودآمدن یك‌گروه‌کم‌نظیر ازقضات و داوران وحقوقدانان نامدار درتاریخ قضائی‌ایران، و رکن‌اعظم‌کادر سیاسی‌وزارتخارجه بشمارمیرود .

حسن‌پیرنیا (مشیرالدوله) که مردی‌زباندان وفهیم‌بود، درسالهای۱۳۱۷ و۱۳۱۹قمری بعنوان مترجم خاص همراه مظفرالدین شاه بـه‌اروپا رفت، در ۱۳۲۰ قمری به‌سفارت ایران درپطرزبورغ مأمورشد ویك هفته بعدازمسافرت

---

[1]ــ میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله از اهالی نائین دراوایل‌عمر به‌طهران مهاجرت‌کرد ومدتها در دستگاه‌آصف‌الدوله ومیرزا سعیدخان مؤتمن‌الملك ومیرزا ابراهیم خان نایب‌الوزاره وبالاخره میرزا علی اصغرخان اتابك صاحب شغلهای‌گوناگون بود وابتدا لقب مصباح‌الملك و بعد مشیرالملك (۱۳۰۸ق ــ) وبالاخره مشیرالدوله بدست‌آورد (۱۳۱۷ق) .

در اواخر عمرمظفرالدین شاه به‌منصب صدارت عظمی رسید و فرمان مشروطه در زمان صدارت او صادرشد، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله درچهارم شعبان ۱۳۲۵ ق درگذشت .

اوفرزند محمد خان پسرابوطالب فرزندآقا محمد پسرپیرعبدالوهاب نائینی‌بود وبه‌همین سبب نام خانوادگی پیرنیا وپیرزاده درخانوادهٔ‌آنان باقی ماند.

۱۳۲۳ مظفرالدین‌شاه، او نیز خودرا به‌ایران رسانید .

اهمیت سال ۱۳۲۴ قمری (۱۹۰۵ میلادی) که نقطهٔ تحول بزرگ در تاریخ ایران وسال اعطای فرمان مشروطیت است از نظر کسی پوشیده نیست. تنها دراین جا باید باین نکته اشاره کرد، کـه فرمان مشروطیت را مرحوم نصرالله خان مشیرالدوله به‌امضاء مظفرالدین شاه رسانید وبقول ناظم‌الاسلام در «تاریخ بیداری ایرانیان» برحسب علم واطلاعی که پسرهای مشیرالدوله (یعنی حسن خان وحسین خان مؤتمن الملك) داشتند لفظ کنستی‌توسیون را درفرمان و دستخط مظفرالدین شاه مندرج ساختند (۱۴ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴ قمری = ۵ اوت ۱۹۰۶ میلادی) درین میان قانون اساسی نیز نوشته‌میشد که بقول مرحوم کسروی «گویا مشیرالملك ومؤتمن‌الملك پسران صدراعظم آنرا می‌نوشتند، یا بهتر بگوئیم ترجمه می‌کردند».

البته درین جا بیان فداکاری قاطبه ملت ایران و سرداران نامدار و رهبری انجمن‌های محلی مورد ندارد، قصد اینست که مرحوم پیرنیا ، درین لحظهٔ حساس تاریخ ایران نیز، جای پائی بزرگ دارد و بقول مرحوم ناظم الاسلام «عصر روز پنجشنبه ۱۸ جمادی‌الاخر ۱۳۲۴ مشیرالملك پسر بزرگتر صدراعظم باجناب آقا میرزا محمد صادق، وارد سفارتخانهٔ انگلیس شدند و در حضور متحصنین، مشیرالملك رفت روی صندلی، فرمان اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین‌شاه ـ راقرائت نمود . ودستخطی راکه کاشف ازعفوواغماض متحصنین بود قرائت کرد. تاریخ دستخط درهیجدهم بود، ولی محض اینکه مطابق باشد باروز تولد شاهنشاه، تاریخ آنرا در چهاردهم نوشتند» .

بنده در باب حوادث زنـدگی مشیرالدوله نمی‌توانم بـه تفصیل سخن گویم. او ازسال ۱۳۲۵ ببعد دربیشتر کابینه‌ها سمت وزارت ومشاورت داشته و پس ازعقد قرارداد ۱۹۰۷ (= رجب ۱۳۲۵ قمری)، که مشیرالدوله وزیر خارجه بود، باین قرارداد رسماً اعتراض نمود و «دولت ایران را «ازهر نفوذ واثری که قرارداد داشته باشد مطلقاً مصون وآزاد دانست» واین همان قراردادی است که مرحوم بهار قصیده معروف «سوی لندن» را درباب آن سروده بود[۱].

۱ــ سوی لندن گـذر ای پاك نسیم سحری
سخنی از من بـرگو به سر ادوارد گری

قبل از به‌توپ بسته شدن‌مجلس، مشیرالدوله ومؤتمن‌الملك‌کوشش‌بسیار داشتندکه بین دربار و مشروطه خواهان کار بـه مصالحه بکشد ، ولی توفیق حاصل نشد .

درکابینه‌های بعد ازاستعفای محمد علیشاه، مشیرالدوله درکابینه سپهدار سمت وزیرعدلیه داشت (۱۳۲۷– ۱۳۲۸) و درکابینه صمصام‌السلطنه نیز وزیر عدلیه بود .

درسال ۱۳۳۳قمری(۱۲۹۳شمسی، ۱۹۱۵میلادی) مشیرالدوله‌نخستین کابینهٔ خودرا تشکیل دادکه فروغی‌وزیرعدلیهٔ اوبود، این‌کابینه دیری نپائید و جای خودرا به‌علاءالسلطنه داد .

بعد از قرارداد ۱۹۱۹ (۱۳۳۶قمری) که اوضاع ایـران متشنج شد و قیامهای خیابانی وکوچك خان وتنگستانی بوجودآمـد، زمیـنهٔ آشفته ایجاب میکردکه مردی وجیه وکاردان مصدر امرشود . مشیرالدولـه بدین‌کار انتخاب شد (۱۳۳۸ قمری ، تیر۱۲۹۹ شمسی) و این همان‌کابینه‌ایست‌کـه با وکلای انتخاب‌شدهٔ مرحوم وثوق‌الدوله عاقـد قرار داد ، مشیرالدوله توانست کابینه معروف را مردود اعلام کند و بـه اصطلاح با لشکر یزید به جنگ معاویـه برود !

کابینهٔ دوم مشیرالدوله درعقرب۱۲۹۹شمسی (صفر۱۳۳۹قمری) استعفا کرد واین به‌علت مشکلات مالی وآشفتگی‌اوضاع بودکه جای خودرا به‌سپهدار اعظم سپرد اماکودتای ۱۲۹۹شمسی تکلیف این‌کابینه را نیزیکسره‌کرد وسید ضیاءالدین طباطبائی ابلاغ ریاست وزراء یافت .

کابینه سوم‌مشیرالدوله بعد ازقوام‌السلطنه و در۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۴۰ قمری (۱۳۰۰خورشیدی) تشکیل شد و در ۱۳۰۱ استعفاکرد .

درسال ۱۳۰۲ مجدداً ریاست وزراء باوسپرده شد درحالی‌که سردارسپه (رضاشاه‌آینـده، سرسلسله دودمـان پهلوی) درین کابینه سمت وزارت جنگ داشت، و در آبان همین سال مشیرالدولـه بکنار رفت و این آخرین کابینهٔ مشیرالدوله بود .

مشیرالدوله‌در۱۳۰۲شمسی (۱۳۴۱قمری) ریاست‌انجمن‌نظارت‌مرکزی انتخابات را نیزداشت، درسالهای ۱۳۰۵و۱۳۰۶که مرحوم داور به‌اصلاحات

و رفرم دادگستری پرداخت مرحوم مشیرالدوله درامور اصلاحی با اوهمراهی وتعاون خاص می‌کرد واصولا او علاقهٔ قلبی به‌دادگستری داشت و چنانکه گفتم درکابینه‌های ناصرالملك وسپهدار وصمصام‌السلطنه وزارت‌عدلیه را بعهده گرفته بود وهم اوبود که حقوق‌ثابت برای قضات پیشنهادکرد و داوری را دودرجه‌ای ساخت .

از ۱۳۰۶ ببعدکه‌آرامش وامنیت کم‌نظیری‌درایران پدیدآمد، مشیرالدوله که دیگر دخالت خودرا درکارهای سیاسی لازم نمی‌دید، واحتیاجی به‌امور دیوانی نیز نداشت، به‌فکر انجام یك‌کار بزرگ فرهنگی و علمی افتاد و آن نگارش تاریخ ایران باستان است که‌آقای دکترزرین‌کوب درباب آن به‌تفصیل سخن خواهندگفت .

او حدود ده سال تمام وقت خودرا شب و روز در ترجمهٔ‌کتب خارجی مربوط به‌ایران قدیم صرف‌کرد و با تهیهٔ این مواد اولیه، کتابی پرداخت‌که در مقام خود از امهات‌کتب تاریخ ایران محسوب می‌شود و کاری است کم نظیر .

مشیرالدوله‌مردی ملایم بود ودرامورسیاسی نیزهرگاه‌به‌مشکلی برخورد می‌کرد چون اخلاقاً اهل سازش وگذشت نبود بهترین راه را دراستعفا وعدم قبول مسئولیت میدانست وبهمین دلیل بعضی‌این‌خاصه‌را نقطهٔ ضعف اودانسته‌اند وبه‌شوخی گفته‌اند «اگرخروسی درسیستان بی‌موقع‌آواز بخواند، مشیرالدوله مجلس را به استعفای کابینهٔ خود تهدید خواهد نمود» ! مشیرالدوله با ثروت قابل‌توجهی که ازپدر باو رسید، دنبالهٔ تحقیقات خودرا گرفت وکتاب‌عظیم را با مخارج خود چاپ‌کرد .

من البته نمی‌خواهم‌که همهٔ‌گناهان مشیرالدوله را پاك‌کنم واورا فرشتهٔ عدالت وسیاست بدانم .

و ما ابرء نفسه و ما ازکیها

که‌هرچه‌نقل‌کنندازبشردرامکان‌است

همچنین نمیخواهم این‌کلام راکه دربارهٔ حسن بن‌اسحق‌طوسی، همکار وهمکام وهمنام هشتصد سال پیش از او، یعنی‌خواجه نظام‌الملك بکار رفته است تکرارکنم و «عبارت «خیرالظلمة حسن» را در مورد صدور قاجار بکار برم ،

اما این را می‌توانم گفت که مردی بود پاك و بی‌نظیر که کوچکترین لکه‌ای از جهت سوء استفادهٔ مادی به‌دامان او نمی‌چسبد . او مردی است که دادگستری جدید ایران، مرهون خدمات و فداکاریهای اوست .

تاریخ ایران باستان نیز از کارهایی‌است که شاید جزچندنمونهٔ انگشت‌شمار درتاریخ ایران نداشته باشد .

او همیشه مراقب تربیت فرزندان خود بود و داود پیرنیا مبدع برنامه گلهای رادیو، وهرمز وابوالقاسم و ولی‌الله وباقرومهدی‌پسران اوخود صاحب شهرت و شغل آبرومند هستند، زنش دختر مرحوم علاءالدوله قاجار بود ، و تنها دخترش هما به عقد یدالله عضدی امیراعظم درآمد که جوان مرگ شد ومعروف‌ترین نوه او بیژن‌پیرنیا (معروف به‌آقا بیژن دربرنامه‌کودك‌رادیو) است .

برادرش‌مؤتمن‌الملك وبنی‌عم او معاضدالسلطنه پدر دکترپیرنیا معروفتر ازآن هستندکه درینجا بتوان در باب‌آنان صحبت‌کرد .

مرحوم مشیرالدوله زندگانی شریف و بی پیرایهٔ خود را در تألیف ایران باستان به پایان رساندکه در واقع « ختامه مسك » در باب زندگی او صادق است .

او در سالهای آخر عمر دیگر از «زهر شکرآلود سیاست» ــ به تعبیر استاد بدیع‌الزمان فروزانفر ــ هرگز نچشید و به‌قول افضل‌کرمانی «به‌اشاره پیر خرد ، زاویه وحدت‌گرفت و از دریچهٔ اعتبار نظارهٔ روزگار رسن‌ــ باز می‌کرد » و هم چنان به‌کار تاریخ خود ادامه می‌داد تا در ۲۹ آبان ماه ۱۳۱۴شمسی (خزان ۱۳۵۴قمری) درمنزل شخصی خود درخیابان منوچهری بدرود حیات‌گفت و درین اوقات نزدیك به ۶۳ خزان زندگی را پشت سر گذاشته بود ، در امامزاده صالح تجریش ، مقبره خانوادگی او را بخاك سپردند .

ما زلت تکتب فی التاریخ مجتهداً
حتی رایتك فی‌التاریخ مکتوبا

شیوهٔ تاریخ نگاری

در کتاب ایران باستان مشیرالدوله

در بارهٔ تاریخ ، هرجامعه و شایدهرنسل برداشت خاصی دارد و گویی از بین تمام واقعیت های تاریخ همواره طالب شناخت عینی آن واقعیتهاست که با زندگی جاری وی رابطهٔ پیوندی می‌تواند داشت .

نکته اینجاست که ارزش عینی واقعیت های تاریخ هرچه باشد ــ و اینجا مورد بحث نیست ــ هر جامعه و هرنسل غالباً سؤالهایی از تاریخ دارد که با سؤالهای جامعه و نسل پیشین بیش وکم تفاوت دارد واگر تولستوی در کتاب جنگ وصلح می‌گوید تاریخ مثل اشخاص کراست به‌چیزهایی‌جواب می دهدکه هیچ‌کس از وی نپرسیده است در واقع برای آنست که در هر دوره‌یی تاریخ جواب به سؤالهای عصرخویش می‌دهد وآن سؤالها در دوره های بعد و برای نسلهای دیگرغالباً مجهولست یا بی‌اهمیت. ازجمله درموردتاریخ باستان ایران پژوهندهٔ امروز شاید اهمیت نمی‌دهدکه فی‌المثل کورش بزرگ بردست ماساژت‌هاکشته شد یا بردست عشایردهائی ، وخشایارشا زنش وشتی نام داشت یاآمستریس خوانده میشد والبته ازبابت اختلافهایی‌که درین موارد در سخنان مورخان هست چندان اندیشه‌یی هم بدل راه نمی‌دهد.

برای وی شاید مسألهٔ عمده فقط این‌است‌که دنیای او باگذشته تاچه‌حد پیوند دارد ؟ تضادهائی کــه در زندگی او هست سابقه اش چیست ؟ آنچه بنام سنت‌ها وبنیادها درمحیط اوهست تاچه حد قومی وملی‌است ؟ کدام بنیادها را می‌تواند درشمارمقدسات‌لایزال بیاورد وکدام سنت‌هارا باید در ردیف‌خرافات کناربگذارد ؟

از این‌رو در بین واقعیتهای تاریخی مربوط به دوران باستانی بی‌آنکه به توالی و ترتیب سلسله‌های حکام و عمال بیندیشد متوجه احوال اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی است و سؤالهایی‌که از تاریخ باستانی دارد بااین امور مربوط است نه به سلسلهٔ فرمانروایان ، خواجگان و حرم خانه‌های آنها ، و جنگ و صلحشان . اما نیم قرن پیش در دنیایی‌که فضایش هنــوز از عفــونت اجساد وگند باروت جنگ بین‌الملل اول گرانبار بود و تقریباً در سراسرآن اوهام نژادی ، هیجان ملیت و وطن ، و دغــدغهٔ مربوط به استقلال ملی موج می‌زد، آنچه برای مشیرالدوله و خوانندگان‌کتاب وی می‌توانست مطرح باشد

این بود که ایرانی امروز با نژاد آریا و با اقوام اروپائی که در آن روزها دایم به نژاد آریایی خویش می‌نازید چه رابطه‌یی دارد ؟ آنچه وی را بایونان ورم و باتمام دنیای غرب مربوط می‌کند چیست ؟ وفرهنگ و تمدن و حکـومت و تشکیلات اداری درحیات گذشتهٔ او چه نقشی‌دارد ؟ بعلاوه درحالی که شاید یك مورخ مربوط به‌طبقات عامه درآنچه به‌تاریخ ایران‌باستانی ارتباط داردبیشتر به نقش طبقات وستریوشان ، به‌بهره‌کشی از بردگان وکشاورزان ، به مسألهٔ تولید وکار وزمین‌وبآنچه مربوط به‌نحوهٔ توزیع ثروت وتأمین عدالت‌اقتصادی است می‌اندیشد وقتی‌مورخ یك‌رجل سیاسی‌ازطبقات اشراف متوسط باشد درتمام حیات گذشتهٔ قوم خویش‌آنچه می‌بیند پیش وپس رفتن مرزها، تسلسل و توالی فرمانروایان،احوال رؤسای حکومت ، صلح وجنگ‌آنها وتأسیسات وتنظیمات آنهاست واین‌همان‌چیزیست که مشیرالدوله درکتابهای‌خویش دنبال کرده‌است: ایران باستانی، ایران قدیم، وایران باستان .

ممکن است پژوهنده‌یی که مثل هگل و پیروانش‌گمان می‌کند « تـاریخ جهان عبارتست از پیشرفت در شعورآزادی»[1] چنین کتابهایی راکه سراسرآنها حدیث قدرت مطلقه وداستان اطاعت وانقیادست اصلا تاریخ واقعی‌تلقی‌نکند اما نکته این‌است که پیشرفت نیز چنانکه هگل خاطرنشان می‌کند از برخورد با موانع ایمن‌نیست ودرطی این گونه ادوار، همیشه خودکامگی نیزمقدمهٔ نیل به شعورآزادی وتحقق محتوای مطلوب تاریخ است.

بعلاوه بعضی ازاین فرمانروایان هخامنشی، خاصه کوروش و داریوش را می‌توان ازآن « افراد مربوط به تاریخ جهانی»[2] خواندکه بقول هگل درعین پیروی از اغراض وآمال خویش برای تحقق غایات جهانی‌کار می‌کنند وحتی قدرت بـالندهٔ هخامنشی را در دوران تعدادی ازین فرمانروایان بـر رغم گرایش‌های مستبدانه‌یی‌که بعضی‌یونانیان بعد ازعهد اسکندر ازروی عمد وسوء نیت‌آنرا بربریت خوانده‌اند می‌توان در چهارچوبهٔ فکر هگلی تاحدی تجسم همان امری خواندکه هگل ازآن تعبیر به «دولت» می‌کند وحکومت‌پروس را درزمان خویش عالی‌ترین مظهرآن ووسیلهٔ توحید عـلایق ومنافع فردی می‌خواند برای تحقق غایتهای عمومی[3].

قطع نظرازطرز تلقی‌تاریخ نیز، این دوره ازگذشتهٔ باستانی ایران که موضوع بررسی مشیرالدوله بوده است ازدشوارترین وتاریکترین ادوار تاریخ ایران است نه بخاطرآنکه جزتعدادی محدود ازکتیبه‌ها وآثارباستانی چیزی بطورمستقیم ازآن دوره‌ها باقی‌نمانده است بلکه مخصوصاً بدین‌سبب که کهنه ـ

ترین مآخذ احوال پادشاهان این دوره ، روایات یونانی‌است که خود آنها آکنده است ازمسامحه‌ها ، اشتباهات ، واغراض.

بعلاوه درآثارمورخان قدیم اسلام هم که شاید معلومات خود را در این بابها از مآخذکهنه تر عهد ساسانی گرفته باشندآنچه در بارهٔ این روزگاران هست آکنده ازخلط واشتباه است .

چنانکه ازطرز بیان ثعالبی و فردوسی پیداست که حتی در اواخر عهد ساسانیان هم که خوتای نامك تدوین‌شده‌است خود ایرانیها اطلاع درستی از فرس اولی واشکانیان نداشته‌اند وابوریحان بیرونی هم که فهرستی ازپادشاهان فرس را آمیخته بانام بعضی پادشاهان بابل نقل می‌کند خودش می گوید[۴]وقتی مجوس و یهود خود در باب این روایات خویش اتفاق ندارند چطور می‌توان آنهارا مبنای تاریخ ساخت ؟

با توجه باین دشواریها وبا درنظرگرفتن این‌نکته که روایات نیمه ـ افسانه‌یی گزنفون وهرودوت وکتزیاس وامثال آنهاهم‌جزیك‌رشته گواهی‌صرف، ومندرجات‌کتیبه‌ها نیز تقریباً جز مشتی ادعای محض نیست پیداست‌که مورخ دقیق درجستجوی واقعیت‌های تاریخی، حال‌آن قاضی‌را خواهدداشت‌کەمولوی می‌گوید وقتی وی را برمسند قضا نشاندند شروع بگریه کرد و چـون از وی پرسیدندکه این‌گریه چیست؟ جواب دادآخریك جاهل‌که عبارت از قاضی‌است بین دو عالم که عبارت از طرفین دعوی باشند چگونه می‌تـواند حکـم درست براند؟

درواقع تاریخ باستان ایران از جهت فقدان مآخذ کافی و مخصوصاً از لحاظ وجود تناقضهایی‌که در روایات مربوط بآن هست از تاریخ مصر و بابل قدیم نیزخیلی پیچیده‌ترست ومعلومات باستانشناسی‌هم‌که درین باب بدست‌آمده است خیلی کمترازمعلومات واطلاعاتی‌است‌که محققان دربارهٔ مصر وبابل‌بدست آورده‌اند .

توالی سلسله‌های منسوب به اقوام مختلف ــ ماد ، پارس، و پارت ــ در صحنهٔ تاریخ ایران درطول مدتی بیش از چهارده قرن وتأثیر تعصبات قبیله‌یی که این‌سلسله‌ها را بەمحوکردن آثارمربوط به یکدیگر واداشته است وناچار در روایات وسنتهایی‌که ازاین سلسله‌ها باقی‌است انعکاس یافته‌است مورخ را با روایات گونه‌گون روبرو می‌کندکه رگه های تناقضات آنها هنوز در مآخذ باقی‌است .

درحقیقت فهم این‌تعصبات بین‌طوایف ودرك جهات برخورد آنها درطی

تاریخ باستانی ایران فقط وقتی بدرستی ممکن خواهد بود که محقق احوال تیره های مختلف این نواحی را دراداوار بعد از اسلام نیز پیش نظر بیاورد . روابط این طوایف درآن ایام تابع قدرت وضعف اتحادیه های قبیله یی و سازمانهای قراردادی ونسبی بوده است واتحاد بعضی ازآنها برضد بعضی دیگر در ادوار باستانی مثل ادوار اسلامی می بایست اسباب عمدهٔ مزید قدرت یا ضعف وفترت را در دولتهای ماد، پارت، وپارس موجب شده باشد واین نکته قطعاً بیش از جنگهای کمبوجیه وخشایارشا درمصر ویونان، وبیش ازهجوم و استیلای موقت وناپایدار مقدونیان می بایست درتاریخ باستانی ایران وجریان حوادث آن تأثیر کرده باشد .

درهرحال انعکاس این برخوردها را در مآخذ ـ درکتیبه‌ها وحتی در روایات یونانی ـ نمی توان نادیده گرفت وبدون توجه باین نکات حتی نقددرست مآخذ تاریخ باستانی ایران ممکن نخواهد بود.

برای پژوهندهٔ تاریخ باستانی ایران که تمام ادوارآن پراز ابهام است ، تاریخ ماد وتاریخ اشکانیان شاید ازهمه تاریك تر باشد چراکه جانشینان آنها غالباً بعمد کوشیده اند تافرمانروایی آنهارا بی اهمیت جلوه دهند وتاریخ آنهارا بدست فراموشی بسپارند. معهذا مبارزه بانفوذ ماد دربین هخامنشی ها ظاهراً از روزگار داریوش آغازشد نه ازدوران کورش که مطابق روایات هرودوت خودش نیمه مادی بود . اگر نسب مادی کورش هم ، آنگونه که از روایات کتزیاس برمی آید درخور تردید باشد این نکته که کورش بکمك بزرگان ماد ، توانست آسیاگ را مقهور سازد سبب شدکه وی ناچار شود قسمت قابل ملاحظه یی از سنتها و تأسیسات مادی رادرامپراطوری پارسی خویش همچنان نگهداری کند.

ممکن است آنچه واقعهٔ بردیای دروغین خوانده میشود ناشی از پیدایش تمایلات مادی بیشتری باشد دربین اعقاب بلافصل کورش، چنانکه داستان شورش فرورتیش هم که بعد ازواقعهٔ بردیا روی داد شاید یك کوشش مجدد قوم ماد باشد برای اعادهٔ قدرت قبیله. باتوجه باین نکته‌ها بنظرمی آید، اقدام داریوش در منتقل کردن سلطنت ازیك شاخهٔ پارسی به شاخهٔ دیگر تاحدی نیز برای پایان دادن به‌بقایای نفوذ ماد باشد.

درست است که دستگاه پارسی‌ها هرگز ازعناصر مادی تصفیه هم نشد اما این رقابت بین ماد وپارس همچنان ادامه داشت. این تضاد بین عنصرماد وعنصر

پارس حتی بعدازانقراض هخامنشی نیز دوام داشت چنانکه درعهد اسکندرهم ، اتروپاتن ساتراپ ماد ، کوشید باجلب توجه «مقدونی» بـرای قلمرو خـویش استقلال گونه‌ای دست و پا کند.

برخورد باماد‌یها که درعهد هخامنشیان مشکل محلی پارسی‌ها بود، درعهد فترت سلوکی تبدیل شد به برخورد با اقوام پارت. بعدها تاپایان دوران باستانی بین این قوم باطوایف پارت که مادها هم تدریجاً درآن مستهلك شدند و بهمین جهت سرزمین آنها ولایت فهله یا پهله خوانده شد نیزاین برخورد باقی‌ماند و حتی دراختلافات خانواده‌های اشرافی عهد ساسانیان نیزهمچنان انعکاس یافت . بدون توجه باین برخورد دایم، فهم درست محرکات اصلی تاریخ باستانی ایران ممکن نیست وتبیین این برخوردها هم باوجود محدودیت مآخذ ، قلت معلومات باستانشناسی وتضادهایی که درمنافع اقوام مختلف مجاور، وروایـات ناشی از اقوال آنها هست ومخصوصاً ازبین رفتن بخش عمده‌یی ازمنابع که در ماجرای انقراض مادها، هخامنشی‌ها، اشکانیان، وساسانیان دستخوش نابودی شده است کاریست دشوار.

وقتی محدودیت تحقیقات مربوط به آشورشناسی ، ماد شناسی ، وحتی نقایص مطالعات راجع به هخامنشی‌ها واشکانیان راکه مخصوصاً درنیم قرن پیش نمایان‌تر بود، باین دشواریها بیفزایند اشکال کاری که مشیرالدوله درتدوین تاریخ خویش باآن روبرو بود بیشتر روشن میشود .

بهرحال درآنچه به تاریخ پادشاهان ماد و پارس مربوط میشود ، مآخذ عمدهٔ اطلاعات ماتقریباً محدودست به تعدادی کتیبهٔ آشوری و پارسی و مقداری روایات یونانی و عبری . در بین روایات یونانی اخبار هرودوت بیشتر مبنی برمآخذ پارسی یا براطلاعات پارسی‌های مهاجریست که اخباررا بدلخواه خود یا احیاناً به سود خویشان و پیوندان خود برای وی روایت کرده‌اند. درصورتیکه روایات کتزیاس که خود وی آنها را به دفترهای شاهی، منسوب می‌دارد آکنده از اخبار بی‌پایه است واگر درآنها چیزی قابل قبول هست ظاهراً بر روایات مادیها تکیه دارد. روایات عبری نیز بیشترمربوط به روزگاران بعداست وعمدهٔ آنها برای مقاصد دینی وقومی یهود پرداخته شده است .

کتیبه‌های هخامنشی هم که باقی است مثل روایات زبانی مورد استفادهٔ هرودوت، دربارهٔ قوم ماد غالباً لحنی خصمانه دارد وهمین نکته ، اتکاء برآنها را برای مورخ دشوار می‌کند. اینهمه ، نشان می‌دهد که مورخ تاریخ باستانی

ایران درهمان اولین‌قدم بامشکلی‌بزرگ روبروست ـ مشکل‌مآخذ .

با اینهمه دشواری‌کارمورخ تنها درطبیعت ناهموارمآخذ نیست درکارنقد این‌مآخذ و استخراج صحیح تمام محتویات‌آنها نیزهست واینجاست‌که توفیق مشیرالدوله خیلی بیش‌ازاقتضای وسایل واسباب اوجلوه می‌کند.

بررسی کتاب ایران باستان ومخصوصاً رسالهٔ تحقیقی «داستانهای‌ایران قدیم» مشیرالدوله نشان می‌دهدکه مؤلف با اصول و مبانی‌نقد تاریخی آشنایی کافی‌دارد، درگردآوردن اسناد و مدارك تمام امکانات روزگار خویش را بکار می‌بندد، وازآن صبر وحوصله‌یی‌هم‌که محققان‌آن‌راخصلت اصلی‌مورخ[۵]خوانده اند بهرهٔ تمام‌دارد.

بعلاوه، چنانکه ازجای جای ایران باستان و مخصوصاً ازآنچه بعنوان مدخل برآغاز جلـد اول نگاشته‌است برمی‌آید در باب ارزش واقعی روایات مورخان قدیم نیزدچار توهمات خوش‌بینانه‌نیست.

از شاخ وبرگهای افسانه‌یی‌که روایات هرودوت ، کتزیاس ، گزنفون و امثال‌آنهارا گه‌گاه بافسانه‌های قصه‌سرایان نزدیك می‌کند نیك‌آگاه است و با آنکه نسبت به‌هرودوت، تاحدی بدان‌جهت‌که مأخذی بهتر ازاو درباب ادوار موردبحث خویش دردست ندارد، خوش‌بینی واعتمادبارزی نشان می‌دهد بازاین اعتماد وخوش‌بینی وی را ازنقد روایات محال وافسانه‌آمیزاو مانع نمی‌آید . درباب روایات تورات باآنکه هیچ‌نقدی نسبت بآنها اظهار نمی‌کند ومتأسفانه آنهارا همچون یك سلسله روایات مقبول نقل‌می‌کند لیکن باز درضمن‌نقل،آن روایات را ازروایات دیگرجدا می‌دارد و این‌کار ظاهراً ازباب احتیاطی است که مورخ ضرورت آن را احساس می‌کند اما برای اظهارآن بقـدرکافی دلیل ندارد .

جالب است‌که مشیرالدوله حتی ازین‌نکته هم‌که محققان‌کتیبه هارا نیز «بمعرض تحقیق وتدقیق درمی‌آورند» غافل‌نیست ومی‌داندکه «بعض‌پادشاهان‌ـ مثلاپادشاهان‌آشورـ گاهی‌نتیجهٔ کارهای خودشان را اغراق‌آمیز نویسانده‌اند» با اینهمه خود وی گه‌گاه با اعتمادی‌که احتیاط عالمانه‌آن را برنمی‌تابد ، بر مندرجات اینگونه اسناد تکیه می‌کند.

اینجا انسان بیاد ابن‌خلدون مورخ و فیلسوف بزرگ مغرب می‌افتدکه درمقدمهٔ کتاب العبرتحقیقات بسیاری در باب تاریخ توصیه می‌کند اما خودش درمتن تاریخ عظیم خویش‌تقریباً هیچ‌جاآن تحقیقات را بکارنمی‌بندد.

با مقیاس علمی امروز در کتاب مشیرالدوله روح نقادی بارز اما البته ملایم است ومؤلف بامتانت و حسن ظنی که شایستهٔ یك دیپلومات جنتلمن نسل گذشته است دور ازسوء ظن افراطی محققان محتاط، درتحریر کتاب خویش روایات مورخان ، ادعای کتیبه‌ها، حکایات تورات و داوریهای بعضی محققان اروپایی را باهم می‌آمیزد وتاریخ باستانی‌ایران را بیشتر برمبنای روایات یونانیان قرار می‌دهد، کمبود مطالب‌را ازاخبارکتیبه‌ها یا ازروایات تورات‌پر می‌کند وجز درمواردی‌که یك تناقض‌صریح درمیان‌آید یا دعوی و شهادت یك مأخذ، قول به‌نوعی‌محال عقلی‌را الزام‌کند همچنان بااعتمادکافی روایت شاهد را مثل ماجرای‌یك حکایت دنبال می‌کند ومطالب‌کتیبه هارا نیزتقریباً بی‌آنکه درمندرجات‌آنها شك نماید بعنوان یك مأخذ مستقل یا بمثابهٔ مؤید یك روایت نقل می‌کند .

این‌شیوه البته ناشی ازحس‌اعتماد وخوش بینی‌اوست وباطرز فکرنسل او نیزمنافات ندارد اما محقق‌عصرما که درهمه‌چیز بچشم شك می‌نگرد، مندرجات اسناد نوع اخیررا نیزدیگربا این‌مایه حسن‌ظن نمی‌نگرد، آنسخنان‌را به‌حساب سعی‌صاحبان‌آنها جهت اعمال‌نفوذ درطرز فکر وقضاوت عامه می‌گذارد ونوعی روایت رسمی‌تلقی میکند برای‌آنکه حقیقت یك رویداد تاریخی را مردم چنان تصورکنندکه نویسندگان‌آن اسناد می‌خواسته‌اند .

باتوجه‌به‌اختلافات وتعصبات قدیم‌بین‌اقوام ماد وپارس شایدکتیبهٔ‌بیستون ازبعضی مسامحات هم خالی نباشد وهرچند این نکته‌که نقد امروزگه‌گاه در صحت مندرجات‌این‌کتیبه درباب بردیای دروغین‌شك می‌کند[۶] واقوال داریوش را دردفع این‌بردیا نوعی‌کوشش‌جهت توجیه جهات نقل قدرت ازیك شاخه به شاخهٔ دیگر هخامنشی میداند ممکن‌است سوء ظن بیجایی بیش‌نباشد اما مورخ نمی‌تواند بدون‌آنکه درهرقدم باشك و احتیاط زیرکانه باطراف خویش بنگرد دردنبال روایات واخباراصحاب ادعا جلوبرود.

البته اتکاء قطعی و بی‌تزلزل مشیرالدوله برمندرجات‌کتیبه‌ها ازآن رو است‌که وی درآنهابچشم یك سند رسمی‌نگاه می‌کند. اما درفهم وتفسیرحوادث برای مورخ بین‌سند رسمی وغیررسمی‌تفاوت نیست: هردوشهادت است ومورخ مثل یك قاضی‌باید درین مورد نخست اطمینان قطعی‌حاصل‌کندکه شاهد با نقل یك روایت خلاف واقع یاحتی‌فقط باسکوت ازتصدیق وتکذیب یك روایت نمی‌خواهد وی را ازدریافت واقعیت منحرف‌کند .

رسمی‌بودن این‌گونه اسناد فقط ازین‌باب‌است‌که احتمال‌جعل یا تزویر

دراصل سند تقریباً وجود ندارد ومثل اسنادی‌که درمحاضر مستند والبته درحدود صلاحیت آنها تنظیم شده باشد می‌توان بآن اسناد استناد کرد وگر نه صحت صدور وانتساب یك سند صحت مندرجات آن را نمیتواند تضمین کند.

دراعتماد برروایات تورات هم مشیرالدوله همان کاری‌را کرده است که بسیاری تاریخ‌نویسان دیگرهم درایران واروپا کرده‌اند. وی در ذکر روایات راجع به کورش آنجاکه از تسخیر بابل سخن می‌رود قسمتی ازباب پنجم کتاب دانیال‌را تحت عنوان نوشته‌های تورات نقل می‌کند.

بعلاوه سخن‌اشعیاء را درباب آنکه خداوند کورش‌را مسیح‌خویش‌خوانده، وروایت کتاب عزرا رادرباب امر کورش به‌تجدیدبنای‌معبد ازتورات نقل‌میکند. این نقل البته حاکی ازحسن‌ظن مؤلف در باب مندرجات توراتست اما مطالعهٔ انتقادی تورات دیگر وجهی برای این‌اندازه حسن‌ظن باقی‌نمی‌گذارد[۷]. بنده سال گذشته در یك سخن‌رانی که در موزهٔ ایران باستان ایرادکردم درین باره بتفصیل بیشترسخن گفتم اینجا حاجت بتکرار آن سخنان نیست و باید باشارتی درین باره بسنده کنم. درواقع کتاب دانیال قرنها بعد ازروزگار کورش و فقط درقرن دوم پیش‌ازمیلاد بدوران آنطیوخوس‌اپیفانس(Antiochus Epiphanes) تدوین شده است و البته نه ارزش یك شاهد عینی را دارد نه اهمیت یك مأخذ معاصر با واقعه را . آن قسمت ازکتاب اشعیاء هم‌که صحبت کورش درآن است فقط بخشی از یك‌کتاب دیگر شمرده می‌شودکه آن را باشعیاء ثانی منسوب می‌دارند وآن نیز مربوط بهمین زمانهاست وجز بعنوان عقاید یهود عهد بعد از اسکندر درباب کورش قابل تمسك نیست واعتبار تاریخی هم ندارد.

چنانکه کتاب عزرا نیزاگرآنگونه‌که بعضی اهل تحقیق گفته‌اند اصلش بکلی‌مجعول نباشد قطعاً در آنچه مربوط به فرمان کورش در باب تجدید بنای معبدست مجعـول است وآن اصالت را ندارد که در کتاب تاریـخ بآن استناد توان کرد .

در داستان سلطنت خشایارشا هم مشیرالدوله حکایت استرومردخارا با تفصیل‌تمام ذکرمی‌کند وآن را صرف‌نظر « از شاخ وبرگهای داستانی‌آن » با اطلاعاتی‌که «مورخین هم داده‌اند» مطابق می‌یابد[۸].

اما این کتاب تورات هم بیشتر نوعی‌رمان تاریخی‌است ، نه تاریخ . در واقع سازندهٔ این داستان مجعول‌که شرح حکایت استرومردخارا در سلطنت اَ خَ شْ وِ رُ شْ (یا اَ خَ شْ اِ رُ شْ) بیان می‌کند خواسته‌است یك منشاء تاریخی برای عید پوری (Purim =) یهود اختراع کند و برای این منظور

افسانه‌سرای چیره‌دست بعضی‌عناصر تخیلی را با تعدادی واقعیات تاریخی به هم آمیخته است تا افسانه‌اش جالب ومؤثر باشد.

داستان‌درباره استر دختری یهودی‌است که ملکهٔ حرمسرای ا خ ش و رش پادشاه پارس می‌شود و به تشویق مربی وپسرعم خویش مردخای یهـودی موفق می‌گردد ازاجرای نقشهٔ هامان وزیر که قصدش هلاك قوم یهودست جلوگیری کند، مردخا را به‌جای هامان به وزارت برساند، پادشـاه را به صـادرکردن فرمانی وادارد که بموجب‌آن دریك روز مقرر که از پیش بوسیلهٔ هامان بجهت جهودکشان تعیین شده‌بود، یهود درتمام‌کشورحق داشته باشند مخالفان خودرا نابود کنند وبدینگونه قرعه (= پوریم)هایی راکه هامان‌برای قتل‌قوم زده بود درهمان روز تبدیل کند به‌یك عید یهود.

حکایت‌البته تفصیل‌دارد ومورخ ماآن را بعنوان روایت تورات نقل‌کرده است ـ بدون اظهارتردید درصحت‌آن . البته روال‌حکایت درتورات چنان است که نویسنده‌اش را یك یهودی معاصر ا خ ش و ر ش‌نشان‌می‌دهد وبعضی گفته‌اند که می‌بایست عزرا باشد اماتحقیق‌نشان می‌دهدکه‌کتاب می‌بایست قرنها بعد از انقراض هخامنشی‌ها تألیف شده باشد وتقریباً بین ۱۳۰ تا ۴۸ قبل از میلاد. درنگارش قصه، نویسنده البته مهارت بخرج داده‌است وجزئیات قصه را خیال‌انگیزساخته است ودرعین حال حقیقت نما . اشخاص اصلی‌داستان خیلی خوب توصیف‌شده‌اند، سبك بیان ساده‌است وعلاقه وهیجان‌محیط داستانی‌هم درسراسر قصه حفظ شده‌است.

مبالغه‌یی که دراجزاء داستان شده‌است مثل‌یك ضیافت صد وهشتاد روزه، مثل‌شست وشوکردن وعطرزدن دختران بمدت دوازده ماه قبل‌ازآنکه به‌پادشاه معرفی‌شوند، ونظایر این‌جزئیات برای زنده‌کردن یك جلال وشکوه افسانه‌یی است که درهنگام نوشتن‌قصه دیگرمدتها از زوال‌آن می‌گذشته است. درموردی که دراصل داستان اشکالها و تناقضها چندان‌است که احتمال وقوع‌آن را ممتنع می‌کند.

ازجمله ، امتناع ملکهٔ وشتی ازآمدن بحضور پادشاه وبزرگان بارسوم جاری پارسی‌ها توافق‌ندارد ، توفیق استر در پنهان نگاهداشتن یهودیت خود باوجود تماس‌دایم او بامردخاکه بعنوان یهودی درتمام شوش‌مشهوراست‌سازگار نیست، مردخا که همراه یکونیاس (Jekonias =) وناچار در ۵۹۷ قبل از میلاد تبعید شده بود ممکن‌نیست درسلطنت‌خشایارشا درحدود ۴۷۴ قبل‌ازمیلاد یعنی۱۲۳ سال بعد ازتبعید خویش زنده مانده باشد تاچه رسد باینکه ازعـهدهٔ

وزارت برآید، معهودهم نیست که وقتی‌می‌خواهند دسته یافرقه‌یی را بکلی‌نابود کنند ازیازده ماه قبل روزی را برای قتل‌عام‌آنها معین نمایند.

برای‌جلوگیری ازاجراء فرمان راجع به‌قتل، خشایارشاهم ممکن‌نیست راه دیگری جزواداد کردن یهود به‌اقدام متقابل که نتیجهٔ‌آن قتل ۵۷ هزارتن ازایرانیان شود نیافته باشد.

دربین سالهای هفتم تادوازدهم از سلطنت خشایارشا هم ملکهٔ حرمسرای وی چنانکه از روایات دیگر بر می‌آید استریس (Amestris =) نام داشت که شاید بعضی نام وی را بانام استر بی‌شباهت نیابند لیکن وی دختریك‌سردار پارسی‌بود نه یك جهود تبعیدی، بعلاوه خشایارشا وی را ازسالها پیش تزویج کرده بود .

در هرحال واقعهٔ استرظاهراً هیچ اصل تاریخی‌ندارد وتمام‌آن قصه را قرنهابعدازسقوط هخامنشی‌ها ساخته‌اند تایك زمینهٔ تاریخی‌جهت عید پوریم‌که ریشهٔ‌آن معلوم‌نیست واحتمال‌داردباعید فروردگان پارسیان مربوط باشددرست کرده‌باشند والبته اینگونه‌حکایت را مورخ نمی‌تواند درردیف روایات تاریخی تلقی‌کند .

اگراینگونه روایات تورات در«ایران باستان»چندان زیادنیست وجهت آن قلت اینگونه مواد درمجموعهٔ «عهدعتیق» است، بازآنچه ازامثال‌هرودوت، کتزیاس، وگزنفون نقل‌می‌شود نیزغالباً مشتمل برجزئیاتی‌است‌که نمی‌توان‌به صحت‌آنها مطمئن‌شد . درست است‌که مشیرالدوله همه‌جا وجود اغراقات و احیاناً تناقضات را دراین روایات خاطرنشان می‌کند اما نسج‌کتاب او ناچار ازهمین تار وپود ترکیب شده‌است وعذرش‌هم‌آنست‌که دربن باره چارهٔ دیگری نداشته است .

البته وی برای رهایی ازین تناقضات و اغراقات واختلافات در نقل حوادث، روایت هریك ازمآخذ را جدا ذکرمی‌کندواین‌نکته هرچند اثر وی را ازین مزیت‌که روشن وپیوسته ویکدست باشد تقریباً خالی کرده‌است درعین حال وی را ازخیال‌پروریهایی‌که بعضی‌محققان مثل‌هرتسفلد برای ترکیب‌این روایات بدان متمسك شده‌اند[۹] نیزمصون داشته است وهمین امررا می‌توان برای مورخ ، توفیقی‌قابل ملاحظه بشمارآورد .

اعتماد مشیرالدوله برروایات تورات و اخبار امثال هرودوت وکتزیاس قطعاً تاحدی ناشی ازفقدان منابع معتبرتر بوده است اما اینکه وی تعدادی از

کتابهای عربی و فارسی دوران اسلامی را نیز در شمار مآخذ ایران باستان نام می‌برد شاید نزد بعضی از اهل تحقیق غریب جلوه کند و خرده گیری فی‌المثل بپرسد که در باب کورش و داریوش و خشایارشا و امثال آنها ، وقتی روایات هرودوت و گزنفون و پاره‌یی کتیبه‌های پارسی و بابلی هست و همهٔ آنها هم محتاج نقد و بررسی است از روایات امثال حمزهٔ اصفهانی و ابوریحان بیرونی و ابن عبری چه فایده‌یی عاید می‌شود ؟

جواب مورخ ماظاهراً این است که این نویسندگان هم آنچه در باب پادشاهان پیش از اسکندر نوشته‌اند لابد برمآخذ قدیمتر متکی است و نمی‌توان آنهمه را نادیده گرفت .

با اینهمه خود او درطی کار، از تمام مندرجات این مآخذ همه جا استفاده نمی کند. فی‌المثل آنجا که درسلطنت کورش مسألهٔ توجه کورش بملت یهود را مطرح می‌کند، واقوال گونه گون را دراین باب برمیشمارد جای آن بود که روایت ابن‌عبری را هم که درمدخل کتاب ایران باستان، تاریخ مختصرالدول وی جزو مآخذ مورخ یاد شده است ذکر می‌کرد.

این روایت می‌گوید زوجهٔ کورش خواهر زوروبابیل (Zorobabil) پادشاه یهود بود و همین زن بود که اورا واداشت یهود را به اورشلیم عودت دهد[۱۱]، این البته خبری واحد است وممکن است آن را از روی داستان مجعول استر ساخته باشند اما استفادهٔ کامل از تمام مآخذ مندرج درمدخل اقتضا داشته است که مؤلف این روایت را هم ذکر کند ــ وگرچند فقط برای رد آن باشد. بنظر می‌آید که درنظیر این موارد هم آنچه مشیرالدوله را از استخراج تمام محتویات اسناد مانع آمده است کثرت نسبی موادی بوده است که درمآخذ مورد علاقهٔ او ــ خاصه هرودوت ــ وجود داشته است.

علاقهٔ به هرودوت که خود موجب نقل بخش عمدهٔ روایات او در ایران باستان شده است بطور بارزی درتاریخ مشیرالدوله بچشم می‌خورد چنانکه حتی وقتی در پایان سلطنت خشایارشا روایات هرودوت راجع به تاریخ ایران قدیم تمام می‌شود مورخ مارا «حس حق گزاری» بر آن می‌دارد که «کلمه‌یی چند مبنی برقدردانی» از کتب نه گانهٔ او بگوید[۱۲] واین علاقه نه فقط بسبب تفصیل و تنوع روایات هرودوت بلکه ظاهراً تا حدی هم بسبب آنست که مؤلف منبع هرودوت را مبنی براقوال گواهان عینی می‌داند وشك نیست که بر فرض آنکه هرودوت آنگونه که خود ادعا دارد مسموعات خویش را دراین باب بی‌تصرف وخالی ا

مسامحه نقل کرده باشد باز روایات او عاری از تمایلات یك جانبهٔ مخبران و راویان نخواهد بود.

البته روایات هرودوت وامثال او وحتی روایت گزنفون در «بازگشت» مادام که دواعی واسباب نفسانی راویان بررسی نشود نمی‌تواند چندان مایهٔ اطمینان باشد ومثل آنست که تاریخ فتوح عرب درعراق وفارس‌راکسی بخواهد ازروی روایات سیف‌بن‌عمر تدوین کند وراویان گزافه‌کاری نظیراو.

درهرصورت انبوه این‌اسناد ومدارك باآنکه تمام آنها ازجهت دقت در يك پایه نیست وتمام محتویات آنهاهم در جای خود استخراج نمی شود مورخ را بادشواریهای بسیار مواجـه می‌کند وکشف واقعیت تاریخی را ازبین اسناد متنوع ناهمجنس غیرممکن‌میسازد.

البته نقل روایات به‌تنهایی و بصورت تسلسل رویدادهـای جاری برای مورخ موجب کشف واقعیت تاریخی تازه نمی‌تواند شد. مورخ وقتی می‌تواند واقعیات تازهٔ تاریخی‌راکشف‌کندکه از روایات واسناد، تمام محتویات‌آنها را استخراج کند.فی‌المثل‌درباب‌آغازسلطنت درماد خلاصهٔ روایت معروف‌هرودوت فقط این‌است‌که مردم دیوکس را بسبب دادگری او و برای رفع تعدیهایی‌که روی می‌داد ازمیان خویش بحکومت برگزیدند.

این‌البته‌چکیدهٔ تمام روایت هرودوت هست‌اما تمام آنچه مورخ میتواند ازآن روایت درك‌کند نیست. نه‌آیا روایت می‌گویدکه وجود شکایتها وتعدیها مایهٔ انتخاب او ازجانب مردم شد؟ مورخ ازهمین اشاره بخوبی می‌تواند وضع جامعهٔ ماد را درآن زمان درك‌کند. ازین اشاره مـورخ استنباط می‌کند کـه جامعهٔ ماد درآن زمان می‌بایست يك جامعهٔ طبقاتی‌بوده باشد ــ با قشرهایی‌که دربرخوردآنها وقوع تعدیها اجتناب ناپذیر می‌توانست بود.

بعلاوه محرك، درانتخاب دیوکس‌عبارت بوده است از اجرای عدالت و مورخ می‌تواند ازهمین خبر، این‌مسأله‌که درنزد طوایف ماد ایدئال اجتماعی عدالت‌بوده‌استــ نه‌حریت‌که فی‌المثل‌نزد سکاها ویونانیان ازهرچیزدیگربیشتر اهمیت‌داشته‌استــاستنباط کند. بدینگونه، مورخ فقط وقتی‌که تمام محتویات‌يك روایت را استخراج کند واقعیت تازه‌ای را درتاریـخ‌کشف می‌کند. البته این کاریست دشوار وشرط توفیق درآن نیزامکان استقراء بالنسبه تام است و اینکه ازاسناد وشهادات دیگرهم مؤیدهایی بدست بیاید.

طرز تاریخ‌نویسی‌مشیرالدوله‌که مبنی برنقل جزئیات حوادث، احوال پادشاهان،توالی‌سلسله‌ها، وماجرای جنگها وصلحهاست قطعاً جوابگوی علاقه‌و

احتیاجی‌عمومی بوده‌است که ظاهراً درنزد اکثریت خوانندگان تاریخ وی در آن روزگار وجود داشته‌است ، اما امروز شاید بسیاری از خوانندگان تاریخ دیگراشتغال باین‌جزئیات را درشأن مورخ نمی‌دانند و برای‌آنها مسألهٔ مهم ، طرز برخورد اقوام عالم درمیدان جنگ‌نیست طرز برخورد فرهنگ‌ها،عقاید وعلایق مادی ومعنوی این‌اقوام است درمیدان حیات.

از مطالعهٔ دقیق ایران باستان بخوبی پیداست‌که مشیرالدوله گذشته از توجه به‌جزئیات احوال فرمانروایان. خصلت واراده‌آنها وتدبیرودرایت‌آنها، بآنچه مربوط باحوال‌تمدن وفرهنگ‌است نیزتوجه دارد واگر درآنچه‌مربوط به‌تاریخ سیاسی‌است بیشترباحوال واوصاف سرداران وفرمانروایان علاقه نشان می‌دهد این‌نکته ظاهراً ازاهمیتی‌است‌که وی‌برای نقش‌شخصیت قایل بوده‌است. بعلاوه‌علاقه به‌جزئیات حوادث واجتناب‌ازتفسیرهای دور ودرازنشان می‌دهدکه مشیرالدوله در تاریخ نویسی تاحدی بشیوهٔ مکتب فون‌رانکه[۱۲] وبه بررسی «آنچه واقعاًروی داده است» تمایل داشته است- به‌پیروی ازآنچه فقط ازظاهر وصریح متون می‌توان استنباط کرد.

علاقهٔ به‌نظم وقاعده‌که تاحدی ازتربیت نظامی وازتحصیلات مربوط به قانون وحقوق درنزد او، ناشی‌است در شیوهٔ تاریخ نویسی او نیز انعکاس یافته است. ازهمین‌روست‌که دربیان وقایع سلطنت پادشاهان وحتی در ذکر روایات مختلف غالباً همه‌جا ازنظم وترتیب بالنسبه دقیقی پیروی می‌کند :

نام ونسب پادشاه، حوادث مقارن جلوس ، وقایع مربوط به روابط با ممالك واقوام،پایان‌کار، وبالاخره صفات واخلاق.تقریباً دربارهٔ تمام‌پادشاهان معروف ازکورش وکمبوجیه و داریوش تا خشایارشا واردشیر واسکندر همین ترتیب وتوالی را باچنان دقتی رعایت می‌کندکه تاریخ‌نویسی او درین موارد غالباً طرح وشکلی پیش‌بینی‌شدنی دارد وغالباً ازهیجان خالی بنظرمی‌رسد.

درین شیوهٔ تاریخ‌نویسی‌آنچه مخصوصاً مزیتی محسوب تواند شد توجه نویسنده است باینکه حتی المقدور به مندرجات مآخذ کهنهٔ دست اول رجوع کند . اگرچه مشیرالدوله با پیروی ازین‌طرز بکلی خودرا ازبررسی‌تحقیقات اروپائی‌محروم نداشته‌است ، لیکن‌بجهت توجه به اصل مآخذ، اثرخود را از پاره‌یی پیش داوریهای غرض‌آلود یا ناشی ازجهل وتعصب‌که در قضاوت راجع به‌تاریخ وفرهنگ شرق غالباً برای‌اروپائی‌ها پیش می‌آید، مصون داشته است. بعلاوه مورخ ما چنان به‌اصول نقد تاریخی ــ البته نوعی نقد ملایم و معتدل -

آشنایی داشته است که نقل روایات افسانه‌آمیز گونه‌گون یونانی وعبری بجای آنکه اثروی را تبدیل به مجموعه‌یی از اخبار متناقض و ناهمجنس‌کند آن را نوعی دائرةالمعارف ساخته‌است، برای معلومات راجع به‌ایران باستانی.

ممکن‌است درقیاس باتحقیقات بالنسبه تازه‌تر امثال دیاکونوف، امستد، کامرون، وکریس‌تنسن کتاب ایران باستان قدری‌کهنه جلوه‌کند. البته وجود بعضی معلومات جدید راکه مربوط به‌کشف‌آثار ، سکه ها، وحتی متون تازه شناخته است درین‌کتابها نمی‌توان نادیده‌گرفت ودر بعضی ازآنها تفسیر اسناد وطرز دیدتاریخ‌نویس‌هم، تازگی‌دارداما مقداری‌ازمندرجات‌این گونه‌تحقیقات بعلت علاقه‌یی‌که نویسندگانشان به مسائل مربوط به‌لغت داشته‌اند مشتمل بر موشکافیهای لغوی یادستکاریهای پیشنهادی در عبارات متون واسناد شده‌است و غالباً جنبهٔ ذوقی‌واستحسانی‌آنها چنان است‌که مانع ازحصول‌توافق اذهان همهٔ محققان‌میشود وبهمین سبب‌قسمتی‌ازآنهارا جز نوآوری نمی‌توان‌خواند. بعلاوه بخشی‌ازین‌پژوهشهامصرف‌آن‌گونه‌نقدیست که نقدافراطی(Hypercritique -) می‌خوانند وغالباً بجای‌آنکه مطلب مبهم را روشن‌نماید بساکه مطلب روشن‌را مبهم می‌کند .

بدینگونه عدم توجه به تحقیقات فیلولوژیك که استغراق در آنها غالباً مورخ‌را به‌خیال‌پردازی‌های واهی‌سوق‌می‌دهد یك جنبهٔ مثبت تاریخ‌مشیرالدوله است واین‌نکته‌نیز که باکشف‌اسنادتازه وباتحقیقات‌جدیدی‌که مخصوصاًازلحاظ باستانشناسی انجام‌گرفته است‌کتاب وی قدری‌کهنه شده‌است عیب بزرگی‌برای وی نیست واگرهست این‌نقصی‌است‌که اثرهر نویسنده‌یی نیم‌قرن بعد ازوی به‌سرنوشت‌آن دچارخواهد شد .

بعلاوه درحال‌حاضرچه درایران وچه درخارج ازایران ، هنوزهیچ اثر جامعی‌که ازحیث وسعت وحجم با ایران‌باستان مشیرالدوله قابل مقایسه‌باشد ، دربارهٔ آندوره ازتاریخ ایران بوجود نیامده‌است.

کدام شوق وعلاقه‌یی‌حالا دربین اهل‌علم واهل سیاست ما هست‌که بتواند آنچه را با فقدان مشیرالدوله از تاریخ ایران فوت شد جبران‌کند وکاری را که درپایان یکصدمین سال ولادت اوهنوزناتمام مانده است چنانکه سزاست به‌اتمام آورد ؟

یادداشتها

1- Die weltgeschichte ist der Fortschritt im Bewusstsein der Freiheit- Hegel, Die philosophie der Geschichte, 24-25.

2- Welthistorischen individuellen .

3- Der staat ist die Göttliche idee, wie sie auf Erden Vorhanden ist- Hegel, op. cit. 47.

۴- رك : آثارالباقیه ، ترجمهٔ اکبر داناسرشت ۱۴۴

5- La vertu Cardinale de l'historien., C. f. Langlois V, - Seignobos, Ch., introduction aux Etudes Historiques, 4 ème ed. 103.

6- C. f. Olmstead, A. T., History of Persian Empire 3 rd ed. 1960 ، 108-109،

7- C. f. Lods, A., Histoire de la Litterature Hebraïque et Juive, Paris 1950، 466-7, 471,544,844.

۸- ایران باستان ، ۱/ ۹۰۳

9- C. f. Henning, W. B., Zoroaster, Politician witch - Dodor .

۱۰- ایران باستان ۱/ ۳۹۷

۱۱- تاریخ مختصرالدول ۴۹-۴۸

۱۲- ایران باستان۱/ ۴-۸۷۲

13- Von Ranke,

خاطراتی دربارهٔ مشیرالدوله

جناب آقای احمد سعیدی که در «کمیسیون معارف» با مرحوم مشیرالدوله همکاری داشته‌اند یادداشتی در باب آن مرحوم نوشته‌اند و برای درج و نشر التفات کرده‌اند . با اظهار امتنان دراینجا بچاپ می‌رسد .

یادداشت

دراواخرسال ۱۳۰۲ که اعلیحضرت فقید رضاشاه سردارسپه رئیس الوزراء وآقای سلیمان میرزا وزیر معارف بودند بامرواشاره رئیس الوزراء هیئتی مرکب ازیازده نفر بنام کمیسیون معارف که اسامی آنان ذیلاذکر میشود انتخاب شدند تا درامور معارف کشور بدقت تبادل نظر کنند و برای رفع نواقص واصلاح آن هرچه بنظرشان مفید برسد پیشنهاد نمایندکه پس از تصویب رئیس الوزراء اجرا شود .

اسامی اعضای اولیه کمیسیون معارف

حسن پیرنیا (مشیرالدوله)	حسین پیرنیا (موتمن الملك)
سید حسن تقی زاده	احمد بدر (نصیرالدوله)
ابراهیم حکیمی (حکیم الملك)	ارباب کیخسرو شاهرخ
حاج مهدیقلی هدایت(مخبرالسلطنه)	سلیمان میرزا اسکندری وزیرمعارف
محمود علامیر (احتشام السلطنه)	حاج میرزا یحیی دولت آبادی
	احمد سعیدی

کمیسیون مزبور در تالار وزارت معارف تشکیل شد آقای دولت آبادی بریاست واینجانب به نیابت ریاست و دبیری کمیسیون انتخاب شدیم . کمیسیون پس از مذاکرات طولانی آئین نامه‌ای نوشت مبنی بـراینکه از وجوه طبقات ثروتمند کشور اعاناتی جمع آوری و وسائل تألیف وترجمه کتابهای لازم ومفید رابنماید. کمیسیون نامبرده چند سال مرتباً تشکیل وازمحل اعاناتی که جمع آوری وبمرحوم ارباب کیخسرو شاهرخ سپرده میشد وسائل ترجمه وچاپ یك دوره تاریخ عمومی دنیا و همچنین کتابهای دیگر راکـه توسط مترجمان و مؤلفان معروف آنزمان تهیه شده بود بطبع رسانده و منتشر کرد.

این بنده باقتضای نیابت ریاست کمیسیون واینکه در تهیهٔ وسائل ترجمه وانتخاب مترجمان وچاپ کتابها عضو مؤثری بودم بامرحوم مشیرالدوله بسیار محشور ومأنوس شدم وپس ازختم جلسات کمیسیون یاروزهای دیگر بآن مرحوم خیلی نزدیك و بافکار و عقائد سیاسی و اجتماعی ایشان آشنا گردیدم و حقیقة استفاده میکردم. شبی که درمنزل ایشان بودم در ضمن صحبت فرمودند فلانـی میخواهم از شما تقاضائی بکنم وخیلی میل دارام آنرا بپذیرید و مـرا ممنون

سازید وآن اینست که چندی قبل شماشعری ازیکی ازاساتید زبان شیرین‌فارسی برایم خواندید که از مضمون آن خوشم آمد ومیل دارم هر دوبآن عمل‌کنیم و آن دوبیت این بود:

بگیتی دو کس را اگر دیدمی بگرد سر هر دو گردیدمی
یکی آنکه گوید بد من بمن دگر آنکه پرسد بد خویشتن

واضافه کردند عقیده من‌اینست که همیشه زمامداران کشور خواه‌درمجلس شورای ملی وخواه در خارج از طرف اشخاص مطلع و بی‌غرض مورد انتقاد قرار گیرند تااز نواقص کاری که بعهده گرفته‌اند مستحضر شوند ودرمقام‌اصلاح ورفع عیب آن‌بر آیند. حالا من میل دارم شما مرا انتقاد وعیبهایم‌رادرزندگی اجتماعی وسیاسی باصراحت کامل بیان‌کنید تاخود را اصلاح کنم بایشان عرض کردم چون شما را دوست دارم ونظر بخدمات سیاسی و اجتماعی که درموقع زمامداری بکشور خودمان فرموده‌اید احترام میگذارم چطور میتوانم عیبی در شماببینم وبگویم بقول سعدی

گر هنری داری و هفتاد عیب دوست نبیند بجز آن یك هنر

اصرار فرموده‌گفتند خواهش میکنم باکمال صداقت آنچه ازعیبهای من‌میدانید یاشنیده‌اید بگوئید ومطمئن باشیدکه نه فقط نمیرنجم بلکه ممنون خواهم شد. ناچار اطاعت‌کردم وگفتم : بسیاری از هموطنان شما را باصطلاح محافظه‌کار میدانند ومیگویند درامور کشوری شجاعت سیاسی ندارید وملاحظه‌کاریدجواب دادند هروقت دولتی‌باتأئید مجلس‌شورای‌ملی تشکیل میدادم پشتیبان وتکیه‌گاه کافی و حسابی چه در مجلس وچه در خارج‌آن نداشتم تا بیش ازآنچه‌کردم بتوانم انجام‌دهم اغلب منتقدین‌یا نمایندگان احزاب تقاضاهای شخصی‌وخصوصی ازمن داشتند اگر برآورده نمیشد با دولت مخالفت میکردند چنانکه وقتی هیئت وزرا را بمقامات لازم معرفی میکردم وبدفتر نخست‌وزیری یامنزل خود میامدم مستخدم میآمد ومیگفت فلان‌کس‌برای ملاقات شما آمده اورامیپذیرفتم. نفس زنان میگفت که او مثلا رابط حزب ملیون اسلامیون است‌که فعلا هفتصد حوزهٔ حزبی دارد و اسم دولت شما را دولت نجات ایران گذاشته‌اند و اواز طرف حزب برای تبریك دولت من‌آمده ازاووحزبی‌که نام میبرداظهارامتنان میکردم . موقع رفتن میگفت تقاضائی هم از شما دارم وآن اینست‌که بوزیر دادگستری امر کنید فلان‌کس راکه چنین وچنان است استخدام‌کنند یاترفیع مقام دهندنیمساعت بعدشخص دیگری میآمدبهمین ترتیب بنام حزب امیدایران

بمن تبریك میگفت و درآخر جلسه ملاقات تقاضای دیگر ازهمین قبیل میکرد اما هیچ معلوم نبود آن احزاب کجا هستند وعده افراد آن چند است .

پس‌ازاین اظهارات ایشان بمن‌فرمودندخوب‌خودشماچه‌نظری درکارهای گذشته من‌دارید خواهش‌دارم عیب‌ونقصی‌که دیده‌ایدیامیدانید بگوئیددرجواب گفتم‌کارهای‌گذشته دوره زمامداری شما بجای خود حالا چرا دردولت مقتدری که روی‌کار آمده مقامی یاکاری بعهده نمیگیرید تااز تجارب ذیقیمت شما مردم کشور استفاده کنند جواب دادند بعقیده شما غیرازکارهای دولتی چه کار مفید بحال کشور میتوانم در دست گیرم و بآخر برسانم بایشان عرض‌کردم وجود دو کتاب صحیح‌ومفید برای‌کشورمان ضرورت دارد‌یکی‌تاریخ‌و دیگرجغرافیای ایران فرمودند نوشتن‌کتاب جغرافی از صلاحیت من خارج است اما حاضرم بتشخیص شماباشخاص دیگرکه صلاحیت انجام این‌کار راداشته‌باشندحق‌الزحمه بدهم و مخارج چاپ آنرا هم بعهده بگیرم اما نوشتن تاریخ ایران را خودم شروع میکنم و کردند وبآخررساندند پس ازتمام شدن‌آن گفتند خیلی میل‌دارم آن کتاب درمدارس هم تدریس شود بایشان عرض‌کردم مطابق قانون‌کتابهای درسی باید بتصویب شورایعالی فرهنگ برسد باکمال میل قبول کردند وگفتند قانون اگر ناقص هم باشد باید دولت وهمه مردم آنرا اطاعت و اجرا کنند تا نواقص‌برهمه‌آشکار گردد ودرمقام اصلاح وتهذیب‌آن برایند. کتاب تاریخ‌ایران باستانی مرحوم پیرنیا بشورای عالی فرهنگ فرستاده شد سه نفر از اعضاکه یکی‌مرحوم ملك‌الشعرای‌بهار ودیگرمرحوم دکترولی‌الله نصرمدیر کل‌آموزش و سومی این بنده بودم برای رسیدگی بکتاب تاریخ مرحوم پیرنیا از طرف شوراانتخاب شدیم. مرحوم‌بهار چندیادداشت مختصردرپشت اوراق‌کتاب‌مزبور نوشتند مرحوم دکتر نصر اظهار داشتند مندرجات این کتاب بسیار مفید اما زیادتر از برنامه تاریخ در دبیرستانهاست برای تدریس در دانشگاه مفیدتر خواهد بود واین بنده یادداشتهائی از آن‌کتاب برای خود برداشتم تادرموقع مقتضی باخودآن مرحوم مذاکره کنم‌کتاب مزبور بتصویب شورای فرهنگ‌رسید وقریب‌یکسال ونیم‌کتاب نامبرده پیش وزیر فرهنگ وقت ماند وباوجود مطالبه مرحوم‌پیرنیا ازرد کردن‌آن خودداری مینمود وقتی‌بنده بنابخواهش‌مشیرالدوله علت خودداری ایشان را درپس دادن‌کتاب پرسیدم درجواب گفت مؤلف آن کتاب مردی‌بسیارمحترم وبقول‌ایشان اریستکرات‌است‌چون‌آقای‌بهار پشت کتاب ایشان درچند جا یادداشتهائی کرده میترسم برنجند و دلتنگ شوند چون این

بنده باخلاق وروحیه ایشان خیلی آشنا بودم ومیدانستم هر نوع انتقاد یاعیب‌جوئی رامیپذیرند بعهده گرفتم که مرحوم پیرنیا ازچند فقره یادداشت اصلاحی مرحوم بهار رنجیده خاطر نگردند بلکه ممنون هم بشوند واین بنده کتاب را باخودبرده بایشان دادم و نظر دوعضو شورای فرهنگ را هم بیان کردم نظر اینجانب را پرسیدند جواب دادم من خود را صالح برای اظهار نظر درکتاب تاریخ شما نمیدانم فقط چند یادداشت برای خود برداشته‌ام. فرمودند من خیلی میل‌دارم بلکه خواهش میکنم یادداشتهای خودتان رابرایم بخوانید ولازمهٔ کمال محبت و علاقه‌مندی شخص بدیگری همین است که عیبها ونواقص کار اورا بخود اوگوشزد کنند بقول سعدی

بنزد من آنکس نکو خواه تست	که گوید فلان خار در راه تست
هر آنکس که عیبش نگویند پیش	هنرداند ازجاهلی عیب خویش

ناچار قبول کردم و یادداشت خود را برای ایشان خواندم و از پنجاه یادداشت اینجانب ۴۵ فقره آنرا پذیرفتند بالاخره کتاب تاریخ ایران قدیم تألیف مرحوم پیرنیا از طبع خارج و منتشر گردید.

یکی دوسال بعدباین بنده فرمودند خیلی میل دارم نظر چندنفر ازآقایان استادان ودبیران مدارس راهم که از آن کتاب در مدارس تدریس میکنندبدانم تااگر درعمل نقص یاکسری مشاهده کرده‌اند مطلع شوم وهنگام تجدید طبع کتاب آنها رادرنظر داشته باشم این بودکه این بنده بایکی دونفر از استادان و دبیران مدارس دربن موضوع مذاکره کردم از جمله بااستاد محیط طباطبائی دانشمند محترم وباتفاق ایشان یکی دوبار بملاقات آنمرحوم رفتیم و قرار شد ایشانهم نظر خودشانرا یادداشت نموده بدهند وهمین کار راهم کردند.

بطوریکه درین یادداشت ملاحظه میفرمایند مرحوم مشیرالدوله با مقام ارجمند و محترمی که در میان روشنفکران و سایر طبقات کشور و همچنین احاطه‌ای که بموضوع تاریخ ایران باستان داشتند با وجود این مراتب عاشق افکار و اطلاعات خود نبودند و بانتقادات دیگران هم در هر امری از امور کشوری توجه میکردند و نظر آنانرا میپرسیدند و اگر صحیح بود می‌پذیرفتند در نتیجه همین پاکی و بلند نظری در نتیجه زحماتی که کشیدند چند جلد کتاب راجع بتاریخ ایران باستان تألیف فرمودند و از خود یادگار

ذیقیمتی برای کشور باقی گذاشتند که مورد پسند و تحسین صاحبنظران گردید واینکار علمی برخدمات برجسته سیاسی و اجتماعی آنمرحوم بکشورخودمان افزود رحمةالله‌علیه

نام نیکی گر بماند ز آدمی — به کزو ماند سرای زرنگار
زنده جاویدماندهر که نکونام‌زیست — کزعقبش ذکر خیر زنده‌کند نام را

[illegible]

نامهٔ مشیرالدوله به تقی زاده

از مرحوم مشیرالدوله به‌سیدحسن‌تقی‌زاده‌یکی نامه به‌دست مارسید که درینجا عین آن به‌صورت عکسی به‌چاپ‌می‌رسد .

[illegible]

کتابهای تازه از افغانستان

ایرج افشار

کتابهایی که در سرزمین افغانستان بزبان فارسی انتشار می‌یابد یادآور پیوند تاریخی وهمدلی وبازگوی گذشته‌های مشترك وهمزبانی میان دو کشور است. آثاری است که ما ایرانیان به‌شوق آنها را می‌جوئیم وسزاوارست که اهل تحقیق را گاه‌گاه ازآن خطه خبرها بیاوریم. اینك درین مختصر کتابهایی راکه در سه سال اخیر به لطف دوستان افغانی دریافت کرده‌ام به‌علاقه‌مندان به‌ترتیب الفبائی معرفی می‌کنم ونخستین اثر مورد معرفی را از باب تبرك «چند برگ تفسیر قرآن عظیم» قرار می‌دهم .

چند برگ تفسیر قرآن عظیم

ظاهراً اواخر قرن چهارم واوائل قرن پنجم [به‌اهتمام غـلامرضا مایل هروی] بسلسلهٔ انتشارات ریاست‌کتابخانه‌های عامهٔ افغانستان. کابل ۱۳۵۱ . وزیری بزرگ .ل + ۵۴ ص .

درباب این اثرارزشمند که نمونه‌ای ازتفسیرهای قدیم قرآن‌کریم است آقای علی رواقی شرحی مرقوم داشته‌اند که در مجله نشر خواهدشد . دربنجا خدمت ارزشمندی راکه درنشر این اثر مبذول شده است گرامی می‌داریم و به آقایان مایل هروی ومحمدصالح پرونتا تبریك می‌گوئیم .

آهنگ ، محمدکاظم

سیر ژورنالیزم درافغانستان . جلداول . کابل . ۱۳۴۹. رقعی. ۲۴۶ ص. (انجمن تاریخ و ادب ، ش ۱۰۱ ــ افغانستان‌آکادیمی ش ۷)

این کتاب مفید نخستین‌بار به‌تفاریق در مجله آریانا طبع شد واینك به صورت مستقل درمجلدی انتشار یافته وموجب شده است‌که ما ایرانیان به‌وضع انتشار جراید درافغانستان وقوف می‌یابیم . امیدست مجلد دوم کتاب نیزهرچه زودتر انتشار یابد .

احمدشاه بابا

نامهٔ اعلیحضرت احمد شاه بابا به‌نام اعلی‌حضرت سلطان مصطفی ثالث عثمانی تعلیق وتحشیهٔ غلام جیلانی جلالی. کابل . ۱۳۴۶. رقعی . ۱۵۱ ص.

اصل‌نامه دربایگانی‌سلطنتی‌استانبول موجودست ونامه ازاسناد خواندنی تاریخی است و تعلیقات مفید برآن الحاق شده است.

ادب

مقالات مجلهٔ ادب . فهرست نویسنده وموضوع ۱۳۳۲ ـ ۱۳۵۰. مدون عبدالرسول رهین . کابل. ۱۳۵۱. رقعی. ۹۷ ص.

مجلهٔ ادب نشریه‌ای است که ازطرف دانشکده ادبیات دانشگاه کابل ازسال انتشار یافته است. مجله ادب از نشریات مفید زبان فارسی است که به تحقیقات مربوط به‌ادب فارسی خدمات مهم انجام داده است.

بارتولد

زندگانی سیاسی میرعلیشیرنوائی. ترجمهٔ میرحسین شاه .کابل.۱۳۴۶. وزیری. ۵۴ص. (انجمن تاریخ افغانستان . شمارهٔ ۸۹)

اثری است باارزش که باگذشت زمانی‌دراز از دورهٔ نگارش آن اعتبار و اهمیت تحقیقاتی‌خود را ازدست‌داده‌است. ترجمه‌آن به‌زبان فارسی کارشایسته‌ای است .

بایقرا

دیوان سلطان‌حسین بایقرا به‌انضمام رسالهٔ او . به‌مقابله وتصحیح محمد یعقوب واحدی جوزجانی .کابل. ۱۳۴۶. رقعی. ۲۴ ص. (ازنشریات موسسهٔ طبع کتاب ، ش ۴۲).

دیوان سلطان حسین بایقرا به‌زبان ترکی جغتائی است.

پژواك ، عتیق‌الله

غوریان . کابل . ۱۳۴۵ . وزیری ، ۲۹۰+۴۲ ص. (انجمن تاریخ افغانستان ـ ش ۸۱)

بحث مبسوطی است درباب ملوك غور به‌انضمام تحقیقی در جغرافیای تاریخی آن ناحیت.

حبیبی ، عبدالحی

تاریخ خط ونوشته‌های کهن افغانستان ازعصر قبل‌التاریخ تاکنون.کابل. ۱۳۵۰. وزیری . ۳۱۲ ص. (انجمن تاریخ ، ش ۱۰۳ افغانستان آکادمی، ش ۹).

اثری است حاوی اطلاعات مفید وعکس عده‌ای ازکتیبه‌ها وکتب قدیمی

حبیبی ، عبدالحی

تاریخ مختصر افغانستان . دوجلد . کابل ۱۳۴۶-۱۳۴۹. رقعی. ۲۲۱. ۲۰۱ ص.

جلد اول به‌حدود سال ۶۰۰ هجری ختم می‌شود وجلد دوم به‌سال ۱۹۱۹.
ؤلف درتألیف این اثر باارزش ازدویست‌وچهل مأخذ استفاده کرده است.

حبیبی، عبدالحی

هفت کتیبهٔ قدیم. کابل. ۱۳۴۸. وزیری. ۵۳۰ص. (انجمن تاریخ افغانستان، ن ۹۲).

درین رساله هفت کتیبه قدیم و به‌زبانهای مختلف که درافغانستان به‌دست مده و ازلحاظ تاریخی واجد اهمیت است مورد معرفی و بحث تاریخی قرار گرفته است .

حبیبی ، عبدالحی

یك تحقیق نوین درباره کابلشاهان . تاج کابل شاه درکعبه. هم‌آهنگی نابع عربی وچینی. کابل. ۱۳۴۸. جیبی. ۴۰ ص. (انجمن تاریخ افغانستان، ن ۹۰)

عنوان کتاب گویای موضوع مورد بحث درآن است.

خوندمیر

فصلی ازخلاصة‌الاخبار . مقدمه وحواشی وتعلیقات گویا اعتمادی. چاپ وم . کابل. ۱۳۴۵. رقعی . ۱۳۸ ص.

فصلی که مرحوم گویا اعتمادی دانشمند افغانی ازکتاب خلاصة‌الاخبار خوندمیر اقتباس وبصورت رساله‌ای طبع کرد عبارت است ازصفات دارالسلطنهٔ رات وابنیه آن وشرح احوال مشایخ و سادات هرات که درسال ۹۰۵ فوت کرده بوده‌اند.

اولند ، بنجامین

هنرقدیم افغانستان. مترجم احمدعلی کهزاد. کابل. مدیریت‌عمومی‌موزیم

وحفظ آثار عتیقه . ۱۳۴۶. وزیری. ۱۴۴ ص.

حاوی اطلاعات‌خوبی است دربارهٔ دوره‌های هنری درسرزمین‌افغانستان تا دورهٔ غزنویان .

سلمی ، ابوعبدالرحمن

ملامتیان و صوفیان وجوانمردان تمهید و تحلیـل و تصحیح ابوالعلاء العفیفی. ترجمهٔ علی رضوی. کابل. انجمن تاریخ افغانستان.۱۳۴۴. وزیری. ۱۰۴ ص .

محتوی است برترجمهٔمتن رسالهٔ سلمی دراحوال ملامتیه بامقدمهٔمبسوط ابوالعلاء عفیفی‌که ازعربی به‌فارسی نقل شده است.

لاری ، عبدالغفور

تاریخچهٔ مزار شریف. به‌کوشش رضامایل هروی. کابل.۱۳۴۹ .رقعی. ۳۸ص. (انجمن تاریخ وادب ، ش ۹۸ ـ افغانستان‌آکادمی ، ش ۴)

این رساله ازآثار منسوب بـه عبدالغفور لاری از شاگـردان جـامی است وتاکنون چاپ نشده بوده است. می‌دانیم‌که درمزار شریف افغانستان بقعهٔ منسوب به‌مزار حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) وجود دارد و این رساله درآن باب است.

کهزاد ، احمدعلی

افغانستان درپـرتو تاریخ . مشتمـل بر ۱۱۴ گفتار تاریخی از سخن پراکنیهای رادیو افغانستان . کابل [۱۳۴۶] وزیری . ۲۸۴ ص .

حاوی‌متن گفتارهایی است درزمینه تاریخ وباستانشناسی‌وهنرافغانستان. مؤلف ازمتخصصان این رشته است.

مایل هروی ، رضا

میرزایان برناباد . کابل . ۱۳۴۸ . وزیری . ۷۷ ص. (انجمن تاریخ افغانستان ، ش ۹۱).

این رساله درشرح حال خانواده‌ای است که اکثر آنان از خوشنویسان و هنرمندان بوده‌اند. این خانواده از قرن نهم هجری در قریهٔ فوشنج می‌زیسته‌اند و تا قرن سیزدهم آثارشان جلوه‌گر هنر و خوشنویسی بوده است.

مایل هروی، رضا

نمونهٔ خطوط محمد علی عطار. گنجینهٔ خطوط در افغانستان. کابل. [۱۳۴۷] وزیری ۴۵۰ ص.

محمدعلی عطار از خوشنویسان معاصر افغانستان است و این رساله در احوال وآثار او.

محمد ابراهیم‌خلیل

کلیات. کابل. ۱۳۴۷. وزیری. ۴۶۸ ص.

مجموعه‌ای است از دیوانهای‌اشعار محمد ابراهیم خلیل ازفضلاوشعرای مشهورکنونی افغانستان.

محمد رضا (شیخ)

ریاض‌الالواح مشتمل‌بر کتیبه‌های قبور و ابنیهٔ غزنه. بامقدمهٔ عبدالحی حبیبی. کابل ۱۳۴۶ ۲۱۹ ص. (انجمن تاریخ افغانستان، ش ۸۶)

این نسخه بصورت عکس ازروی خط مؤلف چاپ شده ویکی‌ازمتون مهم درخصوص تاریخ شهر غزنین است.

میرحسین شاه

افغانها درهند. کابل. ۱۳۴۵، ۱۵۰ ص (انجمن تاریخ افغانستان، ش ۸۲).

نگهت سعیدی، محمد نسیم

دستور زبان معاصر دری. کابل ۱۳۴۸. وزیری. ۱۶۱ ص.

رساله‌ای مفیدست که در افغانستان درخصوص دستور زبان فارسی بەرشتهٔ تألیف درآمده.

نیرهروی، محمدانور

لشکرکشیهای احمد شاه درکابل ۱۳۴۸وزیری۷۲ ص. (انجمن تاریخ افغانستان، ش ۹۳)

کتاب

گزارشهای جغرافیائی

منوچهر ستوده ــ ایرج افشار

مجموعه‌ای است حاوی نتیجهٔ کارهای تحقیقی و بررسیهای محلی عده‌ای از اعضای مؤسسهٔ جغرافیای دانشگاه تهران. دراین مجموعهٔ باارزش تاکنون هفت جزوه نشرشده است. ما شش جزوه‌اش را دیده‌ایم و دو تا از آنهارا که بیشتر جنبهٔ جغرافیای تاریخی دارددرساعات فراغت درسفرهای بیابانی مشتاقانه خوانده‌ایم . شش جزوه‌ای که دیده شده واز سال ۱۳۴۸ به بعد انتشار یافته عبارت است از :

۱ـ لوت زنگی احمد نگارش احمد مستوفی

۲ـ بررسیهای کارتوگرافی درجنوب شرقی ایران

۳ـ نمونه‌هائی ازخاکهای لوت زنگی احمد نگارش پرویز کردوانی و شبکهٔ آبهای مروان دشت لوت ازفرج‌الله محمودی

۴ـ (ندیده‌ایم)

۵ـ حوضهٔ مسیله نگارش احمد مستوفی

۶ـ نمونه‌هایی ازخاکهای بخش شهداد نگارش پرویز کردوانی

۷ـ چند گفتار دربارهٔ مسائل طبیعی‌دشت‌لوت بکوشش فرج‌الله محمودی (این جزوهٔ اخیراثری‌است ترجمه شده ازکارهای متخصصان‌ومحققان فرانسوی وطبعاً ارتباط مستقیمی با فعالیت علمی وتحقیقی افراد مؤسسهٔ جغرافیاندارد.)

نام دو رساله‌ای که موضوع مقالهٔ ماست عبارت است از «لوت زنگی احمد» (نشریهٔ شمارهٔ ۱ ـ دی ۱۳۴۸) و دیگری «حوضهٔ مسیله» (شمارهٔ ۵ ـ فروردین ۱۳۵۰) اگر موضوع این دو رساله راکششی واهمیتی درخور بحث نبود ما درپی گفتن ونوشتن نکته‌هایی که به‌نظرمان رسیده است بر نمی‌آمدیم .

بنابراین امیدواریم مؤلف استادکه با حوصله بیابانهای درازآهنگ را در می‌نوردد وچنین تحفه‌ها ازآن خشکزارها می‌آورد این انتقادگونه رابچشم عنایت وتساهل در خواندن گیرد .

***

لوت زنگی احمد رساله‌ای است دریکصد وبیست ویك صفحهٔ وزیری وبا حروف ریز . مطالب آن عبارت است ازمقدمه‌ای حاوی تعریف لفظهای کویر، دشت ولوت . پس ازآن تحت عنوان منابع تحقیق توضیحاتی آمده است درباب

بعضی از مراجعی که در زبانهای شرقی و غربی در خصوص این منطقه وجود دارد .

پس از آن عناوین «تقسیمات منطقه‌ای دشت لوت، وضع طبیعی لوت زنگی احمد، فاضل آبهای رود بم، راههای ارتباطی قدیم وجدید در لوت زنگی احمد، راه تاریخی بم به نصرت آباد، راه بم به فارس، بم به نرماشیر، فسا، ریگان، راه نو» نشان دهندهٔ مطالب اساسی است که درین کتابچه مورد بحث مؤلف قرار گرفته است وطبعاً کسانی که باجغرافیای تاریخی ایران سروکار دارند میتوانند ازمسطورات این رساله، اختصاصاً در آن قسمت که نقل مشاهدات است فایدتهایی بر گیرند .

لوت زنگی احمد، بطوری که برمردمی «پیاده» درعلم جغرافیا، چون ما، معلوم است منطقه‌ای است میان سیستان و کرمان وطبس. درین پهنهٔ وسیع واغلب بی آب وعلف ریگ روان عاملی مهم ازحرکت وجنبش طبیعت است . این بلای بزرگ همه چیزرا محو ونابود می کند وموجب نیستی هرگونه هستی انسانی و حیوانی ونباتی است. با وجود این جای جای درکویر نقاطی بوده است که آثار آبادانی قدیم وجدید درآنها هست و این نقاط مراکزی است که انسانها را در خود پرورش داده است . این مراکز نقطه‌های اتصال راهها وگذرگاههای قدیم است . بهمین علت طبعاً از قدیمی‌ترین ازمنه که بشر این بیابان دراز را درنوردیده درقسمتهایی از آن سکنی گرفته وآن قسمتها نشیمن گاه مردم بیابانی وپناهگاه مسافران وکاروانها شده است . بسیاری ازین مراکز تمدن در جریان روزگاران دراز نابود واکثر زیر ریگ روان مدفون وفراموش شده‌است. اینك که توجهی به اکتشاف علمی وحفریات باستان شناسی درمناطق کویری پیداشده است معلوم می‌شود که کویر هم خالی ازتمدنهای درخشان نیست .

رسالهٔ دکتراحمد مستوفی وصفی است جغرافیائی ازین ناحیه . ولی مضامین مندرج درآن تنها جغرافیای طبیعی نیست . چون جغرافیا علمی است که طبق مطالب رسالهٔ لوت زنگی احمد با تاریخ تمدن ، حیات فرهنگی، سرگذشتهای تاریخی، راهها وشهرها (جغرافیای تاریخی)، کشاورزی، علوم طبیعی (زمین شناسی و گیاه شناسی وحیوان‌شناسی)، مردم شناسی وجامعه‌شناسی قدیم وجدید می‌تواند مرتبط باشد، مؤلف کتاب حاضر هم ضمن مطالب جغرافیائی مرتبط به کارخود بهمهٔ این نوع مباحث پرداخته وجزینها بحثهایی در زمینهٔ فقه‌اللغه (به قول مولف «فقه کلمات») پیش کشیده‌است ومخصوصاً تفصیلهایی در وجه تسمیهٔ اصطلاحات واعلام جغرافیائی منطقه داردکه موجب بسط مطلب شده‌است.

مؤلف برای نوشتن این کتابچه (بقول مسافران عصر قاجار) که خودآن را گزارش می‌نامد سفرهایی چند بدین منطقهٔ پرمصائب کرده است. از فحوای مطالب کتابچه برمی‌آید که به‌احتمال قوی اکثر شعب وخطوط شبکهٔ راههای آن جا را دیده است ولی جای تعجب است که درین رسالهٔ ۱۲۹ صفحه‌ای یك نقشهٔ کوچك جغرافیائی محل برای خوانندهٔ ناآشنا وبیابان ندیده، ازطرف مؤسسهٔ جغرافیا بدست داده نشده؛ درحالی که حداقل انتظار ازیك مؤلف جغرافیا آن است که خواننده را بوسیلهٔ نقشه با ناحیه‌ای که مورد توصیف جغرافیائی قرار می‌دهد آشنا کند. اگرچنین نقشه‌ای را بدست داده بودند به‌آسانی میتوانستند مسیر سفرهای خودرا نشان بدهند. کتاب جغرافیائی بی‌نقشه‌دست کمی از کتاب بی‌فهرست ندارد. اتفاقاً کتاب حاضر ازهر نوع فهرست هم عاری است. شاید توقع فهرست اعلام برای آن زائد باشد ولی الحاق فهرست مراجع و فهرست مندرجات از واجبات وضروریات یك چنین گزارشهای چاپی است.

حالا که بحث ما به‌ترکیب کتاب ونقائص آن‌رسیده تذکار این نکته بی‌فایده نیست که مؤلف درنشان دادن مراجع نیز روش مرسوم و رایج در کتب علمی را ملحوظ نظرقرار نداده‌است. البته حق بود بملاحظهٔ آنکه چنین انتشاراتی نمونهٔ کار برای دانشجویان است رعایت همه جوانب، علی‌الخصوص طرز صحیح ارجاع دادن بمراجع درآن شده بود. یعنی نام کتاب ومؤلف ونام محل چاپ و نام ناشر وصفحات مورد استفاده درهمه موارد مشخصاً آورده شده بود تا کسی که مثل ما می‌خواهد به‌عین عبارت صاحب نزهة‌القلوب و پیش وپس مطالب آن مراجعه کند بداند که به‌کدام چاپ بایدمراجعه می‌کرد (چاپ هند؟ چاپ لسترنج، چاپ دبیرسیاقی، نسخهٔ خطی وشاید هم ترجمهٔ انگلیسی؟)

جزین کمتر روشن ومعین است که مؤلف درنقل اقوال قدما و آوردن روایات مذکور درمراجع به‌نقل نص مأخذ وعبارات مؤلفان پرداخته و یا در نوشتهٔ آنان به‌اقتضای عبارت وجمله تصرفاتی ازقبیل تلخیص ونقل به‌معنی را روا دانسته است.

نکته‌ای کلی واساسی که دربارهٔ اسلوب فارسی نویسی این قبیل آثارمی‌توان بی‌پروا گفت این‌است که چون دراین نوع‌آثار توجه به‌جنبهٔ علمی‌موضوع‌مورد نظرست اکثراً از زبان شسته و رفتهٔ ادبی وعادی درست محروم است ومعایب دستوری بسیار درآنها راه می‌یابد و طرفداران زبان فصیح و نگاهبانان ادب فارسی میتوانندکه قلم انتقاد را تیز کنند وبه‌نکته یابی بپردازند. بعضی هم «ملانقطی»شدن یا «ملالغتی»بودن را درین‌نوع‌آثار درست‌نمیدانند.می گویند که

اگر حق مطلب و موضوع ادا شده است دیگر درقید درست و نادرست بودن جمله بودن خطاست. بعلاوه چون اکثر کتب علمی بهمین نوع عبارات نوشته می‌شود ظاهراً اسلوب کار فعلاً همین است. البته درفرنگ هم علما بهرشکل ولفظ وعباراتی که می‌خواهند کتاب می‌نویسند ولی‌در دنیای کنونی‌مرسوم‌شده‌است که ناشران‌و مؤسسات نشرکتاب دستگاهی دارندکه نوشتهٔ علما را «پرداخت» میکنند.

حق بودکه مؤلف ارجمند هم‌که بسیاری از مطالب این رساله را بطور قلم انداز وگزارش‌وار واحتمالا درحین سفر نوشته‌اند برای‌آنکه یك دست و پرداخته شده‌باشد دراختیار منشی با حوصله‌ای می‌گذاشتند تا بصورت دیگری آمادهٔ طبع شده بود .

* * *

ازین‌کلیات که بگذریم میرسیم به‌بحث در مواضعی چند از نکته‌ها. این بحث را ابتدا می‌کنیم باکتاب «لوت زنگی احمد» و بطور نمونه مواردی را دراینجا می‌آوریم که نشان دهندهٔ بعضی از نکته‌هائی است که در سراسر این دو کتاب میتواند مورد بحث قرار گیرد :

ص ۱ــ معلوم نیست چرا جغرافیدانان اصرار دارندکه کلمهٔ «حوضه» را بکار ببرند وبا املائی چنین، مرادشان ازحوضه پهنه‌ای است که‌آبریز رودهای یك منطقه است. علی‌الظاهر پنجاه شصت‌سال پیش‌این‌کلمهٔ مستحدث از «حوض» را برگردهٔ «حوزه» ساخته‌اند. درحالی که‌«حوزه»هم‌خود گویای همان‌مفهومی است‌که در موردآبریزستان یك‌منطقه اراده می‌شود .

ص ۳ــ «کلمهٔ دشت که به ظاهر فارسی است در ایران بسیار رائج می‌باشد ومراد ازآن سرزمین هموار وجلگه‌ای شکل‌است که غالباً دربرابر کوه بکار رفته وحتی حوضه‌ها وچاله‌های بین‌کوهها را دشت گویند مثل دشت مغان یا دشت لار یا دشت ارژن یا خرم دشت ... دشت همیشه جلگهٔ هموار نیست و دامنه‌های پائین‌کوهها را هم دشت گویندگواینکه گاهی دشت به‌جلگه‌های هموار ویك‌نواخت هم اطلاق گشته مثل دشت گرگان و دربرابرزمانی نواحی هموار وکم‌ارتفاع واقع بین کوهها به‌نام دشت مشهورشده‌اند مثل‌دشت نظیر درکحوراز توابع نوشهر یا خرم‌دشت درجنوب کلاردشت درپای ارتفاعات تخت سلیمان و علم کوه» :

اولاچرادشت به‌ظاهرفارسی‌است. درحالی که‌این کلمه باهمین‌تلفظ در زبان پهلوی استعمال‌دارد (فرهنگ پهلوی، ص۱۰۹). دیگراینکه چطورهم‌چاله‌های میان‌کوهها (دشت‌لار) وهم نواحی هموار واقع بین‌کوهها را دشت می گویند

(دشت تلیر). چه فرقی میان این دوهست معلوم نیست. هردو زمینهایی است که در دو طرف رودخانه و میان دوکوه واقع است. با این تعریف تکلیف جوامر دشت رامسر (جوردشت در تلفظ محلی بمعنی دشت بالا) که برسر کوهها واقع است چه می‌شود.

دیگر اینکه درمورد خرم دشت که دو بار مورد مثال قرار گرفته چه نکته‌ای مورد نظر بوده است و نقطهٔ افتراق کدام است. بدون تردید باین آسانی نمیتوان لفظ دشت را دراسامی جغرافیائی ایران طبقه‌بندی کرد. ما بجز آنچه آقای دکتر مستوفی برشمرده‌اند اسامی دشتستان، جواهـر دشت، ماهی دشت، سیمین دشت و زرین دشت (فیروزکوه)، شاهین دشت (لاریجان که در دل کوه است)، دشتك (یزد) را یاد میکنیم که هریك یادآور صاف بودن زمینی است بمساحت خیلی کم تا خیلی زیاد ولی توجهی بمحل وقوع آن جز هموار بودن نبوده است.

ص ۶ـ اصطلاح «شست و شوی» برای زمینهای کویری و شورابه درست نیست. باین‌عمل «شیرین کردن» و «زه‌کشی» می‌گویند.

ص ۷ـ «باید متذکر شد که در هیچ کشوری از زمین مسکونی ما وسعت اراضی شور و کفه‌ای ونمکزار به‌اندازهٔ ایران نیست». اصطلاح کفه به‌هیچ‌وجه وبطورمطلق معادل اراضی شور ونمکزار نیست. کفه بمناطقی صاف گفته می‌شود خواه زمینش شور باشد یا شیرین چیزی شبیه جلگه.

ص ۸ـ «بعضی از دانشمندان تصور کرده‌اند که کلمهٔ کویر «کبیر» عربی است که بتدریج تحریف گشته و باین صورت درآمده است و دلیل آن اینکه به‌دشت کویر دریای کبیر گفته‌اند و در اصطلاحات محلی لب‌کویر یا سرکویر مثل لب‌آب ولب دریا آمـده وبعضی جاها به‌جای کنارکویر کنارکبیر نـام گرفته مثل ده کوچکی درمشرق دستگردان ویا به‌جای چاه‌کویر چاه‌کبیروجود دارد».

افسوس نگفته‌اند که این «بعضی‌از دانشمندان» کدامند تاآن لغت نشناسان شناخته شوند. البته حق بود که چنین مطلبی درین رسالهٔ علمی‌آورده نمی‌شد. دقت آقای دکتر مستوفی را باین‌نکته جلب میکنیم که «چاه کبیر» و «کنار کبیر» تلفظهای محلی چاه‌کویرست ودلالتی ازتبدیل حروف درتلفظ، نه اینکه چنین تلفظهایی دلالت برآن باشد که عده‌ای دانشمند «کبیر» در تلفظ عامه را عربی فرض کرده‌اند و «کویر» را مصحف یا محرف آن دانسته‌باشند. عکس‌قضیه درست است‌یعنی «کویر» درتلفظ بعضی ازمردم محلی‌شکل «کبیر» به‌خود گرفته است.

س ۹ــ «نظر دیگر بر این است که کویر را از ریشهٔ بسیار قدیمی کاو یا گاو که بمعنی چاله است بگیریم ... در ایران این کلمه بصورت ترکیبی در بسیاری از اصطلاحات جغرافیایی دیده می‌شود که از آن جمله گاوخانه، گاومراد، گاو نیشك، گودیز وغیره است .

اما در بسیاری جاها گاو بمعنی گاو حیوان آمده و تمیز دومعنی ازهم باید با دقت انجام شود ولی گاو بمعنی چاله یك مفهوم پستی وبلندی دارد نه معنی مناظر کویری» .

هیچ معلوم نیست که استناد ایشان درین تعریفات لغوی بکدام مرجع است ومعلوم نیست که «ریشهٔ بسیار قدیمی کاو یاگاو» از کدام زمان و کدام زبان است . کلمه‌ای که درفارسی (دری) بمعنی چاله وجود دارد ودر متون (ازجمله درشعر معروف منسوب به بهرام گور) واصطلاحات واعلام جغرافیائی دیده می‌شود «گو» است (به‌فتح اول وسکون ثانی طبق ضبط برهان قاطع) و همانطور که مؤلف می‌گوید کلمهٔ «گاو» مذکور در اسماء جغرافیایی چه بسا که ترکیب شده از نام حیوان مشهور باشد . اگر گاو در گاوخانی زاینده‌رود بمعنی چاله باشد تلفظ آن بصورت «گو» درست است ومیرزا بنویسهای طرفدار لفظ قلم بوده‌اند که آن را گاوــ خانی کرده‌اند و خواسته‌اند بگویند چشمه‌ای که چون گاو بزرگ است . لفظ «گو» دراعلام جغرافیایی بسیارست مانند «گوچال» که نام کوهی است نزدیك کندوان و درنقشه‌های دولتی آن‌را «گاوچال» می‌نویسند .

درعبارت مذکور در فوق مقصود از «ولی گاو بمعنی چاله یك مفهوم پستی و بلندی دارد» معلوم نشد . چطور می‌شود که چاله هم پست باشد و هم بلند .

درهمین صفحه گفته‌اند که «شاید کلمهٔ کویر از کف وکفه بمعنی شورزار که غالباً مترادف با نام کویر می‌آید گرفته باشد» . صحت این مطلب که اظهار آن نسبت بکسی داده نشده وعلی‌الظاهر ازمؤلف است تاچه حد درست باشد محتاج اظهار رأی زبان شناسان است. البته خود نوشته‌اند «اینجانب معرفتی در فقه کلمات ندارم» .

س ۱۱ــ «مفهوم حقیقی کلمهٔ لوت روشن ومبرهن نیست . این کلمه تازه معروف بیابانهای شرقی ایران گشته» باید پرسید مرادشان از تازه چه‌وقت است. پیش ازاسلام ؟ بعد ازآن ؟ عصر قاجاری ویا دیروز ! تعجب است که خودشان ازکتاب سلجوقیان محمد بن ابراهیم عبارتی را که نام بیابان لوط در آن آمده است نقل کرده‌اند بنابراین :

اولا چون در دنبال آن نوشته‌اند که «ازگفتهٔ محمدبن‌ابراهیم معلوم است که در سدهٔ یازدهم تمام دشت لوت نام بیابان لوت نداشته» معلوم می‌شود که این استدلال را از یك کتاب یا گزارش فرنگی که سنوات و قرنهای میلادی در آن بکار رفته بوده است اخذ کرده‌اند.

ثانیاً وقتی محمد بن ابراهیم که در قرون دهم ویازدهم میزیسته است آن ناحیه را «لوت» نام می‌برد چطور میتوان نامگذاری را «تازه» شمرد.

مطالبی که دربارهٔ لغت لوت وارتباط آن بالوط ولوطی ولات ولوت نوشته‌اند زائدست و همه مطالب آن محتاج بحث کافی. بطور مثال میتوانیم یك مورد از موارد این بحث را رد کنیم که «لوتی» مورد استعمال مردم نواحی دشت لوت، بمعنی آن کسی نیست که همه چیز خود را از دست داده باشد.

مفهوم این اصطلاح همانند «بیابانی»، آن است که گرفتار لوت شده‌است. اهل محل چون می‌فهمند که چنین فردی چه بلائی بر سرش می‌آید «لوتی» را استعمال می‌کنند. تعجب است که ایشان درصفحهٔ ۱۱ گفتند این کلمه تازه‌معروف بیابانهای شرق ایران گشته ولی در صفحهٔ ۱۲ نوشته‌اند که این اصطلاح ازکی بر این بیابانها اطلاق شده معلوم نیست.

ص ۱۳ـ در مورد حدودالعالم کـه تاریخ تألیف آن بطور مصرح ۳۷۲ هجری است چه حاجتی بود نوشته شود که این کتاب قبل از شاهنامه تألیف شد.

ص ۱۴ـ عبارت «مقدسی جغرافی نویس معروف قرن یازدهم» دلیل دیگرست به‌ترجمه بودن اکثر مطالب این گزارش. نکته‌ای دیگر که دنبال همین عبارت بچشم میخورد این‌است که «صدسال بعد ناصرخسرو قبادیانی ....، الخ». البته محاسبهٔ صد سال بعدازمقدسی که درقرن یازدهم میزیسته‌چطورعملی است محتاج توضیح است.

ص۱۶ـ درمورد مردن در ریگ روان باید گفت که زیر ریگ مدفون شد یا ریگ اورا پوشانید ونمیتوان گفت که «خطر ریزش ماسه و غرق شدن درآن بزرگترین مشکل عبورست.»

ص ۱۹ـ «جغرافی‌نویسان مسلم» از نشانه‌های ترجمه بودن کتاب است.

ص۲۰ـ مجلهٔ «پترمن» مذکور درمتن باحاشیهٔ شمارهٔ یك تطبیق نمیکند وتصورمی‌رودکه «پترمن» اسم مجله نیست، چون مطلب به‌درازا کشیده است با توضیحی دربارهٔ لفظ «دریا» (صفحهٔ ۳۳).

این مقاله را به‌پایان می‌آوریم وآن اینکه مراد از دریا رودست بطور مطلق نه این که اسم رود را بطور علم دریا گذاشته باشند، مانند دریای کابل که هنوز درتداول مردم کابل‌نام رودکابل است!

علی‌اشرف صادقی

زبان و زبان‌شناسی

از رابرت ا. هال ، ترجمه دکتر محمدرضا باطنی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران ۱۳۵۰، ۲۷۴ ص .

این کتاب تألیف یکی از زبان‌شناسان معروف آمریکا است که برای معرفی زبان‌شناسی به‌تودهٔ مردم نوشته شده و دارای چهارده فصل در چهار بخش است. مباحث کتاب مختصر است و بسیاری از مطالب پیچیدهٔ زبان‌شناسی در آنها بسیار خلاصه وساده شده است ، بنحوی‌که مبتدیان بتوانند به سادگی مطالب آن‌را دنبال کنند. مؤلف خود درص۱۰ به‌این مطلب چنین اشاره میکند : [این کتاب برای‌آن نیست که بحث‌کاملی ازهمهٔ رشته‌های علم زبان‌شناسی‌عرضه‌کند. چنین بحثی به‌کتابی‌بسیارقطورتر، فنی‌تر ومفصل‌تر احتیاج‌دارد . قصد ما ازاین کتاب این است که همهٔ حقایق اساسی‌زبان و نتایج ضمنی‌آنهارا دراینجا عرضه‌کنیم]. چون روی‌سخن‌مؤلف با خوانندگان آمریکائی‌است، طبعاً دراغلب مباحث کتاب مشکلاتی که اینان دربرخورد با زبان انگلیسی متداول درآمریکا دارند مطرح شده و اکثر مثالها نیز از زبان انگلیسی‌آمریکائی داده شده است . ولی اصولا بیشتر مسائلی که طرح شده جنبهٔ نظری دارد و نتیجه گیریهای مؤلف در سایر جوامع نیزمیتواند مصداق داشته باشد . ازاین‌جهت [دربعضی‌مواردکه تعویض مثال وانتخاب نمونه‌ای از زبان‌فارسی خللی دراستدلال وارد نمیکرده بجای مثال‌متن، نمونهٔ فارسی‌قرارداده شده است] (یادداشت مترجم درمقدمهٔ کتاب).

چون کتاب‌در ۱۹۵۰ نوشته شده‌طبعاً پاره‌ای‌ازمباحث‌آن‌نسبت‌به‌کتابهای جدید زبان‌شناسی تا حدی‌کهنه به نظرمیرسد ولی با درنظرگرفتن این‌امر که تاکنون‌کتابهای‌زبان‌شناسی بسیارکم به فارسی‌ترجمه‌شده ، میتوان ازآنهاچشم پوشید، چه‌این‌نکات درمقابل‌آن مقدارازمطالب کتاب که برای‌خوانندگان‌فارسی زبان جالب است و به روشن‌شدن ذهن‌آنها دربارهٔ زبان‌وتصوری که ازآن دارند کمك میکند بسیار ناچیز است . با اینهمه درآنچه ذیلا راجع به مباحث‌کتاب گفته میشود اشاراتی نیز به این‌نکات‌خواهد شد .

دربخش اول مؤلف ازمطالبی‌صحبت میکندکه دستورنویسان سنت‌گرا و کسانی که ازتحول‌زبان بی‌اطلاعندآنهارا غلط میدانند ودرنتیجه ذهن‌متکلمین

که بطور طبیعی بهزبان خود صحبت میکنند معیوب میشود . با خواندن این بخش وتوجه به این امر که زبان تحول پیدا میکند و صورتهای باصطلاح غلط معمولا مرحله پیشتری از تحول زبان را نشان میدهند که توسط طبقات «پائینتر» به کار میروند روشن میشود که صحیح وغلط یك امر اجتماعی است و نه زبانی و [«صحیح» یعنی «ازنظر اجتماعی پذیرفته»] و [قابل قبول بودن اجتماعی یك صورت زبانی، یا به عبارت دیگر «صحیح بودن» آن برمبنای عقل یا منطق یا صفت ویژهٔ آن قرار ندارد ، بلکه صرفا براساس نگرش عاطفی شنونده نسبت به آن قرار دارد] (ص۱۶) و [حقیقت امر این است که نه هیچ زبانی هرگز دقیقا منطقی بوده است و نه میتوان با موعظه کردن سخنگویان آن زبان، آن را چنین کرد] (ص۲۰).
مؤلف در همین بخش (ص۲۲) به دستهٔ دیگری از کلمات که به دلایل دیگری مردود شناخته شده اند ومعمولا آنها را «کلمات حرام» یا «تابو» مینامند اشاره میکند و نکات جالبی را روشن میسازد .

چون هنوز در ایران هستند کسانی که قلم به دست میگیرند و در بارهٔ صحیح وغلط بودن زبان مقاله وکتاب مینویسند بدون اینکه واقعا در بارهٔ آن اطلاعات درستی داشته باشند ، ازقسمتهای مهم وجالب این فصل چند جمله نقل میکنیم : [وقتی که عادات مردم ونحوهٔ استعمال زبان تغییر کرد ، هیچ مقام یا هیچ قانونی وجود ندارد که بتواند ازاین تغییر جلوگیری کند وتازه ها همان قدر خوبند که کهنه ها . البته تازه ها الزاماً بهتر ازکهنه ها نیستند ، نه بهترند نه بدتر، فقط باآنها متفاوتند . گرایش برخی ازما براین است که فکر کنیم رسم یا عادت یا چیزی که کهنه است الزاماً ازآنچه تازه است بهتر است] (ص۳۷). [ملاك دیگری که اغلب درمسائل مورد اختلاف به آن استناد میشود، نحوه استعمال نویسندگان بزرگ است] (ص۲۸) ولی [آیا خوب است که ما همه سعی کنیم در تماسهای روزانهٔ خود به سبك آثار ادبی بزرگ صحبت کنیم؟ این بدان میماند که امور جاری روزانه را به سبك اپرای بزرگ انجام دهیم].

[آیا اصلا برای « زبان درست » تعریفی میتوانیم عرضه کنیم؟ فکر میکنم فقط چنین چیزی میتوانیم بگوئیم : زبـان «درست» زبانی است که باکمترین اصطکاك وزحمت نتیجهٔ مطلوب را برای گویندهٔ خود حاصل کند] (ص۲۹). [یك نوع آشفتگی که اغلب دراین زمینه بهوجود میاید وباید ازآن برحذر بود مخلوط کردن زبان وسبك است . ما معمولا فکرمیکنیم که « درستی زبان » یعنی سبك خوب، مخصوصا درنوشته] (ص۳۰) خلاصه [اصرار براینکه زبان ثابت بماند،

شکوه ازاینکه چرا مردم دیگر ازقوانین «دوران‌خوش گذشته» اطاعت‌نمیکنند، اعتراض به «فساد» خیالی زبان ، به‌کار پادشاه‌کانوت (King Canute) میماند که به امواج دستور داد عقب بنشینند . با این تفاوت که‌کانوت خوب میدانست که دستورهای او بیهوده واحمقانه است ولی‌ایشان نمیدانند](ص۵۶).

درفصل‌سوم همین بخش ازرابطهٔ خط وزبان صحبت میشود و خاطرنشان میگردد که‌آنچه اصالت دارد تلفظ است نه خط . [درست است که ما با نوشتار بعضی‌کارهایی میتوانیم بکنیم‌که باگفتارنمیتوانیم ؛ ولی با وجود این‌نوشتاراز گفتاراهمیت کمتری دارد . مجسم‌کنید اگر ما ناگهان گنگ میشدیم و مجبور بودیم برای تماس با یکدیگرفقط به نوشتارمتوسل‌شویم ، چطورجریان‌زندگی روزمرهٔ ماکند میشد یا درحقیقت ازحرکت بازمیایستاد؟] (ص۶-۳۵).

درفصل‌پنجم‌که عنوان آن « زبان دارای نظام است» میباشد مؤلف نشان میدهدکه چطورعناصرزبان به‌صورت شبکه باهم ارتباط دارند و همچنین اشاره میکندکه برای‌مطالعهٔ زبان دو نقطه نظروجود دارد یکی‌توصیفی ودیگرتاریخی که به هیچ‌وجه نباید باهم‌آمیخته شوند . روش‌تجویزی یا فرمایشی‌که‌دردستور زبانهای سنتی دیده میشود بحق‌داغ بطلان‌خورده است. درص۶۴ به معایب این دستورزبانها اشاره شده است .

درفصل‌ششم‌که صفحات ۷۰ تا ۱۰۲ کتاب را دربرگرفته ونسبت به‌سایر فصول‌مشروحتراست ازصداهای زبان ونحوهٔ تولید ودسته بندی‌آنها سخن‌بمیان آمده است . با اینکه این فصل مختصراست (ازتکیه ونواخت وآهنگ صحبتی نمیشود) راهنمای‌خوب ومطمئنی است‌برای‌کسانی‌که با نحوهٔ تلفظ وطبقه‌بندی واصطلاحات علمی‌اصوات‌آشنائی‌ندارند. البته بعضی‌اصطلاحات‌که برای‌توصیف اصوات به‌کاررفته و بعضی ملاکها که معتبردانسته شده درکتابهای معمول صوت شناسی وزبان‌شناسی اروپائی دیده نمیشود . مثلا درص۹۱ برای مصوتهای بلند « سخت » وبرای‌مصوتهای‌کوتاه « نرم » به‌کاررفته . بعضی‌خصوصیات نیز برای بعضی از اصوات زبان انگلیسی قید شده‌کـه ضروری بنظر نمیرسد . مثلا ذکر « واکبر » یا « پیوسته » درمورد m و n لزومی ندارد وهمان «دولبی‌خیشومی» یا «لثوی‌خیشومی » برای توصیف‌آنهاکافی است . همچنین قید انفجاری برای b و d... در ص۹۱ ضروری به نظر نمیرسد مگراینکه توصیف ما جنبه صوتی داشته باشد نه واجی.

در ص ۹۳ مولف ازکشیدگی مصوتها صحبت‌کرده و علامت آنراکه دو

نقطه درپی آنها ویا نقطه‌ای که دربالای آنها قرارمیگیرد میباشد نام بردو برای مثال کلمهٔ انگلیسی bead را نقل کرده اما درص۹۱ که صورت مصوتهای انگلیسی وتوصیف آنها آمده ازکشیدگی صحبت درمیان نیست ومصوت کلمهٔ beet که نظیر مصوت کلمه bead است سخت به شمار آمده .

مؤلف درص۹۴ ساپیر وبلومفیلد را نیز ازپیشروان واج‌شناسی دانسته است ولی این نکته در کتابهای اروپائی دیده نمیشود واروپائیان بحق نطفهٔ واج شناسی را که در۱۹۲۸ به وجود آمده درتعالیم سوسور وقبل از او در نوشته‌های بودوئن دوکورتونه میدانند. بعضی نکات دیگر نیز هست که درك آن برای مبتدی چندان آسان نیست . آنچه در ص ۵ ـ ۹۴ در تعریف واجگونه و راه تشخیص آن آمده از این نوع است .

فصل بعد از « صورت » درزبان بحث میکند ودرخلال آن از طبقه بندی اجزاء کلام ، صورتهـای آزاد ومقید ، ترکیب واژکها (کوچکترین واحدهای معنی‌دار زبـان) ، طبقه بندی زبانهـا براساس ترکیب واژکها وانواع جمله صحبت میشود .

بـا خواندن این مبحث برخواننده روشن میشود کـه تقسیم اجزاء کلام به اسم وصفت وقید و ... که مأخوذ از دستورزبانهای یونانی و لاتینی است فقط دربارهٔ این زبانها وتا حدی دربارهٔ بعضی دیگر اززبانهای خانوادهٔ هندواروپائی صدق میکند ودرهرزبانی طبقه بندی اجزاء کلام باید براساس ملاکهای صوری درهمان زبان باشد .

فصل هشتم که نسبتاً مختصراست راجع به معنی‌شناسی است . بعضی مطالبی که دراینجا آمده نسبت به تحقیقات جدید تا حدی کهنه است. با اینحال خواندن آن بهیچ‌وجه بی‌فایده نیست . مثلا درآغاز فصل میخوانیم که [معنی هرعلامت زبانی، موقعیتهایی است که درارتباط باآنها آن علامت به‌کاربرده میشود]که مطلب جالبی است . یا اینکه تعریف معنی کارآسانی نیست و[حتی معانی ظاهراً روشنی مانند معنی کلمه « کیك» بسیارپیچیده‌تر ازآن است که دروهله اول به‌نظر میرسد . مثلا کیك انواع بسیار زیادی دارد (کیك شکلاتی ، کشمشی، نارگیلی، میوه‌ای ، فرشته‌ای وغیره) وهریك ازاین انواع در جـاهای مختلف نیز باهم تفاوتهایی دارد . عناصرشیمیائی و فیزیکی که کیك ازآنها ساخته شده اگرچه ساده به نظر میرسند ولی بسیارپیچیده هستند وحتی درپرتودانش علمی امروزهم کاملاقابل توجیه نیستند . علاوه براین، معنی کلمه « کیك»، مانند معنی هر کلمه

دیگر، بسته به موقعیتی که درآن به‌کار برده میشود فرق میکند ؛ بسته به وضع روحی، طرزفکر ودیگرخصوصیات گوینده وشنونده ؛ وهیچ دوموقعیتی‌هیچوقت مانند هم نیستند. مثلاکلمهٔ «کیك» ممکن است حالتی مطبوع، تنفرانگیز یا بی‌تفاوت درمن برانگیزد، بسته به اینکه من درآن لحظه در چه حالی باشم، چقدر گرسنه‌باشم، تجارب قبلی‌من‌دربارهٔ کیك چگونه باشد وغیره] (ص۱۳۳) یا [معنی، تجربهٔ ما را ازجهانی‌که درآن زندگی میکنیم منعکس‌میکند. بدیهی است اگرما دربارهٔ چیزی تجربه‌ای نداشته باشیم، معنی آن‌را درك نخواهیم کرد، یعنی نه فقط آن را ازنظر زبانی درك نمیکنیم، بلکه از نظر عاطفی‌و مسازی اجتماعی‌خود نیز نمیتوانیم تعبیرکنیم. ولی تجربه ما ازجهان‌بیرون چیزی‌است به‌خودی‌خود توده‌وار وتجزیه نشده وهرنوع تقسیمی که مادرنتیجهٔ الزام معانی زبان خود مجبورشویم درقلمرو تجربهٔ خویش واردکنیم، الزاماً قراردادی است.] (ص۱۳۴).

فصل بعد راجع به جغرافیای زبانی یـا توزیع جغرافیائی‌زبان است‌که مطالب‌آن برای‌خواننده بسیارجالب است. نکته‌ای‌که درص۱۵۷ درمورد عدم تمایز a و â درمیان طبقات پائین اهالی پاریس گفته شده اکنون در میان نسل جدید عمومیت یافته است، آنچـه در ص ۱۶۱ در بارهٔ قرض‌گیری در زبانها بیان شده بخوبی‌نشان میدهدکه تا وقتی تبادل‌فرهنگی بین‌ملتهـا برقرار است قرض‌گیری اجتناب ناپذیراست.

فصل ۱۰ ازتحول زبان بحث میکند وحاوی مطالب بسیار مفیدی است. مثلاآنچه درص ۱۶۹ راجع به تحولات قیاسی در زبـان‌گفته شده، یا آنچه در درص۱۸۸ دربارهٔ کلودیوتولومی‌ایتالیائی‌که‌اولین باردرقرن‌شانزدهم‌ازتغییرات متنلمواجی‌صحبت کرده وغیره. اما نکته‌ای‌که درص۶-۱۸۵ دربارهٔ علت تغییر عادات‌تلفظی‌آمده ومشابه دانستن‌آنها با تغییرعادات لباس‌پوشیدن وغذاخوردن وغیره‌که تابـع «مد» است جای تردید است. به نظر میرسدکه عدم تجانس اندامهای‌گفتار بیشتر در تغییر عـادات تلفظی موثر باشد همان‌طورکه امروز عده‌ای از زبان‌شناسان به‌آن معتقدند. شاید اگر فی‌الواقع مسئلهٔ مد در زبان دخالت داشته بـاشد، تأثیر آن را در قسمت واژگان و قرض‌گیری آنها باید جستجو کرد.

دوفصل‌بعد دربارهٔ‌آموزش زبان مادری و یادگیری زبان دیگر است‌کـه خواندن‌آن برای معلمین زبان فارسی وزبان‌خارجه سودمند است.

فصل سیزدهم « یك جهان ویك زبان؟ » عنوان دارد و از زبانهای کمکی بین المللی بحث میکند وحاوی انتقادهایی است اززبانهای ساختگی نظیر اسپرانتو ولاپوك وغیره وآنچه «انگلیسی بنیادی» نام گرفته .

« زبان شما هیچ عیبی ندارد » عنوان فصل آخر کتاب است . دراین فصل مؤلف ضربهٔ محکمی بهطرفداران تبعیض زبانی میزند ونشان میدهد که هیچ زبانی برزبان دیگر برتری ندارد . به گفتهٔ اوتوجه بفرمائید: [هیچ زبان واحدی نیست که دراشکال دستوری یا درمعانی خود ، تمام راههای مختلفی را نشان بدهد که احتمالا برای تجزیه وتحلیل جهان میتوان بهکاربرد. اگرما تمام طرق ممکن را بهحساب آوریم، فقط به علت تعداد بیش از اندازهٔ اقلامی که باید نمایانده شود، چنین چیزی غیرممکن میگردد . هرزبانی فقط دستهای ازتضادهای ممکن راکه درجهان پیرامون ما یافت میشوند انتخاب میکند ونشان میدهد ونسبت به بقیه بیاعتنا میماند یاآنهارا نسبتاً با اشکال بیان میکند ... درآخرین تحلیل معلوم میشودکه هرزبانی بالمآل همطراززبانهای دیگراست] (ص۳ـ۲۶۲). وسرانجام میرسیم به نتیجهگیری پایان کتاب که بسیارمهم است خصوصا برای کشور ماکه اغلب کسانی کهخواندن و نوشتن یادگرفتهاند یادرادبیات فارسی یا بعضی رشتههای وابسته بهآن دارای مدرك تحصیلی هستند بهخود اجازهٔ دخالت درزبان را میدهند و به ریشهٔ زبان فارسی تیشه میزنند : [پیام اصلی زبان شناسی برای جامعهٔ ما در حال حاضر این است : ناآگاهانه زبان خود را دستکاری نکنید. هر نوع مداخلهای که بهنام «صحت»، املا یا ملیتگرایی، بوسیلهٔ خودمان یا دیگران، در زبان ما صورت گیرد ، زیانمند خواهد بود] (ص۲۶۷) .

حال میرویم برسر ترجمهٔ کتاب. نثر کتاب بسیارروان است و اثر ترجمه درآن بسیارکم . ذوق و شم خاص و تبحر مترجم در زبان شناسی در همه جای کتاب بهچشم میخورد. برای اصطلاحات دشوار زبانشناسی درهمهجامعادلهایی ارائه شدهکه بسیاری ازآنهارا سایرزبانشناسان ایرانی نیز بهکاربردهاندوبعضی یا نواست یا بـا اصطلاحات متداول فرقدارد . درص۱۱۶ سه اصطلاح گسسته و آمیخته و چسبیده بـرای سه کلمـهٔ isolating و synthetic (تـرکیبی) و agglutinative (الصاقی یا پیوندی) بهکاررفته وبسیارخوب است ، اما در ص ۱۴۹ دربرابر isogloss همگویی قرارگرفته درحالیکه «خطمرزلغوی» بیشتر مرسوم است وگویـاتر بهنظر میرسد . همچنین در۱۵۱ درجهٔ فراوانی معادل فرکانس است که فارسیآن بسامد یا بسایند است . نیزدرص۷۹ و۸۵ بجای پسین

و پیشین متداول عثبی وجلوی به‌کاررفته . درص۱۶۹ ستاك به‌جای ماده (فعل) به‌کاررفته . درهمه‌جای کتاب معادلهای انگلیسی لغات داخل کمان درمقابل آنها آمده که بهتر بود به حاشیه برده میشد یا درپایان کتاب درجدولی میآمد . البته پاره‌ای ازاین‌معادلها لزومی نداشته است ، نظیرمعادل انگلیسی نیوانگلندشرقی درص۱۴۵ یا معادل کارولینای شمالی درص۱۴۷ یا املای انگلیسی میلتون درص ۲۸ یا اشتینبك درص۲۸ و۴۸۹ . در ص۱۴۵ می‌بایست 40 th parallel به مدار ۴۰ درجه ترجمه میشد. همچنین درص۱۹۲ خوب بود بجای نوردیك، شمالی (قوم یا اقوام) میآمد . درص۹۲ ل (صوتی که درآغازکلمهٔ Yes انگلیسی شنیده میشود) وW انگلیسی، چرخشی نوشته شده که ظاهراً ترجمهٔ glide است وبهتر بود به غلطان ترجمه میشد که موهم معنی دوران وچرخش نباشد . درفارسی آن دسته ازکلمات فرنگی راکه با دوصامت آغاز میشوند که نخستین آنها s است، با « الف » آغـازمیکنیم : استادیوم ، اسپورت ، استالین . . . اما در این کتاب اینگونه کلمات بدون الف آمده‌اند : دراگ‌ستور(ص۱۴۵) بجای دراگ‌استور سمیث (ص۲۷۱) بجای‌اسمیث وغیره . مثالی که درح ص۱۶۰ برای‌شهر گرایی افراطی‌داده شده درست نیست. اصفهانیها معمولا «امروز» را با a آغازی تلفظ میکنند . مثال‌صحیح، کلمات «سفید» و«گریه » است که دراصفهان با e آغازی تلفظ میشود ودر نتیجهٔ شهر گرایی‌افراطی بعضی‌اصفهانیها آن‌را با a تلفظ‌میکنند. چاپ کتاب بسیار پسندیده است‌واغلاط آن ازتعدادانگشتان دودست تجاوز نمیکند.

مهدی قریب

زندگی ومرگ پهلوانان در شاهنامه

نگارش دکترمحمدعلی‌اسلامی ندوشن. سلسلهٔ انتشارات انجمن آثارملی. شماره۶۴۰
سال ۱۳۴۸ . تهران

درمیان آثار ادبی بزرگ دنیاکمتراثری‌را میتوان یافت که مانندشاهنامهٔ فردوسی درمقیاسی جهانی این‌گونه مورد توجه و اقبال محققین بزرگ از یك سو ومردم کوچه وبازار ازسوی دیگرقرار گرفته باشد .

کتابها و مقالات متعدد که راجع به این منظومـهٔ بلند حماسی تاکنون منتشر گردیده‌است حاصل‌این‌توجه واقبال‌است[1] که دراین‌میان عده‌ای به‌صورت

1 ـ رك به‌کتاب شناسی‌فردوسی‌تألیف ایرج افشار.

ظاهر شعر ولغات وترکیبات و بطورکلی به فرم ولفظ شاهنامه پرداخته‌اند و گروهی دیگر هستهٔ درونی قصه ها و طبایع قهرمانان کتاب را مورد تجزیه و تحلیل قرارداده‌اند ، که در هردو صورت برای خوانندهٔ جویا و تشنه فرهنگی عزیزاست تابهتر و بیشترهم از فرم ظاهری و هم از محتوای عمیق و غنی این شاهکار ارجمند بهره گیرد .

کتاب «زندگی ومرگ پهلوانان درشاهنامه» نگارش آقای دکتر محمد علی اسلامی کوشفی ازمقولهٔ دوم‌است، نگارنده در زیر عنوان کتاب توضیحی به این‌شرح داده‌اند: تحلیلی ازشخصیت هفت پهلوان شاهنامه همراه بامقدمه‌ای درشناخت فردوسی.

کتاب به دوبخش موضوعی‌تقسیم شده‌است : قسمت اول باعنوان شناخت فردوسی[1] که شامل ۹ فصل‌است :

شناخت فردوسی، چرا فردوسی به‌فکرسرودن شاهنامه افتاد ؟ مدح وذم محمود ، چرا محمود قدر فردوسی را نشناخت ؟ فردوسی چگونه کسی است ؟ حقیقت افسانه‌ها، چرا فردوسی شاعربزرگی‌است ، بی‌اعتباری جهان و اغتنام وقت درشاهنامه وبالاخره مردان وزنان شاهنامه .

چون مطالب این قسمت به‌قول‌خود نگارنده مستنبط از شاهنامه می‌باشد ازبحث ما خارج‌است. اما قسمت دوم‌که عنوان‌کتاب هم ملهم ازآن است به‌نام پهلوانان شاهنامه نام‌گذاری شده وچون به زعم خود نگارندهٔ کتاب، این‌بخش تجزیه و تحلیلی است از چند قهرمان بزرگ شاهنامه و ماجراهای مربوط به آنها، بحث این‌مقاله مربوط به‌قسمت اخیراست .

درسرآغاز کتاب مؤلف مطالبی در باب اهمیت حماسه در زندگی اقوام مختلف و شاهنامه درزندگی قوم ایرانی ذکرکرده و پس از برشمردن فوائد بیشمار اثرفردوسی ازنظرادبی، اساطیری ، تاریخی، لغوی و ...... به‌اینجا میرسد: «کتاب حاضرآزمایشی‌است که باب بحث دربارهٔ شاهنامه را از نظر تحلیلی وتا حدی در دائرهٔ ادبیات تطبیقی‌می‌گشاید. برای ایـن کار ، هفت پهلوان‌که دارای شخصیت‌های متفاوت هستند برگزیده شده‌اند:

یك پادشاه بد (ضحاك) ، یك پادشاه خوب (فریدون) ، یك شاهزادهٔ نیکوکار (سیاوش) ، یك شاهزادهٔ ناکام (فرود) ، یك سردار بزرگ تورانی

---

۱ ـ برای وقوف براحوال فردوسی وکتاب بزرگش رجوع کنید به کتاب فردوسی وشعر او تألیف استاد مجتبی‌مینوی.

(پیران)، یك‌پهلوان ایرانی که برتر ازهمه است (رستم) ویك‌پهلوان ایرانی که در دورهٔ تاریخی ازهمه برتراست (بهرام‌چوبینه)». نویسنده همان‌گونه‌که در زیرعنوان کتاب اظهار داشته، سعی‌نموده‌است تا باتجزیه وتحلیل عناصرشکل‌دهندهٔ شخصیت‌ها به‌دنیای ذهنی ۷ قهرمان منتخب خویش‌نفوذکند ونقش‌هریك را در تکوین ماجراها وحوادث تعیین نماید و در حاشیهٔ این‌کار به شباهتهای صوری وباطنی رویدادها وقهرمانان شاهنامه با ماجراها وآدمهای اساطیرملل دیگراشاره نموده‌است.

کوشش‌نگارنده درخورستایش‌است ولی‌آیا در ارائهٔ‌آنچه خواسته موفق است یا نه موردبحث ماست وقضاوت‌باخوانندگان‌آگاه. بجاست پیش از وارد شدن به‌بحث اصلی یادآورشوم‌که بهتر بود نام‌کتاب متناسب با هفت قهـرمان برگزیدهٔ مؤلف ، زندگی ومرگ قهرمانان در شاهنامه نام‌گذاری می‌شد، چه عنوان پهلوانی برای دونفر ازآنها باشخصیتشان در شاهنامه بی‌تناسب است مانند ضحاك وفریدون .

نویسنده درفصول هفت‌گانهٔ بخش «پهلوانان شاهنامه» ــ که درقسمت مربوط به هریك ازقهرمانان به‌آن اشاره خواهد شد ــ بیشتر به برگرداندن اشعار دست یازیده وازتجزیه وتحلیل رویدادها وکاراکترقهرمانان‌آنگونه که در مقدمه مدعی‌آن شده غفلت ورزیده‌است، در مواردی هم‌که تحلیل و بررسی دوران پهلوانی برای شناساندن‌کاراکتر او وعلل اعمالش‌لازم می‌آمده است‌کار نویسنده‌کاملاموفق‌نیست، درنتیجه خوانندهٔ‌کتاب اجزای ذهنی ودرونی‌آدمهای موردنظررا ملموس نمی‌یابد وباعلل وحوادث وماجراها بیگانه می‌ماند .

نکتهٔ دیگرادعای‌مؤلف درمقدمهٔ‌کتاب است به‌این‌صورت: کتاب حاضر آزمایش و تحلیلی است در دائرهٔ ادبیات تطبیقی»، باید گفت، که‌دراین‌کتاب ایشان به تطبیق اسطورهٔ ایرانی با اساطیر ملل دیگرآنهم نه بطور کامل دست یازیده‌اند، بنابراین دادن عنوان ادبیات تطبیقی به‌مفهوم مصطلح وواقع‌کلمه به کارایشان نادرست می‌نماید .

آقای دکتر اسلامی در هیچ‌کجای‌کتاب ردپای یك تعبیر ویك اصطلاح ادبی واسطوره‌ئی را درمسیرزمان دراساطیر وادب ملل دیگرپی‌گیری نکرده‌اند وفقط به جستن وبازگوکردن مختصری ازشباهتهای ظاهری ودرونی ماجراها وقهرمانان شاهنامه با حوادث وآدمهای اساطیر چند قوم قناعت ورزیده‌اند، و شاید همین مسئله یعنی شتاب نگارنده در زود تر کشاندن قهرمـانان به دائرهٔ ادبیات تطبیقی باعث‌شده‌است‌که نامبرده درنیمه‌راه تحلیل‌وتجزیه متوقف بماند.

برای سهولت کار درمسیر فصول کتاب به‌ترتیبی که نگارنده قائل‌شده است پیش می‌رویم .

فصل‌نخست‌کتاب به‌ضحاک [۱] اختصاص دارد، این‌بخش بامعرفی صفات و منش پادشاه جبارشروع شده ونویسنده پس‌ازآوردن فشرده‌ای از داستان ضحاک به روایت شاهنامه به‌شرح شباهتهای صوری وباطنی‌ضحاک با فوست [۲] ومکبث [۳] کاراکترهای افسانه‌ای ملل دیگر پرداخته‌است.

کوشش نویسنده دراین‌بخش در جهت تحلیل وشناساندن شخصیت ضحاک و چگونگی زندگی و روابطش با آدمهای دیگر داستان کاملاً چشمگیر است و نسبت به مطالب مربوط به‌شش‌قهرمان دیگر کتاب در سطحی‌بالاتر وموفق‌تر قرار دارد. مؤلف از چند زاویه به بررسی زندگی ضحاک پرداخته و تصویری روشن وقابل لمس ازچگونگی احوال وصفات او ارائه‌داده‌است، حلاجی‌وقایع ورویدادها وچگونگی ارتباط‌آنها بامنش وکاراکتر ضحاک‌کاملا آگاهانه‌است. از وقایع مهم و قابل تعمق دوران پادشاهی او قیام‌کاوه‌آهنگر است‌که نگارنده با استفاده ازابیات شاهنامه به‌تجزیه وتحلیل‌دلایل قیام ونتایج حاصله پرداخته و به‌طورکلی برداشت از این واقعهٔ پرمعنی‌کاملا استادانه است .

خلاصهٔ‌کلام دربارهٔضحاک اینکه، این‌بخش‌تنها بخش‌نسبتاً موفق‌وتحلیلی کتاب زندگی ومرگ پهلوانان درشاهنامه است. دلایل ناموفق‌بودن بخش‌های دیگر کتاب هریك درقسمت مربوط به‌خود می‌آید .

قهرمان مورد بحث فصل‌دوم فریدون است[۴]، دربررسی شخصیت فریدون خواننده انتظار داردکه‌کاراکتراستثنائی وعجیب این پادشاه که ابتدای سلطنت او در شاهنامه پایان سلطهٔ بدی وآغاز حکومت نیکی است از جهات و زوایای مختلف شکافته شودکه خواننده باشناختن صفات ومنش اوعلت حوادث وماجرا های زندگیش‌را دریابد درصورتیکه‌کتاب‌آقای اسلامی فقط به‌گوشه‌هائی بی‌اهمیت از زندگی فریدون پرداخته وبقیهٔ مطالب به‌شرح وبررسی روحیات سه فرزندش: سلم، تور، وایرج اختصاص یافته‌است .

سراسرفصل پر است ازبررسی روابط پسران فریدون با یکدیگر وکینه ورزی سلم وتور با ایرج وکشته شدن ایرج وانتقام منوچهر ازسلم وتور ، که

۱ـ فصل ضحاك شاهنامه چاپ مسکو ج۱ ص۵۱ـ۷۸

۲ـ قهرمان اثری به‌همین نام ازگوته.

۳ـ قهرمان تراژدی به‌همین نام اثرشکسپیر.

۴ ـ فصل فریدون شاهنامه چاپ مسکو ج۱ ص ۷۹ـ۱۳۵

دراین میان خوشبختانه نویسنده سهم فریدون را دراین کینه‌خواهی ازیادنبرده است .

خواننده هرلحظه منتظراست تا حوادث زندگی وشخصیت این پادشاه از زوایای مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد ، تا ازاین راه بتواند حوادث مهم حیاتش‌را مستقیم لمس‌کند، درصورتیکه در این فصل فقط جسته و گریخته آنجاکه بنظر نگارنده لازم می‌آمده به‌فریدون اشاره شده‌است. گوئی این پادشاه‌بزرگ که فصلی ازفصول هفتگانه کتاب را به‌خود اختصاص داده‌است درمتن مطالب فصل نیست در حاشیه است ووجودش فرعی است که برای تکمیل اصل گاه‌گاه لازم می‌شده است .

در بخش فریدون کتاب زندگی و مرگ پهلوانان ...... برخلاف فصل ضحاك نگارنده هیچگونه وسیله‌ای برشناختن‌آدمها و ماجراهای داستان در دسترس خواننده قرار نداده است. قسمت اعظم فصل به کشمکش‌ها و جنگهای پسران فریدون با یکدیگر اختصاص یافته و خواننده ازخلال این‌مطالب حتی تصویر کمرنگی از فریدون را نیز نمی‌تواند تشخیص دهد وانطباق شخصیت و وقایع حیات فریدون باشاه لیر [1] نیز نتوانسته است گره‌گشای نارسائی مطلب شده منظور نویسنده را برآورد .

درفصل‌سوم که باعنوان‌سیاووش (شاهزادهٔ نیکوکار) نام‌گذاری‌شده‌است‌نیز تحلیل‌آنچنانی وجود نداردکه خواننده نبض‌ماجرا را بدست‌گرفته در فراز و نشیب حادثه قرار گیرد ، شکل‌کلی طرح مطلب همان شکل نقلی شاهنامه است منتهی به‌نثر. نویسنده همراه با ابیات فردوسی‌حرکت‌کرده ودرنتیجه خواننده را نیز باخود بلمس‌پوستهٔ بیرونی فاجعه می‌برد وجای جای هم‌که خواسته‌است تا بانفوذ بهستهٔ درونی‌حوادث وشخصیت روانی‌آدمهای داستان ، خواننده را در جریان رویدادهای ذهنی قراردهد نارسائی وگنگی در ارائهٔ موضوع کاملا هویداست .

به‌طورکلی‌فصل سیاووش کتاب‌آقای اسلامی‌تحلیلی‌است ناتمام‌که‌نتوانسته است خواننده را کاملاً [2] با فاجعه روباروی قرار دهد تا نفسانیات او بتواند جریان تمام حوادثی‌راکه دربطن غمنامهٔ سیاووش موج میزند حس‌کند .

خوانندهٔ بیگانه باماجرا ، ناآگاه ازوقوع فاجعه ، درحاشیهٔ فصل قصهٔ سیاووش‌کتاب‌آقای اسلامی ناظرناکامی مؤلف در ارائهٔ خواسته‌هایش است و ما

۱ ـ قهرمان نمایشنامه‌ای، بهمین نام اثرشکسپیر.
۲ـ رك به سوك سیاووش تحلیل شاهرخ مسکوب

می‌اندیشیم که چگونه میدان گشاده و مایهٔ عمیق قصهٔ سیاووش شاهنامه ابزاری خاموش و بی‌روح درکف نگارندهٔ زندگی ومرگ پهلوانان در شاهنامه بوده است. خواننده‌ای که شاهنامه را نخوانده باشد وبا شخصیت سیاووش و حوادث غم‌انگیز زندگیش آشنا نباشد درکتاب آقای اسلامی شخصیتی‌بی‌رنگ ونا آشنارا می‌یابدکه با حوادثی ناآشناتر و بیگانه‌تر درگیراست.

فصل‌فرود روایتگرقصهٔ جانگدازشاهزادهٔ ناکامی‌است‌که اسیر سرنوشت محتوم خویش‌است.

تعارض روح و روان بین نزدیکان و دوستان‌که ارسطو آن را از عوامل اصلی‌تراژدی می‌داند دربطن ماجرا جریان دارد. مایهٔ داستان از زاویهٔتعریف هگل از تراژدی[1] نیز کاملا تراژیك است.

عوامل سرنوشت برای تکوین فاجعه‌کاملا بسیج شده‌اند، انتخاب طوس به سپهسالاری سپاه ایران باتوجه به روحیات وصفات او ، اختصاصات اخلاقی و درونی فرود وجریره ، شخصیت استثنائی وعجیب تخوارهمه درخدمت تقدیر برای تکوین تراژدی است.

علائم وقوع فاجعه با گذشتن طوس از سرزمین فرود علی رغم فرمان کیخسرو آشکار می گردد و با منازعهٔ فرود باریونیز داماد طوس وکشته شدن ریونیز ادامه می‌یابد، تاسرانجام باخودکشی دسته‌جمعی‌کنیزان ومرگ فرود وخودکشی‌جریره مایهٔ تراژدی به‌اوج میرسد، متأسفانه نویسندهٔ‌کتاب آنگونه که باید وشاید مایهٔ عمیق‌تراژدی وشخصیت آدمهایش را مورد تجزیه و تحلیل قرار نداده‌اند ، تا خواننده اجزاء وعناصر عمیق ترین و بزرگترین داستان تراژدی شاهنامه را لمس‌کرده مستقیماً درجریان حوادث‌آن قرارگیرد ، فقط جای جائی به‌شرح وتوصیف وقایع وبازگونمودن صفات و روحیات قهرمانان پرداخته است‌که آنهم برای داستانی‌مانند فرود بسیاراندك ونارساست.

داستان فرودکتاب « زندگی و مرگ .... » نیز مانند فصل فریدون و سیاووش نثرگونه‌ای است ازقصهٔ فرود شاهنامه ، توصیف فاجعه‌است در همان شکل‌کلی ، علل حوادث و ماجراها که در داستان های تراژدی چونان سلسلهٔ زنجیری بهم ربط و پیوند می یابد در این‌کتاب حالتی‌گسته و سرگردان دارند.

۱ـ هگل تراژدی را این گونه وصف می‌کند، تراژدی آنست که دوطرف منازعه درآن ذیحقند وهریك دراثر اعمالی‌که ازآنها سرمیزند دچار مصیبت می شوند ولی درآنچه‌که می‌کنند حق‌دارند.

نفردم آنکه فصل فرود کتاب زندگی و مرگ..... توصیف استاد انه وقایع و رویدادهاست نه تحلیل اجزاء وعناصر قصه ، نقل فـاجعه است در مسیر شعر شاهنامه نه بررسی مایه‌های تراژیك ماجرا [۱]

فصل پنجم کتاب، بررسی زندگی و مرگ پیران ویسه سپهدار بزرگ توران است، کوشش نویسنده در کاوش حوادث و ماجراهای زندگی پیران و چگونگی روابط آدمها کاملا چشمگیر و استادانه است. کتاب برای بهتر شناساندن شخصیت و کاراکتر سپهدار توران به نگرشی از چند زاویه دست یازیده و آنهـا را با عنوانهائی از یکدگر مجزا ساخته است کـه منطقی می‌نماید : پیران پیش از جنگهای کین خواهی، پیران درطی جنگهای کین خواهی، تراژدی پیران؟! پیران ازنظر ایرانیان، پیران ازنظر تورانیان، جنگ دوازده رخ . پیش درآمد فصل که با تقسیم بندی کتاب شروع شده مژده ازین می‌دهد کـه مؤلف خواسته است به وعدهٔ مقدمهٔ کتاب وفا کند اما نکاتی دراین فصل وجود دارد که جای بحث و گفتگو است .

نکتهٔ مهم این بخش کتاب ، عنوان شدن مسئله ای بنـام تراژدی پیران است که نگارنده وقایع حیات و کشمکش‌های درونی و مرگ پیران را تراژدی می‌داند که چنین نیست ، تعمق در زندگی پیران و بررسی همه‌جانبهٔ رویدادها وحوادث زندگی اونشان می‌دهد زندگی و مرگ پهلوانان تورانی تراژدی با تعریف ارسطو[۲] وهگل[۳] نیست . وظیفهٔ پیران در زندگی کاملا معین وخط مشی او روشن است بنابراین اعمال و کردار او که ملهم ازوظیفه‌اش می‌باشد نمی‌تواند انگیزهٔ کشمکش وتعارض روحی در اوشود.

حد ومرز بین خیر وشر اعمال پیران همواره معین و معلوم بوده است . خیر زندگیش بعنوان یك فرد تورانی ویك سپهسالار ، جنگ و دشمنی با خصم وطنش می‌باشد، بنابراین همهٔ عناصر عاطفی دیگر می بایست عقلا تحت الشعاع این انگیزهٔ اوقرار گیرد .

فاجعه‌ای که در زندگی پهلوان ترك یافت می‌شود چیزی جز جنگ بین دو دشمن نیست ورگه‌های دوستی ومحبتی که گاه گاه نسبت به بعضی ازآدمهای ایرانی قصه در وجودش راه می‌یافت نمی‌بایست مانع انجام وظیفه‌اش که ورای همهٔ این مسائل قرار دارد بشود به عبارت دیگر نمی‌بایست عوامـل عاطفی و

۱ــ داستان فرود سیاوش شاهنامه چاپ مسکو ج ۴ ص۳۲-۱۱۵

۲ــ رك بههنرشاعری (بوطیقا) ارسطو درتعریف تراژدی .

۳ــ رك به‌تعریف تراژدی هگل درفصل فرود همین مقاله .

احساسی بر وظیفه‌اش که ملهم از عقل و منطق صحیح است غلبه نماید .

رنگ مصیبت پیران درقیاس با درگیری روحی رستم در داستانهای رستم وسهراب و رستم و اسفندیار خیلی تفاوت دارد. وظیفهٔ عقلی واخلاقی پیران در تمام کشمکش‌ها وجنگها مشخص ومعلوم بوده است ، همانگونه که در جنگهای هماون و دوازده رخ پیشنهاد غیرعادلانهٔ آشتی رستم و گودرز راکه باعث سر-افکندگیش بود نپذیرفت .

تعارض مهر وکین در روح پیران بزودی تکلیفش روشن شد واو راهی‌را انتخاب کرد که می‌بایست بکند.

سیمای پیران درجنگهای هماون و دوازده رخ دلپذیر و شخصیتش مثبت جلوه می‌نماید ، اعمال ورفتارش درخور منش پهلوانی‌چون اوست اوجزجنگ های گروهی و واپسین جنگ تن بتن با گودرز که بمرگش منجر شد راهی نداشت .

اگر او درجنگهای هماون و دوازده رخ پیشنهاد صلح رستم و گودرز را نپذیرفت حق داشت وراهش جزاین نبود اگر قرار برصلح است، صلح برای پیران باید مردانه وشرافتمندانه باشد تاعلاوه برخدشه‌دارنشدن شرف وگذشتهٔ پهلوانی وسرداریش ، خائن‌نسبت به‌وطن وپادشاهش نیز قلمداد نگردد مرگ پیران نیزمانند بیشترمرگهای قهرمانان شاهنامه از پیش برپیشانی تقدیر رقم خورده است .

او در آخرین لحظات عمرش ، زمانی‌که مرگش مسجل می‌نمود نیز پیشنهاد گودرز را برای تسلیم شدن مردانه نپذیرفت ، شرف پهلوانیش اجازه نمی‌دهد دربند شود وبه عنوان اسیر به‌حضورشاه دشمن‌برده شود، سیمای‌پیران درشاهنامه دوست داشتنی و دلپذیر جلوه دارد خط مشی زندگیش تا قلهٔ مرگ خالی ازهرگونه تعارض وکشمکش روحی‌قهرمانان تراژدی است ، به عبارت آخرحوادث وماجراهای زندگی‌ومرگ پیران ویسه غم‌انگیز ودردناک است اما تراژدی نیست .

نکتهٔ دیگراین که در جنگ دوازده رخ در نبرد واپسین بین گودرز و پیران‌که به مرگ پهلوان تورانی می‌انجامدکتاب مطلبی‌را با استناد به‌ابیات بروخیم عنوان کرده است‌که نادرست می‌نماید:

«پیران درجنگ کمتر ازگودرز نبوده ، بنا به‌قول شاهنامه تقدیر او را ازپای درآورده نه‌حریف ، حکم سرنوشت این بوده‌که او بدست گودرز کشته شود . بهمین علت هنگامی‌که با او رو برو می‌شود اسبش سستی‌می‌کند :

فراز آمد آن گردش ایزدی
زیزدان به پیران رسیدآن بدی

ابا خواست یزدانش‌چاره نماند
که در زیر او زور باره نماند

(ص۲۸۹ کتاب)

نگارنده با استنباط ازابیات منقول ازشاهنامهٔ چاپ بروخیم‌که مغشوش ونادرست می‌نماید، معنی‌وتفسیر نموده‌اندکه اشکال ایجاد شده، ازضبط ناصحیح بروخیم‌است، به‌نظر این‌بنده صورت صحیح تر ضبط بیت دوم در شاهنامه چاپ روسیه‌آمده است[1]:

فراز آمد آن گـردش ایزدی
زیزدان به پیران رسیدآن‌بدی

ابا خواست یزدانش‌چاره نماند
گراگوشش وزور وباره نماند

که معنی‌آن‌کاملا بامعنی ضبط بروخیم متفاوت است .

مفصل‌ترین ومهم‌ترین بخش‌کتاب زندگی ومرگ پهلوانان درشاهنامه اختصاص به‌رستم دارد .

نگارنده دراین فصل مسائلی را عنوان نموده‌اندکه مجال‌بحث راگشاده می‌نماید وچون برداشت‌ها ونظریات ایشان از وقایع جای جای ظاهراً نادرست است درموقع خود به ذکر یك‌یك‌آنها می‌پردازیم .

کتاب پس ازذکر مقدمه‌ای درباب چگونگی موجودیت رستم ونظایر او در اساطیر ملل دیگر و شرح و توصیف توانائی حسمی و مختصات روحی این پهلوان ونسب وی، سرانجام به‌تقسیم‌بندی موضوعی دست می‌زند :

سیرت وصفات، جنگهای‌کین‌خواهی، جنگهای بدفرجام‌که اولی باز به موضوعهای زیرتقسیم شده‌است :

کودکی ونوجوانی، زورمندی، هنرمندی ، نیروی اعتقاد ، چاره‌گری وتدبیر، علاقه به‌بزم، زبان‌آوری ، وفاداری به پادشاه، وجوانمردی.

درقسمت‌کودکی ونوجوانی، نگارنده اشاره‌ای دارد راجع به چگونگی زاده شدن وشکل عجیب واستثنائی‌تولد رستم‌که برای تکمیل تصویرگری خود ابیات مربوطه را ازشاهنامه شاهدآورده است اما یك‌نکتهٔ بسیارمهم دراین‌باب ناگفته مانده است وآن شخصیت وکاراکتر پدر ومادر رستم‌است چه تولد چنین پهلوانی‌که موجودیتش درشاهنامهٔ پهلوانی علت وجودی بیشترداستانها، جنگها ووقایع مهم‌است ازپدری چون زال سپیدموی و پروردهٔ سیمرغ و رودابه دختر مهراب نوادهٔ ضحاك نکتهٔ بسیار باریك وعمیقی‌است‌که شاید این‌موضوع بیشتر

۱ـ شاهنامه چاپ روسیه ج۵ ص ۲۰۱

به شخصیت و کاراکتر رستم برجستگی می بخشد و وجـودش را در هاله‌ای از نامتعارف بودن فرو می‌برد.

موضوع نسب رستم وشناسنامهٔ پدر ومادرش آنقدر وسیع وقابل بحث است که دراین مختصر مجال شرح بیشتر نیست و برای بررسی و تحلیل به یك مقالهٔ بلند یاکتاب نیاز دارد .

در همین قسمت در ص۲۹۳ کتاب ، نگارنده آورده که پس از تولد رستم پیکره‌ای از روی اندام او می‌سازنـد و آن را به‌نـزد سام می‌فرستند و ابیات مربوطه را نیزازشاهنامه نقل کرده است اما باز یك نکتهٔ بسیارمهم راکه ازعمق وزیبائی خاصی برخورداراست ناگفته گذاشته و گذاشته‌اند که تصویر گر درشتی اندام وپیکر خارق‌العادهٔ رستم است:

سام ازدیدن پیکرهٔ پرنیان که درست قالب اندام رستم ساخته شده به‌شگفت می‌آید واعجاب اورا فردوسی این‌گونه بیان می‌کند:

پس آن پیکر رستم شیر خوار	ببردند نزدیـك سام سوار
ابرسام یل موی بر پای خاست	مرا ماند این‌پرنیان گفت‌راست
اگر نیم ازین پیکر آید تنش	سرش ابر ساید زمین دامنش[۱]

وگویا این سنتی بوده است چه در گرشاسب‌نامهٔ اسدی طوسی هم‌آمده که چون سام تولد می‌یابد پیکره‌ای از حریر باندازهٔ اندام او می‌سازند ونزد گرشاسب می‌فرستند[۲] .

درشرح زورمندی وقدرت جسمانی رستم، درکتاب ماجرای نجات بیژن از زندان افراسیاب در داستان بیژن ومنیژه مثال‌آمده :

« [رستم] زمانی که برای نجات بیژن می‌رود سنگی‌راکه اکوان دیو در بیشهٔ چین‌افکنده‌بوده وافراسیاب آن‌را بوسیلهٔ صد پیل آورده وبرسرچاه‌بیژن نهاده بوده، به‌یك ضرب ازسرچاه برمی‌دارد[۳]:

زیزدان زورآفرین زور خواست	بزددست‌وآن‌سنگ برداشت‌راست
بینداخت بر بیشهٔ شهر چین	بلرزید از آن سنگ روی زمین

روشن نیست که تعداد پیل‌ها به‌این روشنی وصراحت ازکدام نسخهٔ چاپی شاهنامه استخراج شده‌است چه نه درشاهنامهٔ بروخیم که مورد استفاده واستناد

۱ـ شاهنامه چاپ روسیه ج۱ ص ۲۴۰
۲ـ گرشاسب‌نامه اسدی طوسی تصحیح حبیب یغمائی ص۴۳۲
۳ـ ص ۳۰۳ کتاب زندگی ومرگ ......

نگارنده بوده ونه درشاهنامهٔ چاپ مسکو، که درحال حاضر این دو ، چاپهای معتبر ودرخور اعتنا هستند، درتمام داستان بیژن و منیژه چنین اشارهٔ صریحی نیست بنا براین آوردن عدد صد برای معدود پیل به این روشنی غریب می‌نماید .

نکتهٔ دیگرموضوع هنرمندی رستم‌است که نگارنده در باب این موضوع فقط به‌شرح بسیارفشرده ونارس و گنگی ازجنگهای‌رستم اکتفا نموده وخواننده درمی‌ماند که هنرمندی رستم چیست وبه کدام عمل اواطلاق می‌شود اگر جنگها و زورآزمائیهایش مراد است که این مطلب در قسمت مربوط به‌جنگهای رستم جداگانه عنوان‌شده‌است.

در بخش مربوط به وفاداری پادشاه چنین‌آمده است : « خانوادهٔ رستم همواره نسبت به پادشاه وقت وفادارند ، این وفاداری درآزمایشهای گوناگون نموده می‌شود.....»[۱]

نگارنده توجه نداشته‌اند که وفاداری رستم به شاهان وقت وفاداری مشروط بوده است .

دلیل این موضوع یکی در داستان رستم و سهراب است . هنگامی که کیکاووس به رستم خشم می‌گیرد وسخنان تندی برزبان می‌آورد پاسخ رستم‌نیز متقابلاً بسیارخشن وتند است که سرانجام باقهر وخشم ازدرگاه کاووس بیرون می‌آید وحتی‌تصویر ارائه داده شده توسط فردوسی دراین‌جا تسلط رستم را به کاووس نشان می‌دهد[۲] .

و دیگر درزمان پادشاهی گشتاسب که حالت کناره‌گیری و قهر رستم و خانواده‌اش ازشاه ودربار منجر به تراژدی رستم واسفندیار می‌گردد .

درهمین فصل ص۳۱۲ آمده است.

« رستم چون نجات دهندهٔ سلطنت ایران‌است اورا تاجبخش می‌خوانند»

دلیران بشاهی مرا خواستند	همان گاه و اختر بیاراستند
سوی تخت شاهی نکردم نگاه	نگه داشتم رسم و آئین و راه
اگرمن پذیرفتمی تاج و تخت	نبودی تورا این بزرگی‌وبخت

استنباط نگارنده وعنوان نمودن علت تاجبخش بودن رستم نادرست است چه لقب تاجبخش برای رستم به‌دلیل این‌نیست که اونجات دهندهٔ سلطنت‌ایران

۱ـ ص۳۱۱ کتاب .

۲ـ شاهنامه چاپ روسیه داستان رستم وسهراب ج۲ ص ۲۰۰

است بل ازین جهت ویرا تاجبخش می‌خوانند ، زمانی که سلطنت ایران از پادشاه تهی بود بزرگان به رستم پیشنهاد قبول سلطنت نمودند ولی تهمتن که نمی‌خواست برخلاف رسم آباء و اجدادی رفتار نماید ازقبول پادشاهی امتناع می‌کند وابیات ذکرشده کاملا مؤید این‌موضوع است نه چیزی که آقای‌اسلامی عنوان نموده‌اند .

خود ایشان نیز دریك صفحهٔ پیشتر کتاب عنوان کرده‌اند:

« چون نوذر راه بیداد درپیش می گیرد، سران کشور به‌سام تکلیف قبول پادشاهی می‌کنند[1] اما چون او از خانوادهٔ سلطنتی نیست آن را رد می‌کند و چنین پاسخ می‌گوید :

بدیشان چنین گفت سام سوار — که این کی پسندد زماکردگار

که چون نوذری از نژاد کیان — به تخت کئی برکمر بر میان

بشاهی مرا تاج باید بسود — محالست واین‌کس‌نیارد شنود[2]

بنابراین رستم چون ازقبول‌تخت شاهی‌صرفنظرکرد وآنرا به‌کسی‌سپرد که از نژاد کیان باشد می‌توان بخشندهٔ تاج شاهیش شمرد ، همانگونه که سام پیشنهاد قبول سلطنت را نپذیرفت ونوذر را دومرتبه برتخت سلطنت ابقاکرد .

درص ۳۱۳ کتاب‌آمده: « .... وهمین امر بهانهٔ بدست گشتاسب می‌دهد تا اسفندیار را برای مطیع‌کردن او [رستم] به سیستان فرستد واین سفر به مرگ شاهزاد می‌انجامد.»[3]

بررسی علل‌جنگ‌رستم واسفندیار که به‌کشته شدن اسفندیار می‌انجامد، روشن می‌کند که‌گشتاسب ایفاگر نقش اصلی وگناهکار واقعی‌است و برخلاف استنباط نگارندهٔ کتاب فرستاده شدن اسفندیار بوسیلهٔ گشتاسب به جنگ رستم، برای مطیع‌کردن رستم نبوده است بل به دلایلی است‌که ذیلا ذکرمی‌شود :

اسفندیارکه درآرزوی پادشاهی‌است، مصراً کناره‌گیری پدرراخواستار می‌شود ولی‌گشتاسب‌که بهیچ عنوان خیال ازدست دادن تاج و تخت را ندارد پس ازاینکه از درگیرنمودن اسفندیار با مخاطراتی چند طرفی نمی‌بندد ، با اطلاع ازپیشگوئی وزیرش جاماسب ـ که‌گسستن رشتهٔ حیات اسفندیار به دست رستم است ـ وبا وقوف‌کامل به روحیات رستم ، اسفندیار را به‌بهانهٔ مطیع‌کردن و دربند نمودن رستم به سوی مرگ می‌فرستد بنا براین رفتن اسفندیار از

۱ـ شاهنامه چاپ مسکو ج۲ ص۸

۲ـ شاهنامه چاپ مسکو ج۲ ص۹

۳ـ شاهنامه چاپ مسکو ج۶ ص۲۲۴ داستان رستم واسفندیار.

جانب پادشاه برای مطیع نمودن و دربند کردن رستم بهانهٔ ظاهری و پوشانندهٔ علت واقعی است که اسفندیار در اوج ماجرا آنجا که وقوع فاجعه اجتناب ناپذیر است از این مسئله آگاه می‌شود، دیگر اینکه دستور اکید گشتاسب به اسفندیار برای دربند کشیدن رستم نیز می‌تواند دلیل روشن دیگری بر نیت سوء گشتاسب باشد .

در تاریخ سیستان، تاریخ بلعمی و مجمل التواریخ که مآخذ کهنه و تاریخی و معتبری هستند نیز آمده که نیت گشتاسب از فرستادن اسفندیار بجنگ رستم این بوده است که اسفندیار بدست رستم کشته شود تا او در سلطنت بلامنازع باشد[۱].

قسمت های دوم وسوم این فصل شامل جنگهای بد فرجام است که اولی زورآزمائی‌های رستم باتورانیان و پهلوانان بیگانه را دربردارد . نگارنده در این قسمت فقط به نقل ماجراها و بازگو کردن پوستهٔ بیرونی رویدادها پرداخته است، نثری است طابق النعل بالنعل ازشعر شاهنامه. نقالی استادانهٔ ماجراهاست وگاهگاه هم از ابیات شاهنامه عیناً استفاده شده است .

بخش دیگر به نام جنگهای بدفرجام، شرح و بررسی جنگ رستم باسهراب ورستم با اسفندیار است. درداستان رستم وسهراب شاهنامهٔ فردوسی آدمها تحت حکومت سرنوشت بوجود آورندهٔ فاجعه‌ای میشوند که اوج تعریف تراژدی از نظر ارسطو وهگل است .

(۲) نگارنده در شرح نبرد رستم و سهراب و تحلیل عواملی که به مایهٔ تراژیك ماجرا شکل می‌دهند موفق است. اما این توفیق آنچنان نیست که خواننده را در نفوذ به بطن فاجعه یاری دهد و دنیای ذهنی قهرمانان را ملموس و آشنا سازد ، به چگونگی اعمال قهرمانان وعلل حوادث آنگونه که شایسته بوده توجه نشده و به زیر وبم‌های ظریف و گره‌های داستانی آگاهانهٔ فردوسی که در زمان روبرو شدن رستم وسهراب شکل گرفته وهنگام کشته شدن سهراب به اوج میرسد پرداخته نشده است .

تجزیه وتحلیل مورد نظر نگارنده که درمقدمهٔ کتاب به آن اشاره شده است در فاجعهٔ رستم وسهراب مجالی گشاده برای خودنمائی خـود داشته است کـه

---

۱ ـ تاریخ بلعمی تصحیح مرحوم بهار ـ محمد پروین گنابادی ص ۶۶۸ و۶۶۹ ـ تاریخ سیستان تصحیح مرحوم ملک الشعراء بهار ص۳۴ ـ مجمل التواریخ والقصص تصحیح ملک الشعراء بهار ص ۵۲

۲ـ داستان رستم وسهراب شاهنامه چاپ روسیه ج۲ ص۱۶۹ ـ ۲۵۱

متأسفانه بصورت کندوکاوی درسطح ارائه شده است. خلاصه اینکه داستان رستم وسهراب کتاب «زندگی و مرگ ...» بازهم صرفاً نقل ماجراست به نثر، بازگوی گفته شده ها و تکرار مکررات است و خواننده علاقمند راحتی نیمه سیراب هم نمی کند .

(۱) و(۲) درفاجعهٔ رستم واسفندیار، فردوسی استادانه بانقاشی موقعیت وفضای زندگی اسفندیار وخصوصیات روحی وجسمی او پیشاپیش فاجعه را خبر می‌دهد وانگشت سرنوشت که مهره ها را بسوی میدان تراژدی می‌راند خبراز شکست پهلوانی میدهد که ششصد سال بر بلند ترین قلهٔ افتخار روحی و جسمی نشسته بوده است، تقدیر اولین بار باضربه‌ای که در داستان رستم و سهراب به رستم زد هشدارش داد ونقاط ضعفش را باونمایاند وضربهٔ آخر وکاری که درنبرد با اسفندیار نصیبش شد بنیانهای محکم روح اورا سست کرد و روانش را تا دم مرگ ازآشوبی دردانگیز انباشت و محکوم سالخورده ، دانا به سرنوشت شوم خویش وآگاه ازعاقبت این نبرد بدفرجام راهی برای گریز نداشت .

بجرأت باید گفت که هیچ داستان پردازی حتی درادبیات ملل دیگرنیز وجود نداشته است که بتواند مانند فردوسی این گونه آگاهانه به جزء جزء عوامل برای ورود بمیدان فاجعه روح بخشد و ریز ریز خطوط روح و دنیای ذهن دوپهلوانی را نقاشی کند که هنگام سقوط درمغاك مرگ و ادبار هریك از نظرخصوصیات جسمی و روحی یگانهٔ عصرخویشند .

آدمهای رستم وسهراب و رستم و اسفندیار چه آنها که برکرسی خبث و دروغ وناپاکی تکیه داده‌اند وچه آنها که از صفاتی انسانی برخوردارند همه دانسته وندانسته برای سامان بخشیدن بفاجعه‌ای می کوشند که نیك واهودائی نیست .

بهمین علت است خواننده‌ای که چندبار داستان رستم واسفندیار و رستم وسهراب شاهنامه را خوانده باشد وازجزء جزء ماجراها و رویدادها و فرجام غم‌انگیز آن مطلع باشد درمرتبهٔ چندم، بازهم چنان اسیر وزبون فضای جادوئی داستان می‌شود که اگر در آغاز داستان آرزوی سامان نیافتن فاجعه را داشته باشد ناخودآگاه همراه آدمها در متن ماجرا پیش میرود وزمانی بخود می‌آید

۱ـ رك به کتاب مقدمه‌ای بررستم واسفندیار شاهرخ مسکوب

۲ـ رك به مقاله آقای دکترغلامحسین یوسفی درانتقاد ازکتاب «مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار» شاهرخ مسکوب راهنمای کتاب شماره ۶ سال ۱۳۴۲

ی ضربهٔ تراژدی فرودآمده باشد واین اعجازداستان پردازاست که خواننده‌اش نیزهنگام قرائت دردآدمهای اثرش استحاله شود وجزو یکی ازقهرمانان ماجرا درجریان حوادث قرار گیرد .

چنین داستانی با چنین مشخصات است که فقط جای جائی کوشش آقای اسلامی را درنفوذ به پوستهٔ درونی نشان می‌دهد وبقیه مانند فصول دیگر نقالی ماجراهاست واگر نقالان شاهنامه ازامتیاز آهنگ موزون شعر فردوسی وصدای متناسب برای مؤثرساختن هرچه بیشترقصه برخوردارند کتاب در اکثر موارد ازاین امتیاز بی‌بهره استآدمها و ماجراها بشکلی نامأنوس ارائه می‌شوند در نتیجه خوانندهٔ کتاب زندگی و ..... ازرفتن بدرون حوادث داستان رستم و اسفندیار می گریزد .

فشرده اینکه داستان رستم و اسفندیار نیز با وجود داشتن زمینهٔ گشاده برای تحلیل و بررسی درونی اکثراً درحد یك نقل‌ساده باقی مانده و درنتیجه خوانندهٔ دوست وآشنای فردوسی خود را بـاآن بیگانه حس‌می‌کند و باوجود اینکه زمینهٔ این داستان وهمچنین داستان رستم و سهراب درکتاب مورد بحث برای کاوش در روان رستم طرح‌ریزی وارائه شده است ماآنگونه که باید وشاید خصوصیات و ویژگیهای روحی رستم را دراین ارائه مشاهده نمی‌کنیم .

سخن را با این کلام پایان‌می‌دهم، همانگونه کهدرابتدای عرایضم ذکرشد انتشارهرگونه‌اثری‌راجع‌به‌شاهنامهٔ فردوسی‌عزیزوگرامی‌استوموقعیت مناسبی برای درك بهتر و بیشتر این اثرعظیم که کتاب زندگی ومـرگ پهلـوانان در شاهنامه ازاین مقوله وخواندنی است اما خوانندهٔ کتاب ازبرداشت نگارنده در مقدمه انتظار اثربهتری را می کشدکه متأسفانه آنگونه که باید وشاید برآورده نمی‌شود و درپایان کتاب احساس می‌کندکه چیز زیادی بردانسته هایش راجع به شاهنامه افزوده نشده وفقط هفت تصویر رنگ باختهٔ قهرمانـان شاهنـامه را پیش رو دارد .

فضای آشنا وملموس‌شاهنامه دراین کتاب ـ جزجای جای‌آنهم به‌گونه‌ای نه چندان‌کامل ـ دور از دسترس ذهن خواننده است .

با وعده‌ای که آقای دکتراسلامی درمقدمهٔ کتاب خود داده‌اند وبامایه‌ای که از ایشان در این کتاب ودرآثار دیگر شان سراغ داریم درانتظار تحلیل و تحقیق ارزنده‌تری از ایشان ودیگر دانشمندان و نویسندگان در باب شاهنامه هستیم ، باشد تا ازین راه زیروبمها ومجهولات محتوای عمیق‌شاهنامهٔ فردوسی در دسترس ذهن‌جویندگان وعلاقمندان این‌شاهکار عظیم قرار گیرد.

علی موسوی گرمارودی

امروز چه کسی می‌تواند شاعر باشد؟

نوشته‌ی تیمور گرگین
۴۰۰ صفحه . ناشر : آتروپات ومعین

اگر خواننده‌ی تنگ حوصله‌یی هستید ، هم از نخست خلاصتان کنم :
کتاب حاضر، در بردارنده‌ی پاره‌یی مفاهیم کلی وتکراری و بد [واحیاناً خوب] است، حداکثر در چهل صفحه که مؤلف دراز قلم ، آن را در چهارصد و اندی گسترانده است.. و جان خواننده رامی‌گیرد. اگر آدم بد زبان خوش فکر وصبوری آن را بخواند تاپایان کتاب، بارهــا نویسنده را باجمله‌هایی مشعشع می‌نوازد !

کتاب بــه حوض آبی می‌ماند کــه شاید درآن یك لیوان سکنجبین هم ریخته باشند و یا به ظرفی شیشه‌یی با اندك پنیر در آن‌که مادری خسیس یا بی‌بضاعت آن را پشت شیشه‌ی گنجه‌یی مقفل نهاده باشد و بچه‌ها نان را به‌شیشه بمالند ودلشان خوش‌که دارند نان و پنیر می‌خورند ...!

***

جمله‌ها کلیشه‌یی است وبه گونه‌ی انشاءهای دبیرستانی؛ نظیر: «... در اجتماع نتیجه‌ی مثبتی ازکارش نخواهد گرفت ...» ص ۳ کتاب ویا: «... بیشك هم اجتماع را سیراب می‌کند وهم ارضای خاطر هنرمند را سبب‌می‌گردد ..» ص ۳ و ۴ که بی‌اختیار در ذهن تتمه‌ی آن چنین تداعی می‌شود: «.. وهم پدر ومادر از او خوشنود بوده ودرنزد آنان روسفید و درآخرت به بهشت می‌رود، این بود انشاء ما درباره‌ی ....»!

نظرات ومدعیات، پادرهوا وبی‌ریشه ونقل‌قولها بی‌مرجع و کتاب انباره‌یی است. ضخیم ازتناقضات و کلی‌بافیهای کسل کننده وبانثری معمولی‌تر ازنثراین نگارنده !

از مقدمه‌ی مؤلف می‌آغازیم :

برپیشانی کتاب و درصدرالصدر مقدمه فرموده‌اند :

«عده‌ای بر آنند که هنرمند باید دراثرهنریش نهفته باشد وبرخی معتقدند که‌هنرمندوهنر، بایستی چون‌تماشاچی‌وبازیگرازهم‌جدا باشند یعنی هنرآفرین نباید در اثرش آشکــار شود و چهره‌اش را درکــار تاریك و روشن هنرش بنمایاند.

این عقیدت، قابل‌قبول‌می‌تواند باشد وحتی منتقدین ومحققین نیز به‌این

عقیده پایبندند و بالاتفاق بر کنار بودن هنرمند را ازهنرش، تأیید می کنند» (ص۳) اگر ازمؤلف محترم بپرسیم: کدام عده «بر آنندکه هنرمند باید دراثر هنریش نهفته باشد»؟ و«منتقدین و محققینی‌که بالاتفاق بر کنار بودن هنرمند را از هنرش ، تأیید می کنند» چه کسانی هستند ؛ چه خواهندگفت؟

دوباره می‌پرسیم : این منتقدین و محققین ، ایرانی هستند یاخارجی ؟ خودشان زیر گوش شما دوستانه این مطالب را فرموده‌اند یادرجایی نوشته‌اند؟ و درصورت اخیر، مارا قابل نمی‌دانسته‌اید که پاورقی را حتی به‌نام یکنفرشان مزین نفرمودیدکه بخوانیم وبدانیم ؟!

***

تــازه، این‌کاوشی درقشر عبارات بود ؛ ازاین پوسته ، اندك بـه درون می‌خزیم: مؤلف محترم ازعبارت «بر کنار بودن هنرمندازهنرش»می‌خواسته‌اند چنین نتیجه بگیرندکه شاعر باید اجتماعی باشد ؛ می‌گویید نه ؟ استنتاج و استدلال خودشان را بخوانید، «... زیرا اگر هنرمند باتدبیر و ابزارکار و اندیشه‌ی فردیش بخواهد دریك اثــر هنری‌کــه خلق می کند، دخالت ورزد و عقیدت فردی خود را درلابلای اثرش بگستراند، هنرش‌فاقد ارزش می گردد و در اجتماع نتیجه‌ی مثبتی ازکارش نخواهدگرفت ....» ص۳

می‌پرسیم: اولا اگرهنرمند با«تدبیر وابزارکار واندیشه‌ی فردیش، در یك اثرهنری‌که خلق می کند،دخالت‌نورزد»، باکجایش باید دخالت بورزد؟!

ثانیاً: اگر ازمجموع این عبارات منظوراینست‌که هنرمند نباید حدیث نفس‌کند و باید متعهد ومسؤول‌باشد وهنررا درخدمت جامعه بگیرد؛ می گوییم این نظر نمی‌تواند درست‌باشد زیرا اگرچه تربیت درهنر مؤثراست اماچیزی نظیر تعهد ومسؤولیت هنرمند؛ اکتسابی نیست، باید در سرشت او وجود داشته باشد درست مانند داشتن روحیه‌ی حماسی دربرخی ازشعرای متقدم.

دراینجا بی‌مناسبت نمی‌دانم، پاره‌ای از آنچه درهمین زمینه‌ی « داشتن روحیه‌ی حماسی»که ازین پیش درنقد برمنظومه‌ی پیام نعمت آزرم نوشته‌ام ، برای روشن‌تر شدن مقصود بیاورم:

«این روح‌حماسی به‌تعبیر من چیزی است به‌جزآنچه اهل اصطلاح، از حماسه Epopée درنظر می‌دارند . درتعبیر من، حماسه از معنای لغوی محض آن به دور نیست:

در اقرب الموارد می‌خوانیم: الحماسة : الشدةوالشجاعة[1] واین به‌جز

---

۱ ـ اقرب الموارد ج۱ ص ۲۳۰ . ودرهمه‌ی فرهنگهای عربی و فارسی دیگر هم به همین معنا ومضمون‌آمده است با اندك اختلافی درعبارات .

معنایی است که استاد دکتر زرین‌کوب، عوامل ایجاد آن را در شعر، دو شرط: «شگفت انگیزی» و «راست نمایی» می‌دانند[1]. پس «گفتار در روح حماسی است و آن عبارتست از: درشتی و خشونت و تپش و غرور و استواری و دلیری و خشمگینی ذاتی که جمعاً درخون یک شاعر جاریست، چنانکه ناخود آگاه به زبان شعری او نشت می‌کند، خواه شاعر رزمی می‌باشد یا غیر آن؛ چنانکه فردوسی آنجاکه در ۸۰ سالگی به سوگ خویش می‌نشیند و از شیوه‌ی بیان یک منظومه‌ی رزمی در می‌غلطد، باز حماسه می‌گوید:

تهی دستی و سال نیرو گرفت
دو دست و دو پای من آهو گرفت

می‌بینیم دراینجا نیز سخن از «نیرو» و «گرفتن» است.

ویا حتی درمقام تنزل می‌گوید:

شبی در برت گر بیاسودمی سر از فخر بر آسمان سودمی

روح حماسی فردوسی به او اجازه نمی‌دهد که حتی به هنگامیکه آرزوی گرم وشیرین را بهپیشگاه محبوبهای دیرجوش و سختکام آن روزگاران فرو می‌ریزد، از آسمان‌پایین‌تر بیاید. ولی درمسعودسعد سلمان چون‌آن‌روح‌حماسی وجود ندارد، نالهها تاحد زنجموره تنزل می‌کند:

نالم زدل چو نای من اندر حصار نای
پستی گرفت همت من زین بلند جای

تاآنجاکه می‌گوید:

گردون چه خواهد از من بیچاره‌ی ضعیف
گیتی چه خواهد از من درمانده‌ی گدای

و درچکامه‌یی دیگر می‌گوید:

ز رنج و ضعف بدان جایگه رسید تنم
که‌راست ناید اگر درخطاب گویم «من»

اما ناصرخسرو در همین مقام می‌گوید:

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن
زین چرخ پرستاره فزونست اثر مرا

و شما، خود، سایر اشعار سعدسلمان را باسایر اشعار ناصرخسرومقایسه فرمایید تا دریابیدکه تقریباً با تساوی شرایط بین قلعه‌ی نای و دره‌ی یمگان! تفاوت روحیه‌ی این هردو محصور و مهجور «ازکجاست تابکجا!».

اینک باسخن خویش شویم: به نظر من، برخلاف نظر مؤلف محترم

1 - شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب صفحات ۱۴۴ - ۱۴۶

کتاب حاضر، تعهد و مسؤولیت نیز چیزی نظیر روحیه‌ی حماسی است و باید درخون شاعر باشد[۱] نه چنانکه ازمخالف مفهوم عبارت مؤلف محترم‌برمی‌آید: «هنرمند ازآن‌پیرو ابزارکار و اندیشه‌ی اجتماعیش بخواهد دریك اثرهنری که خلق می‌کند، دخالت ورزدوعقیدت اجتماعیش‌رادرلابلای‌اثرش بگستراند...»

چراکه درآنصورت: یاشعر اوشعاری بارد خواهد بود و یاتعهدی است که لنگش از لحاف بیرون می‌ماند... و نتیجه آنکه چنانکه دیده‌ایم و دیدیم تا یك‌شیردود توی دلش می‌کنند، پی‌می‌نشیند و واپس می‌رود و پس‌می‌افتد...

***

آنچه گشوده ونموده‌شد، مطالب صفحات اول کتاب‌بود؛ اما کتاب‌سراسر ازهمین دست وبرهمین گونه است. نمونه‌هایی دیگر می‌آورم و داوری‌راباشما می‌سپارم بااین یادآوری‌که در عبارات و بیشتر در محتوا تأمل فرمایید:

ص۵: «...هنرمند امروز یاپیراست یاجوان، یا بداخلاق است یاآرام، یابدبین است یاخوشبین، یاامیدوار است یا نومید، یافقیر است یاغنی، یاسالم است یامعتاد، یاکارمند است ویابیکار ...»!

ص ۶ : «... وبه‌امید روزگار پیری می‌نشینند (یعنی شاعران) تاشاید از چهره وقیافه‌ی خود بتوانند استفاده‌کنند ولی افسوس از پیرانه سرهم (!) طرفی بسرنمی‌بندند و بـه ناگزیر تف سر بالا را به ریش خودشان تقبل (!) می‌نمایند ...»

ص۷ : «... گروه دوم ازشعرا، هم پیرند وهم گوشه‌گیر، برخی‌ازاینان خوب‌کار می‌کنند بااینکه بهمهٔ رموز وفنون شاعری آگاهند اما انزوا بیشتر دوست می‌دارند (!) وخیلی‌کم آثارشان راعرضه می‌دارند وشایدهم هرگز در زمان حیاتشان اثر خود را معرفی نکنند ولی ناگهان بعد از مرگ آثارشان جلوه‌کند و عالمگیر شود ...»

ص۱۰ : «... یك‌هنرمند واقعی ... چرا درگودال فساد می‌افتد؟ پاسخ به این سؤال آسان است : خودکرده را تدبیر نیست...»

---

۱ ـ این یادآوری لازم است‌که، این صرفاً مثل بود و درمثل مناقشه‌نیست وگرنه داشتن روحیه‌ی حماسی و متعهد بودن ، همچنانکه مانعةالجمع نیست ، مانعةالخلوهم نیست چنانکه مثلا عبیدزاکان باآنکه اشعارش سرشار از نوعی‌تعهد نسبت بجامعه‌ی زمان اوست، اما دارنده‌ی روحیه‌یی حماسی نیست .

اغلب مطالبی که مؤلف باسبك ویژه‌ی خوداز آن بحث می کنند، شگفتی همراه باسپاس خواننده را برمی‌انگیزد، چرا که فکر می کند اگر ایشان بدان اشارت نمی‌فرمودند، شاید تاآخردنیا آن معضل نگشوده می‌ماند ودسترسی به آن برای خواننده‌غیرمقدور می‌بودا

مثلا : درشرح وتفسیر بامزه‌ی ولادت یك‌شعر، در صفحه‌ی ۱۷ کتاب، بدینجا می‌رسند که :

«.... هرخواننده ویاشنونده‌ی دانا می‌تواند ازآهنگ وهارمونی‌ووزن اولین مصرع هرشعر، به‌بحر و وزن بقیهٔ همان شعرپی‌ببرد ....» که البته اندك توسع مشرب به خرج داده‌اند زیرا فقط نوابغ از عهده‌ی چنین‌کار دشواری برمی‌آیند...!

در همین صفحه [= صفحه‌ی ۱۷] و به دنبال همان جمله می‌فرمایند :

«... شاعر دانا ، مصرع اول را وقتی ساخت وصورت معنی‌آن را مورد مداقه قرارداد ،کم‌کم پیش می‌رود و همراه این پیشرفت خود این‌ها را [کذا فی‌الاصل !] ازنظر دور نمی‌دارد: شاعر باید به زمان خود نزدیك شود، دوری از زمان وناهماهنگی باآن،کهنه پرستی را سبب می گردد :

اتحاد یـار بـا یاران خوشست پای‌معنی‌گیر،صورت‌سرکش‌است...»

و ۶ بیت دیگر از مثنوی مولوی را دراینجا ذکر فرموده‌اند که من در حاشیه‌ی کتاب، درکنارآن‌به هنگام مطالعه‌نوشته‌ام: نشستن این اشعار دراینجا همانقدر بی‌معنی است وبی‌مناسبت که بلاتشبیه، پیرمردی روحانی دریك مجلس «گودبای پارتی» بین «تین‌ایجرهای» جلف و جوان بنشیند !

ص ۱۹ : «... او به‌آسانی از عهده‌ی کاری که می‌خواسته است انجام دهد بخوبی برآمده است ...»

* * *

درصفحات بیشماری ازکتاب نیز، بی‌مناسبت [واقعاً بی‌مناسبت]، به‌شرح وتفسیر برخی ازاشعار شعرای بزرگ وکوچك‌وگذشته ومعاصر، پرداخته‌اند، و البته این زحمت را کشیده‌انـدکه بحور عروضی ویـژه‌ی اشعار را مشخص فرموده‌اند ! در نمونه‌ی ذیل، هم به‌عبارت وهم به‌محتوای تفسیری‌که برشعر لاهوتی نوشته‌اند توجه بفرمایید :

«...نشد یك‌لحظه ازیادت جدا دل زهی دل، آفرین دل، مرحبا دل
به چشمانت مرا دل مبتلا کرد فلاکت دل ، مصیبت دل، بلا دل
درون سینه ، آهی هـم نـدارم ستمکش دل، پریشان‌دل، گدادل...
دل لاهوتی قبل ازسرایش غزل دل طپید، این طپش خیلی ادامه یافت‌او

همراه با طپش این دل: «درنشیب وفراز زندگی پائین وبالا رفت شاعر به خود جرأت داد و بمعشوقه زندگی نزدیك شد زمان ومکان را ازبین برد حتی یك لحظه! او لحظه‌ای نیزازیاد دلبر غافل نشد و آواز در داد که ای زندگی یك لحظه هم دل ازتوجدا نشد آنگاه ازدل خود تقدیر نمود وبارزیابی صفاتش کمر همت بست وبازهی وآفرین ومرحبا دلش‌راتشویق کرد...» (ص۲۱و۲۲ کتاب)

***

بین‌الدفتین کتاب از آنچه برشمردیم وآوردیم، انباشته است و من هیچ صفحه‌یی از آن نخواندم که در آن از آن دست که رفت، نکته‌یی نیابم ... چندان که سرانجام ندانستم: **امروزچه کسی می‌تواند شاعر باشد**، اما فهمیدم که امروزه چه کسانی به راحتی می‌توانند نویسنده‌ی کتابی چهارصدصفحه‌یی باشند !

سلیم نیساری

فهرست نسخه‌های خطی فارسی

از احمد منزوی، تهران، نشریهٔ شمارهٔ ۳۳ مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای، ص۱۸۴۵ تا ۲۶۱۵- ۲۵۰ریال

مجلد حاضر که جلد چهارم فهرست نسخه‌های خطی فارسی میباشد به منظومه‌های فارسی درتمام قالبهای شعری (مثنوی، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند...) اختصاص دارد. دراینجا منظومه به مجموعه‌های شعری اطلاق میشود که بصورت واحدی مستقل‌شناخته شده باشد وجزودیوانها که ترکیب خاصی‌دارند ودرمجلد سوم نشان داده شده‌اند محسوب نمیگردند.

این‌منظومه‌ها گذشته ازاینکه درقالبهای گوناگون هستند، ازنظرمحتوی و اغراض شعر (مانند اشعار بزمی، رزمی، عرفانی...) نیز متنوع میباشند. آقای احمد منزوی مؤلف کتاب ضرورتی ندیده است که منظومه‌هارا ازاین‌نظر ازهم تفکیك کند. بدیهی‌ست که همین نظم وترتیب الفبائی نام منظومه‌ها امر مراجعه به‌فهرست‌آنهارا آسانترمیسازد. البته درهرمورد ضمن‌معرفی منظومه‌ها قالب ومحتوای‌آن نیز ذکرشده است.

توجه‌واعتقاد به سهولت یادگیری وحفظ مطالب درقالب منظوم، بسیاری از نویسندگان پیشین‌را برآن داشته است که آثار علمی مانند مباحث ریاضی،

ستاره‌شناسی ، پزشکی وجزآنهارا در قالب نظم درآورند . مؤلف کتاب حاضر چنین کتابهای منظوم را دربخش مربوط به موضوع خود معرفی کرده است، با اینحال به‌منظور تمرکز همهٔ منظومه‌ها دریك مجموعه ، برحسب نظم الفبائی نام آنها درمجلدحاضر نیز آورده شده است وضمناً به‌بخشی که‌نخست‌باردرآن‌ذکری ازمنظومه رفته است اشاره شده است .

درمورد برخی‌ازاینگونه منظومه‌ها ، که بارنخست ازنظرموضوع‌درجای خود ذکرشده است واینك دراین بخش‌منظومه‌ها باردیگر ازآنهـا یاد میشود، مؤلف‌کتاب کـه در فاصلهٔ زمانی بین چاپ مجلدات پیشین این‌کتاب تا مجلد حاضر به نسخه‌های دیگرازآن منظومه‌ها دست یـافته است، پس از ذکراینکه این‌کتاب درکدام بخش‌معرفی‌شده‌است، ازموقعیت استفاده‌کرده نسخه‌های‌تازه دست یافته‌را نیز درمجلد حاضرافزوده است ، ازاینگونه است : «بحرالاسرار» مظفرعلیشاه‌کرمانی‌که ۱۴ نسخهٔ‌آن دربخش تفسیر صفحهٔ ۶ یاد شده است ، و چون این تفسیر عرفانی در قالب مثنوی‌ست یکبار دیگر در ردیف حرف ب از بخش‌منظومه‌ها درصفحه ۲۶۵۶ ذکر گردیده است ، و۶ نسخهٔ دیگر که‌آگاهی دربارهٔ‌آن دربررسیهای بعدی‌حاصل‌شده دراینجاآورده شده است .

***

دراین مجلد تعداد ۱۰۰۰۴ نسخه زیر۳۳۳۷ عنوان معرفی شده است. گذشته ازتعداد زیادی ازنسخه‌ها که‌آقای منزوی شخصاً درکتابخانه‌های ایران از ملی وخصوصی دیده است ، این‌نسخه‌ها از۱۱۸ مجلد فهرست چاپ شده در ایران وبیرون ازایران‌بیرون‌کشیده شده است ، ودرهرمورد مؤلف پس‌ازنشان دادن ویژگیهای نسخهٔ منبع خودرا ذکرکرده است تا راه برای پژوهش‌بعدی محققان نشان داده شده باشد ، واگرکسی به‌کسب آگاهیهای بیشتری نیازمند بود به منبع اصلی مراجعه‌کند . عنوان این ۱۱۸ جلد منبع‌اصلی درپایان این مجلدآورده‌شده‌است. این۱۱۸ کتاب‌شامل۷۹ مجلد فهرست خاص‌کتابخانه‌های ایران و۱۱ جلد فهرستهای‌عام و۲۸ جلد فهرست‌کتابخانه‌های بیرون‌ازایران (بیشتر شامل‌کشورهای پاکستان ، ترکیه ، هندوستان ، عراق، سوریه، مصر انگلستان واتحاد جمـاهیرشوروی) میباشد . شماره‌های ردیف۶۹تا۸۷ دراین فهرست باید به ۷۰تا۷۹ اصلاح شود).

فهرست منابع این‌کتاب طوری‌تنظیم‌شده است‌که درعین‌حال‌توضیح‌دهند عنوانهائی‌ست‌که درمتن این‌کتاب پس‌ازشمارهٔ مسلسل‌لاتین‌قید شده است. برای مثال درضمن این‌فهرست معلوم میشودکه منظور از عنوان : اصفهان، روضاتی

یا تبریز، ملی یا تهران، دانشگاه چیست و کدام فهرستها دربارهٔ این مخازن تاکنون منتشر شده است

مؤلف کتاب در پایان این مجلد فهرست سرآغاز منظومه‌ها را به ترتیب حرف روی وسپس برای هر حرف روی به ترتیب حرف آغاز آورده است. در این بخش ۱۴۷۹ مطلع از منظومه‌ها که برای مؤلف شناخته بود یاد شده است، ملاحظهٔ این شعرها نشان میدهد که دست کم درحدود ده مطلع هر کدام درآغاز بیش از یك منظومه تکرار شده است همچنین سرآغاز بعضی از منظومه‌ها درنسخه‌های خطی به تفاوت قید گردیده است.

***

اهمیت نسخه‌های خطی که جزوی از آثار ملی ویادگارهای معنوی وفرهنگی یك ملت است برهمگان آشکاراست، لزوم تدوین یك فهرست عام مشترك ازتمام فهرستهای کتابهای خطی فارسی بحثی ست که درپیشگفتار دیگر مجلدات بدان اشاره شده است.

برای محققانی که در متون کهن فارسی کار میکنند بدون تردید فهرست حاضر کمك بزرگی به صرفه‌جوئی دروقت میکند. بدون دسترسی به یك فهرست جامع چه بسا ممکن است محققانی متنی را پس ازرنجهای بیشمار با مطابقه با چند نسخهٔ دیگر که میشناخته‌اند به‌چاپ رسانند وپس ازاتمام کارمقابله وانتشار ازوجود نسخه‌ئی مضبوطتر ومعتبرتر درهمسایگی خود آگاه شوند.

برای بررسی سیر تکامل و تطور دانشهای گوناگون در ایران مراجعه به‌فهرستهائی نظیر همین دورهٔ فهرست نسخه‌های خطی فارسی خالی از فایده و اهمیت نیست. حاصل بررسی در این فهرست از دیده‌های گوناگون میتواند موضوع پژوهشهای جالبی باشد. دانستن اینکه نسخه‌های خطی فارسی به چه نسبتی میان موضوعهای علمی، ازعلوم مثبته وعقلی وادبی وتاریخی، بخش شده است خودحایز اهمیت است. این آگاهی نشان میدهد که فارسی نویسان درزمانهای مختلف درچه رشته‌ئی بیشتر فعالیت کرده‌اند. همچنین بررسی آمار نسخه‌ها معلوم میسازد هردوره‌ئی از تاریخ ایران ازنظر فرهنگی چه ویژگی داشته است، ودر هرقرن نویسندگان بیشتر به نگارش چه کتابهائی اقبال کرده‌اند.

بررسی آماری درمنظومه‌ها ومقایسهٔ تعداد نسخه‌های شاهنامه، مخزن الاسرار، بوستان و ... نه تنها معرف شهرت وکثرت استفاده از یك اثرمنظوم میباشد بلکه ازنظر اجتماعی و فرهنگی نیز این آگاهیها شایان اهمیت است که معلوم شود کدام سرایندگان بوده‌اند که افکار آنان درطی چندین قرن از عوامل مؤثر نفوذ درطرزفکر مردم این سرزمین بوده است.

بررسی نسخه‌های خطی فارسی از لحاظ دریافت دامنهٔ گسترش زبان فارسی وبررسی اینکه درسرزمینهای همسایه چه رشته‌هائی را بیشتر به فارسی مینوشته‌اند ویا اینکه چه منظومه‌هائی درچه کشورهائی بیشتر خواهان داشته است همه درحد خود بسیار ارزنده است . همچنین آگاهی از تاریخ ومحل کتابت نسخه‌ها، مراکز علمی گذشته وکیفیت وکمیت کوششهای علمی درآن مراکز را معرفی میکند.

* * *

امید است کـه جلد پنجم فهرست نسخه‌های خطی کـه مربوط به شروح منظومه‌ها ومتون ادبی وافسانه‌هاست، وجلد ششم که اختصاص به‌تاریخ وجغرافیا خواهد داشت به‌همت وکوشش خستگی ناپذیر مؤلف‌آن (آقای احمد منزوی) به موقع‌چاپ ومنتشر گردد ودورهٔ این فهرست نسخه‌های‌خطی فارسی که‌انتشار آن ازسال۱۳۴۷ بوسیلهٔ موسسهٔ فرهنگی منطقه‌ئی‌آغاز شده است تکمیل شود .

حسین خدیو جم

نگاهی دیگر به همان کتاب

نگارش احمد منزوی

برای تدوین ایـن فهرست یکصدوپنج مجلد فهرست چاپـی متعلق بـه کتابخانه‌های کشورهای مختلف کـه درآنها نسخه‌های خطی فارسی معرفی شده است، اساس کار قرار گرفته تافهرستی جامع از نسخه‌های خطی فارسی‌موجود در هرموضوع فراهم گردد. دومجلد ازاین فهرست قبلا منتشر شده واهل‌کتاب از آن بهره‌مند گردیده‌اند . اینك سومین مجلد آن با مشخصات زیـر به‌بازار آمده است :

این مجلد از فهرست منزوی بابخش هفدهم کـه شامل کلیات ادبی است آغاز می‌شود، ودر بخش بیست وپنجم که شامل دیـوان اشعار سخنوران فارسی زبان است پایان می‌پذیرد. در این بخشهای نه‌گانه ۹۷۱۶ نسخهٔ خطی‌معرفی شده است .

تقسیم بندی بخشهای این مجلد چنین است : بخش هفدهم کلیات ادبی ۶۰۴ نسخه . بخش هیجدهم خط ۱۴۵ نسخه. بخش نوزدهم فرهنگنامه ۱۵۲۰ نسخه. بخش‌بیستم دستور زبان ۳۱۷ نسخه. بخش بیست‌ویکم دستورنامه‌نگاری

۳۵۰ نسخه. بخش بیست ودوم بـلاغت ۳۰۷ نسخه. بخش بیست وسوم عروض وقافیه ۲۸۷ نسخه. بخش بیست‌وچهارم معما ۲۸۷ نسخه . بخش بیست وپنجم دیوان ۵۸۹۹ نسخه.

پس‌با انتشار این مجلد تعداد نسخه‌هایی که مؤلف تاکنون درسه مجلداز فهرست خود معرفی کرده است ۲۷۱۵۴ نسخه می‌شود. از این رقـم می‌توان دریافت که مؤلف پریشان روزگار این اثر درسایهٔ عشق وقناعت چه کار پرارج وتوانفرسایی درپیش گرفته، وچگونه قسمتی ازراه درازودشوارپژوهش رابرای اهل تحقیق‌کوتاه و آسان کرده است.

مثلا اگر دانشوری برای چاپ تازه‌ای ازکتاب کیمیای سعادت غزالـی گامی استوار به‌پیش نهد، فهرست منزوی دراولین منزل شناسنامهٔ دقیق پنجاه وپنج نسخهٔ خطی ازاین‌کتاب را درچند صفحه به وی معرفی می‌کند و ازقدمت هرنسخه و آدرس دقیق آن در سراسر گیتی چنان پرده برمی‌گیرد که مصحح حس می‌کند نیمی از راه دشوار تحقیق را پشت سر نهاده، و می‌توانـد مسافت باقیمانده را باآرامش خاطر دنبال‌کند. زیرا به‌روزگاری‌که اینگونه فهرستها در دسترس اهل تحقیق نبود، هرکسی ناگزیر می‌شد سالها از عمر عزیزخود را صرف یافتن نسخه‌های متعددکتاب مورد نظرکند، تازه پس ازپایان‌تصحیح متن وانتشارآن متوجه می‌شدکه چند نسخهٔ‌بهتر موجود بوده، اینك نوشداروی بعداز مرگ سهراب نصیبش شده است. درنتیجه‌کار ناقصی به بازار اهل‌کتاب تقدیم می‌شدکه حاصل‌آن‌برای مصحح شرمساری بود، وبرای خواننده‌پریشانی و سردرگمی.

حال ببینیم بهرهٔ منزوی و دیگرفهرست نگاران، یامحققان و مترجمان آثار علمی وتحقیقی از این‌کارهای کم‌سود و دیرثمر چیست ؟ اگر مانند پول پرستان جنبهٔ مادی‌قضیه رادرنظر بگیریم، بامحاسبهٔ دقیق ریاضی روشن می‌شود که معمولا دستمزدی‌که به مدرسان‌کم مایه‌تر از این قوم پرداخت می‌شود ده برابر است. یعنی اگر برای یکساعت درس در مدارس عالی شصت تومان حق تدریس می‌پردازند حق تألیف این گروه صاحب قلم به ساعتی شش تومان هـم نمی‌رسد ! اگر قبول ندارید رقم ۲۷۱۵۴ کتابی راکـه منزوی از فهرستهای صدوپنجگانه‌استخراج کرده ومشخصات‌هریك راچندبار رونویس وبازدیدکرده تانوبت به تصحیح نمونه‌های چاپی رسیده است، بامجموع وجوه دریافتی او در نظر بگیرید تابرای شما ثابت شودکه بهره وی برای هرساعت از عمر عزیـز بندرت از بیست ریال در ساعت تجاوزکرده است.

اما بهرهٔ معنوی

جناب منزوی ومحققان وارسته‌ای امثال او تنها بهمین دلخوش کرده‌اند که درسایهٔ تلاش شبانه روزی خود از نام نیك وستایش اهل دانش و بینش برخوردار می‌شوند، واین خود برای مردم صاحبدل پاداشی بزرگ است. ولی متأسفانه رفتار وکردار گروهی بیمایه وپخته خوار، امیدپایدار ماندن این پاداش معنوی را نیز برای آنان نقش بر آب کرده است. زیرا درمیان مردم باکتاب، گروهی بی‌کتاب رخنه کرده‌اندکه باگستاخی تمام زحمات دیگران را به یغما می‌برند، و برای ردگم کردن یا پرده‌پوشی بـر کارناروی نـه تنها از ذکر مآخذ مورد استفادهٔ خود لب فرومی‌بندند، بلکه درمواردی مقداری بد وبیراه نیز نثارکسی می‌کنندکه حاصل اندیشه‌اش را یغماکرده‌اند. کتابها ومقالاتی که ازاین رهگذر فراهم شده آنقدر زیاد است که برای معرفی آنها بایدکتابی تألیف شود، اسناد این دستبردها درنزدکتابشناسان دانا وبی‌ادعا موجوداست، ولی جرأت انتشارش نیست.

شگفت آنکه دیده ومی‌بینیم گروهی انگشت شمارگاه بیگاه به یاری مشتی ازاین مطالب دستچین شده، مقامات دانشگاهی را به نوبت پشت سرمی گذارند! شگفت‌تر آنکه بسیاری از صاحبان آثار یغما شده از فرط مآل اندیشی وکثرت شرم‌وحیا حالت کشیش کتاب بینوایان راپیداکرده‌اند، وبه امید متنبه شدن این قوم، مال سرقت شده را پیشکش می‌کنند! اما حاصلی جز افـزونی جسارت نمی‌بینند.

ازقانون حمایت نویسنده ومؤلف ومترجم هم که بوی خیری بر نمی‌خیزد. یعنی برفرض که برای کسی حقی ثابت شود، داستان «که‌داد وکه گرفت» مطرح می‌شود! بنابراین چه بایدکردکه جلو اینگونه نامردمیها گرفته شود؟ شاید پاسخ گفتن به‌این پرسش هم اکنون برای بسیاری دشوار باشد، چون پای منافع مادی عده‌ای در میان است! ولی سرانجام مردمی از خودگذشته و حقیقت‌گو پیدا خواهند شد یامراکز علمی باوسایلی مجهز می‌شودکه بی‌پروا وبه آسانی سره را ازناسره بازشناسند. به امید آن روز ...

سخن از فهرست منزوی بود، اما قلم سرکشی کـرد وگوشه‌ای از راز درون پرده رابی‌پرده نمود.

کارمنزوی ماانندهمهٔ کارهایی که تاکنون در این‌زمینه انجام‌شده بی‌نقص نیست، ولی انصاف آن است‌که چنین کاری به‌این وسعت آنهم از فرسوده‌مردی چون منزوی سزاوار بس تحسین است. خداکند مردمی‌که از این اثر پرفیض برخوردار می‌شوند از ذکر مأخذ مورد استفادهٔ خود دریغ نورزند.

محمد حسن رجائی زفره‌ای

بازیهای باستانی کودکان اصفهان

گردآورنده: نوروزجمشاد - ۱۳۵۱ش - ازانتشارات انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان - رقعی - ۲۴۰ ص

در مقدمه کتاب نوشته شده : اگر ماقبول داشته باشیم که ششهزار سال تاریخ داریم پس بهتراست بدانیم اطفال ما در این مدت چه میکردند و باچه سرگرم میشدند، و به چه بازیهایی مشغول بوده‌اند و آن مردان رشید و آن چابك سواران دلیر زمان کوچکی و بیخبری خود راچگونه بسرمی‌بردند.

اینك دورنمایی ازآن روزگار:

پسران سرداران و جنگ آوران در وقت بیکاری درکوچه و میدانهای شهر جمع میشدند و بوسیله کمربندی‌بازی (درخونه شاه را آب پاش)می‌نمودند وزمان دیگری گردهم میآمدند ویکنفر را انتخاب کرده شاه میکردندودیگری را دزدوخائن می‌نمودند وبه (شاه دزد) بازی مشغول میشدند .

فرزندان کوچك زارعان و کشاورزان ما باآن لهجه‌های محلی و زیبا و قشنگ اجتماع کرده و همه‌باهم پشت قبا وجبه‌های بلند یکدیگر را می‌گرفتند و(گرگم‌وگله میبرم- چماق بکلات میزنم) را بازی میکردند........ نام کتاب وبخشی که ازمقدمه‌آن نقل‌شد ارزش‌کتاب وزحمت محقق آنرامیرساند.

و اینك می‌پردازیم بفهرست‌کتاب :

۱ گفتگوی نگارنده ۲طرزانتخاب کردن ۳ اصطلاحات بچه‌گانه ۴چند بازی‌کوچك‌کودکانه ۵ آفتاب‌مهتاب ۶ اتل‌متل ۷ اتوتل‌توت‌ومتل ۸ ادك‌مدك ۹ الاکلنك ۱۰ انگشتان ۱۱ اوسای‌کرباس پاره‌کن ۱۲ باقالی بچند من ۱۳ پل وچفته ۱۴ پیشی پیشی ۱۵ تاپ تاپو ۱۶ حم‌جمك ۱۷ جن و پری ۱۸ چشم بندونك ۱۹ چوری چوری چند چوری ۲۰ حسن‌کچله بابات آومده ۲۱ حمام‌بازی .... ۵۰ یك‌مرغ‌دارم. مؤلف محترم کتاب، دبیردبیرستانهای اصفهان و محقق فولکلور رادیو اصفهان و در جمع و تألیف از صاحب نظران است ودراین کارصالح، ومسلط بر کاری که شروع وبانجام رساند.

چاپ و کاغذآن باتوضیح باینکه وسایل مطبعه مانند تهران درشهرستانها مجهز نیست، خوب وزیباست.

بسیاری‌ازکلمات محلی بااعراب مشخص‌شده ولی‌ازحروف صوتی‌استفاده نشده واحتمالا بدانجهت است که در چاپخانه‌های اصفهان انتشارآن با حروف صوتی میسر نیست .

تاریخی

کمکهای فنی در ایران درسالهای ۱۸۹۸-۱۹۱۴

نوشتهٔ Annette Destrée

ترجمهٔ عبدالهادی حائری

قسمت دوم

درخلال [یک دورهٔ] ۱۵ سالهای که دراین مقاله موردبررسی قراردارد چندین بحران ازاین قبیل بوجود آمد: اولین بحران در ۱۹۰۶-۱۹۰۷ یعنی بلافاصله پس از انقلاب [مشروطه] صورت گرفت ونتیجهٔ مستقیم آن بود. در حقیقت مجلس که پس ازاولین انتخابات عمومی درایران درسال ۱۹۰۶ بوجود آمده بود مصمم ترین وسمج ترین دشمن ژوزف نوز و همکاران اصلی او بشمار می‌آمد (۹).

درسال ۱۹۰۶ نوز در اوج قدرت وعزت بسرمیبرد: او وزیر گمرکات وپست بود. علاوه براین جزئی از خزانه راکه عبارت ازصندوق بود در دست داشت واینطور بنظرمیرسد که نفوذ فراوانی نیزدرشاه ودرنتیجه درهیأت وزراء دولت ایران داشت. آیا همانطوریکه باو نسبت میدادند، موفقیت‌های او موجب رفتار غرورآمیز وخود نمائی‌های او در زندگی شد؟ چنین احتمالی میرود. بهرحال عده‌ای از ایرانی‌ها تحمل نکردندکه نوز به‌تنهائی آنهمه سازمانهای مختلف را رهبری کند، بنابراین در مجلس مکرراً برضد این فرد خارجی که شاه عنوان وزارت بوی داده بود استیضاح میکردند (۱۰). فشار روبشدت گذاشت تا روزی‌که مظفرالدین شاه مریض و روحاً خسته‌که از هرسو تحریک گردیده بود تسلیم شدکه نوز و معاونش پریم را فدای ثبات رژیم گرداند. (۱۱)

دربهار سال ۱۹۰۷ این دوکارمند بلژیکی از کارکناره گیری کردند. با وجود این سایر بلژیکی‌ها همچنان برسرکارخود باقی‌ماندند. درمیان آنان مردانی یافته میشدندکه هم با لیاقت وهم درکارخود صمیمی بودند مانند ژوزف مونار (Joseph Monard)، برادران مولیتو (Molitor) لیمبر (Limbert) وکامی (Camille) و بسیاری دیگر که کار شروع شده را بنحوی که امکان پذیر بود ادامه میدادند.

ایراد مهمی‌که به‌نوز گرفته شد این بودکه اوچندین شغل مهم را در اختیارخود داشت. بهمین سبب بودکه فعالیت جانشین‌او، مونار، تنها محدود باداره‌ٔ امور گمرکی گردید. [قرار نیز براین شدکه] اگرگذاشتند، کامی مولیتو عملا امور پست را اداره کند ولی اسماً تحت نظر یك کارمند عالی رتبهٔ

دولت ایران قرار داشت . علاوه براین صندوق را حذف کردند و بجستجوی یك کارشناس غیر بلژیکی درجای دیگر پرداختند تا بمنظور تنظیم امورمالی ایران بکار گماشته گردد .

این شخص، یك فرانسوی بنام بیزو(Bizot) بود که پس از رایزنی‌های قبلی آن «دوسفارت»، عهده‌دار این وظیفه مشکل گردید(۱۲). او دوسال در ایران ماند . اینطور بنظر میرسد که درخلال این مدت بوسیلهٔ تحریکات ایرانیان و خارجیان اقداماتش فلج گردیده بود. بیزو نتوانست کارمهمی انجام دهد. جانشین امریکائی او مورگان شوستر (Morgan Shuster) داوری تندی دربارهٔ او میکند . او در کتاب خود که پس از بازگشت از ایران نوشت عدم موفقیت وی را چنین شرح میدهد : «برای من داستان غم‌انگیز آقای بیزو کارشناس برجستهٔ امور مالی فرانسه را بیان کردند که درحدود دوسال قبل از ما (یعنی در سال ۱۹۰۸) وارد تهران شده‌است . او نمایندگان روس وانگلیس وسایر دیپلماتهای خارجی را مهربان ومهمان‌نواز یافته آنان را همواره آماده برای راهنمائی خود دیده بود . اوسخت در دام دوستی آنان افتاده بود و باشرکت درجشنهای متعددی که بافتخار او درسفارت خانه‌ها ترتیب میدادند کاملا فراموش کرده بود که او بایران آمده است تاامورمالی را سر وصورتی دهد نه اینکه چای بنوشد، بریج بازی کند و باسب‌سواری بپردازد»(۱۳).

این ارزیابی که بدون هیچگونه تردید مبالغه‌آمیز میباشد، درعین حال دوفائده دارد : هم خطری را نشان میدهد که برای «کارشناسان فنی» خارجی درنتیجه دخالت درامور سیاسی واجتماعی تهران بوجود بوده وهم بطورآشکار حکایت ازغرض ورزی‌های این‌مرد امریکائی دارد وبطوری که خواهیم‌دید معایب معکوس متوجه خودش گردید .

برکناری نوز تنها یك وقفهٔ کوتاهی درفعالیت کارشناسان بلژیکی گمرك بوجودآورد . تحت مدیریت مجدانه مونار، ادارات مربوط مجدداً بحالت نظم وترتیب درآمد وعلی‌رغم فشارهای ناشی از تنفر از بیگانگان و دشمنی برضد بلژیکی‌ها که ازحملات ژانویه ۱۹۰۷ ناشی شده بود، درآغاز ماه‌آوریل‌همان سال دولت ایران تمایل‌خودرا نسبت‌باستخدام عده‌ای‌اضافی‌ازکارشناسان‌بلژیکی به‌بروکسل اطلاع داد . درضمن دامنهٔ فعالیت آنان روبه‌توسعه گذاشت .

یکی‌ازمشکلات مهم‌وصول مالیات برزمین - یعنی تنها ممر درآمد دولت باضافه عوارض گمرکی ــ این بود که یك‌سیستم ممیزی دقیق‌ومرتب تقریباً بکلی

وجود نداشت .

مالیات براساس دفاتر قدیمی که در بعضی نواحی درحدود صد سال از آنها گذشته و کهنه ومبهم بود وصول میشد . آنجا نیز سوء استفاده وامتیازات یك قاعده کلی بشمار می‌آمد .

بنابراین باین نتیجه رسیدند که بتأسیس یك سیستم ممیزی وثبت اراضی اقدام شود وبنحو خردمندانه‌ای تصمیم گرفته‌شد که یك آزمایش ابتدائی ومختصر درحومه تهران انجام گیرد (۱۴).

این کارشناسان گمرکی بلژیك بودند که برای انجام این وظیفه مأموریت یافتند .

درجای دیگر ما می‌بینیم که شرائط، آنان را وادار میکند کــه بتأسیس سازمان‌های بهداشتی در موقع شیوع وبا مبادرت ورزند [مثلا] درکرمانشاه در سال ۱۹۰۴ و درسیستان درسال ۱۹۰۵. یااینکه ملاحظه میکنیم که آنان کوشش کرده‌اندکه با براه انداختن تأسیسات جمع‌آوری و ذخیرهٔ گندم اثرات احتکار و گرسنگی را در مواقعی کــه احتمال بدی محصول و قحطی میرفت از بــین ببرند(۱۵). خلاصه مؤسسات گمرکی مخصوصاً توسعه یافت، قرار دادها بطور منظم تجدید گردید و درسالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ استخدام های تازه‌ای صورت گرفت .

با وجود این، وضع سیاست داخلی روبه‌بهبودی نمیگذاشت : محمد علی شاه که بجای پدر بر تخت سلطنت تکیه زده بود از دشمنان آشتی ناپذیر مجلس بود. دسته‌های ارتجاعی وانقلابی هرروز باهم درحال نزاع بودند. نخست‌وزیران با سرعت عوض می‌شدند . گاهی طرفداران انگلیس ، گاهی طرفداران روس، زمانی اصلاح طلبان و زمانی علاقمندان به حفظ و حتی احیاء امتیازات قدیم روی کارمی‌آمدند (۱۶) .

مطالعهٔ پرونده‌های مربوط بکارشناسان بلژیکی ما نشان میدهد که آنان چه مشکلاتی برای کار کردن در چنان شرائطی داشتند : کشور بطور کامل در هم ریخته، سازمان دارائی تقریباً بحال وقفه افتاده، بازرگانی روزبروزدرحال زوال، درآمدها کاهش یافته و بیگانگان ازحیث امنیت خویش بیمناك . باین مطالب باید دسیسه بازی سفارتخانه‌ها را نیز اضافه کرد وما میتوانیم دریابیم که درچه شرائطی هیأت دولت ایران مشغول بکار ومبارزه بود .

یك بار دیگر، برای آخرین بار، ایران آرزومند سازمان‌دادن ونوسازی

ادارات مالی خود گردید. دیگر مسأله این نبود که از بلژیکی‌ها که انتقاد مردم را برانگیخته بودند و یا از فرانسوی‌ها، یعنی هیأت نمایندگی آقای بیزو که با عدم موفقیت روبرو شده بود دعوت بعمل آید . دیگر این سؤال هم نمیتوانست مطرح شود که از انگلیس‌ها یا روس‌ها که بطور کاملا مستقیمی منافع داشتند استخدام کردند .

طبعاً درباره کمک‌های فنی امریکا که تا آن موقع دخالتی در کارهای ایران نداشته است باندازه کافی کنکاش بعمل آمد . ازطرف دیگر مجلس تمایل داشت که از این کشور که مشهود بدموکراسی بود استمداد جوید و [بهمین جهت] درماه سپتامبر ۱۹۱۰ تصویب کرد که کارشناسان مالی امریکائی بمنظور سازمان تازه دادن بخزانه‌داری کل استخدام کردند .

از نظر روانشناسی این تازه واردین ازهمان آغاز ، مواجه با یك سلسله مسائلی شدند که حل‌شان خیلی مشکل بود : آنها [مجبور بودند] یاهمان رفتار بلژیکی‌ها و بیزوی فرانسوی را پیش گیرند یعنی کوشش کنند بقدرتهای بزرگ [روس وانگلیس] کمك کنند که دراین صورت خطر برانگیختن همان انتقاداتی را دربرداشت که برای پیشینیان آنان رخ داده بود . یا اینکه در برابر روس و انگلیس یك حالت آشتی ناپذیر ازخود بروز دهند که دراین حالت خطر برخورد مستقیم باآنها را که بیمناك ازآن بودند که ایران از زیر نفوذشان خارج گردد همراه داشت .

مورگان شوستر، رئیس هیأت نمایندگی امریکا خیلی بسرعت یك رفتار دوجانبه درپیش گرفت : دوستی دربرابر انقلابیون(۱۷)، بی‌تفاوت در رابطه با سفارتهای خارجی وبیگانگان بطور کلی(۱۸) که بزودی مشکلات بزرگی برای او فراهم آورد . روسها که بزودی مبارزه را رهبری کردند ، بمحض شروع، از پشتیبانی کارشناسان بلژیکی که فکر میکردند موقعشان مورد تهدید قرار گرفته وبعد انگلیسها که بدیدهٔ بدبینی به نفوذ روزافزون شوستر وهمکاران اودرتهران مینگریستند، برخوردارشدند .

ازاین تاریخ بسرنوشت آنان خاتمه داده شد . به بهانهٔ یك حادثهٔ کوچك حکومت روس در نوامبر ۱۹۱۱ یك اولتیماتوم تهدیدآمیز بایران داد که باید شوستر ازکار برکنار گردد واستخدام کارشناسان خارجی ازاین پس باید اجباراً بامشورت انگلیس و روس صورت گیرد . قوای روس بطور آشکار درمرز تمرکز

داده شد وحکومت ایران علی‌رغم اعتراضات مجلسی که تقریباً بطورکامل‌خودرا وقف خواسته‌های آمریکائی‌هاکرده بود، تسلیم گردید . شوستر وهمکاران اوپس ازیك اقامت ۶ماهه ایران را ترك کردند .

بسیارمشکل‌است‌که بتوان نقشی که‌آنهامیتوانستند دراین‌کشوربازی‌کنند ارزیابی‌کرد چنانچه اوضاع واحوال متفاوت میبود . مورگان شوستر مسلماً دارای انرژی وهوش غیرقابل اغماض واستعداد عالی شغلی بود وبنظرمیرسدکه ازیك پاکدامنی جبلی بهره داشت‌که میتوانست خدمات‌شایانی درایران انجام دهد . او فرصت اجرای برنامهٔ وسیع اصلاحاتی خود راکه طرح ریزی کرده بدست نیاورد .

پس از خروج شوستر دولت ایران مصمم شد – نه بدون تردید – که مسؤلیت امور دارائی را بمونار وکارشناسان گمرك واگذارکند . قبول این فزونی بی‌اندازهٔکار برای بلژیکی‌ها خالی ازمخاطره نبود . موضوع عبارت بود ازانتخاب، آموزش ومراقبت مأمورین وصول مالیات درسراسر کشور، دقت در وصول صحیح مالیات، تنظیم‌بودجه وخلاصه‌کلیهٔ یك‌دستگاه اداری‌را باوسائل بسیارکمی بکارانداختن. کار عاقلانه‌آن‌میبودکه این مسؤولیت را نمی‌پذیرفتند. مونار، علی‌رغم صفات، قدرت‌کار وکاردانی‌که دربرخی از رشته‌ها داشت‌آماده برای وظیفهٔ چنان خردکننده‌ای نبود . با وجود این با شجاعت زیادی این مسئولیت را بعهده‌گرفت واستخدامهای تازه‌ای پیشنهاد وبمنظور وصول مالیات طرح تقسیماتی‌کشور را تنظیم‌کرد . اوآشنائی فراوانی باوضاع‌کشور داشت‌که اسلاف او فاقدآن بودند . درحقیقت او درسال ۱۹۰۰ بعنوان یك‌کارمند ساده ادارهٔگمرك وارد ایران شد و رفته رفته تجاربی درباره اوضاع وشرائط محلی اندوخت‌که برای وی بسیارگرانبها بود .

برعکس نوز وشوستر، مونار در زمینهٔ برنامه‌های فنی با عدم موفقیت روبروشد نه ازجنبه‌های‌روانشناسی . مونار، پس‌ازسه سال‌کار پرزحمت ومداوم بیزار ازمشکلات بی‌شماری‌که درهرقدم در نتیجهٔ مخالفت عده‌ای از رقبا خود نمائی میکرد وقطع نمیشد، خسته ومأیوس، درسال ۱۹۱۴ استعفاکرد وبعد در تهران جهان را بدرود گفت .

با استعفای مونار یك دورهٔ مهم ازکمك‌های فنی اروپائی درایران پایان

پذیرفت . عدهٔ بسیار زیادی از کارشناسان خارجی پست‌های خویش را ترک کنند . جنگ جهانی اول آغاز گردید و بطور محسوسی تناسب نیروها را در تهران تغییر داد .

هدف ما در این مقاله این بود که به جنبه‌های روانشناسی و شرائط اخلاقی که تحت آن تجربهٔ اولیه در امر کمک‌های فنی در ایران صورت گرفته مورد بررسی قرار دهیم . ما خواستیم روشن سازیم که اگر امروز جانشینان نوز ، مونار و شوستر در انجام وظائف خود گاهی با مشکلات غیر قابل حلی روبرو می‌شوند ، شاید باکمی بازگشت بگذشته، مطالعهٔ اعمال مشابهی که در بیش از پنجاه سال پیش جریان یافته برای ارزیابی و فهم آنها مفید واقع شود .

در آن زمان هم مانند امروز بندرت ارزش حرفه‌ای این « همکاران » مورد تردید بوده‌است . اکثریت بزرگی از کارشناسان خارجی که قبل از جنگ جهانی اول در خدمت ایران بودند با صلاحیت و درستکار بشمار می‌آمدند . اصلاحات نوز، برنامه‌های شوستر و کار مداوم مونار میتوانست منشاء خدمات بزرگی باشد در صورتیکه شرائط کلی سیاسی بیشتر مساعد میبود بخصوص اگر مجریان این کمک‌های فنی این روشن بینی را داشتند که هم خود را منحصراً محدود به انجام وظائف محوله کرده از داوری سریع و طرفداری کردن خود را دور نگاه میداشتند و در برابر تمناها و فشارهای مختلفی که بدانها تحمیل می‌شد مقاومت میکردند .

پایان

توضیحات :

۹ـ آرشیوهای وزارت خارجه بلژیک، ۱۹۸۱ ، جلد۵، خلاصهٔ یک گزارش بوسیله زرستیولز مورخ ۱۱ ژانویه ۱۹۰۷ ؛ همان منبع ، یک نسخه از گزارش جلسات مجلس، مورخ ۱۸ ژانویه ۱۹۰۷ ؛ همان منبع : نامهٔ زرستیون به فاورو، تهران، ۳۰ ژانویه ۱۹۰۷ ، همان منبع : تلگراف رمزی زرستیولز مورخ ۹ فوریه ۱۹۰۷ .

۱۰ـ E. G. Browne, P. 235 .

۱۱ـ آرشیوهای وزارت امور خارجهٔ بلژیک، ۲۹۸۱ ، جلد ۵ ، تلگرافهای رمزی ۱۴ و ۱۵ از زرستیولز، مورخ ۱۰ فوریه ۱۹۰۷ . در این تلگراف‌ها این وزیر بلژیکی در تهران گزارش میدهد که وزرای روس و انگلیس پس از مذاکره با یکدیگر تصمیم گرفتند که تعویض نوز را توصیه کنند .

۱۲ـ آرشیوهای وزارت امور خارجه بلژیک، ۱۰۶۷۳ ، نامهٔ لامردو وارزه (Lamaire de Warzée) (کاردار سفارت بلژیک در تهران) به داوینیو (Davignon)

تهران، مورخ ۳۱ مارس ۱۹۰۸ : «آقای بیزو کار مهمی را درایران انجام داد که همکاری نمایندگان روس، انگلیس وفرانسه را نشان‌میدهد...» .

۱۳- Morgan Shuster, The Strangling of Persia, P. 66 .

۱۴- [نگاه کنید به] نوشته های لمبرمولیتو، الف : Farde تهران ، ۱۹۰۶-۱۹۰۸، نامهٔ مولیتو ازتهران، مورخ ۲۳ آوریل ۱۹۰۷ : «... تصمیم گرفته شده است که تا ۲۰روز دیگر بسوی حومه تهران و ورامین حرکت‌کنم . ما کارخود را با تجارب مربوط به ممیزی شروع خواهیم‌کرد . من معتقدم‌که اینکار پس ازیکسال دیگر موردگفتگو قرار نخواهد‌گرفت . پول خیلی زیادی لازم است‌که این برنامه را درسراسرکشورگسترش بدهیم وحال‌آنکه پولی دربین نیست ...» ب : اسنادکلی مربوط بکارشناسان بلژیکی درایران، صفحه ۲۰ : «... تحت‌مدیریت آقای بروک (Brucq) ، مهندس بلژیکی، یك‌کارمندگمرك‌که ازمهندسین قدیم مساحی زمین دربلژیك بود بنام مولیتو نقشه‌ای ترتیب داد برای ۱۵ دهکده همراه با فرمهای ضبط و مدارك ممیزی مخصوص بآنها ... این اسناد درهنگام تاراج مجلس شورای‌ملی درسال ۱۹۰۸ طعمهٔ آتش گردید ...»

۱۵- نوشته لمبرمولیتو، اسناد عمومی، صفحهٔ ۲۰ . نویسنده، درمیان‌کارهای انجام‌شده وسیله مونار، این اقدام را ذکرمیکند : «ایجاد یك انبارغله درتهران ...که توانست دربرابر اقدامات محتکرین‌گندم درخلال زمستان طاقت‌فرسای سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۳ تا حدزیادی‌مقاومت کند ...»

۱۶- آرشیوهای وزارت‌امورخارجه بلژیك، ۱۰-۶۳۷ (قسمت‌مربوط بکارشناسان‌بلژیکی درایران، امورمالی)، گزارش هاونیت (Havenith) بوزیر امورخارجه، مورخ ۲۳ آوریل ۱۹۱۰، تهران : «... افق سیاسی روشن نیست . درحال حاضرحتی دیگرسایهٔ یك‌حکومت وجود ندارد، هرج و مرج بحدکمال وآشوب بنحو غیرقابل تصوری برایران حکومت میکند ... هیچ وزیری جرأت ندارد تصمیمی درهیچ امری بگیرد . آنها ازمجلس میترسند واز توطئه‌چینی‌های خاصی بیم دارند . ازهرگونه مسئولیتی شانه خالی میکنند . برای خود این را بزرگترین‌موفقیت محسوب میدارند‌که با پنهان شدن واز دسترس دورماندن‌کارها را معوق بگذارند ... هرهشت‌روز حداقل سه وزیر ازشغل خوداستعفا میدهند، استعفای خودرا پس می‌گیرند ومجدداً پس از چند ساعت بقدرت رسیدن ازکارکناره‌گیری میکنند .

۱۷- شوسترخود درکتابش، *The Strangling of Persia* صفحه ۵۰ شرح میدهدکه حتی قبل از ورودش بایران باخواندن‌کتابی ازبراون‌آگاه طرفدارهدف ملیون‌گردیده بوده است: «... اول‌کاری‌که من‌کردم این بودکه‌کتاب براون را درباره انقلاب‌ایران خواندم . نظرعالی وعلاقه وی بکمك عادلانه از جنبش مشروطه خواهی میل مرا [بهواخواهی ازملیون] مستحکم ساخت .

۱۸- شوستر، صفحات ۶۶-۶۷، ۷۵ . ملاحظه‌کنید، نظرمؤلف درباره اجتماع اروپائی ها درتهران درسال ۱۹۱۱ تنبیرمی‌یابد : «... مجموعه‌ای از افرادگمرکی بلژیکی، ژاندارمهای

ایتالیائی، گروهبانان توپچی آلمانی، دکترهای دانشمند و استادان فرانسوی بعنوان مشاوران کشوری، درباریان ترکزبان‌منی و سرانجام و مهمتر از همه قزاقهای روس، افسران، معلمین خصوصی و مربیان، همگی بطور دائم کوشش میکنند که دولت ایران را براساس منافع سیاسی و شخصی خود ورشکستگی بکشانند ...».

۱۹ــ اندی پس از ورود، شوستر قانونی از مجلس گذراند بنام «قانون جوزا» (۱۳ ژوئن ۱۹۱۱) که اختیارات زیادی در زمینهٔ مالی واداری و ریاست بر تمام کارمندان دولت ایران بوی اعطا کرده بود.

حافظ و نیست‌انگاری

(۲)

رضا داوری

در نظر سارتر، شاعر با جهان کاری ندارد؛ او اصلا، دست خود را، در عمل، آلوده نمیکند و هیچ چیز را، تغییر نمیدهد؛ سرنوشت شاعر شکست است؛ او شکست را میخرد و شعرهم چیزی جز آیینه شکست او نیست؛ اما شاعر، این شکست را، آزادانه میخرد و بار آن را، بدوش میکشد؛ او هیچ عهدی ندارد و فقط مسؤول شکست است؛ مسؤول شکست خود و شکست همهٔ مردمان؛ البته این شکست با شکست معمولی درعمل روزمره زندگی، یکی نیست؛ بلکه سرباز زدن از آلوده شدن به وجود فی‌نفسه است و پاك وصافی واصیل نگاه داشتن وجود لنفسه که همان بشر است.

این‌چنین شاعری بنظر سارتر قربانی‌است؛ شاعر خود را نابود میکند تا خدا زنده بماند او باجهان وحتی بازبان متداول که بوسیله استیلا وجلب‌منفعت ودفع مضرت است، هیچ کاری ندارد. سارتر ازاینجاکه زبان را منحصر بزبان عبارت یعنی زبان تفهیم وتفاهم وبقول خود او زبان ادبیات، میداند، شاعررا، خارج ازقلمرو زبان میداند ومیگوید:

شاعر بدون واسطه الفاظ، با اشیاء تماسی خاموش دارد؛ وبا این‌تماس، پی میبرد که میان الفاظ وهمه اشیاء جهان نسبتی هست؛ اما نه نسبت دال و مدلول؛ بلکه نسبت‌آئینه وتصویر. آیا این‌تصویر، تصویرجهان بصورتی است‌که معمولا با آن سروکار داریم؟ نه! این عکس وتصویر، تصویر خود شاعر است شاعر درشعرخود، ودرکلمات خود تصویرخودرا می‌بیند؛ او هیچ چیزرا نمی‌نامد و اصلا نامی ازاشیاء نمیبرد؛ زیرا که لازمه نامیدن اشیاء، تصرف در آنهاست وحال‌آنکه، شاعر، از جهان اعراض‌کرده وخراب افتاده و بصلاح‌کار نمی‌اندیشد اوجهان را یکسره نفی میکند[۱].

۱ــ این اقوال، باآنچه سارتر دربعضی ازمقالات خود، راجع به مسؤولیت شاعر نوشته است، مباینت دارد. درانیجا، سارترسعی می‌کندکه ادبیات و شعر را با هم خلط نکند اما از آنجاکه اصالت را به ادبیات می‌دهد، شعر را هیچ وپوچ می‌انگارد. مسؤول دانستن شاعر هم نتیجه‌ای جز این نمی‌تواند داشته باشد چه به این ترتیب شعر به‌ادبیات تبدیل می‌شود.

این رأی مارکوز، باهمه تفاوتهای ظاهری‌که با نظر فروید، دارد وهم ازلحاظ نتایجی‌که برآن مترتب است ، باآن و مخصوصاً با تفسیر مارکوزی آن، بی‌مناسبت نیست.

برطبق نظر فروید، تمدن ازآنجا بوجود آمده است‌که جمع میان‌اصل لذت واصل واقعیت ازهم پاشیده وخیال به‌قلمرو ناخودآگاهی افکنده شده‌است وچون خیال‌هم جز یك فانتزی و بازی کودکانه و رؤیای بعد از بیداری نیست آزادی‌هم درتمدن معنی ندارد؛ مگرآنکه آنرا درقلمروناخودآگاهی جستجو کنیم. بعبارت دیگر آزادی فرار ازتاریخ و بازگشت به‌گذشته‌ایست‌که درآن هیچ نیروئی را انسیرطبیعی خود باز نمی‌داشته است.

پس تخیل درباره آینده ، اوتوپی[1] صرف است ؛ زیراکه بهرحال تمدن اسباب گرفتاری و اسارت است؛ اسارت در زندان عقل وسازمان تمدنی‌که عقل مبنای آنست.

آیا بشر برای اینکه‌آزاد شود باید این نظم عقل‌را نفی‌کند؟ فروید در این زمینه بصراحت چیزی نمیگوید و آنچه میگوید مشعر براینست کـه شعر منشاء اثری درتمدن نیست . امـا مارکوز برمبنای آراء او ، فتوای رد و نفی بزرگ می‌دهد وشعر وهنر را وسیله‌ای برای این رد ونفی بزرگ می‌داند.

اوکه همواره سخن از انقلاب می‌گوید ، پیداست‌کـه نمیتواند راضی بصرف بازگشت به‌گذشته باشد وبهمین جهت درتفسیر فروید به یونگ متوسل می‌شود چه برغم او، درآراء یونگ تخیل راه باریکی میان‌گذشته وآینده‌باز کرده و صورخیال خوشبختی و آزادی که او طرح میکند؛ ناظر به رهائی و نجات ازواقعیت تاریخی است؛ یونگ حدود عقلی مستولی برحیات بشرامروز را، بعنوان امرقطعی‌نمی‌پذیرد و به‌جنبه ویرانگری تخیل نیزنظردارد؛ مع‌هذا او داعیه انقلابی بودن ندارد واصولا پسیکانالیز، یکی از مظاهر بحران تمدن جدید است نه اینکه ایدئولوژی انقلاب بـاشد ؛ منتهی سور رئـالیستها وقتی پرسش میکنند که آیا رؤیـا را نمیتوان بعنوان وسیله‌ای برای رفع مشکلات زندگی جدید بکاربرد مقصودشان این‌است‌که رؤیا را تحقق بخشند وازاین‌که هنر رؤیای بیداری است ، وظیفه تحقق رؤیا یعنی انقـلاب را بعهده هنرمند می‌گذارند. پس بنظر آنان شاعرهنرمند در و دروازهٔ انقلاب بر مردمان می‌گشاید وهنر تعرض و رد ونفی است. رد ونفی چـه چیز؟ رد ونفی بازداشت و تحریم بی‌جای لیبیدو ، که موردی به‌پیدایش وبسط تمدن، وجهاد برای تحقق

---

[1] Utopie

بهترین وجه آزادی ، یعنی زندگی بدون ترس آگاهی و بی‌افتادگی در تنگنای حیرت شده؛ که این‌ها همه، از لحاظ پسیکانالیز فروید، حاصل تمدن است.

سوررئالیستها و اخیراً مارکوز قائلند به‌اینکه برای رهائی از استیلای تمدن ونجات بشر ازبیگانه گشتگی باید از هنر استمداد کرد پس هنر درمان درد است ودرد را باید ازبین برد تاآزاد شد؛ آیا این‌آزادی که همان بازگشت به‌زندگی لیبیدوئی است چگونه میتواند نجات ازدرد باشد وحال‌آنکه لیبیدو، عنصر ویران‌کننده واصل‌درد ومرگ را درخود دارد. مارکوز بی‌اینکه چندان پروای این‌معانی داشته باشدآزادی ازقید استیلای اصل بازده‌را بمیان می‌آورد ومیگوید که باید ازاین مرحله تمدن که درآن بشر برجهان مستولی شده وآن را عرصه تصرف وعمل خویش‌کرده و درمقابل ، خود تحت استیلای اصل بازده قرارگرفته است، گذشت.

مارکوز در اینجا درنگ نمیکند؛ بلکه طرح آینده‌ای میکندکه درآن گرگ و شبان و بره در جنگل طبیعت بــاهم دمسازند و با صلح وسلم زندگی میکنند. اما مگر این‌طرح بمنزله قبول رؤیای بازگشت به‌حیات قبل ازتاریخ نیست ؟

وانگهی اگر باید تا مرزتاریخ وتمدن پیش برویم‌وازآن درگذریم‌آن وقت بشر ازبی‌برگی نابود خواهد شد. فروید خود پروائی به‌این‌گونه معانی ندارد؛ آنچه اومیداند، اینست‌که مناسبات غریزی آزاد، بادنیای کار و تمدن سازگارنیست ودرنظام تمدن، بازداشت وسرکوبی غرایز ، امری ضروری است اما مارکوز بتبع هگل ومارکس بنوع خاصی ازتمدن نظردارد ومنع وبازداشت نیز بنظر او ناشی ازنحوه سازمان وتأسیسات اجتماعی کار است‌که درآن بشر نسبت بخود بیگانه شده‌است ونه حاصل نفس‌کار(واین‌همان رأی مارکس‌است). به‌این ترتیب لزومی ندارد که کار ازمیان برود بلکه سازمانی باید دگرگون شودکه وسیله وابزار استیلای کار شاق است وهمین دگرگونی‌کافی است تابشر را ازبیگانه‌گشتگی برهاند. این‌بحث‌های اجتماعی چه‌ربطی به‌هنروشعردارد؛ اگر هنر یاد آزادی‌گذشته است وتمدن، تمدن قهــر و استیلاست وقتی ازهنر سخن میگوئیم، بحث ازتمدن هم مورد پیدا میکند : چه معنی هنررا باید در نسبتی‌که با تمدن دارد ، دانست ما معمولا در زندگی روزمــره خود حرفهائی میزنیم وکارهائی میکنیم‌که مقتضای مصلحت وبرطبق حساب وعقل‌است وتاآنجا

که منحل دراین زندگی هستیم شعور باطن مامجال این‌را نمی‌یابدکـه طغیان کند واین همه حساب وکتابرا برهم زند.

اما اگر این شعور باطن نتواند بصورت ویرانگر دنیای عقل و منطق بروز وتجلی کند بانحاء مختلف ومثلا ازطریق تخیل وبا پیرایش وآرایشی که قوهٔ خیال به آن میدهد به‌خودآگاهی تبدیل می‌شود وهنرهم چیزی جزتبدیل عمیق‌ترین مراتب شعور باطن بصورت اعلای خود آگاهی نیست . مارکوز در اینجا بدون آنکه‌متذکرخلط میان شعروادبیات شود چنان طرح مباحث میکند که‌گوئی کم وبیش احساس کرده است که شعر امروز به‌ادبیات تبدیل شده یا به آن نزدیك گردیده است یا لااقل میتوان از آنچـه او در مورد تخیل هنرمند میگوید این‌معنی‌را استنباط کرد؛ بنظر او خیال مارا بقلمرو رؤیا میبرد و در آنجا عالمی ورای واقعیت محسوس رخ می‌گشاید؛ اما همواره این‌خطر وجود داردکه خیال تحت‌الشعاع آن قسمت ازوجود آدمی شودکه همساز و هماهنگ با اصل واقعیت است؛ این قسمت همان عقل ومن حسابگراست‌که ملاك ومیزان ارزش‌ها واحکام میباشد. این‌عقل تخیل را واپس میزنند واگـر هم ناخوشایند بنماید، مفید بودن وتعلق داشتن به‌واقعیت را عذرخواه ناخوشایند بودن خود قرارمیدهد وتخیل را که مطبوع وخوشایند است، بی‌فایده وبی‌مورد وغیرواقعی قلمداد میکند؛ با این‌همه، اگرکسانی‌باشندکه بتوانند حجاب عقل‌راکه مانع خیال است بردارند به عهد وحدت میان کلی وجزوی روزگاری‌که حیات فرد همان حیات نوع بود، خودآگاهی پیدا میکنند؛ اینها هنرمندانند . پس تخیل هنرمند صورت یادهای آزادی ازدست‌رفته وآرزوهای بر باد شده‌است‌که بقلمرو ناخودآگاهی و شعور باطن رانده شده‌است؛ یاد عهد لذت وکامرانی‌است؛ اما اگربابد ذات هنررا در لذت وآزادی غرایز بدانیم، نمیتوانیم آن‌را منفك از صورت استتیك تصورکنیم. مارکوز بااینکه توجه دارد که این‌صورت استتیك ازشدت وحدت نفی و رد هنرمیکاهد، نمیداندکه استتیك‌ازلوازم هنرامروزاست نه اینکه لازم ذات شعر و هنر باشد و باین جهت میگوید ما وقتی امروز آثار هنری بزرگ کلاسیك را می‌خوانیم ومی‌بینیم که قهرمـانان آن آثار ، طغیان میکنند، پیروزمی‌شوند ویاخودرا تسلیم‌می‌کنندوتن‌بمرگ میدهندومیمیرند، از آنجاکه همه‌آنها جنبه‌هنری‌دارد میتوانیم ازآنها لذت ببریم وفراموششان‌کنیم دراینجا مارکوز با اشتباه وخلط میان ادبیات و هنر، نحوه تلقی متداول نسبت به‌گذشتگان و شعر و هنر گذشته را مورد غفلت قرار میدهد ؛ او بهمین اکتفا

میکند که زبان هنر، صورت ارفه و نارسیس را برای ما حفظ کرده‌است و اینان مظاهر زندگی اصیل بشر هستند. در ارفه و نارسیس، ارس و تانوتوس سازش یافته و دنیای آنها دنیای بازیافت؛ لذت و توقف زمان و آشتی با مرگ، دنیای سکوت و خواب شبانه است، دنیای نیروانا یا بهشت زمینی است که بتول بودلر در آنجا همه‌چیز درعین نظم و زیبائی و جلال و هوس‌انگیزی است. پیداست که تصویر ارفه و نارسیس در دنیای فعلی ما بیگانه و غیر واقعی و حتی برهم‌زن این واقعیت است؛ دنیای ارفه و نارسیس دنیای مرگ است و زندگیشان زندگی شاعرانه؛ آنها شاعرانه زندگی‌میکنند و پیامی ندارند و اگر دارند، پیامشان نفی‌واقعیت است؛ در عوض آنها نـامحرم نسبت به طبیعت نیستند ؛ درختان و جانوران به آواز ارفه جواب میدهد و بهار و جنگل بمیل نارسیس . در این عالمی که بشر از طبیعت جدا نیست اشیاء وضع ابژکتیو ندارد و مورد و متعلق شناسائی نیست بلکه همانست که هست. ارفه و نارسیس در اشیاء تصرفی نمیکنند آنها غایتی ندارند و اگر دارند این غایت در خودشان است نارسیس که با نفرت عشق به‌دیگری‌را رد می‌کند و بهمین جهت مورد تنبیه ارس قرار میگیرد به‌خودهم عشق نمی‌ورزد ؛ زیرا نمیداند که معشوق تصویر خود اوست او صورت خودرا ـ صورت معشوق را ـ درطبیعت می‌بیند یعنی طبیعت آئینه اوست و حتی وقتی میمیـرد دوبـاره با طبیعت درصورت گل همنام خود زنده می‌شود.

در نظر مارکوز صورتهای ارفه‌ای و نارسیسی صورت رد و نفی بزرگ‌است و غایت این نفی، آزادی است و جمع میان آنچه متفرق و پریشان شده است ؛ ارفه صورت نوعی شاعر است از آن حیث که ابداع کننده و آزادی بخش است او شاعر نجات است و صلح و سلم می‌آورد و بشر وطبیعت را نه با قدرت بلکه با آواز آشتی و سازش میدهد؛ زبان او هم زبان آواز است و کار او بازی‌است نارسیس هم محو جمال و تماشاست.

بسیار خوب ! مارکوز خود میگوید که ما نسبت بدنیای ارفه و نارسیس بیگانه‌ایم؛ این‌را راست می‌گوید؛ اما نکته‌ای مبهم مانده است و آن اینکه آیا هنر میتواند مارا بدنیای آنها ببرد و یا هنر در دنیای آنهـا معنی دارد؟ چـه اگر ارفه، صورت نوعی‌شاعر است او چیزی را رد نمیکند و کار او اثبات و نفی نیست؛ آیا نمیتوانیم نتیجه بگیریم که‌آراء مارکوز هم مثل رأی فروید و سارتر مؤدی به نفی و انکار شعر می‌شود و یا بهر‌حال در عداد وسایل نجات از تمدن درمی‌آید تا آخرالامر عین نفسانیت شود؟

پس بازگردیم به‌پرسشی که درابتدا مطرح کردیم و گفتیم که با شعر چه حقیقتی متحقق می‌شود . برطبق آرائی کـه بیان کردیم ، هیچ حقیقتی با شعر متحقق نمی‌شود واگر بشود حقیقت شکست و رد ونفی تمدن است.

دیگر ازنحوه تلقی مارکسیسم وحوزه‌های مختلف جامعه شناسی وبطور کلی علوم انسانی نسبت بشعرچیزی نمیگوئیم چه اینها ، بصورت سطحی‌خود، کم وبیش‌شایع است که وجه مشترك همهٔ این ایدئولوژیها اینست که شعررا هیچ وپوچ می‌سازد. اماچه‌مورد دارد که‌فلسفه‌هائی‌مبنای نقادی شعر باشدکه مؤدی به انکار شعر می‌شود ؟ موردش اینست که شعرجدید تکرار است ، تکرار حقیقتی که متحقق شده وبسط یافته است. این‌شعر، شعرپریشانی است که بآسانی‌ممکن است دراستخدام ایدئولوژیها درآید .

پس اگرمی‌بینیم که فی‌المثل، اقوال هگل درباره شعروهنر مبنای‌نقادی قرارنمیگیرد ازآن جهت نیست، که نقادان جدید، هیچکدام باتفکرهگل آشنا نباشند وآثار اورا نخوانده باشند،[1] بلکه جهتش اینست که تفکر هگل مبنای مناسبی برای نقادی شعر که صرف حدیث نفس‌یاوسیله ترویج ایدئولوژیهاو... است نمی‌تواند باشد.

اینك رسیدگی کنیم که نقادی شعر امروز فارسی برچه مبنائی است، از حوزه متتبعـان و پژوهندگان ادبی می‌گذریم که اساسش نوعی فلسفه تحصلی سطحی است وقبلا هم نسبتاً بتفصیل از آن بحث‌کرده‌ایم. دراینجـا ، همینقدر اشاره می‌کنیم که اشکال کار پژوهندگان اینست که نه باشعر گذشته و نه با شعر امروز هیچکدام نمی‌توانند تماسی داشته باشند ، زیرا نیست انگاری‌که مبنای تتبعات‌آنها قرارمیگیرد یکی نیست وبه این‌جهت است که می‌بینیم،اهل‌پژوهش، درآغاز پیدایش شعرجدید، شاعران نوپردازرا قابل اعتنا نمی‌دانستند وشاعران جدیدهم به ارباب تتبع وپژوهش، عنایتی نمی‌کردند وای بساکه به بی‌اعتنائی اکتفا نکرده وآنهارا وامانده ودرمانده وپاسدار مرده ریگ وحفار قبور و... می‌دانستند و جـدال بی‌معنائی که درسالهای اخیر درباره شعر نو وکهنه در-گرفته بود وهنوز هم کم وبیش ادامه دارد یکی از مظاهر ناسازگاری این دو گروه است.

۱ــ اگرنقادان شعرما ، معمولا آشنایی بافلسفه ندارند وحتی بکلی ازآن دورند امری نیست‌که بتوان آنرا تعمیم داد و همه نقادان هنر را ناآشنا بافلسفه دانست چه نقادی شعر، بدون اطلاع ازفلسفه، ژورنالیسم است نه‌نقادی.

قبل ازاینکه به‌شعر امروز فارسی و نقادی‌آن بپردازیم ، باید ببینیم اهل تتبع و بخصوص کسانی ازمیان آنان که آشکارا باشعر نو مخالف هستند ، چه داعیه‌ای دارند؛ آنها جزتقلید ازشاعران گذشته وتضمین اشعارآنان شیوه‌دیگری را نمی‌پسندند آنها نسبتی با شعر ندارندکه دریابند ، آنچه امروز بنام شعر عروضی گفته می‌شود صرف تقلید ازگذشتگان ولفاظی است آنها فرق میان‌شعر نو وشعر کهن را صرفاً درزمینه آهنگ و وزن وقافیه میدانند وبا شعر نوهم از آن‌جهت مخالفت می‌کنندکه بنظرآنان اصرار درمراعات‌نکردن قواعدعروضی دارد واگر دعاوی دیگری‌هم دارند درهمین‌حد است.

اما نقادان جدیدکه غالباً خودشان شاعران نوپرداز هستند یا بهر حال در زمینه شعر نو تفننی می‌کنند[1]، درسالهای اخیر در مباحثی مثل‌آزادی ازقید و وزن وقافیه وشعر متعهد وغیرمتعهد و... بسیار چیزها گفته ونوشته‌اند؛ آنها می‌خواستند درنقادی‌ازگذشته وتقلیدگذشتگان ومخصوصاً ازروش تتبع‌وپژوهش بگذرند. چگونه می‌خواستند ازگذشته بگذرند ؟ دراینجا ناگزیر باید میان شعر ونقادی آن تفکیکی قائل‌شد؛ چه درشعر نو، نوعی گذشت از تقلید شاعران مقلد بود؛ باین‌معنی‌که مثلا نیما وفروغ فرخزاد شاعر بودند؛ شاملو و اخوان و... شاعرهستند؛ هرچندکه بعضی ازآنها تحت تأثیر بدترین صورت نیست‌انگاری قرارگرفته وشعر را وسیله فرار به‌گذشته‌کرده باشند. ایشان‌بشاعران غربی نظرکردند وبندای نفسانیت‌که حوالت تاریخ غربی است، گوش دادند و شعرآنها مبنای تجدد واقتباس تمدن غربی شد. این شاعران‌که باین ترتیب کارساز تجدد بودند باشعرخود بنفی‌گذشته پرداختند و دراین نفی احیاناً به استخدام ایدئولوژیها درآمدند یا شعر بی‌معنی ساختند. این امرتصادفی نیست که درمیان شاعران جدید، آنهائیکه کمتر تماس با شعرغربی داشتند، درشعر خود سعی‌کردند برای‌گذشت از تقلید شعر رسمی ، به‌گذشته‌های دورتر پناه ببرند و دیگران‌که نتوانستند تا آخرین مرحله نیهیلیسم پیش بروند به خیل پژوهندگان ملحق شدند وبه اموری نظیر امور مورد علاقه و توجه متتبعان پرداختند؛ شاعران جدید درمقابل‌گذشتگان، شعر نوی‌را عرضه‌کردندکه‌آنهم تعلقی به‌آینده نمی‌توانست داشته باشد.

---

[1] ـــ نیمایوشیج تنها راهگشای شعرنولیست ، نقادی جدید شعر را هم آغازکرد و در این باب مقالاتی نوشت .

درست است که شاعران نوپرداز تقلید ازشعر قالبی را نفی کردند و اصالتشان هم درهمین نفی بود. اما سرانجام به اثبات حقیقتی پرداختند که همان حقیقت تمدن غربی است و دوران آن بسر آمده است. پس آنان هم ازگذشته نگذشته‌اند و اگر کارشان نو و بـدیع، جلوه می‌کند از آنست که بقول دکتر احمد فردید صدر تاریخ ماء ذیل تاریخ غربی است و بهمین جهت حس نمی‌کنیم که اینها هم درگذشته هستند . امروز وقتی درکار شاعران فعلی نگـاه می‌کنیم می‌بینیم که گوئی خود آنان این امر را احساس کرده‌اند که شعرشان به آینده تعلقی ندارد وحتی نمی‌توانند درشعر خود بعنوان آیینه شکست نظر کنند و ایـن شکست را بپذیرند؛ آنوقت ازشکست تحاشی می‌کنند واشتغال به تتبع وساختن شعر سفید ومهمل وکوبیك ازینرو این‌حاشاست.

شاید خود این امر که شاعران جدید بیشتر توجه خودرا بهنقـادی شعر واستتیك سطحی معطوف داشتند، گواهی باشد براین امر که درشعرخود ، شعر غربی را تکرار می‌کردند وازابتدا وسیله‌ای برای توجیه شعر خود و تفسیر آن می‌جستند. مبادی نقادی همانست که قبلا درمورد شعرغربی گفته‌ایم؛ بااین‌تفاوت که نقادان ما با این مبانی آشنا نیستند و نخواسته‌اند که با آن آشنا شوند، یـا آشنائی سطحی باآن دارند . نقادان ما بدون آشنائی با فلسفه و اطلاع ازآن ، فلسفه می‌بافند چه صرفاً ازطریق نقدها وتفاسیری که غربیان برمبنای پسیکو- لوژیسم وسوسیولوژیسم ومارکسیسم و فرویدیسم و اگزیستانسیالیسم نوشته‌اند ، درس نقادی آموخته و وارد میدان ادبیات شده وخلاصه آنکه درنقادی خود از صورت ناقص این‌ایدئولوژیها استمداد کرده‌اند، نه‌آنکه درمبادی آن‌خوض‌وغور کرده باشند؛ وبهمین‌جهت است که می‌بینیم حاصل کارآنان جز پراکنده گوئی و پرمدعائی ونزاع درمسائل بی‌مورد چیزی نبوده است.

اگرشاعران جدید ، احساس کرده بودند که نمی‌توانند مقلد قافیه‌سازان وتضمین‌کنندگان اشعارسعدی وخواجو وحافظ و... باشند وازاین تقلیدوتضمین کردن ملول شده بودند خود درقلمرو نقادی ـ اما این بار بعنوان نقاد ـ شعر را صرف بیان احساسات یا درعداد تأسیسات اجتماعی یا در زمرهٔ وسائلی کـه باید اوضاع اجتماعی خاصی را تحقق بخشد ، قرار دادند وعاقبةالامر، آن را منحل درادبیات واستتیك کردند البته ازاین‌حیث برآنها هم بأسی نیست؛زمانه؛ زمانه‌شتابندگی‌است ومجال‌وفرصت‌برای‌پرسش‌جدی دربارهٔ شعروجودندارد.

(پایان)

و
آراء

مهارت در خواندن
(قسمت آخر)

محمد رضا باطنی

گفتیم سرعت خواندن به‌عادات ذهنی، بستگی دارد. اگر مغزماعادت کرده باشد که کلمات نوشته را تك‌تك وآهسته‌آهسته بپذیرد وتعبیر کند،چشم ما نیز ناچار به‌تبعیت از قدرت جذب مغز آهسته‌حرکت‌میکند وهمان‌مقداری بآن عرضه میکند که آمادگی پذیرش آن را دارد. برعکس اگرمغزماعادت کرده باشد که با سرعت بیشتری این تحریکات بینائی‌را جذب کند، چشم ما نیز به‌پیروی از آن تندتر حرکت وکمتر درنگ مینماید. حرکات چشم ما در هنگام خواندن بطور خودکار بوسیله قدرت‌جذب مغز تنظیم میشود، همچنانکه میل ما بغذا و مقدار غذائی که میخوریم بستگی به گنجایش معده و درجه‌سیری و گرسنگی ما دارد. اگر چشم خود را مجبور کنیم تندتر ازقدرت جذب مغز درروی نوشته حرکت کند، فهم ما دچار اختلال میشود و درواقع تصویرخراب میشود و باید دوباره عسکبرداری شود و دراین وقت است که باید بر گردیم و جمله را ازنو بخوانیم. تأکیداین نکته ضروری است که ممکن است ماساعتها در روزکتاب یانوشته بخوانیم ولی ازحرکات چشم خود آگـاه نباشیم و نباید هم باشیم. هرچه آگاهی ما به‌حرکات چشممان بیشتر شود، خواندن و فهم ما بیشتر دچار اختلال میشود. کندی خواندن مربوط به‌عادات ذهن است و باید با تمرین‌های خاص عادات دیگری جانشین‌آنها گـردد بافشار آوردن به چشم درهنگام خواندن گره‌ای ازمشکل باز نخواهدکرد.

این عادت یا عادات بد چیست وچگونه ایجاد شده است؟ برای اینکـه بتوانیم باین سؤال پاسخ روشنی بدهیم باید مطلب دیگری را درباره ساختمان چشم بدانیم. پرده‌حساس چشم‌که سلولهای بینائی درآن قرارگرفته‌اند شبکیه نام دارد. درروی شبکیه نقطـه‌ایست بنام لکه‌زردکه درست درعقب چشم و در مقابل مرکز عدسی چشم قرارگرفته است. تعداد سلول‌های بینائی دراین نقطه نسبت به‌قسمت‌های دیگر شبکیه بسیار زیادتر و بهمین‌دلیل تصویرهائی که‌ازلکه زرد به مغز میرسد، صـریحتر، روشنتر، و دقیق‌تر است. وقتی سعی میکنیم سوزنی رانخ‌کنیم یاچیزی را ازنزدیك معاینه نمائیم، ناخودآگاه‌آن‌را طوری درمقابل‌چشم‌قرارمیدهیم که‌تصویرآن در روی لکه زرد بیفتد تامغزبتوانددقیقاً ادراك وتصمیم‌گیری کند. اما غیرازلکه زرد، قسمتهای دیگری ازشبکیه نیز قدرت بینائی دارند منتها چون تراکم سلول‌های بینائی درآنهـا زیاد نیست ،

تصویرهائی که از اشیاء روی آنها بیفتد به صراحت و دقت و روشنی تصویرهای لکه زرد نیست. تصویرهائی را که مربوط بهلکهزرد باشند ، تصویرهای مرکزی و تصویرهائی راکه مربوط بهپیرامون آن باشند ، تصویرهای محیطی میگوئیم. ازاشیائی که درست درمقابل چشم قرار گیرند ولکه زرد را در روی شبکیه متأثر کنند تصویرهای مرکزی بهمغز فرستاده میشود . ولی حوزه بینائی محیطی ما بسیار وسیع تر ازحوزه بینائی مرکزی است.

برای اینکه وسعت این حوزه را دریابیم میتوانیم این آزمایش ساده را انجام دهیم :

به نقطه ثابتی روی دیوار مقابل خیره شوید و دودست خود را بطور افقی از دوطرف بگسترانید و انگشتان خود را به حرکت آورید ودر همین حال دودست راکم کم بهجلو بیاورید تازمانی که حرکت انگشتان خودرا ببینید. نقطهای که بآن خیره شدهاید حوزه بینائی مرکزی و بقیه آنچه دراطراف آن می بینید حوزه بینائی محیطی شما را تشکیل میدهد. خواهیم دید که حوزه بینائی محیطی ما حوزهای بسیار وسیع است .

اما این نکته چه ارتباطی باخواندن دارد ؟ پاسخ اینسئوال این است که سلولهای مغز یك خواننده کم مهارت عادت کرده است کـه فقط درمقابـل تصویرهای روشن وصریح که ازلکه زرد یـا حوزه مرکزی بآن میرسد واکنش نشان دهد و درمقابل تصویرهای محیطی بیاعتنا باشد درحالیکه سلولهای مغز یك خواننده ماهر عادت کرده که نهتنها درمقابل تصویرهای مرکزی حساس باشد بلکه درمقابل تصویرهائی که ازاطراف لکه زرد بهمغز میرسد نیز واکنش نشان دهد. درفاصلهای که کتاب یاصفحه نوشته را ازچشم قرارمیدهیم معمولا تصویریك کلمه وحداکثر دوکلمه کوچك میتوانند مستقیما روی لکه زردقرار گیرد وبهمین دلیل کسانی که عادت کردهباشند فقط درمقابل تصویرهای مرکزی واکنش نمایند ناچارند کلمهکلمه بخوانند وبرعکس کسانی که عادت کرده باشند نسبت بهتصویرهای محیطی نیز حساس باشند میتوانند با یك نگاه یا یك مکث ، چند کلمه را باهم بخوانند و این بزرگترین اختلاف بین خواننده ماهر و خواننده کم مهارت است و تفاوت سرعت خـواندن آنها نیز در درجه اول از همین عادت ذهنی ناشی میشود. تذکار این نکته شاید مجدداً ضرورت داشتهباشد که ساختمان چشم ومغز خواننده کم مهارت نسبت بهچشم و مغز خواننده ماهر عیبی ندارد بلکه اختلاف آنها مربوط بهعادت است وراه درمان آنهم فقط باجانشین کردن یك دسته عادات ذهنی تازه بهجای عادات قدیم میسر است . ولی این کار مثل هرعادت دیگر احتیاج بهتمرین وپیگیری وصبر وحوصله دارد.

یکی دیگر از تفاوت‌هائی که بین خواننده ماهر و کم‌مهارت وجود دارد مربوط به توانائی و سرعت آنها در بازشناختن کلماتی است که از نظر شکل نوشته بیکدیگر شباهت دارند واحتمال اشتباه شدن آنها زیاد است، در هرخطی بسته به خصوصیات آن ، این نوع کلمات یافت میشوند، مثلا در خط انگلیسی صورت نوشته Form و From یا Far و For خیلی بهم‌شبیه هستند، درخط فارسی که‌اختلاف صورت نوشته کلمات بمیزان وسیعی بوسیله نقطه‌ها مشخص میشود، این اشکال بصورت حادتری مطرح میشود . مثلا صورت نوشته کلماتی چون «طاهری وظاهری» یا «حرف وخرف» یا «نور وتور» به‌علت داشتن یا نداشتن یك نقطه یا اضافه داشتن یك نقطه ازهم متمایز میشوند.

وقتی یکی ازدوکلمه شبیه بهم ازکلمات مصطلح ودیگری از کلمات نادر باشد احتمال اشتباه شدن آنها خیلی بیشتر است زیرا تمایل ذهن براین است که فوراً تصویرکلمه نادر را بعنوان تصویرکلمه مصطلح تعبیر نماید . همچنین وقتی امکان به‌کار رفتن دوکلمه شبیه بهم، دربافت‌های زبانی وجود داشته باشد، کار بازشناسی آنها از یکدیگر مشکل میشود . ذهن خواننده ماهر از روی عاداتی که به‌نحوه ادراك بینائی او بستگی دارد ، این‌کلمات‌را سریعتر ودقیق‌تر ازهم باز می‌شناسد درحالیکه خواننده‌کم مهارت بنابر عادات ادراکی متفاوت خود نسبت به تمایز آنها حساسیت ندارد و ذهن او در موقع خواندن کراراً آنهارا باهم مخلوط میکند ویا برای تمیزدادن آنها ازهم به مکثی طولانی‌تر احتیاج دارد . با تمرین‌های خاصی میتوان حساسیت ذهن‌را برای بازشناختن اینگونه کلمات ازیکدیگر زیاد نمود ودرنتیجه برسرعت خواندن افزود.

قبلا گفته شد که زمان توقف چشم درهربارکه مکث میکنددرخوانندگان مختلف متفاوت است و از یك ثانیه در خواننده ناتوان تا یك پنجم ثانیه در خواننده ماهر فرق میکند. مطالعات آزمایشگاهی نشان داده که این اختلاف نیز مربوط به ادراك بینائی است وبه عادات ذهنی خواننده بستگی دارد وبا تمرین‌های مناسب میتوان زمان‌آن‌را کوتاهتر کرد.

بحثی‌را که درباره ادراك بینائی‌دربالامطرح‌شد میتوان‌چنین‌خلاصه کرد: ذهن خواننده‌کم مهارت به‌تنبلی عادت کرده ودرنتیجه نمیتواند سریع واکنش کند درحالی‌که ذهن خواننده ماهر نسبت به تصویر کلمات حساسیت بیشتری دارد و سریعتر واکنش مینماید و این علت عمده اختلاف سرعتی است که در خواندن میان این افراد وجود دارد . ولی عادات ذهنی خواننده کم مهارت بطور زنجیری عوارض دیگری ایجاد میکند،که به‌نوبه خود ازسرعت و بازده

خواندن او میکاهد. ما در زیر جمعی ازاین عوارض اشاره میکنیم:

از آنجائی که خواننده کم مهارت واژه به واژه میخواند تعداد مکثهای چشم او درهنگام خواندن بیشتر ولااقل دوبرابر یك خواننده ماهر است، یعنی اگر خواننده کم مهارت درخواندن یك سطر متوسط ۸ بار و یك خواننده ماهر ۴بار مکث کند، خواننده کم مهارت درخواندن یك صفحه ۲۰سطری ۱۶۰ بار وخواننده ماهر ۸۰ بار مکث میکند. بدین ترتیب خواننده ماهر نه‌تنها ازاین راه که درهرمکث چندین کلمه می‌خواند دروقت صرفه‌جوئی میکند، بلکه‌چون تعداد جهش‌های چشم خودرا کمترمیکند، مقدار زمانی راکه چشم او درحال پرش میگذراند وچیزی نمیخواند بـه نصف تقلیل میدهد و از این راه نیز در صرف وقت صرفه‌جوئی‌مینماید. ولی صرفه‌جوئی دروقت تنها بهره‌خواننده‌ماهر نیست: چشم او باندازه نصف خواننده‌کم مهارت کار میکند. درنتیجه دیرتر و کمتر خسته میشود. اگر ما هزارمهره درظرفی داشته باشیم وبخواهیم آنهارا به ظرف دیگرمنتقل کنیم، اگرهر بار یك مهره بادست خود برداریم و درظرف بگذاریم، نه‌تنها این‌کار روحاً مارا خسته خواهدکرد بلکه باعث اتلاف نیروی جسمانی وخستگی مفرط عضلات ما خواهد شد، درحالیکه اگرمهره‌ها را مشت مشت منتقل‌کنیم نه تنها زودتر کار را بپایان میرسانیم، بلکه مقدار خستگی ما نیز بمیزان قابل ملاحظه‌ای تقلیل خواهد یافت. این مثال در مورد خواندن نیز مصداق دارد؛ خواننده‌ای‌که واژه به واژه می‌خواند نه‌تنهـا بـزودی شوق خواندن را ازدست میدهد وروحاً خسته میشود، بلکه چون عضلات اودوچندان فعالیت میکنند زودتر دچار خستگی چشم می‌شود وازخواندن دست میکشد.

یکی دیگر ازگرفتاریهای خواننده کم مهارت اینست‌که به‌کرات‌مجبور میشود بعقب برگردد وجمله یا عبارت را ازنو بخواند. چرا بعقب برمیگردد؟ زیرا مطلب را درست درك نمیکند، چرا مطلب را درست درك نمیکند؟ زیرا واژه به واژه میخواند. توضیح اینکه دریافت طبیعی زبان، کلمات معمولاً به تنهائی واحد معنا نیستند بلکه‌گروههای چندکلمه‌ای برروی‌هم یك واحدمعنائی را تشکیل میدهند، خواننده ماهر که درهرمکث چندکلمه را باهم جذب میکند نه‌تنها در وقت صرفه‌جوئی میکند، بلکه معنای نوشته را نیز درلفافه‌های چند کلمه‌ای پیچیده‌شده سریعتر وآسانتر درك میکند. از طرف دیگر خواننده‌کم مهارت که واژه بواژه میخواند نه‌تنهادرصرف وقت‌زیان‌میکندبلکه چون گروه‌های معنادار کلمات را ازهم می گسلد وبریده بریده جذب میکند، مفهوم‌نوشته را با اشکال وکندی متوجه میشود و بهمین علت مکرر رشته مطلب را از دست

میدهد وفهم او دچار اختلال میشود و در اینجاست که ناچار می‌شود به عقب بر گردد وجمله یا عبارت را ازنو بخواند واین بعقب بر گشتن‌های مکرر نیز مزید برعلت میشود وخواندن اورا باز هم کندتر میکند.

یکی دیگر ازمشکلاتی که خواننده کم مهارت ازآن رنج میبرد ناتوانی او درتمرکز حواس درحین خواندن است که آنهم اگرعلت حاد و فوق‌العاده‌ای نداشته باشد ازعادت واژه‌خوانی او سرچشمه میگیرد . سرعت یك خواننده کم مهارت که معمولا بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ کلمه دردقیقه است نمیتواند تمام نیروهای فعال ذهن را به‌خواندن مشغول کند. دراین حالت ذهن فرصت پیدا میکند که علاوه برخواندن، درزمینه‌های دیگر نیز فعالیت کند وبه‌مسائل دیگر نیز بپردازد واین همان چیزی است که بآن حواس‌پرتی گفته میشود. حواس‌پرتی بنوبه‌خود باعث میشود که فهم مطلب دچار اختلال شود وخواننده برای درك درست مطلب به‌عقب بر گردد ونوشته‌را ازنو بخواند.

بطوریکه قبلا گفته شد آگاهی از اینکه چشم خواننده کم مهارت یا ناتوان چگونه مکث وجهش میکند یا چرا هنگام‌خواندن دچارپریشانی‌حواس میشود واطلاعات دیگری ازاین‌قبیل بهیچوجه منجر باین نخواهد شد که‌اینگونه خوانندگان بتوانند بسرعت خواندن خود بیفزایند وناراحتی‌های ناشی ازکند خواندنی را مرتفع نمایند زیرا فعالیت خواندن نتیجه یك سلسله عـادت است و عادت نیز بنا برتعریف چیزی است که در نتیجه تمرین‌های زیـاد درشخص ریشه میدواند وپایدار میشود. اگر بخواهیم عـادت بدی‌را ازبین ببریم بـاید بکوشیم عادت خوبی را از راه‌تمرین‌های پی گیر و حساب شده جـانشین آن گردانیم واین نکته درباره عادات خواندن نیزمصداق دارد. تبدیل یك‌خواننده کم مهارت به‌یك خواننده ماهر فقط با انجام دادن تمرین‌هائی که بوسیله اهل فن‌تهیه ورهبری شده‌باشد امکان‌پذیر میگردد واین‌کاری است‌که درآزمایشگاه‌های‌خواندن درکشورهائی که دراین‌راه پیشقدم‌هستند انجام میگیرد. ازآنجائی که مجال بحث درباره چگونگی تهیه و اجـرای این تمرین‌ها درایـن گفتار نیست درباره‌آن چیزی نخواهم گفت وفقط به‌ذکر این‌نکته امیدوارکننده‌اکتفا خواهم کرد : مطالعات‌آزمایشگاهی نشان داده که پس از ۸ هفته تمرین یك خواننده متوسط بااستعداد وهوش معمولی میتواند بین ۲۰ تا ۵۰ درصد برسرعت خواندن خود بیفزاید ونه تنها ازمیزان فهم مطلب دراو کاسته نشود بلکه‌برآن نیز افزوده شود. این ارقام بسیار محافظه‌کارانه است. خوانندگان زیادی‌یافت میشوندکه پس از طی این دوره‌ها صد در صد یا بیشتر بر سرعت خواندن خود

می‌افزایند. فکر کنید اگر ما بتوانیم فقط ۱۰ درصد بسرعت خود اضافه کنیم ودر عین حال میزان فهم مطلب را نیز درخود افزایش دهیم واین رقم را درتعداد دقایقی که درطول عمرخود بخواندن اشتغال داریم ضرب کنیم چه تحول عظیمی درزندگی ما رخ خواهد داد.

پیشنهاد نگارنده اینست که ما باید هرچه زودتر بتأسیس آزمایشگاههای خواندن در دانشگاهها ومؤسسات آموزش عالی خود اقدام کنیم و ضمن اقتباس تکنیکها و روش و استفاده از ابزارها و دستگاههائی که قبلا در این گونه آزمایشگاهها درکشورهای دیگر بکار برده میشود ، مستقلا روی خوانندگان فارسی زبان مطالعه کنیم وآن روشها وتمرین‌ها را باوضع آنها سازگار نمائیم. این خدمتی‌است ارزنده که میتواند از اتلاف سرمایه‌ای بیکران که همان وقت ونیروی هزارها وشاید میلیونها خواننده فارسی‌زبان باشد جلوگیری‌کند.

در نوشتن این گفتار از کتابهای زیر استفاده شده است :

1- Horace Judson, The Techniques of Reading, Harcourt، 1963،

2- Norman Lewis, How to Read Better and Faster, Thomas Y. Crowell Company، 1970.

3- Paul D. Leedy, Improve Your Reading, Mc Graw-Hill, 1956.

4- Colin Mares, Efficient Reading, English Universities Press, 1964.

خارجی

ماتره لورنس - ب. ع. (و) بزرگ علوی

Kurdish Kurmandji Modern Texts. Introduction, Selection and Glossary by Joyce Blau. Otto Harrassowitz. Wiesbaden 1968.

متن‌های ایرانی Iranische Texte - کم ژرژ ردار Georges Redard ایرانشناس سوئیسی توسط ناشرهاراسوویتس در ویسبادن منتشر کرده و میکند رساله‌های کم حجمی هستند، معهذا منتخبات سودمندی در اختیار دانشمندان و دانشجویان علاقمند میگذارند. دراین سلسله کتب درسال ۱۹۶۸ رساله‌۵۸ صفحه‌ای منتشر شدباسم «متن‌های نوین کردی کرمانجی» بایك مقدمه ومنتخبات ولغت‌نامه. بانوی‌مؤلف این آثر قبلا باانتشار فرهنگ کردی - فرانسه - انگلیسی Dictionnaire Kurde-Francais-Anglais چاپ بروکسل ۱۹۶۵ ثابت کردکه با زبان کردی بخصوص بالهجه کورمانجی یاکرمانجی آشناست.

پس ازخواندن مقدمه اطلاعات مختصری دربارهٔ‌نویسندگان متن‌ها کسب میکنیم و بااشکالاتی آشنا میشویم که بخط لاتینی درآوردن لهجه کرمانجی در بردارد، از جمله آثار دونویسنده کرد مقیم شوروی که دراصل به‌حروف روسی (کوریل) تحریر شده بوده‌اند بایستی به حروف لاتینی که برای نوشتن لهجه کرمانجی متداول است برگردانده شوند. درصفحه ۴ جدولی است که نشان میدهد آواهای کرمانجی چگونه به حروف لاتینی درآمده‌اند. سپس متن‌هائی مختصر از پنج نویسنده وشاعر کردهای باختری (مؤلف آنها راگروه شمالی لهجه‌های کردی میشمارد) درصفحه‌های ۵ تا ۲۲ نقل میشود.

این نویسندگان وگویندگان عبارتند از عثمان صبری (متولد۱۹۰۶)، جکرخوین (متولد ۱۹۰۳) ودونویسندهٔ کرد ساکن اتحادجماهیرشوروی‌باسم عرب شمیلوف (متولد ۱۸۹۸) واحمدمیرازی (۱۸۹۹ - ۱۹۶۱)وموسی‌انتر Anter (متولد ۱۹۲۰).

درحاشیهٔ هرمتن بعضی از اصطلاحات واستعارات توضیح داده‌شده است. سی وچهار صفحه از این رساله ۵۸ صفحه‌ای به لغت‌نامه اختصاص یافته است.

در صفحه‌های ۵۷و۵۸ صورتی ازکتبی که بزبانهای اروپائی‌در پژوهش لهجه‌کرمانجی در سالهای اخیر انتشاریافته‌اند درج شده است: چندکردشناس

معروف از جمله مکنزی Mackenzie ، مینورسکی Minorsky، ویکاندر Wikander و بدرخان جزو آنها هستند.

اگرچه این متن‌ها از حیث تفصیل بپای «مجموعهٔ متن‌های کورمانجی» اثر ویکاندر - Recueil de Textes Kourmandji, Uppsala Wiesbaden, 1958 نمیرسد که درسال ۱۹۵۸ دراوپسالا ـ ویسبادن منتشر گردید، معهذا زبانشناسان و تمام کسانی که به کردها و فرهنگشان علاقه دارند کتابچهٔ کوچکی اینك در دست دارند حاوی نمونه‌هائی از لهجه‌ای که هرروز بیشتر به صورت یك زبان ادبی تحول مییابد.

و
مدارك
تاريخي

محمدعلی فروغی

ایران در ۱۹۱۹

مکتوبی که در ذیل چاپ می‌شود بسیار با اهمیت است و روشن کننده حقایقی چند مخصوصاً دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ و وضع ناگوار ایران در آن دورهٔ سخت وتاریک که مطلوب ایرانی نبوده و نیست. این مکتوب به‌قلم مرحوم محمد علی فروغی (ذکاءالملك) است. فروغی این مکتوب را توسط مرحوم ابراهیم حکیمی (علی الظاهر) خطاب به «دوستان خویش» درآن عصر، ازپاریس نوشته است . او درآن وقت عضو هیأتی بود که به‌ریاست مشاورالممالك انصاری، به منظور آنکه بتواند در کنفرانس صلح شرکت کند به‌اروپا رفته بود ولی توفیق حاصل نکرد .

اصل این مکتوب متعلق است به‌آقای پرویز حکیمی از منسوبان مرحوم ابراهیم حکیم‌الملك که به‌لطف جناب آقای عبدالله انتظام عکس ازآن تهیه شد. طبع این مکتوب ضمناً گویای بینش سیاسی وعقیدهٔ روشن مرحوم فروغی است و یکی ازاسناد مهم برای شناساندن شخصی که هنوزدرست درحق اوقضاوت نشده است.

* * *

این مشروحه را برای اطلاع خاطردوستان صدیق مینویسم. انتشار این مطالب البته هرچه بیشتر بهتر، اما بطوری که معلوم نشود ازطرف ما نوشته شده، و رعایت احتیاط لازم نیست سفارش کنم. هر گاه مقتضی و لازم [بود] که بعضی از رجال‌هم مطلع شوند و بخوانند البته بعد ازحصول اطمینان خاطر باید بشود که به‌عملیات ما دراینجا لطمه وارد نیاید .

چون تاکنون وسیلهٔ مطمئنی برای رسانیدن اخبار بطهران نداشته ام با کمال میل وضرورتی که بود موفق نشده‌ام. دوهفته قبل عبدالعلی خان پسر اعتماد-السلطنه عازم ایران بود اگرچه مقتضی احتیاط نبودشرح عملیاتی که دراین جا کرده‌ایم بدهم مفصل میشود مقداری ازاسناد راجعه باین عملیات بتوسط وزیر مختار بوزارت خارجه فرستاده خواهدشد. همینقدر میگویم آنچه ممکن بود و عقل ما میرسید بدون اینکه ازجادهٔ حزم واحتیاط خارج شده باشیم کردیم. رفقا هم بینی وبین‌الله همه خوب بودند، یعنی مسلماً کسی خیانت و رفتار مخالف مصلحت مملکت نکرد. مشاورالممالك قدری بی‌حال و کم‌خیال بود. Inertie apathic در مزاجش غالب است. ناچار اورا بتدبیر بکارمیگرفتیم. میرزاحسین خان بی‌تجربه و

ساده لوح و کم فکراست، اماکارکن ودلسوز است. انتظام‌الملك روی‌همرفته از هرحیث خوب‌است. باری ما چهارنفر باندازه‌ای که ممکن‌بود تلاش کردیم، اما نتیجه‌ای که تاکنون گرفته‌ایم برحسب‌ظاهر چندان‌زیاد نیست‌و یقین‌هم ندارم که‌بعد ازاین نیز نتیجه‌ای که بصورت‌ظاهر زیادباشد بگیریم. امادر باطن بعقیدهٔ‌من‌وهر آدم منصفی این‌مسافرت بی‌نتیجه نبوده. یقیناً داخل شدن ایران درمجمع ملل‌بدون کشمکش وخون‌دل ازاثر وجود این‌هیئت درپاریس است. انشاءالله بعد ازاین دولت بتواند ازاین فقره استفاده کند واگر بداند نتیجه‌خیلی‌بزرگی است.حال باید نمایندگان خوب برای مجمع ملل معین کرد.

ازاین گذشته (این اوراق را بعجله نوشته ومسوده نکرده‌ام ونسخهٔ‌دیگر ندارم عین‌آنرا حفظ کنید) سروصداخیلی کردیم، درعین‌آنکه هوهو وشارلاتانی نکردیم. فرنگیها عموماً ازایران بی‌خبرند بلکه غالباً متذکر وجود ایران و قوم ایرانی‌نیستند. جلب توجّه ایشانرا کردیم و گمان می‌کنم مظهرومعرف بدی ازایران نبودیم. اقدامات خصوصی که‌برای مملکت مفید باشد خیلی‌کرده‌ایم که شرح‌آن دراینجا لازم نیست واگر انشاءالله نتیجه گرفتیم در مراجعت بطهران بیان خواهم‌کرد. فعلامقصودم بیان مطالبی است‌که‌راجع بمأموریت خودمان و مسائل پلتیکی‌میباشد. ازحیثت دولت حق داریم که خیلی گله‌مند باشیم و در بدو ورود ما بپاریس تلگرافی از رئیس‌الوزرا رسیدکه اقدامی‌که دولت را داخل در تعهدی‌کندننمائید تا خبر ثانوی بشما برسد. چون مطلب مجمل بود ماهم چهل روز بود از طهران بی‌خبر بودیم بکلی بی‌تکلیف ماندیم ونداننستیم چه بایدکرد وچه بایدگفت و مقصود چیست.

ده دوازده روز اوقات مابااین‌شکل تلف شد. بعد معلوم‌شدکه خبری‌نیست وباید همان مقاصدی راکه داشتیم تعقیب‌کنیم. مشغول‌شدیم ولوایح ترتیب دادیم وبملاقات رجال و متنفذین پرداختیم. در طهران درجلسهٔ هیئت وزرا مخصوصاً گفتگو ومباحثه ازاستخدام مستخدمین خارجی و استعانت ازدول خارجی کرده بودیم وهیئت دولت وشخص رئیس‌الوزرا صریحاً بما امردادندکه در پاریس در صددحصول‌این‌مقصودبرآئیم‌ومخصوصاً گفتگوشدازاینکه‌مستخدمین‌مالیه‌وصاحب‌منصبان نظامی راکه اهم مستخدمین هستند باید ازفرانسه وامریکا استخدام کنیم وفقط تردید بود ازاینکه آیا مالیه از امریکا و صاحبمنصب از فرانسه باشد یا برعکس. تمایل آقای رئیس‌الوزرا و هیئت دولت این بودکه مالیه ازفرانسه و
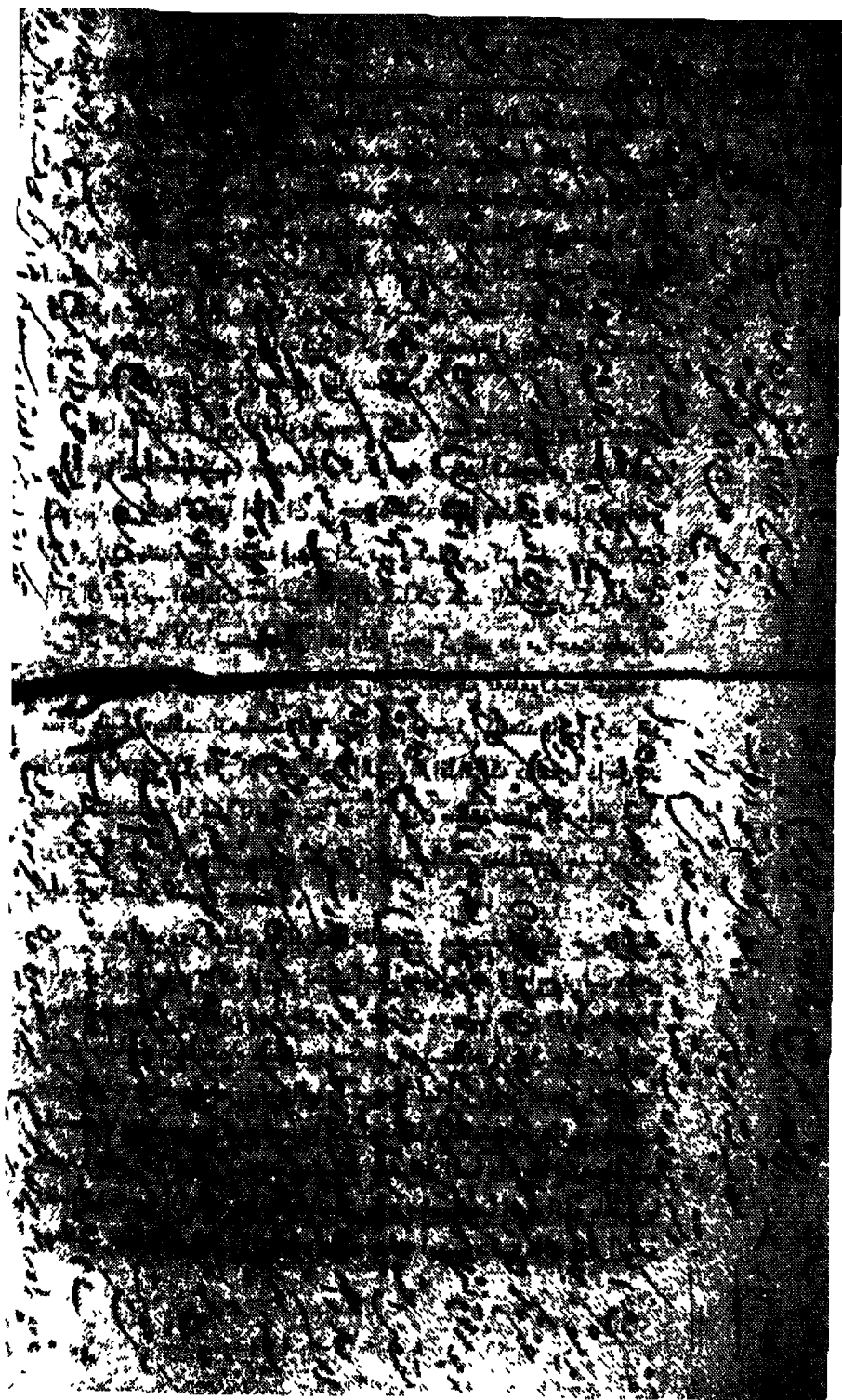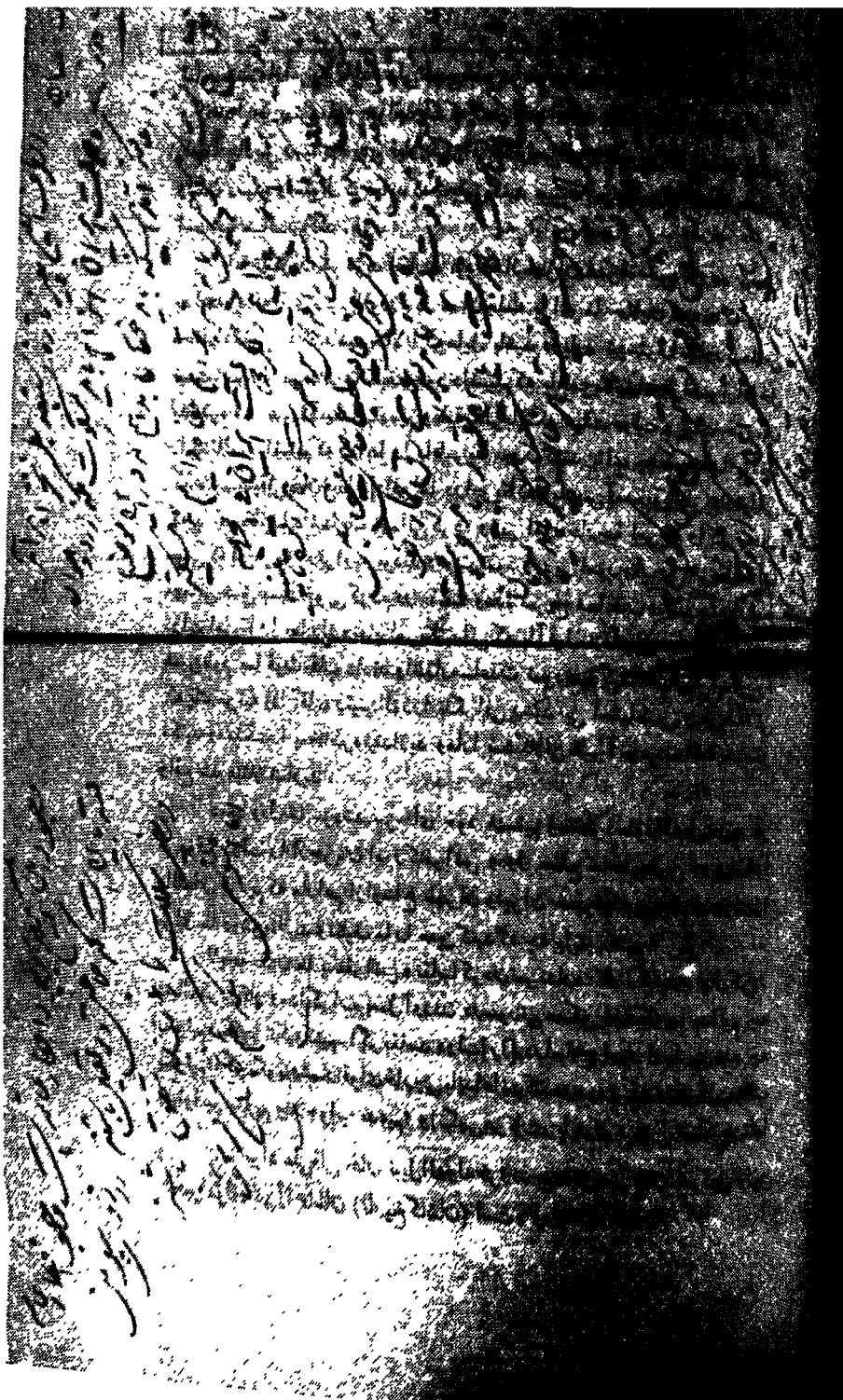
صاحبمنصب ازامریکا باشد، ولی تصمیم قطعی را موکول بمطالعات درپاریس نمودند وگفتند آنجا بهتر معلوم خواهد شد که کدام قسم اقتضا دارد. علاوه براین وقتی که ما بپاریس رسیدیم دیدیم قبلا تلگرافی ازرئیس الوزرا بوزرای مختار پاریس ولندن رسیده و سئوال کرده‌اند که تحقیق کنید ببینید امریکا چه اندازه حاضر است بما مساعدت کند.

این تلگراف هم مؤید افکاری بود که ازطهران همراه خودآورده بودیم، بضمیمه اینکه آقای رئیس الوزرا در همان جلسه برای ما حکایت کردند که وزیر مختارانگلیس بما گفته‌است حالا اگرمایل باشید دوباره شوستررا بیاوریدمانعی نیست. پس با این حال ماتکلیف خود دانستیم که با امریکائیها وفرانسویهاداخل مذاکره شده عقیدهٔ آنهارا بفهمیم وکلیة نظر باینکه هیئت دولت و ملت خودمان را مشتاق میدانستیم که روابط را با امریکا محکم کنند بنای بحکمیت را باآنها گذاشتیم. علیقلی خان‌شار[ژ]دافر[1]ما درامریکاکه به‌پاریس آمده‌بودنظر به‌ارتباطی که با امریکائیها داشت یك مهمانی کرده وزیر امورخارجهٔ امریکا واکثر رجال مهمی که ازامریکا درفرانسه بودند دعوت نمود ووزیر امورخارجهٔ امریکا درآن مهمانی نطق بسیارخوبی کرده درحقیقت وعدهٔ صریح مساعدت رئیس‌جمهوری و دولت امریکا را بما داد وتمام امریکائیهائی که باآنها ملاقاتهای خصوصی کردیم همین‌طور بما قوت قلب دادند واظهارمساعدت نمودند وکیف ماکوك شده بود که یك مرتبه از آقای رئیس‌الوزرا تلگرافی رسید بی احتیاطـی و بی‌مبالاتی نکنید ومملکت‌را بمخاطره نیندازید ومارا بمشکلاتی نظیر آنچه درواقعهٔ شوستر واقع شد مبتلا نسازید.

دست ودل ما سردشد، سرجای خود نشستیم ومنتظردستورالعمل‌شدیم. در هرموقع دولت را ازجریان امورکنفرانس ودول مطلع ساختیم وپی درپی‌تقاضا والتماس کردیم که ماراهم ازاوضاع طهران وایران مسبوق‌کنید وپلتیك دولت‌را برای ما روشن‌سازید وتکلیف ما را معین کنید که چه باید بکنیم.

لایحه دادن ما بکنفرانس وتقاضاکردن‌ثمر ندارد. کار راباید دنبال کرد. دنبال کردن‌کار ومذاکرات بعمل‌آوردن درصورتی ممکن است که ما بدانیم چه بگوئیم، بکجا تکیه کنیم. اگرمقاصد دولت[را] دراصلاح امور انما بپرسند چه بگوئیم؟ اگر بگویندشماراقوای‌خارجی بایداعانت‌کنددرصورتیکه منکر این‌مطلب نمیتوانیم بشویم چه جواب بدهیم؟ وانگهی‌هرکاری بایدکرد چرا نمیکنید تاما

[1]ــ مراد علی‌قلی خان نبیل‌الدوله فرزند عبدالرحیم خان ضرابی واین اخیر مؤلف مرآة قاسان (تاریخ کاشان) است. (راهنمای کتاب)

بتوانیم بگوئیم ما مشغول هستیم اظهار حیاتی، عرض لحیه‌ای، آخر همه را که نمیتوان منحله کرد و گفت ایران مملکت داریوش و انوشیر[و]ان است. من چند مرتبه بوزرجمهر و نظام‌الملک وفردوسی وخواجه نصیر تحویل مردم بدهم. چقدر شعر بخوانم و عرفان بیافم.

خلاصه .... ازطرف دیگرهرچه سعی کردیم با انگلیسها نزدیك شویم و آنها را رام کنیم گفتند ما در طهران با دولت ایران مشغول مذاکرات هستیم و عنقریب نتیجه حاصل میشود. در لندن خواستیم اقدامات کنیم ، خودمان بلندن برویم گفتند دولت ایران یا باید بتوسط دولت انگلیس کارخودرا صورت دهد یا بکنفرانس مراجعه کند. جمع هردو نمیشود، واین همه باتکاء اوضاع طهران بود.

بطهران مراجعه کردیم که شما چه مذاکرات با انگلیسها میکنید ما را مطلع کنید ودرهرصورت هیئت پاریس باهیئت طهران باید بموافقت یکدیگر کار کنند جوابی نرسید، وحاصل کلام اینکه امروز که شش ماه میگذرد که ما ازطهران بیرون آمده وقریب پنجماه است درپاریس هستیم بکلی ازاوضاع مملکت و پلتیك دولت ومذاکراتی که باانگلیس کرده‌اند ومیکنند ونتیجه‌ای که میخواهند بگیرند و مسلکی که درامورخارجی دارند بی‌اطلاعیم ویك کلمه دستورالعمل وارائه طریق، نه صریحاً نه تلویحاً، نه کتباً نه تلگرافاً، نه مستقیماً نه بواسطه بما نرسیده. حتی اینکه درجواب تلگرافهای ما بسکوت میگذرانند. سه ماه است از رئیس‌الوزرا دو تلگراف نرسیده استعفا میکنیم قبول نمیکنند. دوماه است برای پول معطلیم و نسیه میخوریم پول نمی‌فرستند.

چیزی که از تلگرفات طهران واطلاعات حاصله از وزارت امورخارجه پاریس و حرفهای انگلیسها و غیره استنباط کرده‌ایم اینست که انگلیسها اوضاع طهران را مساعد و مغتنم شمرده‌اند که ترتیباتی داده شود که مملکت ایران از حیث امورسیاسی واقتصادی زیر دست خودشان باشد. چون اوضاع دنیا وهیاهوهای ما در پاریس طوری پیش آورده که صریحاً و برحسب ظاهر نمیتوانند بگویند ایران را بما واگذارکنید. میخواهند ایرانیها را وادار کنند که خودشان امور خود را بآنها واگذار کنند و امیدوار هستند که این مقصود در طهران انجام بگیرد و وجود ما در پاریس مخل این مقصود است وسعی دارند قبل ازآنکه ما بتوانیم کاری بکنیم ونتیجه بگیریم آنها بمقصود نایل شده باشند. دولت ایران هم یا بکلی تمکین [می کند] وتسلیم است یا میترسد اقدامی بکند وخود را درعالم بی‌تکلیفی نگاه داشته وهم نمیداند چه بگوید.

ضمناً عداوتهای شخصی هم درکاراست واین فقره را اطلاع داریم که چون

انگلیسها تصور میکردند که ما میخواهیم از فرانسه مستخدم مالیه بگیریم از فرانسویها بطور خصوصی خواهش کرده بودند که از دادن مستخدمین مالیه بایران امتناع کنند. فرانسویها هم بقدری گرفتاری داوند که نمیتوانستند در مقابل انگلیسها مقاومت کنند، خلاصه با بیحالی که از ایران ظاهر میشود که اصلاً صدایش هم درنمی آید. مزه در این استکه در باب استخدام معلمین هم اشکال میکردند و نمیدانم چه شد که بالاخره اجازهٔ استخدام معلمین [صادر] گردید وحالامشغول این کار شده‌ایم تا ببینیم چه میشود.

بامسطورات فوق بی‌مهری انگلیسها نسبت بما طبیعی‌است وبهمین جهت ازبدو ورودما علاوه بر برودتی که رجال آنها نشان دادند روزنامجات نیم‌رسمی از قبیل طیمس مقالات مخالفت‌آمیز نوشته گاهی‌استهزا کردند، گاهی تهدید و بطورکلی خواستند دماغ ما را بسوزانند و بمالند. اما ما از ابتدای‌کار ملتفت بودیم که نباید بهانه بدست آنها بدهیم . در لوایحی که برای‌کنفرانس نوشتیم هیچگونه شکوه و شکایتی از انگلیسها نکردیم، بلکه هرجا اقتضا داشت که اسم آنها برده شود دوستانه ذکر میکردیم . همچنین در مقالاتی که در روزنامجات نوشتیم وکنفرانسهائی که دادیم. بالاخره چندی قبل لردکرزن که امروز سلسله جنبان پلتیک آسیائی انگلیس است بپاریس آمد. مشاورالممالك را واداشتیم کاغذ خیلی مؤدب گرمی باو نوشته تقاضای ملاقات کرد . لیکن او یکروز بیشتر در پاریس نماند و ملاقات واقع نشد .

خلاصه این رفتارماوتنقیداتی که خودانگلیسهای آزادی‌طلب وروزنامجات فرانسه بآنها کردند عاقبت کاری کرد که گویا خجالت کشیدند و اخیراً روزنامهٔ طیمس تغییر لحنی داد وتقریباً زبان تملق‌آمیز اختیار کرد. اما نتیجهٔ عملی از این تغییر لحن ظاهر نشده گمان هم نمیکنم بشود. اینهم یك اندازه حفظ ادب وتزاکت است ویك‌اندازه‌برای انفعال‌ما وامرار وقت. این بود حقیقت حال ما. اما ظاهر کارها وجریان امور ازاینقرار است:

کنفرانس‌صلح ازبدو انعقادآن عناوین قشنگ حق وعدالت و مساوات و انصاف راکنار گذاشته دول کوچك را عقب زده دول معظمهٔ انگلیس وفرانسه وامریکا کارهارا بدست خودگرفته هرطور خواستند موافق مصلحت وهوسناکی خود ترتیباتی دادند . منتها اینکه چون طمعها تصادم میکرد الان که شش ماه می‌گذرد تقریباً هیچ‌کاری صورت‌نداده‌اند وهمهٔ‌مسائل ناتمامی هستند. فرانسویها تمام حواسشان مصروف اینست که کاری بکنند که چند سال دیگر آلمان نتواند از آنها

انتقام بكشد وفعلا بسرخود مى‌زنند كه جنگ مارا خانه خراب كرده و چطور زندگانى بكنيم. امريكائيهاكه منافعى در اروپا ندارند مستر ويلسون دست و پا ميكندكه اصول چهارده‌گانهٔ خودرا حفظ‌كند‌آنهم ميسر نميشود، بواسطهٔ اينكه دول اروپا طماعند و بسيارى از امريكائيها هم بواسطهٔ ضديت شخصى با رئيس جمهور يا اغراض ديگر ياجهل وغيره با اومخالفت ميكنند .

انگليسها موقع‌را مغتنم شمرده چون در اروپا چندان غرض ندارنـد در آسيا و افريقا تمام مقاصد خود را بدون سروصدا حاصل ميكنند. تقريباً تمام كلنى‌هاى آلمان را در افريقا ضبط كردند. درآسياهم‌فقط دولت روس‌مدعى بودكه فعلا ازميان‌رفته وميدان‌خالى‌شده. اين‌است كه ميخواهند تمام‌آسيا راهم‌ببلعند، لااقل آسياى غير از ژاپن وچين راكه ميخواهند. گاهى اوقات بلـژيك صداى ضعيفى بلندكرده ميگويد فلان قسمت ازكلنى آلمان را بمن بدهيد. كسى اعتنائى نميكند. فرانسويها گاهى از زيرفشارهاى ديگرسردرآورده ميگويند بنا بـود سوريه متعلق بما بشود، آنرا هم بدسيسه وروكش كردن امير حجاز يك فكـرى برايش ميكنند. بالاخره فعلا بازهرچه‌نگاه ميكنم فائدهٔ صحيح را انگليس‌برده است .

تمام دنيا ضعيف شده. مدعيهاى بزرگ‌اوازپادرآمده‌اند. چشم‌بدروزگار بگذاردكاريكم است. نقشهٔ‌آسياى غربى‌رادرنظر بگيريد: افغانستان راكه سابقاً در زيردست خودشان بود حالا تعرضات اورا بهندوستان بهانه قرارداده‌درصدد هستندكه بدرستى‌آنرا درچنگ بگيرند،زيرا ديگرروسيه نيست‌كه مدعى‌باشد. درتركستان يقيناً مشغول‌كارهستند. اما ما اينجا اطلاع نداريم و در اروپاكسى بفكرتركستان نيست. بين‌النهرين‌راكه حقاً‌متصرف شده‌اند. كردستان‌عثمانى كه بى‌صاحب است وهمسايهٔ بين‌النهرين. چندروزقبل روزنامه‌ها نوشته‌بودند اكراد عثمانى‌با انگليس‌مخالفت ميكنند ودولت انگليس‌درصدد جلوگيرى است. البته اين‌مسئله حق‌بانگليس‌ميدهد كه كردستان را تصفيه كند. عربستان راكه استقلال دادند، معنى‌استقلال عربستان با اميرحسين واميرفيصل كه جيره خـور انگليس هستند معلـوم است چيست. دولت فرانسه مدعى‌سوريه بود. براى‌آنهم هم بازى درآورده اميرفيصل را واداركرده‌اند كه‌آنجا را جزو عربستان ومستقل اعلان كند.

فلسطين كه متصل بمصراست وكسى‌منكر نميتواند بشودكه بايد زيردست انگليس‌باشد. درقفقازهم كه فعلاقشون‌انگليس‌هست‌كارميكند وزمينه‌تهيه‌مينمايد،

فقط باقی می‌ماند آسیای صغیر و ارمنستان و گرجستان. ارمنستان قدری کارش مشکل است بواسطهٔ اینکه آنها خودشان سرپرستی دولت معظمی را طالبند و برای حصول سرپرستی امریکا کارمیکنند.

درهرحال برای ارمنستان و گرجستان هم خدا بزرگ است و دست حیله ودسیسه دراز. آخر یک شکلی درست میشود ومقصودحاصل میگردد. درباب آسیای صغیر یعنی آنچه باید برای عثمانی بماند ومسئلهٔ اسلامبول این روزهـا مشغول مذاکره خواهند شد وهنوز نمی‌دانیم چه‌میشود. اینقدرهست که بحسن‌تدبیر گویا کاری کرده‌اند که دولت دیگری درآنجا دست نداشته باشد و احتمال میرود که مصالح بریتانیای اعظم اقتضا کندکه عثمانی مستقل و اسلامبول در دست عثمانی بماند.

ازایران دراین‌میان حال‌حرفی نزدم چون حالش برخودمان معلوم‌است. فعلا تمام حواس‌ما دراین‌جا مصروف عقد مصالحه باآلمان واطریش‌است. اینکار را دول اربعهٔ معظمه باکمال بیکفایتی‌مشغول‌انجام هستند. مسائل‌مهمه هنوزحل نشده. معلوم‌نیست‌دولت‌آلمان صلح‌را امضاخواهدکردیانه. اگرامضا نکرد باز کشمکش‌شروع میشود.

اما اوضاع داخلهٔ ممالك اروپا هم خوب نیست. ملتها ازدولتها راضی نیستند وحوصله‌شان سررفته. عمله‌جات متصل گرومیکنند. الان چندین‌روزاست بسیاری ازعمله‌جات گرو کرده‌اند ومحتمل‌است بسط پیداکند. اگرترس‌آلمان و هدر رفتن زحمات نبود شاید تا حال انقلاب یا لااقل تغییراوضاع‌کلی‌واقع شده بود. غرض‌این‌است که هرترتیبی‌هم درکارها داده‌شود معلوم‌نیست ثابت وبرقرار باشد. حتی اوضاعی که بواسطهٔ عهدنامهٔ صلح پیش میآید بی‌اعتبار است وضمناً پیش‌آمدکار ایران هم در تحت اثر این بی‌اعتباری است. نه از پیش‌آمد خوب میتوان خیلی‌اطمینان حاصل‌کرد نه ازپیش‌آمد بد مأیوس باید شد.

مسئله دراین است که قبل از جنگ، مسئلهٔ مشرق فقط مسئلهٔ تسویه کار عثمانی‌بود. حالا تمام نصف شرقی‌اروپا ونصف غربی‌آسیا مسئلهٔ مشرق شده ودر این‌قسمت ازدنیا بیست وسی‌ملت مختلف ظهور کرده که همه استقلال میخواهند وخیالات عالیه وطمع وهوا وهوس دارند وباهم اکثرمخلوط هستند و هیچ قسم نمیتوان‌منظورات‌آنهارا باهم وفق‌داد. اوضاع‌روسیه هم‌کاررا بیشترمشکل‌کرده، نه بلشویکها توانستند دولت صحیحی در روسیه برقرارکنند و رفتارشان طرف تحسین وتصدیق واقع شد ونه مخالفین‌آنها هنوز توانسته‌اندکار را از دست‌آنها

بگیرند. معلوم هم نیست تاکی آنجا سروسامانی میگیرد.

اروپائیها هم از بسط و سرایت بلشویزم درممالك خود فوق العاده واهمه دارند. مادمها هم مستعد است و مادام[که] روسیه سامان نگیرد تکلیف اروپای شرقی بلکه آسیا هم معلوم نمی‌شود .

درهرحال دراین میانه امیدبزرگی بمجمع ملل است. اگر این اساس حقیقة درست شدمیتوان امیدوار بود که بنای کار دنیا فی الجمله برشالودهٔ صحت وحقیقت وعدل وحقانیت گذاشته میشود، اگر این هم نشد تمام زحمات مدراست وصدماتی که مردم خورده‌اند بیهوده بوده .

دراروپا اکثریت خیلی زیادی جداً مجمع ملل را میخواهند وغیرازبعضی حمقا ومردمان قدیمی که تصورعوالم بهتر وعالی‌تری ندارند کسی مخالف نیست. فقط نگرانی دراین است که جمعی ازامریکائیها قدری بواسطهٔ غرض‌رانی بامستر ویلسون وقدری ازروی عقیده که امریکا نباید درامور اروپا شریك باشد واروپا نباید درامور امریکا مداخله کند مخالفت دارند. ولی امید است که باوصف این مسئله مجمع ملل پیشرفت کند واگرامریکائی ها هم شرکت نکنند احتمال دارد دراروپا دست ازاین خیال برندارند وفعلا مشغول تدارك مقدمات آن هستند .

اما کارهای خودمان. قلم اینجارسید سر بشکست. عضویت ایران در کنفرانس صلح بمسامحه وطفره وتعلل گذشت وبا اوضاعی که ازدولت خودمان ورفتارش با انگلیس وبا این هیئت اعزامیه مشاهده شد البته غیرازاین مترقب نبود. عنوان بیطرفی ایران هم خوب مستمسکی بود برای اینکه بگویند مناسبتی ندارد ایران درترتیب موادمصالحهٔ دول متحارب باآلمان واطریش دخالت داشته باشد. خاصه اینکه روزنامهٔ رعدکه فعلازبان ملت ودولت ایران است، خودش تصدیق میکندکه دول حق دارند نمایندگان ایران را بپاریس هم راه ندهند وآنهارا بیرون کنند وازهیچ جا صدائی مخالف این شنیده نمی‌شود .

بنابراین حالامنتظریم که درموقعی که کارعثمانی مطرح خواهدشد بمناسبت اینکه ما باعثمانی همسایه هستیم شاید بتوانیم بگوئیم باید دراین خصوص بحرف ایران هم گوش بدهید وفی الجمله وعده دراین باب داده شده وامید مختصری از این جهت باقی است. نگرانی در این است که اگرواقعاً یك روزی مارا خواستند ودرمسائل ایران باما داخل مباحثه شدندچه بگوئیم؟ عقیدهٔ اولیای امورطهران راکه بدرستی نمیدانیم واگرچیزی است که ما تصور میکنیم وآثارش را می‌بینیم که بکنفرانس رفتن و گفتن مناسبت ندارد وبهمین جهة تردید داریم که آیا جد

واهتمام بکنیم که مارا بکنفرانس بطلبند یانه. مختصرمات ومتحیرمانده‌ایم. اگر راه بیفتیم بایران برگردیم ممکنست دراین‌جا مصالحی فوت شود. والبته بعدها بلوم خواهیم بود که اگرمانده بودیم چنین و چنان میشد. واگر بمانیم معلوم نیست تاکی باید منتظر شد وبرای چــه میمانیم وچه میخواهیم بکنیم. فــرضاً بخواهیم‌راه بیفتیم مخارج راه نداریم وعجالتاً جزاینکه قهراً توکل بخدا کرده، مادام که مهمانخانه بطورنسیه متکفل‌ما هست متوقف باشیم چاره‌نداریم. حاصل اینکه حرف همان‌است که همیشه میگفتیم، ایران نه دولت‌دارد، نه‌ملت. جماعتی که قدرت دارند وکار ازدستشان ساخته‌است مصلحت شخص‌خودرا دراین ترتیب حالیه می‌پندارند. باقی‌هم که خوابند.

دراین‌صورت هیچ امیدی برای مانیست. اگرایران ملتی داشت وافکاری بود اوضاع خارجی از امروز بهتر برای ایران متصور نمی‌شد. باهمه‌قدرتی که انگلیس‌دارد وامروز یکه مردمیدان‌است با ایران‌هیچ‌کار نمیتواندبکند. مجبور است هرروز تکرار وتأکید کند که ما ایران را تمام ومستقل میخواهیم. حتی ملت خود انگلستان دراین‌مسئله مدعی دولت است وغیرازاین نمیتواند بگوید. فقط کاری که انگلیس‌میتواند بکند همین‌است که خود ما ایرانیها را بجــان هم انداخته پوست یکدیگررا بکنیم وهیچ‌کاری نکنیم و متصل باو التماس‌کنیم که بیا فکری برای ما بکن. البته من میگویم ایرانیها با انگلیس باید عــداوت بورزند[1]. برعکس‌عقیدهٔ من‌این‌است که نهایت جدرا باید داشته‌باشیم که‌باانگلیس دوست‌باشیم ودرعالم دوستی ازاواستفاده هم بکنیم. انگلیس‌هم در ایران منافعی دارد، نمیتوان‌آنرا منکرشدوصمیمانه‌بایدآنرا رعایت‌کرد. اما این‌همه مستلزم آن نیست‌که ایران درمقابل انگلیس‌کالمیت‌بین‌یدی الغسال‌باشد. من‌خودم این فقره راکتباً وشفاهاً بانگلیسها گفته‌ام ومیگویم ووقتیکه میگویم‌تصدیق میکنند. اما چه فایده، یکدست بی‌صداست. ملت ایران‌بایدصدا داشته‌باشد، افکار داشته باشد. ایران باید ملت داشته باشد.

فرض می‌کنیم‌دولت انگلیس‌تبرعاً وتفضلاًدست ازسرایران برداشت. اگر ایران باحال‌حالیه باشد با افغانستان چه خواهدگفت؟ ترکمن‌ها چه خــواهد کرد؟ باجمهوری‌آذربایجان‌چه‌میکند؟ با ارمنستان چطورجوال‌میرود؟ بادولت جدید عربستان‌چه معامله میکند؟

آیاما بایدباین‌خفت‌هم حاضرباشیم که‌فردا وزیرمختارارمنستان‌وعربستان درطهران همان نظریات وزرای مختار روس و عثمانی را بما داشته باشند و با

۱ــ کذا، ولی عبارت دلالت دارد که «نورزند» مرادست.

وجود جمع کثیر ارامنه ...[۱] که در ایران هستند گرفتار مشکلات با دولت ارمنستان بشویم؛ خلاصه چه بگویم و بقول مرحوم حاجی مصدق الممالك چرا بگویم و برای که بگویم.

می گویند اگر خلاف میل انگلیس رفتار کنیم فرضاً اعمال قوهٔ قهریه نکند اعمال نفوذ و دسیسه میکند. ملت را منقلب ساخته اسباب تجزیهٔ آنرا فراهم می آورد. اگر کسی نمیگوید خلاف میل انگلیس رفتار بکنید فقط مطلب در حد تسلیم نسبت بانگلیس است که لازم نیست ماخودمان برویم باو التماس کنیم که بیا قلاده بگردن ما بگذار. ثانیاً آیا حقیقة انگلیس میخواهد و میتواند [این] اندازه [اعمال] نفوذ و دسیسه نماید.

بعد ازآنکه بخواهد بکند آیا اگر قدری جدیت و صمیمیت باشد میتواند دراعمال نفوذ ودسیسه کاملا موفق شود. بعد ازهمهٔ این فرضها آنچه ازاو احتراز میکنید آیا بدتر ازآن چیزی است که بآن اقبال دارید. اگر با انگلیس موافقت کنیم باما مساعدت میکند، بسیارخوب هم مساعدت میکند ومقصود ازموافقت ما با اوچیست؟ آیا تسلیم محض است. والله خود انگلیس هم باین اندازه که حالا پیشرفت دارد امیدوار ومترقب نبود و ددهر صورت هرچه را مصلحت می دانید چرا تصمیم نمیکنید ومارا اینجا متحیر گذاشته اید. آخرما نمایندهٔ دولت ایران هستیم. سرخود که نیامده ایم. خفت ما اینجا خفت دولت ایران است. درمعاشرتها که بامردم لازم داریم ومیکنیم این صحبتها بمیان می آید. می بینید ماکه آمده ایم برای دولت خودمان چنین کارهای معظمی انجام دهیم هیچ نمیتوانیم بگوئیم و بکنیم. آیا چه اثرخواهد کرد؟ چقدرمی شود به سیلی صورت خودرا سرخ نمود.

باری این حرفها بیهوده است و یقین دارم خواهند گفت فلان کس هم در تحت اثرجو هوای فرنگستان حرف می زند وحال آنکه چنین نیست واین همان عقایدی است که من در ایران هم داشتم و میگفتم. ایران ملت ندارد. افکارعامه ندارد. اگر افکارعامه میداشت باین روز نمی افتاد وهمه مقاصد حاصل میشد. اصلاح حال ایران وجودآن متعلق بافکارعامه است واگر بگوئید تعلیق برمحال میکنی عرض میکنم خیلی متأسفم. امادرحقیقت نمی توانم صرف نظر کنم. من همه وقت از همه کس خوش بین تر بوده وبازهم خوش بین هستم. اما امیدم بفضل خداوند است نه باسباب ظاهر.

حال باید فرض کرد واین احتمال را ازنظردور نداشت که شاید کنفرانس صلح نخواهد یانتوانست بحرف ایران گوش بدهد ویا تقاضاهای ایران راقبول

---

۱ ــ یك کلمه ناخوانده

کند، آنوقت چه باید کرد. عقیدهٔ من که گمان می کنم تصدیق آن سهل باشد اینست که مسئلهٔ استقلال ایران وقضایای متعلقهٔ به آن اگر قدری مقاومت و استقامت و قوت قلب باشد با اوضاع حالیهٔ دنیا حاصل است، بلکه اگر ما دربدو امر از تشکیل مجمع ملل مطمئن بودیم شاید خودمان را محتاج نمیدانستیم که این مسائل را در محضر کنفرانس طرح کنیم. چنانکه اگر کنفرانس برای شنیدن حرف ما حاضر شود احتمال کلی میرود که مطلب را راجع به مجمع ملل نماید وحتی شاید سایر مسائل ما را ارجاع بمجمع کنند. چنانکه احتمال میرود بسیاری ازمسائل اروپا و نقاط دیگر را هم بالاخره کنفرانس صلح نتواند حل کند و اگر بعقد مصالحهٔ آلمان واطریش موفق شد دست و پای خود را جمع کرده مجمع ملل را علم نموده این معضلات را بآنجا محول نماید.

درهر حال عقیدهٔ من اینست که اگر در کنفرانس نتیجه نگرفتیم دولت ایران باید دست بر نداشته مأیوس نشده، هر گاه مجمع ملل منعقد شد مطالب خود را به آنجا عرضه بدارد واینهم برای تحصیل بعضی ازمقاصد است که دولت بقوهٔ شخص خود نمی تواند، والا حق اینست که بعد از انحلال کنفرانس درصورت عدم نیل مقاصد دولت ایران بتمام دنیا اعلام کند که من این مسائل را بکنفرانس عرضه داشتم و کنفرانس آنهارا مثل بسیاری ازمسائل دیگر حل نکرد وحالا اخبارمی-کنم که من این حق را برای خود مسلم میدانم و بآن عمل خواهم کرد و کسی را ذیحق در مخالفت باآن نمی دانم. بگوید وبآن عمل کند پیش میبرد. امروز مثل سابق دولت روس نیست که چماق بکلهٔ ایران بکوبد. اگرهمه را پیش نبرد بعضی را پیش میبرد، اگر کاملا وتماماً موفق نشود اقلا سایرین مجبورهستند داخل مذاکره ومباحثه شوند. هرطور باشد یك چیزی عاید ما میشود

درمسئلهٔ جبران خسارات باید دولت ایران اعلان ابطال قروض را بکند. علاقههای دولت روس را هرچه هست در ایران ...[۱] کند. هر نوع اقدام دیگر برای کندن مو ازخرس ممکن شود بکند ومتصل فریاد کند که روس وعثمانی مرا خانه خراب کردند، باید از عهده برآیند.

اما در باب دعاوی ارضی پرده پوشی نمیکنم که این یك ادعای زیادی بود که ما کردیم. این شکل هم که کردیم مبالغه آمیز بود، مخصوصاً نقشه هم که کشیدیم مزخرف بود.

... آقای تقی زاده هم در این باب بامن موافقت دارند، ولی معذلك می گویم برای دعاوی ارضی هم برای ایران مجال هست که نتیجه بگیرد. اولاحرفی زده

۱ـ یك کلمه ناخوانا.

شد وبعد از این دعاوی ارضی داشتن ازطرف دولت ایران چیز تـازه ومستبعد بنظر نخواهد آمد ودولت ایران آنراهم باید مسکوت نگذارد وهمواره ادعا کند. الا اینکه باید خودمان بدانیم که دراین موضوع نتیجه گرفتن فرع آنست کـه اگرچیزی بما بدهند بتوانیم نگاهداریم. نه اینکه آنچـه هم حالاداریم نتوانیم اداره نمائیم واگردولت ایران فی‌الجمله کارهای‌خودرا اصلاح کند، اداراتش‌را قدری سروصورت دهد وقوه تأمینیه فراهم کند یقیناً مقداری از دعـاوی ارضی حالیه‌طبعاً حاصل‌می‌شود. برای‌اصلاحات داخله بدون فوت دقیقه‌ای‌باید بسرعت برق‌کار کرد. امریکابرای‌هر نوع‌مساعدت حاضراست. یااین‌فقره را بایدجرئت کرد استفاده نمود واگرهم این‌جرئت‌نیست هرخاك دیگرباید بسرمان بریزیم باید ریخت ومعطل نشد.

باکمال یأسی که ازمؤثرشدن حرفها داشتم‌این‌طول کلام را دادم ودیگر خسته شدم. مجال هم نیست. مقصود این بودکه از اوضاع اطلاع پیدا کنید و سررشته بدست باشد والا اینهاکه گفتم تازگی نداشت و همه میدانند، ولی باز می‌گویم ولواسباب ملالت خاطرباشد.

ایران اول باید وجود پیداکند تا بر وجـودش اثر مترتب شود. وجود داشتن ایران وجود افکارعامه است. وجود افکارعامه بسته باین‌است‌که جماعتی ولوقلیل باشند، ازروی بیغرضی درخیرمملکت‌کار بکنند ومتفق باشند.

اما افسوس، بس‌که‌گفتم زبان من فرسود.

خاطرات ایران

مقدمه از حسین محبوبی اردکانی، ترجمه از مادلن لابارب

طب اروپائی در ابتدا، در زمان صفویه همراه با سایـر مظاهر تمدن جدید ازقبیل‌نقاشی با رعایت سایه‌وروشن یعنی علم مناظرومرایا، وتوپخانه، و تنباکو، ودوربین نجومی، و این قبیل امور بایران رسید ولی چون درمراحل اولیه بود و تمدن اروپائی هم هنوز کاملا پیشرفت نکرده بود، نتوانست بسرعت جای خود را بازکند و میان مردم متداول شود. اما در وضعی قرار داشت که خواه و ناخواه غلبه باآن بود زیرا تمدن اروپائی روز بروز در حال پیشرفت بود و ایران بعلت انقلابات وجنگها، وبرخی‌مسائل دیگر در سراشیبی ضعف و انحطاط. در زمینهٔ موضوع‌مورد بحث، نخستین کسی‌راکه بعنوان‌طبیب‌اروپائی در دربار ایران می‌شناسیم «بازن» کشیش اروپائی است‌که در زمان نادرشاه در

ایران بوده وچه بسا که ازمعلومات طبی او هم استفاده میشده است . جز این شخص، هرچند که ممکن است اطباء متعددی از اروپا بایران آمده باشند، چنانکه همراه هیئتهای نظامی فرانسه وانگلیس بوده . کسی دیگر را بعنوان طبیب رسمی دربادی نمی‌شناسیم مگر دکتر «کورمیك» انگلیسی که خود وپسرش طبیب عباس میرزا بودند .

اولی دکتر جان کورمیك بود کــه درسال ۱۸۲۳ در میامی بمرض حصبه درگذشت[1] واو ۲۳سال درخدمت ولیعهد بود[2].

دومی درایران املاك وتیولی نیز داشت .

در زمان محمد شاه بواسطهٔ آنکه روابط ایران وانگلیس صمیمانه نبود ، شاه با وجود احتیاج مبرمی که بطبیب داشت ازپزشکان انگلیسی صرف نظر کرد وبرای نخستین بار دکتر لابات فرانسوی را استخدام کرد که بقول کرزن یکبار جان شاه را هم نجات داد واین دکتر کلوکهٔ موضوع بحث دومین طبیب فرانسوی محمد شاه است .

دکتر کلوکه وقتی بایران آمد جوان بود ومجرد . غیر ازطبابت دربار بدستور شاه یك مجلس درس جراحی نیزداشت که اصول طب جدید را بچندتن طبیبایرانی درخانهٔ خود تدریس میکرد ولی درد ارالفنون سمت وعنوانی نداشت خبر مربــوط بــه این حوزهٔ تدریس بــاین صورت در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه (نمرهٔ پنجاه و دویم پنجشنبهٔ هفتم ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ ص۱) انتشار یافته است .

«مدتی نیست که عالیجاه مقرب الخاقان کلوکه صاحب حکیم‌باشی اعلیحضرت پادشاهی حسب‌الحکم چندنفر را درخانهٔ خود درس جراحی می‌دهد والحق دربن علم بسیارخوب ترقی کرده‌اند وعالیجاه مشارالیه بطوری درس داده‌است که درقوهٔ کسی دیگر نبود وچونکه علم جراحی علمی بود که درایران چندان مهارت دربن علم نداشتند مشارالیه دراین درس دادن کاری کرده است که بسیار نفع آن عاید عامهٔ مردم می‌شود وکار ثواب است وخدمات زیادی بدیوان اعلی کرده است. حالا ابتدای این کار است وامیدهست که بسعی واهتمام مشارالیه جراحان حاذق ماهر دربن دولت علیه بعدازاین تربیت بشوند» .

کلوکه درایران ــ چنانکه خواهدآمد ــ بادختر سلیمان‌خان مسیحی سهام‌الدوله از سران لشکری محمدشاه، یعنی خواهر جهانگیرخان سرتیپ که بعداً

۱ــ ایران وقضیهٔ ایران ص۳۷۵.

۲ــ تاریخ قاجار واتسون ترجمهٔ عباسقلی آذری ص ۱۸۴.

وزیر صنایع وقورخانه شد ونریمان‌خان‌که بعداً قوام‌السلطنه لقب‌گرفت وسفیر ایران دراطریش شدازدواج کردواز اوفرزندی هم‌پیدا کردولی‌این بچه‌دوسه‌ماه بیشتر نماند. خودکلوکه نیز اندکی پیش از فوت بچه‌اش ندانسته مسموم شد، باین معنی‌که گویا بر سر شام از نـوکر خود مشروب خواسته بود و او شیشهٔ محتوی غذابیج راکه یکنوع سمی‌است واطبای‌ایران ازهزارسال پیش‌باینطرف آن را می‌شناخته‌اند[1] بجای عرق یاشراب باو داد واو نیز توجه‌نکرده خورد[2] وباميداینکه میتواند خود را علاج‌کند درمقابل اضطراب وتشویش‌کسانش‌آنرا بچیزی نشمرد ولی بهرحال نتوانست‌آن را چاره‌کند و درگذشت.

جزواسناد مخدومی‌آقای معاون‌الدولهٔ غفاری‌سندی‌است‌مربوط‌به‌پرداخت یکهزار و ششصد تومان طلب سنواتی دکترکلوکه‌که عکس‌آنرا در صفحهٔ بعد ملاحظه میفرمائید. طبق این سند شاید بتوان‌گفت‌که حقوق سالیانهٔ اواین‌مبلغ بوده است . پشت سند مهر کلوکه بفارسی دیده میشود.

دنبالهٔ مطلب شرحی‌است‌که درتاریخ ۱۵ ژوئیهٔ ۱۸۸۹ بمناسبت مسافرت ناصرالدین‌شاه بفرانسه درذیل‌یادداشت‌های دکترکلوکه تنظیم ونوشته شده‌است و ازجهت ارتباط با ایران مناسب دیده شدکه‌ترجمه ومنتشر گردد وخانم‌مادلن لابارب‌کارمندسابق‌کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه زحمت‌آنرا قبول نموده‌اندکه موجب امتنان است.

حسین محبوبی اردکانی

* * *

در زمانی‌که اعلیحضرت‌ناصرالدین شاه‌برای سومین باربکشور فرانسه دعوت شده است‌شاید لازم باشد نظردیگری به یادداشتهای مستخرج ازمکاتبات مرحوم دکترکلوکـه طبیب ومحرم اسرار این پادشاه و نیز شاه پیشین یعنی محمد شاه بیفکنیم .

محمد میرزاکه گرفتار درد شدید نقرس همراه بابی‌حرکتی مفاصل واز معالجهٔ خود به دست طبیبان دربار مأیوس بود از دولت فرانسه‌که‌هنوز نمایندهٔ ثابتی‌در دربارایران‌نداشت درخواست‌کردکه طبیب جوانی‌ازفارغ‌التحصیل‌های دانشکدهٔ پزشکی پاریس راکه بتواند او را از حالت آینده‌اش مطمئن سازد و نیز حاضر به ترك وطن برای معالجهٔ شخصی شاه باشد به‌ایران بفرستد.

برطبق معرفی آکادمی مشهور پزشکی ماآقای گیزو Guizot که دراین هنگام وزیرامورخارجه‌بود آقای کلوکه Cloquet راانتخاب‌نمود. آقای کلوکه

۱ ـ الابنیه چاپ دانشگاه ص ۱۶۰

۲ ـ سفرنامهٔ ناصرالدین شاه ج ۲ جیبی ص ۱۴۲

سند پرداخت یکهزار و ششصد تومان طلب دکتر کلوکه و مهر او

وارث شغل پدر و همونیش بود که هردو از دانشمندان مشهور بودند بنام هیپولیت و ژول کلوکه. این دوشخص نیز خود پسران دانشمند دیگری بودند که بعنوان مهندس کمیسیون علمی، ژنرال بناپارت را در لشگر کشی بمصر همراهی میکرد.

در این لحظهٔ حساس آقای کلوکه (شاگرد اسبق دبیرستانهای سن‌لوئی و درسای مفتخر به جایزهٔ افتخاری فلسفه درکنکور بزرگ ۱۸۳۷. آقای کلوکه این افتخار را یافت که برسر میز اعلیحضرت لوئی فیلیپ در ۱۷ اوت همین‌سال روز جشن خانوادگی مادام هلن دورلئان مادر کنت دوپاری شام تناول نماید) اولین انترن بیمارستانها و مفتخر به مدال طلا، بهمراهی آقای دکترساپی آسیستان تشریح در آمفی تأتر وکلامار، بود . آقای دکتر ساپی امروزه استاد برجستهٔ دانشکده پزشکی ما میباشد .

باقبول مأموریتی که باو پیشنهاد شده است وزیر امور خارجه مأموریت محرمانهٔ دیگری باوسپرد که مبنی بر کوشش برای استحکام‌وازدیاد اعتبارقدرت فرانسه درایران بود.

آقای کلوکه درسوم فوریهٔ ۱۸۴۶ از پاریس حرکت می‌نماید. بامبادرت به‌اقدامات جسورانه و خطرناک موفق می گردد تاریخ مسافرت خود را بتعویق انداخته بعدازتوقف کوتاهی درقسطنطنیه نزد درشیدپاشا، صدراعظم (رئیس‌الوزراء) دربار عثمانی وآقای بورکنی Bourqueney سفیر فرانسه ، بطور ناگهانی در دوم مه در تهران حاضر گردد .

فردای‌آنروز، آقای کنت‌دوسارتیژ M.Le Comte de Sartiges نماینده وکاردار فرانسه درایران ، او را ازطرف پادشاه فرانسه به شاه ایران معرفی می‌نماید. شاه اورا درباره کشور ما وحوادث مسافرت جالبش سئوال پیچ‌میکند.

آقای کلوکه درخاطراتش مینویسد: شاه ۳۸ سال داردبسیار قوی‌هیکل، قدبلند، با چهره‌ای گیرا، بسیار نجیب، سرشار از لیاقت وهمچنین فوق‌العاده مهربان میباشد . از ته قلب خندان است. وی به درست‌ترین، شرافتمندترین و روشنترین مرد کشورش شهرت دارد. ادراکش بسیارقوی است و اطلاعات‌بسیار وسیعی دربارهٔ تاریخ و جغرافیا دارد.

بلافاصله بعد ازاجرای دستورهای دکتر، حال بیمار روبه‌بهبودی گذارد. پیشروی مرض نقرس بطور آشکار متوقف گردید. دردهائی کـه معمولا ۶ هفته طول میکشید طی سه روز از بین رفت. بلافاصلـه پس از درمان ، شاه توانست اسب سواری کند وخود را به‌آبهائی که در بیست کیلومتری پایتخت قراردارد و

توسط طبیبش کشف شده بود برساند. سپس دکتر کلوک موفق گردید که زیر نظر خودش دستگاهی برای راست نگاه داشتن پای پادشاه بسازد.

درسوم ژوئیهٔ ۱۸۴۶ مرض وبا درتهران شیوع پیدا کرد. ودربار به نقاط کوهستانی منتقل شد. ولی آنجا هم از بلای خانمانسوز وبا در امان نبودند و چندین نفر براثر ابتلای به این مرض جان خود را ازدست دادند. آقای کلوک دختر بزرگ شاه ومادرناصرالدین میرزا ولیعهد زمان راکه باین مرض دچار شده بودند معالجه کرد و بپاداش این خدمت مفتخر بدریافت تصویر مزین به الماس شاهزادهٔ جوان گردید. درآوریل ۱۸۴۷ اعلیحضرت باو نشان الماس درجهٔ اول شیر وخورشید داد و از آقای کنت دوسارتیژ خواست که از حکومت فرانسه برای فرستاده‌اش درخواست نشان افتخاری لژیون دونور رابنماید بااین درخواست نیز در ۱۶ ژوئیهٔ همان سال موافقت گردید.

در همین زمان اعلیحضرت تصمیم گرفت که آقای میرزا محمد علیخان[۱] دوست صمیمی دکتر را بعنوان سفیر بپاریس اعزام دارد. مقارن همین زمان دکتر موفق شدزن شاهزادهٔ جوان راکه بمرض سختی مبتلا شده بود معالجه کند.

در دهم فوریهٔ ۱۸۴۸ کنت دوسارتیژ نامه‌هائی از طرف پادشاه فرانسه به اعلیحضرت پادشاه ایران تقدیم داشت که در آن نامه‌ها آقای سارتیژ بعنوان فرستادهٔ فوق‌العادهٔ حکومت فرانسه در دربار ایران معرفی گردیده‌بود. بدین مناسبت تشریفات بسیاری برپا شدکه درطی آنها پرچمی از پارچهٔ نفیس کشمیر دربالای سفارت فرانسه برافراشته گردید. این جشن‌هاوتشریفات مقارن باورود مسافر مشهور هومردوهل بودکه همراه بایك هنرمند جوان دیگر یعنی آقای ژ. لوران بهایران واردشده‌بود. این نقاش درباز گشت تابلوئی که‌ازدکتر نقاشی شده بود بهمراه خود آورد. در چهارم سپتامبر ۱۸۴۸ محمد شاه چند روزی به مرض بادسرخ مبتلا گردید. درهمین اوقاتی که اوبابهبودی سریع‌این مرض، تصور می‌نمودکه میتواند درجشنهای سالیانهٔ ۱۱ اوت شرکت نماید، حال او بخاطر ورم معده دگرگون گشته بطور ناگهانی فوت نمود. برای جلوگیری ازتحریکات وانقلابات درباری‌که معمولا درمناطق شرقی برپامیشود مرگ‌پادشاه‌باتوجه واحتیاطات دکتر مدت ۴۸ ساعت مخفی ماند. امابالاخره

۱ـ مرادمیرزامحمدعلیخان شیرازی خواهرزادهٔ میرزاابوالحسن ایلچی است‌که ابتدا نایب وزارت خارجه بود وبعد بوزارت خارجه رسید ودر ۱۲۶۸ درگذشت. (مجبوبی اردکانی).

خبر مرگ شاه منتشر گشته باعث اغتشاش وهرج ومرج بی‌نظیری گردید، آقای کلوکه سکوت اختیار نموده مدت زمانی خود را از انظار دور نگه داشت درحالیکه شجاعانه در انتظار حوادثی بود که احتمالا او را تهدید می‌نمود. اینست وقایعی که دراین موقع بآن اشاره مینماید:

من خیلی خوب ناصرالدین را میشناسم و درطی این دو سال باخلوص نیت باوخدمت کردم. هنگامیکه بحث انتصاب اوبحکمرانی سرزمین آذربایجان در میان بود نفوذ آقای کنت دو سارتیژ برای اوکمك بزرگی بود[۱]. بنده شخصاً درفرصتهای مناسب اطلاعات ونظریه‌هائی بوی میدادم که خالی از انتفاع نبود. من خواهر منحصر به فردش را از وبا نجات دادم[۲] ودربهار همین‌سال مادرش‌را که به‌مرض خطرناکی مبتلا شده‌بود معالجه‌نمودم. من به‌بالین‌دخترش بادلسوزی یکدایه شب‌زنده‌داری نمودم حال ببینیم اوبامن چگونه رفتارخواهد نمود. مادر اوکه ازلحاظ فکرشخص‌فوق‌العاده‌ای‌است‌همیشه بمن محبت زیادی داشته وبمن‌وعده‌های عالی میدهد. ولی این طبیعی است که هنوز باید درانتظار بمانم. درانتظاربازگشت پادشاه جوانی‌که بیش از ۱۹ سال ندارد واین انتظار من زیاد طولانی نخواهد بود. خواست شخصی من اینست که‌بفرانسه‌بازگردم. متأسفانه‌اوضاع واحوال به‌وضع وموقع من اهمیت سیاسی‌داد[۳]. بنابراین من‌باید نقشه‌ها و منافع شخصی خود را فدای منافع میهن خویش بسازم وکورکورانه خود را در اختیار وامر آقای کنت‌دوسارتیژ بگذارم.

بالاخره بعد از چندماه سکوت شاه جوان مبتلابه ناخن درد (گرفتگی سرانگشت) گردید وپزشك پدرخود را احضارنمود که فوری اورامعالجه‌نماید. شاه از اینکه او هرروز به عیادتش میرفت بسیار خوشحال بود. ازآن روزیکه دکترکلوکه در حضور تمام درباریان و اعضای اروپائی مقیم ایران مورد لطف ومحبت سرور ومیزبان بزرگ خود قرارگرفت تمام تحریکات خارجی‌رامبنی براینکه شاه تحت تأثیرفرانسویها قرار گرفته‌است ازمیان برد وهمچنین بلوای بزرگی‌راکه بدین‌مناسبت در ۱۱مارس۱۸۴۹ برپاشده بود، بادخالت‌فرانسویها، تحت رهبری آقای کنت دوسارتیژ و کمك هموطنان خود کاملا درهم کوفت.

درسوم مه ۱۸۴۹ آقای کنت دوسارتیژ بعلت‌کارشکنی‌ها واشکالاتیکه از طرف وزیر شاه درکارهایش میشد با انزجار خاطرتصمیم گرفت‌که باتمام‌اعضای

---

۱ ــ دراین مطلب خیلی مبالغه شده است (محبوبی اردکانی)

۲ ــ یعنی عزت‌الدوله زن امیرکبیر که خواهر پدری و مادری شاه بود وگرنه محمد شاه دختران دیگر هم داشت (محبوبی اردکانی)

۳ــ بااحتمال قوی از طرف دولت فرانسه هم مأموریتی داشته است.

سفارت خود به فرانسه مراجعت نماید. پس آقای کلوکه شخصاً و بتنهائی مأموریت یافت که کشور عزیز خود را باین محیط هرج ومرج[1] بشناساند. وضع بدین منوال ادامه یافت تا اینکه بعد از ۶ سال در اوت ۱۸۵۵ یك سفارت رسمی تحت نظر آقای بوره Bourée که تا آن موقع سفیر فرانسه در دربار پکن بود به تهران رسید. این واقعهٔ مسرت بخش نتیجهٔ معاهده‌ای بود که درسال ۱۸۴۷ باایران بسته شد. معاهده‌ای که در آن آقای دکتر سهم بسزائی داشت. بخاطر همین موضوع در آوریل سال ۱۸۵۳ درزمان وزارت آقای دراوین دولوهی M.Drouyn de Lhuis بدریافت نشان لژیون دو نور سرافرازی یافت.

از زمان مرگ محمد شاه آقای کلوکه همانطوریکه خود میگوید فکر دیگری جز دیدار مجدد کشور وفامیلش در سر نداشت اما حوادث گوناگون همواره مانع اجرای این نقشه میشد. تااینکه دراکتبر ۱۸۵۵ در ۳۷ سالگی، درعین شادابی وفعالیت و بادارا بودن نشان افسری لژیون دونور ونشان شیر و خورشید ایران وسنت آن شوروی (این درجه توسط شاهزاده دولگورکی نمایندهٔ روسیه درتهران از دولت شوروی برای اودرخواست شده بود) درحالیکه هنوز بیش از دوماه از ازدواجش بادختر یکی از اولین شخصیتهای ایرانی[2] نگذشته بود بعداز ۴۸ ساعت مبارزه بادردی که ناشی از مسمومیت ناگهانی ونامکشوف بود جان بجان آفرین تسلیم کرد[3].

آیا بعدازسی وپنج سال جدائی شوم وتأسف آور، اعلیحضرت ناصرالدین شاه هنوز مشاورصمیمی وپزشك با ارزش خودرا که حتی درپاریس هم که محل تولدش میباشد فراموش شده است، بخاطر میآورد. برای آنهائیکه باخصوصیات اخلاقی این شاهزاده وشاه برجسته آشنائی کامل دارند شکی دراین باره باقی نخواهد ماند. دکتر کلوکه که تصویرش در نمایشگاه جهانی در غرفهٔ ایران بچشم می‌خورد، از خود بازمانده‌ای ندارد. زوجهٔ جوانش که دوماه بعداز عروسی بیوه شده است پسری بدنیا آورد که بدبختانه او نیز بیش از دوماه زنده نماند. اما نام اوهنوز فراموش نشده است. برادرزاده‌های او و فرزندان آنان که امروز تنها معرف خانواده‌اش هستند ودرطی یك قرن درفرانسه سرشناس بوده‌اند، پیوسته او را بیاد میآورند.

۱ــ مراد ایران است.

۲ــ یعنی سلیمان خان سهام الدولهٔ ارمنی معروف به گرجی پدر نریمان خان قوام السلطنه وجهانگیر خان وزیر صنایع وقورخانه که البته از اولین شخصیتها نبود.

۳ــ شرح این پیش آمد دریکی ازشماره‌های مجلهٔ یغما درج شده وعین نامهٔ جهانگیر خان به برادرش نریمان خان هم چاپ گشته است. (محبوبی اردکانی)

چاپ لوحی

درمجمعی مذاکره بود ازه چاپ افست ، وطبعاً درباب لفظی فارسی که گویای این نحوه چاپ باشد سخنها می‌رفت .

بقیاس «چاپ سنگی» و «چاپ سربی» ، ازذهنم چاپ لوحی گذشت، زیرا همانطورکه درچاپ سنگی مطالب بصورت معکوس برسنگ نقش می‌گیرد وسپس به صفحهٔ کاغذ منعکس می‌شود درچاپ افست هم مطالب بطورمعکوس بر «لوحه» ها نقش می‌پذیرد و از آن لوحه‌هاست که مطالب برصفحات کاغذ چاپ می‌شود ونقش می‌بندد. چون خیال می‌کنم لفظ نامناسبی نیست و گویای مقصود فارسی است دراینجا عرضه می‌شود تادرصورتی که اصحاب نظروبصیرت وارباب هنرچاپ واهل اصطلاح نظری درباب آن دارند مرقوم دارند .

ایرج افشار

رشیدالدین فضل‌الله همدانی وعلامهٔ حلی

دربارهٔ روابط رشیدالدین وعلامهٔ حلی اطلاع دیگری که ازتألیفات خود رشیدالدین دارم آن است که رشیدالدین رساله ای بزبان فارسی در بارهٔ فائدهٔ زیارت واثر آن که بمناسبت زیارت مرقد سلمان فارسی درسال ۷۰۹ (باتفاق الجایتو) تحریر کرده ومطالب مندرج درآن براساس سئوال و جواب با علامهٔ حلی است ودرین باب خودگوید :

« اما بعد در تاریخ اوائل رجب الاصم عمت میامنه سنة تسع و سبعمائة چو[ن] دربندگی حضرت سلطان اسلام خلد ملکه بهرحدود بغداد به مداین رسیده زیارت منبر که سلمان فارسی رضی‌الله عنه دریافته وعلماء اسلام ومشایخ عظام ملازم حضرت بودند مولانای معظم ملك‌الحکماء والمشایخ علامة العالم یگانه ودستور ایران جمال‌الملة والدین ابن‌المطهر الحلی که برسر آمدهٔ عصر است وملازم درگاه اعلی بطریق حسن‌الظن که بدین ضعیف محتاج ترین خلایق... فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن عالی‌المشتهر برشیدالدین الطبیب الهمدانی دارد ازو سئوال کرد که درآن شك نیست که ازروی اعتقاد زیارت کردن تربت

بزرگان را معتقدیم...» ۱

با توجه به تصریح رشیدالدین از رابطهٔ خود با علامهٔ حلی و نیز رساله‌ای که آقای عطاردی از تقریرات خواجه رشیدالدین به تحریر علامه در فرهنگ ایران زمین به چاپ رسانیده‌اند (جلد ۱۹) ولی هنوز نشر نشده و در آن علامه گوید که رساله را به خواهش رشیدالدین نوشته است پس می‌توان یکی از سجلات وقفنامهٔ ربع رشیدی» (چاپ انجمن آثار ملی زیر نظر استاد مجتبی مینوی و من بنده ـ که سهمی مختصر داشته‌ام) را نوشته و خط علامه دانست. این سجل در صفحهٔ ۴۶ وقفنامه آمده و تاریخ چهارم جمادی الاخری سال ۷۱۰ و رقم جمال الدین حسن بن مطهر دارد.

از علامهٔ حلی دو نمونهٔ خط بارقم در کتاب ریحانة الادب (چاپ دوم، جلد چهارم، ص ۱۶۸ـ۱۶۹) نقل شده است. در یکی که از نهج المسترشدین (نسخهٔ ۱۰۶۵ آستان قدس) نقل شده نام خود را حسن بن یوسف بن المطهر (مورخ رجب ۷۰۵) و در دیگری که از پشت نسخهٔ قواعد الاحکام (متعلق به آقای فخر-الدین نصیری) نقل شده نام خود را حسن بن یوسف بن علی بن المطهر (مورخ جمادی الاول ۷۲۴) آورده است ۲. علامه در این رقم اخیر نام خود را بطور کامل ذکر کرده ولی در نوشتهٔ نهج المسترشدین نام جد خود را انداخته است. بنابراین بعید نیست که در رقم مربوط به سجل وقفنامهٔ رشیدی هم نام پدر وجد خود را ساقط کرده و «ابن المطهر» را نگاه داشته است یعنی ابن مطهر علی الظاهر کنیه و نیز شهرت او بوده است. چنانکه رشیدالدین فضل‌الله هم در آوردن نام او «جمال الملة والدین ابن المطهر الحلی» گفته است. زرکلی هم در الاعلام او را ذیل ابن المطهر الحلی نام برده.

اخیراً یکی از دوستان گفت که استاد جلال الدین همایی هم پس از دیدن وقفنامهٔ ربع رشیدی به امضای علامه توجه فرموده‌اند.

۱ــ متن این رساله و نیز رسالهٔ دیگر رشیدالدین در بارهٔ زیارت تألیف ۷۱۰ را آقای عبدالحجة بلاغی در کتاب «گلزار حجهٔ بلاغی» (قم ۱۳۵۰) از روی نسخهٔ خطی قرن هشتم و بصورت عکسی طبع کرده‌اند.

۲ــ آقای بلاغی هم در کتاب «گلزار حجة».

چه ، محمدشاه قاجار

نق ، آبرنگ صنیع‌الملک

اد ، متعلق به دکتر علی‌اکبر سیاسی

ز، روی نقاشی: رقم چاکر درگاه ابوالحسن غفاری کاشانی ۱۲۶

نه ر مبارک اعلیحضرت شاهنشاه عالم پناه محمد شاه قاجار در سی سی و نه سالگی ۱۲۵۸

نامه‌هایی دربارهٔ تبریز ، نه از تبریز

پریروز کتابی به‌نام «نامه‌هایی ازتبریز» دیدم. این کتاب ترجمهٔ اثری است چاپ ناشده ازمرحوم پرفسور ادوارد براون .

موضوع کتاب گفتاری است کوتاه در باب توضیح وقایـــع تبریز در سال ۱۹۱۲ میلادی، یعنی واقعهٔ فجیع قتل عده‌ای ازآزادیخواهان ایـران از قبیل ثقةالاسلام به دست عساکر روس وفجایع دیگری که نسبت به‌مردم آذربایجان و علی‌الخصوص تبریز وارد آمد .

براون برای توجیه کافی و وافی این‌قضیه نامه‌هایی راکه درخصوص این واقعه دریافت کرده بوده ضمیمهٔ کتاب خودکرده است. این‌نامه ها اکثراً نوشتهٔ سیدحسن تقی‌زاده است.

تقی زاده به هنگام نگارش آن نامه‌ها مقیم استانبول بوده و بوسیلهٔ قلم تند خود، درجلب کمك جهانیان به‌مردم آذربایجان می‌کوشیده است. مخصوصاً آنچه اوبه براون می‌نوشته به منظور تهییج براون بوده‌است تاازطریق جراید انگلیس وایجاد جلسات صحبت مردم دنیارا به‌تظلم ایرانیان مطلع کند .

آقای حسن جوادی ازاستادان فاضل دانشگاه تهران و تحصیل کـردهٔ انگلیس سالی چندقبل‌ازین متن این اثرچاپ نشدهٔ براون را درنمایشگاهی که به‌مناسبت صدمین سال تولد براون تشکیل شده‌بود درکمبریج دیده وشایق شده است که این اثرمهم را ازراه ترجمه دراختیار علاقه‌مندان به تاریخ قرن اخیر ایران قرار دهد. براون چـون کتاب را برای دنیای مغرب تهیه کـرده بوده ناگزیرنامه‌های تقی‌زاده راکه به‌فارسی نوشته شده‌بوده به انگلیسی برگردانیده است. اما آقای جوادی به‌شرحی که در مقدمه گفته‌اند باکوشش و جدیت وافی توانسته‌اند اصل نامه‌ها را نزد نوادهٔ براون بیابند ودرترجمهٔ فصیح خود متن اصلی‌نامه هارا نقل کنند.

از این کتاب که جمعاً ۲۶۷ صفحه است فقط هفتاد وشش صفحه یعنی پیشگفتاروش‌نوشتهٔ براون است وبقیه‌آن تقریباً اثرقلم سیدحسن تقی‌زاده. (یعنی بجز دومقالهٔ روزنامهٔ ترجمان‌الحقیقت ویك نامه کوتاه کاظم‌زادهٔ‌ایرانشهر وسه نامه‌از مشهد). بهمین جهت شاید مناسب‌آن بودکه روی جلدکتاب حاضر بجز ترجمهٔ نامی که براون به‌کتاب‌داده بوده‌است عبارتی دیگر ازاین قبیل: «حاوی

نامه‌های سیدحسن تقی‌زاده دربارهٔ تبریز» هم قید شده‌بود.

جزین تصور می‌کنم چون براون در آن موقع قصدش نشان دادن اهمیت قضیهٔ تبریز بوده (وباتوجه به‌اینکه بعضی‌قسمتهای نامه‌ها را حذف کرده بوده است) نام غیرواقعی «نامه‌هائی‌ازتبریز» Letters Fram Tabriz را به آن اثرداده است تا دراذهان خوانندگان تأثیر بیشتر داشته باشد . اما حالا که مترجم زبان فارسی درکار براون بحق تصرف کرده ونامه هارا به‌صورت اصلی نقل کرده ، یعنی متن‌کامل‌آنها را درکتاب گنجانیده است اگر اسم‌کتاب هم تغییرداده شده بود و درمقدمه گفته می‌شدکه به چه علت چنین تغییری داده شده استکارمستحسنی بود .

باری مقصود بنده درین‌جا توضیح دربارهٔ یك قسمت ازین کتاب بسیار مهم ومفیدست وآن درباب نامهٔ شمارهٔ یازدهم (صفحات ۱۳۲ تا ۱۴۸)آن‌است که در روزنامهٔ حبل‌المتین (ش۳۹سال۱۹) چاپ شده بوده وباتوجه بسوادی از آن به‌خط محمد قزوینی که در اختیار براون بوده درکتاب حاضر طبع شده است .

شاید برای اغلب کسانی‌که این‌نامه را می‌بینند این سؤال پیش‌آید که چرا این‌نامه خطاب و عنوان ندارد . آیا تقی‌زاده نامه را مستقیم به روزنامهٔ حبل‌المتین نوشته بوده؟ چرا درآن روزنامه بی‌امضا چاپ شده وچرا وچگونه محمد قزوینی این‌نامه را سوادکرده بوده وازکجا این سواد به دست براون افتاده است؟

اما بادردست بودن نامه‌ای‌که مرحوم قزوینی به‌تقی‌زاده نوشته واصل‌آن اینك دردست من‌است همهٔ این‌سؤالها جواب گفتنی‌است. لذا عین‌نامهٔ قزوینی را درینجا درج می‌کنم .

6, Rue Léopold Robert, 6 Paris

۵ رجب ۱۳۳۰/ ۲۱ ژوئن ۱۹۱۲

دوست عزیز محترما تعلیقهٔ سرکار پریروز رسید . چون به‌نقد هیچ فرصت جواب ازآن ندارم ولو بیك‌کلمه ولو یك اشارة و تلویحاً جواب آن را کاملا ومستقلا در عریضهٔ علیحده عرض خواهم‌کرد . مقصود ازتصدیع یك امر خیلی‌فوری است وآن این‌است‌که مجلهٔ عالم اسلامی La Revue du Monde Musulman که چنانکه می‌دانید ازمجلات مهمهٔ فرانس وطرف توجه‌حکومت است زیراکه حکومت سالی مبلغی اعانه یاکسر مخارج آن‌را می‌دهد عکس

مرحوم ثقةالاسلام را (که نمی‌دانم ازکجا به‌دست‌آورده است) در ایـن نمرهٔ اخیر که تقریباً یك هفته یا ده دوازده روز دیگـر بیرون خواهد آمـد چاپ خواهدکرد و بدین‌مناسبت ازبنده خـواهش‌کرده است‌که ترجمهٔ حالـی ازآن مرحوم بنویسم‌که در ذیل عکس اوچاپ شود وبنده چون تقریباً هیچ اطلاعی‌از حالات آن مرحوم ندارم مستدعی‌است‌که به‌مجرد وصول این عریضه به‌دستتان هرکاری‌که دارید ولوخیلی‌مهم باشد زمین بگذارید ویك ترجمهٔ حـال مبسوط مفصلی (هرچه مفصل‌تر بهتر وروح‌آن مرحوم شادترخواهد شد) از اطلاعات خود وازمعلومات دوستان وآشنایان‌که آن مرحوم را می‌شناخته‌اند جمع‌آوری کنید و برای بنده بفرستید .

هرچه اطلاعات ازهرقبیل باشد خوب است ومخصوصـاً اگرسنهٔ ولادت او ولوتقریبی به‌دست بیاید واینکه چه مشربی‌داشته ودرجهٔ اوبین علما و نفوذ او درناس چه قدربوده وچه تصنیفات داشته یا درصددآن بوده وناتمام مانده و از السنهٔ علوم جدیده چه وکدامها میدانسته وبعضی حـکایات (Anecdots) و سرگذشتهای راجع به اوکه فلان جا چه‌گفت وبه فلان چه‌نوشت . مجمـلا به لقمان حکمت‌آموختن فضولی‌است، خودتان بهترمی‌دانید که چه چیزها لایق یك‌ترجمهٔ حال‌است. مجموع‌آنها ازهرجا وهرکس میسرشود جمع‌آوری‌نموده درسه چهارصفحه مرقوم فرموده برای‌بنده فوراً وبه‌اسرع مایمکن ارسال‌دارید که وقت می‌گذرد وان‌شاءالله دراعمال حافظه وقلم وقدم‌کوتاهی‌نخواهید فرمود که هم حقوق هموطنی‌آن مرحوم را اداکرده‌اید وهم حقوقی‌راکه یك‌نفر عالم به‌گردن ابناء جنس‌خود دارد .

درصدد عریضه عرض‌کردم‌که ولو بیك‌کلمه فرصت عـرض جواب تعلیقهٔ سرکاررا ندارم ولی اینجا لازم می‌بینم‌که یك فقرهٔ آن را مجملا جواب عرض کنم زیراکه خیال سرکار مشوش‌است وآن این‌است‌که خیال می‌کنید کـه کاغذ سرکار به حیله وتزویر ازدست بنده بیرون رفته وبه توسط «مخبرمخصوص‌تان» درحبل‌المتین چاپ شده‌است، باآنکه سرکار سفارش به‌محرمیت بعضی‌نقاط آن کرده بودید. درجواب عرض می‌کنم‌که خیرکاغذ سرکاررا درکمال اختیار من دون‌الاکراه والاجبار بعد ازانعقاد یك ــ Conseil des membres de la Socéité persane de Paris وبه استصواب جمیع‌آرا یعنی‌آرای‌کاظم زاده و هاشم‌زاده و بهمن و پورداود وبنده به‌خواهش آقای هاشم زاده به‌او دادیم که استنساخ‌کرده برای حبل‌المتین بفرستد ومواضع محرمانه را جمیعاً قبل‌الوقت

بامداد کبود قلم زدیم تا او استنساخ نکند و نکرده است الا ماذاغ عنه البصر مثل « در آن وقت که در کمبریج بودم » و « در آن وقت که در پاریس بودم » که اینها را سهو کرده است و استنساخ کرده است و ما او را مؤاخذه دوستانه کردم ، ولی به واسطهٔ حسن عقیدت و bonne fori که او دارد یقین کردیم و یقین است که ابداً تعمدی در درج این کلمات نکرده بوده است و اینکه سرکار خیال می کنید که مردم می فهمند که سرکار نویسندهٔ مقاله هستید بواسطهٔ این علامات . این خیالی است که سرکار را برداشته است. صدها از ایرانی در آن اوقات در پاریس و در کمبریج بوده اند . ابداً این دو جمله علامت ممیزه و معینهٔ مشخص سرکار نیست. خاطرجمع باشید. چنانکه هر کس از ایرانیهای پاریس که این مقاله را خوانده هیچیک از ایشان مطلقاً و اصلا نفهمیده که کاتب این مقاله که بوده است و ابداً در این صدد هم نبوده اند و نیستند و مواضع محرمانه بهیچوجه چاپ نشده است و اما اینکه میفرمائید درج در حبل المتین فائده نداشت. ما در این موضوع مجتهد هستیم نه اخباری ، یعنی چون نهیی از سرکار از درج آن در حبل المتین نرسیده بود عدم نهی را دلیل اباحه گرفتیم ، مثل مجتهدین نه دلیل حرمت مثل اخباریین . اما اینکه می گوئید فائده نداشت به عقیدهٔ ما همان فائده را داشت و دارد که نشر کلیهٔ اخبار دارد ، بخصوص یك خبر بدین مهمی و آن تولید بغضاء و تنفر و عداوت است در قلوب مسلمین عموماً و ایرانیان خصوصاً نسبت بدولت روس و اطلاع عموم مسلمین از حرکات روس نسبت به ایرانیان و عبرت و ایقاظ ایشان از احوال سایرین و استیقاظ از غفلت و تهیه و استعداد برای جلوگیری امثال این فظایع و فجایع و سایر آثار مترتبه بر نشر اینگونه اخبار .

این تعلیقهٔ اخیر سرکار را برحسب خواهش سرکار نه برفیق و نه بغیر رفیق نشان نداده و نخواهم داد خاطرجمع باشید و همچنین تعلیقهٔ آتیه را در خصوص ترجمه حال مرحوم ثقة الاسلام اگر بخواهید باقی برای عریضهٔ علیحده .

مخلص حقیقی ــ محمد قزوینی

* ○ *

ازین نامه معلوم می شود که تقی زاده نامهٔ مورد بحث در شرح مظالم روسها (مطبوع در کتاب حاضر) را به قزوینی نوشته بوده است و قزوینی با صوابدید دوستان و معاشران و همفکران آن زمان که در پاریس همکاری داشته اند و البته با حذف بعضی قسمتهای آن ، نامه را به توسط مخبر روزنامهٔ «تان» در

حبل‌المتین به‌چاپ‌می‌رساند. حدس‌می‌زنم که قزوینی‌همان موقع‌یك سوادهم از آن نامه تهیه‌کرده (باحذف قسمت خصوصی اول‌نامه که خطاب به قزوینی بوده است ودرحبل‌المتین چاپ نشده ودر سواد ارسالی براون هم وجود ندارد) و به براون فرستاده بوده است.

دیگر اینکه استنباط می‌شود که شرح‌حال ثقة‌الاسلام مندرج درحبل‌المتین که در کتاب حاضر نقل شده (صفحات آخر) نیزازقلم تقی‌زاده است وآن را هم مرحوم قزوینی ازروی شرحی که‌تقی‌زاده علی‌القاعده باید برای اوفرستاده بوده باشد (طبق خواهشی که درهمین‌نامهٔ مذکور در فوق شده بود) تهیه‌کرده وبه حبل‌المتین برای چاپ ارسال داشته بوده است، بخصوص‌که عبارات‌آن تا حدودی گویای سبك تحریر تقی زاده است مگر آنکه قزوینی درآن تصرفاتی کرده باشد.

وقف وامانت دادن کتاب

درنسخه‌ای‌از کتاب‌شفاتألیف‌حسین‌بن داعی‌الی‌الله‌محمدبن‌احمدبن‌یحیی بن‌الهادی‌الی‌الحق‌یحیی‌بن‌حسین‌بن قاسم که درفقه زیدی است (مورخ ۱۰۶۲) شرح مفصلی‌حاکی ازوقفیت این‌کتاب ازطرف شاه‌سلطان حسین دیده‌شد. چون این‌شرح ازلحاظ تاریخ‌کتابداری ایران بسیارقابل‌توجه‌بود به‌نقل‌آن در این صفحات پرداخت. نسخهٔ شخصی‌بود واکنون متعلق به‌کتابخانه مجلس‌سناست.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

الله الله الهی
محمد مصطفی چهارده‌معصوم
صاحب‌الزمان[1]

حمدی‌که واقفان اسرار ملك وملکوت و ثنائی‌که عارفان معالم قدس و جبروت گزارش‌آنرا دیباچهٔ صحایف معرفت ودانائی دانند و ادای‌آنرا مقدمهٔ کتاب فهم وشناسائی خوانند، خداوند علام‌العیوب را رواست‌که آیات وحدت ذات بیچون وآثار قدرت‌کامله از قیاس‌بیرون را ببنان قلم‌کن فیکون براوراق

۱ـ این کلمات وعبارات مربوط به‌متن‌است‌که ازباب احترام و تعظیم درمتن نمی‌نوشته‌اند ودربالای مکاتیب ومناشیر می گنجانده‌اند.

لیل و انهار و صفحات اجزای روزگار تحریر و بیان فرمود تا طالبان علوم ربانی و جویندگان معارف ایمانی بکنوز حقایق دانشوری و رموز دقایق هنرپروری راه برده عالم باحکام کتابهای آسمانی وکاشف استار از وجوه الفاظ ومعانی گردند ورسایل صلوات تامات ومجموعهای تسلیمات نامیات وقف مسکن رسول مبین و صاحب مقام امین واوصیای گزین واولاد معصومین او صلوات الله علیهم اجمعین را شاید که به تعلیم اصول وفروع دین و ارشاد بحق الیقین صاحبان مدارك و افهام وسالکان مسالك پیروی ائمهٔ انام را بمنتهی المطلب فوز ابدی و حیات القلوب سعادت سرمدی رسانیدند و بهدایت کافیه ودلالت وافیه سبق خوانان مدرسهٔ ایجاد و وظیفه‌خواران زادمعاد را قابل مراتب عالیهٔ ایمان و ساکن حجرات بهشت جاویدان گردانیدند

امابعد کشاف مضامین صدق مفاد شرح این مقاصد خیر بنیاد است که چون نواب کامیاب خلایق مآب شاهنشاه دین پناه ظل‌الله المنصور المؤید من عندالله بانی مبانی شریعت پروری ، مشید ارکان معدلت گستری ، باسط بساط عدل وداد ، ماحی آیات جورو بیداد ، بندهٔ خاکسار آستان سید انبیاء ، چاکر دربار سرور اولیاء واصفیا ، خادم عتبات ائمهٔ اثنی‌عشر ، مروج سنن سنیهٔ حضرت خیرالبشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر واسطهٔ نظام لیالی وایام ، شیرازهٔ اوراق شهور واعوام ، گردون رفعتی که عنوان منشور باهرالنور شهریاریش بطغرای غرای قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء مطرز وموشح است ، آسمان شوکتی که دیباچهٔ فرمان فرمانفرمائی و جهانداریش بسرلوح زیبای واتیناه ملکاً عظیماً مزین و منقش است ، صاحب نسب بزرگوار نبوی فایزحسب بااعتبار علوی ، پشت وپناه اهل ایمان ، مظهر آثار لطف و احسان ، سلطان سلاطین زمان پادشاه پادشاه نشان السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ابوالمظفر ابوالمنصور شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان مدالله تعالی ظلال معدلته علی مفارق الانام وجعل دولته متصلة بدولة محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام پیوسته انتشار قواعد علوم دین مبین واشتهار شعایر شرایع ملت مستبین حضرت سیدالمرسلین علیه افضل صلوات المصلین وتکثیر علمای دیندار وترفیه طالبان علوم سعادت مدار وتهیهٔ اسباب تحصیل وتمهید مایحتاج تکمیل آنقوم نبیل رامنظور نظر انورکیمیا اثرومرکوز ضمیر منیرحق‌پرور عدالت گستر نموده وازخالص مال حلال مدرسهٔ عدیم المثال درجنب چهارباغ دارالسلطنهٔ اصفهان صانهاالله تعالی عن طوارق الحدثان بجهت مسکن ومأوای ایشان احداث و بنافرموده‌اند و بفضل خالق انام آن نیکو مقام رتبهٔ اتمام یافته لهذا ازجمله تهیهٔ اسباب تحصیل آن فریق توفیق نشان که تیسیر

آنها منظور آن خسرواهل زمان است این کتاب مسمی بشفا راکه درفقه زیدیه است باسایر کتبی که درظهر هریك وقفیه بهمین شرح مرقوم گردیده استقربة الی تعالی وطلباً لمرضاته وقف صحیح لازم مؤبد شرعی وحبس صریح جازم مخلد ملی نمودند برشیعیان اثنی عشریه کثرهم الله تعالی بین البریه باین نهج که همیشه درضبط و تحویل کتابداری که بجهت مدرسهٔ مبارکهٔ مزبوره تعیین میشود بوده هریك ازطلبهٔ عظام سکنهٔ مذکوره که محتاج بآنها باشند بتجویز مدرس مدرسه مزبوره بگیرند وبقدر احتیاج نگاه داشته ازآن منتفع شوند وزیاده ازقدر احتیاج نگاه ندارند واگر کسی ازشیعیان غیرساکنین آن مدرسه محتاج بآنها باشد وخواهد بعد ازتجویز مدرس قبض بمهر مدرس بکتابدار مذکور بسپارد وکتابرا گرفته بقدر احتیاج نزدخود نگاه داشته از دارالسلطنهٔ اصفهان بیرون نبرد واگر مدرس خاطر باو جمع ننماید ومناسب داند رهن از او گرفته کتابرا باو دهد و هریك ازکتب مزبوره که بردن آن بمشاهد مشرفه بجهت زیارت و سایر اعمال وعبادات مناسب باشد اگر کسی خواهد ومحل اعتماد مدرس باشد یا رهن دهد بعد ازتجویز مدرس وقبض بمهر اوجایز است که آن کتابرا بموعد معین بنحو مزبور ازاصفهان بیرون برد و بعداز انتفاع ورفع رجوع بازآورده بکتابدار سپارد وبهر تقدیر درمحافظت آن از تضییع وتلف کمال اهتمام و سعی نمایند و مادام که در اصفهان باشد هرشش ماه یکمرتبه بنظر مدرس رسانند تاخاطر خود را ازوجود وضایع نشدن آن جمع نماید وهرگاه بازخواهند ومدرس اذن جدید دهد بازبرده بنحو مسطور ازآن بهره یاب گردند ومدرس مدرسهٔ مبارکهٔ مزبوره درباب منتفع شدن ارباب احتیاج بل کافهٔ طلبهٔ علوم وشیعیان ازآنها وضبط از تلف وضایع شدن نهایت سعی واهتمام ودرهریك ازمراتب مزبورهٔ فوق بلوازم آن قیام نماید واعلیحضرت واقف حرسه الله تعالی من جمیع المخاوف شرط شرعی فرمودند که کتب مزبوره رانخرند ونفروشند ونبخشند ورهن ننمایند ودرعرضهٔ زوال و انتقال درنیاورند وجمعی که بجهت انتفاع آنها رانگاه میدارند معطل نگذارند وهرگاه اهل علم ازآنها منتفع شوند در اوقات شریفهٔ آن ولینعمت عالمیان وقبله گاه جهانیانرا بدعای خیر یاد نمایند. تغییر دهندهٔ وقف مزبور به لعنت الهی ونفرین حضرت رسالتپناهی وائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین گرفتار گردد، فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم واعلیحضرت واقف حرسه الله تعالی امناً من جمیع المخاوف وواقفاً علی سبیل الهدی فی کل المواقف ثواب این وقف را قربة الی الله تعالی هدیه نمودند بارواح مطهره.

حضرات مقدسات سدره مرتبات عرش درجات چهارده معصوم علیهم السلام که اول ایشان حضرت رسول امین مختار جناب رب العالمین مقصود از ایجاد افلاک مخصوص بخطاب لولاک خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و آخر ایشان خاتم اوصیاء هادی هدی بامر خدا غایب امروز مانرا صاحب امام بحق پیشوای مطلق حجة الرحمن صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه است وکان تحریر ذلك فی شهر ربیع الثانی من شهور سنة عشرین ومائة بعد الالف من الهجرة المقدسة النبویه علی هاجرها آلاف صلوة وسلام وتحیة . .

خط خواندمیر

دوست دانشمند آقای A . M . Piemontese که از ایرانشناسان جوان و پرکار و چهرهٔ درخشانی در تاریخ شرقشناسی ایتالیاست اخیراً مقاله‌ای به ایتالیائی تحت عنوان «دو نسخهٔ خط مؤلف ـ خلاصة الاخبار خواندمیر وحلیة المتقین محمدباقر مجلسی» در مجلهٔ شرقشناسی دانشگاه رم نوشته وضمن این مقاله به معرفی دو نسخهٔ مذکور که در مجموعهٔ نسخ خطی Caetani در آکادمی لینچی Accademia Nazional dei Lincei موجودست پرداخته و نمونه‌ای از عکس آن دو نسخه به دست داده است .

خوشبختانه نسخهٔ خلاصة الاخبار نه تنها بعلت رقم انتهای نسخه بلکه به دلالت اصلاحات و الحاقات منقول درهامش به خط مؤلف و برای تصحیح و نشر این اثر بسیار مفیدست . اما نسخه‌ای راکه از حلیة المتقین خط محمد باقر مجلسی دانسته‌اند خط او نیست. کاتب این نسخه ورقم وعبارت مذکور درنسخهٔ خط مجلسی را عیناً در نسخهٔ خود نقل کرده است .

عکس دوصفحه از نسخهٔ خط خواندمیر دراینجا نقل وچاپ می‌شود.
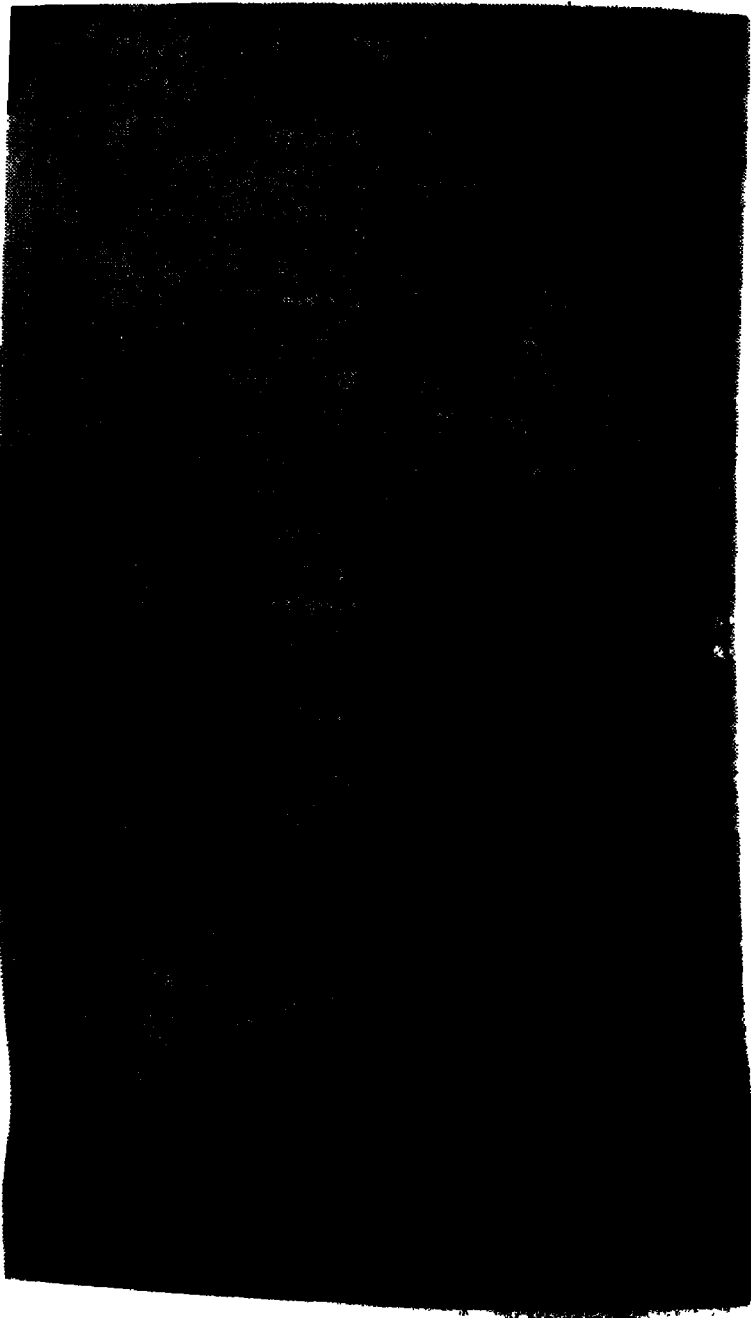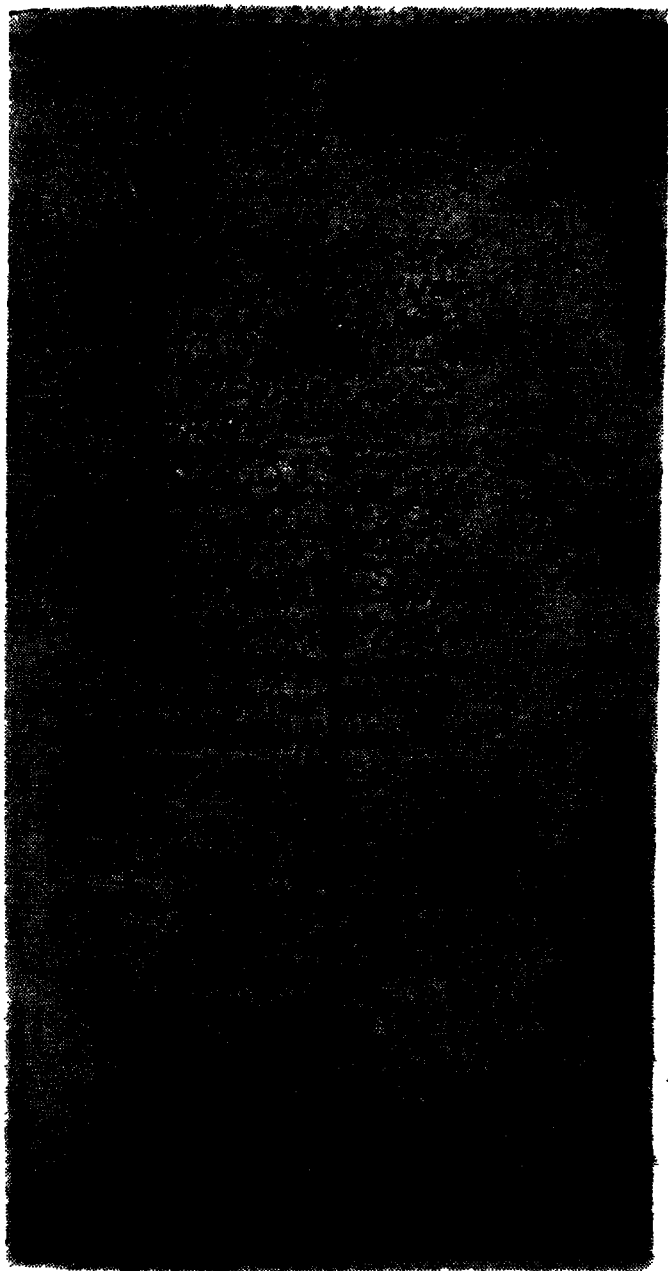
«بیتی دشوار از حافظ»

در شماره های ۵ و ۶ مجله راهنمای کتاب که در مرداد وشهریور ۱۳۵۱ انتشار یافته، درمبحث تحقیقات ادبی، مقاله‌ای محققانه به‌خامهٔ توانای دانشمند محترم آقای احمدعلی رجائی، به‌عنوان: «پیشنهادی درباره معنی بیتی دشوار ازحافظ» درشرح وتفسیر بیت:

شراب ارغوانی را گلاب اندرقدح ریزیم
نسیم عطر گردان را شکر درمجمر اندازیم

به‌رشتهٔ تحریر درآمده است که برای طالبان معانی اشعارنغز و شیوای لسان ـ الغیب بسیار ممتع و خواندنی است. اما همچنانکه نویسندهٔ گرامی مرقوم فرموده‌اند: «. . . در معنی گفتار خداوندان سخن خاصه اشعارخواجه شیراز ممکن است برداشت ها و دریافت های مختلف وجود داشته باشد و هریك از دیدگاهی وبه‌تعبیری قابل قبول . . . . . که شاید فقط برای گویندهٔ آن حجت ومعتبر باشد ...»[۱] من بنده نیز بقول حافظ که گفته است:

درره عشق نشدکس بیقین محرم راز
هر کسی برحسب فکر گمانی دارد[۲]

دربارهٔ بیت مزبور به زعم خویش معنی دیگری یافته است که ذیلاً بعرض صاحبدلان ودوستداران وی می‌رساند وبرای تمهید مقدمه وشروع درسخن به نقل عین عبارتی که آقای دکتررجائی درباب معنی‌مصراع اول این بیت‌داشته‌اند می‌پردازد بدین‌قرار:

«. . . می‌دانیم که گلاب رانمی‌توان درشراب ریخت چون آنرا فاسد میکند. درهیچ جا نخوانده و نشنیده و در این روزگارهم ندیده‌ایم که کسی در شراب گلاب بریزد ... بنابراین مقدمات، شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم ـ باید معنی دیگری داشته باشد..» (ص ۳۸۷ - ۳۸۸ راهنمای کتاب) و در تفسیر مصراع دوم این بیت، در رد قول بعضی ازلغت نویسان که در این خصوص نوشته‌اند: «شکر را مخلوط باعود درآتش می‌ریخته‌اند برای آنکه دود غلیظ بیهتر بیاید..» (ص ۳۸۸ راهنمای کتاب) چنین آورده‌اند: « شکر

۱ـ مجلهٔ راهنمای کتاب. مرداد و شهریور ۱۳۵۱، شماره‌های ۵ و ۶ ص ۳۸۷.»

۲ـ دیوان حافظ، به‌تصحیح محمدقزوینی ودکترقاسم غنی، ص ۸۵

درمجمر افکندن اگر به‌این معنی باشد کار مطلوبی نیست و معنی زیبایی که با آنچنان غزلی ازحافظ متناسب باشد ندارد» (ص ۳۸۸) وآنگاه با ذکر شواهد فراوانی ازدیوان اشعار ناصرخسرو وخاقانی وسعدی وشاهنامهٔ فردوسی واستشهاد بمندرجات برخی از مآخذ منثور معتبر ازجمله تاریخ بیهقی واسرارالتوحید وکیمیای سعادت و سمك عیار و همچنین اشارات به‌بعضی مراسم وآداب محلی وسنن ملی که هریك درجای خود درست ومتفق علیه است معنی تمام بیت مورد بحث را چنین استنباط واستنتاج فرموده‌اند: «به‌پاس سرمستی وشوری که‌شراب ارغوانی بـه ما بخشیده قدح خالیش را ازگلاب می‌آکنیم و نسیم را که بوی خوش گلاب به همه جاپراکنده وعطر گردانی کرده است به‌پاداش شکر درکنار مجمر می‌نهیم» (ص ۳۹۳).

اما بـه‌نظر اینجانب چنانکه از ظاهرعبارت و فحوای مصراع اول بیت حافظ برمی‌آید و از این پس با ذکرشواهدی نیز بیان خواهد شد ، برخلاف عقیدهٔ‌آقای دکتررجائی، مرادحافظ همان آمیختن گلاب با شراب است و این امر به جهت خاصیتی است‌که برخی ازپیشینیان برای گلاب قائل بوده و آنرا دافع و رافع درد سر می‌دانسته‌اند و از اینرو به مصداق « یسئلونك عن‌الخمر والمیسرقل فیهما اثم‌کبیر ومنافع‌للناس...» (قسمتی ازآیهٔ۲۱۶ سوره۲قرآن) برای دفع ضرر و جلب منفعت خمر، باده‌خواران پیش ازنوشیدن شراب،آنرا باگلاب می‌آمیخته‌اند وخواجهٔ‌شیراز نیز باعلم واطلاع برهمین خاصیت، برای دفع مضرت ودرد سر وبه‌اصطلاح معروف رفع‌خمار یاخماری (که ملالت و درد سر بعد از نشأه شراب یا افراط در نـوشیدن‌آنست)[۱] درمحفل عیش و عشرت دردی‌کشان ، برآن سراست‌که شراب ارغوانی را باگلاب درآمیزد تـا او و یاران مجلس را زیان‌نرساند وگواه‌صحت این مدعی نص‌صریح‌نوروزنامهٔ‌حکیم عمرخیام نیشابوری ، ازآثارمنثور قرن پنجم هجری است . مؤلف این‌کتاب درچندجا به روشنی وصراحت هرچه‌تمامتر بعد ازذکر منفعت شراب ، بـرای مضرت و درد سرآن، بنا به‌توصیهٔ حکیمان بزرگ، شرابخواران را بدین‌شیوهٔ بدیع رهنمون گشته است بدین شرح:

«.... اکنون فصلی در منفعت شراب و مضرت و دفع مضرت شرابها یاد کنیم ازگفتار جالینوس حکیم و محمدبن زکریاء رازی وخواجه ابوعلی‌سینا و اطباء بزرگ.

منفعت شراب‌مست‌کننده : طعام راهضم کند وحرارت اصلی یعنی‌حرارت

۱ــ فرهنگ معین ص ۱۴۱۹

غریزی را بیفزاید وتن را قوی کند وپاک گرداند....

مضرتش: نشاید کودکان را که سخت گرم مزاج باشند.

دفع مضرتش: اگر آید حاجت مردم گرم مزاج را بخوردن این شراب، به‌آب و گلاب ممزوج کنند تا زیان نکند والسلام»[1] وباز درجای دیگر درهمین معنی چنین آورده :

«منفعتش‌رابی که نه تیره بود و نه تنك: چون‌نیکو آیدموافقترین‌شرابهاست، مردمان معتدل مزاج راشاید»

«مضرتش: مردمان گرم مزاج را زیان دارد»

«دفع مضرتش: ممزوج کنند به‌آب و گلاب ... تازیان ندارد»[2]

ودرموردديگر، برای دفع مضرت شراب ریحانی، که دردسر وچشم باشد، به‌تصریح چنین مسطور است :

«مضرتش: دردچشم ودردسر آورد وزود برسر رود»

«دفع مضرتش: به‌کافور و گلاب وبنفشه، ونقل میوه‌ها ترش گردانند»[3]

نکتهٔ بسیارمهم وجالب توجه ومناسب موضوع اینکه درکتاب نفیس تحفةالمؤمنین موسوم بـه‌تحفهٔ حکیم مؤمن تألیف محمد مؤمن‌بن میرزا محمد زمان تنکابنی ، که ازآثار گرانقدر پزشکی زبـان فارسی و شامل مباحث طب قدیم وفرهنگ ادویه وذکر امراض ومداوای‌آنهاست[4] نیز به‌همین مطلب یعنی: خماریا دردسر ناشی ازشرب خمر ورفع آن باگلاب وترکیبات گل‌سرخ وعصارهٔ آن باصراحت اشارت رفته‌است چنانکه درذیل کلمهٔ (خمر) پس از شرح انواع شراب ، درتعریف شراب ریحانی وصداع و دردسری‌که ازنوشیدن آن حاصل می گردد چنین آمده:

«...سرخ خوشبوی او که عبارت ازریحانیست (درمتن ریحانست)معتدل وبهترازسایر (شرابها) ومصدع است...» وهم در ذیل کلمه (ورد) بشرح چنین مسطور است :

«ورد اسم جنس گلهای اشجار است وازمطلق اومراد ورداحمر بستانیست .... ورداحمر بوستانی بفارسی گل‌سرخ نامند وبهترین اوتمام‌نشکفته است...

۱ـ نوروزنامه، نگارش عمرخیام، بسعی وتصحیح مجتبی‌مینوی، طهران ۱۳۱۲ ص ۶۲

۲ـ همان‌کتاب ، ص ۶۲

۳ـ نوروزنامه ص ۶۳

۴ـ فرهنگ اعلام معین ص ۳۸۰

ومفرح ومقوی دل واعضا .... وطلای او وقطور عصاره اوجهت دردسر و چشم وگوش .... مفید .... و روغن گل سرخ ... در تسکین دردها عجیب الاثر و طلای او با سرکه ولخلخه او با سرکه وگلاب، مسکن درد سر و رادع بخارات دماغی ... وگلاب مرکب القوی و مایل بسردی و با حرارت لطیفه و مایـل برطوبت وبا قوة قابضه است... و با شراب جهة زیادی تفریح و بوئیدن و طلا کردن اوجهة دردسر حار ودردچشم .... ولخلخهٔ اوجهة تقویهٔ دل و رفع غشی وبیهوشی وتقویهٔ دماغ وحواس باطنی ونشاط نفس ورفع خمارمفید....»[1] اتفاقاً درسخن خاقانی ، شاعر توانای قرن ششم هجری نیزشواهدی دربـاره خاصیت دردسر نشانی گلابی می‌یابیم که مؤیدسخن صاحب نوروزنامه و تحفةالمؤمنین تواندبود درآنجاکه گفته است:

ما به‌توآورده‌ایم دردسر ازچه‌بهار

دردسر روزگار برد به‌بوی گلاب[2]

وهم درمورددیگر چنین سروده است :

گل درمیان‌کوره بسی درد سر کشید

تا بهر دفع درد سرآخر گلاب شد[3]

وازهمهٔ این ابیات معروفتر بیت ذیل ازقصیدهٔ ایوان مدائن است‌که در همین معنی گفته :

ازنوحه جغد الحق ماییم به درد سر

از دیده گلابی‌کن درد سرما بنشان[4]

بنا براین مقدمات وبه‌استناد شواهد مذکورمرادحافظ ازسرودن «شراب ارغوانی راگلاب اندرقدح ریزیم» چنانکه گذشت واز ظاهر عبارت نیز بخوبی پیداست همان درآمیختن گلاب باشراب بوده است برای رفع مضرت و دردسر حاصل ازآن لاغیر و اما در خصوص مصراع دوم بیت حافظ که فرموده است : نسیم عطرگردان را شکر در مجمر اندازیم» نیز چـه اشکالی داردکه همان

۱ــ تحفهٔ حکیم مؤمن موسوم به‌تحفةالمؤمنین ، طبع‌سنگی. طهران به خط محمد باقر بن محمدالحسن خوانساری (بدون شمارهٔ صفحه)

۲ــ دیوان خاقانی شروانی، بکوشش دکترضیاءالدین سجادی ، تهران ۱۳۳۸ ص ۴۳

۳ــ همان دیوان ، ص ۱۵۷

۴ــ ایضا همان دیوان ، ص۳۵۸

مفهوم ومدلول طبیعی وساده ومتبادر بذهن را که بالفظ وعبارت مطابقت دارد و صاحبان فرهنگها ولغت‌نویسها هم آنرا بـه عنوان شاهد برای همین بیت حافظ ضبط کرده‌اند بپذیریم، و به‌جهت دوام عطر گردانی نسیم، شکرریزی را درخود مجمر (عودسوز) بدانیم نه درکنار آن که خلاف لفظ ومعنی لازم آید چه شکردر مجمر انداختن برهمین امر دلالت وصراحت دارد تا به‌تکلف وتصنع به‌معانی مجازی ودور ازذهن کـه باظاهر عبارت وسیاق سخن حافظ‌سازگار نیست بلکه کاملا هم باآن مغایرت دارد حاجت نیفتد ، خاصه آنکه درفرهنگها همین تعبیر یعنی شکر درمجمر انداختن که امری تجربی ورسمی دیرین و پسندیده بـرای معطرساختن مجالس بـوده است باکمال وضوح و روشنی ثبت و ضبط گردیده ، چنانکه درفرهنگ آنندراج با استشهاد و اشاره به بیت مورد بحث ما از حافظ چنین آمده است :

«شکردرمجمرانداختن، دربعضی بلاد بجهت بخور وتعطیرمحفل درمیان شکر برادهٔ عودآمیخته درمجمر می‌سوزند تا دود عود دیرماند، حافظ:

شراب ارغوانی راگلاب اندر قدح ریزیم

نسیم عطر گردان راشکردرمجمراندازیم»[1]

صاحب غیاث‌اللغات ودیگران نیز درمورد شکر درمجمرانداختن، همین معنی را عیناً نقل کرده‌اند که بجهت رعایت جانب ایجاز ازذکرآن خودداری میشود ازاینرومعنی بیت‌حافظ بطور اجمال بدین قرار است :

به‌توصیهٔ حکیمان برای دفع مضرت‌ورفع‌خمار، در قدح شراب ارغوانی گلاب می‌ریزیم و بجهت دوام عطر گردانی نسیم، شکردرمیان مجمر می‌افکنیم.

درپایان امیداست که‌روح قدسی حافظ اندیشمند وناز‌ک‌خیال، ازاین‌معنی آزرده‌نگردد و دوستداران وی وارباب‌کمال‌نیز از این سخن روی ملال درهم نکشند ودرصورت امکان من‌بنده راکه درصحت نظرخویش متردد خاطراست به کرم ولطف‌عمیم دلالت و ارشاد فرمایند.

حمید فرزام (اصفهان)

۱ــ فرهنگ آنندراج، تألیف محمد پادشاه متخلص‌به‌شاد، زیرنظرمحمد دبیرسیاقی ج ۴ ، ص ۲۶۴۹

پیشنهاد دیگر

درشمارهٔ اخیر گرامی‌نامه «راهنمای کتاب» یعنی شماره ۵ و ۶ سال پانزدهم تحقیقی از آقای دکتر رجائی دیدم که به عقیده من بسیار جالب توجه و باارزش بود . استاد ارجمند نظر خود را در باره معنی بیتی از حافظ بصورت پیشنهاد طرح کرده و نوشته بودند در این بیت :

شراب ارغوانی را گلاب اندرقدح ریزیم
نسیم عطر گردان راشکر درمجمر اندازیم

حافظ می‌خواسته است بگوید «بپاس سرمستی و شوری که شراب ارغوانی بما بخشیده قدح خالیش را گلاب می‌آکنیم ونسیم راکه بوی خوش گل بهمه‌جا پراکنده و عطر گردانی کرده است به پاداش شکر در مجمر می‌نهیم» ولی من برخلاف این‌طور فکر می‌کنم که این معنی خوب نیست و می‌شود شعر را به صورت ساده‌تر وروشن‌تری معنی کرد. اساساً درمسائل علمی سادگی اهمیت زیادی دارد و اغلب فرضیه‌های پیچیده وطولانی غلط از آب درمی‌آید شعر هم مخصوصاً شعر حافظ که نمونه کامل انسجام و استواری و رقت وشیرینی است حسنش در سادگی و روشنی است واگر قرار باشد بخواهیم معنی آن را از مجرای اصلی منحرف کنیم لمعان و زیبائی طبیعی خود را از دست خواهد داد . اهتمامی که بعضی از محققان در تعبیر و تفسیرهای دوراز ذهن می‌کنند ممکن است منبعث از اشتغال آنها به کارهای تحقیقی و احیاناً استغراق در این قبیل امور باشد ولی در هرحال این قبیل تفسیرهای پیچیده و مبهم بـه صورت تکلف‌آمیز و نامطلوب جلوه می‌کنند و اگر جسارت نباشد از قبیل بازکردن گره بادندان و بردن لقمه ازپشت‌سر به دهان می‌شود .

یادم می‌آید یکی از دوستان فاضل که مدتهاست در باره حافظ کار می‌کند وکتابی هم نوشته‌است می‌گفت حافظ چون قرآن را ازبرداشته درهمه اشعارش به قرآن نظر داشته و از جمله در غزلی تمامی داستان حضرت یوسف را ذکر کرده است ولی من متوجه شده‌ام این غزل افتادگی دارد زیرا یکی‌دوسه‌مطلب نیست و من برای رفع این نقص آن مطالب را به شعر درآورده و به‌غزل حافظ اضافه کرده‌ام . البته‌کار آقای دکتر رجائی از این مقوله نیست و من اطمینان دارم ایشان بدون تحقیق و مطالعه چیزی نمی‌نویسند و حتی بمناسبت ارادت

برینه تردیدداشتم وارد در این بحث بشوم تا احیاناً حمل برخرده گیری نشود
لی علاقه استاد ارجمند به تحقیقات ادبی وارزش حقیقت به قول ارسطو موجب
ند که در این زمینه اظهار نظر کنم.

ظاهر شعر اینست که حافظ هم مثل همه صاحبدلان و روشن فکران می خواهد
وصیه ای کند تا برغم جهان گذران ودنیای دنی شادی و خوشدلی کنیم وغم بیهوده
خوریم و در بیت مورد بحث که در ضمن حسب حال شاعـر و نمایشگر مجلس
شاط نیز هست می گویددرقدح شراب گلاب بریزیم و در مجمر شکر بیندازیم
ا اسباب عیش و خوشدلی فراهم تر بشود.

مقدمهٔ استاد رجائـی در باره هنر حافظ و حتی اصلاح بسیار زیبای
مینا گری» خیلی خوب و عین حقیقت است زیرا بدون تردید حافظ شاعرزبردست
هنرمند توانائی بوده که از مناسبات لفظ و معنی و موسیقی کلمات و فرهنگ
دانش روزگار خودکمال استفاده را کرده و در مقیاس جهانی شعر گفته است
همچنین شواهدی که از متون قدیمی راجع به گرانی و اهمیت شکر در قدیم
ورده اند فوق العاده سودمند و قابل توجه است و توضیحی که در خصوص دوره
رخاندن منقل و ریختن نقل و پول وشاباش داده اند به ویژه رسم بخارا که تا
ین اواخر متداول بوده است و شکر را در کیسه های کوچك می ریخته اند همه و
مه برای علاقه مندان مفید و شایان توجه است ولی هیچ کدام دلیل نمی شود که
ا شعر حافظ را از صورت طبیعی و ساده خود درآوریم و تأویل و تفسیر دور
ز ذهن ونامأنوس برای آن قائل شویم.

آقای دکتر رجائی به دلیل این که گلاب شراب را فاسد می کند وودرهیچ
جا نخوانده و یا نشنیده و در این روزگارهم ندیده ایم که کسی گلاب درشراب
یزد» معنی گلاب اندر قدح ریزیم را این طور حدس زده اند که گلاب درقدحی
که قبلاشراب داشته است بریزیم از قبیل این که وقتی تحفه ای برای کسی آورند
ظرف آن را به عنوان پاداش یا جبران از چیزی پرمی کنیم و پس می فرستیم و
نداختن یاریختن شکر را در مجمر باین جهت که «رسمی معهود نیست» وشکر
د «آتش بدمی سوزد و بوی ناخوش می پراکند» نپذیرفته و حتی قول فرهنگ
ویسان را که شکر در مجمر انداختن را بمعنی ریختن شکر در آتش یامنقل
گرفته اند از قبیل «ضبط بـه حدس و از روی قرائن شعری و تقریب ذهنی»
انسته اند . در تحفه حکیم مؤمن که به عقیده من برای حل مشکلات علمی متون
دیم مرجع خوبی است و در واقع حکم دائرة المعارفی را دارد هر دوموضوع
عنی «ریختن گلاب در شراب» و«انداختن شکردر مجمر» هست و اگر اشتباه

نکرده باشم مطلب را روشن می‌کند درمورد گلاب در ذیل ماده «ورد» می‌نویسد «مرکب المقوی» است «و با شراب جهة زیادتی تفریح و بوئیدن و طلی کردن او جهة دردسر مفید است» پس معلوم می‌شود گلاب را در شراب می‌ریخته‌اند و این کار شراب را گیراتر وخوشبوی‌تر می‌کرده است و شاید از قبیل افزودن اسانس به نوشابه‌های الکلی امروز بوده‌است. در شعر خاقانی هم «ازدیده گلابی کن»، مسلم گلاب درست است نه گلاب (به کسر) زیرا مؤلف تحفه تصریح دارد که گلاب برای درد سرخوبست و در ضمن گلاب با اشك چشم که بعقیده قدما به کیفیت مخصوصی از بخارسر تولید می‌شده است مناسبت کامل دارد . در اشعار قدیم هم می‌توان قرائنی برای این مطلب پیدا کرد از جمله «گلابستی» درشعر منسوب به رودکی هر چند تصریحی بدریختن گلاب در شراب ندارد ولی رابطه آن دورا می‌رساند و دورنیست شاعر غیراز تشبیه به ملازمه آنها اشاره کرده باشد. پس حافظ هم از باب مبالغه درتوصیف شراب ویا آداب ورسوم زمان گفته است گلاب اندرقدح ریزیم . اما انداختن شکر در مجمر ــ چه مجمر بمعنی آتشدان و چه بمعنی آتش یعنی حال و محل یا ظرف و مظروف باشد ـ درهر حال صحیح به‌نظر نمی‌رسد زیرا در همان تحفه ذیل ماده سکر (معرب شکر) حکیم مؤمن می‌نویسد «بخوراقسام او (یعنی اقسام شکر) جهة رفع زکام بغایت موثر است» و از اینجا معلوم می‌شود که شکر را در مجمر و آتش می‌ریخته‌اند و شاید مثل نمك از آن اثر بهداشتی و دفع چشم زخم اراده می‌کرده‌اند. بوی بد قند سوخته یاکارامل که قطعا به مقدارکم بوده خیلی ناراحت‌کننده نیست و شاید چنان‌که هنوز مرسوم است برای از بین بردن بوی تندزغال یا آتش قند می‌ریخته‌اند بماند فرض این‌که همه مجلسیان هر کدام یك کیسه کوچك شکر در جیب داشته باشند وبعد درسینی وپای منقل بریزند بعید به‌نظر می‌رسدزیرا همان گرانی و کمیابی شکرکه حکم دارو راداشته و به قول حافظ طبیب شربت قند دستور می‌داده استموجب اشکال نمی‌شود . این نکته نیز شایان توجه‌است که شکل مجمر به طوری‌که در فرهنگ استاد معین دیده می‌شود اقتضای سینی ندارد و اگرچه ممکن است مجمر انواع داشته باشد ولی درهرحال این تردید را تشدید یا تأیید می‌کند شکر هم در قدیم مثل حالا تصفیه شده وپودر نبوده است که بشود درکیسه ریخت یاحتم کیسه لازم داشته باشد و این‌که حافظ گفته است «اندازیم» نه «بریزیم» علت تکه وغوله بودن شکر درآن وقت بوده است.

بیشتر دشواریها و اختلاف نظرها در شعر حافظ از اینجا برمی‌خیزد که می‌خواهند آداب و رسوم زمان خود را ملاك قرار دهند در صورتی که بدون

تردید آداب و رسوم مثل سایر مظاهر زندگی تابع زمان بوده و مسلم ازدوره حافظ تاکنون خیلی تغییر کرده است وکلمات نیز به مرور دگرگونی یافته و دستخوش تطور و تحول شده‌اند.

بدیهی است این عقیده یا نظر من را نباید به صورت قطعی و مبرم تلقی کرد زیرا من هم مثل آقای دکتر رجائی معتقدم این قبیل مطالب باید به صورت پیشنهاد طرح شود تا ببینیم قضاوت عمومی وقرائن و مدارك چه حکم می‌کند.

تقی بینش

وفات مولانا

آقای مدیر

.. [درماه دی] یکی ازعلمای موجه ومورد احترام و متقی و ارزندهٔ تبریز به رحمت ایزدی پیوست، وی مرحوم مغفور حاج سید علی آقا آل مولانا (معروف به مولانا ومتولد ۱۳۲۰ قمری) بود. در مسجد سیدالمحققین نماز جماعت برپای می‌داشت وبه تفسیر وتبلیغ احکام شرع مقدس اسلام می‌پرداخت. طبعی لطیف ومحضری گرم و سخنی دلنشین داشت، ازمؤلفین پرکارزمان مابود، تألیفات متعددی در مسائل ودقائق دین دارد و عده‌ای از آنها به چاپ رسیده است. چون دائماً راجع به مؤلفین وکتب مطالبی گردآوری می‌فرمائید خواستم ازشرح حال وآثارمرحوم مولانا نیز مستحضرباشید ودرصورت اقتضا ضمن وفیات معاصرین ازآن مرحوم نیز نامی ببرید که الحق بزرگ انسانی بود.

مرحوم سید المحققین را نیز می‌شناسید که بزرگ خاندان دیبا در آذربایجان بود، سالها دراین مسجد نمازمی گزارد. بعد به سیاست گرائید، نماینده مجلس شورای ملی وسپس مدتی نائب رئیس آن مجلس شد.

عبدالعلی کارنگ

اخبار

۲۲۸
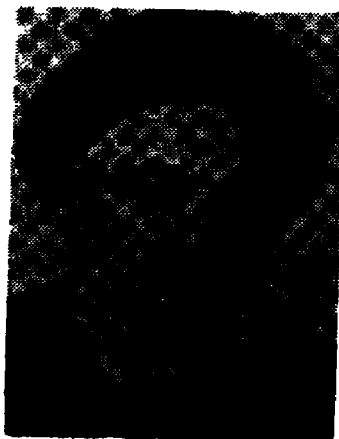
مجلس بررسی احوال و افکار امیرکبیر

دانشگاه تهران به مناسبت سالروز تشکیل دانشگاه تهران (۱۵ بهمن) چون امیرکبیر را که درسال ۱۲۶۷ هجری به ساختن دارالفنون اهتمام کرد پایه‌گذار نخستین مدرسهٔ عالی در ایران می‌داند و قسمتهایی از مدرسهٔ دارالفنون (طب) بود که بعدها رشد کرد و به دانشگاه تبدیل شد به یاد آن رجل بزرگ مجلسی تشکیل داد و از عده‌ای از دانشمندان خواست که دربارهٔ دارالفنون و امیرکبیر خطابه‌هایی ایراد کند. سخنرانیهایی که ایراد شد بشرح زیر بود و قرار است که متن آنها به‌صورت کتابی از طرف دانشگاه به‌چاپ برسد.

بامداد دوشنبه ۱۶ بهمن:

- دکتر هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه: افتتاح مجلس بررسی (رئیس جلسه).
- دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی: پرسشهائی دربارهٔ امیرکبیر.
- سید محمد محیط طباطبائی: امیرکبیر ودارالفنون.
- دکتر محمدحسین ادیب: یادگارهائی از دارالفنون قدیم.
- صرف چای و بازدید از نمایشگاه.

بعد ازظهر دوشنبه ۱۶ بهمن:

- رئیس جلسه: دکتر شمس‌الدین مفیدی معاون پژوهشی دانشگاه تهران
- دکتر عباس زریاب خوئی: نامه‌های موجود از امیرکبیر.
- مهدی بامداد: اهمیت امیرکبیر در تاریخ ایران.
- اقبال یغمائی: دارالفنون وساختمان آن.

بامداد سه شنبه ۱۷ بهمن:

- رئیس جلسه: دکتر ابوالقاسم پیرنیا رئیس دانشکدهٔ پزشکی
- دکتر محمود نجم‌آبادی: طب در دارالفنون و کتب درسی آن.
- دکتر محمداسمعیل رضوانی: روزنامه‌نگاری وچاپ درعهد امیرکبیر.
- دکتر نصرت‌الله باستان: خاطرات من از دوران تحصیل در دارالفنون.
- دکتر منوچهر ستوده: تهران درعهد امیرکبیر.

بعد از ظهر سه‌شنبه ۱۷ بهمن :

ـ رئیس جلسه : دکتر ابوالحسن جلیلی رئیس دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی

ـ دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی : چهرهٔ امیرکبیر از خلال ادبیات فارسی

ـ حسین محبوبی اردکانی : رابطهٔ امیرکبیر با رجال عصر خود

ـ دکتر عبدالحسین زرین کوب : محیط اجتماعی وفکری زمان امیرکبیر .

یادنامهٔ سعید نفیسی
و
نمایشگاه سعیدنفیسی وادب فارسی

به مناسبت انتشار یادنامهٔ سعید نفیسی از طرف دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، رئیس دانشگاه تهران ازدانشمندان ورجال دعوت کرد که درمجلس اهدای آن کتاب به خانم پریمرز نفیسی(همسرمرحوم سعیدنفیسی) حضور بهم رسانند. این مجلس در ۲۰ دی ۱۳۵۱ درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تشکیل شد .

کتابخانهٔ مرکزی بمناسبت این مراسم نمایشگاهی ازآثارچاپ نشدهٔ آن مرحوم ونیزعکسهای دوران مختلف حیات وکتابهای چاپ شدهٔ اوترتیب داده بود که مدت ده روز مورد بازدید قرار گرفت .

مجله راهنمای کتاب نیز دراولین شمارهٔ سال بعد صفحاتی را به مرحوم سعید نفیسی اختصاص خواهد داد و امیدوارست علاقه‌مندان بهوتظریات خود را برای درج درآن شماره ارسال دارند .

کتابخانهٔ مولوی

دکتر محمد مولوی نمایندهٔ اقتصادی ایران در اتحادیه های اروپائی ... کتابخانهٔ جد خویش وکتابخانه خصوصی خودرا به کتابخانه ملی تبریز اهداء نمود :

ـ حدود چهارهزار جلد کتب خطی و چاپی که مدتی قریب صد وپنجاه سال جمع‌آوری شده بود، طی تشریفاتی درتهران به رئیس کتابخانه ملی تبریز تحویل داده شد .

ـ درمیان کتب خطی ، کتب قدیمی فقه واصول ، تاریخی ودیوان شعرا وجود داشت ...

کتابخانهٔ شخصی دکتر محمدعلی مولوی بیشتر جنبهٔ فنی دارد و شامل یك دوره کتب اقتصادی واجتماعی ومالی وتاریخی است.

شورای ملی توسعهٔ کتاب

مرکز منطقه‌ای یونسکو برای توسعهٔ کتاب (در کراچی) مجمع بحثی از ۴ تا ۸ دسامبر ۱۹۷۲ در شهر مانیل (فیلیپین) تشکیل داد . در این مجمع نمایندگان افغانستان، اندونزی، ایران، پاکستان ، تایلند، خمر، سنگاپور ، شری‌لنکا (سیلان = سرندیب)، فیلیپین، نپال، هند و نمایندهٔ «شعبهٔ توسعهٔ کتاب»، مرکز فرهنگی آسیائی یونسکو (ژاپن) ومدیر مرکز منطقه‌ای یونسکو شرکت داشتند .

موضوع بحث این مجمع چگونگی تشکیل و تأسیس « شورای ملی توسعهٔ کتاب » درکشورهای آسیائی است . مراد ازآسیا ازنظر یونسکو ممالکی است که ایران و افغانستان تاچین و نواحی شرق اقصی را دربر می گیرد . حساب ممالك عربی را جدا کرده‌اند وهروقت که بحثی درباب آنها باید بشود آنها را برسریك میز می‌نشانند، زیرا همه بیك زبان تکلم می‌کنند و وحدت زبانی تا حدودی آنهارا «هم‌فرهنگ» کرده است.

مجمعی که برای ممالك آسیائی درمانیل تشکیل شد ومجامع نظیرآن که درمسائل مربوط به کتاب وکتابخانه از دوازده سال پیش الی حال انعقاد یافته است از اقوام مختلفی که نه در دین هم مشربند ونه درتاریخ متحد ونه درزبان مشترك انعقاد یافت . اگرمیان ایران وافغانستان ازیکسو ، هند و پاکستان و سیلان ازیکسو، سنگاپور وتایلند . ازیکسو، اندونزی و فیلیپین از یك سو تا حدودی شباهتها وبستگیهایی‌هست آیا میسرخواهد بودکه میان همهٔ آنها وحدت فکری واشتراك هدفهای آینده یافت. چندی دیگر حتماً بنگلادش را بدین‌مجمع کلیله ودمنه‌ای ملحق خواهندکرد .

موضوع بحث دراین مجمع طرز تشکیل شورای ملی توسعهٔ کتاب است تا فعالیتهای مختلف مربوط به کتاب در هریك از کشورها هماهنگی بیابد و با برنامه‌های اقتصادی وفرهنگی همبستگی داشته باشد. بنابراین قسمت مهم بحث دراین خصوص بودکه هدفهای چنین شورایی چه باید باشد و تکالیفی که برعهده خواهد داشت چه خواهدبود واین‌شورا تاچه حد باید دولتی‌باشد، تردیدنیست که برای پیشرفت امور ناگزیر تأسیس چنین شورایی محتاج قانون است تا «شخصیت» ومنبع‌مالی‌داشته‌باشد. بنابراین‌سهم دولت‌درچنین وظیفه‌ای‌بسیارست.
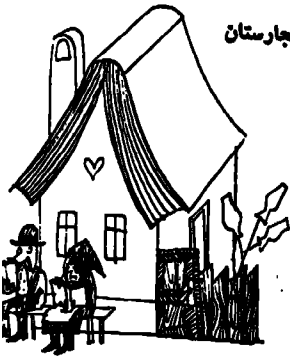
اروپا
آمریکای لاتین
نواحی منجمد
با
مجارستان
آمریکای شمالی
آفریقا
استرالیا
کشورهای عربی
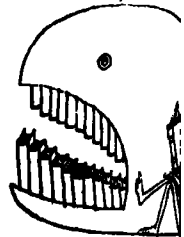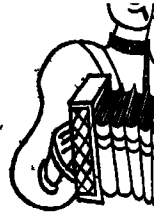
ازطرف دیگر بحث در اشکالاتی بود که دخالت دولت دراین نوع امور ایجاد می‌کند . بحث دراین بود که نشر کتاب باید آزاد باشد و از هر نوع دخالت دولت برامان بماند .

در زمینهٔ اشتراک وبخش‌خصوصی، مربوط به کتاب دراین شورا مبحثها جالب‌تر بود ، ازجمله در باب بی اعتقادی بخش خصوصی مخصوصاً ناشران و کتابفروشان فردی ازین قبیل فعالیتها بحث شد و گفته شد که این نوع افراد اگر انتفاع مالی نداشته باشند کمتر ممکن‌است که حقیقتاً علاقمند شوند . دامنهٔ بحث پس ازسه روز گفتگو درهم کشیده شد وبدینجا رسید که تأسیس شورای‌ملی توسعهٔ کتاب مفیداست وباید با همکاری واشتراک دولت وبخش خصوصی در همه کشورهای این‌منطقه چنین مجمعی برای پیشرفت امورمختلف به‌کتاب تشکیل شود .

انتشار کتب شرقی در آلمان

پل کراوس، یکی ازشرقشناسان متخصص درتاریخ عثمانی است وچندسال است که سازمان انتشاراتی درشهر فریبورگ آلمان تأسیس کرده است.

فهرست سلسله کتابهایی که توسط این موسسه تاکنون نشرشده به شرح زیر به‌اطلاع علاقه‌مندان رسانیده می‌شود وامیدواریم درشماره های بعدبه‌معرفی کتبی ازین دوسلسله که مربوط به ایران است بپردازیم .

Klaus Schwarz Verlag

Julius-Brecht-Str. 4 78 Freiburg im Breisgau (Germany)

ISLAMKUNDLICHE UNTERSUCHUNGEN

1. Ulrich Haarmann, Quellenstudien zur frühen Mamlukenzeit. Freiburg 1970. 288 + 117 S. arab. Text. — 24.— DM (vergriffen)
2. Peter Antes, Prophetenwunder in der Aš'arīya bis al-Ġazālī (Algazel). 1970. 130 S. — 15.— DM
3. Elke Eberhard, Osmanische Polemik gegen die Safawiden im 16. Jahrhundert nach arabischen Handschriften. 1970. 257 S. (mit 10 S. arab. Text) — 24.— DM
4. Dariusch Bayat-Sarmadi, Erziehung und Bildung im Schahname von Firdousi. Eine Studie zur Geschichte der Erziehung im alten Iran. 1970. 240 S. — 24.— DM
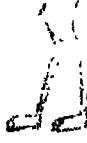
5. Erika Glassen, Die frühen Safawiden nach Qāżī Aḥmad Qumī. 1970. 246, 127 S. pers. Text. 24.– DM
6. Marianne Schmidt-Dumont, Turkmenische Herrscher des 15. Jahrhunderts in Persien und Mesopotamien – nach dem Tārīḫ al-Ġiyāṯī. 1970. 250, 57 S. arab. Text. 24.– DM
7. Klaus Schwarz, Osmanische Sultansurkunden des Sinai-Klosters in türkischer Sprache. 1970. 218 S. mit 19 Tafeln. 24.– DM
8. Horst-Adolf Hein, Beiträge zur ayyubidischen Diplomatik. 1971. 207 S., mit 5 Tafeln. (vergriffen) 22.– DM
9. Giselher Schreiber, Der arabische Dialekt von Mekka. Abriß der Grammatik mit Texten und Glossar. 1971. 144 S. (vergriffen) 18.– DM
10. Cherifa Magdi, Die Kapitel über Traumtheorie und Traumdeutung aus dem Kitāb at-taḥrīr fī ʿilm at-tafsīr des Ḍiyāʾ ad-Dīn al-Ġazīrī (7./13. Jahrhundert). 1971. 135 S., 72 S. arab. Text. 22.– DM
11. Manutschehr Amirpur-Ahrandjani, Der aserbeidschanische Dialekt von Schahpur. Phonologie und Morphologie. 1971. 148 S. 18.– DM
12. Djalal Khaleghi Motlagh, Die Frauen im Schahname. Ihre Geschichte und Stellung unter gleichzeitiger Berücksichtigung vor- und nachislamischer Quellen. 1971. 235 S. 24.– DM
13. Heidrun Wurm, Der osmanische Historiker Ḥüseyn b. Ǧaʿfer, genannt Hezārfenn, und die Istanbuler Gesellschaft in der zweiten Hälfte des 17. Jahrhunderts. 1971. 214 S. 24.– DM
14. Dorothea Krawulsky, Briefe und Reden des Abū Ḥāmid Muḥammad al-Ġazzālī, übersetzt und erläutert. 1971. 265 S. 26,– DM
15. Barbara Schäfer, Beiträge zur mamlukischen Historiographie nach dem Tode al-Malik an-Nāṣirs. Mit einer Teiledition der Chronik Šams ad-Dīn aš-Šuǧāʿīs. 1971. 250, 102 S. arab. Text 28.– DM
16. Peter Antes, Zur Theologie der Schiʿa. Eine Untersuchung des Ǧāmiʿ al-asrār wa-manbaʿ al-anwār von Sayyid Ḥaidar Āmolī. 1971. 142 S. 18.– DM
17. Gertrud Bauer, Athanasius von Qūṣ Qilādat at-taḥrīr fī ʿilm at-tafsīr, Eine koptische Grammatik in arabischer Sprache aus dem 13./14. Jahrhundert. 1972. 440 S. 46.– DM

ISLAMKUNDLICHE MATERIALIEN

1. Josef Matuz. Herrscherurkunden des Osmanen [illegible] Prächtigen. Ein chronologisches Verzeichnis [illegible] [illegible]– DM
2. Klaus Schwarz. Verzeichnis deutschsprachiger [illegible] zum islamischen Orient (1885-1970). Deutschland [illegible] Schweiz. 1971. 280 S. [illegible]– DM

سه نمایشگاه

۱) نمایشگاه نقاشی محمد احصائی که درحقیقت نمایشگاه خط بود روز ۲۸ بهمن در گالری سیحون شروع شد. احصائی خوشنویس است و با ترکیب خطوط نقش‌آفرینی می‌کند. و این است نمونه‌ای ازیك پرده کاراو، یعنی یك «قطعه» به اصطلاح قدیم.
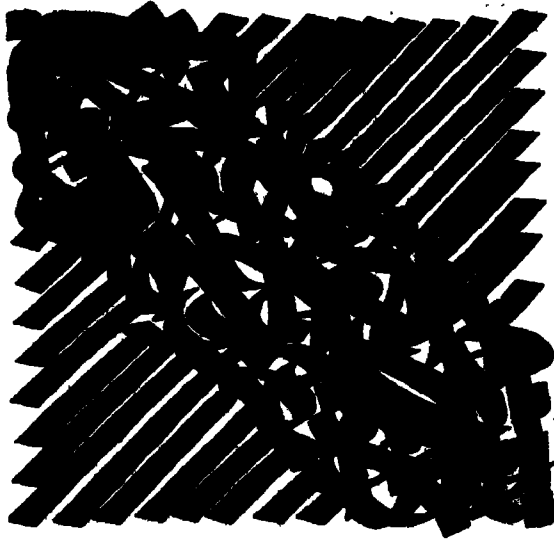
۲) نمایشگاه مجسمه های آهنی از توکل اسمیل که از ۵ تا ۲۰ اسفند اسفند در گالری لیتو درمعرض دیدار قرار گرفت، واین است نمونه‌ای از آن.

۳) نمایشگاه طرحهای ف . آرش در گالری لیتو که ۵ اسفند افتتاح شد. یکی ازطرحهای آن دراینجا چاپ می‌شود .

درگذشت میرفخرائی گلچین گیلانی
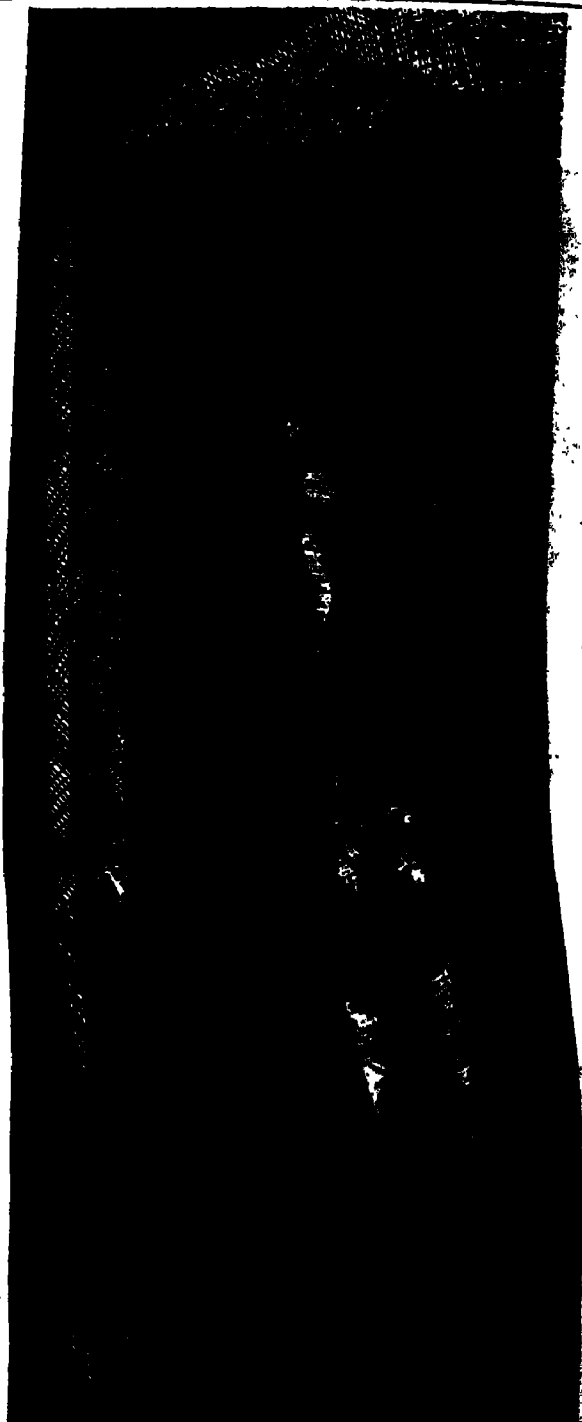
شاعر بلندپایه ، گلچین گیلانی که سالیان دراز مقیم انگلستان بود وبطبابت روزگار می گذرانید در گذشت (...ماه) گلچین شاعری را باسبکهای قدیم آغاز کرد ودر دوران اقامت خارج بشیوه های تازه ونوگرائید و ازکسانی است که در تحولات هنر شعر فارسی صاحب سهم است.

نخستین شعرهای سبك جدید اودر روزگارنو و مخصوصاً مجلهٔ سخن درج شد . سه مجموعه از شعرهای او نیز به چاپ رسیده است. دوتا درانگلیس ویکی در تهران . درگذشت او مایهٔ دریغ بسیارست .

توضیح

با این شماره که حاوی شماره های ۱۰-۱۱-۱۲ مجله است دوره پانزدهم به پایان میرسد. اگرچه قرار بر این بود که دوازده شماره سالانه مجله در شش مجلد نشر شود درسال گذشته [illegible] گرفته است ولی خوانندگان قطعاً توجه میفرمایند که [illegible] صفحات مجله چیزی کاسته نشده [illegible] صفحه به چاپ رسیده است.

معرفی کتابهای تازه

موضوعها

فهرست و کتابشناسی
علوم اجتماعی وفلسفه
مباحث دینی
تاریخ و جغرافیای ایران
تاریخ جهانی
تحقیق در ادبیات ایران
متون فارسی
ادبیات معاصر
ادبیات اروپائی
تفریحی
کودکان
علوم و فنون
هنر
تاریخ وسر گذشت
انتشارات دانشگاه تهران

کتابشناسی و فهرست

۴۸۵ـ ایران . شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران

کتابشناسی جشن‌شاهنشاهی ایران. بخش نخست. تهیه و تنظیم حسین طباطبائی با همکاری یحیی دوستدار. تهران. ۱۳۵۱ وزیری. ۳۰۰+63 ص

فهرستی است از کتب و نشریاتی که به زبانهای مختلف به مناسبت دوهزاروپانصدمین سال بنیان گذاری شاهنشاهی ایران در سراسر جهان انتشار یافته است.

۴۸۶ـ دولت‌آبادی، عزیز

کتابخانه‌های آذربایجان. تبریز. ۱۳۵۰ وزیری . ۸۰ ص (انتشارات ادارهٔ کل آموزش و پرورش، آذربایجان‌شرقی)

مؤلف‌در تنظیم این کتابچه اطلاعات مفید جمع‌آوری کرده است وکاش برای آذربایجان غربی‌هم این زحمت‌را متقبل شده بود .

۴۸۷ـ سلطانی، پوری

راهنمای مجله‌های‌ایران۱۳۵۰. تهران. مرکزمدارک‌علمی.۱۳۵۱.وزیری.۱۶۶ص.

درین راهنما ۳۲۶ مجله و نشریهٔ ادواری معرفی شده است .

۴۸۸ـ مصدق، حمید

مقدمه‌ای برروش‌تحقیق.جلد اول.کرمان مدرسهٔ عالی مدیریت کرمان [۱۳۵۱] وزیری ، ۱۵۴ ص (انتشارات مدرسهٔ عالی مدیریت‌کرمان ، ش۲)

رسالهٔ مفیدی‌است‌برای‌دانشجویانی که می‌خواهند قدم در وادی تحقیق بگذارند .

بخش‌اول (فصل‌اول: شناخت،فصل دوم: تفکر، فصل‌سوم: روش) و بخش‌دوم طبقه‌بندی علوم (فصل اول سیرتاریخی فصل دوم طبقه‌بندی) بخش سوم تحقیق علمی ـ بخش‌چهارم ، یادداشت‌های دیگر.

۴۸۹- *Abolhamd, A.*

Bibliographie Française de Civilisation Iranienne . Par A . Abolhamd et Nasser Pakdaman. Tehran 1972. vol . I . (405p.)

مهمترین کتابشناسی‌است ازآثار و نوشته‌های فرانسوی در بارهٔ ایران به ترتیب موضوعی . امیدست جلددوم این اثرهرچه زودتر دردسترس‌قرارگیرد . کاش مؤلفان بجز شمارهٔ ردیف موضوعی یك شمارهٔ ردیف برای تمام مصادرمعین کرده بودند تا معلوم می‌شد کــه درین کتابشناسی چند اثرنام برده شده است.

علوم اجتماعی و فلسفه

۴۹۰ـ آشتیانی،سید جلال‌الدین

منتخباتی ازآثارحکمای الهی ایران از عصرمیرداماد ومیرفندرسکی تازمان‌حاضر قسمت اول از سید جلال‌الدین آشتیانی قسمت‌دوم از هنری کربین. تهران،قسمت ایرانشناسی، انستیتو ایران و فرانسه . ۱۳۵۱ وزیــری. ۵۲۱ + 215 (گنجینهٔ نوشته‌های ایرانی، ش۱۸)

انتشاراین کتاب که با مقدمهٔ مبسوط

فرانسوی هانری کربین همراه است از خدمات بسیار ارزنده به معرفی فلسفه و فلاسفهٔ ایران در چهار سال اخیر به مجامع علمی جهان و شایستگی استاد آشتیانی در تدوین چنین اثری مسلم است .

۴۹۱ـ ایونز، ریچارد

گفت و شنودی با یونگ با تفسیری از ارنست جونس، ترجمهٔ دکتر برادران رفیعی [تهران، ۱۳۵۱] وزیری. ۱۶۴ص.

ترجمهٔ آثاری که در بارهٔ فروید و یونگ به زبانهای مهم خارجی هست کمك بزرگی است به پیشرفت مطالعات روانی در ایران و زحمت آقای دکتر رفیعی سزاوار قدردانی است .

۴۹۲ـ بهشتی، احمد

نسل نوخاسته . یك پژوهش تربیتی. قم. دارالطبع . ۱۳۵۰ . رقعی. ۲۰۷ ص

۴۹۳ـ خسروی، خسرو

جامعه شناسی روستای ایران . تهران . ۱۳۵۱. وزیری. ۲۰۹ (انتشارات دانشکدهٔ علوم اجتماعی و تعاون، ش ۲)

اثری است بر اساس تحقیق و تجسس و روشن‌بینی و از گزافه بدور، اگرچه ملخص است مفید است .

اصول مطالب مندرج در آن عبارت است از مالکیت و مناسبات زمین‌داری ، ساخت جامعهٔ روستائی ایران ـ خانوادهٔ روستایی ، قشربندی اجتماعی جامعهٔ روستائی ایران هنگام اصلاحات ارضی ، اصلاحات ارضی و اثرات آن.

۴۹۴ ـ رحمانی ، اختر

مالکیت و بهره‌برداری از زمین در ایران [تهران ۱۳۴۸] رقعی. ۳۰۸ ص

بدون تردید بسیاری از مطالب کتاب از کتاب مالك و زارع لمبتون و مناسبات ارضی پطروشفسکی اقتباس شده است .

غلطهایی تاریخی و لغوی از این قبیل در این اثر دیده شده :

ـ ص ۸۰ : قفیر (دوبار) به جای قفیز ـ ص ۱۰۹ : اقطاع الاستقلال به جای اقطاع الاستغلال ـ ص ۱۳۳ : سال ۹۲۱ را زمان شاه طهماسب اول نوشته‌اند ولی شاه طهماسب در ۹۳۰ پادشاه شد .

ـ مضمار دانش مشهور به سفرنامه (ص ۱۳۳) چه کتابی است؟

۴۹۵ ـ ریوو آر، ژان ل.

هزار و یك پاسخ به پرسشهای روانشناسی کودك. ترجمهٔ یدالله همایونفر. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۵۱ . رقعی ...ص (مجموعه معارف عمومی، ۱۶۶؛ انتشارات ؟؟ ص ترجمه و نشر کتاب، ۳۹۰)

۴۹۶ـ فتاحی‌پور، احمد

نهادهای اصلی اجتماعی . تهران. ۱۳۵۱. رقعی. ۲۳۹ ص (نشریهٔ شمارهٔ ۱۹ مدرسهٔ عالی دختران ایران).

شاید نخستین کتابی است که در بارهٔ نهادهای اجتماعی در آن بحث می‌شود . مباحث مطروحه در آن عبارت است مؤسسه یا نهاد، نهاد خانواده ، نهاد مذهب، نهاد تعلیم و تربیت ، نهاد اقتصاد ، نهاد سیاست . رابطه بین نهادها .

۴۹۷ـ لوین (ناظر)

فلسفه یا پژوهش حقیقت. ترجمهٔ جلال الدین مجتبوی. تهران ، جاویدان ، ۱۳۵۱ ، وزیری . ۴۹۹ ص

کتاب مجموعه‌ای است از چند مقاله وهریك نوشتهٔ یك متخصص رشتهٔ فلسفه. لوین جمع آورنده وبه اصطلاح فرنگی « ادیتور » مجموعه است . روی‌هم رفته کلیاتی است درزمینهٔ مسائل مختلف فلسفه وبرای آشنایی بامباحث این علم مفیدست. ترجمه روان است وعبارات آن روشن.

۴۹۸ـ هدفیلد ، ژ. آ.

روانشناسی واخلاق . ترجمهٔ علی پریور. تهران. بنگاه ترجمه ونشر کتاب. ۱۳۵۱. رقعی (انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب، ش ۳۹۱ ـ مجموعهٔ معارف عمومی، ش ۶۷)

مباحث دینی

۴۹۹ـ آرنولد ، ت.د.

تاریخ انتشار اسلام [ترجمه] ۱۳۵۱ . وزیری. ۵۷ ص

رساله‌ای است که دراصل به انگلیسی نوشته شده است و مترجم آنرا از روی ترجمهٔ ترکی به‌فارسی درآورده است .

۵۰۰ـ بی‌آزار شیرازی ، عبدالکریم

همبستگی مذاهب اسلامی . مقالات دارالتقریب قاهره. [تهران . امیرکبیر. ۱۳۵۱]. وزیری. ۴۶۲ ص.

این کتاب برای علاقه‌مندان بمباحث طرح شده ازطرف دارالتقریب درباب مذاهب شیعه واهل سنت قابل توجه است.

۵۰۱ـ حقانی زنجانی ، حسین

حقوق خانواده دراسلام [قم. دارالتبلیغ ۱۳۵۱] . رقعی. ۱۸۹ ص

۵۰۲ـ خسروشاهی ، هادی

پیکار درفلسطین و بیت‌المقدس [قم. دارالتبلیغ اسلامی. ۱۳۵۱] رقعی. ۱۲۹ ص

۵۰۳ـ شمس‌الدین ، محمد مهدی

ارزیابی انقلاب حسین ازدیدگاهی جدید. ترجمهٔ مهدی پیشوائی [قم. دارالتبلیغ. ۱۳۵۱] رقعی. ۴۲۵ ص .

۵۰۴ـ کمپانی ، فضل‌الله

آیاتی ازقرآن مجید وسخنان معصومین (ع) با ترجمهٔ فارسی در امور دنیا و دین [تهران . فروغی . ۱۳۵۰] وزیری . ۶۰۳ ص.

۵۰۵ـ فضل بن شاذان نیشابوری

الایضاح . عنی بتحقیق الکتاب السید جلال الدین الحسینی الارموی المحدث . تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۵۱. وزیری. ۶۴۶ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۳۴۷)

فضل بن شاذان ازعلمای مشهور شیعه متوفی در سال ۲۶۰ هجری است . پس این اثرکه ازو به اهتمام عالمانهٔ استاد جلال الدین محدث چاپ شده یکی از مصادر ومراجع عالی وقدیم مذهب تشیع است . مقدمهٔ آقای محدث خود کتابی است با ارزش ومحققانه .

تحقیق درادب فارسی

۵۰۶ـ براون ، ادوارد

ازسنائی تاسعدی .کتاب دوم ازمجلد دوم

تاریخ ادبی ایران. ترجمهٔ غلامحسین صدری افشار [تهران. مروارید. ۱۳۵۱]. وزیری. ۳۲۸ ص

ازکتاب تاریخ ادبیات براون همین جزو ترجمه نشده بود واین جزو قسمتی است ازجلد دوم که یك قسمت از آن را آقای فتح‌الله مجتبائی چند سال قبل انتشارداد.

آقای علی‌پاشا صالح مترجم جلد اول هم جلد دوم را با دقت مخصوص به‌خود وشایستگی کم‌نظیری که درهر دو زبان‌فارسی و انگلیسی دارند در دست ترجمه داشته‌اند و ترجمه‌را با الحاق توضیحات واطلاعات تازه به‌پایان برده‌اند امیدست ترجمهٔ ایشان‌هم نشرشود.

۵۰۷- بهار، محمدتقی(ملك‌الشعرا)

بهار وادب فارسی. مجموعهٔ یکصد مقاله از ملك‌الشعراء بهار. بـه‌کوشش محمد گلبن. تهران [شرکت سهامی کتابهای جیبی. ۱۳۵۱] وزیری. ۲جلد.

معرفی این کتاب جلیل و مفید در شماره قبل بقلم عبدالمحمد آیتی درج شده است.

۵۰۸- تهران- دانشگاه. دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی

نکاتی در باب رسم‌الخط فارسی. با مقدمهٔ مجتبی مینوی. تهران. ۱۳۵۱. وزیری. ۱۲۰ص

متون قدیم

۵۰۹- ابن‌بزاز

حالات وسخنان و کرامات . صفی‌الدین اردبیلی از کتاب صفوة‌الصفا . شیراز. کتابخانه احمدی. ۱۳۵۱. وزیری. ۱۲۳ ص.

به خط احمد خوشنویس و به خط نستعلیق تهیه شده است .

۵۱۰- اسفراینی ، عبدالرحمن

مرشدومرید. مکاتبات عبدالرحمن اسفراینی با علاءالدوله سمنانی . با تصحیحات و مقدمـهٔ هرمان لندلت H . Landolt . تهران. قسمت ایرانشناسی انستیتو ایران وفرانسه. ۱۳۵۱. وزیری . ۱۳۵+52 ص (گنجینهٔ نوشته‌های ایرانی، ش ۲۱)

مجموعه‌ای است‌خواندنی‌ازمکاتبات عرفانی ولطیف دو عارف مشهور ایران. متن براساس‌چند نسخه منقح‌شده ومقدمهٔ تفصیلی به فرانسه برآن‌الحاق‌شده است.

اغلاط معدودی درآن دیده می‌شود از قبیل « برسید » که « نرسید » درست است درمصراع‌معروف «شب‌رفت وحدیث ما به پایان‌نرسید » (ص۲۸). یا «کله» که «گله» درست است (ص ۱۰۰)

۵۱۱- تفلیسی، حبیش‌بن‌ابراهیم

قانون ادب . به اهتمام غلامرضا طاهر. جلدهای ۲ و۳. تهران. ۱۳۵۰-۱۳۵۱ . وزیری. ص۵۴۳ تا ۱۸۶۹ (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ش۱۱۵ و ۱۳۷، فرهنگهای تازی به پارسی، ۶-۷)

همت بلند غلامرضا طاهر در اتمام چاپ کتاب کبیر قانون ادب که از امهات لغتنامه‌های عربی به فارسی‌است سزاوار تحسین است و حالا جا دارد کـه خود لغتنامه‌ای برای لغات فارسی این کتاب تهیه بیند و به صورت مستقل و به شکل

الفبایی چاپ شود .

۵۱۲- غزالی، محمد

ترجمهٔ احیاء علوم الدین . ترجمان مؤیدالدین محمد خوارزمی . به کوشش حسین خدیوجم [جلد اول] . تهران . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۵۱ . وزیری. ۴۰۱ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش۱۲۹- فلسفه وعرفان ایران، ش۱۰)

این ترجمه در سال ۶۲۰ هجری بفرمان شمس الدین ایلتتمش ازسلاطین دهلی به فارسی به انجام رسیده است و انتشار آن ازخدمات با ارزش است .

نسخ ترجمه زیاد نیست ومصحح در مقدمه آنهارا برشمرده است وچون نتوانسته درتصیح متن از نسخه‌ها بطور منحصر استفاده کند از اصل عربی‌هم مدد گرفته است .

۵۱۳- قرآن

بخشی از تفسیری کهن . با یادداشتی از استاد مجتبی مینوی. با مقدمه و تصحیح محمد روشن. تهران. بنیادفرهنگ ایران. ۱۳۵۱.وزیری ۹۹ ص (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش۱۲۸ - زبان و ادبیات فارسی، ش۳۴)

این تکه از تفسیر قرآن از روی نسخه‌ای است متعلق به یکی ازکتابخانه‌های ترکیه وبه اعتقاد آقای مینوی انشاءآن قبل ازچهارصد هجری شده است وعلی‌هذا از لحاظ فواید لغوی و دستوری و ادبی واجد اهمیت است و آقای محمد روشن درمقدمهٔ خود به تفصیل وبا تبیین بدین فواید اشاره کرده است . فهارس لغات که درانتها الحاق شده برفایده وتسهیل کننده درمراجعه است .

۵۱۴- نوربخش، سید محمد

رسالهٔ نفس‌شناسی. به اهتمام سیداسدالله مصطفوی . [تهران. ۱۳۵۱] رقعی. ۴۱ ص.

سیدمحمد نوربخش ازعرفای معروف (۷۹۵-۸۶۹) بود وطبع این رساله از آثار او مفیدست .

ادبیات معاصر

۵۱۵- بهمنی، محمدعلی

باغ لال . [تهران] . بامداد [۱۳۵۰] رقعی. ۸۰ ص.

مجموعه‌ای است ازاشعارشاعر. هم در سبک‌های جدید وهم دراسلوب سنتی بطور نمونه نقل می‌شود .

لب تو گرمترین آتش زمستانی
من آن مسافر یخ بستهٔ بیابانی
به بوسه بازکن این قفلهای برفی‌را
تو خود به معجزهٔ آفتاب می‌مانی

ساعت وعده سر رسید و گذشت
مانده چشمم هنوز خیره به دشت
او نیامد ، ولی هزاران بار
جان من بر لب آمد وبرگشت

رخی چون روز و گیسوئی چو شب داشت
بهمه می‌ماند و چون خورشید تب داشت
لبش با بوسه‌ای بستم ، ولیکن
هزاران راز بامن زیر لب داشت

زمستان آمد و گلگشت خشکید
درخت سایه ساز دشت خشکید
به گلدان طلای آرزویم
گل روئیده پر پر گشت ، خشکید

۵۱۶- ساعدی ، غلامحسین

پنج نمایشنامه از انقلاب مشروطیت . تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۰. رقعی. ۱۷۳ص.

۵۱۷- شفیعی کدکنی، محمدرضا (م. سرشك)

درکوچه باغهای نشابور. [تهران . رز. ۱۳۵۱] رقعی. ۹۰ (قلمروشعر، ۱۰)

مجموعه‌ای‌است‌ازشعرهای‌م. سرشك که ازشاعران‌ودانشمند وسخن‌شناس‌است اگرچه دراسلوبهای‌جدیدشعر بگوید.

۵۱۸- شهریار، محمدحسین

از شهریار سخن به مناسبت جلسات شعر پارسی درتبریز . تبریز . آبان ۱۳۵۱ . خشتی. ۳۷ ص.

۵۱۹- صنعتی‌جوانمرد، غلامحسین

کلیات منظومهٔ طبی، ورزش موزون باغر بهداشتی. مشهد. ۱۳۵۱. جیبی. ۴۰۰ص.

واین‌هم چند بیت ازین‌کتاب قطور طبی‌که همه‌اش شعر است با توضیحات به نثر .

سکته وسنکپ وبیماری قلب
میکند زندگی از آدم سلب
پس‌به‌شکرانهٔ تجدید حیات
بنما پسته و خرما خیرات
صبح با رقص ز بستر برخیز
غر بده غمزه بیا عشوه‌بریز

۵۲۰- نیرو ، سیروس

جاده . مجموعهٔ منتخب شعر [تهران . بامداد . ۱۳۵۰]. وزیری. ۱۰۰ ص

۵۲۱- نیمایوشیج

حرفهای‌همسایه . [تهران. دنیا. ۱۳۵۱] رقعی. ۱۲۰ ص

مجموعه‌ای‌است‌از نامه‌ها و یادداشتهای ادبی و نظری نیمایوشیج . انتشار این آثار موجب شناخت بهتر کسی‌ست‌که در زمینهٔ ادبیات‌معاصر خیلی‌ادعاها وحرفها دربارهٔ او مطرح است .

۵۲۲- نیمایوشیج

دنیا ، خانهٔ من است [تهران] . رمان. [۱۳۵۰] رقعی. ۱۴۱ ص

پنجاه نامه است از نیما به اشخاص مختلف تا سال ۱۳۱۰ .

۵۲۳- نیمایوشیج

کشتی‌وتوفان [امیرکبیر. ۱۳۵۱]. رقعی. ۱۱۸ ص .

مجموعهٔ ۵۰ نامه‌است ازنیمامربوط به سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵ به اشخاص مختلف ازجمله یحیی ریحانی، نصرالله فلسفی، رسام‌ارژنگی، حسام‌زاده (بهاءالدین پازارگاد)، آرین‌پور (ظاهراً یحیی) جناب‌زاده (شاید محمد) ، عباس‌کدیور مادر، پدر، خواهر، برادر،

ادبیات اروپائی

۵۲۴- ایبسن، هنریك

نمایشنامهٔ هداگابلر ترجمهٔ مینومشیری. تهران . بنگاه ترجمه‌ونشر کتاب. ۱۳۵۱. رقعی. ۱۴۶ ص (انتشارات بنگاه‌ترجمه ونشر کتاب ، ش ۲۸۲ - مجموعهٔ‌ادبیات خارجی، ش۶۶)

۵۲۵- بوتزاتی ، دنیو

معداستان. ترجمه‌لواسانی. تهران. انتشارات فرزین. ۱۳۵۱ . رقعی. ۱۲۲ ص.

۵۲۶ـ سوین، هان

عشق چیز باشکوهی است. ترجمهٔ سیروس ارشادی. [تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۸]. رقعی. ۲۹۴ ص.

تفریحی

۵۲۷ـ حالت، ابوالقاسم

عیالوار شامل داستانها، افسانهها، حکایات، نکتهها وشعرها دربارهٔ عشق و ازدواج. تهران. افشاری [۱۳۵۰] رقعی. ۴۰۲ ص

توضیحی که مؤلف ادیب وشاعر بر نام کتاب افزوده گویای مضامین خوشمزه وخواندنی آن است. حالت از شعرای خوب پیرو سنت است و زحماتی که در زمینههای مختلف ادبی کشیده مشکور. مجموعهای است لطیف وخواندنی وشادیانگیز. مؤلف هم به کتب وآثار قدما توجه داشته وهم لطایف وخوشمزگیهای فرنگی وجدید را در آن وارد کردهاست.

۵۲۸ـ ترجمهٔ آثار عزیز نسین

کتابفروشی فروغی یازده جلد از ترجمهٔ آثار نسین نویسندهٔ مشهور ترک را به شرح زیر انتشار دادهاست. مترجم این آثار رضا همراه نام دارد: پخمه، مگر تو مملکت شما خر نیس، دلتون میخواد میلیونر بشین، چاخان، پاداش آخر سال، طبق مقررات، ما مردم مقلدی هستیم، بچههای آخر زمان، مرغ مقلد، حزب کرامت و حزب سلامت، مرد شرقی ...

کودکان

۵۲۹ـ آزاد، م.

سیمرغ وسیمرغ .: نقاشی بهمن دادخ [تهران]. انتشارات فرزین [۱۳۴۹]

۵۳۰ـ آزاد، م.

لی لی، لی لی، حوضک. [تهران، انتشا فرزین. ۱۳۴۹]

۵۳۱ـ آموزگار، فریدون

پول تنها ارزش ومعیار ارزشها [تهر انتشارات فرزین [۱۳۵۰] رقعی. ۴۰

کتاب جنبهٔ اقتصادی ندارد. مجمو داستان وطنز است.

۵۳۲ـ پیمان (مترجم)

داستانهای خوب ایرانی. حسن کچل. تهر معراجی [۱۳۵۱] وزیری. ۱۶۰ ص

۵۳۳ـ س. م. م.

داستان شیر وشتر. [تهران] انتشارا فرزین [۱۳۵۰]. رقعی. ۱۵ص.

قصه است.

۵۳۴ـ میرزا قلمدون

تهران. فروغی. ۱۳۵۱. وزیری. ۱۰۰ص

۵۳۵ـ هیوز، لنگستون

چه وقت باید شیپور زد؟ بهروایت کورش مهربان. نقاشی از بهمن [تهران] انتشارا فرزین. ۱۳۴۹.

علوم وفنون

۵۳۶ـ بروکینگتون، فریزر

بهداشت جامعه. ترجمهٔ دکتر سیاوش آگاه. تهران. بنگاه ترجمه ونشر کتاب

۱۳۵۰. وزیری. ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۳۴۸ـ مجموعهٔ کتب علمی، ۴۰)

۵۳۱ـ چغمینی، محمود بن محمد بن عمر

قانونچه. ترجمه و تحشیهٔ دکتر محمدتقی میر. شیراز. دانشگاه پهلوی. ۱۳۵۰. وزیری. ۳۹۷ ص (انتشارات دانشگاه پهلوی، ش ۳۴)

درین کتاب ترجمهٔ فارسی قانونچه که توسط آقای دکتر میر انجام شده است دیده می‌شود با بعضی شروح داروئی درانتها.

آیا بهتر نبود که ایشان یکی از ترجمه‌های قدیم قانونچه را متن قرار می‌دادند و شروح جدیدی را که با مبانی علم پزشکی امروزه لازم است بر آن می‌افزودند. ممکن است درجواب گفته شود که اطبای امروزی زبان فارسی چند قرن پیش را درک نمی‌کنند و بهترست که آنهارا با نوشتهٔ امروزی از مطالب کتب قدیمی مطلع کنند.

مقدمه کتاب شرح حال چغمینی است قابل استفاده.

۵۳۲ـ کایزر، هانس [illegible]

قمر مصنوعی. ترجمهٔ منصور معصومی. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰. رقعی. ۲۷۲ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۳۷۳ـ مجموعهٔ [illegible] شماره ۶۸).

هنر

۵۳۹ـ بیضائی، بهرام

نمایش درچین [به انضمام] سه نمایشنامهٔ چینی ترجمهٔ داریوش آشوری [تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۱] خشتی. ۲۱۹ ص

۵۴۰ـ شعبانی، عزیز

شناسائی موسیقی ایران [تهران. ۱۳۵۱] وزیری. ۲ جلد. ۲۰۴ و ۱۲۰ ص (جلد اول: تاریخ موسیقی از کورش تا پهلوی جلد دوم: سازهای ملی)

۵۴۱ـ گره سازی درهنر معماری ایران.

تهران. ۱۳۵۱. ۲۴ ورق (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۱۲۷ـ هنر در ایران ۱۰)

مجموعه‌ای است از نمونه‌هایی که یك معمار شیرازی در گره بندی به‌کار می‌برده و آقای کرامت رعناحسینی آنهارا به‌دست آورده است.

چاپ این نوع آثار موجب زنده نگاهداشتن هنرهای اصیل ایرانی است باید شکرگزار رعناحسینی بود که از گوشه و کنار چنین آثار ارجمندی را به هنرمندان تحفه می‌آورد.

۵۴۲ـ مجابی، جواد

شناختهای ناگزیر در کار طراحان. جلد اول. تهران. کتاب نمونه [۱۳۵۱] رقعی. ۱۲۵ ص.

مجموعه‌ای است. بعضی از طرحها و شاهکارهایی که در کارهای طراحان و نقاشان هم مضمون است.

۵۴۳- Ghulam, Y. :
Intro duction of the art of Arabic Calligraphy in Iran. Shiraz the Asia Institute, 1972. 97p.

رساله‌ای است که در باب خطوط کتیبه‌های کوفی بعضی از ابنیهٔ تاریخی ایران بحث کرده است. مفیدست.

تاریخ و سرگذشت

۵۴۴- اشپولر، برتولد

تاریخ مغول در ایران. ترجمهٔ محمود میرآفتاب. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۵۱. وزیری. ۵۵۲ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ش ۲۸۸ مجموعهٔ ایرانشناسی ۵۹)

اشپولر از مستشرقان معروف آلمان بدون تردید متخصص طراز اول در خصوص تاریخ مغول است و کتابی که در این باب به آلمانی نوشت و از مدارک اساسی است حقاً بایست به فارسی درآید. خوشبختانه این خدمت ارزنده توسط دکتر میرآفتاب صورت عمل به خود گرفت.

۵۴۵- ایزدپناه، حمید

کتیبه‌های تاریخی لرستان از قرن چهارم هجری تا قرن چهاردهم. [خرم‌آباد] ۱۳۵۱. خشتی. ۴۴ ص.

این رساله به مناسبت نمایشگاه کتیبه‌های لرستان انتشار یافته است.

۵۴۶- بارتلد، واسیلی

خاورشناسی در روسیه و اروپا. ترجمهٔ حمزه سردادور. تهران، ابن‌سینا [۱۳۵۱] وزیری. ۴۳۹ ص.

کتابی است عالمانه و مفید. اما ترجمهٔ آن اگر از روی ترجمهٔ فرانسه شده بود بهتر بود. زیرا مرحوم بازیل نیکی‌تین که اثر بارتولد را که مقداری کهنه شده بود پس از ترجمه با افزودن اطلاعات زمان خود کاملتر و مطابق زمان تکمیل کرد.

عیب ترجمه در این است که از آوردن اسامی اشخاص به لاتین برای صحت قراءت و اسامی کتب برای اطلاع برنا[...] حقیقی کتاب غفلت شده است. نام ترجمهٔ فرانسه کشف آسیا:

La de couverte de l'Asie

۵۴۷- جشن فرهنگ و هنر. تبریز

یادی از استاد حسین امید. [تبریز. ۱۳۵۱ وزیری. ۳۴ ص.

جزوه در شرح احوال و فضایل مرحوم حسین امید از دانشمندان و دبیران تبریز است.

۵۴۸- زنجانی، ابوعبدالله

الفیلسوف الفارسی الکبیر صدرالدین شیرازی. قدم لها محمد صادق الضیائی. الطبعة الرابعة. تهران. مکتبة الصدر. ۱۹۷۲. وزیری. ۵۶ ص.

درباب این اثر قسمتی از شرحی را که مرحوم سید احمد کسروی نوشته و دال بر اهمیت اثر ست از مجلهٔ ارمغان سال یازدهم نقل می‌کنیم:

این کتاب شرح حال فیلسوف معروف ایران صدرالدین شیرازی هم که دانشمند معظم آقای حاجی میرزا ابوعبدالله مجتهد زنجانی بعربی تألیف و درشهر دمشق چاپ فرموده‌اند یکی از کتابهائیست که باید

ندرآنرا دانسته و مایهٔ افتخار ایران شمرد.

مؤلف دانشمند این کتاب از دو جهت باعث سربلندی ایرانیان شده اند یکی اینکه شرح حال یکی از دانشمندان و فیلسوفان بزرگ ایران را بزبان عربی شرح داده و یکچنین دانشمند بزرگی را در مجامع علمی عربی مشهورتر ازمشهور ساخته اند که ناگزیر مایه مباهات ایرانیان است جهت دیگر اینکـه آقای حاجی میرزا ابوعبدالله با این تألیف گرامی خودثابت کرده اندکه آن هوش و فرهنگ ایران که نویسندگانی همچون ابن المقفع و بدیع ـ الزمان ومانندآنان پدید میاورد هنوزاز میان نرفته است وهستند درمیان ایرانیان کسانیکه میتوانند درانشای فصیح عربی جانشین آنان باشند .

ازگفتن بی نیازاست که نوشتن ترجمه حال یکی از فیلسوفان بـزرگ و شرح فلسفه او با زبـان عربی و چاپ آن در دمشق و هدیه کردنش بانجمن علمی شهر مزبورکـه کانون چندین تن از استادان بزرگ عالم عرب است کار هرکسی نیست نویسنده چنین کتابی از یکسوی بایددر فلسفه ازشمار استادان بـاشد و از سوی دیگر درانشای عربی بلندتـرین مقامی داشته باشدـ آیا مایهٔ افتخارایرانی نیست که درمیان مؤلفان و نویسندگان خودچنین دانشمند پرمایه ای را دارد ؟!

آقای حاجی میرزا ابوعبدالله تألیفات مهمه دیگرنیز تدوین وچاپ فرموده اند که ازجمله رسالهٔ ایشان درباره طهارت اهل کتاب، است که درسه سال پیش چاپ نمودند ودرمیان اروپائیان هم مایه تعجب وهم خوشنودی گردیـد ولی این تألیف آن دانشمند معظم از هر حیث در خور افتخار ومباهات ایران میباشد .

احمد کسروی

۵۴۹ـ زیاده ، نیکلا

دمشق درعصرممالیك. ترجمهٔ جلال الدین اعلم. تهران. بنگاه ترجمه و نشرکتاب. ۱۳۵۱ . رقعی. ۱۹۱ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ش ۲۸۷ ـ مجموعهٔ مراکز تمدن وفرهنگ ، ۲)

۵۴۸ـ شایان ، فریدون

سیری در تاریخ ایران باستان [تهران. رز. ۱۳۵۱] رقعی . ۲۵۶ ص .

۵۵۰ـ شهبازی ، ع . شاپور

یك شاهزادهٔ هخامنشی . شیراز.دانشگاه پهلوی . ۱۳۵۰ . وزیری . ۱۷۱ ص . (انتشارات دانشگاه پهلوی، ش۲۹)

مرادسرگذشت کورش جوان(کورش صغیر)است براساس مراجع ومنابع معتبر . کارهای شاپورشهبازی درخصوص ایران باستان ، به زبان فارسی باید موردتوجه قرارگیرد .

۵۵۱ـ صبحی، علی اکبر

سیری در جامعه شناسی ایران . تهران . دهخدا [۱۳۵۰]. وزیری.۴۲۹ ص.

مباحث این کتاب عبارت است از: نظام حکومت ، نظام زندگی اقتصادی ، نظام زندگی اجتماعی ، نظام خانواده ، نظام آموزش وپـرورش ، نظام اندیشه، چاره جویی برای دشواریهای اجتماعی معاصر.

هریک ازین مباحث را مؤلف به سه بخش باستان ، اسلامی ، معاصر تقسیم کرده است .

۵۵۳- صفائی ، ابراهیم

نخست وزیران ، جلد اول [تهران ۱۳۵۱] وزیری. ۲۹۶ص.

این کتاب حاوی شرح حال سپهبد رشتی ، محمود جم ، علی سهیلی ، ابراهیم حکیمی ، محمد ساعد ، بیات ، صدرالاشراف ، هژیر ، رزم آراء ، حسین علاء ، دکتر اقبال ، مهندس شریف امامی است .

آیا بهتر نبود که مؤلف شرح حال نخست وزیران را به ترتیب تاریخی درین کتاب می آورد . البته چون احوال بعضی را در کتابهای رهبران مشروطه گفته است برای آن عده به کتاب مذکور احاله داده می شد .

۵۵۴- طبری ، ابوجعفر محمد بن جریر

تاریخ الرسل والملوک . بخش ایران از آغاز تا سال ۳۱ هجری . ترجمهٔ صادق نشأت . تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۵۱ . وزیری . ۴۹۵ ص (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ش ۳۸۲ ، مجموعهٔ ایرانشناسی ش ۵۸)

با اینکه بلعمی ترجمه گونه‌ای از قسمتهایی از تاریخ طبری به فارسی فصیح در عهد سامانی در اختیار فارسی زبانان آینده قرار داده ترجمهٔ جدید از تاریخ طبری کاری شایسته است و امیدست بنگاه ترجمه و نشر کتاب اهتمام به ترجمه و نشر سراسر کتاب نماید .

۵۵۵- ظهیرالدوله ، علی

خاطرات و اسناد ظهیرالدوله . به کوشش ایرج افشار . تهران . [شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری فرانکلین] ۱۳۵۱ . وزیری . ۷۵+۵۴۴ ص (مجموعهٔ منابع و اسناد تاریخی دورهٔ قاجار ، ۱)

محتویات این کتاب عبارت است از مقدمه در احوال و آثار ظهیرالدوله ، کتاب تاریخ صحیح بی دروغ در شرح واقعهٔ کشته شدن ناصرالدین شاه ، سفرنامه و شرح حکومت همدان ظهیرالدوله که مصادف با صدور فرمان مشروطیت شد ، اسناد و مدارکی مربوط به دورهٔ حکومت گیلان او که مصادف با بمباران مجلس و سقوط محمدعلی شاه گردید . بالاخره کتابچهٔ تجدید چاپ کتابچهٔ جشن نصرة ملی و اشعار ظهیرالدوله موسوم به واردات .

۵۵۶- فرزام ، حمید

روابط معنوی شاه نعمت الله ولی با سلاطین ایران و هند . بضمیمهٔ دو رسالهٔ از آثار او در بن باب . اصفهان . انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان [۱۳۵۱] رقعی . ۱۴۰ ص .

دکتر فرزام استاد دانشگاه اصفهان تحقیقات خود را اغلب به تفحص در آثار و افکار شاه نعمة‌الله ولی محدود کرده است و رسالهٔ حاضر یکی از آثار اوست .

دو رساله یکی سؤال و جواب است و دیگری نصیحت نامه .

۵۵۷- فیضی ، عباس

گنجینهٔ آثار قم . جلد نخست به نام قم و روضهٔ فاطمیه . قم . ۱۳۴۹ . وزیری . ۷۱۸ ص .

کتاب یاد شده از حیث احتوا براطلاعات بسیط در زمینه‌های مختلف مربوط به تاریخ وشرح ابنیه شهر قم. باب اول در بیان امور مربوط به قم درده فصل (تسمیه، جغرافیا، نقل اقوال مورخان، تطورات) باب دوم در تراجم رجال وزراء ووکلاء وسپس از ص ۳۷۸ توصیف آثار تاریخی است تا انتهای کتاب.
درقسمت اخیر ضبط وشرح کتیبه‌های تاریخی آثار قم اززحمات مؤلف دانشمند حکایتها می‌کند و فواید این بخش بیشتر از فصلهای دیگر کتاب و مفید به حال مولفان آینده است.

۵۵۸ــ قاسمی، ابوالفضل
هزار ماه سیاه یا فجایع تاریخی امویان [تهران. انتشارات چاپخش. ۱۳۵۱] رقعی. ۲۵۸ ص.
رساله‌ای است در بـاب اعمال غیر انسانی امویان و بررسی گوشه‌های مهم از تاریخ اسلام براساس مراجع قدیمی.

۵۵۹ــ کرزن، جرج ن.
ایران وقضیهٔ ایران. جلد دوم. ترجمهٔ غلامعلی وحید مازندرانی. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب ــ ۱۳۵۰. وزیری. ۸۰۵ ص.
مترجم بـا اتمـام ترجمه این اثر مشهورخدمتی ازجسند انجام داد.

۵۶۰ــ مجدالاسلام کرمانی، احمد
تاریخ انحطاط مجلس: فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. مقدمه و تحشیهٔ محمود خلیل‌پور. اصفهان. ۱۳۵۱. رقعی ۲۰۰ ص (انتشارات دانشگاه تهران ۱۲۴۰)
انتشار این کتاب کـه از مآخذ مهم اطلاع در بارهٔ تاریخ مشروطیت ایران است قابل تقدیرست و امیدست آقای خلیل‌پور فهرستی اذاعـلام کتاب نیز در انتهـای آخرین مجلد بـرای سهولت مراجعـه تهیه کند.

۵۶۱ــ محیط طباطبائی، سید محمد
نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین. مقدمـه و ملحقات از سید هادی خسرو شاهی. قم ــ دارالتبلیـغ اسلامی. ۱۳۵۰. وزیری. ۲۸۲ ص.
مسلماً درحال حاضر محیط طباطبائی شایسته‌ترین ایرانی است برای نوشتن مطالبی درخصوص سیدجمال اسدآبادی. کتاب حاضر مجموعهٔ مقالات ایشان است کـه در طول سی‌سال اخیر در جراید و مجلات راجع بـه سید نوشته‌اند وآقای خسروشاهی به‌جمع‌آوری آنها پرداخته ودر کتاب کنونی به‌علاقه‌مندان عرضه‌داشته است.
ملحقات کتاب (از ص ۱۷۷ ببعد) چند تا از نامه‌های تاریخی سیدست که‌قبلا درمراجع وکتب دیگرچاپ شده وایشان تجدیدطبع آنهارادرین اثرمفیددانسته‌اند.

۵۶۲ــ مشفق کاظمی، مرتضی
روزگارهاواندیشه‌ها. تهران. ابن‌سینا. ۱۳۵۰. وزیری. ۴۴۰ ص
شرح حال نویسنده‌است تاسال ۱۳۲۰ شمسی.

۵۶۳ـ مشیری ، محمد

راهنمای گردآوری سکه. تهران . ۱۳۵۱. رقعی. ۲ جزوه (۳۲+۳۲ ص)

رساله‌ای اکلت مفید از سلسله‌ای که مولف به نام سکه‌شناسی ایران آغاز به نشر آن کرده است .

۵۶۴ـ مشیری ، محمد

سکه‌های طلای ایران . تهران . ۱۳۵۱. رقعی، دوجزوه (۳۲+۳۲ ص)

جزوهٔ اول معـرفی سکه‌هـای شاه اسماعیل اول صفوی و جزوهٔ دوم معرفی سکه‌های آقامحمدخان‌قاجارست. متأسفانه عکس بعضی از سکه‌هـای شاه اسماعیل چنانکه باید خوانا وروشن نیست و لزوم نداشته است که از اندازهٔ طبیعی سکه‌ها بزرگتر چاپ شود .

انتشارات تازه دانشگاه تهران

۵۶۵ـ ابوالحمد ، عبدالحمید

حقوق اداری. جلد یکم سازمانهای اداری. ایران . چاپ سوم . تهران . ۱۳۵۱ وزیری . ۸۵۳ ص (انتشارات دانشگاه تهران . ش۱۲۵۸)

۵۶۶ـ بایبوردی ، محمد

اصول مهندسی زهکشی و بهسازی خاك. تهران . ۱۳۵۱ . وزیری . ۵۲۳۷ ص. (انتشارات دانشگاه تهران ، ش۱۳۳۴)

۵۶۷ـ برلیان، فروزنده

اساس ایمنی‌شناسی و ایمنی‌شناسی‌خونی. تهران . ۱۳۵۱ . وزیری . ۵۰۳ ص. (انتشارات دانشگاه تهران . ش ۱۳۴۵)

۵۶۸ـ تابا ، کمال

سیستمهای‌فرمان خودکار. جلددوم سرو مکانیسم . تهران.۱۳۵۱. وزیری. ۶۳۹ص (انتشارات دانشگاه تهران،ش۲ر۱۲۱۹)

۵۶۹ـ تربیت ، فیروز

هیدرولیك. جلد اول. چاپ دوم. تهران ۱۳۵۱ . وزیری . ۴۲۶ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۱۳۹)

۵۷۰ـ تمدنی، قدرت‌الله

نقشه برداری‌مقدماتی. چاپ‌دوم . تهران. ۱۳۵۱ . وزیری . ۵۶۴ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۱۸۶).

۵۷۱ـ خاکزاد ، ابوالحسن

تکنولوژی پالایش نفت . تهران . ۱۳۵۰ وزیری . ۳۱۹ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۳۳۳)

۵۷۲ ـ راستین، منصور

مقررات‌کیفری بازرگانی. تهران. ۱۳۵۱ وزیری. ۲۲۸ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۳۳۱)

۵۷۳ـ ریپورتر، اردشیرجی
فرهنگ اصطلاحات فارسی به انگلیسی. تهران . ۱۳۵۱ . وزیری . ۵۲۷ ص . (انتشارات دانشگاه تهران، ش۱۳۲۷)

۵۷۴ـ رفیع‌زاده ، محمود
داروسازی‌صنعتی. تهران. ۱۳۵۰. وزیری. ۲۵۹ ص (انتشارات دانشگاه تهران، ش ۱۳۳۱)

۵۷۵ ـ زهری ، مراد علی
پرورش طیورگوشتی . تهران . ۱۳۵۱. وزیری . ۳۶۰ ص (انتشارات دانشگاه تهران . ش ۱۳۵۰)

۵۷۶ـ ضیاء ، جعفر سیروس
حرارت و ترمودینامیک. تهران. ۱۳۵۱. وزیری . ۵۷۶ ص (انتشارات دانشگاه تهران ، ش ۱۳۳۶)

۵۷۷ـ عرفانی ، حسینی
بلورشناسی تهران . ۱۳۵۱ . وزیری . ۳۲۵ ص (انتشارات دانشگاه تهران، ش ۱۳۴۲)

۵۷۸ـ قزوینیان ، رحیم
روشهای کنترل بهداشتی مواد غذایی . تهران . ۱۳۵۱ . وزیری . ۳۴۵ ص (انتشارات دانشگاه تهران، ش ۱۳۳۹)

۵۷۹ـ ویزی، جان (J.Vaizy)
اقتصاد آموزش‌وپرورش . ترجمهٔ محمد برهان منش . تهران . ۱۳۵۱ . وزیری ۲۲۵ ص (انتشارات دانشگاه تهران،ش ۱۳۴۳)

۵۸۰ـ هانسون، جی،ال(J.L.Hanson)
اقتصاد برای دانشجویان . ترجمهٔ احمد شهشهانی. تهران. ۱۳۵۱ . وزیری،۳۵۶ ص (انتشارات دانشگاه تهران،ش۱۳۳۸).

از مجموعهٔ مراکز تمدن و فرهنگ
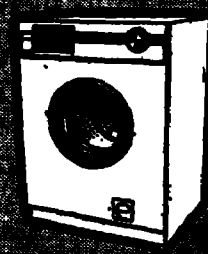
قاهره

شهر هنر و تجارت

اثر : گاستون ویت

ترجمهٔ : محمود محمودی

کتابی است بسیار جالب شامل اطلاعات مفید در بارهٔ نخستین مراکز حکومت مصر در دورهٔ اسلامی ، قاهره در دورهٔ خلفای فاطمی و زمان صلاح‌الدین ایوبی و همچنین ممالیك . راجع بخیابانها و خانه‌های قاهره در گذشته و امروز و نیز در خصوص اماکن مقدس و بازارها در این کتاب بطور تفصیل بحث شده و همچنین در بارهٔ تعطیلات و تفریحات مردم و تأسیسات شهری مباحث جامع وقابل توجه بیان گردیده است . در فصول آخر مقابر وقصر عالی و با شکوه سلطنتی و برج معروف و تاریخی قاهره از دیدمورخان و مستشرقان بطرز زیبائی مجسم گردیده وخواندن کتاب را برای همه کس وخاصه پژوهندگان جالبتر ساخته است .

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب
دفتر مرکزی تهران :
خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲
طبقهٔ پنجم تلفن: ۲-۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها :

۱ـ خیابان پهلوی ـ نرسیده به میدان ولیعهد ساختمان بنیاد پهلوی.
۲ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .
۳ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران .
۴ ـ خیابان شاه نرسیده به چهارراه شیخهای

از مجموعهٔ معارف عمومی

طب تجربی

اثر: کلود برنارد

ترجمهٔ: دکتر علی فخرائی

کتاب طب تجربی تألیف کلود برنارد پزشك وفیلسوف عالیقدر فرانسوی درقرن نوزدهم ، حاوی مطالعات مهم وقابل توجهی است دربارهٔ تحقیقات تجربی وپزشکی. مؤلف دراین کتاب خصائص پدیده‌های زندگی را در نظر گرفته اصول، مهم روش تجربی را شرح داده است. نویسنده، تجربه ومشاهده را درعلم پزشکی لازم میداند واصول طب تجربی را ازسه جنبهٔ : بیان اعمال بدن، بحث دربیماریها و مداوای آنهـا مورد مطالعه قرار میدهد وعلاوه براین بسیاری ازمباحث کلی فلسفی را نیز تحقیق وانتقاد می‌کند . دانشمندان وفلاسفهٔ معاصر ازجمله برگسون این اثر گرانبها را ستوده‌اند. طب تجربی که بابیانی ساده ترجمه شده میتواند مورد استفادهٔ عموم وبویژه پزشکان ومحققان ودانشجویان واقع شود .

مراکز فروش :

سازمان فروش بنگاه ترجمه ونشر کتاب

دفتر مرکزی تهران :

خیابان سپهبدزاهدی شمارهٔ ۱۰۲

طبقهٔ پنجم تلفن: ۷۲۶۱۰۱و۲

فروشگاهها :

۱ ـ خیابان پهلوی ـ نرسیده به میدان ولیعهد ساختمان بنیاد پهلوی .

۲ـ خیابان سپهبد زاهدی ـ شمارهٔ ۱۰۲ .

۳ـ خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه تهران.

۴ ـ خیابان شاه نرسیده به چهارراه شیخ هادی.

از مجموعهٔ کتب علمی

بهداشت جامعه

دانش پزشکی چندان توسعه و گسترش یافته که آگاهی بر مطالب ومباحث ابتدائی آن برای هر خانواده ازلحاظ بهداشت وپیشگیری بیماریها کمال ضرورت دارد. این کتاب که بر پایهٔ پژوهشهای بهداشتی وآمارهای مربوط وعوامل بیماری واطلاعات عمومی پزشکی تألیف یافته خانواده‌ها را در نگهداشت تندرستی، راهنمائی بسیار ارزنده است .

تألیف :
ث . فریزر بروکینگتون

ترجمهٔ :
دکتر سیاوش آگاه

مراکز فروش :
سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر کتاب
دفتر مرکزی تهران :
خیابان سپهبد زاهدی شمارهٔ ۱۰۲
طبقهٔ پنجم تلفن: ۲-۸۲۶۱۰۱

فروشگاهها:
۱ - خیابان پهلوی نرسیده به میدان ولیعهد ساختمان بنیاد پهلوی .
۲ - خیابان سپهبد زاهدی - شمارهٔ ۱۰۲ .
۳ - خیابان شاهرضا - مقابل دانشگاه تهران .
۴ - خیابان شاه نرسیده بهچهارراه شیخ‌هادی.

شرکت سهامی بیمهٔ ملی

خیابان شاهرضا - نبش خیابان ویلا

تلفن ۵۴ تا ۸۲۹۷۵۱ و ۸۲۹۷۵۶

تهران

همه نوع بیمه

عمر - آتش‌سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

شرکت سهامی بیمهٔ ملی تهران

تلفنخانهٔ ادارهٔ مرکزی : ۸۲۹۷۵۱ تا ۸۲۹۷۵۴ و ۸۲۹۷۵۶

خسارت اتومبیل ۸۲۹۷۵۷ خسارت باربری ۸۲۹۷۵۸ مدیر فنی: ۸۲۹۷۵۵

نشانی نمایندگان :

آقای حسن کلباسی	تهران	تلفن	۲۴۸۷۰-۲۲۷۹۳
آقای شادی	تهران	تلفن	۳۱۲۹۴۵-۳۱۲۲۶۹
دفتر بیمهٔ پرویزی	تهران	تلفن	۸۲۲۰۸۴ و ۵ و ۶
آقای شاهگلدیان	تهران	تلفن	۸۲۹۷۷۷
دفتر بیمهٔ ذوالقدر	آبادان	تلفن	۲۱۷۶-۲۷۹۷
دفتر بیمهٔ [illegible]	شیراز	تلفن	۴۵۱۰
دفتر بیمهٔ [illegible]	تهران	تلفن	۳۹۳۲۵۸-۳۱۸۲۱۲
آقای هالری شمعون	تهران	تلفن	۸۲۳۲۷۷ -۸
آقای علی اصغرفوری	تهران	تلفن	۸۳۱۸۱۷
آقای رستم خردی	تهران	تلفن	۸۲۴۱۷۷ - ۸۲۲۵۰۷

راهنمای کتاب

ضمیمهٔ شماره‌های ۱۰، ۱۱ و ۱۲ جلد پانزدهم

محمد ابراهیم باستانی پاریزی

از مرو تا موناکو

ایران دیروز خاطرات پرنس ارفع‌الدوله تهران - ۱۳۴۵ چاپخانه وزارت فرهنگ و هنر - ۵۶۰ ص	تاریخ انقلاب مشروطیت ایران سفرنامهٔ کلات (۲ جلد) تاریخ انحلال مجلس (۱ جلد) مقدمه و تحشیه از محمود خلیل‌پور انتشارات دانشگاه اصفهان ۱۳۴۷ - ۵۴۸ ص + ۳۰۰ ص

سال پیش ـ هنگامی که در اواخر بهار درمحضر پرشور و حال حضرت
ستادی جناب نصرالله فلسفی[۱] درساحل دلپذیر لاجوردی چندصباحی اقامت داشتیم
درهتل امباسادور نیس[۲] روزگار بسر می‌بردیم یك روز عصر در مونت‌کارلو
نای فلسفی فرمودند: میل داری سری بدانشگاه بزنیم؟ من با اکراه گفتم:
نیقت آنست که این روزها اصولا از دست دانشگاه ومضافات وعوارض آن فرار
ده‌ایم وبه‌این جا پناه آورده‌ایم، این فرمایش جنابعالی نقض غرض خواهد
د. فرمودند، خیر، این دانشگاه از آن گونه دانشگاههای خودمان نیست،
نجا خانه‌ایست ازمرحوم میرزارضاخان ارفع‌الدوله معروف به‌پرنس‌ایرانی،
، چون گاهگاهی شعرکی هم می‌گفت، به «دانش» تخلص می‌کرد، و بهمین
ب اینجا را دانشگاه (= دانش + گاه) یعنی منزل دانش نام گذاشته و این
بر روی آن مانده وهم اکنون، درحکم موزه‌ای درآمده است که سیاحانی که

۱ـ استاد بازنشستهٔ دانشگاه تهران والبته «غیرممتاز»!

۲ـ همان روزها این رباعی را به‌یاد پاریز ونفرین پدر سرودم:

پاریز، شبی، پدر، به‌سردی — می‌گفتی: سر به‌نیست کردی!
با این نفرین مرا ز پاریس — یك مرتبه سر به «نیس» کردی!

چند صباحی را درساحل لاجوردی وکرانه‌های دلپذیر جنوب فرانسه‌میگذرانند ازآن خانه هم دیدن می‌کنند. این‌خانه راخانم فاطمهٔ ارفع دختر اوبشکل یك موزه ایرانی تکمیل کرده، و «خانه اصفهان» اوشهرت بسیار یافته .

خانه‌ای سه چهار طبقه، با روکار بسیار عالی و دلفریب، سالن‌ها پر از اشیاء نفیسه عتیقه ایرانی وغیرایرانی که ارزش خانه و محتویات‌آن تخمین ـ شدنی نیست وازحد وحصر بیرون است، ازآن‌روز همیشه در ذهن من می‌خلید که این مرحوم دانش چگونه این خانه را درین ساحل دلپذیـر ساخته است ؛ تا اینکه چندی قبل‌کتاب یادداشتهای شخصی اوراکه به عنوان «ایران دیروز» چاپ شده نگاه‌میکردم (وگمان من اینست‌که این نام را هنگام چاپ بر کتاب نهاده‌اند وخودکتاب نامی نداشته وشاید عنوان خاطرات داشته) . درآن‌کتاب درین خصوص چنین‌آمده است :

«... درمناکو در روزنامه خواندم که میان روس وترك اعلان جنگ شد . وقتی‌که ایتالیا طرف فرانسه آمد و به‌آلمان و اطریش اعلان جنگ کـرد ، اغلب مأکولات کـه از ایتالیا

مجسمه

به‌مناکو می‌آمد دیگر نیامد وهرجنس دو سه‌مقابل گران گردید، یك روز دیدم آدم من‌آمد وگفت یکنفر حجار ایتالیائی مرا می‌خواهد ببیند، آمد خودش‌را معرفی کرد، گفت : اسمم «اقلیاردی» و خودم از حجارهای اول رم هستم، پسر بزرگ من حجاراست. دوسال بیشتر درمجسمهٔ ویکتورامانوئل‌حجاری کرده‌ایم، دوتا پسر مرا دولت ایتالیا برده بجنگ و دیگر درایتالیاکسی طالب حجاری نیست و بواسطه جنگ برای تحصیل معاش‌آمده به‌مناکو، در مناکو هم‌کارهای حجاری پیدا نکردم، بمن گفتند که شما «گالری‌صلح» ساخته‌اید، آمدم اگرشما کاری بمن بدهیدکه بخور نمیر داشته باشم برای شماکار میکنم و خیلی جزئی مزد می‌گیرم . درخود رم روزی پنجاه فرانك می‌دادند وبه‌شاگرد من بیست‌و پنج فرانك. چون بی‌کارم وبه‌نان‌شب محتاجم بمن‌روزی پانزده فرانك‌وشاگرد من ده فرانك بدهید بیائیم‌کار بکنیم .

حاج محتشم‌السلطنه بعد ازمراجعت ازهند کتابی بمن داده بودکه حاوی صورت تخت‌جمشید وخرابه‌های مشهد مرغاب وتخت سلیمان بود، برای‌امتحان دادم یکی ازاشکال تخت‌جمشید را درسنگ تراشید، بقدری خوب تراشیده بود که‌آدم ازتماشای‌آن لذت می‌برد . همان روز اجیرش کردم، خودش‌وشاگردش چهارسال تمام درجنگ مشغول شدند: دو مجسمه ازکیخسرو، یکی از همـان

مجسمه که در بالای قبر دریاسارگاد بود[۱]، ویکی هم از روی کتاب نامهٔ خسروان خسرو میرزا ویک مجسمه از دارا از روی تخت جمشید ساخت . علاوه براین ودانشگاه، که باگالری صلح چهارمرتبه است جلو این کوچه تا سردیوارمرتبهٔ چهارم یا ازسنگه سفید ایتالیا ویا مرمر سرخ وسفید است واغلب جاها در روی دیوارها میانهٔ مرمرها پر است ازموزائیک الوان طلائی ولاجوردی وفیروزه و سفید و سرخ و بعضی جاها سیاه . الان بالفعل تماشاگاه سیاحان دنیاست که بمناکو می‌آیند» . (ایران دیروز ص ۴۹۲).

وزارت صدهزار تومانی

من خیلی دلم میخواست بدانم این ارفع‌الدوله کدام پرنس بزرگ ایرانی وچه نوع شاهزاده‌ایست که توانسته این همه ثروت بی‌شمار را باین جا منتقل کند . خصوصاً که یکبار دیگرهم نام اورا دریکی ازکتابهایم برده بودم و آن در شرح احوال مشیرالدوله بود که به روایت ناظم‌الاسلام :

«... ارفع‌الدوله سفیر کبیر ایران را از اسلامبول خواستند (۱۳۲۴ قمری = ۱۹۰۶ م)، ارفع‌الدوله درپارک عین‌الدوله منزل کرد. وچون لابد بود پولی تقدیم مظفرالدین شاه و اتابک نماید لذا مدعی وزارت خارجه گردید و گفت صد هزار تومان میدهم که وزیر امور خارجه بشوم . عین‌الدوله محض دوستی با مشیرالدوله (نصرالله‌خان) برای مشیرالدوله پیغام داد که ارفع‌الدوله صد هزار تومان تقدیم میکند برای گرفتن وزارت‌خارجه، که هشتادهزار تومان تقدیم اعلیحضرت و بیست هزار تومان تقدیمی خود من است ، چون من با تو دوست می‌باشم میتوانم از بیست هزار تومان چشم بپوشم ولی اعلیحضرت ازین مبلغ نمی‌گذرد. مشیرالدوله که مرد با تدبیر و زرنگی بود گفت : در صورتی که ارفع‌الدوله صد هزارتومان بدهد اومقدم است، باو واگذارنمایند .

مشیرالملک (حسن پیرنیا ، مشیرالدوله بعد) و مؤتمن‌الملک پسرهای مشیرالدوله بپدر گفتند اگر ارفع‌الدوله وزیر امورخارجه گردد کار ماخراب خواهد شد واگر درین مقام پولی مایه گذاریم، نصف آنرا ازخود ارفع‌الدوله درمی‌آوریم ونصف دیگررا ازمحل‌های دیگر!

باری، اصرار وابرام والحاح پسرها باعث شد که مشیرالدوله راضی شد که

۱ـ مقصود تصویری است که حدس میزنند ازکوروش بصورت بالدار حجاری شده است ومرحوم ابوالکلام‌آزاد همین تصویر را یکی از دلائل ذوالقرنین بودن کوروش می‌داند .

هشتاد هزار تومان بدهد ووزیر امور خارجه خودش باشد، عین‌الدوله دیدکه هشتاد هزار تومان مشیرالدوله بهتر است از صد هزار تومان ارفع‌الدوله ـ چه هم مشیرالدوله را دارد و هم بیست هزار تومان دیگر از ارفع الدوله درمی‌آید! الخ؛ شب مشیرالملك ومؤتمن‌الملك پسرهای مشیرالدوله‌را خواسته و گفت من برای پول، مثل مشیرالدوله شخصی را مکدر نمیکنم، هشتاد هزار تومان را بدهیدکه تقدیم اعلیحضرت نمایم و ارفع‌الدوله هم چون برمن وارد شده است وشاه را بسا او میل است، خوب است بهمان مأموریت سابق برقرار داریم .

بالاخره درهمان‌مجلس، مشیرالملك حوالهٔ‌هشتادهزارتومان به‌طومانیانس تاجر نمود[1]، حواله را نوشت و داد به‌عین‌الدوله وازآنجا بیرون‌آمد ومراتب‌را بهپدر بزرگوارخودشان گفتند . مشیرالدوله گفت : عین‌الدوله گمان اینقدرپول برای ماندداشت، حالاکه دید باین‌آسانی وسهلی‌هشتاد هزارتومان گرفت، فردا بهانهٔ دیگرخواهدگرفت وبرفرض ازمن احترام وملاحظه‌کند، بعد از مردن من دیگرشما صاحب یك شاهی نخواهید بود واین مالیه راکه من با صدهزار خون جگر درین مدت متمادی برای شما ذخیره گذارده‌ام بهاندك زمانی‌ازشما خواهندگرفت[2].» (تلاش‌آزادی ص۵۲۸ بنقل ازناظم‌الاسلام .»

دانش‌آباد

با این مقدمات من بدم نمی‌آمد کـه بدانم این جناب پرنس ارفع‌الدوله که‌آن خانهٔ مذکور را دارد وهفتادسال پیش حاضربوده صد هزارتومان رشوهٔ یك مقام بدهد ـ که مطمئناً از ده میلیون تومان امروزبیشتربوده است ـ چگونه‌آدمی است ؟

ازلابلای بعضی یادداشت‌ها، معلوم‌میشودکه‌علاوه براین‌پارك، ارفع‌الدوله دارای املاکی‌هم بوده‌است که درتفلیس‌برای خود دست وپاکرده بوده و داماد ملاحاجی‌بابای قاضی‌را پیش خودنگاهداشته‌وساختمان وتعمیرات عمارت‌تفلیس ومهمانخانهٔ فیروزه و دانش‌آباد را باو رجوع کرده است[3]» .

۱ـ اینها برادران طومانیانس بازرگانان درجه اول باکوبودندکه بالاخره کمونیست‌گیر شدند؛ اینها شعبه‌ای درتهران هم داشتندکه درحکم یك بانك رسمی بود .

۲ـ امـا بازی روزگار دگرگونه بازی‌کرد، چنانکه اولاد عین‌الدوله بفقرکشیده شدند واولاد مشیرالدوله برمقام خود باقی ماندند .

۳ـ این‌شخص پدرآقای محمدخان‌ساعدمراغه‌ای است. مرحوم دانش این محمدخان ساعد مراغه‌ای راپرورش داد وتربیت‌کرد هم این محمدخان، معلم‌پسران ارفع، یعنی‌حسن‌خان وابراهیم خان بوده است. به‌توصیه همین ارفع، میرزامحمدخان درسال۱۳۴۰قمری هنگامی‌که سیدضیاءالدین طباطبائی برای‌متفق‌قرارداد۱۹۲۱میلادی‌به‌بادکوبه رفته‌بود، قونسول باکوبود. (ایران دیروزص۴۹۲)

حالا ببینیم اصولا درچه زمانی مهمانخانهٔ فیروزه وسایر تأسیسات خودرا ساخته‌است. این مسأله مربوط میشود بهزمان ژنرال قونسولی ارفع درتفلیس، آن‌جاکه خود می‌گوید «... مبلغی پول دربانك دولتی داشتم. با چند نفرتجار معتبرایرانی شورکردم‌که این پول را به‌کجای مطمئن میتوانم بسپارم؟ گفتند معتبرترین جائی میتوان پول را سپرد املاك است[۱]... در بورژم که نزدیکی آن آبهای معدنی و آبهای زیادی است زمینی به قیمت گـزاف خریدم و هتل فیروزه را آنجا بناکردم. معماری اینجا بطرز ایران است. برای گچ‌بری و وآینه‌بندی آنجا از قزوین بنا آوردم... دربالای در هتل این قطعه را با طلا منقورکردند:

نه [۹] رفته بود از سنهٔ سیصد و هزار
کاین کلبه محقر و این مشت سبزه‌زار
فیروزه نام یافت ز احباب و دوستان
کز میرزا رضاخان ماند به یادگار[۲]

دربالای تپه‌های بورژم، یك جای خیلی قشنگ و مسطح بامنظرهٔ عالی درمقابل قصر «تمارا» ملکهٔ معروف گرجستان جای وسیعی برای ییلاق منتخب کردم. چون این‌جاها از تپه‌گراندوك میشل عموی امپراطور است وقانوناً حق فروش و هبه ندارد، یك‌جای مسطح را که باغ‌هم بود به ۹۹ساله اجاره‌کردم، آنجاهم بنائی‌بطرزخانه‌های ایران گذاشتم وماده تاریخی که روی‌سنگهای آنجا کنده شده بود این‌است:

ارفـع‌الدوله در بورژوم عالی تپه
منتخب ساخت زاطراف چو نامش برتر
دانش آباد ورا نـام نهـادن باید
تا ز میرزا رضاخان ماند در دهر اثر[۳]

۱ـ اصفهانیها نیز میگویند که مطمئن‌ترین کسی که میتوان پول‌را به‌او سپرد «جناب حاج میرزا ابـوتراب» است (تراب= خـاك) که هر وقت آنرا خواهید عیناً بشما پس خواهد داد. مقصود دفن کردن پول درخاك بود.
۲ـ واقعاً حیف از طلاها! وحیف ازمقدمهٔ ادیب‌الممالك بردیوان‌ارفع.
۳ـ این‌شعرها مأخوذ ازوست، سبك شعر ش همین روال بوده است.

حوض شراب

سقف تالار آنجارا دادم با آئینه تماماً قاب‌سازی کردندولی بشکلهای مسدس ومثمن، و وسط آنهارا دادم نقاش نقشهای الف ولیلا[1] از روی کتابی که در پاریس چاپ کرده‌اند پر کردند. میرزا علی‌خان حکیم‌لعلی آنوقت آنجا بود بمناسبت اینکه آینه کاری آنجا شبیه الماس بود، اسم آنجا را «قصر الماس» گذاشت و دوتا ماده تاریخ نوشت... وقتی که عمارت تمام شد قرارشد که در ۱۳۱۰[ق] برای ورودآنجا، بمناسبت تولد اعلیحضرت جشنی بگیرم که چشم روزگار ندیده باشد ... درباغ دوحوض بود یکی مسدس دروسط باغ ویکی حوض کوچك مرمردرجلوعمارت، این حوض را استادان ماهر ایتالیائی بشکل گیلاس مدور شامپانی تراشیده بودند وبلندی او باپایه بلند وظریف وآب‌گیر تاسینهٔ آدم میرسید. فواره‌داشت همیشه کار میکرد وآب از اطراف حوض میریخت‌توی دائره که ازمرمر ساخته بودند وازآنجا میرفت به گل‌کاریها .

خواستم عوض‌آب ، شراب اعلای «کاخت» از فواره بجهد و حوض را پر کند و واردین‌را سقایه نماید، دادم بالای ساقهٔ چهار اقاقیایی‌که در هرچهار ضلع حوض واقع شده‌بود چوب‌بست محکم کرده بودند ویك چلك بزرگ‌شراب قرمز کاخت که سه‌چهارهزار بطرشراب ،میگیرد وازهمان چلك‌هاست که‌صاحب‌منصبان روس در وسط تابستان درگرگان پرمیکردند و توی آن می‌نشستند[2] خریدند، آوردند وگذاشتند. چلك‌را با لولهٔ کائوچو به‌لوله فواره وصل کردند بطوریکه هروقت شیررا بازمیکردند شراب بارتفاع همان چوب‌بست بالامیرفت وحوض‌را پرمیکرد. باغ را هم با فانوسهای چینی و ژاپونی به‌طرز قشنگ چراغانی کرده بودم و از حسن اتفاق مهتاب خوبی‌هم بود[3] ، آنوقت درتفلیس

۱ـ کذا، والبته مقصودش الف لیله ولیله وشاید هم الفیه‌است.

۲ـ البته درگرگان‌آب بوده است نه شراب .

۳ـ ناصرالدین شاه درسال ۱۲۴۷ هجری (= ۱۸۳۱م) «موافق افق دارالسلطنهٔ تبریز، چون چهارساعت وربع ازغروب آفتاب سپری شد در شب یکشنبه ششم صفرالمظفر متولدگشته» (ناسخ‌التواریخ ص۲۸۲) بنابراین‌قاعدتاً جشن در شب ششماه بوده ولی‌بهرحال مهتاب به‌آن‌اندازه بودکه گرد نقره‌ای خود را برحوض شراب پرنس بپا شده، یعنی در اول شب، تابش داشته است.

عبدالباقی قره‌باغی که آواز خوشی داشت ومدتهـا درایران موسیقی ایرانی را مشق کرده ودرتفلیس ارکستری برای‌خوددرست‌کرده‌بود که‌عبارت‌بودواز تارزن ونی‌زن وکمانچه‌زن و طبل‌کوچك ـ عبدالباقی را روی ایوان بزرگ تالار که مشرف به باغ بود جاداده ، وموزیك نظامی درباغ . چهار نفر پیشخدمت بـا طاس‌های نقره گذاشته بودم اطراف حوض که واردین‌را سقایه میکردند..حاکم تفلیس پرنس «شیرواشیدزه»ـ که شاعر معروف در زمان خود بود- وقتی که در روشنائی مهتاب و روی ایوان ، یك‌طرف‌آواز عبدالباقی‌وارکستر‌ش‌را می‌شنید ویك طرف موزیك نظامی‌را، و جلو رویش حوض شراب را می‌دید و درپهلوی خود هموطنان خود پرنس‌ها را مشاهده می‌کرد واز یك طرف آتش بازی را می‌نگریست، مرا صدا کرده گفت امشب مرا مسلمان کردی !

گفتم چطور؟ گفت در بعضی کتابهای شاعرانه وصف بهشت پیغمبرشما را خوانده بودم، ابداً باور نمیکردم، امشب یقین کردم که بهشتهم شبیه این‌حور جائی باید باشد». (ایران دیروز ص۳۲۳).

حالا دیگر گمان کنم شما هم به‌تعجب افتاده‌اید وخیلی میل دارید بدانید این‌شاهزادهٔ ایرانی که چنان کاخی در مونت کارلو دارد و چنین خانه و باغ و به‌اصطلاح خودش «دانش‌آباد» و هتلی درتفلیس ـ که میتواند یك شب درآنجا داستانهای هزارویك‌شب ساحل‌دجله وزمان هرون‌الرشید را زنده‌کند- چگونه کسی است، وبالاتر ازهمه این‌پولها را ازکجا آورده است؟ مگر درتفلیس پول را ازجرم چیده بودند که یك ایرانی بتواند چنین دم ودستگاهی بهم بـزند؟ آری، این نکته همیشه درذهن من می‌خلید، تایك روز حرف تازه‌ای‌در جائی خواندم.

اسنادخصوصی تاریخ

یك هم‌ولایتی کرمانی ما داریم به‌اسم مجدالاسلام. این‌مرد از کسانی است که درصدر مشروطیت بیش از وزن خودش مقاله و روزنامه در دفاع ازمشروطه‌نوشته، اوآنقدرتند و بی‌باك بود، که پیراهن‌عثمان مشروطه را اول‌اوبلندکرد[1]

۱ـ وقتی‌درکرمان حاج‌میرزا محمدرضا آیت‌الله‌را ظفرالسلطنه به‌فلك‌بست وچوب زد (۱۳۲۳ق = ۱۹۰۵م ، تفصیل این روایات را میتوانید در حواشی تاریخ کرمان تصحیح نگارنده ببینید، ص ۴۴۰) ،درتهران، ناظم‌الاسلام ومجدـ الاسلام با دردست داشتن «پیراهن کتك خورده» حاج محمدرضا، شب به خانهـ

و به همین سبب عین‌الدوله، اورا ومیرزا حسن‌رشدیه ومیرزاآقا را بقلعهٔ کلات درخراسان تبعیدکرده بوده که جسدش درآنجا نصیب کلاغها ولاشخورهای کلات شود، و درآنجا هرچند وسائل‌فرار اورا به عشق‌آباد هم‌فراهم کردند، همچنان ماند تا صبح مشروطه دمید وباز به‌تهران بازگشت و دراستبداد صغیرهم مدتها پنهان ومتواری بود، ودراین مدت خاطراتی ازخود به‌یادگارگذاشته است که قسمتی ازین خاطرات هم‌اکنون تحت عنوان «سفرنامه کلات» و«تاریخ انحلال مجلس» بتصحیح آقای محمود خلیل‌پور نوه او وبه بودجهٔ دانشگاه اصفهان به چاپ رسیده ویکی‌ازمنابع مهم تاریخ مشروطه بشمارمیرود، مثل‌همین‌خاطرات ارفع .

دربن‌باب باید اشاره شود که اصولا تدوین تاریخ معاصر بدون دسترسی به‌یادداشت‌های خصوصی وبه اسناد و اوراق اشخاصی‌که در این روزگارصاحب عنوان بوده‌اند، کاری است مشکل وشاید نارسا.

هرروزکه یك‌کتاب از اسناد این روزگار منتشر میشود، دریچه‌ای تازه برافق تاریخ عصر بازمیگردد، وچه‌بساکه بسیاری ازنظرات و ابراز عقیده‌های گذشتگان را تغییرمی‌دهد.

ماهنوز بسیاری ازیادداشتهای رجال عصررا داریم‌که چاپ نشده است . بسیاری از اسناد رسمی‌هست‌که درخانواده‌هاست. بسیاری از اسناد در زیرزمین ادارات و وزارتخانه‌ها ـ مثل بیوتات و وزارت خارجه ـ خاك میخورد وخاك میشود، آرشیو انگلستان وفرانسه هنوز کاملا دراختیارما نیست. آرشیو عثمانی درحکم قلعهٔ سنگباران برای ایرانیان مرموز و مجهول مانده[1] روسها که دم

ـ آقایان [طباطبائی وبهبهانی] رفته، آنهارا برای قیام برضد عین‌الدوله وتشکیل مجلس آماده نمودند. (خاطرات اعظام قدسی ص۱۰۴) ، اما خود ناظم‌الاسلام داستان این ملاقات را درشب ۱۷ مـاه مبارك ۱۳۲۳ نوشته ، ولی صحبتی از پیراهن‌کتك خوردهٔ آیت‌الله نمیکند. (ص۸۲ ببعد جلد اول). به‌گمان من‌این دومین پیراهنی است‌که درتاریخ موجد تغییر حکومتی میشود : یکی پیراهن خونین عثمان، ودیگری پیراهن چوب‌خورده حاج میرزا محمد رضاکرمانی!

۱ـ گویا آقای داودی سرکنسول ایران دراستامبول ـ در واقع‌جانشین علاءالملك وهمین ارفع الدوله ـ مقدماتی فراهم‌کرده است‌که بتوان یك‌استفادهٔ صحیحی ازین‌آرشیو بعمل آورد .

در کهیده‌اند و نم پس نمیدهند و اگرهم بدهند کسی مرد رفتن وخواندن اسنادشان نیست.

با این احوال و اوصاف خیلی عجیب است که کسی مثل مرحوم کسروی جرأت میکند تاریخ مشروطیت بنویسد یا مثل آدمیت وتیموری وسعادت نوری کتاب تدوین کند یامثل مرحوم‌شمیم تاریخ قاجاریه چـاپ کند ویا مثل دکتر رضوانی و محبوبی اردکانی تاریخ عصرجدید را تفحص نماید یـا مثل مخلص بی‌پروائی کند و نام «تلاش آزادی» به شرح حال مشیرالدوله بگذارد ، با همهٔ این احوال همهٔ این کارها که شده است میبایستی بشود وقدرهمه محفوظ است تاوقتی که تمام اسناد کم کم از خاك درآید ومورد مطالعه قرار گیرد.

فی‌المثل یکی ازکتابهای جالب که مثل کتابهای زیرزمینی بی‌سر و صدا انتشار یافته و نه فصل بندی درست دارد ونه فهرست و راهنما ، وعنوان سنگین «پرنس ارفع‌الدوله» هم جوانان را ازنگاه کردن بآن وحشت‌زده میکند، همین کتاب «ایران دیروز» است که یك آینهٔ تمام‌نما از روزگار قاجار و ضمناً تحول عصر اخیر بشمارمیرود.

هم‌چنین میتوانم از همان خاطرات مجدالاسلام کرمـانی همشهری دیگر ناظم‌الاسلام نام ببرم که خود چوب‌خورده وزندان کشیدهٔ انقلاب مشروطیت‌است وقلمی تند وآتشین دارد .

مجدالاسلام چه میگوید

ازین بحث بگذریم. صحبت از ارفع‌الدوله بود واینکه‌این مرد، این همه پول‌را ازکجا آورده بود؟ گفتم که مجد-الاسلام همشهری تندنویس ما که به هیچکس ابقا نمیکند وحتی سران مشروطه را گاهی به‌باد انتقاد میگیرد[1]، در

۱ــ فی‌المثل یك‌جا دروقایع بعد از «یوم‌التوپ» مجلس گوید: «...موقعی که آقایان درباغ شاه‌محبوس بودند، وناصرالسلطنه وحاجب‌الدوله وامیرجنگ ازآنها پذیرائی میکردند، شبی درموقع خواب، آقای آقاسیدمحمد بـا آقای آقاسید عبدالله محرمانه صحبت میکردند و گمانشان این بوده که میزبانهایشان به‌خواب رفته‌اند ــ ولی آنها عمداً خودرا بخواب زده و می‌شنیده‌اند ــ که آقای آقاسیدمحمد ازآقاسید عبدالله سؤال کرده بود: اگر دیروز امر به‌عکس می‌شد وما بردولت غلبه می‌کردیم آیا همین‌قسم با آنها سلوك میکردیم وبرای آنهـا رختخواب حاضر میکردیم وشام وناهار مرتب می‌دادیم ولباس می‌آوردیم؟ آقای آقاسیدعبدالله فرموده بودند: به‌حق خدا همه‌را با نهایت ذلت هلاك میکردیم . ←

مورد این ارفع‌هم یک‌مطلبی ذکر میکند. او درمورد استقراض ایران از روسیه (۱۳۱۷ ه = ۱۸۹۹م) می‌نویسد:

«... اتابک محرمانه به برادر روحانی وشریک وهم‌خیال خودارفع‌الدوله که آنوقت وزیر مختار ایران در روسیه بود، بسا دولت روس مذاکره نمود ، ارفع‌الدوله بانهایت طراری اولیاء روس را بمقبول واداشت وحقیقتاً شروط این استقراض بقدری سخت وسنگین است‌که اگر دولت ایران مجاناً هم چهل کرور می‌خواست فقط در ازای قبول‌آن شروط ، فوراً روسهسا میدادند . درخصوص دلالی ارفع الدوله و تقدیم خود اتابک از طرف دولت روس ، اقوال مختلفه گفته شده. ولی قدر متیقن این است‌که یك میلیون مناط که یك‌کرور تومان باشد به ضمیمه لقب پرنسی تسلیم ارفـع‌الدوله شده» ! (تاریخ انحلال مجلس ص۱۸۲).

من اگر خبر نداشتم که مجدالاسلام ـ مرد بی‌باك رند ـ و هم‌ولایتی مشروطه خواه‌که بعد ازمشروطه بدترین فحشهارا بسران‌مشروطه داده است ـ قلمش قید وبندی ندارد، واگر نمیدانستم‌که او اصولاً تا ته بطر عرقش را سر نمی‌کشید دست‌بقلم نمی‌برد، ووقتی‌هم‌که شروع میکرد به‌نوشتن،شمرجلودارش نمی‌شد، البته درقبول این‌حرفهای او احتیاط نمیکردم ، خصوصاً‌که کاخ بـا عظمت موناکو، حاکی ازاین‌بودکه بااین حقوقهای چندرغازی دولتی وزارت خارجه ومخارج کمرشکن کافه‌ها و رستورانهای پطرزبورغ واسلامبول وساحل نیس دیگرچیزی باقی‌نمی‌ماندکه کاخ صلح ودانشگاه ساخته شود، بدین‌جهت خواستم ببینیم آیا واقعاً همهٔ این حرفها نتیجهٔ آن دلالی[1] قرضهٔ روسیه بوده است؟

همه گفتگو در این است‌که ارفع در این بازی دلالی گرفته است ، اما ببینیم خود طرف دربن مورد چه میگوید ؟ البته توقع نباید داشته باشیم‌که او بگوید من فلان مبلغ رشوه و دلالی گرفتم ، ولی شك نیست که خـاطرات او گوشه‌ای از نهانبازیهای این قرضهٔ شوم را روشن میکند.

ـــــــــــــــ

ـــــ معلوم است‌که اینها ازما نجیب‌ترهستند!» (تاریخ انحلال مجلس ص۸۰).وقتی مجدالاسلام با سیدین سندین چنین‌کند معلوم است‌که با دیگران چها کندا

۱ ـ ناظم‌الاسلام هم درمورد قرضه لقب دلالی را برای ارفع بکار برده ، ولی از رقم حق‌الدلالی‌چیزی نمیگوید.

از شعر تازه چه خبر ؟

ارفع درخاطرات خود مینویسد :

«...سال چهارم مأموریت من بهپطرزبورغ، ازاتابك اعظم[۱] تلگراف مفصل رمزی رسید.

نوشته بودکه ما درینجا باموسیو بوتسوف برای استقراض بیست میلیون مناط[۲] از روسیه داخل مذاکره شدهایم . . . ببینید با چه شرایط این پول را میدهند. درجواب تلگراف کردم که من ابداً صلاح نمیبینم که دولت ازخارجه قرض بکند و در صورت اجبار ابداً صلاح مملکت نیست که از روس و انگلیس قرض بکنیم ، پیشنهاد میکنم که از مواجب و مقرری مأمورین بزرگ دولت و سفرا نصف بردارند واول از خود بنده شروع کنند. وثانیاً یك مالیات منحصر باملاك و خانههای مردم بگذارند .

... درجواب ازوزارتخارجه تلگراف رسید، نوشتهبودند بهاینپیشنهادهای وطن پرستانهٔ شما وزارت خارجه تشکر میکند، ولی خبرندارید چندماه است بهقزاقخانه و ژاندارمها مواجب نرسیده ، اگر معحلا چند ماهه بهآنها ندهیم شورش خواهند کرد... بواسطهٔ خشکسالی مالیات ایالات نرسیدهودولت مجبور است این پول رابگیرد .... بعد از ده روز پاکت سفارشی از وزارت خارجه رسید. درنخستین، قرارداد استقراض را نوشته و یك دستورالعمل داده بودند... شرط بزرگ این استقراض اینست که دولت ایران گمرکات شمال و جنوب راتضمین میدهد، یك نفرصاحبمنصب روسیسرمایهآنرا کنترلمیکند... اگر چنانچه گمرك کفایت استهلاك سرمایه ومرابحهٔ این بیست میلیون راکه صدی پنج است نکند ، آنوقت مالیات مملکت باید تأمین بکند . وقتی این را را خواندم بقدری خلقم تنگ شد. گفتم: علیالله ، هرچه بشود بشود . جواب دادم: این شرایط شرایط استقراض نیست، این فروشمملکت ایران است[۳]..... من نمیتوانم تادنیا هست خودم و خانوادهام را زیــر لعنت ایرانیان بگذارم ، بگویند ایران را بهثمن بخس فروختم ، استدعا میکنم مرا ازین خدمت معاف داشت»

۱ـ مقصود میرزاعلی اصغرخان اتابك است که توجه خاص به ارفع داشت.

۲ ـ به حساب دقیق ر ۲۲میلیون مناط بودهاست.

۳ ـ این همان قرضهای است که یکی بهاتابك گفته بود، چهل کرور مردم ایران را هرکدام بهیك مناط فروختی! و اتابك جواب داده بود، هیس، آهسته باش، اگر متوجه بشوند که اینقدرگران فروختهام دبه خواهند آورد . بدانکه خیلی هم گران فروختهام!

الهعچند سال بعد که گلوله عباس آقاسینهٔ اتابك رادرجلوبهارستانشکافت، معلوم کرد که اوزش یك ایرانی کمی بیش ازیكمناط بودکهاتابك تصور میکرد!

داشته واستدعای مرا قبول فرمائید. فی‌الفور جواب رسید: از راه کمال اجبار این استقراض را میکنیم و اقساط را بموقع می‌پردازیم... ویته رابیینید بلکه شرایط را سهلتر کند...

شب آن روز درعمارت زمستانی امپراطور بال رسمی است . با اجزای سفارت درآن مهمانی وعده داشتم . . . امپراطریس آمد ، با کمال ملاطفت فرمود : آقا ، شعر تازه گفته‌اید یا نه ؟.... پس از آن امپراطور رسید ، از من پرسید از طهران چه خبر داری؟ عرض کردم خبرهای خیلی بد. امپراطور ازاین حرف خیلی متعجب شد گفت بگو ببینم چه خبراست ؟ عرض کردم بعلت خشکسالی که امسال گذشته بود دولت ایران مجبوراست از خارجه وجه جزئی مختصری قرض کنند، وزرای اعلیحضرت نمی گذارند به شرایط سهل این قرض را ازفرانسه وهلند بگیریم، وشرایطی که پیشنهاد کرده‌اند مثل اینست که‌ایران را میخواهند به‌بیست میلیون مناط بخرند. امپراطور گفت: فکر نکن، من‌این کار رادرست میکنم. نمی‌بینی چه خانمهای خوشگل‌هستند، برو به‌آنها «کور» بده ! امپراطور گذشت ....

ساعت نه صبح دیدم پیشخدمت سفارت در اطاق خواب را میزند ، گفتم چیست؟ گفت پیشخدمت وزارتخارجه آمده میگوید وزیر امور خارجه‌خواهش می‌کندکه شما آنجا بروید .... مسیوویته درحضور وزیرخارجه گفت : ماکه ایرانرا مجبور نکرده‌ایم ازماقرض‌بکنند، باکمال اصرار ازما پول میخواهند، وماهم شرایط خودرا گفته‌ایم، این دیگر جای شکایت نیست... گفتم‌بلی آقای ویته، حق داریم شکایت کنیم...«نظرآقا»وزیرمختارما درپاریس‌فرانسه‌را حاضر کرده‌بود که صدمیلیون فرانك‌به‌شرایط سهل‌بمابدهند،انتریك کردیدنگذاشتید. سعدالدوله وزیر مختار ما دربلژیك بانکهای بلژیك وهلند را حاضر به قرض دادن نموده‌بود، سنگ انداختید نگذاشتید ... میخواهید به‌بیست‌میلیون مناط تمام‌ایران رابخرید!... گفتم ایراداول من همین‌است که ماحق‌نداریم گمرکات خود را ضمانت بدهیم ؛ انگلیس از ناصرالدین شاه امضاء گرفته . ویته گفت : ماهم میدانیم انگلیسها امضا گرفته‌اند وناصرالدین شاه بی‌احتیاطی کرده ، ما میخواهیم دربن حال که انگلیس‌ها در ترانسوال متصل شکست میخورند دولت ایران را ازقید امضای ناصرالدین‌شاه خلاص کنیم ! .. گفتم شما مردی هستید از سیاست دول باخبر، رسماً وکتباً متعهد می‌شویدکه اگر انگلیسها درمقابل اینکه برخلاف امضای ناصرالدین شاه‌گمرکات خود را به ضمانت گذاشته‌ایم باکشتی جنگی‌بیایندگمرکات‌آنجا را ضبط‌کنند دولت شما باتمام قوای بحری وبری خودتان بیائید انگلیسهارا خارج‌کنید؟ وزیر خارجه به وزیر مالیه‌نگاه

کردند . وزیر خارجه گفت ضمانت گمرکات جنوب را برمیداریم ، دیگر چه حرف دارید؟ گفتم... اگر دولت ایران ، اقساط مرتباً رساند دولت روس حق کنترل ندارد و اگر نتوانست و یا نخواست اقساط را برساند آنوقت دولت روس مأمور کنترل معین نماید ... وزیر خارجه باملاطفت گفت دو پیشنهاد شما را قبول کردیم دیگر چه حرف دارید؟ گفتم ... تمامی تجارت ما با ترکیه و اروپا و قفقاز با گمرك شمال است، مگر اقساط این قرض چقدر است که گمرك شمال که شش برابر اقساط است کفایت نکند ؟ احتیاج به این شرط [تضمین پرداخت از مالیات] نیست.... لامسدرف این راهم قبول کرد، گفتم دیگر حرفی نداریم ... به وزارت خارجه و صدراعظم تلگراف کردم ، جواب از هر دو تمجید و توصیف از برای این خدمت که کرده بودم رسید ... چون روسها می‌دانستند که ازدولت انگلیس قریب پنج میلیون دولت ایران قرض گمرك جنوب را رهن گذارده‌اند وشرط قرارداد این بود که دولت ایران ازین بیست میلیون پنج میلیون قرض انگلیسها را داده و گمرك جنوب را از تضمین درآورند ... من صلاح دولت و ملت را درین دیدم که این شرط باقی بماند، اولین پولی که ازین وجه دادند قرض انگلیس بود و گمرك جنوب از مداخلهٔ خارجه خلاص شد.» (ایران دیروز ص ۳۶۷ تا ۳۷۲).

درون و برون

این نکته را هم عرض کنم که گزارشهایی که ارفع‌الدوله در آن روزگار به وزارت خارجه فرستاده، گاهی اندکی با مضمون این یادداشتها فرق دارد، و جنبهٔ پلتیکی آن بیشتر است. چنانکه فی‌المثل یك جا بهوزیر خارجه روسیه گفته‌است : «... اگر چنانچه چند میلیون مناط عجالتاً پیشکی بدولت ایران ندهید،... فی‌الفور حضرت صدارت پناهی (مقصود امین‌السلطان است) استعفا خواهند داد و جناب امین‌الدوله سرکار آمده، همان روز اول ازانگلیسها شصت میلیون را خواهد گرفت»[۱] و با این مقدمات توانست در ۴ ج اول ۱۳۱۷ قمری (= ۳۰ اوت ۱۸۹۹م) قرارداد کذائی قرضه را امضاء کند .

پدرت بسوزد، کوردیپلماتیك، که چه بازیها باید بکنی ! هزار رو باید داشته باشی تا یك کار کوچك را بگذرانی. بیخود نبود که فردوسی در مقام خصوصیات سفیر ــ که آنرا بفارسی «فرستاده» خوانده ــ می گفت :

فرستاده باید فرستاده‌ای — درون پرزمکر و برون ساده‌ای

---

۱ ـ عصر بی‌خبری، ابراهیم تیموری، ص ۲۷۶

گوئی دوست کارآکتر جناب سابق مراغه‌ای - شاگرد و دست پرورده همین جناب ارفع - به نظر آن دهقان زادهٔ طوس دوهزار سال پیش مجسم بوده است.[۱]

خرج پولها ناظم‌الاسلام کرمانی در باب کیفیت خرج این پولها می‌نویسد :

«بعد ازورود امین‌السلطان به‌تهران در سال ۱۳۱۷ ق [= ۱۸۹۹م.] اولین‌استقراض به‌دلالی میرزا رضاخان ارفع‌الدوله با شرائط مشئومهٔ استقلال‌ برباد کن از روس شد ، در اوائل سال ۱۳۱۸ ق [= ۱۹۰۰ م.] بار مسافرت به‌اروپا بسته آمد و وجوه استقراض تمام صرف ملاهی و ملاعب شد ... مجدداً استقراض ثانوی در سال ۱۳۱۹ ق [۱۹۰۱م.] از روس شد ، وجه استقراض ثانوی‌هم درمسافرت ثانی اروپا درسال ۱۳۲۰ ق [۱۹۰۲ م.] تمام شد»[۲].

مجدالاسلام کرمانی که ازناظم‌الاسلام بی‌پرواتر است، اشاره‌ای به کیفیت خرید اسلحه ازین محل قرضه دارد وچنین گوید :

«چهل کرور قرض کردند و رفتند درفرنگستان هرزگی کردند و پول دادند وافتضاح خریدندکه کاریکاتورهای آنها را با شکل عجیبی درجرائدفرنگ ترسیم نموده‌اند، وازآن چهل کرور، سی چهل هزارتومان دادند تفنگ‌شکسته مال دورهٔ ناپلئون سوم راکه امروز درفرنگ استعمال نمی‌شود خریدند، کاش این‌را هم‌تقلب نمی‌کردند وبه‌قیمت می‌خریدند، بلکه ازجهالت وطمع‌ده تومان جنس را صد تومان از دولت گرفتند و ده نفر ازآن فایده بردند، وا ز صاحب

۱ـ واقعاًکه شاهنامهٔ فردوسی‌دریاست، چیزی نیست‌که درآن‌نتوان‌یافت . همین‌لغت سفیرراکه امروز درایران این‌قدرعلم شده، چطور به‌فارسی‌سره بصورت فرستاده‌آورده است ؛ حق این بودکه وزارت خارجه بجای کلمهٔ سفیر چنین کلمه‌ای بکار میبرد،که فردوسی نه تنها خودکلمه، بلکه خصوصیات روحی سفیر را هم منعکس‌کرده است . حکایت همان‌آخوند فاضل خراسانی است‌که می‌گفت لارطب ولایابس الافی‌کتاب‌المبین، یك مرد شوخی درمجلس او بود، سؤال‌کرد آقا، همه چیز درقرآن هست ؟آخوندگفت، بلی .آن مرد پرسید،آقا مثلااسم‌من هم درآن نوشته شده؟ آخوند پرسید ، اسم تو چیست ؟ مرد شوخ جواب داد ، امرالله !آخوندگفت، اسمت‌که هیچ، حتی شغلت هم درکنارش نوشته شده است . مگرنخوانده‌ای‌که، فکان‌امرالله مفعولا !

۲ـ تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص۱۳۰

کارخانه عوض ده‌تومان، تصدیق‌صدتومان خواستند، نداد، ناچارشدند ده‌تومان‌را بیست تومان باو دادند وآنهمه آهن شکستهٔ زنگ زده به ایران آوردند . . . خداگواه است خجالتمی‌کشم بنویسم وباآنکه امروز درین گوشه محبس‌مانعی ندارم‌که هرچه میدانم وهرچه دیده‌ام بنویسم، نه اعتمادالسلطنه اینجاست ، نه سانسور، اما وجدان خودم اجازه نمیدهدکه زیاده ازین پردهٔ خودمان را پاره کنم .» . (سفرنامهٔ کلات ص۲۸۸) .

اما ببینیم خود دلال وواسطهٔ قرض چه‌میگوید؟ گوشه‌ای ازمصرف پول‌را خود او دیده است وببینیم قضیه چیست :

منورشیرازی

خود ارفع پس‌ازپایان‌سفارت پطرزبورغ. که بلافاصله بعد ازقرضه بود ــ به‌ایران‌آمد و در خانهٔ مشیرالدوله (رستم‌آباد) منزل کرد . او درباب این روزهای‌اقامت خود مینویسد : «... استقراضی که‌کرده بودند، مظفرالـدین شاه به‌درباریانش هرکدام صدهزارتومان صدهزارتومان انعام میداد . آن وقت درباریها بهانـه بدستشان افتاده بهشاه گفتند ما میخواهیم به شرف ارفع‌الدوله مهمانی بدهیم . یك شب حاجب‌الدوله در نازآباد مهمانی ترتیب داد، یکشب سلطانعلی خـان وزیر بقایا، یك شب حاجی ناصرالسلطنه، یك شب حاجی سعیدالسلطنه، یك‌شب شاهزاده عین‌الدوله حاکم تهران. تمامی این مهمانیها شاهانه بود و درهمه‌جا دستهٔ مطربها وساززنها وآوازه خوانها وعده داشتند .

مهمانی حاجب‌الدوله خیلی شبیه بمهمانی لـردهای انگلیس بود . در نازآباد عمارتی ساخته بود فرنگی دو مرتبه، سالونها واطاقهای متعدد داشت؛ اشخاصی که‌آنجا مدعو بودند همانها بودندکه دایره‌کشیده مهمانی میدادند . سه روزآنجا میخوردند ومی‌خوابیدند وچندین دسته اهل طرب از زن و مـرد دعوت‌کرده بودکه هشتاد نفر ازآنها زن بودند .

کار این زنها رقاصی وآوازه خوانی و ساز و دنبك بود، اغلب این زنها شوهروبرادر داشتند، مردمان‌هرزه نبودند! سردستهٔ اینها «منور شیرازی» بود.

این منور راکه درپانزده سالگی ملك‌التجار معروف میلیونر بوشهر صیغه کرده با خود برده بود به‌هندوستان، بمبئی وکلکته و دهلی را باو نشان داده تمام تیاترهاومخصوصاً به‌بالتها برده بود! چون طبیعةً خیلی باهوش وزرنگ است اغلب بالتهای فرنگ را یادگرفته بود، هنوز در وقت‌خودش حقیقتاً یکی

از ستاره‌های آرتیست ایرانی بود. «زنی بود سه چهره [...
چنــدان حسن نداشت ولی دلبربائیش بهاعلا درجه رسیده ...
ازمهمانان شصت هفتاد تومان نگیرد ! پول باکمال میل میدا...
بهترین رل، دانس افغانی بود. انواع لباسهای ترملت را دا...
وهم لباس‌زن . وقتی که‌لباس مردانهٔ افغان می‌پوشید بعینه مثل...
افغان‌بود، وقتی که لباس کرد می‌پوشید یکی‌ازبیگ‌زاده‌های ...
پول را وقتی باو میدادنـد که یك گیلاس کوچك پــر ازشراب...
میگذاشت روی پیشانی‌اش وبا همان گیلاس انواع رقصها را ...
که گیلاس ابداً حرکت نمیکرد. بعد می‌آمد جلو یکی ازمهم...
می‌شدکه سرش بطرف مهمان بود، تـا اینکـه مهمان گیلاس...
بسلامتی او می‌خورد وسر کیسهٔ انعام بازمی‌شد، و انعام‌که ...
اشرفی نبود، واین منور همیشه با مادر وخواهرخود بمهمان...
خود را حفظ کرده بود ! حاجب‌الدوله درین سه شبانه روز ...
دیگر، باین رقاص‌ها جاداده ورختخواب ونهار وشام میداد . ...
مخارج کرده بود.» (ایران دیروز ص۳۸۴) .

برای من این نکته هم مسأله‌ای غ...

پرنس کجا و کی میرزا رضا خان ارفع‌الدوله چطو...
پرنس درپیش اسم خود می‌آورد
اوآیا ازنوع «شازده بدوه‌هائی‌است‌که تیمسارجهانبانی درقهو...
دیده بود» ؟ یا واقعاً یك بستگی باقاجار داشته است ؟

۱ـ این روایت را باواسطـه شنیده‌ام (والعهدة علی‌الرا...
امان‌الله میرزا جهانبانی سناتور در روزگاری کـه مأمور تعی...
بلوچستان بوده است (و این تیمسار جهانبانی را باید «میرز...
داد زیراسی‌چهل‌سال حدود مرزهای ایران وترکیه،وایران و ...
را کلا او ترتیب داده وآخرین توافقها را او امضاءکرده و ع...
سنگ چنین می‌دوام خطوط مرزی را بهستونهای سیمانی بدل و
با سیمان محکم ومسجل کرده است)، بهرحال، درآن روزها ی...
خانه دربلوچستان وارد میشود خسته ومانده وتقاضای چای مي...
است ، درین وقت قهوه‌چی خطاب به شاگرد خود فریاد زد ، شاز...
یك چای داغ برای سرکار بیار ! (البته قهوه‌چی تیمسار ...

مرحوم مجدالاسلام‌که نوشته بود لقب پرنس را بعد از تأمین قرضه باو دند، اما خود ارفع اینطورمینویسد :

«... یك نفر تاجرایتالیائی موسوم به‌کنسونو شصت صندوق اسبابهـای یمه ازصنایع مستظرفه ... بتهران می‌آورد، در ورود انزلی صدی پنج گمرك ن اشیاء را میدهد ... مدت چند سال این اشیاء درتهران می‌ماند واومجبور یشودآنها را به‌ایتالیا برگردانده، درانزلی گمرك خانه مانع می‌شود وصدی‌پنج گمرك خروجی‌میخواهد.. آنوقت درانزلی‌دولت‌ایتالیا قونسول‌نداشتندوحفظ حقوق اتباع‌آنها محول به‌قونسول روس‌بود. کنسونو دربن‌باب‌رجوع به‌قونسول وس‌می کند،قونسول‌جواب میدهدکه چون در وروداین‌امتعه‌صدی پنج گرفته‌اید وافق‌عهدنامهٔ‌ترکمانچای گمرك ایران‌حق‌ندارد دوباره گمرك صدی‌پنج‌بگیرد. چون‌آنوقت درانزلی انبارگمرك‌نبود، صندوق‌ها زیرباران‌بکلی‌ضایع میشود . کنسونو صورت حسابی درست میکند وبه‌وزارت خارجهٔ ایتالیا تقدیم میکند و بموجب سیاهه‌چهارمیلیون فرانك از دولت‌ایران خسارت می‌خواهند ... دولت

(همانطورکه‌گفتم تیمسار جهانبانی امان‌الله میرزا، فرزند امان‌الله میرزا ضیاءالدوله (مقتول درمحرم ۱۳۳۰ق) است‌که پدر او درو‌قایع ناگوار تبریز خودکشی‌کرد ونامش‌را بر‌پسر تازه متولدگذاشتند، واو پسر جهانگیر میرزا و این فرزند سیف‌الله میرزا چهل و دومین پسر فتحعلیشاه و بنابراین شاهزاده‌ای صحیح‌النسب است).

درهمین‌حال تیمسار متوجه‌شدکه قهوه‌چی مرتب شاگرد خودرا بعنوان«شازده» داد میزد وصدا میکندکه «شازده بدو، شازده بدو»! وشاگردهم سلانه‌سلانه قدم برمیدارد وکارمیکند. تیمسارکه خود از شاهزادگان قاجار واز احفاد فتحعلی شاه است، درآن روز عرق حمیت وقوم خویشی او به‌جوش و جنبش درآمد وبه احتمال اینکه نکند یکی ازبنی‌اعمام ازبد روزگار به این روز افتاده و دراین گوشهٔ بیابان به‌شاگردی قهوه‌خانه ناچارشده‌است، خواست از احوال اوپرس‌ وجوکند تا اگر بتواند به‌اوکمکی بنماید . آهسته سر به‌گوش قهوه‌چی گذاشت وگفت : حضرت‌آقا ، این آقا پسر شاگردتان را شما همه‌جـا بنام شازده صدا می‌کنید، ممکن است بگوئید ازکدام خانواده وازچه تیپ شازده‌هائی است ؟

قهوه‌چی سؤال‌را طوری جواب داده‌که شازده امـان‌الله میرزا متوجه و مجاب شده‌است، خوانندگان اگر مایل باشند ممکن است ازخود ایشان‌سؤال فرمایند .

ایران تحاشی میکند؛ ایتالیا به‌تنگ آمده به‌وزیرمختارخود امرمیدهد که‌بیرق‌را بخواباند و ترك مراوده نموده کارها را بسفارت آلمان بسپارد ... سفارت آلمان به وزارت خارجه صلاح بینی میکند که این‌کار را زودتر اصلاح نمایند وگرنه کشتی‌جنگی ایتالیا به‌بوشهر می‌آید وگمرك را ضبط میکند ... درآن ضمن‌رأی‌مرا میخواهند. من نوشتم:... اگرممکن باشد دولت‌علیه ما ایتالیا را راضی کندکه مسئله را به‌حکمیت پادشاه سوئد بدهیم. این‌تکلیف مقبول‌افتاد . دولت، وزیرمختاری سوئد ونروژ راعلاوه برمأموریت وزیرمختاری‌پطرزبورغ بمن فرمود و رفتم بسوئدکه پادشاه سوئد را باین حکمیت راضی‌کنم . . . پادشاه حکمیت را قبول‌کرد وازطرف خود مسیوالیوت مدعی‌العموم سلطنت را وکیل‌کرد،... رای عمومی وکلا این‌شدکه بموجب حقوق بین‌المللی‌هرمتاعی که از خارجه داخل یك مملکتی شد... امتعه‌اش درحکم امتعهٔ مملکت متوقف‌فیها می‌باشد ... وچون برحسب‌معمول وبموجب عهدنامهٔ‌ترکمن‌چای هرمتاعی که از ایران خارج میشود دولت ایران حق داردگمرك بگیرد ، لهذا کنسونو حق نداشته صندوقهای خودرا درانزلی بریزد ... حتی حکم‌ها قراردادند نه اینکه دولت ایران نباید چیزی بدهد ، بلکه دولت ایتالیا لازم است مخارج این حکمیت را بدهد . وقتی حکم این حکمیت را توسط میرزا حسن پیرنیا (مشیرالدوله) نایب دوم سفارت پطرزبورغ به‌وزارت‌خارجه فرستادم، ازمیرزا نصرالله خان مشیرالدوله پدر میرزا حسن‌خان پیرنیا ـ که وزیرخارجه بود ـ تلگراف رسیدکه اعلیحضرت مظفرالدین شاه لقب «پرنس اشرف» درمقابل‌این خدمت بمن مرحمت فرموده، ودرفرمان من نوشتندکه ازتمام حقوق خانوادهٔ سلطنت بهرممند خواهم بود».(ایران دیروز ص۳۵۰)

بالاتر وبالاتر

همانطورکه عرض‌کردم ، یادداشتهای ارفع‌الدوله درسن پیری وبعد از ریختن آبها ازآسیابها تنظیم شده، واصولا علاوه براینکه ممکن است خیلی مطالب جا افتاده باشد ، بعضی اوقات حافظه‌هم لابد یاری نمیکرده است. درجای دیگر بنده دیده‌ام که این‌لقب‌را درخود پطرزبورغ،مظفرالدین‌شاه به‌ارفع‌بخشیده، وخودمظفرالدین شاه چنین فرمان داده: «جناب اشرف صدراعظم ، امروز که روز دوشنبه ۲۵ شهر ربیع‌الاول است[1] در منزل ارفع‌الدوله که سفارت خودمان است ـ در

۱ـ این فرمان درسال ۱۳۱۸قمری داده شده، یعنی بعد ازقرضها.

پطرزبورغ ـ مهمان هستیم. حقیقت خوب ازعهدهٔ خدمت خودش برآمده است لهذا لقب پرنس به او مرحمت فرمودیم»[۱].

واقع اینست که من هم تعجب میکنم که بخاطر خاتمه‌یافتن کار «کونسونو» این لقب مهم نصیب ارفع شده باشد. لابد شما حالا دیگر از من می‌پرسید که جناب پرنس اصولا ازکجا ودرکجا بەلقب ارفع‌الدوله ملقب شد؟

میرزا رضا خان ابتدا با لقب معین‌الوزاره به تفلیس رفت وبا همان لقب بەپطرزبورغ منتقل شد و درآنجا خدمت میکرد تا اینکه یك روز در جشنهای تاجگذاری امپراطور، اسب، او را درحضور امپراطور و امپراطریس برزمین زد، اورا معالجه کردند وبرای تشکر از مراحم امپراطور در موقع افتادن از اسب، یك مهمانی مفصل از نمایندگان مسلمان کلیهٔ شهرهای قفقاز ازشیعه وسنی که برای تاجگذاری به پطرزبورغ آمده بودند داد و آخوند ملا عبدالسلام شیعه و عبدالحمید افندی مفتی سنیها هم در مجلس بودند، بعد قطعه‌ای بفارسی در تاج گذاری امپراطریس گفت به این مطلع:

تاج شهی به فـرق الکساندرا ببین
هم رخت خسروی برآن مه لقا ببین
گو کله آفتاب را
بنگر به سرو ناز هم اکنون قبا ببین

... الخ[۲] وقصیده را به قدری که ممکن بود طابق النعل بـالنعل به فرانسه ترجمه کردم، وقتی قصیده را دادم اجزای سفارت پاکنویس کنند وآنرا خواندند صمد خان ومیرزا علی‌اکبرخان آمدند پیش من وهردو باکمال ادب گفتند: بهتر است من ازفرستادن آن به امپراطریس صرفنظر کنم به دوعلت: یکی اینکه دربعضی ابیات این قصیده بوی عشق بـازی می‌آید! و در فقرهٔ

۱ـ تعلیقات «خلسه»، محمود کتیرائی، ص۱۷۳

۲ـ بنده یکبار دیگرهم دربارهٔ طبع وقاد ارفع صحبت کردم، بهرحال بیت دوم همانطور ناقص چاپ شده ونداتم دراصل چنان بوده یا مثلا اینطور: گو [دیده‌ای اگر] کله آفتاب را... هرچند بازهم معنی درستی نمیدهد، بهرحال ندانم از شآمت این قصیده بوده یا شرایط دیگر، که بهرحال حدود بیست سال بعد، انقلاب کبیر اکتبر، همه تشکیلات وتشریفات الکساندرا را:

چنان زد بـر بساطش پشت پـائی
کـه هـر خـاشاك او افتاد جائی

تاجگذاری امپراطور بسر امپراطریس بوی تعرض ا می‌آید و یقین است که هردو فقرهٔ این موجب عدم خشنودی امپراطور خواهد بود».. (ص۳۴۲).

اما ارفع نگذاشت قصیده حرام شود، آنرا فرستاد، خیلی‌هم مورد توجه واقع‌شد. دیگروز صمدخان تلگراف‌رمزی آورد، دادم کشف کردند، وزیر خارجه نوشته‌بود صمیمانه تبریك میگویم، بشما لقب ارفع‌الدوله وخطاب جنابی‌مرحمت شد. نوشتم چطور شده که این لقب را که تاکنون معمول نبوده بمن داده‌اند، جواب داد وقتی که راپورت‌افتادن خودتان‌را ازاسب ومراحم مبذولهٔ امپراطور را داده بودید، راپورت فرستادم حضور اعلیحضرت، به صرافت طبع خود به امین‌السلطان فرموده بود که معین‌الوزاره لقب کمی است، لقب مناسبی برای او انتخاب کنید، علی‌الرسم صدراعظم چند لقب نوشت وبرد پیش شاه ، اولین لقب که عون‌الملك بود، شاه گفت بالاتر ازعون‌الملك. دویمی وسومی وچهارمی که شاه خواند فرمود بالاتر. صدراعظم عصبانی شد، گفت همان بالاتر را بدهید ، این بودکه لقب ارفع‌الدوله را دادند، و لقب عون‌الملك را بسید محمد خان قونسول ژنرال حاجی طرخان دادند»[1]. (ص ۳۴۷).

واین لقب را چند ماهی قبل‌از واقعه تیرخوردن ناصرالدین‌شاه یعنی‌در محرم‌الحرام سال۱۳۱۳ق [=ژوئن ۱۸۹۵م]دریافت کرده بود.[2]

حالا که کار به اینجاها رسید طبعاً دلمان می‌خواهد بدانیم که اصولا چه شدکه این مرد تا این حد مورد علاقهٔ ناصرالدین‌شاه‌وسپس‌مظفرالدین‌شاه قرار گرفت.

ترقی ازچه راه ؟

متأسفانه تاریخ دوران اخیر قاجاریه بی‌شیله و پیله نوشته نشده و هما نطور که خاطرات رجال این عصر کمك بروشن شدن زوایای‌آن میکند ، خودخواهیها وغرض‌های شخصی آنان نیز کارمحقق را مشکل خواهد نمود.

درموردپیشرفت‌کار ارفع‌الدوله، اعتمادالسلطنه درخاطرات‌خودمینویسد:

۱ـ مرحوم مجدالاسلام مینویسد: شنیدم شاه‌مرحوم خزینه‌ای دراندرون تشکیل داده و هرقدر تقدیمی برای اعطای فرامین والقاب جمع میشد درآن خزینه می گذاشتند واسم‌آن خزینه را «خزینةالحمقاء» گذاشته بودند! (تاریخ انحطاط مجلس ص ۱۰۷) . واقعاً که بقول بیهقی: «احمق مردا که دل درین جهان بندد !»

۲ـ تعلیقات کتیرائی بر «خلسه»، ص۱۷۳

«... تمام ترقی میرزارضاخان ازسفرسوم فرنگ[1] شد: ازسرحد تهران تا بسرحد آلمان مترجم ومراقب عزیزالسلطان بود، ازآنجا عذرش‌را خواستند که برگردد، خودی‌را بصدراعظم چسپاند وتمام این سفرفرنگ باصدارت‌بود وشغلش منحصر به...» ودنبالهٔ آن (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ، ایرج افشار،ص۱۱۳۴).

من این حرف اعتمادالسلطنه را قبول میکردم اگر دربارهٔ همین ارفع‌الدوله درجای دیگرهمین خاطرات نمی‌نوشت: «...عصر[پنجشنبه ۲۹ذی‌حجه ۱۳۰۰ق = ۱۸۸۳م] خانهٔ مجدالملك ـ که میرزا رضاخان دانش نایب قونسول تفلیس‌که با من‌آشناست و جوانی خوب است و خانه مجدالملك منزل دارد ـ رفتم...» (ایضاً،ص۲۹۴). این‌تناقضات درگفتاراعتمادالسلطنه زیاداست، با همهٔ اینها نباید فراموش‌کردکه همین خاطرات اعتمادالسلطنه یکی از اسناد مهم تاریخی این عصر است[2].

۱ـ مقصود سفرسوم ناصرالدین‌شاه (۱۳۰۶ق = ۱۸۸۸ م) است.

۲ـ متأسفانه قدر این نویسندهٔ بزرگ عصر ناصری با وجود همه معایب او، هنوز مجهول مانده، ما اهل تاریخ‌که هنوز هیچکدام یك دهم اندازهٔ کـار اعتمادالسلطنه کار نکرده‌ایم فعلا تنها انگشت درکرده‌ایم و نقطهٔ ضعف درکارها وزندگی او میجوئیم، وحال آنکه تحول بزرگی‌که اعتمادالسلطنه در مـورد تدوین تاریخ وجغرافیای ایران‌کرده است واساس ونظامی‌که به‌این‌کار داده از دیده پنهان نباید بماند: کارهائی‌که ما هنوز از چاپ‌کردن‌آن عـاجزیم . این مرد با اصول تحقیق جدید کارهای بزرگی مثل دورهٔ منتظم ناصری و مرآت‌البلدان ومطلع‌الشمس وهمین خاطرات وخلسه وصدرالتواریخ ودهها اثربزرگ دیگر را چنان انجام داده‌که امروز چشم همه خیره می‌ماند. فی‌المثل من‌باید عرض‌کنم: تاریخ‌کرمان‌که من چاپ‌کرده‌ام، اصل‌آن متعلق به‌کتابخانه‌اعتمادـالسلطنه بوده وبعد به‌کتابخانهٔ ملك منتقل شده وعجیب است‌که‌آن روز اعتمادـالسلطنه برای‌آن‌کتاب خطی، فهرست‌اعلام درآخرآن تدوین نموده بود وحال آنکه‌امروز، درقرن‌چاپ‌وتحقیق،من که‌معلم‌دانشگاهم‌ترجمهٔ‌ابن‌اثیررا بی‌اعلام تاریخی‌چاپ‌کرده‌ام وهمین ایران دیروز ارفع‌که روی بهترین‌کاغذ برقی‌چاپ شده بدون فهرست اعلام است و همین خاطرات مجدالاسلام‌که دانشگاه اصفهان آنرا چاپ‌کرده اعلام ندارد وکتاب خلسه را هم‌که‌کتیرائی چاپ‌کرده بدون اعلام مانده ، رحم‌الله معشرالماضین .

حالا شاید روزهای اول اوضاع ارفع چنان بوده وبعداً چنین شده خصوصاً که درین سفر مورد بحث، خود اعتمادالسلطنه هم همراه شاه بوده است. توجیه گفتار اعتمادالسلطنه را اینطور باید بکنیم که ارفع الدوله درین سفر توانسته خود را ازهمه دیگران بهشاه نزدیکتر کند وحسد دیگران تحریك شده است.

ارفع الدوله دراین جا ازیك احتیاج درونی شاه استفاده کرده. وآن فرار ازتشریفات زائد ورسمی وآمد ورفتها وتعظیم وتکریم بی حد وحساب وبی جای اطرافیان است ،کاری که هرشاهی را آنقدر آزار میدهد که خود را در زندان چشمهای اطرافیان حس میکند. ارفع مینویسد:

این پدر سوختهها

« ... روز دویم ورود به ورشو[1] ، اعلیحضرت مرا خواست بهاطاق خودش و گفت: درمسافرت های اولم واین مسافرت که سیمی است سفرم همه بطور رسمانه بوده، واز وضع شهرها ومردم وامتعه و مغازهها ابداً اطلاعی حاصل نکردم. حالا گاهی شبها بطور ناشناس با شما برویم و شهررا ببینیم. ده امپریالهم که روی میز گذاشته بودند ورداشت داد به من، گفت اینها را ببر ، یك دست لباس خوب غیرنظامی از برای خودت بخر و امشب همین که شام صرف شد دم در حیاط برو و منتظر من بـاش. دوباره فرمود درست فهمیدی ؟ عرض کردم بلی. دوباره فرمود کلاه ایرانی نباشد ، منهم کلاه قرهباغی خواهم گذاشت ...

یك پالتوی تابستانی که تا یقه دکمه نموده بود پوشیده، ابـداً لباس زر نمایان نبود، ویك کلاه سیاهشبیه کلاه قفقازیگذاشتند بهسر، گفت: میخواهم باغ ملیراکه میگویند تمام خانوادههای ورشو آنجا میآیند ببینم. چند قدم نرفته بودیم، شاه ایستاد وبهعقب نگاه کرد گفت ببین، این پدرسوختهها یکساعتمرا بحال خود نمیگذارند، با وجود امر اکیدکه گفته بودم هیچکس مرا تعقیب نکند باز چندنفر ازپشتسر من میآیند. چون دیدم که خیلی متغیراستچیزی جرأت نکردم عرض کنم، حضرات آمدند ورسیدند. اعلیحضرت بهآنها خیلی بدگفت. نمیخواهم اسامی آنها را ذکر کنم[2] . شاه امرکرد حتماً برگردند ، آنها عرض کردند که ما نمیتوانیم شاهرا تنها بگذاریم، زیرا ممکن است هزار

۱ــ ۲۷ رمضان ۱۳۰۶ق = مه ۱۸۸۹ .

۲ــ کاش همهٔ فحشهای شاه واسامی فحشخورهارا یادکرده بود، آنوقت ما میتوانستیم میزان تنفر شاه را از فحشی که شاه میداده حساب کنیم .

اتفاق سوء بیفتد ما بی‌صاحب بمانیم!۱

آنها بر گشتند... ۲۰ کپك حق دخول داده وارد شدیم، باغ از زن و مرد پر بود، جمعی ازشاگردان مدرسهٔ دانس آنجا بودند که خیلی زیبا ووجیهه هستند، وشاگردهای مدرسهٔ نظام هم جمعی درمیان جماعت بودند. ناصرالدین شاه از صورت خوب خیلی خوشش می‌آمـد ، در همان روشنائی چراغ کـه صورت دخترهای هیجده ساله مثل لاله میدرخشید والماش کـرده بود، از من می‌پرسید اگر زیاد بهاینها نگاه کنم بدشان می‌آید؟ عرض کردم اگر گردش‌کنان مکرر تماشا کنند عیب ندارد. درین بین شاه گویا بهتر حال ملتزمین رکاب نوکرهای خودرا می‌دانست، فرمودند بر گردیم دم در، این پدر سوخته‌ها گویا بازآمده‌اند دم در ونمیگذارند من یکساعت به‌خیال خود راه بروم . همانطور که شاه حدس زده بود دو نفر دم در بودند ولی همین که شاه را دیدند بطوری فرار کردند که اثری ظاهر نشد۲، بر گشته باز وسط باغ را پیش گرفتیم . کنار یك نیمکت، ازنگاه کردن وایستادن شاه، مردم فهمیدند که شخص بزرگی‌است، یكدفعه همه برخاستندوجا نشان‌دادند... شاه‌فرمودپاشو برویم، معلوم‌می‌شود برای من‌قسمت نشده که مثل‌هرون‌الرشید و شاه‌عباس۳ناشناس گردش کنم» (ص۲۰۷).

شب‌گردی هرون

اینجا یك مطلب خارج از موضوع هم من میخواهـم به یادداشت ارفع بیفزایم :

ناصرالدین شاه توقع دارد شب‌گردیهای او مثل شاه عباس ــ که برای سرکشی به فقرا وکیفیت احوال مردم طبقات پائین صورت می‌گرفت ــ و یا مثل‌شبگردی هرون‌الرشید زبانزد عموم شود .

بنده من باب اطلاع، داستانی از هرون را به‌روایت بیهقی ــ که مثل‌یك پردهٔ نقاشی مجسم کرده است ــ نقل میکنم. بیهقی می‌نویسد :

۱ــ امان از متملق !

۲ــ «ملتزمین رکاب‌شاه درین سفر ازآقا ونوکر وحکیم باشی ولله‌باشی عزیزالسلطان و دونفرنوکر اووخاصه تراش و رختخواب‌دار (چون‌ناصرالدین شاه روی تختخواب نمی‌خوابید و رختخوابش را روی فرش می‌انداختند) و فراش خلوت وآبدار وشاگردآبدار چهل و دو نفر بودند.» (ایران دیروز ص ۲۱۶) .

۳ــ علاوه بر هرون‌الرشید و شاه عباس، از ملکشاه سلجوقی نیز روایت شده‌است که شبگردیهایی‌داشته و۱۲ گونه ازمسافرتهای پنهانی‌اورا نام‌برده‌اند. (رجوع شود بتاریخ مختصر ایران پل‌هورن، ترجمه دکترشفق ص ۵۲) .

«هرون‌الرشید یك سال بمکه رفته بود،... چون مناسك گزارده آمد و بازنموده بودند که آنجادوتن‌اند از زاهدان بزرگ ـ یکی‌را ابن‌السماك گویند ویکی را [ابن] عبدالعزیز عمری، ونزدیك هیچ سلطان نرفته‌اند . فضل ربیع را گفت یا عباسی؟ و وی راچنان گفتی ـ مرا آرزوست که این دوپارسامرد را که نزدیك سلاطین نروند ببینم وسخن ایشان بشنوم وبدانم حال‌وسیرت ودرون وبیرون ایشان . تدبیرچیست ؟... مرادآنست که متنکر نزدیك ایشان شویم تا هردو را چگونه یابیم .

فضل گفت صواب‌آمد . چه فرماید؟ گفت بازگرد و دوخر مصری راست کن ودوکیسه درهریکی هزار دینار زر، وجامهٔ بازرگانان پوش، ونمازخفتن نزدیك من باش تا بگویم که چه باید کرد .

فضل بازگشت واین همه راست کرد ونماز دیگر را نزدیك هرون آمد، یافت اورا جامهٔ بازرگانان پوشیده. برخاست وبه‌خر نشست، وفضل بردیگر خر، و زر بکسی دادکه سرای هردو زاهد دانست، ووی را پیش کردند با دو رکابدار خاص وآمدند متنکر، چنانکه کس بجای نیارد، و با ایشان مشعله و شمعی نه .

نخست به‌در سرای عمری رسیدند . در بزدند بچند دفعت تاآوازآمدکه کیست ؟ جواب دادند که دربگشایید، کسی است که میخواهدکه زاهد راپوشیده ببیند . کنیزکی کم بها بیامد و دربگشاد ... یافتند عمری را درخانه به‌نماز ایستاده وبوریائی خلق افکنده وچراغدانی برکون سبویی‌نهاده . هرون وفضل بنشستند تا مرد ازنمازفارغ شد وسلام بداد وپس روی بدیشان‌کرد و گفت شما کیستید ؟ وبچه شغل‌آمده‌اید ؟

فضل گفت : امیرالمؤمنین است، تبرك را به‌دیدار توآمده است . (چرا فضل عجله کرد و زود بروز داد ؟ امان از اطرافیان بی‌حساب متملق ! [۱])

گفت : جزاك‌الله خیراً ، چرا رنجه شد؟ مرا بایست خواند تا بیامدمی . . . هرون گفت ما را پندی ده... گفت : ای مرد گماشتهٔ برخلق خدای عزوجل، ایزد عز و علی بیشتر از زمین بتو داده است تا به‌بعضی ازآن خویشتن را از آتش دوزخ بازخری، و دیگر درآیینه نگاه‌کن تا این روی نیکوی خویش بینی ودانی که چنین رو به‌آتش دوزخ دریغ باشد، خویشتن را نگر و چیزی

۱ـ آنچه درین گفتار در پرانتزهاآمده، اضافات خود نگارنده است و ربطی به‌متن‌ندارد. از بس‌آدم عصبانی‌میشود نمیتواندآنچه در دل داردنگوید.

مکن که سزاوار خشم آفریدگار گردی .

هرون بگریست وگفت دیگر گوی . گفت : ای امیرالمؤمنین، ازبغداد تامکه دانی که بر بسیار گورستان گذشتی، بازگشت مردم آنجاست، روآن سرای آبادان کن کـه دربن سرای مقام انـدك است . هرون بیشتر بگریست . فضل گفت : ای عمری، بس باشد، تاچند ازین درشتی، دانی که باکدام کس سخن می گوئی ؟ (امان ازاطرافیان متملق، حتی نمیگذارند که آدم ازآتش جهنم هم بهدعای دیگران خلاصی بیابد). زاهد خاموش گشت .

هرون اشارت کرد تا یك کیسه پیش او نهاد... عمری گفت: صاحب العیال لایفلح ابداً[1]، چهار دختردارم، واگر غم ایشان نیستی نپذیرفتمی . . . هرون برخاست وبرنشست وبرفت، و در راه فضل راگفت : مـردی قوی سخن یافتم عمری را، ولکن هم سوی دنیا گرایید . صعبا فریبنده که این درم ودیناراست! بزرگا مرداکه ازین روی تواندگردانید . تا پسرسماك را چون یابیم ؟

و رفتند تابهدر سرای او رسیدند . حلقه بردر بزدند، سخت بسیار تاآواز آمدکه کیست ؟ گفتند ابن سماك رامیخواهیم، این آواز دهنده برفت ودیر ببود وبازآمدکه ازابن سماك چه میخواهید؟ گفتند که دربگشایید که فریضه شغلی است، مدتی دیگر بداشتند برزمین خشك ، فضل آواز داد آن کنیزك را که درگشاده بود تا چراغ آرد . کنیزك بیامد وایشان راگفت : تا این مرد مرا بخریـده است من پیش اوچراغ ندیدهام ! هرون بشگفت بماند ودلیل را بیرون فرستادند تا نیك جهد کرد وچند در بزد وچراغی آورد وسرای روشن شد .

این آتش را بردارید

فضل، کنیزك راگفت : شیخ کجاست ؟ گفت براین بام. بربام خانه رفتند، پسرسماك را دیدند درنمازمیگریست واین آیت می خواند: افحسبتم انماخلقناکم عبثاً، وباز میگردانید (یعنی تکرارمیکرد) پس سلام بداد که چراغ دیده بودوحس مردم شنیده، روی بگردانیدو گفت : سلام علیکم. هرون وفضل جواب دادند وهمان لفظ گفتند، پس پسر سماك گفت بدین وقت چرا آمدهاید و شما کیستید؟ فضل گفت : امیرالمؤمنین است بزیارت تو آمده است که چنان خواست که ترا ببیند (مرد حسابی، این چهوقت معرفی کردن است، مگرقرارنبود اول کارپنهانی باشد . امان از متملق !)

گفت ازمن دستوری بایست بهآمدن (یعنی میبایست اول ازمن اجـازه می گرفتید، بنازم جواب مرد خدا را !) واگـر دادمی آنگاه بیامدی کـه روا

۱ـ آدم زن و بچهدار هیچوقت رستگار نمیشود.

نیست مردمان را ازحالت‌خویش درهم‌کردن ؛ فضل گفت: چنین‌بایستی، اکنون گفشت، خلیفهٔ پیغامبراست علیه‌السلام وطاعت وی فریضه است برهمهٔ مسلمانان وتو درین جمله درآمدی، که خدای عزوجل میگوید : واطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی‌الامرمنکم .

پسرسماك گفت این خلیفه برراه شیخین [یعنی ابوبکر وعمر] میرود تا فرمان او برابرفرمان پیغامبردارند؟ گفت: رود. (البته‌فضل گفته است،اما باید از حسن صباح پرسید که داستان عمهٔ امین را درنامهٔ خـودآورده۱) ، گفت : عجب دانم، که درمکه که حرم است این اثر نمی‌بینم، و چون اینجا نباشد توان دانست که بهولایت دیگرچون است . فضل خاموش ایستاد (جوابی نداشت که بگوید، مرد مجابش کرده بود) .

هرون گفت مرا پندی ده ! گفت یاامیرالمؤمنین ازخدای عزوجل بترس که یکی است وهنبازندارد ... وبدان که درقیامت ترا پیش‌او بخواهندایستانید وکارت از دو بیرون نباشد: یا سوی بهشت برند یادوزخ، واین دومنزل را سه دیگر نیست .

هرون بدرد بگریست چنانکه روی وکنارش تر شد . فضل گفت : ایها الشیخ، دانی که چه میگوئی؟ شك‌است درآنکه امیرالمؤمنین جز بهبهشت رود؟ (بله قربان، صحیح میفرمائید، خاطرمبارك‌آسوده باشد، امیرالمؤمنین هرون البته بهبهشت می‌رود) !

پسرسماك اورا جواب نداد، وازو باك نداشت . (معلوم است،آدمی کـه تمام شبهای عمرخود را، بدون چراغ، بعبادت میگذراند برای اینست کـه از امثال فضل بن‌ربیع باك نداشته باشـد) . و روی بـه هرون‌کرد وگفت : یـا امیرالمؤمنین، این فضل امشب باتست و فردای قیامت با تـو نباشد، و از تو سخن نگوید، واگر گوید نشنوند (آفرین !) تن خویش را نگر و برخویشتن ببخشای ! فضل متحیر گشت وهرون چندان بگریست تا بروی بترسیدند ، از غش . پس گفت مراآبی دهید . پسرسماك برخاست وکوزهٔ آب‌آورد وبههرون داد، چون خواست که بخورد اوراگفت : بدان ای‌خلیفه، سوگند دهـم برتو بحق قرابت رسول علیه‌السلام‌که اگر ترا باز دارند از خوردن این‌آب بچنـد بخری ؟ گفت بیك نیمه ازمملکت . گفت‌بخور، گوارنده باد، پس‌چون‌بخورد گفت اگر این چه خوردی برتو ببندد چند دهی تا بگشاید ؟ گفت یك نیمه مملکت . گفت یا امیرالمؤمنین مملکتی‌که بهـای آن یك شربت است سزاوار

۱ــ رجوع شود بهچند مقاله تاریخی وادبی (نصرالله فلسفی)ص۴۲۱

است که بدان بس نازش نباشد، وچون درین کارافتادی باری داد ده وبا خلق خدای عز وجل نیکوئی کن . هرون گفت پذیرفتم، واشارت کرد تاکیسه پیش آوردند .

فضل گفت : ایها الشیخ، امیرالمؤمنین شنوده بودکه حال تو تنگ است، وامشب مقرر گشت این صلت حلال فرمود بستان . (فضل لابد توقع داشت که چهرهٔ ابن‌سماک ازهم بازشود، ودست هرون‌را ببوسد وازآنچه رفته عذرخواهد، حالا نقش گری قلم بیهقی را ببینید) پسرسماك تبسم کرد، وگفت : سبحان الله العظیم، من امیرالمؤمنین را پند دهم تا خویشتن را صیانت کند ازآتش‌دوزخ، واین‌مرد بدان‌آمده‌است تامرا به‌آتش دوزخ اندازد! هیهات، هیهات! بردارید این‌آتش ازپیشم که هم‌اکنون ما وسرای ومحلت سوخته شویم ! و برخاست و به‌بام بیرون شد . و بیامد کنیزك و بدوید و گفت : بازگردید ای‌آزاد مردان که این پیربیچاره را امشب بسیار به‌درد بداشتید ! هرون وفضل بازگشتند، و دلیل، زر برداشت و برنشستند و برفتند . هرون همه راه می‌گفت : مرد این است[۱] !

خوب ، قبله‌گاهی معظم ! ناصرالدین والدنیا ! شما تـوقع داشتید شب برای تماشای دختران ورشو به‌پارك ورشو بحال ناشناس تشریف ببرید و مردم شبگردیهای شمارا درکنارشبگردیهای ملکشاه وشاه‌عباس[۲] وهرون‌الرشید بشمار

۱ـ تاریخ بیهقی ص۶۷۷

۲ـ حالاکه موقعیت دست داد، بدنیست یك نمونه ازشبگردیهای اتفاقی شاه عباس را هم نقل‌کنم، و این یکی از صدها نمونهٔ آن (مثل سفر به‌کرمان و داستان گنجعلی‌خان است). نوشته‌اند: وقتی‌شاه‌عباس بحدود گلپایگان رفته‌بود، عصر براسب بنشست وبا یك سوار براه افتاد . بارانی باریدن گرفت ، به‌باغی رفتند، درآنجا مردی را دیدکه درایوان روی تشکی نشسته، سلام‌کرد وگفت: سراپای من خیس است و ازسرما میلرزم، بخاطرشاه امشب مرا درخانهٔ خود جای داده ، مرد جواب داد : چون نام شاه را بردی از اسب پیاده‌شو . سپس نوکری راآواز داد تا از اسب ناشناس وسوارهمراهش پذیرائی‌کند. مهمان را هم به‌اطاقی پاکیزه برد ولباسهایش‌را خشك‌کرد وپوستینی بردوشش انداخت و بخنده گفت : چطور است ؟ شاه جواب داد : خیلی خوب است . صاحبخانه‌باز خندید وگفت : البته‌که خوبست، قر ... ق ! چرا بد باشد ؟

بعد گفت: بخاری اگرروشن‌کنم چطور است؟ شاه گفت، خیلی هم خوب است . مرد باز خندید وگفت : معلوم است‌که خوبست، قر ... ق ! و چون‌ـــ

آورند ؛ درست مثل شبگردیهای ناشناس فاروق پادشاه مصر که شب را تا صبح درکاباره‌ها ناشناس میگذراند ودمادم صبح کهمیخواست بکاخ باز گردد، رو بحاضرین میکرد ومی گفت : دوستان، شب بخیر؛ یا بهتر بگویم صبح بخیر[1] !

● از حاشیه باز بپردازیم بمتن. داستان این بودکه چه‌شده. **العبدوما فی یده** تا ارفع‌الدوله اینقدر به‌ناصرالدین شاه نزدیك ومقرب شده بوده است . عواملی درینکار هست که باید بدان توجه نمود . هنوز ارفع میتواند ازیك چیز دیگر استفاده کند : دروغگوئی و بی‌حسابی اطرافیان و اینکه چطور راستی و درستی بتواند یك شاه را به‌آدم متمایل کند .

ارفع درین سفر مطالبی دارد که متأسفانه جای بازگو کردن آن اینجا نیست، اما چطور ارفع قاپ اقتصادی شاه را بدست‌آورد؟ گوش کنیم :

«مسافر گرم شد، مرد دو باره ازو پرسید : اگر بگویم برایت کباب بیاورند چطور است ؟ شاه گفت : خیلی خوب است ! مرد که سرحال و شوخ مزاج بود بخنده باز گفت : البته که خوبست قر ... ق!» این مکالمه همینطور دوم داشت. شاه خفت و فردا چون خواست برود ، رو به میزبان‌کرد و ضمن تشکر گفت : دیشب خیلی برای ما خرج کردی، بگو تا بپردازم . صاحب‌خانه گفت : لعنت برمن اگرچیزی ازمهمان قبول‌کنم . تواسم شاه را بردی ومن بخاطر شاه از تو پذیرائی کردم . میخواهی مرا از اجرخودم محروم کنی؟ شاه چیزی نگفت ورفت واسم آن مرد را دانست که اللهوردی است .

وقتی به اردو رسید بلافاصله غلامان را فرستاد تا صاحبخانه را بیاورند و باو بگویند که شاه او را در خواب دیده است. مرد متعجب و حیران لباس ابریشمین پوشید وبراه‌افتاد ودرحیرت بود که چه‌گناهی کرده‌شاید عذربخواهد. اما همین که به‌شاه رسیدفوراً اورا شناخت ودانست که مهمان دیشب‌اوست. قبل‌از آنکه فرصت‌عذرخواهی‌پیدا کند شاه گفت: خوب قر ..ق حالت‌چطوراست؟ اگر به‌تو خلعتی بدهم خوبست یا بد؟ مرد جواب داد، قربان، خیلی خوبست. شاه گفت: قر... ق البته‌که خوبست ! و اضافه‌کردکه میخواهم خرگاهی‌هم‌بدان بیفزایم، چطور است؟ بازمردگفت قربان بسیار خوبست . شاه گفت : البته‌که خوبست قر ...ق ! وبه همین طریق بالاخره خانات فارس را باو بخشید در حالی که جواب قر...ق هایش راهم داده بود.

(از زندگانی‌شاه‌عباس اول، نصرالله فلسفی، ج۲، ص۲۷۷).

۱ـ مستنبط از یادداشتهای مشفق کاظمی درسپید وسیاه

«... حاجی باقرخراسانی مقیم وینه که سالهاست آنجا مشغول تجارت و دلالی است از وینه بآنجا (بادن‌بادن) آمده بود، روی بمن گفت رسم اینجا این است اگر کسی بمغازه‌ها مشتری ببرد، همراه خریدار حق دارد که سدی پنج دلالی بگیرد. روز دویم‌ورود، شامرا خواست و گفت می‌بینم که شما ارزان‌خرید مینمائید[1]، بیا بامن برویم ازبرای تهران از بلورآلات طلاکاری بخریم، بمن کمک کن. رفتم جلو مغازه‌های بلورفروشی .. چهارصندوق که بتوان از انزلی تاتهران روی قاطرحمل کرد انتخاب نمود، اعلیحضرت قیمت‌اشیاءرا نقد داد. قیمت‌آنها تقریباً شش هزار وپانصد مارك شده‌بود. ازآنجا بیرون‌آمدم، عرض کردم استدعا میکنم روی این نیمکتها چند دقیقه استراحت فرمائید، من‌بروم بمغازه برگردم . شاه اصرارنکرد ، نشست ، آمـدم پیش صاحب مغازه گفتم کمیسیون مرا بدهید! بدون هیچ حرف سیصد و بیست وپنج مارك درآورد بمن داد، بدون اینکه آن پول را به‌جیب یاکیسه بگذارم برداشتم درست آوردم به حضور شاه وهمه‌را دادم. شاه فرمود این چه‌پول است ؟ آنچه حاجی باقر بمن گفته بود بعرض رساندم. فرمود این پول حق شماست، بردارید. عرض‌کردم عرب میگوید العبد وما فی‌یده لمولاه[2]. مال اعلیحضرت است . صدمارك ازین بمن داد وباقی را برداشت، دیگرازین ساعت امانت ودیانت من پیش‌شاه‌محکم گشت». (ایران دیروز ص ۲۳۴).

من نمیخواهم، ارفع‌را ازنسبتی که اعتمادالسلطنه داده

آئینهٔ سیصدچهره تبرئه‌کنم ، ولی این را میتوانم بگویم که راکه‌آنچه او به ارفع نسبت میدهد ، دیگران هم میکرده‌اند ، خود اعتمادالسلطنه بآن اشاره‌ها دارد، اما این‌کارها اعتماد شاه‌را نه تنهاجلب نمیکند ، بلکه بالعکس ، پادشاه ازین گونه کسان وحشت دارد و حتماً همیشه احتیاط میکند. من نمیخواهم ناصرالدین‌شاه راهم تبرئه‌کنم ، شك نیست اوهم مثل سایرین احتیاجاتی داشته، اتفاقاً خود ارفع درمورد این‌حالات شاه‌اشاره هائی دارد، او گوید:

«.. ناصرالدین‌شاه آدمی بود خیلی پاکدامن، ولی‌اندازه صورت‌پرست،

۱ـ این حرفرا شاه بمناسبتخرید ملتمسا ازطرف ارفع بقیمت‌ارزان، کنته بود.

۲ـ مصنف اشتباهاً المولاه چاپ شده، وبهتر بود که می گفت العبد وما فی‌یده کان لمولاه که وزن شعری آنهم حفظ شود.

از زنهای خوشگل فقط بتماشای آنها قانع بود، بی‌اندازه حسود بود درمسئلهٔ زن، بدرجه‌ای که درمجالس ودرتیاتر اگر یك زن‌خوشگل را می‌دید و ازو خوشش می‌آمد ونگاه میکرد، اگریکی ازملتزمین‌هم نگاه میکرد بآن‌زن خیلی بدش می‌آمد. از رفقای من درمسکو این حالت شاه را بمن گفته بودند»...[۱]

«در ورسای... وقتی یکی ازسرایدارها اطاقها واسباب آنها را بما نشان میداد، رسیدیم به‌اطاق لوئی چهاردهم، تختخوابی گذاشته بودند باتشك‌وبالش ومالیزم. این تختخواب بقدری وسیع بود که شش‌نفر میتوانستند بدون تماس بیکدیگر درکمال راحتی روی‌آن بخوابند. بالای سراین‌تختخواب محراب‌ـ مانند بعرض همان تخت جائی ساخته بودند از آئینه ، وقتی‌که آدم در توی رختخواب بآن آئینه نگاه میکرد خودش‌را درآنجا بیش ازسیصد نفر می‌دید! سرایدار تعریف میکرد ودر ضمن معرفیهای خود میگفت : پادشاه فرانسه هیچ آرزویی‌درین‌دنیا نگذاشت، وببالاترین عیشها ولذتها موفق گردید.این‌آئینه‌را مخصوصاً برای این‌ساخته‌اندکه هروقت بایکی ازمعشوقه‌های متعدد خود می‌ـ خوابد لذت سیصد نفر را ببرد. چون میخواست ببیند سیصدنفرمشغول عیش و کامرانی‌اند !

با سرایدار داخل مذاکره شدم. گفتم میخواهم چند ثانیه خودم راسیصد نفر ببینم ، نیم چکمه‌هایم را برای احترام میکنم و یك ناپلیون با طیب خاطر بشما میدهم . چکمه‌ها را درآورده روی آن تخت درازکشیدم ، دیدم از سیصد نفرهم بیشترمی‌بینم! گویا مثل این در دنیا چیزی نساخته‌اند، در وقتی‌که در عمارت «تروکادرو» رسیدیم، مهدیخان[۲] رفت راپورتش‌را داد. شاه مراخواست گفت: عجب ناقلا بوده، پس چرا بمن نگفتی؟ من‌هم میخواستم خودم‌را سیصد نفر ببینم! عرض‌کردم، اولا اطلاع نداشتم‌که در ورسای همچون‌آئینه‌ای هست وثانیاً اگرمیدانستم جسارت نمیکردم، خوابیدن من یك دقیقه اهمیت نداشت و بزبانها نمی‌افتاد ، حرکات اعلیحضرت‌که تمام دنیا ملتفت آن هستند شبیه به حرکات نوکرهای اونیست. شاه فرمود: بارك‌الله خوب گفتی.».(ایران‌دیروز ص ۲۷۶) .

۱ـ ایران دیروز ص ۲۶۹

۲ـ این‌مهدیخان ندیم‌شاه بود وبااجازه خودشاه درحضورخیلی‌جسوربود ودرمقام شوخی‌بعضی چیزها به‌شاه می گفت که هیچکس گفتن آنراجرئت‌نداشت. راهنمای کتاب ـ مراد مهدی‌خان غفاری‌است که وزیرهمایون وقایم‌مقام لقب داشت .

صد و بیست هزار فرانك خرج

اما باز نزدیك شدن ارفع بهشاه بازهم چیز دیگر بود. این اطرافیان که فکرمیکردند باید همیشه جانب شاه را نگاه دارند ، گاهی از گفتن حقایق و بیان واقعیتها خودداری میکرده‌اند، کاری که فضل بن سهل نسبت بمأمون میکرد وحقایق واقعهٔ بغداد را نمی گفت تا یکروز نتیجه‌اش را دید، شاه بیش از هر کس وهر چیز احتیاج دارد که بی‌پیرایه واقعیتها را باو بگویند وضعف اعصاب و بیماری و غیره هیچکدام نباید مانع این کار بشود. چه خوش گفت رضا شاه اندیشمند که گفت «باخاطر مبارك آسوده باشد، کارها درست نمی‌شود». درهمین سفر فرنگ یکوقت موقعیتی پیش آمد که لازم بود صدق مطلب بگوش ناصرالدین شاه برسد اما اطرافیان - مثل اینکه جن دیده‌اند - از بیان حقیقت فرار میکرده‌اند، حتی اعتمادالسلطنه. اما این جناب ارفع وظیفه خودرا تمام وکمال انجام داد، بدنیست ازقول خود او بشنویم:

«.. درآمستردام، دراطاق خودم درعمارت سلطنتی آنجا نشسته بودم ، آمدند گفتند شاه شمارا باعجله میخواهد. رفتم دیدم شاه خیلی متغیر است ودر دست روزنامه دارد، مراخواست جلو در، روزنامه را انداخت بطرف من و گفت این را بیرزود ترجمه کن و بکسی نشان نده ومستقیماً بیاور نزد من. باکمال حیرت روزنامه را برداشته آمدم بیرون. یکی ازمتفقین سه گانهٔ من دربیرون بیخ گوشی بمن گفت: این روزنامه را امین‌الدوله چند روزقبل ازپاریس فرستاده، اول شاه این روزنامه را پیش اعتمادالسلطنه فرستاده ، نمیدانم در روزنامه چه نوشته‌اند؟ اعتمادالسلطنه گفت کاش چشمم کورشود ودستم شل شود، من نمیتوانم اینکار را بکنم، ترجمه‌را بدیگری رجوع فرمائید. به‌ابوالقاسم‌خان[۱] هم‌رجوع کردند آنهم روزنامه‌را آورد و گذاشت زیر پای شاه، گفت این فرانسه را من نمیدانم! این بود که شاه شما را آنطور خواست.

.. اصل فصل روزنامه این بود که دولت [فرانسه] از پارلمان اعتبار صد وبیست هزار فرانك از برای پذیرائی ظالم‌ترین سلاطین روی زمین خرج بکند؛ عارباشد برای‌اعضای پارلمان‌فرانسه وقتی که ده‌هزارفرانك برای‌مخارج خرید اسباب جراحی از برای یکی از مریضخانه‌های ایالات فرانسه اعتبار میخواهند متفق‌الرأی رد میکنند، وقتی وزارت معارف بیست‌هزارفرانك برای افتتاح یك مدرسهٔ ابتدائی برای یك ولایت پرجمعیت فرانسه اعتبار میخواهند

۱- مقصود ظاهراً قراگوزلو نایب‌السلطنهٔ بعداست.

باتفاق آراء رد میکند، ولی برای پذیرائی یك «ترون» اینقدر اعتبار میدهند. در وقت مراجعت از حضرت عبدالعظیم به تهران که برای مبارکی سفرش رفته بود، دویست نفر از سربازهای برهنه و گرسنهٔ خودش که مدتی بود مواجب نگرفته بودند و از گرسنگی میمردند خواستند به شاه عریضه بدهند، آقا وجیه که پشت کالسکهٔ شاه بود سربازهای گرسنه بطرف او سنگ پرتاب کردند، سنگ بکالسکهٔ شاه خورد، شاه از آقا وجیه پرسید این چه بود؟ آقا وجیه ترسید گفت: اینها شوریده‌اند. شاه حکم کرد آنها که سنگ ازطرف آنها رسیده بود بیچاره سربازهای گرسنه‌را گرفتند و کشتند[۱] اینك از پارلمان میخواهیم که این یکصد و بیست هزار فرانك‌را به نواقص مریضخانه‌ها ومدارس خرج کند واین بی‌رحم را به پاریس راه ندهند، اگر راهش ازاینجاست بطور ناشناس بگذارند بیاید باخرج خودش برود... و وقت تیر انداختن بابی‌ها یك ستون از آن گذاشته بودند.. تا آخر ترجمه کردم.

آمدم نزدیك درکه بباغ می‌رود ایستادم واین ترجمه‌ها وروزنامه‌را زیر بغل گذاشتم، نصف آن ازخارج پیدا بود. شاه که مرا از دور دید صدا کرد بیا پیش. بازایستادم ولرزیدم. عملهٔ خلوت وملتزمین همه فرار کردند رفتند اطاق های خودا.. دفعه سیم صدا نکرد، خودش آمد پیش در دوقدمی ایستاد.. کاغذها را گرفت و تند تند بناکرد ازپله‌ها پائین رفتن.. شاه خیابان را تندتند رفت تا آخر کنار نهر نشست روی نیمکت، ترجمه‌را از اول تا آخر خواند، آنوقت بنا کرد پاره کردن مسوده و پاك نویس ترجمه و روزنامه را خیلی ریز پاره کرد و ریخت توی نهر.. سپس باز گشت، منشی حضور را خواست و گفت بده نظر آقا وزیر مختار تلگراف کنید که برود به وزیر امورخارجهٔ فرانسه بگوید فلان روز بسرحد فرانسه وارد خواهیم شد...

در ورود بفرانسه واضح است که تمام احترامات را بجا آوردند، رئیس جمهور باتمام وزراء درگار راه‌آهن استقبال نمودند. شاه درعمارت «تروکادرو» منزل کرده . (ایران دیروز ص ۲۶۵)

آپارتمان سی پله

در باب همین واقعه ، اعتمادالسلطنه که مترجم خاص شاه بوده وخودش‌هم قسمتی ازآن‌را ترجمه کرده دربر باب مطلبی دارد، حالا ازقول خود اعتمادالسلطنه بشنویم

۱ــ این‌داستان واقعه‌ای عجیب درتاریخ زندگی ناصرالدین شاه است که بایدآنرا درتواریخ آن روزگار خواند یا ازقول حسین محبوبی اردکانی شنید

«... چهارشنبه ۱۹ [شوال ۱۳۰۶ ق = ژوئن ۱۸۸۹م] برادر حاجی محمد حسن، روزنامه‌ای از پاریس آورده بودکه از شاه بد نوشته بودند ، شاه روزنامه‌را بمن دادند ترجمه‌کنم، ازصبح تاغروب ترجمه نمودم. یك دومرتبه شاه وارد اطاق من شد، که من یك‌تای پیراهن نشسته مشغول‌ترجمه بودم، عصر دلاك مهمانخانه آمد پشت‌گردن و زیر گلوی مرا بتراشد ، گفت زن خوشگلی سراغ دارم نزدیك اینجاست ، بعد ازمغرب من با دلاك به‌خانهٔ ضعیفه‌ا رفتم. بسیار اطاق تمیز وپاکی داشت. مرتبهٔ پائین‌بود، مرا دعوت بمرتبهٔ بالاکرد ، ازپله سنگی که سی‌پله میخورد بایست رفت. تاپله پانزدهم رفتم، بعد ترسیدم ، مراجعت‌کردم. باطاق پائین آمدم، خواستم دراطاق پائین باضعیفه معاشقه‌کنم، بادست باطاق بالا اشاره میکرد ، بیشتر اسباب وحشت من شد ، پنج امپریال دادم، بدون‌کاری، مراجعت بمنزل کردم[۱]. تانصف شب خدمت بودم. از روزنامه امروز متغیر بودند[۲].»

۱ــ اعتمادالسلطنه بیماری قلبی داشت وبه‌سکتهٔ همین بیماری درگذشت (هرچند بعضی‌ها مرگ او را به اشارهٔ امین‌السلطان نوشته‌اند، و من به‌زحمت آنرا باورمیکنم. درباب اختلاف اعتمادالسلطنه و امین‌السلطان و ایادی امین‌ـ السلطان،ـکه ازفعهم یکی‌ازآنها بودـ باید جای دیگر صحبت‌کرد). دراینجا خواستم‌تنها این‌نکته را اشاره‌کنم‌که احتیاط اعتمادالسلطنه ازبالارفتن وانجام امر منظور، بیشتر ازین جهت بوده‌که ضربان قلب شدت می‌یافته، چه بتصدیق اطباء ـ اینکار درحکم بالا رفتن از ۳۰ پله یك ساختمان است !

۲ــ روزنامهٔ خاطرات... چاپ افشار، ص۷۲۴.

دراینجا یك توضیح‌هم من باید بدهم. مرحوم اعتمادالسلطنه زنی داشت بنام اشرف‌السلطنه‌که بقول ایرج افشار، در ۱۲۸۸ ق (= ۱۸۷۱م) اعتماد۔ السلطنه با این‌زن‌ازدواج کرده‌بود (ص‌نه مقدمه)، وظاهراً این‌تاریخ‌ازدواج‌را ازمتن یادداشتها در آورده‌اند آنجا که خود درخاطرات یکشنبه ششم محرم ۱۳۱۰ ق‌گوید: «خاطرم‌آمد وقایع بیست ودوسال قبل‌ازین‌که ازسفر کربلادر رکاب شاه مراجعت میکردم، درکرمانشاهان دخترمرحوم عمادالدوله راگرفتم که الحالهم درخانهٔ‌من است» (خاطرات ص۹۴۴). امامقلی میرزاعمادالدوله فرزند محمد‌علی میرزا دولتشاه پسر فتحعلیشاه قاجار و جد خاندان دولتشاهی است، یمین‌الدوله از بستگان این زن، درشرح حال‌او نوشته است: «پس‌ازفوت←

ارزش کار اعتمادالسلطنه درین است که حقایق را می‌گوید ولی حیف که تمام حقیقت را نمی‌گوید. کار دربار ناصرالدین شاه ازاین حرفها گذشته بود، وتعجب من ازاعتمادالسلطنه است که برای‌دیگران‌درجستجوی نقطهٔ ضعف است:

۱- شوهرش اعتمادالسلطنه به مرحوم آقای سید حسین عرب نایب‌التولیه که عمه‌زاده‌اش بود شوهر نمود، مجاور به مشهد مقدس شد، درسن ۵۳ درمشهدمقدس درسنه ۱۳۳۳ هجری (= ۱۹۱۴م) فوت نمود .» (ص‌هفت مقدمهٔ خاطرات). این تاریخها کمی اشکال دارد، زیرا اگر دراین سال آن زن ۵۳ ساله بوده و درگذشته، در۱۲۸۸ فقط میتوانسته ۸ سال داشته باشدکه ازدواج او دربن‌سن بعید می‌نماید ، حالا هرچه بوده، چند سال کم و زیاد اهمیت ندارد ممکن‌است ۶۳ساله بوده اشتباه‌شده . مقصود من چیز دیگریست: اعتمادالسلطنه یك‌جا در بـاب مناسبات زن وشوهری خود هنگام وداع برای سفر فرنگ می‌نویسد : «.. با اهل‌خانه‌که نوزده سال تمام است مزاوجت نموده‌ایم (این یادداشت در ۱۲ شعبان ۱۳۰۶ق‌نوشته شده) بانهایت غم‌وغصه که جگرسنگ‌آب می‌شد وداع کردم. باوجودی‌که من ازین زن اولاد ندارم طوری همدیگررا دوست‌میداریم که‌کمترکسی در عالم این طور محبت دارد، خودم هم بواسطهٔ محبت باین زن طالب اولاد نیستم» (خاطرات ص۷۲۲). تا اینجا همه مقدمه بود ، من مطلبی دیگرمیخواستم بگویم: این‌کتاب خاطرات که درحدود هزار صفحه با حروف ریز چاپ شده، اکثراً به‌خط همین اشرف‌السلطنه پاکنویس شده، بدین معنی‌که نسخهٔ کامل یادداشتها بخط اشرف‌السلطنه است (ص سه مقدمه). وچون اشرف‌السلطنه فوت‌کرد بنابه وصیتش، به‌کتابخانهٔ آستان قدس سپرده شد. «شاهزاده عرب ملك خانم اشرف‌السلطنه آنها را پاکنویس می‌نموده ومخصوصاً نگاه می‌داشته ، چون اولاد نداشت عمرخودرا بیشتر بمطالعه می‌گذرانید.. پس‌ازفوت اعتمادالسلطنه، ناصرالدین‌شاه آن‌کتابها را... ضبط کرد، ولی مرحوم اشرف‌السلطنه درسال‌هفتم سلطنت مظفرالدین‌شاه آنهارا استدعانموده وداخل‌کتابخانهٔ خود نمود وضمناً وصیت‌کرد که‌کتب ایشان تقدیم‌کتابخانهٔ مبارکهٔ آستان قدس رضوی ارواحنافداه گردد» (ص شش وهفت مقدمهٔ خاطرات) . تا اینجا هم من حرفی‌ندارم. مقصود من یك چیز دیگربود: راستی این‌زن‌که این خاطرات‌را درعین‌شباب وغضارت جوانی وحسادت وشوهرپسندی پاکنویس میکرده، وقتی به یادداشت فوق، یعنی «معاشقه باضعیفهٔ فرانسوی» رسیده است آیا چه حالتی داشته؟ چه‌اندیشه‌ای درخاطرش می‌گذشته؟ و بعداز پاکنویس عبارت عـلاقه به

تو که بر بام خود داو گینه، داری

چرا بر بام مردم می‌زنی سنگ؟

خصوصیت اتابك و ارفع هم از چیزهائی است که نباید
جاب اسکاتلند ازآن گذشت. این دو، همه جا رفیق حجره وگرمابه
وگلستان بودند. ارفع به گوشه‌ای ازین خصوصیت اشاره
د، آنجاکه میگوید: «در اسکاتلند، یك شب آمدیم بقصرویکنتس‌مون روزکه
ن لقب دوك دارد... ویکنتس معرکه کرده بود. اطراف دریاچه را باگل
احین وفانوسهای چین و ژاپون آراسته بود، شاه بعداز دانس اظهارخستگی
؛ و رفت اطاق خود، صالح خان خواجه‌رفت شاه را بخواباند، مادرصاحب‌
ه هم اظهارخستگی کرد و رفت اطاق خواب خودش. بعد ویکنتس گفت من
راهرمن پارو زنی بلدیم، شما را وامین‌السلطان را ـ چون بیشتر از چهار
جا نداریم ـ دعوت میکنیم برویم درقایق بنشینیم در دریاچه بگردیم...
چهارنفری داخل یکی ازقایق‌ها شدیم، خانمها هریکی یك پارو برداشته و
ستند جای پاروزن‌ها، ومن وامین‌السلطان درجلوآنها نشستیم‌وبنای گردش‌را
اشتیم... خواهرخانم صاحبخانه گفت: خانم‌آواز بلداست خوب‌میخواند،
اهش‌کنید قدری ما را مسرورکند. امین‌السلطان ومن استدعاکردیم، قبول
کرد... بعد از اصرار زیاد شروع‌کرد به‌خواندن، تصور بفرمائید هوابآن
افت، ماه چهارده شبه، آب دریاچه مثل‌آینه که تمامی این‌فانوسها را درخود
کس‌نموده‌بود، در روبرو دونفرحقیقتاً پری پیکروآوازی که‌بلبهارامحجوب
کرد، انسان چه‌حال خوش باید داشته باشد.

امین‌السلطان ومن‌ازخود بی‌خود شده ووالصنع خداوندی وزیبائی‌زمین
آسمان شده بودیم. امین‌السلطان بمن گفت: رضا! نمی‌دانم در دنیا چقدر
ندگی خواهم‌کرد، هیچ تفاوت نمیکند، بیست سال باشد، سی‌سال باشد، یاصد
ال باشد. اگربعد ازین شب درمدت عمرم همه در زندان و زیر زنجیرباشم،
مهٔآن مصیبتها درمقابل این دم با هزار سلطنت دنیا عوض نمیکنم، از برای

اهل‌خانه» درباب مردان روزگارچگونه قضاوت میکرده است؟ من از مردان
نمی‌پرسم. دلم‌میخواهد یکی‌از زنان جواب گوید که واقعاً این‌زن درچه‌حالتی
ین یادداشتها را پاك نویس کرده‌است؟ آیازنان حق‌ندارند بگویند «مردهامثل
سگه می‌مانند، به‌محض اینکه بته‌ای دیدند لنگه خود را ورمی کشند!»

من چیزی نخواهد بود درمقابل این لذت[۱]». (ایران دیروز ص۰۴۲۰).

چقدر این حرف اتابك شباهت دارد به‌حرف خواجه نظام‌الملك طوس درآن هنگام که میخواست درعروسی پسرش مؤیدالملك شرکت کند و برا ممکن نبود، آنگاه به همراهان گفت : «به‌ذات پاك خدای عالمیان ـ که ع بقالان خوشتر است از زندگانی ارباب اختیار وفرمان است ... با این همه کاش ازشر دشمنان وحاسدان ایمن باشم، وچون مجموع ازمنهٔ عمر بدین وتیره گذر باشد، از حیات چه لذت توان یافت[۲]» وباز چقدر آرزوی این بزرگان به شباهت دارد، آنجاکه پادشاهی مثل شاه عباس بزرگ هم یك روز بزبان آور بود «ای کاش مرد سادهٔ درویشی بودم وبایك لقمه نان زندگی می کردم، وپاد این سرزمین فراخ و این همه مردم ـ که درکمال بی‌لیاقتی برآنان حکو میکنم ـ نمی‌بودم[۳]. »

دانشا چون دریغم آئی ...

باری، صحبت ازکیفیت پیشرفت ارفع بود، اما قبل آنکه به‌بقیهٔ مطالب برسیم ، این نکته را هم بد نیـ بدانیم که چرا لقب«دانش»یادر واقع تخلص‌دانش بر او انتخاب شده است . این‌مطلب راعرض کنم که باه

۱ـ امین‌السلطان اگر میدانست که بیست سال بعد، در برابر درمجا شورای ملی، گلولهٔ عباس‌آقا تبریزی درانتظار اوست، هرگز ازآن قایق‌پا نمی‌آمد واصلاروبطرف ایران نمیکرد، پارك وباغ وخانه خودرابه‌همان‌رو می‌سپرد ـ که مرکزسفارت آنها باشد ـ وازخیر سنگ مرمرسرمزارخود درقم می گذشت . حرف‌امین‌السلطان مرا بیاد عبدالملك مروان‌خلیفهٔ اموی‌انداـ که یك‌روز پس‌ازانجام‌کارهای مملکتی‌واوقات تلخیهای سیاسی به‌اطاق‌اختصاـ خود رفت واز پنجره‌کاخ به‌بیرون نظر انداخت، دید جمعی ازگازران (لبا شویان، آنهاکه پارچه وپشم ونخ وامثال‌آنرا می‌شستند وچوب میزدند و آهـ میدادند)، پس‌از انجام‌کارخود، دربیرون قصر، درکنارنهری برابرآفتاب‌در کشیده و راحت‌خوابیده‌اند وچنان بخواب رفته‌اندکه‌گوئی دربن عالم‌نیستند عبدالملك به‌آسایش‌آنها حسرت برده وآهی‌کشید وگفت : «کاش گازر بودم خلیفه نبودم .» نمونهٔ همین نکته است که سعدی روشن بین دربن بیت عنوا می کند :

بخوابنـد، شب، روستائی و جفت
به نازی‌که سلطان در ایوان نخفت

۲ـ رجوع شود به‌آسیای هفت سنگ ص ۳۱۳

۳ـ نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۲ ص۹۰

بی‌ذوقی‌ها، ارفع، آدم دانش دوست وبا اندیشه‌ای‌بود، اواز نخستین کسانی است که طرفدار تغییر الفباء بوده و رساله‌ای دربن باب نوشته، وقتی که میرزاملکم خان ازطریق روسیه به‌ایران می‌آمده وچند روزی‌درتفلیس بود، میرزا رضاخان یك نسخهٔ رساله خودرا باومیدهد، ملکم درجوابش می‌نویسد «... آقای‌میرزا رضاخان، شما ملتفت شده‌اید که هر کس باید اسم خانواده هم داشته باشد ... و برملاحظهٔ آن کمالات مختلف که در نهـایت خوشوقتی در وجود شما مشاهـده میکنم، خیلی مناسب می‌بینم که اسم خانوادهٔ خود را دانش قرار دهید ... غره رمضان۱۲۹۹، ناظم‌الدوله ملکم» (= ژوییه۱۸۸۲م) (ص۸۲ ایران دیروز).

او از نخستین کسانی است که در تهران مدرسه دائر کرده بود، یعنی در واقع مکتبی که حاجی میرزا یحیی‌دولت‌آبادی بنام «دبستان دانش» تأسیس کرده‌بود به‌پول ارفع‌الدوله اداره می‌شده است[۱].

پسر کریم داد ترکمن

چند تن ازمعروفان، بچه‌های خودرا باو سپردند کـه دراروپا به‌تحصیل آنها کمك کند، وازآن‌جمله‌یکی‌ارباب کیخسرو شاهرخ بودکـه پسرخود شاهرخ را بـرای تحصیل همراه‌او کرد، واین‌پسر بیچاره درکوهستانهای بین‌اسفهان وایزد خواست به‌کلوله‌قشقائی‌ها ازپای درآمد ودر دامن ارفع‌جان سپرد واورا درآباده خاك کردند. یکی دیگرازکسانی‌که بدست ارفع به‌جائی رسیده، خود ازمشاهیر ترکمانان در روزگار اخیراست؛ از روایت خود ارفع استفاده کنیم.

اوبعد ازاتمام‌مرزبندی بجنورد هنگام بازگشت گوید: «ازسیملقان آمدیم به‌جاجرم، چون کریم دادخان‌یکی‌ازپدرزنهای‌سهام‌الدوله ومباشرتمام‌کارهای‌او بودمهماندارصاحب اختیاروما نبود ومأمور بودازطرف سهام‌الدوله که پذیرائی وهمراهی‌کند ... درآنجا یك پسر پنج و شش ساله راآورد نزد من، گفت: ما کردها قیافه‌شناس هستیم، من یقین دارم‌که شما به ترقیات فوق‌العاده نایـل خواهید شد، خواهشمندم‌که این‌پسرمراکه خیلی‌با هوش است به‌پسری‌خودتان قبول کنید. اسم اوعبدالحسین است. من گفتم خداکند این قیافه شناسی شما صحت داشته باشد، باکمال میل او را به‌پسری خود قبول میکنم. تقریباً هشت سال بعد ازین فقره، وزیرمختارپطرزبورغ شدم، یك روزپیشخدمت آمد و گفت

۱ـ تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام، تصحیح سعیدی سیرجانی ج۲ ص ۴۱۲، عجیب اینست که خانهٔ شخصی ارفع هم ـ که بهارضیه معروف بود ـ تبدیل بسالار فرهنگ مسعود دبیرستان دوبهلی وسالار دهدکی شد.

یك نفر ترکمن بایك بچه آمده‌اند شمارا ببینند، وارد شدند، دیدم کریم‌دادخان است با پسرش عبدالحسین خان . گفتم بنشینند ... با هزار اصرار نشست .
کریم دادخان گفت البته پیش‌بینی و وعدهٔ خودتان را فراموش نکرده‌اید، این پسرشماست، آورده‌ام بدهم دست شما، هرچه بخواهید دربارهٔ او معمول بدارید.
گفتم متشکرم ولی مقصودشان چه‌چیز است ؟ درکدام رشته اورا تربیت بدهم ؛
گفت البته دیدید پسرهای سهام‌الدوله سواری یاد میگرفتند، پسرمن هم باآنها سوارمی‌شد، میخواهم همان‌رویهٔ پدری مارا یاد بگیرد .
به‌توسط وزیرامورخارجه، ازاعلیحضرت‌امپراطور[روس] خواهش‌کردم اورا به اولین مدرسهٔ سواره نظام موسوم بمدرسه نیکولای بگذارند ، استدعا مورد قبول‌یافت، بمدرسهٔ مز بور داخل وآخرش وزیردربارایران شد»[۱].(ایران دیروز ص ۱۴۱) .

قی چشم امین اقدس

مثل اینکه هنوز درست نفهمیده‌ایم که پول‌های کلان ارفع برای خرید املاك تفلیس ازکجاآمده بود ؟ البته اعتمادالسلطنه یك‌جا یادمیکندکه بعدازمسافرت امین‌اقدس برای مداوای چشم خود و پذیرائی ارفع ازو، «پنجاه فرمان نشان سفید مهر بدون تعیین درجه‌که همراه امین اقدس کرده بود سی وهشت طغرا ازآنهـا را به‌طور انعام به‌میرزا رضاخان قونسول تفلیس داده‌اندکه بهرکس میخواهد بفروشد، حالت متمولین روس و قید آنها به‌نشان معین است . البته میرزا رضاخان به‌ده‌هزار تومان فرامین را خواهد فروخت . بندگان همایون خوشحال بودندکه چشم امین اقدس قی‌کرده است واین دلیل برحیات چشم‌است»[۲]. ولی باید قبول کردکه حرف‌ثروت‌ارفع ازین ده هزارتومانها وازعوائد قی چشم امین‌اقدس بیرون است .
درمورد ثروت خود، ارفع‌الدوله، یك اشاره‌ای مبهم داردکه‌گمان‌میکنم

۱ـ لابد خوانندهٔ عزیز متوجه شده است‌که این پسر، همان عبدالحسین خان تیمورتاش سردار معظم خراسانی بجنوردی است، ولی مرحوم ارفع هیچ وقت پیش‌بینی نمیکردکه این جوان سوارکارخوش قیافهٔ دلیر وبا تدبیررا ـ که تقی‌زاده اورا بوذرجمهر ایران‌خوانده بود ـ من غیرمستقیم، ازدشتهای‌آزاد و بیابانهای بی‌پایان ترکمن، به‌چار دیواری قصرقاجار منتقل ساخته است . چه خوش‌گفت‌آنکه‌گفت : صحبت پادشاهان چون‌آتش است‌که اگر دور باشی ترا گرم‌کند وگر نزدیك شوی بسوزاند .

۲ـ روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۸۰۳

بهدهی میبرد. اوهمه اینهارا نپجهٔاحتمالی خودشامیدانسو میگوید: «... یك
امین السلطان مرا بهجاجرود احضار کرد، رفتم دیدم برف زیاد آمده وخیلی
است، ددبالای کرسی امین السلطان نشسته [بود] گفت هوا سرد است بیا
ین زیر کرسی و گرم شو، من ترا نخواستهام، شاه خواسته، حالاخبرمیدهم،
وقت خواستندبرو... وقتی که آدم امین السلطان توسط پیشخدمتها به اعلیحضرت
مدن من اطلاع دادند، فی الفور مرا بحضور خواستند. عزیز السلطان با
باشی ومهدیخان درحضور بودند، تعظیم کردم، فرمودند بیا جلو. تا رسیدم
دیك فرمود : میرزا رضاخان، خدمات تو درتحدید حدود خراسان مخصوصاً
خصوص مرتع ومزرع لطف آبادیها همیشه درنظرم است، ودرین سفر فرنگستان
ا از درستکاری وصداقت وامانت خود خیلی خرسند کردهای، فکر کردم برای تو
اسبتر ازمأموریت قفقاز نیست . بهقوام الدوله سپردهام شمارا بالقیمعین الوزاره
تفلیس بفرستند . حالا تو ژنرال قونسول قفقاز هستی ، خواستم چندکلمه از
لطف خودم نسبت به تو درحضور جمعی بگویم، اولا : این را بدانکه در
ران، درنظر اهالی ایران، اعتبار واحترام واهمیت شخص بسته بـه ثروت و
کنت اوست، هرکس مایه ندارد پیش مردم اهمیت واعتبار ندارد، آدم بیپول
گرفاضل فضلا ونادر دهر باشد مردم بخیال اینکه مبادا از آنها قرض بخواهد
و فرارمیکنند[1]. من خوب میدانیم که تو هیچ نداری، پدرتهم ندارد، هرچه
اشته درسیل همه رفته. درقفقاز اقلا چهل هزارتبعه داریم ، بهقوام الدولهسپردم
مامی تذکرهٔ قفقاز را بتو بدهد ، اگر سالی بههر تذکره یك منـاط بگیری
چهل هزارمناط میشود، با پول ما بیش ازبیست هزار تومان است. این پولرا
بخود و هوائی خرج نکن . جمع کن ، صاحب سرمایه باش ؛ اگر خوب از
عهدهٔ این مأموریت درآمدی تو را وزیـرمختار پطرزبورغ خواهمکرد و از
پطرزبورغ بهسفارت کبرای اسلامبول خواهم فرستاد و بعد بـهتهران خواسته
صدارت عظمی را بتو خواهم داد .

بقدری ازین فرمایشات متأثر شدم که اشك شادی از چشمم ریخت ، یك
کلمه نتوانستم عرض کنم و زبانم بندآمد. مجدالدوله اشاره کرد که پای شاهرا
ببوسید، بهسجده افتاده پایش را بوسیدم. وضع مرا دیدکه قدرت تکلم ندارم،
فرمود: مرخصی، برو راحت باش.» (ایران دیروز ص۳۰۹) .

میرزا ابوتراب

«...سال اول ورود من بهآنجا، درتهران وتبریز
وبـای سختی بروز کرد ... از تبریز به تفلیس
ناخوشی سرایت کرد و اول میان ایرانیها بروز

۱ــ واقعاً که کلام الملوك ملوك الکلام .

کرد[۱]، یك روز تجار و رؤسای اصناف دسته جمع آمدند به قونسول ژنرالی، گفتند که فرمانفرمای قفقاز امر کرده که چون ایرانیهای مقیمین تفلیس اغلب فعله و عمله هستند، و هر سه چهار نفر در یك اطاق منزل دارند... این ناخوشی را بسکنهٔ شهر انتقال خواهند داد، حکم کرده تمامی اینها را تحت الحفظ از راه جلفا بایران بفرستند! ».
کیفیت ملاقات با حاکم قفقاز وتهیهٔ بیمارستان وسایر کارهای ارفع مطالبی است مفصل که باید درخود کتاب خواند، اما ببینیم بالاخره همین مردم فعلهٔ فقیر - که طبعاً بعد از جنگهای قفقاز وتسلط روسها تنها یك اقلیت مطرود بشمار می آمدند، وبا همه اینها حاضر نبودند تبعیت خود را ازدست بدهند - چگونه منبع اصلی درآمد ژنرال قونسول بودند؟ او گوید: «... دوسال بعد ازمأموریتم، فرمایشات مرحوم ناصرالدین شاه بخاطرم آمد؛ پول تذکره از هرطرف بنا کرده بود مثل باران ریختن![۲]
مبلغی پول در بانك دولتی داشتم، باچند نفر تجـار معتبر ایرانی شور کردم که این پول را بکجای مطمئن میتوانم بسپارم؟ گفتند معتبرترین جائی که که میتوان پول را سپرد املاك است». (ایران دیروز ص ۳۱۸)
واین زمینها همانها بود که قبلا اشاره کردیم که مثل فیروزه وکاخ الماس را در برمیگرفت[۳].

۱- علت اینست که فقر وبیچارگی بیشتر دامن گیر آنها بود .
۲ - حرف در، آمد کار است ، نه دانستن کار
طاس اگر نیك نشیند همه کس نراد است .
۳- البته این املاك، بعد از انقلاب روسیه و سوسیالیزه شدن امـوال، تماماً بتصرف دولت شوروی درآمد وجزو اموال عامه شد، چه آنها که درحوض فیروزه شراب کاخت می ریختند وبمردم میدادند وچه آنها که مثل زین العابدین خان تقی اف درباکو، ایام عاشورا کله های قند را درحوض مسجد بزرگ می‌ـ ریختند ومردم ازآن شربت بی دریغ میخوردند ، همه اموال و سهام شرکت و کارخانه ها - خوب وبد وزشت وزیبا- به آتش انقلاب سوخت! بقول ملای نراقی:
آنکه آرایش این باغ ازو بود کنون   نگذارند که از دور نگاهی بکند
مشیرالدوله وقتی بعد از وثوق الدوله رئیس الوزراء شد وقرارداد را لغو کرد، یك جا که میخواست مأموریتی به ارفع بدهد باو گفت : «.. بعد از رفتن وثوق الدوله ماهی دوازده هزار لیره بطور مساعده برای گرداندن چرخ دولت، ...

خانه شاگرد

حالا دیگر موقع آن رسیده که بگویم این پرنس ارفع‌ـ
الدوله کیست؟ البته خودتان متوجه شدید که این مرد
از شاهزادگان بلافصل و بازماندگان صدها فرزند و
فرزند زادهٔ خاقان مغفور نبود، او «یك بندهٔ مطواع»[1] ویك بچه ازخانواده‌ای متوسط وشاید هم تاحدودی فقیر اهل‌تبریز بود . پدرش حاج شیخ حسن مهاجر ایروانی دربازار حجره داشت وقناویز ومخمل‌کاشان میفروخت (ایران دیروز ص۱۹) و وقتی سرمایهٔ پدر را سیل برد به فقر و بیچارگی عجیبی افتاد وپسر ناچار بقفقاز مهاجرت‌کرد و درآنجا بسختی درسهائی خواند تا کم‌کم دری بهتخته خورد ونانش توی روغن افتاد .

یك نکته باید بگویم و آن اینست کـه حکومت ایـران در دوره‌های تاریخی هرچند بظاهر یك حکومت خـانوادگی محسوب می‌شد ، اما اغلب می‌بینیم که از طبقات عادی خلق هم کسانی بدستگـاه حکومتی وارد میشوند و سالها حکومت میکنند تا خود خانواده‌ای تازه تشکیل میدهند که منشأ حکومت میشود، از آنجمله مثلا خواجه نظام‌الملك طوسی ، منشی آسمان جل عهد سلجوقی بودکه از روزی چند درهم عایدی دیوان‌امیرشاذان بلخ، بمقامی رسیدکه بیست ونهسال ونهماه صدارت دولت ایران را ازشرق تا غرب داشت و کرایه حمالان جیحون را بانطاکیهٔ غرب حواله می‌داد. ودهها تن دیگر مثل قائم مقام وامیرکبیر وشیخعلی‌خان زنگنه میرآخور[2] که عموماً از طبقات فقیر بودند وپای برسریر حکومت نهادند. مقصود این است نباید تصورکرد دراین

انگلیسی‌ها، میدادند حالاموقوف شده، درخزانه دیناری نداریم. من‌که‌رئیس‌ـ الوزراء وبرادرم (مقصود مؤتمن‌الملك است) که وزیرمشاور است قرار گذاشتیم مجانی‌خدمت بکنیم. اگر بلشویکها املاك شما را درقفقاز وپول شمارا دربانك نزده وغارت نکرده بودند، بشما هم تکلیف میکردیم که این خدمت‌را مجاناً قبول‌کنید، چون از خسارت وارده بشما مطلعم، آمده‌ام تکلیف بکنم‌که به دویست وپنجاه تومان مواجب رکابی‌شما دویست وپنجاه تومان علاوه کنیم، با پانصد تومان درماه بروید این‌مأموریت را بجا بیاورید. (ایران‌دیروز ص۵۰۰)

۱ــ یك بندهٔ مطواع به از سیصد فرزند
کاین‌مرگ پدرخواهد وآن عمرخداوند

۲ــ خرده خرده قشو قلمدان شد شیخعلی خان وزیر ایران شد

نهای طولانی تاریخ ، دریچهٔ ترقی وپیشرفت براستعدادها و نبوغها بسته است.

ارفع نیز چنین بچه‌ای بود که سرنوشت اورا به‌تفلیس افکند ، درفقر و .ی تحصیل کرد وزبان‌روسی آموخت. محمودخان‌علاءالملك ژنرال‌قونسول س از او پرستاری و نگهداری کرد . در آنجا مخصوصاً آخوندوف او را د راهنمائی کرده و نفوذ بسیار در او داشته است.

علاءالملك باوتوجه خاص داشت، خود ارفع مینویسد: «میرزامحمودخان آمرامثل‌پسرش‌جوادآقا نگاه میکرد ومیگفت تویادگارپسرمنی... بمناسبت له مرا به‌جلفا باستقبال شاه برده بود[1] در سیاههٔ ملتزمین رکاب اسم مراهم ته بود » (ایران دیروز ص ۶۸) .

اعتمادالسلطنه که گفتم یك‌عنادی به ارفع پیدا کرده بود ، یك‌جا درباب بیات علاءالملك وارفع سخت عنان قلم‌را رهاکرده حرفهای عجیبی زده‌است ید: «.. میرزا رضاخان قنسول ایران درتفلیس‌که ...[2] علاءالملك بود در سال قبل و درسفر دویم بندگان همایون بفرنگ مثل ادنی نوکر غلیسان آورد ودرسر میز خدمت‌میکرد، بجای میرزا محمودخان، وزیرمختارایران طرزبورغ شده[3]» ودرجای دیگر همین اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «میرزارضا ی نایب سفارت‌ایران درپطرزبورغ... ملقب به‌معین‌الوزاره شد... همینقدر ویسم اصلا ایروانی ورعیت روس‌است، درهمین تفلیس وقتی میرزامحمودخان ها بود واین میرزا رضاخان جوان‌بود خانه‌شاگرد خانهٔ میرزا محمودخان .»[4]

۱ــ آنطور که توضیح داده است برای ترجمه.

۲ــ ایرج افشار اینجا یك‌کلمه را حذف‌کرده است ، معلوم است‌که چه مواهد بگوید، اما افشار جان چرا خاطرات مردم را ناقص‌کرده‌ای؟ مگر و برمیخورد؟ همه رفته‌اند توجوش‌آنها را میزنی؟

باستانی‌جان، خوب‌بود به‌تو که بر نمی‌خورد به‌عکس‌کتاب که‌در کتابخانهٔ کزی موجودست مراجعه می‌کردی وجملهٔ راکامل‌نقل می‌کردی ودلت خنك شد . (ایرج افشار)

۳ــ روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه‌ص۱۱۳۴

۴ــ ایضاً ص۷۷۱، آقای محمودکتیرائی‌کلمهٔ مزلف راهم براین‌یادداشت افه‌کرده . (خلسه ص۱۷۰)

کی توان دیده فروهوختن ازصورت خوب

البته من نمیخواهم گناهان اعتمادالسلطنه‌را پاک کنم یا گناهان محمود خان علاءالملک را ـ بعد از آن کارها که برسر میرزاآقاخان بردسیری وشیخ احمد روحی هم‌ولایتی‌های خودم در زمان قدرت او آمده است ـ بشویم، خصوصاً که خود ارفع هم دریادداشتهای‌خود، تلویح گونه‌ای باین مسائل دارد، و گوید:

«...مرحوم‌علاءالملک‌مخصوصاً ازصورت‌زیبا خیلی‌خوشش‌می‌آمد. دریکی از دالانها [هتل پطرزبورغ] چشمش افتاد بیک دختر نازنینی که واقعاً هرمحرر ازشرح زیبائی قد و بالا وچشم وابرو وزلف تابدارآن عاجزاست، تقریباً هیجده ساله بود، بامادرش گردش میکردند، مدتی علاءالملک پشت سر این‌ماهرو افتاد تااینکه آنهارا رساندبه‌کالسکه‌شان. ودرآنجا ازته‌دل گفت: آه! کجاهستی‌سعدی، که درتوصیف این حور بهشتی یک‌غزل بسرائی؟ سپس گفت : دیگر ماندن در اینجا فایده ندارد، برگردیم بمنزل. این‌آه درون رئیس محترم ، اثرغریبی بمن کرد، به سفارت که برگشتم رفتم باطاق خودم ، قلم برداشتم این غزل را

دیدم به پطرزبورغ یکی دخترکی را
نادیده ازو چشم جهان بهترکی‌را..الخ

نوشته بردم پیش علاءالملک، گفتم :

چراغ برق نداری توبا فتیله بسازا» (ایران دیروز ص۱۹۶)

ولی هرچه هست ، من حرفهای اعتمادالسلطنه را بساین صراحت قبول نمی‌کنم. بازهم باید ریشهٔ ترقیات ارفع را ازجای دیگر جستجو کرد.

بدنیست دوباره بسراغ مجدالاسلام برویم.

بازهم مجدالاسلام

مجدالاسلام هماناطور که گفتم وقتی درکلات تبعیدبوده یادداشتهائی درباب کلات نوشته ودریکجا ضمن‌صحبت ازاینکه روسها نقشه داشتندکه با تصرف مرو وآخال واتك خودرا به‌هندوستان نزدیك کنند، می‌نویسد:

«.. قبل ازصدارت مرحوم حاجی‌میرزا حسین‌خان مشیرالدوله‌سپهسالار بتوسط یحیی‌خان معتمدالملك دستخطی ازناصرالدین شاه صادرکردندکه عوض آنکه صحرای‌اتك راکه مطلوب‌آنها بوده‌بآنها واگذارنمایند، ماورای‌اترك را ندانسته تفویض‌کرده بودند! اگر ازهمان وزیری که این‌دستخطرا صادرکرده

است بپرسند صحرای اترك کدام است و صحرای اتك کجاست ، ابداً جواب درستی نمیتواند بدهد.. تلرش بهمان مناطهای طلاست که درازای این خدمت از دولت روس تحویل میگیرد.. افسوس که قلم من شرم دارد والاتفصیل سرحد- بندی سلیمانخان صاحب‌اختیاررا، بمعاونی میرزا رضاخان- که حالا ارفع‌الدوله امیرنویان پرنس صلح سفیر کبیر دولت‌علیه ایران در دربار عثمانی است - در اینجا ثبت میکردم که چگونه اهالی‌سرحدی‌را ازآب وخاك خدادادشان‌محروم کردند...» (سفرنامهٔ کلات ص۴۹۴).

این قضیه که مجدالاسلام میگوید ، سردراز دارد. تـوضیح اینکه برای مرزبندی و کیفیت استفاده ازآب رودخانه‌های‌شمال خراسان، قرارمیشود هیئتی بخراسان بروند. به پیشنهاد علاءالملك، این میرزا رضاخان‌را که زبان روسی می‌دانست،همراه سلیمانخان صاحب اختیارکه از رجال بزرگ روزگار ومورد اطمینان ناصرالدین‌شاه بودکردند و اینها بعد ازمدتی طی طریق خودرا بـه سرحد روس وایران رساندند. حالا از زبان خود ارفع‌قضایارا بشنوید:

«... ازسلیمان‌خان صاحب اختیاربمن‌کاغذ رسید که ازلطف‌آباد حرکت نکنم وباشم که بواسطهٔ شکایت اهالی لطف‌آباد بمشهد ، از تهران امر شده که کمیسیون طرفین بیایند اول کار لطف‌آبادیها را یك‌طرفی بکنند ، بعد بروند برای نصب علامات .. ازآنطرف‌کمیسیون روس سیصد نفرقزاق باصاحب‌منصبان خود وآشپزخانه وچادر ومستحفظ داشتند وخودشان ده‌نفر بودند .. وچند نفر مهندس داشتند. ماهم بیست وپنج قزاق ایران داشتیم درتحت فرماندهی‌علیخان یاور.. ابتدا دستورالعملها ونقشه‌ها که بطرفین داده بودند گذاشتند روی‌میز.. وقتی نقشه‌هارا که بامضای وزیر امور خارجهٔ روس و وزیرامورخارجه ما بود ملاحظه کردیم ودیدیم که سرحد لطف‌آباد را با یك خط سبز از زیردیوار قلعه لطف‌آباد کشیده‌اند و تمام مزارع ومراتع پانصد خانوار را دربیرون این خط درخاك روس گذاشته‌اند، همه حیران مـاندیم... صاحب‌اختیار ازکلنل پرسید خودتان می بینید که درتهران، ازعدم‌اطلاع،این‌نقشه‌را امضاء کرده‌اند، چگونه انصاف اولیاء دولت روس وانصاف شما روا خواهد دیدکه اینهمه مردم‌را گرسنه بگذارید؟ آیا میشود یك قصبه ویا یك‌عشیره در دنیا بدون مزارع‌زندگی‌کنند؟ کلنل باکمال ملاطفت گفت: جناب صاحب‌اختیار، ما ازدولت خود دستورالعمل داریم که بموجب همین نقشه وخط سبز سرحد تعیین‌کنیم، دیگر ما برای‌ترحم ورعایت مأموریت نداریم... پیرمرد [صاحب‌اختیار] عصبانی‌شد وازحال‌طبیعی

در رفت وپاشد و گفت: مردکه یکساعت است من بتو الحاح می‌کنم ، اصرار میکنم باعدالت رفتار کنی، شما میگوئید خط سبزمجری شود! ونقشه‌را زد روی میز و گفت مرخ اینطور مأموریت نمیکنم ، استعفا میکنم ومیروم، شما می‌دانید و دولت!

خدا رحم کرد که پاختیانوف کلمه به کلمه گفته‌های صاحب اختیار را ترجمه نکرد ولفظ «مردکه» را « مسیو » ترجمه کرد ! ولی بهرحال پا شدند و گفتند: مأموریت ما با این وضع تمام شد، و دست هم نداده رفتند ...»

(ایران دیروز ص ۱۰۶)

ناصرالدین‌شاه ومرو

این‌روزها کتاب «اسناد بر گزیده» تألیف آقای ابراهیم صفائی‌را میخواندم. این کتاب هم از اسناد مهم تاریخ معاصر است، واز کتابهای اخباری ـ نه انشائی ـ آقای صفائی‌است که باید مورداستفاده هرمحققی‌قرار گیرد.

در این کتاب آقای صفائی یادداشتی ـ و در واقع تلگرافی ـ است از ناصرالدین‌شاه بقوام‌الدوله درمورد تصرف سرخس‌که در پایان بخط خود شاه نوشته‌شده: «...دربن کارابدأ کوتاهی نکنندوتصرف‌سرخس‌را ازهمه‌چیزواجب‌تر شمارند، کاری نکنندکه خدا نکرده تأخیری دربن‌کار بشود، ما از مخارج و قشون‌کوتاهی نداریم . این‌کار را یك‌طرفی‌کنند، شعبان ۱۲۷۵»[۱].

این‌حرف مربوط بهسی‌سال قبل ازمأموریت ارفع‌الدوله است .

ده سال بعد ناصرالدین شاه هنوز تصرف‌آخال که هیچ ، خواب تصرف مرو را هم میدیده، که وزیر خارجه‌اش میرزا سعیدخان می‌نویسد :

«...بایدراحت را برخود حرام‌کرد واین‌عضوشریف‌را نگذاشت ازبدن دولت جداشود، آخال‌را بدین‌احوال نباید گذاشت، حکماً باید محکمهٔ‌ترکمان را ازآنجا بهم زد و اثری ازآنها ـ که درحقیقت پشت دروازهٔ مشهد مقدس را دارند ـ بجای نگذاشت واگر این‌حرکت باعث شدکه مرو نیز به‌تصرف دولت بیاید، چه بهتر!»

من آن تلگراف شاه واین یادداشت وزیرخارجهٔ او را و عقیدهٔ قلبی‌آن دو را باور میکردم[۲] ، اگر یادداشتهای خصوصی ارفع سی سال بعد ازآن

۱ــ اسناد برگزیده ص۱۳۶

۲ــ و شاید سخنان مجدالاسلام را که ناظر عینی بوده است هم تخطئه میکردم . . .

تلگراف و بیست سال بعد ازین یادداشت ، درین مجموعه چاپ شده بود.

باکدام قشون ؟

متأسفانه همانطور که گفتم بسیاری از اسناد رسمی و سیاسی این روزگار حاکی از حاق مطلب و واقعیت مسأله نیست، وتنها یادداشتهای خصوصی اشخاص است که اسرار پشت پرده را روشن میکنند همچنانکه بعضی از نظریات خصوصی افراد هم در یادداشتهای شخصی، کاررا برمحقق مشکل می‌سازد، اما اکنون ببینیم ناصرالدین شاهی که در آن روز آن تلگراف تند و رسمی را بعنوان دستورالعمل بمأمورین خود درمرز خراسان می‌داد ، سی سال بعد ، باتلگراف رمز چگونه نظریات خود را در مورد ترکمن‌ها و مرزهای خراسان بازگو می‌کند و آیا حق با مجدالاسلام نیست که گفته بود«شاه‌می‌خواست خودرا ازشرترکمنها آسوده کند»؟

ببینیم ارفع چه میگوید :

«... بعد ازسه روز ازتهران جواب رسید، یکی رمز ازطرف شاه ویکی بطور اختصار ازطرف وزیرامورخارجه، وزیر امورخارجه نوشته بود ازطرف همایونی تکلیف شما معین شد، استعفای شما قبول نمی‌شود، مأموریت محولهٔ خودتان را باید انجام دهید . تلگراف شاه خیلی مفصل بود، بعد از تغیر معمول در باری نوشته بود که: «تصور می کنی که من باختیارخودم باین تقسیم و تحدید حدود راضی‌شده‌ام؟ ژنرال «سکوبولف» گوک‌تپه‌را نقب‌زدبادینامیت باتمام‌جنگجویان ترا کمه که آنجا بودند بهوا پراندند، وآمدعشق‌آباد ومرو وآخال را گرفت... یا اتاماژورخودآمد درقوچان‌نشست‌ولشکرش‌راخواست... باکدام‌قشون‌وباکدام پول من میتوانستم او را دفع کنم ؟ هرچه بشما دستورالعمل دادند مشاجره‌لازم نیست بمقام اجرا بگذارید» . صاحب اختیارخلوت‌کرده وبمن گفت : تلگراف شاه را دیدید ؟ اگر من راضی بشوم روسها با آن خط سبز سرحد بکشند تا دنیا هست من‌وخانواده‌ام رسوا خواهیم‌شد. خواهندگفت صاحب‌اختیار صدهزار امپریال از روسها گرفت ومراتع‌لطف‌آبادیها را بروسهاواگذارکرد». (ایران دیروز ص۱۰۷) .

ارفع درین جا مفصلا ملاقاتهای خود را باسرداران روس توضیح میدهد تا دستورالعمل ازپطرزبورغ میرسد وموافقت میکنند «یك فرسخ ونیم‌طول ونیم فرسخ عرض مراتع‌ومزارع وجنگل‌لطف‌آبادیها را قرارشد بدهند، وقراولهارا که برای‌منع لطف‌آبادیها پای دیوارگذاشته بودند، آنهاهم برداشته شد، مسألهٔ آب هم روسهاگفتند که‌آب را بایدخانه شمارتقسیم‌کنند، یعنی اهالی سیزده‌قلعه ترکمن‌را وسه قلعه لطف‌آباد وشلنگان وحصار راشمرد، اگراین‌قرار را اجرا

میکردیم می‌بایست آبرا شانزده قسمت کنیم: سیزده قسمت مال ترکمن و سه قسمت مال ایران، من راضی نشدم و گفتم این از عدالت دوراست، برای اینکه اهالی این سه قلعه بعد از فتح پراکنده شده‌اند، و به عکس سکنهٔ قلعه‌های ترکمن خیلی افزوده . موافقت شد تا اینکه یك قسمت از سه ثلث مال ما شد ودو ثلث مال سیزده قلعه». (ص۱۱۴ ایران دیروز)

من همهٔ حرفهای ارفع‌را هم قبول و باورمیکردم، اگر بیست سال بعد، همین مجدالاسلام ـ که من دارم کم کم حق همشهری گری را درباب اوفراموش میکنم ـ یك سند زنده درنظر ما مجسم نمیکرد .

آخرچه میتوان کرد با مجدالاسلام که خودش به کلات تبعید شده بوده و وضع ناگوار مردم آنجارا درکلات وخاکستر می‌دیده وبدبختی مردم راشاهد بوده که بیچاره‌ها ناچاربوده‌اند حتی برای چرای گوسفند خود مالیات بروس بدهند وتوضیح میدهد که: «قانون وتعرفهٔ گمرك اینست که هرچه گوسفند ازخاك ایران بخاك روسیه ببرند برای چرانیدن، ازهر گوسفند ده‌شاهی میگیرند وآنجا هم که میروند دوقران برای حق‌المرتع بسرحدداران‌روس می‌دهند واگر گوسفند خودرا درخاك روسیه بفروشند ازهرعددی هشت قران گرفته می‌شود، ورسم این است وقتی که گوسفند آنهامیمیرد برای اینکه ثابت کنند گوسفندشان‌را نفروخته‌اند ومرده‌است شاخ‌های اورا برای‌نمونه واثبات مدعای خود همراه بیاورند» (سفر نامه کلات ص۲۶۴)، وبازجواب این آخوند رندکرمانی راچه بدهیم که‌خودش میدید کلات بی‌آب است ولی بندکلات راکه ساختهٔ ویکی‌ازسلاطین با اقتدار عجم بود، جانشینان ناخلف اوآن همه اراضی را در ازای نشان عقاب سفید و اسکناسهای چند هزارمناطی بدولت روس واگذار می‌نمایند». (ایضاً ص ۴۳۹ سفرنامهٔ کلات) . قسم را باورکنیم یا دم خروس را ؟

مجدالاسلام که بهیچ چیز وهیچ‌کس ابقا نمیکند و درسخت‌ترین شرایط باکمال شهامت حرفش را میزند[۱]، درینجا تکمله‌ای‌دارد، اوگوید: «ناصرالدین

۱ـ ازآن جمله میتوان ازتلگرافی نام بردکه ازکلات برای عین‌الدوله مخابره کرده: «یك روزمأمورتلگراف به‌خانهٔ حاکم آمد وتلگرافی بحاکم داد، مضمون‌آن‌بود: بعموم حکام ابلاغ‌شودکه عین‌الدوله ازمشاغل‌خود استعفا داده و عموم مطالب را باید بتوسط جناب مشیرالدوله رئیس‌الوزراء بعرض برسانید» مجدالاسلام گوید : مطالعهٔ این تلگراف چنان حالت مسرتی برای من احداث ـ

شاه برای آنکه آسایش اورا مختل نکنند فوراً سیصد هزار خانوادهٔ ترکمان را بدولت روس واگذار نموده بخیال خودش ازشر آنها آسوده شد؛ و دولت روس فوراً خط آهنی از ترکستان احداث کرد و بلخ و بخارا وسمرقند وسواحل جیحون را باشهر عشق آباد ومرو وتازه شهر متصل به بحر خزر نمود[۱].»

حالا ببینیم داستان مرزبندی خراسان را ارفع‌الدوله

پنبه و باروت چگونه بیان میکند . اوگوید :

«... سیصد تومان فوق‌العاده برای تهیهٔ این سفر دادند، مواجب من هم مثل سایرین ماهی شصت تومان ، این را بایـد بنویسم که شصت تومان آن وقت که تخم‌مرغ یکشاهی وسایر چیزها بهمین نسبت ارزان بود بمنزلهٔ سیصد تومان حالا بود». (ص۱۹۸ ایران دیروز[۲])

← کرد که بدون ملاحظه بلکه بدون‌اراده عمامه‌ام را ازسر برداشته بهوا انداختم. بعد دوصورت تلگراف نوشتیم یکی بجناب مشیرالدوله مشتمل برتبریك . ویکی خطاب به‌عین‌الدولـه باین مضمون : حضورمبارك حضرت اشرف والا شاهزاده عین‌الدوله صدراعظم معزول ایران ،

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را

چندان‌امان نداد که شب‌راسحر کند»

این تلگراف را فقط بنده امضاء کردم و رفقا حاضر نشدند امضا کنند . (سفرنامهٔ کلات ص ۳۹۸).

۱ـ سفرنامهٔ کلات ص ۲۶۴ ، البته این حرفها مربوط به عهد تزار و روزگار قاجار است و ربطی به این ایام ندارد ، که بقول ایرج دهقان هرچه بود گذشت و اکنون کشورهای آسیای میانه خودشان «انا رجل» می‌زنند و پای تخت ودانشگاه وموزه دارند وکمونیست‌ها هم با مدارا مماشاة می‌پیمایند ودولت شوروی هم هرچه بود :

درعالم محبت ، الفت گرفت آخر نامهربانی او ، بامهربانی‌ما

۲ـ البته سیصدتومان سابق، وگرنه باامروزخیلی تفاوت‌دارد باین‌معنی که اگر باهمان قیمت تخم مرغ مقایسه‌کنیم دانه‌ای یکشاهی، با مواجب شصت تومان ارفع، درآن وقت می‌شد ۱۲هزار دانه تخم مرغ خرید کـه امروز این مقدار تخم مرغ شش هزار تومان بیشتر ارزش دارد، یعنی ازحقوق یـك استاد «فول تایم» رتبه ده بیشتر است.

دنبالهٔ این سفر را ارفع چنین می‌نویسد: «... ازطرف صاحب اختیارمعلوم شدکه باید شب حرکت کنیم و بهمه گفتند که راه لطف‌آباد وقوچان راپیش خواهیم گرفت. صاحب اختیار امرداد که راه کلات نادری را پیش بگیریم، در اول سفرهمه ماندیم مات ومتحیر که چه اتفاق افتاده که راه را عوض کردنـد. تا صبح راندیم وحوالی ظهر رسیدیم به کلات نادری. ازمشهد تاآنجا من لباس آجودانی ولیعهد را پوشیده بودم، شب دیگر بعد ازشام، آدم صاحب اختیار آمد گفت صاحب اختیارفرمودند بیائیدآنجا شورعسکری خواهد بود، رفتم دیدم که تمام رؤسای لشکری آنجا هستند با سرتیپ فوج. وارد شدم، گفتند از سرخس بمشهد قاصد فرستاده ونوشته بودند که یك نفر سید سیاه‌پوش که نقاب سیاه دارد درمرو پیداشده وسی‌هزار نفرسوارازترکمن‌هادورخودجمع کرده وخیال تسخیر خراسان را دارد و گفته من امام زمانم که آمده‌ام. وازین عده نصفش را بطرف مشهد خواهد فرستاد وشانزده هزار هم بطرف کلات وقوچان و دره جزکه یك دفعه کارخراسان را تمام کنند. تکلیف شمااینست که الساعه باسوارهاکه حاضرند باید شبانه حرکت کرده بروید درآنجا درحصارمنتظر دستورالعمل باشید. راه افتادیم، تاصبح راندیم، فردا قدری بظهرمانده زیریك تپه یکی ازچاوشهادوید آمد گفت: سوارهای سید از دورنمایان است! رفتیم بالای تپه، دیدم واقعاً ازدور گرد و خاك بلند شده، آنوقت چاوشها و معرفها جمع شدند دور من گفتند ما دویست نفر که نمیتوانیم باهزارها نفر بجنگیم. اجازه بدهید فرار کنیم، من گفتم. اولا اجازه نمیدهم، وآنگهی اگر اجازه هم بدهم اسبها بکلی خسته‌اند ونمیتوانیم فرارکنیم! همه مصمم شدندکه سنگربندی کنند. درمدت کمی اینقدر سنگ جمع کردندکه توانستند همگی پشت آن بنشینند، یك رولور دست من بود ویك رولور دست عسکر بیك وتفنگ دست عین‌علی، بسوارها سرمشق شدیم. سوارهاکه دستشان تفنگ باچاتمه بود مهیا شدند، اغلب این تفنگهاگلوله نداشت! پنبه و باروت بود! بعد ازمدتها انتظار دیدیم سیصدشتر بابارکه تماماً آرد و گندم بود باوکیل خرج قزاقهای روس که ازمروخریده‌اند بعشق‌آباد میبروند. این وضع راکه دیدندآمدند پرسیدند اینجا چرا نشسته‌اید؟ سوارهای ماگفتندکه منتظر سید سیاه‌پوش هستیم که شنیدیم سی‌هزارقشون جمع کرده! خیلی خندیدند، گفتند مگر نمیدانیدکه مرو واین صفحات تماماً ترکمن هستند، ژنرال سکوبولف داخل مملکت روس کـرده، کی اجازه می‌دهد کـه سید سیاه پوش آنجا لشکر بگیرد؟ بعد ازآنکه این اطلاعات راشنیدیم وشتربانها رفتند، من گفتم اسبهارا

پهلوید سوارشویم برویم حصار. معرفها وچاوشها متفقاً گفتند که کجا برویم ؟ بعد ازین فتح بزرگ که ماکردیم تا فتح‌نامه به کلات نفرستیم نخواهیم رفت ! خندیدم، باباکدام فتح را شما کردید ؟ کدام فتحنامه ؟ [گفتند] معلوم میشود شما وضع حکام ایرانی سرحدات را نمیدانید، وقتی که اینهامیخواهند یك امتیازی ویا لقب ونشانی درتهران بگیرند سوارمی‌شوند میروند درصحرای ترکمن، یك چوپان فقیرمی‌بینند سراورا می‌برند وبایك فتح‌نامه به‌تهران‌میفرستند وهرچه میخواهند بدین وسیله ازدولت میگیرند[1]. درین حیص وبیص یك نفر ازمعرفها فتحنامه رانوشت‌ومهر کرد وآورد که‌منهم‌امضاء ومهر کنم. خواندم، دیدم‌نوشته‌اند که «امروزحوالی‌ظهرهمینکه از دور دیدیم سوارهای‌سیدسیاه‌پوش‌بطرف حصار می‌آیند ازاسبها پیاده شده اسبهارا به‌بوته‌ها بستیم، تقریباً چهار پنجهزار نفر بودند، دریك شلیك چندین‌نفر را بخاك انداختیم ، کشته‌های خود را برداشته فرار کردند، باقی‌بسته بمراحم اولیای‌دولتاست»! گفتم‌امضاء نمیکنم. خندیدند وگفتند معلوم میشود که شما ازفرنگ‌آمده‌اید و ازین طرف هیچ خبر ندارید . برای اسکات آنها فقط‌آن راپورت را مهر کردم ویقین داشتم که صاحب منصبان بزرگ وسرتیپ‌هااین‌قضیه‌را تحقیق خواهندکرد، فتح‌نامه را فرستادند به‌کلات بشورای نظامی. بعداً دیدم‌آن سوارکه فرستاده بودیم برگشت باسه سوار دیگر دریك‌کاغذ متحدالمضمون، خیلی‌تمجید ازین جسارت‌وفتح کرده و نوشته بودند: سیصدتومان‌برسم انعام فرستادیم‌میان‌همه بطورعادلانه تقسیم‌کنید!... ازقراریکه شنیدیم ویقین شد، شورای نظامی این‌فتح‌نامه را بتهران فرستاده وازتهران دو قبضه شمشیرمرصع ومنصب وپنج هزارتومان انعام گرفته بودند.» (ایران‌دیروز ص ۱۰۳) .

شهامت ارثی

حالادیدیدچطور درآن‌روز گاربرای‌ناصرالدین‌شاه در سرزمین لطف‌آباد قوچان ودرکلات‌نادری ـ درهمان جائی‌که نادرشاه بادست‌خود چشمان‌خوش‌قدم ترکمان را درآورده بود ـ بادشمن جنگیده‌اند؟ جالب‌اینکه چطورمدال ونشان وشمشیر فتح هم‌گرفته‌اند ؟ من بهرحال شهامتی در ارفع دیده‌ام‌که اگرآنجـا آنطور جنگیده، اینجا اینطورعین مطلب را بی‌غل‌وغش‌نقل‌کرده، واقعاً آیااین‌شهامت

---

۱ ـ همانکاری‌که فرماندهان‌کرمان با بلوچها میکردند و هرچندگاه تعدادی «دیزمسر» بلوچ به ارمغان به تهران می‌فرستادند وخلعت می‌گرفتند . (رجوع شود به مقدمهٔ *تاریخ کرمان*) .

نیست؛ شاید هم سهمی از این شهامت را ادفع به پسران خود نقل نموده بود، آنها
که درباره یکی از آنها گوید: وقت آمدن بایران، حسن را با خودم آورده بودم،
او در سویس در مدرسهٔ سواره نظام تحصیل کرده بود. او را بسمت نیابت اول در
ژاندارمری گذاشتم، خبر رسید که سیصد نفر بالشویک آمده‌اند درمازندران و مشهد
سر راه را گرفته‌اند. یکروز کاغذی از مشیرالدوله [رئیس‌الوزراء] آوردند، نوشته
بود: تبریک میگویم شمارا باداشتن یک پسر که درجنگ با بالشویکها کمال شجاعت را
بجاآورده و آنهارا ازمشهد سر بیرون کرده، میخواسته آنها را اسیر کند، شلیک
میکنند، بدبختانه می‌خورد به پهلوی او وحالا درساری مشغول معالجه هستند... بعد
ازچند روز دیدم حسن را گذاشته‌اند توی درشکه باردونانس رستم آوردند پارک
اما درچه حال! درمازندران جراح نتوانسته وجرئت نکرده گلوله را درآورد،
خیلی ته‌نشسته و نزدیک قلب بوده، بدون معطلی اورا بردم بمریضخانهٔ احمدیه که
بعد از تاجگذاری تازه باز شده[1] پیش دکتر سعید خان لقمان‌الملک که جراح
خوبیست. حسن گفت: بدون بیهوش کردن گلوله‌را دربیار.... درتمام این صحبت‌ها
دیدم حسن می‌خندد... گفتم حسن عجب بی‌عاری؟ چندان طول نکشید که صحت
یافت؛ مشیرالدوله اورا برد حضور سلطان احمدشاه بعد ازاظهار التفات بحسن
با دست خود مدال طلای شجاعت را باو داد. در بالای مدال نوشته بود:

آن شیردل که دشمن شه را عنان گرفت

ازآفتاب همت ما این نشان گرفت[2]»

اما اکنون جناب ادفع، باستانی پاریزی نویسندهٔ این سطور هم درمورد پسرتان
بشما تبریک میگوید، اما نه ازجهت شجاعت بلشویک کشی حسن خان[3]، بلکه ازجهت
شجاعت اخلاقی پسر دیگرتان، یعنی برادرش ابراهیم خان، واین تبریک هم مربوط
می‌شود بوقایع بعدازشهریور ۱۳۲۰ شمسی و آشفتگی اوضاع ایران خصوصاً تهران
وقحط وغلای بسیار و نان کوپنی نایاب ـ که خون کفشدوزک را مردم بجای غذا
میخوردند ـ و گرفتاریهای جنگ که منجر به آشوب و بلوای ۱۷ آذر و اعلام حکومت
نظامی ازطرف قوام‌السلطنه و بسیاری [illegible] خصوصاً
نانواها شکسته ومردم بغارت آن پرداختند وهمین سبب [illegible] از [illegible]

۱ـ مقصود تاجگذاری [illegible]
بیمارستان [illegible]
۲ـ ایران [illegible]
۳ـ که شاید هم [illegible]

این واقعه را آن وقتها انقلاب شپشه نام گذاشتند ، بهرحال مطلب من بسوط بشر دوستان را بدهد از زبان مظلوم همان وقتها بگویم و آن مصاحبه‌ای است که واقعه را خیلی خلاصه ولی تکان دهنده چنین بیان میکند : «... در وقایع ۱۷ آذر ۱۳۲۱ [= ۱۳ دسامبر ۱۹۴۲م] من وزیر خارجهٔ قوام‌السلطنه بودم که در تهران قحطی نان شد و شورش مردم گرسنه. قوام‌السلطنه، سرهنگ ابراهیم ارفع برادر سرلشکر حسن ارفع را بهمپای وزراء خواست و جلو همهٔ ما باو گفت: برو مردم را به گلوله ببند!

سرهنگ ابراهیم ارفع، راست، مقابل قوام‌السلطنه ایستاد و توی چشمهای او نگاه کرد و گفت : من گرسنه را با گلوله نمی‌زنم! ورفت وخانه‌نشین شد!»[۱]

آری جناب ارفع، دراین مورد است که باید بشما تبریک گفت :

در میان تیرگیهای شب دیجور هم
گاهگاهی اختری باشد که تابد نور هم

169053
29.12.95

۱- مقالهٔ دکتر صدرالدین الهی، کیهان سال ۱۳۵۰ ص۵۲ (گوناگون).
نویسنده اضافه میکند که بعد از بیان این خاطره «پیرمرد [ساعد] از یادآوردن گرسنگانی که آن روز با گلوله کشته شده‌اند بگریه می‌افتد». در مورد واقعهٔ ۱۷ آذر میتوان مراجعه کرد به یادداشتهای علی اصغر امیرانی در اطلاعات همان ایام.

پایان کار این ابراهیم ارفع هم عجیب است، او وچند تن دیگر از افسران عالیرتبهٔ ایرانی، برای دیدن میدانهای جنگ سوار یک هواپیمای نظامی انگلیسها شدند، و این هواپیما سقوط کرد و همه کشته شدند، و روایت بود که انگلیسها عمداً درسقوط اینها دست داشته‌اند، والعهدة علی الراوی. سرهنگ شرف‌الدین قهرمانی مترجم «حکومت تزار و محمدعلی میرزا» وسرهنگ ابوالفتح الفخمی هم ازسرنشینان مقتول این هواپیمای مرموز بودند.(۱۳۲۴شمسی) آن جوابی که ابراهیم ارفع سرهنگ سوار وفرمانده نظامی تهران داده بود، لابد چنین عاقبتی در پی داشت.

راهنمای کتاب

مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب

نشریهٔ ماهانه انجمن کتاب ایران

صاحب امتیاز: دکتر احسان یارشاطر ، مدیر مسؤول : ایرج افشار

نشانی : خیابان شاهرضا ـ مقابل هتل تهران پلاس

صندوق پستی ۱۹۳۶ ، طهران

تلفن دفتر : ۴۹۸۱۵ و ۴۲۱۷۴ ـ منزل مدیر : ۸۸۳۲۵۴

مکاتبات به نام مدیرمسئول مجله ارسال شود

بهای اشتراک در ایران

۴۰۰ ریال (با پست سفارشی)

بهای اشتراک در خارجه : ۱۰ دلار

Rahnema-ye Ketab

A journal of Persian language and literature,

Iranian studies, and book reviews

Published by the Book Society of Persia

Editor: E. Yar-Shater

Associate Editor: I. Afshar

Annual subscription rate: 10 dollars

All inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P. O. Box 1936, Tehran, Iran

RAHNEMA-YE KETAB

Vol. 15, No 10-12 January-March 1973

A MONTHLY JOURNAL OF THE

BOOK SOCIETY OF PERSIA

Includes,

ARTICLES ON PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

REVIEWS OF RECENT PERSIAN BOOKS

A CLASSIFIED BIBLIOGRAPHY OF RECENT PERSIAN PUBLICATIONS

REVIEWS OF FOREIGN BOOKS CONCERNING PERSIA

Editor : E. Yar-Shater

Associate Editor : Iraj Afshar

All inquiries to be addressed to the Associate Editor:

P. O. Box 1936,

Tehran, Iran

Annual subscription rate : $ 10

●●●

Foreign subscribers should send their orders to

our representative :

Otto Harrassowitz Wiesbaden, Germany